



توا نا بو دهمسرکه دا نا بو د

سَنَّالِ الْمُحْجِظِ الْأَنْ الْمُحْجِظِ الْأَنْ الْمُحْجِظِ الْأَنْ الْمُحْجِظِ الْمُحْجِينِ الْأَنْ الْمُحْجِينِ الْمُحْرِينِ الْمُحْرِيلِ الْمُحْرِينِ الْمُحْرِينِ الْمُحْرِيلِ الْمُحْعِيلِ الْمُحْمِيلِ الْمُحْرِيلِ الْمُحْرِيلِ الْمُحْرِيلِ الْمُحْ

تأليف

معین الدین ابر القاسم جنید شیر از ی که در سال ۷۹۱ قمری تألیف شده

بتصحيح و تحشية

علامة فقيد مرحوم

مخرقزويني

9

عِلْسِ قَالِ

طهران ۱۳۲۸ شمسی

چايخانة مجلس

9555k65 Um 53

مقدمه

نام تمام این کتاب که غالباً به « المزارات » یا « مزارات شیراز » مغروف شده بشرحی که در صفحهٔ ه از مقدّمه آمده شد الازار فی حط الاوزار عن زواد المزاد است و آنرا مؤلف آن بعنی معین الله بن ابوالقاسم جنید شیرانی از و عاظ و شعرای شیراز در حدود سال ۷۹۱ در شرح احوال و تعیین محل قبر جمع کثیری از زهاد و علماء وامراء و سلاطینی که در شیراز دفن شده بودند نوشته و چون نیّت او ایر بوده است که این کتاب او برای زوّار مزارات شیراز در حکم رهنمائی باشد بعدد ایّام هفته به هفت قسمت یا هفت نوبت که هرقسمت یا نوبت شامل ذکر مدفونین یمی از قبرستانهای معروف شیراز باشد تقسیم نموده تا زیارت کننده هر کدام را بنوبت در یکی از ایّام هفته و اگر تتواند هر کدام را در یك شب جمعه یا صبح شنبه زیارت کند و باین ترتیب زیارت خود را از تعام آنها در هفت روز یا هفت هفته بانجام رساند . و باین ترتیب زیارت خود را از تعام آنها در هفت روز یا هفت هفته بانجام رساند . و این هفت قسمت یا نوبت بقرار ذیل است :

نوبت اول در ذكرمدفونين قبرستان شيخ كبير (صفحة ٣٨ - ٩٤ ازمتن حاضر) , 184- do ,) باهلته نوبت دوم د 111-124,) « دارسلم نوبت سوم د ام کلثوم وشیرویه (۱۲۱ – ۲۲۱ * نوبت چهارم د * 777 - 777 * باغ تو نوبت پنجم د * YAY - 077 * جامع عتيق نوبت ششم د مصلی * FTW _ WTT * نوبت هفتم د در این هفت نوبت مؤلف مجموعاً ترجمهٔ ۳۱۵ نفر را عنوان کرده وسیصد و پانزدهمین یعنی آخرین کسی که ترجمهٔ حال او دراین کتاب مذکور شده شیخ مشرّف الدین مصلح بن عبدالله یعنی افسح المتکلمین سعدی شیرازی است و درهمین کتاب شدّالاً زار است که نام و کنیهٔ شیخ صحیح و برطبق مآخذ قدیمی دیگر نوشته شده است .

هرچه درباب اهمیّت شد الأزار ازجهت احتوای آن برمطالب ناریخی ورجالی رمعرقة الکتبی نوشته شود زائد است زیراکه مؤلّف اینکتاب با اینکه موّرخ نبوده و بهمین جهت اغلاط ومسامحات زیاد برزبان وقلم او جاری شده باز بملّت قدمت زمان ودسترسی داشتن بیك عدّه کتبی که حالیّه دیگر اثری از آنها بر جا نیست ومعاصر بودن با باره ای از اشخاص و وقایعی که در این کتاب بذکر آنها پرداخته معلومات گر انبهائی بدست داده است که سایر مآخذ تاریخی موجود از آنها خالیست و این جله بروشن کردن بسیاری از حوادث تاریخی مربوط بفارس و نواحی مجاور آن و ترجهٔ احوال جمی از رجال منتسب بآن سر زمینها کمکی شایان مینماید.

مؤ خر ترین تاریخی که در شد الا زار ذکر آن چندبار بمیان آمده سال ۱۹۹۷ است که ظاهر ا سال اتمام تألیف کتاب باشد و این تاریخ یك سال قبل از سال فوت خواجه حافظ شیرازی است و از اینکه ترجهٔ حالی از این شاعر بزرگوار شیراز در کتاب مذکور نیامده مسلم میشود که حافظ هنوز در حین تألیف شد الا زار در حیات و از معاصرین زندهٔ مؤلف بوده است. سال و فات مؤلف شد الا زار درست معلوم نیست لیکن از قراین چنین برمی آیدکه وی که عمری طویل کرده بوده بعداز این سال ۱۹۹۷ چندان مدت دیگری در دنیا نمانده است.

بعد از وفات مؤلف پسر او عیسی مثن عربی کتاب پدر را بخواهش یکی از دوستان خود کسه از شاگردان پدرش بوده بفارسی ترجمه کرده و نام آنرا * ملتمس الأحبّاء خالصاً من الرّیاء * گذاشته و همین ترجه است که بین عامّه بهزارمزار یا هزارو یك مزار اشتهار یافته است .

این ترجهٔ فارسی که بسیار عوامانه پرداخته و خالی از اشتباهات و اغلاط ترجمه ای نیز نیست چندی قبل درشیراز بتو سط کتابخانهٔ معرفت بطبع رسیده است. درباب شرح حال مؤلّف وخاندان واجداد اوو آنچه را گفتنی است دوست فاضل ارجمند ما آقای سعید نفیسی در مقدّمهٔ طبع دیوان قصائد وغزلیّات فارسی او که در سال ۱۳۲۰ شمسی در طهران بچاپ رسیده نوشته اند و چون ما تیکرار آنها را زائد میدانیم خوانند گان گرامی را بآنجا حواله میدهیم .

بناي طبع كتاب شدّ الأزار برسه نسخه بود. است باين شرح :

۱ ـ نسخهٔ بالنسبه قدیمیکتابخانهٔ موزهٔ بربطانیا درلندن بنشانی Supp. 677 بخط نسخ که در حواشی این چاپ همه جا آن را بعلامت ب نموده ایم و اساس طبع نیز بر آن نهاده شده .

۲ - نسخهٔ م بعنی نسخهٔ متعلّق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملّی (فهرست مرحوم اعتصامی جلد دوّم شمارهٔ ۵۹۹ س ۳۲۸) که نسخه ایست بالنسبه قدیمی بخط نسخ ولی ورق آخر آن نیز افتاده.

۳ ـ نسخهٔ ق متملّق بآقای د کتر تقی بهرامی که از دو نسخهٔ دیگر بالنسبه مصّحح تراست و مالك محترم آن در نمام مدّت تصحیح کتاب آنرا از راه لطف دراختیارما کذاشته بودند.

در اواخر سال ۱۳۲۰ شمسی بپیشنهاد علامهٔ فقید مرحوم محمد قروبنی که چند سال قبل عکسی از روی نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریطانیا برای وزارت فرهنگ ایران برداشته بودند اولیا این وزارتخانه تصمیم گرفتند که تصحیح وطبع شدّالاً زار را برعهدهٔ آن مرحوم بگذارند. فقید مأسوف علیه قبول این کار را بشرط شرکت نگارنده پذیرفتند و چون قرار امر منعقد کردید بکار تصحیح و چاپ پرداختیم امّا بدبختانه این عمل بملّت احتباط و وسواس فوق العادهٔ آن مرحوم و کسالت شدیمدی بدبختانه این عمل بملّت احتباط و وسواس فوق العادهٔ آن مرحوم و کسالت شدیمدی که در اواخر برآن استاد معظم حمله آورد قریب هفت هشت سال طول کشید و در این مدّت آن مرحوم در حقیقت یکه و تنها و واحد الهم بتصحیح متن شدّالاً زار و این مدّت آن استفال داشتند و نگارنده جز آنکه در این راه کمك کار و دستیار معظم له باشم خدمتی دیگر نمیتوانستم.

اکرچه متن کتاب در بهار ۱۳۲۹ و حواشی آن در بهار ۱۳۲۷ بیایسان رسید یکن تصحیح نمونه های چاپی بعلت مرمن آن مرحوم مدّنها بطول انجامید تا آنکه چند ماه قبل از وقات استاد بزرگوار ما بالاً خرم پایسان بذیرفت وعلی الظّاهر مانعی رای انتشار آن نماند جز تهیّهٔ فهارسی برای آن و این کار عظیم خطیر نه دیدگر از عهدهٔ آن مرحوم که بر بستر بیماری شمیف و ناتوان افتاده بودند تمکن بود نه برای کارنده که گرفتاریهای متعدد داشتم و با اینکه باین امراقدام کردم ناچار بهمان علّت نشتغال بکار های دیدگر نتوانستم آنرا باشتها پرسانم.

عنایت خصوص و همت نوانی آفای عباس خوشی کتابدار فاضل کتابخانهٔ دارالشورای ملی لله الحمد این مشکل را از پیش پای مه درداشت و بلطف شامل ایشان بن کارهم بانجام رسید و کسانی که بعداها از کتاب شدالاً زار فابده بر میدارند البته قدر زحمات آفای خولی را در می بابتد . نگارنده هر اینجا مراتب تشکرات صعیمانهٔ خود را از ایشکه این زحمارا قبول و بانجام مقرون کرده اند خدمت ایشان تقدیم میدارم. آخرین نکته ای که در این مقدّعهٔ مختصر باید بدد آور آن باشم ایشت که صحیح شد الا زار و نوشش حواشی بر آن آخرین کار مهم علامهٔ فقید مرحوم قزویشی منی آخرین نمونهٔ کار دقیق علمی تواه ب انتقاد درست آن بزر گوار است بهمین جهت میتوان آنرا کاملترین و دقیق ترین باد گیار عمر واز آنار جسوید آن مرحوم دانس و حالیه که آن و چود بیمانند جاویدان از میان ما رخت بریسته و عالم علم ادب فارسی را تا اید عز ادار ساخته است بر طالبان راه و روش صحیح تحقیق و انتقاد فرش است که از این کتاب و حواشی آن استفادهٔ کامل کنند و روح بر فتوم استاد بزر گوار است که از این کتاب و حواشی آن استفادهٔ کامل کنند و روح بر فتوم استاد بزر گوار

ما را همیشه هادی و راهنمای خود درطی این طریق برخطر قرار دهند و آنرا همیشه

حادر وناظر وحافظ وحامي خود بدانند ارحمالله عليه رحمة واسعه .

طهران بهمن ماه ۱۳۲۸ عبّاس اقبال



كتاب شد الأزاد في حطّ الأوزاد عن زوّاد المزاد تبسل مت*الرّحم الرحم* تبسل متدرر من ريم

الحمد للله مزين السماء بالنّجوم ذات الأنوار ، و منوّر الأرض بالأنبياء و الصالحين الأبرار، فالأرض تزهي بمكانهم فيها على السماء ، و تسحب ذبول الافتخار على الشاهفة الشمّاء تنول اليهم بالبركات و تُفيض عليهم سجال الخير في الحياة والممات فهم كاثنون فيها بالجُثمان والأشباح ، باثنون عنها بالفلوب والأرواح

فَأَجْسَامُهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ قَتْلَى بِحُبِّهِ وَارْوَاحُهُمْ فِي الْحُجْبِ نَحْوَ ٱلْعَلَا تُسْرِي عُمُــومُهُــهُ جَــوَالــةُ بِمُعَـــكَسِرٍ بِهِ آهُلُ وُدِّاللهُ كَٱلْأَنْجُمِ ٱلرَّهُمِ ا

و صلّى الله على سيّد الأوّلبن و الآخرين، و افضل السّابفين (ورق؟) واللّاحقين، عمّد الطّيب الطّاهر، العافب الحاشر، اول من بنشق عنه الفير، يحشر النّاس على قدمه يوم البعث و النّشر، صلّى الله عليه وعلى آله وعترته، و المتمسّجين بغيار قدمه و طيب تربته، ما زار في الله ذائر و سار الى الله سائر.

و بعد » فيقول الشّيخ الامام ، صاحب العام والحلم والكشف و الألهام ، سلطان المفسّرين، برهان المحدّثين الشّيخ الحاج معين الحقّ والشّريعة والنّقوي

۱ - این دو بیت از جملهٔ ینج بینی است که قشیری در رساله س۱۳۸ - ۱۳۸ وغز الی در احیاه العدوم ع ۴ س ۲۴۱ ویافعی در روش الراباحین س۱۳۹ ذکر کرده و گفته اندایوسعید خرانز درحال سوت آنها را میخوانده .

والدّبن ابوالفاسم أبحنيد الشّيرازى قُدّس سرّه آان بعض اخواني في الدّبن نفعه الله بمحبّة الصّالحين ندبئي الى ذكر مزارات شيراز الازالت موسومة بالأعزاز خفوظة عن الأجداب والأعواز اذهبي برج الأولياء وموطن الأتفياء وموطئ أقدام الشهداء مدينة أسست أبناؤها في الأسلام الم تتدنّس قط بعبادة الأصنام و فيها مشاهد العلماء و معابد (ورق ٣ ب) الأصفياء ومساكن السّادة الأخيار و فيها مثاهد العلماء و معابد (ورق ٣ ب) الأصفياء ومساكن السّادة الأخيار و الماكن الفادة الأحبار الهافضل كبير على كثير من البلاد وعلماؤها وعبادها من افضل العلماء والمدق به مقالا الله في فارس لرجالاً وجبالا ، شعر:

رَهَا إِينُ طَلْمُاهِ إِذَا ٱللَّيْلُ ٱلْيَلْ الْيَلْ الْمَالَةِ فَمَا لَهُمْ مَّمْ أَنْسَمُو اللَّهِ الْجِيدَ ٱلصّمَدِ مِنَ الْمَطَاعِمِ وَاللَّذَاتِ وَالْوَلَدِ مِنَ الْمَطَاعِمِ وَاللَّذَاتِ وَالْوَلَدِ مِنَ الْمُطَاعِمِ وَاللَّذَاتِ وَالْوَلَدِ وَلَا لِرَوْحِ سُرُودٍ خَلَّ فِي اللَّهِ لَهِ عَلَيْهِ فَلَا لِرَوْحِ سُرُودٍ خَلَّ فِي اللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ الللَّلْمُ اللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ الللللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّل

نَوَارِمُنُ مَا يَجاءِ إِذَا ٱلْبَوْمُ آيُومُ وَجَالُهُ مَا يَوْمُ وَجَالُهُ مَحَارِيتِ وَحَرْبِ فَكَنْسَبُهُمْ فَيَ فَعَرْسَبُهُمْ فَعَ فَوْمَ هُمُ وَمَهُمُ بِأَلَثُهُ قَدْ عَلِقَتْ فَمَ فَلْلَكُ ٱلْفَوْمِ مَوْلَا هُمْ وَسَيْدُهُمْ مَا إِنْ تُنَازِعُهُمْ دُنْيَا وَ لَا شَرَفُ مَا إِنْ تُنَازِعُهُمْ دُنْيَا وَ لَا شَرَفُ مَا إِنْ تُنَازِعُهُمْ دُنْيَا وَ لَا شَرَفُ وَلَا اللّهُ مِنْ اللّهُ مَا إِنْ تُنَازِعُهُمْ دُنْيَا وَ لَا شَرَفُ وَلَا اللّهُ مَا إِنْ اللّهُ مَا إِنْ اللّهُ مَا إِنّهُ وَاللّهُ اللّهُ مَا أَنْهُ وَاللّهُ وَاللّهُ اللّهُ مَا أَنْهُ وَاللّهُ اللّهُ مَا أَنْهُ وَاللّهُ اللّهُ مَا أَنْهُ وَاللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ وَاللّهُ اللّهُ الللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ الللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ ا

۱ د ابوالقاسم» را قفط دربدارد . ۲ د از منارمدرس قبل تا پنجانقط درب و در داشیهٔ ق هست ، و از م ساقط است . ۳ د و هر گز آن مقام [یعنی شیراز] از اولیا خالی نبوده است و بدین سبب او را برج اولیا کفته انه (نزههٔ القلوب س ۱۱۰) . . ٤ د چنین است در هر سه تسخه ق ب بنانیت فعل باوجود تذکیر فاهل ، مگر اینکه فرش کنیم که مضاف کست تأنیث از مضاف البه نموده مانته سقطت بعض اصابعه و مرافعیانی اسرعت فی نقشی آ شمد نن بعضی و تر کن بعضی .
 شها نا آخر سطر ۲ در ص بعد نقط در م موجود است و در ب ق ندارد .

ه این شش بیت اخیر دانیه تماماً در عوارف المعارف سهروردی چاپ مصر در خاشیهٔ احیا،
العاوم غزالی ج۱ س۱۹۲ - ۱۹ و پاستثنای بیت پنجم دررون الرآباحین باقعی س۱ ۲ تنزمذکور
است و ازروی این دو مأخذ تصحیح کردید . . بجای دنی الشوامخ، در م دنی الثیامة، دارد .

واعزز ببلدة تكون فيها طافات من شعر رسول الله صلى الله عليه وسلم فأنها لا توازى كل ما سواها فطوبى لمن و قق الربارتها و واها المن تبرك بها واها " المن تبرك بها واها" واحب بتربة دفن فيها مثل السيد احدبن موسى الكاظم و اخوانه و مثل الشيخ الكبير فو افرانه و السيخ عبدالله الأزرقاني و امثاله و السيخ سام الصوفي الكبير و افرانه و السيخ احدبن الحسين واصحابه والسيخ روز بهان البقلي و واضرابه والشيخ شمس الدين بن الصفى " و نظرائه و السيخ صدر الدين ابى المعالى و السيخ شمس الدين بن الصفى " و نظرائه و السيخ عدد الدين ابى المعالى و الشيخ مع ما استودع في بطنها واستقر على طهرها من العلماء (ودق) العاملين والقضاة العادلين والفقهاء الكاماين والفضلاء المتكلمين والوقهاء الكاماين والفضلاء المتكلمين والوقهاء الكاماين والفضلاء المتكلمين والوقهاء العاشة بن العاملين والفضلاء المتنواء والقماء العاشة بن العاملين والفقياء العاشة بن العاشة بن العاشة بن والأنتياء المتنواء والقماء الكاماين والفضلاء المتنواء والقماء العاشة بن ها والأنتياء والقماء والقماء الدين هم في الحقيقة انوياء المسيد والعرفاء العاشة بن الدين هم في الحقيقة انوياء السيون والعرفاء العاشة بن المنواء الفيراء والقماء والقماء المناه المنواء المناه المنواء المناه المنواء والقماء والقماء والقماء المناه المن

كَأَنَّ عَاشِقَهُمْ مِنْ خَمْرَةِ ثَمِلُ آجْفَانُهُمْ بِسَوَادِاللَّبْلِ تُكْتَحَلُ وَإِنْ مَضَى بَطَلٌ مِنْهُمْ بَدَا بَطَلُ '

قَوْمُ إِلَا عَشِقُوا لانَتْ مَعَاطِفُهُمْ هُمُ الْمُحِبُّونَ لَا يَشْقَى الجَلِيسُ بِهِمْ إِذَا مَضَى سَلَفُ مِنْهُمْ ٱتَى خَلَفُ

وكم من اوليا، تحت القباب لا يعرفهم الاربّ الأرباب و قد قبل لن يخلو شير ازابداً في كلّ حين عن اربعمائة واربعة واربعين وليّاً عَلَفَ الدو ازين فتلقّيت سؤله

ا تصحیح قیاسی ، در اصل یعنی م ، نواها ۲ - چنانکه درسایق اشار کردیم از سنار، درس سایق تا اینجا نقط در م ، وجود است و در ب ق ندارد . ۲ - رجوع شود بندرهٔ ۱ ، ۲ از تراجم کتاب حاض . ۵ - رجوع شود بندرهٔ ۱ ، ۳ از تراجم کتاب حاض . ۵ - رجوع شود بندرهٔ ۱ ، ۳ از تراجم کتاب حاض . ۵ - رجوع شود بندرهٔ ۱ ، ۳ مرح داده د الأزرقانی ۲ بنفسیم را بنفسیم مهمله برمعجه) و آن سهوناسخ است . ۱ - رجوع شود شده است ، ب م ، الأرزقانی (بنقدیم مهمله برمعجه) و آن سهوناسخ است . ۱ - رجوع شود بندرهٔ ۱ ۲ ۲ ، ۲ - رجوع شود بندرهٔ ۱ ۲ ۱ ، ۲ - رجوع شود بندرهٔ ۱ ۲ ۱ - جایا از سناره تا اینجافتط در موجوداست ، بندره در م بندره در م ندارد

بالأنجاز و ذكرت بعض سيرهم و اوصافهم على الأيجاز الله تذبيلاً اما ذكره الشيخ ابو الحسن الديلمي و الشيخ ابو شجاع صاحب المقاريضي و تكميلا لها اورده الفقيه حسين بن سلمان و مولانا معبن الدين احدالدهيئ رحمة الله عليهم اجمعين و غاية رغبتي فيه بعد اجالة الرآى و اجمام الفكر و رجاء حصول المثوب و بقاء الذكر احياه بعض ما دثر من آثارهم واستنزال الرحمة بذكر الصالحين و اخبارهم (ورق م السلم المنافية و بناد كر الصالحين و الخبارهم و اتباع السلم المنافية و المحادث و عطيه و المنافية و ا

۱ _ شبح ابوقالعسن دیلمی که ظاهراً قسم تو حدانکه از شبراز نامه س ۹ استنباط میشود حسی بود. از معاصرين شبح دَبج ابوعبدالله محدّدين غفيف متوفّى در سنه ۲۷۱ يوده و الألبقي داشته درمشبخهٔ فارس یعنی دوشرح احوال مشایخ عرفای آن مملکت و نألبغیدیکر نیز داشته در شرع احدوال شبح کهبیر سایق|الذَّکرروکرامات او و حکایات راجم یاو ، و مؤلف درکتاب حاضر پسیار از این هر دو تأثیف او نفل نموده احت ، شرح احوال او در این گتاب و در شیرازنامه مغ گور نیست و در جای دیگر نیز عجناناً نیانتم ، (رجوع شود یاوران ۲۹ و ۳۳ و ۳۳ ب ۱۳ و ۱۳ و ۱۰) . ۲ ـ مفصود شبيخ البوشجاع محمَّدين سعدان مقاريضي منوفي در سنه ٥٠٩ است كهيـصريخ مؤالف (نصره ١٤٤ از تراجم کتاب) و بتصریح صاحب شیراز نامه ص ۱۱۴ تألیف مشهوری داشته معروف به ۱ مشیخهٔ مقاریضی ۶ در شرح احوال مشایخ فارس در سه طبقه که مؤاتب در تمناعیم کناب حاصر بسوار از آن نقل نميوده احت ، و عند هنا مكثرات احتمال كلمة د مشخه » را از آن حذف حرده فقط ه مقاریشی » میگفته اند یعنی کتاب ه مشیخهٔ مقاریضی » - پس د صاحب العقاریشی » در عبارت متن بمعنى صاحب كتاب مشيخة مقاريضي است مه ف كلمة خصاحب > را ابتجا ندارد ولىفزعتوان شرح حال او (نمرته ۱۹) در هر سه نسخه د صاحب المقاريضي ، حرفموم است . ""- يعلىفقيه صائن الدَّبن حسين بن محلمه بن الحلمان منوقي در سنه ١٦٤ (نهرة ١٢٢ از تراجم ڪتاب)كه او ابز کتابی درغر ح احوال مشایخ فارسداشته موسوم به ا**قاریخ مشایخ فارس** » که مؤلف کتاب حاضر بسیار از آن نقل نموده و هر جا در این کتاب ه قال الفتیه » میگوید مراد اوحت ، ع بعنی معین الدین احمین شهاب الدین ابی الخبرین ابی الفضلین عز الدین مودود زر کوب مؤلف کتاب «شیم **از قاهه»** و متوفی در سته ۲۸۹ (نمر ۱۲۲۶ از تراجمکتاب) ۱۰ د زرکوب *که* مؤالف کتاب حاضر آنرا به ﴿ ذَهبِي ﴾ تعريب تموده در اصل لقب عزَّ الدين مودود مذكبور جدًّ حؤم صاحب شيراز نامه بوده والي بعدها نبام اولاد و اعقاب عزّالدين مودود مشهور يهمينانف شده ه ـ از كلمهٔ ه تقريلا ه كه بستاره علامك كفارده ايم تا اينجا بكأبي ازنسخهٔ ب ساقط است و فقط در ق م موجود است ، ولسي در م اين جمله بعد از کشمهٔ . پېتنبه ، در سه سطر بعد مهلوم است ،

b ,-

(,)

يعنيه الله و سمّيت الكتاب بشدّالأزار في حطّالأوزار عن زُوّارالمزار البوافق الاسم مسمَّاه و يطابق اللَّفظ ممناه ، ولا بدُّ لهذا الكتاب من مفدَّمـة يبتني عليها الكلام و يحصل منها المرام فاقول ومن الله النَّسديد و الأالهام:

روى مسلم في صحيحه عن ابي هو ير قرصني الله عنه فال زار رسول الله صلّى الله عليه و سلَّم قبر امَّه فبكمي و ابكمي من حوله فقال استأذنت ربِّي في ان استغفر لها هم يؤذن لبي و استأذنته في ان ازور قبر ها فأذن لي فـــزوروا القبور فالَّها تذكُّر الموت ، و روى ايضاً فيه عن بريدة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلَّى الله عليه و سلم نهيتكم عن زيارة القبور فروروها أاو دوى ايضاً عن عائشة رضى الله عنها الهاءالت كَانْ رسولَ الله صلَّى الله عليه وسلَّمَ كلَّما كانْ (ورق٤) لينتها من رسول الله صلَّى الله عليه وسلم يخرج من آخر الليل اليقيع فيقول السلام عليكم دار فوم مؤ منين و اتاكم ما نوعدون عداً مو جلون وانَّا انشاء الله بكم لاحقون اللَّهمَّ اغفر لا هل يقيم الغرقد . و روى البيهةي رحمه الله عن محمَّد بن النَّعمان و رفع الحديث الي النَّبيُّ صلَّى الله عليه و سلّم فال من زار قبر ايويه او احدهما فسي كنّل جمعة غفرله و كتب بر" أ "، و دوی ابن ماجه عن ابن مسعود رمنی الله عنه ان رسول الله صلّی الله علیه و سلّم فال نهيتكم عن زيارة الفبور فزوروها فانَّها تزَّهد في الدُّنيا و تذكَّر الآخرة "، و روى التّرمذيّ عن ابن عبّاس رصّي الله عنهما انّ النّبيّ صلّى الله عليه و سلّم س بفيور بالمدينة فأقبل عليهم بوجهه نقال السلام عليكم يااهل القبور يغفر الله لناو

۱ د گذا فی ب ق ۲۰ بجای این جملهٔ از سناره تا اینجا فقط دارد ، و سنیت الکتاب بالمؤارات ، د
 ۲ - صحیح مسلم چاپ مصر ج ۳ س ۱۹۰ ۳ - ایشاً ، ق ایشاً ص ۹۳ ،
 ۵ - عین این حدیث در احیاه العلوم تحزّ الی ج ۶ س ۱۹۳ نیز مذکور است ۳ - ایشاً ،

لكم انتم سلفنا ونحن بالأثر ؛ والأحاديث الصّحيحة لنَّابتة المعتبرة دالَّة (ورقعب) على ان زيارة القبور من سنن رسول الله صلّى الله عليه و سلّم فولاً و فعلّا و انّ لها تأثيراً عظيماً في تنوير القاوب والتّرغيب الى الآخرة عقلًا ونقلًا ، ثمّ إنّ الأموات يسمون كلام الأحياء ويتروحون بزيارة الأحبّاء وينتفعون بقراءة القرآن لهم والدّعاء و لهم خبر عن انبان الرّائرين و الطّلاع على احوال الأودّاء و الأفريط، المعاشرين و يأذن الله تعالى في بعض الأحيان ان يتَصل ارواحهم بالأبدانكما كان قبل ان كان ، وليس الأمرعليما يظنّ بعض النّاس منّ لم يمارس علوم القوم و لم يشرب من مشارب اهل العرفان انّ الرّوح اذا فارق البدن لم يبق له شمور بحال الزّ اثر و لا ما اذا تجرّ د من الجدد الم يعد الي عالم الجسمانيّات فانّ العلافة القديمة بانية لا تنصرم و عرى المحبّة ثابتة لا تنفصم والله (ورق،) سبحانه وتمالي عالم بالجزئيّات كلّها حسب ما هي عليه فيعلم الأجزاء بتفاصيلها و يعلم مواقعها و محالَّها و يديِّز بين ما هو اصل و ما هـ و فضل ' و يقدر على تعليق الــرُّوح بالجزء الأصلّى منها حال الانفر اد معليقه بمحال الاجتماع فأنّ البنية عند اهل الحقّ ليست شرطاً للحيوة بللا يستبعد تعايق ذاك الروح الشخصي الواحد في آن واحد بكلُّ واحدمن تلك الأجزاء المتفرقة فيالمشارق والمغارب فات التعليق ليسعلي سبيل الحاول حتى يمنعه الحلول في جزء واحد من الحلول في جزء آخر ، روى البخاري عن ابي طلحة رصني الله عنه انّ رسول الله صلّى الله عليه و سلّم امر يوم بدر بأربعة و عشرین رجلاً من صنا دید قریش فَقُذ فوا فی طوتی مرنے اطواء بدر خبیث

١ - كذا فيم ، ق ب ، قصل . ٣ - يعنى حال انفراد الاجزاء بعضها عن بعض و تفرّقها بعد الموت
 كما في حال اجتماعها مماً واتصال بعضها ببعض في حال الحيوة . ٣ - كذا في ق م ، ب «البيهةي .

مُنْجَبِثُ و كَانَ اذَا فَلَهُرَ عَلَى قُومٍ (وَرَقَهُبِ) اقَامَ بِبَالِمُرْصَةُ ٱللَّ لِبَالَ فَلَمَّا كَان ببدراليوم الثالث امربو احلته فشد عليهارحلها ثممشي واتبعه اصحابه وفالوا مانري منطلق الالبعض حاجته حتى قام على شفة الرككي فجعل بناديهم بأسمائهم واسماء آبائهم يا فلان بن فلان ويا فلان بن فلان أيسرّكم انّىكم اطعتم الله ورسوله فأنّاقد و جدنا ما وعدنا ربّنا حقّاً فهل وجدتم ما وعد ربّكم حقّاقال فقال عمريا رسول اللهما نكلُّم من اجساد لا ارواح فيها فقال النُّبتي صلَّى الله عليه و سلَّم و الَّذي نفس محمَّد بيده ما انتم بأسمع لما اقول منهم "، فاذا كانالكفّارسامعين لما ينادون فبالحري ان كون الموحدون المعقلمون لأمرالله ورسوله المؤمنون بالموت وما بعدمو اقفين على حال الزّ اثر ين سامعين لدعو ات المخاطبين. قال الشيخ شهاب اللّ ين عمر بن محمّد السهروردي رحمة الله عليه في كتاب المعتقد من تصانيفه نعتقد انّ الميّت بعد الموت يسمع مايقال عنده (ورق٦) و يقال له كماكان في حياته و يتأثّر باللّطف والعنف من الغاسل و ممّن يباشر جسمه و كأنّ الحواسّ الّتي انمدمت انكمنت فيه ولانشكُّ في امر الميَّت وسماعه و رؤيته وقد دلَّت الأخبار على ذلك اذا فنَشت وجدت و قد وجد اهل الله و خاصّته ذلك ذوقاً وعلموه و ابقنوه بما اظهر الحقّ لهم و اطلعهم عليه والملكان منكر و نكير يسألانه و ماورد المسألة الاللقبور و ظاهر الأمر الدالمسألة تكون للحريق والغريق ايضاً ومن اكلته السّباع كيف ماتعلى اختلاف الأحوال فأنَّ ذلك ابتلاء من الله تعالى لعباده وهو من جملة منازل الآخرة وموانفها. قال الشَّيخ عبي الدِّين النَّووي رحمة الله عليه و تلقين الميَّت بعد دفته

ا = ﴿ وَفَى حَدَيْثُ وَتُلْقِى بَدْرُ وَأَلْقُوا فَى قَبْبِ خَبِيثُ مُخْبِثُ [عالى سيفة اسم القاعل] اى قاسد مقسد المان العرب) . ٢ = شرح سعيح بخارى از قسطلاني طبع مصر ج١ص٣٥ ٢ ١٤٠٠٠ أمانية مع (لسان العرب) . ٢ = شرح سعيح بخارى از قسطلاني طبع مصر ج١ص٣٥ ٢ ١٤٠٠٠ أمانية مع المان العرب) .

ممااستحسنه السلف الصالح والم ينزل علماء الشام وغيرهم يلقنون الأممواتو يذكّرونهم (ودق٦ب) التوحيد و الشّهادات. دوى مسلم عن عمروبن العلاص رصي الله عنه قال لا بنه و هو في سياق الموت اذا انامتّ فلا تصحباتي نائحةً ولا نارٌ فاذا دفنتموني فَــُـنُّو الْعليُّ التّر اب سَنَّا ثُمِّ افيمو احول فبري فدرما يُنحر جزورٌ و بُقسم لحمها حتّى استأنس بكم و اعلم ماذا اراجم به رسل ربّي، وهذا دليل على أنَّ الميِّت يستأنس بزيارة اصدنائه واحبّائه من اهل التَّوحيد . و دوي الغرِّ الَّي عن عائشة رضي الله عنها عن رسول الله صلَّى الله عليه و سلَّم ما من رجل ينرور قبر اخيه و يجاس عنده الااستأنس به . و دوي عن ابي هر يسرة اذا مر الرّجل بقبر الرجل يعرفه فسلم عليه ردعليه السلام وعرفمه والذامر بقبر لايعرفه فسلم عليه ردَّالسَّلام . قال شيخنا وسيَّدنا صدرالملَّة والدِّين ابوالمعالى المظفّر برـــ مُحمّد آ قَدُّسَ اللهُ روحه في بعض مصنَّفانه أنَّ روح (ورق٧) الزَّائر له نور العمل أكثر و روح المزور له نور النَّجِلِّيات أكثر فالحيّ متى زار الميّت تقابل ألرّو حان و تلاقى النُّورِ انفانتفع كلُّ منهما بالا خروهذا منأسر أر المكاشفات لا بدركها ألَّا اصحاب الرّ ياضات. و دوى التّر مذيّ عن جابر رضي الله عنه أنّ النّبيّ صلّى الله عليه وسلّم دخل تبرأً ليلًا فأسوج لـه بسراج فأخذ من قبل الفباة و قال يوحمك الله ان كنت لأوّ اهاً تلّاءَ للفرآن . و روى البخاريءن عائشة رضي الله عنها انّ ابابكر اقبل أي بعد موت رسول الله صلَّى الله عليه وسلَّم على فرس من مسكنه بالسَّلَح معتى نزل

۱ - گذا قی ب ق بسین مهمانه ۲۰ فشاوا علی التراب شا (بشین معجمه) ۱ قال فی اسان المرب فی
س ن ن ۱ * و فی حدیث عمروین العاص عند موته فشاوا علی اشراب سا ای ضمواه و شما سهلاه .
 ۲ - وجوع شود بنمرهٔ صد و سی و بنج (۱۳۵) از تراجم گناب . ۳ - سُنج بضم سین مهمانه و سکون نون و در آخر حاه مهمله نام یکی از مخالات بالاثین مدینه است از منازل بنی الحارث بن العارث بن العارث بن العارث بن معینه منزل ابویکر در آنجا بوده (معجم البلدان) .

فدخل المسجد فلم يكلم النّاس حتى دخل [علي] عائشة فتيمم "رسول الله صلّى الله عليه وسلّم وهو مفتى بثوب حبرة فكشف عن وجهه ثم اكبّ عليه فقبله وبكى ثمّ فال بأبي انت والمّى بارسول الله والله لا بجمع الله عليك مو تنبن امّا المو تة (ورق٧ب) التي كنبت عليك فقد منها وفي رواية قبال طبت بارسول الله حبّاً وميّتا. و روى التّر مذي عن ابن ابي مليكة قال لمّا تو قي عبد الرّحين بن ابي بكر بالحبشي "وهو موضع فحمل الى مكّة فدفن بها فلمّا قدمت عائشة اتت فبره فقالت عشعر:

وَ كُنَّا كَنَدْمَانَىٰ جَدِيمَة جَفَّةً مِنَ الدَّهُوخَتِّى فِيلَ لَنْ يَتَصَدْعَا فَلَمُّا تُنْفُرُ قَنْا كُأْيِّى وَمَالِكُمَّا لِلْفُولِ ٱجْتِمَاعِ لَمْ نَبِتُ لَيْلَةً مَمَا اللَّهُ مَا اللَّهُ اللَّهُ مَا اللَّهُ اللَّهُ مَا اللَّهُ مَا اللَّهُ اللَّهُ مَا اللَّهُ اللَّهُ مَا اللَّهُ الل

ثم قالت والله لمو حضر تك ما دفقت الاحيث مت و لمو شهدتك ما زرقك . فلولا الله الميت يسمع ما يقال له كان الخطاب في الظّاهر عبثاً . قال شيخ الشيوخ شهاب الدين عمر بن محمد السهر و ردى رحمة الله عليه في كتاب عوارف المعارف من تصاليفه " قبل الأرواح تجول في البرزخ و تبصر احوال الدُنيا و الملائكة بتحدّثون

في السماء عن احوال الآدميّين و ارواح تحت المرش (ودق٨) و ارواح طيّارة الى الجنان والى حيث شاءت على افدارهم من السَّمي الى الله ايَّام الحياة الدُّنيا". دوى مسلم عن مسروق قال سألنا عبدالله بن مسمود رصلي الله عنه عن هذه الآية : ولا تحسين الَّذين نتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربَّهم يرزنون فر حين بما آتيهم الله من فضاه ، قال انَّما قدسألنا رسول الله صلَّى الله عليه و سلَّم عن ذلك فقال ارواحهم في اجواف طيرخضر لها قناديل معلَّقة بالعرش تسرح من الجنَّة حيث شاءت ثمّ تأوى التي تلك القناديل فاطلع اليهم و ربّهم اطلاعة و قال هل تشتهون شيئًا فالوا أئي شيٌّ نشتهي ونحن نسرح من الجنَّة حيث شنَّنا ففعل ذلك بهم ثلاثَ مرَّاتٍ فَلَمَّا رَأُوا انَّهِم لَن يُتُرَّ كُنُوا مِنْ ۚ أَنْ يُسْأَلُوا ۚ قَالَـوا يَارَبُ لَرَ بِعَالَن تُرْدّ ارواحنا في اجسادنا حتى نُفْتَلَ (ورق ٨٠) في سبيلك مرُّةُ اخرى فلمَّا رأى أن ليس لهم حاجة تُرِكُوا. و دوي سعيدبن المسيّب عن سلمان رضي الله عنه قسال ارواح المؤمنين تبذهب في برزخ من الأرض حيث شاءت بين السماء والأرض حتَّى يَرُدُّها الى اجسادها ، وقيل اذا وردعلي الأرواح ميَّت من الأحياء التقوا و تحدثوا وتساءلوا ووكل الله تمالي بها ملائكة تعرض عليها اعمال الأحياء حتى اذا عُرض على الأموات ما يُعافب به الأحياء في الدُّنيا من اجل الذُّنوب * كان عذرً الله

۱- از روی عوارف المعارف تصحیح شد ، در هرسه نسخه «وارواح» دو م انداده است ، ...
 ۲ - رجوع شود بصحیح مسلم طبع مصرسته ۱۳۲۴ یم ۳۸ - ۲۹ در «باب ان ارواح الشهدا» فی الجنه و انهم احیاه عند رئیم برزفون » ، ۳ - چنین است در هر سه ناخه ، ... ه ... چنین است در جوف ، گ - چنین است در ب و نیز در صحیح مسلم ، ق م ، علیهم ، ... ه ... چنین است در ب م ، ق کنمه «من» و اندارد ... ۲ - هر سه ناخه شدالازار بعد از « بدالوا» افزوده اند ، ب شریح مسلم که بنصریح مؤلف این حدیث از آنجا انفل شده تسحیح شد ، ... شیاد و چنین است و مسلم که بنصریح مؤلف این حدیث از آنجا انفل شده تسحیح شد ، ... یمالوا چنانکه بضیط قلم در صحیح مسلم چنین مذکور که چاپ سیار مصحیح منفن مشبوطی است و تمام کامات و ایمان در به بختی مسلم چنین مذکور که جاپ سیار مصحیح منفن مشبوطی است و تمام کامات و ایمان در به بختی مسلم چنین مذکور که جاپ سیار مصحیح منفن مشبوطی است » ...

ظاهراً عندالأموات فانه لااحداحب اليه المذرمن الله عزّوجلٌ. و قدورد الخبر عن رسول الله صلَّى الله عليه و سلَّم انَّمه قال تُعرض الأعمال بوم الاثنين والخميس على الله عزَّ و جلَّ و تمرض على الأنبياء والآباء والأمّهات يوم الجمعة فيفرحون يحسانهم و يزداد و جوههم بياضاً و اشرانا فاتّقو الله (ورقه) ولا تؤذوامو تاكم ، وفي خبرآخر ان اعمالكم تُعرض على عشائركم وافاربكم من الموتي فان كانحسناً استبشروا و ان كان غير ذلك فالوا اللَّهِ مَ لا نمتهم حتَّى تهديهم كما هديتنا "،وروى الحافظ اسمعيل فيكتاب الحجة عن عثمانين عبدالله بن اوس قال قال سعيدبن جبير كيف صنيمك الى بنت اخيك اما اتَّك لاتصنع اليهاشيئًا اللَّابِ في اباها ذلك، قلت لسعيد ويبلغ الأموات؛ ما يصنع الأحياء قال نعم ان رأوا خيراً سُرَوابه وان بروا شراً سيٌّ بهم حتى انهم ليتساءلون وفي رواية قلت وهل يأتي الأموات اخبار الأحياء قال نعم مامن احدله حميم الآياتيه اخبار افاربه فان كان خيراً سُرّبه و فرح وهُيِّني به وان كان شرّاً ابتأس وحزن حتى انّهم ليسألون عن الرّجل قدمات فيقال الم يأتكم فيقولون لقد نُعو لِفَ به ألي امّه الهاوية ، وعن عبادة بن الصامت رضي الله عنه قال اذا مات الرَّ جل فان تعلُّم احدٌ من ولده القر آن بُشّر بذلك و ان كان عقبه عَمْبِ سوء اتني الدَّار غدوة و عشيَّة فبكري عليه حنَّى ينفخ في الصُّور او كما قال "، وعن سعيد بن جبير رحمة الله عليه (ورق ٩٠) اذا مات الرَّ جل استقبله ولده كما

يستقبل الغاتب . وعن مجاهد رحمة الله عليه انّ الرّ جل ليدسّر في قبر ه بصلاح ولده وتقرُّ بذلك عينه . و مذهب اهل الحقُّ وهم اهل السُّنَّة والجماعة انَّ ارواح الموتي ترجع في بعض الأوقات منَّ علَّين او سَجين الى اجسادهم في فبورهم فيشتركُ الرّوح والجسد فيالنّميم اوالعذاب قيل بجلسون ويتحدّثون واكثر ذلك في ليالي الجمعة وايّامها وقيل انّهم لا يعذّبون في ليلة الجمعة و يومها و ذلك لفضل الجمعة و أنَّ الموحد كان يعتقد وجوبها ' وفضاها وأنَّ المؤمن لا يمكون عذابه مؤبَّدا . *دو*ي الغزّ الي "رحمه الله عن رجل من آل عاصم الجحدري قال رأ يت عاصماً في منامي بعد موته بسنتين فنملت ألست متّ نبال بلي قلت فابن انت فبال انا والله في روحنة من رياض الجنَّة انا ونفر من اصحابي نجتمع كلُّ ليله و صبيحتها الي بكر بن (ورق •٠)عبدالله المترني ۗ فنتلقّي اخباركم • قلت اجسامكم او ارو احكم فـــال هيهات بليت الأجسام و انمّا تتلافي الأرواح؛ قلت فهل تعلمون بزيارتنا آياكم فال نعم نعام بها عشيّة الجمعة ويوم الجمعة كلّه و يوم السّبت الي طنوع الشّمس، قلتوكيف ُ ذلك دون الأ يّام كلّها قال لفضل يوم الجمعة ؛ « وروى صاحب كتاب مقابر بغداد باسناده عن القطيمي قال لمّا تو قيت أم ولندي رأ يتها في النّوم مقلت الى ما صوت فيفالت " الى كنَّل خير في كلِّ ايلـة جمعة تنزل على احمداً رحمية

 ^{\$ -} كذا في قام و احياء العلوم . ب و كتاب الروح ، قكيف تصحيح نياسي ، قب ، فقال،
 م اصل اين حكايت را نداود ، كلمة داحد » را در ب نداود .

تممنا و ذكر انه دفنها في مقبرة احمد بن حقبل رحمة الله عليه أ و و دوي ابن القيم " رحمة الله عليه في كتاب الرّوح عن جبير القصاب " قال كنت اغدو مع محمّد بن والسع أفيكل غداة سدت حتى نأتي الجبّان فنقف على القبور فنسلّم عليهم وندعو الهم أمّ ننصوف فقلت ذات يوم لوصيّرت هذا اليوم يوم الاثنين قبال بلغني انّ الموتي بعلمون بزوّارهم يوم الجمعة ويومأ فبلها ويوماً (ودق٠١٠)بمدها، ودوي من الضَّحاكُ انَّه قال من زار قبراً يوم السّبت قبل طلوع الشّمس علم الميّت بز بارته، وقدافتي ضهاء الاسلام ان لقبر الميّت حرمة كحرمة صاحبه فلولاانّ للميّت شموراً حال من يقصده لم يكن لتعظيم القبر فباللدة. دوي احمد بن حنبل عن عمر و بن حزم° قال رآني رسول الله صلّي الله عليه وسلّم متّكناً على قبر فقال لاتؤذ صاحب هـ ذا القبر اولانؤذه . و دوى مسلم عن ابي هريرة رضي الشعنه عن رسول الله سلَّى اللهُ عليه وسلَّم لأنَّ يجاس احدكم على جمرة فَتُتَّحرِقَ ثِيابَه فَتَخْلُصَ الى جلده خير من أن يجلس على قبر ٧. و روى ايضاً عن ابي مَرْ تَد الفنويّ فال فال رسول الله

صلَّى الله عليه وسلَّم لا تجلسوا على القبورولا تصلُّو اعليها ". ودوى مالك و ابو داود وابن ماجه عن عائشة رصني الله عنها الله رسول الشصلِّي الله عليه وسلَّم فال كسر عظم الميّت ككسره حيّاً. و دوى النزّ الي "عن ابي قِلْابة النّجرْ ميّ قال اقبات (و دق ١١) من الشَّام الي البصرة فنزلت الخندق فنطَّهرت و صلَّيت ركَّتين بليل تَـم وضعت رأسيعلي قبرثم انتبهت فاذا صاحب القبر يشتكي ويقول لفد آذيتني منذاللية ثم قال انكم تقدرون ولا تعلمون و تحن نعلم ولا نفدر على العمل ثم قال الركتان اللَّنان صلَّيتهما خير من الدُّنيا و ما فيها. قال المؤلف و سممت الحاج ركن الدِّين الصفار المحدّث المجاور بالحرم الشريف رحمة الشعليه قبال رأيت في بعض الكتب أنَّ امرأة توفّيت بأرض الحجاز فاحضرت غسّالة لتفسلها فجيَّ بها الي المفتسل فلما خلمت الثياب عنها ضربت الغاسلة كقها على فخذي المبتةو قالت ما ازناها وكأنَّه كانت ببنها معرفة فما تمَّ قولها ان التصقت كفَّها على فخذها فلم تستطم أنترفمها فجهدوا في تخليصها وانتزاعها فلم يقدروا عليها فرفعوا الأمر الى عبدالمائك بن مروان وكان في أيامه (ورق ١١٩) نقال اتستفتونني و فيكم مالكبن انس و فاستفتوا مالكاً رحمة الله عليه فقال لمل هذه الغاسلة قذفتها بشي اجلدوهـا حدَّ القذف ثمانين ° فجلدوهـا تسعة و سبعين و كانت على ذلـك حتى

۱ محجج مسلم ج۲ س۱۲۰ ۲ - احیاءالعلوم ج٤س۲ ۲ ۲ و کتابالر و ح این قیم الجوزیه س۱۸۰
 ۲ - ابوقلابه (بکسر قاف و تخفیف لام) عبدالله بن زید جرمی از مشاهیر تابدین و منوئی در سنهٔ

١٠٤هجري (معارف ابن قتيبه س١٩٧، وحلية الاوليا، ج٢ س٢٨٢ ـ ٢٨٩) ١-

٤ - مالك بن أنس دو سال ۹۰ هجرى با بر وابدات دبكر دو سال ۹۰ با ۹۹ متولد شده و در سنة ۱۲۹ با ۱۲۹ وقات نبوده بس على ۱۲۹ با ۱۲۸ وقات با ۱۲۸ وقات نبوده بس على ۱۲۸ با ۱۲۸ وقات نبوده بس على اي تقدير تولد مالك بن انس چهار الى نه سال به د از وفات عبدالمالك بن مهوان بوده است وبنابراين صحت اين حكايت تاريخاً از محالات است و ولايد نافل اين حكايت يا عبدالملك بن مروان وا باركى ديگر از خلفاه بعد ازو اشتياه كرده يا مالك بن انس را با يكى از علماه مقدم براو ۱۰ -

ه .. م فقط افزوده ، جلدة ،

أَمُو الها الحدِّ ثمانين فارتفعت بدها . وحكى انَّ بمض الفَّنالين اهمل ادباً من الآداب فيغسل بعض الصالحين فرفع الميت يدمولطمه لطمة شديدة وقال احضر شأنك فات رسل الرُّبِّ ينتظرونني . وعن بعض اولياء الله نعالي أنَّه كان على المغتسل فلماغسله العاسل اهمل في ومدواته تخليل لحبته فأخذ الميّت بده وادخلها تحت حنكه وخلّل لحيته. قال المقولُف ورأيت بعض احبابي بعدالموت قدر فع سبّا بته مشيراً التي الشّهادة و كانرجلاً خامل الذكر يحضر الجماعات وعبالس الذكر يصحبنا مدَّة طويلة فلما رسم الي المغتسل رأ ينادقا بضاعلي ابهامه روسطاه واصابعه الاالسبابة (و رق ١٣) فاتها كانت مرافوعة ناصبة فأردناان نحلها فلم تقدرعلي حلّها. و يصدّق هذا مانقل في الكتب ان الشباتي رحمة الله عليه لماارا دوا غسله وجدوه على هذه الهيئة فأرادوا ان يحلّوها فهتفها غفه اعقد عقد بمحبِّتنا فلا يحلُّ الابحضر تنا. و دوى الامام اليافعيُّر حمة الله عليه عن بمصم فالغسلت مريداً فأمسك ابهامي وهو على المغتسل فقلت يابني تُحلُّ بدى فاتنى ادرى انك لست بميت و انماهي نقلة فخلّى بدى ' ، قال و اخبر تني غاساة و كانت من الصالحات أنها كانت تـقصّ اظفار بعضهن بعدغسلها فحافت "عليها في بعض النفاره أفجذ بت الميَّنة اظفارها] . و قال ابن البِّجلَّا * المامات ابي صبحك على المغتسل غلم يجتري احد ان يفسله و قالو النّه حيّ حتّى جاء بعض افر انه ففسله °، وعن بعضهم

قال رأيت ابا تراب النّخشبي رحمه الله مبتاً في البادية قائماً (ورق ١٢ب) منتصباً مستقبل القبلة لا يمسكه شي فأردت ان احمله و اواريه في الثّراب فلم افدر علي خمله فسمت هاتفاً يقول يا عبدالله دع وليّ الله مع الله . وروى الحافظ اسماعيل عن محمد بن العبّاس [قال] جزت على ابي محمد الجُرِّ يُركي " في سنة الهبير وهو ميّت بعد سنة فاذا هو جالس مستند مشير باصبه النّو حيد "وروى عن بعضهم انه

١ - مراد حافظ أبو القاسم اسمعيل بن عند بن الغضل الاصفهالي از مشاهير اثنة اهل سنت است كه در سنة ه ۱۵ وقات بافته و لاز الماتيان سمعاني بوده است ، رجوع شود بانساب الشمالي در نسبت «الجوزي» بشم جيم كه كويد نزمان إصفهاني بمعتى جوجه است وصاحب ترجمه دو اصفهان باين اذب معروف بودمه ونيز بنسبت.« الحافظ» (ورق ۴٪ اب ، و ۱۹۰۰)، و منتظم ابن الجوزي ترا ا ص ٠٠٠ وابن الأثبر در حوادث سنة ١٣٥ هـ، وطبقات الحقاظ ذهبي ج ٤ ص٠٧ ـــ ٢٤ ٠ ۲ ـ معلوم نشدكه اين محمدين إنعباس كيست وليعجب استكه هر تاريح بفداد و منتظم ابن الجوزي عین همین حکایت را از احمد بن عطاء رودباری از مشایخ معروف صوف نقل کرده اند که در راه مُکّه نمش جریری را بأن وضع و حالت دیده بوده و عین عبارت منتظم از قرار ذیل است ا *اخبرنا ابو منصورالقرَّاز قال اخبرنا ابوبكرين تابت [يعنى الخطيب صاحب تاريخ بفداك] اخبرنا عبدالكريم بن هرازن [القشيري حاحب الرّحالة] قال سبعت اباعبدالله بن بأكوبة السُّيرازي يقول اسمعت الحمدين عطاء الرَّاوذباري يقول مات الجريري سنة الهيبر فجزات عليه يعد سنة فاذا هو مستند جالس و از کینه الی صدره و هو مشعر الهانله تعالمی باصبعه ، انتهی ه بنابر این باحثمال بسیار قوی ه محمله بن العبَّماس ۹ در روبایت منن باید انجریف و اشتباه باشد بجمای احمد بن عطمًا زیرا فوق العادم مستبعد است كه در مشاهدة يك واقعة جزاتني متفردي دو شخس متقاير در جميع جزانبات و خصوصتات و کیفتات عیثاً باهم موافق بوده و سبس آنرا بعین عبارت و بدون باك كامه کم و زیاد مانته یك متحدالمآلی بر ای سایرین نقل آنتند . ۲۰ د مراد ایو محمد احمد بن محمد ابن العمين الجريري (بشم جيم بضيط ابن الا نير درحوادث سال ۴۱۱) از كبار مشايدج سوفيه و خاليقة جنيه است و در سنة ٢١١ درواه مكَّه در وقعة عبير توقتل سخّاج بدست ترامطه درز برياي سردم ماله، هلاك شد (رجوع شود بناريخ بغداد ١٤ ، ٣٤٠٤، و حالية الاولياء ١٠ ، ٣٤٧ ـ ٣٤٨ · ومنتظم ولبن الأكبر هردو درحوادت سنة ٢٦١، وتذكرة الاواباء چاپ طهران ١٠٦،٢ سـ ١٠٨، ونقحات ٩٠١٠١٦). ٤٠٠ الهجع بفتح اؤله وكسر ثانيه رمل زرود في طريق مكه كانت عنده وقعة [امي طاهر حليمان] بابن ابن سعيد الجنابي الفرمطي بالحاج بوم الاحد لاتنتي عشرة لبلمة يغيت من المحرَّم سنة ٣١٢ قتلهم وسياهم و اخذ اموالهم، (معجم البلدان) ٠ . ٥ .. در تاريخ بنداد و منتظم این الجوزی که عین همه و اقعه را نقل کر دراند کشهٔ د للتوحید، و ا ندازد ،

المامات نظروا اليه و هو يضحك فقال الطبيب انَّه حيٌّ ثمٌّ جسَّه فقال انَّه ميَّت ثمُّ كشف عن وجهه و قال لا ادرى أهم وحتى ام ميّت. و قيل فتح عبدالله بن العبارك عينيه بعد مواتبه و قال لمثل هـ ذا فليعمل العاملون. و دوي اليافعي ' رحمة الله عليه عن محمود الورَّاق قال كان رجل اسود يقال له مبارك يعمل في المباح و لا يتزوُّ ج وكمان كلّما نفول!ه الاتتروّج بالمبارك يقول اسأل الشأن ينوّو جني (و دق٣٠) من الحور العين ففزونا بعض المغازي وكان معنا فخرج علينا العدو فقتل مبارك ثم مررنا به و رأسه في ناحية و بدنه فسي ناحية و هو منكب على بطنه و بداه تحت صدره أو قفنا عليه و قلنا يا مبارك كم قد زوّ جك الله من الحور العين فأخرج بده من تحت صدره و اشارالينا بثلاث اصابع يعني ثلاثاً . و دوى الحافظ ابو تعيم في كتاب حلية الاولياء" عن ربعي بن حرّ اش " العبّسيّ قالكنّا اربعة اخوة وكان الرّبيع اخونا أكثرنا صلاة و اكثرنا صياءًا في الهمو اجر و انّه توفّي فبينا نحن حوله و قد بعثنا من ببتاع له كفناً اذ كشف النُّوب عن وجهه ففال السَّلام عليكم فقال الفوم وعليك السَّلام يا اخاعبس ابمدالموت قال نعم المي لفيت ربيء تروجل بمدكم فلفيت ربّاً غير غضبان

۱ - در كتاب معروف او روض الراحين جاب مصر من ۲۹۲ دو حكابت ۴۴۴ - براى شرح حال عمود وران متوفى در حدود ۴۴۰ كا كثر اشعار او در زهد بات است رجوع شود بطبقات السّمراء ابن الدهتر من ۱۷۵ - ۱۷۵ و الساب سمعانى ورق ۱۸۵ و ابن الدهتر من ۱۷۵ - ۱۷۵ و الساب سمعانى ورق ۱۸۵ و و ابن الدهتر من ۱۷۵ و الساب سمعانى ورق ۱۸۵ و و ابن الدهتر من ۱۷۵ و الساب سمعانى ورق ۱۸۵ و و ابن ابن خاكان از ابن شاكر كتبى در باب ميم ۱ - روض الرياحين بجاى محمود معمد دارد و آن تعريف است - ۲۰ - جد جد جهارم من ۲۱۸ - ۱۲۵ - ۳ - ربعى بن حراش و بربعى بكسر راه مهمله و سكون باه مولده و كسر عين مهمله و شر آخر باه نسبت (بشبط صاحب خلاصة تنهيب الكمال و تاج العروس) وحراش بكسر حاه مهمله و فتح راه مهمله بعدها الألف و در آخر شين معجده (بشبط ابن الا نبر در حدوادت سنة ۱۵۰ و خلاصة تذهيب الكمال و تناج المروس) مساد ربعي بن حراش عبسي غطفاني كوني از مشاهير تابعين ومتوفي درسنة صد باصدو بالاهجري المد (منبة الاولياء ٤٠ ۲۲۱ - ۲۲۱ ابن الا تير در حوادث سنة ۱۵۰ و دول الاسلام ذهبي در حوادث ساله ۱۵۰ و دول در من و در ب غ) ا

فاستفياني بسروح و ربحان و استبرق الا وان ابنا القاسم صلّي الله عليه و سلّم ينتظر الصّلاة على (و رق ١٩٠٠) فمجاوني و لا تؤخّروني ثم كان بمنزلة حصاة رُمي بهامي طست فنمي الحديث الي عائشة رمني الله عنها فقالت اما آني سمعت رسول الله صلّي الله عليه وسلّم بقول يتكلّم رجل من آمتي بعد الموت . وعن ابي سعيد الخراز افلات بمكة فمر رت يو ما بياب بني شيبة فرأ يت شأبًا حسن الوجه ميّناً فنظر ت اليه فتحسم في وجهي وقال يا اباسعيد اما عنهت آن الأحباب أحيا، وان ما توالله وقال ابو يعقوب السوسي جاء في مريد به كة فقال يا استاذ اناغداً اموت وقت الظهر جاء في خول البيت شمّ تباعد ومات فقسلته و كفنته و وضعته في اللّحد ففقت عبنيه فظاف حول البيت شمّ تباعد ومات فقسلته و كفنته و وضعته في اللّحد ففقت عبنيه فقات أحياة بعد الموت فقال أنا حي و كلّ محمب للله حيّ أ. و عن ابعي المحسين فقلت أحياة بعد الموت فقال أنا حيّ و كلّ محمب لله حيّ أ. و عن ابعي المحسين النوري " قال كذّا في بعض (ورق ١٤) سفر فنلفًا نا شابّ فقال از بد مكانا نظيفا وما:

۱ - سراد ابوسعید احسابی عیسی خراز بغدادی از گیارستایخ صوفیه و از معاصرین جنید و ذو التون وسری سفطی و متوقی در سال ۲۷۷ با ۲۵۹ است ، و خراز بضیط سریح سمعانی و این الا نبر بخا ، معجمه و راه مهمینه و در آخر زاه معجمه است ، (حلیهٔ الاولیاء ۱۰۱۰ تا ۲۵۹ - و تاریخ بغداد به ۱۲۷۵ با ۲۷۵ با ۲۵۱ با ۲

طيورافقات وماتصنع بالمكان النّظيف والماءالطهور فقال اربدأن اغتسل واصلّي واسلّم روحي فقلت و من اين تـقدر على تسليم الرّوح و ما علمك بوفانك فال يــا شيخ قد استنشقت نسائم الوصال واشتقت اليي رؤيمة ذي الجلال فقلت ورا، هذه الأكمة عين ماه و مكان طيب فال فمشي الشابّ و تبعناه بعد ساعة فر أ يناه و فداغتسل ، صلَّى و مات في السَّجو د فر فعته عن التَّر اب و قبَّلت بين عينيه و قلت يا ربُّ شابٌّ غربب منفرد عن أحبابه واترابه فارحم غربته و آنس وحشته فضحك الشاب في ، جهي و قال أتذ لني و أنا عز بنر عندالله تعالى فقلت يا حبيبي أحياة بعدالموت قال انّ اوليا، الله تعالى لا يمو تون ولكن ينقلون من دار الي دار . وعن الشيخ ابي على اورق ۱۴ب) الرّود باري انه و رد عليه جماعة من الفقراء فمرض احد منهم مرضاً شديدا فمل اصحابه عن خدمته فحلف الشيخ ال يتولّى خدمته بنفسه ولا يتركه البي احد فخدمه ايّاماً ثمّ مات الفقير فعمله بيده وكفنه و صلّى عليه و دفنه فلما اراد اليفتح رأس كفنه في اللُّحد رآه وعيناه مفتوحتان اليه فقال له يا اباعلي لأنصر نَّك بجاهى عندالله يوم القيامة ". وعن الشيخ نجم الدّ بن الأصبهاني وحمة الله عليه الله حضر دفن بعض الصَّالحين فلمَّا ارادوا ان يلقَّنوه قبال الشَّيخ أنسمعون ما اسمع قالوا لافال أنه يقول عجباً لميَّت * يلقّن حيًّا ". وعن ابي الحق الفزادي " فال كان رجل بكثر الجاوس البناو نصف وجهه مغطتي فقلتاله اثلث تكثر الجلوس البنا وانت على

الاولياء ج٨ ص٢٥٢ ـ ٥٦، وطبقات العقاظ دُهيي ج١ س٤٥١ ـ ٢٥٣) . ..

۱ - این حکایت با اندك ؛ ختلاقی درعبارت دررسالهٔ فشیری س ۱۴۰ وروش دار به حین یافعی صفحهٔ
 ۱۳۷ (حکایت ۱۳۹) نیز مذکور ۱-د...

^{🏖 –} از این سناره نا سطر ۱ باز سفحهٔ ۲ تا یعنی ناکشهٔ عشدیده، از م ساقط است ه

آ - این حکایت بااندل اختلافی درعبارت درروس از با حین س ه ۸ (حکایت ۸۱) نیز مذکوراست.
 آ - یعنی ابوا-دأق ایراهیمین معلم فزاری کوفی از اکابر معدانین منوفی در سنة ۱۸۸ (حلیة

هذه الهيئة فاطلعني على خالك قبال و تعطيني الأمان قلت نعم قال (ورق ١٥) انّي كنت نبّاشاً فدفنت امرأة فاتبت قبرها فنبشت حتّى وصات الى اللّبن فرفعت اللّبن ثم ضربت بيدي العالر داء فحدبتها ثم مذذت بدي العالأزار فاذا المرأة تمد ها فجغلت المداها وتمداهاهي فقلت أتراها تغلبني فجثيت على ركبتي فجررت اللفافة فرفعت يدها فلطمتني على وجهي ، أمّ كشف عن وجهه فاذا اثر خمس اصابع في وجهه قلت له ثم مه قال ثم زددت عليها لفافتها و ازارها و رددت عليها الثراب و آليت على نفسي أن لأانبش ما عشت . و دوى أبو الفاسم الطّبري " باسناده عن عطاء قال أُستُقْضِي َ رجل من بني اسر ائيل اربعين سنة فلمَّا حضر تبه الوفاة قال انَّبي أراني هالكاً في مرضى هذا فاذامتُ فاحبسوني عندكم اربعة ايّام او خمسة ايّام فان رابکم منّی[شی ٔ افلینادنی رجل منکم فلمّا قضی له ٔ جمل فی تابوت و وضعوه في جانب من البيت فلمًا كان ثلاثة ايّام اذاهم بريح فناداه رجل (ورق ١٥٠٠) منهم يا فلان ما هذه الرِّيح فقال انَّي و ليت القضاء فيكم اربعين سنة فما رابني شيُّ الأ رجلان اتیانی فکان لی فی احدهما هوی فکنت اسمع منه باذنی الّتی تلیه اکثر ممّا اسمع بالأخرى فهذه الرّبح منها . و دوى الأمام اليافييّ في كتابه المسمّى روس الرّياحين في حكايات الصّالحين انّ بمض الحفّارين كان يحفر فبراً فأشر ف على انسان جالس على سرير وبيده مصحف يقرأ فيه قال و تحته أنهار تجري فغشي عليه

۱ - این حکایت تفریباً بعین عبارت در روض الریاحین س۱۲۹ (حکایت ۲ ۱۵۳) نیز مذکوراحت ۱ معلوم نشد در اد از ایو القاسم طبری گیست و احتمال فوی معرود که «طبری» درمتن تصحیف «طبرانی» و مراد ایو القاسم سایمان بن احمد طبرانی محمأت معروب ساجب معاجم تلاته و منو آبی در سنه ۲۳ باشد (این خاکان درباب سین دو انسان سمعانی و رق ۲۵ ۱ و طبقات الحقاظ ج۲ س ۱۱۸۰ (۱۲۳) ۱ - ۳ - گذا فی قب، و لعله تصحیف د قضی عفیه ۱۰ -

وأخرجوه من القبر ولم يعرواما اصابه تم افاق في اليوم الثاني اوالثالث فأخبرهم سارأى فسأله بعض النّاس أن يعله على ذلك القبر فأجابه و عزم على ذلك فرأى المنه في المنام ان صاحب ذاك القبر اتاه فقال له والله لئن دلينت احداً على قبرى مصيبنّك عقوبة شديدة فاستيقظ (ورق 11) وندم على ماعزم ثم عمى عليهم القبر فام بعلموا ابن هو أو و عصدق هذه الحكاية مارواه الأمام الترمذي عن ابن عباس فال ضرب بعض اصحاب رسول الله عليه وسلم خباءه على قبر وهو لا يحسب أنه فر فاذا فيه انسان يقرأ سورة تباول البني يبده الملك حتى ختمها فأتى النبي علمي المنتجية من عذاب الله عليه وسلم هي المائمة هي المتجية سلى الله عليه و سلم ها خبره فقال النبي صدى الله عليه وسلم هي المائمة هي المتجية المتحدة عن الله عليه و سلم المنابع الله تمالي أ. و دوى اليافعي أعن الفقيه محب الدين الطبوي " الله كان مع الشيخ ابي الذبيح اسمول بن محمد اليمني المعروف بالحضرمي" فقال يا كان مع الشيخ ابي الذبيح اسمول بن محمد اليمني المعروف بالحضرمي" فقال يا من حشو الهذبين المؤمن بكلام الموتي فلت نعم قال ان صاحب هذا القير يقول للي المن حشو البحثة. و دوى عنه الهمر يوما على بعض المقابر في بلاد اليمن فيكي بكاء من حشو الجنة. و دوى عنه الهمر يوما على بعض المقابر في بلاد اليمن فيكي بكاء من حشو البحنة. و دوى عنه الموتي عنه الهمر يوما على بعض المقابر في بلاد اليمن فيكي بكاء من حشو المهدية المنابع ال

ا ـ جنائكه سابقكةتهم از ستاره در ۲۱ سطر قبل اه اپنجا از م ساقط است ه

٣ ـ. روضائراً بأحين فيحكابات الضاعين تأليف بانعي جاب مصر س١٣٢ ـ ١٣٤ (حكابت ١٦٢) مـ

۳ ـ عين ابن روايت در کشب الراّوح ابن فتم الجوزيّه صبع حيدر آياد س ۴ ابن مذکور است ٠ ... م من کتاب در بال ابن مع دارگر مرد دار

شديدا أنسم صحك صحكا حيدا فتعجب الحاصرون (ورق ١٩٠٠) و سأله بعضهم العندائة منطلك المقالك عن اهل هذه المقبرة فرأ بتهم بعد بون فحز نت وبكيت الدلك الم تضرعت الى الله سبحانه فيهم فقيل لي قد شقعناك فيهم فقالت صاحبة هذا القبر و انامعهم يا فقيه اسمعيل انا فلانة المفنية فضحكت وقلت و انت معهم ثم الله ارسل الى الحقار فسأله عن صاحب ذاك القبر فقال فلانة المغنية دفناهافي وقت كذا المقبح اليافعي رحة الله عليه الحبرني التقات الى الشيخين الكبيرين كذا المارفين إبالله إمانى شيوخ اليمن في وقتهما محمد بن ابى بكر الحكمى و اباالغيث بن الحارفين إبالله إمانى شيوخ اليمن في وقتهما محمد بن ابى بكر الحكمى و اباالغيث بن خيل اليمني "رحة الله عليهما جاء هما بعض الفقير و اخذ عليه المهد و اخرج الشيخ فخرج الشيخ محمد من قبره و صحب ذلك الفقير و اخذ عليه المهد و اخرج الشيخ ابوالفيث يده من قبره و صافحه و عاقده أ .

أبقيه از صفحه قبل

وحشو بکی بعدتی آگته است یعنی جیزی که دروین چیزها را بدان برگذند مانند یشم و ینبه که در میان بالش و نهالی یا در میان آستر و ابرهٔ جامه گذارند ، وباین معنی مجاز آ بر مطابق هرچیزی که دروسط و میانهٔ چیزی دیگر باشد نیز اطلاق کنند، و دیگر حشو بمعنی طبقهٔ عامه وادانی الناس است ، پس معنی عبارت متن (بر فرض صحت نسخه) این خواهد بود که من از کشانی هستم که درمیانهٔ بهشت و بعبوحهٔ آن منزل دارند ، یا اینکه من از طبقه بائین وعامهٔ اهل بهشتم ، ـ

۱ - این حکایت بر در روض الرّباحین ش ۱۳۵ مسطور است و بعضی کلمان که در منی مابین دو قلاب نهاده ایم از آن کتاب که منشأ نقل مسؤلف است علاوه شده ۲ - ب الحلمی ۴ ق العلمی ۱ تقلاب نهاده ایم از آن کتاب است و نیز العلمی ۱ - مئن از روی روض الرّباحین ش ۱۳۵ که حکایت مئن منفول از آن کتاب است و نیز از روی تاریخ یافمی ت ۶ س ۲۱۰ ۴۲۰ ۴۲۰ ۴۲۰ که ۲۲۰ ۴۲۰ که در جمیم این موارد در هر دو کتاب نسبت این شخص بهمین نحو یعنی ۴ الحکمی ۴ باحاه مهمله و کاف ومیم و یاه نسبت مرفوم است نصحیح شد - عبدین ایم بکر حکمی مذکور از مشایح مشهوری بین بوده و تاریخ و قات او را بافعی ذکر تکرده ولی از سیاق موارد ذکر او در دو کتاب مزبور مثل این بر مباید که وی از رحال بافعی ذکر تکرده ولی از سیاق موارد ذکر او در دو کتاب مزبور مثل این بر مباید که وی از رحال قرن ششم یا هفتم هجری بوده است ۱ - وی نیز از مثاهی مشایخ بمن است و در سنه ۱۵۱ و قدات یافته و شرح حال اومفسکر در تاریخ یافعی ج ۴ س ۱۲۱ س ۱۲۷ و تفحات س ۱۳۵ منفول است مسطور است ۱ - ۴ س این حکایت نیز تقریباً بعین عبارت از روض الرّباحین ش ۱۳۵ منفول است و کلمات بین دو قلاب از روی همان ماخذ علاوه شده ،

وروى صاحب مقابر بغداد (ورق ١٧) في كتابه مسنداً عن ابى الحسين بن سمهون الواعظ قال كنت شابيا قمضيت وحدى الى قبر احمد ليلة النّصف من شعبان حتى الحيى تلك اللّيلة فبدأ ت سورة البقرة واناو حدى الى ان بلغت رأس الآية من سورة هو د فمنهم شقى وسعيد فنسبت ما بعدها فجعلت اكرّر الآية فسمه تقاللاً يقول ولم ارشخصا يا ابا الحسين كم تكرّر والله ما فينا شقى والله ما فينا شقى . و بلغنى ان الشيخ ابالسحق الأدمي "[كان إيقرأ بعض الامذته كتاب البخارى عليه فلما حضره الموت قال بالستاذة دبقي من الكتاب ما بقي وانت ترحل الي الآخرة فها تأمرنى فقال الشيخ لا بأس عليك ابتني كل يوم في الوقت الذي تأتيني فيه و اقرأ على فاني اسمع فان وقع خطأ فسائبها عليه انشاء الله فالي قادة أعلى قادة الشيخ الما المناه الله المناه الله في ودة ن كان بأنيه ذاك المناه المناه الكتاب وقع خطأ فسائبها كالمناه الله المناه الله في ودة ن كان بأنيه ذاك المناه المناه الكتاب

المنطقار المشهورة و المشاهد الدورة الناب المؤلف و المناب المؤلف و المناب المؤلف و المناب المشهورة و المشاهد المؤلف و المناب و المؤلف و المناب المؤلف و المناب المؤلف و المناب و المؤلف و المؤلف و المناب المناب و المنا

آگران میکند مراد آبواسعتی ابراهیم بن معامین ابی السّبوخ الأدمی از معدّاین بغدادومتوأیی درسالهٔ ۲۰۱ افتاک شرح احوال او در تاریخ بقداد تر ۳ س ۱۰ و منتظم ابن الجوزی تر ۳ س ۸۳ س مسئور است ...

فمتى اخطأ اوسها يسمع صوت الشيخ من القبر ينقُّنه الصُّواب حتَّى اتم الكتاب. (ورق١٧٠). وروى مثل هذاعن الشيخ ابي بكر بن طاهر الحافظ أ انه كان مصاحباً للشَّيخ روز بهان البغلي "رحمة الله عليه يضر أن الغر أن في الأسحار عشراً عشرا قال فلمَّا تو فَي الشَّيخ صَافت على الدُّ نِيافقمت آخر اللَّيل فصلَّيت ثم جلست على رأس تربته و ابتدأت من موضع الدّرس وغلبني بكاء شديد لمفارقته عنّا و انفر ادي فلمّا اتممت العشر من السورة سمعت صوت الشَّيخ مرن الفير بفرأ العشر الآخر تمُّ سكت فقرأت المشر الذي يليه ثم سكمتُ فقرأ العشر الآخر الي ان اجتمع الأصحاب فانفطع الصُّوت ثمُّ اتيت في اللَّيلة الثَّانية فكان الحالكذلك حتَّى مضيعليه برهة من الدُّهو و كان ذلك سرًّا بيني وبين الشَّيخ ثمَّ اخبرت بعض احبابسي عن هذه الحالة فما سمعت الصُّوت بعد ذلك . قال المؤلف و من اعجب ما وقع في عهدنا انٌ عبدالله الكلالي في محلَّتنا كان رجلاً شابًّا جلداً فو بِّما يحفر القبور (ورق ١٨) فنبش يوماً عن قبر قديم ليدفن فيه ميّناً آخر فلمّا وصل الى الأحجار واراد ارــــ يرفعها سمع صوتاً ذاهيبة يقول له ما ذا تريد ان تصنع يا هذا فداخله خوف شديد ومات عن ساعته فأخرج ميَّتاً . فهذه حكايات صحيحة عن النَّقات لا ينبغي ان ينكر عليها فأنَّها من كرامات الأولياء . قال العلماء و رؤية الموتى و سماع اصواتهم في البقظة نوع من الكشف يظهر الله تعالى بـ ٣ حال الرَّائي او المرئميُّ لتبشير او انذار أولمصلحة من الميت من ايصال خير اليه او فضاء دين عليه على دوي صاحب

ا و بافعص بلیخ ذکری از این ابوبکر بن طاهر العافظ در هیچ مأخذ دیگری نیافتم جز در نقعات الانس جامی در شرح احوال شیخ روزیهان بقلی س۲۸۹ - ۲۹ که مین حکایت متن حاضر را آنجا نقل کرده و گفته که شیخ ابوبکر بن طاهر حافظ از اصحاب شیخ روزیهان مذکور بوده است ۱ ترجوع شود بندر تا ۱۷۲ از تراجم کتاب خاضر ۱ -

٣ _ كلما في م ، ق ب ، بها ، في روض الرّياحين س ١٣٤ (در حكايت ١٦٥) . _

القردوس الأعلى وهوشيرويه بنشهر دارالد يلمي في كتاب التَّجلَّي في المنامات باسناده عن ابيهاني الكيساني بينما ثلاثة يسيرون في ارض الرّوم اذمرّوا بعظام ي واد فسمعوا صوتاً عندالعظام بقول انشدكم الله في دُيْني مرَّتين فقالوا له من ت قال انا من الشهدا، وقد حبست عن اصحابي بدين (ورق١٩٠) لامراً تي وهو عسة عشر ديناراً نقالوا له و ما يعربنا ما اسمك و اين منزلك و امرأ تك فقال الهم وضرب احدكم بيده الى الأرض فضرب احدهم بيده الى الأرض فاذا كفّه منفوش للسمه والسم ابيه وقريته بكنابة لاتمتحي فال فضمنوا له ذينه ثمّ مضوا فلمّا جاؤا سنزله قال بعضهم لبعض يا قوم ال الرَّ جل قد ضمنتم له دينه فمالوا الي امرأته فقالوا لها اكان اك على زوجك دين فقالت نعم كنانت لي عليه خمسة عشر ديناراً بقيّة من مهرى فقالو الها ان رأيت ان تهبيله فقالت ما كنت لأفعل ذلك قالوا فيعطيك كلّ السان منَّما ديناراً فالت لا فالوا فدينارين فالت لا فالوا فتلائة فالت لا فقال بعضهم بأقوم ائكم صمنتم للرجل ان تقضوا دينه فقو الهيضمانكم فأخرج كبل منهم خسة دنانير فاعطوها فلمًا فارقوها امتحى الكتابة من يدالرَّجل ثم وآه صاحب الكتابة عي منامه وهو يقول جزاكم الله خيراً الله يلغني ما صنعتم (و دق ١٩). و دواي ايضاً

۱ - نام این کتاب در کشف الظامون و در اعلام زر کلی « فردوس الا خیار» ضبط شده نه دالفردوس الا علی » ، و در کتب رجال معمولا بنجو اختصار فقط بلفظ د کتاب الفردوس » فی گرشده بخشف کلیهٔ دؤم ، و من چون خود نا کنون این کتاب را ندیده ام ندیدانم گدام اصح است ، فردوس الا علی با فردوس الا خیار » ۲ - سرادابوشجاع شیرو به بن شهرداربن شیرویه بن فنا خسره دیلمی همدانی است او عمدتین و مؤرخین مشهور قرن پنجم و صاحب کتاب » طبقات الهمدانین » معروف به تاریخ همدان » که یکی از مسافر عهدهٔ یافون است در معجم البلدان در هر چه راجم بهمدان و نواحی آن بلداست » وی درسال ۹ ، ۵ وقات یافت (رجوع شود « یکتاب اقتصوین فی اخبار و نواحی آن بلداست » وی درسال ۹ ، ۵ وقات یافت (رجوع شود « یکتاب اقتصوین فی اخبار فروین » راه در دوادن سنه ۹ ، ۵ و گشف الظنون طبقات الشافی تا در دوادن سنه ۹ ، ۵ ، و گشف الظنون در « قردوس الا خیار » و « تواریخ همدان » » .

^{1 -} گذا فی ب ق م م عربی ا ۲ - یعنی ابوعبیه فی عبدالوا دسین زید بسری از قدماه زمّاد یصره و متوفی در سال صد و هفتاد و هفت بتصریح ابن الا آیر و ذهبی در دول الا سلام و آماریخ یافتی و شدرات الده هم جهار در حوادث سنه مد گوره ولی این تغری بر دی در النجوه الراهرة فی ملوك مصر والقاهرة وقات او را درسته صد و بیست و هشت نگاشته، و پدون شبهه این قول سهو قاحش باید باشد چه ما بین این دو قول قریب بنجاه سال اختلاف است و در هیچ مأخذ دیگری با قحص شدید چنین روایتی بنظر ترسید ، - رجوع شود برای شرح احوال صاحب نرجه باید د کری از و علاوه بر چهار مأخذ مذکور در قوق بدواشع ذیل ، عبون الا خبار این قتیه ج ۲ س ۲۸۲ ، و کتاب القهرست این القدیم س۱۸۲ ، و کتاب الغیرست این القدیم س۱۸۲ ، و حرف الا و نقل کرده ، و اسان المیزان چه و روض الریاحین یافعی که در تضاعیف آن حکابات بسیاری از او نقل کرده ، و اسان المیزان چه و روض الریاحین یافعی که در تضاعیف آن حکابات بسیاری از او نقل کرده ، و اسان المیزان چه ص ۱۸۲ ، و دوش الریاحین یافعی که در تضاعیف آن حکابات بسیاری از او نقل کرده ، و اسان المیزان چه عدم ، بینه ، - م ، بینه ، - م ، رجوع شود بس ۲ ه ک ع از تثبیه الفاقلین چاپ مصرسنه ۱۳۰۹ ، بعضی افلاط متن حاضر از روی این چاپ تصحیح و بعضی نواقس آن نیز تکیبل گردید ،

من مصنَّفاته باسناده عن يحيي بن سليم قــال كـان عندنا بمتَّحة رجل مرــــ اهل خراسان وكنان رجلاً صالحا وكنان النّاس يودعونه اماناتهم و ودائعهم فجاء رجل و اودعه عشرة آلاف ديناروخرج الرّجل في حاجته تمّ قدم مكّة وقدمات الخراسانيّ فسأل اهله و ولده عن ماله ففالوا مالنا علم بذلك فقال الرَّ جل لفقها، مكَّة وكانوا يومنذ مجتمعين متو افرين هذه حالي هما تأمرونني قالوا نحن نرجو ال يكون الخراسانيّ من اهل الجنَّة فاذامضي من اللّبل ثلثه او نصفه فأت زمزم فاطّلع فيها وناد بافلان بن فلان انا صاحب الو ديعة ففعل ذلك ثلاث ليال فلم يجبه احدفأ تاهم فأخبرهم ففالوا انَّالله و انَّا اليه راجعون نحن نخشي ان يكون صاحبك من اهل التَّارِ فأت اليمن فانَّ بها واديًّا يقال له بسرهوت (ورق ٢٠) فيه بئر فاطَّلع في البشر اذا مضي ثلث اللِّيل او نصفه فناد فيها يدا فلان بن فلان انا صاحب الـوديعة فعل فأجابه في اول صوت فقال و بحك بم انزات ههنا " و فدكنت صاحب خير قال كان لي اهل بيت بخر اسان فقطعتهم حتى متّ فآخذني " الله بذلك و انزلني هذا المنزل فاما مالك فهو على حاله وانبي لم آنمن ولدي على مانك فدفيته في بيتكذا وكذا أفقل اولدي بدخلك " داري ثم صر الي البيت فاحفر فا نَكَ ستجدمالك؛ فرجع فوجد ماله عنى حاله فأخذ [ه] و روى البخاري (رحمه الله تعليقاً قال الما مات

الحسن بن الحسن بن علي رضي الله عنهم عنو بت امراً ته قبّة على فبره سنة ثم رفعت فسمه من صائحاً يقول الاهل وجدوا ما فقدوا فأجابه آخر بل ينسوا فانقلبوا . . و دوى عن مالك بن دينار انه كان ينشد لنفسه "، شمر :

أَلاَحَيْ ٱلْقُبُورَ وَ مَنْ بِهِنَّهُ وَجُوهُ فِي ٱلثَّرَابِ أَجَبُهُنَهُ فَلُوْ أَنَّ ٱلْقُبُورَ أَجَبُنَ حَيَّـا إِدَّالاَّ جَبْنَنِي ادْزُرْتُهُنَّهُ (ورق٠٧٠) وَلْكِكِنَّ ٱلْقُبُورَ صَمَتْنَ عَنِيْ فَأَ بُنتُ بِحَسْرَةٍ مِنْ عِنْدِهُنَهُ

و روى انَّ علبًّا رصنى الله عنه زار فبر فاطمة فبكي ثمّ انشد "شعر:

۱ ـ این حکایت علاوه برصحیح بخاریکه مؤلف از آنجا نقل کرده در از شاد شیخ مقید ودر نصول المهلة ابن الصبّاغ مالكي هر هودرشوح احوال حضرت إمام حدن نهزمة كور امنت . وابن-سنبن حسن بن عليّ موضوع ابنءكايت معروف است دركتب انساب بعسن منتيٌّ ييون نام اوو ناميدوش هر دو حسن پوده ایت ، و او را نیزیسری بوده ایشاً موسوم بعسن یمنی حسنین حسنین حسن که بهدین مناسبت معروف است بعسن مثلث ، وبواسطهٔ غرابت و تفوت این فقره بعشی ینگی بوفن اسم پسر و پدر و جدّ متواایاً دریسیاری از کتب متداوله از جمله درمعجم البلدان درعتوان دفدان.» (چاپ ارو یا ج ۳ س ۸۰۱) و کامل اینالاً تیر در حوادث سنة ۱۴ که سال وفات حسن مثلک است و تاریخ بغداد دوشرح احوال حسن مثلث (ج ۳ س ۲۹۲ـ۲۹۳) در همهٔ این ما خذ نگاخ جون توهّم کرده انه که از بن سه حسن بشت سر بکه یکر لاید یکی از آنها زیادی است یك حسن را از پین انداخته اند و در هرسه گناب مزبور بجای حسنین حسیبین حسنین علی (سه بارا حسن) فقط حسن بن حسن بن علی (یعنی دو باز حسن) جاپ شده است ، باید در وقت رجوع بکتب مزبور خوانتهم برحقر باشدكه در الين دام نيفند ، ـ امًا زوجة حسن مثنيّ كه بمقنضاي ابن حكابت بسراز وفات شوهر یکمال بر سر قبر وی خمیمه رفته بوقت عیارت است از قاطعه دختر حضرت امام مسین وخواهر سكينه فكوينه حسنامثنئ ازعآر خودحضرت امام حسين يكبي ازدختران اورا واستكاري بيبود آنحضرت فاطمه و سكيته هر هورا بأونموده قرمود ازين دوهر كدام را خواهي اختيار كن ، حسن شرع زده شده هیچ جواب نداد ، آنحضرت قرمودند من قاطعه را که اشبه ناس است بعادر م فاطله فختررسول انلة صريتو تزويج نموهم الوفاتحسن مثنني يتصريح ابن حجر علىفلاني درتهادب التهة بي (طبع حيدر آباد دكن ج ٢ ص ٢٠٦٣) و صاحب خلاصة تذهيب الكفال (چاب مصر س ۱۵) و قسطلانی درشر ح همین.موضم از صعبح بخاری (چاپ مصر ج ۲ س ۴۱۵) در سنة نود و هفت هجری بوده است ، _ ۳ ساین ایبات در عبون الأخبار این نشیه ج ۳ س ۴۰۴ و حلية الأولياء ابوتعيم ج ٢٠٠٣ نيزمذ كور استوجر بو مؤلف رابور كفته اندكه ماالت دينار وقتيكه يقبرستان ميكنشت اين ابيات زا ميخواند ولى نكفته اندكه قائل أأنها خود او بوده ياكسي ديكر. ٣ ـ ابن ابيات در قصول المهنّه من ١٠٣ ويعار الأنّبوار ج ١٠ من ٦٣ و ديوان منــوب.بعضرت امیر در قوافی باه نمیز مذکور است با اختلانی بسیار جزئی در بعشی کامان ه

مَالِي وَ قَفْتُ عَلَى ٱلقُّبُورِ مُسَلِّماً أَحْبِيبُ مَالِكَ لَا تُرُدُّ جَوَابِنا فسمع صوتاً بقول:

قَبْرَ ٱلْحَيِيْبِ فَلَمْ يَرُدُّ الْجَوَالِي أَنَسَبْتَ بِعَلِي تُحَلَّةَ ٱلْأَحْبَابِ

غَالَ ٱلْمَحْبِيبُ وَكَيْفُ لِي بِجُوالِكُمْ ۚ وَ آنَا رَهِبِنَ ۗ جَنَادِلِ وَ تُوَابِ آكُلَ ٱلْتُرابُ مَحَاسِئِي فَنَسِيتُكُمْ ۚ وَحُجِبْتُ عَنْ آهْلِي وَعَنْ أَصْحَابِي ۗ و دوى الفقيه ابوبكر محمّد بن الحسين الآجري وحمه الله بالسناده * انّ

عمر بن عبد العزيز حضر جنازة رجل من بني امبّة فلما دفن قال لأصحابه فقوا وصوّب فامعن في القبور واستبطأه النّاس جدّاً ثمّ رجع وقد احمرّت عيناه و انتفخت او داجه فقيل ابطأت با امير المؤمنين ما الّذي حبسك قال اتيت قبور الأحبّة فسلّمت قلم بردّوا عامي السّلام فلمّا ذهبت أتفيي " نادانسي الثّراب فقال بما عمر الاتسالني

١ ـ گذا في م و فصول المهلة و بحار و ديوان ، ق ب، فلا يرد ،

 ۳ در هر سه مأخذ ماربور در ارشجا بات بهت سومی نیز علاوه دارد و آن ارشت ا اعدیکم متی الثالام تقطعت عثی و عنکم خلة الا حیاب

۳ بعنی ابوبکر محمد بن الحسین بن عبدالله الا آجری از محد تین و فقها، معروف قرن چهار مومتوقی درسه ۱۹۰ در مکه و آجری بعد الله و ضد جیم فلسوب بسانجاست (رجوع شود بکتاب بنداد بوده و بتصریح باقوت در معجم البله ان صاحب ترجه منسوب بدانجاست (رجوع شود بکتاب الفهارست ابن الثمیم من ۱۳۱۵ و ۱۳۱۹ و قاریح بفداد تر ۳ من ۱۳۶۳ و الساب صعانی در نسبت الا جری ۵ و و معجم البله ان ترجه در موسه تسخه شدالا زار بقلط «العسن» مسطوراست الا جری ۵ و معجم البله ان ترجه در هرسه تسخه شدالا زار بقلط «العسن» مسطوراست بحلی ۱۳۹ می ۱۳۹ میلا مناز در حلیه الا و لیاه تر ۵ من ۱۳۹ میلا در شرح احوال معربی عبدالد بر بیز مد کور است بدو روایت بکی مطول و دیگری نخصر که این اخیر نزدیکتر است بروایت من داخیر نزدیکتر و مناز وی مشارع قلی بشابهن و مناز و کسر فاء مشاده و در آخر یاه ساکته مشکلم و حدد است از مضارع قلی بشابهن و منی بازگشت و بشت کرد یعنی «جون رفتم که بر کرد» » می بقال قلی الرجل ای ذهب منوایا و قی حدیث النبی آنی خوسه اسماه منها کذا و انا الده فی و هو المولی الفاهب و قد ففی یافی قهو بعض و فی الحدیث قلما اقلی قلم ۱۳ و الما ترکیم شدودره سه نامه شدالاز اربجای «افتی » دره و تام باشند و آن تصحیف است »

ما لقيتِ البدان (و رق ٢١) فلت ما لقينا فال قَطَعْتُ الْكَفِّينِ من الرَّسفين و فطمت الرآسغين من الذّر اعين و قطعت الذّر اعين من المر فقين و قطعتُ المر فقين من العضدين و قطعتُ العضدين من الكتفين؛ فلماذهبت أُ قَهَى نادا ني التُّر ابفقال باعمر امانسألني ما لقيتِ الأبدان فلت مالقبَتُ قال فطعتُ الكتفين من الجنبين و فطعت الجنبين من الصلب وقطعت الصلب من الوركين وقطعت الوركين من الفخذين وقطعت الفخذين من الرَّ كبتين و فطعت الرَّ كبتين من السَّافين و فطعت السَّافين من القدمين • فلما ذهبت أُ قَهِّى تادانــي الثَّرابِ فقال يا عمر عليك بأكفان لا تبلي فلت و ماهــي قال اتقاء الله والعمل بطاعته . و عن هالك بن دينار ' رسني الله عنه قال مررت بمقبرة فانشأت افول ٱتَّيْتُ ٱلْقُبُورَ فَنَا دَ يُتُهُــــنَا أَيْنَ اللَّهُ عَلَمُ وَٱلْمُحْتَقَرُ وَ أَيْنَ ٱلْمُدِلُّ بِسُلْطَانِيهِ وَأَيْنَ ٱلْمُزَكِّي إِذَامَا أَفَتَغُو

قال فنوديت من بينها "أسمم صوتاً ولا أرى شخصاً و هو يقول:

وَمَا نُو اجْمِيمَا وَمَاتَ ٱلْخَدِرُ (ورق٢١) وَ تُمْعُونَحُالِينَ تِلْكُ ٱلْصُورُ

تفانسوا جميعنا فمامخبر تَرَوُحُ وَ تُغَذُّو بَلَاتُ الثَّرَى ۚ

۱ ـ از مشاهیر تالیمین و زاهه بسیار معروف بصرعک در زهد و اعراض از دنیا هموارم بدومتازز ند بعلاوه وي يكي از خطاطين مشهورعصر شود ايزيوههكه كارشنوشتن فرآن بوصباجرت وجرمصحفيرا هر چهاو مام میتوشته ، وقات او را مورخین باختلاف در سنة ۱۲۲ بـا ۱۲۷ یا ۱۳۰ با ۱۳۱ نگاشته اند (كتاب المهرست در بابكتاب المصاحف ص ٦ ، و نيز در باب عبّاد و زلمان و منصوَّفه س ۱۸۲ و۱۸۵ و دلیهٔ الأولیاج ۲ س ۲۵۷_۲۸۹ و این[الاً تیر در حوادث سنة ۱۲۱ . و تذكرة الأوايا ج ١ س ٢٦–٤١ ، و ابن خَلْكان در اوايل باب ميم ، و روضات الجنّات س١٨٤_ ه ۱۸) ۱ _ سعدی کوید :

تراکه مالك دينار نيستني سعدي طريق بيست مكر زهد مالك دينار ٣ ـ كذا في عرون الا خيار ، ب ق ، فناديتها اا نين (كذا) ، . اين حكايت را با اين ابيات اصلا تداود ، 🔻 ـ ثقا في هېون الاخبار و احياءالعلوم دقب،من بينهم 🔞 ـ بنات التّري در كتب المك متداوله بنظر نرسبه ، شاید سراد از آن در ایشجاگرمهاو خراطین و تعو ذلك باشد ، فَيَا سَائِلِي عَنْ أَنَاسِ مُضَوَّا أَمَّا لَكَ فِيمَنْ تَسَرَى مُعْتَبَرَّ لَقَدْ قُلِدَ ٱلْقَوْمُ أَوْزَارَهُمْ فَإِمَّا نَبِيمٌ وَ المَّا سَقَرُ الْ

و اتَّفَقَ العلماء رضي الله عنهم على انَّ الميِّت ينتفع بالدِّعاء له والصَّدقة عنه و مي ثو اب الفراء قو الصوم خلاف فيما بينهم. دوى الغزّ الي رحمة الله عليه في الأحياء " من علي بن موسى الحدّاد قال كنت بيغداد مع الأمام احمدبن حنيل رحمة الله عليه في جنازة و تعمّدين قدامة الجوهري معنا فلما دفن الميّت جاءر جل ضرير يقر أعند الفبر فقال له احمد ياهذا الله القراءة على القبور بدعة فلمّا خر جنامن المقابر قال مُمّدين الدامة لأحمدها اباعبداللهما تقول في مبشر بن اسمعيل قال تقة قال هل كتبت عنه شيئاً قال مم قال اخبر ني مبشر بن اسمعيل عن عبدالرّ حن بن العلاء بن الحجّاج؟ عن ابيه انّه او صبى (ورق ٢٢) اذا دفن أن يقر أعندراً س قبر ه بفائحة البقرة و خانه تهاو قال سمعت إن عمر رمني الله عنهما يوصي بذلك فقال له فارجع الى الرَّ جل فقل له يقرأ . و دوي الأمام البيهقي في شعب الأيمان عرن ابن عمر رضي الله عنهما قال سمعت النبي سلَّى الله عليه وسلَّم يقول إذا مات احدكم فلا تحبسوه واسرعوا به الي قبره وليُقرأ عندرأسه بفاتحة البقرة و عندرجليه بخانمة البقرة . و عن احمد رضي الله عنه اذا دخنتم المقاسر فاقرؤا بفاتحة الكتاب وقل هوالله احدوالمعودتين واجملوا ثواب ذلك لأهل المقابر فانَّه يصل اليهم . وذكر * ابن ابي الدَّنيا في كتابه الدَّاعي الى

۱ - این حکایت با راج بیت اؤل از بن اشعار در عیون الا میار این فنیه ج ۲ س ۲۰۳ - ۳۰۳ و احیاه العفوم نیز الی ج ناس ۴۰۰ بیز مذکور است و بعضی اغلاط مین از روی آن دو مأخذ تصحیح خد ، و بیت اخبر را در هیچیت از دو گذاب مزبور ندارد ، ... ۲ - احیاه العلوم ج ٤ س ۴۰۳ س ۲ - کذافی ق ب ۲ - احیاه العلوم ج ٤ س ۴۰۳ س ۲ - کذافی ق ب ۲ - احیاه العلوم و کناب الروح این فیم الجوزیه س ۱ اداللجلاج ۰ - نام این شخس ره در کنب منداولهٔ رجال و رواه حدیث نیافتم ، ... نام این حکایت ازم ساقط است ،

وداع الدنيا عن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم من مرّعلى المقابر فقراً فل هو الله احد عشر مرّات ثم وهب اجره للاً موات خطِي الجود بعدد تلك الا موات. و دوى الحافظ اسميل عن عظاء قال كلّ شي (ورق٢٢٠) بعدد تلك الا موات. و دوى الحافظ اسميل عن عظاء قال كلّ شي اورق٢٢٠) بعدد تلك الا موات و دوى الحافظ المعين التسبيح ان شاء الله . قال الشيخ ابو عبدالله الفرطبي في كتاب التدكرة القراءة والدّعاء والاستغفار كلّها من باب الصّدقة لأن الصّدقة لا تختص بالهال . قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و قد سُمّل عن فصر الصّلوة حالمة الأمن فقال صدقة تصدّق الله بها عليكم فا قبلوا صدقته و قال صلّى الله عليه وسلّم في ثو اب القرآن من باب الصّديث فاعداء القرآن من باب الصّدقة ولا خلاف في ثو اب الصّدة فلاخلاف في ثو اب القرآن من باب الصّدقة ولا خلاف في ثو اب الصّدة فلاخلاف في ثو اب القرآن من باب الصّدة ولا خلاف في ثو اب الصّدة فلاخلاف في ثو اب القرآن من باب الصّدة ولا خلاف في ثو اب الصّدة فلاخلاف في ثو اب القرآن من باب الصّدة ولا خلاف في ثو اب الصّدة فلاخلاف في ثو اب القرآن من باب الصّدة ولا خلاف في ثو اب الصّدة فلاخلاف في ثو اب القرآن من باب الصّدة ولا خلاف في ثو اب القرآن من باب الصّدة ولا خلاف في ثو اب السّدة ولا خلاف في ثو اب الصّدة ولا خلاف في ثو اب السّدة ولا خلاف في نو المدلّة ولا خلاف في نو المدلّة ولا خلاف في ثو المدلّة ولا خلاف في نو المدلّة ولا المدلّة ولا خلاف في نو المدلّة ولا خلاله المدلّة ولا خلاف في نو المدلّة ولا خلاله المدلّة ولا الله المدلّة ولا خلاله المدلّة ولا ال

۱ ـ حَظَیْ از باب سمع متعدّیاً بنفس بمعنی د بدست آوردن چیزی ۲ بسا ۱ دارا شدن چیزی ۶ جنانكه مقتضاي مقاماست ققط درقاموس دزي مذكور است ودرساير كتب لغت متداوله بنظر نرسيد و مداولاً حظني لازم است و ابداني مقرّب شدن و منزلت و وجاهت يافتن نزدكسي - يا ظفر يافتن برجبزی است بقال خَطْبِ المرأة عند زوجها و أحظيعندالأمير و أمظي بالمال (النان و الناس) • ٣ ـ رجوع شود من ١٦ حاشبة ١٠ ـ ٣ ـ ابوعبدالله شمسالةً بن محمَّدين اعمَدين ابني يكس بن فرج الأنصاري الغزرجي الغرطبي المتولمي سنة ١٧٢٠ . و اسم كامل كتاب الله كرة اوكه مؤلف درمتن چیزی از آن نقل کرد، • الله کره باحوال الموتی و امورالا خره ؛ استکه تلخیصی از آن بقلم شعراني صاحب طبقات الصوفية معروف نعت عنوان ﴿ مُحْتَسَمُ لَهُ كُرَةَ الَّهِ عَبِدَاللَّهُ القرطبي ﴾ مكرّر در مصر بطهم رسیده است (رجوع شود یکشف الطّنون در عنوان * تذکرهٔ القرطبي > و معجم المعلموهات العربيَّه در عنوان «الفرطبي» و «الشمراني») . ٤ ـ سلامي بضَّه سين و درآخر الف مقصورهكه بصورت باء فوشته مبشود بر وزن خباري بمعنى استخوانهاي الكشنان دست وباست و این حدیث در نهایهٔ ابن[لا تیم در س ل م این نحو روایت شده ، ه عالی کل مُلا نبی من|حد کم صدقة > بصون بصبح ، و در صحيح سلم در ﴿ باب بيان انَّ اسم السَّدقة بقم على كُلُّ نوع من المعروف ، ﴿ جَ ٣ ص ٨٣ ﴾ تعام حديث اليفكونه روايت شده، • قال رسول!لله بـ كان مُلاَّ فني من النَّاس عليه صدقة كل يوم تعظم فيه السُّمس قال تعمل بين الانتين صدقة و نُدين الرَّجل قيد بُنه فتحمله عليها او ترف له عليها مناعه صدقة ذال والكامة الطائية صدفة وكل خطوة المشيها الى الطالوة صدقة والديط الأدى عن الطّريق صدقة ١٠٠٠

و روى اليافعي أنَّ الشَّيخ عزّ الدِّين [بن] عبدالسَّلام أكا ن منكراً لأهدا. الفرآن الى الموتى فلما مات رآه بعض اصحابه في الذُّوم فقال ما تقول في اهداء الفرآن الى الأموات فقال الشيخ هيهات وجدت الأمر بخلاف ماكنت اظأن. قال اليافعي" مات بعض اصحابي باليمن فاهديت له عشيثاً من الفرآن فرآه بعض السحابي في النُّوم فقال له سلَّم على فلان و فل له جزاكُ الله خير اكما اهديت الدَّي الفرآن، وقال " توفّيت امرأة فوأنها بعض فرابتها على سرير و عنداللُّم بواوانيٍّ من نورمغطَّاة قالت فسألتها (ورق ٢٣) ما في هذه الأواني قالت فيها هديَّة اهديها التي ابو اولادي البارحة فلمَّا استيقظت ذكرت ذلك لنروج الميَّنة فقال قرأت البارحة شيئًا من القرآن واهديته اليها. قال المؤلف حكى لي الشّيخ الصّالح العارف علاء الدِّين الأَيجي دامت بركاته وهو عدل يعتدُّ بقو له قال رأيت بعض افر بالي بعد الموت فقلت له كيف يصل اليكم تواب قل هو الله احد فقال رؤح و راحة تأتينا كمن يكون في حمّام حارً و قد غاب عليه العطش فاذ ا رجل حسن الصورة طيب الرّ افعة يفتح عليه الباب فيدخل عليه نسيم طيب ثم ٌ يناواه كوزماء باردكيف يتروَّح بهمافهكذا بصل أو اب من يُهدى اليناسورة الأخلاص. و دوى صاحب التَّجلي في المنامات

١ - روش الرياحين طبع مصر س ١٣١ (حكايت ١٥٨) ،

۲ شیخ عرقائد بن عبدالمزیز بن عبدالمالام بن ابی القاسم بن الحسن الدستی الشافعی از مشاهیر فتها افرن هفتم و متوفی در سنة ۱۹۰۰ در فاهره (رجوع شود پفوات الوقیات در باب عین ، و مشکی تره ص ۱۹۰۰ ۱۰ در مدوقی در سنة ۱۹۰۰ در فاهره ، (رجوع شود پفوات الوقیات در باب عین ، و مشکی کرده) ، مدره رسه نسخه شد الا زار کلمهٔ هاین » قبل از عبدالمالام افتاده و آن فلط فاحش است یا در در مرساله با با بدر صاحب ترجه است نه نام خود او ، از روی روض الراباحین بانمی که منشأ نقل موانداست و نیز از روی سایر مآخذ منفذه به تصحیح شد ، ۳ مدر وض الراباحین من ۱۳۱ (حکایت ۱۹۸۱) ، یک می امناهات نالیف شیرو به بن شهردار دیفیمی است (رجوع شود بصفحهٔ ۲۰ سطراؤل) ، این منکور است و منکور تر به بازت در روض الراباحین بافعی س ۱۳۰ (حکایت ۱۰۹۱) نیزمه کور است و منکور نامت و مناه منا حالار در روض الراباحین بافعی س ۱۳۰ (حکایت ۱۰۹۱) نیزمه کور است و منکور است و مناه داد من حالت راز روی همان ماخذ اصلاح و نوافس آن بین دو قلاب علاوه کر دید ، منسی اغلاط منن حالت راز روی همان ماخذ اصلاح و نوافس آن بین دو قلاب علاوه کر دید .

إنَّ امرأة مرن المتعبِّدات يقال لها داهبة اللَّما اشرفت على الموت دفعت دأسها الى السماء و قالت با من عليه اعتمادي في حياتي و مماني (ورق ٣٣ب) لا تخذلني عندالموت ولا توحشني في قبري فلمًا ماتت كان لها ولد يأتي فبرها في كلُّ ليلة جمعة و يوم جمعة و يقرأ عندها شيئاً من الفرآن و يدعو " لها و يستغفر لها ولأهل المقابر قال فرأيتها في المنام فسلّمت عليها و قلت يا الّاه كيف انت و كيف حالك قالت بِمَا بُنِّي انَّ الموتكرية شديدة و انا بحمد الله في برزخ محمود مفروش فيه الرُّ يحان وموَّدٍ فيه السُّندس والأستبرق [الي يوم القيامة] فقلت الكحاجة قالت نعم يا بني لاتدع ماانت فيهمن زيارتنا والفراءة والدّعاء لنا فاتّي يا بني اسرّ بمحيتك الكي يوم الجمعة و ليلة الجمعة إذا انبلتّ يقول لي الموتى ياراهبة هذا إينك قد اقبل فأسوُّ بذلك و يسوُّ من حولي من الموتى فال فكنت ازورها في كلُّ ليلة جمعة و يومها و افرأ الفرآن وادعولهم فبينما انا ذات ليلة [ناثم] اذا بخلق كثير قد جاؤني فقلت من انتم و مساحاجاتكم نقالوا نحن اهل (ورق ٢٤) المقابر جثناك تشكوك على فعالك و نسألك أن لا تقطع عنَّا تلك القراء ة و الدَّعوات فما زلت اقرأ لهم وادعولهم بهنّ كلّ ليلة جمه و يومها . وعن بشر بنمنصور "قال لمّاكان

المحقق است درهرسه نسخهٔ شدّالاً زار هم دراینجا وهم در ۱ سفر بعد ، وتی در روض الراباحین در هر دو موضع اسم این زن « یاهیهٔ » مهتوم است بیاه موشده و الف و ها، و یاه مثناه تعتالیه و در آخر تاه تأثیت » ۲۰ کذا نی الراوش ، ق ب م ، قیدعو » ۲۰ مینی ابو محتله بشرین منصور سلیمی بصری از زهاد و محتین فرن دوم و مدوئی درسنهٔ ۱۸۰ (رجوع شود بحلیه الاولیاه ج ۲۰ س ۲۲۲ سال ۲۶۳ و نهذیب الکمال جبر ۲۰ س ۲۳۲ سال ۲۶۳ و نهذیب الکمال صحیح ۲۰ س ۲۳۲ سال ۱۳ مین عبارت دراحیاه العلوم ۲۰ سال ۲۰ س ۲۳۲ سال ۱۳ نیز مذکور است ، مدنی نوافس مین حاض از روی همان مأخذ اصلاح شده -

زمن الطَّاعون كان رجل بختلف الى الجنائز ' فيشهد الصَّلوة عليها فاذا امسي وقف على باب المقبرة و فال آنس الله وحشتكم و رحم غربتكم و تجاوز عن سيئاتكم و قبل حسناتكم لا ينزيد على هذه الكلمات قال الرَّجل فأمسيت ذات ليلةو انصر فت الى اهلى ولم آت باب المقبرة فأدعو كما كنت ادعو فرأ بت في المنام خلفاً كثير ا ند جاؤني فقات من انتم و ما حاجتكم فالوانحن اهل المقبرة فلت وماجاء بمكم فالوا انُكَ عَوْ دِتَنَامِنْكُ هِدَيَّةَ عَنْدَ انْصَرَ افْكُ الَّي اهْلَكُ فَلْتَ وِمَاهِي فَالُوا الدُّعواتِ الّتي كنت تدعولنا بهسا قلت فأنّى اعود لذلك فما تركتها بعد ذلك . و دوى اليافعي " انُّ رجلاً رأى في النُّوم كَمَانُ اهل بعض المقابر خرجوا من فهورهم وهم ينتقطون شيئا فسال فتعجبت منهم ورأيت واحدأ منهم جالسا لايلتقط شيئا فدنوت منه (ورق٢٤٠)وسألته ماالَّذي بلتقطهؤ لا عقال هم يلتقطون ما يهدى اليهم المسلمون من القر آن والدّعا، والصَّدقة ففلت له فلم لا تلتقط انت معهم قال أنا غني عن ذلك فقلت بأيَّ شيَّ قال بختمة يقرؤها ولدي و يهديها اليُّكنِّ يوم فقلت من هو نال رجل ببيع الزَّلابية في سوق كذا قال فلمَّا استيقظت ذهبت الي ذلك السَّوق فرأ يت شَابًا يبيع الزَّلابية ويحرَّك شفتيه فقلتله بأى شيَّ تحرَّك شفتيك قال بقرآن افرؤه واهديه الى والدي الميِّت قال الرَّاوي فلبثت مدَّةً من الزِّمان ثمَّ رأيت في المنام انَّ المو تي قد خرجوا من القبور وهم يلتقطون كما تقدُّم و اذا بالرَّجل الَّذي كان لا يلتقط معهم صار يلتقط معهم فاستيفظت و تعجبت من افتقاره بعداستغنائه ثم

۱ - گذا نی ب ن ب - - عبارت معادلهٔ احیاه العلوم که روشن تر است چنین احت اه کان رجل بخشف الی العیانهٔ فیشهد السلاف عنی العیائز ، و جیانه بفتح جیم و تشدید باه موحده بعمنی کورستان است ،
 ۲ - در روش الریاحین س ۱۳ - ۱۳۱ (حکایت ۱۹۷) ، - بارهٔ نواقس مثن حاضر از روی همان مأخذ إصلاح شد ، -

ذهبت لأتمرُّ ف خبر الشَّابَ فقال و الله قدمات. و اما الدعاء فقد قبال النَّبيُّ ا صلَّى الله عليه و سلَّم ما الميِّت في قبره الاَّكالغريق المتغوَّث يننظر دعوة تلحقه (ورق ٣٥) من ابيه أو اخبه أو صديق له فأذا احقته كانت احبَّ اليه من الدُّنيا وما فيها و انَّ هدايا الأحياء للأموات الدّعاء والاستغفار . وعن بعضهم " فال مات اخ الي فرأيته أفي المنام فقلت ما كان من حالك حين وصعت في قبرك فقال الماني آت بشهاب من نار فلولا الله دعالي ار أبت المسيضر بني به او يؤ عدهذا ماروي عن دعاء حبيب العجمي رحمة الله عليه للمصلوب ، و قال بشَّار بن غالب " رأيت رابعة [العدويّة | العابدة في منامي وكنت كثير الدّعاء لهافقالت لي بابشارهدا باك تأتبنا على اطباق من نورمخمّرة بمناديل الحرير فلت وكيف ذاك فالت هكذا دعا. المؤمنين الأحياء اذا دءو اللموتي فاستجبب لهم جمل ذلك الدّعاء على اطباق النّور وخمر " بمناديل الحرير ثم اتي به " الميّت تقيل هذه هديّة فلان اليك وعن ابي قلابة " قال رأيت (ورق ١٦٥) بعض الأموات فقال جزى الله اهل الدُّنياء مَا خير اا قرأهم السلام فانه يدخل علينا من دعائهم انوار امثال الجِبال. و دوى الحافظ اسمعيل " عن ابي صالح قال الله الرَّجل ليرفع له درجة في قبره فيفول بم هذا فيقال باستغفار ولدك اك . و هذا او ان الشّروع في المقصود و الله منجز الوعود الوفي بالعهود .

١٠ - اين روايت در احياء العنوم غزالي ج٤ س٣٥٦ نيز مذكور است ، ٣ - اين حكايت نيزدر هان كتاب و در همان صفحه مذكور است ، ٣ - كذا في الأحياء ، سخ شأالأ زار ، فاريته ، ٤ - اين حكايت نيز در همان كتاب و در همان صفحه مصطور است ، و در آنجا بعد از كامة فقالب عنزوده د النجراني ٣ ، بأكمي و سائل كار درطهران و ندرت كتب اهل سئت در آنجا شرح خالي از اين شخص نتو انستم درجائي بدست بياورم ، - بعضي تو انس متن از روي همان احياء العلوم كه ظاهر أحيث نقل مؤاف بوده در اين حكايت إصلاح شد ، - ٥ - كذا في احياء العلوم ؛ بقم ، خذرت ، منشأ نقل مؤاف بوده در اين حكايت إصلاح شد ، - ٥ - كذا في احياء العلوم ؛ بقم ، خذرت ، منظم درجوع شود بس ١٤ حاشية ٣ ،
 ٨ - رجوع شود بين ١٦ حاشية ١١ -

قال المؤلف كرالله مسعاه وجعل اخراه خيراً من اولاه لمّا كانت الهزارات حده الرّفعة على حديرة والمسافة بين المحلّات بعيدة وأبت أن اقسم مزارات هذه الرّفعة على عدد الأيّام السبعة ليسهل على الزّائر ابيانها ولا يتعذّ رلد به امكانها فان امكنه الدّور على جيعها في يوم واحد فبها والا عيبداً كل يوم بقسم في طلبها او يدور في كل لية جعة او صباح سبت على قسم منها حتى يفوغ في سبعة اسابيع عنها وهذا ترتيب النّوبات فيها (و دق ٢٦):

النوبة الاولى الروصة الكبيرية و ماينها،
النوبة الثانية المفهرة الباهلية و ما يدانيها،
النوبة الثالثة لمقبرة سلم و ما يقتفيها،
النوبة الرابعة لمشهد الم كلثوم و شيرويه و ما يحتذيها،
النوبة الخامية للمقبرة الباغنوية و نواحيها،
النوبة الخامية للمقبرة الباغنوية و نواحيها،
النوبة السادسة للحامع المتيق و ما في حواليه،
النوبة السابعة لمقابر المصلّى و ما يقرب اليه،
ولم اداع ترنيب المتفدّ من والمتأخرين في الأبواب اذك

ولم اراع ترنيب المتفدّ مبن و المتأخرين في الأبواب اذ كانت الزّ وارة غاية الفصد في هذا الكتاب بل الحقت الآخرين بالأوّلين و القريب العهد بالقديم و نوكات على الله الكريم".

۱ - آآتیت ضعیر راجع به دمشهد، که درهرسه نسخه جنین است بدون شبهه بتولهم معنی دمقیری،
است بقرینهٔ ایشکه در تعداد تقصیلی همین عنوان در وری ۲۵ درهرسه نسخه بجای استهد دامقیری،
دارد ، رجوع شود بدانجا ۱۰ - ۲ - ق ب دیانهٔ العلی الکیم ۱

النّوبة الأولى للرّوضة الكبيريّة و مايليها

١ ـ الشيخ الكبير ابوعبد الله محمدبن خفيف بن اسكفشاذا الضبي

مولاهم شيرازي الأصلوامّه كانت نيسابوريّة عهو خانم الصوفيّة من السّاف و مرزع "الصّوفيّة من الخلف قال الشّيخ ابو الحسن الدّيلمي "في مشيخته هو شيخ الشّيوخ وامام اهل النّحاة ولولاان من الله (ورق٣٦ب) علينا بطول عمره حتّى ادركناه و

۱ - چنین است درب ق (بهبزه وسین مهما» و کاف و قاه و شین معجه و الف و در آخر فال معجه) ، ماین کلمه را تداود ، نفجات ص ۲۹۲ ، اسکفشار (با راه مهما» بجای فال معجمه) ، ولی در نفجات خطی ندخهٔ مصفح مضبوط یکی از دو ناشر کثاب حاضر عابس اقبال مور فه ۱۰۲ که دادای حواشی عبد النفور لاری از خواس تلامف جامی است این کشه در خود منن اسفکشار سرفوم است انقدیه قام بر کاف و در حاشیهٔ عبد النفور لاری از خواس تلامف و راه فی است این کشه در خود منن اسفکشار سرفوم است انقدیه ها بر کاف و در داشیهٔ عبد النفور تاری بهماه و کسر ناموسکون کاف و فتح شین محجمه والف و راه مهماه » و در تبیین کلب المغتری ابن عساکر ص ۱۹ و طبقات الشافیهٔ سیکی ج ۲ س ۱۹۰ این مهماه اسفکشاذ سرفوم است (یعنی بهمان ضبط عبدالنفود لاری ولی در آخر فال معجمه بجای راه مهماه) ، وما چون هیچ نتوانسنیم بقین کنیم که کدام بك از بن صور غذافهٔ متنوعهٔ این کلمه افرب بعضریح شیراز نام نام به اصل نزاد شبح کیج از دیاله بوده کرچه در شیراز متولد شده و در آنجا بنصریح شیراز نام نام به اصل نزاد شبح کیج از دیاله بوده کرچه در شیراز متولد شده و در آنجا بنصریح شیراز نام به اصل نزاد شبح کیج از دیاله بوده کرچه در شیراز متولد شده و در آنجا بنصریح بوده و باید معنی و اشتقاق آنرا در آن اهجه تفخس نمود در صورت امکان ، اعلام دیلمی بوده و باید معنی و اشتقاق آنرا در آن اهجه تفخس نمود در صورت امکان ، به حاشیهٔ ۱ س در چین است در هرسه شیخه ه ۳ س درجوع شود پس ۶ حاشیهٔ ۱ ،

استفدنامنه لكان معدوداً في الطبقة الثانية لمحله وسنّه وعلمه و حاله و حاجة إهل عصره البه في رأيه و عقله . قال عبدالله بن الحسين 'حين وصف عنده الشيخ و ما عسى رأيتم انتم من مكانه و الله لقد رأيت اباعبدالله في ابتداء امره وقد تصوّف منذسين بقصده الشيوخ بأسرهم فقيهم من كان نعله مملّقاً بأصبعه يعشى اليه حافيا وكان يقول هو و بسمون . وقال جعفر النحادي و قد طالع بعض مصنّفات الشيخ علمه دفيق و اشاراته لطيفة ورمن مفهوم قد خالطه علوم القلو اهر وقد قيدكلامه بنصوص دفيق و اشاراته لطيفة ورمن مفهوم قد خالطه على ماتين لي من علمه . وقال ابوعبدالله الشواء فيه كلامه جواهر العلم وعلومه منزوجة بالحكم . و دوى از الشيخ احمد الشوّاء فيه كلامه جواهر العلم وعلومه منزوجة بالحكم . و دوى از الشيخ احمد

۱ ــ معلوم تشد مراد ازين عبدالله بن الحصين كيست ، ابونصر سر"اج دركتاب اللَّتع ص ۲ ۹ درياب اشعاري كه الزعرفاوسوقته مروى استكويت و هوفيما ذكرعبداللهين الحسين فال سمعت إحمدين الحسين البصري يقول حضرت مجمس الجنبد وحمهالله فسأله وجل مستلة فانشده للم على سرَّوَّ لجيبو النَّفسُل والدُّمع من مقانيه ينبجس، الى آخر الايبات الخدسة ، ـ عنمل است باحتممال بسيار قوى كه در اد از عبدالله بن العصين مذكور در متن ه بن شخص باشد كه جنالكه ملاحظه ميشود بيك واسطه از جنهد متوقی در سنهٔ ۴۹۸ روایت میکند پس وی بدون شبهه از رجال اواسط یا اواخرقرن جهاوم ودر بتهجه درست معاضر یا خبح کمپیر صاحب نرجمه پوشد واز توع روایت او نیز واضح است که وی از زمرهٔ عرفهٔ ومتسوّقه به ازمنتسبین بدان طالقه بوده و زیاده برین ازاحوال او چیزی پدست نیامه می ۲ – بعنی ایوکند جعفرین محمدین تُعایر خواص خُندی ازمشاهیراصحاب جنید ومتوقی درسنهٔ ۳٤۸، و خُلدى بضم خناء معجمه و حكون لام يقول يافوت منسوب است بخلدكه نام محلَّة بوده در بفداد ، وأمشيرأ نالم جائا او درنجوم الزاهره و كتاب اللُّتم بضبط قلم بضمّ نون وقتح صاد بروزن زبيرحركات كذارده شده ولابد ابن ضبط بياساس نبودهاست. (رجوع شود بكتاب الفهرست ص١٨٣٠ وكتاب النُّهُ مَ - فهرات أعلام - وحدية الأولياء ١٠ • ٣٨١ ـ ٣٨١ و تاريخ بفداد ٢٠١ - ٣٢١ - ٣٣١ ، و انساب حمدانی و رق۵ ۲۰ و معجم البلدان درعتو ان ۴ خلد، و تجوم الزَّاهر ، درحو ادث سنةٌ ۳٤۸ ، و كشف المحجوب ١٩٨٧، و تذكرة الأولياء ٢ ، ١٨٨٠. ١٨٨٠ و نفحات ١٣٨٩ ١ ه ٢ ، ٣ ـ م ، عبدالله الشؤاء ، ـ با فعس بليخ اطَّلاعي از احوال اين شخص و عصر او بدست نيامه .

ابن يحيى اكان جالساً مع اصحابه بدارسهم فعبر به الشّيخ فقال احد الله مرّ به لا يختم الله (و د ق ۷) بابي عبد الله آ . و د وى عن الشّيخ جمفر الحذاء " انه مرّ به يوماً فنظر اليه و قال بذهب النّصر ف من فارس مع هذا الغلام ، وقال ابو الحسن احمد بن عمد بن حمد بن حكيم الحكيمي ألفاضي فيه انّ ابا عبد الله رجل موفّق في امره محبوب من بين اصحابه اذا قُرن باللو الله ضاهاهم واذا نُظر في علومه وازاهم فهو عصود في جميع اموره . وقال ابو بكر الاسمعيلي الجرجاني " فيه ذاك شيخ بباغني عصود في جميع اموره . وقال ابو بكر الاسمعيلي الجرجاني " فيه ذاك شيخ بباغني عنه حسن سمت فدسلك منهج الشّيوخ واحندي حذوهم و استطر ق طريقهم له علوم

۱ – یعنی ابوالعیّاس اهمدین یعمیی آنی(الذکر (نمر تا ۷۷ از تراحم کتاب حاصر) ، وی اؤاین شیخی بوده که شیخ کبیر با او مصاحبت نموده بوده است ۱۰ ۲ عبارت معادلهٔ نبیت کذب المفشری ص ۱۹۰ که روشن تر است از قرار ذیل است و م و قال احدین بحیی انڈیرازی ما اری النصوف الاً و رفعتم بابیعیدانشین خفیف ۲۰۰۰ تا به یعنی ابو محمد حمقر حمدًا؛ متوفی در سنهٔ ۴۶۱ که بغصرينج شيراز نامه س ٩٠٠ شريخ ڪيج خونه تصؤف را از دست او پوشيمه يوده است (رجو خ شوه بامرهٔ ۱۹۰ از تراجه کتاب حاضر « و شیراز نامه س ۹۹_۷ » و نقعان س ۲۹۷_۲۹۱) ، فره سه نه ۱۶۰ ، العديمي ۱ ـ از روى انساب صعاني ورق ۱۲۳ كه شرح حال تحتصري ازساحب اترجمه فحاوف تصعيع شغاء واعين عبارت سمماني الزقرار ذيلياست ا فالحكيمي وابغلج العاء المهملة و كسر الكاف وبعدها ياء منقوطة باثنتين من تجتها هلنمالنمية الىحكيم وهو اسملبعش اجداد المنتسب اليه؛ والمشهور يهذه النَّبِة ابوالعسن احدين محدين حكيم [نسفه ، حليم] القاشي العكيمي من أهل شيراز ولىالفضاء بها له رحلة الى العراق بروى عن محلمه بن عبدالله بن سعيمان الحضرمي مطنين ومحمَّة بن مسلمة الواسطى ومحمد بن غالب تمتام و عبدالرَّحمن بن خلف الطُّبي وهشام بن عليٌّ السَّيرافي و استُقْضِيَ بشيراز بعد وفاة عبدالله بن الفضل وكأن صدوقًا روى عنه ابوالحديث محمَّد بن احمدين جميع الفلّاني بصيفا و ذكر الله صمع منه بشيراز و مأن لبلة الثلاثاء سلخ شؤال سنة ٥ \$ ٣ وهان يعقبرة باب اصطغر ٢٠٠ - ٥ ـ يعني اليوبكر احمد بن ابر اهيمين استعبليين العبّاس الأستعبلي الجرجاني ازمشاهير فقها ومحدَّثين و رئيس شافعيـة جرجان . درسنة ٢٧١ وقات يافت ، واز الولاد واحفاد او جمع كثيري از علما و فظلا در ااحبة جرجان برخاسته انه و رياست شافعية آن ناحبه مدَّتهما فرأخاندان ايشان بوده است (رجوع شود بطبقات(النقهاء شبخ ابواسحق شيرازي س ه ٩٠ و انساب مسعانی در نسبت - اسمعیاس، ، و نبیتن گذب المغتری س ۹۲ ۱۹۰، ۹۹ ، و طبقات الحقاظ ۲ ، ۱ ۱ ۱ ۱ ۱ ۱ ۱ و سیکی ۲ ، ۲ ۲ ۱ ۸ ۰ ۱ ۸) ،

وحكم قدسطرهافي دواوينه والقهافي كتبه يفرح بمثله ويفتخر بعلهه. وقال المحافظ ابو تُعيم عندذكره كانشيخ الوقت علماً وحالاً. وقال الشيخ ابوعبدالرّحن السلمي في كتابه المسمّي بتاريخ الصّوفية هو اليوم شيخ المشايخ و تاريخ الزّمان لم يبق للقوم اندم منه سنّا ولا اتم حالاً و وقتاً وهو من اعلم المشايخ بعلوم الفّلاهر (ودق٧٧ب) متمسكاً بعلوم الشّريمة من الكتاب والسّنة و هو ققيه على مذهب الشّافعي، منه المرقاة الارفعية في طبقات الشافعية لشيخنا الفيروز آبادي هو شيخ المشايخ والسّبة الذي يوجى الرّحة بذكره والغرض انه مقبول الأوائل متبوع الأواخر والسّبة المحمد الجريري وصحب الجريري والم

۱ - بعض ابولمبیم احمدین عبدالله بن احمد الا صبهانی صاحب کتاب معروف حیة الا ولیاه و تاریخ اصبهان کمه هردو بطیع رسیده است و وفات ولی در سنة ۳۰ و بوده در اصفهان و آمیم دو کایة او بضبط علاقه حلی در خلاصه و رجال استرابادی و رجال ابوعلی بضت نون است بصیفهٔ تصفیر ارجوع شود به تبیین کف العفتری س۳ ۵ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ و این خلکان ج ۱ س ۳۷ و طبقان العقائل تا ۳ ۲ ۲ و طبقان العقائل تا ۳ ۲ ۲ و سبکی تا ۳ ۲ - ۱ ۱) ۵ -

۳ رجوع شود بکشف الظانون دردوعتوان «طبقات الثّافعيّة» و «العرقاة الا رفعيّة» (ج ۲ س ۴ هـ رجوع شود بکشف الظانون دردوعتوان «طبقات الثّافعيّة» و «العرقاة الا رفعیّة» (ج ۲ س ۴ هـ معروف صاحب قانوس است » - در موضع اوّل در کشف الظنون نام این کتاب « مرقاة الا رفعیّة » بدون الف ولام در مرقاة مسعلور است و همین بنظر اسح میآید بعنی باطاقة اوّل بتانی بمعنی بایهٔ رفعی و بلتدی » و با الف و لام بطیق متن بعنی یتوصیف اوّل بثانی معنی معتقلی ظاهر آ تعاود » در کتاب « این خود بعی ۱ ۱ حاشیه ۱ ۱ ما در جوع شود بعی ۱ ۱ حاشیه ۱ ۱ ما در جوع شود بعی ۱ ۱ حاشیه ۱ ۱ ما در جوع شود بعی ۱ ۱ حاشیه ۱ ۱ ۱ در جوع شود بعی ۱ ۱ حاشیه ۱ ۱ در به در به

ابا العبّاس بن عطاء ولقي الحسين بن منصور الحلّاج وكان يذبّ عنه وصحب الشيخ اباالحسن الأشعري واستفاد منه والزمه الشيخ في مسائل حتى رجع عنها وكان لا ينام كلّ ليلة حتى يكتب من صحاح الأحاديث عشرين حديثاً بعد مافرغ عن ورده و له مسند حديث و روى عنه الحافظ ابو نُعيم الأصبهائي وغيره وله مصنفات كثيرة منها كتاب شرف الفقراء المتحققين على الاغنياه المنفقين وكتاب شرح الفضائل، وكتاب جامع الارشاد، وكتاب الفصول في الاصول، وكتاب الاستذكار، وكتاب اللوامع، وكتاب المنقطعين ، (ورق ٢٨) وكاب لبس المرقعات، وكتاب الاغائمه ، وكتاب المقردات، وكتاب بلوى الانبياء ، وكتاب الردو الالفة، وكتاب المؤردات، وكتاب بلوى الانبياء ، وكتاب الرد على ابن وكتاب الرد على ابن وكتاب الرد على ابن مسائل على بن سهل، وكتاب الرد على ابن رزمان ، وكتاب الرد على ابن سائم، وكتاب الجوع و قر لا الشهوات، وكتاب رزمان ، وكتاب الرد على ابن

معرفة الزوال، وكتاب اسامي المشايخ ا، وكتاب المعتقد الكبير والصغير، وغيرها الفقه، وكتاب الاستدراج والاندراج، وكتاب المعتقد الكبير والصغير، وغيرها وقيل تبلغ مصنفاته من العطولات والمختصرات ثلثين كتاباً، وكان يذكّر النّاس على المكرسي و يقول المربدين في نصيحته انتدوا بخمسة من شيوخنا والباؤون السعو الهم وسلّم و امافالو اوهؤ لا الحارث بن اسد المحاسبي، وابو القاسم الجنيدين عمداً وابو عمر و بن عثمان المكون،

١ ـ نام اين كتاب يعني هاسامي المشايع، از م ساقط است ٠

۲- ابوعبدالله حارث بن احد محاسبی بسری از مشاهیم زهاد و رجال طریقت متوفی در سنهٔ ۲۶۳ بینداد، کتاب ۱۰ الرعایة العقوق الله ۱۰ و همین اواخر در سنهٔ ۲۶۰ امیلادی باهتمه اوقات گیب در الرویا بطیع رسیده است (رجوع شود بکتاب الفهر ست ۱۸ و حلیهٔ الا ولیاه ۱۰ تا ۲۰ ۲۰ ۱۰ مو و رسالهٔ فشیری ۲۰ و واین خلکان در حرف حاه ، و نفعات ۷۰) ۱۰ در هر سه نبخهٔ ب ق م بالم یعر ماحب ترجه بجلی اسد ۱۰ احد ۷ نوشته شده و آن فنط فاحل و تصعیف آناخ است از روی ماخیه مه کوره در توق تصعیم شده و آن فنط فاحل و تصعیف آناخ است از روی ماخیه مه کوره در توق تصعیم شده و آن فنط فاحل و تصعیف آناخ است از روی و تاریخ بشداد ۷ و ۲۰ ۲ ۲۰ ۱ و این خلکان در حرف جیم و نفعات فرام برخان و تاریخ بشداد ۷ و ۲۰ ۲ ۲ ۲ ۱ و این خلکان در حرف جیم و نفعات و تاریخ بشداد ۷ و ۲۰ ۲ ۲ ۲ و این خلکان در حرف جیم و نفعات جنید را بهمان نعوکه ما در قوق مرفوم داشتیم سیط کرده اند و نقط ساحب قاموس بر خلاف عموه منظی هجیب را از کتبا نفل کرده است ۱ س ۱ ما بوکنه رویم بن محتد (با احمد) بغدادی از منطقب هجیب را از کتبا نفل کرده است ۱ س ۱ ما بوکنه رویم بن محتد (با احمد) بغدادی از مناهیم محتوب را از کتبا نفل کرده است ۱ س ۱ ما بوکنه رویم بن محتد (با احمد) بغدادی از و تاکیک و تاکید در تاکید از وایاد ۲ و تاریخ بغداد ۱ و تاریخ بغداد و تاریخ بغداد ۱ و تاریخ بغداد ۱ و تاکید ۱ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ و کشف المحتوب ۲ ۲ ۲ و تاکید ۱ ۲ و تاکید از و تاکید از و تاکید از و تاکید از در تاکید از و تاکید از و تاکید از تاکید ۱ ۲ و تاکید از در تاکید از کتب تاکید از تاکید

ه _ رَجُوعُ شُود بس ٤٣ حاشية ١١ - ٦ _ ابوعبدالله عمروَ بن عندان مكّى از مشاه يرصونها قرن سؤم و از افران جنيك وي يكي از تحالفين جدّى حسين بن منصور حلّاج برده و او را لمنت مبكره، و ميكفته اكر مبنوانستم او را ميكشتم، دو سنة ٢٩٧ در بقداد و بغولسي در مكه وقات باقت (بديه در منحة بعد)

فقيل لسه لم خصصتهم فال لأنهم جمعوا بين العلم والحقيقة والبانون كانوا ارباب احوال و اصحاب غلبات، وقال ماسمعت شيئاً من سنن النبي صلى الله عليه وسلم الاواستعماته (ورق ٢٨٠) حتى الصلوة على اطراف الأصابع وهي صعبة، وروى الأستاذ الأمام ابوالفاسم الفشيري عن ابي عبدالله بن باكويه فال سمعت الشيخ يقول ربّما كنت افرأ في ابتداء امرى في ركعة واحدة عشرة الاف مرة قل هو الله احدو ربّما افرأ في ركعة واحدة القرآن كله و ربّما كست اصلى من الغداة الى العصر الف ركعة واحدة عن الغلام المالكرخي في فول سمعت ابا العباس الكرخي في فول سمعت ابا العباس الكرخي في فول ركعة العصر الف ركعة و فالمالكر في فول ضعفت عن الفيام بالنوافل وجعات بدل كل ركعة سمعت اباعبد الله بن خفيف يقول ضعفت عن الفيام بالنوافل وجعات بدل كل ركعة

(يقيه از صفحة ابل)

(رجوع شودبحایة الأولیا، ۱۰ تا ۱۹ ۱ ـ ۲ ۱۹ ۲ موتاریخ پغداد ج ۱۳۵۸ تا ۱۳۵۸ ۱۳ ۱۹ ۱۹ م ۱۳۳۳ ۲ ۲ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۱۳۳۰ ونشیری ۲۱ وتذکرهٔ الاولیا، ۲۰۰۳ ۳ ۳ تونفعات ۱۹۳ ۹ ۹ ۴ ۹ ۲ ۳ ۲ مونفعات ۱۳ ۹ ۲ ۳ ۹ ۲ ۱ ۲ ۳ ۲ ۱ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲

۱ به ابوالقاسم عبدالكريم بن هوازن تشيري متولَّى در سنةً ۱۲۵ درنيشابور ، وي ساحب رسالةً مشهور به درسالة تشيرته ، استكه مكرّر بطهم رسيده است ، استغة ازين رساله بخط شيخ مجدالعّابن بغدادی عارف مشهور مورخهٔ سنهٔ ۸۲ ه که در بشت آن اجازهٔ بخطّ شیخنجم الدّین کبری مسطور بود. درملك صاحب روضات الجأنات متوقى درستة ١٣١٣ عجرى قمرى بوده است (روضات س٠ ٤٤). ا بن تسخهٔ قوق العادم نقيسكه تا قريب يتجاء سال قبل هنوز دراصفهان موجود يودم فعلاً كجالست ٢٠ (برای شرح احوال قشیری رجوع شود بتاریخ بقداد ۸۴،۱۱ و دمیةالتصر درفسل قضلاء نیشابور، و کشف المحجوب ۲۰۹-۲۰۱ و انساب سرهانی ۴۰۴ ب و این خلکان در حرف عین ، وسیکی ٣٤٨ـ٢٤٣،٢ و تفجات ٤٥ ٣ـ٥ ٢٠، وروضات الجنَّات ٤٤٤ـ٢٤٤) ، ٢ ـ رجوع شود بندرة ٣٦١ از تراجم كتاب إحاضر ١٠٠٠ ــ يعني سعت اباعيدالله بن باكويه ١٠٠٠ ــ برجنين است در هرسه لمديمة ب ق - ونيز در رسالة قشيري س٣٩ إمنيالكرخي بالخاء معجمه، وجنين كسي بالين كنيه ونسبت كدعمس اوباعمر شبخ كبيرنيز موافقت نمايد در كتب تو اربخ ورجال اطلاعي از آن بدست نيامد ، ولی در تیبین کشبالمفشری این عساکر س ۱۹۱ در شرح احوال شیخ کبیر درعین همین حکایت این کناه ۱ دالکرجی، باجیم بجای خاه مسطور است و در اینصورت(برفرش صفت این نسخه) محتمل است باحتمال قویکه مراد ایوالمهاس احمد بن محتمد بن برید نقیه گرجی (بفتح کاف ورا، مهمله منسوب یگراج ابو دانسکه در گزانز حالته و اقع بوده ا حاکن بنداد و متوفی در سنهٔ ۳۲۱که شرح حال او درانساب سمعانی در نسبت ۱۰الکرجی، ورق ۷۷ یب مذکور است باشد . . من ورْدي ركعتين فاعداً للحديث المرويّ عن رسول الله صلّى الله عليه وسلّم صلوة القاعد على النّصف من صلوة القائم ، وعاش مائة سنة وعشر سنين وقيل اكثر منه ' ، وروى الحافظ اسمعيل عن أبي القاسم الهاشمي قال سمعت الشيخ يقول في آخر مجلس يتكلُّم على الكرسي كنان في الباهليَّة بشيراز رجدل و امرأة اذا اعتلُّ من اصحابنا غريب حملاه الى دارهما فخدماه (ورق ٢٩) فورد فقير حسن القاريقة فأعتل علَّة شديدة فحمل اليهما فكانا يخدمانه فباشتدت عليه العلَّة ليلة فتناويا في خدمته ظالت المرأة لزوجها انام انا و تخدمه الى السَّحر ثمَّ تنام انت و اخدمه انا المي الصباح فكانا على ذلك قال الرّجل فكنت اشمّ رائحة طيّبة ما شممت اطيب منهالم تشبه طيب الدّنيا واحسّ في الدّار حسّاً شديداً فغفوت غفوة " فاذا بهان -يهتف ويلك أتنام والحق تعالى وتقدس نازل في دارك فاتنبهت فاذا الصَّابُ فدفارق روحه٬ فلمّا بلغ الشّيخ الى فو له انتام والحقّ نازل في دارك زعق واضطرب و وقسم من الكرسي في حجري و دموعه تسيل على كفّي فلحست دمعه وكمان حاواً و ما انتفع بالشيخ بعددلك.

والشّيخ ابي الحسن الدّيلمي على المسبخة " و هو مشتمل على سيرة الشّيخ فقط ذكر فيه حكايات وكرامانه وكلمانه ، توفّي ليلة النّلثاء النّالث

والعشرين من رمضان اسنة احدى وسبعين و ثلثمائة رحمالله (ورق ٢٩٠).

٢ ـ الشيخ ابو احمد الكبير

اسمه الفضل بن عمد خادم الشيخ و صاحبه ؛ فال الديلمي رأيته نحواً من خسة وعشرين سنة عليه جباب صوف غليظة بلاسر او بل و كنان كثير العزلة حسن السيرة لم يُرقط في خصومة ولافضول فد حبّب اليه الانفر ادو الخلوة وكنان يأوى بينا فوق سطح رباطه نحو خدين سنة في الشتاء والصيف يحتمل بردها و حرّها

۱ - چنین است تین در انساب سمعانی و شیرازنامه ، واسی در تاریخ بانسی ۲۹۲، و سیکمی۲، \$ • ﴿ وَقَالَ أُورًا دَرَ * اللَّذَاءَ رَمَضَانَ نُومُتَهُ إِنْدَ وَلَابِدَ كُلْمَةً ﴿ وَالْعَشْرِينَ ۚ بِعِد أَوْ * اللَّتِ ﴾ دريين دو مأخة از قلم افتاده احت مما إنَّ دو خصوص سال وفات شبيخ كبير در ابتكه سنة ٣٧١ بوده مابين موزَّخين معتبر كوراً هبج خلافي نيست و اكثر بُت عظيمة ارشان از قبيل مؤلَّفين حلبة الأوالياء وانساب سمعاني وتبيين كذب المقنري ومعجماالبلدان وابن الأتبروشيرازنامه وينقعي وسبكي وشعراني همه مانند متن حامش وفات او را درسنة ۲۲۱ تنبط كر دهاند ، اقط در تاريخ گزيده وبنوع او در حبيبالسير و رياش العارقين وقات او را درسنة ٢٩١ توشتهاندكه واضح است دسيعين، درنسخة آنها به داسمين، تصعبف شده بوده ، و فارستامهٔ ناصری در سنة ۲۷۰ نوشته ، ولی اشتباه عجیب بسیار قاحش در وبنخصوس در الفعات جامی روی داده که وفات او را در جمیع نسخ خطبی و چاپی از کتاب مزیور که فابتجانب ديده درسنة حاحدى والمثبن والشبائة، اوشتعاند يعني بآجهل سال تفاوت با المربخ واقعي ا و ابین اشتباه یا از خود جامی سرزده یادر یکمی از نسخ بسیار نزدیات بعصر او روی دانه بوده زیر اکه عين همين فول را حبيب السمر ك فقط ٤٠ سال بعدازوقات جامي تأليف شدء باسم و رسم الزنفجات نقل کرده است ۱ ـ ۲ ـ برای مزید اطّلاع از ۱حوال شیخکیج رجوع شود بمآخذ ذیل اکتاب النُّمَمُ ابْوَنْصِرَ سَرَّاجَ طُوسِي مُعَاصِرُ أَوْ سَ٢٩٨، وحَلَيْةً الأُولَيْاءُ أَبُونُمْيِمُ اصْفَهَاتَي مُعَاصِرُ أَوْ ١٠٠ ء ۱۳۸۰ ۴۸۸ ، و تاریخ بغداد استخرادا ج ۸ صفحات ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۲۹، قشیری ۲۹، کشف المحجوب ١٩٩ ، ١٩٩ كـ ٢١٩٠، ٢١٩، ١٩٤، انسأب سعماني ورق ٢٤٤، منتظم ابن الجوزي ٧، ١١٢. المبيس ايليس همو استطر ادا يسيار مكرّر از جمله س١٥٦، ١٧٣، ١٨٢، ١٠٠، ٢٠٣٠. ١٠٦٠ ابن الأنبر در حوادث سال ٢٧٦. آنار البلاد ١١٤٠ ١٤١. ١٤٢ ، كريد، ٢٨٢ ـ ٢٨٢ . نزهة القلوب ١١٦٠ شيرازنامه ١٩٠٥، ١ تاريخ يافعي ١٢ ٢٩٧، سفرنامة ابن يطوطه چاپ مصر ج ١ س ١٩٣٤ ـ ١٩٣٤ ، سبكي ٢ ، ١٥٠ ـ ١٥٠ ، نفخات ٢٦٢ ـ ٢٦٤ ، حبيب الشير جزو ٣ ج ٢ س ٦٣ • شعر انبي ٢٠١ • ١٠ سفينة الأواباء ١٠١ ـ ١١١ • رياض العارقين ٤٣ • فارسنامة الماسري ٢ : ١٤٢ : ١.٥ (١٠٠٠ تأر العجم ٤٦٠ عام ١٢٤ عاطر اثني العقايق ٢: ٢١٣-٢١٣ ، و٢٢٦-٢٢١ ،

ويراعي اوفات الصّاوات ليلا ونهاراً ماسها عن وقت واحد نهاره صائم وليله قائم ويمود المرضى و يشبّع اللجنائز ويقضي حقوق الأخوان ولا يدخل على القضاة والسّلاطين وكان له احاديث ويكتب كتابة رديّة ، فال وكنّامع ابي عبدالله البيطار وابى نصر الطّوسي والحسن الجوالفي في بستان فخر جنا السي الطّهارة وقت النظهيرة فاذا ابواحد في الصحراء وحده فقالت له الجماعة ايّها الشّيخ هذا وقت حار فلوساعدتنا و دخلت (ورق ۴٠) اوساعدناك فقال لاولكن ارجموا الي ماكتم فيه و دعوني ففيه السّلامة لي ولكم فتركوه ومضى حتى غاب عن اعبنهم فأثر في الجماعة ذلك. توفّى سنة سبع وسبعين و ثلثمائة ودفن خلف الشّيخ الكبير بحظيرته المقدسة رحه الله .

٣_الشيخ ابو احمد الصغير

اسمه الحسن بن على الشيرازي خادم الشيخ و صاحبه فال صحبت الشيخ و خدمته خسا و ثلثين سنة ما معنا في البيت ثالث الاامر أة في بعض الأوقات تبعى فتخدم. قال الديلمي سمعت الشيخ الكبير رحمه الله يقول كيف لااحب ابا احمد وكان يغطيني و اهلي بالشياب ثلثين سنة ، قال مات وقد قارب السبعين ماراً بته ولا سمعت قبله أنه تغير عمّا كان عليه من الفقو و ثبت على ذلك حتى شاخ و ضعف

۱ - رجوع شود بندرة ۲ از تراجم کتاب حاضر ، ۲ - چنین است در م و نیز در ترجه کتاب حاضر بقلم پسرمؤلف عیسی بن جنیه چاپ شیرازس۳۳ ، پ ق ، الطرطوسی ، - بظن بسیار اوی دطرطوسی » تعریف دطوسی » است وصواب هدین صورت اخیرات بطبق م و ترجه مذکور ومراد بدون شك ابونسر سرّاج طوسی صاحب کتاب معروف د اللمع » است ، درس ۶ ۶ س ۱ باز اسم دابونسرطوسی » که هرسه نسخه در آنجاس بها واضحاً بدون اختلاف هدین نحود ارند خواهد آمد ، دابونسرطوسی » که هرسه نسخه در آنجاس بها واضحاً بدون اختلاف هدین نحود ارند خواهد آمد ، ۳ سیخین است در هرسه نسخه ، شخه ، - ۳ - چنین است در هرسه نسخه » -

وما افرد قط لنفسه طعاماً ولا مكاناً بل كان بأكل مدع الفقراء وينام حيث ينام الفقراء و ما فرش لنفسه الآفي مرض موقه وكان امياً لايكتب و يستقى الماء (ورق ٣٠٠) و يكنس الرباط كالصبي الصغير و اذا دُعي بالشيخ غضب يخدم نهاره مع الصبيان ويقوم ليله كالرهبان ماء وفت له طول عمره زلّة ولا هفوة لبس مرقعة واحدة مدّة حياته و نُزِعَتْ عنه في المفتسل واوصي عندمو ته بمرقعته ومنديله لصبيان الرباط و اوصى بكساء كان له للكفن والحنوط والمؤن. توقى سنة خس و ثمانين و كلامائة و و دفن عند الشيخ ابى احمد الكبير خلف الشيخ و فبره متصل بقبر هما رحمة الله عليهم .

٤ _ الشيخ عبد السلام بن الشيخ الكبير ابي عبدالله

حصّل العلم و المعرفة و توقّي أبّات شبابه في حياة الشّيخ. قال الشيخ

۱ ـ م د رستمی ۱ - ۲ ـ در شبراز نامه س ۱۰۰ د سنهٔ اربع و انمانین و انتظالة ۱

 ابو نصر الطوسى أنوقى الشيخ عبد السلام ابن الشيخ أفحضر جنازته سائر الائمة والشيوخ فلم يجسر احد منهم ان يعزى الشيخ من فرط هبيته وسكونه و وقاره، ومرقده بجنب ابي احمد الصغير حذاء وجه والدته وحمد الله عليهم.

ه _ الشيخ أبو على الحسين بن محمد بن احمد الاكار، صحب الشيخ الوعلى الحسين بن محمد بن احمد الاكار،

صحب الشيخ الكبير وسافرولقي المثايخ وسلّم له الشيخ الكبير الكسب في عمل الأكارية "و بقول الشيخ فيه (ورق ٣١): تصوّ ف الحسين في مسحاته ، و تأدّب بصحبته الشيخ المرشد ابو اسحق الكازروني " قال الشيخ ابو شجاع

ا ب بدون شك مراد ابوامس عبدالله بن عليّ بن محمّد بن يحبى طوسى معروف بابوامس سرّ اج ساحب كتاب معروف «اللَّمع» است ، وي در سنة ٣٧٨ وقات بافت و درطوس مدفون شد ، كتاب اللَّمَم اودرسنة ع ٩١ ميلادي درايدن از بلاد هلاند باهتمام اوقاف كيب بعنيم رسيدماست (رجوع شودبكشف المعجوب٧ ٤ ٤٠٤ ٤٤ ٤ عـ • ٤ ٤ اسر أو التُوحيد ١٨ • تذكرة الأولياء ٢ • • ١ ٤ ٦ ـ ١ ٤ ١ - تاريخ يافعي ونجوم الزَّاعرة هرهو درحوادث سنة ٢٢٨، نفعات ٢١٩_* ٢٢٠ سفينة الأولياء ١٥٦ ، شقرات الْدُهب ١٠ ٩١٠ ومفلَّمةُ الكَانيسيكَ ثناب اللَّمع ص٦٠ ٥كه شرح حال صاحب ترجمه را بعين عبارت از تاريخ الأسلام ذهبي بدست داده است) ١٠٠٠ م يجاي اين جمله چنين دارد ، توفي للسُّبخ ا بي عبدالله ابن يقال له عبد السَّلام . ٢ ـ بحاى كلمات از ستاره تا اينجام جنين دارد ، و خلفه این همین القبارا در خصوص صاحب ترجمه استعمال کرده است ، ولی در شیرازنامه س۸ ۹ و ترجمهٔ قارسی کتاب حاصر بتوشط پسر مؤلف عبسی بن جنید س۴۶ در عین همین مورد ثقب صاحب ارجمه والا بازياراء نوشته انداء و درحانيفت بكي ازمعاني بازيار نيز كشاورز وزراعت كنتهمو برزكر احت (بر هان قاطع)که باین ممنی « بازیاد ، عیناً مرادف « آگار ؛ است (ومعنی دیگر بازیار بازدار است یعنی نگاهدارندهٔ باز وسیاد ومبرشکار_ برهان قاطم) ، _ م بجای عنوان متن جنین دارد ، الشیخ ابوعلی الحسين بن احمد محمّد الأكار (كذاء) ١ _ * ٥ ـ در ترجمة ابن كتاب بتوسّط يسر مؤلّف ص٢٤در *هین همین مورد بجای این کلمه «بازیاری» مسطور است ، رجوع شود بعاشبهٔ قبل ،*

المقاريضي في مشيخته ذخل الاتحار كازرون فاجتمع عنده مشايخها و كان فيهم الشيخ ابو اسحق صبياً فقالوا هذا الصبتي بقرأ القرآن طيباً فان أذنت له قرأ ظال لهم نعم افراً فقرأ الشيخ ابو اسحق قوله تعالى إنّى جَزّيْتُهُتُم اليوم بما صَبْرُوا اللهم هم القائِرُ وق فتو اجد الحسين فلما فرغ طلبهم أن يُصحِبُوه اياه فأجابوه النهم فجاء بسه الى شيراز و افاده سماع الأحاديث من مشايخ الوقت و اصحاب الشيخ الكبير وسافر معه الى العراق والحجاز وببركته صار الى ما صارا وتوقى سنة وثلتمائة ودفن باب موفد الشيخ الكبير حذاء وجهه رحمة الله عليهم رحمة واسعة.

٦ الشيخ ابوعمر و عبد الرحيم بن موسى الاصطخرى كان سيد قومه سافر الحجاز والعراق والشام وصحب رويماً و اشكاك

١ ـ رجوع شود يسايق سء حاشية ١٠ ويتمرة ١٤ از تراجم كتاب حاضر ١ ـ

۲ بـ يعني شبخ حسبن آگيار از مشايخ کازرون درخواست نعود که شبح ابواسحق را همراه او بخرستند . ـ يُصْعِبُوه بضَّه باه از بـأب اقعال است و ضمير ها، راجع است بشيخ ابراسعتي و ضمير ه ایّاه ۶ یخود شیخ حسین آگار ۰ - ۳ ـ ب ، قاجابوا ۰ - ۱ ۶ ـ جای آحاد و عشر آن در هر سه نسخه سفید است و لسی در شیران نامه س ۴ ۸ تاریخ وفات او را در سنهٔ احدی و تسمین و تلشمالهٔ منبط کرده است ، ه د م د بجوار ، ۱ د چنین است در ب ق و شیرازنامه س ۱۹ ، ولی در نفحات س ۲۲۰، ابوعمر (بدون واو در آخر) ۲م اصلاً ابن کتبه را ندارد ۰ ۲ ـ فعل «شَافَرْ يُسافر مسافرةً » نسبت بمكانيكه بدانجا مسافرتكتنه متعذّى به «الي» است يقال سافر الى الحجاز وساقرت الى مكَّه وهو بساقر الى العراق وتجو ذلك ، وهركزدركلام قصعا متعدَّى بنفس يعنى مثلاً سافر الحجارُ وسافرت مَكَّة و هو إسافر العراق شنيه، نشه، ودر كانب الحت أيز اصلا و البدأ نبامه، • وای مؤاتف کتاب حاضر بسیار مکرار این استعمال را نموده مثل همین مورد میا نحن قیه که گفته ه سافر الحجاز والمعراق والسَّام؟ • وانظاير ابن تعبير درين كتاب بسيار قراوان استكه درهر مورد ما بهدان اشاره خواهیم کرد، و همچنین این الجوزی در تاریخ منقطع نیز عین این استعمال را مگرو تموده است . مثلاً عائشاً يتيسابور وسافر البلاد وسمع من ايبه، (ج ٦ س٦٣) ، «وسافر البلاد البعيدة قى طلب العلم» (٧، ١٩٣٠)، « وكان كثيرالسَّماع كبير السُّأن -افراابلاد وصنَّف النَّصاابِف» (٨، ه ۳۱)، هوسانر البلاد وعبر ماورا، النهر » (۱۹ ،۹)، « سانر البلاد وسمع الكثير ونسخ و املي بچامم اصبهان، (۹۰،۱۰)، وامثال این عباراتکه در کتاب مزبور بسیار قراوان است و ۱۰ فقط بعهمت نمونه باین دو سه مثال اکتفاکر دیم د ـ

ولقى سهل بن عبد الله التّسترى القال الديامي كان طريقه الشّطارة والله التّسيد و معه الكلاب الشّطارة ولبس الأكسية الشّير ازيّة كأنّه شاطر آيذهب الى الصّيد و معه الكلاب و كانت عنده حمائم ، وسئل الشّيخ الكبير عن احواله فقال كان يتسلّى بتلك الحمائم عن قتل به افال وعزم ليلة على الصيّد فو صده احد حين خرج فقفا اثره من غير ان يعلم به قال فلمّا توسّط الجبال اطلق الكلاب و لبس مدرعة كانت معه و انتصب قائماً يذكر الله عز و جلّ فسمعت جلّبة في الجبل حتى ظننت مابقي شجر ولا حجر ولاذو روح اللاذكر الله بذكره ، وقيل لم يكن في بيته اللاجاد بقرة عليها فرناها في الصّيف يأخذ بقرنيها فيمدها الى الصّحن فاذا كان السّتاء يأخذ بهما فيمدها الى الصّحن فاذا كان السّتاء يأخذ بهما فيمدها الى تحت السّفف . قال ابو بسكر الأستاذ و كان خادمه لم يأكل بهما فيمدها الى تحت السّفف . قال ابو بسكر الأستاذ و كان خادمه لم يأكل عبدالرّ حيم مرّةً نيفاً وعشرين يوماً من الطّعام فقلت ياشيخ اتأذن ان آتيك بطعام عبدالرّ حيم مرّةً نيفاً وعشرين يوماً من الطّعام فقلت ياشيخ اتأذن ان آتيك بطعام عبدالرّ حيم مرّةً نيفاً وعشرين يوماً من الطّعام فقلت ياشيخ اتأذن ان آتيك بطعام فال لا قلت فأنى اخاف عليك الضّعف وكان عنده جاون آكبير من حجر عظيم فال لا قلت فأنى اخاف عليك الضّعف وكان عنده جاون آكبير من حجر عظيم فال لا قلت فأنى اخاف عليك الضّعف وكان عنده جاون آكبير من حجر عظيم

ا 🗕 هو ابو محمَّل سهل بن عبــدانه بن يونس النَّــترى از اشهر مشــأبخ صوفيَّ در قـــرن سوّم ، درسنة ۲۸۴ بقول مشهور وبقولي درسنة ۲۷۳ وفات باقت (رجوع شود بكتاب القهرستاس١٨٦٠، وحلية الأولياء ١٠٠ ١٨٩ ١٣٠ ٣١٢ وتشيري ١٤ وهجويري ١٧٥ ــ ١٧٧ و والساب سمعاني ورق ٠٦ ا ب، و تف كرة الأوليا ١٠١٠ ٢٢٦ ـ ٢ آثار البلادة ١١ ـ ١١ و ابن خلكان ٢٣٥ ـ ٢٣٠ و نفعات لا ٢٦٠٧ وشعر الي ج ١ س ٦ ٦-٨ ١ مومنتظم ابن العبو زي و ابن الا ثير و تاريح يافعي و نعبوم الزّاهرة هرچهار در حوادث سنهٔ ۲۸۴) ۰ ۲ ـ م انزود. ، و ۰ ۳ ـ چنین است درهرسه نسخه (یعنی جاون بجيم والف وواو وتون) ، در ترجمهٔ كتاب حاضر بتوسّط پسر مؤلّف عيسي بن جنيد من ٣٦ در ترجمهٔ این عبارت بجای این کامه دهاون، نوشته، وبدون هیچ شیهه بقرینهٔ سیاق حکایت سهاد ارین کلمه همین معنی باید باشد یعنی هاون معروف که در آن چیز ها مانند قلقل و نمان و غیره کویند و نرم کنند، ولسی با فحمل شدید در چهم کتب لغت عربی و فارسی بچنین کلمهٔ غریب یعنی جاون بجیم بمعنی هاون با هاه بر نخوردیم ، درعر پی هاون را مِنْخَاز و مِهْر اس گویند وخود کلمهٔ هاون را تیزیهمین:نفظ امروزه یعنی بفتح و او ونیز بشم و او ونیزبدو و او بروزن صابون استعمال كنناه ، ودوفارسي يغير خودكلمة هاون كلمة فاجواز ، يضم جيم ودر آخر زؤ، معجمه نيز بهدين معني احت ، ولی «جاون» را چنانکه گفتیم در هیچ جا نیافتیم ، احتمال میرود که جاون (برفرش صحّت نسخه) لهجهٔ محلّی شیرازی قدیم بوده بجای دهاون ، با آنکه لفتی دیلمی بوده بجای همان کلمهٔ هاون چەنخفى نمانادكە تقريباً تدام أين شرح حال چنانكه مؤاتف صريحاً باسم وورسم ازو نقل نموده يقلم ابر الحسن ديفيي صاحب مشبخة فارس وسيرة شيخ كبير است (رجوع شوط بس) حاشية ١) ٠٠ـ

(ورق ٣٣) فأخذه ورفعه الى صدره وقال هل ترى من صفف فتحيّرت فقال اذهب و تَفَقّدُ تلك الحمائم واسكت. قال الشيخ الكبير لمّا دخلت على رويم قال ما خبر عبدالرّحيم فقلت مات قال رحم الله ذاك الرّجل لقد صحبته واقواماً بجبل اللّكام ما وأيت اصبر ولا افوى منه. قال ابوالحسن الدّيلمي ورث الشيخ عبدالرّحيم منابيه عشرين الف درهم فابرأ دَمّة الغرماء عن عشرة الآف وتبض منهم عشرة اخرى ثمّ جمها في خلاة فصمد بها الدّطح في ليلة مظلمة فنثرها كلّها على السّطوح في أصبح الجيران يقولون عبادته فقال البارحة دراهم من السّماء ثم تشر المخلاة في الصّاح في الله تعالى اعطانارزق البوم من السّماء ثم تشر المخلاة في السّماح في الله تعالى اعطانارزق البوم من السّماء ثم تشر المخلاة في منها حكايات كثيرة اثبت وحضها في سيرة الشيخ وقبره قدام الشيخ الأكار في مفيرة الشّيخ رحمة الله عليهم .

۱ - م، العمام ، ترجمهٔ فارسی ابن کتاب بقلم بسر مؤلف ، « برو و گرو تر ها را آب و دانه ده » ،
 ۲ - نصحیح قیاسی» - اللّذگام بضهٔ لام و کاف مشدّده نام کوهی است معروف درشام مشرف بر انطا کیه که قالباً عبّاد و ابدال در آن مقام میگرفته اند (معجم البلدان) » - در هرسه نسخه این کلمه «آنگام» بدون الف و لام مسطور است و آن سهو نشاخ است چه این کلمه باالف و لام علم شعم است و همچنوفت بدون آن استممال تعیشود » - ۳ - غرمهٔ اینجا بسمنی بدهکارئن است نه طفیکاران چه د شریم » از اضداد است و بهردو معنی استممال میشود ، وعیارت نقعات درین موضوع جون روشن تر است ذیلاً بحض توضیح نقل بیشود ۱ د ویرا از رشر بیست هزار درم میراث رسید امّا در روشن تر است ذیلاً بحض توضیح نقل بیشود ۱ د ویرا از رشر بیست هزار درم میراث رسید امّا در گذهٔ قومی بود ایشانر اگفت ده هزار بمن بده به د ده دیگر شما را بحل کردم بوی دادند الخ » » ۱ خدا فی انشیخ » ولی و اضح است که مقسود « عشرهٔ الاف اخری ۴ است »

عدم می است و و است و ا

٧ _ الشيخ ابوحيان على بن محمد ابن العباس الصوفى التوحيدى صحب المشايخ وسافر ورحل و تكلّم فى التّصوف (ورق ٣٣٠) والتّوحيد وكان اماماً في اللّغة والنّخو صحب اللّبرافي وكان شديد التّعصب له وصحب ابن عبّاداً واباعلي و له حطّ على ابن عبّاد ذائد وكلام على ابي على وهوشديد الدّيانة وله مصنّفات كثيرة منها كتاب البصائر ، وكتاب الاشارات ، وكتاب الامتاع والمؤانسة ٢ وجاور بيت الله الحرام ، روى الديامي باسناده عنه أنه يقول أزعم بعض من يتبجّح أبطريق ابي الطبّب بن الجنيد أفي مذاكرة جرت نقال انااذا

ا - چنبن است در م ، ق ، ایو حیان علی بن احد ، ب ، ابو حیان بن احد ، - افعظ م مطابق است با عموم ما خذ دیگر از آبیل معجم الا درا، و شبکی و اسان العبر آن و بغیة الوعاة و مفتاح السمادة و الع العروس وروضات العبان و قبرها كه بلااستثنا نام پدر صاحب از ۲۰ و احده بجای دالعباس، و بدون كلمه العراض قبل از احد)، ۲ - بغی ساحب بن عاد و زیر معروف آل بو به و متوأی در سنه د این به قبل از احد)، ۲ - بغی ساحب بن عاد و زیر معروف آل بو به و متوأی در سنه در معجم كه ترجمهٔ احوال او در عموم كتب تواریخ و رجال مسطور است و از همهٔ آنها بهشر و مفسل تر در معجم الا دباه باقوت است (۲۰۰۵ س ۲۰۱۳ ۱۰ و باقوت هر این ترجمه فصول بسیار معفوتی از همین با و حیان تو حیدی موسوم به دناب الوزیرین به که سر ناس در قدح و منفقت ساحب بن عباد و ایو انفضال بن العبید است نقل کرده دست و همین است مقصود از عبارت متن که گوید میاد و سلف او ایو انفضال بن العبید است نقل کرده دست و همین است مقصود از عبارت متن که گوید ساخ به دوله حط علی ابن عباد زائده ، ع - بدون شات مراد ابو علی احد بن عباد مسکویه متوقی در عش معروف تجارب الا مم است که ابو حیان تو حیدی در حق او نیز خوش معروف تبدان با الا مم است که ابو حیان تو حیدی در حق او نیز خوش میاد نبوده و در تألیفات خود از بخل مغرض او و حرس شدید او بجمع مال وطالب کبیا سخت نبوده و در تألیفات خود از بخل مغرض او و حرس شدید او بجمع مال وطالب کبیا سخت نبوده و در تألیفات خود از بخل مغرض او و حرس شدید او بجمع مال وطالب کبیا سخت میاد در مید بند مقده در حق او نیز خود بدر مید مید با در معجم الا دیاه عرف در مید تا تران مقده د کتان د الا شار ات الا ایمه در اوست که دافوت در معجم الا دیاه ۲۰۱۳ مید میده الا دیاه ۲۰۱۳ مید میده الا دیاه ۲۰۱۳ مید میده الا دیاه ۲۰۱۳ میده میده الا دیاه ۲۰۱۳ میده در ۱۰ تران ۲۰ میده در ۱۰ تران ۲۰ میده الا دیاه ۱۰ تام

بدون شك مقصود كتاب و الا شارات الا الهیاه اوست که یافوت در معیمالا دیاه ۴۸۱۰ نام آن درون شك مقصود كتاب و یرده و این این الحدید نیز در در ح نهیم البلاغه ۱۰۴ ۴۶ اشعاری از آن كتاب نیل کرده که بعد از این در س و حاشیه و اشاره بدانها خواهد شد و ۷ - این کتاب در ۱۹۴۹ میلادی در مصر در وع بطیع آن شده و تا کنون در جلد از آن از شیم خارج شده و گویا یك یا دو جند دیگر بافی مانده باشده س اس کذا فی النظیم الثلاث و منتشای سیان و قال است یا دکان بفون » و منتشای سیان و قال است یا در جند دیگر بافی مانده باشده س اس کفا فی النظیم الثلاث و منتشای سیان و قال است یا در جده و جبم و حاد مهدنه) بعنی قشر کر دیدان و میاهات نمود و نیز بده نی زدن بچیزی است (بیاه موحده و جبم و حاد مهدنه) بعنی قشر کر دیدان و میاهات نمود و نیز بده نی زدن بچیزی است در هر سه نسخه بر با فحص شدید در عموم کتب ر جال و طبقات و کتب تواریخ هیچ اطلاعی در باب این شخص بدست نیاوردیم ۱۰

كنت اشهد النّجوى في العلم والأرادة فكيف اتمرّس في الأمر والكلفة لأنّي في ذلك الفضاء منصر ف بالحق و في هذا الجوّ منصر ف بالخلق وان كان حسن الأدب يقتضيني هاهنا ان لا اخالف فانّ عين الحقيقة ينفتضيني هناك ان لا اوافق ، وكان بينه وبين شيخ الشّيوخ ابى الحسين شي فلما مات ابوحيّان قال شيخ الشّيوخ ابى المعناء ما فعل الله بك قال غفرلي على شيخ الشّيوخ ابوالحسين رأيته في المنام فقلت ما فعل الله بك قال غفرلي على رئمك (ورق ٣٣) فلما اصبح امر شيخ الشّيوخ اصحابه فحمل في محقة الى فبره ليصلّي عليه فرّاره وامر بلوح كتب عليه هذا فبر ابي حيّان التّو حيدي فوضع على فبره وبره ، تو في سنة اربع عشرة واربعمائة ودفن في المقبرة المحاذبة للشّيخ ، وممّا

۱ .. چنین است در ۲۰ پ ق : النحوی ۱ ۲۰ چنین است در ق ب درهر دو موضع (یعنی منصر ف يا نون) ؛ ﴿ وَوَمُوضَعُ أَوَّلُ ؛ مُتَمَّرِفُ ﴿ بَا ثَاءَ مَنْنَاةً قُومًانَهِ ﴾ ، وقر موضع دؤم ؛ منصرف ﴿ يانون • مثل ب ق) ، ۔ ﴿ كَذَا فِي بِ قَ فِي الموضِّمينَ ، مِ : يَقْتَضَى (فِي الموضِّمين) ؛ ﴿ ﴿ مَصَّوْدُ الزابِن جمله از مثاره تا اینجها بهبچوجه دستگیر ما نشد و مها دینهٔ بطبق نسخ سه کانه جاپ کردهایم بلدون ادنی تصرُّفی ۱ _ ۱ ه .. تصحیح قیاسی ۱ ـ در هرسه نسخه ؛ ابو ۱ ـ ۲ ـ جنین است در هرسه تسخه ونیز هر نقعان س ۲۱۹ استطراداً در ترجمهٔ عمرمان انشی، و روضات الجذات س ۷۴۹ در ترجمهٔ ابوحثان توحیدی، و حمین املاصواب است لاغیر، ولی در شیرازنامه س. ۱۰۰و۲۰ و كشف المحجوب، ١٠٥٠ كنبة وي «ابوالعسن» مرقوم احت بجاي ابوالعسين و آن تسعيف است. سراد شبخ الشَّيوخ ابوالحمين اعمد بن محمَّد بن جعفر بيضاوي معروف بابن ساليه (= سال به) ومتوفَّى در سنة ۱۹۰ هجري،است که شرح حال اجمالي از اودر کشف المحجوب س۱۹ وشير از ناماس ۱۹۰ (با اغلاط بسيار درين ماغذاخيركه طبع بسيار حقيم مفلوطي احت) مذكور احت. وجون شيخ الــّـيوخ مذكوريتصريح شبرازنامه دربيضا مدنون است نه درشيرازالهذا نرجة احوال اودركتاب ماضرمذكور نیست چه موضوع شدالاً زاوچنانکه مملوم است فقط شرح احوال مدفونین در شیراز است نه ساپر اهالیفارس، (برای مزیداطّلاع از شرح احوال او وچند آن دیگر از اعضاء خانواده او رجوع شود بحواشی آخر کتاب ان شاهافهٔ اتعالی) ۰ ـ ۲ ـ بر ای مزیداطّلاع از شرح احوال ابوحیّان توحیدی و ادامی مآخذی که ذکری از و نمودهاندرجوع شود پر سالهٔ که پکی از دو ناشر کتاب حاصر محمّدترو پنی بعنوان دشرح حال ابوطليمان منطقي حجمناني، درسال ۲۵۲ هجري اقمري منتشر ساخته ا صفعات ۳۲ ـ ۴۸ آنر ساله عبارت است از نرجمهٔ حال میسوطی از ابوحیان توحیدی که از اخص تلامذهٔ ابوسليمان مذكور بودهاست وخلاصة ازآن رساله ان شاءالة تمالى درجواشي آخر كتاب حاضردوج خواهد شد ، _

انشده أما ذكره المقاريضي:

فَكُرْتُ فِي السَّنْمَا وَجِدَّ بَهَا
وَ اِذَا جَمِيعُ أُمُورِهَا عُقْبُ أَ
وَ اِذَا جَمِيعُ أُمُورِهَا عُقْبُ لَهَا
وَ اِذَا لَهَا صَرْفُ أَمِدُ لَهِا
وَ لَقَدْ مَرَرْتُ عَلَى القُبُورِ فَمَا
وَ لَقَدْ مَرَائِتُ فَلَمْ آجِدْ أَجَدُ الْحَداً
مَازَالَتِ السُدُنْمَا مُبُعَضَةً أَ

رحمة الله عليهم

فَاذَا جَمِيعُ جَدِيدِهَا يَبْلَى بَيْنَ الْبَرِبْةِ قَلَمَا تَبْقَى فِي كُلِّ مَوْضِعِ زَهْرَةِ اَثْنَى مَيْزَتْ بَيْنَ الْعَبْدِ وَالْمَوْلَى مَيْزَتْ بَيْنَ الْعَبْدِ وَالْمَوْلَى اَعْلَى لِصَاحِبِهِ مِنَ التَّقُوتَى اَعْلَى لِصَاحِبِهِ مِنَ التَّقُوتَى اَعْلَى لِمِنْ قَنِيعٍ وَلَا آغْنَى لَمْ يَعْدُ ضَاحِبُهَا مِنَ اليَلُوىُ

١ _ جنانكه ملاحظه ميشود مؤاتف دانشده كذنه استنه دانشا مو تعبير دانشده اعتراست از اينكه شعر مقصود بالله كر ازخود منشد باشد يا ازغير اوكه وي آنها را فقط بمناصبت مقام بربان يا فقيم آورده باشده بنابر بن درست معلوم نیست که باشعار مفاکور در منن از خود ابوحیان توحیدی است با از غیر او «کرچه یظنّ بسیار قوی باید از خود او باشد چه بسیار شبیه بعقرز خیالات او وافکار او و السلوب إنشاء والعبير الوست ، وعلى اي حال إشعار بسيارةصيح بابيغ حكيمانه إيست كه سز اوار حفظ وتكر از والعاظ از آنهماست ، م ٣ مـ اي نُولِبُ ، والفقب بِعَدْ العبن وفتح القاف جمع عقبة بالظنة. أوب [الأبل] الواردة ترد قطعة ً فتشرب قاذا وردت قطعة بعدها فشربت فذَّالك غَنْبتها أي نوبتها (اسان العرب) . ٣ ـ تنم ككتف خرسته وخوشتودييهر، ويتحش بحود (منتهي الأرب) . ۱۵ امله : مُنقصة من م كفا في الناح ، ولعله ، عن البلوى ، ابن ابن الحديد در ضرح نهج البلاغة (ج ٣ ص ٤٣١) تقلاً از كتأب الأشارات الألهبة همين ابوحنيان توحيدى بانزده بيت ديكر بهدين وزن و قانيه و همين مضامين ذاكر كرده كانه يظن أغالب بلكه يتحو قطع و ينتين ينتهُ هدين الهيئات منن است و ما نيز محض مزيد قيايده عين آن ابيات را قيملاً نقل نموديم ، داراافجائـم و الهمو موهار البُّ والأحز ان والبلوي، همَّ المداقة عَبُّ ما احتفيت منها بداك وبيَّة المرعى ﴿ بِينَا أَفْتَيْ فيهابدنزلة اذاصار تجمتاتها بها ملقيءة تقفو مساويها محاستها الاشي بينانتمي والبشري ه ولفل يوم دُرُ شارقه الَّا سمعت بهالك بنمي عه لاتعنبيَّ على الرَّمان لما يأتي به قلقُما يرضي ﷺ للمر، رزق لابغوت والو جهد الخلائق دون ان يقني ﴿ باعام الدُّنيا المعدُّ لها ماذًا عملت الدارك الا خرى ﴿ وممهّد الفُرَش الوطبّلة لا تفقل فراش الرُّفقة الكبرى لله أو قد رعبت لقد اجبت لما تدعى! فانظر متى تدعى، الراك تحصى كم وأيت من الأحياء ثُمَّ وأينهم مونى، همن اصبحت فلياة همُّته العملي يتال الغاية|القصوى، سبحان مَنْ لاشي يعدله كم من بصير قلبه اعمني، والعنوت لايخفي:على الحد منّن اری و کالله بخفی ی و تألیل بذهب و النهار بأحیابی و ایس علیهما صوی ی 👚 🔻 👚

۸ ـ الشيخ عماد الدين ابو طاهر عبد السلام بن ابي الربيع محمد الحنفي المحمد المحمد الحنفي المحمد الحنفي المحمد الحنفي المحمد المحمد الحنفي المحمد المحمد الحنفي المحمد المح

قد سافر الأمصار و صاحب الكبار و حصّل الأسانيد وكتب الحديث و ادرك اصحاب العوالي من اهل العراق وله كتاب سمّاه صنوان الرواية و قنوان الدداية ذكر فيه جميع (ودق٣٣ب) مسموعاته ومقرو اته و مستجازاته و ون مشايخه الدداية ذكر فيه جميع (ودق٣٣ب) مسموعاته ومقرو القوشي و روى الحديث في الشيخ ابو الفتوح العجلي وابو المكارم اللّبان و معمر القرشي و روى الحديث في شير از سنة اربع و خسين وستمائة و تلمذه خلق كثير من كبار العلماء و تأدّب به جمّ غنير من اعبان الفضلاء و صمّف في الدين كتباً فائقة منها كتاب الدرد؛ المنشورة في السنى المأثورة ، وكتاب ذخيرة العباد ليو م المعاد ، وكتاب فضل الساجد و شرف المساجد ، وكتاب الوسائل لنيل الفضائل ، و كتاب المعلى لذكر من معي هرف المساجد ، وكتاب الوسائل لنيل الفضائل ، و كتاب المعلى لذكر من معي وذكر من قبلي ، وكتاب الوسائل لنيل الفضائل ، و كتاب المعلى لذكر من معي الشرف المساجد ، وكتاب الاطراف في اشراف الاطراف، و مما نقلت عن خطّه الشريف ":

أُجبُّ الْفَتَى يَنْفِى الْفَوَاحِشَ سَمْعُهُ كَأَنَّ بِهِ مِنْ كُـلِّ فَمَاحِشَةٍ وَقَوَا الْحِبُّ الْفَوَاحِشَ سَمْعُهُ كَانًا بِهِ مِنْ كُـلِّ فَمَاحِشَةٍ وَقَوَا سَلِيمَ دَوَاعِى الصَّدُولَا بَاسِطا آذَى وَلَا مَا اللهِ عَمْرًا وَلَا قَائِلًا هُمْجُوا اللهِ عَلَيْهُ عَمْرًا وَلَا قَائِلًا لِمَا اللهِ عَمْرًا وَلا قَائِلًا لِمَا اللهِ عَمْرًا وَلا قَائِلًا لِمَا اللهِ عَمْدُوا اللهِ اللهُ وَلَيْهُ عَمْدُوا اللهِ اللهُ وَاللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهُ اللهِ اللهِ اللهُ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهُ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهُ اللهِ اللهُ اللهِ اللهُ اللهِ اللهُ اللهِ اللهُ اللهُ اللهِ اللهُ اللهُ اللهِ اللهُ الله

۱ - م درعنوان ، الشبخ عماد الدين ابوطاهر بن عبدالثلام ، وسيس درمتن بعد از عنوان افزوده ، النزنوی الاصل الشيرازی المولد ، - ۲ - رجوع شود بسابق س ه محاشیه ۲ ، ۲ - کذا فی ۲ ، ب ق می الاصل الشيرازی المولد ، - ۲ - رجوع شود بسابق س ه محاشیه ۱۲ ، ۲ - کذا فی ۲ ، ب ق و ابعد الأسدی است الدر تا به الما در الدر تا به الدر تا به الدر تا الدر

عنى النّفس مَا يَكْفِيكَ عَنْ سَدِّجَوْعَةٍ أَنَّ فَأَنْ زَادَ شَيْئًا عَادَ ذَاكَ الْبِغَى فَقُوا الْمَعْلِلة وَفَى فَى شَعِبان سنة احدى وسنّين وستّعانة ودفن حذاء الشّبكة (ورق ٣٤) المقابلة الشّبخ الكبير ، وفيل كان على فبر الشّبخ حجر رفعوه ووضعوا مكانه حجراً آخر فاخذه الشّبخ ابوطاهر تبرّكا به و وصّى ان يضعوه على رأس قبره بموضع عينه الذلك فرأى الشّيخ الكبير في منامه انّه قد عاتبه على ذلك و قال من جعلك اولى بهذا الحجر من جملة هؤلاء الفقراء حتى خصصت نفسك به فلمّا انتبه قال و جبت عليناغرامة لحضرة الشّبخ وزمرة الفقراء فوقف على البقعة طاحونة نفيسة كانت له من خالص ملكه وهي باقية الى الآن فرحة الله عليهم اجمعين "،

ه_الشيخ معيز الدين ابو ذر عبدالله بن الجنيد بن روز به الكثكي الصوفى

امام زمانه و مفتى اوانه عاش سبعا أو سبعين "سنة وافتى النّاس ستّين سنة سافر" العراق والحجاز والشّام واحكم العلوم بمدينة السّلام و لــه مشيخة عالية و

۱ حاسه ، کلّة ، ۳ م وجوع شود نبز برای شرح احوال صاحب نرجه بشیر از نامه می ۱۲۱ (یعنی ودر جای دیگرعجالة د کری از و نبافته ، ۳ م جنین است در ب و شیراز نامه می ۱۲۳ (یعنی الکتکی باکاف و ناه منشه و یاز کاف و سپس باه نسبت) ، ق ، الکتکی (یا ناه منشاة فوقائیه) ، و باین کلمه و اندازه ، مجمل فصبح خوافی در حوادث سال ۱ ه ۱ ، الکتلی (یا ناه منشاة فوقائیه و لام بجای کاف دوم) ، م درست معلوم نشد که این نسبت کتکی یا کنکی بچه یا بکجاست ولی قاعدة بایدمنسوب باشد بکناک که نمالا با ناه دونفطه تنفظ میشود و نام معقر به است درسه بلوك از فارس و یکی در بلوك ارسنجان ، دوم در بلوك فیروز آباد ، و سؤم در ناحیهٔ بیخهٔ احشام از بلوك لارستان روجوع شود بفارسنامهٔ ناسری ج ۲ س ۱۷۴ و ۱۲۵ و ۲۸۸) ، ولی کدام بك از بن سه موضع میکن است مقصود باشد باز معلوم نیست ، ۴ مصبح قیاسی ، در هر سه نسخه ، سبعه ، میمنده میشود ه مدر جدل فصبح خوانی ، دسیده و این عادهٔ مستبعه است ۲ مرجوع شود مین هفده ساشهٔ ۲ ،

اسانيد معتبرة و صحب الشيخ جمال الدين ابا الفرج بن الجوزي و الشيخ صياء الدين عبد الوهاب بن سكينة وقرأ وسمع الكتب السبعة "لديه وقرأ الجمع بين الصحيحين للحميدي بأسره و (ورق ٣٩٠) عليه ولبس الخرقة من يده و لازمه مدة ثم رجع العميدي بأسره و ورقع رباط الشيخ الكبير قريب خسين سنة واقيمت الجمعة فيها بالتماسه و رغبت المشايخ و الصوفية باستيناسه ما تكلم قط بهجر و ما عامل احدا برجر و متى نُقِل اليه الله احداً يفتابه استغفر له عقيب المسلوات الخمس، و من جملة تلامذته بشير از الشيخ العالم العارف صدر الدين ابو المعالى المظفر ابن عمد العمري و المتناذ المتبحر و الشيخ العالم العارف صدر الدين ابو المعالى المظفر ابن عمد العمري و المتناذ المتبحر و الشيخ العابد الفقيه صائن الدين الحسين "بن عمد بن سلمان و الأستاذ المتبحر

١ ـ عالم و واعظ حنبلي يسيار مشهور بغداد صاحب كتاب المبيس ابليس و المزيخ منتظم و اذكياه و تأليفات عديدة ديكركه شهرت قوق العادة او مارا ازهر كونه توضيحي دربارة او مستغني ميدارد، در سنة ۲۰۱۷ در بنداد وقات باقت (رجوع شود از جمله بابن خلكان ج ۲۰۱۱ در باب عين : «عبدالرُّحمن») · ٢ ـ ضباه الدُّين ابو محمَّد با ابو احمـد عبدالوهَاب بن على بن حكينة بندادي صوقي شائمي إزاماتهم ابن الأثير صاحب تاريح ومتوقى درمنة ٢٠٧ ببنداه دربين هشتادوهشت سالكي، وسكينه بضبط صاحب طبقات القرَّاء وأتاج العروس يضمُّ مين وفتح كاف است بروزنجهبنة (رجوع شود بابن الأنبر ج١٢ ص١١٤، وتاريخ بانعي ج٤ س٠١، ونجوم الزَّاهرة ج٦ ص٢٠١، و ۲۰۲ همرسه در حوادث سنة ۲۰۲، وطبقات الفرّا، جزري ج۱س ۴، ۴، و تاج العروس درس كنن). ۲ دکنب سبعه یا صحاح سبعه عبارت است ازصحیح بخاری و صحیح منام و ستن این داود سجدتانی و ستن بَرْمِلْدی و ستن تسائی و ستن این اماجه و ستن دارمی معروف پسند دارمی (وجوع شود پرومناتالجنّان در شرح احوال بخاری س ۱۹۹ ، و کشفالطنّنون در تحت عنوان هر یك از کتب مذكوره) • ﴿ * - اَيْمَنِي البُوعِيدَاللَّهُ مُحَمَّدِينَ ابْنِي نَصَرَ فَتُوحَ بِنَ عِبْدَاللَّهُ بن خُنزِد خُنزِدي (يَضْمَ حَاءُ و فتح میم بضبط سممانی و این خلکان) انداسی مهورقی از کبارتلامذهٔ ابن حزم ظاهری و ازمشاهیر حِفَاظ حديث و مؤلف كتاب الجمع بين السحيحين بدني صحيح بخاري و صحيح مسلم ، درسنه ٤٨٨ در بغداد ونات یافت (رجوع شود بانساب سممانی ورق ۱۷۷ ب ، ومنتظم ابن الجوزی ، و ابن الأثبير، و تاريسخ يافعي، و تعبوم الزُّ اهر، هر چهار در حوادث سنة ٤٨٨ ، واين خَلُكان در حرف ميم ج ٢ - ١٠ - ١٦ - و طبقات الحقاظ ٤ - ٢ - ٢٠) . ﴿ مُ تُسْعِيحُ قَبَاسِي ﴿ مُرْسَهُ نَسْعُهُ وَ باسرها ، ٦٠ شماير عليه ويده ولازهه همه راجع است بابن سكينة نه بعميدي جه وقات حيدي دو سنة ۱۸۸۱ بود. و وفات صاحب ترنجه در ۲۰۱ پس محال است.که وی عصر حبدی را درك كرد. باشده . ۱۰۰ رنبوع شوداپنموشه ۱۳۵ از تراجع کتاب حاضره ۱۰۰ رجوع شود بندر ۱۳۲۵ از تراجم کتاب . _

مولانانو رالدّين عبدالقادر الحكيم "، والأمير اصيل الدّين عبدالله العلوي "وغيرهم. «وروى عن الشيخ جلال الدِّين مسعود " بن المظفّر قال رأيت في منامي كأنّر سول الله سأى الله عليه وسلم يمشي فيسوق بابالخلج ففلت فداك ابي والمي يارسول الله ابن ترید فال اربد عیادة ابی ذرّ فتبعته صلّی الله علیه و سلّم حتّی دخلنا دارالشیخ سبن الدّين فاذا هو مريض فجلس رسول الله صلّى الله عليه وسلّم (ورق٣٦) وعاده ودعاله فقام الشيخ و وضع له طبقاً من تمركان على رقّ الحجرة فأكل رسول الله صلَّى الله عليه وسلَّم تمر تبن او ثلاثاً ووضع النَّوي على حاشية الطَّبق فانتبهت فلَّما سآيت الصبح استخبرت عنحال الشيخ فقيل كان مريضاً فمشيت اليه فاذا الشيخ في تلك الدَّار الَّتي * أريت في الهنام بعينها و اذا الطّبق موصّوع على ذاكُ الرّفّ فاخبرته عن كيفية المنام فبكي الشيخ ثم وصنع الطبق بين يدي فأذا التمزكما رأيت وعلى حاشية الطبق نو انسان او ثالات أو آبات فأكلت من ذاك ورجعت ، و كان بقول عند مو ته ارى الدُّنيا و اقفة من خلف هذا الباب تهابني ان تدخل عليَّ فاذامتّ دخلت على او لادي ففتنتهم فكان كذلك° ، تو في في ذي الحجّة من سنة احدى و خسبن وستمائة ودفن في زاو بتهالمتخذة بجنب رباط الشيخ الكبير رحمة الله عليهم اجمين، و ممّا وجدت بخطّه الشريف قد نقله عن خطّ الحُميْدي كتبه على ظهر نسخته ألتي وتفها بمدينة السلام (ورق٥٣ب):

۱ - رجوع شود بشرة ۲۱۷ از تراجم کتاب ۱ - رجوع شود بشرة ۲۲۹ از تراجم ۱ - رجوع شود بشرة ۲۲۹ از تراجم ۱ - ۲ - رجوع شود بشرة ۴۲۹ از تراجم ۱ - ۲ - رجوع شود بشرة نائالدارالذي ۱ م اصل این حکایت را تبارد ۱ - ۱ مطر ۲ از همین صفحه تا ینجا از م بنگلی ساقط است ۱ - رمنی طاعر آندخهٔ چم بیدانشجیعین سابق الد کر حیدی ۱ - سمعانی دو انساب گویب کو جیدی کتب خود را در شهر بغداد و تف رسود ۱ -

آئْمَبْتُ تَفْسِي وَ مَا آئَمَبْتُهَا عَبَتُ الْمُعَبِّقُهَا عَبَتُ اللّهُمْ فِي نَسْخِهَا غَوْضٌ وَمَا أُرِيدُ سِوَى خُسْنِ ٱلثّنَاءِ وَ مِنْ وَمَا أُرِيدُ سِوَى خُسْنِ ٱلثّنَاءِ وَ مِنْ وَاللهُ يَنْضُو مَنْ يُمْضِي عَزِيمَتَهُ اللّهُ يَارَبُ النّتَ لَنَا فَٱعْصِمْ جَمَاعَتَنَا وَآنْفُعْ بِتَكُنْبِي مَنْ يَبْغِي دِضَاكَ بِهَا وَآنْفُعْ بِتَكُنْبِي مَنْ يَبْغِي دِضَاكَ بِهَا وَ مَنْ وَمَنْ دَعَالِي بِالْفُهُوانِ فَٱفْضِ لَهُ وَمَنْ دَعَالِي بِالْفُهُوانِ فَٱفْضِ لَهُ وَمَنْ دَعَالِي بِالْفُهُوانِ فَٱفْضِ لَهُ

لَكِنْ لِأُوْقِفَ مَا جَمَّمْتُ مِن كُتْبِي آوْ رَغْبَةٌ فِي ٱقْتِنَاءِ ٱلْمِلْمِ وَالْأَدَبِ رَبِّ ٱلسَّمَاءِ جَزَاءِ ٱلسَّعْيِ وَٱلطَّلَبِ فِيهَا وَ يَرْقَمُهُ فِي ٱلْمِنْعِي وَٱلطَّلَبِ مِن كُلِّ بَائِقَةٍ آ فِي ٱلدِّبِينِ وَٱلْخَسَب وَآرْفَعُهُ بِالْفِلْمِ فِي بَدْءِ وَ فِي خَقِبِ بِالْفَعْبُرِ فِي كُلِّ مَرْجُو وَ مَن تَقْبِ

١٠ _ الشيخ رو _ الدين عبدالرقيب بن عبدالله بن الجنيد؛

۱ - كذا أي م ، ب ق ، عزيمتها ، - معتمل است باحتمال قوى كه در اصل « عزيمتنا » بوده كه بتحريف نشاخ عزيمته با عزيمتها شده ، ۲ . بالغة سختى وبلا بوالق جسع (منتهى الا'رب) ، ۲ - ذكرى از صاحب ترجه عجالة در هبيج مأخذ ديكسرى نيافتم جز در شياز نامه س ١٢٢ - ١٢٤ لا ١٢٠ ، ١٢٥ ، وعين عبارت ابن مأخذ اخير از فرار ذيل است ، د سنة احدى وخسين وستمائة . . . وفاة الشيخ الا مام العلامه معينالدين ابو ذر الكنلى [= الكتكى] عاش سيماً و نسعين سنة و افنى الناس بالغناوى سنّين سنة و دنن في بينه فر الكنلى [= الكتكى] عاش سيماً و نسعين سنة و افنى الناس بالغناوى سنّين سنة و دنن في بينه بشيراز بعبنبالشيخ الكبير في يوم الا حدالخامس والعشرين من ذى الحبّة » ، ٤ - ابن شخص يسر شيخ معينالدين ابوذر كنكى مذكور بلافاسله قبل از بن عنوان است ، در شيراز نامه شرح حالى مستقلاً از او مذكور نيست ولى نام او و نام برادرش شرف الدين عبدالمهيمن استطراداً در شرح حال بدرش بر ده شده است (س ١٢٤) » ، ه - م و حصل (بدون دقد») ،
 ۲ - ، باق ، وان الشيخ ، م ، ولهنه ، - منن نصحيح قباسي است بقرينة م .

روى و حدّت و درس وام النّاس و خطب و كان اماماً جامعاً لأقسام علوم الدّين المنتى بطريقته جع كثير من علماء المسلمين ، وروى عن بعض الصالحين قال رأيت كأنّ رسول الله صلّى الله عليه و سلّم كان في بقعة الشيخ الكبير ابي عبدالله فاقبل بوجهه الكريم الى جانب دار مولانا صفّى الدّين ابي الخير الفالي ففال هلّموا باعبادالله عنم أقبل الى جانب دار الشيخ روح الدّين عبدالرّقيب فقال هلّموا يا عبادالله "ثم أقبل الى جانب دار الشيخ نجيب الدّين على بن بُز غُش " وقال هلّموا يا باعبادالله "ثم أقبل الى جانب دار الشيخ نجيب الدّين على بن بُز غُش " وقال هلّموا يا باعبادالله "ثم أقبل الى جانب دار الشيخ نجيب الدّين على بن بُز غُش " وقال هلّموا باعبادالله " ثم أقبل النبهت جاءني خبر وقاة مولانا صفى الدّين ابى الخير "ثم بعد ايام جاءني خبر وقاة الشيخ نجيب الدّين وقاة من شهر واحد شعبان سنة ثمان وسبين وستّمائة رحمة الله عليهم .

۱۱ _ مولانا سعيد الدين ابو سعد محمد بن مسعود بن محمد بن مسعود الدين ابو سعد محمد بن مسعود البلياني ، ثم الكازروني و يكني ابا المحمدين ،

سلطان الفقها، والمحدّثين وامام الأثمّة المهتدين وناشر احاديث (ورق٢٩ب)
سيّد الهرساين ورُخلة طلّاب الآفاق وقدوة اهل الحديث على الأطلاق لم ار احداً
بحسن سمته وحسن خلقه وكمال عقله و وفور اشفافه ورحته على خلقه كان واحداً
مشاراً اليه في الفقه و الحديث و غيرهما يسلك طريق السّلف و يجانب التكلّف

۱ - رجوعشود بنسرة ۲۹۸ از نراجم کتاب ، ۲ - از سنار ، نا اینجا از ب ساقط است ،
 ۳ - رجوعشودبنمر ، ۲۳۸ از نراجم ، ٤ - بلبان بیا ، موحده ولام و یا ، مثنانه تعتائه والفونون از ارای کازرون و بسافت یك فرسخ و نیم در جنوب شرقی آن واقع است (فارسنامهٔ ناصری ۲ : ۵ - ۲) ، ۵ - م عنوان را چنین دارد ، مولانا سعید الدین ابو سعد محکدین مسعودین محمد البابانی الکازرونی (فقط) ،

والصّلفهمشاشاً بشاشاً وسّاماً بسّاماً تأدّب او لابشيخ الشيوخ امين الدّين الكاززوني الكاززوني الكاززوني وكان من عَصَبَتِه " ينتهي نسبهما الى الشيخ ابي على الدّيّاق ٢٠٥٪ مذخل شير از فسافر

١- يمنى شيخ امينالة بن محمّد كازروني بلباني ابن شيخ زيناللة بن عليّ بن مسعودين محبّدين عليّ بن احمدین عمرین اسممیلین ابوعلی دقانی ، از مشاهیر مشایخ طریقت در خطهٔ قارحی در قرن هشتم ، ترجمهٔ احوال وی در شیراز نامه مفطّلاً مذکور است و مؤلف کتاب مزبور از مریدان وی بود. وتلقين ذكر ازوى قراكرقته وكتابى درمناقب ولطايف كلماندرى جمع كرده بوده استرشيخ امين الدَّين ساكن كازرونبود، و باملوك ايتجوي قارس يعني شاء شبخ ابوآسجق و يعدر و برادران او معاصر بوده ومأوك مزبور درحق وي نهايت احترام وبتجبل مرعى ميداشته اند جنانكه ازمكتوب مفصلی که مسمود شاه بر ادر شبعغ ابوااسعاق واو نوشته و سواد آن در دو سفیتهٔ خطی قدیسی یکی متملَق بکتابخانهٔ مجلس ودیکری متعلَق بآقای حاج سید نصر الله تقوی محفوظ است و ازروی این دوسفینه عین آن مکتوب در « تاریخ قرن هشتم» آقای دکتر غنی س ۱۰-۱۳ بچاب رسید.است واضح میشود ، و همین شبخ امدین آلمدین است که حافظ در قطعهٔ معروف خود که چنین شروغ ميشود ، بعهد ملطنت شاه شيخ ابواحجق ، بهينج شخص عجب ملك قارس بود آياد، دراشارت یدو کوید ، دکر بقبهٔ ابتدال شیخ امین الدّین، که بمن همت او کارهمای بسته کشاد ، خواجوی کرمانی را نیز در مثنوی گل و نوروز درحق وی مدایسج غرّاست از جملهگوید ، امین ملت و دین شبخ اعظم ، مه برج حقيقت كيف عالم، معين الخلق سرَّالله في الارض، كه تعظيمش بود بر اهل دين قرش ﴿ زَبْرَج بِوعلي دَمَّاق ماهي، وزاقليمابواسعق شاهي، الخ ، و سهاد خواجو از «اقليم ا بو اسعى ، شهر كازرون است بمناسبت ابشكه مدنن شيخ ابو اسعى كازروني هازف مشهور قرن جهارم در آن تفطه است ، شبخ امینالدین دریازدهم ذی القعده سنهٔ هفتصد و چهل وینج در کازرون وقالت بافت و همانجا در خانقاء موسوم بدو مدقون شد . (رجوع شود بشير از نامها ١٤٦ ـ ١٤٧ . وبجمل قصبح خواقی،در هوانت سنة ۲٤٥، وریانر.العارفین ۲۳، وقارستامهٔ ناسری.۲، ه ۲۲)،

الى الحجاز احرم من الكوفية حاسراً حافياً فَحَجَّ بيت الله ماشياً تعظيماً لحرمتها و ولى الأمور العظيمة فتفصى عن عهدتها و سافر ' بلداناً كثيرة و حصل الأسانيد العالية و استجاز من مشايخ الأمصار فراسلوه و اجازوه من كـ لّ الـ قيار * منهم الشيخان الأمامان ركن الدين منصور راست و "وظهير الدين اسمعيل" ابنا الشيخ صدر الدّين ابي المعالي مظفّر "حدّث منهما في مصنّفاته"؛ ثمّ اقام وحدّث واسمع (ورق۳۷) و کتب وروی و افاد و صنف فی الدین کتباً معتبرة منها کتاب مطالع الانوارفي شرح مشارق الانوار ، وكتاب شفاء الصدور ، وكتاب المحمدين ، و كتاب المسلسلات ، وكتاب مولودالنبي صلى الله عليه وسلم ، وكتاب روضة الرائض في علم الفرائض؛ وكتاب جامع المناسك؛ و شرع في شرح ينابيع الاحكام فلم يقدر له الاختتام ولم يتيسر له الأنمام اذاتاه الحمام ، [وكان] يدرس في رباط الشيخ الكبير مدّة سنين بعيان شاف وكلام واف، لم ينهر في وجه سائل ولم يضن بأعطاء كتاب على طالب، وكان ديدنه البرّ والتّقوي و شنشنته التمسك بالعروة الوثقي معطِّماً لسنن رسول الله صلَّى الله عليه و سلَّم محرَّضاً على اكر ام اهل الفضل يحتّ سائر المحصلة الطّلاب على مراعاة الآداب و ملازمة الورع و قلَّمة الطَّمع و حفظ اللَّسان عمَّا يؤدَّى التي عيب انسان يجتمع لديه عند اسماغ المولود عدة آلاف من الصالحين وكان حضّار درسه في كلّ يوم اكثر من سبعين (ورق٧٣٠)، ومهما اسمع البخاري عن سدّته الشريفة يحضر المثون ممن يكتبون

۱ - رجوعشود بس ه حاشیة ۲ - ۲ - رجوع شود بنمر ۱۳۷۵ از تراجم کتاب حاضر ه
 ۲ - رجوع شود بنمر ۱۳۸۵ از تراجم ه - این دو نفر با هم بر ادرند و هر دو پسر ان شیخ صدرالدّین ابر المعالی مظفر آتی الذّ کر میباشند ه ه - تصحیح قیاسی ه دراصل یعنی به ابناه (بصینهٔ جمع) ه - ه - رجوع شود بنمرهٔ ۱۳۵ از تراجم ه - ۱ - از ستاره در دو سطر قبل تا اینجا نقط در ب موجود است ه - . . .

سوى من يستمعون او يسمعون. توقى فى جمادى الآخرة سنة ثمان و خسين وسبعمائية و دفن في صحن رباطه الذي بناه بياب الشيخ الكبير رحمة الله عليهم "، وممّا انشدناه لنفسه:

ِ اللَّى اللهِ الشَّكُو ثُمَّ الشُّكُو شِكَا يَتِي اللَّى اللهِ مِنْ فَقْدَانِ عِلْمِ الرِّوَ اللَّهِ وَ ٱلْكِي عَلَى ٱلْأَسْلامِ وَالدِّينِ وَٱلنَّقَى ۚ وَ ٱلطِمْ ۚ وَجُهِي مِنْ غُلْدَةٍ ۗ الْفَوَ الِدِينِ

١٢ _ الشيخ ابو شجاع الحسين بن منصور

كان من كبار المشايخ في عهد الشيخ السكبير قد سبق الأقران كلّهم في الزّهد والمعارف تو في سنة احدى و خمسين و ثلثمالية و دفن في مزاره المعروف عند مسجد الجنازة حذاء مقبرة الشيخ الكبير رحمة الله عليهم "

١٢_ الشيخ منصورين ابي على ا

كان من الفقراء السُّبرُ العاملين في الله تاركاً القانيا والذاتها حاذراً عن غوائلها و آفاتها يجالس الشيخ الكبير و اصرابه و ابا شجاع و اصحابه و كانوا يستأنسون بحضوره الشريف توقيسنة اربع و خمسين و تلثمانة و دفن (و دق ٣٨) خلف الشيخ ابي شجاع و نبره متصل بقبره رحمة الله عليهم .

۱ درجوع شود نیز برای شرح احوال نخنصری از او بعبیب السیر جزو دؤم از جلد سوم سه ۲ در سلطنت امیر میارز الدین عمتمین مغلقر ، ۲ - چنین است در ق م، ب، علوم ، ۳ - رجوع شود نیز بشیراز نامه س ۱ - ۱ - ۱ - ۱ - ۱ - ۱ - چنین است درق م وشیراز نامه ، س ۱ - ۱ - ولی در ب ، علی (بجای ایم علی) ، ۵ - یعنی صاحب ترجهٔ مذکور بلافاصله قبل ، ۳ - رجوع شود نیز بشیراز نامه س ۱ - ۱ - رجوع شود نیز بشیراز نامه س ۱ - ۱ - راد.

١٤ _ الشيخ صدر الدين محمد بن ابي بكر الكار تاني ا

كان عالماً بارعاً واعظافه يحا الميح الكلام تأتيه الأسجاع بلا تكلف وكان مستحضراً لكتب جارالله الملامة لاسبما تفسير الكشاف. وعظالناس في المسجد الجامع المتين سنين فانتفع به طوائف المسلمين وكان حافظا جيداً يقرأ القرآن من آخر سورة فيقرؤها أولا ثم يقرأ من آوله الى آخره بسهولة ويقدران ببدأ آية من آخر سورة فيقرؤها أولا ثم يقرأ ما قبلها كذلك حتى يأتي على اولها ، توقي سنة اثنتين و سبعمائة و دفن في بقعة الشيخ ابي شجاع ارحمة الله عليهم ،

١٥_ مو لانا نجم الدين الخباز

كان عالماً بارعاً متورّعاً قد اختار نلك الصناعة لياً كل من كسب بده فصارت عانوته مجمعاً لطلًاب العلم بتدارسون عنده من السّعر الى العشاء الآخرة وكان فائضاً في النّعو و الصرف في لكان اكثر الأدبيّات محفوظة له بدرسها على ظهر قلبه من غير مراجعة الى شرح وقي في سنة و سبعمائة أو دفن في فضاء داره (و د ق ١٩٠٥) بجو ار مقبرة انشيخ الكبير رحمة الله عليهم وفي مناه داره (و د ق ١٩٠٨) بجو ار مقبرة انشيخ الكبير رحمة الله عليهم و

۱ - چنین است در هر سه نسخه یکاف و الف و را، مهمیه و تا، متناه توفانیة و الف و نون و پاه سبت ولی در ب حرف مأقبل اخیر نقطه ندارد ، با فحس یلیغ معاوم ما نشد این کامه نسبت بیجیست ، ۳ - رجوع شود بندرهٔ ۱۳ از تراجم گناب ، ۳ - ۱ - ۱ فصاوم کلمهٔ حانوت هم مذکر استعمال میشود و هم مؤثث (اسان المرب) ، ۳ - تأنیث صفت باعتبار ارادهٔ «صاوة العشاء الآخرة» است ، است ، در جوین احث در هر سه نسخه ، و صواب ظاهر آ د عن ظهر قنیه است ، است ، تر جوین احث در هر سه نسخه ، و صواب ظاهر آ د عن ظهر قنیه است ، مرحل به تران نمام اعداد حتی مثال نیز بیاش است ،

١٦ ـ مولانا افتخار الدين محمد بن نصر الله بن محمد الدامغاني

العالم العامل الكبير الفاصل الكامل النّحرير الجامع لأفسام العلوم العارف بدقائق المعقول والمعلوم قدفاق جها بذة العلماء بالتّحرير والتّقرير وسبق اساتذة الفضلاء بالبيان والتّفسير صرف عمره بالعلم والتّذكير و العبادة و نفع العباد بالدّرس و التّصنيف و الأفادة و اعان سائر طلبة الأسلام في الو افعات و الأحكام ببحثه المبسوط الوافي و علمه المحيط الشّافي و خقه المهذّب الشّامل و عقله المدرّب الكامل و فتق عن اكمام الزاهير البلاغة بأيدى البيان وطبق المفيض لل في الكشف عن اسر ارمعاني القر آن وقلّد الفضاء فاقبل في فتاو اه القاصي خان في بحر ذيل الافتخار على علماء الزّمان و ما كان الفضاء فاقبل في فتاو اه القاصي خان في بحر ذيل الافتخار على علماء الزّمان و ما كان ذلك الامن عناية الله و هدايته و كفايته و و قايته شرع النبي المختار و رعايته و ثبت على الملّة الحنيفيّة في البيضاء و حمى جمى الشريء قالحنفيّة في الغرّاء و ذلك فضل الله يؤتيه من بشاء و من تصانيفه العالية الكاشف في التفسير (و رق ٢٩) سبع عبلدات، و المكشوف من بشاء و من تصانيفه العالية الكاشف في التفسير (و رق ٢٩) سبع عبلدات، و المكشوف

^{1 -} کلسات « بن محد ، فقط در ق موجود است ، - در حاشیة همین نسخه در مقابل این عنوان بخطی العافی نوشته شده ، « ذکرت فی منافب النظاف » - شرح احوال این شخص را در هیچ ماخذ دیگری نبافتم . ۲ - طبق بتشدید با ازباب تفییل و المفصل بنتج میم و کسر صاد و احد مفاصل اعتفاه است ، یقال طبق السیف اذا اصاب النفیل فابان العضو و منه فواهم افرجل اذا اصاب العنف انه بعلی المفصل ابوزید یقال البلیغ من الر جال فدطیق المفصل » (امان) ، ۳ - جنین است در ب ، و م فعلی المفصل المفصل المفصل و منافق است از مشاهیر ق م ن فعا فیل ، ق م فامنی خان لفی فخر الدین حسن بن منصور اوز جندی فرغانی است از مشاهیر فقه منبور که فقه منبور که خفها حدفید و متوقی در سنة ۹۲ ، و دفتاوی فاضی خان » مجموعه ایست از فتاوی فقیه منبور که ماین حنفیان بسیار مشهور و مقبول و متداول و یکی از کتب اساسی ایشان است و مکر ربطیم رسیده ماین حنفیان بسیار مشهور و معجم المطبوعات المربیة می ۱۹۸۷ و کشف الطنون در عنوان دفتاوی قاضی خان » و معجم المطبوعات المربیة می ۱۹۸۷ و مید و مید و معجم المطبوعات المربیة می ۱۹۸۷ و مید و مید و معجم المطبوعات المربیة می ۱۹۸۷ و مید و نسبت ،

آز متاره تا اینجا در ب ق موجود نیست ،
 ۷ درجاشهٔ در خوط خاله آ السانه این با این به این به کما این به نیست .

٧ - درحاشیهٔ ق بخطی ظاهر آ الحاقی این جمله را بعد از اسم این کتاب افزود. دو کان قد و سی ان یحمل مع جناز نه استشفاعاً فقعلو. » .

فى التفسير ابضاً علدان وشرح المفتاح أوشرح الفوائد الغياثية وشرح المواقف، وشرح الطوالع وشرح المطالع وشرح آداب البحث وشرح المحتقد الصغير للشيخ الكبير أو شرح المنهاج وشرح العيون لمو لانا عضد الدين عبدالرحمن وكان من اعيان علمه وشرح الاشادات المسمى بتنقيح العبادات في توضيح الاشارات، والمدادك في المنطق وشرحاه وشرح الجواهر أو غيرها وله تصانيف كثيرة و تأليفات غزيرة يزيد عددها على مائة كتاب في كلّ باب وله رسائل محبّرة و وتأليفات غزيرة بنظم يُزرى على الدرّ و نشر يفوق على النّبر جدير بأن يكتب بالنّور على احداق الحور عنها ما فال :

۱ – م اینجا این کلمات را علاوه دارد : دوشرح التّبیان فی علمی المعانی و البیان ۲۰ ولی در بوق وتر جمّٔ کتابحاضریتوشط پسرمؤلف عیسی،نجنبدازینعلاوه اثری،بست ۰ – ۲۰ یعنی شیخ ایوعیداعهٔ عبّدین خفیفکه این کتاب از تألیف اوست (رجوع شود بس ۴۴ سطر ۲) ۰ ـ

٣ ـ يعنى قامني عضد الدَّين عبد الرَّحمن بن احمد بن عبدالغذار ابجبي شبانكارة عمالم مشهور قرن هدنه وصاحب كتاب مواقف درعلم كلام وشرح تختصر ابن الحاجب درعلم اصولفته وتأليفات عديدة دیکر، وی معاصر بود با ابو سعید آخرین بادشاه مغول ایران وشاء شبخ ابو اسحق اینجو وامیر مبارز الدلاين مؤكس آل مظفر ، و هموستكه حافظ در قطعهٔ معروف خود در ذكر يتج نفر از مشاهیر عهد شبخ ابو اسحق در اشاره بسوکوید . دکر شهاشه دانش عضدکه در تصنیف ه بنای کار مواقف بتام شاه نهاد . وقات وي.در سئة هغتصد ويتجاه وشش بوده است در شبانكاره، «وايجي» منسوب است بایج (ایک) بای تخت قدیم شیالکاره که وی در آنجا متولد شده بوده (رجوع شود بسفر نامة ابن بطوطه ج ۴ ص٤٤ كه از او به عضدالد بن الدُّو أيكاري [شيانكارة] تعبير كرده ، وبشاريخ کزیده ۸۰۸، وسبکی ۲: ۸۰۸، و تاریخ آل مظفّر از محمودکیتی که در آخر تاریخ گزیده چاپ شعد ص ۱ م ۱ س ۲ م ۱ م ۲ م ۲ م ۱ ۲ م ۲ م ۲ ۲ ۲ ۳ ۳ وروضة الشَّفا ۱ ۱ ۱ و ۱ و ۱ و طبقات النَّجاة سيوطي ٢٦٦، وحبيب السَّير جزو ١ج٦ ص١٢٥-١٢٦ و١٢٨-١٢٨ و جزوع ج٢ ص٢١٠ ومفتاح السُّعادة ١١ ١٩٠٠ وروضات الجآلت ٤٣١) . _ ومراد از «عيون» قاضي،عضدكه درمتن بدان اشاره میکند بدون شك دعیونالجواهر، اوست كه در روشات!اجنّات س ۴۴۱ در جزو مؤلّنات اوشمرده است ، ٤ - جنين است در ق ب ، - مهاديدون شك كناب جو اهر الكلام است از تأليفات ناضي عضد الدَّين مذكور و آن مختصر كتاب مواقف اوست كه خود او آنرا اختصار نمود. وبنام نجات المآين محمَّد وزير پسررشيدالدّبن قضاراته موشِّع ساختهاست (رجوع شود بكثف الظُّنون در دو عنوان ۵ مواقف ۶ و «جو اهر الكلام») ۰ _ م بجاى كنمات دو شر حالجو اهر ۶ دارد ، هو شر ح نظم الجواهر لمولانا عشدا لدّين ؛ (كذا ـ ؛) ، ٥ ـ م بجاي « منها ما قال ؛ دارد ؛ ومنّا انشدني ،

تَأَلَّـقَ بَرْقُ ٱللَّوْدِ مِنْ ٱلنَّمْنِ ٱلْوَادِى فَصَادَفْتُ كَنْرًا فِي صَبيمٍ فُوْادِى مُقَاتِّنِي خَمْيًاهَا فَهَاجَتْ صَبَابَنِي وَ فَاحَتْ بِرَيَّاهَا فَوَادَ وِدَادِى مَقَتْنِي خَمْيًاهَا فَهَاجَتْ صَبَابَنِي وَ فَاحَتْ بِرَيِّاهَا فَوَادَ وِدَادِى تَوْفَى فِي شَعْبَانَ سَنَة خَسَ وسبعيانَ وسبعيانَة ودان في حظيرته خلف تربة مولانا نجم الدَّين رحمة الله عليهم (ودق ٣٩٠).

١٧ _ الامام ضياء الدين ابو الحسن مسعود بن محمود الشير ازي

كان اماماً عالماً زاهداً قد سافر وكتب وصحب الأمام فخر الدّين محمّد بن عمر بن الحسين الرّازي و نقل عنه العلوم و قبل كان نساخاً لمؤ أفاته ، ثم ترك صحبته و لازم الشبخ نجم السدّين ابا الجمّاب احمد بن عمر الصّوفي الخيوقي الخوارزمي ولبس عنه الخرقة وقرأ عليه مصنّفاته و رجع الى شيراز و اقام وافاد،

 ۱ - گذا نی م ، در ب ق جای کدهٔ دخس ، سفید است ، ۳ - ظاهراً بل قطعاً مراد صاحب عنوان نمرة ۱ كه بلاقاصله قبل مذكور شد بايد باشد ، ۲۰ ـ يعنى اماء فخر رازى معروف متوقى در سنة ۲-۱که شهرت قوق|العادة او ما را از هركونه توضيحي در بارة او مستقني داشته است، ق ر بعنی شبخ نجم التأین کیری از اشهر مشاهیر مشایخ عرفا در اواخر فرن ششم واوایل عقتم . وقات وی بغول مشهور در سنهٔ ۲۱۸ بود. است در موقع قنح خوارز- بدست اشکر منول که وی در آن واقعه بشهادت رسیده است - اؤلسین کسیکه بساین فقره اشاره نموده تا آنجا که ما اطلاع داريم رشبد الدّبن قضلاعة وزير احت در جامح النّواريخ كه در حدود ٧١٠ تــألبف شده و عين عبارت او از قرار قبل احت و ﴿ چنگیز ﷺ وَ أَوْ أَوْ مُنْ عَبِحُ نَجِمُ الْسُدِّينِ مُنْبِعُهُ بَوْدُ بَوْي كُسَ فرسنادکه من خواوزم را فتل خواهم کرد آن بزرگ بایدکه ازمیان ایشان بیرون رود ویما بهونده شبخ رحمةالله عليه در جواب كفتكه هفتاه سال با انفخ و شيرين روزكار در خوارزم با اين طايفه بسر برفعام اكنونكه هنگام نزول بلاست اكر بكريزم از سرؤت دور باشد بعد از آن اورا ازميان كشتكان بازتيافتناه والبلام ٢٠ ـ پس از آن درتاريخ كريده وتاريخ يافعي و تقحات و رومنةالطفا وحبيب السّير وسايركتب تواريخ والخاكرهما ابن ففره وا متدرّجاً بأشاخ وابركهاى بسيار تكرار كردواله وهرجه ازاصل واقعه دورتر ميشويم زوايه وتقاصيل افسانه مانته بسيارى ميهيئيمكه يراين حکایت سهل وسادة طبیعی جامع الثواریخ علاوه شده است و ای عجب استکه در تاریخ جهانگشای جوینی که قریب بنجاء حال قبل از جامع الآواریخ تـألیف شده و صاحب آن علاه اللَّین عطا ملك جویشی از همه گس بیشتر از وقایع اولایل خروج مفول و نیز از اوشاع و احوال خوارزم با خبر (پتیه در سنمهٔ بدد)

و من جملة تلامذته الشّبخ صدر الدّين ابو المعالى المظفّر 'والفقيه صائن الدّين حسين بن محمّد بن سلمان ' ذكراه في مشبختهما ' وصنّف كتباً غزيرة منها كتاب الدالمة الحق على الباطل و كتاب القناعة و كتاب منافح السنى و فضائح المشبهي و غيرها واشتغل بالغلوة والمزلة و عارض الشيخ شهاب الدّين السّهر وردى في كتابه الموسوم برشف النصائح الايمانية في كشف الفضائح اليونانية و صنّف في جوابه كتاباً سمّاه كشف الاسراد الايمانية وهتك الاستاد

واليه از سقحهٔ قبل)

بوقه ويك جان تمأم از تاريخ او متحصرا تمحصوس تاريخ خوارزمشاهيان است است مطلقا و اصلا ذکری و اشارهٔ باین قفره یعنی فتل شبح نجم الآین کیری در و نعهٔ خوارزم یافت نعیشود و همچنین ز کریًا بن محمَّد قزوینی در آغازالبلادکه آن نبز قریب جمهل سال قبل از جامع الثواریخ تألیف شده دو ذیل حضوق ، ترجمهٔ احوال ممتّعی از نجم الدّین کبری نگاشته وایی مطلقا و اصلا از حکایت شهادت او درونمهٔ خوارزه ذکریدرمیان نباورده سهلاست تاریخ وفائداوراهم درحدود ششصه دہ ضبط کردہ بعلی ہشت سال قبل از واقعۂ خوارزم ، ۔ در خصوص مرقب، شبخ نجم الدَّين گيري نهز مابین بعضی مورآخین تناقش عجیبی مشاهده میشود ، در تاریخ کریده که در سنهٔ ۲۴۰ تألیف شده بسرازذكر شهادناوكو به ١٥- ايارش ناييداست، وحال آنكه درسنة ٣٣٣ يعني فقط مه مال بمداز تأريخ تأليف كزيدمك ابن بطوعة درآن الربغو ارزم وسيددبوند مرغد او را يعبارت فيل وصف مبكنت ، ﴿ وَبِخَارَجٌ مُو اوزُ ﴿ أَوْبَةَ مَبِئَيْهُ عَلَى تَرْبُهُ الشَّبِخُ مَجِمَ الشَّيْنِ الكَّبرى وكان من كَبارْ الصَّالِحين و فيها الصَّماء النوارد والصَّادر» ، ومرحوم رضا تلبخان هدارت در سفر خوارزم خود در سنة ١٣٦٧ ليز مراند او را درکر گانج مشهور باورگنج زیارت کرد. است ۰ ــ (رجوع شود بآ تــار اابلاد ۳۰۰ ، جامع القواريخ درحكايت فتح خوارزم بدست مغول ، الريخ گزيده ٧٨٩، دول الأحلام ذهبي ٢٠ ٩٢ ، بأفعى ١٤ - ١٤ - ١٤ منبكى ١٥ ، ١١ ، مجمل تصبح خوانس در حوادث سنة ٢١٧ و ١٦١ ، نفحات ٨٠٠ ٤٨٧ ، روضة الصَّفا ٥ ، ٣٣، حبيب السَّج جزو ١ ج٣، ٣٣٠ ، تاج العروس فوج ن ب. رياش المارفين ١٤٣٠ ، مجمم الفصحاء ١٠ ٦٣٣ ، روضات الجنّان ٨١ ٨ ١ و ٥ ع أ رجوع شود بسابق ص ٤٤ حاشية ١] ، طرائق الحقابق ٢ ، ٨١ عـ ، ه و ١٤ ١ ـ ، ١٥ م) ١ . وجوع شود ينمر ١٣٥٥ ان قراجم كتاب ، ٢ ـ رجوع شود يتمرة ١٣٢ از تراجم كتاب ، ٢ ـ كذا في النَّسخ الثلاث (ظ ۽ مشيختيهما) ۽ ۔ ۾ افزوهم ۽ والمولي الفاضل شرف اللَّـين العري ۽ 🔞 ۽ ۽ الدَّلَّةِ ۽ • ـ بعني شبح شهاب الدَّبِن ابوحفس عمر بن محمَّد بن عبدالله بن محمَّدبن عبَّويــة بكرى سهروردي صاحب کتاب مشهور عوارف السارف و متوقی در ستهٔ ۱۳۲ که شهرث قوق العادة او ما را از هركونه توضيحين اجع بدويي نياز ساخته . ٦٠ يك نسخه از ترجمهٔ اين كتاب بغارسي بقلم معين الذين یزدی صاحب تاریخ آل مظفّر موسوم بمواهب الهی که در سال ۲۷۴ ترجمهٔ مزبوررا بنام شاه یعیمی ابن شاه مظفر بن اميرمبار زالدين بالمايرسانيده در كتابغانة مدوسة سيهسالار جديد درطهر ان موجود امت (نعرة ١٣٤٦) ،

التحطامية عم ذيّله برسالتين احديهما (و دق ۴۰) موسومة باشادات الواصلين ، واخرى بالكنه ' ، ورزقه الله او لاداً كراماً نالوا مراتب عظاماً ، و له كلمات فاثقة واشارات رائقة و مباحثات عميقة ومحاورات دقيقة ، وممّا انشده لنفسه ":

وَلَا جَلَافَ بِأَنَّ النَّامَى قَدْ نُعِلِقُوا فِيمَا يُرُومُونَ مَعْكُوسِي القَوَانِينِ الْدُوَانِينِ الْدُوَالِينِ الْدُوَالْمُ اللَّهُ عَلَيْهُ اللَّهُ اللللللَّهُ اللَّهُ اللللَّهُ اللَّهُ الل

١٨ _ الامام ناصر الدين ابو حامد محمو د بن مسعود؛

كان عالما عابداً متورّعاً بارعا قد حذا حذو والده في الأعراض عن الخلق و

۱ حودین است در هرسه نسخه یعنی بکاف و نون و هاه ۱ در اینجها در نسخهٔ م بعد از کمههٔ «الکته» جملهٔ ذیل را که بدون شک حاشیهٔ بوده از یکی از قرآه که بعدها داخل متن شده علاوه دارد ۱ هو کتاب ادالته [فف ادالته] الدی کور عارض به ادالهٔ [فف ادالهٔ] الشیخ شهاب الدین ایشهٔ و دارد ۱ هو کتاب ادالته الشین الدین ایشهٔ و شدن الشیخ شدن الشیخ شدن الشین محمله بن السفی شد ما رأی نی العقام ان دکره لایصعد الی الشماه فعیره الشیخ ایر اهیم الذی کان بعتر رؤیا اهل الله فعیره فات مانی الا مان ذکره منقطع الدینة الی رسول عله صفی الله و سقمه ۱

۲ - در حاشیة ق بخطی الحاقی آینجا عبارت ذیل مرقوم است : «اقول فی نقل هذا السمر عن هذا الا مام المترجم اد نقلر لا ن الا مام ابا الفتوح العقائی استد (اسنده ؟) فی اربعینه فی آخر العدیت الخامس عن شیخه الا مام ابی بکر السمانی عن الشیخ ابی اثیر کات محمد بن عبدالله بن بحبی عن الشیخ ابی عیدالله کلمین عنی المسوری العافظ عن بعض شبوخه و لا شک ان وفاه هؤلاء تقدمت الشیخ این عبدالله علمه ۱۰۱۵ و برای عرف هذا الشیخ و الفاعلمه ۱۰۰ برای ترجمهٔ احوال ابو الفتوح طائی رجوع شود بسیکی ۱۰۱۵ و برای و برای ابوبکر حمدانی که بسدر سمدانی معروف صاحب «انساب» است بانساب ورق ۲۰۱۸ و برای ابو اثیر کات بطبخات الفراه ۲۰۱۳ میرای ابو عبدالله صوری بناریخ بنداد ۲۰۱۳ و برای ابوعیدالله صوری بناریخ بنداد ۲۰۱۳ و برای و برای ابوعیدالله صوری بناریخ بنداد ۲۰۱۳ و برای و برای ابوعیدالله صوری بناریخ بنداد ۲۰۱۳ و برای و برای ابوعیدالله صوری بناریخ بنداد ۲۰۱۳ و برای و برای ابوعیدالله صوری بناریخ بنداد ۲۰۱۳ و برای و برای ابوعیدالله صوری بناریخ بنداد ۲۰۱۳ و برای و برای ابوعیدالله صوری بناریخ بنداد ۲۰۱۳ و برای و برای ابوعیدالله صوری بناریخ بنداد ۲۰۱۳ و برای و برای ابوعیدالله صوری بناریخ بنداد ۲۰۱۳ و برای و برای ابوعیدالله صوری بناریخ بنداد ۲۰۱۳ و برای ابوعیدالله صوری بناریخ بنداد ۲۰۱۳ و برای و برای ابوعیدالله صوری بناریخ بنداد ۲۰۱۳ و برای ابوعیدالله صوری بناریخ بنداد ۲۰۱۳ و برای و برای ابوعیدالله صوری بناریخ بنداد ۲۰۱۳ و برای و برای ابوعیدالله صوری بناریخ بنداد ۲۰۱۳ و برای و برای

۳ ـ شرح احوال صاحب ترجمه را در شيراز نامه بدا در جای ديگر نهاوتم . ـ

این شخص چنانکه از نام پدرش و نیز از عبارت سطر بعد دود حدا حدو و الده فی الأعراض عن الخانق الخع عن الخانق الخع و المحافظة عادت مؤلف بدكر تر اجما بناء غالباً بالافاصلة بعد از تر اجم آ باه و اضح میشود پسر صاحب ترجمة بالافاصلة قبل است و شرح حال او را در غیر این كتاب درجای دیگر نیافتم ،

المناك الا الى المسجد يوم الجمعة والى المقام المعروف يسبيدان الذي احياه الباقية الباقية الا الى المسجد يوم الجمعة والى المقام المعروف يسبيدان الذي احياه بالجبل المشهور به في كلّ يوم ثلاثا، وقد زاره المولى الفاصل السعيد ركن الذين الفالى مرة فسأله عن كمية اربعيناته فقال لاعلم لى يها (ودق ۴٠٠) الااتى ما خرجت من هذه الواوية اربعين سنة ، وكان له صحبة مع الشيخ ظهير الدّين عبد الرّحن في مولانا جمال الدّين صاحب البحر يتردّدان اليه كلّ اسبوع ، و كان له وردسماع كلّ اسبوع ، و كان له وردسماع كلّ جمة يحضره الكابر متصوفة وفته و قد شرط ان لايزيد

۱ م دمنزویاً اربعین سنة ماخرج ، ۲ م ثانیت دالیاقیة » در سفت بیت العبادة که مذاکر است
 بلاشك پتوقم ارادة « زاویة » است در پنج سطرقبل در آخر ترجهٔ حال پدرش شیاه الدین میمود»
 ۲ م رجوع شود بندرهٔ ۲۹۲ از تراجم کناب حاضر »

ة لـ رجوع شود بشرة ٢٣٩ از تراجه كتاب - ٢٠ لكذا في ق م، ب: تجمالدُين ، ـ درحاشية ف بخطي العافي مقابل كنمات حجمال الدِّين صاحب البحر > نوشته د ح هومولانا جمال الدِّين الجبل جیاو بی صاحب بعر الحاری تحتصر الحاری الصغیر، و در سیکی ۱۰۸،۱ ترجمهٔ حال مختصری ازو مسطور احت از قرار ذيل : ﴿ عبد المجيد بن عبد الرُّ حَنَّ بِسَ الجبلو بكسر العِيم ثم آخسر العروف ساكنة ثمُّ لام مضمومه ثمُّ واوالشيخ جمال الدِّين ساحب البعر المُّنفير رحمهالله » و از مجموع ابن دو توضيح منضمًا با متن حاضر معلوم مبشودكه ابن جمال الدَّين عبد المجيد ازعلماء شاقعي الواخر قرن هفتم و الوايل هشتم واز الهل جبل جبلوب، [بعني كومكبلوب] بودمكه سُكي يس از ملله کردن این کلمه به دجیلو ؛ آنرا نام جدّ صاحب ترجیه قرش کرده است ۱، و چون جالد ششم سُبُكي منحصر أنحصوس تراجم كساني استكه بعد از ٠٠٠ وقات باقتهاند پس معلوم ميشودكه وقات صاحب ترجمه نیز بعاد از سنة مزبوره بوده است ۱ ـ انام این کتاب البحر یا بحر السَّفیر را در کشف الظُّنون نبائتم ولي چنانگ، صريح حاشبة سابق النَّاكر ق است اين كتاب اختصاري است از كتاب «الحاوىالمَّافير» تأليف نجم الدَّين عبد الغَفَار قزو بِئي منوقي درسنة ه ٦٦كه از كتب بسيارمعروف منداول فقه شافعیه است، ووصف این حاویی، «صفیر» در مقابل «حاوی» مطلقیا «حاوی الکبیر» ابوالبحسن علیّ بن محمّدماور دی معروف متوقی درسنة - ۱۵ است که آن تبر از مهمّات کنب فله شاقعی المست ، وهمچنین و صف این کتاب البحر مو لاناجمال الدّبن به د صفیر ، بدو ن شك در مقابل « كتاب البحر > مطلق تألیف ابو المعاسن عبدالواحدین استعبل رویانی متوقی در سنهٔ ۰۰۲ است که آن نیز یکی از مهمٌ ترین وعظیم الحجم ترین کتب فقه شافعی است و بنصر بح مُبُکی تحریری است از ۵ حاوی الكبير؛ ماورديمة كور (رجو عشود بمعجم البلدان در دروبان؛ ، و سيكي ج٤ ص٢٦٦-٢٦١، و كشف الطنون در « بحر المذهب » و « الحاوى الكبير » و « الحاوي الصَّفير) . ٦ ـ جنين است در هرسه نسخه بدون و او عاطفه بین ورد و سماغ ، عددهم على أحد و عشرين نفراً ، و قد لقيه الموالي الديد قوام الدين عبدالله المراراً و قرأ مواضع من الحاوي على مولانا جمال الدين أفي مجلسه عند قبر ابيه الأمام ، وكان و جوه البلد ين ورونه في صباح ومساء و يستمدون منه الهمة والدعاء متبركين بانفاسه العزيزة متمدكين باذيال اوقاته الشريفة ، توقى سنة خمس فو سبه مائة و دفن بجوار ابيه رحمة الله عليهم .

١٩ - الشيخ ابو عبدالله المشهور بعلم دار

بقال الله من امراء بني اميَّة الى شيراز في عهد محمد بن يوسف "لمصلحة ارسله بها عبدالملك بن مروان فتوقى هناك و مدفنه عند باباصطخر. "

٠٠ _ الشيخ فخر الدين ابو بكربن عبدالله الفارسي المعروف ببدل ٢٠

النّر اهد البارع الجامع بين العلم والعمل (و رق ۴۱) كان مؤيّداً للدّين المتين "مهددًاً لأهل الباطل المهين اله من الحقائق والمعارف حظّا واف وفي كشف الدّنمائق و اللّطائف بيان شاف" الدصنّف الكتب و جمع فمنها كتاب مصباح

۱ - رجوع شوش بامرة ۴۳ از اراجم گذاب حاضر.
 ۲ - بعنی حاوی الصغیر مذکور دوس گذشته
 حاشیهٔ ۵۰ - ۳ - رجوع شود نیز بهمان حاشیه .
 ۱ - به و خس،

ذوى الالباب، وكتاب كنز الاخبار، وكتاب النجاة، وكتاب سر الخلافة، ولمه رسالات شريفة و فوائد طريفة أ، توقى في سنة اربع وسبعين وستمائة و دفن في بقعته المباركة رحمة الله عليهم، وممّا انشده لبعضهم:

وَ مَا زَالَ كَانَ ٱلْمَفُو لِلْكَذَّنْبِ مَاجِيَا لِقَاوُّكَ فِيهِ يَبَا مُنَاىٰ شِفَائِيَا سَلَامٌ عَلَى ٱلدَّارَئِنِ الْ كُنْتُ رَاضِيًا أَ لَّهُ نُوبِي وَ إِنْ جَلَّتُ فَمَفُوكُ مَوْ يُلِي اللهِ اللهُ اللهِ اللهُ اللهُ اللهِ اللهُ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهُ اللهِ اللّهِ اللهِ ال

٢١ _ الشيخ بها الدين على بن ابي بكر بن عبدالله بدل "

السالك في الله العارف بالله المأذون من الله كان ينبوع الخير والكرامة ومعدن الزّهد والولاية ذاقدم ثابت في الظريفة ومرتبة عالية في الحقيقة قدادرك المشايخ (ورق 47) واستفاد منهم وروى عنه انّه قال اشتغات في عنفو ان شبابي بالوعظ فذكرت النّاس في الجامع المسعودي اتنى عشر يوماً من رمضان فحضر الشيخ ظهير الدّين عبدالرّ حمن عجلسي فلمّا نزلت عن المنبر قال انّ لي معك سرّاً فأتنى بخلوة اكلّمك به فعضيت بعد ذاك اليه فقال يا بني الن أن فقت بابك فأتنى بخلوة اكلّمك به فعضيت بعد ذاك اليه فقال يا بني الن قتح بابك طاعة فأعطاني الزّبيل و امرني بأدارته في الأسواق و تحصيل فتوحات الققر ا

۱ - چنین است در ق (بطاه مهداه) ، چپ ، طریفه (بظاه معجده) ، ۲ - شرح حالی از صاحب
این ترجه یعنی نسرة ۲۰ در شیراز نامه نبافتم ، ۳ - این شخص بقرینهٔ نام بدرش «ابوبکر» ولقب یدر یا جدش «پدل» واز اپنکه در آخر این شرح حال گوید «ودفن خلف تریهٔ ایه » بصادت معهود مؤلف که عموماً این نوع نمیم دا در مورد کسی ذکر میکند که ذکر یدرش بلافاصله قبل کشته باشد شکی باقی نمیماند که پسر صاحب ترجمهٔ بلافاصله قبل است ،
 ۴ - رجوع شود بشرة ۲۳۹ از تراجم کتاب حاضر »

اللارتفاق فمضى على ذلك ثمانى سنين ونفر عنى جميع المريدين فوقفت يو ما فى حرّ النّهار على بعض التّجار فنظر الى نظر الكاشح الحاقد ثم تبذالى بدرهم واحد فأخذت ما اعطانى فلمّا مضيت قليلاً نادانى فقال انّى فد غلطت فى ذاك فاردده الى فرددته فأعطانى فلمّا واحدافأ خذته بطيب فلبي وما وجدت فى نفسى تغيراً عن ذاك فأمّا وصلت الى خدمة الشيخ قال لى انّمه قد تم امرك و ارتاضت نفسك ذاك فأمّا وصلت الى خدمة الشيخ قال لى انّمه قد تم امرك و ارتاضت نفسك العقراض و وصانى بارشاد المريدين وجعل الله جنابه مقصداً للطّاليين و اشر قت الواده على كثير من العارفين، و له اصحاب يهتدون بهديه و يقتدون بطريفه، انواره على كثير من العارفين، و له اصحاب يهتدون بهديه و يقتدون بطريفه، تو قى بفعته العامرة خلف توقى في ربيع الآخر سنة تسع و ثلاثين و سبعمائة و دفن في بفعته العامرة خلف تربة ابيه و كتب على مرقد هما وهو لو الده رحة الله عليهما:

أَطَّالَوْ رُوحِي عَنْ مَطِيَّةٍ قَالِيِي الْيَالْمَالُمِ ٱلْمِلْوِيِّ شُوْقَالِلَي رُبِّي لَعَلَّ اللهَ ٱلْعَالَمِينَ يَخْصُنِي بِنَظْرَةِ تَقْدِيسِ ثُوَّيِّدُ لِلْقُرْبِ

۱ م : الانفاق : ۲ - گذا فی ب ب ب ق : النار - . این نیز معنی درست است و مقصود متکالم
 بنابرین مبالغه در گرمای آنروز و نشهیه آن یکرمای آش بود. .

۳ - این کامه را در ق بضبط قلم بفتح ها، و سکون دال حرکات گذارد، و هذی باین منبط بیمنی دوش و جبرت و طریقه است ، ولی میتوان مفید بضبط این ناسخ نشد، این کامه را بهدیه بضم ها، و فتح دال و الف مفدوره خواند که بیمنی هدایت و راهندائی و دلالت است قال الله تمالی و بهدیشه افتحه ، ولی افتحه ،

مزار این شخص و مزار بدرش صاحب ترجمهٔ مذکور بلافاسا، قبل (که چنانکه در مئن ملاحظه میشود قبر هردو یکانی در یك بقمه و مقصل بیکدیگر بوده است) بقمبریح مرحوم فرصت در آثار العجم هنوز در شیراز موجود است ، رجوع شود پس ۴۱۱ از کتاب مزبورک در سنهٔ ۱۳۱۱ فمری نائیف شده در مگر آنکه در اثر این همه تبدیل و تغییراتی که در این بیست سال اخیر در مزارات و قبرستانهای قدیم ایران بعمل آمده و بسیاری از آنها را عو و تسطیح و با زمین بکسان کردهاند مزار این دو نفر هم از بین رفته باشد ، باید از اهالی مطلع محل تعقیق شود ،

٢٢ _الشيخ توران بن عبدالله التر كي ا

كان في بد، حاله رجلاً جنديّاً فنائته جذبة من جذبات ربّه الّتي توازي عمل الثّقلبن فتاب الى الله تعالى و اناب و تمسك باذبال المشابخ فهداه الله نعالى الى معارفه و نال ما اراد فظهر عليه الحالات و اشتهر عنه الكر امات، وهو غير الشيخ نوران الكبير الدّي صحب إبا النّجيب السّهر وردي رحمة الله عليهم (ورق ٢٠٠٠).

۲۴ _ السيد مرتضى الواعظ

كان متكلّما جسوراً كثير المسافرات طويل المحاورات ينشي الأسجاع بلفظه ويقرع الأسماع بوعظه و لمه في التّفسير توجيهات غريبة و في التّذكير نشيهات عجيبة ماشجمه على ترتيب امثالها اللاقوة تركيب بجدها عند استعمالها

۱ ــ شرح حالي ازين شغص درجاي ديگر نبانتم ۱ - ۳ ـ شرح حال اين شبخ توران کبير را نيز در چائی نیافتم و ای نام او باز مجدّداً در ورق ۱۰۲ ب از کتاب حاضر استعفرادا درضین ترجمهٔ احوال فقیه ارشد الدَّین ابوالحسن علیّ بن محمّد نیریزی (نمرهٔ ۷ ه ۳ از تراجم) خواهد آمد ۰ ــ * - يعني ابوالنَّجبِ شياء الدِّين عبد الفـاهر بن عبدالله بن محمَّد بن عمَّويــة حهروردي از مشاهير مشایخ عرفای قرن ششم ومتوقی در ۱۷ جمادی الآخرة سنة بانصد و شصت وسه در بنداد . وی،عم شبيخ شهماب الدّين ابو حنس عمر بن محمّد بن عبدالله بن علوية سهروردي معروف صاحب عموارف المعارف است، نسب اين هردو از قرار مذكور بابو يكر خديفة اؤل منتهي ميشود ونسبانامةإيشانرا اً ابن اخير با قوت در معجم البلدان در «سهرور» وابن عَلَكان در شرح احوال ابن ابو النجيب فالنعن قبه ذكر كردءاند ، وسُهر ورُد بضمُ سين مهمله وسكون هاء وقتح راءمهمله و فتح واووسكون راه مهمه و در آخر دال مهمله بلوكي است از محان زنجان و واقع است درجنوب تمر بي مقطانيه نزدیک سجاس در دو فرسخی قیدار، وقعلاً نیز همان بلوك را محال سهرورد می تأمند و مركز این بلوك دمبزركي،احت بنام «قراقوش» (= عقاب) واز؛ملاك امير افشار است (رجوع شود بالساب سمعانی معاصر او ورق ۲۱۸ پ. و مقتظم این الجوزی ۱۰ تا ۲۲۵ و معجم البلدان در « سهروره ۱۰ وابن الا تبر وبانعيو نجوم الزّاهرة هرسه در حوادث سنة ٦٣ ه، وتاريخ گزيده ٣٨٧٠ وسُبكي ۱۰ ا ۵ تا و تفجات س ۲۷۸ ـ ۲۷۸ و روضات الجنّات س۳۲۹ هو منمن ترجمهٔ براهر زادماش شهاب الدين عمر سابق الله كر) .

واستحلاء كلام يصل الى ذوقه في از دحام العوام، ويقال كان به ميل الى الأهواء وزيغ عن طريق الاستواء * والملاحظة ذلك المعنى ادّبه مولانا سراج الدّير مكرم بن يحيى أن تأديباً بليغا اتّمظ به المثاله و انحط به احواله أ، وله دواوين في النّشر والنّظم كثيرة الوشى والرّفم وفي كلامه كشيراً ما يوهم ذلك من تتّبعه وجده هنا لك، وممّا عندي بخطّه:

ِالَامَ أَرَاعِى ٱلْبَرْقَ مِنْ نَحْوِ أَرْضِكُمْ وَ حَمَّامَ بِٱلْأَسْحَارِ آسْتَغْمِرُ ٱلصَّبَا أَلَمْ يَدَأْنِ أَنْ يَبِعُو لِمَيْنِى جَيَّامُكُمْ فَأَشْكُو اِلْيُكُمْ مَا لِقَيتُ مِنَ ٱلنَّوَى اللهُ يَدَأْنِ أَنْ يَبِعُو لِمَيْنِى جَيَّامُكُمْ فَأَشْكُو اِلْيُكُمْ مَا لِقَيتُ مِنَ ٱلنَّوَى اللهُ وَ فَنْ فَى بَفْعَتِهِ . . . * وسبعمائة و دفن في بقعته .

٢٤_ الشيخ تاج الدين بهرام بن بعق ب المعروف بقز لجه ،

احد شيوخ الطريقة و سُلَّكُ سبل الحقيقة اخذ من علوم الظّاهر تم من علوم الباطن و دخل في الرياحة و المجاهدة بصدق العزيسة (ورق ٤٣) و خلوص النيَّة فظهر عليه آثار القبول ولاحله انوار القدس، فد تشرّ فت باتهاه و انتشقت ريّاه وكان آحد الأحدين من تأدّب به خلق كثير واستر شد به جم غفير و نفع الله به اقواماً

۱ - رجوع شود بنمرة ۲۹۴ از تراجم كتاب ۱ - ۲ ـ از ستاره تا اینجا فقط در م موجود است ۱

٣ ـ ١ : ذاق طعم الموت ١ - ٤ ـ حاى آخاد وعشرات در هرسه نسخه سفيد است ١

جذین است این عنوان در ق ب کلمهٔ اخیر در ب ، قراجه (را قاء و را معید نه) ، م ، دانشیخ نا جالدین بهر امرافعظ) د نو آجه کلمهٔ ترکی است بسمنی سرخ رنگ مرگ از « نول » بسمنی سرخ و ادان نصفیر خجه معید منی مایل بسرخی و زننده بسرخی و سرخ رنگ ، از جنس آفیجه سفید رنگ ، و کو گیه سکو در نگ کو در نگ که در اعلام ترکی سیار دیده میشود ، ۱ د در حاشیهٔ کیرود زنگ ، و سازی به میشود ، ۱ د در حاشیهٔ ق بغطلی الحاقی در مقابل اینجا مرفوم است ، هو ایس الغیر قهٔ عن السیخ بها ، الدین البدل و هو عن اللیخ فی به ظهیر الدین عبد الرضور و عن و الده الشیخ نجیب الدین علی بو کافة الشیخشها ب الدین عدیم الدین و می نظیر ، ۷ - ق ب ، قد شرفت ، ۱ م الده الا خیرین به سنام آخی بعنی عدیم الدین و بی نظیر ، «و سئل سفیان النوری عن سفیان بن فیئنه قال ذلك آحد الا خیرین قال ابو آلهیتم هذا ابلغ المدح ، دو سئل سفیان النوری عن سفیان بن فیئنه قال ذلك آحد الا خیرین قال ابو آلهیتم هذا ابلغ المدح ، دو سئل سفیان النوری عن سفیان بن فیئنه قال ذلك آحد الا خیرین قال ابو آلهیتم هذا ابلغ المدح ، دامان المرب () ،

غير محصور بن وجعل جنابه ملاذاً للطالبين اتخذ خانفاها سكن في زوا باه الصوفية والأبدال يسبّح له فيها بالغدو والآصال رجال، وله تصانيف جمّة منها كتاب قواعد المحقائق اوشرحه، وكتاب مفتاح الحقائق، وكتاب توضيح منهاج الاصول للقاضي ناصر الدين، وكتاب تلخيص القواعدا وغيرها وله رسالات اطيفة وكلمات جامعة و بعض من تفسير كلام الله تعالى على لسان القوم، توقى في ذي القعدة سنة احدى و ثمانين وسبعمائة و دفن في الصفة الصبوية أمن رباطه الغاص بأولى الفضل والخواص رحة الله عليهم.

۲۵ _ مولانا معين الدين بن ابي سعد°

الطبيب الحاذق الأريب المحذلق اككان عالما مُستَظِّرِ فَأَ من كلَّ الفنون

1 - رجوع شود بکشف الطنون درباب قاف ۳ - نام کامل متن این کتاب دمنهاج الوصول الی علم الا صول ۱ است تألیف قاضی ناصر الدین ابو الخیر (یا ابو سعید) عبدالله بن عبرین محمّد بن علی بیشاوی مشهور ساحب تفییر معروف و تظلم الثواریخ (رجوع شود بکشف الطنون درباب میم) ولی نام شرح مانعن قبه آنکتاب بعنی « توضیح منهاج الا صول» را عجاله درجائی نبافتم - قاضی بیشاوی مذکور در سنه ۱۹۸۰ بغول مشهور (یا در بلکی از سنوات ۱۹۸۱ ۱۹۸۱ ۱۹۲۱ ۱۹۳۱ ۱۹۳۹ برای ۱۹۸۹ نبریز و قان باغتم و مراند ۱۹۷۱ و ۱۹۷۱ برای میم این در باز و قان باغت و همانجا در کورستان چرنداب مدفرون شد (برای شرع احوال او رجوع شود به آخذ ذیل و و شاف ۱۳۰ تاریخ کریده ۱۹۸۱ میرازنامه ۱۳۱۱ باغمی ۱۳۲۱ شده ۱۳ برای شرع احوال او رجوع شیکی ۱۳۸۰ خوال او رجوع کریده ۱۹۸۱ میرازنامه ۱۳۱۱ باغمی ۱۳۲۱ سنخ عربی و شهرست نسخ عربی و شهرست نسخ عربی و نهرست نسخ عربی و نهرست نسخ فارسی موزه بریطانیه از ربو س ۱۹۸ و ۱۳۸۳ بنرتیب طرائق الحقائق ۱۲ نهرست نسخ عربی و نهرست نسخ فارسی موزه بریطانیه از ربو س ۱۹۸ و ۱۳۸۳ بنرتیب طرائق الحقائق ۱۲ نهرست نسخ عربی و نهرست نسخ فارسی موزه بریطانیه از ربو س ۱۹۸ و ۱۳۸۳ برتیب طرائق الحقائق ۱۲ نهرست نسخ فارسی موزه بریطانیه از ربو س ۱۹ م ۱۳۸۱ به ۱۳ برتیب طرائق الحقائق ۱۲ نهرست نسخ فارسی موزه بریطانیه از ربو س ۱۹۸ و ۱۳۸۳ به ۱۸۲۳ بنرتیب طرائق الحقائق ۱۲ نهرست نسخ فارسی موزه بریطانیه از ربو س ۱۹ م ۱۳۸۱ به ۱۳۸۲ بنرتیب طرائق الحقائق ۱۲ موزه بریطانیه از ربو س ۱۹ م ۱۳۸۱ بنرتیب طرائق الحقائق ۱۲ میم ۱۳۸۱ بنرتیب مقرائق الحقائق ۱۳ میم ۱۳۸۱ بنرتیب مقرائق الحقائق ۱۳ میم ۱۳۸۱ به ۱۳۸۱ بنرتیب مقرائق الحقائق ۱۳ میم ۱۳۸۱ به ۱۳

۱۱۰۱ ۱۱۲ م۱۱ وغیره ، و میز و میاف ص ۴۰ س ۶۰ و فراهنگ آخر آن ، ۵ - چنین است عنوان در ق ب ، و لی ب کلمه «بن» را ندارد، م ، مولانا معین الدین محتمه الطبیب ، ۱ - کدا فی ق ب ، م ، الا دیب (بدال) ، ۷ - الحَفَّالَةُ التَّصَرُف بِالطَّرِفُ وَخَفَّالَقُ اظْهَر الحَفَقَ (السان العرب) ، ۸ - کذا فی ق ب بطاء مهمله ، م ، مستظرة الرفظاء معجمه) ، له حقّ تعليم على كثير من النّاس وانا منهم قداستفدت منه فو الدكتيرة وكان متخلّقاً بأخلاق حسنة (ورق ٤٣٣) لا يقصر شأوه عن اهل زمانه كثيراً ، قد لازم مولانا نورالدّين محمّد الخراساني امدّة مديدة وقرأ على مولانا السّعيد قوام الدّين عبدالله المحمّد كتب بها العاوم عبدالله الأسلاميّة والصّحائف الدّينيّة ، وممّا نقل عن خطّه :

وَ مَمَا هِمَى اللَّا لَيْمَةُ أَسُمُ لَيْلَةً وَ يَوْمُ اللَّى يَوْمٍ وَ شَهْرُ اللَّهِ شَهْرٍ مَطَابًا يُقَوِّ إِنَّ الْمَالَةِ اللَّهِ عِيمَ اللَّهِ اللَّهُ اللّلَهُ اللَّهُ اللللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ الللَّهُ الللَّهُ اللللَّهُ الللللَّهُ اللللَّهُ اللللَّهُ الللَّهُ الللللَّهُ اللللَّهُ اللللَّهُ الللَّهُ الللللَّهُ الللّهُ اللللَّهُ اللّهُ الللّهُ الللللّهُ الللللّهُ الللللّهُ اللللّهُ اللللللّهُ الللللللللّهُ اللّهُ الللّهُ الللللّهُ الللللللّهُ الللللللّهُ الللللللللللللّ

٢٦ ـ الشيخ سراج الدين يعقوب بن محمد الفيروز آبادي

۱ بـ رجوع شود بشر تا ۲۷ از قراجم گتاب - باکلمهٔ «محتمد» نقط در م موجود است ،

۲ - رجوع شود بندرة ۴۴ از تراجم • ۴ - وَقَر بالفتح توانكرى وبِ بار وقراح از مال (منتهى الأرب) • ٤ - جاى آحاد وعشرات درهرمه نسخه سقیه است و درجاى دیكر نیز شرح احوال اورانیانتم • • درجوع شود بترجمهٔ بلافاصله بعد • د تصحیح نیاسی، هرمه نسخه و بدو ،

امرى مرصاً اشفيت فيه على الموت واشرفت على الفوت فيقيت مدة اربعة اشهر لا استطيع قياماً ولا اسيغ طعاماً ولا اجدفر اراً ولا مناماً فصرت مُكافّة البسب من اولئك تلوب عُو ادى ومن زارنى لأرفاقي و ارفادى فكان كلّ من دخل الباب من اولئك الأولياء والأصحاب رأيت صورة فلبه على ما غلب عليه من صفائه فمنهم من رأيت قلبه هعلى صورة شيطان ومنهم من رأيته على صورة شيطان ومنهم من رأيته على صورة بهيمة و منهم من رأيته على صورة ذئب او كلب او خنزير او غير ذلك ، فجاء ني يوماً رجل فقير كأن قلبه قبة أنور يتلأ لأ اشفته الى السموات العلى فلما رأيت ذلك ، فجاء ني يوماً رجل فقير كأن قلبه قبة أنور يتلأ لأ اشفته الى السموات العلى فلما رأيت ذلك قلبت بعني على الفراش والفيت نفسي في رجليه وقلت بحق الذي فلما رأيت داك هذه الأنوار ادع الله ان بنجيني مما انا فيه من البؤس والاضطوار فدعا بدعوات (ودق ١٩٩٠) وشفيت في الحال باذن الله تعالى وما رأيته بعد ذلك فدعا بدعوات (ودق ودفن في رباطه وبقي معي لمعان ذلك النّور وتوقى في سنة اثنتين واربعين وسبعمائة ودفن في رباطه رحمة الله عليه .

۲۷ _ مولانا نو ر الدين محمد بن الحاج شرف الدين عثمان الخر اساني ً

العالم العامل المتّقى الكامل الوحيد المشار اليه الفريد المدار عليه كان يسافر الآفاق في طلب الحلال الى ان رزقه الله ذلك بشير از فسكن هناك و تزوّج و درس وحدّث و صنّف في الدّين كتباً نافعة منها كتاب لطائف التفسير ، و منها

۱ - ازستاره نا اینجا از ب سافط است ، ۲ - گذا فی ب ۴ ، ق ، نید، ۳ - جنیناست عنوان در ق ، ب د العاج شرف الدین در ندارد ، د بن العاج شرف الدین عشان » را ندارد ، ۶ - رجه و عشود بس ۴ - ماشیة ۷ ،

كتاب الزيدة في احاديث سيد المرسلين جمعها على ترتيب حروف التهيجي، و كان يحذر الشههات جد أو يجتنب الشهرة والصيت و قبول اموال الحكام و دخولهم عليه للزيارة في ايّام و بخرج الي صلوة الجمعة منفر داً لا بأذن لأحد ان يتقدمه او يعقبه وكان جلّ او ناته مصروفة بترتيب زاد المعاد الى ان توفّاه الله تعالى في ربيع الأول سنة اثنين واربعين وسبعائة رحمة الله عليهم .

٢٨ _ الشيخ ابو بكرهبة الله بن الحسن العلاف"،

بحر المعارف واس الحقائق كان يشار اليه في العلم و حسن الطّريقة وقيل ان الشيخ الكبير وصي اصحابه اذا مات ان بصلّي عليه الشيخ ابو بكر فلمّا هات الشيخ صلّى عليه الشيخ ابو بكر فلمّا اسحق فلم صلّى عليه الشيخ ابو بكر و كان نقيب العلويّة في ذاك الزّمان ابا اسحق فلم يقتد به وصلّى عليه نو بة اخرى ، تو قى في صنة ، . . "و ثمانين و اربه ماثة و فبره بباب

1- کلمهٔ د فی آبام و ادر م ندارد ، ۲ - شرح احوال این نور الدّین کند خراسالی در شیر از نامه می ده ، می ده از نیز مذکور است و صاحب شیر از نامه بنصریح خود او از تلامه ند صاحب ترجمه بوده ، و تاریخ و فات او نیز در شیر از نامه بدینه مطابق با کتاب حاصر است ، ۳ - چنین است عنوان در ب ق ، م ، الشیخ ابو یکر العلاف (فقط) ، ق د وفات شیخ کیبر یعنی ابو عبدالله محتله بن خقیف چیانکه گذشت (س ۴ ۵) نفر بها با آفاق مور خین در سنهٔ سیصد و هفتاد و یک بوده ، و وقات صاحب ترجمه یعنی ابو یکی است که صاحب نی جمه و بقول شیر از نامه درست در سنهٔ چهارصد و هشتاد بوده ، یس چکونه ممکن است که صاحب نی جمه و بقول شیر از نامه درست در سنهٔ چهارصد و هشتاد بوده ، یس چکونه ممکن است که صاحب نی جمه این حکایت است (یعنی اینکه شیخ کیبر و صیت کرده بوده که وی بر او نماز گزارد و وی بر او نماز کرارده و وی بر او نماز گزارد و وی بر او نماز کرارده و وی بر او نماز کرارده و دی بر از نامه که آن نیز شرح احوال صاحب ترجمه را نکاخته کرارده) درك کرده باشد تا داد در شیراز نامه که آن نیز شرح احوال صاحب ترجمه را نگراشته که آن نیز شرح احوال صاحب ترجمه را نگراشته دادت ،

اصطخر رحمةالله عليهم .

٢٩ _ الشيخ " حسن كيا

يقال آنه مرف كبار سادات فزوين دخل الى شيراز للتُفرَّغ الى العبادة «فنتول بناك البقعة وسالك طريفة مرحنية شاع ذكر هافى العبادو البلادحتى تو قاه الله عالى فدفن بجوار الشيخ "رحمة الله عليهم ".

. ٣٠ الشيخ بها الدين ابو بكر بن جمال الدين محمد باكالنجار °

الزّاهد العابد العارف المحقّق كان في بدء امره امينا على الحصن الأبيض

۱ جنائکه سابق نیز اشاره افر در در در نامه نیز افرجه احوال ساحب نرجه مد اور است و از جمله گورند اد خاجی فواه الدین (رسنی حاجی فواه شموح حافظکه در حل او گفته د در بای اخشر قدان گذاری اخشر و گذاری الله هستند غرق مدت حاجی فواه سا) بر سر قبر وی قبه عالی بر آورده و طاق و روافی بر گذیده و طبق می نام می نام میانیه در آن بقعه مدخیلی بدید فرموشه و رسمی و حیلتی میزنموده است ۱ ۲ - ۱ د اسید (بجای ۱ الشیخه) و ای در ب ق و شد از نامه سر ۱ ۱ ۲ و ترجمهٔ گذاب حاصر بتو شد اسر مؤاف عیسی بن جنید و نزههٔ القلوب عدالله مستوفی س ۲ ۱ در فر همهٔ این مأخذ از ساحب نرجمه به دشیخ حدی کیا، نمید کر دواند شد حدین لیا در (در نزههٔ القروب چاب او قاف کیب کلمه د گیا، در نتیجهٔ سهو طابع یا ناسخ فریاده با کاف فارسی و ها، در آخر چاپ شده و آن نسخیف مضحکی است) ،

يتعبّد فيه و يعرف حقّ الله تعالى و يراعى و ظائف الطاعات و الأوراد فأرسل مرة حاكم البلد الى ذاك الحصن رجلا مقيّدا او اصرد أن يحبسه فيه فعبسه بأصره و مضى على ذلك شهور ثمّ ان ذلك الرّجل المعبوس كنان قد سمع من شيخ له ان من قرأ سبعين الف مرّة سورة قل هو الله احد بأخلاص نيّة فرّج الله عنه و جعل له من قرأ سبعين الف مرّة سورة قل هو الله احد بأخلاص نيّة فرّج الله عنه و جعل له من حيث لا يعنسب فكان الرّجل يقرأ ذلك حتى اتم ذلك المدد (ورق هـ) فبلغ ذلك الخبر الى الشيخ فرحمه و قبال اطلقوه فخلّو اسبيله فأنهى الخبر الى الشيخ فرحمه و قبال اطلقوه فخلّو اسبيله فأنهى الخبر الى العالمة الله وعابه على ذلك فقال ان رجلا قرأ سبعين الف مرّة الخبر الى الغلاص ان لم يفرج عنه خشيت ان يقمع وهن في اعتقاده الكتاب الله تعالى ولأن اكون انا معاقبا وسبه احبّ التي من ان يتزلزل رجل في دينه او يرتد مسلم ، فتغيّر العاكم وقال عقويتك عزلك عن ولاية الحصن رجل في دينه او يرتد مسلم ، فتغيّر العاكم وقال عقويتك عزلك عن ولاية الحصن

(مِقِية از الداعة ديل)

قبل از جیم ، وهمچنین در مورد اسامی یکی دو تن از مدوك آل بویسه که بعینه موسوم یا مکنی بهمین اسم بوده اند این کلمه در نمالب کتب نو اربخ قارسی مانته و شاف و گزیده و روعهٔ السَّفة و حبيب الأجر واناريخ كرمان محلدين ابر اهيم وتجالس المؤمنين وفارسنامة للصرىوفرهنك جهانكيري وقرهنگ النجمن آرای ناصری این کامه بهدین املا بعنی دیا کالنجار * پاتون بعد از لامعسطوراست. وئمي هو عموم كتب تواريح عربيي مائته التنبه البنيمة العالبي وفرسل تجاربالأ مم از البو شجاع وزير ومنتظم ابن الجوزيومعجمالأ دباء بالتوشومعجم البندان همو وابن الأنبر وابوالفدا وقفري ونجوم الرَّ اهره و نهر هر بعضي مأخله فيارسي مانت فارسنامه ابن البلخي و تجارب السَّاف و ابُّ النُّولريخ ا بين كلمه مصَّر دا و بعدون استثناء ابو كالبجارة بها دبا لتالبجار ؛ بابند مثنَّة تحدالته بعداز لام بجاي نوبن مکتوب است و کویا هدین املای اخیرکتب عربی انرب بیسو اب باشد و ظباهراً «کالیجاز» الهتمی احت دیلمی باگیفك در ۴ كارزار ۹ يعنی جنك وحدال (رجوع شود بيرهان قاطميم در ۴ كالنجار») و يتا برين ايو ڪاليجار يا با ڪئايجار از چنس ابو حرب و ايوناهيجا الل گنيه هلي معمول آن عصر بوده است ، رینوله نیکولسون در مقدّمهٔ انگلیسی قارسنامهٔ این البلحیس۳ اگوید که در باشنسخهٔ خطی اه بمی از هز بوج سنجری ۳ تألیف ابو منصور خاز سی از نسخ موز قریر بطایته که شاریخ کتابت آن سنهٔ ۱۲۰ هجری است در جدول ملوک آل بویه کنیهٔ دو پادشاه از آن سلسله را یعنی صمصام القوله وسرزبان بن سلطان الذواه راك مصولاً در كتب توباريخ ابو كالبجار (يا ابوكالنجار) توشته إنه هرآن نسخه صريحاً واضعاً «ابوكالبزار» نوشته باياه بعد ازلام وزاه معجمه بجايجيم» فسلّم المقاليد وأنزِلٌ عنمال نعم ونعمة عين الصرفة عنه واشتغل بعبادة ربّه و جلس في الخلوة بأذن الشيخ نجيب الدّبن على " و تأدّب بأرشاده وله واقعات غريبة و مكاشفات عجيبة واتّخذ رباطاً بمحلّة باب اصطخر وحكن في خدمته جماعة من الصّاحاء حتى لحق بالله تعالى في سنة ائنتي عشرة" وسيعمائة رحجة الله عليهم.

٣١_ الشيخ جمال الدين محمدين ابي بكرين با كالنجار؟

كان شيخاً وجيهاً بهتى المنظر زكتي المخبر ذا مجاهدات و خنوات واوراد كشيرة من العبادات و الطاعات ولمه كذمات روحانية و اشارات رحمانية يبوح بها في اثناء حالاته (ورق عاب) فد منتمنها بعض رسالاته و فد سعدتُ مرّات بنيل بركات صحبته والاستفادة من انوار حكمته وممّا قرأت عن خطّه الأنيق:

أمَّا والرَّافَضَات بِذَات عِرْق وَمَنْ قَدَ طَافَ بِالْبَيْتِ الْعَتَيقِ لَقَدْ ذَبُّ الْهَوْى لَكَ فِي فُوَّادِى فَرِيبَ فَمِ الحَيَّاةِ الْي العُرُوقِ أَ

توقى سنة . . . * و خسرين و سبعمائة و دفن عند و الده رحمة الله عليهم .

احسان شیخ نصیب الدین علی بن از غش ۱ رحو شدوه بندر نه ۳ ۱ از تر اجد گتاب حاضر ۱ استخدی شیخ نواسی ۱ در احد الذین ۱ اتنی عشر ۱ ۳ دیار نه احم بدر وجد و نیز از اینکاموالی در آخر رحه گورد ۱ دو فقی عند و الحد ۱ با الاحظة اینکه معمولاً وی این بوع تعبیر را در مورد از آخر ایناه علاقاصه بعداز ترایم آیاه می ساید شکی یافی نمی سند که صاحب این ترجمه شیخ چیز الدین عقد حد از از این ترجمه شیخ چیز الدین عقد حد از ما این ترجمه شیخ چیز فیل مد آور بلاقاصه قبل احد ۱ در ۱ در از آناهای این تو بیت با دو بیت با دو بیت فیل مد آور تر حاصه (عرج حطیب تبریزی ۳ ۳ س ۱۹۷۹ است و اینام مین بودات به این سوات که از آناه می از آناه می افزادی است و اسی معنوه نیست که از آناه و در جه عسری بوده ۱ م جای عدد احاد در از آناه و بیت مین را نمیدانیم گیات و در جه عسری بوده ۱ م جای عدد احاد در هرد در احوال س ۱۹۹۹ می این ترجمه مد گور احد ولی آنجا بیز تاریخ وفات او و ۱ د نیف و خمسین و سیمنانه و کامه شون نمیوس آخاد و در جه شیخ این تاریخ وفات او و ۱ د نیف و خمسین و سیمنانه و کامه شون نمیوس آخاد و

٣٣ _ الشيخ مؤيدبن محمدبن احمدا المعروف بنامدار

من العرفاء الرّبّانيّين قد سافر الحجاز ولقي المشايخ الكبار وقيل الله حجّ بيت الله اربعين مرّة وكانت له همّة عظيمة و نفس مؤثّس توفّي في سنة سبوين و خسمائة و دفن في رباطه بباب نامدار وهو اسم من بني ذاك البناء وقيل كان وزيراً من الوزراء في زمانه قد نسبت المحلّة اليه وحمة الله عليهم.

۳۳_ مولانا قوام الدين ابو البقاء عبدالله بن محمو د بن حسن الشير ازي

الأستاذ الأمام العلامة والقدوة الجليل الفقامة امام الأثمة في زمانه واستاذ جهابذة الفضلاء في اواته هو الذي لن تسمح بمثله الأدوار ما دارالفلك الدوار ورق ۴٦) بحرطام لا يدرك فمره وطود سام لا يكتنه فدره كان شديد الصلابة عظيم الهيبة راسخا في السنّة غلاباً عندالمجادلة فائما بالحق ناصفا بالصدّق يعامل بالحق المحض و بصيب في كل مقام دحض بر غب على التعلم و التعليم و يحرّض على الأرشاد والتقييم و يعظم ذويه احق تعظيم لا يصدّر في عباسه الاالعالم ولا بخاف في الله المراه عمراً الأهل العدل و الأنصاف مذلا لذوى الجهل و الاستنكاف لا يخشى في دينه الاالرب و يذب عن حريم الدين العين المائين المائم ذب تأدب اولا ولا يخشى في دينه الاالرب و يذب عن حريم الدين العين المائين المائين المائم ذب تأدب اولا

۱ کفا قی ب ، در ق ایندا «حد» نوعته پوده بجای «احم» ولی بعدها الفی بفایت محو بر آن
 افزوده شده » در م گفتیم که اصل این ترجهٔ حال را ندارد »

۲ ـ رجوع شود بس ۵۰ حاشیهٔ ۲۰

۳ ــ چنین است در هر سه نسخه با تاه مثنانه فوانانیه ، له ۱۰ المهبین، با باه موشده چناکه تمکن است توقیم رود (رجوع شود چن ۲۲ س ۱۱) ۱

بأييه العالم العابد مولانا نجم الدين محمود الهاقب بفقيه وكان فقيها صوفياً بارعاً وحصل المقدمات عليه و تأسى بطريقة الشيخ ظهير الدين عبدالرّحمن واخذ القراءات السبع عن الشيخ عبّ الدين جعفر الموصاى و تزوّج بابنته الكريمة و تفقه على مولانا فطب الدين محمد الفالى عماحب التقريب و شرح القباب والأعراب ففراً عليه وسمع لديه كلّ كتاب في كلّ باب (ورق٢٩٠) واحكم جميع الفنون منقولا ومعقولا وفروعا واصولا وجمع بين اشتات العلوم و افسامها و بلمن الفنون منقولا ومعقولا وفروعا واصولا وجمع بين اشتات العلوم و افسامها و بلمن الفنون من الأفطار و حج بيت الله الحرام و سافر الى تبريز حبن اجتمع بها الرواحل من الأفطار و حج بيت الله الحرام و سافر الى تبريز حبن اجتمع بها العاماء العظام وطارحهم مسائل والزمهم افوى الزام ثمّ رجع الى مسقط واسعوعل السنيناسه وكان يعقد تبلس الدرس والأفادة حبن يبقى ثلث الليل و زيادة وكان السنيناسة وكان يعقد تبلس الدرس والأفادة حبن يبقى ثلث الليل و زيادة وكان القراء القابرات السبع إو] يُصفى الى ادائهم السمع ثمّ بعود الى درس العلوم الشرعية القراءات السبع إو] يُصفى الى ادائهم السمع ثمّ بعود الى درس العلوم الشرعية القراءات السبع إو] يُصفى الى ادائهم السمع ثمّ بعود الى درس العلوم الشرعية القراءات السبع إو] يُصفى الى ادائهم السمع ثمّ بعود الى درس العلوم الشرعية

والقواعد الأدبية و هكذا سائر الأوفات لا يخلو عن الدرس والعبادات و يذكر في الجامع العتيق بمد تساوة الجمعة وغيرها و انتهت اليه رياسة اولي العلم كلّهم طوعا وكرها و تخرّج عليه جماعات من كبار العاماء الأعلام وفحول فضلاء الأسلام (ودق ۴۷) منهم العولي السعيدسر اج الدّين عمر بن عبدالرّ حن "فرأ عليه الكشاف في اربعة اشهر و صنّف كتاب الكشف من بركاته وفوائده التي الفقها من فيه و فوائده الّتي تقلها من حواشيه و و شرع مو لاكار حمه الله في تصنيف كتاب سمّاه فوائده الّتي تفليا من حياسين عماله البسط و وقعت الفترة في البين، و البسط وكتاب منه عليان عن العاماء على مناكبهم فيأتون بها اللي

ه بـ • بعباي خمة از منتذره تا ابدها دارد د . بؤلا في السنجدا لعامم و يخطب به الناح. ا . ٣ .. رمنی حراج انسین ابوحقس همر بن عبدالرحمن قارحی انزوینی متونی بر سال هفتند و جهل و انتجكه مؤالف حاشيه لريستان كالماف زنحشري باسماء كشف الكلماف كه العشدارا ؛ كشف ا المها نهز كفته مبشود الوجوين مؤألف منهور بالصهارح متبن وهمواصل للامدة قوامااشهن عبدالمة صاحب برحمه پوده و اشتف گذاف را از فواید آن استانه فاضی و از بر تات انفاس او همم نموده بوده و پ فاز طرف دیگر خواجه حافظ میز چندیکه از سیمق کلاء جامع داوان اوکه خود از معاصرین خواج<mark>ه</mark> يوشه اقرارية بأنشراحه مستقلتا ميشوق الز الاعلىق همين قواء السَّابين عندالله ببوعد و به الدعوس كاند له الو حاضر مبشده کا چه این اختراك در تدگه ظاهر ادر یک زمان نبید، و عصر صاحب گیف گیاف تا درجهٔ مقلّه بر عصر خواجه بوده است و بنوی طاهر ا بابن مناسبات بوده (یعالونه مناسبات قاقیه) که حابيته ااين همه كتب المعلواء هي عصر خواجه فقط اين كتاب نطر او را ينجو خصوصي جلب نموهم و نام آمرًا فرين بيت مم وف خود : بعواد دفتر اشعار وزال صعر اگير تقييمه وقت مصرحه و يعدث و كشف كشاف است. إرده احث بانسخة از جله اوّل كشف كشاف از سورغانجه ، سورة مهرم در شیراز در (نامخده آهای شیخ محمدعای امام جمه شیران موجود است و در یکی دوسال فیل که آنر ا برای معاینهٔ یکی از آشتایان خود بطهران فرستاده بودند ما آنرا مجدلاً مطاامه گردیم. دبارت ابتدای آن جنبی است ، به الحمدلة الدِّی اطرالاً عبان بنور الوجود و جعلها مرقای صفاته فاختار نوع الأنسان الجمعة سر سرائرالا توان فكيَّل به مجالي ذاته الح يد. وابن نسجه دوستوان ٩٩٠٠. ١٠٦٠ آشيان څهه احت ا و تسخهٔ ديگر از آن نبز در دو حاما نختاف در کتابعه هٔ مشهد موجود قاست (رجوع شود بجاله اوَّل از فهرست التّابِخانةُ مزيور نمولهُ ٩ هـ ١ و ١٧٧ از نمرات تفسير » و نهز بکشف الطَّنون فر تحت عنوان کے اف وہ و اعلام زر فلی س ۲۹۹ ہ و فہرست کتابغانڈمصر چاپ ۱۲۱۰ ج ۱ س ۱۹۲ م ۱۹۲ م ۱۹۲ که یک سعهٔ نظام و یک نسخه از جمد نانی آن نیز در آنگذایخاه موجودًا احت) ١٠ - ٦٠ - جنين احت در ب ق ١٠ ١٠ البحيط ٠

صلوة الجمعة الازمت خدمته ثماني سنين وعمّنني بركاته كما عمّت سائر المسلمين، وسوّيت يوما مداسه فقال:

جُوْى الله مَنْ سُوَى مَدَاسِنَى خَيْرَمَا آبَاحِ لِمَيْدِ فِي ٱلْقِيَامَـةِ مِنْ أَجْرِ وارجو بركة دعائة وهمته فى الدّنبا والآخرة وكنان ممّا يتمثّل به كثيراً: عَلَيْتُكُمْ بِٱلْمَحَابِرِ ۚ قَٱلْوَمُوهَا وَ إِيَّاكُمْ وَ اصْحَابَ اَلدَّوَاةِ ۚ فَمَا لِيوِلَائِيةِ ٱلْمُلَمَاءِ عَنْوَلُ وَ عَوْلُ وِلَائِيةِ ٱلْمُمَّالِ آتِ

توقي في محرّم سنة اثنتين وسبعين و سبعمائية و دفن في بقعته المباركية عند تربية والده رحمة الله عليهم رحمة واسعة ".

1 - محابر جمع فنصرة است ومعتبرة بمعنى دوات احت يعمنى اسروزى مصطلح درايران يعنى ظرف کوچکی از آآبگینه با چینی یا فلز که در آن مس گیره بعنی مداد مایح ریزند واز آن نوپیدند، ولی خود این کامه یعنی « دوات ، در اصطلاح نویسته کیان هرب (یا ، دویت ، در اصطلاح نو پسندگان ایرانی فرون وسطی) بدهنی آنچیزی بوده استکه د. امهوز - قلمدان ۴ میگو ایم یعنی جعبهٔ بازیك مستطیعی از ملوای مدعون منتش مراکب از در قطعه که یکی در دیگری داخل میشود و در جوف جمیهٔ داخمنی دوانمی احت از فعز بنا جمهم ادوات دیگر ویستدگی از قدیم و قلمتراش و قطازن و قاشق آب ریزی و غیره ، و تا این اواخی قنمدان از ادوات کار و اوازم غیر منفكة مستوقيان و منشيان ونورسندكان ادارات دواتني بودكه آانرا هميشه همراء خود داشته و هرجا ميرفته الله بالخود مي بردماله ولي اكتون تقريباً بكلي منسوخ شده است (شواهد استعمال هوالت ودويت باين معنى يمتى فلمدان در نظام و نفر فارسى و عربى بسيار است و اينجا بواحظةُعده گنجایش مقام موقع درج آنها نیست) ۱۰ و در بیث متن مراد از ۱ اصحاب الشواف، عال دیوین است بنحو عموم چه آنها بود، انه نخصوصاً که قامدان جنانگ گفتید از اواز کار آنها بود. است ۰ و سراد از اصعاب دمحابر » عنما و طلاب و اصعاب حدیث است چه ایشان بوده اند که همیشه محبر هٔ همراه خود در مجالس درس مسی برده اناه تا دروس و امالی اسانید خود را فی المجس بنویسند ، ۳ به علاوه بر گتاب حاضر شرح احوال فواءالهٔ بن عبدالله صاحب ترجمه درطبةات الغرَّاء جزری ج۱ س٤٥٧ وحبيب السّبر جزء ٢ ازجند ٢ س ٢٠٧ ميز مذكور احت ، ونهز رجوع شود يتأريخ آل مظافر از محمود گیشی س۲۰۲که از و به ۱۰ فواءالناین این افقیه نجم نمیجر میکند جه بصر او نجمالمآین محمود جمنانکه مؤالف در منن کفته مائب به دفقیه « بوده است ، و از بن مأخذ اخیر معلوم میشود که شاه شجاع نهن بشرس صاحب ترجمه خاصر میشده است ۱۰ و چنانکه سایق نیز بدان اشاره کردیم خواجه حافظ نبز از اتلامدة او برده است و بتحريض و تشويق همين مولاةا فواتبالدّين عيدالله (بنيه درسنمه بعد

٢٤_ الشيخ ركن الدين ابو النجيب المعروف بزاهدا

الاتراكر ماني "ومن في الدّين عثمان الكرماني" ومن في طبقته وشماهما مصادفة و مصاهرة في الله و بالله و كان وحيداً مشاراً اليه في العلم والمعرفة والزّهد والكرامة يدرّس في رباطه العامرة على السّدة العالية لا يتجاوز عنها الى ما سواها فيتردّد اليه فضلاء المعنكة و عبّاد البلدة ، روى انه جلس يوما للدّرس فهر به طائر فدرق على ثيابه الطاهرة فتغيّر عن ذاك تغيّراً شديداً تعجّب منه الحاصرون فقيل هذا امر بسير يغسل التّوب فيصير طاهراً كماكان فقال ليس تغيّرى للتّوب و انّما تغيّرى للظائر شفقة عليه و رحمة له فانه لا يتخلّص عن تبعة ما صنع فقام احد منهم منفحصاً عن حال الطائر فرآه بعينه مجدلًا على الأرض فداصابه سهم غرب ، وكان مولانا السّعيد فوام الدّين ابوالبقاء يستمدّ الشّيخ في كلّ ما يعتربه و يقول ما ظهر على من كرامانه و بان الى من علو مقاماته لا يدخل تحت يعتربه و يقول ما ظهر على من كرامانه و بان الى من علو مقاماته لا يدخل تحت الحصر و لا يطيقه مسامع اهل العصر (ورق ۴۸) منها انّى قصدت زيارة روضته الحصر و لا يطيقه مسامع اهل العصر (ورق ۴۸) منها انّى قصدت زيارة روضته

(يفهه الإصفحاء البر)

بوده است که جامع مجهول الاسم دیوان حافظ که درین اواخی بفیط مشهور راه محله کذیداه باشده درصده جمع اشعار متفرفلوی از گوشه و کنار بر آمده و مئانی بس از وفات خواجه این دیوان فعلی اورهٔ (قبلاز آلکه العافات بیشماری که همه کس میساند درطی فرون متطاواه بر آن افزونه شود) تر تبهداده است - دیرای مزید موسیح درین باب رجوع شود بحواشی محله فرویتی یکی از دوناشر کناب حالار بر دیوان خافظ مایع وزارت فرهنگ در ستا ۱۳۳۰ شمسی می فرد قبا ۱ در

۱- گذائی تی ب ۱۰ ما بالزاهد ۱۰ مرجوع شوخ بندرهٔ ۲۷۵ آن تراجم کتاب حاضر ۱۰ مرجوع شوخ بندرهٔ ۲۷۵ آن تراجم کتاب حاضر ۱۰ مرجوع شوخ بندرهٔ ۲۷۵ آن تراجم کتاب حاضر ۱۰ مرجمی آو با بخی آن بالدانی ایران با بالدانی تعدالله عصر صاحب ترجمه را دری نکرده بوده است زیراکه و فان ساحب ترجمه جنالکه خواهد آمد در سنهٔ ۱۳۰ بوده و وقات قوام انظین عبدالله در سنهٔ ۱۳۰ بوده و وقات قوام انظین عبدالله در سنهٔ ۲۳۰ بوده و وقات مان بعد از وفات ساحب ترجمه ۱۰ مـ

المقدّسة بوماً وقد مناق على الحال واهمنى فكر الأهل الهيال فجلست حذاء قبره وابتدأت بقراءة سورة من كتاب الله الكريم فبينا الافى القراءة الاسمت تُقبّضاً من فنديل مملّق فوق رأسي فسقط على منه شيء فرفعته فاذا هو دينار من ذهب ففر حت به فرحت مثله قبل ذلك ولا بعده تو في في سنة ثلاثين وستّمائة " ودفن في رباطه العالى رحمة الله تعالى عليهم.

ه ۲ الشيخ جلال الدين ابو الميامن مسعود بن المظفر بن محمد الشير ازى ا

من اجالاء المشابخ على عهده كان اماماً عالمها زاهداً صبوراً حليماً مخلصاً لطاعة الله خالفا عليها من الشوائب مخفيا لها عن عظر الخلق قد حبّج بيت الله تعالى موّتين ولم يطلع عليه الموام محافة ان بمدحوه بذلك وكان يذكّو النّاس في الجامع السنتري وفي رودة الشيخ الكبيرابي عبدالله و تأدّب به من العلماء والصوّ هبّة جمّ

١ ـ تنقبط فياسي ٠ ـ ق ب ، غيضا (ب بدون غطة حرف اول) ٠ - ، غيصا د ـ تتيمي مصدر باب الهمأل احت الزقيض يقاف وينه متناة انعتائيه وصاد ممجمه وبمعنى شكافتن ديوار وقرو دريص والخاذن آلے (منتھی الا رب) ۔ ٣ ۔ چنہن احث در م ، ب ق د خمسمالة ، ، ظاہر ا د خمسمالة ، سهو المَّاحُ بَاشِه جه مؤلف در لول ابن ترجمه تصريح كرد كه صاحب ترجمه الر اقران شبخ صفيًّ العبين عشائج كرماني وازاهل طبقة اويوفه ويطلاومهابين الشائ علقة مصاهرات ومصافقت موجود بوشم واسفي اللَّذِين عَشَانَ مَزْيُورُ يِتَصَرِيحَ شَجَازُ نَامَهُ صَ ١٣٦ دَرُ سَنَّةُ ١٣٣ وَفَانَ بِافْتَهُ ، و يقول مؤلِّف ثناب حاضر (نمرة ۲۷۵ از تراجم) آا حنهٔ ۱۵۱ دو حبات بوده احث یس چکونه ممکن احت السبي كه درسنهٔ ۳۰ و والت سوده عصر كسي را در يافته باشدكه تا سنهٔ ۹۴۲ ۱۹۶۱ (بعني صد و دوسال با صه و بازده حال بعد از وقات او) درحیان بوشه و بعلاوم علقهٔ مصاهر ن نیز مایین آندومانقه شعم باشد : ٣ ـ چترن است در ب ق ٠ م ، ابو العباسر ٠ ـ ١ ـ ابن شخص فأهر ا بكه بنعو مصلم ويغيب يكبي الزهفت استرشيخ صعر التأين ابو المعالىءظفرين محلدين مظفرين روزبهان ببيطاهر عمري رابعي عدوي حد سؤم مؤاف كتاب حاضر وجه عادري صحب شيراز نامه است، ونام وي غر شبراز نامه س۲۳۴ در ضمن نعداد پسر ان هفتگانهٔ شبخ صدر الدّبن مزبورمه کور است و لی کنیهٔ اونه ابوالعبامن ونه ابوالمباصر درآ نجا فأكرنشهما . تراجم احوال شبح صدرالعآبين مظفر مشارفابه إايسران هفتكانة او واحداد ايشان و اولاد ايشان همكي در كتاب حاضر درمواضع متفرَّقه مذكور احت رجوع شود بدان مواضم ،

غفير، والمّا وجدع في بعض الخوانه وحشة ففارقهم طلباً السّالامة سكن مسجدا (ورق٨٩٠) بباب الخلج فشملت بركاته تلك المحلّة و تاب على يده خلق كثير، و من مستفانه في التّفسير كتاب مفتاح الروايات ومصباح الحكايات في اربع خبدات ، وصنف في فضائل اهل البيت عليهم السّلام كتاباً رتّبه على اتنى عشر باباً وله تأليفات وجموعات و اجازات عالية واساليد معتبرة اكثرها عن شيوخ ابيه و ممّا وجدت بخطّه الشّريف:

قَدِّمْ لِنَفْسِكَ مَا ٱسْتَطَفَّمْتُ مِنَ ٱلثَّفَى إِنَّ ٱلْمَنِيَّةَ مُسَارُلُ بِكَ يَافَتَى الْسَبَّحْتُ دَا فَرْ جِ كَأَنَكَ لَا تُرْفَى الْحَبَابُ قَلْبِكَ فِي ٱلْمُقَامِرِ وَٱلْبِلَي الْصَبَّحَتُ دَا فَرْ جِ كَأَنَكَ لَا تُرفَى الْحَبَابُ قَلْبِكَ فِي ٱلْمُقَامِرِ وَٱلْبِلَي الصَّبَّحَةِ مَنْ فَى مَنْ عَلَيْ الْمَبَارِكَةَ رَحَةَ اللهُ عَلَيْهِم ، توفّى فَى سَعْدَ المَبَارِكَةَ رَحَةَ اللهُ عَلَيْهِم ، توفّى فَى سَعْدَ المَبَارِكَةَ رَحَةَ اللهُ عَلَيْهِم ، توفّى فَى سَعْدِ دَبْنِ المُظَفِّر ؟ ٢٠٠٠ الشيخ شرف الدين على بن مسعو دَبْن المَظْفُر ؟

كان شيخًا فاصَلَّا خاشما متواضعًا بدولاً كريماً لا يخلو بفعتة ابداً من فقير مسافر او مجاور كان بنفق عليهم بطيب النفس و بؤ ترهم على ننفسه و كان ممّن يفشي السّلام و يطعم القامام و بصل الأرحام و يصلَّى باللّيل والنّاس نيام. وعظ النّاس خسين سنة في الرّ باط العالى (و دق ۴۹) للشيخ الكبيرو في الجامع السّنقرى وغير هما وكان لهاسان مبارك و تفس متبرّك من اخذه اخذ بحقَلُوافر و أول ماكنت اشرع * في التّذكير كتب لي مجلساً بخطّه الشريف فحفظته والايته كما سمعته و

۱۰ جمنهٔ «سکن مسجدا النج » جواب اثباً است در اؤل سطی ،
 ۲۰ جملهٔ از سناره ، اینجا در سخهٔ » موجود نیست » سال سال تا النظافر » درم موجود نیست » ساین شخص بدون هیچ شیمه بقرینهٔ اسم یعر وجداً ونیز بقرینهٔ این عبارت مؤلف در آخر ترجمه هودفن خلف قبر والده » باملاحظهٔ غادت مؤلف که غطباً این دوع عبارت وا در شرح احوال ابناه بلافاصله بعد از تراجم آباه ذکر میکند پسر صاحب ترحمهٔ مذکور قبل ازین است » هـ جنین است درهیا نسخه » ومفتشای فیاس کوراه کنت شرعت » است »

واصلتني ميامن احظه ولفظه ٠ وممَّا كتب لي:

تَشَاعَدَلَ قَدُومُ بِدُنْيَاهُمُ أَنْ فَاهُمُ أَوْمُ تَعَلَّوْا بَمُولَاهُمُ الْمُولِدِينِ مُولَاهُمُ الْمُولِدِينِ مُوفَاهُمُ الْمُولِدِينِ مُوفَاهُمُ فَالْمُولِدِينِ مُوفَاهُمُ بِالنَّهَادِ وَ طُولُ القيام المُقْبَاهُمُ فَا اللهُمُ اللهُمُ اللهُمُ مُؤْمِنًا لَهُمُ قُولُ مَولاهُمُ فَقَالُ اللهُمُ مُؤْمِنًا لَهُمُ قُولُ مَولاهُمُ فَقَالُ اللهُمُ مُؤْمِنًا لَهُمُ قُولُ مَولاهُمُ فَقَالُ اللهُمُ مُؤْمِنًا لَهُمُ قُولُ مَولاهُمُ اللهُمُ مُؤْمِنًا لَهُمُ قُولُ مَولاهُمُ اللهُمُ اللهُمُ مُؤْمِنًا لَهُمُ قُولُ مَولاهُمُ اللهُمُ اللهُمُ مُؤْمِنًا لَهُمُ قُولُ مَولاهُمُ اللهُمُ اللّهُمُ اللّهُمُ اللّهُمُ اللّهُمُ اللّهُمُ اللّهُمُ اللّهُ اللّهُمُ اللّهُ اللّهُمُ اللّهُ اللّهُمُ اللّهُ اللّهُمُ اللّهُمُ اللّهُ اللّهُمُ اللّهُ اللّهُمُ اللّهُمُ اللّهُمُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُمُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُمُ اللّهُ اللّهُمُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُمُ اللّهُ اللّهُمُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ ال

توقَّى في سنة خمس و خسين وسيعمائة ودفن خلف فيو و الده رحمة الله عليهم .

٣٧ _ الشيخ عضدالدين عبد الكريم بن مسعودا

اخوه الصالح كان شيخا فاضلا عالمها بالتواريخ جداً تاركا للتكلف والوّية رحيها بالخلائق بذكر الماس في البقعة الكبيريّة و غيرها و يطعم الطعام على حبّه لا يبخل به على احديد سماط الأطعام والإنّعام فينال منه الأنس والجنّ والبهائم والأنعام، (و رقه ١٩٠٤) تو في في سنة تسع و ستّين و سبعمائة رحمة الله عليهم ودفن عند والده و اخيه و ممّا علق بحفظي من خطه:

ذهب المُمرُ ولم الحظ بكم و القشى في تمنيكم زاانى الا تحليل النّوى عاهد تمانى
 و القيل النّوى عاهد تمانى
 و الذكر إلى وثل ذكرى لكما المُحمد الكما الله النّوال النّوال عاهد تمانى

 ۱ م بنصر پاسخ مؤاف ایدن شخص برادر صاحب ترجمهٔ قبل از و ودرنتیجه هردو پسران جلال الدین محمود صاحب ترجمهٔ قبل از بن دو (یعنی نمرهٔ ۳۵)خواهند بود ۱ م از اینجا آنا آخر این ترحمه بکتی از م سافط احت ۱ آي جُرْم صَدُّ عَنِّي وَجَفَالِي ا

وَ ٱسْأَلَا مَنْ آنَا أَهُوَاهُ عَلَى رَحَةَاللّٰهُ عَلَى رَحَةَاللّٰهُ عَلَيْهِمٍ.

۲۸ _ الشيخ زين الدين على اللبان

۱۳ قائل این ایبات فانقه با قعص بینغ تما گنون برای مما معلوم نشد گیست ، مؤلف آثاب عاضی و صند نعمة لفه جزایری در زهر افریزح (منن عربی س ۱۹۹) و صاحب تحقة الناصریه ساه ۱۹۰ و صند العمال ساه این در قبل ۱۳۰ می باز عمله ۱۳ می باز عمله ۱۳ می باز ایسان س ۱۳ می باز عمله ۱۳ می باز ایسان این ایبات را یعنوان شمیل و یعنون تسمیهٔ قائل قبل آرده انه و از همه کاهل تر همین ماخله المحمل است که حاوی دوازد، بیت از این اشعار است (که معموم نیست نهاه اشعار همینهاست با باز بازد) و جون این ایبات در خه حسن است ما محمل مزید قایده تمام آنها را از روی بافس از حمن باست نقاد دیگر نقل میکنید ؛

والذي بالبين والبعد ابتلاتي شفني الشوق البهم وبرانسي احسد الطير اذا طفرت الي نحوهم او انتي أعطى الأماني فهب العمر والمج احظ بهم حار مهمن إمد أهرما قد كفاني واذكر اني مثل ذكري لكما اي جرم صد على و جفاني و

ماجری د کر الحمی الاشجانی طیاما اها کلما رات مدوا عنهم جاب ال ارطهم او اقامت الحان ان المنی و کیان القب ما فارفهم طائر عا و تقدی امی تماییم زمانی لا تریدو یا خدیی اذکرا العهد الذی کنتما قب نمن الا تصاف ان لاتنسیانی و اسالا م

حیّدًا اهل الحمی من جیرهٔ جنب السّوق الیهم بعنیاسی المثنی النبی استجیها طائر عُلق فی رأس سنان لا تریسونی غرامیاً بعد کیم گفتما قبل النّوی عاهدتمانی راسالا من انبا اهمواه علی

٢ ـ أز حتاره تا ابنجار ا در م تعارد ،

فاسأل الله تعالى ان يضدني من شرها فقال ايتنا بشى يجعل الفقراء منه عيشاً فأناه بشي فقال انتظر يوم الأربعاء فانها تموت فيه فدهب الرجل الى يوم الأربعاء ثم جاءه بعد العصر فقال فد انقضى اليوم ولم تمت بعد فقال اليوم باق والوعد صادق فاذهب ثم ان المرأة صعدت السطح لترش الماء للهبيت فرآت فدمها والتكست من السطح فمانت. تو فى سنة تسع و سبعين وستمائه و دفن فى يقعته الملاصقة بدار السلطان رحمة الله عليهم و روى مثل هذه الفصة بعبنها عن الشيخ ابى بكربن المصلح وهو بالمصلى فرحمة الله عليهم .

٢٩ ـ الشيخ جمال الدين محمد بن حسين بن محمد المعروف بسرده المدين محمد إلى المدين على المدين على المدين ا

كان عارف ربّانيّا تاركا باذلًا صاحب معاملات و احوال قد جمل الله بابه ملاذاً الفقراء و الصّالحين و بقعته مرجماً للفر باء و المسافرين لا يخلو بقعته ابداً عن اهمل المعارف بدفق عليهم من التّليد و الطّمارف (ودق•هب) وكانب يجاور "

في منظره أيستغل بعبادة الله تعالى فههما أنزل عليه جمع من الققراء إمر الغدّام بأجلاسهم و ترويعهم و إجماعهم الاستيناسهم فراذا فرع عن اوراده ناداهم بلطف و ترحيب و يشاشة و تفريب يقول كيف انتم يا اصحابنا طبتم و طاب ممشاكم فد استنشقنا روائح المحبّة من ريّاكم نيم عأمم الغدّام باحضار الطعام ويواصلهم بمزيد الأكرام والاحترام، وقيل كانت رائبة اطعامه في كلّ صباح و رواح من اصناف الأطعمة اوقاراً يؤثرها بمحبّة الله تعالى ايشاراً، ومهمائم سكن عنده شي، خرج من الخانقاد و يقول بسم الله نسأل من بركة الله فيمشي خطوات طب النيل الدرجات فيفشي الله تعالى في الحال احدالاً غنياء ذوى الأموال يسلم عليه ويقبل بديمه فيقول ما سبب خروج الشيخ عن متعبّده أفيقول خرجنا نطلب رزق الله يعديه فيقول ما سبب خروج الشيخ عن متعبّده أفيقول خرجنا نطلب رزق الله لاهل الله فيقمني حاجته بأذن الله فيرجع عوداً على بدئه ويقول الحمدلله، توفي في سنة . . . و ستّمائمة أو دفن في بقعته العامرة عند والده أرحمة الله عليهم، ووق اها).

ا - ب ا منظر ه ۲ - ه د فعنی ه ۲ - گذا ای ۴ (بجیم) ه ب د با معامیم (بحاد میده) .
 ای این کشم را ندارد ا با د م معیده ا کا کفا فی ساق ه م د و سیمهاده می سای آجاد و عشر این در هر سه شدند است ا د د پیش از این و به بعد از این د گری از پدر صاحب ترجمه در کتاب حاضر نیافتیم می

النّوبة الثّانية للمقبرة الباهليّة وما يدانيها

. ٤ _ الشيخ الباهلي

الذي تنسب اليه المحلّة والمقبرة لـم اطلع على اسمه ولم اجد ذكره في كتاب ممّاعندي ولكن لاشكّ اتّمه كالن شيخًا فـافلا من شيوخ المتفدّمين وتاريخه مقدّم على تاريخ الشيخ الكبير واقرائه ومرفده الآن على شفير حفرة بين المقبرة في طرفها الصّبو ي "رحمة الله عليهم.

١٤_ الاستاذسيبويه النحوي

كنيته ابوبشر وهو الأعرف ويقال ابوالحسن وهو عمر وبن عثمان بن فنبر مولى بَلْحارث بن كعب الله شيخنا عبد الدّبر ابوطاهر عمد بن يعقوب الفيروز آبادي في نسح الله إفي مدّنه في كتابه المسمّى بالبلغة في تاريخ ائمة اللغة

۱ جنین است درق ب م ۱۰ (قل ۴ الشیوخ) ۱ ۲ - برای نقسیر سبوی رجوخ شود بس ۲۷ ماشیه قلم است و بنو العارث بن گوب شود بس ۲۷ ماشیه قلم است و بنو العارث بن گوب شویه ایست از قبیعهٔ گهلان بن سیأ بن یشجب بنی هرب بن فحطان از اعقاب آدد بن زید بن گهلان مزبور (السالب معالی در نسبت د العارثی ۲ و تاریخ ایر الفداه ۱ ت ۱ ۵ ۱ ۱ و تاج نامروس در ادد) ۱ معنی فیروز آیادی معروف ساحب ناموس ۰

عن احمد بن عبد الرّجن الشيرازي في تقاب الالقاب ان اسم سيبويه بشر بن سعيد، و هو غريب والمشهور عمرو، وسيبويه بالفارسية رائحة التّفاح، اخذ النّحو عن الخليل ولازمه وعن عيسى بن عمر " ويونس" وغيرهم واخذ اللّغة عن الأخفش، ووضع كتابه الذي طار طائره في الآفاق واجمع عليه الأدباء بالاتفاق (ورق اهب) و بقال أنه اخذ الجامع لعيسى بن عمر فبسطه و حشى عليه من كلام الخليل و غيره فالمّا كمل نسبه اليه، وعن حمّد بن جعفر التّميمي" النه كان اولا بصحب الفقهاء

۳ - گذا فی ۲ ۰ ب ق ، بن بونس ۱ - مراد ابو عبد الرّحین بونس بن حبیب احوی است از اشهر مشاهیر تعلقه بصرئین و استاد سببویه و گسائی و قرآه و نمیر هم . در سل ۱۸۳ در سن سد و دو سالگی وفات یافت (رجوع شود بعدارف ابن قنیبه ۲۳۰ و گناب الفهرست ۲ ۵ وطبقات الآدیاء ابن قلا نباری ۹ هـ ۱۳۰ و ۱۳۰

واهل العديث وكان يستملى على حمادين سلمة فاستملى يوماً قوله صلّى الله عليه وسلّم ليس من اصحابي الآمن لوشنت لأخذت عليه ليس ابا الدرداء فضال سيبو به ابو الدرداء وظن آنه اسم ليس فلحنه حمّاد فأنف من ذلك ولازم الخليل، وكان من بيضاء شير از و نشأ بالبصرة، ولمّا تعمّس عليه الكائي في مسئلة العقرب خرج مغضباً يو بد طلحة بن طاهر بخر اسان فلمّا وصل ساوة مرض فجمل بتعمّل بقول من قال:

يُؤْمِلُ دُنْيَا لِتَلِيْقَى لَهُ ' فَوَافَى الْمَنِيَّةُ دُونَ الْأَمْلُ ' خَيْئًا لِمُرَّدِي أُصُولَ الْفَسِلِ فَمَاشَ ٱلْفَسِيلُ وَمَاتَ ٱلرُّجُلُ خَيْئًا أَبْرَوِى أُصُولَ الْفَسِلِ

تو أبى سنة ثمانين و مائة بشيراز في ابّام الرّشيد؟ * و روى ابن نتيبة في المعارف " انّه قدم بغداد فجمع " بينه و بين اصحاب النّحو و كمان الغالب عليه ذلك فاستذلّ الرودق على فرجم الى بعض مدن فارس فهلك بها و هو شابّ " * * قال الحافظ

۸ - از روی معارف این فلیبه که پتصریح مؤلف منشأ نقل اوست تصحیح شد ، پ ق ، قاس ان پجیم ، م ندارد ،
 پجیم ، م ندارد ، ، ، ، = از روی همان مأخذ تصحیح شد ، پ ق ، قاستول ، م ندارد ،
 ۱۰ - از ستاره در دو سطر قبل تا اینجا در م موجود نیست ،

ابو بكر الخطيب البغدادي في ناريخه ولمّا احتضر سيبو به وضع رأسه في حجر اخيه فأغمى عليه فدممت عين اخيه فأفاق فرآه يبكي فقال:

وَ كُنّا جَعِيماً فَرُقَ السَدَّهُو بَيْنَهَا إِلَى الْأُمَدِ اللَّقَصَى فَمَن يَأْمَن الدُّهُوا ثم قال مات سنة اربع و تسعين و مائة و يقال كنان سنّه اثنتين و ثلاثين سنة و قبل و انما سمّي به الأن وجنتيه كانتاكا تهما نقاحة "وقال القاضي جمال الدّين المصرى" وحمه الله في شرح المفصّل في مسئلة و هذه المسئلة حقيقة إن تكتب على قبر سيبو به و قبره بشير از "في مقبرة تسمّى الباهليّة عند درب من دروبها و لم اقف على قبر و بالتّعيين"

 ۱ - طبع مصر ج ۱۲ س ۱۹۸ ، ۴ - بعنی بسیبویه ، ۴ - از سناوه در شش سطر قبل از ابتداه عبارت ۱۹۴۵ العافظه تا اینجا فقط در م موجود است ، ۴ - متوأی درسنهٔ ۱۹۳ درشیراز ومدقون درهمانجا در مقبرهٔ جامع هتیق ، رجوع شود بشرهٔ ۲۳۰ از تراجم کتاب ماضر .

ه علاوه برشهادت فاضی جمال الدین مصری مذکورکه در فواسط قرن هفتم در شیراز میزیسته برایتکه فیر سیبویه در شیراز است این درید ادیب وانوی مشهور متوفی در سنه ۳۲۱ ساحب مقسورهٔ پسیار مسروف ومؤلف خکتاب الجمهرة «در انت که مذت چند سالی در حوالی سنهٔ سیمه هجری در خدمت امیر عبدالله بن سبکه بن میکال (که از جماب مفتدر خلیفه حکومت فارس و شهورهٔ مشهور خودرا درمدح امیر مزبور و پسرش امیر ابوالمیاس اسمیل در همان معل ساخته واز جانب امیر مزبور و پسرش امیر ابوالمیاس اسمیل در همان معل ساخته واز جانب امیر مزبور و پاست دیوان رسائل فارس بدو معؤل بوده و جمیع مکانیب و تو فایم صادره از فارس از زیر نظر او میکذشته و بالطبع بواسطهٔ طول اقامت در فارس و جنبهٔ عندی و گنجکاوی شخص عالمی مانند اواز اوشاع و آخوال آن ناحیه واز آثار تاریخی و فیور و مشاهد فضالا و علما آن محل یخصوس امثال سیبویه امام و مقتدای جمیم ادباه و نحاذ و اخواین امثال خود این در ید بخوایی مطلع بوده بداری باین درید (بسروایت خطیب در شیراز است و عین عبارت خطیب بخوایی مطلع بوده بداری باین درید (بسروایت خطیب در شیراز است و عین عبارت خطیب از قرار ذیل است (تاریخ بغداد) ، داخیرهٔ معتد بن عبار است و عین عبارت خطیب از قرار ذیل است (تاریخ بغداد) ، داخیرهٔ معتد بن عبار است و عین عبارت خطیب از قرار دیل است (تاریخ بغداد) ، داخیرهٔ معتد بن عبار است و عین عبارت خطیب از قرار دیل است (تاریخ بغداد) ، داخیرهٔ معتد بن عبار است و عین عبارت خطیب از قرار دیل است (تاریخ بغداد) امان سیبویه بشیراز و قبره امان سیبویه بشیراز و قبره امان سیبویه بشیراز و قبره استان مین عالم در بها ۱۰۰۰ در دید از دید در دیار از امان سیبویه بشیراز و قبره دید در دید از امان سیبویه بخیران و قبره اماد دید در دید از امان میبویه بشیراز و قبره دید در شیران دید در دید

٤٢ _ الشيخ ابو عبدالله محمد بن عبدالرحمن المقاريضي

اسوة الأبدال وامام الن هاد فاق الأكفاء والأفران بالعلم والورع قد صحب الشبيخ الكبير ابا عبدالله عمد بن خفيف من مبدأ حاله الى منتهى كماله وكان له بالباهلية عبلس بتكلم فيه وكان في الحديث والتصوف مشاراً اليه، توقى في سنة احدى عشرة واربعمائة و دفن في فضاء مسجد على طرف المقبرة الباهلية ولزيارة فبره في قضاء الحواثج اثر عظيم جرّ به المشابخ و اخبر واعنه رحمة الله تعالى عليهم أ.

وقية از حمده الرا

عزیزی بیامه و نظر کرد و بخواند و گفت جماعتی از طبه میروند و زیارت قبر سیبویه میکنند ومشهورشد، استکه سینه بر قبروی میدالند تا تعوی شوند و مجرآب است رحمهٔ الله علیه ۱۵ مرسوم فرست شیرازی در آ نارالمجم س ۱۵ کوید ۱ دمزار سیبویه عمروین عثمان التعوی ... در محلهٔ سنگ سیاه و اقع کردیده دردگانی و مزارش سنگی است سیاه غذاف و آن محلت را پواسطهٔ آن سنگ مزار سنگ سیاه خواندهاند و بر آن سنگ خطی دیده نمیشود ۲ ه

۱ - مأخله مهة حاوى ترجه أحوال حيبويه ازقر ار ذيل است ، معارف ابن فتيه جاب مصر سنة ١٣٥٢ س٢٠٠١ كتاب الفهرست طبع اروبا س٠٥٠١ ١٠٥٠ تاريخ بنداد از خطيب بخدادى ١٣٥٣ س٠٥٠١ س٠٥٠ معجم الأدباء س٥٠٠ ١٠٩٠ مطبقات الأدباء ابن الأنبارى جابستكى مصرستة ١٣٩٤ سر١٧٠ ١٠٨٠ معجم الأدباء على ١٨٥٠٨٠ معجم الأدباء على ١٨٥٠٨٠ من ابن خلكان ١٨٠ س٠٢٠ من ١٣٩٤ بغية الوعاة سيوطى س١٦٠٦ ١٠٠٤٠ روضات الجنات س٢٠٥ - ١٠٠٠ من كلمات دفي فضاء مسجده در ب ق موجود نيست .

۱ - ق به مقبرة الله على شرح الحوال صاحب ترجمه در شیراز نامه ص ۱۰۱ ـ ۱۰۲ نیزمة كور احت و در آخر ترجمهٔ حال او فقرهٔ دَیل را برمتن حاضر علاوه دارد و د و دو فرزند نامدار از مخته به عبدالرّحمن [صاحب ترجمهٔ حال او فقرهٔ دَیل را برمتن حاضر علاوه دارد و د و دو فرزند نامدار از مخته به عبدالرّحمن [صاحب ترجمهٔ ایزمانداوّل ابو صعبت شیخ كبیر را در بافته فایمهام بدر كشت و در فرم ابو الفتح بن محاد بن عبدالرّحمن و فقیهی متعبّن برد و در در فرن اصر از تسؤف و نگان مكاشفه نظییر خود نداشت و در فرن اصر از تسؤف و نگان مكاشفه نظییر خود نداشت و معبت شیخ مرشه [شیخ ابواحدی كازرونی] در بافته و مدفی با او مجاورت داشت و و مشایق مقراضی و را در انساب سمعانی مذكور و بهمان معنی با فروشندهٔ مقراض و مرادف نسبت و مقراضی و باشد كه در انساب سمعانی مذكور و بهمان معنی مازید و است و در است و مرادف نسبت و مقراضی و باشد كه در انساب سمعانی مذكور و بهمان معنی مازیور است و در ا

٤٣ _ الشيخ حيدر المرتضوي الجويميا

من ارباب الصدق و اصحاب الأحوال دخل شيراز و زار المشابيخ و لقي العلماء واعطى يد الأرادة للشيخ ابي الحسن كردويه "وكان يأوى في مقبرة سَلّم مدة حياة الشيخ (و وق ١٥٩٠) ثم انتقل الي الباهلية فاستوطن حظيرة منها فقيل له الا تأوى الى مدرسة او رباط او دار لبعض الأحباب فقال اتى اساكن فو ما لا يؤذوني متى حضرت و لا يغتابونسي متى غبت و يذكر وني الآخرة متى نسبت و كان يكتب المصاحف و يرتب معيشته من اجرتها واعتقده كثير من الصالحين منهم الشيخ حسن بن . . . أيلازمه و يخدمه احسن خدمة و بقيت تلك الخدمة في او لاده توقى في سنة . . . وستمائة ودفن هناك و بنوا عليه فية ثم انهدمت القبة فجملوها سقفاً رحمة الله عليهم ".

(کلازین وجویم وقال و قیرهمه اسامی بنوکانی است درقارس وسمبر نام قدید قسمت جنوبی سواحل شرقی شبه جزیرهٔ هندوستان بوده که در نقشه های امروزه بنام سواحل ه کرماندل به معروفست . ۲ ـ مثوقی درستهٔ ۲۰۱۱ و رجوع شود بنمرهٔ ۹۱ از تراجم کتاب سامتر ،

ع٤ _ الشيخ ابو شجاع محمد بن سعدان صاحب المقاريضيا

كهف الأولياء وسند الأوتادلم بكن له نظير في فن النوحيد والتّحقيق وكان مستحضراً اجميع الفنون قدكتب وصنّف وحدّث ولبس الخرقه عن الشيخ ابي علي الحسين بن عبدالله المقاريضي وهو عن الشيخ الكبير، توقّي سنة تسع وخمسمائة ودفن في الرّباط المعروف بالمقاريضي، وله مشيخة عالية ذكر فيهامن مشايخ فارس ثلاث طبقات وممّا اور دفيهامن شعر موانشدهامعرّضاً بنفسه (ودقه):

الَّى كَرَمٍ وَ فِي ٱلدُّنْيَا كَرِيمٍ وَصَوَّحَ نَبْنُهَارُعِيَ ٱلْهَثِيمُ ۚ لَمَمْرُ آبِيكَ مَا نَسَبُ الْمُمَلَّى وَ لَكِنَ ٱلدِّيَارَ اِلدَّا ٱقْشَمْرَّتُ رحمة الله عليهم ،

الب اين ابوشجاع مقاريضيصاحب ترجمه جنانكه صريح اينجا وشيرازناء است تأليف مشهوري داشته در تر اجم احوال مشابعغ فارس و این کتاب معروف بوده به « مشبخهٔ مقاریضی» و مؤلف کتاب حاضر ر مؤلف شیراز نامه هر دو در تضاعیف گذایهای خود بسیار از آن نقل کردماند ، و یعه ها یکثرت استممال كلمة فعشيفه والنخفية الزاؤل اإن اسم حذف كرفه بجاي مشبعة مقاريضي قلطعقاريضي مي گفتهاند ويس صاحب المقار بشي درغبارت متن بممني دصاحب مشيخة المقاريضي، است (رجوع شود این بس کا حاشیهٔ ۲) ۱ ۲ رب ق د سته ۱ ۳ ر شراح احوال این شخص را در هبیج ۱۰ نبافتیم و مئی مجر"د ذکر ،اسی ازو جز درهمین موضع مانحانقیه در هبیج کتاب دیگری تاکنون بتنظر ایتجانیان نرسیمه و از مثن حاضر صریحاً بر میآیدکه وی معاصر شیخ کبیر محلد بن غفیف سابق الذکر متولمی در سنهٔ ۲۲۹ بوده است د. و مغفی نماناهکه با این شخص تاکنون نام سه نفر که هار سه ممروف به خامقاریشی، بودمانسه و هار سه سایین قرن جیمارم و پنجم در قارس ميزيدته الله درين كتاب ذكر شدمكه نهايد آنهارا بيكه يكر اغتباء نمود و اول تهوعيد لله محلفاين عبد الرحمن مقاريضي متولَّى دو سنةً ١١١ ﴿ سرة ٤١ از تراجم كناب حاضر موشيراق نامه ١٠١ ـ ۱۰۲)، دو هم همین شحص ما نحن فیه یعنی ابوعلی حسین بن عبدالله مقاریضی معاصر شیخ کیبر ه سلوهم ابو شجاع محلَّدين سعدان مفاريضي صاحب ترسمة حاصر ومفولي درسنة ٢٠٠٥ (همين تُمرة ٤١ از تراجم، و شبراز لله من ۱۹۴، و انساب سمحانی استطراداً در تحت عنوان ۶ ماینی، ورق ه ۱۰ ۱ الف)، ﴿ لَمْ عَالِمِنْ دُو رَبِّتَ الزَّابُوعَالَيُّ بِصَدِرَ قَضَالَ بِنَ جَعَفَرِ الرَّشْعِر أَه قرين سوَّم ومتوقَّى فو حدود ۱ ه ۲ است ، رجوع شوط پندجم السُّمر اه موز بانيس ۲۹ ومروج اللَّاهب مسعودي درخلافت مستمين (درحاشية تاريخ ابن الأتبر ١٠٥ ٪ ٢٨) ، وخالس الخالس تعاليي س٠٠٠ . و ايجاز اعجاز همو طبيع جوالب ص ٦٠ ، و معجم الأدباه باقوت ١ ، ١٠٤٠

ه ٤ _ الشيخ ابو بكر الحمد بن محمد بن سلمة

كان مصاحباً للشيخ ابي الأزهر أقد صحب ابنا عبدالله المقاريضي والشيخ الكبير ابنا عبدالله المقاريضي سبعين والشيخ الكبير ابنا عبدالله أن عاش مائة سنة و جداور في رباط المقاريضي سبعين سنة ، توقى سنة سبع و اربعين و اربعمائة رحمة الله عليهم .

٤٦ الشيخ ابو عبدالله الحسين بن احمد المعروف بالبيطار ٦

سافر الحجاز والمراق وكتب الحديث والفقه وجمع فنون العلم والآداب والزَّهد ومعانى القرآن وعلم التَّفسير وعلم الصَّوفيَّة وعلم الطّب وروى وصنَّف في علم القراءة للقرّاء السبَّعة و تَفقّه لداود ولمَّا ولي بشرين الحسين "القضاء

۱ - شرح حال این شخص در شیرازنامه س ۹۷ نیز مذکرور است ، ولسی در آنجیا نام پدر او
 ۱ - شرح حال این شخص در شیرازنامه س ۹۷ نیز مذکرور است ، ولسی در آنجیا نام پدر او
 ۱ - شرح حالث بیای داشد ، ۱ - رجوع شود پس ۰۰ حالث ۷ .

۸ م م التصوف ع ۹ م بعنی ابوسنیمان داود بن علی بن خلف نصفهانی متوفی دربنداد درسته ۲۷۰ از مشاهیر فقها، قرن سوم وسؤسس طربقهٔ داودیه (با ظاهریه) از مذاهب شهورهٔ اهل ستت وجماعت برحسب اختلاف ابشان در فروع که عبارتند از شافیه و حنفیه و مالکیهٔ وحنابه و ظاهریه (پا داودیه) ، وابن فوقهٔ اخیر را از آن سبب ظاهریه گویند که ایشان فقط بظواهر آیات و اخبار عمل نمایند و رای وقیاس و تأویل را یکلی منکر باشند نفریهٔ نظیر «اخبارتین» شیمه در مقابل عمل نمایند و اخبار داخیارتین» شیمه در مقابل د مجنهدین » ایشان ، واز مشاهیر این فرقه یکی آبویکر محمله بن داود اصفهسانی پسر ابوسلیمان داود سفه کور و صاحب « کتاب الره هسره » معروف است در ادب که این اراخر در بسیروت داود سفه کور و صاحب « کتاب الره هسره » معروف است در ادب که این اراخر در بسیروت

وفرَّت الوَّوادية أنرك مذهب داو دوتفقّه للشافعي ، تأدَّب بابيه ابي العبّاس احمد

[بعية حاشيه ٦ و١٠ از صعمة علي]

بطبه وسیده و دوکر روش عارف مشهور ، و این حزم ظاهری صاحب گذاب ملل و نصل مشهور ، وابو حیان نحوی صاحب گذاب ملل و نصل مشهور ، وابو حیان نحوی مصروف معاصر این هشام صاحب مفتی (رجوخ شود بکتاب انفهرست ۲۱۹-۲۱۹ ، و تاریخ بغداد ۱۳۰ تا ۲۱۹ تا ۲۱۹ و ۱۳۰ تا ۲۷۹ و طبقات الفتها، شیخ ابراسحق شیم ازی ۲۷۱ ه کار ۱۳۰ تا ۱۳۲ و مال و نحل شهرستانی در نسبت ۱الد اودی ، و دانظاهری ، و مال و نحل شهرستانی ۲۰۱۷ و و مال و نحل شهرستانی ۲۰۱۷ و و مال و نحل شهرستانی ۲۰۱۷ و میکی ۲۰۱۷ و میکی ۲۰۱۵ و میکی ۲۰۱۵ و میکی ۲۰۱۵ و میکی ۲۰۱۵ و میکی ۱۳۷۵ و اسان العیزان ۲۲ تا ۲۲ تا ۲۲ و میکی ۲۰۱۵ و میکی

۱۰ - بعنی فانشی ایوسعد بشر بن العصین از مشاهیر اثبهٔ داودتِه (- ظاهرتِه) که دوسنهٔ ۲۹۹ از جانب عضدالله والديني بسمت فاضي الفضاة فاوس وعراق وجميع متصرقات ديكر بادشاء مزبو رمنصوب گر دید و وی که در آن تازیخ مردی بنایت مسنّ و در فارس مقیم بود همچنان در فارس مانده و از جانب خود جهار قاضی (که اسامی ایشان در نجارب الا مه در حوادن سنهٔ ۲۱۹ مسطور است) برای چهاز ارباع بفداد و نواحی حواد احیین نمود و تا وقات عضمالدُّوله درسنهٔ ۲۷۲ درهمان شغل یافسی بود ، در آن تاریح از آن عبل منفصل کردید و در حنهٔ ۴۸۰ وفحات یافت (رجوع شود بتجارب الأسم ج٢ سـ ٩ ٣٠ - ١٠ وعليفات الفقيماء شبح ابراسحق شيرازي ص ١٠١٠ - ١٠١١ ا ١٠١ مكرًا وأ أكه بفنط كنية (ودر آنجا دايو سعيد، ونام يشراو دحسن، چاپ شده) ، وحلقظم ابن الجوزي ج٧ ص٨٥، و تلبيس اينيس همو ص ٣٦٣-٣٦٣ كه حكايث بسبار ممثعير راجم بدو نقل كرده، وابن الآخير درحوانيت سنة ٢٩٩، و آغار البلاد سر٤١، و تاريخ الأسلام فيفهى ينقل طابع تجارب الأمم در حاشبقس ۴۹۹ از بن کتاب اخمر) . . مخفی نماناد که آنچه مؤانی در متن کفته که آبو عبدالله بیطار وقتبكه يشرين العدين بفضاء فلرس منصوب شدمقاهب داودي را ترك نموهم يمفعب شاقعي هرآمه قطعاً راجع بالنصاب فلشيءن وردر ال ٢٦٩ كه درنوق يدان اشاره شه نعيتوانه باشه چه ايوعيد عثه بيطار بتصريح مؤأنب در آخر همين ارجمه در حال ٣٦٣ يعني شتى سأل قبل از تماريخ سربود (٢٦٩) وقات يافته بوده و بيش درزم تاحيا، نهوده است ، پس بشون شبهه لبن انتصاب قاضي، له كور عضا، فار سکه در حیات ایو عبدالله بیطار روی داده بوده عبارت بوده از یک انتصاب دیگری س فاضي مذكوروا بقضاء محمان نأحيه والبي حقدُم بر تاريخ ٣٦٣ ، منتهيي جون ابن انتصاب وافعةُ حزثمي محأبي وغفط واجد بغارس بوهد موراخين بزركك عرائ الزقبيل مسكويه وابوضجاع وزير وابن الجوزى وابن الأنبي وغيرهم كمنشط نواويخ ايشان فعلاً بدحت احت ذكرى از آن نكر ده اند ،

۱ - اکلمة اول در هرمه نسخه همین نحو اسن یعنی ده آن ، بصیعهٔ مفرد غایب مؤلّت از قرار ۱ و کلمهٔ دوم چنین است دربیس یعنی به دیسته و بار والف و دال مهمله و باد نسبت و تا تأنیت) ، م د داردادیه . (بیسان سیط ولی بدال مهمله بجنی واو) ، - بدون هیچ شبهه بقرینهٔ سریح سایق و لاحق عبارت این علمهٔ فاصد بی معنی نسخیف «الدّاودیّه ۱ بایه باشد ، ولی بعد قزاین اصلاع نبز بز منصود از عبارت درست روشن نیست زیرا که مؤلف میگوید د دابوعبدالله بیضار صاحبتر جه ابنده بدده دو داود فاهم یی الله ساحبتر به ابنده بده دو دو فاهم ی المثل سود و حون بشرین الحسین بقضاء فارس منصوب شد و داودیّه قرار استنباط کر دندوی مذهب داود و اشعار که فادی بشرین الحسین بقضاء فارس منصوب شد و داودیّه قرار استنباط کر دندوی مذهب داود و از دشهان استنباط میشود که مؤلف خیال دیران بشرین الحسین از تخالفین مذهب داود و از دشهان اصحاب میشود که مؤلف خیال دیران منطق بدل استخاب میشود که مؤلف خیال دیران و منطق بعد)

واخذ عنه فنون العلم وكان ابو العباس احد شير ازى الأصل قد سافر وكتب و تأدّب ولقى سادة النّاس وكان عارفاً بالفقه والنّحو والطّب انفق ماله على الصوفية و استدان دبونا كثيرة (ورق ١٥٣٠) فو غب اليه احد من الأغنياء ان يتعلّم منه الأدب فداخله طمع في قضاء ديونه وكان ذلك الرّجل يُرمى بالرّفض فهجره الصوفية الذلك ولاموه فخرج استحياء السي الأهواز و توقي بها ، ثم ان السّيخ ابا عبدالله الحسين تأدّب بالسّيخ الكبير ابي عبدالله ، قال الديلمي افي مشيخته ما رأيت في الحسين تأدّب بالسّيخ الكبير ابي عبدالله الحسين في الخلأ ولا في الملأ و سممت ابا حيّات من ابي عبدالله الحسين في الخلأ ولا في الملأ و سممت ابا حيّات من ابي عبدالله الحسين بجامع الأهواز فسأله ابواحد الجصاص مسئلة في البر فتكلّم بنعو عشرين ورقة فتحيّرت و ما علمت ابواحد الجصاص مسئلة في البر فتكلّم بنعو عشرين ورقة فتحيّرت و ما علمت ابواحد الجصاص مسئلة في البر فتكلّم بنعو عشرين ورقة فتحيّرت و ما علمت ابن احداً بنكلّم في البرّ بمثلة كشرة وجودة ، وكان بتكلّم على النّاس في حياة الشيخ النّا حداً بنكلّم في البرّ بمثلة كشرة وجودة ، وكان بتكلّم على النّاس في حياة السّيخ

[باليه از سفيقهٔ اليل]

آن طریقه بوده که بدیر و اینکه وی بقضاه فارس منصوب شد داودیان فرار کرده اند و ایو عبدانهٔ بیطان نیز از ترس بامحن تقرّب بوی طریقهٔ داوه را ترای نموده بمذهب شافهی در آمده است ، و حال آنکه بتصریح عدوم مور خیف از قبیل شیخ ابو استان شیرازی صاحب طبقات االفاقهاه (که بکالی فریب العصر با قاضی مزبور و هر دو از اهل بث شهریعنی شیرازی بودهانه) و ابن الجوزی در تلبیس ابلیس و فزویتی در آثار البلاد و قهبی در تاویخ الأسلام فاضی بشرین العسین مذکور چنانکه در حاشهٔ قبل نیز بدان اشاره کردیم از اههر مشاهیرفتهاه داوه به و از اجلهٔ اثنهٔ آن ظایفه بوده است ، پس و اضح است که مؤلف از اهوال فاضی مزبور درست اصلاحی نداشته و او را که یکی از رؤساه مشار البهم بابنان داوه به بوده یکی از خافین و اعداد آن طایفه فرش می کرده است ۱ و عجب مشار البهم بابنان داوه به بوده یکی از خافین برمؤلف عبسی بن جنید مثل اینکه مترجم گویا مانفت آنت که در ترجهٔ کتاب حاضر بفارسی بقلم پسرمؤلف عبسی بن جنید مثل اینکه مترجم گویا مانفت آنت که در ترجهٔ کتاب حاضر بفارسی بقلم پسرمؤلف عبسی بن جنید مثل اینکه مترجم گویا مانفت کرده و مودراؤل حال [ابوعیدانه بیطان] به فیف به دود وجون بشرین العسین از فضاه میزول شد کرده و مودراؤل حال [ابوعیدانه بیطان] به فیم به دود وجون بشرین العسین از فضاه میزول شد منده و دانیهٔ جلهٔ دو قرآن الداود به و دانیهٔ جلهٔ دو قرآن الداود به و در بیانه منصوب شده میباشد به داز فضاه میزول شده ترجه کرده و وتانیهٔ جلهٔ دو قرآن الداود به دارد به به حدف کرده است ، ب

۱ د رجوع شودیس ٤ حاشیا، ۱۰ ۲ د یعنی به ون شان ابو میان تو حیدی، رجوع شود بشد ۲۵ از تراجم کتاب حاضر.
 ۳ د معلوم ما نشد این شخص کیست و ترجمهٔ حالی از و بدست نباؤ ردیم ۰

و يجلس ليالي لا ينعس و لا يتناءب و لا يعلم بالصبح حتى يقال له الصلوة برحك الله و قال الديلمي جرى بينه وبين بعض شيوخ شير از شى فنضب الرجل و واجهه بكلام خشن فقال الشيخ الم تو اليي ربك كيف مدّ الظلّ ولو شاء لجعله اكنا فسكت الرجل، (ورق عه) وقبل الربض الولاة مرض فد عاله الشيخ فشفى بركة دعائه فقيه الشيخ الكبير فقال له متى صرت بيطاراً فاشتهر به وكان سبب مرضه انه سمع قو الابنشدينا في جمع من الفقر اه فتو اجدو كان عقيب مرض فذكر من في خالفاهه المشهور به و ووى الثقات ان من رمضان سنة ثلاث وستين و الثماثة ودفن في خالفاهه المشهور به و ووى الثقات ان من زار فيره ثلاثة سبوت متوالية في كلّ اسبوع ثم ثلاثه سبوت متفرقة فضيت حاجته قالوا و جُوب ذلك مواراً في كلّ اسبوع ثم ثلاث مبوت متفرقة فضيت حاجته قالوا و جُوب ذلك مواراً في كلّ اسبوع ثم ثلاثه سبوت متفرقة فضيت حاجته قالوا و جُوب ذلك مواراً في كلّ اسبوع ثم ثلاثه سبوت متفرقة فضيت حاجته قالوا و جُوب ذلك مواراً

الشيخ زين الدين ابو - عد صالح بن مؤيد الكازرو ني "[البيطار] نسب الى البيطار لأنّه افام في الله الزّاوية "كان من المتموّلين بكازرون أن عفوان شبابه انّ الشيخ اباعبد الله الحسين " دعاه اللي نفسه و نصحه فلما

ا ما تصحیح قباسی ، هرسه نسخه ، پنتاوب ، ۲ ساید است در م ق ، ب ، سنة وستین و تشمانة (بدون د ثلاث ، ولی با وار عاطفه بعد از سنة) ، ۲ سایین در فلاب علاوه کرده ایم ق ب ، م د ابوسعه ، را نسارد ، کلمهٔ د البیطسار ، را حضه سایین در فلاب علاوه کرده ایم در هیچیك از سه نسخه ندارد ولی بدون هیچ شهه از فلم ناسخ افتاده و وجود آن شروری است اولاً بقرینهٔ عبارت خود مؤلف بلافاصله بعد ازعنوان ، دنسب انبی البیطار لا آنه افتا تی تلات الراویة به که بدون علاوهٔ کلمهٔ دالبیطار » درعتوان این عبارت بکلی بی معنی وادو خواهد بود ، و تانیاً بقرینهٔ که بدون علاوهٔ کلمهٔ دالبیطار » درعتوان این عبارت بکلی بی معنی وادو خواهد بود ، و تانیاً بقرینهٔ صریح عبارت شیراز نامه س ۲۷ که در خنام ترجهٔ احوال ابوعیداللهٔ بیطار سابق اله کر گوید بعین عبارت ، دخانم مزار او شیخ سالت ابوسعید بن صالح [ف ا ابوسعد صالح] عهر و ف به بیشار عبارت فرمود از پدر [کسب] اجازت کرد و بشیراز آمد الخ » ۱ ساخ حسین دا بخواب دید و او را دعوت فرمود از پدر [کسب] اجازت کرد و بشیراز آمد الخ » ۱ ساخ ساخ » به بعنی ابوعیدالله حسینین احد بیطار صاحب ترجهٔ قبل .

اصبح قص رؤياه على ابيه واستأذنه في زيارة الشيخ فأذن لمه فأتى شيراز و جاور على رأس تربة الشيخ وعمر البقعة وكانت مشرفة على الخراب (ورق؟ به ب)وخدم الصادر والوارد و احسن عبادة ربه حتى اتاه اليفين ، توقي سنة سبع و سبعين و ستمانة أودن في تلك البقعة وحمة الله عليهم .

٨٤ ـ مولانا نجم الدين محمود "بن ابراهيم بن على الكازروني"
 المعروف بالاصم

۹ حیث است در ق و ترجهٔ گذاب حاصر نقله رسر مؤاف س ۵۵ و شدرازنامه س ۱۹۰ وای م ۵ دسیم و سیمانهٔ ۱۹ و این ظاهر آ غلط فاحش است بیمه تاریخ و فان صاحب ترجه جمنالگه ملاحظه شد در شیرازنامه نیز بطبق متن حاضر است یعنی ۱۹۷۷ و شیرازنامه در حدود سنهٔ ۵۵۷ تألیف شده در شیرکن نیست که از وقات کسی که در ۱۹۷۷ وی داده صحبتی کد تااختمال غلط بودن در آن برود ۱۰ سیم و صنعانهٔ ۱
 ۲ سازه تا ابنجا از م حافظ است ۱۰

٣ متوئي در سنة ۲۷۲ . وجوع شود بنمرة ۳۳ از نراجم كتاب حاضر »

۱ متوقی درسنهٔ ۱۹۷۸ رجوع شود بندرهٔ یازده از تراجم ۱۰۰۰ ه مدنولی دو سنهٔ ۱۷۷۰ مرجوع شود بندرهٔ ۱۹۷۱ از تراجم ۱۰۰۰ از تراجم ۱۰۰۰ مرجوع شود شدرهٔ ۱۱ د از تراجم ۱۰۰۰ مرجوع شود مندرهٔ ۱۱ د از تراجم ۱۱ د د تراجم ۱۱ د د تراجم ۱۱ د د تراجم ۱۱ د ت

۷ با شرح حالی از بن شخص شوانستهم همست بیاو رید ا

۸ = جنین است در به نق • ظاهر ا دقن تصحیف عثو أی ۱ است ۱ م اصل جمله را نداود .

 ۹ د در هرسه نسخه جای تاریخ حقید است ، ولی از تنریح وقیات سه افر اطانید صاحب راجمکه
 در حواشی ۴و ۵و بدانها اشاره گردیم یعنی حنوان ۲۲۲ و ۲۰۸۱ و ۲۲۰ و انتج میشود که وقات خود وی بظیر بسیار نزدیك بینین در اواخر قرن هشتم برده است ،

٩٤ _ الخواجه احمد بن محمد المعروف بخاصة

كمان من خاصة الله واهل قربه داوم على الصوم والتلاوة واعتكاف المسجد وانتهاج سبل البرالي ان توقى وكمان رزقه من الضياع الموروثة التي آناه الله تعالى ينفق منه على سائر اهل العلم والصلاح (ورق ها) و اهل البيوتات القديمة بتفقدهم واحداً واحداً ويصلهم بانعامه واكرامه ولا يخلو صحبته ابداً عن عالم فقيه او صوفى اديب وكانت له اوراد خاصة منها ان لايتكلم في بوم الخميس والجمعة بكلام البشر * فاذا كان له مهم قرأ من القرآن شيشاً يفهم منه ما اراد مثل آننا غداء تا و يا بني اركب ممنا وأنوا البيوت من ابوابها "، توقي او دفن في فضاء المسجد .

· ه _ الشبخ ابو الحسن على بن عبدالله الرومي ⁴

كان رجلاعارفا مأذونا من الله في الخدمة قد زاربيت الله الحرام حافياً حاسراً وكان لا يدّخر شيئاً لقد يجتمع عليه الفقراء الصادقون، و مدفته في ستّكة الباغ قريب مزاد الشيخ حسين وحمة الله عليهم .

٥١ _ الشيخ الزاهد العالم العارف عفيف الدين ا يعقوب

٢٥ _ الشيخ ابو العلام الحضرمي

المشهور بالقفصي "من اكابر المنقد مين ٥ واما جدالمتَّمْين له شأن عظيم و

١ _ كلمات * العالم العارف عقيف العابن، از م ماقعة است ، في بجاي العارف | البار ، ۲ ــ از ستاره تا اینجا از م ساقط است ۰ ـ ، میلویه، بعیت بهمین تحوسرقوم است در ب تی و ترجمهٔ كتاب يقلم يسرمؤأف يعني يباء موتحدمولام وواؤ وباء مثناة تجنانيه ودرآ غرهاء المدمكران السحيح قیاسی است ، در پ فی هر دو ۱۶ امکر ان ، با الف ولام . ۳ ـ م بجای جدلهٔ از ستار ، دوام ال اینجاً ، باخارهٔ صدرت من الفهب ، ﴿ لَمْ حِنْقِ اسْتَ دَرَ فِي مِ ﴿ مَ قَنْحَةُ نَبِنَ رَوَى قَافِ دَارِدُ﴾ ، ب النَّفضي ؛ ﴿ ﴿ حِنْهِنَ السَّتَ دَرَ بِ فَيْ وَ تَرَجَّهُ كُنَّابِ حَاشَرَ بِقَلْمَ يُسْرِ مَوْأَنَفَ يَعْنَي بِلدُونِي الرَّبِيخَ وقات ، م : في سنة . . . وسنمائة ، (رجوع شود بعاشية ٣ ازصفعة گذشته درخصوس نسخة ،) ، ١ ما اصحبح قياسي ، ب ق ما الخضر مي (بخاء و شاد معجمتين) ، ١ ما الخدر مي (بخاء معجمه و صاف مهمله) ٥ ـ از اینکه در نسخهٔ ق در آخر این ترجه افزوهم، «وقد ینسب إلی العلاء العضرمی»که یدون شک سراد علام بن عبدالله بن عباد حضر می صعابی معروف متوقمی درسنة ۱۴ با ۳۱ مجری استکه در عهد حضرت رسول و ابویکر و عمر والی بعرین بود ودر سنهٔ ۱۷ از معرین بفارس الشكر كشي نمود قطع حاصل ميشود كه صواب در اين كنمه «العشرمي» بحاء مهمله وضاد ممجمه است يعلى منسوب بعضر موت بلاد معروف يعن چه ابن الا تبردر اسدالنابة عسر بح كرده كه حضر مي ه فترتصبت يشر اين صعابي منسوب بحضرموث احت (براي اطَّلاعُ ازحواء احوال علاء بن العصرمي صحامي رجوع شود بمعجم البندان درعنوان بعرين وفارس. والمدالقابة ابن الأنبرج ٤ س ٧_١٥٠ وكامل همو شر حوادث سنوات ۱ و۸و۱ او۱۲ هجري) ،

۷ – چنین است درق (که القنصی بادون بجای فاه نیزمیتُوان خواها) ، ب : القشی ، م این کلمه ریا ندارد ، برهان فو يم يقال المه ادرك صحبة الشيخ الكبير ابي عبدالله ' ، و قد ينسب الي العلاء الحضرمي ".

سه _ الشيخ شمس الدين محمد الصادق

كان في بدء الأمر امّها فتح عليه ابواب المعارف بتكلّم بكلام يطابق معاني القرآن والعديث استحسنه العلماء الصادفون فلقبوه بالصادق يستنبط المعاني الغريبة من كلّ كلام بعرصون عليه و كلّ رمز يلقون اليه قد سافر ولازم الشيخ امن الدّين الككاروني مدة ولبس منه الخرقة ثم رجع و بني خالفاها و نصب منبراً يصعد و بتكلّم و يسمع بعده و يتواجدو كان ذابكاء و ذوق و كان يحيي اللّيالي و بذكر جهاراً في الأسحار و يطعم الفقراء والمساكين ولمّا حان وفاته قيل له ياشيخ ابن ندفنك فقال شد واحبلا في رجلي ثم جروني الي فضاء بأكلني الكلاب فقالوا معاذالله ياشيخ نحن تريد ان نزورك قال فأن ابيتم الآان تجعلوني (ورق ٣٥) شبكة اصيدكم فضعوني في صفّة عند الطّريق وافتحوا بابا اليه شم عليه عليها واخرجوا از نبيلًا من الرّواق يحصل من ادكم هنالك فقعلوا لمصلحتهم كذلك وله اشعار متينة في النّصائح والشّوقيّات وقي في سنة سبع وثلاثين و معمائة رحمة الله عليهم ،

٤٥ _ الشيخ فخر الدين احمد بن محمد الصادق ا

خلفه الصدق كان شيخاً كبيراً ذا ادب وفقه و وجد و عرفان و ايثار و سخاوة وشفقة وراً فة من رآه نظرة علم انه من رجال الله في الأرض كان نور المعرفة يلمع على وجهه خدم في خانقاهه سنين كبيرة و كان منزويا ناركا للتكلف لا بخرج الالصلوة الجمعة ثم استأذن لأقامة الجمعة في بقعته ، وله اشعار مليحة في الفقر والتصوف و ربّها يعني البناء بنفسه و كان فيه ماهراً حتّى قيل ان اكثر الجدران والسقوف ي تناك البقعة فد صنعها بنفسه و كان لنافيه ارادة و معه صحبة و مصادقة و عقد على في بفعته باشارته ، (و رق ١٥٠) تو في في سنة " و ستّين و سبعمائة و دفن خلف تربة ابيه رحمة الله عليهم .

٥٥ _ مو لانا شمس الدين محمد بن احمد الحكيم الكيشي على ٥٥ _ مولانا شمس الدين محمد بن احمد الحكيم الكيشي على عادماً عادماً صوفياً قد مارس العلوم و درس الفروع و الأصول و صدّف

١ - يتصريح مؤلَّف صاحب ابن عنوان يسر صاحب ترجمةً قبل است ،

۲ ـ كذا في ق ميه يعني بياش بجاي آحاد ، در م جاي آحاد وعشر اشعردو حقيد احت ،

في المعقول والمنقول و كمان مولانا قطب الدير محمود بن مسعود بن مصلح الشير ازى من جملة تلامذته و ذكره في شرح الكلّبات " تم حج بيت الله الحرام و لازم الشيخ جبر ثيل الكردي "بغداد مدة واشتغل بالخلوة والر باعنة بأمره ومن مصقفاته كتاب الهادي في النحو صنفه بأخصر عبارة واوفر معنى وله قصائد كثيرة ننبي عن غزارة فضاله وعلو همته ووفور علمه و حكمته منها:

١ _ كلمات ه محمود بن مسعود بن م فقط در حاشية في يغطني التعاقبي افزوده شده ووجود أن لارم است . ے ، د قطب الدّین مصابح شیرازی • ۔ مقسوہ عالم مشہور قرن ہفتم قطب الدّین شیرازی صاحب عزة الناج و شرح كنيات فانون ابين مبنا وتأليفان عديدة ديكر احتكه شهرت هالعكبر او ما وا الز عركونه توضيعي دربارة او مستقني ساخته است ، وي در ماه صغر سنة ١٣٤ درشيراز متولَّه شده ودررمضان ٢١٠ در تهريزوانات بافته است ١ ـ رجوع شود لواكاً بعقامة شرح كأيماتقانون ابن سينا بسوانح احوال وتنقلان والحسيلان وتاليفان خود أرتبعيسي ازين مقدمه يانضمام قوااند ومعلومات تشهرة ديكر واجلع بشرح للحوال صاحب ترجه در مقدمة درته الناج اوكه عربن سنين اواخر باهتمام فاطنل معاصر آقای مید مجد مشکوه درطهران بطیع رسیده مندرج است) و ناتیا بجامع النواریخ فرمواضع منفرافه فرحنطنت تكودار وارغون. وحوادث الجامعة \$ ٢٤ـ٥ ٢، وتاريخ ابوالقدا، \$: علا ، وتُشكِي ١٦ ٨٤ ٢٠ ودور الكامنه ١٤ ١٣٣٩ ١٤ ، وينية الوعاة ١٨٩ ـ ٠ ٢٩ ، وحبيب السير جزوة الزجند T س ١٧، ونوالد البيميَّة ٢٦ ا-١٢٧ ، وروطات الجنَّات س٣٣٥ -٣٢ . · ٦١٠ ، ٧٥٣_\$ ٥٧ ، وقار سناه أ ناصري ٢٠ ١٣٩ ـ ١٤٠) ، ٢ ـ يعني شرح كَايَات قانون ابن سينا از فطب الدَّين شير ازيك در حاشية قبل بدان اشاره شف ۱۰۰۰ ـ شرح حالي ازين شخص در هيچجاً انهافتهم ولبي ياقمي در حوادث سنة ششعبه و هانناد و ششكه سال وقات يعهيهان خرف اواوي فقبه معروف شافصی است در ضمن تعداد رواه باز وی یکسی همین شیخ جبر تبل کردی را شعرده است ونسّه (ج٤ س١٨٤) ، د و روى عنه [اي عن النّواوي] جماعة من اللّه الغنها، والتعقّاظ منهم الأمام عــلاء السذين العطَّار و منهم الشيخ الهبارات النَّاسات جبر أيل الكرديُّ و عليه سمعت الأربعيماء - واز همين فقرة ذكر يافعي او را معدوم ميشود اؤلاك اين شيخ جبرتيل كردي ينحو فسر متیقی در سنهٔ ۱۷۶ که سال وقات نواوی منهور است در حیات بوده و بعلاوه مردی بالخ مبلخ رجمال بوده چنانکه مقطای صلاحیت راوی بودن اوست از نواوی ، ر شانیاً اینکه جون یانمی بتصریح خود او ارجین را [پسنی اربحین نواوی را] براین شیخ جبر ٹیل کر دی سماع نمودہ یودہ وجهون توأله ماقعي درحدود سنة ١٩٨٨ بوق است بس سماع وي اربعين را برشيخ جيرابيل شهبود اكر باقسال تقديرات ابن سماغيرا در سنّ بالزده سالكي بأنعي هدم قرض كثيم نتيجة ضروري آن این میشود که شیخ جبر ثبل مذکور در حدودستهٔ ۲۱۰ کرابیش بنجوقدرمتبقن در حبات بوده احت. یس عصر الدر یعی شبخ جبراتهل کردی بصست آمد .

وَأَكْشِفُ عَنْ سَاقِ ٱلنُّكُمْرِ وَٱلْحِيدِ وَ إِمَّا حَضِيضٌ ٱلْهُلْكِ فِي مُعْرَضٍ ٱلْحَمْدِ وَ قُسُوَةِ بَالِ فَهُمَوَ مُطْرَحُ عِنْدِي تَدُرُولُ وَ أَبْقَى أَوْهِ أَبْدَافِيَةٌ بَعْدِي حَلَاوَهُ مَمَّ دُسُ لِلْغَمْرِ فِي ٱلشَّهْدِ (ورق٧: وَأَثْنِي عِنَانَ ٱلطَّبْعِ عَنْ كُورَةِ * ٱلْوَ عَدِ يَطُولُ عَلَى مُـوْلَاهُ فِيهَـا يَـدُٱلْمَبْدِ دُجَى ٱللَّيْلِ حَتَّى بَاتَ فِي مَوْ طِنِ الْقِرْدِ و ذَكَّرُ مَا أَوَاهُ فَشَمَّرَ الْمُؤْدِ وَ يَا حَبُّذَا نَادِي ٱلْأَحِيَّةِ فِي نَجِيدٍ دِيَارُ سِوَى نَجِدِ وَخِلْ سِوَى دَعْدِ إِذَا أَشْتُدُ جِدُ الْمَرْءِ سُوعِدَ بِٱلْجَدِ

أَدَارِكُ رَكُصَ ٱلْعَرْمِ فِي طَلَبِ ٱلْمُحِدِ فَأَمًّا يَفَاعُ ٱلْمِزْ وَٱللَّهُ رَافِـمُ وَأَمَّا شُكُونُ النَّفْسِ فِي نَبْلِ كِسُوَّةِ أَلَا أَيُّهَا ٱللَّاحِيِّ فِي رَفْض نِمْمَةٍ اِلَيْكَ فَمَا يَنِي لَسْتُ مِمْنُ يَغُوُّهُ أوجمه خطر اليز كآلعر همتي يَعِيثُو عَلَى مِثْلِي إِفَامَةُ بَلْمَدَةٍ فَمَا مُثَلِي الْا خَمَامُ أَضَلُّـهُ فَلَاحَ لَـهُ بَرْقُ أَرَاهُ ضَعِيمَهُ فَيَاحَبُدُا أَجُدُ وَ طِيبُ نَسِيمِهَا فَلَا لَقِيْتُ عَيْنِي ٱلْحَمَى لَوْ ٱلْآفَنِي ۗ فَيَا نَفْسُ جِدِي لأَحْرِمْتِ فَأَنْهَا ۚ

ا ركفا في م ، ب ق ، سكوت ، ٢ ما أخيت قالاناً للها والفاعل اللاحي (معبار اللغة) ، و هر اينجا اللاحيق بتشعيد باه وفتح آن بايد خواند باشاقة لاحي بباه متكلم بعني اي ملامت كنندة من ، او بي بقتح الف و سكون و او وبعد از آن ها، مكسوره غفف ، او جي است يعني او عاطفه با جي ضمير غائب مؤتف ، قال في لسان العرب ، «ورتبا خففت من هو الواو في شرورة الشعر و كفلك الباه من هي وبقال ما أقاله وفاو قائته بريدون ما هو وما هي والشد عار المفي المؤتف من هواكا أني اذهن من هواكا أنه بالمعني با هي المان ج ٢٠ س١ ٦ ٦ ١ ١ ١ ١ ١ ١ باختصار) ، او كفا في الشعخ الفلات ، ٢٠ من هواكا أنها من حفاله الا نتي اي ماحبستي وفلان مايليق شيئا من حفاله اي مايسكه و قال الا صعمي الماراتيد ما آالا نتني ارض حتى انبيئك با معماله ومنين (لمان العرب) ،

٦ ـ كذا في النُّـجَ النُّلاث ، وصواب ظاهراً «فأنَّه است ،

تو قى في سنة أوستمائة و دفن في داره بمحلّة دزك رحمة الله عليهم ، منذر بن السلطان منذر بن السلطان

فيل انه كان من ابناء الملوك قد ناب الى الله تعالى و نرك المدلك و زهد في الدّنيا وسكن شير از لئالا يعرفوه وكان قبره خافياً مدّة مديدة ثم ظهر فبنو اعليه بناء قيل قد بجاب عند قبره الدّعاء و من حلف عند تربته بالكذب يفضح الويبتلى وجرّب ذلك و من اوقد قيه سراجاً بفتح عليه من حيث لا يحتسب رحمة الله عليهم الورق من ا

٧٥ _ السيدة ام عبدالله الحسنية المشهورة بدختران و

سمعت جدى رحمة الله عليه النها كانت سيّدة فاصلة من اولاد فاطعة وكان تبرها منفرداً هناك في فضاء وسيع شم الفق من فضاء الله الله الله المرأة رجمت على حكم الشرع فتابت توبة لو تابها صاحب مكس لقبل منه فدفنت عندها وكانت فنيرة صالحة غريبة تأوى الى قبرهما فجعلت عليها حظيرة تخدم فيها الفقراء السالحين في الله فالماحانت وفاتها او صت بأن تدفن بجذبهما فصار مزاراً وشاهدوا

۱ دو هرسه نسخه جای آخاد وعشرات سفید است - الزیخ صحیح وفات شمس الدین کیشی در
 سنهٔ ششعید ونود و چهاراست (رجوع شود بعوادث الجامعه س۸ ۰ ۳ و ۸ ۸ ۶ که تصریح کرده که در
 شیراز وفات یافت، وایی در هر دو موضع کیشی به ۶ کیشی ، بیا، موشده تصحیف شده و در موضع دوم
 شمس الدین الکیشی ، در اثر تعریف نشاخ ، شمس ال الکیشی ، نوشته شده است) ،

۲ - كذا ني ب ق ، م، يفتضح ، ۳ - رجوع شود نيز بشيرازنامه ص ۹ ، ۱ ، وقارستامة ناصري ۲ ،
 ۲ - ۲ و آ نار المجم ص ۲ ک) ، ٤ - گفا ني ب ق ، م ، الحسينیه ،

م به چنین است در هر سه نسخه م به در حاضیهٔ ق در مقابل این عنوان بخطی العانی نوشته ، بیبی دختر ان ،
 م دختر ان ، و در حاضیهٔ م ، مقبر ته بیبی دختر ان ،
 م کالیا الله م است این الله العام ،
 م علیهما ،

عليها انواراً ثم ان الخانون قتافيك ابنت عليهن فيّة رفيعة ومدرسة انيسة ، و يقال انّه مكان يجاب فيه الدّعاء وموضعه قرب درب البيضاء من دروب البلد عند السوّر رحمة الله عليهم".

٨٥ ـ الشيخ ابو محمد الحسن "بن الحدين بن عمر "بن خشنام "الخبرى" كان عالماً متورّعا مشاراً اليه في الزّهد والمعرفة وله تصانيف رائفة في علوم

۱ .. چنین احد در ب ق ۱ م، قتلخ ملك ، در ترجمهٔ فارسی كتاب بتوشط بسرمؤلف س۷ ۱ عبارت منن چنین ترجمه شده د بس حضرت خاتون قنلنع ببك چنگهزی این گنبدرا برمنهار ایشان ساخت ومدرسة بتاكره فالمد بظلئ تنااب بلكه بنجو قطع ويقيق مهاد ازين فاخاتون فتنقبك عازن عمدة امير مباوز الندُّين محمَّد بن مظفّر مؤسَّس حاسلة ملوك آل مظفّر درفارس ومادر سه يسر او جلال الدَّين شاه شجاع وقطب الدِّين محمود وعماد الدِّين احمد است كه مور ٌخين ازار به ﴿ قَتْلُمْ خَانَ مُحْدُومَشَاء يا دخان تتمنغ نحدومشاء » با فقط « فقلم خان » يا « خان قثلم » بعون علاوة محمدومشاء تعبير كرده!ند. ابن زن دختر سلطان قطب الدِّين شاءً جهان بن سلطان جلال الشِّين سيورغتمش از سلاطين فر اختاى كرمان است و در سنة ۱۳۹ لمع مبارز الدّبين او را درحبالهٔ نكاح در آورد ودر حدود سنة ۲۸۵ خانون مذکور وقات نمود (تِلريخ آل مظفّر ازمحمود گيتي ملحق يئاريخ گزيد. س٧٤) ، وچون خا ون مزبور بتصريح محدوث كبنى س ٦٦٧ ازطرف مادر ازطوابف اوغان وجرمائي كه درنواحي كرمان سكنى داشته الديوده والجون دو طايفة مةكور بتصريح مكرتر سمط العلمي للعضرة العليما در تاریخ فراختانیان کرمان و تصریح مکر ر معمودگیتی سابق اللہ کر ازطوایف مغول بودماند يس خانون منهبور نيل بالعثهم ازطرف مادرمغول محسوب مبشده استء وبدون شبهه يهمين مناسبت چوده که پاسر مؤالف کتاب حاضر از او چنانکه گفتیم به « حضرت غانون فتانغ بیك چنگیزی » تعبیر کرهه و لاید در ذمن او جنگیزی مرافق مغول بودماست ، وعجب استکه هی مادر شاه شجیاع (بعنی غانون فناخ بیك محل گفتگوی ما) ازطرف مادر مغول بوده وهم زن عمدة خود شاه شجاع ومادر سه بسر او آویس وشبایی وجهانگیر نیز از طوایف اوغان مذکور دراوق و بالتتهجه او نیز مغول بوده است - _ ونحفی نمانادکه در آن ؛عصار کلمهٔ د بیك ، مانته کامهٔ د خان ، هردو پر زن أبز اطلاق میشند است مثل سانی بیك دختر اواجایتو و زن امیر جربان ومانند همین فتلمز بیك (یا قتامنم خان) محدل گفتگوی ما ۰ - ۲ - رجوع شود نیز بغارسنامهٔ ناصری ۲ ، ۱۹۰ ، و آشار العجم ٤٥٤، ٢ ٪ م د ابو محدَّد بن العسن . ٤ ـ در شيراز نامه مي ١٠٩ تام جدَّ صـاحب ترجه را بجای عمر «علی» نگاشته کذا نی پ ق ، م ، حنام ، شیرازنامه، هشام ، ۱ کامهٔ ۱ الخبری، فقط در ق وشیر از نامه موجود است ودر ب م ندارد ، و خبری منسوب است. به ﴿ خَبْرٍ ﴾ بقنح خاء معجمه وسكون باء موحَّده وسيس راء مهمله كه تلقظ مستحدث آن لخر است (بلیه در سنجهٔ بند)

الدّين منها كتاب عيون التفاسير و [كان] بذكر النّاس في الجامع العتبق سنين اورق ٨٥) تو قي في سنة ستّ وعشر بن واربعمائة ، ﴿ وهو غير الغَبْريُ الموصوف مغريب الوقت والنّعت أ ، ثم قام اخوه مفاسه و هو ابوبكر بن الحسين ، ثم ابنه ابو القاسم بن الحسن وكان حاكما متوابّها لأمم الغزاة ، ثم ابنه الآخر ابوسعد "بن الحسن وكان ذا منصب عال في ذاك العهد رحمة الله عليهم اجمعين .

٥٥ _ الشيخ ابو عبد الرحمن عبد الله بن جعفر الاز رقاني"

(پنیه از مهمه کبل)

بفاه بجای باه موحّده و آن بلو کی است معروف در هجده فرسخی جنوب شرقی شیماز ۱۰ در انساب سیمانی در نسبت «الخبری» (ورق ۱۸۸ الف) پس از نعداد جماعتی از منسوبین بخبر کوید د وامّا ابو محجّد الحسن بن الحسین بن الحسین بن الحسین بن الحبرازی قلیل له الخبری و تم یف به ولم یك خبریّا وابّما اشتهر به لسمیته ایا العیّاس الفضل بن بحیی بن ایر اهیم الخبری ۲۰ و بسون شك در اد ازین شخص همین صاحب ترجمهٔ مثن حاضر است منتهی نام جدّ او بروایت سیمانی و نیز یاقوت در منجم البلدان در عنوان دخبر به و شیر بازنامه س ۱۰۹ جنانکه گذشت د علی ۴ بوده است بجای دعمر کتاب حاضر و و وظعاً روایت سیمانی بملت تعدّد ماخذ است است

الله چنین است این چله از ستاره تا اینجا در هر سه تسخه ۲۰۰۰ گذا فی م و شیر از نامه ۱ ب ق ۱ ابو سعیه ۱ حاین احد در ب م بتقدیم زاه معجمه برواه مهماه و لی درق بتقدیم مهمله بر معجمه و ظاهر آ املای اؤل اصلح است چه در انساب سعماسی برحسب تر تیب ذکیری در فصل اتف بعصف النزاء السعجمة درنسيت «الاُزركاني» (ورق ٢٨ ب) بعد از عنوان الاُزرق والاُزرقي وقبل ازعنوان «الأزرى» شرح حال مختصري از صاحب ترجه ذكر كره، ونت : «الأثر كافيي ، ابو [عيدالرحمن] عبدالله بن جعفر الأزركاني ذكره ابو عبدالله معمّد بن[عبد] العزيز الشيرازي الحافظ في ناريخ فارس و قال پروی عن شاذان و انزیاد آبادی روی هنه جماعة من اهل شیراز ابوبکر بن اسحق و البوعيدالله بن خفيف و ابو بكر العلاف و احمد بن جعفر الصوفي واحمدبن عيدان الحافظ، توأبي السبع أبال غالت من ذي العجة سنة احدى عشرة وتنتمالة ؛ ، وهميعتين أست تقريباً درمعجم البلدان در عنوان «ارزكان» ولى در آنجا كلمة ارزكان بتقديم مهمله برمعجمه ضبط شده وتاريخ وقسأت صاحب ترجمه نهز درستهٔ ۲۱۶ مذکور است ۰ ـ و اینکه مؤلف درآخر این ترجمه گوید که عوام رباط صاحب ترجمه راک در آنجا دنن شده «زیر کان» گویند نیز قرینهٔ دیگری است بر اینکه حرف اوَّل ابن كلمه بعد از الف زاء معجمه بوده است - _ وصاحب قارستامهٔ ناصري ٢ ، ١٩١ نيز بضيط فلمصريحاً ابن كلمه را در نسبت صاحب ترجمه «لازوقان» يتقديم معجمه يرمهمله نكاشته وأبي او ابن ۱ ازرقان، موطن صاحب ترجمه را یا ۱ زرقان، فریهٔ معروف و اقم در ینج فرسخی شعال شوقسی شیراز یکی دانسته است . و این ظاهراً سهواواضح است از او چه تقریباً سریح شیرازنامه است [بنيه جر سفحه يعه]

روى عن يعقوب بن سفيان اوروى عنه الشيخ الكبير ابو عبدالله محمّد بن خفيف قدّس الله روحه و حمل عنه احاديث كثيرة نزل شيراز في طرف من اطرافها فضار ببركته معموراً وسمّيت به القرية ونسبت اليه ، عن الشيخ الكبير ابي عبدالله قال رأيته في ليلة شديدة البرد يعشي فقلت في نفسي الى ابن يعشي في مثل هذا الوقت فكأنّه اطلع على سرّى فقال با بني الي ابن يعشي المذنبون في هذا الوقت فكأنّه اطلع على سرّى فقال با بني الي ابن يعشي المذنبون في هذا الوقت فعلمت انه ير بد الوضوء للتهجد فأثر ذلك الكلام في قلبي فعانسيته مدّة عمرى وروى عن الشيخ ابي بكر العلاف" الله قال ماراً بت اورع منه قال وسألته بوما ان يغرج الي قراءات ابي حاتم السجستاني فقال تركتها الأنبي لم ارهامن سلاح يغرج الي قراءات ابي حاتم السجستاني فقال تركتها الأنبي لم ارهامن سلاح الآخرة (و دق ۵٪) ثمّ فبض عني لحيته و تمثّل بهذا البيت:

(بایه از مانحهٔ ایل

(س. ۱۰۱) که ازر کان درقه بیم نام محلهٔ بوده در حومهٔ شیراز بیرون دروازهٔ شهر و بیکنی منصل بشیراز که بعدها از بر کت اقامت او در آنجا و سپس مدفون شدن وی در همانجا قریهٔ معدور و مشهورشده بوده است، و علاوه برین مؤلف کتاب حاضرصاحب تر ۱۰ در اجنانکه ملاحظه میشود در جزو مدفونین در خود شیراز در مقبر نازدر مقبر هٔ باهنیه شعر دماست و این چه ربطی دارد باغر به زرقان و اقع درینیج فرسیسی شیرازه ۱- بعنی باویوسف بعثوب بن سفیان بن جوان فسوی حافظ امام اهل حدیث بقارس، درستهٔ ۲۷۲ در قسا و قات بافت (رجوع شود بانساب سممانی در نسبت «قسوی» و و معجم البلدان در دها» که حکایت بسیار برشمی در خصوس او و بعقوب بن لیث سفار نقل کرده و و طبقات العقاط ۲ ، ۱ د ۱ د و طبقات العقاط ۲ ، ۱ د ۱ د و طبقات العقاط ۲ ، ۲ د ۲ د و طبقات القرآء ۲ ت ۲ د ۲ د و خلاصة تذهیب الکمال ۳ ۷ و ا

۲ - جنانکه ملاحظه میشود بتصریح مؤلف ونیز بتصریح سمعانی در آنساب (رجوع بصاشیهٔ قبل) ابویکر علاف بلا واسطه از صاحب ترجه متوقی در سنهٔ ۲۱۱ یا ۲۱۶ یا ۲۶۰ روایت احادیت کرده پس بنموفضع و ینین و بدون هیچ شك وشیهه ابویکرعلاف از رجال قرن جهارم بودهاست و بنابرین پس قاریخ ۸۰ و واند که مؤلف درسایق درس ۸۰ بر ای وفات اوذ کر کرده (وهیمنین تاریخ ۴۸۰ مذکور در شیر از نامه س ۲۱۱ برای همان واقعه) هردو بنکلی قلط فاحش است از نشاخ با سهو الفهم یکی از دو مؤلف مزبور است که یکی از دیگری پدون تعقیق نقل کرده و وصواب در آن بدون شیعه سنهٔ ۲۸۰ باید باشد بیجای ۸۰ و در نتیجه اشکالی که ما در س ۸۰ حاشیهٔ ۶ آن بدون شیعه سنه آن تاریخ غلط در خصوص معاصر بودن ابویکرعلاف با شیخ کبیر وارد آوردیم حال که واضع شد آن تاریخ غلط عض بوده خود بخود رقم میشود ه

اذًا مَامَاتَ بَعْضُكَ فَأَبْكِ بَعْضًا فَرِيبُ و دفن في رباطه المعروف والعامّــة تقول زيركان رحمة الله عليهم .

٠٠ _ الشيخ قوة الدين ابو معد على بن عبد الملك بن على "

كان واحداً في المكاشفات أسافر مدة مديدة ورأى بلداناً بعيدة و صحب المشابعة الكبار واستفاد منه الصّائحاء الأبرار تو في سنة أنتين و خسمائية و دفن بجوارالشيخ دوكي "رحمة الله عليهم.

11 _ الشيخ جمال الدين محمد بن ابي بكر بن محمد المقرى الكسائي السب اليه لأنه [كان] يقرأ القرآن بقراءة الكسائي وكنات مستحضراً فيها ، كان من علما، المشايخ بشيراز المذ للقاضي امام الدّين البيضاوي و درس الكتب وله تصانيف فائقة منها كتاب نورالهدي في شرح مصابيح الدجي ، وكناب النجم في الا صول ، و تسير القرايح في الاحاجي ، وغيرها من الكتب ، و

ا - رجوع شود بص ۱۹ حاشبهٔ ۱۲ دخصوص تاریخ وقات ساحب ترب که بر وایت سمانی سنه ۱۱ برده و بر وایت یاقوت سنه ۱۱ ۱ ۱ ۲ م کلمات د والعامهٔ تقول زیر کان ۲ را ندارد ۱ م کلمات د برنامی الماملان جم بین علمی ۱ م کلمات د بین علمی ۱ را ندارد ۱ م کلمات د بین الماملان جم بین علمی الفظاهر والباطن وانتشر ذاك عنه فی الموارد والمواطن ۲ م م جنین است در هر مه نسخه الفظاهر والو و کاف و در آخریاه حطمی) ، با فحص به بنخ اطلاعی از احوال این شخص بدست باوردیم ۱ م بعد از اسم او افزوده ۱ د و هو من قدماه الرجال و فضلاه الا بدال ۱ ۱ بدال ۱ بدال ۱ ۱ بدال ۱ بدا

كان يعظ النّاس و يدعوهم الي الله تعالى سنين و مراقده خلف درب كازرون في رباط له ، (ودق ٥٩) وفي شهرته بهذه النّسبة الشّائعة في الألسنة اقوال اصدقها واحقها ماسمعت من مولانا وشيخنا صدر الملّة والدّين ابي الخطّاب آنه كان كتب مرّة في خضر اسمه ونسبه ونسبته ففانت منه احدى سنّات الدّين من الكسائي فصحفه العامّة ونسبوه اليه رحمة الله عليهم آ.

٦٢_ الشيخ الفقيه شمس الدين محمدبن نجم الدين محمو دالكاز روني ؛

العالم العامل الفقيه المتورَّع الكامل النَّبيه جمع بين العلم والعمل سنين و درس و حدَّث وافتي المسامين و كان يصوم الدّهر و يحيى اللّيالي و حبّب البه الخاوة و العزلة وكمان طويل القنوت و الخشوع كثير الطّمأنينه و الخضوع في القيام و المتحود و الرّ كوع فلّ من يصبر على الصّاوة معه وكمان اهل جماعته افلًا. محصور بن بخرج من ذاويته بعد الظّهر فيصلّى في المسجد فيجلس الى العصر ثم

۱ کذا نی ب ق ۱ م کامات « الشائمة فی الا اسنة » را ندارد ، ... درست معلوم نشد مقصود مؤلف از بن نسبت شایع بر السنه که نام آنر ا سهو أ با صدة نیر ده جه بوده ، و کویا بقرینهٔ بیانی که بعد از بن از وجه تسمیهٔ آن میکند آن نسبت ظاهراً « کبیائی» بوده بکاف عربی یا فارسی مکوره و یاه مثناة تحثانیه و یاه فارسی و الف و همزه و در آخر یاه نسبت منسوب به « کبیا» یا کبیا که بعمنی نوهی مثناة تحثانیه و یاه فارسی و الف و همزه و در آخر یاه نسبت منسوب به « کبیا» یا کبیا که بعمنی نوهی طعام است که رودهٔ باریا کوصفند و ایال کر د. در جوف آن گوشت قیمه و برنج و مصالح بر کرده در روض برند ، و در اشعار بسخی اطعه این کلمه بسیار مکر و آمده (غیات اللغات و مؤید الفضلاء و بر هان قاطع در افت « گذای») ،

۲ - رجوع شود بنسرة صد و هفتاد از تراجم كتاب حاضر • ۳ - در شيرازنامه س ۱۳۷ شرح حال كسى بعنوان و جال الذين محتدين الأمام الدغرى الأمام بالمسجد البندادى • (كذا) مسطور است كه بغرينة نقب جال الذين و نام محتد و نعت دمغرى • واز ابنكه گويد در رياطى قريب بدرواز أكازوون مدفون است خلن غالب بايد عين هين صاحب ترجمة منن حاضر باشد واى بد بختانه نام يدراو در تسخه مطبوعة شير از نامه از نامه از نامه از نامه از نامه از نامه المام الذين صر بيضاوى متوقى درسنة ۱۷۲ با ۱۷۵ بوده نيز كاملاً وقق ميدهد • ١٠ م حقون است در هر سه تسخه • ومناسب سباق و ويجلس • است •

الى غروب الشمس يقرأ عليه الحديث والتفسير والفقه و كان يفطر بأدنى طعام والتفع ببركته خلق كشير من العلماء والفضلاء و كنت ممن بحضر حلقة درسه و الملائه وينتفع ببحثه وافتائه ، تو قى فى سنة سبعين أ و سبعمائية و دفن خلف درب كازرون (ورق ١٩٩٠) قرب مسجد الجنازة رجمة الله عليهم .

٦٣٠ ـ مولانا روح الدين ابو المكارم محمد بن ابي بكر البلدي

من عيون اهل الفضل و مشاهير اولى العدل كان متصفاً باوصاف شريفة و اخلاق لطبغة قد خدم العلماء الكبار و حصل الأسابيد العالية و رأى الأسائذة المشهورين و درس في الجامع العتيق سنين، وله تصانيف كثيرة ماشهر هالأسرمًا، نوقي في ربيع الآخر سنة سبع و تعانين وسبعمائة و دفن خلف درب كازرون في حظير ته أر حمة الله عليه، ورأيته في المنام بعد وفاته بأيام فقال للعلماء درجات واي درجات ايس بينهم و بين الأنبياء الادرجة و احدة، فقلت اخبر ني عن العلماء الذين عم اليوم في قيد الحيوة ايهم افرب الى الله تعالى فقال افر بهم الى الله تعالى في هذا العيد مو لاتا ذين الدين ابو بكر الظايباذي في العلماء انتبهت نجست عنه ولم بكن

بختین است در م ، ب ق ، قیاستهٔ . . . و سیعمالهٔ ، در ترجهٔ کتاب حاضر ، دمةوقی شد در سهٔ منتسد و چیزی از هجرت » . . . تاریخ و قات ۲۷۰ جون قاط دریك نسخه است باید یفید احتیاط تنفی شود ، ۳ ـ چنین است عنوان درب ق و نیز در نفحان س ۲۵ استطراداً در ضمن شرح احوال شیخ زین الماین ابویكر تاییادی ، م ، مولانا روح الدین ابو المكار ، محتمه الكار رونی (كذا) ،

۲ ما تصحیح قیاسی یقربنهٔ عبارت ترجمهٔ کتاب حاضر بقلم پسر مؤآف س ۹ ۵ ۹ ۹ و او را دفن کرد... درحظیرهٔ خود پس دروازه کازرون ۹ م عرسه نسخه و نیحظیره ۱

الله على المحافي المعلمة على المحافية المحافية المحافية المحافية المحافية المحافي در معابل ابن المحافي المحافي در معابل ابن المحافية ا

لى به علم قبل ذلك فأخبرنى من شاهده بخراسان انه عالم عامل كامل مكمل قد بلغ من زهده وورعه وحاله مالم يبلغه اهل هذاالزمان (ورق ١٠) ولئن ساعدنى العمر لانحتجل عبنى بتراب قدمه واحشو صدقة اذنى من قوائد حكمه فهم و أمنالهم أعبال مِلْبنا السببينساء من عرب عرباء أو عجم فهم و أمنالهم أعبال مِلْبنا السببينساء من عرب عرباء أو عجم في كلّ عصولتافيهم شهوس هدئى اذاعرا العداب يُستدةى الحيابهم و إذا حلوا فبورهم عدنا بيشر بهم و إذا حلوا عبورة على الخلاص حيهم و إذا مِنْنا تَهُورَ هم على الخلاص حيهم رحمة الله عليهم.

وقيته الزصفحه تابيل

از محال خواف است} شبخ زین الدّین ایوپکر خوافی عبداً یکی است ولی عصر البادی إند کی برعصر خوانی مقدّم است چه تایبادی درستهٔ ۲۹۱ وقات یافته و غوانی درستهٔ ۸۴۸ یعنی ۴۹ سال بعد از وقات تابهادي. براي شرح احوال شيخ زين الدّين ابو بكر تايبادي رجوع شود بمجمل قصيح خواني درحوادث سنة ٧٨٢ و ٧٩١١ و تفعات الأنس ٧٦٠هـ٧٩، وتذكرة دولتشاه سمرقندي ص٩٦٠٠ وظفرنامة شرف الدّين عليّ يزدى ج ١ ص ٢١١ ـ ٣١٢ ، وحبيب السّير جزو ٢ از جلد ٣ ص٢٧ در شمن شرح احوال حافظ، ونبز-تقلًا در جزو ۲ از جاند ۲ ص ۸۷ ، و مجالس المؤمنين در مجنس ششم س٢٦٠ ـ ٢٦١ - ٢٦١ ورياض العارفين ٨٢ - وطرائق العقائق ٢٠٤١ و د تاريخ قرن هشتم » آقای دکتر نمنی ص ۴۰۱ بنقل از جغرافیای تاریخی حافظ ایرو۰۔ و تابیادکه در معجم البلدان تاباباد نوشته و در متن حاضر طابياد بطاء مهمله واكتون در عصر ما عوام ايران آ نر ا «طبیات» بهمان افظ جمع طبیة (یعنی مانند «طبیات» سمدی) تلفظ میکنند نام قصبهٔ مرکزی بفوك دياتين ولايت باخرزه آستكه يرحسب تقسيمات دولتي امروزة خراسان جزو ولايت دباخرز وخواف ؛ محسوساست ویکانی نز دیلشمر حدافقانستان ولی در خانه ایر ان واقع است ، _ ویرای شرح احوال شبح زبن الدِّين ابوبكر خوافىرجوع شود بتقحات ٦٩ = . ٧٢ • ﴿ وَصُوءَ اللَّامِعُ سَعَاوِي ج ۲ - ۲۱۰ - ۲۱۲ + (که ولادت او را در او ایل سنهٔ ۲۰۷ و وفات او را در روز دو شنبه غرٌّهٔ شوَّالَ سَنَّةً ١٤٨ شَبِطَ كَرْدَه ﴾ ، وحبيب السِّير جزَّةِ ٣ الزَّج ٣ ص ١٤١ ـ ١٤٧ . وسفينة الأولياء ۱۲۸ و ریاش العارفین ۸۲ ، و طرائق الحقائق ۲۸،۳) ،

۱ - جاسی در نفحات در شرح احوال شیخ زین الدین ابویکر تابیادی سابق الله کر این حکایت رؤیای مؤلف را تا اینجا باسم در سم از کتاب حاضرنقل کرده است ۱۰ - ۲ - چنین است دو هر سه نسخه ۱۰ و افرب بقیاس «لاکتحلن» است بانون تأکیه ۱۰ - و واضح است که لاکتحل درعبارت متن بفتح لام اوّل وضم کام تانی است ۱۰ - تصحیح قیاسی ۱۰ - هر سه نسخه ۱۰ هری وطرای ۱۰ بفتح لام اوّل وضم کام تانی است ۱۰ - تصحیح قیاسی ۱۰ - هر سه نسخه ۱۰ هری وطرای ۱۰

٦٤ _ الشيخ ناصر الدين عمر بن محمد بن عمر بن احمد الكبر ١١

العالم العامل العارف الكامل المرشد المكمّل قدراً ي المشايخ الكبار و ادرك اصحاب المسانيد من العلماء الأبراز كان يتأمّى بطريقة الشيخ نجم المدّين ابسى الجمّاب الخيوقي الخوارزمي وسافر اكثر بلاذ العجم و لقي الشيخ المرشد سيف الدّين مطهر الباخرزي بكرمات و لبس عنه

۱ - چنین است این کلمه در هرسه نسخه یعنی «الکبرا» با الف، و افرب بقیاس د الکبری » احت بصورت یاء و این اقب بدون شك مأخوذ احت از اقب شیخ نجم الدّین كبرى عارف مشهور كه صاحب ترجه جنانكه مؤلف بلافاصله بعد خواهد گفت از يبروان طريقة او بوده است ا ۲ - یعنی شیخ نجمالڈین کبری (رجوع شود بس ۱۸ حاشیه ٤) ؛ 💎 ۳ - رجوع شود بس ۴ ۴ ٤ كنَّا في ق (يعني معلقر يطاء مهمله) ، ب م ، مظهر (يظاء معجمه) ، ـ على التُحقيق معلوم تشد مراد ازين «شبخ مرشد سبف الدّين مطهّرباخرزىءكه دركرمان بصاحب ترجمه خرقمه يوشانهم بوده كبست ، خود شبخ سيف الشين باخرزى معروف نام و نسب ومجملي از احوال او از قرار فبل است، سبف الدِّين ابوالعمالي سعيدين معلَّهُر بن سعيد باخرزي حنفي مشهور بشيخ العالم در ٩ شعبان سال يانصه وهشتاه وشش درباخوز متولد شد ويس از تعصيل نقه وحديت وفرائت در نزد مشاهير علماء آن عصر مانند شمس الاثنة كردري و جال النَّين احمد محبوبي بخاري ورشيد الدِّين يوسف قيدي وشهابالدِّين عمر سهروردي بالا خره بخوارزم بخدمت شيخ نجمالدِّين كبرى رسيد ودست در دامن ارادت او زد وبدستور اوبغلوت ورياضت اشتقال جست وسيس عبيخ خجم الدَّابن كبرى او را از يهن تعليم و إرشاد خلق بيخارا روانه كردانيد واو در آنجا توطن اختيار نمود وهمواره اوقات خود را بافاضة علم وتربيت مستعدين ميكنو انبد تا بالأخرم در همانجا دره ٢ ذي القعصه سال شتصه و يتجاه ونه وفات بافت ودر فتجابات از قراي حومية بخارا معنفون شه وسرقه اوکه بامرامیرتیمورگورگان در سال ۷۸۸ بقعه و بارگاهی عالی بر آن ساختهاند هنوز در آنجا زبارتكاه صومي استء شيخ مزبور معاصر منكوفاآن وهولاكوخان بوده واز قرار تقرير اللايح جهانگشای جویتی که در حیات خود شیخ (در حدود سنه ۲۰۸) تألیف شده سرقویتی بیکی مادر در یادشاه مزیبور هزار بالش نفره (هربائشی یانصه متفال است) برای او بیخارا فرستاد تا در خت نظر او مدرسة در آن شهر بنا ندودند وچندبن ده خریده برآن وقف گردند و مدرَّسان و طلاب علم در آن بنشاندند ، شیخ سبف الدّین را سه پسر بود. است ، بزرگتر جــلال الدّین محمّدکه در 1 اجمادي الأولى سنة 171 ورجند فرسخي بخاراكشته شده وميانه برهان الدّبن احمدكه درسماجعت از حج در سنة ۲۰۸ بڪرمان آمدہ در آنجا درکنف حمایت عصمة الدّين قتلنع ترکان خاتون از ملوك قراختای كرمان (۱۰۰_ ۱۸۱) سكنی اختیار نمود ودر سنهٔ ۱۹۹ وقات یافت - بسر این برهان النَّابن احمد ابوالمفاخر يحبى در سنة ٧٩٧ از كرمان ببخارًا آمد وترتبب سفره وخرف و (پټه ډر ملمهٔ پند)

الخرقة أثم لبس عن الشيخ ظهير الدين عبد الرّحن " و جلس بأذنه فكان برشد

يليه الإضمحة ابل

حجرات ففرا يرسرتريت شبخ سبف الدين اوتهاد ودرسنة ٢٣٦ وفات يافت ودرهمان فتعاباه مدفون شد . واین ابوالمفاخر یعینی هموست که این بطوط در شهور سنهٔ ۲۲۲ یا ۲۲۴که بیغارا رسید. بوده در همین نتجاباد او را ملاقات کرده و شرح تمثمی از یذیرانی و طبافتی که او از وی نموده هو سفرنامة خود نكاشته است ، ويسر سوم شيخ سيف الدلاين ياخرزي مظهر الددين مطهر است که از حواقع احوال او چندان اطّلاعی نداریم . _ بس جنانکه ملاحظه مبشود تا آنجاک از کتب تواريخ اطلاعاتي راجع بخاندان شيخ سيف الدِّين باخرزي بدست مياً يدكسي بنام و نشان دشيخ سیف آلدًاین مطهر باغرزی، دربن خاندان معروف نیست . مگر آنکه فرش کنیم که مهاد خود شیخ سيف الدِّين معيدين مطهر باخرزي كبير صابق الذَّكر مؤسس ابن عائله باشدو كلدة « ابن ، قبل از «مطهر ، از قلم ناسخ سهواً اقتاده باشد» ولي در ايفصورت در بدو إس اين اشكال بنظر ميآيدك شيخ سيف الدّين باخرزی چنانکه گذشت در سنة ۹ ه ۹ و قات یافته وصاحب ترجمه ناصر الدّین احمد کبری گرچه تاریخ وقات او معلوم نیست ولی با مؤآف کتاب حاصر بتصریح خود این ناخیر معاصر بوده و مؤلف کتاب حاضروا از خارج میدانیمکه بنحو قطع و یقین تا ۷۹۱ در حیات بود، پس جگونه معاصر او خرقه از دست کسی پوشیده بوده که در ۹۰۹ پستی قریب سد و سی سال قبل از ۷۹۱ وقات بافته بوده : ولسی اگر بخاطر بیاوریسم که خرف تهرآن را مشایخ کداه در سن هفت سالکسی و کاه نیز حثی در سن یك سالگی مرید بساو می بوشانیده انه ؛ (رجوع شود بیهجة الأسر از شطئوفسی در شرح احوال شبخ عبدالقبادر كبلانسي بنقل دائرة المصارف اسلام از آن ج ۲ س ۱۶۸) اين استبساد بكلي رفع ميشود ، .. واحتمال قوى نيز ميرود بقرينة اينكه شخص مذكور درمتن دركرمان خرفه بصاحب ترجمه پوشانیده بوده که مراد از آن شخص پسر میانین شبخ سیف المدیس باخر زی شبخ يرهان الدّين احمد سابق الذكر متونّى در سنة ٦٩٦ باشد كه جهل سال اخير عمر خود را چنانكه گذشت در کرمان گذرانید. بوده و عصر او نیز کاملاً بـا عصر صاحب ترجه وفـق میدهد منتهی مؤلف چدون شاید اطلاع درستی از ۱-دوال این خاندان نداشته مایین پدر و پسرخلط کرد. و اسم یکی را بردیکری اطلاق نموده است . (برای مزید اطلاع از احوال شیخ سیف الدین باخرزی و خاندان او رجوع شود بمآخذ ذیل ، تاریخ جهانکشای جوینی ۴ ، ۹ ، جامع التواریخ طبع طهران ج ٣ س ١٧٢، سبط العلمي المعضرة العلبا در تاريخ قراختائيان كرمان ورق ٩٠٠٠، تاریخ کزید، ۷۹۱، یافعی ۱۵۱،۱۶ [که د مطلقر، اسم پدر شیخ سیف الـدّین یاخرزی را به دمظفر» تصحبف نموده وحبيب السّير وطوائق العقائق نبؤ درين اشتباء متابعت او راكرد، الد] ، الين بطوطه (١ ١ ٣ ٢ - جو اهر العشيئة (١ ٣ ٢ ٢ ٢ ٢ و ١ ١ ٢ ٥ ١ ١ ٢ ٢ ١ ١ ٢ ٢ ١ ١ ١ ٢ ٢ ١ ١ ٢ ٢ ١ ١ ٢٧٤ ، مزارات بخارا تأليف احمد بن عمود معروف بمعين الفقرا در حسدود ٨١٤ هجري نسبخة مدرسة سيهسالارطهر ان ورق ١٣٠ مجملةصبح خوافي درحوادث ستوات ٢١٩١٦ م١٦٤ مدمه ١٦٩٠، ٦٩٦، نفحان ٤٩٦ـ٤٩٦ حبيب السّير جزو ٢٠ ٣٦،٢، مجالس المؤمنين ١٢٨ دراواخر مجلس دهم استنظراداً ، رياش العارفين ٨٤، مجمع الفصحاء ١٠٢١، طرائق العقائق ٢ ، ١٥٢.

۱ م كامة «الخرقة» را در ق ب ندارد ، ۲ متوقى در سنة ۲۱۳، رجوع شود بنسرة ۲۳۹
 از تراجم كتاب حاضر،

السالكين ويربتي المريدين ووعظالناس بالجامع العتيق مدة سنين وله استحضار تام في حقائق التّفسير و نكات دنيفة (و رق ٢٠٠) في علم التّذكير ، ولمّاعزم الشّيخ برهان الدِّين الصَّاغرجي على الرَّحيل بعد ما تلقَّى العلوك قدومه بالتَّبجيل قال انَّى قد حاولت النظر وجولت الفكرفلم ارفى شيراز من يقوم هذا المقام ويستحق لأبلاغ الكلام وارشاد الأنيام سوى هذا الأمام فوهب لمه المنبر والسرير واحسال عليه وظيفة التَّذَكِيرِ ، ورُوِي عنه كر امات كثيرة و ند استفدت من انفاسه المباركة ما افاضالله على " من انواره ، و سمعت الشيخ الحاج عماد الـدين الأمشاطي " قال كنت في عفوان شبابي الميكالااكتب ولااقرأ فسألت الشيخ ان يفتح الله على باب الكتابة والعلم فقال اشتغل بخلوة بعصل فيه مرادك فقلت الأمراليك فقال اجلس عي المسجد تحت المنبر ولا تُعَدُّ فيما * اشير اليك فجلست بأمره اصوم النَّهار و يوسلني ونت الافطار بطعام حتّى مضت على ذلك عشرة ايّام فجا، ني يوماً وقال رافب ليانتك هذه فسيتم مقصو دأ على قدر همتك فراقبت (و رق11) تلك اللهاة فرأيت انوارأ فدملأت المسجد وسمعت جلبة شديدة فنظر تالي كتابة كانت على المنبر ففرأتها ثم دُرْت على جميع كتابات المسجد فقرأت كلَّها فالما اصبحت جاءني السَّمِيخ وقال قداعطاك الله مناك فاخرج فمن ذلك الوقت صرت قارئاً وكانباً ، تو في في سنة و سبعمائية و دفن في بقعته الشّر يفة .

۱ ـ م ۱ الساغر جي ، ـ رجوع شود پراي شرح احوال او بحواشي آخر کتاب ، ۲ ـ م ، علبه ،

٢ ـ اطلاعي ازاحوال ابن شخس بدست نیاوردیم . ٤ ـ گذا في النسخ الثلاث ، والظاهر ،

دهنّا » . . . ه ـ جای آحاد و عشرات در هرمه نسخه سفید است .

٥٠ - الشيخ كاوس بن عبدالله ١

يقال انه من الشهداء ومزاره مبارك ولم اطلع على خبر منه سوى هذا ، ومر فده بمحلّة فضاء "الفاضي على شفير الحفرة رحمة الله عليهم .

٦٦ - الشيخ قطب الدين ابو محمد عبدالله بن على بن الحسين المكى
 المشهور فيما بين الناس بشيخ الاسلام¹

اعترف بفضله مشايخ العهد وعلماء الزّمان فد سافر ولقى المشايخ الكبار وقد صحب الشيخ ابدا النّجيب السهر وردى ، والشيخ عبدالقدادر الجيلّي ، ببغداد

۱ = چنین است عنوان در ق ، ب ، الشیخ کاوس بن عبدانهٔ بن عبدانهٔ ،، م ، الشیخ کاوس (نقط)،
 ۲ = چنین است در ق م (یعنی قضاء بقاء) ، ب ، فضاء (بقاب) ،
 عنوان در ق ب ، م ، الشیخ قطب الدین عبدانهٔ المکی المشهور بشیخ الأسلام ،

٤ _ متوقى درستة ٩٣ ه ، رجوع شوديس ٧ حاشية ٣ ، ٥ - يعنى شيخ عيى الدَّاين إبوع كه عبدالقادوين ابی سالح موسی (یا محمّد) جنگی دوست جیلانی دنبلی از اشهر مشایخ عرفای قرنششم و زعیم فرقهٔ قادریّه از قرق متصوّفه که در جمیع اطراف بلاد اسلام سنّی نشین منتشراند . در روز شنبه هشتیر ربیع الثَّاتی سال ۲۱ ه در بغداد وقات یافت و مزار او در آنجا زبار نکاه عمومی است ۰ ـ شرح احوال هبچيك ازمشايخ متقدمين و متأخرين بابن درجه مشحون و مالامال از افسانهاي بسيارهجيب غريب خرافهمانندكه مطألب تاريخي بكلي تنزضين آنها مستهلك است نبست و الباع واعتاب شيخ بعد الزعصر خود او دعاوي بسيارعريض وطويل وكرامات وخوارق هادات أوق العاده صجيب بدو تسبت دادهاندكه از هبچبك از صلحاء و مشايخ طريقت و بلحكه از انبياء اولوالعزم امثال آنهما بلكه عشر معشار آانها مأثور ايست - والى اؤقر ارامعلوم درحيان خود شيخ نه خود اوجنين دعاويمي نمودمبوده و نه همچیک از مور خین معاصر او (مانند این انجوزی و یافوت وابن الا تیر مثلاً) امثال این اموروا از او نقل کرده انه . در بسیاری از کتب رجال و تواریخ مؤخّر از عصر خود شیخ نسب نامهٔ از او تا حسن مثنی بن حسن بن علمیّ بن ابیطالب علیهم الشّلام دید، میشود (رجوع شود از جملـ، بتاریخ باقعی و نجوم الزُّاهر توسغینهٔ الأولیاه)، و لی علماه انساب در صحّت این نسب تر دید دار ند. صاحب عمدة الطَّالب في انساب آل ابيطالبك از معتبرين علماء انساب است درضين شرخ احوال عبدالله ابن محمَّد السوارد بن يحيى بن محمَّد بن داود بن موسى الثَّاني بن عبدالله بن موسى الجون بن عبدالله المعض بن العسن بن العسن بن على بن ابسيطالب كويد ، ﴿ و قد نسبوا السي عبدالله الـذكور السبخ الجلبل محيى الدين عبدالقادر اللجيلاني فقالوا هو عبد الفادر بن محند جنكي دوست بن عبدافة المفكور ، ولم يعدُّع الشَّبخ عبدالقادر همله النَّسب ولا أحد من أولاده وأنَّما ابتدأ بها ولد ولـد. [ایلیهٔ دو حلمه بند]

وسيَّدي احد الكبير أبالبطائح و ابا السَّمود " بالعراق و ابامَدُّ بَن " و ابن معبد "

[بلبه الاستما ليل]

أبو صالح نصر بن ابي بكر بن عبدالقاهر ولم يُقم هليها بيئة ولا عرفها له احد ، على ان عبدائة بن محمَّد بن يعبي رجل حجازي لم يغرج عن العجاز و هذا الاسم اعني جنكي دوست اهجم إسريح كما تراه ومم ذلك كله فلاطريق الى اتبات همذا النَّسب الَّا بالبيَّنة الصَّريعة العادلـة و قد اعجزتُ الفاضي ابا صالح و اقترن يهما عدم موافقة جدَّه الشيخ عيد انقادر و اولاده له والله سبحانه إعلم ٥٠ (برای مزید اطَّلاع از ترجمهٔ احوال شیخ عبدالقادر گیلانی رجوع شود بمآخله ذیل ، منتظم ابن الجوزي ١٠١٠ و ابن الأثير ١٠١١ هر دو در حوادث سنة ٢١١١ معجم البلدان ٢٣١٠١ در عنوان ﴿ بِشتِع ﴾ كه نـام مسقط الرّاس صاحب ترجه بوده در كيلان ، مختصر تاريخ الخلفاء منسوب باین انجب بغدادی ۱۰۱ - ۱۰۳ و نوات الوقیات در حرف عین ، یافعی ۲۱۱ - ۲۱۱ - ۲۲۱ عمدة الطَّالَب ١٠١١ مُ مُسخَّمًا أوْ روى روضات الجنَّات نجوم الرَّاهر تدرجوا درَّسة ٢١ م، نفعات ٨٦ - ٩٠٠ عبيب السّير جزو؟، ٢٠ ١٢ ، شعر انهي ٨٠١ - ١١٤ ، صفينة الأوليا. ٢٠ - ١١٤ ، صفينة الأوليا. ٢٠ - ٢١٠ روضات الجنَّات ١٤٤٣-١٤٤١ - طرائق العقائق ٢٠ ١٦٢ - مُحتصر طبقات المعتابلة ازجيل السَّعلَى ٢٤٢-٣١، خائرة المعارف اسلام دردوعنوان «عبدالغادر » و «قادرتِه» بقلم مركلبوثك بكي از بهترين مآخذ اطَّلاعات راجع بصاحب ترجمه وطربقة قادرته است ومآخذ عديدة ديكري نبز از شرقي وغربي در آنجا بفست داده عُدَّم ﴿ رَجُوعَ شُودَ أَيْرَ بِكُتَابِ بِهَجَةَ الأُسرارِ وَمَعَدَنَ الْأَنْوَارُ أُورَالدِّينَ عَلَى شَعَانُوفِي متولمی در سنة ۲۲۴ که تمام کتاب حاوی ۲۳۸ صفحه از اؤل تا بآخر درشرح احوال ومناقب شیخ عبدالقادر كبلاني است) ٠

1 - بعنی ابوالمبّاس احمله بـن عامـيّ بن اجمله معروف بابن السرّفاهی از اشهر مشاهــير صلحاء و شایخ قرن ششم . وی در فریهٔ ام عَبیدهٔ (بفتح عین مهمله و کسر باء موتده و سکون یاه مثثاة احتان وانتح دال مهمله ودر آخر تا، تأنیث) از قر ای بطایح که ناحیه ایست باتلاقی دارای عدَّهٔ از قری وأصبأت در وسط آب مابين واسط وبصره اقامت داشت ودرهمانجا در ۲۲ جمادي الأولى سنة ۷۸٪ وَأَانَ يَافَتُ وَ دَرَ هِمَانَ مُوضَحَ مُعْفُونَ شَفَّ وَ يَجُونَ اولاد فُكُورِي ازْ وَ بَافِي تَبانغه بود رياست آن ناحبه پس ازو بغواهر زادگان او علی بن عثمان و عبدالرّحیم بن عثمان و اولاد ایشان منتقل شد ومئاتها دردست ایشنان باقی بود اصاحب ترجم با شیخ عبدالقادر کبلانی سابق الذّ کر معاصر بود وهردو درعواق متوطن وهردو نيز بغايت مشهور يودنه لكن مشرب ومملك ساحب ترجمه بكأنى عج عشرب ومسلك شيخ عبد القادر بود وهبچبك از آن دعاوى بسبار عربش و طويل كه چشانكه كفشت معمولاً يشيخ عبدالقادر نسبت مبدهند مثل ايشكه كفته «قدم من بركردن هروالي خداست» وسدها امثال آن بوجه من الوجوه از ساحب ترجه منقول نبست بلكه يرعكس صفت بارزة سيدي اعجه رفاهی نهایت درجهٔ تواضع و ذلّ و انکسار و تحقیر نفس ولین کلام و سلامت باطن و قشاعت واقصى درجة سادكي بوهماست وجميح اقوال وافعال وحركات وسكنات متغوله ازو حاكي ازهمين اعدوال است (رجوع شود تحصوصاً بشعرانی ۱ ، ۱۲۱ ـ ۱۲۰)، ـ فرنة مصروف رقباعتِه يا بطائحته ازفقرامنسوب يصاحب ترجمه مبياشند ومابين ابن فرقه وفرقة هقادرتيه، اتباع شبخ عبدالقاهر كبلاني ازقديم الآيام الي يومنا هذا هموارم رقابت شديد موجود بوده وهست ، وعجب است كه [بليه در منط بند]

بالبصرة ، ثمَّ افام بشيراز و تقدّم الأفران بالعلم والزّهادة ، تو قي سنة اثنتين وستّين

[بليه از سنحة ابل]

ـ بعبته بهمان نحوکه برای شیخ عبد الفادر گیلانی روی داده بود ـ مدّنها پس از عصر سیّدی احمد رقاعی نیز نسب نامهٔ برایاو تا آمام موسی کاظم هلیه السّلام در کتب متألمرین مانند نفعات و سفینهٔ الا ُولياء مجملاً و اطرائق الحقائق مفشلاً ديده ميشود كه دركتب مورٌ دين معاصر يا قريب العصر با او ماننه ابن الآثیر وابن خاکان و بانمی و شبکی و حثی درشعرانی که بسیار مؤخر از عصر اوست مطلقا واصلا از آن مثوله ذكري و اثري نيست ، و ساحب عندة الطَّالب في انساب آل ابني طالب يس الزلفلاين نول وحوق نسب او الزفول قائلين بآن تا محمد بن الحسين المرضى بن احمد الا كبر بن موسى بن ابر اهيم المرتضى بن موسى الكاظم ع كويد (س ١٨٩) . • ولم يذكر احد من علما. النَّسب للعدين [العرضي] ولداً إسمه معبَّد و حكى لي الشيخ النَّذِب تاج الدِّين [بن معبَّة] انَّ حبدى احمد الرَّفاعي لم يدُّع هذا النَّسب و انْما اذْعاه اولاد اولاده والله اعلم ، (مأخذ ، ابن الآتير درحوادث سنة ٨٧٥، مختصر تاريخ الخلفاء منسوب بابن انجب بغدادي طبع مصر ١١٨٠ بيعد، نجامع المنتصر همان مؤلف طبع بقداد ٢٥٢ م ٢٥٤ ، ابن خاكان ١ ، ٧٥ ، سُبكي ١١ ءَ ٤ ، يَا فَعْمَى ٣ ، ٩ ٠ ٤ ـ ٢ ٤١٣ - عَمْدَةَ الطَّالِبِ ١٨٨ ، مَجْمَلُ فَصِيحٍ غُواتِي دَوْجُواتِث ستوات ٥٧٥ - ٨١١ - ٩٦٠ - ٧١٠ - نجوم الزَّ اهرة ٦ - ٩٣ - نفعات ١٩٨ ـ ١٦٠ - شعراني ١١ ۱۲۱ ـ ۱۲۰ ، سفينة الأوليـا. ۱۷۳ ـ ۱۷۴ ، تأج العروس در عجد و رف ع ، طرائق العقائق ٢ ، ١٥٦ ـ ١٥٧ - ١١٥٦ واترة المعارف اسلام ١٤ ١٣٣٦ ـ ١٢٣٧ بقلم سركنيون كما خذ عدیدهٔ دیگری نیز در آنجا بهست داده است ، رجوع شود نیز پدؤلفان ابوالهدی معتد بن حسن واهى الصيادي الخالصي الرَّفاعي نقيب الأشر اف حلب متوفي در سنة ٢ ٢٣ ١ ازمشاهير رفاعية معاصر بن که بسیاری از آن مؤافات در شرح احوال ومناف و حکم و فوائد صاحب ترجه است و اسامی آنها در معجم المطبوعات المريثة س ٢٥٣ ـ ٢٥٦ مذكور است) ،

۲ - هو ابوالسمود بن الشبل (او الشبلي) البغدادي ازمشاه بر اسحاب شبخ صدالفادر كبلاني ، ثاريخ وفات او را در جائي نبافته جز در طرائق العقائق كه بنقل از خزينة الاصفياء وفات او را در سنة پانصد و هفتاد و نه نكاشته و ماذك تاريخ آنرا نيز «عاشق حق » (۵ ۹۹) شبط كرده است ، پيخ قبر او از قراز تقرير نفعات و طرائق العقائق در بغداد نزدين قبر احمد بن حنبل است ، شيخ معيى الدين بن عربي در تضاعيف فتوحات ملك و فصوص العدكم بهار مكر ر نام او را برده و حكاياتي و فوائدي ازو نقل كرده كه اغلب آنها را جامي در نفعات و صاحب طرائق العقائق در كناب خود ذكر كرده اند (رجوع شود بنفعات ۱۱۰ - ۱۱۳ و سفينة الأولياء ۱۱ وطوائق العقائق در العقائق تم عال صاحب ترجمه مذكور نيست ولي العقائق در ج ۱ س ۱۱۰ - ۱۱۳ ترجمه احوال يكي از مشايخ مصر موسوم بابو الشعود بن ابي العشائر در ج ۱ س ۱۱۰ - ۱۱۳ و مدفون دردامنه كومنقطم درمصر مذكور است كه هيچ ادني ربطي با ديني متوفي در سنة ۱۱۶ و مدفون دردامنه كومنقطم درمصر مذكور است كه هيچ ادني ربطي با ديني متوفي در ده بكر است ۱ شنباه نشود . _

۳ ما هو ابو تداین (بقنح میم و حکون دال مهمله و فتح یاء مثناة انحتانیه و در آخر نون) سنیب
 این الحسن بااین الحسین الا نصاری المفری الا تعالى از مشاهدیر مشایخ عرفای مغرب درقرن
 این الحسن بااین الحسین الا نصاری المفری الا تعالى از مشاهدیر مشایخ عرفای مغرب درقون

(بليه از صفحة كيل)

الششم ، وي در فعلنهانه كه قرية بوده درجوالي اشبيليه (اندانس) متولَّه شده و درستة بانصه و نود ما بانسه ونود و چهار در بهلسان از شهرهای ایالت و قربان در غرب الجزایر در حدود سنّ هشتاد سالكي وقال افته و در كورستان فئاد (عشم عين مهمله وتشديد باه موشَّده والفودر آخر دال مهمله) واقعر در یکی دو قرسخی تلمسان دفن شده و مزار او هنوز در آنجا زیار تگاه عمومی است و ملوك خرب ازموختين و بني مهين و تعيرهم ابنية بسيارعالي مجلُّل كه بسياري از آنها هنوز بافي است برقبر او بنا نهماده انسه ۱ ـ ابو مدین از مشایخ عارف مشهور معیی الدّین بسن عربی بوده و این اخیر رر تضاعيف فتوحات مكته و قصوص الحكم بسيار مكرّر حكاساتي و احوالي و فوائدي قوقاأهاده تمتم ازو روات كرده است كه اغلب آنهما را جامي درافعات وشعر اني در طبقات و صاحب طرائق الحقائق از روی دو مأخذ مزبور نقل کرده اند ، بافعی در ج ۴س ۴۹۹ ازجملهٔ اصحاب او یکی د ابو محنَّه عبدالله الغارسي ، نامي را اسم مي بردكه بدون شك مهاد همين قطب الدَّين ابومعنَّد عبدالله بن على صاحب ثرجمهٔ متن حاضر بايد باشد (براى منهيد اطلاع ازاحوال ابوددُنِن رجوع شود بدآخة فابل؛ تاريخ بافعي ٢ - ٤٦٩ ـ ٧١ ، اين بطوطه ٢ - ١٧٨ ، نفعات ١١٢ ـ ١١٠٠، شعر اني ١٠ ١٣٢ ـ ١٣٥ ، صفيتة الأولياء ٦٧ ، طرائستي العقائستي ٢٧٦٠ ـ ٢٧٩ . أغلام زر كفي ٢٠١٤، دائرة السمارف اصلام ج ١ س ١٠٠-١٠ بقدم بل كه حاوى بهترين نرجمة حالي استكه تاكنون كسي از ابو مدين جمع كرده است وفهرست مفعلي از مأخذ عديدة دیکر نیز از شرقی و ندربی در آنجا بدست میدهد 🕽 .

٤ ـ چينېن است در ق م و نيز در ترجمهٔ کتاب حاضر بتوسط پسر مؤلف س ١٩ (يمني اين معيد يا ميم وعين مهمنه وباه موخَّده ودال مهمله)، ب ١ ابن مصد (كذا) ، ـ با نعص بلبـ هيچگو ته اطَّلاعي ازشخصی باین نام و نشان یعنی «ابن معید» که مناسب مقام باشد یعنی از رجال قرن ششم و ساکن عمره باشد مدست نباورديم . وما احتمال قوى ميدهميركه ابن عبارت بكلُّي محرَّف باشد يتقرير ذيل ا از مطابق بودن مندرجات ابن ترجمهٔ حال در متن حاضر تفریباً حرفاً بحرف با مندرجات شیراز نامه طَنَّ قريب بيقين بلكه قطم ويقين حاصل ميشودكه مأخة مؤلف در ابن ترجمة حمال يا خود شبراز الله بسوده با اصل مشتركي 🕳 كشاب حياضر و شبرازنامه مر دو از آن نقل كردمانه، عين عبارت شبراز نامه س ۱۱۱ ازفرار دُيناست : «ودرعصر او [يعني درعصر صاحب ثرجه] ازمشايخ اطراف سلطان العارقين ستدي احمد كبير [رفاعي] قدس سرّه در هعماميمه و شبح ضياء العاين ابو نجب حهروردي وعبدالقادرجيني دربقداد بغدمت اومواخاتي داشقند وغاليانه بايكديكر مجتني مي نمودنده انتهبيء برواضح استك فعميديه، در عبارت مفكور بنعو قطم و يقين و بدون ادنبيشك وشبهة خریف ۱۶۰ قبیلانه است که چنانکه در حاشیهٔ ۱ از س ۱۲۰ گذشت محل اقبامت داشمی سیمدی احد رقاعی بوده است . ولاید ناسخی جاهل در ایندا دام عبیدة » را متصل بیکدیکر دانمبیدة » نوشته بوده و سيس دائعبيدته بتوسط ناسخ جاهل ديكرى دمعيدية، شده ، وبالأخر ، دمعيدية، در کبال سهوات به ۱۹ بن معبده تحریف شده . وچون قریهٔ ام عبید: چنانگ گذشت نزدیات بصره بوده واين تعبين موضع آن نبز ظاهراً در اصل نسخهٔ منقول عنها موجود بوده لهمـذا مؤاف كتاب حاملر باحتمال بسيار قوى بواسطة غلط بودن تسخة مأخة خود توهم كوده كه ابن معبد نأم يكي از مشايخ هرقا بوده كه در بصره اقامت داشته ، هذا ما يظهر لنا والله اعلم يعقبقة الحال ،

و خسمائة ' ، (ورق71هـ)و ابناه الشيخ حسام الدّين عمّد والشيخ شهاب الـدّين روزبهان كانا من كبار شيوخ العصر 'رحمة الله عليهم .

۱۷ - الامير ركن الدين عبدالله بن احمد الو اعظ سبط الامير
 اصيل الدين عبدالله العلوى المحمدي⁷

كان سيّداً شريفا قانتاً لله حنيفا بذكر العباد و يحبّ بعده العزلة والانفراد قد قام بأمر نفسه خوفاً على الدّين فانتفع به جماعات من الصّالحين وأيته في مجمع مشهو دسيماه في وجهه من اثر السّجود، توقى سنة خس و خسين و سبعمائة و دفن في بقعته الّتي اتّخذها بسكة سختو به رحمة الله عليهم.

٦٨ - الامير سيف الدين يوسف بن عبدالله الو اعظ

ولده الرّشيد وخلفه الصّالح قام مقام الأبرار وارشد الخلق الى العزير الغفّار و قام بوظائف البشارة والأنذار وعظ النّاس ستّبن سنة في الجامع العتين والمسمودي وغيرهما وكان موقفاً من عندالله منظوراً بنظر عنابة الله ذا وجد و ذوق و بكاه في اثناء الموعظة اورثت عُمَّا يُعرات في القلوب ورغبات ورهبات في النّفوس وله

t ... گذا فی ب. ق ۰ م ء اثرت ۰

۱ - چنین است در ب ق و ترجمهٔ فارسی کتاب حاص س ۱۱ وشیرازنامه س ۱۱۱ م ۱ اتفتین و خسین و ستمانهٔ ۱ و آنظاهر آ غلط فاحش است جنانکه از تاریخ وفیات معاصر بن سابق الفتا کر صاحب نرجه یعنی شیخ عبدالقادر گیلاتی سنهٔ ۱۱۵ ه و سیدی اعدر فاعی سنهٔ ۲۵ ه و ابو السعود سنهٔ ۲۵ ه و وابد میشود ۱ - ۲ - شرح احوال صاحب نرجه با دو پسرش حسام الدین مذکور است ۱ - معتد و شهاب الدین روز بهان هر سه در شیرازنامه س ۱۱ - ۱۱ انیز مذکور است ۱ - ۲ - سیط معتدی در اینجا بعمنی «دخترزاده» یعنی نوادهٔ دختری است ۱ و ترجمهٔ احوال امیر اصیل الدین عبدالله علوی معتدی در او اسط نوبت سادم در نحت نمر تا ۲۲ از تراجمه کتاب حساسر مذکور است ۱ - کلمهٔ «المعتدی» در م موجود نیست ۱

خلوات و مجاهدات و دعوات مستجابات (ورق ٦٢) قد ظهر نوره على كثير من المسلمين فانتهجوا ببركته مسالك اليقين، توقىسنة ثلاث وستين أوسبعمائة ودفن خلف تربة والده رحمة الله عليهم".

٦٩ - الشيخ زين الدين محمد بن ابي بكر الكسائي "

كان واعظاً عالماً موقراً بحداً في المورالدين يأم بالمعروف وينهي عن المنكر مذكر النّاس في الجامع البغدادي ويؤم النّاس به و يخطب قد قرأ على الشيخ صدرالدين ابي المعالى المظفّر عميع مصنّفات فروجه بنتاً له لمّا رآه لها العلا واجازله رواية سائر مروبّاته ومُجازاته وله جموعات ورسالات توفّي في سنة ... وسبعمائة ودفن في خانفاه في سنّحة سختويه رحمة الله عليهم .

۱ - جای آجاد و عشر ات در م حقید است ، و متن مطابق پ ق است ، ۲ - در ترجه گتاب حاضر بفارسی بفام پسر مؤلف س ۱۲ دراینجا پس از ختم این فصل عبارت ذیل را علاوه دارده د مؤلف کشاب میگویند در آن بفته از فرزندان عالم او پسیاری دان گرده اند ، مترجم کشاب خفا الله عنه میگویند پسر عالم او امیرجان اشدین را دیدم و وعظ او شنیدم در مسجد عنیق و چند دوراهها دیدم که هر سربادی که باری بودند از پیش اومیرفتند گویا برطریقه شد ، و پسر رشید از امیراسمها و امیر مفاقر الدین نیز از واعظان خوش نفس بودند و در آن بغته آسوده اند ، ق او امیراسمها و امیر مفاقر الدین نیز از واعظان خوش نفس بودند و در آن بغته آسوده اند ، ق الشیخ زین الدین علی بنز خوانده شود ، ق الشیخ زین الدین علی بن محقد الکمائی ، به با بر این (چون نام بدر این محقد ه ابو یکر کسائی ، است) عقمل است که صاحب ترجمه پسر بنا بر این (چون نام بدر این محقد ه ابو یکر کسائی ، است) عقمل است که صاحب ترجمه بسر ساحب ترجمه بسر می ادر این تماریخ در هر سه نسخه سفید است ، ولی در ترجمه کتاب حاضر ، ه سرحای آحاد و عشر ات این تماریخ در هر سه نسخه سفید است ، ولی در ترجمه کتاب حاضر ، ه سرحای آحاد و عشر ات این تماریخ وفات صاحب ترجمه دسان هداست ، ولی در ترجمه کتاب حاضر ، بغارسی بشم پسر مؤلف س ۱۲ ناریخ وفات صاحب ترجمه دسان هداشت ، ولی در ترجمه کتاب حاضر ، بغارسی بشم پسر مؤلف س ۱۲ ناریخ وفات صاحب ترجمه دسان هداشد و دوازدد، مرقوم است ، بغارسی بشم پسر مؤلف س ۱۲ ناریخ وفات صاحب ترجمه دسان هداشت ، ولی در ترجمه کتاب حاضر ، بغارسی بشم پسر مؤلف س ۱۲ ناریخ وفات صاحب ترجمه دسان هداشد و دوازدد، مرقوم است ، بغارسی بشم پسر مؤلف می ۱۳ ناریخ وفات صاحب ترجمه دسان هداشد و دوازد، مرقوم است ، بغارسی بشم پسر مؤلف می ۱۳ ناریخ وفات صاحب ترجمه دسان هداش هداش هداشد و دوازد، مرقوم است »

٧٠ الشيخ يوسف الجويمي"

"كان سالكاً ذا بصيرة و عرفان و ذوق دائم و وجد عند السّماع مطلعاً على دفائق السّلوك عارفاً بواقعات القوم له خاوات كثيرة ابتدأ ها من غرّة عمره فدام على ذلك او زاده الى منتهى امره ما شرع فى شى من السّطح وما تفوه بعا يخالف ظاءر السّرع و شوهد منه انواع كثيرة من الكر امات (ورق ٦٢ ب) روت عنه العدول الثّفات كنت الفاه احياناً وافرح بمشاهدته زماناً واستجم بسماع ذكره عن محن الأيّام واستكشف منه اخبار مشايخه الكرام و ومن اعيان شيوخه الشيخ فخر الدّين احمد المشهور ببازارو الفائق بصفاء وفته وسمو حاله وكثرة مكاشفاته على ابناء جلدت فى زمانه و توقى فى سنة ... و سبعمائة و دفن بالبقعة العامرة بسكة سختويه وحمة الله عليهم.

٧١ ـ الشيخ زيدان بن عثمان^

قيل انبه من اولاد امير المؤمنين معمان بن عمّان صهر رسول الله صلّى الله

۱ ـ رجوع شود برای شرح این نسبت بسابق س ۱۰۰ حاشیهٔ ۱ ،

٣ ــ م ، قداوم ، ٢ ــ كلمات « او زاده » فقط درب موجود است ،

٤ - گذا في النسخ الثلاث؛ والظاهر ، روانها ، ه - چنین است این کلمه (یعنی بعینه مانند کلمهٔ بازار بعلاوهٔ واوی در آخر آن) درهر سه نسخه و نیز در ترجهٔ فارسی کتاب یقتم پسر مؤلف ص ۱۳ ، - شرح احوال این شخص را درجائی نئوانستیم بدست بیاوریم ،

۱ - جای آحاد وعشرات درهرسه نسخه سفید است و در ترجه فارسی این کتاب نیز د هفتصد و چیزی » مهقوم است ، ولی درفارسنامهٔ ناصری چ ۲ س ۱۸۲ بنقل از کتاب منهارات شیراز که لایدهین کتاب حاضر باتر جه فارستی آن پاید باشد تاریخ وفات ساحب ترجه وادرستهٔ «هفتصد و هشتاد و اند» نگاشته ، پس یا درنسخ حاضره اینجا سقطی هست یا درنسخهٔ صاحب فارسنامه کلمهٔ «هشتاد» نگاشته ، پس یا درنسخ است ، ۷- م ، بیتعته ، ۸ - در م این ترجهٔ حال قبل از ترجهٔ سابق سقوه است ، - ۷- م ، بیتعته ، ۸ - در م این ترجهٔ حال قبل از ترجهٔ سابق سقوه است ، - ۲- شرح ۱- وال این شخص در شیر از نامهٔ س ۱۸۰ نیز مسطور است ولی در آنجا اشتباها بجای زیدان «رندان» بارا ، مهمله و نون جاب شده ، - ۱- کلمهٔ «امیرالمؤمنین» فقط در ق موسود است ،

عليه وسلم ولم اطلع على صحة خبره و تنبّعت كتاب المعارف لابن نتيبه و غيره فما وجدت في اولاد عثمان من يسمّى زيداً ولا زيدان و يقال الألف والنّون فيه التثنيه لاللاً لحاق لأن ضجيعه في قبره يسمّى زيداً ايضاً فهما زيدان وهو مزار جارك وفعه واعلاه الصاحب الكثير الخير الجزيل النّوال فخر الدّين محمّد السّنهاني من اولاد سلمان الفارسي وضي الله عنه ومدفنه هناك وحمة الله عليهم ".

۱ ـ در هرسه نسخه نام این شخص د محاد ۹ مسطور است بهمان نحوکه جاپ گرده ایم ۹ ولسی در شیراز نامه س۸ ۱ تام او د عبدالرّحیم ۹ مرفوم است ۱ ـ بافحس باییخ هیچنگونه اطّلاعی در خصوص این شخص نترانستیم بدست بیاوریم ۱

۴ ـ كشات دمن اولاد سلمان الفارسي، وإ در ب تعاود،

۳ - در اینجا پس از ختم این شرح حیال در ترجمهٔ فارسی این آکثاب بقلم پسر مؤلف عبسی بن جنید س۳ ترجمهٔ حال شخس فیل را که درهیچیك از سه نسخهٔ هریی موجود نیست علاوه دارد ا درهیچیك از سه نسخهٔ قریمی موجود نیست علاوه دارد ا در شیخ زیبی الدیمی علمی کلاه و از مشایخ ساحب وقت خود بود و بسیار لطف و بخشش با مردم داشت و میگویند تسخیر جنیان کرده و تمكن احوال در افوال و افعال هریجه نمامتر داشت ر جماعتی از اکابر که بعضور پر نور او رسید، اند از [او] فرایب حکایات و هجایب مقالات نقل میکنند ، وشیخ حاجی ابراهیم خنجی و نبخ عفیف الدین کازرونی ومولانا کمال الدین از سریدان وی بودند و مرقد دریف او در هسایهٔ شیخ زیدان است رحه الله علیه به انتهی » مشرح حال شیخ حاجی ابراهیم خنجی مفتضور در ترجهٔ فارسی کتاب مساخر س ۱۷ بلافاصله بعد از ترجهٔ خبخ حاجی ابراهیم خنجی مفتضور در ترجهٔ فارسی کتاب مساخر س ۱۷ بلافاصله بعد از ترجهٔ احوال نسره ۲۸ مسطورات آن کتاب احوال نسره ۲۸ مسطورات آن کتاب علی کلاه بعنوان ده ای شیرازی » مذکور است با بعضی زواید که مانند غالب مسطورات آن کتاب بایه با نهایت احتیاف تنقی شود » در فارستامهٔ نامبری ۲ م ۱ ۱ ۱ نین فقط بات سطر ترجههٔ حال او را نگاشته است »

النّو بة الثّالثه

لمقبرة سلم و ما يقتفيها

٧٧ - الشيخ اسلم بن عبدالله الصوفي الشير ازي (ورق ٦٢)

من اكابر الفدماء واعيان مشايخ الصوفية بفارس كان ذا قدم راسخ في المعرفة وي الديلمي "باسناده عن الشيخ الكبير عن زكريًا بن سلم عن سلم انه قال كان يجالسني شيخ يصلّي معي كثيراً فقال لي يوماً تريد ان ترى الخضر قلت اى والله فال فقم ولا تخبر احداً فقمت وخرجنا من المسجد و جاوزنا العمران ولم يكن اذ ذاك "سورو لا درب فجاوزنا الصحراء وقطعنا الحبل الذي بحداء الوادى فأشر فنا على صحراء واسع نزه أو اذا بقبة منصوبة فقال لي لا تكلّم " البتة بشي فدخلنا القبة فاذا شيخ جالس من احسن ما يكون وابهاه فسلّمنا عليه فردّ علينا ثم "قال من هذا الذي معك قال هو رجل صالح فقال ايداخل السّاطات قال لا قال فو الده كان يداخلهم قال نعم قال ورث عنه شيئاً قال نعم فالتفت فلم اوه ولا الخيمة فلبثنا عشرة المام ثم رجعنا رحمة الله عليهم.

۱ ــ م افزوده ۱ ابو زکریما ، ۲ ــ رجوع شود پس ۴ حاشیهٔ ۱ ، ۴ ــ جنبن است در

هرسه نسخه ، وشاید اصل عبارت این نعو بوده ، دولم یکن اذ ذاك [هناك] سور افخ ، ،

٤ - جنين است درهرسه نسخه ، وسوآب ظاهراً ﴿واسعة نزهة ؛ است چه صعراء مؤلَّث است ،

چنین است در هرسه نسخه ، والصواب ، لاتتکآم ،

٧٧ - الشيخ مؤمل بن محمد الجصاص ١

من كبار شيوخ شيراز سافر "العجاز والعراق وكان حسن اللّسان في (ورق ٦٣ ب) علم التّوحيد و علوم المعارف مع الله الله الله لا يكتب ولكنّه كان افهم اهل عصره ، وحمل الجوبة على بن سهل عن مماثله التّي ارسلها

۲ ـ شرح احوال این شخص در نقعات ا ـ م افزوده ، ابو محبَّد ، الأنس جامی ص ۲۲۲ ـ ۲۲۴ نیز مذکوراست ومعتوبات آن در بسیاری از مطالب عیناً باکتاب حاضر يكي است ولي تفعات بسبار مفشل تر است بطوريكه واضح مبشودك تفعات ازكتاب حاض نفل نکرده بلکه هردو از مأخذ مشترك قديمتري افتياس کردماند ، و آن مأخذ مشترك بعقيدة ما جنانكه از يعضي قرائن مستفاد ميشود عبارت بوده از ترجمة طبقات الطوقية ابوعبدالرَّحسن سُلمي نیشابوری متوقی در سنهٔ ۱۲ ۶ کیه خواجه عبدانهٔ انصاری معروف در قرن بنجم آنرا از عربی بفارسي قديم هروي ترجمه كرده بوده و بعدما جامي در اواخر قرن نهم آمرا بفارسي معمول عصر خود در آورده و بعضی زوایه و باشانات نیز برآن انزوده و نفحات الأنس معروف را از آن حاخته است (از بن ترجمهٔ خواجه عبدالله انصاری فعلاً یك نسخه در كتــابخانـهٔ نوری هشمانجه در استامبول و بك نسخهٔ دیگر ظاهر اً در كاکاتكه موجود است) د . نام صاحب ترجمه يعني مؤمّل جساس در انساب سمعانی درنسبت دشیرازی، (ورق ۲۵۴ الف) استطراداً در ضمع ترجمهٔ احوال شیخ کبیر معتبد بن خفیف نیز آمده است ه . ۳ ـ رجوع شود بس ۵۰ حاشیه ۲ ۰ ا _ چنین است (یعنی هما بخاه مهمله) در ق ب ۰ م اصل جمله وا ندارد ۰ ـ بقرینهٔ فقرهٔ معادلهٔ این هبارت در دو مأخذ ذیل یکی در ترجهٔ قارسی این کتاب بثلم پسر مؤانب ، ﴿ وَ عَلَىَّ بِنْ سَهَلَ جند مسئلهٔ از وی پر سیمه جواب داد » ، و دیگر در انجان ، د وی جواب داد از مسائلی که علی ّ ابن حمل اصفهانی بشیراز فرسناد. بود ، شکّی بانی نمی ماندک، «تَمَلّ، تصحیف «عَمَلُ» است بعين بجاى حاء يعني صاحب ترجمه واب مسائلي واكه عليّ بن سهل از شيرازيان يرسيده بود ترتيب داد وساخت يعني جواب آنها را داد ٠٠٠ ٥٠ يعني ابوالحسن عليٌّ بن سهل بن معبَّد بن الأرَّهر الأسقهاني از اجألهٔ عرفاه اواخر قرن سؤم و از افران جنبه • وي از اصحاب محمّه بن پوسف البناء جاءً مادري ابولهيم صاحب حليلة الأولياء است و ابن محقد بن يوسف بنَّاء نيز ازمشاهير عرقاء فون سؤم بوده و شرح احوال او درحلية الا واباء و نفعان مسطوراست . ـ صاحب ترجمه يتصريح ابوأسيم در تاريخ اصبهان طبع ليدن ج ٢ ص ١٤ و ابن الجوزي درتاريخ منتظم ٢ . • • ١ و ابن تغري بردي در تجوم الزَّاهرة ٢٤ ١٩٧ ١ ١٩٨ در سنة سيصه وهفت هجري وفات يافت ا وأي الربخ كزيده وفات او را درحدود سنة ۲۸۰ نگاشته و آن سهوواشع است . قبر علي بن سهل منوز در اصفهان زیارتگاه عمومی است و واقسع است در شمال شهر در خیابان درواز، طوقیجی نزدیك قبر صاحب بن عبّاد » _ (برای مزیده اطّلاع راحهم بصاحب ترجمه و افوال و تواله منقوله ازو رجوع شود عبلاوه برمآخه مذكور در نوق باآخــذ ذبل ، كتــاب اللّمـم ابو نصر حرّاج طوسي س ١٦٠ ، ٢٣٨ ، حلمة الأولياء ابوتُعيم اصفهاني ٢٠ ، ٤٠٤ - ٢٠٤ ، رسالة قشيري ٢٣٠ يقيه ووحلحه يمد

[الى شيراز]، فال الشيخ عبدالرحيم الأصطخري في الله يوما قدم بنا الى الصحراء فخرجنا الى باب منذر فكنت افرأ وهو يسمع فلمّا فرغنا اتينا المسجد والخطيب يخطب فقال لو فاتتنى الصلوة لخر فتهاى ذلك الكتاب ولعلمت انه زور وباطل، وكان قو ته من كسبه فاذا صلّى الصبح جلس فى الجامع عند باب المصاحف يدرس الفرآن لا يكملّمه احد حتى تطلع الشمس فاذا طلعت قام فصلّى الصّحى ثم انصرف، قال ابو سعيد علمت يوماً حتى فرغ من صلوته ثم مشبت خلفه حتى بلغنا باب داره و قد اجتمع فحو ثلثمائة رجل فكلّمهم كلّهم وقضى حاجاتهم و فرق فتيانه عليهم كلّ ذلك في مقدار ساعة ثم قال لفلمانه خذوا الا بزار واذهبوا الى فتيانه عليهم كلّ والذهبوا الى

بليه از صلحهٔ لبل

كشف المحجوب ۱۸۱۰ ۱۸۹ ۱۹۵۰ تذكرة الأولياء ۲ م ۱۱۰ ۱۱۰ ۱ وين بطوعة ۱۳۰۰ ۱ تاريخ كويده ۷۷۲ نوه،ة القارب ۱ ه م نفعات ۱۱۰ ۱۱۰ شعراني ۱ م ۱۸۰ ووضات الجنات ۱۸۵۱ ۱۶۸۲ طرانق الجنائق ۱۷۷ ـ ۱۸۰ م ـ رجوع دود نيز جعواشي آخركتاب) ۰

۱ بفرینهٔ فتر ، مدادله این جمله در نفعات ، دجواب داد باز مسائلی که علی بن سهل اصفهانی بشیر از فرستانده بوده این در کامه که بین دو قلاب علاوه کردهایم از منن خاصر افتاده و بدون آن هبارت اینر احت ، ۳ ـ رجوع شود شهر ، ۱ از تراجم کتاب حاصر ، ـ جملهٔ د هن مسائله آلتی ارستها الی شیراز قال الشیخ عبدالرّ حیم : تمامهٔ از ب ساقط است ، ۳ ـ بستی کتابی را که عبدالرّ حیم اصطفری میخوانده و او کوش میداده ، بقریتهٔ ترجمهٔ قارسی این کتاب ، ۵ گفت اگر نماز من قوت میشد البته این کتاب ، ۵ گفت اگر نماز من قوت میشد البته این کتاب را میسوختم و میدانستم که همه باطان و گفاه است که میخواندی » ،

الله المناه المراد الزين ابوسعيد كرست و داير ارا در ابتجا جنانكه فقرة معادلة ابن عبارت دونقعان و دوقلامان راكفت كه دست افزار را غلان جاى بريد كه من بشدا ميرسم و آن دلائت ميكند مرادف دافزاره است يعنى آلات وادوات ببشه وران تموماً مانند تبشه وتبر وچكش واره و ماله و امثال ذلك (برهان قاطع و غيره) و وسياق للام نيز بلون شك مقتشى هدين معنى است زير اكمه صاحب ترجمه جشاس بعنى كمج كار باكم يز بوده و بشاكر دان خود ميكفته كه اسباب كارمرا ازتيشه وماله وغيره بيريد بفلان جا نامن خود بيايم و ولى چيزى كه مأية تعقيات اينست كه كار ما كوكن و اين منى كه قارسى صرف است آنهم قارسى غامبانه با عالى (واكنون هدم در كه كار نا در زبان عوام عيناً بهدين صورت مستعمل است) ولفتى است در دفران م بي استعمان كرده در قرهنگها ضبط است مؤلف كتاب جنانكه ملاحظه ميشود آنر ا درطني هبارت مربى استعمان كرده ويدون شك خيال ميكرده كه عربى است و

الموصلع الفلاني حتى الحق بكم نما رأيت او فرع فلا منه فتحبّرت فيه فالنفت الي وقال يا مني رأيتني بالفداة في المسجد قلت نعم قال انا في هذا الوقت (ورق ١٤) مع هذا الخلق اذكر لله منى في ذلك الوقت؛ قال ومتى كان بعمل لا يتربد على رد نسلام ولا بكلم احداً و يقول اتسى اجير ولمولا ان رد السلام فرض ما اجبته وتحقى في سنة اثنتين وعشرين و تلثمائة * ومحلّ قبره متّصل بداخل مسجد الجنازة الله عليهم.

٧٤ _ الشيخ ابو السائب

من اولياء الله المفريين قبل ان اباه كان تاجراً كثير المال وكان له ابنات احدها يكنى ابا السائب هذا فلما تو في التاجر قسم ابناه العال بينهما نصفين وكان بها ورئاه "شعرة من آثار رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الأخ الكبر قد قسمنا جيع ما نركه والدنا قسمين و قد بقيت هذه الشعرة فنعال نفسه ها بيننا فقال ابو السائب كيف نفسمها قال نأتي بالمقر اض فنقسمها نصفين على السوية فقال لا والله لشعر رسول الله صلى الله على وسلم اعز و اجل واشرف من ان يفرض بالمقر اض ولكنى وسول الله صلى النوم و تركني ما سواها ورق قال الموالة على ما سواها المنال الموالة على السوية فقال الموالة المناسواها المنال الموالة و الرضى المنال المنال المنال المنال المنال المنال والمنال المنال المنال المنال المنال المنال الشعرة الشعرة المنال المنال المنال المنال المنال الشعرة الشعرة المنال المنال المنال المنال المنال الشعرة الشعرة المنال الشعرة الشعرة المنال ا

۱ بجای جمنه از ستاره تا اینجا م چنین دارد ، وقیر ، فی قبلی مسجد الجنازة و الا آن منصل بداخل السجد ،
 ۲ – شرح احوال صاحب ترجه در شیراز نامه ص ه ۱ نیز مذکور است و در آنجا او را چنین عنوان کرده «ابو السائب بن اسعق الشامی» ، و گوید او از سادات شام بود و در او اثل عهد عضد الدوله [۲۷۲-۲۸] بشیراز آمد ، و سرحوم قرصت شیرازی در آ تار المجم س ۱۳ ٤ عام تیز شرح حال نحنصری از او که خلاصهٔ شیراز نامه است ذکر کرده ولی و قات او را در آنجا در سنه سیسد و چهل وشش نگاشته ، و ما هیچ ندانستیم از روی چه مأخذی مرحوم فرصت این تازیخ و قات برا نقل کرده است ،

فوصعه في جيبه وكانت مه مدة عمره يشمها ويقبلها ويصلّى على النّبي صلّى الله عليه وسلّم دم مالبنا مدة حتى فني مال الكبير و نما مال الصغير فلما حان وقت ارتحاله عن الدّنيا اوصى اولاده واقاربه وقال مالي وسيلة الى الله تعالى سوى هذه الشّعرة السكريمة فاذا متّ فاغسلوني و بخروني وعطّروني ثم ضعوا هذه الشّعرة في عيني اليمني لعلّى الله ير حمني بير كنها وقلما تو في فعلوا ذلك فرأى بعض الصالحين في منامه انّ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم قال له قل للنّاس من كانت له حاجة في منامه انّ رسول الله صلى السّائب فجمل النّاس بقصدون زيارته ومن وصل الى هناك راكباً ينزل ويعشى راجلًا اعزازاً و اكراما لشعر وسول الله صلّى الله عليه و

ه٧- الشيخ ابو المبارك عبدالعزيز بن محمد بن منصور بن الراهيم الادمي المراهيم الإدمي المراهيم الإدمي المراهيم الإدمي المراهيم الإدمي المراهيم الإدمي المراهيم المراعيم المراهيم المراهيم

كان وحيد العصر ومقتدى النّومان بخطب بجامع شيراز ويؤم النّاس بها (ورق ١٥٠) في عهد الأتابك زنّكي بن مودود وله اسانيد عالية بقال الله قدوة الحفّاظ فيعهده وروى عنه خلق كثير من العلماء الرّبّانيين ومقاماته مشهورة وخبر تلميذه بعد وفاته وقراءته عليه في القبر فيد مضى من قبل "، توقّى في سنة تسم و

۹ جنبن است عنوان در ب ق ۱ م ۱ الشیخ ابو العبادر [کدا] عبدالعزیز بن محتد ۱ شیراز نامه
 ۱ ۱ ابوالعبارك عبد الغزیز بن محتد بن منصور بن ابر اهیم (پدون نسبت ۱۷ دمی) ۱ معجم البندان استطراداً درعنوان ۱۳۳۳ و ایدالعبارك استطراداً درعنوان ۱۳۳۳ و ایدالعبارك عبدالعزیز بن عقد بن منصور الأدمی الشیرازی ۱

٣ - دؤمين يادشاه از سلسلة ملوك سلفريان فارس (سنة ٨ ٥ ٥ - ١ ٧ ٥) .

۳ - رجوع شود بسایق س ۲۳ - ونمی مؤلف در آنجا حالایتی راکه در اینجا بدان اشاره میکند نسبت به «ایواسمیق آدمی» داده است نه به «ایوالمبارك آدمی» که کنیهٔ صاحب ترجهٔ حاضراست (بنیه در صنعه بعد)

خسبن و خسمائة أو قبره فيما بين مسجدى الجنازة في العقبرة أرحمة الله عليهم . وخسمائة أو قبره فيما بين مسجدى الجنازة في العقبرة أرحمة الله عليهم . والشيخ أبو طاهر محمد بن أبي نصر الشير ازى من من زهاد البلدة وعبّاد العهد فاق اهل زمانه بالفضل والتّقوى وكان من زهاد البلدة وعبّاد العهد فاق اهل زمانه بالفضل والتّقوى وكان من العمارف آية تو قي في سنة ثلاث و خسين و خسمائة و دفن بأعلى طرفي ألمقبرة .

٧٧ ـ الشيخ احمد بن يحبى كنيته ابو العباس.

تدلقي افاصل النّاس وكتب عن الجنيد" وابي عمد رويم ولقي سهل بن

(پلیه از ساسه ایل)

و در صحت این کنیه ایداً جای تردید نیست چه علاوه بر مؤلف کناب حاضر صاحب معجم البلدان و شیرازنامه وطبقات القراه نیز همه بدون استنتا کنیهٔ اورا « ابوالمبارك » ضبط گرده انه » پس یا دابواسحق » در س ۲۳ اشتباه است ازمؤلف کناب بجای «ابوالمبارك» (و بنابر بن حاشیهٔ ۲ در آن صفحه لفو و بی مورد خواهد بود) « و با آنکه شاید اصلا آن شخص مذکور درس ۳۳ وصاحب آن واقعهٔ بعد از مرگ بکای غیر صاحب ترجمهٔ ما نعن فیه است و مؤلف بواسطهٔ اشتراك هردو در نسبت دالاً دمی » مایین آندو خلط كرده و دو شخص متفایر را یکی فرش نوده است »

الم المراح الم الموجود الموجود المجاهدة والمحافظة المراح المحافظة المحافظة المحتملة المحتملة

عبدالله النّستريّ ، روى الدّ بلمي عن الشيخ الكبير ابي عبدالله انه قال ماراً بت واحداً متحققاً في وجده على السرمديّة مثل احد بن بحيى وهو اوّل شيخ صحبه ابوعبدالله قال وكان يبيت في صحن المسجد الجامع يجمع طيلسانه و يجمله تحت رأسه و يستلقى على قفاه و يأخذ الحصا (ورق ١٠٠ ب) و يكسره بأسنانه و يرميه الى ان يؤذن للصبح ثم يقوم و يصلّى بطهارة العشاء و حكاياته في السيرة كثيرة ، فيل مرقده في هذه المقبرة ولم اطلع عليها بعد رحمة الله عليهم .

۷۸ ـ الشيخ بها الدين كرشاسف بن عمر المعروف في شير از بشليكو *

كان في بده الأمر شاباً راعياً لأغنام بعض الرّوساء يوعى الغنم بالنّهار و يؤو بها باللّيل الى الدّار وكانت لذاك الرّبس ابنة جميلة قد ترعوعت و راهقت فعشقته لشبابه و حسنه و ادبه و امانته في معاملته فوجدت عن اهله في غفلة في بعض اللّيالي فانتهزت الك الفرصة و انت اليه و كان الشيخ نائماً فأرادت مضاجعته وهمّت بهلتعانقه فاستيقظ برأى امراة ذات حسن وجمال ندعوه الي نفسها فاتفى الله ونهى نفسه عن هو اها فصاح عليها وقال لها ان لانتركيني بحالي و تذهبي ايقظت ونهي نفسه عن هو اها فصاح عليها وقال لها ان لانتركيني بحالي و تذهبي ايقظت اباك و اهلك فخافت الابنة و ذهبت فورد في تلك الحالة على قلبه وارد من عو الم الغيوب حتى غاب عن حسه فلما افاق (ورق ١٦٠) ترك الاكتساب و توجه الى الله الغيوب حتى غاب عن حسه فلما افاق (ورق ١٦٠) ترك الاكتساب و توجه الى الله

ا و رجوع خود بس ۱ ه حائب ۱ ه م ۱ کدا نی م بالجیم ۱ ق عواحداً . ب، و احد (هر دو بحادهه دنه)، ۲ م کذا فی ۲ ۱ ق ب ۱ یلبت ۱ م عظن غداب بغرینهٔ ایشکه راوی این ترجهٔ حال بنصر بح مؤلف دیلمی است سراد از «سیره» باید کتاب «سیره شیخ کبیر» تألیف همان ایواقعس علی دیلمی باشد که سابق درس ۱ مؤلف بدان اشاره نمود ۱ رجوع شود نیزیس ۱ حاشبهٔ ۱ ۱ ۱ م م جنین است عنوان در ق ب (در ق بضیط نام سانکو بفتح شین و سکون لام حرکات گذارد د شده) ۱ م ۱ الشیخ بها ۱ اندین کرشاسف بن محمد انسته هور بشلکو ۱ کدا نی انتسخ ۱ و الطاهر ۱ اهتها ۱

تالى بالكلّبة و فتحت عليه الفتوحات فكان يزوره العاماء الرّبّانيون، وسمعت ولانا قوام الدّين عبدالله قال سمعت والدى انّ احداً من النّاس اذا اراد زيارته الن ارادالشّيخ لفاء و جدالباب مفتوحاً وان لم ير دلقاء و جدالباب منغلقا عوسافر ابنه مرّة الى بلد و انقطع خبره الباما فأرجف في النّاس انّه مات فكانت والدته تبكى عليه فقال الشّيخ انه حيّ وقد رأيته يسوق اغناماً له وسيأتي قريباً ان شاء الله تعالى ما لبنا ان جاء ومعه الأغنام عنو قبي سنة نمان و تعانين و ستّمائة و قبره خلف عراب مسجد الجنازة " بين المقبرة وحمة الله عليهم ".

٧٩ - الشيخ سعدالدين أبو حامد محمو دبن محمد الصالحاني الاديب م سافر الحجاز وادرك مشايخ ذاك المهدو صحب في العراق اباموسي المديني

۱ ـ م افزوده د ابواب ۲ ـ رجوع شود بندرهٔ ۳۳ از تراجم كتأب ۱

٣ ــ م ، مغلقة ، ﴿ ٤ ــ تمام جملة الرَّا ﴿ وَ سَافِرَ ابْنَهُ ﴾ درجهار مطربيش تا اينجا الرَّام ساقط است ،

ه کذا فی ب ق ، در م جای آ ماد وعشران مفید است .

۱ ـ در ترجهٔ فارسی کتاب بعد از د مسجد جنازه ، افزوده ، نزدیان خوامه ابراهیم خنجی ا ٧ - هو اليشجأ يس از ختام شرح احوال شيخ جهاء الدين شفكو در ترجمة فارسى كناب حاضر يقلم یسر مؤانی س ۹۷ ترجمهٔ احوال ذیل را که در همپیدیك از نسخ حه گانهٔ هر بی گنال حاضر که در ته "ف عادت موجود نیست هلاوه دارد ، « شیخ ابراهیم خنجی ، معدّتی عالم و با وقار و در تصحیح کتب حدیث و تعظیم و درس قرآن مجدّ بود و روز تماً شب در مسجد هنهق اعتكاف داشت و صلحا مهرقتنه و از خبرات و بركات وي بغشي مبكرقتند و طابة بسيار صباح [و] بیشتین و بسین قرائت و حضیت و قصائد وغیر آن بر وی میخوابدند و کاب بی شمار بتظر مبارك او درست ميساختند و بيشتر هنر او صرف قرائك و حديث و درس برد و استعبع كثب و مقابله می نمود و مشایخ و موالی و سادات بر وی متردد می بودند و انخذ توابله از او داشتند، ٨ - چنبن است عنوان در ق ب ، م ، الشيخ سعدالدّين محود بن محت السّالحاسي ، شيرفز نامه س ١٧٤، سمدالدين محودين محبَّد بن العدين بعرف باديب سالحاني ١٠ ـ صالحان ينصر بح سدمانی و یافوت وشیرازنامه نام محلهٔ بوده از محلات استهان و جم کنیری از علما و فضلا از آن مطأه بر غاسته اندکه همه مشهورته بنسبت د صانعانی و و اسامی عدّه کنیری از ایشان درانساب سمعانی ومعجم البلدان مذكوراست ، ودر شيرازنامه درضين شرح إحوال صاحب ترجمه ذكر عدَّة ازاولاد و إعقاب او قيز آمده . . صاحب ترجمُ ما نحن فيه ظاهراً بذكه تقريباً بنحو قطح و إنين يدر صاحب ترجهٔ نمرهٔ نود میباشد (رجوع شود بحواشی آن نمره) ، ۹ درجوع شود بس ۱۰ ماشیهٔ ۷۰ ۱۰ ــ مثولمي در سنة ۸۱ ه . رجوع شود بسطر اؤل از نمرهٔ ۸۱ از تراجم كتاب حاضر ۰ ــ

ومن في طبقته تم سكن شيراز واسمع الحديث وصنف الكتب في كل فن وروى عنه خلق كشير و عاش سبعين سنة ما تأدّى احدٌ منه قط و كان صاحب فراسة (ورق٦٦ب) تو قي في ربيع الأول اسنة اثنتي عشرة و ستّمائة و نبره عند قبر ابي السّائب رحمة الله عليهم.

٨٠ - الشيخ شهاب الدين ابو بكر محمد بن احمد المصالحي البيضاوي "

كان عالماً عُقَفاً سالكما متبعواً دائم الذكر والفكر حصل العلوم الدينية وتفقّه بمذهب الأمام ابي حنيفة أو رأى شيوخاً كثيرة وجمع خصالااتيرةسافر الي

۱ − بہ حربیع الأوّل، را ندارد، ۲ − چنون است عنوان در ب ق ۰ بر د ابوہکر ، و «البيضاوي» ولا نعاود » ــ دوشيراؤنامه شرح احوال اين شخص مذكورنيــــ ولهي شرح احوال يحسر اوشيخ نجم الذين عبداً! "هن آتي الذُّ كروا بادويسراين اشهر (سوءُ ١٨٦ و ٢٦١ إزَّتراجم كتاب حاضر) درس ۱۳۰-۱۳۰ ذكر كرده است وهنوان ابن ترجمةً حار جنبن است ، « الشيخ امام المذهبين تجم الدَّابن هيد الرَّ حمن بن ابهي بكر المعروف بابن الصالح البيضاوي ٢٠٠ وبدون هيج شبهه والصائحة تحريف الدصائح يا مصالح است ، يس تقريباً بيقين مي يبوندد كه دمصالحي، نسبت بيكني از اجهاد صاحب ترجمه بوده احت نه بموضعی با تبیلهٔ با چیزی از بن قبیل ، در نسخهٔ ق که اقدم واسح نسخ كتاب حاضر است بضبطا قام روى مهم مصااحي مشهة كذار دمكه معلوم ميشود (اكر اعتماد باين نسخه انهائین)که حرف اوّل این کلمه مضموم است ، ر قلیبیه معوّاف اداب حاضر تراجم احوال هشت نغر از اعضاء این خاندان معروف بمصالحی را منفرقه در اضاهیف کتاب ذکر کرده است که قهرست اجمالی اسامی ایشان یا نعرات تر اجم احوال ایشان برای اینکه همه دریك جا جمع باشد از قرار قیل است: أو ل صاحب قرجة حاضر شبخ شهاب الدّين ابوبكر معتد بن احمد المصالحي البيضاوي متوقي در سنةً ٨ £ ٥ (نمر \$ ٨٠ از تر اجم). هر هم يسر او شيخ اجم اللَّاين ابو محله عبدالرَّ هن بن محلَّه ابن احمد متولَّى در ٦٥٥ با ٦١٣ (نمرة ٨١) ، سوم بسر ابن اخبر خبيج مولَّق العذَّبن (محمَّد) بن نجم الناين فيفائز عن متوقى در ٦٣٦ (نمرة ٨٣)، **جهاره** يسر ديكر اوشيخ شهاب الناين ابو بكر معند بين نجم الدِّين عبد الرَّحن متونِّي در ١٤٩ (نعرة ٢٣١) ، فِيْحِيم يسر ابن اخبرشيخ ركن الدَّين عبدالله بن شهاب الدِّين محدَّد متولَّى در ١٧٤ (نمره ٢٣٠)، ششهم يسر ابن اخير شبخ شمس الدَّين عبد الصَّمد بن ركن الدَّين عبدالله متوتَّى در ۲۲۸ (نمره ۲۲۴)، هفتيم يــر اين اخير شيخ نجم الذَّبن احمد بن شمس المدَّين عبدالسُّند منو تي در ١٤٤ (نمر. ٢٢٤). هشتم يسر ابن اغير شيخ مبدالرُّحيم بن نجم الذَّبن احمد متونَّى در هفتمه و بيميري (نمره ٢٣٥) . ٣ ــ از درتفق، در هرين سطر تا اينجا در م موجود نيست،

خراسان وماوراه النهر ثم رجع الى شيراز و سافر الى مصر والشام وجاور بمتحة الشريفة مدة ثم رجع و قال الفقيه وكان ملجا للصديفين و موثلًا لأرباب الحق واليفين وله مشيخة ذكر فيها مسموعاته ومفر واته ومن جلة شيوخه الشيخ الحافظ ابر المبارك الأدمى و تلمذه كثير من العلماء ولما دنا اجله جهز لنفسه ورتب ما يحتاج اليه من الكفن و الحنوط وحفر الفير في قرب ابى السائب و تو قى في رمضان سخة تمان و اربعين و خسمائة وحمة الله عليهم .

٨١ ـ الشيخ نجم الدين ابو محمد عبدالرحمن بن محمد بن احمد المصالحي البيضاوي

شيخ جليل عظيم الشَّأْن روى عن ابي موسى المديني " و أفر انه و تلمذه جم

1 ـ يعنى نقيه صائن الدَّين حسين بن مصله بن سلمان متولَّى در سنة ١٦٤ كه صالحب تأليقي بوده موسوم به د تاریخ مشایخ قارس ، (رجوع شود بشعرهٔ ۱۲۲ آاز تراجم کتاب حاضر) . ۲ ـ متوفی در سنهٔ ۹ ه ه (رجوع شود بنمرهٔ ۷۰ از تراجم) ۰ - ۳ ـ گذا نمی النسخ الثلاث هنا وايضاً في السَّطر الأخير من هذه الصفحة والظَّاهر ﴿ المِدْ لَهُ عَلَى قَدَالَ أَوْ «المِدُّ عَنْدُهُ على الفَمْلُ ﴿ انظر معبار اللُّغَهُ فَي لَمِنْ وَاللَّمِنْ ﴾ ﴿ ﴿ كَفَا فَي نَ ﴿ إِلْصَلاحٌ جِدْرِكُ ﴾ ب م ، حتمالة (بجاي حمسمائية) • ـ از اېنكه يكي ازاسانيد صاحب ترجمه ايوالمبارك آدمي استك چنانكه كيذشت در ۱ ه ه وغان بافته ونيز از ايشكه پسر آتي الذكر او نجم النابن عبدالـ هن جانكه خواهد آمه در ۲۵ ه متوقی شده تغریباً فطم حاصل میشود که فقط تسخهٔ ق که وقات او را در سنهٔ ۱۸ ه منبط كرده بايد صحيح باشد و الَّا اكرَّ وقال او بطبق ب م درستُه ١٤٨ بوده لازمهاش اين خواهد شه که وی ۸۹ سال بعد از وقات استاد خود و ۸۳ سال بعد از وفات پسر خود در حیات بود. است و عريك اؤابن دوفرض بتتهائي عادة كفايت مستبعداتت تاجه رسد باجتماع آتها ممأودومو وشخص واحده چنین است منوان در ق ب ، م «ابو خمد» و « المصالحی » را ندارد ، برای عنوان شهراز العه رجوع شود يس سابق حاشية ٢٠٠٠ هـ يعني ابو موسى محلَّد بن فعر بن احمد العديني الأسفهاني العافظ از مشاهير عاما و محدَّثين قرن ششم ، در سنة ٨١ در سنَّ مشتاد سالكي در اصفهان وفات یانت . و مدینی در نسبت او منسوب است بمدینهٔ اصفهان نه بمدینهٔ حضرت رسول ياغير آن ، صاحب ترجمه وا تأليفات عديده است ك اسلمي اغلب آنهماً در طبغات السَّانعيَّة تَبْكَى مَذَكُورَ اسْتَ وَ وَ ازْ جَلَّهُ تَأْلَيْفَاتَ أَوْ فَيْلِّي اسْتَ بِرَكْمَابِ مَمْرَقَةُ الصحابَةُ أبو تُعيم اصفهائي صاحب حلیة الأولیاء و از غرایب مطالبی که درین کتاب آورد، فقر ته فیل است (ینقل سُیکی (پلیه در صلحه بعد)

كثير منهم الشيخ (و رق ٢٧) صفى الدّين عمّد الكر مانى روى عنه فى **الكنز الخفى** وله كر امات ومقامات و تو فى سنة خس وستّين و خسمانة " و قبره عند قبر والدم رحمة الله عليهم .

(وليه از سنجه کيل)

١١٠٤ وابن حجر دراسان الميز ان ٢٠١٠) ، صاحب ترجه إزمكي بن احدير دهي واواز المحق من ابراهيم طوسي كه يانصه و هفت سائه بوده روايت كرده كه او در هنه در شهر نتوخ [ظ ، فقوج] حرباتك يادشاه هندرا كه نهصه و بيست و ينج ساله بوده ملاقات كرده و سرباتك بوي گفته ك حضرت وصول در حیات خود نامهٔ بوی نوشته بوده و آنرا مصحوب ده نفر از صحباسه کمه از جله فيشان عمرو عاس و ابو موسى اشعري و سهيت و اسامة و حذيقة بودماند ينزد ويقر ستاده و اوويا دعوت باسلام نموده و وينساسة حضرت رسول وا بوسيده واصلام آورده است و سرباتكمة كور در سنة ٣٣٦ وفات يافته است ، سيكي پس از نقل اين حكايت كويدك اين لأ تير بر ايوموسي مدینی در شعردن این شخص از جملهٔ سحایه طعن زدهاست و سیس کیکی گوید ودر حقیقت از مثلی ابر موسی کسی ایرانه امثال این روایان جای بسی طمن وانکار است . و این حجر گوید که ذهبی در تجرید اسماه السّحابه کفته که این مطاب کمذب صریح است و راقم سطورگوید این روایت نمونمهٔ کامل العباری احت از ساده او حبی و زود باوری و صلامت باطن بسیاری از حقاظ مشهور که تفتط دغزی، حدیث بوده اند و صدها هزار حدیث با اسانید آنها و اسامی روانا آنها وطرق نختلفهٔ آنهما و بعضی حتی نا یك میلیون حادیث (حاجسی خایفه در عنوان د جمع الجوامع ۲) در حفظ داشنه اند ولبي درمقابل ازهر كونه فضاوش والمنقادي وموازنة قضابا باترازوي عقل وعادت ومنطق وقباس هزارها فرستک دور بوده اند . (برای مزید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجمه رجوع شود بمآخة ذيل ، ابن خُلَكان ۴ ، ۲۱ ، سُبُكَى ٤ ، ، ۹۲ ، ۱ ، ابوالقدا، و يافعي ونجوم الزَّ أهرة هرسه در حوادث سنة ٨١١ ، طبقات القرَّاء ٢١٥ ، ٢١١ ، اعلام زر كلي ٨٥٩ ، الكني والألفاب مرحوم حاج شبح عباس فني در د المديني ۽) .

۱ - چنین است در هرسه نسخه و این بندو قطع و یقین غلط فاحش است از نداخ با از خود مؤلف چه اسم صفی الثانین کرمانی صاحب الکنز النختی من اختیارات الصفی که در من بدان اشاره کرده بنصریح خود مؤلف در شرح احوال او در نمرهٔ ۲۷۵ و نیز بنصریح صاحب شیراز نامه در س ۱۲۱ ه عشمان که بوده است نه همچنده و تا - چنین است در ب ق و م و خس وسنین وسنین و شینه و ۱۲۱ ه عشمان که بوده است نه همچنده و تا - چنین است در ب ق و م و خس وسنین وسنین و شینه و شینه و شینه تا و نام برزنامه از تاریخ هر سه نسخه وسنیان و شینه تا و نام برزنامه س ۱۲۰ و نلات مشروش شینه و بعنی سنه ۱۲۵ نفریز این بناوه تا در این خواهد بود که و قات ساخب ترجه صد و هفته سال بعد از و قات بهدرش شهاب الدین ایوبکر مصالحی مذکور بلا فاصله قبل متوقی در سنهٔ ۱۵۵ باشد و این بنایت مستبعد است عاده آن

٨٢ ـ الشيخ موفق الدين ا

سافر الحجاز والعراق وسمع الحديث وحصل العلم وادرك صحبة الكبار في صحبة السّبخ ابي الحسن كردويه أنم جاور في المسجد العنيق يقرأ كلّ يوم النمة و يدرس العلم في اكثر اوفائه ، فال الفقيه أما رأيت ارق فلباً وارأف على جادالله منه مارثي مدة عمره الله غضب على احد او تعرّض لفضول و كنت ارى منه كرامات كثيرة و هو يقول لانظهر حالى لأحد و ما اظهر نها الابعد وفائه ، نو في في شوّال سنة ستّ و تدلائين وستّمائية أو دفن عند ابيه و جدّه بياب سلم رحمة الله عليهم .

٨٣ - الشيخ احمد بن عبدالله المعروف بشهره

شهر تمه بالتّعفّف عن الأمراء والـّــالاطين والتُلطّف مع الفقراء والمساكين فدادرك صعبة الشّبخ روزبهان البقلي " في بدايته ثمّ صار مصاحباً للشّبخ نجيب

الدِّين على بن بُرْ غُش ' في نهايته ، ولمّا شاع صيت ورعه و تـفواه رغب الأتابك سعد "بن زنيكي في ان يواه (ورق٧٦٠) فاستأذن الشيخ نجيب الدّبن في ذلك فقال له الشّيخ انَّ الأتابك بريد ان يلقاك فخاف الشيخ احمد ان يأتيه الأتابك في خيوله ورجاله فيكون مشوّشاً لوقته وحاله فمضى بنفسه الى باب الأتابك و فال اخبروه ازّ فلاناً قدأ تي بابك فقام الأتابك اكراماً له واستقبله تم ّ ادخله داره فأنوله فنكس" الشبخ طويلا [و] لـم ينبس بكلمةٍ فقال الأتابك عظنا باشيخ بموعظة فرفع رأسه ثمَّ اسرح طرفه فرأي شقًّا من فوق طباق الصَّفّة فقال آوه يا اتابك و دارك في الدُّنيا ايضاً خراب فمند ذلك بكي الأتابك والأصحاب ثم احضر كيساً فيه دراهم كثيرة وقال انفقها على اولادك فقال انَّ لي ابناً و بنتين فامّا الابن فرجل فاستي تارك للصلوة لااريدان اعاونه على اثمه وعدوانه وامّا الابنتان فقدزو جتكلاً منهما رجلًا صالحاً كسوباً يكفي امرها قال اقسمها بين جيرانك و فقر ا، مجلسك على التي لا التنومها " فأنت و ذاك فال فعار أيك فيها قال (ورق،١٨) ارى ان تردّها على من اخذتها منه فيكون اطبب القلب وارحني عندالرّب ثمُّ قام وخرج؛ روى أنَّه اجتمع مع الصَّوفيَّة في سماع لهم فتو اجدوا و فامو ا فبيناهم في الرَّ قص والدُّوق اذ دخلت عليهم بقرة فجعلت تدور مع اولتُك الجموع ذارفةً من عبنيه انهار الدَّموع والشَّيخ آخـدُ بفرنيها مصغِ اليها بخاطبها متر حمَّا عليها :وانت فعاذا اصابكِ من البين حتى ارسلت الدُّموع من العينين "

۱۰ رجوع شود بنمرهٔ ۲۳۸ از تراجم ، ۲۰ ینجمین بادشاه از سلسلهٔ ملوك سلفریان از سلسلهٔ ملوك سلفریان از سر (سنهٔ ۱۳۹۱) ، ۳۰ کذا نی ب ق ، والفظاهر ، فتكس و اسه ، ۵۰ شمك ، ۵۰ معلنتك ، ۵۰ معلنت ، ۵۰ معلنتك ، ۵۰ معلن

فَقُلْتُ آعْتِذَاراً عِنْدَ ذَاكَ وَ إِنْنِي لِنَفْدِي فِيمَا قَدْ آتَيْتُ لَلَائِمُ كَذِبْتُ وَبَيْتِ ٱللهُ لَوْ كُنَّتُ صَادِفًا لَمَا سَبَقَتْنِي بِٱلْبُكَاء ٱلْبَهَائِمُ نونى سنة ثلاث [و]عشرين وستّمانة 'رحمة الله عليهم.

٨٤ ـ الاستاذ فخر الدين ابر محمد احمد بن محمود"

كان استاذاً ماهراً في القراءات العشر عن الأثمة المشهورين و عُرف بالعشرة لذلك و قدروي وصنّف و اقرأ و اسمع و كتب المطوّلات للاثمّة و من تلامذته خاتي كثير قد اهتدوا بهديه قد لقيت بعضهم؛ توقّي سنة اثنتين و تلاثين و سبمائة و مر قده عن بدين مسجد الجنازة (و دق ١٨٠٠) قرب الجصاص وعلى قبره مكتوب: سَأُودِعُ الْفُرَّاء بَعْدَكَ وَٱلْمُورَى الدُّحَالَ مِنْكَ الْبِينَ وَالتُّودِيمُ وَلاَ سَفِحُن لَـك الـيّماء تَمَا شَفًا لَوْ كَالَ دَجِلة عُلِي عَلَيْكَ دُمُوعُ

۱ _ چنین است در م ، درتر چهٔ کتاب حاضر بفارسی ، درسال ششصه وجهزی از هجوت ، ق ب، حنة . . . و سبعماناته » . . « سبعمائة » در دونسخه ق ب بنجو قطلغ ويقين قلط قاحش است بجاى د سنهائة ، بطبق ترجمهٔ فارسی این کتاب چه صاحب ترجه بتصریح مؤلف یا اتایك سمد بن زنگی معاصر و از مشابخ مشهور عصر او بوده و اثابك ميخواسته بملاقات او رود و او ازخوف تشويش اوقان خود پیشدستی کرده و خود پملاقات انابک رفینه و او را وعظ و نصیحت نموده و انابک كريسته النغ ، پس معلوم ميشود كه دمعاصر بودن او با سعه و نكي از قبيل معاصر بودن طغل با يبر مسن نبوده است ، و چون وقبات سعد زنگی در سنهٔ ۱۲۴ بوده پس محال عادی استکه صاحب ترج، که قبل از ۱۲۴ از مشایخ عصر محسوب میشده تما بعد از هفتصد باز در حباث باقی بوده باشد ، ۱ ـ چنین است عنوان در ق ب ، م کنیهٔ د ابو محمد ، را نذارد و این ترجیه را بعد از ترجیهٔ نعرهٔ ۸۲ داود ، ـ شرح احوال این شخص را درشیرازنامه نبافتم ولی درطبقات القرّاء جزری ج ۱ س ۱۲۸ ترجهٔ عال تحتصري از او مسطور احت ازفر ارذيال ؛ ۱۳۸ بن معمودالشيرازي المنموت بالفشرانسمروف **بالعشرة** مقرى ً ناقل فراً على|صحاب النّاعي و افله ثلا على|لعزّ الغارواتي و افرأ بالمشرة مقة بشيرازحقي صدار يعرف بها مات في النامن عشرمن [ذي } القندة سنه الندين و اللاتين وسيمهالة بشيراز وقبره مشهور، انتهى . ٣ ــ متصود مؤمّل بن محمد جنّاس سابق الذكر است (نمرة ۲۲ از تراجم)ك قبراًو نبزمانند قبرصاحب ترج، در نزديكي مسجدالجنازة واقع يودماست ٠ ٤ ـ كفا في ق ، ب ، رجلة . م اين در بيت را اصلاً ندارد ،

٨٥ - الاستاذ بهاء الدين محمدبن على الخر ارزمي

سبطه "، كان شيخاً قارئاً معزّزاً مكرّماً بين النّاس وأيته في المختمات يبحال عليه الدّعاء و يُقُرِي المسلمين في الجامع العتيق و نفع الله به الجم النفير، تو تَى في سنة... و خمسين و سبعمائة " و تربته عند تربة جدّه رحمة الله عليهم .

٨٦ - مولانا علا الدين محمدبن سعدالدين محمود الفارسي

العليق مدة وصنف في تفسير كلام الله كتاباً كبيراً جامعاً لأقاو بل المفسرين سمّاه العتيق مدة وصنف في تفسير كلام الله كتاباً كبيراً جامعاً لأقاو بل المفسرين سمّاه المعتاد من كتب الاخماد وكان حسن المحاورة لطيف البيان الله نكات و مسائل وجوابات قد مارس الفنون ولقى الأسانذة الكباروله نظم متين ونشر بليغ ومنشآت عبّرة وسجلاته تشهد بها كنت انشرف بصحبته كثيراً و ممّا عندى من فوائده و فرائده (ورق ١٩):

يُمْنَى كُنْتُ أَبْنَ خُسَى حِينَ مَاتَ ابِي مُضَيِّعَا غَيْرَ دِى مَالِ وَلاَحَسَبِ فَأَلَّهُ عَلَمَنِي وَ اللهُ آذَبَنِي وَ يَلْتُ مَا يَلَتُه بِٱلْعِلْمِ وَ ٱلأَذَبِ

۱ - چنین است عنوان در ق ب ۱ ولی در ب ما بین پهاه الدین و محدکشهٔ د این ۱ علاوه دارد ۱ در م ۱ الغوارزمی ۱ را ندارد و در پن نسخهٔ اخیراین ترجه در ذیل ترجهٔ قبل ذکر شده نه مستقار و مجزاً ۱ - شرح احوال صاحب ترجه را در شیراز نامه نبافتم .

٣ ـ كلمة «سبط» دراينجا بقرينة اسم پدر صاحب ترج، وبثرينه اينكه مؤلف در آخر ترحه كويد،

۱ و تربته عند تربهٔ جدُّمه بمعنی توادهاست نه بمعنی پسر وظاهر ا نوادهٔ دختری مقصود است ه

۳ - جای آخاد در ب ق سقید است ، م اصل تاریخ وقات را هیچ ندارد .

هٔ - چنینات عنوان در ب ق ۱ م ۱ الفاری (بجای د ا فارسی ») ۱ . شرح حال این شخنی را در شیرازنامه نیافتم ۱ ...

چنین است درهرسه نسخه یعنی «الا خیار» براه مثالة نبدتانیه .

توقى فى سنة وسبعمائة أو دفن بعوالى المقبرة رحمة الله عليهم. ٨٧ - الشيخ مجد الدين محمد السو دانى "

كان رجاً المنزو بأتاركاً الفضول معرضاً عن زبنة الدنيا ولذاتها اتبخذ خاتفاها بصلى فيها الجمعة و يخدم الصادر والوارد و كان قوته من زرع حلال لا بتجاوز عنه و كان من يداً لمولانا فورالمدين محمد الخراساني العالم المتفى يقتدى به في الأكثر . روى الله كان يوما عند مولانا فورالدين فأتاه بعض حكما البلد لو بالأكثر . روى الله كان يوما عند مولانا فورالدين فأتاه بعض حكما البلد لو بارته فعيس مولانا فورالدين و القبض فال مالي ولهم بأنون فيشو شون على و فتى وليس لى معهم انس ولا اليهم حاجة فقال الشيخ بجدالمدين ان كثيراً من الناس بتماون ان يزورهم المنوك ليقضوا بهم حاجات الضعفاء فقال لعلك تريدها فقال بم كيف اتعمد الكذب فقال فد احتها عليك (و دق ٢٩٩٠) فكان في آخر عمره بروره السلاطين و الملوك و الامراء فينصحهم و يأمرهم و ينهاهم و يعاون المسلمين فوقى في سنة و سبعمائة و دفن بعوالي هذه المقبرة رحمة الله عليهم .



۱ _ جای آحاد وعشرات درهر مه نسخه بیاضاحت، ۲ _ چنیناست عنوان درهر مه نسخه . ولی در ب نون السودانی نقطه ندارد و در ترجهٔ قارسی کتاب درهمین کلمه بجای نون همزه دارد . ۲ ـ تصحیح قیاسی ، م ، لایجاوز ، ب ق ، لاتجاوز (کفا) ،

ا متوقی در سنة ۷٤٧ ، رجوع شود بشر ۲۷ از تراجم گناب حاضر ۱ -

ه ـ جای آحاد و عشرات در هرسه نسخه سفید است.

٨٨ - الشيخ حسين بن عبدالله المنقى الشير ازى

كان ممن رفع "عفّة الشّيخ شهاب الدّين "السّهر وردتي في طريق الحجاز قد لازمه مدّة فاعطاه المقراض والأجازة فأخفاهما عن النّاس و ما اشتفل بأرش<mark>اد</mark> المريدين ومارأي نفسه اهلًا لذلك بلرافب وقته وحاله وآثر الخمول على الشهرة والقبول ولما تو أبي وجدوا المقراض والأجازة قد وصعهما " بين جذوع من سقف بیته ۰ روی انّه اصابه فاقة ^۱ شدیده فی بعض ایّام الشّتاء فلزم دارد ۲ هو وزوجته وكنانا يصومان ويفطران بالماء الفراح ثلاثة ايام فجاءتهما امرأة من جيرانهما فسألت زوجته عن حالهما فلما علمت ما بهما من الفاقة جاءتهما^ بمكيال ذرة و فليل اهالة فقامت الزُّوجة بترُّ تبيها ودنُّها وطبخها (ودق ٧٠) وجلس الشَّيخ يوند القدر ببارية كانت تحته حتى فنيت الباريمة كلّها وبقي على الأرض فلمّا نضجت اخذ المغرفة ليذوقها فانفلق القدر من نمره و اراق الطِّديخ و انطفأت النَّار نقام السَّيخ الى الوجد و يقول لك الحمد ياربٌ لولسم تحبّني ما ابتليتني فقامت الزُّوجة الي نعلها تضرب به على رأسه و تقول مالك و الرّقص في هذه الحالة قال الشّيخ وقعت

ا - چنین است در ب و نیز در حامیه قی (یمنی د السفتی با نون) ، و المینقی بشده ید قانی و کسر آن بستی گندم یال کن است یمنی کسی که شغاش یاك کردن کندم باشد بشمریح سمعانی در بن نسبت و نی در غیر مورد صاحب ترجه که بالطبع بواسطهٔ تأخر عصر او ممکن نیست در انساب سمعانی مذکور باشد ، م ، النقی (یدون میم در اول) ، ق درمتن ، العنفی ، در ترجه فارسی کنساب متنی (با تا مثناه تعتانیه بعد از میم) ، - شرح حال این شخص در شیراز نامه مذکور نبست ، متنی (با تا مثناه تعتانیه بعد از میم) ، - شرح حال این شخص در شیراز نامه مذکور نبست ، متنی (با تا مثناه م در در میما) ، - شرح خال این شخص در شیراز نامه مذکور نبست ، قاخفاها ، م ، و اخفاها ، م ،

لي في ذلك الوقت مكاشفات و رزفت بكلّ كفش كشفًا ، توقّي في سنة وستّمائة أو مرقده على شفير الحفرة من الجانب القبلي رحمة الله عليهم .

٨٩ ـ السيد نصرة الدين على بن جعفر الحسني الزيدي

صاحبته وكان سيّداً شريفا عالى النّسب مشفقاً على الخاق متواضعاً بذولاً فلم تدرك التّفاخر بالنّسب والنّكاتر بالآشب اعلى بعد الأرادة للشّبخ الكامل المكمّل امين الدّبن الكازروني ولازمه عدة طويلة واتّخذ في آخر عمره زاوية عند سورالبلد واعتول فيها عن النّاس وكان بعبد الخالق ويفيد الخلائق و يطالع كلمات المشايخ (ودق ٧٠٠) و يتأمّى بطر بقتهم الى ان تو قادالله تعالى في سنة وسبعائة و دفن بها رحمة الله عليهم،

. ٩ ـ الخواجه سعد الدين يحيى بن محمد بن محمود الصالحاني مم من اكابر الأنبَّة وعظماء المشابعة كان له قبول عظيم عند الخواص والموام

۱ جای آخاد و عشر آن دو هر مه نسخه مفیداست ، ۲ چنین است در ب ق ، م ، بن الحسن (بجای ه الحسن) ، و در این نسخه یعنی م این ترجه قبل از ترجمهٔ سایق یعنی شیخ حسین بن عبدالله منفی مسطور است ، در شیراز نامه شرح حال این شخص را نبافتم ،

۳ ــ رجوع شود پشیراز نامه س ۱۹۲ ـ ۱۹۷ ، و نهز پسایق س ۱۲ از کتاب حاضر حاشیهٔ ۱ ، ۵ ــ جای آ حاد و عشرات در هر مه نسخه سفید است ،

عنین است عنوان در ق ب ۱ م ۱ الغواجه سعدالدین بعبی السالحانی ۱ درشیر ازنامه س ۱۳۵ فرضمن شرح احوال سعد الذین محدود بن محله سالحانی (بعنی صاحب ترجمهٔ نعرهٔ ۷ از کتاب حاضر) اسامی سه نفر از اولاه اورا نبز برحه است و عین عبارت او از قرار ذیل است ۱ و اولاه نامشار او ۱ افضل الدین محمد بن محدود و بعبی بن محدود و عماد الدین حسین بن محدود ۱ اما بعبی افزار افزار وجد و حالات غریبی دست داده و درشهر شیراز مقامی و قیم و از کیار افزاد و مشایخ عهد بوده اورا وجد و حالات غریبی دست داده و درشهر شیراز مقامی و قیم و عظیم بگر قت ۱ نزدین خانهٔ بعد مسجدی بزرگ بنا قرمود که این زمان به جد بعبی اشتهاردارد و جنان رفعنی و نشتهاری بیافت که محسود افزه و اعاظم شیراز گشت و در سنه علات و عشرین و ستمانه جنان و در جوار مسجد به تیرهٔ که بدر و بر ادرانش مدفون است ۱ افزه ی ۱ و ۱ اتحاد اسم و قات یافت و در جوار مسجد به تیرهٔ که بدر و بر ادرانش مدفون است ۱ افزه ی ۱ و ۱ اتحاد اسم (یعیه در صنحهٔ بعد)

بني بجنب داره مسجداً رفيماً واسعاً من رآه عرف علو همَّته نو قي في سنة ثلاث وعشرين وستّمائة وموضع قبره متّصل بالمسجد الّذي بناه رحمة الله عليهم .

٩١ - الشيخ ابو الحسن على بن عبدالله المعروف بكردويه ١

كمان ذا عام و نقوى انزوى في يبته بشيراز سنّبن سنة ما خرج الالا دار الجمعات والمهمّات التي لابد منها على الندرة وكمان سبب انزوائه الله فصد بعض المعلوك يوماً لشفاعة فلما رجع كمان طريقه على مسجد الشيخ زين الدّين مظفّر بن روزيهان الرّبعي وكمان بينهما فراية فدخل ليزور الشيخ فلما سلّم عليه قبال يا الالحسن تفوح منك رائحة الدّنيا فين ابن تجيّى فبال يا شيخ دخلت على هوّلا، الما الحسن تفوح منك رائحة الدّنيا فين ابن تجيّى فبال يا شيخ دخلت على هوّلا، الشفاعة بعض اصدقائي فقال مه يا آبا الحسن لاندخل عليهم ولا تقاتحهم ولا تركن اليهم فتمسّك النّار ثمّ فال تربدان تزول عنك هذه الرّائحة (ورق ٧١) فال نعم فال الدخل هذه الخلوة واعتكف ثلاثه ايّام و تدارك احوالك فتأدّب الشيخ ابوالحسن ادخل هذه الخلوة واعتكف ثلاثه ايّام و تدارك احوالك فتأدّب الشيخ ابوالحسن بقوله فاعتكف في تلك الخلوة ثلاثة ايّام ثمّ رجع الى زاويته و انزوى عن اليّاس، وكان قبل ذلك فد سافر تحر اسان والحجاز والعراق وقرأ وحدّث وادرك صحبة

[پنيه از منمهٔ نبل]

ونسبت و تاریخ و فان (بیمبی صالحانی متوفی درسته ۱۲۴) مایین این شخصی مذکور در شیراز نامه و صاحب ترجهٔ منن حاضر عبناً و از اینکه هر دو مسجدی رفیع در شیراز بچنب خانهٔ خود بنا کرده یوده انه و در آنجا مدفون شده شکی باقی نمی هاند که این دو شخص مدکور در شیراز قامه و کتاب حاضر بعینه یکی میباشند و صاحب ترجمهٔ مانعین فیه (یعنی ندر ق ۴۰) بسر صاحب ترجمهٔ سابق الذکر (ندر ق ۷۹) شیخ سعدالدین محدود بن محمد عسالحانی است منتهی مؤلف ترجمهٔ سابق الذکر (ندر ق ۷۹) شیخ سعدالدین محدود بن محمد عسالحانی دیمبی بن محدود بن کناب حاضر سهوآ نام یدر وجهٔ او را مقدم و مؤخر ذکر کرده بعنی بهجای دیمبی بن محدود بن محدد اورا دیمبی بن محدود بن محدود بن محدد اورا دیمبی بن محدود بن محدد است ا

۱ – چنین است درهر ۱۰۰ نسخه ۱ شرح احوال این شخص در نفعات س ۲۹ ، ۲۹ تیز مذ کوراست ولی درشیماز نامه نرجهٔ حالی از ومذکور نیست ۱ ۲۰ رجوع شود بنمر ۱۹۲۵ از تر اجم گذاب حاضر ۱ ۳ – وجوع شود بس ۵۰ حاشیهٔ ۱۲

النوث الألهى أو كان يكتب القرآن وما خرج من الدّنيا حتى كتب مائة مصحف جامع سوى ما كتب من الأجزاء والنّفسير والعديث والفقه و الأدبيات وكان بسحبه الخضر احياناً ، وقيل كان سبب وفاته الله دخل رجل عليه فقال ههنا رجل بقرل ان تقسى مثل تقس عيسى عليه السّلام الأنّه كان يحيى الموتى وهاانا احيى الناس من الغفاة فتأوه الشيخ و قبال يارب عمر تنى حتى ادركت زماناً اسمع فيه المثال هذه الكلمات الهي الااريد الحياة به دد فحصر بطنه وتوقى في آخر عرم من المثال هذه الكلمات الهي الاربد الحياة به دد فحصر بطنه وتوقى في آخر عرم من المثال هذه الكلمات الهي الديد الحياة به دا فحصر بطنه وتوقى في آخر عرم من المثال هذه الكلمات الهي الاربد الحياة به دا فحصر بطنه وتوقى في آخر عمر من المثال هذه الكلمات الهي الديد الحياة به دا فحصر بطنه وتوقى في آخر عليهم من المثال هذه الكلمات الهي الديد العبارة وحظيرته مشهورة معر وفة رحمة الله عليهم من المثالة ودفن في آخر المقبرة وحظيرته مشهورة معر وفة رحمة الله عليهم من المنال هذه المنالة ودفن في آخر المقبرة وحظيرته مشهورة معر وفة رحمة الله عليهم من المنال هذه المنالة ودفن في آخر المقبرة وحظيرته مشهورة معر وفة رحمة الله عليهم من المنال هذه المنالة ودفن في آخر المقبرة وحظيرته مشهورة معر وفة رحمة الله عليهم من المنالة ودفن في آخر المقبرة وحظيرته مشهورة معر وفة رحمة الله عليهم من المنالة ودفن في آخر المقبرة وحظير المنالة و المنالة ودفن في آخر المقبرة وحظيرة وحظيرة مشهورة معر وفة وحمة الله عليهم من المنالة وحليا المنالة و المنالة ودفن في آخر المقبرة وحظيرة وحليا المنالة و المنالة وحليا المنالة المنال

٩٢ - الشيخ ابو القاسم السروستاني؟

(و دق ٧١ ب) العالم الفقيه الرّبّاني درس النّاس بشير از مدّة سنين و [كان] لا يترك احداً يخدمه بل يخدم نفسه و يسكن مدرسة خربة لا يسكن فيها غيره وكانت معيشته من طاحونة وففت على تلك المدرسة و متى احتاج الىشى، ذهب بنفسه الى تلك القاحونة و حمل الدّقيق عنى رأسه و جاءبه ما تزوّج فط و لااشتغل بأمر الدّنيا بتردّد اليه الطّلبة و اهل العلم واذا استماروا منه كتاباً استحيى ان

۱ مقسود بدون شان شبخ عبد الفافر گیلانی سابق الفرکر (س ۲۵ ۱ - ۲۵ ۱) است که یکی از الفاب عدید قر الو در زبان معنقدین اوغوث (مفللق) وغوث الله وغوث سمد انی وغوث اعظم وغوث التفلین وغوث آفاق بوده است و سایر الفاب او نیز که باهین طفطته و هیمته است ازین قبیل است امشاهد الله (بغشر میم) و اس فله و نورالله و ادان الله و قطب الله و قطب الله و قر مان الله و بر هان الله و باز الله و باز اشهب اللخ و و اسمانه و عرف الله و باز الله و باز اشهب اللخ و باشافة دعر می به دسته و الا میبابستی د المعرام و با الله و لام بکوید یا منام این ماه در عربی همیشه با الله و لام است و الله باز نامه س ۲ و اسمانه و الله باز الله و الم است و الله باز تامه س ۲ و الله باز در هر سه تسخه و در شیراز نامه س ۲ و اسمور در قارس به معافت بازد و قرسه الله مشرق فلسر و سنان ام باز کی است مشهور در قارس به معافت بازد و قرسه در طرف مشرق فلسر و سنان و در قارسنامة این بازد و معیم اله فان و نزه قالفوب) و ۱۲ تا المحروب اله بازد و معیم اله فان و نزه قالفلوب) و

يسترده حتى يأتوه به وكان صاحب ذوق وخلوة واشتغال بمهمه أوربّما بدخل السلطان عليه وهو مستلق على ظهر مفلايقوم له ولا يحتشمه بل بردّعليه السلام كما هو ويقول له بالله اذهب ولا تصدّعني فربّما يغمز السلطان رجليه وهو يقول بالله ارحني عنك، وعاش مائة سنة تامّـة فلمّا دنا وقته قال الهي قد سئمت العياة الى منى اشتاق الى لقائك اما آن ان تقبضني البك ثم مدّر جله ومات، توقى في سنة منى اشتاق الى لقائك اما آن ان تقبضني البك ثم مدّر جله ومات، توقى في سنة . . . وستّمائة أو دفن في حظيرة الشيخ ابي الحسن وحمة الله عليهم (ودق ٧٢) .

٩٣ - الشيخ محمد بن عبد العزيز بن اسماعيل الاسكندري؛
الاسام المتبحر المفتى كان كبير الشأن في النصوف والفقه و الحديث و التفسير
و غيرها من انسام العلوم و هو ممّن بسط العلم بين اهدل شيراز وكان
فائفًا في كلّ العلوم و يختم القرآن كلّ يوم ولا يشتغل بمحادثة النّاس الابمالابد منه ولم يكن في بيته كتاب و لا جزء ولا ورق بل كان مستحضراً حافظاً لما فرأه

1 - گذا ای ۱۰ ق دیمه ۱۰ ب دیمه ۱۰ ۲ - جای آ حاد وعشر ان درهر سانسخه سفید است و در ترجه فارسی کشاب س ۲ ۲ بین تاریخ و قات او د ششهد و چیزی ۶ مرفوم است و ای در شیماز نامه ص ۱ ۱ ۲ و قدان او را در سنهٔ عشریان و سندانهٔ شبط کرده و این تاریخ (بر قرش سخت نسخهٔ مطبوعهٔ شیماز نامه) مناقات دارد با آنچه خود مؤلف کتاب مذکور در ترجمهٔ حال او گفته که اتابات ابویکر (بن سعدین زنگی) از معتقدان جاتی او بوده و بنزد او تردد می نموده است چه جلوس اتابات ابویکر در سفت ۲۲ بوده است چه جلوس اتابات ابویکر در سفت ۲۲ بوده است مکر آنکه مقصود زمان و آبههای اتابات منهوروده باشد ، ۶ - کذا آی ق ب ۱ ۲ ابی العدین (غلط) ۱ در مقصود شیخ ابو العدن کردویه دفن کردند ۶ و و نورا در حظیرهٔ کردویه دفن کردند ۶ و و نورا در حظیرهٔ کردویه دفن کردند ۶ و و نورا در حظیرهٔ کردویه دفن کردند ۶ و و بود سریح شیراز نامه ۱ ۲ ۲ ۱ و در مقرین شیخ شیوخ حسن (فق ابوالعدن) کردو مدقون است ۶ من شد دارد ۱ انشیخ عیدالمزیز است ۶ من ۱ ۲ تابی الدین (کذا) ،

وكتبه ، و صنّف شرح الخلاصة أ. في الفقه اللا ما الفرّالي و مهما ختم احد من الله منه در سه يقرأ سورة او اكثر قبل ان يفتتح الآخر فسأله احد يوماً عن ذاك فقال لا ينبغي العبد أن يضبّع و دائم السيّد فالعمر و ديمة من الله عندنا يجب علينا محافظته ولينظر احدكم الى محلّ درسه ولا يشتغل بمالا يمنيه فاعتذروا اليه ، و دخل عليه بمن العاماء يو ما فجمل يحكى عن السلطان و ماجرى بينهمافقال ارتجالاله: و دخل عليه بمن العاماء يو ما فجمل يحكى عن السلطان و ماجرى بينهمافقال ارتجالاله: ازرت بكم أيا أولي الألباب اربّعة تأركن اعراضكم نهب المملامات المملامات و تعبير المملامات و تعبير المملامات المناعوم و على من المملامات المناعوم و على من المملامات المناعوم و على عادد فط الاستجاب الله تعالى دعاء ومع ذاك يلتمس الدعاء من المساكين ، تو قي في جمادي الأولى سنة عشر وستمائة و دفن في حظيرة الشيخ ابي الحسن " وحمة الله عليه م.

ع ٩ _ الشيخ ابو اسحق ابر اهيم بن داود؟

من اصحاب ابي الحسن كان صديقاً عققاً عالماً حكيما ذا قراءة و تفسير وحديث وفقه انزوى في بيته ثلاثين سنة ما خرج الالأدا، الجمعة او صلوة ميت وما نكلم الابالحق ولا سمع منه الاالصواب وكنان طيب الألحان من استمع الى فراءته أغمى عليه ما تزوج سنين ثم رأى ان فالوالله عملت السنن كلمها الاالذكاح فعات في المنام الله يتنوج جافزوج فنزوج في الكبر ووزقه الله الولد على الالذا الأنوالة الما

دخلوا شیر از فی زمن این خوارزمشاه مقبوه بأنواع العداب حتی مات و کان یقول عند موته: عشقت نبه گران خریدم ای دوست بجان توقی فی ربیع الأول سنة احدی و عشرین و ستمانیة و دفر تبالة الشیخ ابی الحسن رحمة الله علیهم (ورق ۷۳).

ه ٩ _ الشيخ حسن بن عبدالله المعروف بتنككي

كان من عرفاء الصوفيّة تأدّب بالنّبيخ نجيب الدّين أ وافر انه وكان له في

۱ ـ جنین است در ب ، وهمین صواب است لاغیر ، ان ، خوارزمشاه (پدون دابن ،) ، ام : محلما خوارزمشاه(بادون * ابن >) ٠ ـ مقصود از * ابن خوارزمشاه > سلطان شباث الدّين بن محمّدخو ارزمشاه احت كه يتصريح ابن الأنبير در اواخر سنة ٦٣٠ بنته عناوس هجوم آوود و انابك سعدين زنكي چون تاب مقاومت یا او را در خود ندید بقامهٔ اصطغر پناهنده شد و غیاث البدین در اوایل ۱۲۱ بشيراز ورود نمود واشكريان وحشي او در آن شهر از اتل واسر و غارت و نخريب بلاد و تعذيب عبادر هبيج فروكذار نكردند والزجيلة مفتواين در زير شكنجة ايشان بتصريح مؤاف كتاب خالشي همین شیخ ابو اسعق ابراهیم بن داود صاحب ترجمه بود، است که دو ربیع الاً ول ۲۳ بهلاکت وسیه ۱۰ و پس از ممانسی در جربان همین سال ۹۲۱ غیان السین از فارس بطرف عوزستان وری حركت كرد وطولي تكثيدكه سلطان جلال الذين متكبرني برادر سلطان غياث الدين كه بتازكي ازهندوستان بایران سراجمت کرده بود دریبور ارفارس درشهور همین سال ۱۲۱ یلادی راکه سلطان غيات الدَّين الزاءَابِك سعد كرفته بود باو مستردُ ساخت وبا اومصالحه نمود. ازغارس بطرف اصفهان حرکت نمود (رجوع شود بابن الا نیم در حوادث سنهٔ ۱۲۱ و ۱۲۲ و تاریخ جهانگشای جویتی ج ۲۰۰۱و۲۰۰۰ - جوپشی تاریخ حملهٔ غباث الدین را بغارس درسنهٔ ۱۱۹ نگاشته ولی سواب بدون شبهه قول ابن الأتبر است كه ابن و نقمه را جنازكه كفتيم در سنة ۲۲۰ ضبط كرده و سباق عبارت نسوی در دسیرة جلال الدّبن منکیرای ه نیز دال بر همین است). ۲ - ۴ - ۴ ه ابی الحسین (غلط) ١ ـ رجوع خود بحاشية ٢ نز س كذه:١٠ ٠ ۳ ـ جنين است اين کامه صريحا والضحأ در هرامه نسخه يعنى بناء مثنال فوقانيه ونون ودوكاف متوالى ودرآخر ياء نسبت ا او اون يتصريح مؤلف صاحب ترجمة حاضر ناتوا بودهاست بس تتككي بدون شبهه مندوب است إده تناك، بخسَّتين بروزن خنك (وبعضي نبز فتح اؤل يروزن سبك ضبط كردماند) كه بمعنى مطافق هرجيز المزك ورقيق وطعيف است عموماً و تأن الزك رقبق خصوصاً كه بعر بي رُقاق كويتد بضم زاء مهمله و آیز صلائق جمع صایقه و بفارسی امروزه انواش و ایاش کویند (رجوع شود بسامی غیمالاً سامی (ياية حاشيه آول در سفسة يعد)

عانوته زاوية يرسل حجاباً عليها فاذا وجد نهزة المخطاع والمألف وربّما قبل عبره في الدّكان وكشر البيّاع فيخرج ويزن لهم ويبارك الله تعالى فيه حتى يرصيهم ولمّا دفن حضر الشيخ نجيب الدّين ختهته فامّا اخذا لهصحف عرض له استغراق فاب عن المجلس حتّى فرغ الحضاركلّهم وانتظر وا الشيخ أطو بلاحتّى افاق فلمّا وجع الى الزّاوية جنس فقال الله عادة اهل هذه الطّريقة الله احسداً منهم اذا جاءه في من الله العظيم جعل لكن واحد من اصحابه نصيباً واتى لمّا اخذت المصحف الدّكرت ماروى في قوت القلوب آلل من رجال الله من يفتح عليه في فراءة حرف من كتابه مائة الف وستّون الف معنى من لظائف اسراره و قد كشف الله على في فراء خوف الله من يفتح عليه في فراءة حرف الله من يفتح عليه في فراءة حرف الله من كتابه مائة الف وستّون الف معنى من لظائف اسراره و قد كشف الله على في الله الله وهذا من بركة صاحبنا الشيخ حسن ، تو قى في سنة ... و سنّمائة أ

(يانية خاشيه ؟ ولا ان صححة قبل)

ادر باب صناع در فصل نان واوازم آن و وملتهی الا رب در ر ن ق وس ل فی و برهان قاظم وبهار باب صناع در فصل نان واوازم آن و وملتهی الا رب در ر ن ق وس ل فی و برهان قاظم وبهار عجم واقعین آرای ماصری هرسه در اوش) و درتر جمهٔ کتاب حاضر می ۲۹ بیجای تذکیکی و سندگی و (بسین بجای نام حرف اؤل) چاب شده و آن بدون شك تصحبف نام متأثر است كه جون ممنی تشکیر و انفهمید اند آنو ا باین کامه که عبارت است از خالز توهی دیگر از نان مشهود بسنگذاه وستگذاه و ستگذاه و ستگذاه و ستگل سرخ کرد د باخگر یز ند و بستی شیخ محیب الدین عمی بن برغش (رجون شود بشر تا ۲۳۸ از تراجم) و

٩٦ _ الشيخ جمال الدين حسين بن محمد الفسوى ا

كان من ابداء الدنيا جذبه جذبة من جذبات الرّب فترك الأشغال و لمن سلوك طريق الرّب فترك الأشغال و لمن سلوك طريق الرّب الخيفال حتى نال ببركته ما نبال وبني خانقاها يخدم فيه الصادر والوارد و يجمع الحقاظ لمدرس الفرآن والصّلحاء الصّلوة والذّكر فبنفق عليهم توفّى في سنة تعانف و اربعين وستّمائة و دفن بخانقاهه التي استحدثها بمحكة الدّباغين بدرب سَلّم ، ثم دفن في جواره ابنه العارف الباذل محمّد بن الحسين و وفانه كانت في سنة احدى عشرة و سيمهائة " و لفلّة زواره " حكماية دُكورت و وفانه كانت في سنة احدى عشرة و سيمهائة " و لفلّة زواره " حكماية دُكورت

رهبه از مقمه ابل

احت · وچون وقات شبخ نجیب الشهن علیّ بن ترفّتی چنانکه درتر جمهٔ اوخواهد آمد درسنهٔ ۱۷۸ بوده پس وفات صاحب ترجمه که بتصریح مؤلّف درحبات شیخ نحیب الناّین مزیور روی داده بود. بالضروره قبل از ناریخ مذکور بوده است .

۱ مام کلمات «بن محمّد» را ندارد ، ۲ ما این دو تاریخ و نان پسر ویس یعنی سنهٔ ۸ ام و ۲۰۱۱ فتر هرسه نسخه یعینه پیممین نحو است پدون اختلاف ، ـ در شیرازنامه ۱۳۸۰ شرح حال دونقر وکمی پدر ودېکر يسر مذکوراست که در اسم ونسب والقب واناريح ونات يعينها وطايق|النعل بالنعل يا صاحب ترجمه و يسرش يكبي مبناشند وابي در شبرازنامه ابن بدر ويسر را جزو مدنواين در محانةً در خفیف شمرده ودركتاب حاشر جنابكه در متن ملاحظه مبشود جزو معنوزین دروازهٔ سُلُم. وبعلاوه در شيراز الله گويد كه اين يدر ورسر مدروف بوده الله به «سردم» وكتــاب حاضر الزين فقره ما كت امت ، فقرة دؤ، هيچ اعتبيني ندارد جه سكن امت مؤلف كتاب حاضر از فكر آتب د سرده» برای صلحب ترجمه غفات یا مسامیعه کرده باشد - وای اختلاف ازل زمانی اختلاف در محل دقن این دو نفر عجبب بنظر میآید زیر؛ دو مؤاف مزبور هردو از اهالسی شبراز وهردو با يكديكر مداسر وعردو فابتلل ومورخ بودماند ممذاك يكي مدقن ابن يدر ويسر رة در معلهٔ در خفیف که درشهال شرقهی شهران واقع بوده تکاشته ودیکری در دروازهٔ سلمکه د<mark>ر</mark> **جنو بی نمر بی همان شهر بوده است . بس با بابد فرض کرد که یکی از دو مؤاف مزبور دا** با یکی از نناخ آنها را در محل دفن این دو نفر خلطی وانتباهی هست داده ، یا اینکه این دو شغص مذكور دركتاب حاضر و در شيراز امه با وجود الحاد كامل در نام و نسب و اقب و تاريخ وقات وبا همه استيمادي كه ابن فقره دارد معقالك باهم متنابر واشخاص مختلف بودماند وابن اتحادات بتبه حاشيه ۱ و ۲ ور طفعه بعد

في السيرة الكبرى المشايخنا وهي ان سبعة من رجال الله الشيخ شمس المدين عمر التّركي" والفقيه ارشد الدّين النيّر بنريّ والشيخ زين الدّين مظفّر الرّبعي "

بعيه حاشبه او؟ (وصنحة عبل

هه از قبیل توارد و نصادف بوده آست ۱ م و این نکنه را نیز ناگفته نگذریم که سایق در کتاب خاضر در تحت نسرهٔ ۳۹ شرح حال کسی مذکور شد باسم «جمال الدین محکد بن حسین بن محکد معروف بسرده» ومدنون در روضهٔ کبیریه بعنی در محلهٔ در خفیف » از ملاحظهٔ نشابه کامل مایین نام ونسب واقب این شخص بانام و نسب واقب این دو شخص محل بحث فعنی ما بظل بسیار توی مینوان گفت که صاحب ترجمهٔ نسرهٔ ۳ باید یکی از افراد خالدان این بدر و پسر مهاحب ترجمهٔ حاضر باشده ۲- ضمیر فزوارد، چنانکه از حکایت بعد و باضح میشود راجع است بخود صاحب ترجمه جمال السین حسین نه بیسرش چنانکه فناهر عبارت در و هانهٔ اوگل موهم آنست ،

۱ - مؤلف در کتاب حاضر مکرار از کتابی باسم «الشیرة الکبری» یا «الشیرة الکبری لمشایخنا» كه واضح است موضوع آنكتاب تراجم مشايخ فارس بوده قصولي نقل كرد. است ونذاهرأ هيج جا احم مؤلف آغرا نهرده احت ولي يفلن قوي بلكه ينحو قطع ويقين بايداين كتاب از تأليفات ففيه صائن الدين حمين بن محمَّد بن سلمان متواني در سنة ١٦٤ (تمرة ١٢٢ ازتر اجم) باشد كه يكي ازمآخذ عماة مؤلف است در این کتاب وغالباً از او بعنوان ۱ قال الفتیه، ولی بدرن تسمیهٔ لاتسابی نحصوس ازو نقرانی نقل میکند زیرا که جمهم مطالبی که از « سیرة الکیری » درکتاب حاضر نقل شده همه راجع است بسوانح احوال اشخاصي كه مابين ٢٠٠٠ و ٢٠٠ ميز يستهانه پس بديهي است ڪه سيرةالكبرى تأليف ايوالحسن ديلمي از رجال قرن چهارم ومعاصر شيخ كبير ينابوشجاع مقاريضي منوقى درستة ٩٠٩ كه هردو ابزازمآخذ مؤان كتاب حاضراند نميتواند باشدا ومآخذ عمدة مؤلف ئمه خود در دیباچه و غیر آن پدانهما اخاره کرده تبالیفات همین سه شخص مذکور است بملاوة شیرازنامه - وجون درشیرازنامه اثری ازنقرات منقوله از «سیرهالکیری» یاقت نمیشود پسانقریباً شکمی باقبی نمیماند که مؤالف سیرة الکبری بودانکه کفتیم هممان فقیه صائن|اله"ین حسین مذکور باید باشده وشاید نیز بلکه باحتمال بسیارقوی این کتابه همان د تاریخ مشایخ فارس، باشدگ مؤلف در ترجبهٔ فقیه مذکور (ورق ۸۲) در جزو مصلفات او شمیرده - بـ ویکمرتبه نیز مؤلف در ورق ۸۸ ب از کتابی باسم «الشیرهٔ الصّغری» نوامنا با الشیرهٔ الکبری باین عباوت ، موله کر امات . . . تشتمل علیها السیرةالکیری والصغری » قفرانی نفل کرده که باز راجع است بکسی که در اواسط فرن هفتم مهزيسته، واين كتاب ابر ظاهرا تأليف همان فقيه صائن،الدِّين مذكور بايد باشد،

۲ - متوفی در سنهٔ ۲۰۲ ، رجوع شود پشرهٔ ۲۷۷ از تراجم کتاب حاضر ،

والشيخ روزبهان ابا محمَّد بن ابي نصر البقائي ' والشيخ ابـ االحــن كردويــه أو مولانا شهاب الدين محمّدا العمري و الشيخ جمال الدّين الفسوي صاحبوا (ورق٧٤) في طريق يمشون [فيه] فرأ واميَّتا على الطّريق فسأاو اعن شأنه فقالوا فقير غريب فقال المشايخ تعالوا نجهزه و ندفنه حسبة فقال الشيخ شمس الدين عمر على كفنه و قال الشّيخ ابو الحسن °علّى حفره و قال الشّيخ شهاب الدّين علّى غسله وقال الشّيخ روزيهان علّي ان انادي النّاس لصاء نــه و قال الشّيخ زين الدّين مظفّر على ان احمله حتّى تدفته و فال الفقيه ارشد الدّين على ان اصلّى عليه و القّت و بقى الشّيخ جمال الدّين ولم يقل شبئاً ؛ ففعل كنّ منهم ما وعد فلّما فرغوا عن دف<mark>ن</mark> الميّت فال الشّيخ شمس الدّين عمر وكان اعلاهم قدكشف الله على في هذه المعاملة فيكم اموراً امَّا انت يا فقيه فسيصير اما له النَّاس و خطساً بتهم الياث بصلو تلك عليه و تلقينك ليه ؛ و امَّا انت يا روز بهان فسيجمل الله لك صيتنا يبِدغ الآفاق بندائك عليه ، و امّا انت يا شهاب الـدّ بن فسير زقك الله او لاداً طاهر بن مطهّر بن ينبّر لــُـ بهم النَّاسِ ﴿ وَامَّا انْتِ بِالْمُظَّفِّرِ فَيْرَفَعِ اللَّهُ مِنْزِلْتُكَ وَ مِنْزِلَةً اوْلِادْكُ أَلَى بوم القيامة ﴿ (ورق¥٧ب) وامًا انت يا ايا الحسن * فيجمل الله مزارك مرجمها للصّالحين ، و لمّا

۱ - تصحیح قیاسی قطعی ، ف ، الشیخ روزیهان ابی محدین ایانصر (کذا) البقی ، به الشیخ روزیهان ایانصر البقی ، م ، الشیخ روزیهان البقی ، م ، مقصود شیخ روزیهان یقلی گیر متوقی درستهٔ ۱۰۱ است ، رجوع شود بشرهٔ ۱۷۱ ، ۲ - م ، ابا الحسین (غلط) ، ب کلمان خوالشیخ ابا الحسن گردویهٔ سابق الفاکر (نیرهٔ ۱۹) متوقی در سنهٔ ۱۰۱ است ، ۴ - در شیازنامه و کتاب حاضر شرح احوال این شخص بعنی شهاب الدین محدد المسری مذکور نیست و با فحص بلیغ در هیچ مأخذ دیدگری نیز هیچگونه اطلاعی راجع بشخصی با این نام و نشان نتواند قیم بعدت براوزیم ، ۴ - کذا فی الذیخ الثلاث و و فرب بقیاس خاصطحبوا » یا «تصاحبوا » است چه مآباب ازباب مقاعله متحدی بنفس است و بدون و افرب بقیاس خاصطحبوا » یا «تصاحبوا » است چه مآباب ازباب مقاعله متحدی بنفس است و بدون و افرب بقیاس خاصطحبوا » یا «تصاحبوا » است چه مآباب ازباب مقاعله متحدی بنفس است و بدون مفحول به استمال نمیشود » ه - ۱ ابوالحسین (غلط) ، رجوع شود بحاشیهٔ ۲ ، معمول به استمال نمیشود »

انت با جمال الدّبن فقد تخلّفت عن الموافقة و ما رغبت فيه فما يرغب احد في زيارتك الانادراً؛ فكان كما قال الشّبخ رحمة الله عليهم .

٩٧ - الشيخ ابو عبدالله المشتم بيابويي

يقال الله الذي قال المسيت كردياً واصبحت عربياً وقصته الله عن شقى التي بعض المدارس فرأى الطابة يتذاكرون العلم و يتدارسون فسألهم عن شقى فضحكوا منه أفقال الله اربدان العلم شيئاً مماانتم فيه فقالوا ان اردت ان تصير عالماً فهذ بسبب الى سماء بيتك الليلة [واشددرجليك به وثيقاً] وقل ما استطعت كُرْ بُرَةٌ عُصْفُوة فقاله الله سيفتح عليك ابواب العلم ارادوا بذلك الاستهانة والاستهزاء

أ – يخنين احت ابن كانه در م (يعلني د بابويني ؛ بياه مو أهمه والف وباز باه موجَّده وو او ودوياه متاة تحققه) • ب ق نيز بهدين شبط است والي حرف ماقبل آخر بدون نقطه است • دوترجمهٔ كناب حاصر بقارسی س ۲۱ حرف ماقبل آخرهمزه است، ودر نقعات س ۴۹۲ ـ ۴۹۳ که شرح احوال صاحب ترجمه در آنجا نبز مفاکور است این کنمه دیابونی، بانون قبل از یاه اخیر مرقوم است ، وابن شرح حال عبته باکتاب حاضر مطابق است جز اینکه تاریخ وقات صاحب ترجمه را در آنجا ۲ ـ در خصوس قائل این عبارت بسیار مشهور و صاحب تدارد ، ابين قعَّه انوال مختلفة ديكرنيز روايت شده - وتقصيل آن درحواهي آخر كتاب ازشاءاللة تعالي مذكور خواهد شد . ۴ ـ . . . عليه . 🗈 ـ جملةً بين دو قلاب از روى فقرة معادلــة این عبارت در نفخان س ۳۹۳ ، ۱۴ کر میخواهی که دانشمند شوی امشب ریسمانی از سنف خانهٔ خود بهاویر و **بای خود را محکم آنجا بیند** وجندانکه توانی بکوی کزیره عصفره علاوه شد که برای تکمیل معنی وجود آن لازم است و واز عبارت بعد در منن و «فذهبالرّ جل وشدًا فهرجليه حبلاً واحكمه قيمشف الببت، تبز وانح ميشودكه جملة مزبوره دراصل متقول عنه مؤلف بوده ويسمها الزائلم اقتاده . ﴿ ﴿ مُرَازُلُهُ بِشَارَ كَالْ وَسَكُونَ زَاءَ مَعْجِمَهُ وَشَمَّ بِأَ مُوسَفَّهُ وَقَتْح راء مهمله ودرآخر تاء تأتيت بمعتى كشنهز استكه ازبقول معروف خوردني استء وتحسلر بضمآ عين مهمله وسكون صاد مهمله وشم فاه ودر آخر راه مهمله كياهي استكه آبرا بقارسي كاقتهه وكالزيره والناجيره وكل رنكك باطافة كل برنكك كويند وباكل آن جامه رنك كننه ومجاي زعفران نیز در طعام یکار برند و نخم آنره بعربی فرطه و بفرانسه کرنم Carthame و کل آنره راهریش کویندو آن گیاه در ایران ودریاغهای اطراف طهران فراوان احت - عطفر در عربی یعون تا تأنبت در آخر است ولی در حکایت متن محض موازنه با کزیرهٔ تالی بر آن افزودهاند .

به فذهب الرّجل وشد في رجله حبلًا قداحكمه في سقف البيت فجعل يقول بحسن النيّة وصدق اليقين ما لقّنوه تهكماً به فلم يؤل جميع ليئته ساهراً يقظان يكررها اعن وفور رغبة وكمال عزيمة الى وقت السّحر ففتح الله على فلبه باب العلم اللّدني الالهيّ (ورق ٧٥) وشرح صدره بتأنوار الفدس فصار عالماً وليّاً فاسبح محدثاً بنعمة الله تعالى يجيب عن كلّ غامض و بغلب كلّ معارض فكانت قضيته آية بيّنة اظهر هاالله تعالى تنبيها للنّاس و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء عانت أوفاته في سنة اربع و سبعين و ثلاثها قوحة الله عليهم.

١ - م : يكر رها ١ - ٣ ـ كذا تي النَّسخ اعني «حانت» بالعاء المهملة من حان يعين اي فرُبِّ ١

النوبة الرّابعة

لمقبرة ام كلثوم وشيرويه وما بحتذيها ٨٩ ـ السيدة ام كلثوم بنت السيد اسحق الكوكبي

وهو ابن عمد آبن زيد بن الحسن بن على المرتضى رصو ان الله عليهم دخلت غير ازبعد قتل اعمامها و تصديني العبّاس لاستئصالهم فاقامت بها متنكّرة و اشتفات

۱ ـ شرح لمحوال این الم تلفوم در شبرازنامه من ۱ ه ۱ - ۱ ه ۱ نیز مسطور است . لکن در عمده الطَّالِ في انساب آل إلى طالب له إز كنب معتبرة إنباب است درضين تعداد اولاد اسحق كو كبي س ۲۳ دختری بنام ام کشوم برای او د کر نکرده احث . ولی چون در کتب انساب غالبا اسامی دختران را (مگر مشاهیر ایشان را) مرسوم نبوده ذکر نماینه ایهذا از عدم ذکر این الاکانوم در ضمن اولاد اسحق توكبي يهرچوجه نميتوان استنباط سود له او دختري باين اسم نداشته است. الله ودنون است در هراسه نسخهٔ فی ب م.. و همچنین است نیز در آرچههٔ قارسی گذاب حالش وقام پسرمؤانف دیسی بن جذبه ۱۰ ولی این قفره پعنی اینکه اسحق کو کبی بسره حمله بن ریاد بن حسن بن عنيّ بن ابيطاب يوده ظاهر ا بل فطعا سهو واضح است چه اسحق كو كبي بتصريح عمدة الطّالب رسر هسن بن زود بن حسن بن علمي بن ابي طأات احت و زيد مذكور اصلاً يسري معند نمام مداشته سهنراست بغير حسن مزيور مطافة اولاد فاكور ديكرى از زياد باقي نمانده بوده واسل زياد منحصرا از همين حسن منشعب شده بوده است (عمدةالطالب س ٨ ٤)، وجون كتبة ابن حسن يدر اسحق کو کیل ابوهجها بوده است لهذا احتمال بسیار فوی میرود که اصل عبارت مثن جنین بوده ، دو هو ابن [ابي | محمد |الحسن | بن زياد بن الحسن بن على المرتضى ، وسيس درنتيجة سهو نسأخ دو كلمة «ابي» و«النعسن» ازقلم افتادهاست ، .. واين اسعق كوكبي چون اعور بوده ونقطة سفيدي مانته ستاره در چشم داشته لهذا به د كو كبيء مشهور شعم يوده است و ووی معاصر هرون!! شبه واز اعوان وجواسیس خلیفهٔ مزبور برده برخهٔ بنیاعمام خود از آل ابیطالب و جهاعت کنیری از علوبان بسعایت وانالهی او نزد هرون(ازآشید بنتل رسیدهانه وبالأ شرم خود او نیز مورد سخط رشیه واقع شاه در حبس او آفاد و در همان حبس هلاك شه (عبدة الطالب س + ¢) ،

بعبادة الله تعالى وقبل لمّا الطلعوا على حالها قصد [ها] بعض اعدائهم من دمشق فأرادوا اخذها فهر بت منهم فسقطت في بثرهناك و تو فيت ولم الطلع على تاريخ وفاتها ، وفي جوارها من السّادات والأنقياء من لا يُدهَ صَوْن ، وفيل ان السّيخ احمد ابن الحدين اسكان يحفظها و يخدمها و يفتخر بمجاور تها "رحمة الله عليهم.

٩٩ - الشيخ احمد بن الحسين بكني أبا بكر الزاهد

(ورق۵۷۰) احد عبّاد شیر از یذکر عنه آیات کثیرة وجری بینه و بین الشیخ الکبیر ابی عبدالله البحاث فی الورع و روی آن الشیخ الکبیر رأی بوما غصنا من الکبیر ابی عبدالله البحاث فی الورع و روی آن الشیخ الکبیر رأی بوما غصنا من الکرم علی طریقه فتملّکه و غرسه و کان یسقیه من فضل و صوفه حتّی اتمر ته بعث الی الشیخ احمد بقطف عنب من ذالد فلم یأ کله احمد و قال کیف آکله و لا ادری من این اصل ذالد النکرم و کان قوته من نسخ کان یعمل بیدیه و بعد و موضع کل من این اصل ذالد النکرم و کان قوته من نسخ کان یعمل بیدیه و بعد و موضع کل وصل من السدی و اللّحمة بعالامة حمر اه لیظهر علی المشتری عبیه و حضر بوما عند فاض لادا، شهادة تحملها و قدالف علی عمامته خیوطاً فأر ادالقاصی ان یمنحنه فقال ما هذا الّذی و صفحت علی رأسك فر ضع الشیخ عمامته و نظر الیها و قال عمامة

۱ بعنی صاحب ترجمهٔ نمرهٔ ۹۹ که چنانک بلاقاصاه بعد مه کور خواهد شد در سنهٔ ۲۹۷ وقات یافته است ، ولی جون اسحق کو کبی پدر این ام کانوم چنانکه درصفحه گذشته مه کورشد معاصر هرون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳) بوده و در حبس او هلاك شده پس عادهٔ پسیار مستیمد بلکه معاصر این بنظر میآید که دختر او ام کانوم معاصر با کسی بوده که در سنهٔ ۲۹۷ وفات یافت ، معال بنظر میآید که دختر او ام کانوم معاصر با کسی بوده که در سنهٔ ۲۹۷ وفات یافت ، وهمچنین بسیار مستیمه است بعین همین دابل آنچه در شیر از نامه گذت که این اله کاشوم در عهد سلطنت عماد الله و نامی این گناب س ۲۷ تصحیح شده ولی این کلمه در هرسه نسخهٔ عربی «به جاورتها باجیم از دوی ترجمهٔ فارسی این گناب س ۲۷ تصحیح شده ولی این کلمه در هرسه نسخهٔ عربی «به جاورتها» با حاد مهمله مسطور است ، ع و باین مناسبت با حاد مهمله مسطور است ، ع و باین مناسبت با حاد مهمله مسطور است ، ع در شیر از نامه س ۱۰۵ و را «الشیخ از اهد . . . احده بین الحسین النظاع » عنوان نموده است ،

لفّت عليها خيوط ثم تفافل عنه الفاضي زمان ثم اقبل عليه وقال ما هذا الذي على رأسك فرفع الشيخ عمامته مرة اخرى نقال مثل ذلك فردد القاضي مراراً وفي كلّ مرة برفع الشيخ عمامته ثم يجيبه فاعتذر اليه القاضي، ومن كلمانه العالية من السولي على الكلّ اخذ عن الكلّ ومن هم بالكلّ فطع عن الكلّ وكان يسكن في زاوية لها جذوع دفيقة منكسرة فكالما انشق (ورق ٧٦) جذع منها وضع تحتها فصبة فيسدها ببركة بده ولما حان وقاته وصي ان بخرج النّاس كلّهم قبل جنازته عدهم انهدم البيت فعلموا مراده ثم عمروها والآن اهي عامرة بالصّالحة بعدهم انهدم البيت فعلموا مراده ثم عمروها والآن اهي عامرة بالصّالحة بوقي في سنة

١٠٠٠ ـ الشيخ حسين بن احمد بن حسين

ولده الزّاهد المابد اطبِ النّاس بكاء و احسنهم وجداً إذا تواجد ابلكي لمبون وإذا صاح ملاً الفلوب ذوفها قال الدّيلمي ما رأ بت احداً صاح من الوجد مي تجلس الشيخ الكبير فرصبه غيره وكان له كلّ بوم الف ركعة ورداً بصلّيهادفن في جواد والده رحمة الله عليهم.

۱۰۱ _ الشیخ عبد الرحمن بن محمد بن سعد ۱۰۲ الانلیدی کان من زمّاد عصر دو عبّاد زمانیه قد اخذ من علوم الظّاهر بنصیب وافر

۱ .. چنین است در ق م ، ب ، سیح وسیعین و تنشین ، شیرازنامه س ۱۰۴ ، اربسین و تنشیانه ، در ترجمهٔ فارسی این کتاب س ۷۷ ، سال ششیم [...سیسه] وشعبت و سؤم از هجرت ، در نرجمهٔ فارسی این کتاب س ۱۱۹ ، سال شدیم و اندازد ، شیراز نامه س ۱۱۹ ، سعید (بیجای سعد) ،

ثم اشتغل بالعزلة والخلوة وفتح الله عليه الأبواب توقي في سنة سبع وستين و خسمائة و دفن بجوار الشّيخ احمد بن الحسين 'رحة الله عليهم .

١٠٢ ـ الشيخ ابو سعيد الساوجي

(ورق ١٧٦) كان من اكبر اصحاب الشيخ ابى الحسن كردويه قال الفقيه كان عالماً عابداً ربّانيّا محقّقاً صاحب كشف و اشارة وحسن خلق و علم و تواضع وذوق رافقته تلائين سنة بدعوالنّاس الى الله تعالى بالمساهلة والمرحمة ولا يظهر احواله لأحد ما رأيت في العالم مثله ، ولمّا دفا وفقة الشيخ ابى المحسن دعاه ووصاء و قال تروج بزوجتي بعد مو تى فقبل وصيّته ولمّا انقضى عدّتها نكحها وكان له زوجة اخرى و له اولاد منها فرأى الشيخ في منامه و قال لا نخف فأن رسول الله صلّى الله عليه وسلّم قال الرق اشد طلباً الهرء من اجله و فتح الله عليهم ابواب الرق والبركة ، توفّى في ذي الحجّة سنة اربع و ثلاثين وستمائمة و دفن خلف مشهد مام كانثوم رحمة الله عليهم .

١٠٠٠ مولانا جمال الدين حسين "بن ابي بكر البوشكاني ا

العمالم الوَّاهد اعرض عن الدُّنيا و اقبل على المولى فحج بيت الله الحرام و لفي المشايخ العظام و نال من بركات علمهاء مصر و انشام مالم يضبطه الأقلام

۱ یعنی صاحب ترجمهٔ نمر ۱۹۹۵ ۳۰ جنبن است در ب ، م ، و المواساته ، ق این کلمه را ندارد.
 ۲ کفا فی النسخ الثلاث بالند کیر ، ۵ - گفا فی النسخ الثلاث بالند کیر ،

۵ – گذا فی ب ق ۱ م ۱ حسن ۱ م بوشکان وبشکان نام قرای متعدده است در بلو گان مختلفهٔ فارس، بوشکان از قرای باوك دشتی و نیز از قرای بلوك بیشاه است (فارسنامهٔ ناصری ۱ رجوع شود بقهرات آخر آن) و معلوم نیست صاحب تر جمه بكدام بك از آنها منسوب است ۱

وسكن في جوار الشيخ احمد (ورق ٧٧) وكان سبب ذلك انه جاء يوماً لزيارة الشيخ احمد فلما وقف حذاء فبره قال باعجبا أنّ الشيخ يقول لي كن عندنا ولاتفارق عمّا "فأقام هناك الى ان توقى في شوّ ال سنة خمس و خمسين و سبعمائة و دفن قبالـة بابه رحمة الله عليهم .

١٠٠ الست عزيزة بنت القاضي شمس الدين محمد بن ابي بكر؟

كانت صالحة قوّامة تعلّم اولاد المسلمين حسبةً لها ايثار في الله واصطبار لله فيل برى على قبر ها النّور في اللّم الي و مرفدها قبالة باب الشيخ احد "رحة الله عليهم

١٠٥ _ الفقيه نجم الدين محمود ٥

كان معلّماً القرآن نسّاخاً المصاحف رؤفاً بالخلايق يقال الله كتب فريب الف مصحف جامع وغير جامع وهي في ايدي النّاس | وكان | بؤمّ مسجداً في

 ۱ یعنی صاحب ترجمهٔ نمرهٔ ۱۹۹۹ دار اینجها تا آخر این ترجههٔ حال بطبق م است . و در ب ق ترتیب عبارات قدری مفاد و مؤشر نوشته شده است ولی زیادت و قصانی ندارد .

۲ گذار نی م ۱ ق ب ۱ و لا تفرار ق مأا ۱ مصواب ۱ لانقار قما ۱ نست چه قار ق مفارقیهٔ متمدّی منفی است و گویا اینجا پشوهم معنی ۱ لا تبعد عالما ۱ است ۱ مساور ۱ کاست ۱ بین این یکر ۱ را در مدارد و فقط در ق ب و از چهٔ فارسی گذاب حاضر س ۷ ۱ موجود است.

\$ - يمنى صاحب ترجمهٔ امر شه ه ، اين قفيه نجم الدين محمود غيرفقيه نجم المثان محمود لير فوام الدين عبدالله استانه مشهور حافظ است كه سابق در ضمن شوخ حال اين اخير (س ه ه س ا حاشيهٔ ا) نام او مذكور شد ودر همانجا نيز ما اشاره بتغاير اين دوشخص نموديم ودايل آتر ا نيز ذكر كرديم ، رجوع بدائجا شود ، . . مصحف معلوم است كه بعنى قرآن كريم است ولى كلمة هجامع و غير حامع » را در صفت آن درست نمانستيم مقصود از آن جست و دركتب مندارا له الت نيز جبزى در اين بداب نيافتيم ، فقط در اسان العموب در سالاً قاسح في گورد ، والتمام المارس المارس در سالاً قاسح في گورد ، والتمام در البارسين الجامع المارس المارس در سالاً قاسح في گورد ، والتمام در البارسين المارس در سالاً قاسح في گورد ، والتمام در البارسين المارس در سالاً قاسح في گورد ، والتمام در البارسين المارس در سالاً قاسح في گورد ، والتمام در البارسين المارس در سالاً المارس و مقمل بعد در ساله بعد در سفحه بعد در سفحه بعد

محلّته و يحرّ ض على الخير و الصّلوة اخذ عنه القر آن خلائق و انا منهم ، تو قي في سنة بضع و خسين وسبعمائة و دفن عند بقعة الشيخ احمد بن الحسين ' رحمة الله عليهم

٦٠٠- الشيخ قوام الدين محمد بن الحسين المعروف بنعيم

وهو اسم اخيه الأكبر كان من مشايخ الصّوفيّه و علما، الدّين فيدسافر المحجاز والعراق (و دق٧٧٠) وغيرهما ورأى المشايخ والأسائدة و خدمهم في هذا الطّريق وله خلوات طاهرة ومصنّفات نافعة في النّصوّف والطّبّ وغيرهما منها كتاب صفحات الالواح لنفحات الالرواح ورأيت خوارق الدادات منه كثيرا

بقبه از صفحه قبل

ستهي المصحف مسجفا لاأته أأسلجف اي شمل جامعًا للطُّعف المكتوبة بين الدُّقتين، «ودر كتاب سامي في الأحامي در بناب ثالث في كتبالله المنزلة و ما يناسبها كويت « الجامم والمصحف والكرّامة معروفات العيراسم والدصاحف والكراريس جءه وجنانكه ملاحظه ميشود لبين مأخذ اخبره يجكونه توطيحي در خصوس مفهوم كلمة جامع نداده است و يهمان معروفيت آن در ههد خود او اكتفا کرده است ۰ ولی احتمال قوی میرود چنانکه از سیان هیارت مذکور اسان العرب نیز ظاهر^ا برمها به که مراد مؤاف کتاب خاصر از «مصعد، جامع » او آن متعارفی باشد بعنی قر آنی تاخ و كامل كه در بين الدَّفتين يك مجلمه موجود باشه ، و سراد او از « مسحف تمير جامع » بالنتيجه ه سي يارمه خواهه بود يمني قرآني ڪه آنرا در سي جڙه عليجت مستقل نجزيه و تجليله گنته ومعمولاً درمجانس فأنحه وختم اموات بهريك از واردين مجلس يكي از آن اجزاء را توزيع نمايت برای آنکه آن شخص تازه وارد آنرا برای ترویع روح مثیت قرالت نماید ، واین نوع قرآن را يهمين مفاسيت تجزية آن بسي جزء مستقل جنانكه كفتهم دسي بارده كويتد (رجوع شود يترهنك عراغ ههایت در تحت همین هنوان) « و در عربی این نوع فر آن را رُبّه گوینه بفتح را» «هه» وسكون باء مولده ، وربعه دراصل بدمني صندوق مربعي|ستك بيجزي درآن ذخير، نهند وجون ابين انوع فرآن را هميشه در صندواني محفوظ ميدارند ايدنما خودآنرا نبل از باب تسميهٔ حال _{واع}م محلِّ ويمه كفته إنه (رجوع شود بثاج المروس وقامو سادزي وقيهر سنة مصاحف كتابخانة مأج مصر) ا و اکتون در ایران برای اسریم عمل وتسهیل کار حواننه گان در مجالس ختم قرآن را انجاب بشعدت ياأيصاد وببحث قسمت مستفل تقسيم والجلياد ميزنهابناد ومعذاك أأنرا استصعابا للاصم المدابق فاسى يأره مه ميناه تند م الما يعني صاحب خرجية شرعًا ١٠ ١٠ علي ونتين است دوب في ١١٠ ٣- رجوع شود پس ٥٠ حاشبة ٧٠ - ١٠ چنين است در هر سه نسخه باطاء مهمله (١)٠

اوقى فى سنة ... وسبعمائة أودفن بآخر المقبرة عند السور، ومماكتب لى بخطه ال بغضاء إلى بنظه عبادًا فطنا أو طلقو الله تباوي عبادًا فطنا الله تباوي وطنا الله الله المست المحتي وطنا الله المست المحتي وطنا المعالم المعال

رحمة الله عليهم.

١٠٧ - الشيخ حسن الديلمي الفسوى

كان مصاحباً المشيخ روز بهان البقلي " والشيخ زين الدّين مظفّر العمرى " حبن فدما شيراز فسكن بها معهما وكان لـه قدم في الدّصوّف ومعرفة باشارات " الذوم بأنيه الصّاحاء والعبّاد في زاويته المباركة وبستأنسون بصحبته المتبرّكة .

۱۰۸ - الشيخ ابو بكر ابن حسن

كان من وجال الله العمالحين يفرأ كتاب الله و يُقرئ و يؤم المسلمين في مسجده " و بحضر مجالس العلماء و المشايخ و اذا رجع كان له دار " يجتمع فيها اهل

۱ جای آجاد وعشرات در ق ب سفید است ، م د نی سنة فلان وسیمانة، ۲ م فطن بختین جمع فطن است بروزن کیف به متی دانا و زیرك و تبز خاطر (تاج العروس و مسیاح) ،
۲ مینی صاحب ترجهٔ تسرهٔ ۱۲۱ م ه مینی صاحب ترجهٔ نسرهٔ ۱۱۲ م م یجای العمری ، القرشی ، ه م مناصب ترجهٔ نسرهٔ ۱۲۱ م م العوال ،
۲ م کفا قی ب ق م م د فیومحند ، م این شخص بفرینهٔ عبارت مؤلف در آخر ترجه ، و دفن عند ایبه م با علم بعادت مؤلف که غالباً این تو ع تعبیروا در مورد تراجم ابتاه بلافاسله بعد از تراجم آیاه می نسخید ،
آیاه می نساید بدون شبهه پسر صاحب ترجمهٔ قبل است ، ۲ م ق م مسجد ،
۸ م کفا فی م ، ب ، نادم ق ، مجلس ، ا (کفا) ،

العلم (ورق ۷۸) والأدب يقتبسون من ناره و يستضيئون من انواره توقّبي في سنة . . . وستّماثة آو دفن عند ابيه .

١٠٩ - مولانا سراج الدين بن الشيخ ابي بكر ٦

كان عالماً فاصلًا اذبياً عافلًا كتب الكتب الكثيرة وحصل النسيخ الغزيرة وظهرت عليه الحالات الشريفة أسم رُشّح لتعليم السلطان جمال الدّين ابي اسحق فعلت رئيته وكثرت بركته وفوضت اليه شيخوخة المدرسة الخانونية وكان عليها سنبن يزوره الماوك والسلاطين ويقصده القضاة والأثمة والمهوفية ويتوسّل اليه ارباب الحاجات وكان له من علوم التوحيد والعرفان نصيب شامل ، توقى في سنة احدى وخسين وسبعائة رحة الله عليه ".

١١٠ _ الفقيه نور الدين الخفري

الحافظ الورع النّاسك المتخشع الصابر في الله كان بعلّم الفرآن و يموشد النّاس قد تأسّى بطريقة الكبار واقتبس منهم الآثار فلاح عليه الأنوار • تو في في سنة • • • وسبعمالة ^ ودنن في عوالي المقبرة .

۱ ـ ب ، يغبرن ، ٢ ـ جاي آحاد وعشرات در عرصه نسخه حقيد است ،

آ جنین است عنوان در ق ، ب د این ، را ندارد ، م بجای این عنوان چنین دارد ، ناشیخ «نورالدین الحدوی» آه پدون شك اصحیف عنوان بعدی است ، این صاحب ترجه ظاهر آلیس صاحب ترجه به بلا فاصله قبل است ، ق حدید فیاسی ، نسخ ، د العزبزة ، با تنقیعا ضاحب ترجه به با تنقیعا کامل با ناقس ، رجوع شود بس ۱۷ س ۱ وس ۱۹ س ۱ م می گذا فی ب ، م ه العمرفة ، گامل با ناقس ، رجوع شود بس ۱۷ س ۱ وس ۱۹ س ۱ م می گذا فی ب ، م ه العمرفة ، ق ندارد ، ا حدید از د توقی ا نا اینجه از ق ب سنده است و فقط در م موجود است ، این ندارد ، ا حدید از د توقی این اینجه از ق ب سنده از در ام میداد که هدان خبر سایق الله کر است که در س ۱۱۶ حاشیه از شرح آن گذشت ، م بجنی عنوان حاضر جنین دارد، سایق الله کر است که در س ۱۱۶ حاشیه شهوا عنوان ترجه قبل را بجای عنوان حاضر بوشنه است جنان کردیما شهان کردیما شده عنوان ترجه حاضر را نیز سهو ایجای عنوان ترجه قبل نوشته بود وما اشاره بدان کردیما جنان آحاد و مشر ان در در سه ندی سهوا بحدی است ،
 ۸ سیلی آحاد و مشر ان در در سه ندی سهو است ،

١١١ _ وولده الحاج قوام الدين حيدر ١

كان صوفياً عارفاً جاور بيت الله سنين كثيرة (ورق٧٠٠) وسانر الى الشام فرأى الشيوخ العظام والعلماء الأعلام وكتب وحفظ و صنف وليه وجد و ذوق وحسن خاق مع كل احد تو قى فى سنة تسمين " و سبعمائة رحمة الله عليهم . وحسن عبد الله الديلمي الشيخ شهر دار بن حسين بن عبد الله الديلمي الشيخ شهر دار بن حسين بن عبد الله الديلمي

ذوالمقامات العلية والحالات الجلية تأدّب بوالده ثمّ بالشيخ سعد الدّين عمدالمون معتقدون ينوون عمدالموري أسامر أنواحي العجم وله بجيلان واطرافها مي يدون معتقدون ينوون له النّذور ويستمدّون منه الهمّة فيجدون اثر هاسريعاً ، توقى في ذي الحجة سنة خسبن وستّمائة ودون في رباطه العامرة أرحمة الله عليهم.

١١٢ _ الشيخ جمال الدين حسين بن عبد الكريم الراغري"

کان من عبادالله الصالحين له اور اد کثيرة من صلوة وصيام و تهليل و تسبيح و صدقة و اطعام تأسي بهدي الزّاهد ابي الفاسم الفويّ و سكن شير از و اتخذ

 ۱ ما نام این شخص بنجو عنوان تقط در ن مرقوماست ولی در م ب در اثناء ترجههٔ احوال شخص سابق که پدر توست مسطور است نه بطورعنوان ه ت م گذا فی م ۱ در ن ب جای کلمهٔ ۱۰ مسعیل ۵ سفید است ۱ م ۱ ۱ شاهیخ شهردار بن العسی الدیامی ۱ م وشاید همیل افرب

بصواب باشد وابن حسن ديلمي همان صاحب ترجمهٔ نمرهٔ ٢٠٧ صابق|الهٔ کر باشد ٠

عام یعنی صاحب ترجه ندر تا ۱۹۳ در در م یجای ناهمری ، افرشی ، (رجوع شود نیز بحاشبهٔ ۶
 از س۱۹۲) ، درجوع شود بس ۵۰ حاشبهٔ ۱۷

أكذا في الناحخ بتأنيث صفة الرباط بتوهم معنى « الزاوية » بالاشك »

 به چنین است عدر آن در ب ق م ولی ب دائر افضی « دارد با دال بجای را ۱ م ۱ الشیخ جدار الحین حدیث انواعظ ۱ ـ با فحص باید معلوم ما نشه الراغری منسوب بچیدت ۱

 ۸ بدون شبهه مراد «زاهد آبیر آبرالقاسم بن شمیب بن بتویه مکراتی قسوی» باید باشد که در شمن ترحمهٔ نسرهٔ ۵۱ (ص ۸ م ۲ س ۲ و ۵) دو مرتبه نمام او استطراداً آمده است • رجوع بدانجا شود » رباطاً ابجوار السيّد عزّ الدّين احمد " يخدم الصّادر والوارد و كانت السّادة يأتونه و يأتيهم و يعطونه ممّا عندهم و يعطيهم و مدفنه في آنك الرّباط " رحمة الله عليهم (ورق ٧٩).

١١٤ _ الشيخ روح الدين عبدالعزيز بن حسين الراغري؛

الشيخ العارف الصادق كان سديد القول كثير الشفقة جزيل الفضل ذابذل عظيم و ايثار تام مقبولًا عند الخواص والعوام معظماً فيما بينهم توقّى سنة . . . وسبعمائة " ودفن عند والده "رحة الله عليهم .

١١٥ _ الشيخ عبد الرحيم بن حسين

اخوه " كان من الفقراء الصادقين الذين ابتلوا في الله بأعداف المحن قد الفيته وكان له نفس مؤتر وهمّة عالية وسيماؤه تشهد على صحّة حاله مع الله توقى في سنة . . . وسبعمائة " و دفن عندهما رحمة الله عليهم .

۱۱۶ - السيد عز الدين احمد بن جعفر الحسيني الموسوى كات من كبار السادات والنّقباء كان ذاجاه رفيع « ومنصب عال رؤنه أ

۱۱ م د خانفاها ، ۲۰ م یعنی سید عز الدین احده بن حدفر العدیتی الدوسوی ساحب ترجه ندر قدر قدر از در نرجه گذاب حاضر یفلم پسر مؤلف عیسی بن جنید بجای عبارت معافله متنی چنین دارد (س۱۵) ، د رخانفاهی پساخت دره سایکی سادات طویل ، و رلاید (پرقرش صحت ندخه ترجه) سادات طویل نام خلدان این سید عز الدین احده بن جعفر بوده است ،
 ۱۳ - گذا فی ب فی بتأسید اسم اشاره بریاط بتوهم معنی زاویه (رجوع شرد بس ۱۹۹ ح۲) م افی خانفاهه ، ... عد چنین است عنوان در ب ف ، م الشیخ روح الدین عبدالغزیز (فقط) ،
 ماحب ترجه حاضر یسی صاحب ترجه فیل است ، ... ه .. مای آجاد و عشرات دره رسه نخه صاحب شید خانفاهه المینزه فی سحه الجماهی و ب م بجنی جنه اودهن عند والده بینی دارد ، دو دفن فی خانفاهه المینزه فی محنه الجماهی ه ۷ ـ کلمه داخوه فقط در م موجود است و در ب ف خانفاهه المینزه فی دجود آن لازم است ... ۱۸ سیای آخاد و عشرات در هر سه تسخه سفید است ،

بالخلائق وحيماً بالمساكين اخذ من الفضل والشرف مالا يعركه اكثير من النّباس وكان يحيى النّبالي بطاعة الله ثم يقوم بأمور المسلمين يشهد الجنائز و يعود المرضى ويفلّث الأسير ويقضى ذا الدّين ويصل الرّحم و يحمل النكلّ وكان بحماً للأخلاق النّبوية والأوصاف المرتضوية سكن بمحلّمة الجنصّاصين و ابتنى مدرسة اسكن فيها عيون الفضلاء و عين للّندريس بها (ورق ٧٩٠) فحول الملماء و وقف عليها كتباً نفيسة كثيرة ومنياعاً عامرة كبيرة "، توفّى في سنة ثلاث عشرة وسبعمائة ودفن في قبته الرّفيمة وحمة الله عليهم.

١١٧ _ السيد تاج الدين جعفر بن احمد و لده

ذوالقدر الجليل والشرف الأصيل وانخلق الجميل والعطاء الجزيل كان مربّباً لسائر اعلى العلم والأدب مشفقاً على خلق الله جامعاً للفضائل العنبية والعملية معظماً لأوامر أرسول الله حسلى الله عليه و سلّم عيباً لما تره المرضية ما بخل بقدمه وكرمه على عدو وصديق و ما انقطع انعامه و اكرامه عن بعيد و فريب له مواظبة على درس كتاب الله تعالى و مطالعة علو مالد بن ومواعاة لفلوب اعيان السّادة ووجوه القوم و ان كانوا دونه بفتقر اكابر العلماء والملوك الى تربيته ولا يتمشى فضايا المملكة اكثرها الابمشورته ولا ينتظم عفد المحافل الابحضوره بنهى البه كليّات الأمور و يقعنى لديه مهمات الجمهور والله نعالى دفع (ورق مه) بلاء الأعداء عن الأمور و يقعنى لديه مهمات الجمهور والله نعالى دفع (ورق مه) بلاء الأعداء عن

ازستاره تااینجا از ب دافط است ، ۳ انکاز (یالفتح) العال و انقل و الکل الینیم و فی خدیث خدیجة انك انجمل الکار هو بالفتح النقل من كل ماینکاف و الکل العبال (اسان العرب یاختصاد) ،
 ۲ در نسخهٔ ق در حاشیهٔ این موضع بخطی غیر خیط کاتب اصلی عبارت قیبل مرفوم است ، در ایس الخرقه عن الشیخ نجیب الدین علی و فی قبته الاز قیمه کتب استاد الخرقه » و بدون شك مراد شیخ نجیب الدین علی بن برنفش عبارف مشهور متوقعی در سنهٔ ۱۲۸ است (صاحب ترجههٔ نعره ۴ مین و لامور »

هذه النِعِطة بيمن رعايته و رفع تُعطّة السّوء عنها بحسن كفايته فبدل الحرب سلماً والطّعن والنّصرب رأفة و حلماً و كشيراً ما كنت انشرّف بتقبيل انامله وانشوّف الى نيل فواصله اصلّى به الجمعات واخطب له في الوافعات فيصغى الى موعظتى وكلامي ويحت على تربيتي واكرامي واوّل ما دخل بيتي يوم الاجتماع الطهيري تمثّل بقول جدّه وصنى الله عنه:

تَنْزُهُ عَنْ مُصَادَفَهِ * اللَّمَامِ وَالْهِمْ بِالْكِكْرَامِ بَنِي الْكِكْرَامِ وَلا تَكُ وَابْقاً بِاللَّهُمْ يَوْماً فَأْنَ اللَّهُمْوَ مُخْتَلُ النِّفَامَ * وَلا تَكُ وَابْقاً بِاللّهُمْ الْمُعَالِمِي وَبْقَ بِاللَّهُ وَالنَّهُمُ الْجِسَامِ وَبْقُ بِاللَّهُ وَالنَّهُمُ الْجِسَامِ وَبْكُنْ لِلْهِلَمْ فَاطْلَبٍ وَبَخْتِ وَالْقِمْ فِي النَّمَالِ وَفِي الْجَرَامِ وَ بِالْمُورَاءِ لا تَنْظِقُ وَلْكِنْ بِمَا الرّضَى الْإِلَهُ مِن الْكَلَّمَ الْكَلَّمَ فَي الْمُعَلِّمُ فَي الْمُورَاءِ لا تَنْظِقُ وَلْكِنْ فِي الْمُورَاءِ لا تَنْظِقُ وَلْكِنْ بِمَا الرّضَى الْإِلَهُ مِن الْكَلَّمَ المُعَلِّمُ وَ الْكُنْ لِيُعْلِقُ وَلْكِنْ فِي الْمُورَاءِ لا تَنْظِقُ وَلْكِنْ فِي الْمُعْرَامِ فِي الْمُورَاءِ لا تَنْظِقُ وَلْكِنْ فِي الْمُورَاءِ لا تَنْظِقُ وَلْكِنْ فِي الْمُورَاءِ اللَّهُ اللَّهُ مِن الْكَلَّمَ الْمُعْلَى اللَّهُ اللَّهُ وَالْمُ لَا اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ وَالْكُلْمِ وَالْكُلَّمَ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ وَالْمُ اللَّهُ اللّهُ اللّهُ الللّهُ الللّهُ الللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ الللّهُ الللّهُ اللّهُ الللللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ الللّهُ الللّهُ الللللّهُ اللّهُ اللّهُ الللللّهُ اللّهُ الللّهُ اللّهُ اللللللّهُ الللّهُ الللللللّهُ الللللللّهُ اللللللّهُ اللللللللّهُ الللل

فعفظت البيت الأول من انشاده ثم ظفرت بها بقى من خط بعض اولاده وله عمو عات شريفة واختيارات لطيفة منها كتاب جوامع اللطائف من مختارات الطوائف (ورق ١٨٠) و كتاب ازهة القلوب و غير هما و توقى في سنة . . . وخمسين وسبعمائة أو دفن بعظيرته المقدسة على بمين المدرسة رحمة الله عليهم .

۱ د گفتا فی ق ۱ ب م ۱ انشراق ۱ ۲ د اظهیر یعنی ختان ۱ و وظیر فلای والده اذا تمام بسلة حتاله ۱ (اسان العرب) ۳ د بعنی حضرت امیرجه اشعارمنن از دیوان متسوب بآن حضرت است ۱ دیوان ۱ منحل النظام ۱
 ۱ دیوان ۱ مجالسة ۱ ۱ دیوان ۲ منحل النظام ۱

۱ - مجموع این ایبان دردپوان منسوب بهعشرت امیر هشت ببت.است وامه بر - دیگر آن ازقراز قبل است (دیوان ۱ طبع عصر سنهٔ ۱۴۱۱ ص۸۷) ،

ولا تعسد غلى المعروف فوماً . وكن منهم ثال ردّ السّلام وان خان الصدّيق قلا تخته والذّمام ولا تعمل على الأخوان ضغناً وخذ بالطّفح تنج من الأثام

٧ ـ كذا أبي ق ب (يعني جاي آحاد صفيد إست) ، م ، توفي في سنة خيسين وسيمائة ،

١١٨ ـ السيد نصرة الدين على بن أحمدا

كان سيّداً زاهداً مجتهداً عابداً اختار الانزواء والخلوة مع ما كان فيه من النّعمة والقروة [وكان] يصلّى كلّ بوم وليلة الف وكعة نافلة توافقه على ذلك زوجته الكاملة الفاضلة وينفقان امو الهمافي سبيل الله تعالى وقيل لم يخرج مدّة عمره الى الصحراء وما وأى القمار على الأشجار وسأل أيوماً عن شجرة الدّين والبطيخ فال ينبغي ان يكون شجرة البطيخ عالية كبيرة وشجرة الدّين نازلة صغيرة فقيل له ياسيّدنا الأمر بالعكس نتو اجد من ذلك وقام ومشى خطوات ثم قال سبعان من يرفع الصغير وبضع الكبيراً، تو في سنة . . . و سبعمائة أرحمة الله عليهم .

١١٩ _ السيد مغيث الدين عبدالعزيز بن جعفر ١ بن احمد

كان عالماً فاصلًا محظوظاً من فرون الأدبيات ويمارس اقسام الحكمة " والرّياضيّات يعاضر اهل البلد بوجه طليق ويكتب احاسن الكتب بخطّ انيق وله الكرم التّام (ودق ٨١) والأنعام الشامل العام وممّا عندي بخطّه:

إِنَّ ٱلْعِيَارَ مِنَ ٱلْهَرِيَّةِ هَاشِمٌ ۚ وَ يَنُو أُمِّيَّةٌ ۗ ٱرْدَلُ ٱلْأَشْرَادِ

پنیه در سنحه بدد

^{1 -} این شخص بظن خالب برادر صاحب ترجمهٔ سایل است؛ ۲ - گذا فی ب ۱ و افسال ، د فسئل ، ۲ - این جای تارین الدانیا ، د فسئل ، ۲ - م اینجا عبارت دیل را اضافه دارد ۱۰ وطار تی خال برایله حتی قارین الدانیا ، د فسئل ، ۲ - م اینجا عبارت دیل را اضافه دارد ۱۰ وطار تی خال برایله حتی قارین الدانیا ، تا م م (یعنی جای آحد و عشرات سفید است) ، ب اتوفی سنهٔ . . . (یعنی جای تمام معین الدین ، تا است و ما است ، در بن جای آن معین الدین ، ۲ - کلمات «عبدالعزیز بن جمعر » فقط در م موجود است ، در بن جای آن کلمات سفید است ، در بن ندارد بدون بیاض ، ب بر قرض صحت نسخهٔ و باین شخص بطن غالب پسر صاحب ترجمهٔ نمرهٔ ۱۱۸ خواهد بود ، ما ساحب ترجمهٔ نمرهٔ ۱۱۸ خواهد بود ، در جمیم مواضع جهار کانهٔ این اینات وهوالمتواب لاغیر ، ب بی در در مرجمهارموضم ، دینو حدیقهٔ «دارد بجای «بنوامی» ، د و بدون ایبات وهوالمتواب لاغیر ، ب بی در در مرجمهارموضم ، دینو حدیقهٔ «دارد بجای «بنوامی» ، د و بدون

وَ اِلْهَاشِمِ فِي ٱلْمَجْدِ عُودُ نُضَارِ وَ بَنُو اُمْيَّةً جَنْ دُعْمَاةِ ٱلنَّارِ وَ بَنُو اُمْيَّةً كَالَسُوابِ ٱلْجَارِي

نَبْنُو أُمَيَّةَ عُودُهُمْ مِنْ خِرْوَعِ آمَّا ٱلدَّعَاهُ إِلَى ٱلْجِنَانِ فَهَاشِمٌ وَيَهَاشِمْ زَكْتِ ٱلْبِلَادُو آعْشَنِمْ

تو قَي في سنة . . . وسيمهائة أو دفن في العظيرة .

١٢٠ _ السيد جلال الدين محمد بن محمد المشهور بالطويل

كان سيّداً جليلًا عارفاً عابداً نبيلًا بسطع على عبّاه انوار رسول الله صلّى الله

بلية ال سنحة تبن

شبهه صواب همان بنوامته است بطبق م نه بنوحنه بطبق ق ب چه ادنی مناسبتی در معادامهٔ بین بنیهاشم وینی حنیفه تصوراندینوان کرد و هیچگونه رقابتی و دششی و عداوتی مابین این دوطایه در هیچ زمانی از ازمنه در کتب تو اربخ و اخیار عرب و نیرها شنیده نشده نا محملی برای مدح مفرط این شاعر در این ایبات از یکی و قدح مفرط او از دیگری بنوان بدست آورد ، ولی برعکسعداوت بسیار شدید بین بنی هاشم و بنی امیه از زمان قدیم هم در جاهئت و هم دراسلام از نشایع این کینه و دشمنی مشهور تاریح است و جمیع کتب تو اربخ و سیر و اخیار و روایات مشحون از نشایع این کینه و دشمنی مشهور تاریح است و جمیع کتب تو اربخ و سیر و اخیار و روایات مشحون از نشایع این کینه و دشمنی در کوفه و پسرش یعمی بن زبد در جوز جانان و قتل جماعتی کثیر از خاندان عباسی بدات خانمان بخدات در ونیش قبور خلفاه بنی عام اغلب رؤساه بدست خانمان استحوانهای ایشان و قدره شه از ونیش قبور خلفاه بنی این ایبان و قدره شه از فریش قبور خلفاه بنی این ایبان و قدره شه از خرون قبار قابم تاریخی و نمونه از نشایج این دشمنی خاموش نشدنی بین این و واب فیره شه از خیروات و قابم تاریخی و نمونه از نشایج این دشمنی خاموش نشدنی بین این دوطایقه بوده است در فیل دینوهاشم و ولی یعدها خانها ایکی از متعسیف نواسب که هوای دینوهاشم و لی یعدها خانم ایکی از متعسیف نواسب که هوای دینوهای در ایمان قبار اومندگن بوده در یکی از نسخ این دای که منتون عنه ب ق بوده بینواسه اموران در ایمان قاب او متدگن بوده در یکی از نسخ این داید که منتون عنه بیشاکاهٔ این بیت معروف د

از الغیار من الغیائل واحد و بنو حنیقهٔ کیلیم اخیار سروده شده یعنیکنهٔ « بنوحنیقه » قبلاً در مقابل چشم آن نجریف کننده خانش و آماده بوده برای تبدیل «بنواه» » بأن •

۱ به چنین است در ۱۰ در ب ق جای نمام تنریخ بگانی سفید است ه

۳ به جنین احت فتوان در ب ق ۱ م «بن معلمه ٔ را شفازد ۱ ـ در خصوص « سادان طویل » رجوع شود بص ۱۷۰ حاشیهٔ ۲۰

نوقي في سنة اربع و خسين وسبعمائة " ودفن بداره المباركة رحمة الله عليهم .

١٢١ ـ السيد مجدالدين جعفر بن محمد ٢

كان عالماً وجيها محدَّناً مستحضراً لسائر الأدبيّات مستجمعاً للفضائل والكمالات له اورادكثيرة من الختمات والصلوات والتسابيح والدّعوات بدرّس في المدرسة النّجيبية يَجْتُو أبين بديه جمع كثير من اهل الفضل و كنت افرأ عليه كتاب الشهاب في الحكم والاداب و مما انشدني ترغيباً عليه :

۱ ما گذا فی ۱ م ب ق و فی سنة ما ، و صبعانه و ۱ می میند است عنوان در م ۱ میند مجدالدین بن محلد و با السید مجدالدین بن محلد و قالمید محدالدین می محلد و این شخص بقرینهٔ عبارت مؤاف در آخر ترجه و دونن عنه والده و با علم بعادن مؤاف به گر این نوع تعبیر در تراجم ایناه مه گور بلاناصله بعد از تراجم آباه نفر بها بنجو فظم وینین پسرصاحب ترجمهٔ قبل است ۱ کدا فی ۱ م ب ق به نفیط فاقص ۱ حنا (بجنو) از باب نصر بزانو نشدت (منتهیالاً رب) ۱ کدا فی ۱ م م ب ق به نفیط فاقص ۱ حنا (بجنو) از باب نصر بزانو نشدت (منتهیالاً رب) ۱ از احادیث نوی در حکم و امثال و آداب تألیف فاضی ابوعیدالله محمدین سلامه بن جعفرین علی بن از احادیث نبوی در حکم و امثال و آداب تألیف فاضی ابوعیدالله محمدین سلامه بن جعفرین علی بن حکمون مصری قضاعی شافعی از قضاه مصر در عهد فاطمیین و متوقی در سنه و ۱ م ب بسیاری از مختاه از خاصه و عاشه شروح مدیده بر این کتاب نگاشته اند از جمله شیخ ابوالفتوح رازی مؤلف نفسید عنماه از خاصه و عاشه شروح مدیده بر این کتاب نگاشته اند از جمله شیخ ابوالفتوح رازی مؤلف نفسید عنماه از خاصه و عاشه شروح مدیده بر این کتاب نگاشته اند از جمله شیخ ابوالفتوح رازی مؤلف نفسید عنماه از خاصه و عاشه شروح مدیده بر این کتاب نگاشته اند از جمله شیخ ابوالفتوح رازی مؤلف نفسید و منده بعد در منده بعد

إِنَّ ٱلشَّهَابَ شَهَابٌ يُسْتَضَاه بِهِ فِي ٱلْمِلْمِ وِٱلْجِلْمِ وَٱلْآدَابِ وَٱلْجِكَمِ سَهَى ٱلْقُفَهَا عِيَّ غَيْثُ كُلِّمًا بَقِيَتُ هُذِي ٱلْمَضَابِيعُ فِي ٱلْأُوْرَاقِ وَٱلْكِلِمِ توقى في سنة ثمان و خمسين وسبعمائة أو دفن عند والده رحة الله عليهم.

١٢٢ _ الفقيه صائن الدين حسين بن محمد بن سلمان ٢

احد الشيوخ الأكابر والقذى الأعاظم بفال له مفتى العِن والأنس فيه سافر الحجاز اربعين مرة ولافي في الله مصابرة شديدة وله رياضات كثيرة حتى الله مؤمنى الجن احبوه في الله و قالوا ما رأينا رجالا افوى منك و كانوا يألونه (ورق ٨٦) في خلواته و بسألونيه عن مشكلات في الدّين السّهروردي وليس الخرقة عنه وصنّف و درس سنين و كان فقيها شهاب الدّين السّهروردي وليس الخرقة عنه وصنّف و درس سنين و كان فقيها

اليقيله باز حبابيجة عايين

مدرون وشرح آوموسوم است بروح الأحباب وروح الأابياب في شرح الشهاب و وتضاعي مزبوروا المنابف مهم" ديكري بوده واجرح بخصاعط مصر موسوم بالمختار أمي د قر الخطط والا أثار كنه يكي از مآخلة علمة باقوت است دد منجم البلدان ومغريزي در خطط مشهور خود كه نقريما صفحه ازين كتاب اخبر از ذكر آن خالي نيست (رجوع شود باتساني سماني در اسبت مغذاعي الاوبين لأ أنبر وابوالفداء ودول الأسلام ذهبي ويافعي هر جهار درحوانت سنة ١٩٥٤ وابن خالفان ١٠٩١ وابن خالفان ١٠٩١ وابن خالفان الإخبار و المبكى ١٩٢٣ و ١٩٠١ و دبياجية خطط مشرع و ١٩١١ و وحاجي خربة در عاوين عشهاب الأخباره و مخطط مصره و و روضات الجالت سن ١٩٦٥ و ١٩١٨ و وستدرك الوسائل مرحوم حاج بيزاحين اورى ١٩٢٦ و ١٩٠١ وخالت الطبع واقم ابن سطور معاجبين بداو الوسائل قروبني برجانه ينجم از اقسيد ابوالفتوح وازي طبع طهر ان سنة ١٩٦١ شمسي من ١٩٢١ و ١٩٢٨) وحاب بن محمدين الميان (١٩٨١ من منه كاسن حديث بن المان (علمان) المحديد بن المان (علمان (علمان (علمان المنان المنان المنان (علمان المنان عمان المنان المنان المنان المنان المنان المنان المنان المنان بكسر وهو باكن صاحب تاليقي بوده درتر اجم احوال مثان طور المنان وهو المن المنان المنان وهو المنان المنان وهو باكن منان وهو باكن المنان المنان وكتاب فرال الفترة عيكر ودر آخر المن مناحورة مكنوب بصورت بالاحيم عدوة بكد المنان المنان ودورة بكد

۴ ـ قدوة مثلثة پيشوا نداي بكسر ودر آخر الف مقسورة مكنوب يسورت باء جمع مدوة بكسر
 ۱ ـ قدوة مثلثة پيشوا نداي بكسر
 ۱ ـ وحرع شود بس ۹۹ حاشية ۱۰ ـ وص ۲۰ حاشية ۴۰

شافعياً بارعاً ورعاً لا يأخذ من اموال السلاطين و ان الحوّا كثيراً و كان يوصى اولاده بالاجتناب عن بابهم و يقول من شرب نطرة عن ما فهم لابد ان بعترق شفتاه ولو بعد حين و كانت معيشته من آزرع ورته عن آبائه و ازاد بعض الحكّام ان بهتجه في فبول عظياتهم فأمران بلغي بأكياس ذهب الى سطحه في ظلمة اللّيل فلما و آها الشيخ فال انا للله لاحول ولا فو ة الإبالله ان عدواً فصدني فسمه الجيران وجاؤه سريما فأمرهم بألفائها الى الطريق وله مصنفات منها قاريخ عشايخ فارس كتبها على طريقة الدّ بلمي والمفاريف في فال الكتاب كتبها على طريفة الدّ بلمي والمفاريف في فال الكتاب كثيراً منها و وله الشعار بليغة منها:

المُرْ عَلَى ٱلْمُقَابِرِ كُلَّ إِرْمِ وَلَا اَدُرِى بِأَيِّ ٱلْأَرْضِ قَبْرِى وَ ٱلْمُرْحُ كُلُما ازْدَادُ مَالِي وَلَا أَبْكِي عَلَى تُقْضَانِ عُمْرِي (ورق٨٣ب) نوفَى في سنة أربع وستَين وستّمالة "ودفن بخانقاهه الممروف في عملة الجقادة ن وحة الله عليهم.

١٢٢ _ الفقيه سعد الدين محمد بن الحسين ٦

ولده الفاصل العالم كان يخرج الى الصحراء و بنرع بنفسه و يحصدو كأنت ولباسه وطهوره الى احد و كان يخرج الى الصحراء و بنرع بنفسه و يحصدو كأنت له مسحاة يعملها بيده ، قبل ازاد بعض الأكارين يوماً ان يرفعها غلم يستطع فقال الم مسحاة و ان يعترق ، ٢٠ ب ق ، في زدع ، ٢٠ رجوع شود بس ٤ حاشية ١٠ ٤ - رجوع شود بس ٤ حاشية ١٠ ٤ - رجوع شود بس ٤ حاشية ١٠ ٤ - رجوع شود بس ٤ حاشية ١٠ عامرة ٤ ق از تراجم كناب هاش ، ٥ - كنا في ق ١٠ م و في سنالة ، ٢٠ و يتن است منوان در باق ، م ع الشيخ سندالدين حسنيان المسرن ١٠ - اين شخص بتصريح مؤلف يسر صاحب ترجمة قبل است ١

باشيخ هذه تحمل بقوّة ربّانيّة ونحن عاجزون عنها، و رزفه الله اولاداً صار كلّهم علماء ربّانيّين، تو قي في سنة تمان و ثمانين و ستّمائة أو دفن خلف تربة والده رحمة الله عليهم .

١٢٤ _ الشيخ ضياء الدين محمد السلماني

لقيته وكان شيخاً فاصلابهي المنظر طلبق الوجه حلو الكلام حسن المحاورة يذكر النّاس ويكتب الحديث ويدرّس كتاب عوادف المعادف وله اجازات عالية، وممّا قرأت بخطّه :

مَوَرَّتُ عَلَى ٱلْأَحِبَّةِ حَبْثُ صَفِّتُ فَبُورُهُمْ كَأَفْرَ السِ ٱلرِّهَانِ فَلَمَّا اَنْ بَكَيْتُ وَفَاضَ دَمْعِي وَأَتْ عَيْنَايَ نِيْنَهُمُ مَكَانِهِي

(ورق ٨٣) تو قي في سنة خمس و اربعين وسبعمائة "رحمة الله عليهم.

١٢٥ _ مولانا معين الدين هبة الله بن الحسين بن محمد السلماني؟

العالم النبيه العظيم الشان القويم البرهان فدلقيته وكان يدرس في المدارس ويفتى في المجالس يزدحم لديه الفضلاء ويرجع اليه الكملاء وله تصانيف فائقة ورسائل راثقة منها شرح المقدمة البرهانية في الخلافي وممّا غرق في وصف من صنّف له:

۱ - گذا فی ق ب ، در م جای آحاد وعشرات سفید است ، ۲ - صاحب این ترجنه وصاحب فرجه وصاحب فرجه وصاحب نفل ترجنه یعد ترجنه بعد بقلن غیالب بل بدون شبیمه بقرینهٔ نصبت «سلمانی» و قول مؤاف در آخر ترجنهٔ بعد دودن عند آبائه وحمه الله علیهم» هردو از اعتاب شمارهٔ ۱۲۲ باید باشند ، ۲ - گذا نی بوت دو م حای آحاد وعشرات سفید است ، ۵ - رجوع شود بعاشیهٔ ۲ ،

م كذا في ق ب م م العاماء من «كملاا» درجمع «كامل» درهبچيات أز كتبيانت متداولة بنظر فرسيد » م م مقامه في وها فيه نام كتابي است درعام خلاف يعني جدل تأليف ابوالفشابل معند بن معند بن معمد نسفي معروف ببرهان نسفي منوني درسنة ۱۸۷ یا ۱۸۸ یا ۱۸۵ (الجواهر العنبيئة ۲ ، ۲۷ م و كشف الظنون ۱۳ ، ۳ ، ۱۰ و والفوائد البهیة ص ۱۹۶) .

حَمَّاً نَهَا ٱلدَّهُو تَاجُ وَهُوَ دُرْتُهُ وَٱلْمُلْكُ وَٱلْمُلْكُ وَٱلْمَلْكُ وَٱلْمَلْكُ وَٱلْمَلْكُ وَٱلْمَلْكُ وَٱلْمَلْكُ وَٱلْمَلْكُ وَٱلْمَلْكُ وَٱلْمَلْكُ وَٱلْمَلْكُ ٱلدُّوارَ نعادِمُهُ وَٱلْمَلْكُ ٱلدُّوارَ نعادِمُهُ وَٱلْمَلْكُ ٱلدُّوارَ نعادِمُهُ وَٱلْمَلْكُ ٱلدُّوارَ نعادِمُهُ وَمَى تلك نوفَى هناك وخسين وسبعمائة 'ودفن عند آبائه رحمة الله عليهم 'وفى تلك البقمة من العلماء والأولياء والعابدات الصالحات خلق كثير الابحصون:

١٢٦ - منهم ابنة الشيخ شهاب الدين السهروردي

جاء بها الأنراك بعد وقعة بغداد فأنفذها الفقيم من ايد بهم فأفامت هناك حتى توقيت ودفئت عند زوجة الشيخ أو بناته رحمة الله عليهم .

١٢٧ _ الشيخ ابراهيم الكرجي؛

من قد ماء المشابخ (ورق ١٨٣) واجلًا، العبّاد وكبار الصوفيّة قبل كان وحيد العصر في الزّهد والمعرفة و بقال انّه من الشهداء وفي شهادته افوال اوتفها انّه التجأ اليه جاعة من كبار السّادة وقصد مم بعض الظّلمة ليقتلهم فلم يعلّ عليهم و فداهم

1 - كذا قى ب ق ، م ، فى سنة خمسين و سبعائة ، ٣ - مراد از دفقيمه بدون شك ففيه سائل الذين حسين سائق الذين حسين سائق الله كر (نسرة ١٩٢٢ از تراجم) است ومؤلف هر جا در تضاعيف اين كتاب دفاللغقيه ، مركوبه مراد اوهمين شخص است كه كتاب نوموسوم به الماريخ مشايخ فارس اجنائكه سابق كفتيم يكى از مأخذ عبدة مؤلف بود، است ، ومراد از دوفعة بغداد ، فتح آن شهر است بدست مفول دو سنة ١٩٥ كه اين ففره ويز با عبرسائل الثين حسين مذكور متوفى دو سنة ١٦٤ كه اين ففره را نيز نا كفته تكذرهم كه شيخ شهاباندين سهروردى جنائكه مؤاف دو شرح احوال دنيه سائن الدين مزبور كفت (س ١٧٦) شبخ خرقة اين نخع بوده الست و لايد بهدين مناسبت است كه قفيه منذكور دخل شبخ خود را از دست انراك رهانبه، و ولا الله دو است المراك رهانبه، و مناسبت است در مرسه نخه بعنى دالكرجى، باجيم ، ودر م فتحة تبز مداور است ولى بدون نسبت د كرجى » المناس در دو سطر در شيرازنامه من ۱۹ د ابز مسطور است ولى بدون نسبت د كرجى » ا

بنفسه النّفيسة منافسةً فيهم فقتل و دفن في رباطه وعلى فبره مكتوب انّه استشهد في سنة احدى و ثلاثماثة و الحلف عنده سر بع النّأثير و فدجرٌ بو ه كثيراً رحة الله عليهم.

١٢٨ - الشيخ سالبه 'بن ابر اهيم بن ملك الممنع "

كان شيخاً عظيم الشأن رفيع الحال تأدّب بالشيخ ابي مسلم الفسوي ولفي

۱ ـ کلمهٔ ۱ ساایه تاکه در اسامی بسیاری از اهسالی فارس در قرون وسطی دید، میشود از اهلام عربسی بصیغهٔ اسم قاعل مؤانت از ۶ ساب ۶ وینانکه در بادی امر ممکن است توهم رود ایست یهه علاوه بر آنکه چنین غلبی با این هیئت وصورت مطلقا ولمسلا در هیچیت از کتب تواریخ ورجال و معاجم عربى بافت نديشود در يك نسخة بسيار نقيس مصحح مضبوطي ازنقعات الاس جامي متعاق بأغای هتاس الهبال آشتبانی که تاریخ کتابت آن در سنهٔ ۲۰۱۵-۱۰۲ است این کلمه در سه مورد مختلف در انضاعیف آن نسخه صریحاً (سال به) در دو کلمه نوشته شده و دریکی ازین سه مورد نیل يضبط قلم كاتب زير باه(ره) كسرة گذارده بطور يكه از بن طرز كتابت و اضع ميشود كه اين كامه از اهلام مركبة قارسي يوده است مركب از دسال ۴ به ۴ باهاه ملفوظه از جنس روز به وروز بهان وبصروز ۱ یعنی کسی که هرسال او باز سال گذشتهٔ او بهشر باست (بایهشرخواهد بود تفاؤلاً) . و آن سهمورد مد کوریکی دوشرح احوال هیزساحب ترجهٔ متن ما شرسالیه بن ابر اهیم است (شدار ۲۵ تا از تر اجم نقعات) ، **دوم** در شرح احوال عمران اللتي (شوارة ۴۶۸ ارتراجم نفعات) بمناصبت اينكه وي معاصر بوده است یا شیخ الشیوخ ابوالحمین احمد بن حالبه بیضاوی (رجوع شود پس ۶ داز گناب حاضره متن وحاشية ٦) . سوم درشرح احوال شبخ روزيهان بقني(شبارة ٢٠٠٪از تراجم نفحات) بعناسبت ایشکه شریخ خرقمهٔ او یکی از احتسان شبح کاشپوخ احمد بن سالبه مفاکور بود. است . ـ حال که معنی این کامه وهو پات آن معلوم شد پس قطعا توشتن آن منقصلاً بصورت (سال به) بطبق نسخة مدكورة نفحات براى دفع التباس آن بسالية اسم قاعل عربي يعقيدة مايسرات بهشر ونزديكتر بقباس است نا نوشتن آن منصلاً بصورت (سالبه) ، ولي ما نظر باينكه درهرسه نسخة شئالاً زار ک بدست ماست این کلمه همه چا (سالبه) متصلاً نوشته شده از خود هیچ تصر نمی در املای این کلمه شکرده آ نر ۱ عیناً بطبق همان نسخ چاپ نمودیم ۰ ۲ ـ چنین است یعینه این کلمه در ق یعنی الممنع (با دو میم ونون قبل از عین مهمله) ، ب ، الممتع (بناء مثناة فوقانیه بجای نون) ، در ترجمهٔ فارسی این گذاب س ۸ ۱ این کلمه را ندارد ، م و نفحات (کـه شرح احوال صاحب ترجمهٔ حاضر در آنجا نبر مسطوراست س ۲۱۹ ـ ۲۱۰) این هرسه کلمهٔ اخبررایعنی این ملک المهشع؛ را ٣ - بظنَّ غالب مهاد ابومسلم فارس بن غالب الفارسي ازمشايخ منسؤفة فارس والز معاصرين ابوعيه الرحمن سلمي متوفي در سانة ١٢٪ و شبخ ابوسعيد ابوالغير منوفي درسنة ٠ ١ ق وعلى بن عثمان هجو برى صاحب كشف المحجوب متوفي در مدودستة ١ ٧٠ بايد باشد و عصر وفية ور صفحة بدد

الشيخ ابا العمس على بن خواجه الكرماني وصحب الشيخ ابا عبدالله محمّد بن على واتخذ بيابكوار خانفاها خدم فيها كلائين سنة يطعم فيها الصادروالوارد وجاور عنده كثير من العلماء والصالحين وكان له فتو ة و نشاط عمات سنة تلاث وسبعين واربعمائة ودفن في خلفاهه رحمة الله عليهم .

١٢٩ _ الشيخ عبدالله بن عبد الرحمن

"كان خادم الشيخ ساليه ولها احتضر الشيخ (و دق ٨٤) ارساه لتر تيب الكفن وغيره مذهب واشترى كفنين و جهنز المبتين فلما رجع و رأى الشيخ فد فارق الدنيا جمل مقول الله الله الله تم عانق الشيخ و قال الله الله تم تو قى و دفل بجنب الشيخ رحمة الله عليهم .

والمستقالين

و جدانکه ملاحظه مشود باعصر صاحب ترجهٔ حاضر بعنی طالبه بر ابراهیم متوفی در سنهٔ ۲۳٪ املاً وفق میدهد(ر موخ شود باسراوالنوسید جابطهران س ۲۰۴ و آنشف المحجوب س ۲۰۷، ۱ ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ و ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۲ و ۲۰۲۲) م

المسترة مراد خواجه على بن حسن (با حسين) كرماني سير كماني از مشابح منصوفة كرمان و از مريدان شيخ عدو منوفي درسنة ۱۹ ه بايد باشد (رجون شود بكشف المحجوب ۱۹ ه واسر ار الموحيد ۱۹ ۸ س المرحم الونقيات ۱۹ ۹ س المرحم المشابخ عمانيه الموحيد ۱۹ ۸ س المرحم المشابخ عمانيه الموحيد ۱۹ ۸ س المرحم المشابخ عمانيه الموعيدانة محمد بن على داستاني معاون در بسطام از معاصر بن شيخ ابوالتعمن خرقاني وابو سعيد الوالخج وسرفي در ماه رجب سئة ۱۹ که بايد باشد (رج ع شود بكشف المحجوب ۱۹ ۳ موادر از الواخير وسرفي در ماه رجب سئة ۱۹ که بايد باشد (رج ع شود بكشف المحجوب ۱۹ ۳ موادر از در منابع الموادر از الموادر از الموادر الموادر

۱۴۰ _ الشيخ ابراهيم بن شيرويه

مزاره من المزارات العتيقة ولم اقف على سيرته بالعقيقة و يروى عمه كرامات كثيرة و يرى عليه المرات غزيرة أووفاته فيما يُنيف أعلى اربعين واربعمائة فيما اظن و مرفده في المقبرة المنسوية اليه أو لزينارة قبره اثر عظيم في قضاء الحاجات ونجح المهمات رحمة الله عليهم.

۱ ـ كذا في ق - ١ ب ا ايراهيم شيرويه ا ترجية قارسي اين كتاب س١٨ : شيخ شيرويه (بدون كلمة ابراهيم) د.. طرز أميد نسخة ب يعني ابراهيم شيرويه بجاي ابراهيم بن شيرويه مطابق رحم قعيم زبان فارسى است دراشانة نام يسر بناه يغر يا جائا بعون توسّطكلمة خابينء ياهيسر عياهيهووع والحو فالك له در قروئ وسطى يسيار مصول بوده است مانند وسنج زال وسام نريمال وعمروعاس وسعه وأياس والبراهيم اشغم واصاحب عثاد وامجدود سبكتكين والبواسميد ابوالخار وتاصر خسروا و مسعود سعد سلمان وابوعلى عينا وبسياري ديكر غيرؤيها إرجوع شود بعواشي لكارندة ابن سطور براباب الأاباب عوقي ج٠ س٠٩٠) ٠ ٢٠ تصعيح قياسي ١٠ ق يا تنقيط فالمد ٠ اين كلمة را العارف 💎 🐣 تصحيح فياسي - ب ق ، نيف - م ، ووقاته نبيء نة اربعين والربعنالة ، ـ يُغيف بضم رساء تحقاقته مضمارع اللف علسي الشي أبنيف است بمعنى انزون كرديسدن برجيزي ا یعنی وانک صاحب ترجمه در سنهٔ ۱۹۰۰ و چیزی افزون پر آنست . 💮 💲 یعنی کورستان منسوب بصاحب ترجمه ابراههمهن شهرويه كه معروف بوده است به اكورستان شهرويده بدون كلمة ه ابرقههم ۱۰ وخود مؤأن بنز ازين كورستان همهها يه دمنهرة شيرويه، بالامشهاد شيرويه، تعيم كردها-شاؤ جمله درس ٢٧و ٦١ او٩ ٨ ا، ودر ترجمهٔ قارسي اين كتاب نيز همجااز جمله درس ٨٦٠٨٠ ۱۸۷ز آن به دخاک تان شبرویه به تمبیر شده به براین طرز نمبیر از قبیل اطلاق تام بدراست بر بسر ک آن نیز یکی از رسوم قدیم زبان قارسی یوده است در بعضی اسامی کثیرالڈوران برااسته مانت منصور خلاج بجای حسین بن متصور حلاج ۹ و حسن میمندی وزیر معروف سلطان محمود غزاوی بجای احمد بن حسن میشدی - و تاریخ جریر طهری بجای معتد بن جریر طهری - وادهم بجای ابر اهیم بن انهم : آهی بسحر زسینهٔ خااری از نائبهٔ بوسمید وادهم خوشتر (منسوب بخیام) : وسیکنگین بجای معمود بن سیکنگین سعدی گوید : 🕒 ایکه نصیحتم کنی کر یی او دگر مرو 🔻 در نظر سبکتکین عیب ایاز میکنی. و امثال ذلك، (رجوع شود پستامهٔ رافه سطور، تاریخ جها تکشای جورنتی ج۲ س و) ،

١٣١ ـ الشيخ عبدالله المشهور بدوست خدا

اشتهر بهذه النّسبة و تواتراي وليّ الله وهو من الصّاحاء المنفد مين يقال انّه كان من اصحاب الشيخ احمد بن الحدين أو لزيارته اثر عظيم ظلهر فيما جُرّب و مرقده بين مقبرة شيرو به في حظيرة منها رحمة الله عليهم .

۱۳۲ ـ الشيخ زين الدين طاهر بن المظفر بن محمد العمري العدوي الربعي

المالم الكبير العارف الشهير قد جمع بين العلم والعبادة وسلك جبيل الدُّرس والأَّاد: (ورق٨٤٠): صبح النَّاس سنبن وذكر هم حسبةً لله وله مُتموعات في التَّفسير والحديث والفقه والتصوّف والنّاريخ و اجازات عالية من والده "، وروى كتاب

۱ ـ يعني ماحب ترجنة نمرة ۹۹ الز تراجم كتاب خاضر ۱

جامع الأصول عن نطب الدّين حمود بن [مسمود بن] مصلح الشير ازى "بقر اوته تماماً على الشّيخ صدر الدّبن القونوي "عن شرف الدّبن الهذبابي "عن المصلّف،

١ - يعنى جامع الأصول لا حاديث الرصول تأليف مجد الدَّين ابو التعادات مهارك بن معتمد معروف باین الانبرجزری متوتی درسنهٔ ۲۰۱ (برادر این الانبر مورخ مشهور) که جامع احادیث صعاح ور باب جیم) ، ۲ - د جو ځ شود بـ بق س ۱۱۱ حاشیهٔ ۱۰ د جامی در نفخات در تر جمهٔ احوال شبخ صدرالدِّين تو وي گويد (٦٤٥) ، • ومولا با قصبالسدين علامة شدازي در حديث عاکرد وی است گتاب جامع الا صول را بخط خود نوشته است و بروی خواندم و پان افتخار مِنكُرُده الله وابن معجر در درو الكامنة ١٤ ٠ \$ ٣ درشرح إحوال قطب الدين شيرازي كوبدا اوحالين يجامع الأصول عن الصدر الفواوي عن أخرف الدين إيعقوب الهذباني عن المصلب ، وعين ابن عبارت در بغية الوعاة ١٩٩٦-٢٩٠٠ ومفتاح السَّعاده ١٠٤١٠ و روضات الجنَّات ٢٣٠ هرمــه در ترجمهٔ فطب الدون شبرازی شکر از شده است . ۳ بعنی شیخ صدوالدین محتدین اسحق قونوی از مشاهیر نشلا و عرفسا، قرن هفتم ومتوغی درسنهٔ ۱۷۴ ، وی از خوادش مریدان شبخ معبی الماین بن عربی عارف مشهور و بسر زوحهٔ این الحجیوده باین معلی که شیخ معبی؟ادین بن عربی پسی از مهاجرت از بلاد مغرب بروم و ورود یقوابه مادر شیخ صدرالدین فوانوی را پس از وقائت بدرش در حيالة نكاح خود در آورد ولهذا صاحب ترجمه درختمت وصحبت او ترببت بافت صاحب ترجمهرا فأليفات عديده استكه بعضي ازآنها درايران وبعضي ديكر درهندوستان بطبع رسیده است (برای ترجمهٔ احوال وی رجوع خود بما نخهٔ قربل ا سُبکی ۱۹ ۹۹، نفحات ۱۹۳-٨٤٠٠ - فيسائسير جزو ١ از حلد ١٠٦٠ شمراني ١٠٧٧٠ مفاح السمادة ١١ ١٥٤٠ ١٥٠ ١٥٠ و ٢٠١٢- ٢١١- مجالس المؤمنين ٢٧١- سفية الأولياء ٦٨- كتف الظاون در عنوان فكوك ونسوس أبالون در اؤل ا ﴿ طَرَائِقَ الْعَقَائِقَ ٢: ٩ هـ ١ ت ١٠ معجم المطبوعات العربيه ٣٣هـ ١)٠ أكراد از قبيلة هدابان عدن هذباني از فصلاً امراء اكراد از قبيلة هدابان که شعبهٔ بزرگی بوده است از اگراه روادی و صلاح النّبن ابویی معروف و خاندان او نبز همه چنانکه معنوم است ازهمین قبیلهٔ هشیان بودهاند - شرح احوال امم مذکور را در شفرات الذهب درحوادث سنة ١٤٥مخنصرا جنين نكاشته است : وقيها توفي شرف الدين الأميرالكبد يعقوب بن محمد بن حسن الهذباني الأزبلي روى عن يعبي الثقفي وطائفة وولي شنا دواوين الشأم وكان ذاعلم وادب التوفي في زييع الأفل بمسر الله ويلفوت يا وي معاصر يودم ودر معجم البلدان بمناصبت بعضی اطلاعات جغرافی که شفاها از او شنیده بوده یکی دو مرتبه نام اورا بردهاست. در عنوان ۱۱ آذرج ۱۱ گوید ۱۰ حداثنی الأسح شرف اندین بعنوب بن [محدین] العسن الهذبانی قبيل من الأكراد ينزاون فيتواحياأموصل فال رأيت تفرح والجرباء غير مرّة وبينهما مبل واحد البخ ١١ ودرعنوان ابوقه كويد ١ • وبوقة من فرى الصعيد عن الأميرش ف الدين يعقوب الهذبالي اغبرتني به من انفظه . - (در خصوص اكراد عذبان؛ رجوع شودبابن|لا تبردرحوادث -نه . ٣٠٠، وابن خاکان در شرع احوال صلاح انسین ایوبی « یوسف [ک در حاب مصر بشاط الهادانیه » چاپ شده] ورجوع شود نیز تخصوصابدائر ذالمعارف اسلام درهنوان گرد ج۲ س ۲۰۰۰ ۲۰۰ بالم دوست فاضل ما آغای و لادیمیر مینورسکی مستشرق روسی مشهور) .

وقد سافر كثيراً في طلب العلم و صحبة المشايخ و صدّف كتاباً في فضيلة العلم و سرف العلم العلم العلماء سمّاه تحفة الحلفاء التي حضرة الخلفاء ، ثم سافر في آخر عمره التي العزائر أفنزلو ابعض المنازل فقام في جوف اللّبل بته بعد وكانت ليلة مقمرة فاستيفظ بعض اهل الفاقلة من نومه فرآه بنحني و منتصب فظن الله لصق يقصدهم فرماه سهم وقع في جبهته المباركة فهوى التي السجود و اخرج بيده السهم ووضعه على سهم وقع في جبهته المباركة فهوى التي السجود و اخرج بيده السهم ووضعه على محادثه و سلّم الروح فأتوا بعنازته و دون خلف درب فسا في سنة ... وسبعمائية أو سبعت جدى الرافقائيل حبسوه فرأ بت و الدى في المنام يقول وسبعمائية أو سبعت جدى الرافقائيل حبسوه فرأ بت و الدى في المنام يقول

د مراد از «العبرالر که مکرار در این کتاب احتمدال شده مترینهٔ مقام و حیاق عبارات پیش و یس بدون شبهه حزائر خلیج فارس احت بخصوس کیش و هرموز که درطی قرون گذشته هر کدام برویت خود بسیار آیاد ویر حدمت و مراکز سیاسی و اجازتی و کشنی رانی خلیج فارس و مندر گاه منبر کشفیهای جین وهند و بسره و بنداد و شره بوده اند و فرنها ازیت نوع احتفلال باشیه احتفلالی بسرمتد بوده و بادشاهان مفتدر توانی باثر و بی داشته اند و جزیرهٔ گیش در فرون بنجم و ششم و هفتم دحزیرهٔ هرموز از حدود هفتمه هجری اثنی حدود ۱۹۴ که بر تفایها بر آن جزیره وحت یافتنده و بادشاهان آنجا را بادشاه جزائر و بادشاه بعر مینامیده اند « حافظ گوید ؛

(ورق ۱۵۵) اعفوا عن الخاطئ فقد عفوت عنه قبال فلمّا انتبهت امرت بأطلاف، وممّا عندي بخطّه الشريف:

فَكَأَنَّنِي بِكَ قَدْ خَصْرُتَ لَدْ يُهِمَّا زُرْ وَالدِّلْكَ وَ فُهِمْ عَلَى فَبْرَيْهِمَا زَارَاكَ حَبُواً لَا عَلَى قَدَمَيْهِمَا لَوْ كُنْتَ حَبُّثُ مُمَّا وَكَانَا فِي البِّقَا مَنْحَاكَ مُخْضَ الوُّدِّ مِنْ لَقَسْمِهُمَا مَا كَانَ ذُنْبُهُمَا اللَّكَ وَطَالَمَا كَانَا إِذَا مَا أَيْصَوَّا بِكَ عِلَّـٰهُ بكبا عليك وشقى ذاك عليهما دُمُنِيهُمَا أَسَفًا عَلَى خَدْيِهِمَا كَانًا إِذَا سَمِعًا أَنِينَكُ أَسْبِلًا وَ تُمَنِّياً لَوْ صَادَقًا بِكَا رَاحَةً بَجَمِيعِ مَا يُحُويهِ مِلْكُ يُدْيِهِمَا فَلْتَلْحَقَّتُهُمَا غُلُا أَوْ يَعْدُهُ حتماً كُمَا لَحِقًا هُمَا أَبُو يَهِمَا فبرما هما ايضا غلى بعليهما وَ لَتَقْدَمُنَ عَلَى فَصَالِكَ مِثْلَ مَا بُشْرَاكَ لَوْ قَلْمُتَ وَمُلَّا صَالِحاً وَ فَضَيْتُ بِعُصَ الْحَقُّ مِنْ أَمْرَ إِلْهِمَا وَ قَرْ أَتَّ مِنْ آي الكِتَابِ بِقُدُرِنَا الطينة ويمثث فاف واليهما فاحفظ حفظت وصيتبي واعمل بها فَمَسَى ثَنَالُ الفَوْزُ مَنْ يُرْيُهِمَا

رحمة الله عليهم.

جنيه ار سنسة عبل

١٣٣ _ الشيخ ناصر الدين ابو اسحق عبد الرحيم بن طاهر

(و رق٥٨٠) ولده العالم الرّبّاني الكامل السّبحاني امام اثمّة العلماء واستاذ نحارير الحكماء ؛ صاحب العقامات العليّة والكرامات الجليّة ؛ العظيم الهمّة الّذي لم يعباً بجاء الدنيا وسعادتها الرَّفيع القدر الذي لم يرغب في سفساف الدُّنيا الدنيَّة , زيادتها ؛ الموقن "المتقن الَّذي لم يتركُ ساعة من عمره مهملًا ولم يكن في حالتي الشُّدَّة والرُّخاء عن امره معطَّلًا ؟ قد احكم اساس الدِّين المتين بالعاوم الشرعيَّة أولًّا ثم توجه نحو العقايّات فشرع فيهما مطوّ لًا ، كنت في خدمته ليلًا و نهماراً و اراقب احواله سرٌّ أو جهاراً واحضر مجلس درسه كلُّمادرس و أقْدُمُ " بين يديه حيثما جلس، وكان في درسه الأفاصل و الفحول الجامعون بين المشول و المشول، يبتدي الدرس بالأسحارثم بعد صاوة الصبح الى ان يرتفع النهار؛ ثم يذهب الى صومعته المبنيّة في علَّة السرَّ اجين لبعض المحصَّلة الرَّ اجينَ ، فيمضِي الأوقات بالدرَّس (و دق ١٦١) الى الغروب ثمَّ يبتدئي بدرس جماعة اخرى حين يرجمع الى ببته و يؤوب، وكان جيع كتبه بخطه الانادراً وكانتله نسخة من الحاوي أقد قرأها وحشاها فقاتت منه فيكبره فكتب نسخة اخرى عن حفظه من غبر مراجعة اليكتاب وهذا من العجب المجاب وكان محبًّا للمساكين مجتنباً عن السلاطين كثير الذكر داثم الفكر راضياً بما فضي الله عليه لا يبالي بعدم المال ولا يتغبّر باختلال الأحوال بروي الشرّعيّات

۱ ـ م د ابراسعت ، را ندارد ، ۲ ـ م د الموثق ، ۲ ـ ق ، اثوم ،

۱- درست معلوم نیست که مراد «الحاوی الصفیر» نجم الدین عبدالفقار فز ویشی است یا «الحاوی الکبیر» ماوردی که هر دو از کتب مهنة فقه شافعی است والی بطن غالب مراد اؤل است (رجوع شود بس ۷۱ حاشیة).

اكثر هاعن والده قراءة ويروى اجازة عن جدّه لأبيه الشيخ صدرالدّين المطفّر وعن جدّه لأمّه الفقيه سعدالدّين محمّد بن الحسين بن إلىحمّد بن إسلمان ، وكان قد حصل على مولانا قطب الدّين الفائي أو اقرائه و تأدّب به جمع كثير من العلما المشاهير، وله تصانيف ورسالات واشعار أمنها كتاب المنظومة في المنطق، وكان يحتّ على اعتقاد الحق وملازمة السّنة والجماعة والانقياد لأمم الشرّيعة والطاعة ويعقول في كن حادثة ظهرت النّالمنجمين قد زعموا الرّهذا من تأثير (ورق٨٠٠) كذا وكذا ولكنّ اهل التسميح والتّفديس لا يبالون بالتربيع والتسديس، ولمّ كذا وكذا ولكنّ اهل التسميح والتّفديس لا يبالون بالتربيع والتسديس، ولمّ حان له انفضاء الزّ من المحسوب و آن اقبال الأجل المكتوب [كان] يسأل في ليلة من لياليه همل ظهر السّبح فنمول التسمي السّبح فقال هل طلع السّبح فلنا بلي فقال الآن آن أنه تنفّس الصّعداء ولحق السّمداء وكان يوم عبد الفطر من سنة ستّ و خسين وسبعمائة ودفن عند والده في حظيرته المباركة، ومن نتائع خاطره العاطرة العاطرة

رَافَا كُنْتُ مَنْ شِيرَالَوْ فِيرَأْسِ * الْمَرْسَجِ فَمَمْتُ نَسِيمَ ٱلْجُودِ مِنْ بَابِ دَارِهِمْ قَوَاهَا لَمُنْ اَضْحَى جَوَازَ حَرِيعِهِمْ * اللَّهِ وَطُوبَتِي لِمَنْ الْمَسْيَ فَرِيدَ جِدارِهِمْ * ا

۱ - ۶ الأبیه ا را ندارد .
 ۲ - رجوع خود منبرة ۱۳۴ از تراجم کتاب حاضر .
 ۳ - رجوع خود بنبرة ۱۳۳ از تراجم ، . مؤلف درمتن مساهنة المهاجرة اوال بعنی محتقد را که مایین دو قلاب درج کرده ایم از بین انداخته ، و این فقره بعنی حذف اسامی بعضی آبا و نسبت دافن شخص بجرد نمایی امری است بسیار معمول مانند ابو علی سینا بعنی ابو علی حسین بن عبدانهٔ بن سینا و این بابویه معروف بشیخ صدوق ، و نظائر ذلك سینا و این تحصی .
 ۱ کثر من ان تحصی .
 ۱ حجوع شود بشیرهٔ ۲۹۹ از تراجم .

۹ - م ا اشعار مليحة ٦ - م ع اللّبالي ٠ ٧ - م ع طلع ٠ ٨ - م ع فيقال ١
 ٩ - ب ع الآن الآن ٠ ١٠ - م ١١ أقف ٠ ١١ - م ١ طريم جوازهم ١ - و لايد عيازت بتقدير عقي ١٠ است بعثي على جواز حريمهم ٢٠ ٠ ١ ديارهم ١

رحمة الله عليهم.

۱۳۶ - الشيخ بهرام بن منصور الفسوى ا

كان من رجال الله له حال وعرفان و جذبات من الحق تأتى بطريقة الشيخ مدالة بن محمّد بن العظفر [وكان] بلازمه حيناً طو بلا واجتمع جماعة من المشايخ ولفّ وفية بوماً عند تربة الشيخ ابراهيم بن شيرويه "يتحابون بروح الله تعالى فقال له الشيخ سعد الدّبن محمّد با بهرام (ورق ٨٧) احضر طماماً بأكله هؤلاء فيمنى والى بطبق رطب جني فلما فرغوا عن اكله دارالطبق بنفسه دوراناً ثم سكن فقال له الشيخ بابهرام الذالله تعالى سيوبر ألك امراً يكون فيه رونقك ثم بسكن وذلك لا الشيخ بابهرام الذالله تعالى سيوبر ألك امراً يكون فيه رونقك ثم بسكن وذلك لا تك موابدة فيفرؤن القرآن ثم بسمون ويتعالم بعضون ألا تلك أم تجري مع الرطب جوزاً او دهناً تنم به ضيافتهم ، تم انه ابتنى خاتفاها بعضون أله المسلحاء والعبّاد في كل اسبوع بو ما اوليلة فيفرؤن القرآن ثم يسمعون أله ويتواجدون ثم بعدذلك تبدّد سلك ذال الانتظام كما اخبر عنه الشيخ ذو الألهام، ويتواجدون ثم بعدذلك تبدّد سلك ذاك الانتظام كما اخبر عنه الشيخ ذو الألهام، وقي في سنة خس واربعين وستمائه و دفن في خانفاهه بمحلّة خلف القيطرة وحق الله عليهم .

۱ - م ۱ الفسوی، را ندارد .
 ۲ - رجوع شود بندر قا ۱ از تراجم کتاب از تراجم کتاب حاضر .
 ۲ - وجوع شود بندر قا ۱ ۳ از تراجم کتاب .
 ۱ - جنین است در هر سه ندخه با باه مثناه نعتانیه قبل از حرف اغیر بعثی با د اقعال از دوران بعناسیت رمز دوران طبق و سپس سکون آن ،
 ۱ - م ۱ بستممون .
 ۱ - م ۱ بستممون .

ه ۱۲۰ ـ الشيخ صدر الدين ابو المعالى المظفر بن محمد بن المظفر بن روزبهان بن طاهر العمري العدوي ا

ينتهى نسبه الى ربيعة من اسباط امير المؤمنين عمر وذلك صحيح تابت لاشك فيه وآباؤه كلهم معروفون في الرّجال ليس فيهم مجهول ولامنكو آكان من كبار المشايخ واعاظم الأولياء لم يكن له في عهده وزمانه نظير في العلم والفتوى والزّهه والتقوى (ورق٧٨ب) تأدّب اولابأيه الشيخ سعد الدّين عمّد آثم بعده بعمّه مولانا شمس الدّين ابى المفاخر أو حصل عليه طرفاً من المعقول ولمّا ازاد الله به الخبر كوشف برؤيا فأعرض عن ذاك واشتغل بالحديث والفقه وادرك كثيراً من المشايخ الكبار منهم الشيخ شهاب الدّين فضل الله التّور بشتى والشيخ شمس الدّين السّيخ شهاب السدّين فضل الله التّور بشتى والشيخ شمس الدّين المثابخ

۱ - کلمات « بن طاهر الکتری العدوی » را در م ندارد » برای تفسیر این دو نسبت رجوع شود
 بس ۱۸۳ حاشیه ۲ - مشرح احوال صاحب ترجمه در شیرازنامه س ۱۳۳ - ۱۳۴ مفتلاً مسطور
 است » ۲ - تمام این جمله از اینتهی نسبه در ایندای این ترجمه تا اینجا از م سافط است
 ۲ - رجوع شود بشرهٔ ۱۹۳ از تراجم » ۵ - رجوع شود بندرهٔ ۱۹۴ از تراجم »

عمد بن الصفى او مولانا صفى الدين ابو الخير السير افى او الفاصلى بحد الدين السعيل بن نيكروز الفالى والفاصلى جمال الدين المصرى ومولانا امام الدين البيضاوى واستجاز من شيوخ الأطراف و داسلهم و ارسلوه اجازات عالية ولم يسافر قط وكانت احواله تفتضى ذلك و فتح الله عليه ابواب السعادات ويسرك اسباب الزيادات والمرادات وتأسى بطريقته خلائق لا يحصون وكان يذكر في مسجد جده بياغ نو ولم يجاوز ذلك وكان الأتابك ابوبكر امريداً له و معتقداً

واليه ال سنحة آيل

فالرحي، جاي موحّده) . ب . التوريشي . شيرالزنامه ٨ ه . **توره بشتي** . تاريخ آل مظفر الزمحمود كيني مطبوع در آخر كزيده • تورايشتني • درسمط العني ومجمل فصيح خواقي كه بسبارمكرّ ر نام صحب ترجمه درين دو آمده همه جا در هر دو ڪتاب عرببور مطرداً و بدون استثنا اين کلمه «**تورانبشتی»** یا «**تورانپشتی**» مرفوم است بزیادتن الف ونونی در آخر «تور»، و «بشتی» کاه بنا باه موحده وکاه بنا باه فارسی ، بنا فیصی شدید درکتب مسالت و معاللت وکتب جغرافیای جمهد ذکری از این تربه با تصبهٔ **توربشت باتوریشت باتوران بشت** نبافته و وای بغرینهٔ السريح أتبكى ١٤٦٠ وقصيع خواقي درحوادث سنة ١٥٦كه صاحب ترجمه إهل شيراز باساكن خبراز بوده و سیس از آنجا بکرمان آمده و درآنجا افامت کزیده فلاعرا جنسان استنباط میشود گهستنطال آساو توریشت با توران بیشت مزبور بابستی با درفارس با دربکی از تواحی مجاوره آن ولا بشواقع باشده ودرحفيقت برحسب تحقيقي كه بخواهش نكارنده برادرمن احمد عبدالوهايي مقيم كرمان و ألخلر مالي لشكر هفت آن ناحيه از اهالي مطلح آن نواحي بعدل آورده هنوزفرية باسم **توران پشت** (بابناغظ اهالی محل ، **تورون پشت**) در ۲۰ کیلومتری جنوب غربی بزد و ۱۸ الی ۱۰ کیلومتری شمال تفت دردامتهٔ شیر کوه موجوداست واین فریمدر کنازهمدن سنگ مرس واقع است و زهالی آنجا قریب سیصه رایی چهارصد نفر میباشنه و اغانب سنگ تراشاند . پس از تعیین موضع این قریه رجوع کردیم بنقشهٔ بسیارمنقن دقیقی که اشتال (A. F. STAHL) آلمانی رئبس یستخالهٔ ایران درستهٔ ۱۸۹۱ میلادی رسم نموده ودرشهر کوتا (آلمان) بطیم رسانیده و ديديم كه نام إين قريه بأملاي **تورون يشت T**oron-poscht (يمني بطبق الفظ مجلي) صريحاً واضعا درآن نقشه درهمان موقعيني كه درفوقشرح داديم مهقوم است

في شأنه بسأله ان بذكر في المسجد الجامع (ورق ٨٨) في نوبة ابيه وجدّه فيڤول اتي انست بصحبة جماعة لا يجاوزون هذا المسجد و ان كان المكان صيَّما فالقلم فسيح، وتزوُّ ج بابنةٍ من اولاد شيخ الشيوخ البيضاوي ﴿ و رزقه الله تعالى منهـــ اولاداً كلَّهم بلغو امبلغ الرَّ جال وصاروا من العلماء والأبدال؛ وصنَّف في علوم الدُّين كتباً كثيرة منها كتباب التلويح في شرح المصابيح "، و غردالنكات في شرح المقامات "، وكتاب منتخب الغرر في التقاط الدرر، وكتاب حلية الافاضل و زينة المحافل ، و منتقد الأخبار و معتقد الأخيار في شرح أحاديث النبي المختار ، وكتاب غاية الايجاز في بيان الجقيقة والمجاز، وكتاب مسائل الخلاف المستخرجة من كتب الاشراف، وكتاب تحفه الكرام في مجيَّ الأمام ، وكتاب توضيح المبيل في الجرح و التعديل ، و كتباب مناهج السنة ، و كتباب المرموزات العشرين ، و كتاب منهاج المريدين في سلوك طريقه المتقين ، وكتباب تبصير " الملوك ۱ – بعنی شبخ الشبوخ فیوالعسین احمد بن محمّد بن جعفر بیشاوی معروف بابن سالبه متوقی در سنهٔ ۱۵، م وجبوع شود بس ۴، حاشیهٔ ۱ و بعواشی آخر کتاب ان شامالله تعالی *ه* ٣ ـ يعني ذتاب مصابيع المئة تأليف حسين بن مصعود القرأاء البغوى منفب بمحيى الشنة متوفي درسة ۱۰ ه پایا ۱ ه که از کتب معروفهٔ حدیث احت در نزد اهل سنت و جماعت و مشتمل احت برقریب جهار هزار و پانصد حدیث منتخب از کئب معتبرة لزد آن جماعت از قبیل صحبح بخاری و صحبح نهن مسلم وغیرهما (رجوع شودباین غلکان در حساب، وسیکی ۱۱۱۴ مه ۲۱۱ و کشف الظنون والنكات في شرح المقامات - ٩ وميل در ذيل = مقامات ٩ حريري بعدوان عقر والمعامي ٥ (فقط) ٠ ع - كذا في ق ۱ ب ۱ في محى الامام ۱ م ندارد ۱ - با حتمال بسيار ترى اين كتاب، بن حمان كتابي است كه در ينج سطر بعد باسم فزهة الكرام في محن الأيام خواهد آمد و در آنجا تنط در م نام آن کتاب آمده ودر ق ب موجود نبست . مثل اینکه درمورد ما تنعن فبه فقط در ب ق ناماین کتاب آمد، ودر م موجود نیست - وظاهر آ یکیازین دوسیرت تعربات و تکرار دیگری بايد باشد وكويًا اسم صورت تأني است 💎 - تصحيح فيـاسي بقرينة سجع با ١٠ إلـ: طهـ 🕙

ق تنييس - م البصرة اب المص -

والسلاطين في التحذير عن اعوان الشياطين، (و رق ٨٨ب)وكتاب منتهى المطالب في معرفة اميرالمؤمنين على بن ابيطالب؛ وكتاب زبدة النوحيد، وكتاب المرة الحرقة أفي شجرة الخرقة ، وكتاب تحفة الاحراد أ ، وكتاب نزهة الكرام مى محن الايمام؟؛ وكتباب تذكرة المحدثين و تبصرة المحدثين ⁴، وكتباب الاربعين عن الشيوخ الاربعين ، وكتاب انيس القلوب ، وكتاب عقد الجواهر ، وغيرها ممّا يعسر تعدادها؟ " وقيل بلغت مصنّفاته از بعة وستّين كتاباً عربيّاً و فارسيّاً ؛ ورسالاته واشماره في كلّ باب جمعهافي كتاب سمّاه مؤنس الاحباب، وله كر امات جلَّية و مقامات رفيمة عليّة تشتمال عليها السّبرة الكبري والصّغري منها انّ الشّيخ ابابكر الزّ اهد^قال خرجت يوماً الي مجلس الشّيخ فوا يت احد جيراني وكان لم يحضر صلوة العشاء في المسجد فأخذت اعانيه وافول لم لاتصلَّى العشاء ومن تركُّ المشاه فعذابه كذاوكذا وهو يُعذرني وانا اخاطبه واعاتبه حتّى دخلنا مجاس الشيخ (ورق٨٩) فأقبل على في اثناء الكلمات وقال الاتب الجيران على ترك صاوة العشاء وتترك العشاء اول اللَّيل وتقول اصلِّيها في السَّحر ثمَّ تتركها في السَّحر ولانصلَّي قال وكان هذا سرّاً بيني وبين الله قد وقع ذلك ونسبته فلمّا سممت ذلك عن الشّيخ فمت في المجالس وفضيت المشاء وعلمت الله اشر افاً على احوال اصحابه بأذن الله

۲- نام این کتاب قفط در م موجود است و در ق ب ندارد (رجوع خود بخاشیهٔ ۱ ازصفحهٔ گذشته) ۱
 ۲- چنین است در ب م (در م یافتحهٔ روی دال اللحدانین دوم برای آنکه بتخفیف بصیفهٔ اسم مفعول از یاب افعال خوانده شود بعمنی متأثرین و نازه کاران) ۱ ق نام این کتاب را ندارد ۱
 ۵ کنه فی انتیخ ۱ و الا ظهر ۱ تعداده ۱

ام افزوده ، : ازید غلی آلاف ، ۲ - رجوع شود بس ۱۵۷ حاشیه ۱ ۰

٨ ـ معاوم ما نشد اين شيخ ايوبكر زاهدكه بوده است .

تعالى، و دوى بعض الثِّقات فال انَّ عيالي سألو اعنَّى ' طبخاً لم اقدر عليه فقلت امضي الى زيارة الشَّيخ و استمدَّ منه لملَّ الله يفتح على بشيء قال فلمَّا رآني ادخل بده تحت ستجادته واخرج دراهم وقال ياعبدالله * لاتجاس فأنَّ اطفالك ينتظر ونك خذهذ. الدراهم واشتر كذاوكذا وامض بها اليهم فتعجبت وقبلت بده الكريمة واخذت تلك الدّراهم واشتريت ما قبال الشّيخ كما سألوه عنّي " فو الله ما زادت عليه " حَبُّ ولانقصت منه فجئت السي زوجتي و اولادي و ادّيت معهم الفصّة فحمدوا الله و دعو الدائميخ ، و روى المحاتج ابو بسكر ° قال انقطعت عن القافلية مرّة (و رق ٨٩٠) وقد غربت الشّمس و اظلم اللّبل وصَعفت عن المشي فأبست من نفسي وكدت ان اشرف على الموت فسمعت صوت الشيخ بلاشك يقول با ابابكر خذعن بمينك و اسرع فستجد القافلـة فو جدت في نفسي فوّ ة عظيمة و اخذت عن يمين الطّريق واسرعت فرأبت نيران القافلة وقد نؤلوا فانضممت الىاصحابي وقالو اكيف جئت فقلت ماجنت بنفسي ولكن جاء بي همّة الشّيخ ، ودويءن بعض الحابّج قال نظرت الميي عوفات وكشرة اهلها فقلت باليت شيخناكان حاصرا هناك فوصع احد يده على منكبي فالتفتّ فاذا الشّيخ هو فقال وانا أيضاً ههنا ثمّ لم اره فلمّا رجعت الي شيراز وقبّلت يد الشيخ اردت أن اجدّد عليه تلك الحكاية فقال قبل أن افول ماكلّ ما يُبْصُر بِمَالَ وِلاَكُلِّ ما يُسْمَع بُرُ وي فنهمت مرادالشيخ ولم انكلَّم به الى ان تو فَي

١ - كذا أي النسخ الثلاث ، والصواب ظاهر آ : حسألوني طبغاً > ، ذال في الأسان د ما أنه الشئ

ة. تعطيته اليَّاء قال؟لله تعالى ولا يسألنكم إموالكُمُّ و سألته عن السَّى استخبرته ٪ ؛

٢ - از مناره تا اینجا از ق سافط است ۲ - گذا فی النسخ ، والصواب ظاهراً، مدألونه،

او تصاَّلونی ایّامه ۱ 🔞 🐧 تصحیح قیاسی ۱ در هر سه نسخه : ما ژاه ۱

٥ = معلوم ما اند ابن حاج ابو بكر كيست ،

الشبيخ ؛ وكان يطعم من فتوحات الفقراء وكيسر الزُّ نبيل الإيعر ضحاجة الى احد ولايقبل هديّة ظالم (ورق ٩٠) ، وارسل اليه شمس الدّين محمّد صاحب الدّيوان ثمانية عشر الف درهم فلم يقم عن تجلسه ذاك حتى فرق كلَّها على الأصدقاء والفقراء ثم قام وقال لا يحسن ان يقول الأهل جاؤه بالفتوح ولم نأكل منه شيئاً بافلان ايت فلاناً فاستقرض منه كذا واشتر لحباً وسمناً وعسلًا حتَّى يطعموها ولا يشتَّموا عليناً ؟ وكان بجلس بعند صلوة الصبح للدّرس و قضاء حواثج النّاس و شرح النكتب وجواب الفتاوي الي الظهر ثم يدخل الي اهله ويسألهم عن حالهم ثم برجع لصلوة القَّلهر فيجلس السي العشاء الآخرة فأن كان عنده مسافر او صديق جلس عنده بعض اللَّيل و الَّا دخل البيت و اشتغل بو ظائف ليلته لم يغفل "اكثر اللَّيل عن صلوة و تلاوة وكتابية و مطالعة الى السحر ، ولمّا كان آخر عمره تركُ اللّحم سنين لمعنى عرض له فمرض و داواه الأطبّاء باللّحم فلم يأكله حتّى غلبت المضرّة و لمّاكان وقت و فانه جمع اولاده و كان عددهم ينزيد على سبعين من ولد وحافد ذكر وانشي (ورق ٩٠٠) فقرأ عليهم وَ لَقَدْ وَصِّينَا الَّذِينَ أُو تُوا الكِتْأَبَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ إِيَّا كُمْ انِ اتَّقُوا اللهُ ثُمِّ حسب الدِّيون وكتبها و وضعها عند وسادته وقال لاتغتُّموالها فَانَ الله تَعَالَى بِوْ دُبِهَا فَهِلَ سَبِعَةَ اللَّهِ وَكَانَ كَذَلَكَ ، يُوفِّي فِي رمضان سنة تمان

۱ - چنین است در هر - اسخه بدون و او عاطفهٔ کمایسکن آن بُتوهُم ا ۲ یعنی شمسالدین معبد بن محد جویشی و زیر معروف هولا کو و آباقا و سلطان احمد تکودار و برادر علاءالدین مطا فلیک جویشی صاحب تاریخ جهانگذای جویشی ا در سنهٔ ۱۸۳ بفرمان ارغون کشته شد (رجوع شود بمقدّمه رادم این سطور بر جله اول ناریخ مزبور در تضاعیف تمام آن و نحصوصاً س س - --) ا

٣ ـ چنين احد در هرسه نسخه ۱ نه ۱۵ لايغفل کيا يمکن ان يتوهم ٠

و ثمانين و ستّمائة أو دفن برباطه الشّريف ، ومما انشده لنفسه :

رَأَيْتُ ضِيَاءً فِي خِلَالِ ظَلَمُهِ قَوَاللهِ لَا أَرْضَى بِطُولِ مُقَامِ وَ دَارِى طِبَاقُ ٱلسَّنْعِ وَهْنَى أَمَامِي لِفُرْقَيْةِ الْحَبَابِ وَ قَرْطِ غَرَامِ وَأَشْمَى لِا نُجَاحِي اللهِ وَأَيْلِ مَرَامِي وَأَشْمَى لِا نُجَاحِي اللهِ وَأَيْلِ مَرَامِي وَأَشْمَى لِا نُجَاحِي اللهِ وَأَيْلِ مَرَامِي دَرَانِي آسِرْ سَيْراً سَرِيعاً فَا نَنِي اَ اَرْضَى بِعَيْشِ فِي مَقَامٍ مَدَدُلَّةٍ اَ اَرْضَى بِعَيْشِ فِي مَقَامٍ مَدَدُلَّةٍ اَ الشّكُنْ فِي مَهْمَاءً فَهُ وَالْفَامَةُ وَقَدْ دُبُتْ غَبْناً وَاشْتِياقاً وَكُورُنِيةً سَأَجْهَدُ فِي سَيْرِي وَ تَحْصِيلِ بُغْيَتِي سَأَجْهَدُ فِي سَيْرِي وَ تَحْصِيلِ بُغْيَتِي فَأَنْ فَوْرَتُ بِالْإِنْ نَجَاجٍ طُوبِي وَانْ آمُتُ رَحَة الله عليهم.

١٣٦ _ الشيخ سعد الدين ابر اليمن اسعد بن المظفر

اسن اولاده الكوام كان عالماً بارعاً متورّعاً واعظاً حسن البيان يذكر في

١- جنين است درهر سهنده ١٠ درشيراز نامه س٣٠ ١ وفات صاحب ترجمه درسنا ششصه وهشتادويك مشبط شده (برقرش صحّت تسخهٔ مطبوعه) ٠ ٢ ـ جنين است درهر سه: عنه ٠ ـ در کتب الفت مطلقاما جنبن كلمة نيافتهم وكحمان ميكنهم كه متان تعريف لهبلاء بالهنتاء بالموثماء باشدكه هرسه بمعتبي بیابان بی آب و کباه و دشت بی نشان بی راه است که بعوین شان مناسب منام همین معنی است ، ٣ - تصعيع قباسي - و أبي السخ ، بفرقة -الله المتحجج فراسي بقرينة معادله با ببت بعد ، قَائَنَ قزت بالا ُنْجاح طوبي و ابنُ الْمُثَّ الح ، و نيز بقربتهُ عَطف ، و نيل مرامي آك عيناً مرادف يا انجاح احت برآن در همين مصراع حاضرقال في الأسان ﴿ النَّجِعِ وَالنَّجَاحِ الظفر بالشيُّ وقده الخَيْح الرجل صار ذانجع فهو مُنْجِع ١٠٠ م ؛ لانجائي ١ ب، لانجار ١ ق ١ Kiels . ه - ۱۰ ابو الیس ۵ را ندارد وبجاى المظفّر ؛ ابى المظفّر؛ دارد ، _ صاحب ترجمه يكلي ازهفت بسر شيئخ صدر الدين ابوالمعالي مظفر صاحب ترجمه فبلراست وتراجم جمهع ابن هفت يسر دركتاب حاضرهريك بجاي خود مثبت احت ، و كنية صاحب ترجمه "أبوالنِّش" بدون شهه بصم "بناء و حكون ميم احت بمعني مبعثت وسعادت بمناسبت اسم اوكه اسند و لقب اوكه سعمالة بن است جنائكه كنية برادرش جلال الشين مسعود سابقالذكر (نمرة ۴۰ از تراجم كتاب حاضر) ، ايواللبامن ۲ بود. است بمناصبت اسم او مسعوده و در تاج العروس ۱۹ ۳۷۴ کوید ، المکنی باییالثین کثیرون ۵ ، مسجدى الجامع المعتبق والجديد وكذا في مسجد البندادي (ورق ٩١) وكان من الأدب بمكان وله محفوظات كشيرة سممت جدى انه حفظ او فاراً من العلم وكان يسرسها و بني داراً جديداً اله فلما تم و اراد النّجار ان ينصب كنيسته ادق احدى الخشبات بزجر عنيف فانكسر منه جذع ووقع بعض السّقف على بعض وكان الشيخ يتوضّاً ليخرج الى وظيفة التّذكير فانهدم الدّار و توقى شهيداً تحته في سنة سبعين وستّمانة وكان الشيخ قد رأى قبل ذلك في منامه ان قبل له ان هذا شاب شهيد أنزل في جوار الحقّ فدفن في البقعة الشريفة وممّا قال الشيخ في فراقه:

> اَ خَلَّائِي اَ غَيْنُونِي فَقَلْبِي فَلْبُ مَسْلُوبِ وَ اصْحَابِي اَعِينُونِي ، فَقَلْدُ هَاجَرَ مَحْبُوبِي ايًا سُؤلِي وَ مَأْمُولِي وَفِي الْحَالَاتِ مَنْ نُعُوبِي

۱ کنا نی ب ، ق الجامع ۱ الدارد ، م بجای تمام جملهٔ از د بذکر ، تا ه البغدادی ۱ دارد ۱ بذکر نی الحسجد الجامع والبغدادی .

۲ - کذا فی انتیاع بالند کیر ۱ - در کامه «جدید» درصفت مؤثت تد کیر و نائیت هر دو جائزاست بقال مأحفة جدید و جدیدة و مُلا مة جدید (لسان العرب) « ۳ - گذا فی النسخ ۱ - معلوم ما نشد که مراد مؤلف از ۱ گنیسة و داینجا چه بود ۱ معنی معروف آن که کلیسا باشد بدیهی است که اینجا مفصود نبست ۱ و معنی دیگر کنیسه که چیزی است شیبه هودج که بر محمل با جهاز شتر جند چوبی در جنب یکدیگر نصب گنند و پوششی بر آن افکنند تامسافر در سایهٔ آن بیاساید و خودز از انظار ۱ محجوب سازد نیز اینجاهیچ مناسبتی ندارد ۱ از سیاق کلام بخصوص بقر بنهٔ عبارت و وائد در از انظار ۱ محجوب سازد نیز اینجاهیچ مناسبتی ندارد ۱ از سیاق کلام بخصوص بقر بنهٔ عبارت و از کنیسه اینخرج الی و نشیفه الند کیر مقل این کویا بر میآید که سراد از گنیسه اینجا متوسناً بوده است بعنی طهار تخانه و آبخانه و جائی که در آنجا و شو سازند و اغلب متوسناً را کنا به از مستراح نیز استمال میکرده اند (اسان العرب و سامی فی الا سامی و افر بالدوارد شده در و سناً) و کویا سایق جای و شو و طهارت و فضای حاجت همه در زیر یك سفف و یك محتوظه و اقع بوده و در هر منزلی که می ساخته اند بنائی نیز مخصوص مجموع این اعمال تهنه میکرده اند و نائی نیز مخصوص مجموع این اعمال تهنه میکرده اند و نائی نیز مخصوص مجموع این اعمال تهنه میکرده است ،

ع - مراد از «شبع» در ابنجا پدر صاحب ترج، شبخ صدر الدین ابو المعالی مذکور بالاقاصله قبل است.
 رهمچنین است ظاهر ا در سطر قبل : « و کان الشبخ قد رأی قی منامه الخ » »

قَشَأْنِی شَأْنُ مَثْلُوبِ الْمَفْرِی صَبْرُ الْبُوبِ الْمَفْرِی صَبْرُ الْبُوبِ وَ خُوْنِی خُوْنُ اِنْفَقُوبِ فَخُوْنُ اِنْفَقُوبِ فَخَوْنُ اِنْفَقُوبِ فَخَوْنُ الْمَقْلُوبِی اللّٰمَ اللّٰمُ اللّٰمِ اللّٰمُ اللّٰ

تَأَمَّلُ خَالَتِی وَ انْظُوْ وَ فَکِّکُوْ فِی بَلِیْسَاتِی وَ عَیْنِی غَیْنُ دَاوُد فَأَنْ تُمْیِمْ وَ اِنْ تَحْوِمْ

رحمة الله عليهم.

١٣٧ ـ الشيخ الحاج ركن الدين ابو محمد منصور بن المظفر؟

المشتهر في بلاد فارس براست كوى (ورق ١٩٠١) اخوه النّجيب و قرنه العبيب المعتمل قد جمع بين العلم العبيب اسوة الرّجال وقدوة الأبدال و ولى الله الكريم المتمال قد جمع بين العلم والخلق المرصني وسائ في الله السّبيل السّوي متمسّكاً بكتاب الله تعالى وسنّة النّبي عوسف تأدّب او لا بوالده العالم الرّباني يروى مصنّفاته و مرويانه عنه تم بالشيخ يوسف السّروستاني اخذ الخلوة ولبس الخرقة عنه تم خرج لحج بيت الله و طلب العلم فقى مشايخ العجاز وعلماءها وسكن البصرة مدّة وكان والده بشتاق البه و بكتب

۱ - ق بجای این سه کامه چنین دارد : «نعقاً انت مطلوبی » که نگر از عین همون کامات است در
 آخر بیت اخیر ، ۲ - سه بیت اخیر ازین ابیات از ق سانط است ،

کلمهٔ «قارس» در ق زده شده و بخطی العانی زیر آن نوشته شده : الفرس .

ه - كلمات «اخو «النجيب و قرنهالجبيب - فقط در م موجود است ،

رسائل مشوِّقة وممّا ارسل اليه في كتاب له:

يَا قُرُةَ العَيْنِ يَا سُوَّ لِي وَ يَا آمَلِي يَا مَنْ يُرَعَّبُ فِي قَطْعِ الْمَحَجَّاتِ لَوْ كُنْتَ تَحْفَظُ قَلْبَ الوَالِدَينِ رِضَى ۚ لَيَلْتَ فِي كُنِّ يَوْمٍ عَشْرَ حَجَّاتِ لَوْ كُنْتَ تَحْفَظُ قَلْبَ الوَالِدَينِ رِضَى ۚ لَيَلْتَ فِي كُنِّ يَوْمٍ عَشْرَ حَجَّاتِ مَا فَاتَ فِي كُنِّ لَحْظ مِنْكَ يَا وَلَدِي لَمَا تَنَالُ دَهَا يِهِ أَ فَي حَجَّاتِي لَمَا تَخَالُ دَهَا يَوْ لَ عَداً فِي دَفْعِ حَجَّاتِي لَمَا تَخَولُ عَداً فِي دَفْعِ حَجَّاتِي لَمَا تَخُولُ عَداً فِي دَفْعِ حَجَّاتِي لَمَ مَعْ وَالده واشتغل بالرّياضات الشديدة و جاهد نفسه عَلَي من عليمة وله خلوات في جبال شيراز و مغارات يتعبّد فيها (ورق٣٩) عَم الفر بعد وفاة والده مرّة اخرى الي كرمان و سير جان ونواحي البحر والجزائر لا عالم بعد واليمن وقرأ على الهناك العادل العالم شمس الدّين ابي منصوريوسف الن عمر بن على بن رسول "سفطان اليمن كتاب الأربعين العوالي من تصنيفه أبن عمر بن على بن رسول "سفطان اليمن كتاب الأربعين العوالي من تصنيفه أ

رو طهران والدرسي بيده عنم) . تصريح كرده وعين عبارت اوابنست ، «واله [اي الملك العظائر يوسف بن عمرين علميّ بن وسول] اربعون حديث منظاةً عوالي رويناهما عن شبخنا رشيّ الدين الطّبرى بحقّ روايته لها عن الأمام معبّ الدّين الطّبري بروايته لها عن العلق العظفر العذكور»

١ - كذا في ب ١ ق م : حجّات ١
 ١ - كذا في ب ٥ ق وهو المدورب لاغمر ١ ٠ ٠ بوسف بن عليّ بن عمر بن رسول (غلط فاحش) ١ - مقدود ملك المفافر شمس المدين بوسف بن الملك المنسور عمر بن عليّ بن رسول سؤمين بادشاء

تم زار بیت الله ورجع و ارشد النّاس و تو وج بابه الأمير اصبل الـقین عبدالله الماوی المحمدی ا و اه تحریر علی حاوی الفتاوی قد جعله کتابا مفرداً سمّاه العلق ولعمری انه علق نفیس امن ادّخره و درّتین لمن اشتراه وهو اوّل من نشر کتب الأمام النّووی بشیرازو افتی بهافی الرّوضة و کان بذکر النّاس فی الجامع العتیق و مسجد والده و بهدّد العتکام تهدیدات شدیدة و بعظهم مواعظ عنیفة و ینوجرهم بزواجر بلیغة فیهابون منه و بهتشاون اوامره و لا باتفت الی اموالهم و لا یرغب فی احوالهم و کمن بانغ اربه و و بهتشاون اوامره و المانت فی اکنا، یرغب فی احوالهم و عمر حتی بانغ اربه و و تمانین سنة و انعنی ظهره و کان فی اکنا، یرغب فی احوالهم و عمر حتی بانغ اربه و و مانین سنة و انعنی ظهره و کان فی اکنا، کثیرة شاع بعضها بین النّاس و صناع بعضها حین الباس فی ده جمها و الدی فی کثیرة شاع بعضها بین النّاس و صناع بعضها حین الباس فی ده جمها و الدی فی کتاب کبیر، توقی فی صفر سنة ثلاث و ثلاثین و سیسائة و دفن عند قدم و الده

۱ م رجوع شود بندرهٔ ۲۲۹ از نراجم کتاب حاض ۱
 ۱ محاوی الفتاوی چه کتابی بوده ۱ ولی باحثمال توی سراد کتاب معروف ۱ العاوی الطفیر تألیف نجم الدین عبدالفقار از وینی متوقی درسالهٔ ۱۹۳ یا ۱۹۳ در فقه شافیزه که سایق درس ۷۱ حاشیهٔ ه نجم الدین عبدالفقار از وینی متوقی درسالهٔ ۱۹۳ یا ۱۹۳ در فقه شافیزه که سایق درس ۷۱ حاشیهٔ ه کری از آن گذشت باید باشد (رجوع شود بشبکی ۱۹۸۵ و یافتی ۱۹۷۵ یا ۱۹۷۹ و شدرات الفقیره الفقیون در عنوان العاوی الصفیره) ۱

۴- یعنی معنی الدین ابوز کر بایعنی بن شرف نووی با نواوی بعنی ازاهاالی نوه ازفرای حوران شام از فقها، معروف شانعیه و متوفی در سنهٔ ۱۲۲۰ (رجرع شود بطبقات العقاظ ذهبی ٤ ، ٢٥٠ - ٢٥٤ و شفرات الفهب ٥ ، ٢٥٠ - ٢٥٠ و شفرات الفهب ٥ ، ٤٠٠ - ٢٥٠) .
 ٤ - كتاب الروشة از تأثیقات مشهبور نووی مذكور

در داشیهٔ قبل است در قروع شافعیه و اختصاری است از کتاب «العزیز علی کتاب الوجیز» که شرحی است از دافعی قزویشی بروجیزغز الی در قنه شانعی (رجوع شود بعلاوهٔ مآخذ مذاکوره در ماشیهٔ قبل بکشف الظنون در عنوان «الروضة» و «الوجیز») ،

ه - باس (بأس) بمعنی شات جنگ و تراس و عقاب احت و کویا منصود ابتست که قسمتی از یادداشتهای واجع باین کرامات در حوادث و فتنی که در شیراز روی داده یوده تلف شده است ایادداشتهای واجع باین کرامات در حوادث و فتنی که در شیراز نامه اس ۱۹۳ (۱۹۶ میلی نصبح ایرجه بشیراز نامه اس ۱۹۳ (۱۹۶ میلی نصبح ایرجه در منسله بعد)

رحمة الله عليهم .

١٢٨ الشيخ ظهير الدين ابو الفضائل اسمعيل بن المظفر

وهيله ور سروبية الإيل

بدیه از سنمه قبل خوافی در حوادث سال ۱۲۳۰ و تاریخ کزینده س ۲۹۳ بعثوان شیخ حاجی ر کنالدین شیرازی ۱۱ و نزههٔ الفنوب س ۱۱۱ک در ضمن تعداد مزارات منبر کهٔ شیراز آنام او را بسورت محاجی رکن الدین راز کوه (= راست کو) ذکر کرده است.

۱ - مراد سلطان اوالجابتو معدد عدابنده پسر ارغونخان بن اباقاخان بن هولا کو (۲۰۲۰۳)
 است ، و مواد از دختنهٔ او انتقال او از طریقهٔ حنفی بمذهب نشیع است در سنه ۲۰۹ هجری بنفسیلی که در کنب توازیخ مسطور است وقرمان دادن او که در تمام ممالك ایران زمین نام خلقاء تلاته وا از خطبه وسکه بینداز نه ویرنام حضرت امیرالمؤمنین وامام حسن وامام حسن اقتصار لسینه ، این فرمان در تمام بلاد قلسرو اواجابتو بموقع اجرا گذارده شد جز در قروین وشیمان واملهان ویغداد که بازهٔ از مردم سر از اطاعت این حکم باز زدند و بعضی قتنه ها و خلاقهاروی داد (رجوع شود بمجمع التواریخ حافظ ایرو منقول در حواشی دفیل جاسع التواریخ تألیف هدان مؤلف س ۲۰۱۸ و مجمل فصیح خوافی در حواشی س ۲۰۱۸ و مجمل فصیح خوافی در حوادت سنه ۲۰۱۸ و مجمل فصیح خوافی در حوادت سنه ۲۰۱۸ و محمل فصیح خوافی در حوادت سنه تا اینجا از م ساقط است ۰

وَ تَلْفُوْ اللَّهِ الجَبَّارِحُسْنَ العَواقِيبِ وَ أَعْطَاهُ فَفْلًا ثَايِتًا فِي المَنَاصِيبِ وَ خَقُ رَسُولِ اللهِ ضَرْبَةُ لَازِبِ

وَصَلَّوا عَلَيْهِ تُرْبُحُوا الْفَوْزَ فِي غَدِ فَذَاكَ أَصْطَفَاهُ اللهُ مِنْ بَينِ نَعلَقِهِ فَحُبُّ رَسُولِ اللهِ فَوْضٌ مُؤَكَّدُ

توقّى في سنة اللائين وسبعمائة ودفن عند اخو ته وابيه رحمة الله عليهم .

١٣٩ _ الشيخ ضياء الدين ابو الوقت عبدالوهاب بن المظفر

كان شيخاً عظيم الشأن بليغ الحال "طيّب الكلام بهي المنظر حسن المواقة مصلحاً بين العباد جمع بير عقلي المعاش وانمعاد ف دسافر الحجاز واطراف آذر بيجان ورأى شيوخاً كثيرة واعظاه الله من الأموال العلال ما ينفق في سبيله على عباده ولم يحتج الى الاستمانة باهل الدنيا وابقني خانفاها بعبو اراله سجد الجامع العتيق و وقف عليه الضياع الكثيرة وانتفع به خلائق لا بحصون و كان بذكر فيها العتيق و وقف عليه الضياع الكثيرة وانتفع به خلائق لا بحصون و كان بذكر فيها وفي مسجد والده و كذا في الجامع العتيق و السّفري (ورق ١٩٣٠) في كلّ اسبوع و اثار خبرانه في البلدة كشيرة و معالم حسناته بين الخلق بافية و اطفأ الله نوائر الفتن عند

هجوم المساكر بيمن قدمه وعم القريب والبعيد وظائف احسانه وروانب كرمه، وقد اقتبست من انوار لحظه الشريف و استأنست باآثار لطفه المنيف و شرفت اللياس خرقته المباركة واسماع آنفاسه المتبر كة وهيئته النورانية ممثلة في عينى وعارته الروحانية مثبتة في قلبي وممّا عندي من مكتوباته:

اِی خبیب سَاکِنُ وَسُطَ الْحَشَا اَوْ یَشَا یَمْشِی عَالَی عَبْنِی مَشَی رُوحُهُ اِنْ یَشَا شِئْتُ وَ اِنْ شِئْتُ یَشَا اِنْ یَشَا شِئْتُ وَ اِنْ شِئْتُ یَشَا ا

نوأي في سنة ثلاث واربعين وسبعمائة "ودفن عند والده واخو ته رحمة الله عليهم .

١٤٠ _ الشيخ بهاء الدين ابو المبارك محمدبن اسعدبن المظفر ١

كان شيخاً عالماً عارفاً منقطعاً الى الله تعالى زاهداً في الدّنيا تاركاً للتّكلّف

۱ ـ م ا تشرُّفت ، ۲ ـ جنين است درهرسه نسخه ، ۴ ـ كذا في ب ق ، م كلمات دراسماع انفاسه المتبركة، زا ندارد ، ٤ - م ، سمعي ، ه - ق ب ، قلبي ، - اين بيت چنانكه درخاشيهٔ ق نيزيكي از قرآه بشان اشاره كرده باتنبيري بسيارجزاي عينوبت جلالالدين روسي است درمطام غزلي از ديوان او مدروف بديوان شمس تهريز از ابتقرار ا ئي حبيب حيّه يشوى الحشا - تويشا يسشى على عيني مشا، ووز آن باشدك، روزيم او بود - ايخوشا آنروز وآ تروزی خوشای الاً بیات ۰ - ۱ - مصراع او ل این بیت نیز از غزای است که در نسخ متداولة ديوان عمس تبريز مثبت است والى يتجو قطع ويتيق الزمولوي روحي نيست يالكه الزيكى از ندماست که اقبالاً سیصد سال قبل از مولوی میزیسته است زیرا که سه بیت ازین غزل در كتاب اللَّهُمُ ابُونَصَرُ سرَّاجٌ طوسي منوقي در سنة ٢٧٨ (جاب لبدن ١٠٥٣) مسطوراست ويك بيت آن در گشف المحجوب هجويري منوأي درحدود سنة ۴۶۰ (جاب ژو کوف کمي س۴۵۰)، وتنام آن نمزل بنعوی که در نسخ معمولی دیوان شمس تبریز مدرج است اینست و یاصغیر السُّنَّ ية رطب البدن ﴿ إِذْ رِبِ العهد من شرب اللَّبِينَ ﴿ هَاشَدِيَّ الوَّجِهُ تَرَكَّيُّ ٱلقَّفَا ﴿ دَيَّامِي ٱلشَّعو روميُّ اللَّـقَنِ۞ روحه روحي وروحي روحه - من رآي روحين عاشا قييدن۞ صحَّ عندالناس الَّي عَاشَقَ ﴿ غَيْرَ أَنْ أَمْ يَعْرَفُوا عَشْقَى أَمْنَ لِلْهِ الْحَصَّمُوا شَمْنَى وَانْ شَئْتُمْ صَفُوا ﴿ كُلُ شَيُّ مَنْكُمْ عَنْدَى محسن، ذاب منّا غی فؤادی بدنی 🧪 و فؤادی ذاب مثّا فی البدن 🎕 ازین شش بیت جنانکه گفتیم ابت جهمارم و ينجم و ششم آن در كتاب اللمم و ببت جهازم آن دركتابكشف المججوب نبز مسطور است، ٧- كذا في ق ب ، م ، سنة اربعين وسبمائة ، ۸ . م دابوالمبارث، را ندارد، وبجای اسمه «سعد» دارد،

له اوراد كثيرة و نوافل جزيلة حافظ جيداً لا يفتر عن تلاوة القرآن في منه و سكونه و نردده في حاجانه (ورق ٩٤) ماهراً في القراءآت السبع فد فراً كتاب الشاطيق و جامع الأصول على الشيخ على الديواني الواسطي وكان يذكر في البقعة الشريفة لأبيه و جده و كذا في مسجد السوو بعد صلاة الجمعة هاك وله نفس مروّح ولسان شاف وسمعت الثقات ان الشيخ العارف عمر بن المبارز كان يتول ان الشيخ بهاء الدين من جملة اولياء الله تعالى في هذا الزّمان وكان يتنهما مراسلات و بووى عنه كرامات و آيات وكثيراً ما كان ينشد:

تَقْبِيدِ لَ كَـفَّكُ الشَّنَهِي الْمَـلُ اللَّهِ الْمُنْهِي الْمُنْهِي الْمُنْهِي الْمُنْهِي الْمُنْهِي الْمُنْهِي الْمُنْهِي الْمُنْهِي الْمُنْهِي الْمُنْهُ اللَّهُ اللْمُولِي اللْمُولِي الْمُلِلْمُ اللْمُولِي الْمُلْمُ اللَّهُ اللْمُولِمُ اللْمُولِمُ الْمُلْمُ اللَّهُ اللْمُلْمُ اللَّهُ اللْمُلْمُ الْمُلْمُ اللْمُلْمُ اللَّهُ اللَّهُ اللْمُلْمُ الْمُلْمُ الْ

توقّى في سنة اربعين وسبعمائة " ودفن في البقعة المباركة رحمة الله عليهم.

١٤١ _ الشيخ شمس الدين ابو المؤيد عمر أبن المظفر

كان شيخاً فاضلًا متديّناً "ذا ورع يقوم بحق الله تعالى و يعطى حقوق عباده رباسح المسلمين يذكر في رباط الشيخ ابراهيم النكرجي" وغيرها وله اوراد بي العبادات (ورق٩٩٠) و اجتهاد في الطاعات و يروى عنه في ذلك حكايات و أنى في سنة . . . وسبعهائة " و دفن عندهم رحمة الله عليهم .

۱۶۲ _ الحاج امام الدين ابو المظفر "حسن بن محمد بن اسعد بن" المظفر

۱ - م «ابوالمؤرد عمر» را ندارد» ۲ - گذافی ق ، ب ، سمینا (۱) ، م این کامه را ندارد»
 ۲ - رجوع خود بنمرهٔ ۲۲۷ از تراجیم کتاب حاضر ه ... گذافی ب ق ، د تأثیت ضمیر دادم بریاط بتوهم ادادهٔ معنی دراویهٔ با «بقمهٔ» است ، رجوع خود بس ۱۱۹ و ۲۰۱۹ ۱۲۰ ۱۳۰۹ - ۱۰ و شیره .
 ۵ - گذافی م (یعنی جای آحاد وعشرات

در آن سفید است) ، در ق ب جای نمام ارقام سفید است ، و در ترجمهٔ کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف س ۱۹۵ دشتصد چیزی از مجرث ، کتبهٔ ۱۰ بوالمطفقر ، فقط در ب موجود است.

۷ -کلمات (اسعه بن) در م موجود نیست (۸ - درجوع شود پس (۵ حاشیه ۷ م ۱ - این ایبان از جملهٔ شش بیتی است از درندس کلایی از شعر (۱ حماسه درمدح بنی عمر و نخوقین

۱ این اینات از جمله شش بیتی است از عرفدس الایی از شعراه حماسه درمدح بنی عمرو عنویین (نجو عضو بیتی است از عرف علی بیتی است از عرف می از تجاب به بریزی طبع بولاق ج ۱ س ۲ ۷۳۵۷ درباب الاضیاف الله المشاف السمی از دو روایت السمیح) »
 ۱ است که نز دیکتر بستن شد الاز از بود تصحیح شد ۱ و روایت دیگر هاسه اذ و و کرتم ۱ است ۱

لاَ يَنْطِقُونَ عَنِ الْفَحْشَاءِ إِنْ نَطَقُوا وَلا يُمَارُونَ إِنْ مَارُوا بِا كُنَارِ مَنْ تَلْقَ مِنْهُمْ تَقُلُ لَا قَيْتُ سَيِّدَهُم مِثْلَ النَّجُومِ الَّتِي يَسْرِى بِهَاالِسَّارِي توقّي في سنة ستّ اواربعين وسبعمائة و دفن خلف تربة و الده رحمة الله عليهم.

۱۶۳ _ الشيخ نجم الدين ابو الفتح محمو دبن محمدبن اسعد بن المظفر

والد جامع هذا الكتاب كان صوفياً عارفاً عالماً جامعاً لأنسام الفنون (ورق هه) لا يخلو ساعة من ليله و نهاره عن صلوق او قراءة او كتابة او مقابلة نسخة قد حصل العاوم على مولانا شهاب الدين الزّنجاني و مولانا نور الدّين الخراساني و تأسّى بطريقة و الده وعمّه معرضاً عن الدّنيا و اهاها ما مشى الى بالحاكم قط وما استعان في حاجة بمخلوق و هو الذي نصب لواء الفقر بين العشيرة صورة و معنى و اكتفى بالطعام الجشب واللّباس الخشن من متاع الدّنيا يحبى اللّيالي بتلاوة القرآن والصلوة وكثيراً ما كان يختم جميع القرآن في ركعتبن وربّها يقرأ في كلّ ركعة سورة حتى بختمه في مائة و ثلاث عشرة ركمة جمّابين الفضيلتين وربّها يقرأ في كلّ ركعة سورة حتى بختمه في مائة و ثلاث عشرة ركمة جمّابين الفضيلتين وكان يذكّر النّاس في مسجده وفي الرّباط الضيائية "وكذا في المسجد" الجسام

۱ - کامه - سن ، قفط در م موجود است ، و در ب ق جای رقم آحاد سفید است ،

۲ - م «ابوانفتح» را ندارد »
 ۳ - ندانستیم مراد ازین شهاب الدین زنجانی کیست و بسیا مستبعه است که عالم معروف بغداد شهاب الدین ابوالسنافی معمود بن احد زنجانی متوفی در سا ۱۹۹۳ اند کی پس از فتح بغداد بدست مفول که در جامع التواریخ و ذیل جهانگشای جویشی از اذخواجه نصیر وسیکی نام او آمده مراد باشد چه وفات صاحب ترجمه چنانگه خواهد آمد درستا ۱۲۰۹ بین وفات ۱۲۰۰ بین وفات استاد و تلمیله فوق العاده مستبعه از وفات شهاب الدین زنجانی مذکور واین متدار فاصله بین وفات استاد و تلمیله فوق العاده مستبعه است عاده »
 ۱۲۰۰ با در باط محد در باط کاید بتوهم ازادهٔ معنی «زاویة» یا دینعه و است (رجوع شود بسیا ۱۲۹ بردوع شود بسیا ۱۲۰ رحوع شود بسیا ۱۲۰ رحوی ۱۲۰ رحوع شود بسیا ۱۲۰ رحوی ۱۲۰ رحوع شود بسیا ۱۲۰ رحوع شود بسیا ۱۲۰ رحوع شود بسیا ۱۲۰ رحوع شود بسیا ۱۲۰ رحوی ۱۲

العتبق حيناً وله خطب باينة و توحيدات و تحميدات غريبة ، و مهارته في حفظ المرآن وضبط و جو دالقر اءات و بيان المتشابهات مما اشتهر بين اهله و افر الأسائدة بعضله (ورق ۱۹۹۹) ولمّا دنا اجله طاف على جميع اخوانه و احبّائه في الله فو دعهم واخبوهم بأنّه واحل ثم رجع الى بينه و مرض و كتب تاريخ و فاته بخطه على ظهر كتاب وهو باق عندى ، وممّا كتب على بعض الأجزاء :

أُولِيْكَ إِنْعُوانُ الصَّفَاءِ رُزِئْتُهُمْ وَمَا التَّكُفُ الْا اصْبَعْ ثُمَّ اصْبَعُ لَمُ اصْبَعُ لَمُ اصْبَعُ لَمُ اصْبَعُ لَمُ اصْبَعُ لَمُ الْمَوْلَى النِّعَلِيلِ ٱلَّذِي لَهُ عَلَى ذَلَالُ وَاحِبُ لَمُفَجَّعُ لَمُ الْمَوْلَى النِّهِ لَي الْفَوْلِيلِ ٱلَّذِي لَهُ اللّهِ وَالْحَبُ لَلْمُ اللّهِ وَالْحَبُ لَلْمُ اللّهِ وَالْحَبُ لَلْمُ اللّهِ وَالْحَبُ لَلْمُ اللّهِ وَالْحَبْ اللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَالْحَبْ اللّهُ وَالْحَبْ اللّهُ وَالْحَبْ اللّهُ وَالْحَبْ اللّهُ وَاللّهُ وَلَا اللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَلَيْ اللّهُ وَاللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلّهُ وَاللّهُ وَلّهُ وَاللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا فَاللّهُ وَلَى اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلّهُ وَلَا فَاللّهُ وَلَا فَاللّهُ وَلّهُ وَلّا فَاللّهُ وَلَا فَاللّهُ وَلّهُ وَلَا فَاللّهُ وَلَا فَاللّهُ وَلَا فَاللّهُ وَلَا فَاللّهُ وَلّهُ وَاللّهُ وَلَاللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا فَاللّهُ وَاللّهُ اللّهُ وَلَا اللّهُ وَاللّهُ وَلّهُ وَاللّهُ وَاللّه

تَهِ فَي فِي رَمَضَانَ سَنَةَ ارْبِمِينَ وسَبِعِمَائَةً ۚ وَدَفَنَ عَنْدَ آبَائِهِ رَحْمَةَ اللهُ عَلَيْهِم .

۱ – این سه بیت از جملهٔ بنج بیتی است از ابرادین ریمی فقعسی از شعراء حماسه که ایوانگام آنهاد! در باب مرانی از کتاب مفاکور آورده است ۱ و قبانها :

أَيْفَا نَنَى أَلَّى الَّذِينَ تَثَايِمُوا أَرْبَى الْعِياةُ أَمْ مِنَ الْمُوتُ الْجُزْعُ ُ الْعَلَى مَا أَشَا تَنَانِهُ كَانُوا فَأُوّانَا تَوْمِيمُ إِنَّا أَنْفِطَى مَا أَشَاهُ وَ أَشْنَعُ الْعَطَى مَا أَشَاهُ وَ أَشْنَعُ

ارالات اخوان الصفاء الأبيات، واز روی همان مأخذ تصحيح شد واسخ خذالا زار همه كماييش درين مورد مفاوط اند (رجوع شود بشرح خطيب تبريزی برحمامه ج ۲ س ۱۹۷ ، ۱۹۸) و است تاريخ و فات صاحب ترجمه درهر سه نسخه ، .. در نسر ۱۹۰ از تراحم آه منشئن سرح احوال پدر صاحب ترجمه بهماه الدين ابو المبارك محبّدين اسمه ن العظفر است گذشت كه وفات او بير درسته ۴۶۷ بوده است و واين فقره بعنی بودن و قات بدری و بسری هردو در بك مال كرجه فی حد نفسه هبنج استعجابی لدارد وای شكی نبست كه از وقايع نادره است و از آمود سيار معمولی عادی كثير الوقوع بيست وجون صاحب ترجه مانجن قبه بدر خود موأف كتاب حاضر است و بهاه الداري الوائم بدر او و در نهايت اجمال درين است و بود او سال وقات بافته بوده اند باحد الوست بس اگر فی الوائم بدر او وجد او هردو در بك سال وقات بافته بوده اند باحدال بسيار قوی لا افل اشاره ولو در نهايت اجمال درين كتاب خود كه موضوع آن تراجم رجال و وقيات آنهاست بدين فقره ميكرد ۴ بس اين سكوت واف از اون دو تاريخ ۱۰ هفتصد و جها تدر مورد و فات بعر يا يسر باحتمال قوی كاشف از اينست كه يكی بايد وايد باشد واي كدام بك معلوم نيست ،

١٤٤ _ الشيخ ركن الدين يحيى بن منصور بن المظفر

كان واعظاً حسن الصوت فصيح اللّسان عالى الكلام ذافدر شامخ و عزر باذخ واطعام وافر وانمام متكاثر لايد خر شيئاً لغد ولا يخاف دون الله من احمه لا يبالى بوجود الدّنيا وعدمها ولا يكترث بعمالها و خدمها وعظ النّاس سنبن في الجامع العنيق والسّنفري و مواضع آبائه و ولاه السّلطان الشيخ جمال الدّين ابواسحق خطابة الجامع العتيق فأدى حقها بحسن ادائمه (ودق ٩٦) يساك م الأقارب سبيل الأنصاف والاعتراف ومع الأجانب طريق الألطاف والأعطاف ما فدم شيراز احد من المشايخ والعلماء والوعاظ والفقراء اللّانزله فأكرمه واعز ما فدم شيراز احد من المشايخ والعلماء والوعاظ والفقراء اللّانزله فأكرمه واعز مقدمه و اغتنه و وكان له طبع وقاد و ذهن قويم والحان طبّبة و علم بالأصوات مقدمه و اغتنه وحفظت منه حين ينشد:

أَيَّا طَلْبُيَةُ الرَّادِي جُولُمْتُ فِدَاكِ بَعِلْمَتِ بِطَيْفِي كَانَ بَطْرُقُ فِي الدُّجَى أَلَمْ تَمْلَمِي آئِي بِحُيِّكِ مُمْرَمُ مُقَامُكِ فِي قَلْبِي وَ دَارُكِ بِاللِّوَى أَمْرٌ عَلَى وَادِى ٱلأَرْاكِ يَاللِّوَى

هَلِ الْوَجْدُ اللّهِ فِي افْتِرابُ نَوَ النّهِ وَجُدْتُ بِرُوجِي فِي الْهُوى لِرِضَاكِ وَ أَنَّ فُوْادِى لَا يُجِبُّ سِوَاكِ سَقَى اللهُ عَلْبِي وَ اللّهَوَى وَ سَقَاكِ لَمْ يُسَى فِي وَادِي الأَراكِ أَرَاكِ

توفّى في سنة تسع وستّين وسبعمائة "و دفن عند و الده رجة الله عليهم.

وفي ذلك المزار الشريف من الأولياء والعلماء والمبّاد والزّهاد والصالحات

ا - كلمة «السلطان» فقط در م موجود است، ٢ - م : جنال الدين شيخ ابواسعن،

۴ - چنین است در ق ب ، در م جای آ داد و عشرات سفید است ،

ه ١٤٥ _ منهم الست العابدة فيروزة بنت المظفر "

(و رق٩٦٩) كانت عالمة عدالة لها اجازات عالية و رُوِيت عنها كرامات كبرة ولها كتاب في العديث سمّتها كتاب الاربعين رواية الصالحات عن الصالحين، وممّا اوردَتْ فيه من المواعظ":

مِلُ وَ بَادِرْ فَأَنَّ ٱلمَوْتَ لَا شَكَّ آازِلُ رَةً وَ عَيْشُكَ فِي ٱلدُّنْيَا خُالُ وَ بَاطِلُ بِي أَرْاحٍ عَشِيْهً وَهُوَ فِي ٱلصَّبْحِ راجِلُ

أَنْوَوْدُ مِنَ ٱلدِّنْيَا فَأَنَّكَ وَاحِلُ نَسِمُكَ فِي ٱلدَّنْيَا نُحُرُورُ ۗ وَخَسْرَةُ ٱلا إِنَّمَا ٱلدِّنْيَا كَمْنْزِلِ رَاكِبٍ

ارتحات من الدُّنيا في سنة اربعين وسبعمائة ودفنت في البقعة رحمة الله عليهم .

١٤٦ _ الشيخ تاج الدين مؤيد بن عمر بن المظفر

كان شيخاكريماً ذا سمت صالح وهدى مرضى وطريقة حسنة دائم الوضوء والدّكر كثير الصاوة والصدقة رؤفاً بالمسلمين مشفقاً على الفقراء والمساكين مااتاه سائل او زائر الااطعمه اوكساه اواعظاه شيئاً من الدّينار والدّرهم فدسافر في مبدأ

۱ - در م در اینجا بعداز کامه « کثیر » عبارت ذیلردا علاوه دارد که بنظر الحاقی و بکالی بی مناسبت با مافیل و مابعد میآید » « کلیم راوا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المنام و هذا من مواهب الله نظالی فی شأن اولاد الثبخ صدر العین مظفر ما منهم الأ نال هذه المنبة ولو فی جمیع عمره مرفه » - ۲ - این عنوان فقط درق است در ب م نیز عین کنمات این عنوان موجود است ولی دروسط عبارات نرجه قبل نوشته شده نه بطریق عنوان » ۳ - این ایرات از جمله جهار بینی است از دیوان منسوب بعضرت المیرالمؤمنین علی " بن ابی طالب علیه المثلام (جاب مصر ص ۲۲) ،
 ۵ ساجنین است در هرسه نسخهٔ شذا الأزار ، دیوان ، اناخ ، - « آزاح الرجل و استراح اذا رجعت الیه نفسه بعد الأعیاء و آزاح آذر عن بعیره لیریحه و یخفف عنه (اسان الهرب) ،

امره الى بغداد وزار مشايخها من الأحياء والأموات ثم ّ رجع الى شيراز واتّخذ صومعة يتعبّد فيها حتّى تو قي (ورق ٩٧) و دفن بها في سنة اثنتين و ثمانين و سبعمانة رحمة الله عليهم.

١٤٧ _ الشيخ مرشد الدين عبدالرحمن بن مؤيد

ولده العالم الفاضل الأديب الكامل كان حيياً عليماً متواضعاً كريماً عارفاً بأفسام الفنون قد حصل الأدبيّات على خالبه مولانا معين الدّين السّاماني " و قرأ الحديث على مولاناسعيدالدّين محمدالبلياني "ومولاناشمس الدّين محمدالزّرندي" وغيرهماوكتب الكتب الكثيرة وجم الخصائل الأثيرة لم يضيع عمره بعطاة وبطالة ولم يمل قط الي هوي و صلالة ونفع الله به جمّاً غفيراً و جمعاً كثيراً، ولمّا مرض للموت لم يتكلِّم اللَّابقول لا الله الله الله حبِّي مات عليه ، و ممَّا كتب لي :

فَتَمِّمُهُ مَوْلَائِي بِتَعْجِيلِ رَاحَتِي وَ أَنْتَ غِياتُ الطَّالِبِينَ وَ غَايَتِي وَ زَادِي فَلِيلٌ مَا أَرَاهُ مُبَلِّينِي ۚ ٱلِلزَّادِ ٱبْكِي أَمْ لِطُوْلِ مَسَافَتِي

آيَا رَبِّ قَدْ أَعْطَيْتَنِي فَوْقَ مُنْيَتِي تُرَانِي فَقِيراً لَيْسَ لِي عَنْكَ غُنْيَةً

توقّی فی سنة احدی و تسعین و سبعمائة و دفن عند ابیه رحمة الله علیهم (و دق٧٥٠).

١٤٨ _ الشيخ مبارك بن عبد العدني

ويفال له المماني وبين عدن و عمان مسافة بعيدة قد ساغر البلاد " ثم سكن

۱ - حَبِّيُّ بر وزن نمنيُّ صاحب شرم و حباً (کتب انت) ٢ ــ رجوع شود بنمرة ١٢٥ إز تراجم گناب حاضر ، ۲ م. رجوع شود بنمرة ۱۱ از تراجم · ٤ ــ رجوع شود بنمرة • ۲۸ 9 - ق م ؛ مولائي ؛ ٦ - ٢ د بن عبد ، را ندارد ٢ - رجوع شود يس . ه حائبه ٧ ،

عبراز في متعبَّد لمه واعتقده خلق كشير و مرفده في زاويته التي اتّخذها في محلّة شطّ القناة عند السّوق رحمة الله عليه .

١٤٩ _ الشيخ جلال الدين الطيار

كان شيخاً عارفاً ذابصيرة رأيته مشتغلًا بتلاوة القرآن اكثر اوقاته وكانت لم خنمات في كلّ اسبوع يجتمع لديمه الفقراء واهل الأرادة فيكلّمهم على فدر عفولهم وفيل أن الجنّ كانوا بأنونه احياناً فيكلّمونه من وراء الحجاب و يقضون بعض حاجاته و رووا عنه خوارق العادات كثيراً و انزوى مرّة في خاوته اربعين بوماً فلما انتمها خرج ليلة وذهب فجاؤه ولم يجدوه فقالوا فد طار فغلب عليه ذلك توقى في سنة . . . وسبعمائة اودفن في صومعته بجنب المسجد رحة الله عليهم .

١٥٠ _ الشيخ روح الدين "

ولده كان عالماً صالحاً قداخذ من العلم بنصيب وافر وصنّف كتاباً في الكلام (ورق ٩٨) و شَرَح المصباح " للقاصلي ناصو الدّين شرحاً وافياً استجاده الأذكياء تونّي في سنة . . . وسبعمائة أو دفن بجنب والده رحمة الله تعالى عليهم اجمين.

١٥١ _ الفقيه مشرف الدين

من الوزراء العلماء الدين جمع الله لهم بين مراتب الآخرة والأولى ينفق امواله في الخيرات ويمضى اوقاته بالطاءات وله استحضار تام في فقه الشافعي حتى الله العلماء البُول يستكشفون عنه المشكلات و يلقون لديه المعضلات وفيل كان في بداية امره معلماً للأتابك سعد بن ابي بكر فلما تصاعد امره سأل ان يحضر معلم العلماء فصدر الحكم بذلك وكانوا بأتونه علوعاً وكرها، ومن جلمة خيراته المدرسة الرفيعة التي وفف عليها من نفائس الأملاك وكرائم ومن جلمة خيراته المدرسة الرفيعة التي وفف عليها من نفائس الأملاك وكرائم الأعلاق ما يؤدي الى الحيرة ويؤد اولى الخبرة،

كَنْأَيِّى الَّى شَخْصِهِمْ لَمَاظِرُ وَلَا غَالَ مَنْ ذِكُرُه حَاضِرُ " فَقُلْتُ سَقَى أَللهُ أَرْوَا حَهُمْ فَمَا مَاتَ مَنْ خَيْرُهُ وَاصِلُ توقّی فی سنة . . . وستّمائة '.

۱۵۲ _ القاضى زين الدين على بن روزبهان بن محمد الخنجى قدوة ارباب العلم (ورقه ۱۹۸۹) والتّقوى و اسوة اصحاب الدّرس والفتوى ندجع بين المشروع والمعقول و سنّف في الفروع والأصول ومن مصنّفانه كتاب المعتبر في شرح المختصر لابن الحاجب ، وكتاب النهاية في شرح الغاية ، و

۱ ــ په عليه ، ۲ ــ کذا تي م ، ق پ ، پعضره ،

۳ - این دو بیت را در م ندارد ،
٤ - جنین است در م یعنی جای

آحاد و عشرات در آن سفید باست ، در ق ب جای اصل تاریخ بکانی سفید است ،

ه سه د بن محمد ع را در م ندارد ،

شرح المنهاج للقاضى ناصر الدّبن أو كتاب الشكوك على الكافية في النّحو ، وكتاب الشكوك على الكافية في النّحو ، وكتاب القواعد في النّحو ، و اجوبة اير ادات على كتاب المحصول للأمام ، أو في في صفر سنة سبع وسبعمائة ودفن بقبّته العالية في مدرسته السّاميه رحمة الله عليهم.

١٥٣ _ مولانا مجد الدين اسمعيل بن على الخنجي؟

ولده المالم الفاصل الوحيد المكامل المشاراتيه في حلّ المشكلات والمدار عليه في كشف المعضلات حكم بين الخلق بالعدل و الشفقة كأنّ الله تعالى من الطف المحض خلقه و درس فنون العلوم و اسس احاسن الرسوم و احيى معاهد ابيه في تربية اهل الأدب و ذويه و تصنيف الكتب الدّينيّة و تحقيق المسائل التينيّة و ومن مصنفاته المقتصر في شرح المختصر، والرسالة المنظومة فيما يحل التينيّة و ومن مصنفاته المقتصر في شرح المختصر، والرسالة المنظومة فيما يحل ويحرم، (ورق ٩٩) و الرسالة في معنى القول، والفكوك في رفع الشكوك، و عمدة السائل في دفع الصائل، ولما المهاوشاعت النسخ في تبريز و تو قرت دواعي عمدة السائل في دفع الصائل، ولما السيّد برهان الدّين المبرى السخة منها فطالعها الطّلبة على كتابتها و قراءتها طالب السيّد برهان الدّين المبرى السخة منها فطالعها

۱- یعنی پیضاوی صاحب نفسیر مشهور (رجوع شود بس ۲۷ حاشیة ۳) ،
 ۲ بعنی کتاب المحصول تألیف امام فخر رازی دراصول فقه ۰ . غفی نماناد که امام فخر را دو تألیف است که اسامی آنها جون بسیار نزدیات بیکدیگر است ممکن است برای بعضی اسباب اشتباه شود ۶ یکی محصل درعام کلام ۰ ودیگری محصول دراصول فقه که هین کتاب محل گفتگوی ماست ، و در کشف النظانون چاپ معبولی اسلامبول (یعنی چاپ قدیم آن درستهٔ ۱۳۱۱) ج ۲ س ۳۹۳ نام این کتاب اخیریعنی محصول معحصل فی اصول الفقه ۴ چاپ شده است باید ملتفت این اشتباه یود ۰ وئی درجاب جدید همان کتاب در همان شهر درستهٔ ۲ ۱۹ میلادی (ین فلط تصحیح شده است ، یود ۰ وئی درجاب جدید همان کتاب در همان شهر درستهٔ ۲ ۱۹ میلادی (ین فلط تصحیح شده است ، این کلمه فقط در م برجود است ، این شخص بتصریح مؤلف پسر صاحب ترجمهٔ قبل است ، این کلمه فقط در م موجود است ، این محلی میست ، این محلی هاشمی حسینی فرغانی (ندخه بدل ۶ فریالی) معروف بوشری بکسر عین مهمله و حکون باه موخده و در آخر راه مهمله که این فاضی شهبه گوید معلوم نیست بینه در صحاحه بد بینی میست به به در صحاحه بد بینه در صحاحه بد به بینه در صحاحه بد به بد به بینه در صحاحه به در صحاحه به در صحاحه به به به به در صحاحه بد به در صحاحه بینه در صحاحه به در صحاحه به در صحاحه به در صحاحه بینه که این فاضی شده بینه در صحاحه به در صحاحه به در صحاحه به در صحاحه به در صحاحه بین در صحاحه به به در صحاحه به

و تدبّر ها تدبّر أبليغاً فلمّا رأى انّه اصاب في الجواب و قابل تعريضانه و تصريحانه ا مثلًا بمثلٍ تعبّب منه و قال كـ لّ و الدلم يكن له ولد يجيب عن خصمه و يذبّ عنه بعلمه فسواء عياه و ثمانه وغيبته و ملاقاته ، و يليق بهذا الموضع فول الشّاعر :

قَدْ صَدِّقَتْ أَفْمَالُنَا أَقُوالَنَا أَثُوالَنَا أَثُوالَنَا أَثُولُ لَلَا أَثُولُ لَلَا اللهِ أَفْوَى لَلَا

رَانًا أَنَاسٌ سَابِقُونَ إِلَى الْمُلَى وَشَهُادَةُ اللَّا عَدَاءِ بِالفَصْلِ ٱلدِّي

واديه الزحشجة البل

نسبت بچیست و وی از مشاهیر علمه قدران هشتم هجرای است و مصنفاات قماضی بیشاوی را مانند متهاج و طوالم و غايـةالقصوى ومصباح شرح نمود و ابتها در سلطانيه سأكن بود و سيس پثیرین منتقل شد و یقضا، آن شهر منصوب کر دیـد ، این حجر در دورزالکامنة کویـد وی در نزد سلاطین عصر متبول:انتول و مطاع و مشهور آقاق و در جبیع قنون مشارالیه بالبنان بود و منجا اضعفا وبسبار با تواضع وانصاف بودكويند وي ابتدا حنفي بود وسيس طريقة شاقعي اختيارتمودا وذعبي درمشتبه كويد ، دانسيدالعبرىعالم كبيرقي وتنتاه تصانيغه سائرة، وي درما درمشان باذي الحجه سنة هفتصد وجهنزوسه درتهريز وفات يافت اننهى كلابابن مجرء وحافظ ابرودرتاريخ خود درترجه احوال اواجارتو معمد خدابنده كويد (بنقل صاحب مجالس المؤمنين از او) ا * و ساطان سميه از غایت معبّت دین اسلام ودوستی معتمد رسول الله صعم و اهل بیت او دائماً با عنما درمتافتر. و مهاحته میبود و اهل علم را رونقی تمام پیدا شد و جنان علم دوست بودکه بقرمود تا م<mark>درمه</mark> ستارهٔ از خیمهای کریداس بساختند و دائماً با اردو میگردانیدند و در آخجا مدوّسان تعیی*ن قرمود* جون شبخ جمال تالدُين بن المطبِّير [علاَّمةُ حلَّى] ومولانا نظامِ الدِّين عبدالملكومولانا بدرالدِّين شوشتری وستید برهان الدُّین عبری و قرب صدطااب علم در آنجها انبات کردند و ترتیب مأکول و منبوس و اولاغ و دیگر مابحتاج ایشان مهتبا نرمود تا دائم در بندگیی حضرت میباشن<mark>د ت</mark> و عين اين قصل از غاريخ حافظ ايرو در حواشي ذيل جامع التُواريخ وشيدالذين قضلالله <mark>قاليف</mark> همان حافظ ابرو بتوسُّط طابع آن درفهارس ۸ کستا ه انثل شده است (رجوع شود بمأخذ فابل تاريخ كريده من ٨٠٥ - حواشي ذيل جامع التواريخ ص ٨٤٠ تا ٥٠٤ رر الكامنة ٢٠١٢ ـ ٤٣٤ ـ ٤٣٤ ا مجالس المؤمنين جاب طهر ان ص ٣٨٧ ـ ٣٨٩ م أكثف الطّنون مرعنا وبن طو الم الأنوار، قابه القصوى في قروع الشائعية مصباح الأرواح، منهاج الوصول؛ ﴿ دريعشي ازاين موازد حاجيءً لبنا در اسم و نسب صاحب ترجمه بعادت خود خلط و تجریف نموده است] . و شفرات الدُّهب ج أ ص ١٣٩) ، ١ - ١ - إزارتجا معاوم ميشود كه عمدة المائل في دفع الطائل تأليف صاحب ترجعاً منناسمیل بن علی خنجی کتابی بوده در رد اعرافانی که سبه برهآنالدین عبری مزبور <u>بریک</u> از تألیقات پدر او (نمرهٔ ۱۹۳ از تراجم) دارد آورده بوده است ه

توقی فی احدی جادیی استة اربع و اربعین و سبعائة و مدفنه عند و الده رحمة الله علیهم. ع م ۱ _ الا تابك سعد بن زنگی بن مو دو د

السلطان العادل الكويم الشجاع كان مرببًا للعلماء معتقداً الصلحاء تاركاً للبس الجمال والأبهة ملك شير از واصفهان وكرمان وغيرها فحصنها بتعمير السور ورعاية العدل وبقى في السلطنة والعدالة والعلك تسماً وعشر بن سنة وحكم بين الخلق بنية صادنة وعزيمة خالصة واستوزر مولانا عميد الدين ابانصر الأبزري وكان علامة

۱ ـ چنین است در ب و حاشیهٔ ق ، در مثن ق ، نبی جمادی الآخر [نم] . م تاریخ ماه را تدارد ، ۲ ـ ب ، الاورزي ، في ، الاوزي (كذا)، م ، الافرزي ، ـ متن حاضر يعني الا بزري (بالف و باه مولمده وزاه معجمه وزاه مهمله بر وزن اکبرودر آخریاه نسبت) ازروی ق در اثناه نعر ۲۰۲۶ از تراجم و وصّاف س - ۱۰ تصحیح شد ۱ ـ فارسفامهٔ ناصری ج ۲۰ ۴۲، ۴۳ وج ۲۰ ۱۷۹، ۳۲۲ دوشر مجاحوال صاحب ترجمه این کلمه راه طرداً افزری با قاء بجای باء موخده نکاشته است و در ۲ ، ۲۷ ا کوید « افزر یاو کی است از گرمسیرات قارس واقع درمسافت سی ویتج قرسخ در جنوب شیراز و محدود است از جانب مشرق بهلوك جویم و از شمال بهلوك نسیم و كارزین و از مقرب بمحال اربعه و از جنوب ببلوك خنج ، ووجه تسمية إين بقوان باقزر آنست كه افزو مخلف افزاراست كه عبارت باشد از آلات بيشه وران عمومًا با جولاهكان خصوصاً و شايد ابن آلات را درين بلوك ميساختهاند، انتهي - راقم سطور كويد اين وجه نسميه درست باشد يامصنوعي معلوم نیست والی در هر صورت میرساند که تفایط امر وزی نام این بلوك **آفز د است** با قام و زاه معجمه رسيس راه مهمله، ودر آثارالمجم ص١٥ ٤ ح نيزصريحاً ابن كامه را بهمين تحوضيط كرده!سته. ولى تلقَّظ تعابم ابن كلمه بطبق عموم كتب مسالك وممالك (إز قبيل ابن خرداذيه س \$ \$ ^ وابن الفقيه ٢٠١١، و مقدَّسي ٤٤٧، وابن حوقل جاب جديد ٢٢، وفارس نامة (بن البلخي چاپ ارويا ۱۳۰ م ۱۵۲ و نزهة|لقلوب ۲۱۷ ، ۲۱۷ ، و وسَّاف ۱۵۰ ، و همين كتاب حاضر نسخةً ن) اکبر در بوده است بباه موحّده بجای فاه ه وصاحب قاموس که مسقطالر آس او بتصریح خود او ار به کارزین بوده [« و کارزین بلد بقارس و به و اِدات − قاموس»] و کارزین هم چنانکه گفتیم بكأي متصل ببلوك ابزراست بس وي بالطبع يهتر ازهمه كس اؤضيطاسم ابن قصبه باخبر بودماست در قاموس در مادَّهٔ ب زرگوید : « واَبْرَار كاحماد بانه بفارس » ؛ ـ تــا اینجباً صحبت در خصوص شبط کامهٔ ایزر وتعیین موضع آن بود · امّا نام ونسبت صاحب ترجی و مجملی از احوال او از قراد ذبل است ، هوعمیدالدّین ابونصر اسعه بن نصر بن جهشیار بن ابی شجاع بن حسین بن فرَّ مَان انصاری فسالسی ابزری وزیر اتابك سعد بن زنگی (۹۹ - ۹۲۳) و صاحب قصیدهٔ معروف بقية وو صفحه بعد

عصره في فنون العلم ، ومن جملة خيراته المسجد الجامع الجديد الذي لم يرمثله فسحة ونزاهة ولمّا اتم ذالتُ سأل مولانا سراج الدّين أبا العزّمُكرّ مبن العلاء "ان يخطب به فأجاب ذلك ولمّا قام للخطبة في الجمعة الأولى قام الأتابك موافقة له فلم يجلس حتى نزل مولانا عن المغبر ، وكان بينه و بين ولده الأتابك ابي بكر وحشة قد حيسه بسببها فلمّا اشتذ مرضه اطلقه من العدس " ووصاه بالعدل والرّحة

والبه الإستجة وبز

اشکنوانیه، وی ازفضلاه مشهور عصر خود بوده وبا امام فخر رازی معاصر ومایین ایشان مکانهانی متعلّق بكتابخانة مرحوم وكترميرز احسينخان أبيب مرحوم ظلّ السُّلطان كه يسي ازوفات او درانسن درسنهٔ ۱۹۳۷ میلادی حراج گردند پتوسط آفای مجتبی مینوی بدست آورد وایی فعلاً بدان دست رسی ندارم ۱ پس از وفات سعدین زنگی در ۱۲ ذی الفعد سنة ۱۲۳ و جلوس بسرش انایک ابورکرین سمدینزنکی بواسطه حابقهٔ وحشتی که این اخیر از صاحب ترج، در دل داشت در غرُّهٔ ذى الحجّه سنةً مذكوره او را توقيف نموده و با يسرش تاج الدين كلم يقلعةً اشكنوان از قلاع معروفة فارس (قارسنامة ناصری ۲ ۳ ۳۴۲ و آثارالعجم ۲۲۲ـ ۳۲۰)قرسناده و در همانچا درجادی الا ولی یاجمادی الآخر نستهٔ ۱۹۲۶ ورا بفتل آوردند و پسرش الجالدین محمد را مستخلمی کرده بزیر فرسنادند . و او بتفصیلی که در وصاف مذکور احت قصیدة حیسیة اشکنواایه راکه يدرش درحبس فاعه گفته بود و بالو اطلاكر ده از حفظ براى ابن خال ناظم امام صفىالدين مسعود سیرافی املا نمود واین اغیر ایبات قصیده را که در تر نیب آن اختلالی روی داده بودحسبالاً مکان مرآب كردانيد وسيس يصرصني الدين مزبور قطب الدين معمد سيراني شرح فاضلانة كه هنوز نسخ متعدده از آن موجود احت بر آن قصید، تعلیق نمود و بدینطریق این قصید، مایین قضلاء آقا<mark>ن</mark> منتشر کردید، منن این قصیده در آخر معلقات سیم جاپ طهران سنهٔ ۱۲۷۲ ونیز درازویا درسنهٔ ۱۸۹۳ میلادی در مجلّهٔ هسامی » باهتمام کاسنت هو ارث مستشرق فرانسوی بطبیع رسیده است ه ۱ ما ضمير «خيران» راجع احت بسعد زنگي، بيشاوي درنظام التواريخ کويد (س۸۸)، « واز آثار بمنابك مسجه جامع جدید شیراز احت که عمارتی از آن وسیع تر در شیراز نیست » ، و در شیراز نامه کوید (س۴۵) ، د از آثار و میرات وحسفات انابك سعدین زنگی درخطهٔ شیراز یکی جامع جديد عبراز استكه بمسجدتو إشتهاردارد نه درشيرازكه دراكناف فارسوعراق واغلبإقاليم هیچ یادشاهی بزرگتر وباقسعت تر از آن مسجد نساخته به ه

٢ - رجوع شود بنمرة ٣٠٣ از تراجم كتاب عامتر .

ثم توقى في سنة ٠٠٠ وستمائة أو دفن في الرّباط "المعروف بأبش وهي بنت الأتابك سعد بن ابي بكر وكانت ملكة رحيمة حكمت بين النّاس بالعدل والنّصفة بنت ذاك الرّباط ودفنت فيه أرحة الله عليهم ،

الربخ معدئق وفان سعدین زنگی بداه و روز که هیچیک ازمور خین بدان دفت تعیین کردهاند بروایت قطب السدین معدلد سیرافسی شارح قسیدهٔ اشکنوازهٔ سابق الله کرکه پدرش معاصر با سعد زنگی بوده شب چهار شنبه درازدهم فی القعدة سنهٔ ششصه و بیست و سه بوده است درقلعهٔ بهانزاد (مقدمهٔ شرح قسیدهٔ مذکوره ندخهٔ کتابخانهٔ مشهه مورزخهٔ سنهٔ ۲۳۷) اس برای اطلاع از افوال سایر مورخین درین موضوع و جوع شود برسالهٔ سه مدوحین سعدی المانیت داده این سطور س ۲ سافه این سطور س ۲ سافه است از ستاره تا اینجا از ب سافط است ا

۳- این روازت مؤلف که سعد بن زنگی درو پاما ایش مدنون شده عیداً مطابق!-- باروایت وساف سه ه ۱ : « اورا [سعد زنگیرا] در رباط ایش دفع گردند ۱ · و بیز شبراز نامه س ۴ ه ۱ « و [سعد زنگی] درشهور سنة تلاث وعشرين وستمائة بنجوار حق پيوست وهم درشيراز برياط اېش معفون است واین رباط ازجملهٔ مشهوران بناع شیماز است. • وجون مؤلف درمتن تصریح کردهکه این و إلحا را البش غانون بنت سعدين ابى بكر (بن سعدين زنكر | بنا نهاده يس واضح استكه مقسود سه مؤائف مزبور از اینکه سعد ز نکی را در راط ایش دفن نمودند باابداههٔ این خواهد بود که سعد زنگی را درمحلی دفن کردندکه بعدها جذت پسیارمدیدی بس ازوفات اوایش خانون ـ متولد در حدود ۱۴۰ و متوفی درستهٔ ۱۸۵ ـ درآن محل ریاطی بنا نهاد و بزآن بیعد یاسم اوه÷هور به در رباط ابش که خود آنرا بنا نهاده بوده دفن شده است . ولی رشید الدین درجامع الثوادیخ (طبع بموشه ج ۲ س ۲ ه ه) گوید که ایش خانون را درمدرسهٔ عضدیّهٔ شیراز که مادرش [ترکان خائون] راسم پسرش انابات عضدالدین معثد طاخته بود دنن کردند د. و بدون شان روایت صاحب شدًّا الأزارك خود از اهالي شيراز وموضوع كتاب او مخصوصاً تاريخ مهاورات شيراز ومدفواين درشيرازاست برقول رشيدالدين كه شخصي غارجي وازجزابات وقايع شيراز بالطبع چندان اظلاعي تداشته مقدم است ، والبايد اوهم نمود كه شايد وباط ايش و مدرسه عضايه هر دو يكي ودو اسم ياك مستاى واحد بودماند زيراك ومثلف درضس تعداد موفوفات وخبرات جارية خاندان ساخريان (س ۱۲۴) صریحاً واضعاً نام هردو موضع مزبور را یعنی هم ریاط ایشرو وهم-سرسهٔ عضدآموا در عرص هم و یکنی مستقل از یکدپکر بیرده است از اینقرار د رباط سنقری د رباط ایش • مسجد جامع نو ، وباط شهر الله ، دار الشفاء مظفری ، رباط خالر (كذا ــ ؟) ، وباط حربند ، حقایهٔ جامع فقیق ۱ خان دو در ۱ رباط عدانی ۱ مدسهٔ عضدی ۱ ـ و همچنین مؤلف گتاب حاضر يقيه در صفحه پات

١٥٥ _ الاتابك ابو بكربن سعد

ذكره الفقيه أفي مشيخته واثنى عليه كثيراً كان سلطانا عادلاداتم الوصوء والذكر (ورق ١٠٠) لم يشرب قط قد رفع الله عله وابده من عنده وخلع عليه من انوار السعادة والولاية والكرامة مالايدركه احدمن سلاطين عهده فرقه الخلائق وآمن الطرائق وفهر الظالمين ونصر المظلومين وشيد مباني السنة النبوية و جدد معاهد الملة المصطفوية مبالغا في توقير العلماء والعباد و تعظيم الصلحاء والزهاد ما رد قول فقير قط في كل ما اشار اليه و يقول ان اعتمادي على ربسي لاعلى الجنود والخزائن وان جنودي هم الصلحاء والففراء عصر ف الخزائن وان جنودي هم الصلحاء والففراء بصر ف الخزائن في عمارات المساجد والأربطة و المدارس والفناطر و ملك ثلاثين "سنة شاع صيت معدلته في الأفاليم و الأربطة و المدارس والفناطر و ملك ثلاثين "سنة شاع صيت معدلته في الأفاليم

یعتی شدالا زار نبزنام هر دوبناه مزیوردا علیحده دردوفعیل مختلف داجع بعزارات دومجله مختلف شیمان بردهاست : رباطابش را جنانکه ملاحظه شد درهین قسل حاضر یعنی در دنویت رابعه کده در ذکر مهارات مقبره ام کلتوم و شیردیه و نواحی آن است و غسر بع کرده که آنرا ابش عاتون ساخته وخود او وسعد رنگی دایوبکرین سعد در آن مدفون اند ، وهدر سه عشدیه و ادر قسل بعد یعنی در د نویت خامسه » در د گر مهازات با غنویه (بعنی دافیع در محلهٔ باغ نو از محل بعد یعنی در د نویت خامسه » در د گر مهازات با غنویه (بعنی دافیع در محلهٔ باغ نو از محلات ندره در این مدرسه راثر که از عهد کریمخان زند بیعد جزو محلهٔ بالاگفت شیراز شده) و تصریح ندود. کماین مدرسه راثر کان خانون زوجهٔ آنابك معدین این یکر ساخته و شوهرش سعد و پسرش اتابك کماین مدرسه راثر که در آنجا مدفون اند ،

والطّرق وصافت الأماكن والمساكن على نطّان البلد فأمر بدنا، عمارات من طرف والطّرق وصافت الأماكن والمساكن على نطّان البلد فأمر بدنا، عمارات من طرف القبلة وجعلوا فيها مساجد وحمّامات، وكان اذا صلّى الجمهة اذن لكلّ محتاج ان يعرض عليه مهمّه فيسمع بنفسه (ورق ١٠٠٠) و يحكم على ما يرضاه ويقضى حاجات النّاس كلّهم، وكان اذا ارسل عاملًا الى ناحية وصاه بالعدل والشّفقة والوالفة على الرعية ويقول انّى لا خذ بأذ بالكم يوم القيعة، فال شيخنا صدرالدين المظفّر وزنه يوما لمصلحة فقال في اثناء كلامه ستخرب هذه العمارات كلّها المطفّر وزنه يوما لمصلحة فقال في اثناء كلامه ستخرب هذه العمارات كلّها الكلام اشهر حتى ظهر صدق قوله وشاهدت ما قال من الخراب واليباب وانشد هديني مَنّاذِلُ أَفُوام عَهِدُ تُهمُ في تَخفُض عَيْسَ نَفِيسِ مَالَهُ خَطُرُ السَّاحَة في سنة . . . وستّمائة ودفن بالرّباط المذكور معدد ابيه رحمة الله عين ولا أثرُ توفى في سنة . . . وستّمائة ودفن بالرّباط المذكور معدد ابيه رحمة الله عيش ولا أثرُ

ينهه از سنحهٔ ابل

وبديهي استكه مراد درمتن ابن لفظ وابن معني نيست ا

ه ـ سهو بامساهانه ازمؤان - ـ مذّت سلطنت اناباك ابويكر بن سمدين زنكى بنصر يح رشيد الله ين فضل الله درجامع التواريخ درفست سنفريان على التحقيق سيوجهار سال وشش ماء ويازده روز معدد است ا

برد. 1 ـ م د حاجته ا ۲ ـ م د برضاه الله تعالى ۱ ـ ۲ ـ رجوع شود بشرئه ۱۳۵ از تراجم ۱ له ـ ق ب د بدرگذا ۱ ـ ۱ ـ م د برد من خوف ۱

۱۰ ازروی سراج العلوك طرطوشی س ۶ که این دوییت در آنجا ما کوراست صحیح شد ۱۰ هرسه نسخهٔ شدالاً زار و وطیب مانها و تر (۱)، ۷۰ جای آخاد و عشرات در هرسه نسخه سفید است ۱۰ تاریخ و فات اتایك ابویکرسمدین زنگی بتصریح رشید الدین در جامع التوازیخ در قسمت سلفریان در بنجم مأه جادی الا خرة سنة ششصد و بنجاه و هشت بوده است ، و درمتن چابی و شاف « تسم و خسین و سندانه » مرقوم است ولی در بنیاری از تسخ خطی کتاب مزبود « ثمان ۴ دارد بجای دسم ۱۰ مند ماه و المدواب ۱۰ می بعنی رباط ایش مذکور در ص ۲۱۷ ۱۰

١٥٦ ـ الامير تاج الدين ابو المكارم على ا

كان عالماً عاملًا مذكراً فاصلًا بعظ المسلمين في الأطراف و بوردهم موارد الرحوت والألطاف، و يفرأ مصنفات ابيه على كرام بنيه ومَن يتودد اليه و يحصل عليه من كل فاصل نبيه ، له شفقة على كل بر وفاجر (ورق ١٠١) و رحمة تشمل الأكابر والأصاغر، وله في الشرع مؤلفات وفي المكارم آبات بينات، تو أي في سنة اثنتي عشرة وسبعمائة و دفن بر باطه الشريف رحمة الله عليهم.

١٥٧ _ السيدرو حالدين

والده المرتضى العالم العامل المحسن الفاصل قد عامل الله تعالى بالصدق في الأقوال والأعمال والنّيات والأحوال وجائب اهل الأهواء والبدع والضّلال، تأسى بطريقة آباته الكرام واجداده العظام فقطع عن التّكلّفات و فطم نفسه عن المستهيات ولازم اوراده من درس العلوم و تلاوة الفرآن و نُصْح العِبَاد و فد المستنهيات من نفسه الفدسية و المحالم العلوم و ماخر جمن الدّنياحتي نال الولاية، استنشقت من نفسه الفدسية و والحالم المحالم والاندراج في زمرة اولياء الله ورأيت في المنام ليلة و فاته ما دلّ على صحة حاله والاندراج في زمرة اولياء الله

۱- چنین است عنوان در ق ب ۱۰ م ۱ الامیر ناج الدین العلوی ۱ تا کفائی ب ق ۱ م ۱ الرحمة ۲ مسل علی فلان ۶ درس خواند نود فلان ۴ مسل علی فلان ۶ درس خواند نود فلان از ۱ تعمیل کرد نود فسلان ۶ استعمال میکند قباساً بر ۱۰ فرا علی فلان ۶ و ۱۰ سمع علیه ۶ و ۱۰ مضعفای در کتب رجال (رجوع شود بس ۱۹۸ س ۲ و س ۱۹۰ س ۷) ۰ گذا فی ب ۲۰ ق ۱ المشتبهان ۱

ه = کیدا قدی النسخ ۱ = ۴ اوراد ۱ را مؤلف پیمنی غریبی استحال کرده است ۱ کویما بعنی شاعدال حسته ۱ و ۱ الفادسی ۱ وروی شاعدال حسته ۱ و ۱ الفادسی ۱ وروی شاه ۱ نقسه ۱ نیز واضعاً فتحا گذارد ۱ تامعلوم شود که متصود اوالفس بفتحتین است نه نفس بسکون شاه و در نتیجه و به تفکیر نمت آن بعنی د الفدسی ۱ نیز واضع شود ۱

وعزمت انآتيه فابشره بذلك فنعي التي خبره قبل و صولى اليه وكانت ليلة الخميس من سنة المرب وسبعمائة أ، وممّا انشدني يوماً لبعضهم

حَانَ ٱلرَّ حِيلُ فَو يِّيعِ ٱلأَحْبَابَا

قُـلُ لِلْمُقِيمِ بِغَيْرِ دَارِ اِقَامَةٍ (ورق ١٠١٠) إِنَّ الَّذِينَ لَقِيْنَهُمْ وَصَحِبْنَهُمْ صَارُو اجْمِيماً فِي الْقُبُورِ تُرَابَا

* دفن عند ابيه رحمة الله عليهم .

ا - كلمات «الخميس من سنة» فقط درم موجود إست ا

۲ - جای آخاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است.

اً - جملةً إز ستاره تما إينجا فقط در م موجود إست ا

النّو بة الخامسة

للمقبرة الباغنوية ونواحيها

١٥٨ ـ الشيخ منذر بن قيس ١

۱ - در م عنوان این ترجه را با عنوان ترجه بعد بایکدیگر عوش کردهاست وای فنط دو عنوان را نه اصل دو ترجه را که بجای خود است .
 ۲ - جنیناست در هرسه نسخه یعنی ۱ ابوالدلاه حضرمی سابقالذ کر (نعره ۱۳ از تحضرمی ۱۰ وظاهر آ مؤلف خلط کرده است ما بین ابوالدلاه حضرمی سابقالذ کر (نعره ۱۳ از تراجم) باعلاه حضرمی صحابی ۱ زیرا ازایشکه گوید ۱ ساحب ترحه منفر بن آیس نظاهر آ تابسی بوده و در عهد ابوالدلاه حضرمی در جملهٔ غزاه و مجاهدین بنارس آمده و در جنگ با بحوس کشته شده ۱ با ملاحظهٔ اینکه ۱ تابسی ۱۰ کسی را گویند که عهد یکی از صحابه را درك کرده باشد هیچ شده » با ملاحظهٔ اینکه ۱ تابسی ۱۰ کسی را گویند که عهد یکی از صحابه را درك کرده باشد هیچ صحابه بوده و در ههد حضرت رسول و ابویکر و صر والی بحرین بود و در شهد حضرت رسول و ابویکر و صر والی بحرین بود و در شهده هجری از معادی ترجه در شیراز نامه س ۱۹ تا تیمی بتواند باشد ۱ معاصر شیخ کبیر متوفی در سنهٔ ۱۳ بوده و بنا برین محال است که تابعی بتواند باشد ۱ معاصر شیخ کبیر متوفی در سنهٔ ۱۳ ۲ بوده و بنا برین محال است که تابعی بتواند باشد ۱ معاصر شیخ کبیر متوفی در سنهٔ ۱۳ ۲ بوده و بنا برین محال است که تابعی بتواند باشد ۱ معاصر شیخ کبیر متوفی در سنهٔ ۱۳ ۲ بوده و بنا برین محال است که تابعی بتواند باشد ۱ معاصر شیخ کبیر متوفی در سنهٔ ۱۳ ۲ بوده و بنا برین محال است که تابعی بتواند باشد ۱ مین معاصر شیخ کبیر متوفی در سنهٔ ۱۳ ۲ بوده و بنا برین محال است که تابعی بتواند باشد ۱ مین معاصر شیخ کبیر متوفی در سنهٔ ۱۳ ۲ بوده و بنا برین محال است که تابعی بتواند باشد ۱ مینا در سام ۱ س ۱ ۲ تیز مسطور است.

١٥٩ _ الشيخ ابوزرعة عبدالوهاب بن محمد بن ايوب الاردبيلي ا

العالم الزّاهد سافر البلاد " و عمّر و رحل السي الشّيخ الكبير ابي عبدالله عمّد بن خفيف " مع ابيه و صاحباه في طريق الحجاز ثم فارفاه في مدينة رسول الله صلّى الله عليه و سلّم لضعفهما " و كان بتكلّم على النّاس يوم الجمعة (و دق ١٠٠١) في جامع شيراز و كذا غيرها من الأيّام في زاويته و روى كتاب السّن لا بي مسلم الكشّي و له كرامات ظاهرة و آيات باهرة و وجرى بينه و بين الشّيخ الكبير معنى

۱ ـــ زرعة بضم" زای معجمه و حکون راه مهمنه است . ــ م کلمات . بناؤوب ارا ندارد . ٣ ــ رجوع شود بس ٥٠ حاشيه ٧٠ - ١٣ ــ رجوع شود بنمرة بك بز تراجع كتاب حاضر ، ة له الصحيح قباسي قطعي از روى مآخذ آئيه - لا ق م: الكيشي (ولي في يدون تتفيط باء) ، ب ؛ الكذير (كذا) - مقصود محدّث بسيارمع وف قرن سوّه ايومسلم دير اهيم بن عبدالله بن معلمين ماعزین کش بصری معروف یکشی و کشی(بفتح کاف وضین معجمهٔ مشدّره پاچیمهشانده)متوفی ور عنتم معترم سنة ٢٩٢ دريفهاد ومدفون دريصره استكه مؤانف كناب مشهوري يوده دراحاديث معرفف بسلم البي هسلم الكشي كمه كوبا قملاً ازميان رقبه است و خطيب در تاريخ بنداد کریه که دریکی ازمجالسی که او در بخداد املای حدیث می شود عدهٔ حضار را که همه ایسناده و بدست هرینگ دواشی بود که هر چه او میکفت می نوشتند شماره کردند جهال و اند هزار نقر بوداند بقیر نظار گان ۱ ودرمجالس املای او هفت قر مُگاندای (یعنی کسی که سخن استاد را تلقی گرده وسیس آغرا بآواز بلند مکرتر سکرده تابگوش سایر کسانی که دور تر اند بر سد) پودهاند که هر یك از آنها بمستمنی دیگر که ازاو دورتر بوده سیخی صاحب ترجمه را میرسانیده است . ابن الجوزي در منتظم از یکی از تلامذهٔ صاحب ترجمه نقل میکند ک وقنیکه ما از قرالت کتاب المنن برابو مستم فازغ شديم وي شكرانه آنرا [كه بجنبن توفيق عطيمي موفق شده] ميهماني مجلِّني كه صدوبنار زوسرخ در وجه آن خرج الموده بود بنا اللاملية داد ، يحتري شاعرهم وف را در حق صاحب ترجمه مدارج غرَّاست كه نمونهٔ از آنها وا خطيب در تاريخ بغداد بدست واده است ٠ ــ فلاخصوس وجه شهرت اوبكشى بأكعتبي مابين موراخين إغنالاف إست و سمعاني كويدكشي منسوب است بجدً (علای او (کش) که در سوق نسب او ملاحظه شده و بعضی دیگر گفته اند کشی معرّب كجي است جهاو وقتي خانة در بصره ميساخته ودائمًا ميكةنه كيح كيج [بياوريد] . ويافوت درمعجم البلدان ازابو موسى دافظ نقل كرده كه كجي منسوب است بقرية درخوز سنان موسوم به تزير كجء -(برای مزید اطلاع از ترجمهٔ احوال ابو مسلم کشی رجوع شود بمآخهٔ دیل ، مروج النَّاهب مسعودی الرحاشية ابن الأثبر ١٠ ١ ١ ١ ١ درفصل خلافت مكتفى ، كتاب الفهرست ابن النديم ص ٢٣٢٠٢٧ ، باليه ووصفحه بعد

وهو ما روى ان الشيخ الكبير عزم على سفر فأتاه ليودّعه فأحضر ابو زُرْعة لحماً مطبوخاً فد تغيّر فعافه الشبخ الكبير ولم يأكل فلما خرج الى البر غلطوافى طريقهم فجاعوا اربعة ايّام لا يجدون طعاماً فقال لأصحابه اطلبوا ما نتصيّده فرأواكلما فاحتالوا في صيده فذبحوه على مذهب الأمام مائك واقتسموه فيما بينهم وجعلوا رأسه نصيب الشيخ فأكل كلهم وبقى الشيخ منفكر أفى اكله حتى مضى اللّبل فلما كان السحر نكلم رأس الكلب بأذن الله فقال هذا جزاء من لم يأكل اللّحم المتغير من سفرة ابي زُرْعة فقام الشيخ وايقظ اصحابه وقال تعالوا بنا نمضى "الى ابي زرعة فنستحل منه فرجع الى شيراز واستعذر اليه ثم خرج أوقبل انه خرج في آخر عموه على الصوفية ووقع فيهم ولعلّه كان وقع في بعضهم والله اعلم "(ودق٣٠٠١٠)، تو في على الصوفية من عشرة و اربعمائية و دفن في رباطه المبنية محذاء منذر بن قيس في سنة خس عشرة و اربعمائية و دفن في رباطه المبنية محذاء منذر بن قيس

بهيه الزاحقطة قابل

۱۳۳۰ تاریخ بغداد ۱۳۰۱ ۱۳۴۰ الساب سعانی درسیت الکجی والکشی ورق ۲۳۰ منتظم ایس فلجوی والکشی ورق ۲۳۰ منتظم ایس فلجوزی و این الآنیر در حوادث سنة ۲۹۲ منجم البلغان در عنوان د کیم محتظم ایس فلجوزی و این الآنیر در حوادث سنة ۲۹۲ منجم البلغان در عنوان د کیم و د کش ده طبقات الحقیق و تجوم الزّاهرة و شفرات الدّهب هرچهار در حوادث سنة ۲۹۳ و تاج المروس در ك جج و ك شش، و اعلام زر كلی س ۱۰۰ ساكشی الطّنون در باب سین فقط عنوان دسنین فیهمسلم الكشی، و انگاشته بدون هیچ علاوهٔ دیكری مطبقا و اصلا و در هردو جاب قدیم و جدید استانبول كلمهٔ دالكشی، تو دردو و به دالكتبی،

١٦٠ _ الشيخ جعفر الحذاء

يكني ابا محمد ويفال له نهر الفتوة من كبار مشايخ فارس صحب الجنيد ومن في طبقته و كان من المعرفة بمحل فيل المه كان يحذو النّعال في مسجد باغ نو ، وكان الشبلي يذكر منافيه و يقول بفضله روى عنه الله فال ما حملني على شير از الله جعفر الحددًا، فهو استاذ الأوليا، ، و روى عن بندار بن الحسين الله قال ما رأيت

جایجهای ابو روحه سهورا ۱۰ ابودر ۲ ـ حقّار بفتح حاد مهمله و تشدید قائل معجمه و الفدودر آخر همزه بروزن حقّاء بمعتی کفشکر و کفش دول است وجداه بکسر حاد و تخفیف ذال بدهنی کفش و مدین است ا

رمین دور است رئیم است. ۲ به گذا فی الشیخ النلاث ، و فی شیراز نباه، س ۹۷ : - مایحملتی الی شیراز ۱۱ و اماه افراب الی الصواب ،

لا ما مقسود ابوالحديث بندار بن العديث بن معتدين المهنب شيرازي احد ازمداهير منصوفة قرن جهارم، وي خادم شيخ ابوالحسن اشعري مشهور مؤلِّس مقاهب الماعرة بوده احت وباشيخ كبير نبل معاصل وبالوق صاحب المحاث استاد وي بوده و مابين ايشان در بعضي مدائل مقاوضات و معارضاتهي روی داده است ۱ این عساکر در تبرین کدب المقتری روایت کند که پدر بندار اورا از بهر تجارت بهغداد فرسناه ووي قروب جهليهترار دونار ماليالتجازه همراه داشت كذار او درآن شهر بمجلس عبایی افتاد و کلام او در وی تأثیر کرد شبایی اورا امر نمود تا از اموال خود بیرون آبد بندار عش بدره زر بنود شبلی برد شبلی دو آییتهٔ که بیوسته در آن نظر کردی نکریست و کفت آییته کو پد که هاوز جیزی باقیت و آیهه درحقیفت قلب خود او بوده بندار کفت آیهه راست. یکوید وباز نسعتي ازاموال خودوا اينارنموده وهمجنان هرباركه بنزدشبلي رقني غيلي درآ بينه نكريستي وكفتني آبينه كويد هنوز جيزى بالمهاحت واوكفتي آبيته راست مبكويد تاآنكه بالأخرء بنداورا از آنهمه اموال هبیج نباند وهمه را در راه خده ایثار نبوده آن بار چون بنزد شبلیرفت شبلی در آبینه نظر کرده گفت آبینه کویدکه بیش هیچ باقی نبانه، بنداز گفت آبینه راستمیکوید وملازمت شبلی اختیار نمود ۰ – بندار دوار جان حکنی داشت وهم در آن شهر درسال ۲ ه ۴ وفات یافت و همانجا مدفون شد . _ از جان قصیهٔ قدیم کوه گینویه بود. است وهنوز اطلال آن درنیم قرسخي جنوب بهبهان باقي است ٠ - (براي مزيد الطلاع از احوال بندار شيرازي وقوا پدمنقوله يتبه ور مفطه بدي

رجلًا اتم حالًا من جعفر و كان عندى فوق الشبلي؛ و روى الديلمي عنه بأسناده قال جعفر الله الجديروية الفقر مالو قدرت طيرانا الطرت؛ و سأل عنه الشيخ ابوعبدالله بن خفيف بوماً فقال هل عاينت او شاهدت فقال لو عاينت لتزندقت ولوشاهدت لتحيّرت ولكن حيرة في تيه و تيه في حيرة ، وكان يقول ليس بعارف من لم يعرف النّاس من بعد ولم يعلم ما في بواطنهم ، قال بندار دخل (ورق ١٠٣) دجل على جعفر الحدّاء عند مو ته وكان الرّجل متحلّياً بلباس الصّوف واظهار الزّهد فنظر البه وقال من هذا فقيل فلان فقال خربت بواطنهم فريّنوا ظواهرهم ، تو في فنظر البه وقال من هذا فقيل فلان فقال خربت بواطنهم فريّنوا ظواهرهم ، تو في سنة احدى واربعين و تلثمائة و دفن في المقبرة المنسوية البه رحة الله عليهم ؟.

١٦١ _ الفقيه ابوبكربن على بن ابيبكر التركبي؟

شيخ زمانه ومقندي اوانه "فقيه الأولياء وقدوة الحجّاج الأتقياء كان فقيها منديّناً بارعاً يُرْجَع اليه في مشكلات الدّبن ويعتمد عليه في ملمّات الشّرع المبين"

ازو رجوع شود بمآخذ ذیل اکتاب اللم س ۲۹۹ ، ۲۷۲ ، ۲۷۲ ، حلیة الا ولیاه ۱۰ ه ۲۸۵ ، ۲۹۳ ، ۲۷۸ ، حلیة الا ولیاه ۱۰ ه ۲۹۳ ، ۲۹۳ هم ۲۹۳ و ۲۹۳ ، ۲۹۳ هم ۲۹۳ و ۲۹۳ ، رسانهٔ تشیری ۲۹ ، شده بیان حسین] ، رسانهٔ تشیری ۲۹ ، تبیین کنب المفتری ۲۷۹ - ۱۸۱ ، معجم البلدان ۲ ه آیا ۲۵ در عنوان ۱ الشبایه ه آی یانوت وجه تسمیهٔ غربیی درخصوس نسبت د شبلی ۲ که بندار شفاها از خود شبلی شنیده بوده در آنجا اتل کرده] ، تاریخ گزیده ۷۸۲ ، شبکی ۲ ، ۱۹۱ - ۱۹۱ ، نجو بمالز اهر در حوادث سنهٔ ۲۵۳ کرده] ، تاریخ گزیده ۲۵۲ ، شعرانی ۲ ، ۲ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۲ ، ۱ ، طرائق العشائق انتخال ا

۱ - گذافی ب ق (۱) ، ۱۰ م ان اجد بر گذاافتر (۱) ، ۲۰ گذافی انتسخ ، و الظاهر ، سأله ،
 ۲ - شرح احوال جعفر حذا، در شیر از نامه ۹۲ - ۹۲ ، و نفجات ۳۹۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ، و صفینة الأولیا، ۱۶۸ - ۱۶۹ ، و طرائق الحقائق ۳ ، ۲۱۷ نیز مسطور است، و سابق در س ۶۰ در شرح احوال شیخ کبیر نیز ذکری از و استطراداً گذشت ، ۴ - چنین است عنوان در ق ، ولی کلمات این این بکر ۵ در حاشیه است بخطی الحاقی ظاهر آ ، ب د النقیه ابو بکر بن این بکر الشرکی، ۱ م این چهار کلمه فقط در ق موجود است ،
 ۲ - گذا فی ب م ، ق ، الدین ،

نه قبي في رمضان سنة ثلاث و ثمانين و ستّمائة و دفن حذاء الشيخ جعفر رحمة الله عليهم.

١٦٢ ـ الشيخ زين الدين مظفر بن رو زبهان بن طاهر الربعي ا

من اولاد امير المؤمنين عمر آفسوق المولد فرشي الأصل ربّانتي الخلق نبوقي السّبرة جمع بين العلم والعمل وازاح عن قلبه العلل يقال له سبّاح الآفاق قد سافر العجاز والشام والعراق والهندوروي عن الشيخ موسى المديني وابي المبارك الأدمى واني شير از بمدوفاة والده الشيخ دوز بهان و كان ابوه يلقب سلطان العارفين (ورق٠٠١) وهو الذي ارسله الأتابك زنكي الى الخليفة ببغدادلاً مورع رضته فنصح الخليفة وقلل له ما انت اكبر من سليمان ولا هو اصغر من هدهد حين قال له اذكر وقوفك بين يدى الله وهده م آيات واحاديث و حكايات بكي منها الخليفة وعفاعن ذاك وكان له المنسير و احكام من امير المؤمنين عمر بن عبد العزين و عضد الدولة وغيرها فترك كلها و ارتحل الموات و لما دخل شيراز سكن بجواد و عضد الدولة وغيرها فترك كلها و ارتحل الموات و يذكر النّاس في رباط الشيخ عروة بن الأسود المدرس في مسجد باغ نو و يذكر النّاس في رباط السيخ عروة بن الأسود المدرس في مسجد باغ نو و يذكر النّاس في رباط المنسود

۱ - م کلمات د بن طاهر الربعي > را ندارد ، _ ۲ - رجوع شود مس ۱۹۰ س ۲ ،

۲ - كذا في م ، ب في ، فارسي . ٤ - كذافي م ، ق ب ، ازاح (پر اه مهمله) ،

ه ... رجوع شود بس ۵۰ ح ۷ ، ۲ کفانی ق ۰ ب م ؛ البدنی ۰ ــ رجوع شود بس ۱۶۱ حاشبهٔ ۲ (که سهراً ۵ چاپ شده) ۰

٧ - رجوع شود پنسرهٔ ٧٥ از تراجم ، - م كلمات ازوايي المبارك الأدمي ، را ندازد ،

۸ ساضیم هموا ظاهر آ بهدوصاحب ترجمه روزیهان واجع احث جنانکه صریح ترجمهٔ قارسی کتاب احت می هموا ظاهر آ بهدوصاحب ترجمه از درخیم احث جنانکه صریح ترجمهٔ قارسی کتاب احت سن ۱۶۰ نهیمود دو مین پادشاء از ساسلهٔ اتابکان سندری قارس (حدود ۸ مه تر ۷۱ م) ۱ می ۱۰ مفاهر آ از اینجا بیمه ثا آخر این ترجمه یاز واجع بسوانح احوال خود صاحب ترجمه است نه بدرش روزیهان ۱۰

١١ ـ يعنى من فسا الى شيراز (انظر الترجمة الفارسية ص١٠٤ قبل السطر الآخير بواحد)،

۱۲ ـ رجوع شود يتمون ۲۶۱ از تراجم ۱۳ ـ از سناره تناينجا از ب حاقط است ۰

الشيخ ابسى زرعة الأردبيلى أثم عقد عباس التذكير في الجامع العتيق و يحضر الفقيه ارشد الذين القير برى مجلسه كل نوبة وكان بقصده الملوك فلم يكن يعظمهم ولا يمد حهم ولا يخاطبهم بها يُخاطب به امثالهم بل يقول يا تركمان افعل كذا ولا تفعل كذا و كانت معيشته من معزين عربين ورثهما عن والده وكان يكفى طعامه ولباسه واما اهله و بنوه فيرزفهم الله من حيث لا يحتسبون وكان يقول يكفى طعامه ولباسه واما اهله و بنوه فيرزفهم الله من حيث لا يحتسبون وكان يقول من اعتمد على غيرالله حي عن نعير الله و ومن كلما ته العالية من نظر الى الدقيا فهو على من اعتمد على غيرالله تولي فهو اعشى (ودق ١٠٤) ومن نظر الى المولى فهو على اعمى ومن نظر الى العقبى فهو اعشى (ودق ١٠٤) ومن نظر الى المولى فهو على سمت الهدى ومنها لا تلتفت الى غير مولاك فمنه مبدؤك و اليه متهاك وليس لك ربّ سواه ولم عبيد سواك و روى في السّبرة الكبرى أن الخضر و قال تدلّ يصحبه وسأله رجل ان يُريه الخضر فأراه فلم يمو فه فشكا منه الخضر و قال تدلّ يعد ذلك عليه واناه الأنابك تكله بوماً على من لا يمر فني فاعتذر اليه ولم يدلّ بعد ذلك عليه واناه الأنابك تكله بوماً

٧ – يعشى انابك مظافر الدَّين تكنه بن زنكى بنءودود سؤمين پادشاء از سلسلة سلفريان قارس(حدود

. (0 1 1 - 0 Y 1

۱ سرجوع شود بندره ۱ م ۱ افرا تراجم ۱ م کندا فی الناح و الا فلهر ، و کان بعضر ۱ م ۲ دجوع شود بندره ۲ م ۲ افرا تراجم ۱ م دراینجا بدون هیچ مناسبتی با ما قبل و ما بعد افزوده ۱ م و من مصنته شجید النفرة و تسره النعرفة ۱ م ق ب این عبارت و اندازند ۱ م سابق درس ۱۹۳ مصر ۳ کنابی باسم انسره النعرفة فی شجره الفرقة که فطفاً مراد هدین کتاب است که دو فقرهٔ سجع شام آن بیش و پس شده است در جزو مؤلفات شیخ صدرا! دین ابوالمعالی مظفر رصاحب ترجهٔ ماضر شیخ زین الدین مظفر است مذکروشد و در رصاحب ترجهٔ ندره ۱۳ که نوادهٔ صاحب ترجهٔ ماضر شیخ زین الدین مظفر است و در م ذکری از آن آنجا متمر ض شدیم که فقط در دو نسخه ق ب نام این کتاب آمده و در ق ب ایدا اسمی از آن نیست ۱ و درمورد مانحن فیه برعکمی فقط در م نام این کتاب آمده و در ق ب ایدا اسمی از آن نیست و و درمورد مانحن فیه برعکمی فقط در م نام این کتاب آمده و در ق ب ایدا اسمی از آن نیست و و درمورد مانحن فیه برعکمی فقط در م نام این کتاب آمده و در ق ب ایدا اسمی از آن نیست تولید این اشتبه برای نامخ م شده و ما بین جد و نواده خده کرده است .
 باغت تولید این اشتبه برای نامخ م شده و ما بین جد و نواده خده کرده است .
 م - کدا فی ق م (۲) ، ب - غریبی (۲) ،

فقال عظني فنظر الشيخ التي حِمْل مُلوّ من الحنطة فقال لمه احمل هذا الي السّطح فأشار الأتابك اليغلمانه ان احلوا فقال الشيخ لا اللا ان تحمله بنفسك فقام الأتابك لحمله فلم يستطع فقال باشيخ اناعاجزعن حمله فقال انكلا تستطيع حمل جمل في الدّنيا فكيف تستطيع حمل مظالم هؤ لاء الخلائق يومالقيمة فبكي، وروى انّه قال ادركت لبلة من ليالي متَّكة المسجدَ خاليًّا عن الطَّالة بن ' وكان قد بلغني في اثر ان من ادركُ الكعبة كذلك نال ماسأل فسألت الله ان لا بُعلى اولادي عن العلماء والأولياء الي يوم القيمة (ورق۴٠١٠) فسمعت هانفاً يقول انتاب الله ما سألت ولك البكر امية ، وروى الله قال يوماً على المنبر في حال وجده وذونه افول ام لا تلاث مرَّأت تسمٌّ نزل ولم يقل شيئاً و نرك الوعظ سنة تم رجع الدي رسمه فقال احد الحاصرين باشیخ اخبرنا بأمرك فقال كان ذلك الوقت في فيي كالم و رأيت روح سبعين صديقاً قد بلغت الحلقوم فلو تكملمت بذلك الكلام لفارنت الله الأرواح كلُّها اجسادها فقيل لمي في السُّر انظهر اسرارنا فتقتل احرارنا فلذاك سكتُ و نزلت " ثمَّ اعتكفت ثلاث اربعينات حتَّى قبل لي تَكدُّم فرجعت الى امرالوظيفة ، وقسال يوماً في آخر عمره وكان او اثل شهر رمضان احضروا غداً مجلس ولدي محمّد فلمّا رجع الى البيت مرض فلما اصبح واجتمع المريدون الميعاد فال اذهبوا منع محمد الى التّذكير فذهب الشيخ سمدالدين وكان قبل ذلك لم يصعد المنبر فوعظ النّاس ببيان شاف تو اجد منه العرفاء والصلحاء فلمّا رجعوا سألهم عن ذاك (ورق ١٠٥) فلما اخبروه قال الحمدلله اللي سألت الله تعالى ان يجمل تربية عباده وارشاد امّة نبيّه

۱ - چنین است در ب ق ، م ، ادر کت لینة من اللبائی مکة خالیا عن الطالفین ،
 ۲ - گذا فی م ، ق ب ، قال ماینال ، ۳ - گذا فی ق ، ب م ، تر کت .

في محمّد واولاده فأعطاني ذلك ، نو قي في رمضان سنة اللاث وستّمائة و دفل في مقبرة باغ نو خلف منذربن نيس ارحمة الله عليهم.

١٦٢ _ الشيخ سعدالدين محمدبن المظفر بن روز بهان

کان عالماً عابداً ورعاً بلغ فی التّفوی والعلم فی زمانه مبلغاً لم ببلغه احد من افرانه اخذ الطريق عن والده وعن الشيخ شمس الدّين عمر التّركی وعن الخطيب عمود بن الحسن بن احمد الكازرونی وهوعن الشيخ المرشد ابی اسحق ، قيل ان هذا الخطيب بلغ مأنی سنة و فدم شيراز و حدّث و تابعه خلق كثير و للشيخ سعد الدّين الأ ديب الصالحانی كتاب سمّاه زبدة الاحقاف ذكر فيه ان الشيخ ابا اسحق دعاله بطول العمر فاستجاب الله دعاءه ، و سافر الشيخ سعد الدّين محمد ابني عشرة سنة و جال البلاد و دخل ارض هند و صحب الشيخ ساهول برن مهاديو بن جكديو اليتوری الممروف برتن وروی عنه احادیث وروی فی السيرة مهاديو بن جكديو اليتوری الممروف برتن وروی عنه احادیث وروی فی السيرة

۱ - وجوع شود بندرهٔ ۱ م ۱ از تراجم ، ۲ - وجوع شود بندرة ۲۷۷ از تراجم ، ۳ - جنبن احت نام ونسب این شخص درهرسه ندخه ، با فحص بایخ اطلاعی از احوال چنبن کسی بازین نام ونشان نتوانستم بدست بیاورم ، ۶ - یعنی شیخ ابواسحق ایراه بم بین شهریار کازوونی معروف بشیخ مرشد (رجوع شود بس ۶ ۶ - داشهٔ ۲) ، ۵ - وجوع شود بندرهٔ ۲۷ از تراجم ، ۱ - جنبن احت درهرسه ندخه (۶) » و بدنالا حقاف بهبچوجه معنی محسلی ندارد و محتمل احت باحتمال فوی که تصحیف زیدة الا حقاب باشد ، ۲ - جنین احث در ق (وای بدون نقطهٔ یاه دیو دو م) ب ب الشیخ ساهوک بن مها دیوین جگه بو البنوری المعروف برای ، م : الشیخ شاهول السروف برای (نقط) ، م : الشیخ شاهول السروف برای (نقط) ، م : الشیخ شاهول السروف برای (نقط) ، م : معنی ندخه بدایای بدار ترجمه تین بدست داده از قرار قبل ، دخواجه و تین بن ساهوک بن جاموال ساحب ترجمه تین بدست داده از قرار قبل ، دخواجه و تین بن ساهوک بن جنگه برق الهمامی البنر ندی (س ۵ ه ۶) ، و برای بنامه بود و برای اختلافان دیگر ساهوک بن ساهون بن جنگه برق الهمامی البنر ندی (س ۵ ه ۶) ، و برای اختلافان دیگر ساهوک بر تین بن ساهون بن جنگه برق الهمامی البنر ندی (س ۵ ه ۶) ، و برای اختلافان دیگر سامول بین شخص دیوع شود بسایر مآخه آنیه ، مفسود آن شخص هندی گذاب متقاب در تام و نسب این شخص دیوع شود بسایر مآخه آنیه ، مفسود آن شخص هندی گذاب متقاب در تام و نسب این شخص دیوع شود بسایر مآخه آنیه ، مفسود آن شخص هندی گذاب متقاب میمروف بایو الرضا و تین است که بعد از حدود ششمه هجری درهند ظاهر شد و اداما کرد که ششمه مدروف بایو الرضا و تین است که بعد از حدود ششمه هجری درهند ظاهر شد و اداما کرد که ششمه بعد)

الكبرى ان بعض ملوكها حبس بعض العلماء (و رق٥٠١ب) فاستجاروا الى الشيخ في ذاك فكتب كتاباً الى الملك ولم يجسر احد ان يبلغه الى الملك لغضيه و مهابته فوضعه على السجادة و دخل في الصلوة فهبت ربح و احتملته و القته في جنجر الملك

وليه از مينسة قبل

١ - رجوع شود بص ١٥٧٠ حاشيه ١١

سال قبل از آن تاریخ مقری بعجاز نموده بوده و بخدمت حضرت رسول رسیده ویدست آنحضرت إسلام آورده ودرعروسي حضرت قاطعه بالحضرت امير تبزحاضربوهه وسيس بوطن خود هندوستان معاودت کرد. ودر آنجا باختلاف الموال دریکی از صنوات ۹۰۹ ، ۹۰۸ ، ۱۹۲ ، ۲۹۲ ، ۲۰۳۰ ۷۰۹ وقات یافته و قبرش هنوز در موضمی موسوم به حاجمی رئن : واقع در سه مینی بهاتپندا BHATINDA (که شهری است درشمال هنه در از ات بتجاب واقع درسی درجه وسیزد. دایقه عرض شمالی و هفتان و پنج در چه طول شرقی در محل ته طع چنه بن شعبهٔ مهم ً راء آهن و نام آن دوعموم نقشه های اروپائی هشهوستان منبت است) هنوز زیارنگاه عوام مسلمین وهنوداست (ذیل دائرةالممارف احلام) ۱ اخیاروحگایات وافسانهای راحم باین شخس واحادیثی که بزعم خود شفاهاً ازحضرت رسول شنیده بودم واکاذیب وخرافانی که مردم ساده لوح یامتقاب دراطراف او امنتخر مبكرهمانه درائمام قرن هفتم هجري دوغالب إلادا اللعي موضوع صحبت عموم ناس بوده است واغلب علما ونقَّادين بطلان دعاوي او ونقلبي بودن ارو ايات اور ا ياوضوح هرچه تمامتر بمردم ثابت لمودند ولبي معقالك بعضي ساده اوحان كول حتى مابين محدثين وحقاظ ببدا شدندكه دعاوي او را تصديق کر ده و احادیث مروزهٔ او را با آب تاب تمام باسم ه رنتبات " جمع کر دماند (برای مزید اطلاع از احوال و اخبار راجــم باين شخص رجوع شود بمآخة ذيــل : ميزان الاعتدال ذهبي ج ١ س ٣٣٦ ، وفوات الوقيات جالي بولاق ج١ ص ٢٠١ ـ ٢٠٨ ، وفلموس درارتين، ولسان العيز ان اين حجر عسقلاني ٢ . • ٥ ٤ ـ ٥ ه ه ه واصابة في تعبيز الصحّابة عمو جاب كليكته ج ١ ش١٠٨٧ • ودر رائكامنة همو ٢ ٣٩-٤٣٨ [استطراد] ونقحان ١ ٠ ٥-٢ ٠ ٥ در ترجة رضي الدّين على لالاي غزتوی (که رتن را دیده بود و او شانهٔ [بزعم خود] از شانه های حضرت رسول را بوی هدیه داده بوده و این شانه بعدها بدست شبخ رکنالدّین علاء الدّولهٔ سمنانی رسیده و او آن شانه را در کانمذی پریجیده ویخط خود ایر آن کانمذ نوشته ۱: این شانه از شانه های حضرت رسول است که از دست صحابي آلحضرت بابن ضعيف رسيده است، و تذكرة دولتشاء سيرقندي س٢٢٢ كه كويده ة ابوالرندا بابا رازع هندي صحبت مباركه حضرت وسواروا دربافته بوده وبمضي كويند ازحواريان حضرت عبسي بوده وعمر اورا يكهز از وجهار صدسال مبكوينده ، ومجالس المؤمنين ، ص ه ٢٩ ٦٠٢٩ در ترجمهٔ رضی الدین لالای مذکور ۰ و تاج العروس در «رتن» و ویاض العارقین ۲۹ ۰ و ڈیل دائرةالمعارف اسلام ص١٩٧ ـ ١٩٨٠ بقلم محمَّد شقيع از فضلاء هندوستان مؤسَّس بـر مقالةً بــيار مهم مرحوم هورووينز HOROVITZ مستشريق مشهور آلماني است كه درجلد دو م«مجلة انجمن تاريخي بنجاب و ص٧٧ بهعد بعنوان البابا وتن يهر بهالبندا و منتشر كرده وكامل تربين وجامع تربين فصلى است که تاکنون در خصوس این شخص حرموز کسی جمم کرده است ،

فلمًا قرأ امر باطلاق ذلك العالم فجاء الى الشيخ فشكره ثم مدحه بقصيدة طويلة منها هذه الأبنات:

وَ يَعْدَ فَرَاغَ ٱلنَّمْقِ قَدْ هَبَّتِ ٱلصَّبَا وَقَدْ سَلَبَتْ مِنْهُ ٱلصَّحِيفَة فِي ٱلْفُورِ الْمَنْجَنُونِ مِنَ ٱلدُّوْرِ وَقَدْ اَخَدَتْ بَكُمُونَ مِنَ ٱلدُّورِ وَقَدْ اَخَدَتْ بَكُمَاهُ آيْفَا مِنَ ٱلصَّبَا وَآوْصَلَتِٱلْمَكُتُونِ عِنْدَا لَذِي يَدْرِي وَقَدْ اَخَدَتُ اَكْمَاهُ أَيْفَا مِنَ ٱلصَّبَا وَآوْصَلَتِٱلْمَكْتُونِ عِنْدَا لَذِي يَدْرِي وَقَدْ اَخَدَتُ اَلَّهُ مَا أَلَّ السَّطْوِ وَقَدْ فَقَدَ اللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ

المناف ال

۱۱ - درهیچ موضعی ما اطلاعی از شرح احوال این معمود بن الفضل نتوانستیم بدست بیاوریم جز در مجمل قصیح خوافی که در درموضح از کتاب خود اشارهٔ اجمالی بیمضی از موانح احوال او کرده د اول در حوادث سنهٔ ۲۱ ه از فرار ذیل ده سنهٔ احدی و سنین و خدمانه و و لادن محمودین قضل الا بر توهی المشهور یوم الجمعة عاش محرهٔ دو او با منصوفه افتلاطی شام ذاشت و با ایشان بهیه در مقمهٔ بهد

ابرة و و فومشه ، و تركهم ' ضُمَّلالًا في مهامه الكفر و البدعة الموحشة (و رق٢٠١)، فردًّالله كيدهم في تحرهم "، وقلب لهم ظهر المعَمِن "عند خداعهم ومكرهم ، حين نام الشيخ بمعاداته وردّ ما كان يدّعيه في هذباناته و طاماته ، فأربَى به دار المملكة حافياً حاسراً؛ والقي فيغمار ُ المهلكة ْ خالباً خاسراً ؛ ثم افاموه في ليلة شديدة البرد، عرياناً مشدود الوثاق على حجر صلد، حتّى انتقل من ذاك البرد الي حرّ النَّارِ ، واندفع عن المسلمين ذاك العار والشَّنارِ ، ثـم طرحوا ذاك الرَّ جس النَّجس في مستحم عند الجاسم منكوساً ؛ و صلَّل عن الخبيث. من كان مأمله منحوساً ؛ وظهرت انوارالشيخ الولى على الأقطار ، بيمن متابعة سنّة النّبيّي المختار ، صاوات الله عليه في اللَّيل والنَّهار ^ : وكانب يدرَّ س في المدرسة الأنابكيَّة والمنكو برزية ويذكر الناس في الجامع العتبق والجاميع السنقر في وكان طريقه الأيتار وعيدم الأدخار ؛ روى انَّه جاءه يومـأ اثناعشر جريباً من الحنطة فأحضر الخبَّاز ليأخذه بالنِّمن فأراد الخبَّاز ان يكسر سعره ليأخذه بمراده فقال الشَّيخ ادْهب انت حتَّى

حنتان الغركةت و قصد او كردند و بجاي حود خواهد آمد، د**دي ه** درحوادث سنة ٩٠٩ ازقرار فيان ﴿ صَمَّةُ تَسَمَّ وَسَنِيْنَامُهُ ﴾ وقات معموم بنالغضان المشهوربالا يرفوهي في الثالث عشر من شوال گویند اوسخنی گفت درحق حضرت رسالت علیهالشلام که طعن بود او را حکم قتل کردند او از الصفيمان بكروهت وجون بكمته راسبه بمرداء بالزين فقرة دؤم مجمل فصيح شواقبي واضح مبشودكه ولألف منهبور درست از خانبة قجيع بسبار وحشيانية حبات لين مسكين بدست ايسن ا شبح عالمم « به ورع صوانی « همچ اطّلاعی نداشته و از دور جیزی میهم شنیده بود. و نقل کرده است ،

ا - تصعیح قیاسی د ـ ب ا تراهم د فی نیز بهمین نعو وایی بی نقطه ،

۱ - تصحیح قباسی ۱ - ب ق ۱ پخر عمر (پیاه موخده) ۱ ۲ - تصحیح قباسی ۱ ساب ق ۱ المعن · (4, harps + long)

استعبح فیاسی - ب ق = عمار ۱ م م انقا فی ق ۱ پ ۱ المداکة ۱

ألفائي ق ، ب : سنز : ۲ - كذا في ق ، ب : الخوث · ۱ دراواخر س أبل تا أينجا تماما إلى نسخة م حافظ احت ،

ننظر في امرنا (ورق٢٠١٠) فلما غاب الخبّاز امر الشيخ الخادم ان أحضر الفقراء والمساكين فلما حضر وا فرقها كلها عليهم حتى لم يبق شيء فلما كان الغدجاء الخبّاز ليأخذه فقال الشيخ قد اخذوه بشن جزيل فقال ومن اجترأ على ذلك و فعن نعين سعر البلد و ذاك بأمرنا فقال الشيخ اخذ ذلك من بضاءف لمن بشاء فعلم الخبّاز وندم وروى انه كان ربّما عمّم بعمامة من اربع وعشر بن ذراعاً وكان يقطع منها للفقراء حتى يرجع الى بيته وقد بقى قدرار بعة اذرع من ولمّا بنى الأمير فخر الدّين وزير الأتابك مسجده الجامع التّح عايه في خطابته و تذكيره فقبل و كان يخطب و زير الأتابك مسجده الجامع التّح عايه في خطابته و تذكيره فقبل و كان يخطب

۱-کذا فی ب ق ۱ م ۱ وبداکان یعمم ۱ والافاهر ا یتمثم او نمثم ۱ - کذا فی النسخ ۱ - ذراخ مؤنث است و گله مذکر نیز استعمال میشود بس تعییر ۵ اربعهٔ ۱ بنا بر این افت اخیر است و تعییر ۵ اربع ۲ در سطر قبل بنا برانت مشهور ۱

٣ ـ منصود اميرة فراللدين ابوبكر بن ابونصر حوايجيوز برمشهور اتأبك ابوبكر بن سعدبن زنكي احت ، وی درایندا درجزو حوایجیان مطبخ اتابکی بود یس ازجندی از آن یایه بدرجهٔ طفت داری واز آن وظیفه نیز بس تبهٔ خز انهداری ارتقا یافت و محل اهشاد و اعتقاد اثابکی شد ومند<mark>رجا</mark> از قرط گفاوت وشهامت از منصبی پستصبی و از مرابهٔ بسرایهٔ یای فرانرمی تهاد تاباسات زمانی <mark>برایهٔ</mark> امارت و وزارت اتنابکی بایل آمد و شخص اول مملکت کردید . وی در عاو ملت وجود وست و نیکخواهی مردم وتربیت الله وافاضل ودستگیری بنامی و ارامل و تشیهد اینیهٔ خبریّه ورقبهان جازيه والوقاف ورباطات وسفايات وحمامات وسايروجوه برأدر زمان خوهرمنربالعال بوده وصاحب التاريخ وطَاف شرح بعشى إذا يذكونه اعمال نائمة ابيع وزاير نبك قطرت خير وا در كتاب خود 🎫 داشته از جمله در جلمد دؤم که در حندود سنة ۱۹۹ بها تسام رسیده کوید: از اشخماس خير [او] آنچه امروز معمور ومنهتين است ومراحم درس وتنقين و وعظاً و تذكير درآن معتن و لمخابر إملاك كه در سنك وقفه كشبهم هنوز فريادت الرسيهة الرادينار رابج درسالي ارتفاع آنست با وجود تقاب وشدى ببكانكان وقداد تصرأف فرزندان فء صاحب ترجمه درعهد سلطلت الناب محاشبن سعدين الهريكر وكفالت مادرال تراكان خانون يعني مابين سنوات ششعب وينجاه وهشت وشنصه و شمات و باك باشنارت نركان خانون بقتل رسيد - سعدى در ديباجة كاستان در فصلي 🎙 البنداي آن چنين احت: « ديگر عروس فكر من از بي جمالي سر بر تيارد النخ، نام او را بانهايت تبجیلوتعظیم برده است. (برای متربه اطلاع از احوال او رجوع شود بنظام|اتواریخ س ۸۹ ووساف س ۱۹۰ ـ ۱۹۱ ۱۸۱ ـ ۱۸۲ و تاریخ کزیده س۷۰ ه ، وشیراز نامه س ۹ ه و ۲۰ ۴ و رسالهٔ ﴿ مهدوحین سعدی ؛ تألیف راقبه سطور س ۴۵ س ۲۷) ،

و بذكر به ، و مُنِعَ القطر عن النّاس مرّة فأمروه ان بدعو فدعا بعضور السيّد الناصي شوف الدّين محمد والفقيه ارشد الدّين فاستجاب الله دعاءه و ام يرجعوا الى الديوت حتى مُطِروا في الطرّيق، ولمّامرض وضي ولده ان لا يبالي بفوات الذّنيا وامر اهله بالتّو كل وكانت له بنات (ورق ١٠٧) فروّج كلّ بنت مريداً له وكان يفسم الكنب والسّجادة وكلّ ما كان في بيته على عواده حتى وصي بثوبه الذي كان عنيه لفقير كان يخدمه ، وله تصانيف وخطب واشعار منها:

كُنْ كَيْفَمَا شِئْتَ مِنْ صَيِّهِ وَرَاعُرَاضِ إِلَيْنَ بِمَا النَّتَ لِي رَاضِ بِهِ رَاضِ لِنَهِ رَاضِ لَلْ كَانَ غَيْرُكَ خَصْمِي كُنْتُ مُنْتَصِفًا كَيْفَ ٱلْتِصَافِي وَ ٱلْمَتَ ٱلْخَصْمُ وَ ٱلقَاضِي لَلْ كَانَ غَيْرُكَ خَصْمِي كُنْتُ مُنْتَصِفًا كَنْفُ الْتِصَافِي وَ ٱلْمَتَ الْخَصْمِي كُنْتُ مُنْتَصِفًا كَانَ اللَّهِ مِنْ اللَّهُ وَجِهُ اللهِ عَلَيْهِ مِنْ اللَّهُ وَجِهُ اللهِ وَجَهُ اللهِ وَجَهُ اللهِ عَلَيْهِ مِنْ اللهُ عَلَيْهِ مِنْ اللهِ عَلَيْهِ مِنْ اللهِ عَلَيْهِ مِنْ اللهِ عَلَيْهِ مِنْ اللهِ عَلَيْهِ مِنْ اللّهُ عَلَيْهُ مِنْ اللّهُ عَلَيْهُ مِنْ اللّهُ عَلَيْهِ مِنْ اللّهُ عَلَيْهِ مِنْ اللّهُ عَلَيْهُ مِنْ اللّهُ عَلَيْهُ مِنْ اللّهُ عَلَيْهُ مِنْ اللّهُ عَلَيْهِ مِنْ اللّهُ عَلَيْهُ مِنْ اللّهُ عَلَيْهُ مِنْ اللّهُ عَلَيْهِ مِنْ اللّهُ عَلَيْهُ مِنْ اللّهُ عَلَيْهِ مِنْ اللّهِ عَلَيْهِ مِنْ اللّهِ عَلَيْهِ مِنْ اللّهُ عَلَيْهِ مِنْ اللّهِ عَلْمُ اللّهِ عَلَيْ عَلَيْهِ مِنْ اللّهِ عَلَيْهِ مِنْ اللّهِ عَلْ

۱٦٤ _ مولانا شمس الدين ابو المفاخر عمر بن المظفر بن روز بهان بن طاهر ٦

كان استاذ العلماء المتبحر بن في عهده اخذ العلم عن القاصلي سراج الدّين ابي العزّ مُخرَّم بن العلاء " وكان معاصراً للّامام فخر الددّين محمّد الرازي يمدحه وينشر كتبه وهو يثنى عليه ايصاً ويراسله وروى عن الشّيخ ابي الفتوح العجليّ "

ا مرجوع شود بنمرة ۲۱۰ از تراجم ۲۰ مرجوع شود بنسرة ۲۵۱ از تراجم، ۲- ۱ تا مطروا ۴۰ گفا فی ب ق ۲۰ قسم ۴۰ ما این تاریخ وفات میناً مطابق است باشیراز نامه می ۱۳۶ می ۲۰ ۲۰ جنین است عنوان در ب ق ولی ق کنیهٔ ایوالمفاخر ا وا نشازد ۴۰ م د مولانا شمس الدین عمرین النظام (فقط) ۲۰ کذا فی ۲۰ ق ب د مکری بن این العلاد ، ما رجوع شود پنسرهٔ ۲۰۳ از تراجم ۱

الله مناهبر القنوح منتجب المدين معمود بن خلف بن احمد بن محمد العجمي الأسفهماليمي الزمشاهبر نفها و وقافا وزهاد شاقاً به درسنهٔ نشصه عجري در اصفهان وقات باقت ودر همانجا بنبه درساهه بدد

ومن في طبقته وروى عن الشيخ شهاب الدين السهروردي و قد لقيه حين توجه الى الحجاز وقدم بغداد وقرأ عليه بعض العوارف وحدّث وروى و تكلّم وجمع بين المعقول والمنقول والفروع والأصول (ورق٧٩١٠) وكان الغالب عليه ذلك ، فيل صدّف و هو ابن ثماني عشر قسنة تصنيفا استحسنه الفحول وظهر عليه آثار القبول وله تصانيف كثيرة في العربية والفقه والنّجوم والطّب والحساب وغير ذلك فمنها هكتاب الاربعين ، المسمّى بدار السلام في مدار الاسلام ، وكتاب المحصل في شرح المفصل، وكتاب الهداية ، كتاب التبيان ، وكتاب الفرافض ، و زيدة الادراك في هيئة الافلاك و كتاب المدخل في النجوم ، وتلخيص البيان في تخليص الابدان، وكتاب منهاج الارب في الاحتياج الى العابيب ، وله مقطّمات بليغة في ضو ابط العلوم و تسهيل فو انبنها و اقسامها على الحقظ، ومع ذلك كلّه كان في العبادة غابة و في الفراسة آية و كثيراً ما سمعت مو لانا السّعيد فو ام الدّين عبدالله م يقول لولا

(ياية از صنحة أيل)

مدفون شده صاحب روشات الجنات كه خود از اهالی اصفهان است در جله اول از كتاب مزبور كه درسنهٔ ۱۲۷۱ هجری قدری باتنام رسیده گوید كه قبر او هنوز الآن در داوالسلطنهٔ اصفهان مشهور است ، ولی قملاً در زمان ما كه متجاوز از تود سال از آن تساریخ میگذرد برای رافم این سطور باوجود سئوال از جند نفر از اهالی محل معلوم نشد كه آیا هنوز قبر وی در آن شهر باقی است یا آنكه در نتیجهٔ این همه تغییرات و تهدیلاتی كه در این طول مدات بخصوص در این بیست می سالهٔ اخیر در قبور آكایر سلف در جمیع نفاط ایران بدست عبال جهال عوام كالا انتمام بعملی صی سالهٔ اخیر در خرو سایر آنبار مطبوسهٔ بزر گیان ایران از میان رفته است محجلی در نتیجه نیر حید بیکس عین مهمله و سکون جیم و در آخر لام قبل از یا اسبت منسوب است منسوب است منسوب از می در این آمید شود برای اطلاع از میحلین آمیم كه قبیدهٔ مشهوری است از عرب از منی ربیعهٔ الفراس (رجوع شود برای اطلاع از شرح احوال صاحب ترجمه باین خلكان ج ۱ س ۷۱ - ۷۲ ، و میکی ه ۱ م ۱ م ۱ و روضات الجنالت شرح احوال صاحب ترجمه باین خلكان ج ۱ س ۷۱ - ۷۲ ، و میکی ه ۱ م ۱ م ۱ و روضات الجنالت شرح احوال صاحب ترجمه باین خلكان ج ۱ س ۷۱ - ۷۲ ، و میکی ه ۱ م ۱ م ۱ و روضات الجنالت شرح احوال صاحب ترجمه باین خلكان ج ۱ س ۷۱ - ۷۲ ، و میکی ه ۱ م ۱ م ۱ و و و صاحب ترجمه باین خلكان ج ۱ س ۷۱ - ۷۲ ، و میکی ه ۱ م ۱ م ۱ و و و صاحب ترجمه باین خلكان ج ۱ س ۷۱ - ۷۲ ، و میکی ه ۱ م ۱ م ۱ و و و صاحب ترجمه باین خلکان ج ۱ س ۷۱ - ۷۲ ، و میکی ه ۱ م ۱ م ۱ و و و صاحب ترجمه باین خلکان ج ۱ س ۷۱ - ۷۲ ، و میکی ه ۱ م ۱ م ۱ و و و صاحب ترجمه باین خلکان ج ۱ س ۷۱ - ۷۲ ، و میکی ه ۱ م ۱ م ۱ و و و صاحب ترجمه باین خلکان ج ۱ س ۷۱ - ۷۱ ، و میکی ه ۱ م ۱ م ۱ و و و صاحب ترجمه باین خلکان ج ۱ س ۷۱ - ۷ ، و میکی و ۲ م ۱ م ۱ و و صاحب ترجمه باین خلکان ج ۱ م ۱ ۲ م ۲ ، و میکی و ۲ م ۱ م ۱ و ۱ و این کار در باید و این از این کار در ترکیب از در ترکیب از در ترکیب در ترکیب این کار در ترکیب در ترکیب در تربیب این کار در ترکیب در ترجم باین خلکان باین کار در ترکیب در ترکیب در تربیب در ترکیب در ت

۱ و ستاره تا وینجا از - سافط است ، ۲ وجوع شوه بنمرة ۴۴ از تراجم کتاب حاضر.

شمس الدّين عمر وشرف الدّين الزّكتي التخرّجا في شير ازلم يكن لشير از ناموس، ومن جملة اشعاره (ورق١٠٨):

وَهُمَّا اللَّى هُمَّا فَهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ الْمُعَا اللَّهُ الْمُعَا اللَّهُ الللللِّلِ اللللْمُ اللللْمُ الللِي اللللْمُ الللِّلِي الللللِل

هَبَطْتُ مِن " الْعَلْبَاءِ وَهُمَا اللَّي هُمَا وَ وَافَقَنِي فِي اللَّهِ مَهْبَطِي ذَا سِبَاءُـهُ * فَرَبّي نَاجَانِـي عَلَى جينِ عَفْلَـةٍ فَطِرْتُ عَلَى السَّمِاللهِ فِي الْجَوِّ طَلَيْرَةً فَطُورْتُ عَلَى السَّمِاللهِ فِي الْجَوِّ طَلَيْرَةً فَطُورْتُ عَلَى السَّمِاللهِ فِي الْجَوِّ طَلَيْرَةً فَطُورُتُ عَمْلِي فَوَادِمِي فَوَادِمِي فَجِئْتُ مَعَلَمًا اللَّهِ هُمْرُ الوَهُـمَ دُونَهُ فَجِئْتُ مَعَلّاً بَقَصُرُ الوَهُـمَ دُونَهُ فَجِئْتُ مَعَلّاً بَقَصُرُ الْوَهُـمَ دُونَهُ فَجِئْتُ مَعَلًا بَعْمُورُ الْوَهُـمَ دُونَهُ فَجِئْتُ مَعَلًا الْمُورَانِ الصَّفَاءِ مُقَارِنا فَعَرْدُ مُعْلَى طِبَاعِنَا وَمَوْ مُعْلَى طِبَاعِنَا وَمُورَ مُعْلَى طِبَاعِنَا وَمُو مُعْلَى طِبَاعِنَا وَمُو مُعْلَى طَبَاعِنَا وَمُو مُعْمَلِ وَاللَّهُ مُولَانِهُ اللَّهُ وَاللَّهُ الْمُعَلِي طَبَاعِنَا وَمُو مُهُمّا وَعَيْنَا وَهُو مُنْهُمُ لَا مُعَلِّي طَبَاعِنَا وَعَلَى اللَّهُ وَاللَّهُ مُنْ اللَّهُ وَاللَّهُ اللَّهُ وَاللَّهُ مُولِلًا عَلَى اللَّهُ اللَّهُ اللَّهِ اللَّهُ وَلَيْلًا اللَّهُ وَلَالِكُولُولِهُ اللَّهُ اللَّهُ وَلَيْلًا اللَّهُ وَلَيْلًا اللَّهُ الْمُعَلِّلُولِهُ اللَّهُ اللَّالِيلَا اللَّهُ اللّهُ الللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ الللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ الل

توقّي في ربيع الآخو سنة اثنتين و ثلاثين وستّمالة " وهو ابن ثلاث و سبعين سنة

1- گذا نی ق ، ب م : زکی به بنی شرف اندین عمر بن بهرام ان کی انبوشکانی متوفی درسنهٔ ۱۳۳ ملی ۱۸۰۰ مکی از اساتید عالم مشهور قطب اندین شیرازی که این اخیر گذیات قانون ابوعلی جنار ا نزد او درس خوانده و نام اور تر نزدر مقدمهٔ شرح گذیات مزبور برده است (رجوع شود بتمرهٔ ۲۱ از تراجم گذاب حاضر ، و نیز بشیراز نامه س ۱۳۷ م ۱۳۰ و وهند مفیلد اول در قالتاج قطب اندین مزبود طبح طبح طبح اندان س خ - خ) ، ۳۰ مصحیح قباسی قطعی ۱ مرسه نامی ۱۳ دارند بجای د مین ۱۳ می آنیا تی ب ، ق الی ۲ دارند بجای د مین ۳۰ می گذا تی ب ، ق الی ۲ م این بیت را اصلا ندازد ۱

كذا يعينه بلغظ سباع جمع سبّع في ق.ب (١) ولكنه غير مشكول و العآه تصحيف «طباعه»، انظر البيت الاخيرة و ومهما دُعينا نحو شُمّن طباعنا الح ع و والصدير المجرور في سباعه (اوطباعه) (الجمع الى المهبط في المصراع الأول والمهبط هنا اسم مكان بلا شكال لامصدر ميمي ،

و - الظاهر أن العندي المجرورة في دمعناها> راجع الى (الموافقة) المفهومة من د واقتنى

۲ - تصحیح قیاسی مظفون قریب بیتین ۱ م ۱ قعدت ۱ ب د تغدیت ۱ ق د معدث ۱ را
 ۷ کفات مید تر برد خیر ۱ مید شیرازنام س ۱۳۵ س ۱۴ تاریخ وقات صاح

کشانی م ، ق ب ، خبیر ، ه مدرشیرازنامه س ۱۳۵ س ۱۹ ناریخ وقات صاحب ترجمه سنهٔ داننتین وساین و سنمانهٔ عمرقوم است ، و بدون شبهه عماین ، تحریف ناسخ باطایع است بجای شاین .

ودفن حذاء وجه اخيه أخلف تربة الله "وسمعت بعض التنات الاالبناة الماحفروا جدار "الحظيرة هبّت رائعة طبّبة من قبر حتى كاد ان بغشى عليهم فسألوا عن ذلك فقيل هذا قبر والدة مولانا شمس الدّبن وكانت عالمة فارئة زاهدة تسمّى سيرين على سمت ابن سيرين و مرفدها تحت الجدار الفبالي (ودقه ۱۰۹) عن يمبن المحراب رحمة الله عليهم.

١٦٥ - الشيخ شهاب الدين محمد بن الشيخ روز بهان البقلي ١

كان دائم الصمت لا يتكلّم الابالضرورة يخدم الفقراء و يعظ النّاس عشرين سنة قال الفقيه حسين بن عمد بن سلمان الماراً يت اورع منه وكان صابراً في بلاء الله يدرّس القرآن والعلم وكان مدرّساً عققاً و يقرأ طول اللّيل و يشتغل يعيوب نفسه عن عيوب النّاس وسافر انواحي العجم و العراق وكان له رباط بفسا، تو قي فيل ابيه بستّة اشهرا و دفن في مقبرة منذرين فيس حذاء رباط ابي زرعة رحمة الله عليهم.

۱ - رمنی شیخ سعد الدین معتد بن المغففر صاحب ترجه مذکور بلافاصله قبل از ترجه حاضر م
 ۳ - ۱۰ ایبه د ۳ - گذا فی ۱۰ ق د اجدار ۱۰ ب د الجدار ۰

à د کفافي ق ب بسين مهدله . م ه شيرين (بشين معجمه) ،

ه ما گذافی ب ۱ ق ۱ وعلی سبت ۱ اکامات دعلی سبت این سیرین از ا ندارد ۱ یکی از معانی سبت وجه کلام وهیشت و معظر است و هو بشیت شکه ای پنجو نجود (اسان العرب) ۱ پس بدون شبهه متصود مؤاف از بن عبارت اینست که ناه این زن «سیرین» بوده بصورت همان کلمه در لام این سیرین» محدث و معزر معروف یعنی بدین مهمله نه بشین معجمه عفر زممحول در السلهٔ ایر انبان، این سیرین » محدث و معزر معروف یعنی بدین مهمله نه بشین معجمه عفر زممحول در السلهٔ ایر انبان، اسم کناب حاضر ، الم حاصر به البانی » رافقط در ق دارد ، در حوادی سنه ۱۳۲۵ از تراجم کتاب حاصر ، اسم حرد بس ۱۳۰۰ حاصر با مدر جوادی در حوادت سنه ۱۳۰۰ کوید ، دریت خصص و صنعانه ، و فاد باشیخ الا مام شهاب الدین محدین الشیخ روز بهان و او از دنبا سخن نمیکفت خص و در جبزی که در بنده قسا داشت بخدمت فقر ا مشغول بود و در شیراز بیست سال بوعظ و بسیعت خلق مشتفل به و در شیراز بیست سال بوعظ و بسیعت خلق مشتفل به

١٦٦ _ الشيخ ابو بكر بن محمد بن روز بهان

كان مشتافاً مستغرفاً صائم النهار قائم الليل مدة عشرين سنة ما غضب على احد جميع عمره فيال الفقيه لبس خرفة الشيخ شهاب الدين السهروردي عن يدى باشارة الشيخ حين انفذها له، تو في سنة احدى واربعين وستمائة و دفن عند والده رحمة الله عليهم .

١٦٧ _ الشيخ محدبن الخليل الشير ازى (ورق ١٠٩)

احدالشيوخ الكبارسافروكتب وروى وحمل عنه الرّجال وروى عنه الشيخ الكبير في مشيخته فال جعفر الحدّاء أ محمّد بن خليل من الصّد بقين وكان استاذه توفّي في سنة تسع وعشرين و الثمائة ومدفنه بين المقبرة رحمة الله عليهم ".

١٦٨ _ الشيخ عفيف الدين اسرائيل بن عبدالسلام الخنجي"

کان قاضیاً فاضلًا حصل من الأدبیّات ما یکفیه ، و روی الحدیث من اهاه و ذویه ، ثم رفع الله فدرد ، و بسر فعی حصول المرام امره ، حتّی وُلِّلَــ قضاء

۱ - رجوع شود بنمرة ۱۹۰ از تراجم كتاب حاضر ه ۲ - در شيراز نامه س ۹۶ سطر ۱۷
 ۱ سنطراداً فقط نامي از طاحب ترجمه برده شده بدون هج توضيحي ديكر ۱

استقرادا های این ترجه های این ترجه برده سام به موجود است و از م تماماً مافط است و در ق نبر نقط در سام باین ترجه های کاملا فقط در به موجود است و از م تماماً مافط است و در ق نبر نقط در مرسل بایندای آن تا همتنی ولی إفضاء الجزائر] به موجود است آنهم درحائب بخطی دیگر نه درمین به ومایتی این قصل بکتی از آن نسخه نبز سافط است و بجای آن قفظ این عبارت مکتوب است و دنقلوا جسده فاشریف الی خنج فهذا الفصل متروك که مقصود کاتب این عبارت (کهشاید خود مؤلف کتاب حاضر بوده) ظاهر آ اینست که جون جسد صاحب ترجمه را بعدها و شاید نبز مدتها بعد از آنکه ترجه فعالی را مؤلف نکاشته بوده از شیراز بوطن اصلی از خنج نقل کرده الله پس باید این ترجمه از بن کتاب که موضوع آن قفط مدتو نبل در شیراز است حذف شود و لهذا این قصل را از نسخ مناخر ه این کتاب مافط کرده الله به

الجزائر أوما والاها، فرعى بعسن السياسة مانولاها، ورتب اسلطان البحراء عملاللعجاج، فأخرجها ارتفاقاً بأهل الفاقة والاحتياج، فخرج عن عهدتها بعسن كفايته ، ورجع معززاً مكرماً الى ولايته ، فتصاعد امره و ترقى، و دق ارقاب اعدائه دقا ، وكان يُسمع البخاري من سدته الشريفة، ويورد عليها الذكات والمباحث اللطيفة، ثم ارسله سلطان البحر الى شيراز لوسالة انفذها البه، فحان اجله هناك و خان الزمان عليه ، توقى في سنة . . . وسبعين وسبعمائة اودفن بين المقبرة ومماعندي من مكتوبائه الأنيقة (ورق ١٠٩) ب:

بَامَنْ تَقَاعَدَ عَنْ مَكَارِمٍ خُلْقهِ لَيْسَلِ النَّفَانُحُرُ بِالعُلُومِ الزَّاخِرَةُ مَنْ لَـمْ يُهَدِّبُ عِلْمُهُ ٱلْحَلاقَـهُ لَــمْ يَنْتَفَعْ بِمُلُومِـهِ بِالآخِرَةُ

١٦٩ - الشيخ ابو عبدالله الخداش

كان امير المجاهدين في سبيل الله اعّب بالخدّ اش لا نّه كان بخدش الكفّار باسلحته في المعادلة و تزعم العامّة انّه من الصحابة و المّابعين و الصحيح انه من عنى تاريخه و نسبه الى الآن رحمة الله عنيهم.

۱ – رجوع شود بس۱۸۰ حاشیهٔ ۱۰ ۲ – تسخیح قیاسی، ب یعنی، فقط نسخهٔ که این ترجیه را دارد د الحسن ۰ – ۳ ـ نسخیح قیاسی، وقیالاً صل روات (کذا) ،

٤ - رجوع خود إس ١٨٥ حادية ١٠٠ هـ منصحبح قياسي ، وفي الأصل ؛ ولاية ،

۱ سات معجم فیاسی، وقی الاصلی، گفایة ، او ۸ سات معجم فیاسی بدال مهمله ، وقی الاصل ، وقی الاصل ، وقی زفات اعدال رأا ایر ۱ مهمله ، و آن فاط است جه مقصود اینجا ، شکستن کردنهای دشملان » است نه ینده کردن زبات آنها چنانکه ظاهر آناسخ ، وقم کرده زبرا که ارق ، از مجرد باین معنی نیامه داست بلکه در اینصورت بایستی یکوید ، استری استرفاقا ، لاغیر ،

۹ ساکذا فی الاصل ۱ ـ ۱ خاآن ۱ منعث ی بنفس است و متعلقی بعلی در کتب افت منظر نر سیدوایدجا
 بدون شائه منطق معنی عمل ونشطا باصال با معود الشاحت بعنی ختل الزمان علیه پاسطاعاتیه باصال علیه د.

۱۷۰ _ مولاً اصدرالدين ابو الخطاب محمد بن محمود بن محمدا الشير ازى الاصل

الشّافعي المذهب استاذ القرّاء في زمانه و مرجع اهل الحاجات في اوانه فد سافو "الحجاز والعراق والشّام وصحب العاماء الأعلام منهم الشّيخ برهان الدّبن الجعبري "نزيل الخليل" صلوات الله عليه لازمه حيناً طويلا و قرأ عليه القراآت السّبم و جمع الجمع" والقصيدتين الرّائية واللّاميّة اللاّمام الشّاطبي وكتبا الخو

 ت یعنی شیخ برهان الدون ابراهیم بن عمر بنن ابراهیم بن خابل جمیری (منسوب بجمیر بر وزان جعفر که قلعهٔ بوده برحاحل حمد فرات قریب صدوسی گیمومتر درجنوب شرقی حاب وینجاه کیلومتر در مغرب رقه و اکنون خراب است و اطلال با شکوه آن هنوز باقی است) از اشمهر مشاهير فأراء عصل خود وصاحب مؤألفات عصيده درقل قراءت ازجمله شرح دوقصيدة لامته و رائبة خاطبی . وی ایاما در حوالی دمشق حا کن بود و سیس قریب جهل حال آخر عمر خود را در بندالخليل توطن كريد و در همانجا در -نه ٧٣٢ درسن هشناد وانه حالكي وقات باقت (رجوع شود بسایکی ۲ : ۸۲ ، او دورالگامنة و : ۱۵۰ ، او طبقات نالغ آه جزری ۱ : ۲۹ ، و بغیة الوعاة ١٨٤٤ - ومقاح المعادة ١ ١ ٢٩٢-٣٩١ ، وخفرات الفعب ١٩٨٠٩ ومعجم المعلموعات ٤ ـ خابل با بالما الخابل شهر تاريخي «مروقي احت در جنوب المسطين والم قديم آن حیرون باوده و اکنون نیز اروپیائیان آنرا هیرون نامنه و حون بنیا بر مشهور قبر حضرت ابراهيم خليل در آنجاست باسم بله الخليل مشهور شده است(معجم البلدان). ٥٠ كذا في النسخ التلاث(٢)، ٦٠ وتسيدة لاميّه شاطبي حمروف بحرزالاً -أني و نيز بشاطبيّه در قمن قراءت داراي ١٩٧٣ بيت است و مطاع آن اينست ، إمدأت بيسمالة في النَّظم اؤلا * تبارك وحمانها وحيماً وموثلاء وفصيدة واثبة او معروف به عقبلة اتراب الفصائد داراي سيصه بيت احت ومطلع أأن العمدلة موسولا كما امرا عبار كأطابا يستنزل المروا 8 4-44

وصحب الشيخ زين الذين عليها الذين جعفر الواسطى أو قرأ عليه مصنفاته كلها (ورق 11) وصحب الشيخ عبّ الذين جعفر الموصلى وقرأ عليه وكان فد قرأ على النفيه شمس الذين الرقاعي في مبدأ حاله ، ثم بني بقعة مباركة انام فيها و جلس للنّاس من الصباح الى الرّواح يقصده القرآء و اهل الصلاح يقرؤن عليه الفراآت و يعرضون عليه المشكلات وكان استحضاره في القرآن بعيث يعدّ من القراآت و يعرضون عليه المشكلات وكان استحضاره في القرآن بعيث يعدّ من ووجد خائفاً خاشما مكرماً المفقراء معظماً المصاحاء مهيئاً الظلمة رحيماً بالضّعفاء لازمته سنين فلم ارمنه شبئاً يغض عليه كان يصل الرّحم و يعطى الحقوق و يعين العظلوم و يغيث العلهوف قد جاوز ألوفاً من أفر أعليه القرآن واخذعنه القراآت العظلوم و يغيث العلهوف قد جاوز ألوفاً من أفر أعليه القرآن واخذعنه القراآت واتصلت بركاته آفاق الدّنيا في فراها الله عن إدينه احسن الجزاء تو قي في سنة . . .

۱ ـ رجوع شود بس ۲۰۲ حاشبة ۳ ، 💮 ۳ ـ رجوع شود بشعرة ۲۱۳ از اراحم و اينز بس ه ۱ حاشیه ۲ م ح جنبل است بعنی الرقاعی بقاف در ب م و این درطبقات القرآه جزری درهر جائی که ذکر او آمده بدون استثناه . ق ، الرقاعی (بقاه بجلی قاف) ، _ جزری درطبقات مذ گور ج ۲ س ۲۱۹ نرجمهٔ مختصری از اونگاشته از آراز ذیل : " محبّد بن عمرین ابی بکر الرَّقاعيُّ الشيرازي العقريُّ الحد القراءة عرضاً عن العمايِّ بن بلويه الضرير ، قرأ عليه | صدر الدين ابوالغطاب | معمّد بن معمود بن معمّد الشيرازي ٢٠٠ و در ج ٢٠١١ و ج ٢٠١٢ و ج ٢ از کتاب منهبور اینز ذکر او استطراد ا آمده است ، ۲۰۰۱ تا تا الغر آن بعنی افسام مختلفهٔ کلمهٔ (۱م)که در قر آن آمیده و بعضی از مفیترین را در این موضوع تألیفانی است . رجوع شود بجزری ج ۱ ص ۲۰۱ و کشف الطناون درعنوان ۱ ما آن القرآن ۱۰ و بفهرست کتابهانهٔ مأی مصر (کتابخانهٔ خدیری سابق) ج۱ س ۲۰۲ - ۲۰۳ و ما عین عبارت فهر ست مزیرو را در وصف ايسن نسخمه محيني روشن كردن معني اما آت القدر آن ، دُيْلاً بدست ميسهيم : « مَا آتَ الْقَرِآنِ » تَأْلَيف الدَّيخ إلى القرح احمه بن على اللغريُّ الهمدالي من علماً! القرن الرَّابِعِ اوْلَهُ العَمِدُ للهُ الذِي جَعَلِ العِمِدُ وَاتَّجَهُ خَطَابِهِ * تَكُلُّم فِي هَذَهُ إِثَرَاسِالة على النَّ الْفَقَا (ما) الوارد في القرآن على عشرة الرجه ، موصولة و استفهالهتة و تعجيبة وظرفية و شرطيّة و مصدريّــة وتغيمرَّة و اخباريَّة و ناقبة وكافَّة ١٠٠ انتهى ٠ . . . ٥ ـ كَذَا في ٠٠ ب ق : مهجباً ٠ ت كذا في م ا ق ب ا مئن ا ا ح كذا في النسخ الثلاث ا

وسبعمائة أودفن في بفعته العامرة ، ومن نفائس انفاسه العزيزة (ودق ١١٠٠): يُعِزَّ انَّةُ صَدْرِي مَخْزَلُ لِلْجَوَاهِرِ أَ وَ مَوْرِدُ آيَــاتِ لِأَهْــلِ ٱلْبَصَائِـرِ فَمَا نَظَرِى اللَّ التَيَ ٱللهُ وَحْدَهُ وَ لَسْتُ أَبَالِي بِـاَ نَحَيْلَافِ ٱلــدُّوَائِرِ

۱۷۱ - الشيخ ابومحمد رو زبهان بن ابي نصر البقلي الفسوى ثم الشير ازي ً

سنطان المرفاء وبرهان الملماء وقدوة العشاق واسوة الأبدال قد سافر أفي بدء حاليه العراق وكرمان والحجاز والشام و سمع البخاري على الحافظ السِلفي " بثفر الأسكندريّية ممع الشيخ ابسى النّجيب " السّهر ورديّ والشيخ ابسى عبدالله

 ۱ جای آماد وعشرات درمر سه نسخه سفید است ، د درطبقات الفراه جزری ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ که عین عبارت آنر ۱ سایق در حاشیهٔ ۱ از صفحه ۲ ۲ نمل کردیم تاریخ و نات صاحب ترجه را درماه رمضان سنهٔ ست وسیمین و سیمه نشخ نگاشته است ، رجو ع بدانجا شود ،

۳ - م ه الجواهر ، ۳ - جنين است عنوان در ق ، ب الفحوى تم انشيرازى و را اندارد ، ما الشيرازى و را ندارد ، ع - رجوع شود بس ، ه حاشبة ۲ ، ه - يعنى صدرالدين ابوطاهر احمدين معالدين معتدين ابراهيم سلقه المفهائي - المفيران و و فها شافقيه ، ه ورحدو دسته ۲ کا در اصفهان متواد شد و در صنيعالم در آفاق محافر تندوه و درسته ۲ م باسكندر به در حدود شد و در آنجا رحل افامت افكند و على بن سلار ملقب بعادل و الى اسكندرية كه بعدها و ذير المظافر بامراته از خلفاه فاطهين مصر كرديد براى او در اسكندريه مدرسة ساخت و تدريس آن را بوى مقون ندود و شهرت او در آنجا بفايت رسيد و از افطار بعيده مردم براى تحصيل عنم بغده ت او شهر رحال مبتمودند ، و بالا خره درسته ۲ ۷ ه در همانجا در حدود سن صد سالكي و فيات بدافت ، و سلفي بكسر سين مهمده و فندح لام منسوب است بجداً اعملاي او ابراهيم منقب به سأفه معراب (سه ليه) يعني دارى سه اب زيراً كه يكي از ايان او شكافي يزر ك داشته كه مانند دواب مي نموده بفير اب درست او (رجوع شود بانجاب صعائي ورق ۲۰۳ الف ، و معجم البندان در فهرست اعلام آن ، وابن خلكان درباب الف ج ۲ ۱ ۲ ۳ ۳ ، وطبقات العقائ العال در ۱۰ و ۱۰ و ۱۳۰۰ و ۱۰ و ۱۳۰۰ و ۱۳۰ و ۱۳۰۰ و ۱۳۰ و ۱۳۰

۱ ـ رجوع شود بص۲۷ حاشیهٔ ۲ ۰ ـ در هرسه نسخه اینجا ۱ ایونجیب ا [بدون ال]۰ و آن سهو نشاخ است ۱ رجوع شود بمآخذی که درحاشیهٔ صفحهٔ مذکوره نام بردامیم ۱ الخبرى أنم لبس الخرقة عن الشيخ سراج الذين محمود بن خليفة أوقراً على الفقيه ارشد الذين النيرين أو غيره واشتغل بالرياضات الشديدة والمجاهدات البليغة في اطراف شيراز و جبالها وال الفقيه حسين أوقد ادركه كان صاحب ذوق و استغراق و وجددائم لاتكن دوعته ولا ترقأ دمعته ولا يطمئن في وقت من الأوقات ولا يسلو ساعة من الحنين والزفرات يتأوه كل ليلة بالبكاء والعويل و يتفوه عن كل شأن جليل وله كلم لا يدركها فهم اكثر المستعين ابتدرت منه في يتفوه عن كل شأن جليل وله كلم لا يدركها فهم اكثر المستعين ابتدرت منه في شورة الوجد منها ما فال (ورق 111):

آنچه ندیدست دو چشم زمان واچه بنشنید او ادو گوش زمین در گل ما آن بین در گل ما آن بین

و صنّف في كلّ نوع من النّفسير والتّأويدل والحديث والفقه والاعتقاد والنّصوّف فقي التّفسير والتّأويل كتاب لطائف البيان في تفسير القرآن، وكتاب عرائس البيان في حقائق الفرآن، وفي شرح الأحاديث كتاب مكنون الحديث، وكتاب حقائق الاخباد، وفي الفنه كتاب الموشح في المذاهب الاربعة و ترحيح قول الشافعي بالدليل، وفي الأصول كتاب العقائد، وكتاب الارشاد، وكتاب

١ ـ يا فحس يايخ معموم ما نشد اين شيخ ابوعيدالله خبري كيت والم و نصب او جه بوده ،

٢ ـ وجوع شود بنمرة ١٤٥ الإقراعم ١ ٢ ـ وجوع شود يسرة ١٥٧ ال تراجه ١

٤ ـ وجوع شود بنمرة ١٣٢ از تراجم ١ و تهز بس ٤ خاشبة ٢، و س ١٥٧ حاشية ١٠٠ ـ

ه .. نسخ متعدّه ه ازین کتاب یا از اجزائی از آن به از اختصاراتی و انتخاباتی از آن در بعضی
کتابخانه همای عمومی موجود احد از جمله در کتابخانهٔ مایی مصر و در انتجابانهٔ آستان قسم
دخوی درمشهد .. و قسمتی ایز افزین افحای از اوایل حورهٔ انعام تا آخر قر آن درحاشیهٔ صفحات
۲۹۴ – ۲۸۴ از گذاب صفوهٔ باشقای این البزار در مناقب شبح صفی المشین اردیبای که در حنهٔ
۲۶۴ هجری قمری در بعبای جاب حنگی شده احت بطیم رسیده احد ...

المناهج، وفي التصوف كتاب مشرب الادواح، وكاب منطق الاسراد، وكتاب شرح الطواسين أن للشيخ المشار اليه والفطب المدار عليه فدس اسرارنا بسره المغربر شرحان للطواسين واحد بالعربي وآخر بالفارسي عليه سلام الله أن وكتاب للوامع التوحيد، وكتاب كشف الاسراد و مكاشفات الانواد، وكتاب شف الاسراد و مكاشفات الانواد، وكتاب شرح المحجب والاستاد في مقامات اهل الانواد، وكتاب سيرالارواح، وكتاب العرفان في خلق الانسان، ورسالة الانس في دوح القدس، اورق ۱۱۱ب) وكتاب غلطات السالكين، وكتاب سلوة العاشقين، وكتاب تحفة المحبين وكتاب عبهر العاشقين أوكتاب سلوة الغلوب، وديوان المعارف مشتماة على اشارات وائقة و رموز و اسراد لا يطلع عليها الأغيار، و وعظ النّاس مشتماة على اشارات وائقة و رموز و اسراد لا يطلع عليها الأغيار، و وعظ النّاس

۱ - در اپنجا در هر حه السخه اطواحین اداره بدون ال و ولی در به درسطر بعد علی ما همو استواب والطواحین و رجوع شود بدای العروس ج ۸ س ۲۹۳ گه در جمع طاحین از فوانع سور الطواحین و الطواحین افرائی شد نهر برای الطواحین استشهاد تبودهاست و به سور الطواحین و الطواحین الشیخ المشارالیه و آن اینجا فقط درب موجود است و درق درجند سطر بعد عین همین جمه مرفوم است ولی روی آن خطه ترفین زده شده است و در م این حملاوا اطلاعدارد و این شرح فدارسی روز بهان یقلی بر کتاب المطواحین و منسوب بعصین بن منسود حلاج در سنه ۱۹۱۳ میلادی بنوسط آقای لوئی ماحیدیون مستشرق قرائدوی در بادیس بطیع رحید است و عین عبارت روز بهان بفای در ابندای این شرح اذ قرار فیل آست و منفر قداند در بادیس بطیع مین بن محسور افرائی بازد و وزیهان بفای در ابندای این شرح اذ قرار فیل آست و منفر قداند و عبومی بس عجایب است و عبومی بس قرایب نکت و وقت این اشارهها و ایکنا نگه و بر آگه آن از قصیلات (۴) و سومی بس عجایب است و عبومی بس قرایب کت و وقت اینه اشرحها و ایکنا نگه آن از قصیلات (۴) و سومی بس عجایب است و عبومی بس قرایب کت و وقت اینه اینه اینه در اینه نکم آن از قصیلات (۴) و سومی بس عجایب است و عبومی بس قرایب و وقت اینه اینه اینه در اینه نگه از از قصیلات (۴) و سومی بس عجایب است و عبومی بس قرایب است و عبومی بس قرایب

۳ من نسخهٔ خطی از بن کتاب عبهرالعاشتین که بزبان قارسی است در کتابخانهٔ آقای دکش فاصر غنی موجود است و علی در کتاب متحقهٔ العرفان ه آتی الله کر کتب قبل را ابن از جملهٔ مؤلفات شیخ روز بهان بقای شدرده است و کتاب تحقهٔ المحبیس ه کتاب صفوة مشارب العشق و کتاب منهج السالکین و کتاب مقاییس السماع و رسالهٔ القدس و دازین رسالهٔ الفدس و در اندن مجموعهٔ بزرگی از رسال موفعه که در مخ کتاب آن سنهٔ قاضل داشت و جود است و واین رساله در آن مجموعهٔ دارای نود صفحه است و این رساله در آن مجموعهٔ دارای نود صفحه است بقطع خشتی و در کتاب مقاید شد.

خسين سنة في المجامع العتيق و غيره ' ، و اوّل ما قدم شيراز ذهب ليذكر وسمع امرأة تنصح ابنتها و تقول يا بُذية لا تُظهري حسنك لأحد فيبتذل فقسال الشبخ اليها المرأة تنصح ابنتها و تقول يا بُذية لا تُظهري حسنك لأحد فيبتذل فقسال الشبخ في الأوّل ان الإيفارة ا قصاح الأصحاب و تواجدوا و مات منهم جماعة ، و له اصحاب بنو احي العالم قداعتر فو ابحسن طريقته واغتر فو امن بحار حقيقته و خلع الله ملابس الولايسات عليه ليتوسل الخلق به اليه ، روى عن الشيخ ابدى الحسن كردويه أنّه فال جمعتنا و الشيخ دعوة لبعض الصوفية وكسنت اذ ذاك لم اعرف كمال الشيخ كما ينبغي فقلت في نفسي أنا ارفع منزلة منه في العلم والحال فاطّلع على سرى (ورق 11) فقال يا ابا الحسن انف عنك هذا الخاطر فأنّه ليس اليوم احد يقابل روزيهان وانّه أو حد عهده في الزّمان " والي هذا يشير حيث يقول في قصيدة له: درين زمانه منم فائد صراط الله و درين زمانه منم فائد صراط الله و درين زمانه منم فائد صراط الله و دوندگان معارف مما كجا بينند كه هست منزل جانم بماوراي ورا

وكان صاحب سماع ثم رجع في آخر عمره فقيل له في ذلك فقال اتى اسمع الآن من ربّي عزّ وجلّ فأستعرض ممّا سممت من غيره ، قال الفقيه اى اغوص في بحار اسر ارالفر آن فاسمع ما فيه من صفات العظمة والكبرياء وجلوته علينا بصفات الجلال والجمال، وبني رباطاً بباب الخدّاش يرشد أللمر بدين و بطعم الصّادر بن

۱- ابنجا درنسخهٔ ق جملهٔ که درحاشیهٔ ۲ ازصفیه کمنشته بدان اشاره شد موقوم است ولی روی تمام
 آن جمله خط ترقین زده شده است ، ۲ س م ، یقترن ، ۳ ـ گفا قی النسخ الثلاث ، واقتظاهره ان لایتفارقا ، ۴ ـ گفا قی م ، ب ق ، و تواجد ، ۵ س م ، الولاییة ، ۲ ـ دجوئ شود بندرهٔ ۱۹ از تراجم ، ۲ ـ ۲ س م ، آین ، ۸ ـ م ، واحد ، ۹ ـ گفا قی ق م ، ب تافیان (۴ ت العیان ۴) ،

⁻ ١ - كذا في النَّسخ ٠ - و لعل اصلي العبارة كان هكذا : ﴿ يُرَشُدُ [فيه] العريدين الخ ١٠٠

والواردين وبدا به في آخر عمره نوع فالح فما أثر فيه بتغيّر حال بل زاد شوفه وبكاؤه و فاسي في الله ما إفاسي، وي في السّيرة انّ بعض العريدين لمّا رأى الشيخ مبتلى بذاك رحل الى مصر فاستدعى من خرائن سلاطينها فدراً من دهن البلسان الغالص (ورق ١٩١٣) ليداوى الشيخ به فلمّا اتاه قال الشيخ جزاك الله عن نيتك الخرج الى باب الغائفاه فيمناك كلب اجرب وقد اضطجع فامسح عليه بهذا الدّهن واعلم انّ داء روز بهان لا يبرأ بشيء من ادهان الدّنيا و انّها فيد من فيود العشق جماه الله على رجل روز بهان حتى يلقاه و حكايات احواله و معاملاته و كرامات شيرة الدّين و لمّني عليه السيد القاضى شرف الدّين و لمّنة الشيخ ابو الحسن كردويه و دفن بجنب رباطه القديم ثم ضم شرف الدين و لمّنة الشيخ ابو الحسن كردويه ودفن بجنب رباطه القديم ثم ضم اليه الجديد رحمة الله عليهم ".

١ - أذا في ق ، ب ؛ فايح ، مقلح ، ٣ - كذا في النّحج الثلاث بتأنيث الضمير الرّاجع الى داء بتوهم معنى علة خلاهرا ، ٣ - كذا في ق (اي بلطافة محرام الي سنة) ، م : محرّم السنة ، ب د محرّم المحرّم الحرام الحرام الحروف ممراف بنل دائماً في حال عدم الأطافة) ؛

<sup>على توالد شيخ در شهر في البوده إست در سنة إنتين وعشرين و غسيانة و عمرش در وقت وفات عشاد و جهار حال بوده و اصل شيخ از فيبلة ديباله احت (تعفة المرقان في ذكر سيدالا فطاب روزيهان و ورق ١٠) .
ه حرجوع شود بندر قد ١٠ از تراجم .
العالم عن المرافع المرافع المرافع المرافع المرافع الموال شيخ روزيهان بقلى صاحب ترجمه رجوع شود بنا خيف فيل علياريخ كزيده س ٢٩٣ (بسيار نحتصر) ، شيراز الحدة المام المرافع درجوادت سنة ٢٠١ ، نفحات الأنس ١٨٨ ١ - ١٩٠ كه حكايت المنعى از قنوحات منكية ابن المرمى درخصوص او نقل كرده ، حبيب السير در خلافت ناصر عبالسي جزو ٢ ازجلد ٢ من ١٨٠ ، سفينة الأولياء س ١٧٦ ، كذف الطنون در عمرائس البيان ١٢ ، جزو ٢ ازجله و ١٤٥ ، مجمع الفصحاء ١٠ جزو ٢ ازجله و ١٤٥ ، وذلا نواز في كنف الأسرار ١ : ١١٨ ، رياض العار فين ٢٩ ، مجمع الفصحاء ١٠ منافع المرافع المر</sup>

۱۷۲ _ الشيخ فخر الدين احمدبن روز بهان

ولده الأصغر كان متفدّناً متبحراً في العاوم قد جمع بين الفضائل الموروئة والمكتسبة وقبل حفظ في ايّام شبابه تمام المصابيح و تمام الوجيزا و له ابيات كثيرة قمد نظمها في معنى الوجيز و تصانيف و اشعار عربية وكان للشيخ مزيد اهتمام بشأنه و بفول انا مكنّى به في السّموات وروى عن الشيخ روزبهان انّه قال (ورق ١١٣) عرج بي في بعض المكنّفات الى العالم اللا على فسمعت العالاتكة بقول بعضهم لبعض طرّ فوا لا بي احد ، تو في في سنة . . . وستّمائة و دفن بجنب والده ، وقد سبق ذكر اخبه الأكبر الشيخ شهاب الدّين عدد رحة الله عليهم .

١٧٢ _ الشيخ صدر الدين روز بهان بن احمد الثاني ٤

كان واعظاً مليحاً صبيحاً فصيح اللّمان عذب البيان ذاجاه رفيع و عبد البل يعقّله العلوك والسّلاطين بذكر في الجامع العنيق والسنقري وكان لمه منصب

[يرا أرحامة الر]

العرفهان قسى فركر مبدالا قطاب روز بهان م تأليف نوادة يس صاحب ترجمه شبخ شرف المذين ابراهيم بن شبخ صدر السبن روز بهان تألنى بن شبخ فخرالداين احمدين شبخ روز بهان بقلى كبير هم ترجمة احوال او عنفر بد درمتن خواهد آمد در شرح احوال جشفود شبخ روز بهان بقلى ومنافب او وفوائد منفولده ازو و ساير اطلاعات واجع باو م وكتاب مزبور در حدود سنة هفنده هجرى تأليف شده است م وما المنها ازبن كتاب قدرى مفصل ال صحبت خواهيم تمود م

۱ - رجوع شود پس ۱۹۲ حاشیة ۲ .
 ۱ - رجوع شود پس ۱۹۲ حاشیة ۲ .
 ۱ فرآلی در قه شافعیه و بواسطهٔ کثرت تداول آن قفیه شافعیه بر آن شروح عدیده نگاشته اند و صاحب کشف الظنون از قول یکی از عنداه روایت کند که گفته من هفتاذ شرح بر وجیز دیسه ۱۹۱ و فید گفته اند که اگرغز آلی پیغمبر بودی معجزهٔ او دا همین وجیز بس بودی (رجوع شود برکیکی ۱۹۱۹ و کشف الظنون دربایه و او) ،
 ۲ - گذا فی م بیعنی جای آحاد و عشرات در آن سفید است ه ق ب اصالا این تاریخ و قات را ندارند ،
 ۱ م کلمهٔ در آن سفید است ه ق ب اصالا این تاریخ و قات را ندارند ،
 ۱ م کلمهٔ در آن سفید است ه ق ب اصالا این تاریخ و قات را ندارند ،

الوعظ في المحال العظيمة وروى عنه كر اماتكثيرة منها الله دعا للاستسفاء مرّة قال في آخر دعائه وعزّ تك لاانزل عن المنبر حتى تبلّني بالمطر فعجب النّاس من قالت وابرً الله فسمه هناك فما رجع الى المحلّ حتّى نزل عليه المطر وابتل " توفّى في سنة خس و ثمانين و ستّمائة " و دنن في قدم ابه وجدّه " ، وممّا انشده :

وَ فَازُوا يَرِضُوانِ وَعَيْشِ مُغَاّبِ تُرْفَاهُ وَ تَـثَوْى ٱللهِ خَعَيْرُ ٱلتَّوْوْدِ مَشَاهِدَ فُدَسِ ٱلْوَاحِدِ ٱلنَّمَةُو خَدِ" سَفَى اللهُ الْواما تَعَلُوا بَحْبِيهِ. رَجَالُ نَسُوا دُنْيَاهُـمْ وَ تَرَوْدُوا رَجَالُ نَنُوا عَنْهُمْ فَأَبْقُوا و أَحْضِرُوا رَجَالُ نَنُوا عَنْهُمْ فَأَبْقُوا و أَحْضِرُوا رَجَةَ لَنُهُ عَلِيهِم (ورق111ب).

١٧٤ - الشيخ شرف الدين ابراهيم بن روز بهان الثاني؛ كان واعظاً عالماً فصيح اللّسان بذكر في مواضع آباله و بملا المساميع بانهاء الخبر و انبائه وليه رسالات مليحة و تراكيب فصيحة "منها الموهبة الربائية والمكرمة السبحانية ، ومن كلمانه : سبحان من بيده مقانيح القاوب ، ومن جملها

خزائن اسرار الفيوب فساوتها علامة الخذلان ووقتها آية من آيات الرّحن طلوع ١ ـ كذا في ١٠ در ب ق جاي رفير آخاه وعشرات حقيد است ١ ـ ناريخ مذكور در متن ياني سنة ١٨٥ عامنا مضابق اسد به آنجه يسر خود صاحب ترجه حاضر شبخ خرف الدين ابراهيم بن شبخ صدر الدين ووزيهان التي در كتاب العقة العرفان في ذكر حبد الأقطاب روزيهان مدر آخر ترحمهٔ احوال يمرش كفته و عين عبارت او ابنات (ووق ١١٦٠) وعمر عزيزش بهشناد رابه

ودو شب بیست و هفته ماه را نشان سنهٔ فاس و اساین و سنمانهٔ بجواز حق بهوست ۱۰ ۳ ـ گذا فی ۱۸ ب : ودفن عنظ جام، اق : وادفن عند (گذا) ۱

 ٣ ــ ب ق ، المتواحد (غلط) • ــ اين ابيات دو ديباچه تعلة العرفان حابق الـ ار ورق ا الت نيز مذكور احت بدون نسمية قائل و ما بين ببت دزم و حوم بيت فيل را علاوم دارد !

رجال سروا نحو العلى يهمونهم و اجسانهم لي الارش تدسى وتفتعلي

ه _ م ، عضبة ، _ أز سراق كلام والتح است كه مراد او از ، تراكب ، كتب و مؤلفات است ه

فجر العناية موجب الهداية، وسطوع نيران الغضب مقدص الفواية، طاعة بها حضور كسراج بالانور، سلوا من فضل الله زوح الرّوح، فعنده مفانيح الفتوح، وادعوه فان عيب، ولا تبعدوا عنه فانه فريب ، وهو الذي اخرج سيرة الشيخ روز بهان قدتس الله سرة و زبنها الماليارات الرّائقة والأشارات اللّائقة واستشهد عليها بدواهد من الآيات ونظائر الحكايات وسماها تحفة اهل العرفان في ذير الشيخ روز بهان وختم كلّ باب منها بقصيدة مردّفة باسم الشيخ، وممّا اوردفيها

١ ـ جمعة از رادة ه در صفحة قبل تا ابنجه از م سافيط است

۲ ـ م ، رئبها ۰ - ۳ ـ جنانکه مکرتر بدان اشاره گردهایم یك ندخه از این گاب تألیف صاحب ترجةحاضرشبخ شرف الدين ابراهيمهن شبح الأسلام صدرالدين روزبهان الديبن شبخ فخرالدين احمد بن شبخ ردزبهان بفلي كبير در كتابعانة آقلي حذج حسين آقا ملك در طور ان موحود است و میاشر گذاینجانهٔ مزرور آقای احمد حهولی واجدازهٔ مالک معترم آن این نسخه را با پاک وحمد صدری که نظیر آن درزمای ما کمتر ویده شده است فریب دوسال ونید است در اغتیار رافع سعفور كذاوده انه ، متوقع والمفتلم دانسته تشكّرات صعبتي قسي خود را از هر دو أأنايان معزيّ البهما در اینجا اظهار میدارم ۱ ـ نام این 🖦 ب در خود این نسخه مکر ر از جمله در اورایی ۹ و ۲۳ تحفة المرفان في ذكرسيد الاقطاب روزيهان مرنوم است درسورتيكه در مدالا زاد چنانكه مشاهده مبشود نام آنرا - نحفة اهل العرفان في ذكرانشيخ روزيهان - نكاشته استه و ما درحواشی کتاب حاضر مکر ومطالبی از بن کتاب نقل کردهایم ۱۰ این کتاب پقارسی است ومشنعل احت بر مقدّمهٔ و هفت یاب و خاتمه از قرار ذیل ، مقدمه ورق ۱ ، **باب او**ق در ذکر خواند ومنشأ شیخ ا ورق ۱۰ ، **باب دو م** درد کر ۱ کابر ومشایخ که معاصر اوپودماند ا ورق ۱ اب ا **باب سوم** در ذکر حکایات و کرادان که از او ظاهر شده ورق ۲۹ و **باب جهازم** درنواا. شیخ از تفصیر و حدیث بلسلن اهل حقایق و شرح ده کامه ضطح از مشایخ : ورق ۹۱ ب. ب<mark>اب</mark> **پشجیم** در قوائد منفرقه : ورق ٤٦ · **باب ششیم** در ذکر اولاد و اسباط شیخ و شطری از فضایل يدر مؤلف شبخ الأسلام صدر الدين روزيهان شني، ورق ١١١ ب. بهاب هفتيم در ذكر ونات شبخ و کرامانی که بعد از وی در در تربت وی بافته است ورق ۱۱۱ ب. **خاتمه** ورق۲ ۱۱۰ مجموع اوراق این نسخه ۱۲۳ ورق است بفطع وزیری گو چک۵ ۱ در ۱۲ساءتی منر که از آ بجلله ١٠١ ورق آن عبارت است از خود نجلة العرفان ١ و٢٣ ورئي آن قستني از . رسالة القدس ا شبخ زوزیهان یقلی است که مهوا در اجنابه در اتناه انحفقالعرفان جنابجاگنجانیده شده است • و الرائب اوراق ابين تسخه يرصحاقي بهم خورده وبغايت يريشان ودرهم برهم و مقدم مؤلمر شدهاست والبه وو سقحه بدا

من شعره أ: (ورق ۱۱۴) :

تَسَلَّى بأَصُواتِ ٱلْحَمَامِ ٱلْمُغَرِّدِ لِكِلِّ مُوبِدِ صَادِقِ الْقَلْبِ مُسْبَدِ وَلَكِنَّهُ زُبْنَ لِفَرْعِي وَمُحْدِدى وَلَكِنَّهُ زُبْنَ لِفَرْعِي وَمُحْدِدي إِذَا ٱلْمَوْ الْمُرْبِهِ لَمُ يُقْصِرُ بِحِبَامَ حَبِيبِهِ يَقُوحُ نَسِيمُ ٱلْفُوْسِمِينَ أُرْبِ قَبْرِهِ قَالَا تَحْسِبُوا شِمْرِي جَالًا لِحَالِيهِ رحمة الله عليهم.

١٧٥ ـ الشيخ صدر الدين روزبهان الثالث

قد لقيته وكان يذكّر في المحافل العظيمة والوافعات الجنيلة مثل وفاة النبّي صلّى الله عنيه وكان يذكّر في المحافل العظيمة والوافعات الجنيلة مثل وفاة النبّي صلّى الله عنيه وسلّم وتعز به امير المؤمنين حسين رضى الله عنه و فيات العلماء والسّلاطين والقضاة فد سمع الأحاديث على الشّيخ سراج الدّين الفزويني أله حدّث بجامع

بقيه الأستحة ابل

به المسته ابن المسته ابن المسته المسلم المس

بغداد وروى عن كثير من المشايخ الثّفات و كان له مروّة و ايثار و فتوّة و اصطبار و سمعته ينشد على المنبر في عزاء بعض مشايخنا:

وَا أَسْفَا مِنْ فِرَاقَ فَوْمِ هُمُ ٱلْمِصَابِيحُ وَٱلْخُصُونُ الْمُصَابِيحُ وَٱلْخُصُونُ اللَّهِ اللَّهُ وَٱلْمُصُونَ اللَّهُ وَٱلْمُصُونَ اللَّهُ الللللَّهُ اللللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ الللّهُ اللّهُ اللل

* وقد أنشد هذه الأبيات في عزاء الشّيخ ابي القاسم الجنيد "رحة الله عليهم.

بفيه از منفجة كبر

ج ۳ س ۱۸۰ مستور است از فراز ذیل عمر بن علی بن عمر الفزویتی الده فظالکیر سیدان افعراق سراج الدین وقع سنة ۱۸۴ و غنی بالعدید و سمح من الرخید بن ابهالفاسد و معید بن عبدالمعسن الدوالیبی و النجم احمد بن غزال و جمع جد و اجازله اللقی سنیمان و غیره من دمشق وصنّف النسانیف و عمل الفهرست اجاد فیه و مات سنة ۱۵۰ روی عنه حماعة من آخرهم شیخنا بحد الدین معید بن یعقوب الشیمازی صاحب الفیموس النهی ۱۰ رجوع شود ایز بذیل طبقات العنّاف از سیوطی س ۲۵۸ و اغلام زر کمی س ۲۳۰ س

١ ـ كفا في ق ١٠ ب : الفصون ٢ ـ ٢ ـ ١٠ جمر ١

۳ جعلة از - تنزه اساینجا فقط در م موجود است و در ب ق نداره استو این نفره اله در منین گذاه
یکانی صحیح است ، در تاریخ بفداد خطیب بفضادی ج ۷ س ۴۵ اد ۱۲۵ مر ۴۵ در آخر ترجمهٔ حنید
حلکایت فیل دا دوایت گرده است : داخیر نا استعبال العیری حداثنا معتقین العسین النبداوردی فال
صحت ایا معتمد العربری [فقا : الحرایری] یقول اتان فی جواز الجنید در جل فصائب فی خرید فلک
مات الجنید و دفاه و درجمنا من حنازته العادان فالت المهاب و صدد موضها رفیماً واساتهایی وقال
یا ایا معتمد اثر انی از جم ائی تلک الخریه و قد فتدت فالک السید نیز انشا یقول :

وا اسفى من قراق قوم هم المصابيع و العصون والعلمين والدون والدون والدون والدون والدون المناون المناون وكرز ماء لنا درون وكرز ماء لنا درون

هو كاناب سراج الفاوب طرطوشي جداب مصر سنة \$ ١٣٥٥ س ١٥ نيز عدين اين چهار بيت مصادر أقفط بجملة «وانشدني بعض الأدباء» بدون السمية قائل مذكور است ،

١٧٦ _ الشيخ عزالدين مسعودين ابراهيم بن روز بهان [الثاني]

كان شيخاً صوفباً حليماً ذا سكينة "حسن المحاورة كثير المسافرة له مزيد عقل و رجحان في الأمور (ورق 116 ب) عارفاً بالرّسوم والعادات ذا دربة و تجربة هي الوافعات قد عمر البقعة الشريفة و اصاف البها زيادات وكان بذكر يومي المرس "وعاشورا، أو دعا مرّ بن للاستسقا، فو افقه السلاطين والعلما، وكثيراً ما كنت اجلس في الختمات الي جنبه مستأنساً بمحاورته " وقربه ، فيقول انّا لله قد خلت الذيار، واستعلى الأشرار، ولم يبق الأبرار والأحرار، فأتعجب من كلامه اذ ذاك، و انول في نفسي اما يوى كثرة العلما، والفضلا، هناك، فها حال كثيراً على الحول، حتى قهمت معنى ذاك الفول، شعر:

وَ إِنْ مَنْ الْحَضِرْتُ يَوْماً بِمُجْلِس وَ كُنْتُ صَغِيرا جَالَسَتْنِي ٱلْأَكَابِرُ فَكَيْفُ صَغِيرا جَالَسَتْنِي ٱلْأَصَاغِرُ فَكَيْفُ إِذَا مَاتَ ٱلْأَكَابِرُ كُلُّهُمْ وَهَا آمَا كُهْلُ كَابَرَ أَنِي ٱلْأَصَاغِرُ فَكَيْفُ إِذَا مَاتَ ٱلْأَصَاغِرُ فَيَالَيْتُنِي لِيوْ مِثُ فَيْلُ كِرِامِهِم وَلَيم وَلَيم بَقَرَفَعُ بِٱللَّمِنَامِ ٱلْمُنَابِرُ فَيالَيْتُنِي لِيوْ مِثْنَ وَفِيهِ مِن الجوانبِ فَوقْنِي فِي سَنَةً . . . و سبعمائية أو دفن بالرّباط العالمي، و فيه من الجوانب والأطراف كثير من العنها، والمشايخ والأشراف رحة الله عليهم.

١ .. ١ الشيخ عز ألدين مسعود بن حسن بن ابر اهيم ا

عدم افزوده ، و وفار .
 عدم افزوده ، و وفار .
 عدم افزوده ، و وفار .
 عدم افزود ، و الله علم احد و با ال احتصال المیشود .
 عدم افزود ، الله و الام علم احد و با ال احتصال المیشود .

تن ، والماشور؛، ، ــ نقل في تاج العروس عن شبخه اللَّ المعروف تجرُّد عاشور؟، من ال ،

ه د چنین احد در ب م بعاه مهمله ، ق اصل جمله را نسارد ،

از سارد اد اینجا از ق سانط است ، ۱۰ کفا فی م ۱ ق ب ۱ ان مت ۱

۸ ـ جای آخاد وعشرات در هرسه نسخه سفید است ه

١٧٧ - الشيخ على السراج '

العارف المحقق كان خال اولاد الشيخ روزبهان ذا حال رفيع و شأن عظيم (ورق ١١٥) ولمّا مرض الشيخ روزبهان آخر عمره دخل عليه الشيخ على مع الشيخ ابى الحسن المعروف بكو دويه أفاقبل الشيخ روزبهان عليهما وقال تعاليا نخرج من قيد هذه الحياة الفاية الجسمانية لنبقى بالحياة الأبدية الرّوحانية فأجاب كلّ منهما بالقبول فقال الشيخ انا انقدم وانت ياعلى بعد مضي شهر وانت بالبا الحسن مدخسة عشر بوماً فتواعدوا وتوقى الشيخ من الغد والآخران بعد مضى ماوعد ووفانه في منذصف صفر من السنة رحمة الله عليهم.

١٧٨ _ الشبيخ ، قويد الدين

كان في بدء الأمر شطاراً ينهب اعمائم في الليالي والأسحار فلما ارادالله تعالى ان يقبله بلطفه قصلى له ان خرج ليلة في طلب شي واختفى في ظلمة الليل ليمر به احد فينتهب منه فينما هو يترقب اذ اقبل الشيخ شمس الدّين محمّد بن الصفى فدنامنه لينتهب عمامته فقال الشيخ يا مؤيّد ومعنا ايضاً ولم يكن قبل ذلك بينهما معرفة ومعمل الشيخ مؤيّد الدّين الله عرفه بالهام الله فحاء ووقع في قدميه بينهما معرفة وتتح الله عليه باب التّوبة فتاب على بديه تم اختار السلوك والريّاضة وتدارك مافاته واحظه الله بعين العناية والرّحة حتى صار من اولياء الله تعالى وكان

۱ ـ جنان احد عنوان در ق ب ۱ م ۱ الشبخ ابوعلي ا

۴ – وجوع شود يتمرهٔ ۱۱ از تراجم ۱۰ – ۳ ـ كلمهٔ دروزبهان وافقط دو پ دارد ۱

٤ - كذا في ١٠ ب ق ١ اليهما ١ أن هـ تصحيح قياسي قطعي ١ در هرمه تسعه ١ تدالا ١

٦ ـ متوقى در سنة ٩٤٤٠ رجوع شود بنمرة ٢٧٥٪ از تراجم ٠

النَّاس ينبر كون بأنفاسه ، ثمَّ أنَّ الملكة تُوكان ابنت الأتابك سعد بنتله رباطاً وسقاية يتوضَّا فيها وكان من السقاية الى الرّباط ممرّ باطن تحت الأرض ، روى انَّه

۱ - جنین است در هر سه اسخه ۱ - مر انه مؤاتف از انابال سعد - ظاهر ا سعد بن زنگسی است به نوادهٔ او سعد بن ایوبکر بن سعاد بن ژنگسی چنه این آخیر بنصریح عموم مور خدی دو دختر رش تماشته بكر ابش خاتون معروف آخرين هلوك طلفريسة فارس و ديكر حلفه غاتهن ؤوجية التالك مبدأند شاه بن سافور شاه بس سعه بين زايكي ، در صورتيكه سعد بن زنكي وختر ان منمذو ريشته كه نه عدد آنها و كاحدمي همكي آنهاهبچكمانه معلومايست ، از چله دخمري باصو مليكه خانون اله زوجة سيطان علال الشهن ملكيرتي آخرين خواوزه شاهدان بوده است (نظام التواريخ قاضي بذاري چاپ حبدر آ باد س٧٢، ووماً أف س٠٤ ه ٥٠ وشيراز نامه س٧٥ كه نام اوالتجا منك غاته ي، حال شده ۱۰ و سایرهٔ حلال المداین ملکبارتی تماایف منشی او محله بن دهمه نسوی جاب یاوسی س ۹۹ ، و تاریخ جههکشای جویشی ۲ : ۱۹۰ - ۱۹۱ در این دو سأخذ اخیر نام این دختیر عاكر نشده) ، و دختر ديگرى اين ازه پس از وقيات دختر اول پاز در حيالية نكاح همان سلطان رمنی جلال الدارین منکبر سی در آمده موده در حدود سنهٔ ۱۳۵ (نسوی س۱۳۷ ولی بلا نام این وغته ولا له ک. انسکند) ، و وفز دختر دیگری از و در سنهٔ ۱۹۱ مدتنها بعد از وقبان مدرش در منهد مزاوجت سنطان و کن الدین خواج، جوق پسر براق حاجب و سؤمین یادشد از سلسلمهٔ از اختاا بان كرمان در آمامه بوده (حمطالعني العضرة العابا درالربخ قراخااليان كرمان نسخةُمورَة . بیطانیه ورق ۲۷ ب) . و این ملکه تر کان دختر انایت سعد که مؤلف کتاب حاضر ذکر کرده میکار است که دغتر دیگری از آن سعه زنگی بوده بکآی غیر آن سه دختر مذکور ولی معتمل احت بر باحتمال بسيارقوى كه وىهمان زوجة دؤ-حابق الله كر جلال العربن منكبر ني بنشد كه بنصو بعج بنداوی در نظاما تواریخ (جاب حیدر آباد س ۸۳) بس از قتل شوهرش بدست اگراد درخوالی منافارقدین در تیمهٔ شنزال حال ۱۳۸ وی بشام افتاد و برادرش اتابات ابویکر بن حمد بسن زناکمی الر قر مناده اور ابشم از باز آوردند، و نسوى ايز درس ۴ ٤٠-۲٤ تا اشارة بهمين زن كه فوق العادم طرف توجّه شوهر خی بوده و در آخرین دقیقهٔ که سلطان مزیرد از مقابل لشکر مغول کبه در نیمه شب درحوالی (آمه) باو شبیخون زده بودنه فراز میکرد سفارش اکیه او را بامراه خود نموده بودهاست که اورا یجای سالم بر ساننده و اگرجه بیشادی نام این دختر را ملکه خاتون نکاشته ولي جون كلمه السركان الفتح تاء منامة فوقاله كه التقدر در اصامي و القاب زنان بادغاهمان ترك شايع نست در اصطلاح الراك غافاتهٔ ماوره اللهو أبر بمعنى ملكه وعبناً مرادف همين كلمه است (دیوان افات الراك مجمود كاشفري ج ۱ س ۲۱۶ و ۳۱۸ و ۳ ۲ س ۱۹۵) اجدًا هیچ مستیمه است که **ترکان** نام با انب ترکسی این دختر بوده و هلکه خاتون شام اسلامی او چه الفات منوان و شاهراد كان الربال مسلمان دونام داشته الدايكي الم اسلامي و يكي نام مادر زادي آر کی مثل چنری بك داود ، و طفرل بك معلمه ، و الب ازسلان معلمه ، و سبطان سنجراحمه و الرسلان خانمون غدېچه دختر جنري يك داود مله كوار وزن خنيقه قائم بامرالله ، و غيرهم ،

مضى الى السَّمَاية في ليلة مظلمة فخرجت من الجدار بد فيها شمعة مضيئة فوفف وقال بعزّة الله وقدراته ما امضي حتّى تغيّبها عنّى فغايت الشّممة ثم مرّ و قال لا ينبغي ان يغرنسي الشيطان و انا اعلم من نفسي ما اعلم و كان معاصراً لشيخنا و سيدة صدرالدِّين المظفّر ' وجاءت بوما الملكة تُرَّكان الي الشّيخ صدرالدِّين في ايّام التصيف فرأنه لابسا ثوبا رفيقا اطيفا وفدتعتم بعمامة نفيسه ثمينة حالما على فرأش نظيف بيده مروحة خفيفة وعنده عطر وعنبرآ قدملأ الديت طيبآء تم مشت الي زيارة الشيخ ، وُ يَد الدِّين فرأته جالساً على جاد غنم قدد قابه و ابس صو فأ غليظاً (ورق ١١٦) وقد نمَّم بشملة غليظة في شدَّة الحرَّ ؛ فتفكُّرت في اختلاف حالي الشَّيخين وقالت في نفسها ان كان هذا نهج الحقُّ فها ذاكُ و ان كان غيره فها هذا فعرف الشَّيخ " بالذراسة وقال يا هذه انَّ احوال رجال الله مخذلفة و انَّ الطَّويق اليُّ بمدد الأنفاس انّ الشبخ صدر الدّين حالا نقتضي ذلك و انّ لي حالاتقتضي هذا وكمانا الحالين صحيحة فاعتقدي الخير ولا تتعرَّفني " فتهلكي " وكر امانه كشيرة ومدفنه في رياطه عند باب مسجد نارك ° رحمة الله عليهم .

١٧٩ _ الاتابك سنقر ابن مودود

اول الملوك السلغريّة "كان ملكاً رحيماً عادلاً بين البرايا مشقفاً على جميع الرّعا؛ قدولي امورشير از واطرانها ثلاث عشرة سنة فيسط المعل وتشر الخير ولم النّمن

٩ ـ منوله درمنهٔ ٦٣٧ ومتوني در ١٨٩ يا ٦٨٨ - رجوع غود بندرة ١٣٥ ازتراجم التاب عاص

٣ _ م ، عبير ، ﴿ ٣ _ كَامَا فِي النَّسَخُ بِعَاوِنَ ذَاكَرَ مَفْعُولَ لَعَرَفَ أَنَّى قَعْرَفَ مَا خَطْرَ بِيالِهَا ﴿

ع اللَّه عن اللَّه عن الثلاث م و العلَّ الأَخْلَيمِو ، و لا تعذر ضي م ع ع جنهن است در هر سه نسخه

یعنی دنارای بنوی و الف و راه مهم*ه و در آخر کافی ، ۲ – گذا نی ب ، ج : حنم ^۱*

ق ۽ سندر ۽ 💎 🔻 گذا تي ب 🕶 ق دالسنٽريمة -

وَاستوزَر الصَّاحِبِ تَاجِ الدِّينِ 'وكان فبل ذلك وزيراً للـ لطان مسمودين محمود ع

١ ـ مقصود ابوالقنح تاج الدين بن دارحت شيرازي احت ازمشاهير عنال ووزرا، سلجوقبان ٠ وي جندین نوبت بوزارت طلطان متمود بن معلم بن ملکناه(۲ ۲ م ۲ ۹ ۵) نایل آمد و درسنهٔ ۲ ۲ م در چنگسی کسه مایین سلطان سنجر و سلطان مسمود مزدور در حوالسی دینور روی داد و سنجر غالب گردید از جمله کسانسی که بسست سیاهیان سنجر ۱-برشدند یکی همین ناح الدین بن دار-ت بود کنه در آنوات وزیر استود بود (تباریخ الحجوانیهٔ عبادکات س ۱۹۹ و زیدهٔ النوازیدخ س ۱۰۱) . و پس از آن در عهد حکومت امیربوز ایه بر قارس یعنی مابین سنوات ۳۲ هـ ۲ ۶ ه پوزارت امیر متهبور ارانقاء جست والی علی التحقیق معلوم لیست در چنه حالی ، در سنهٔ ۱ ع ۵ ک حه نفر از اکابر امراء محدد یعنی امیر بوزایهٔ مزیور وعبدالرحمن بن طفا_{ید}ان و عیّاس والی ری^۳ به یکدیکر عقد اثنافی بسته و قمور دوات را متحصر ا در فصت گرفتند و پر سلطان مسعود کامیلاً مسالط گردیدند سفطان را مجبور نمودند آدوزارت خود را بصاحب ترجمه تقویش نماید (عماد کائب س ۲۱۶ و این الأتیر ۲۱ د ۲۰ و زیده النوازیخ ۲۱۸) ، وعداد کاتب که یاصاحب ترجه معاصر بوده در اين موقع در تاريخ سلجو فيه درحل وي جنين تويسه ، «ف**كر و زارة تاج الدين** ابن دارست الفارسي : قال كان اين داوست وزير بوزابه ساحب قارس فرتبه في وزار فالـ الطان أمسعوه ألنصدرالا مورعلي مراده ويورد عني وفق ابراده وكان هذا الوزير وقيع القدر وسيع الصمر مجاً لعقبير مبغضًا للشرُّ فعاقمل إمرا بنقم عليه ولاؤهمال طلا بنوعه لا جلها اللَّالمة عليه ، وتماثيه استناله بينا بوالحسن الكازروتي ذو الدين المتين والحلم الركزين والاستهنار باعمال البر والاشتهار بأنمالي الغمر ١٠٠ درسنة ١١ه كه امير عبّاس والي ري مذكور در فوق إندبير سنطان مصعود در بنداد کشته شد سیاههان مهاس در کو چههای بنداد بنای شورش گذاردند وعوام واوباش بقصد غازت سرای المجالدين وزيرما يورهجوه آوردند سنطان درخال جماعتني سواران قرسناد ناخانه اورا ازنيهب وتاراج معفوظ داشتند ، وأنسكي يس از أين وأنمه يغواهش خود ساحب ترجه سنطان او را از وزارت لخود منفصل تموده بالتنزاز واكرام الماء بقارس نزدنجسوم فديمي خود بوزابه يازقرسناه وبدا او فرار کذارد که در قارس از بفتل مساعی خود در استماات بوزایه وجلب رضای اونسیت بسلطان و کف شرِّ او بقدر امكان گرناهی نتیابد . _ (عبادكانــ ۲۱۷ ـ ۲۱۸ ، و این الأنبر ۱۱ ، ٤٤) ، در سنة ٤٤٥ سنطان محمد بن محمود بن محمد بن ملكشاء (٤٧٥هـ٥٥) او را از فارس باصفهان طلبيد ا وزارت خود را بدر دمد واو باصفهان آمد وما آني نيز در آنجا توقف نمود وأي بالأخرم منظلان از آن خیال منصرف گردیمه و وزارت خود را بشمس الحین ابوالنحیب درگزینی داد (عماد كانب س ه ٢٤) . و از اين قار ما غير معنوم ميشود كه صاحب ترجمه بنجو قدر منبقى أا حدود ه ه ه در حیات بودماست و از این بیعد معلوم نشد چه مقدار دیکر زیسته احت ، - و از کتاب حاض چنانکه درمتن ملاحظه مېشود صريحاً پرمياً يدگه تاج اقدين صاحب ترجمه بوزارت اتاباك سنقربن مودود اؤلین یادشاء از سفسلهٔ سففریان فارس (۴ ۲ ۵ ـ ۸ ۵ ۵) نیز فایل آمده بوده است ۱ ـ و در شیراز امه س ۱۹۷ ه. ۱۹۸ کوید کهوی یوزارت ملکئاه بن معمود (بن معمدین ملکئاه سلجونی) درشهراز تهزمناهب شده بودهاست وابي جون دراين نصول قنرت مابيق دياليه وسلغريان شيرازنامة يتيه ورحانمه يعار

[صح: مسعود بن محمد] ومن جملة خبرات المسجد الجامع الشريف والمنارة الرّفيعة والأسواق الأربعة الّتي وقفها عليه والمشارع والفنوات الّتي اجراها بعوالي شيراز (ورق ١١٦٠) وقيل انه كان يأني المسجد في اللّيالي ويقوم فيه الى السحر فَيقُمُ الصفوف بنفسه وينفض النهار عن منبر الخطيب بلحيته تواضعاً وتخشعاً لله تعالى وكان يأمن في ليالي رمضان ان يُملُو الدّنان من اشر بة القند فيضعونها على ابواب المسجد ليفطر بها النّاس وكان النّاس لا يشر بونه ويقولون فيضعونها على ابواب المسجد ليفطر بها النّاس وكان النّاس لا يشر بونه ويقولون أنّ في مياه آبارنا لمندوحة عن اشر به الماوك فنعم السلطان و نعمت الرّعية و ما انسب فيهنا ما قبل من قبل:

مَاتَ ٱلْكِرَامُ وَمَرُّوا وَانْقَضُوْا وَمُفَوْا وَمُفَوْا وَمَاتَ فِي اِثْرِهِـمْ بَلْكَ ٱلْكَرَاءَاتُ وَ خَلَّهُونِسَيَ فِي قَـوْمٍ ذَوِى سَفَـهِ لَوْ ٱبْصَرُواطَيْفَ ضَيْفٍ فِي ٱلْكَرَىٰمَا تُوالَّا

ونيه از صنحة تبل

مطبوع مشحون از اغلاها و اوهام و اشتباهاات تنازیخی است ایس سخن او نیز بانهایت احتباط باید دلقی شود ، و درختام این نکته را نیز ناگفته نگذریم که صاحب ترجمه بنصریح عماد کانب سه ۱۳خواهر زادهٔ تا المنت بوالدنایم مهزبان بن خسروفیروز معروف باین دارست وزیر ترکن تنابعالمات طوسی که بنابر مشهور قتل نظام الملک باغوای اوبوده میباشد و بهمین علت بود که غلامان نظام الملک چنانکه در کتب تو از بخ مشر و حامد کوراست بانتنامخون عماد میباشد و بهمین علت بود که غلامان نظام الملک چنانکه در کتب تو از بخ مشر و حامد کوراست بانتنامخون غدوم خدود تا کهان برسراو ربخته اعضای او را از هم قطعه قطعه کردند (عماد کانب ۱۳۵۱، ۱۳۲۱ و عموم کتب تو از بخ درشرح احوال نظام الملک) ، ۲۰ [حاشیهٔ می قبل] چنبن است در هرسه تسخه و آن غلط قاحش ناشی از تحریف نشاخ بااشتباه خود مؤاف است وصواب جنانکه مایین دو قلاب درمنن تصحیح کرده ایم هسعود بن محمد بن منکشاه بوده است و بعلاوه مایین سلاملین مذکود وزیر او نیز بوده است ، محمود بن محمد بن منکشاه بوده است و بعلاوه مایین سلاملین مذکود وزیر او نیز بوده است ،

١ = قام البهت قائم بالفتح لزباب عصر روقت خانه را (منتهى الاوب) ،

۳ - این دوبیت را احتمان عبدالرزاق مقدسی نیز در کتابالظرالف واللطائف که ملفق است از دو کتاب تعالمی یکسی بهمین اسم الظرائف واللطائف و دیگر الیواقیت فی العواقیت در پساب پنجاد وهفتم در مدح جود ذکر کردمارست بدون تسمیهٔ قاتل آنها ،

١٨٠ - الامير محمد بن عبدالله الطوسي أ

كان رجلاً فاطلاً شريفاً مراعياً لعهو دالله فيل كان الشيخ روز بهان يعتقده و بنروره و يقول بصدق حاله و استقامة افعاله وعلى قبره لوح كتب عليه الله كان اوحد زمانه و افرد اوانه " وفات منه تاريخ الوفاة رحمة الله عليهم .

١٨١ _ الفقيه جمال الدين حسين المعبر "

كان حافظ الكتاب الله تعالى مع ذهاب بصره ماهراً فيه ذاحظ من الفقه وغيره (ورق ١١٧) وكان في تماويل الرقيا آية ووي عنه أنه فال كنت في بدء امرى اغيراً القرآن في روضة السيد الأمير احمد بن موسى فتروّجت ببعض جاراتي فحملت مني فلما حانت ولادتها في التي الله لابد من ترتيب اشياء للولد فتحيرت في امرى و مضيت الى تلك الرّوضة و قرأت سوراً من القرآن فغلبتني عبناي فرأ يت رجلاً حسن الوجه وعلمت اله السيّد فقات ايها الأمام ابن الأمام عنام مابي من الضر والفقر وماعرض اي من المهم فقال لا نفتم و اذهب الى ذلك البيت و اشار الى بيت هناك فأن فيه يوسف الصديق عليه السلام فزره فسيفتح الله عليك ببركته فهضيت الدى البيت فرأ يت رجلاً شاباً جيلاً تلوح عليه الأنواد بعيث تكلّ عنه الأبصار فدنوت وسلمت عليه فأجابني واكر منى فقلت بالبي الله بعيث تكلّ عنه الأبصار فدنوت وسلمت عليه فأجابني واكر منى فقلت بالبي الله

ا ـ م: الطَّوسي : را نداره. ٢ ـ كذا في ب ق : م: واحد زمانه وقريه اوانه :

[؟] _ م احسن: دارد بجاي حسين و ۱ المعار را ندارد ، 💲 ـ م افز وده ا الشهيد .

ه _ گذار قبی ق ب ، م بعد از موسی افزود ، والکاظیم علیه و علی آیاته الکرام افضل النجیة و السلام ، _ رجوع شود بندرة ۲۰۸ از تراجم گناب حاضر ، ۲ ـ م ، حان ، عبد جائت ،

افدني ممَّا افادكُ الله فقال افتح فمك ففتحت فمي فبنرق فيه فابتلعت وقدفتح الله على علم النَّمبير و وجدت تعبير الرَّوُّ با كلُّها كأنَّها نقشت على قلبي، ثمَّ أنَّه رحه الله سكن زاوية يُقُرئُ المسلمين (و دق ١١٧ ب) والنَّاس يقصُّون عليه رؤِّ باهـم فيعبَّرها بما يتحيُّرون فيي امره والحكابات فيها 'كثيرة؛ تو في في سنة . . . وسبعمائة ' ودفن في زاويته في السكَّة المعروفة بسنبك "رحمةالله عليهم.

۱۸۲ - السيد حسين بن موسى بن جعفر الصادق؛

له مزار متبرَّكُ في المحلَّة المشهورة بباغ فتاغ ° قيل أنَّ فتاغ هذا كان أمبراً على اهل شيراز برهة من الدُّهر وله هناك بستان كثيرة الأشجار؛ غزيرة الأنهار "؛ يوجد فيها أمن كلَّ الثَّمَار ؛ بينها ربوة متنزَّهة ذات فرار و مُعِين ؛ اشرف عليها ناطور مندِّين امين ؛ فيكان يوى في ليالي الجمعات ؛ انو ارأ تسطع من تلك الرَّبوة على الجهات؛ فيتعجب منها ويستكشف عنها ثمَّ أنَّهي ذاك الخبر الي اميره؛ ليري الرأى بحسن ندبيره ، فجاء الأمير و تجسس هناك ، فلم يجد من يخبره عن ذاك، فأمر ان يُدِمْثُر " التلّ ، و يُبُعَدُث عن ذاك المحلّ ، فكشفوا عن شخص مهيب ،

٣ ـ كَذَا فِي النَّحِجُ النَّلاثُ بِنَأَنْبِتُ صِغَاتُ البِّسْتَانُ وَضَمِيرُهُ بِنُوهُمُ ارَادَةُ العدينَةُ ظأهراً •

۷ ـ گفا في ب ق ا م ايبعثوا ا 🕒 ۸ ــ م ايبعثوا ا

۱ ـ م ۱ ای شأنه (بجلی ۵ فیها ۳) ۰ ۲ ـ جای آحاد و عشر ان درهر سه نسخه سفیداست ۱ ٣ – جنين است در ب م پسين مهملة (مضمومه در م بضبط قلم) ر نون و باء موځدة و در آخر كاف، ق جملهٔ إز او دفق ؟ تا إينجا را شدارد ، ﴿ ﴿ جَنَيْنَ اسْتُ عَنُوانَ دَرَ بِ قَ ، ﴿ ا السبُّه علاه الدين حسينين موسى الكامام - درحاشية ق م نيز درعابل عنوان بخطَّى العالمي توشنه الد: [بقعة ـ م] سند علاء الدين حسين - د بديهي است كه لقب - علاء الدين ، در حتى صاحب ترجمه از مستحدثات الزمنة يسيار منأطر از عصر خود اوست جهايتداء ظهور اينكونه القاب مضانه بهخالماين در اواخر أرن جهازم بوده است ، . ه ـ م . بياب لجناني ،

ذى وجمه منير وجمعه طرى رطيب ، في احدى يديه مصحف ، و في الأخرى سيف مُرْهَف ، فعر فوه بعلامات اظاهرة ، و امارات بينة باهرة (ودق ١١٨) ، فاس بينا، قبة عليها ، تكلّ الأيصار متى نظرت اليها ، ثم خريت القبة و انهارت ، وارتحلت القافلة و سارت ،

سَيَنْزِلُهَا مُسْتَنَفَّوْلاً عَـنْ فِبَايِـهِ وَ آبْدَى ٱلتَّلافِي قَبْلُ اِعْلاقِ بَابِـهِ وَ إِنَّ قُصَارَى مَسْكَنِ ٱلْحَيِّ خَفْرَةُ الْطُونِي لِعَبدِ سَاءَهُ قُبْحُ فِعْلَيهِ رحمة الله تعالى عليهم اجمعين ".

۱۸۲ - الشيخ مقدم الدين محدين أبي القاسم المعروف بالزاهد كان وحيد دهره في الزهد والمعارف والكرامات وليه مكاشفات عجيبة منها ما روى انه قال جاءتني جاعة من الملائكة فقلت من الى الملائكة انتم قالوا نهن من الفابضين للأرواح فقلت اربد ان انظر الى بعض من تقيضون روحه فجاؤا بي الى غنى كان له تعلقات كثيرة في الدّنيا فقيضوا روحه بأسوأ حال و قالوا الله ضربنا على قلبه سبعين سيفاً حتى فرقنا بين روحه وجسده ، ثم جاؤابي الى فقير مضطجع على قطعة بارية قد وضع تحت رأسه لينة فقالوا نحن رسل ربّك جناك النبض روحك فيقال مرحبابكم و لطالها انتظر تكم (ورق ١١٨٠) فها كان الانتفار المسرحتى نو في فقالوا الله كان كسراح نفخنا عليه فانطفاً ، و مثل ذلك

۱ - ق ، من علامات ، ۲ - شرح حال بسیار نختصری ازین حسین بن دوسی بن جعفر الصادق صاحب ترجه در شیراز نامه س ۱ ه ۱ نیز مسطور است ، د و مخفی نماناد که این صاحب ترجه مانیمن فیه باصاحب ترجه نمر شه ۲ م (احمد بن موسی بن جعفر) وصاحب ترجه نمر شه ۹ م ت (محمد بن موسی بن جعفر) هر سه باهم بر ادر میباشند ، ۳ - کذا فی ق م وشیراز نامه س ۱ ۳ ۲ استطراد آ، ب ، مقدر الدین (کذا) ؛ ۴ - کان ، را در ب ق ندارد ،

مسطورفي البكتب عن غيره وليس بيدع "من اولياءالله تعالى "تو قي في سنة احدى و خسين وستّمائة "و دفن في رياطه رحمة الله عليهم .

۱۸۶ ــ الشيخ نجم الدين محمود بن محمد بن ابي القاسم المعروف بسردوز ً

ولده العالم العامل كان مارعاً متورّعاً بذكر النّاس في رباطه و كان له فبول في القاوب ووقع في الخواطر بني بناء رفيعاً و نصب فيه منبراً شريفاً و كان صاحب معاملات معنويّة و رُوى عن مولانا السّميد بجد الدّين [ظ : ركن الدين] يحيى بن اسمعيل أرحمة الله تعالى عليه الله قال شاهدت منه ثلاث كرامات "ظاهرة في يوم واحد منها اللي عزمت زيارته مرّة فقلت في نفسي ليت الشيخ نول عن منظرته حتى القاه في صحن الرّباط ولم احتج الي الصمود على ذلك السّلاليم و كان الشيخ

۱ د م ۱ بیدیح ۱
 ۲ د شیماد و بنجاء و جهار نگاشته و عنوان او را در سنهٔ ششصه و پنجاء و جهار نگاشته و عنوان او را ۵ مقدم السین محمدین محمود المؤدّب ۱
 د ب ق بسین وراء مهملتین و دال مهمنه و و او و زاه معجمه ۱ (در ق بشبط قلم بشت. سین و سگون راه مهمناین) ۱ م اکامات ۱ بن محلم بن این این القاشم ۱ را نمازد ۱

بخش شاپ به که تقریباً بنحوقطع و پهیت مراد قامتی رکن داندین بعین بن احدیل بن نیکردد قالی سیرافی است از مشاهیر قضاة قالی شیراز و متوقی در سنه هفتید و هفت و ری میدوج سعدی و معاصر با صاحب تاریخ و شاف بوده و مکرار ذکر او در ایین کتاب اخیر آمده و عصر او کاملاً با عصر صاحب ترجمه متن بعنی نجم السیمن معمود معروف بسردوز متوفی در ۱۹۷ موافین است منتهی مؤلف در اقب او اشتباه کرده و اقب بسترش قاضی مجد قلدین استمبل بن نیکروز متوفی در سنه ۱۹۲۱ و اشتباه کرده و اقب بسترش قاضی مجد قلدین استمبل بن نیکروز متوفی در سنه ۱۹۷۱ سیوا برخود او اطلاق کرده است و سفوج احوال این قاضی به الدین بعین سوقی در سنه ۱۹۷۱ سیوا برخود او اطلاق کرده است و سفوج احوال این قاضی ر کنالدین بعین سوقی در تحت نمره ۱۹۲۱ برخود او آن به رش قاضی مجدالدین استمبل بن بعین در تحت نمره ۱۹۲۱ مسطوره شود در نیخ شود این به مداوی در تحت نمره ۱۳۱۲ میداوهای فروینی طهرال و نیز برساله معموجین سعدی می تالیف راقم این سطوره مده بن عبدالوهای فروینی طهرال سنه کرامت نیز برساله معموجین سعدی می تالیف راقم این سطوره مده بن عبدالوهای فروینی طهرال سنه کرامت است و زر آندوی دیگر ایری نیست .

في درسه فقال لتلامذته قوموا ثنول فان بعض الأعزة بريدان بلفانيا في السّحن فلمّا وصلت الى الرّباط و دخلت رأيته نازلاً التي الصّحن، توقّى في سنة سبع و تسعين وستّمائة (ودق ١١٩).

١٨٥ - وولده الشيخ صدر الدين محمد ٢

"كان رجالاً فاعنالاً حبّع بيت الله الحرام و يدعو الدّاس الى شرائع الأسلام وله اشعار مليحة كان ينشدها على المنبر، و وقعت له حادثة غريبة ابتلى فيها ببلية عظيمة فقيل بسببها ، سممت ام والدتى تقول رأيته وفي المنام بمد ما قيل كأن كتاباً في يده فقلت من اين اصابك ما أصبت به فقال ايّا كم واللّقمة فأنها عصنع مانصنع، وكانت بعد ذلك حاذرة من الشبهات في المطعم والملبس، « قتل في سنة وسبعمائة وحمة الله عليهم الحمين . . .

١٨٦ _ الشيخ أ و بكر بن عمر بن محمد المعروف ببركر °

كان زاهداً متورَّعاً متوكَّلاً متدِّنَلا يرانب الله في احوالله ويعامل بالصدق في انواله وافعاله وراً بت بخط بعض المشايخ الله ادرك صحبة الشيخ ابي الحسن على الكواري المعروف بيه " ، ولمله كان معمّراً ضأزٌ وفعاة الشبخ على على

 ^{1 -} جنین احت در هر سه احته احدوشیرازنامه س ۱۳۷ و قات او را در سنهٔ ششصه و تود و شش نکاشته است ، در ق ب نیز عین نکاشته است ، در ق ب نیز عین همین کلمات موجود احت ولی نه بلخو عنوان بلکه در جزو سطور دیگر در اضاعیف ترجههٔ پدوش نجم الدین محمود مه کور پلافاصله قبل ، " ما تصحیح قیاسی ، در هر سه نسخه ، د آرایتها ، از سناره تا اینجا فقط در م موجود احت ه - چنین احت عنوان در ق ب ، م ، الشیخ فخر الدین ایوبکر المعروف بیر کر ۱ - کلمهٔ آخر در هر مه نسخه بدو با همو شده که اؤلین آنها با اجازه اجت و دایم بهیمه و کاف و باز راه مهمله مرفوم احت ، از میمه عاشیه تولاو در صفحه بده ایمه عاشیه تولاو در سفحه بده در خود در سفحه بده بده بده با در سفحه بده در خود در سفحه بده ایمه عاشیه تولاو در سفحه بده در خود در خود در سفحه بده در خود در

ما ذكره المقار بضي كانت ني نيف وعشرين واربعمائة وذكرا له لقي الشيخ الكبير اباعبدالله ووفاة الشيخ ابيبكر كانت في سنة اربعين وخمسمانة على ما ذكره شيخنا الذُّهبي (ورق ١١٩ب) ، وقيل انَّ الشَّيخ روزبهان البقلِّي [كان] بجلس البه في بدایاته آفیمرش علیه بعض کلمانه و یقرأ عنده شیشاً من مصنّفانیه و کائے

وتبه از سنحهٔ ارل هوځنده که اؤلین آنها باء جاراماست وسیس ها، هوز(در م درزیر با، دؤم کسرة گذارده)، در ب این كلمه بدون نقطه؛ ـــــــ بس جنانكه ملاحظه مبشود لقب ابن شخس (٤٠) بوده استكه قباحاً با معنی خوب و نیکو یا خوینر و نیکوتر مقصود بوده با شاید مناسبتی یا (به) میود معروف داشته از حبث رنگ یا بر باغیر آن نظم حببو به که از سبب مأخون بوده بانفاق مور خبین ، ۱ ـ كنامهٔ ۱ ذهبي ۱ در اصطلاح مؤادات اين كنياب ترجمية ۱ زركوب ۱ احت ڪــــه انب عزاالدين مودوه از مشابح عرضاى قرن هفتم وجذ اعلاي معيناالدين احمد مؤلف شيرانامه بوده وبعد از او اللب خانواد کی اعقاب او از جمله خود مؤاف شیراز نامه شده بود، است. و کویا امین - دُهيي ؟ را مؤاف درگتاب حاضر اتفا در مورد افراد همين خانواده استعمال كرده است لافيم

مثلاً دراس £ از صاحب شهرازنامه به المولانا معين الدين احمد الذهبي الا تعباير كرده ال ودر ورق ۱۳۸ ب از پدر اوجناین و ۵ واقال عن انشیخ شهاب العاین اللهجی ۴ و هنوان تارجمهٔ امرهٔ ۲۲۱ كه مخصوص شرح احوال عن الدين مودود مذكور است النست : الشيخ عز الدين مودود بن محمه نابن محمود القاهيني المشهور برركوب، وكمان نميكتم مؤاقف هيجوقت ازقهبي مشهور (محمه بن الحمد بن عتمان بين قايمان دمشاتي) مباحث طبقات الحقاظ وغيره جبري درين كتاب نقل كرده باشفا الـ و الحًا در مورد ما نحن فيه در مثل درست معلوم نيست مقصود او از ذهبي كه بوده ١٠ از تعبير اشبغنا الفاهبيء جنان متبادريذهن ميشودكه مقصود اوصاحب شيرازنامه يوده جهايئ اخبربنصرين مؤلِّف از مشایخ اجازهٔ او بوده و در شرح احوال او (ورق ۱۳۷)گوید که ، البه اجازات و العالبيد واتصاليف وارسألات والجارتني يجميعها عاولني درانسط معمولة شيرازنامه ازاخطي وجابي كويا اصلا و ايدا هيچ نادي از شيخ ابويكر معروف بيركر برده تشده، پس يا بايد فرضكره که در نسخ معمولهٔ شیرازنامه دراینجا سنطی دارد با آلکه مؤالف شیرازنامه این نفره را در یکی ه يكن از تصاليف خود ذكر كرده بنا آنكِه مراد از ذهبي بكأني كسير ديكر بوده است ،

۲- چایزد است در م ۱۰ ق بجای جملهٔ از پجلس تا ارتجا ۱ محکم به ارامه ۱۰ ب ۱ ایا خانه(کنم) ۱ در ترجمهٔ فارسی این کتاب س ۱۱۸ ترجمهٔ اینجمله چنین شده است ، میکویند شیخ روزبهان در یدارت حال خود بعضی کامات بروی عرض میکرد و چیزی بر وی میخواند . من الحقائق أو المعارف بمكان عبال؛ و دفن في رباطه المبنى بدرب الخدش في التّاريخ المذكور رحمة الله عليهم .

١٨٧ _ مولانا امام الدين حسن بن نصرة الدين على

الأمام العالم الخاشع البر الكريم المتواضع و تدافيته ولم يخل قط في السر والجهار عن ورد وعبادة في ليل ونهار كان ذا وجد وذوق واستغراق وشوق والجهار عن ورد وعبادة في ليل ونهار كان ذا وجد وذوق واستغراق وشوق وكان في بدء حاله يذكر النّاس وبلي امر الفضاء وكذلك ابوه و جده كانامن العلماء القضاة والأنمة الهداة واولى الأسانيد والمسانيد من الأنّبات الرواة ولما باشر قلبه نور الأيمان وأشرب حبّ العرفان انزوى في بيته لطاعة ربّه بعضظ عن المشائل جوامع سمعه وقلبه ويقصده المشابخ والعلماء و وجتمع لديسه السلحاء والفقراء وكان له ميعاد في كلّ البوع يرد عليه الذا كرون و يتوجه اليه المحبّون في الله الزون ويستمعون الي كلام الله ويقرعون باب الملكوت اليه المحبّون في الله الزون والرهبوت في ذكر لا الله الآلة والآن برعون في الرّبوء ويسعون في ابقاء ذلك الرّسم ويسعون في الله الكرام لازالت

ا ـ ۱ اا سؤف، ۲ ـ كلمه «نصرةالدين» أنط در ۲ -وجود است ٠

٣ ـ جدلهٔ د قد لقبته » فقط در م موجود است ، ﴿ كَذَا فَي مِ ، ب ق ، ورد عبادة (بدون

والو داطفة) ، هـ ق ا في ا م اصل جمله را ندارد . ١ ـ كذا في ب ، ق ا اشرب الله ،

[•] اصل جمله و آندارد • ٢ ـ ب ، الفرقان • ٢ اصل جمله را تدارد ،

٨ ـ تصحيح قياسي ، ـ م ، ب ، يردد ، ق ، برد ، م ، يزدجم ، ١٩ ـ م ، يراعون ،

عروتهم المصونية عن الانفصام ؛ ناولني ميرّة كتاب التنبيه اللفتيه ابني اللّبيث وانشدني عند ذاك:

هَذَا ٱلَّذِى لَمْ آزَلَ ٱطْوِى وَآنْشُرُهُ حَتَّى بَلَمْتُ بِيهِ مَا كُنْتَ آبْغِيهِ فَدُمْ ۚ عَلَيْهِ وَ جَانِبُ مِّنْ يُعَالِفُهُ فَالْهِلْمُ ٱنْفَسُ شَى الْمُنْتُ بَعْيِهِ اتاه الوعد فى سنة . . . وسبعمائة أودفن بجوارالشيخ ابى بكو "رحةالله عليهم.

۱۸۸ ـ الشيخ افضل الدين ابوطالب هبة الله بن يحيى بن محمد المعروف بابن الهراس^٦

يلقب بعماد القرآه وشمس الأثمة والعلما، شيرازي الأصل كان عالماً بارعا ماهراً في علوم القرآن له تصانيف في علم القرآت منها كتاب البهجة، وكتاب البستان وغيرهما فيما سواها، وكان له رباط يتعبد فيه و يُقْرِقي النّاس في الجامع العتيق و مرقده في صحن رباطه بمحلّة باغ نو خلف المدرسة النّصيريّدة و الآن فبره على شفير حفرة قد اشرفت على الخراب رحمة الله عليهم ".

۱ - گذا فی ۹ ب د هدوته (=عرونه) ، ق : عروبه (= عرونه) ، ۲ - یعنی گذاب معروف ننبیه الفافلین ایواللیث سعرفندی که بسیار مگرار در مصر و هندوستان بطبع رسیده است و صاحب معجماله طبع دار آن بر شعره است ۰ ۲ - نصحبح قباسی ، هرسه نسخه : قدا معجماله طبع دال آن بر شعره است ۰ ۲ - نصحبح قباسی ، هرسه نسخه : قدا ربقاف) ۰ - قال نی الأساس دام علی الأمر و داوم علیه | و اظب علیه] ۱ در ق ب جای آحد و عشرات در م سفید است ، در ق ب جای اصل ناریخ سفید است ،

ه - بعنی ظاهراً ابورکرین عمرین محمد معروف بیرگر صاحب ترجمهٔ مد کور بلاندانه قبل ا ۲ - جنین است عنوان درق ب ا م ، الشیخ افضل الدین ابوطالب باین الها اس (کدا) ،

٧- م الفرائد م حد حرح احوال ابن شخص درطبقات الفراء جزرى ج٢ ص٣٥ دومرتبه مكراراً درهدان صفحه بالفك اختلافي بين ترجمتين مذكوراست ومامحض مزيد فابده هردوتر جه را فيلاً نقل مبكنيم : قرجمه الول : «عبةالله بن يحيى بن معلدين يحيى ابوطالب الشهرازي المعروف فيلاً نقل ممتري حاذق له كتاب البهجة في الفراآت الشبح فرأ على عبدالمنزيز بن محتد بن مرداس إبان المهراس مقري حاذق له كتاب البهجة في الفراآت الشبح فرأ على عبدالمنزيز بن محتد بن مرداس

۱۸۹ _ الشيخ عز الدين اسمعيل بن احمد المعروف بخو انسالار ' (ورق١٢٠٠)

كان صوفيدا حسن المشاهدة طيب المحاورة من اولاد الصالحين وكان البره وجده عابدين طائمين لهما بقعة في بعض المنازل من طريق اصبهان بخدمان الضادروالوارد، وولده الشيخ تاج الدين احمد سافر الي تبريزوالد اطائية وغيرها و اعتقده السلاطين والملوك و تابعت عليه الفتو حات والنّذور وكان يدور في السماع دورانا عجيباً بتحرّك الفلوب الاهتزازه و يقوم الصدور لموافقته في السماع دورانا عجيباً بتحرّك الفلوب الاهتزازه و يقوم الصدور لموافقته واعزازه فلما رجع الي شيراز بني خانقاها يخدم فيه الصوفية و عبن راتبة السماع في كلّ الجمعات وكان على ذلك حتى توقي في سنة . . . وسبعمائة أو دفن عند والده في خانقاهه رحة الله عليهم .

. ١٩ _ الشيخ محمد بن ابي الفو ارس بن على المشتهر بعمويه البقال على المشتهر بعمويه البقال على النائد على المشتهر بعمويه البقال على النائد على الله على الله

المبدازي و سيط الخياط و ابني الكرم الشهرزوري و عمرين طفر مات بعد النّبين و خدمائة قبمة الشيرازي و سيط الخياط و ابني الكرم الشهرزوري و عمرين طفر مات بعد النّبين و خدمائة قبمة العسب والله اعلم > - قرحمه دوم ، - هبة الله بين يحبى من معلد بن يحبى العاجي ابوطالب الشيرازي الدروف بالهرّاس احتاذ مقري مؤلف اخذ القراآت عرضاً عن عبدالدريز بن معمد بن منصورالشروزي إدرة و ٧٠ن تراجمالكناب العاشر أيفارس > وببغداد عن ابن معمد سيط الغباط وابي الكرم الشهرزوري وعمر بن فلقر الفازلي > قراعليه ابنه حبي ونصرين معمودين نصر النوبندجاني وكمد بن ابي العرق ابيده و بقي الي وكمد بن ابي العرق بهذه و بقي الي حدود الغانين وحدالة اللهم وتصدر ابيده و بقي الي حدود الغانين وحدالة المناف المناف المناف المناف المناف المناف المناف الله المناف و القراآت النّب وتصدر ابيده و بقي الي حدود الفانين وحدالة

١ - جنين است عنوان در ب (وأي المعه و المعروف را سهوا المناخنة) . ق م : الشيخ عرّ الدين السعروف بخوات الار .
 ٢ - م ا بعواقفته .
 ٢ - م ا عنوان در ق ب جاى اصل تاريخ سفيدات .
 ٤ - جنين است عنوان در ق .
 ٩ - الشيخ محلّد بن ابي الفوارس (فقط) . در ب تعام اين عنوان را جز اكمة الشيخ ؛ را در اول و البعال درا در آخر المنكة محو كردهانه .
 ٩ - م افزوده ؛ الحرام !

وينروردالفقراء والعبّاد وكان الأنابك ابوبكر امتنيّا في شأنه معتقداً له و رأوامنه للم وينروردالفقراء والعبّاد وكان الأنابك ابوبكر المعتنيّان و متنيّات و مرقده بمحلّة باغ نو كرامات نوفّي في سنة سبع وستّين وستّمائة "(ورق ١٣١) و مرقده بمحلّة باغ نو بين السّوق والمقبرة رحمة الله عليهم .

١٩١ _ الشيخ فخر الدين احمد بن عمر بن المظفر ؛

كان شيخًا عالما "موقراً بسيط الباع رفيع الشأن نسيح الحال فقيها محدّيًا قد تأسى بطريقة عمه الشيخ الحاتج ركن الدين منصور "ما مشى الي ابو اب الحكام ولم يأخذ من امو الهم الحرام وكان معتكفاً اكثر او قانه في المسجد " يصلّى الصلوات الخمس بخشوع تام وطمأنينة بليغة فد ذكر النّاس خسبن سنة كما بذبغي و [كان ايخمس بخشوع تام وطمأنينة بليغة فد ذكر النّاس خسبن سنة كما بذبغي و [كان ايختم المجاس بذكر لا المه الآالله و ربّما يعروه الوجد فيسرى ذلك الدي جميع العاصر بن عاضرته كثيراً في عالمه وخلواته وكان له نفس مؤتر و انذار تافع العاصر بن عاضرته كثيراً في عالمه وخلواته وكان له نفس مؤتر و انذار تافع و بيان طبّ ، نوفي في سنة . . . و سبعمائة " و دفن في صحن داره الّتي يسكن فيها بجوار المسجد رحة الله عليهم .

١٩٢ _ الشيخ ابراهيم بن على البوريائي،

كان شيخاً صالحاً كسر باً عبّاً الفقراء والمساكين روى عنه خوارق العادا<mark>ت</mark>

۱ ساکامهٔ ۱۰ بوریکی قفط در م موجود است ۱ ۳ ساتصحیح قیاسی ۱ ـ ب ۱ او راوسته (کذرا) ۱ ق ت و راومنه(کذا) ۲۰ رویءنه ۲ ترجههٔ قارسی کتاب س ۱۲۰ و وازوی کرامات دیا ماند ۱

عمر بن العظفراست (نمرة ١٤١ از تراجم) . و ينصر بح مؤلف حاج ركن الدين منصور ممروف

به ، راست کو ؛ (نمر هٔ ۱۳۷) عتم اوست . ﴿ ﴿ مَا أَيْنَ كُلُمَهُ فَقَطَ دَرَقَ مُوجُودُ است ،

٦ - كلمة منصوره فاتط در م موجوداست ، .. رجوع شود بعاشية ٧ .

۷ -- م د فی مسجد یاغ نو ۰ ۸ - جای آحاد و عشرات در هر سه ندخه سفیداست.

٩ ـ و : اليوريايي ، قُ : البورياسي ،

كثيراً * تأذّب بالشيخ الحاج ركن الدّين بن العظفر أ قد لفيته و اعتفدت فيه اورق ١٢١٠) وسمعت منه ما ظهر صدقه بعد سنين ابتنى خاتفاهاً بمحلّة ايمن آباد ودفن فيها رحمة الله عليهم .

احد الرّهاد والعبّاد المتأهبين للمعاد تأدّب بالشّيخ زين الدّبن المطفّر المعروف بمما المطفّر المعاد والعبّاد المتأهبين للمعاد تأدّب بالشّيخ زين الدّبن المطفّر المعاد عنه معدود ثم تأسى بطريقة الشيخ سعد الدّين محمّد بن المظفّر المعاد في المعاد في ذاويته واعرض عن اهل الدّنيا و شاعت لا أدب و لازمه مدّة مديدة أمم تعد في ذاويته واعرض عن اهل الدّنيا و شاعت لرامانه و زهده بين النّاس و اراد الأنابك سعد بن زنگي ان براه و اناه مراداً فلم يأذن له و جاءه بو ما متنكراً فخرج الشّيخ عن زاويته فسأله الأنابك عن حال الشيخ فقال الآن خرج فرجع الأتابك فأخبر انّه هو فقال قد رأيته ولا ازاجه بعد الشيخ نقال الآن خرج فرجع الأتابك فأخبر انّه هو فقال قد رأيته ولا ازاجه بعد الماه البقين في سنة ثلاث و ثمانين و ستّمائية و دفن بآخر مقبرة منذر بن قيس عند درب الباغ الجديد لا رحمة الله عليهم اجعين ".

۱ د گذا فی ن ۱ - رجوع شود بنمرهٔ ۱۹۲۷ از تراجم ۱ به بجای جمدهٔ از سناره ۱۱ ابنجها جنین دادد ۱ و کان مریدا لنشیخ الحاج ر گن اشریعهٔ والدی [کنا - ۲] راست گولیس الخرفهٔ عنه ۱ میش دادد ۱ و کان مریدا لنشیخ الحاج ر گن اشریعهٔ والدی [کنا - ۲] راست گولیس الخرفهٔ عنه ۱ میش دان به این جمله را نسازد ۱ تراجم ۱ میش در در مرسه نسخه به امراه ۱ ۱۲ تراجم ۱ میش در در مرسه نسخه ۱ میشین زنگی در منه ۱ میشی م ۱ می به گرامنه ۱ میشین در مرسه نسخه ۱ میشین زنگی در منه ۱ میشین افزیکی در منه و دان به در میشین در میشین در میشین در میشین در میشین در میشین در در میشین در میشین در میشین در در میشین به میشین در میشین در میشین به میشین در میشین در میشین به میشین در م

علب الدُّ بن محمَّد ٪ وا دارد كه در هيچيك از نسخ اللائة عربي الري از آن نيست ١ ـــ

١٩٤ _ الحاج على العصار ا

كان من در جال هو لا الرجال و ساقة اهل هذه الرفاقة تأدّب بالشيخ ظهير الدّين عبدالرّ حن و ادرك كثيراً من المشايخ (ورق ١٣٢) يتردّد البه الفقراء في دار عمله ، فيا كاون من زيته وعسامه ، رأيته في سوق البقرا و القوم جلوس حوله ، يتكلّم بالمعرفة وهم يستمعون قوله ، وكان له بذل و إيثار و مروّة عند الاجتماع ، وبكاه و ذوق و وجد في السّماع ، وكان مولانا فوام الدّين عبدالله " ينوره احيانا لاعتقاد في شانه ، و و داد ثابت بينهما في عهد الشيخ و زمانه ، و لو لا ذاك لطوبت ذكره و حضر ناعند مولانا السّميد غموة للدرّس بعد ماتو في فوجد ناه فرحا مسرورا يشرق وجهه لمانا و نوراً فقال رأيت الحاتج علياً في منامي ينشد هذه الأبيات بشرق وجهه لمانا و نوراً فقال رأيت الحاتج علياً في منامي ينشد هذه الأبيات لابن الفارض و يكرّر [ها متواجداً:

مُمَدَّى فَرْقَدَةٍ بِٱلْإِنِّحَادِ تَحَدُّتُ بِنَقْبِيدِهِ رَوْمَا النَّرْخُرُفُ زِبْلَةُ مُنَارُ لَهُ بَلْ خُسْنُ كُلِّ مَلِيحَةِ مُنَارُ لَهُ بَلْ خُسْنُ كُلِّ مَلِيحَةِ كَمَجْنُونِ لَيْلَى أَوْ كُثْبِرٍ عَـرُّةً وَ فَارِقَ ضَلَالَ ٱلْفَرْقِ فَٱلْجَمْعُ أَفْتَجُ وَ صَرِّحُ بِأَطْلَلَاقِ ٱلْجَمَالِ وَلَا الْفَلْ فَكُلُّ مَلِيحٍ خُسْنُهُ مِنْ جَمَالِهِا بِهَا قَالِسُ لَلْنَى هَامَ بَلْ كُلُّ عَاشِق

۱ م م ؛ العالج على بن العسار »
 ۲ م رغال بشم را» و تشديد جيم جنانكه در ق ب بشيط قلم مرقوم است جمع را جل قاحت بعضى بباده » يعنى وى از ببادكان ابن م دان بعثى از فروع و طبقه عوام وكاركران طابقة صوابه بود نه ازمشاج و رؤساء ايشان »
 ۳ م جو ع شود بشيرة ۲۳۹ از ار جم و قام به بوق ، بدوق البقر (" بسوق البقر) ،

و حرجوع شود بنمرهٔ ۱۳ ازتراجه ۱ - ۱ - گذا فی م و دیوان این الفارش ۱ ب ق دوالجمح ۱
 ۲ - گذا فی النامخ الثلاث ۱ دیوان د میلاً ۱ - ۱ م این چهار بیت او تائیهٔ کبر ای امن الفارش موسوم ینظم السّاوان احت (دیوان این الفارش طبع بیموت سنهٔ ۱۹۱۰ میلادی ص ۵۵) د.

عُزَى قومه به أفي سنة سنّ و خسين وسبعمائة (ورق١٣٢) و دفن حذا، حظيرة الشيخ احد "رحمة الله عليهم .

١٩٥ = الشيخ غازى بن عبدالله

يقال اتمه من الفزاة والمجاهدين عجاء فارس لقتال المجوس والمشركين فاستُشهد في عهد عمر بن عبد العزيز و مرفده في رباطه المشهور بالثّلاثاء فلف درب البانج الجديد رحمة الله عليهم.

١٩٦ _ الشيخ شمس الدين عمر المشهدى

كان واعظاً فصيحاً جهوري الصوت قدم شير از فني عهد القاصلي الديد ركن الدين يحيى والسنت خافاً كشيراً من الخواص و العوام ثم ظهر رجل يزعم الدالم الدين يحيى والسنتيع خافاً كشيراً من الخواص و العوام ثم ظهر رجل يزعم الدالم الموعود في آخر الزامان و صار بسببه منهماً فقتل مع من فتل و دفن في وسطا المقبرة في جوار الشبخ غازي رحمة الله عليهم.

١٩٧ _ الشيخ على الشهيد

١٩٨ _ الشيخ او يس بن عبدالله الخنجي

كان من عبداد الرجال واجواد الأبدال ما سمعت في زماننا هذا من بلغ في الطّي مرتبته كان يطوى اثنين و اربعين يوماً لاياً كل ولا يشرب ولا ينام بحيت بعناج الى وضوء آخر ، فد تأدّب بطريقة والده وهو فد تأدّب بطريقة الشيخ العالج عبدالسلام الخنجي (ورق ١٢٣) والشيخ فخوالدين احدالمشتهر ببازارو الموريات مشهورة و دخل في الأربعينات من صباه حتى الماماه ، لم يشرع في شطح وطامات ، ولم يتعد سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم في جميع الحالات ، وسألته يوماً هل يبلغ عدد اربعينانك خسين فقال فد جاوزت ذلك ، وكان لمه في السماع وجد وصياح و حركات غير منعنبطة تشهد على اضطراره ، توقى في شعبان سنة تسمين وسبعهائة و دفن في خانقاهه خلف درب دولت رحمة الله عليهم .

١٩٩ _ الاتابك سعدبن ابي بكر أن سعدبن زنكي

كان ملكاً شابّا جميلًا حسن السيّرة صافى السرّيرة مجمّاً لاهل الفضل مرببًا لهم قد انتسب اليه الشيخ مشرّف الدّين مصلح السّعديّ و مدحه بمدائح و زأن

۱ – م الایعناج – مآل هردو بعثی یعناج ولایعناج بکی است و بنابر ق ب معنی عبارت ابن خواهد بود که نمیخوابید تا معناج بوشوه دیگری باشد و وینابر و د نمیخوابید و بنابر آن معناخ بوشوه دیگری نبود .
 ۲ – اطلاعی از احوال این عبدالسلام خنجی در جائی متوانستیم یدست بیاورید و معنال است که وی بشر عفیف اللاین اسرائیل بن عبدالسلام خنجی سابق الذار مسابق الذار مسابق الذار بین عبدالسلام خنجی سابق الذار ساحب ترجمهٔ نمرهٔ ۱۳۸۸ باشد و ۲ – از احدوال این شخص نبز معلومانی نتوانستیم بهست بیاوریم و سابق در اتناه ترجمهٔ نمرهٔ ۲۰ استطرادا ذکری از و گذشت و

t _ السمدي، را تنط در م دارد .

باسمه الكتب، ولما توقى ابوه الأتابك ابوبكركان هوعند ماك الترك المصلحة اهل شيراز فبلغه خبر وفاة والده عند رجوعه في الطّريق وكان مريضاً فبقي بعده ايّاماً ثم توقيباً وضالعراق في جادي الآخرة سنة ثمان و خسين وستّمائة فأرسلت فرّكان خاتون " قال الفقيه " و كانت صالحة معتقدة " حتّى اتوابه و دفئته في شيراز

۱ ـ مقصه و از د مفلفان ان به هو لا كو است چه در آن اعسار منی در عهد مفطئت مقول و ازمنهٔ متقاربة آن عالمة ناسكه معمولاً اطَّلاع جنداني از اوضاع واحوال امم مختلفه ندارند تصوّر واضحى از الموام مغول نداشته الله و آنها را شعبهٔ از طوابق اتراك قوض مبكر ده الله ٢ ـ و امّا رفتن النابك سعدین ابویکر بدربار عولاکوکه مؤآف بدان اشاره میکند درسنهٔ ۱۰۸ بود برای اظهار مراسم الهنبت از جانب يدرش انابك ابوبكر بمناسبت قنح ولايت لرسنان بعست اشكر مقول و در آن موقع تاایك ابویکر او را باتحف و هدایای بسیار باسم نوا باردوی هولاکو فرستاد . در اثنا، مراجعت الزين سفر اتابك سعد وا دوعرش زاء مرشى صعب روى نبود ويدرش نيز در شيراز بيعاد شد ومدر ومسر از سهاری مکد، کم خبر نداشتند . وچون اتابك سعد ممرحلة طبرش [= الهرش] رسبد بتب ربع مبتدي بود مستسقى ابر شد ورعاف يديد آمد وهمانجا جس از دوازد ووز ازوقات بدركه غطبه وحك بنام او مزيتن كشنه بود درروز يكشنبه هفدهم جمادىالآخرة منة ششصه و بنجاه و هشت در گذشت . و زوجهٔ اوار کان خاتون کس فرحتاد ونابوت او ره بشیماز آورد ودر آنجا دفن نمود و بارگاهی رفیع برآن پساخت وسیس در جنب آن مدرسهٔ بنا نمود و بنام پسرش أتابك عضدالدًا بن معلم آنرا مدرسة عضدته نام نهاد (رجوع شود بجامعاتتو اربخ قسمت سلغريان که هنوز طبع نشده ۱۰ و قسمت او کشای تماآن ببعد طبع پاوشه س ۲۰۰۱ و قسمت هولا کو طبیم کاترمر س ۴۲۲ ، و وصّاف س ۱۸۱ ، و «مندوجین سعدی » س ۱۱ ـ ۱۷) · ۲ سائر کانخانون ژوجهٔ ۱۱۱باك سعد بن ابوبكر بن سعدبن زنگی دختر ۱نابك يژد قطبالدين عجود شاه و مادرش پائون تر کان دختر بریاق حاجب مؤسّس سلسلهٔ فراختائیان کرمان بود - ترکان خاتون را ازانابك سمه سه قرزند آمده بن يسر انابك عضدالدين محمّدك عنقريب اشارة باحوال او خواهد شده و دو دختر یکی بزرگتر موسوم بسلقم خنانون که در حبالهٔ محمّد شامین سلفور شامين سعدين زنكي درآمده وديكر خردترموسوم بابش لحانونكا آخرين ساغريان قارس وزوجة منكو تيمورين هولاكو بود ۽ تركان غائون پس ازوابات شوهر الخستين خود اتابات سعد درسيالة انکاح اتاایات سلجوقشاه بن سلفورشاه بن سمدبن زنگی برادر معشد شاه مذکور در آمده والی پسی الزانعاك زمانی شوهرش شبی دریابان مستی او را بدست غلامی زنگی بقتل آورد در اواخر ۲۳۱ یا ادارل ۱۹۲ (رجوع شود بهمان مآخذ مذکور، درحائبهٔ ۱ و ۱۹۰ مندوحین سعدی ، س۲۲ ـ ۲۸)، ٣ - يعني فقيهصائن الدَّين حسين بن معبَّد بن سلمان صاحب * ناريخ مشايخ قارس > (رجوع شود بشرة ۱۲۲ از تراجم ، وبس ٤ و ١٩) ١ ٤ - م ١ متعبَّدة ١

(ورق۱۲۳) و بنت عليه قبّة رفيعة و جعلت عندها مدرسة سمّتها العضديّة » ثـمُ دُفِن ابنه عُمَد ا بن سعد في جنبه " و انشد لسان العال عنهم :

قَدْ نَيْقَلَنْتُ النَّبِي سَأَمُوتُ إِنَّمَا ٱلمُلْكُ مُلْكُ مَنْ لَا يَمُوتُ جَلَّ رَبِّى وَ عَزَّ مَنْ لَا يَمُوتُ لَا يَمُوتُ لَا يَمُوتُ لَا يَمُوتُ لَا يَمُوتُ لَا يَمُوتُ مُلْكَا

رحمة الله عليهم.

٢٠٠٠ - الشيخ دولت من ابراهيم بن مالك الاشتر ؛

يقال انَّه جاء فارس لقتال المجوس المتحصِّين بقلمة فَهَائدٌ ر "فحاصرهم مدَّة

۱ ـ یعنی اتابك عضد الدّین محمّدین سعدین این بكرین سعدین زنگی . وی دروقت و فات بدر دو از ده ساله بوده چموابديد امرا اورا دراواخر جماديالا خرة سنة ١٥٨ بنغت تشانيدند ومادرشانر كان خاتون حاکمه ومدترة امور مملکت گردید ، ولی ایام سلطنت او چندان امتدادی نیافته پس از دوحال وهفتماه سلطنت يعرب مقطة ازباء قصر دركنشت دراوايل سنة ٦٦١ ودرمدرسة عضدية شیراز مداون شد . ۲ ـ کذا فی ق ب. در م پجای جملهٔ از سنـــاره تا اپنجا جنبن دارد ۲ د ثم دُفن فی چنبه الحوه محمد بن این بکر ۱۰۰ و این غلط فاحش است چه إثارت محمد بایسا ع مورَخين ونيز وطيق ق ب يسر اتابك سمد بود نه يرادر او ٠ ـ ٣ - م ١ اويس (بجاي ﴿ دولت ﴾) ، ٤ ـ كذا في م ، ب ق ؛ مالك بن إشتر (كذا) ، ه - چنین اشت این کامه صریحاً واضعاً درهر سه نسخه یعنی فیهشدر بناء وها، و نون ودال و راء مهملتین ۰ ـ ونیز دزااریخ ملوك آل مظفر قارس از معمود گیتی که در اواخر ناریخ گزیده چاپ عکسی او آناف کیب مندرج است در صفحات ۱۹۲ ، ۱۸۲ ، ۱۸۸ ، ۱۸۸ ، مغت مرتبه نام امن قلعه بعبته بهمدين املا مكتوب است ا و بعلاوه در اغلب اين موازد تدام حروف اين كلمه بطرزذيل حركات كذارده شدهاست ، يفتح قاء وفتح هاء وسكون نون وفنجدال مهمله ودر آخر راء مهمله بروزن قلندر، وما نبز منن حاضررا اذروی همین نسخه حرکات گذاردیم ، ـ درناریخ ابن الأثير چاپ مصر سنة ٢٠٣٣ ج ٩ س ١٩٨ در وقايسم سال ٤٤٣ در احت عنوان . ذكر ملك الدلك الرَّحيم اصطغر و شيراز » سه مرتبه نام اين قلمه فيهشك رجاب شده ابدين اهمان املاي مذكور ولسي بباء موحَّده بجاي فاء ، وازين املاي ابن|الأثير بضيعة الملاي شذالأزار و نازيع معمود کبتی واضح مبشود که اصل نام این قلعه در زبان فارسی **پهشد**ر بوده است بایاه فارسی در اول که بعدها در تحت نفوذ زبان عربی این پاء فارسی کام بفیاء تبدیل شده مثل همین موازد سابق الذكر شداً لأزار و تاريخ عجود كيتي . وكاه بياء عربي مانند سه مورد مذكور در ابن الا تبر و نیز ممانند تلفظ امروزی خود اهمالسی محل یعنی شیراز که این قلعه را اکنون **قلعهٔ بشدر** أ يقيه ورسامه يعد]

مديدة وحاربهم محاربة شديدة ثم أنّ الله تعالى فدّر له الشّهادة وختم له بالسّعادة

[پاليه از صفحه کهل]

مینامند. بهاه موحده و نون وهال و راه مهملتین بهمان افظ بندر معروف بعنی شهر و اقع برالبادریا و محل توقف کشنیها و حمل و نقل پشایع و مسافرین ، واین تلفظ امروزی اهمالی نزدیکشرین صور این کلمه است باملای اصلی آن یعنی پهشار یا یا فارسی که بایك ندر ج طبیعی منظمی از یکطرف در قارسی بهندر - پندر = پندر شده است ، و ازطرف دیگر درعربی از پهندر -فهندر و پهندر و مهندر بعمل آمده است ، ب این صورت اخیر یعنی مهندر با میم در اول إملاي كتاب احسن التفاسيم في ممرفة إلا قاليم ابوعيدالله محمد بن احمد مقدّسي بشاري است از مؤالمین نبعهٔ دوم فرن چهارم هجری که خود نیز بشخصه مدانی درشیراز بوده احت ۰ مؤالف مزبور در شمن تعداد هشت دروازهٔ که شیراز در آن عسر داشته ازقیبل دروازهٔ سَلُم ودروازهٔ اصطخر ومروازة كوار يكينيز دروازة ههملدروا ميشمردكه لابد بواسطة معافات آن دروازمها اين قلمة وللقع درشرق شيراز بأبن اسم معروف شده بودهاست ، ودخويه مستشرق مشهور هلاتدي ناشر كتاب مز بور درحاشیة این موضع می ۳۰ کی کوید د د این کلمه یعنی مهندر نام همان قلعهایست که امروزه قهمندر تامیده میشود و (اوزایی) در سفرنامهٔ خود ج ۲ س ۲۹ بیمد وصف آنرا نموده است ۶ – واین نکته را تیزناکفته نکفریم که بواسطه تشابه خطی عجبیی که ما بین فهندر مانحن فیه و**قهندز** باقاف و زاه معجمه (معرب ﴿ كهن در ٥ كه در قرون وسطى برمطلق هرقلعهٔ مستحكمي كه در وسط بعضي شهرهملی بزرک ایران واقع بوده اطلاق میشده مانند قهندز مرو و قهندز نیشابور و قهندزهای بلخ و بخارا و سمرانند وغیره) موجود است در بعضی از نسخ کلمهٔ اول بکلمهٔ تانی تصحیف شده از جمله درشیراز نامه مطرداً درصفحات ۲۱ ـ ۲۸ ، پس باید جداً ملنفت این نکته بود و این اشتیاه را تکرار نکرد . ـ وژنف فارسنامهٔ ناصری نام این ففعه را غالباً در کتاب خود از جمله در ج ۲ س۳۲ پهندر بیاه فارسی و زاه سجه در آخر و تجزیهٔ آن درگنابت به كلمه نگاشتهاست . و پدون شك چون دردهن او رسوخ كرده بودمكه جزء اخيراين كلمهٔ (دز) است بمعتني قلعه الهذا ابتناء برابن عقبدة خبالي برخلاف إملاي عموم مآخذ معتبرة ويكروبر خلاف تلفظ خود اهالی محل که همه این کامه را چنانکه گفتیم بقلدر براء مصله بلفظ بندر بمعنی شهر ساحلي تلفظ ميكنند او آنرا بازاء معجمه و انفصال دركتابت نكاشته و اين اسلاي ساختكي را باین کلمه داده است ، .. در فارسنامهٔ اینالیلخی نیز جون یکی از مآخذ عمدهٔ دو ناشر آن کناب مرحونتين لسترتج وابكولسن درتصعيح متن آن بتصريح خودشان همين فارسناءة تاصري بودهاست الهذا آنها نبز کلمهٔ پهندروا درنام اين قلعه که دومزتبه در آن کتاب ذکر آن آمه (۱۹۲۰ و۱۹۹) بدون شك استنادآبقارسنامهٔ ناصری آنرا به پهشالی بازا، معجمه تصحیح کردهاند با وجود اینکه در نسخهٔ موزهٔ بریطانیه کسه اقدم نسختین اساس طبع ابن البلخی است ونسخهٔ دیگر یعنی نسخهٔ بازیس فقط سوادی از آنست این کلمه صریحاً فیهشاند با راه مهمله مکنوب است (رجوع شود يس ١٦٦ حاشبة ؟ از ابن البلخي) .

فدفن في محله المعروف به أو فيل كان فبره خلفاً ما اطّلعواعليه حبناً حتى رآه احد من النّاس بريد عمارة في تلك الأرض فاطلع على حفير فنظر فيه فراًى رجلًا جسيماً وسيماً طويلًا مدفوناً مع اسلحته و ثيابه وفي بده خانم قش عليه اسمه و نبه فعلموا ذلك وجعلوا تربته منواراً و لنريارة نربته اثر ظاهر فد جرّ بوها والحلف

[بابهٔ ۱۱ سفحه قبل]

تألینجا صحبت از املای نام این قلعه بود الما موقعیت آن چون مرحوم قرصت شیرازی در کتاب ه آثار عجم ، از همه کس بهتر وصف مشیع مفیدی ازین قلعه نموده ما بنقل خلاصةً هـــعاورات وی دَبِلاً اکتفا میکنیم · در ص ۱۱۵ ـ ۱۸۵ از کتاب مزیور منن و حاشیه گوید : « قلعة بشدر » قلمة ايست در سمت شرقي شيراز بهسانت كمتر از ميلي وباغ دالكشا در بياية آن قلمه واقم شده و آن قلمه را قهندز نیز گویند بینهٔ قاف و گسردال و آن معرّب گهن در است بمعنى قلعهٔ گهن و اين اسم عالم است براي هر قلعهٔ كهنهٔ چنانكه در بلاد ديكر هم قلعه هماني هست که آنها را قهندز مینامند . و قلمهٔ مذکوره را قهندز بفتح قله نیز نوشتهاند . بهرصورت مانعة الجمم اخواهد بودكهم تهندز بأشدعموماً وهم فهندز خصوصاً اما دراين اوقات فِقلعه بشدر اشتهار دارد و بندر جالی راکویند که معلق صدور و ورود تنجاز باشد و بیشتر اب دریا راکویت ومعروف است که قلعهٔ بندر وفشی اطراف آن تبنأ بعسافتی آب بوده که یکششی عبور می:مودهاند ولى حقيقت آن معلوم قفير نشده [اين وجه نسمية فلحة بندر بكأي علمياته وواهي است ومنشأ آن جهل بنام اصلی قدیمی این آلمه است که جنانکه سایق گذئیم پهندر بوده و سیس یکنرت استعمال پهندر = پندر = پندر شده است د ناش] و آن کوهنی است طبیعی ارتفاع چندانسی ندارد و يكطرف آن دامنه دار است ومنتهي يصعرا مبشود واطراف ديكرش اتصال بكوء ديكر دارد ولي جوواب آنرا از سنگ و کج برج و بسارو ساخته یودهاند 👄 از بورش دشمن مصون مانسد ، اکنون از آن حدیما جز آثاری یافی نیست و برسر آن کوه که وسط ندمه باشد چاهیاست بسیار عميق مرتبعًا حفر شده كه چهازده ذرع دور دهن آنست وعمق آنرا ثريب يكصه ذرع يأفتهم و آب ندارد و اگر چه العال بی آبست وای معلوم است که آب داشته زیر اکه اطراف آن چاه آثار حوض و منهم که از صاروج و آجر ساخته بودهاند میباشد . ونسوان فاحشهٔ مقسوة واجهالفتاررا در آن برده می افکتند ، و دو چاه دیگر در آن قلعه هست ولی قطر آنها کمتر است از چاه مذكوره النتهى • - ومرحوم ميرً يرسي سايكس انكليسي درسفر نامة خود موسوم به دده هزار ميل در ایران ؛ (ترجمهٔ فارسی ج ۲ س ۱۹۲) در خصوص این فلمه کوید ؛ د آنــار فلمهٔ بزرکی نبز موسوم **بقلعهٔ بندر** دراین شهر [یعنی شیراز] دیده میشود که دارای دو چاه عمیق سنگ آهکی است و تا این اواخر هو زنی راکه در مین ارتکاب زنا دستگیر میکردند در یکی از آنها می افکندند و این قلمه معقفاً قبل از ظهور ا-لام پناشده زیر ا حضاریهای آن نفر بها نظیر حجّاریهای مرودشت است ۲۰۰

١ - كذا في ق ب ١ ج ا في المحلَّة العروفة به ١

عنده عظيم رحمة الله عليهم.

٢٠١ _ الفقيه نجم الدين محود بن الياس

^{1 -} ب: الكبير (بياه موحده) ، ٢ - م: وخده (ابيخای عواخد منه) ، ٢ - م: جانب ه الحدوی في الطب ، - رجوع شود بكشف الطنون درندت هدي عنوان ، الحاوی في علم الشداوی ، ساحب فارستهامهٔ ناصری ٢ : ١ ؛ ١ ؛ ١ ازين كتاب به « حاوی صفيره نمبير ندوده و از « حاوی» معروف محتدين زكر بای وازی به حاوی گبير ، واین بايد اصطلاحی مخصوس باشد والا معروف در عموم كنب طبقات اطباء وفهارس كنب وغيره نام كتاب رازی « حاوی » مطلق است بدون هيچ قيدی و صفتی و نام كتاب حاضر بهمان نحو كه در متن مسطور است «الحاوی فی عنم النداوی » است نه دحاوی صغيره » د از كتاب الحاوی فی علم النداوی نسخ متعدده موجود است از جمله نسخهٔ در موزه بر بطانيه دراندن ، و نسخهٔ در كری در گونا (آلمان) كه ناريخ كتابت است از جمله نسخهٔ در موزه بر بطانيه دراندن ، و نسخهٔ در كری در گونا (آلمان) كه ناريخ كتابت آن سنهٔ ۲۰ سنه ۲۰ سنه و بسيارعظيمی نمود» آستان قدس رضوی در مشهد كه مؤاف فيرست آن كتابخانه ع ۲۰ سنه ۲۰ سهو بسيارعظيمی نمود» در آن باه مؤهده و خاد معجمه ، ۲ د كنا فی م ، ق ب د القلب (كذا) ، د البخيه ع بيا، مؤهده و خاد معجمه ، ۲ د كنا فی م ، ق ب د القلب (كذا) ،

مال الى العالم العلوي في سنة . . . وستّمائة اودفن في بقعته رحمة الله عليهم . ٢٠٠ - مو لانا جلال الدين احمد بن يو سف بن الياس ٢

الطبيب الفاصل الأديب الكامل كان عبياً الى القلوب (ورق ١٣٤٠) مقرباً لدى الملوك بنفق ماله على الصوفية و يجمعهم على الطعام و يطيب وقتهم بسماع الكلام وله ديوان جع فيه اشعاره من العربيات والفارسيات، وملمعاته في غايسة الكلام وله ديوان جع فيه اشعاره من العربيات والفارسيات، وملمعاته في غايسة اللطافية ولما فضى عن نظم كتابه الأرب، وشاع ذكره في الشعراء وذهب كتب كل من اولى الفطنة والأدب سخة منه بحل القهب ، و رزقه الله اولاداً موسومين بالكمال من افاصل الرجال، ومن جملة مابقى على ذكرى من شعره:

تَحَيَّرُتُ خَتَّى لَسْتُ آدْرِى مُعَبَّدًا وَ فِي ٱلْفَلْبِ عِنْدَ ٱلْإِنْتِبَاهِ تَوَطَّنَا وَ يَغْبِطُ قَلْبِي ٱلْعَيْنَ حِيْنَ تَوَسَّنَا * آأَنْهِ طَبِيبٌ فِي ٱلْحَقِيقَة آمُ أَنَا خَيَالُكِ فِي عَيْنِي الْأَكْنُتُ نَاتُما فَتَحْسُدُ عَيْنِي ٱلْقَلْبُ عِنْدَ ٱلْتَبَاهِهَا

است میدوان حمل برضرورت شعر ازباب «ولا ارض ایفل ایفائها »نمود ، ولی این بیت عبدریگری دارد و آن اینست که قائل آن توشن را چنانکه از سیلق واضح است بمعنی « خوابیدن» استعمال کرده و حال آنکه توشن بمعنی « آمدن کسی است نزد کسی در وقت خواب وی » و بمعنی « خوابیدن» در وقت خواب وی » و بمعنی « خوابیدن» در کتب لفت متداوله بنظر نرسید ، قال فی اللسان « نوشن قلان قلاناً اذا اتاه عندالنوم و قبل جاه حین اختلط به الوسن » ،

وَقَدْ اَنْعَدَتْ قَلْبِي وَعَيْنِي مَسْكَنَا قَلَا آشْتَكِي ٱلْبَيْنُ ٱلَّذِي كَانَ بَيْنَنَا فُوَّ الدِي نِيْرِانُ وَ عَيْنِي لُجَّةً لَئِنْ اللَّهُ ٱلْأَيَّامُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ ومن اشعاره الفارسيّة :

آمد شب پیری انعم الله مساك اینست جزاش احسن الله جزاك

شد روز جوانسی جبرالله عزاك ای دهر هر آنكه دل بمهر تونهاد

(ورق ۱۲۵) تو قبي في سنة اربع واربعين وسبعمائة "ودفن في رباطه" في جوار عمّه رحمة الله عليهم".

۱ ـ این سه کلمه قفط در م موجود است .
 ۲ ـ کفا فی م ، در ب ق جای آحاد وعشرات سقید است ، در باق جای آحاد وعشرات سقید است ، در فارسنامهٔ ناصری ۲ : ۱۳۵ نیز وقات اورا بطیق م درسال هفتصه وجهل وجهان ضبط نموده است شاید از روی همین نسخهٔ م .

٣ ـ م ، في يقعنه ، ٤ ـ أكلمات از رادَّهُ ٣ آنا ابتجا فقط در م موجود است ، ـ بعثاسيت ابتكه دركتاب حاضر ترجمهٔ احوال دونفر ازين خاندان بني|ابأس كه همه از اطبًاء مشهور شيراز بودداند پمنی نمرة ۲۰۱ و ۲۰۲ مذکور است کونیم که یکی دیگر از افراد همین خاندان که ظاهرا نوادهٔ صاحب ترجبهٔ حاضر (نمرهٔ ۲۰۲) احت مؤلف کشایی است معروف در طب" بزیان فارسی موسوم به **کفایهٔ مجاهدیه** و نسخ متعدّده از آن در کثابخانههای ایران واروپها موجود است؛ ومؤان آن خود را منصور بن محمد بن احمد بن يوسف بن الياس مینامد (فهرست نسخ فارسی موزهٔ بریثانیه از ریو س. ۷۰) . و در فهرست کتابخانهٔ مجلس اتب دفقیه: را نیز برای اوافزوده ، ومؤاف این کتابرا بنام بادهاهی موسوم به **مجاهد السلطنة** والدين سلطان زين العابدين تألبف نبوده احد (همان موضع از فهرست ربو) ، حال كوتهم ازنام جئا وآاياء جذمؤاني كفاية مجاهديه كه بعينه وايدون كم وزياد همان نام ونسب صاحب ترجعهٔ حاضر (نمرة ۲۰۲) است • و نبز از لتب ه نقبه » که بعینه همین لقب یا نعت را صاحب شدًالاً زار برای صاحب ترجمهٔ نمرهٔ ۲۰۱ کنه عمّ صاحب ترجمهٔ نمرهٔ ۲۰۲ است ذکر کرده ۰ وبالأخراء از اينكه صاحب كفاية مجاهديمه نبز مانته دو صاحب ترجمة ٢٠١ و٢٠٢ هرسه ازاطيّاء مبياشته ظن بسيار نوى يلكه تغريباً قطع ويفين حاصل مبشودكه صاحبكفاية مجاهديَّة منصورين معتقد بن احمد بن يوسف بن الباس نوادة صاحب ترجمة حاضراحمدبن يوسف بن الباس بايدياشد، ونهز از نام و اللب مخدوم صاحب كفاية مجاهديّه ٥ مجاهدالدّين سلطان زين العابدين * تقريباً شك [يليه درسامه بعد]

٣٠٣ - الشيخ عز الدين الاصبهاني ١

كان حافظاً لقرآن ذاتجو بدحسن وخشية وبكا، وتضرع و دعا، فد صحب المشايخ الكبار و ادرك كثيراً من العلماء الأبرار تسم لزم زاويته و اشتغل بتلاوة كتاب الله تعالى و تعليم او لادالمسلمين يقوم حين يبقى بصف الليل او تائه فيدرس لكتاب الله وعمى في آخر عمره مدَّة " ثم ابصر حتى كتب مصحفاً آخر بيده ثم عمى أو اسن حتى جاوز التسمين " توقى في سنة . . . و تسمين و سبعمائة " و دفن في زاويته على رأس سكة السخانين الرحمة الله عليهم .

٢٠٤ _ الشيخ عز الدين ابو طاهر الابو سعيدي^

من اولاد الشيخ ابي سعيد بن ابي الغير الميهني كان صوفياً حسن السمت لطيف المحاورة إله نظم فائق وكلام رائق يقوم للتصيحة بين المسلمين و يتكلم بالغلظة مع الملوك والسلاطين وكان ذا تواجد و استغراق و امثال

وشبههٔ تسی ماندگه این مغدوم هیچکس دیگر نمینو اندیاشته جز استنطان مجاهد الدین زین المایدین بین شاه شجاع بن آمیر مبارز الدین محمد بن مظافر از ملوك آل مظافر فارس (۲۸۹ – ۲۸۹) ، و با همهٔ این فراین و اشعه ربو و انه مغدوم صاحب کفایهٔ مجاهد یُه رایکی از ملوك کشیر دشاهی خان الم همهٔ این فراین و اشعه ربو و انه مغدوم صاحب کفایهٔ مجاهد یُه رایکی از ملوك کشیر دشاهی خان الم و حال آنکه اصلاً و ایداً در تازیخ فرشته در شرح احوال این سلطان لفید و مجاهد الدین بیرای او ذکر نکر ده است، و علاوه بر فرینهٔ نام خود کتاب یعنی گفایهٔ مجاهد یه صریح نسخهٔ موزهٔ برینانیه است و خدوم است، از ذکر نکر ده است، مغدوم صاحب کفایهٔ مجاهد یه نمیجاهد الدین به بوده است، از دعر آلدین به افزوده و دیوسف به مناحب کفایهٔ مجاهد یه به مناور و مناحب نمی به الکتاب (ع) مناحب فی سفهٔ شمین و سیمالهٔ مناور و مناحب فی و به مناف فی و مناور و مناحب کنا فی و به منافق و مناحب المنان (به و کفا فی و به منافق و به منافق و به منافق و به منافق و به داخلین و میامه الله و به و ندان و به المنان (به و ندان و) ، مناه معامین و سیمالهٔ در به و ندان و) ، مناه فی سفهٔ شمین و سیمالهٔ در به و ندان و) ، مناه مناحب کفایهٔ و ندان (به و ندان و) ، مناه فی سفهٔ شمین و سیمالهٔ در به و ندان و که و کفایه و کندان و که و ندان و که و کفایه و کندان و که و کندان و کندان و که و کندان و کندان و کندان و کندان و کندان و کندان و که و کندان و که و کندان و که و کندان و کندان و که و کندان و که و کندان و که و کندان و که و کندان و کندان و کندان و کندان و که و کندان و کندان و کندان و کندان و که و کندان و کندان

٨- تصحيح فياسي قطني. • هرسه نسخه ، إلا بي سعيدي ،

غريبة اسارت ذكرها؟ في الآفاق و مرقده بزاوية الشيخ ء زُ الدَّين المصافاة؛ كانت بينهما رحمة الله عليهم .

٥٠٥ _ الست زاهدة خاتون °

كانت صالحة متعبّدة مخاصة في النّبّة (ورق١٣٥ ب) تروّ جها الأنابك بُوابه ولمّا غلب السّلطان الب ارسلان على فارس، وانتزعها من السّلجوقبّة ولاها الأنابك بزابه وكان عليها حتى غلبت السّلفريّة في سنة ثلاث واربعين وخسمائة "

1 - م ه عربية ، ۲ - م ه سار ذكره ، ۲ - يعنى صاحب ترجية مذكور بالاقاصلة
 قبل بظير الهالب ، ٤ - م ه ليصادقة ،

دراسخهٔ م درحاشیه درمفایل این عنوان بخطی الحاقی فیرخط کانب اصل نسخه توشنه اند : « یقعه و مزار خاتون مشهور بخاتون فیامت : « ۱ س تصعیح فیاسی - سب ق = تزوّجه (کفا) ، م بخسعیح انجافی : تزوّجه (بالا تابث) ؛ « ۷ س ب ق دعنی» را ندارند ،

الله عبدلة از ستاره تا ابنجا در هرسه تسخه بعبته بهمین نحو است بی همیج اختلافی و تفاوتی ، و در ترجمة فارسي ابن كتاب نيز فقرة معادلة ابن جملة عبناً ترجمة تحت الفظى همين عبارت احت بدون هیچ کم وزیادی - بنابرین پس معلوم میشودک هیچ تحریف و تصرّقی از نشاخ دراین جمله روی نداده است و هر چه در مئن مستقور است از قلم خود مؤلف جاری شده بوده است - ومعذلك درهمین جملهٔ کو نام دوسطری سهندها تاریخی بسیار بزار که فاحش واضح روی داده است که شخص الزملاحظة آتها غرق درواي حيرت وتعقب مبكرددكه وبكوته ممكن است شخص فاضل ادرب عالمي که تأایلهٔی باین نقیسی از تر اجم مشاهیر و جالشیرخود بهادگارگذارده تا این درجه از تاریخ وقایع مشهورة دنبا وسركفشت طبقات مختلفة ملوك وسلاطين و روابط صلحي وجنكي ايشان بايكلايكر وساير تحولات وتبدلات عظبية اوضاع عالم بيراطلاع وباين اندازه تهيدست باشدكه اينكونه اباطيل بريشان مضحك راكه نشل عامها نةمعروف هخسن وخسين هرسه دختران معاويه مدر جنهاآن بسياد حقيم و ناچيز است درهم يافته ودر بطون دفائر مغلّد نمايه- ياري آن اشتباهات ازفر از فيلياست ، **او لا** مؤلف كويده وقتبكه سلطان البارسلان يرفارس غلبه كرد وآن ولايتهرا ازدست سلجوقيان انتزاع نعود النخ» • وحال آنكه خود حلطان الب ارسلان از اشهر مشاهيرسلاطين سلجوقته ودومين يادشاه بزرك آن سلسله بود يس چكونه بك بادشاء سلنجوقته فارس را از دست سنجوقبان انتزاع تعود. بوده است ۶ بدیهم است که مؤاف در ذهن خود ماین سلجوته و دیالمه خلط کرده و میخواسته شايد ﴿ دَيَالُمَ ﴾ بِكُورِكِ ﴿ مُلْجُولُكِ ﴾ كُفتُه ﴿ وَاشَارِكُ نَمْهِمَا السَّبُ كُهُ سَلْطَانَ الب الرسلان خود يكي الز مشاهير حلجوثتيه يوده است و خيال ميكرده كه سلجوقتيه قبل از ديالمه بوده انه و الب ارسلان از ولية ور سقيمة ومد

ثم قُتل بزابه بأصبهان فارسات الخاتون زاهدة جماعة حتى جمعوا عظامه فأتوابها شيراز فدفنتها وبنت عليها فبه رفيعة ومدرسة وسيعة انفقت فيها الذخائر و ونفت عليها ما كان لها من ارض و عقار و جملت توليتها لأمام حنفي ثم عرض لها فكر في قضيته أف زلتهم و جملتها للشافعية وكانت مو فقة للضيرات وزيارتها مما يتبرك بها رحة الله عليهم .

والبه الاستحدة ابل

دؤه بها بوده. و تَاقَيها مؤلَّف كو يدكه : سنطان السارسلان بعداز آنكه فارس را بزسلجو تبه [صح و از ديالمه] انتزاع نعود حكومت آنجازا بانابك برابه دانا ، وحال آنكه فتح فارس بدحت الهارسلان و انتزاع آن از دیانمه در سنهٔ ۹ ه ۶ روی داده و ابتهای حکومت اتابک بوزایه برفارس از جلت سلطان مسعود بن معتمين ملكشاهبن البارسلان (ته ازجانب انب ارسلان) درسنهٔ ۴۲ ه بود. يعني هفتاد و سه حال بعه از فتح فارس بدست الب ارسلان ، و التليك بوزايه در آن تاريخ يعني درموقم قنح قارس بدست صعفان البارسلان خايد هنوزمتوك همنشده بوده است ا و كالمّا مؤلف كويه أنه اتأبك بوزايه از آنگاه كه الب از حلان قار حررا از منجوق ع 👚 ازديالله] النزاع نمود ي حکومت آنجاً را باو سیرد تا وقت خروج سنفر بان درسنهٔ ۴۲ وی همچنان در حکومت قارس باثمي بوف و حال آنكه فتح قارس بعدث الب ارسلان جنالكه گفتيم درسنة ١٩٥٩ بوده وخروج سافریان جنانکه مؤلف و دیگر ان همه گفته اند درسنهٔ ۳ ه ه ۰ ومایین این دوتاریخ هشنادو چهار سال فاصله است درصور تبكه حكومت بوزابه برقارس باجداع مورا خين نفط دمحال بوده احت لاغير و ابتداء آن ازسنهٔ ۹۳۲ بوده است از جانب سلطان مسمودين محلمه بن ملكشامين الب اوسلان و انتهاء آن درسنهٔ ۴۲ ه که دراین سال اثابات بوزایه درجنگی که مایین او وسلطان مسعود مذکور روی داد بدست همان ملطان درموضعی ماین اصفهان و همدان موسوم بمرج قراتکین کشته شد . ـ ١- ق ؛ قضية ، ٣- كذا في ب ق ، م؛ فعز انته، ٣- رجو ع شود نيز بر اى ترجعة ز اهد، خانون بشبر از نامه س ٤٠٤ كه وفارسنامة ناصري ٢ : ٥٥ ١ - درترجة فارسي كتاب حاضر يتوسط يسرمؤ أف عيسيان جنبه دراينجا بعد الزترجة زاهده خانون ترجبة فيلررا علاوه دارد وابيع علاوه كويا ازخود مؤأف كتاب حاضر بوددكه بعدها در بعضي نسخ متأخراه الجلق كرده بوده نه از مترجهم جمه إو هميشه چیزهائی را که از خود علاوه کرده این عبارت را قبل از آن افزوده ۱۱۱ مترجمگویشه و اینجا چنین عبارتی اخارد ، باری ترجمهٔ مزیور اینات از روی نسخهٔ خطای مرحدوم شماع الملک شیمازی (متن چایی در اینجا مغلوط احت) « دو درهمسایه او (یعنی درهمسایکی قبر زاهمه» خانون] خاتون كردوجين از عبان نقراء و غلمهٔ صاحب خبر بود وتربيت علما وقضلا بجا ميآ ورد و آثار خيرات او تا اصروز باقبي است كه بسيار مردم از فيش عام ً او بهير، مبيرند و غاص و عام ً بخشش ازو میرایند از طلبه و دااظ وغیرازشان از عبّاد و زهّاد مبادم [ظ د مباومه] صنوف خیرات او میشنایند [ظاء می سنانند] و مدنن او در همسایهٔ بی بی زاهد، خانون است ا انتهی، -يتبه در سفيرة بدد

٢٠٦ _ الامام ظهير الدين ابو عبدالله الخطيب ا امام المسجد الفخري

وخطيبه وكان من خطباء المسجد الجامع العنيق ايضاً له مقامات و آيات وكرامات يقال له امام الأبدال ووى عنه انه قال صاببت المغرب ليلة في عراب لجامع العنيق فلما سلمت عن يعيني فقدت المنبر والأسطوانات كلها و رأيت عند حظيرة الأولياء سبعة رجال لهم سبماء الأبدال (ورق ١٣٦) فعلمت انهم من جملة الياء الله ثم سلمت عن يسارى فنظرت الى المنبر فرأ ينها موضوعة والأسطوانات

بنيه از سنحة نيل

راقم حطور کو به مقصود شاهزاده کردوجین خاتون از شاهزادگان معروف مقول است که مایرش ابش خائون سابقاله كر دختراتابك سعه بن ابوبكرين سعدين زلكي بود ويعترش منكو تبمورين هولا كو بن تواني بن چنگيزخان - وي ايندا در حدود سنة ۱۸۳ در حيالية سلطان خلال الدين سهورغتمش ششمين بادشاء سلسلة قراختاليان كرمان درآمد و پس از قتل شوهرش درستهٔ ۲۹۴ جندین شوهر دیکر کرد که آخرین آنها اسرچوپان معروف بود ، وی زنمی پسیار ختر و نیاک فطرت بود و در شيراز ارتبة خبرية بسيار مهاتبي طرح افكتد از جنابا مدرسة مجللهي موسوم بمدرسة شاهبي بنا نعود و موقوقات بسيار نقيس بر آنها وقف كرد ، صاحب تارجخ وصَّاف كــه معاصر ابن خاتون بوده در کتاب،مزبور ص ۱۲۲-۱۲۳ وصف بسیارمبسوط مفسّل دقیقی ازین مدرسه وسایر ابنیهٔ خیرته وصدفات دار؟ه و رفیان جاریه و موقوفان مختمهٔ این شاهزاده خانون میکندکه بسیار مشم احت الشاهزاده كوردوجين يتصريح صاحب مجمل فصبح خواتسي دراسنة هنتصه واسي و هشت در شهر سانطانیه وقات یافت و نعش او را از آنجا بشیراز برده در آنجا درمدرسهٔ که خود ماخته بود دفن کردنه (ابرای مزید اطاً بلاغ از سوانح احوال شاهزاده کردوجین رجوع شود بسمط العاني للمعضر فالعقبا فأليف ناصر العاين منشي كرماني درتاريخ قر اختائبان كرمان نسخة عكسي التابخانة مأى طهران ورق ١٠٨ بيمه ، و جنامع التواريخ رشيه السدين قضل الله وزير در قست مولاكو در قصل راجم باذلاد و اعتاب او و نبز در اواخر قصل راجم بثاريخ قويبلاي قاآن س ۱۵۱ و ۵۷ و از طبع بالوشه ، و تباریخ وسیاف س ۲۲۲ ، ۲۹۱ ، ۲۹۱ م ، ۲۹۰ ٦٢٢_ ٦٢٢ . وتاريخ كريده س ٥٣٢ ، ٥٣٥ ، ٥٦٥ ، و ذيل جامع التواريخ ازحانظ ايرو س ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - وتاريخ آل مظفر ازمحاود كيشي ياكنبي س ۱۲۰ و روشة الصفا الحبيب السير درقصل قرا غنائيان كرمان) ،

ا - كامة «الخطيب» واقتط در م دارد . ٢ - چنين است در عوسه اسخه يتأنيث ضمير منبر . ال صواب «نر أيته موضوعاً » است : _ بحالها فحالت بيني و بينهم فقلت في نفسي ليت شعرى انهم ممن افتد وابي في الساوة ام الوتهنيت ان الوكان لي معهم صحبة فيت الليلة في تلك الفكرة علمًا اصبحت جاءني فقير فقال الرجاعة من الفقراء في المسجد ينتظر ونك فهشيت مع البهم فلما راً بنهم عرفتهم فسلمت عليهم وكان بين ايديهم خميصة فيهما كسرات الخبر ولقاطات الطمام مما يأخذه الفقراء من الأبواب نفالوا يا مو لانا تقدم وكو معنا من هذا فجلست اليهم وواكلتهم فقالوا يامو لانا اللاكتباقد انتدينا بك البارعة في السلوة فطب نفساً ثم الذبوالي في الرجوع فقمت عنهم و يقال صار بعد ذلك في السجد على جانب القلريق يرى عليه النوا في الليالي رحمة الله عليهم .

٢٠٧ _ الامير يعقوب بن الليث م

اول الملوك الصفاريّة من شيراز "كان في بداية حاله صفّاراً وليكن متكبّر

جبّاراً قال العمّه بوماً (ورق ١٣٦٩) انّي انقتكر في امرى ولا يليق بحالى ان اصرف عمرى في هذا العمل الدّون وانّى اربدان احصّل شرقاً وصيتاً وذكراً في الدّنيا قويّه الى خراسان واعطاه الله مناه حتى غلب تلك الدّيار و دانت له العلوك بالفهر والاختيار وكان ذلك في ايّام المعتمد على الله [صح: المعتز بالله] ثم استولى على كرمان وفارس في ايّام المعتز بالله [صح: المعتمد على الله] وحفا له من جيعون على كرمان وفارس في ايّام المعتز بالله إصح: المعتمد على الله وحفا له من جيعون السي الرّي و من بغداد الى سجستان و لمّا مرض بالأهواز فاعيى الأطباء دواؤه السي الرّي و من بغداد الى سجستان ولمن اليه في العماريّات فلمّا حضره التمس السي المن سهل بن عبدالله التستريّ فحمل اليه في العماريّات فلمّا حضره التمس منه الدّعاء فرفع سهل بديه و قال اللّهم الريته ذلّ المعصية فأره عن الطّاعة ففّر جعنه في ساعته و اثّر ذلك الكلام في قلبه فنشر الخيروبسط العدل وقيل رجع الى شيراز في ساعته و اثّر ذلك الكلام في قلبه فنشر الخيروبسط العدل وقيل رجع الى شيراز

الم الإصابية فيل

مندرج است وما آخرا درمتن بطبع رسانیدهاید لهذا باین ملاحظات ما در این ترجمهٔ حال از ذکر اختلاف قراهات نسخهٔ م بگلی صرف نظر کردیم ۲۰۰۰ مربع است که مؤانف بعنوب لبت را ازاهانی هیراز می دانسته وحال آنکه بأجماع مور"خین کتیهٔ خاندان صفاریان ازاهالی سیستان بوده الله ازشهر قراین (رجوع شود بعمجم البله ن در تحت همین کلمه) ۰۰

ا - كذاني في ب (بخاء معجمه وتاء مثناة فوقانيه) . م، الأجبار (بعيم وباء موشده) .

آ - العماريّة [بفتحالمين العيمانة وتشديد البام] هو دج يُجْلس قبه > (محيط المحيط واقرب الموارد) ،
 اين نوع هو دج را هم اكنون در ايران عماري كويند (رجوع شود بيرهان قاطم در «عمار»
 و قبات النفان در «عماري») ، _

فتوقّي بها ، و ذكر في التّواريخ الله مات بجنديسابور ' في سنة خمس و ستّين وماثتين ' وهو الصّحيح ، وينسب اليه اشعار بليغة ' منها (و دق ١٣٧):

سَلَامٌ عَلَى آهُلِ ٱلْقُبُورِ ٱلدَّوَارِسِ كَأَنَّهُمُ لَمْ يَجْلِدُوا فِي ٱلْمَجَانِسِ وَلَمْ يَشْرَبُوا مِن بَارِدِ ٱلْمَاءِ شَرْبَةً وَلَمْ يَأْكُلُوا مِنْ كُلِّ رَطْبٍ وَيَابِسِ سَلَامٌ عَلَى ٱلدُّنْيَا وَطِيبٍ نَعِيمِهَا كَأَنْ لَمْ يَكُنْ يَعْقُو بُ فِيهَا بِجَالِسٍ اللهِ اللهِ اللهِ المُ

وبحذاء الحدّاء * قبر اشتهر انه ذاك و لملّه واحد من نومه رحمة الله عليهم .

۱ د تصحیح قطعتی از روی عموم مآخله دیگر ۱ د ق ۱ اهمه تیمامور ۱ ب ۱ اهبه نیمابور د واجعاع موراً خین بعقوب بن اللیت در جند بسابور (که شهرهشهوری بوده است درخوز ستان واکنون انین خرایه های آن اندکی در جنوب شرقی دزاول مشهود است و درنفشه های معنبر ایز جای آن نشان داده شده احث) وفات نموده احت و در این باب اصلا و ابدا اختلافی بین ایشان نیمــــ • ٣ ـ خلاقي مايين مورُّ خين نبــت كه يعقوب در ماء شوَّ ال حال دو بست و خصت و يذير و فعات بانته است • فقط روز آنرا بعضي جهاردهم وبعضي توزدهم وبعضي بيستم ماء مذكور شبطكردهاتم ٣ ـ اين قفره كه يعقوب ليث اشمار عربي كفته باشد ظاهراً بايد بكلِّي بيراصل و افسانه ياشد جـــه بتصريح تاريخ سيستان كه درخصوص تاريخ صفاريان قطعا ازمآخذ بسيار قديمي معاصر يافريب العصر بماآن طبقه استفاده نموده بوده يعقوب اصلا وابدأ زبان عربي نميدانسته وتعييفهميده است و رجوع شود بدو حکایت راجع باین مطلب در کتاب مزبور جاب آقای ملک الشعراء بهار ص ۲۰۹ و ۲۰۰۰ ۲۲۱ ، و معقلك مسمودي در مروج القاهب كه فقط قريب هفتاد سال بعد از يعقوب تأليف شمه هرقصل خلافت المعتمد على الله سه بيت برهمين وزن وقائية إشعار منن كتاب حاضر باو تسبت دائه که عین آنها در حاشیهٔ بعد مذکور خواهد شد ، ولابد این ایبات از زبان او وبلسان حال او کهت شده بوده است نه آنکه شخص خود او گفته باشد چه ظاهر آشگی درصتات قول ساحب تازیخ سیستان و دو حکایت منهور نمیشوان نمود ۱ 🔞 ـ بیت اخیر این آبیات را این خلکان در شرع احوال يعقوب ايت ۲ ، ۸۲ ، تثل كرده والى نسبت بيعقوب نداده بلكه كويد ، ﴿ قَالَ وَبِوَالْوَفَاءَ الْعَارِسِي رأيت على قبر يعتوب بن اللبث صحبقة وقد كتبوا عليها ،

ملكنُ خراسانًا و اكناف فارس و ماكنت من ملكك العراق بأيس سلام على الدنيا و طيب تعيمها إذا تم يكن بعقوب قيها بجالس

و مسعودی نیز درمروج الذهب درخلافت المعنده علی الله سه بیت بهدین وزن و نافیه بیعنوب نسبت داده وعین عبارت او ابنست : «ویقال ان بعقوب بن اللیت قال فی سفرته هذه ایباتافی مسیره وا^{نه} خرج مذکراً علی المعتدد و من معه من الموالی اضاعتهم الدّین و اهمائهم اس صاحب اگرنج فقال:

خراصان احویهها و اعمال قارس و ما آنا من ملکک العراق بآیس افاما امور الدّین ضاعت و آنملت و دئّت قصارت کالرسوم الدّوارس خرجت بعدون الله بعداً و قصرة وصاحب رابات الهدی فیرحارس »

م يعنى جعفر حقّاء ، رجوع شود يسابق بشرة ١٦٠ ال تراجم ،

النّوبة السادسة

للجامع العتيق و ما في حو اليه المسجد الجامع العتيق

لارب الله الغضل الأماكن لأجابة الدعاء في كن بند مسجده الجامع عند المبر و هذا مسجدة ديم بناه من بناه من بناه بأخلاص نية من مال حلال بلا شبهة قال القاصلي فاسر الدين البيضاوي في قاريخه المسمى بنظام التواريخ أنه من بناه عمرو بن اللبت ، و روى أنه لمّا السه امران يُطلب له الجذوع و تُهَيناً لذاك فقيل [له] النامرأة صالحة من سروستان لها جذوع كثيرة في بسانين لها قد حصلها من النامرأة صالحة من سروستان لها جذوع كثيرة في بسانين لها قد حصلها من اصلحلال فأرسل البها و ذهبوا لبشتر وها فقالت اقطعوها ثم قوّ موها فلما فطعوها والتات فالت انقلوها ثم تنظر في الدّمن فلمّا نقلوها و قد تمّت الجدران والأسطوانات فالت انقلوها ثم تنظر في الدّمن فلمّا نقلوها و قد تمّت الجدران والأسطوانات والطيفان فالت سقفوا بها ثم تحسب القيمة فلمّا اعملت الجذوع (ورق ١٣٧٠) وتمّت الشفة أنالت لاحاجة لي السي الدّمن المّاني جعلتها في سبيل الله ، فرفعوا و تمّت الشفة في سبيل الله ، فرفعوا

ا - رجوع شود برای بمشی مآخذ ترجمهٔ إحوال أناضی ناصر الدین بیشاوی بس ۷۷ حاشبهٔ ۲ ،

۲ - این فقره درنظام التوازیخ در اوایل فصل راجع بسقاریان در شرح سنطنت صرو بن اللیث
 مذکور است (چاپ حبدرآ درکن س ۴۰) ، و مین عبارت او اینست ، و از آثار وی (یعنی

عمراوين الليث] مسجد جامع شيران مانيه است ۽ انتهي . ٣ ـ م ، بستان ،

٤ - ٢ بجأى تم قؤدوها د النفظر في امركم ، ب جلة د تئر قؤموها قلبًا قطعوها ، را ندارد ،

والأصطوانات • ٦ - تصحيح قياسي بقرينة معادله با د نفظ في الشن ؛ بصيغة

منکآم مع القبر در سطر سابق ، ـ ق ، محدب (پدون نقطه حرف اوّل) ، ب م ، وحسب ، لا حدد الله من ما که در در سطر سابق ، ـ ق ، محدب (بدون نقطه حرف اوّل) ، ب م ، وحسب ،

۷ – ۲ * آانمن ۱۰ اد حکفا فی ق ب ۱۰ م ؛ السَّقوف ۱۰ سابنا بر ق ب بقرینهٔ تأخیک قمل نمّت دالسُّقَف ۵ باید خواند بختم حین و قاف بر وزن کتبکه جمع سفف است مانند سقوف ۱۰

امرها الى عمروين اللَّيث فغضب وقال تَقْبَلُ لمنها والَّا تقلعونها ' من مكانها ا فجاءت الصالحة وقالت إيها الأميرلمن بنيت هذا البيت قال لله عزّو جلُّ و أرجاء لثوابه وطلباً لمرطانه "قالت فأنا ايضاً رجوت ثوابالله وطلبت رطاه فرق الأميرلها و خلَّاها ، وقيل انَّ استاذه البنَّاء كان من اولياء الله ولمَّا اراد ان يضع اساس المحر اب اعترض عليه بعض القوم في تمام المحاذاة فجذب ذلك الرَّ جلَّ اليه و اراه الكعبة مسامتة لها ؛ ولماولي الأنابك أمر بحلقتين من فضّة وارسل بهما "الي مكّة الشّريفة و سأل شرقاءها " أن يـأتوه بعلقتين" فجعلهما في مصراعي الباب المشهور بهما وقيلهما حلقتا الكعبة بعينهما ولاشك انه قداصابهما بركات ابدى اولياء اللهكثيرا و في هــذا المسجد دارالمصاحف فيها الجوامـع م والأجزاء بخطوط الصحابة (ورق ١٣٨)والتّابمين كشيراً و فيه مصاحف بخطّ اميرالمؤمنين على والحسين وعلىّ بن النحسين و جعفر " وغيرهم و كان فيها مصحف بخطّ " امير المؤمنيز عثمان وعليه اثردمه نفقد في أيّام فتنة ولم يُطْلَعْ عليه ؛ ولا يخلو المسجد ابدأ عن اولياءالله والدُّعاء فيه مرجَّو الأجابة .

١-كفا في م، ب ق ؛ تقلموا بها (ق بدون تقطةالحرفالا ولل والأظهر؛ تقلعوها إو تاتلموها.

٣ - هذا الواز موجودة في النسخ النلاث ، ولعل الأظهر اسقاطها ، ٣ ـ ب ق ، المرضاه،

ة لـ يجنين است در هر سه نسخه بدون تعبين نام إثابك ا

ه ـ انصحیح قباسی ا ـ در هرسه استخه ا بیما ۱۰ ـ ۱ کاسهٔ ۱۰ شرقامها ۱۰ در م موجود ایست ۱

٧ ما اينجا الزوده ، ٥ من باب المسجد العرام فقشي الله مراده و اتوء بها تين الجلفتين ٩ م

^{^ =} رجوع شود بس ا ه اس ۲و۱۰ اس ۱۰ س ۹ = م افزوده : الصادق عليه الصفوة والسّلام ١

۱۰ ـ کلمهٔ د بغطه در ق موجود نیست ا

۲۰۸ ـ السيد الامير احمدبن موسى بن جعفر بن محمدبن على بن الحسين بن على المرتضى رضو ان الله تعالى عليهم اجمعين ا

قدم شيراز فتو أي بها في ايّام المأمون ، بعد وفاة اخيه على الرصا بطوس وكان اجودهم و ارأ فهم نفساً قد اعتق الفرقية من العبيد والأماء في سبيل الله تمالي وقبل استشهد ولم يوفف على قبره حتى ظهر في عهد الأمير مقر بالدّين مسعود بن بدر فبني عليه بناء وقبل وُجِد في قبره كما هو صحيحاً طرى اللّون

١ = جنين است عنوان در ق ب ، م ، «السبّد الأمير احدين الأمام موسى الكاشم ، درحاشية م
 درمقابل عنوان بخطّی العاقی نوشته اند ، ن بشه مهار مشهور بشاه جرائے ، ٠ -

٣ ـ كذافي ق ب ٠ م بجاي كلمات از ستاره تا اينجا دارد ، بعد وفاة والده عاميه السلام بيغة اد ٠ ٣ ـ كذا في ق ٠ م افزوده : جوداً ، ب افزوده : جواداً ٠ ـ معلوم نشه ضماير « اجودهم ؟ و ادانهم ؛ بجه كان راجع است ، ٤ - بعني أمير عقرب الدين ابو المفاخر مسعود **ام**ی **بدر** بکی از دو وزیر آتایك ابوپکر بن سعهبن زنگی ویکی از دو رکن دولت او ۰ و وزیر دیگر امیر فخر الدین ابو یکر بن ابواصر حوایجی ممدوح سعمی است که در س ۲۴۶ حاشیهٔ ۳ مجملي ازشرح احوال اوكذشت والرجمة مستفألي ازاين ادبر مقرب الدين وسعودين يدر درجائي نیافتم فقط در بعضی از کنب تواریخ اشارانی بسوانح احوال او آمده که خلاصهٔ آنها ذیالاً نگاشته مبكردد - ازجمته درنظام التواريخ فاضي ببضاوي دراصل راجم بسلطنت اتاليك ايويكر مذكور (س ۸۹ از چاب طبیران)گوید ، د و [اثابک ابوبکر] دو امیر داشت که قطب مملکت و مدار مقطنت [1و] بوده ، مقرَّب الدين ابوالمفاخر مسعود وفخر التدولة والدين ابويكر ، مآتر ومحامد البشان ومشاهيم موفوقات وخيرات كه دوقارس از ابشان صادر شدم ابشائرا شارحي تمام احت ، و ابن امیر مقرآب الدین مردی متمبک بود و مرکز در پی قصد کسی نمیرفت و هروفت که بر اعادی دست بالغشي جرم ايشانرا بعقو وانصاض مبثل كردى لاجرم درمضايقيكه خلاصي از آن مستحبل ميهنمود بغضل يزداني رهائي ياقت وهركسك درقمع اوكوشيه آخرالاأمر بفضيح ترين وجهي مفهور و تحقول شد » انتهی ، ـ و در شیراز نامه در فسال راجع بوزرا، همان اتابك ابوركر مزبورگوره (س ۹ ه) ، • ذكر وزرا، نامدار اتابك ابوبكر ، مرجند اعبان سنكت و نواب و عثال بالكاء سلطنت او بيشمار بودند النا اعتماد واستظهار بالعبر اعظم سميد مقرب الدين ابوثامةاخر مسمود وامیر نخر الدین ابویکر داشت و در گئیات و جزئیات امور رجوع برآی ایشان-یفرمود . والمير مقرآب الدين مسعود عظهم معتقد مشايخ والثرة واصفحا بوداو در باذار بزركك مدرسة عالى يهيه ور سفحة ومد

لم يتغيّر و عليه فاضة أسابغة وفي يده خاتم نُقِش عليه * العزّة لله احمد بن موسى * فعرفوه به ، ثمّ بني عليه الأتابك ابوبكر بناءً ارفع منه ، ثمّ أنّ الخانون تاشي "

ينيه از سفحهٔ كبل

بناكرد و فيهامارسية عقر "ب اشتهار دارد . و معاذي مدرسه رباطي ساخته متصل بمسجد عنيق شبه اذ ، و درجوار رباط دار العديشي و دار الشفاشي [بنا] كرده وحقابة ساخته فيلي مسجد جديدك بعلؤ وفححت آن درشيراز نيست و وقف بسيار بر آن وضع وتعيين قرموده ابن زمان مدرسه وسنايه در حال عمارت است و خلایق جهان از آن خبر متعتم و با بهره انه ، تاریخ وقات او ستهٔ خس و سنتين و سنمانة است " انتهى " ـ در اواخر سنة ٦٦١ ك. فننة عظيم إنابك سالجوقشاء بيرسلمور شاه بن سعد بن ژنگی در شیراز روی داد و سلجونشاه تمامت شیمنگان،مقول مقبم شیراز را با زن و فرزند وغدم وحشم برابخ گذرانید و خانه های ایشان را آتش زد و بعجرًد استماع این اخیار موحش هبولا كبو فرمان داد تما اشكري جرّ از از مغول و مسلمان واشكرهاي اصفهان و لرسنان ويزد وكرمان بسركردكي اميرالناجو براي فرونشاندن آنش آن فثنه بطرف شيرازحوكت كنند و سلجوقشاه از آوازة وصول آن لشكر خزانة كه بود يركرفت و با لشكر حاضر بطوف سواجل دریای قارس میردن زفت و جهازات مهتما داشت تا اگر ازمقاومت عاجز آید بر دریا زند و خود را بطرابي المداؤد ، جون الناجو با آن لشكر عظيم بنزديكيهاي شيراز رسيد امير مقرّب الدين مسعود صاحب ترجمه با سادات و قضاة و ولاة و اكابر و مشاهير و اعبان شيراز قوجي با إعلام و مصاحف و برخی با مطربان و آلات ایمو وساز و آواز مراسم استقبال بجای آوردند و بضراعت والكحار يبش آمدند وازطوفان فهرآن لشكر وحشرايشان يجودي استيمان يناهيدندامير الثاجو ایشانر ا باستمالت کرد و آن حشر پرشور وشررا که برای قتل وغارت آستین برزده ودامن درجیده بودند الاتعراض متع كرد ودر تعاقب سلجوقشاه غازم سواحل شدء وايقية حكايت سلجوقشاه وكشته شفن او وتعامت الشكويان او وانقراض دولت سلغريان و استقرار حكومت مفول در فارس بثايت مشهور ودر عموم كتب تواريخ آن عصر مسطوراست مقصود ما دراينجا فقط اشاره بابن فقره است که امیر مقرّب السدین مسمود در آن موقع بسبار خطر ناك که بهم قتل عالم اهالی شیراز واهب و تمازاج وتخريب تعامآن شهره يرفت شيراز را از آسبب لشكرخو الخوار مقول نكاء داشت وشيمازيان يدين واسطه عظيم معتقد او شدنده و اين وقايع بأصح ووايأت در اواخر سنة ٦٦١ الى ا و ایل سنهٔ ۲۲ دروی داده اخت (رجوع شود بجامع النّو از بعغ و نار بعغ و شاف و نار بع کر یسه و شیر از نامه وروضةالصفا وحبيبالسير والاممدوحين سعدىء وغيرها همه درقسمت سلغريان درتاريخ سلجوقشاه

۱ - درع مناطقة وفاطنة زره فراح ، وهمجنان است درع سابغة بعنی زره قراح و دراز (كتباغت) ،
 ۲ - مقصود تاشی خاتون مادرشاه شبخ ابواسحق معروف است ، ساحب شیراز نامه كه معاصر این خاتون و باسرش شیخ ابو اسحق مزبور بهوده و اجع باین قیا كه تاشی خاتون بر سر "روطه منسوب باحد بن موسی الكاظم (مشهور درعصر ما بشاه جراغ) بنا نهاده بوده قدری مقطل تر از كتاب

ولاية ور مانجة يدن

وكانت خيرةً ذات تسبيح وصلاة بنت عليه تبة رفيعة (ورق١٣٨ب) و بنت بجنبها

المسه الإسقحة الل

حاضر سغن و انده گرچه نام صریح این خانون را چرن در حیان بوده تأذّ با نبرده احت ، و عین عبارت او ازفرار ذیل است ، یس ازشرح چگونکی بیدا شدن قبر احمد بن،موسی بهمان کیفیتی که مؤلف كتاب حاضر بهان كرده كويد (ص٠٥١-١٥١) ٠ وبدين منوال مشهد ميارك اشتهار بافته تا در ابن وقت بتاريخ سنة اربع واربعين وسيعمائة حضرت عليه بلقيس عهد و زمان ناشرة المعدلة و الأحمان مؤسسة مبانى الخبرات ممهد قواعد العسنات لزفواضل صدفات مقبوله برسر رومنية مفدسة اهو قبّهٔ عالی بر آورده که در رامت با جرخ چنبری برابری میکند و چه جنای آنست که اگر بافتهٔ عرش و حطح کرسی همسری کنه روا باشد . و مدرسهٔ رقیع بآن ملاصق کرده و جماعتی ازصلحا و عبّاد و منصوّفه وکروهی از اثبّه و علماه عظام هریکی علی قسدر حالهم و مراتبهم در آن بقعهٔ شریفه مقرآر فرموده واکنون درمجموع مواضع و مشاهد بدین رونق مزاری معتبر و معمور کسی نشان نداده - العبدوارم كه اترقبول خير بموقع ايّام دولت فرزند نامدار او شهنشاه إحلام قرمــان غرماي هفتاقليم اسكندر تانبي بإني ميائي جهانباني ظؤاتة علىالاطلاق جمال الدنبا و الدين شبخ ابواسعن غلدالله بلکه برحد ان شاء الله وحده العزيز ، النهي ١٠ و ابن بطوطه ستاح معروفکه دو مرتبه بشبراز ورود نمود. بوده مرتبة ازال درسنة ۷۴۷ ومرتبة دؤم درسنة ۲٤۸ درحبات همين خانون وسلطنت يسرش شاء شيخ ابواسحق وصف مشمي ازاين مشهد واز كبفيت بذيرالي خاتون مزبور در آنجا مینماید که معض مزید قائده عین عبارتِ اور ا فیلاً نقل میکنیم ا در ج ۱ س۱۳۳ اؤچاپ مصر درتحت عنوان ا فکر پخش المشاهد بشیراز عکوید ، دفینها مشهد احید بن موسی -الحقى على الرضا بن موسى، بن جعفر بن محمّد بن على بن العسين بن على بن ابن طالب رضى الله تعالی علیهم وهو مشهد معظم عند اهل شیراز ینبر کون به و پتو شاون الی الله بفضله ، و بنت علیه طاش خاتون ام الطائن ابسى احدق مدرحة كبيرة و زاوية فيها الطّعام لنواود و الطّادر و و يجتمع في تلك اللَّيلة القضاة و القفها، والشرقاء فاذا حضرالقوم بالـشهد المبارك خنموا القرآن قراءة في المصاحف وقرأ القرّاء بالا صوات الحسنة واأبني بالطّعام والفواكه والحلواء فاذا اكل!لقوم وعظ الواعظ وبكون ذاك كله من بعد صاوة الظهر الىالمشيُّ والغانون فيغرفة مطلة علىالمسجد لها شبّاك تنم بالطيول والأنفار واليوقات على باب الشرَّبة كما يُقْمَلُ عندابُو ابـالملوك ؛ انتهى، وهم اکنون در موزهٔ معارف شیراز قر آن سی بارهٔ موجود است که بخط انك بسیار خوش بغلم خطاطی موسوم بییر بحبیجنالی صوفی درسنهٔ ۲۶ در شیراز درعهد ملطنت شاه شبخ ابواسعیق كتابت شده وهمين تاشي خانون مادرشبخ ابواسعق مزبور آمرا يرهمين مزار منسوب باحمد بن موسىالكاظم وقف كـرده بوده است، سورت اين وقف نامه در س ٧٧ از جلد اوّل از ۶ تاريخ عصر حافظ » تألیف آقای دکترقاسم نمنی چاپ شده است ، رجوع شود بدانجا ، .. ویا همهٔ این فشایل و مناقب و اهمال بر این خانون وقتی منهم شد پایشکه مابین او و وزیر پسرش شاه عبیخ يبيه در مبدية ومد

مدرسة عالية وجعلت مرقدها بجواره في سنة خمسين وسبعمائة ارجة الله عليهم. ٢٠٩ ـ السيد محمد بن موسى

يقال الله اخوه وهو من ارمبارك متبرك يسكن فيه السادة الأخيار والصلحاء الأبر اريعقد عليه النّذور و فيه لرجال الغيب "حضور و حبور و تاريغه بَعْلم من تاريخ اخيه مَنْ يتنبّعه ويبتغيه رحمة الله عليهم.

٢١٠ _ القاضي شرف الدين محمد بن اسحق الحسيني ٢

ذوالقدر الرّفيع والنسب الصحيح والمحد العالى والمرّ الباذخ ولمي فضاء شيراز سنين وكان مشاراً اليه في العلم والتّفوى قد جمع الله له رتب الدّنيا والآخرة ورزفه الله من الحلال اموالاكثيرة وضياءاً وعفاراً ينفق منه ويعرف تعم الله تعالى عليه وكان العلوك بهابونه و يحسدونه واوجسوا منه خيفةً مرّ قاما رأوا به من الجاه والحلالة وكثرة الاتباع فحبسوه وكان حدّنا الشّيخ زين الدّين مظفّراً بن روزبهان

ياية از سنجة تيز

ابواسعتی امیر علی بن امیر غباث الدین بزدی روابط غیرمشروع بر فراراست و چون شبخ ابواسعتی از فرار تقریر * تاریخ جدید بزد* (تألیف احمدین حسین بن علی کاتب بزدی در حدودسنة ۸۲۲) شخصاً ایشان را در خانهٔ خلوتی که هر در در آنجا اجتماع نبود * بودند بازیافت ایهذا در همان جا وزیر منهور دا بقتل آورد و این واقعه در ههور سنهٔ ۷۶۱ اتفاق افزاد (رجوع شود بتاریخ مذکور جاپ بزد سنهٔ ۱۳۱۷ شهسی س ۱۵۲ سال ۱۵۳) .

۱ - این تاریخ سنهٔ ۲۰۰ ظاهراً تاریخ بناه مرقدی است که تاشی خانون بر ای خود درجنب مشهد منسوب باحمد بن موسی ساخته بوده ولی تاریخ بناه اسل قبهٔ مشهد مزبور بنوسط تباشی خانون ظاهراً بطبق شیراز نامه که در حاشیهٔ قبل عین عبارت آنرا نقل نبودیم در سنهٔ ۲۶۶ بوده است .
 ۲ - ب د الرجال أ ظ المرجال أ ناصالحین تا - هنوان در برچنین است : السیمانتانسی شرف الدین محمد بن اسحق حسینی در شیراز نامه شرف الدین محمد بن اسحق حسینی در شیراز نامه سه ۱۹۲ نیز مسطور است .

ممّن يحبّه في الله فمشي الى بابالأتابك سعد وجعل يقول النّار النّار فقيل ما بال الشّيخ (ورق ١٢٩) فقال حبستم ولدرسول الله صلّى الله عليه و سلّم و أنّي اخاف ان تأخذكم نارالله فندم الأتابك و امر بأطلافه ، ولمّا تو في الشيخ زين الدّين مشى الفاصلي تنحت جنازته و اثني عليه و قبال خطوة بخطوة وكلمة بكلمة ، وروى أنَّ الشبيخ روزبها نِ البِفاتي * كَانَ نَائِمَا ۚ يُومِنَا الفِيلُولِيةِ وَاتِّسَى القاصيل وَّيته فلمّاعلم انَّ الشيخ قائل رجع قليلًا فانتبه الشيخ من منامه و تبعه حافياً حتى ادركه فقال رأيت رسول الله صلّى الله عليه وسلّم هذه السّاعة في منامي فقال نم فانّ ولدي محمداً يريدان ياتاك ، وروى انه نام يوماً من عِلسه وخرج مسرعاً الى الدوق فتعجبوا منه و اسرعوا في اثره فوقف على دكَّان وصع فيه أجانة رائب " فمدَّ بديه الى الأجَّانة * فأرافها كلُّها فرأوا في نعر الأَّجانة حيَّة ميتة فقال لصاحبه اغسل الأجانة " ولا تدع رأسها في اللِّيالي مكشوفاً بعد ، وكر اماتــه كثيرة توقّي في سنة . . . وستّمائة أو دفن بداره المشهورة رحمة الله عليهم .

۲۱۱ _ السيد°عز الدين اسحق بن محمد

ولده العالم العابد الطائع لأمرالله ولى قضاء شيراز في عهده و بعده فتفقى عن عهدة ذلك ببركات العلم والتّقوى (ورق١٢٩ب) وكمال العدس والذّكاء وله

١ - كامة «البقلى فقط در م موجود است *

٣ - إ جَانة بكسر همزه وتشديد جيم بمعنى تفاراست وراثب بمعنى ماست است (سامي في الأسامي) ١

آ - از ستاره تا اینجا از ب ساقط است ، ع - جای آ حاد و عشرات در هرسه نسخه سفید

است ، ـ درشیراز نامه ص ٤ ه ۱ وفات صاحب ترجمه را درستهٔ ششصه و چهل ویك نكاشته است ،

ه ـ م ، القاضي (بجاي د السيد) . ١ - م : بيركة ،

اسانيد في الحديث رواهما كثير من العلماء منهم الشّيخ صدر الـدّين المظفّر الوالقاطي العلم السّيخ عدد السدّين المظفّر الوالقاطي جمال الدّين المصري لل وكان يقضي بين الخالق بنيابته أحدة مديدة، وله خصائل اثيرة وخلائق مرضيّة ومرفده بجنب والده أرحة الله عليهم.

۲۱۲ _ القاضي أمام الدين ابو القاسم عمر بن محمد بن على البيضاوي؛

مقتدى عصره واوحد دهره كان اماماً متبعراً جمع بين العلم والتقوى وتقلّد الفضاء بشير ازسنين و درس واسمع وحدث و روى ومن شيوخه شمس الدّير عبد الرّحيم "بن عبد الرّحن السّروستاني و هو بروى مصنّفات ميى السّنّة" عن مقاتل بن فرّكوه الدّيلمي " عنه ولم كتاب ذكرفيه شيوخه ومقروّاته عنيهم ومن

١ ـ رجوع شود بنمرة ١٩٥ از تراجم ٠ - ٢ ـ رجوع شود بنمرة ١٤٠ از تراجم ١ ۴ ـ ضمير ۱ کان، راجع است بغاضي جمال آندين مصري وضمير دينها بنه بصاحب ترجيه ، مؤلف در شرح باحوال این فانشیجمال الدین مصری ورق۸ تا ۱ ب کوید : «وای امور شرعیات المسلمین بنیابهٔ الديد الفاضي عزا الدُّبن احجن بن القاضي شرف الدُّين معلد العسبني تتفصي عن عهدتها و ادَّى حق امانتها و ۱۰۰۰ تا ماین شخس پدر قاضی ناصر الدین عبدالله بیضاری صاحب تفسیر معروف و نظام النوازيخ وغيره است. و ترجيهٔ احوال او در شيراز نامه ص ١٣٦ نيز مذكور است. ه درجوع شود بنمرهٔ ۹۲ ازار اجم كتاب كه در آنجا مؤاف اورا فقط در تعث عنوان الشيخ ابوالفاسم السروسنانيء اسم بردماست بدون ذكراام ونسب وثقب اومثل اينجاء وجوع شود ابز بشيرازنامه س ١٣٤٤ و ١٤٣ ، ٦ ـ يعنى ابو محمد حسين بن مسعود قرأ - بشوى مفقب بمحبى السنة از مشاهير علماء شافعيه ومتوقى درسنة ١٠ ه با ١٠ ه صاحب شرح السُّنَّة ومصابيح السُّنَّة وجمع بين الصَّعبعين هرسه درحدیث و تهذیب درفانه ومعالم النازیل دراندج (رجوع شود یس ۱۹۲ حاشیهٔ ۲) ۰ Y - چنین است نام و نسب این شخص در اینجا در ق م ۰ ب - مقابل (بیاء موحّده بجای ۱۲ مثناه فوقانیه و پتشدید راه نرکوه بضبط قلم } ۰ ـ ولی بعد ازین در ورق ۱۵۲ ب که باز مجدّداً نام همين شخص آنجا آمد، هرسه نسعه در آنجا منفهٔ) نام و نسب او را جدين دارند ، عماد الدين وبو مقاتل مناور بن فركوه الديلمي (منائل درمر مه نسخه با ناه مناة نوتانيه و بعلادة ياليه وراهشجة يعد

جملة تلامذته بشيراز الشيخ صدر الدّين العظفو أو مولانا نور الدّين عبدالفادر " وغيرها من الأكابر ، تو في في ربيع الأول سنة خمس و سبعين و ستمائة آودفن بِالصَّفَّةِ الجِنْوِبِيَّةِ مِن الهدوسةِ المِفتِّرِبِّيَّةٍ * بِالنَّـوقِ الكبيرِ رحمةِ الله عليهم .

واليه اؤ مدنحة قبل

کامهٔ ۱۰ ایو ۲ قبل از آن ۱ ـ و متأور بسیم و نون و الف و واو وراه مهمله و در م روی واو آن فتحة كذارده ۱ ـ و فل كوه يقاء وزاء مهمقه و كاف و و او و هاه ۱ و در م زوى راء فر كوم تشديدى گذارده) ، و بدون شك صواب درنام و نسب اين شخص هدين املاء اخير است بعني اطلاء ورق ۱۵۲ ب. و بدون شبهه کامات البوا و امناوره در نتیجهٔ سهوتشاخ با سهو خود مؤلف درموضع مانحن قبه الزبين افتاد ماست بدلهل آنکه **او لا** درشيراز نامه که دومرتبه تامي از همين دخس در آنجانين برده شده (س ۱۲۵ و ۱۲۹) درهر دو مورد کلمهٔ اوّل ابو المقابل [صح ۱ ابو مقائل] مرقوم است نه مقاتل تنهاكه إزآن واضح ميشودكه وين كلمه يعنى مقاتل نامصاحب ترجمه نبودهاست بلكه جزء كنبة او برده، **و ثانياً** نام و أسب او درموضع دؤم درشير از نامه «عماد الدين ابي المقابل [صح ، ابي مقاتل] مناور قر کوم الدرامی، مرقوم است یعنی بعینه بطبق شنا الا زار در ورق۲۵۱ ب منتهی بعقیق کلمهٔ عابین، بعد از مناور سهوا من النشاخ ، **و ثالثاً** در کتاب التدوین فی اخبار فزوین تأثی**ف** رافعی (نسخة عکسی اسکندریه س ۴۹۵) که آنجا نبر ذکر این خدس استطرادا آمده نام او بابنصورت مرقوم است د « مناور بن قره كوه الديامي البزدي » بدون ذكر كنبه او ابو مفاتل ولقب او عمادالفاین و بعلاوهٔ عالمی بعد از راه فر کوه م و عین عیارت راقعی از قرار ذیل است ، < السادس والثلاثون المغرَّر بن "ميرانبه بن العارث الهاشمي ابو الكبرم الغارسي يروى شرح المدنَّة والعصابيح للشبخالحسين البغوى عن مناور بن فره كره الديلمي البزدي عنه ٢٠٠ و درهرسه مأخذ مذكوريمني شذ الازار وشبراز نامه وتدوين درجميح موارديكه اسمى ازو برده شده ققط بمناسبت ابن برده است که او راوی تصانبت بغوی بوده است بلاواسطه از او ۱ پس از مجموع این وطلاعات معنصری که وز مآخذ سه کانهٔ غوق بدست آورده اید واضع میشود که این عماد اندین ابومقائل مناور بن فراكوه (با فره كوه) دیلمی بزدی از علماء شافقیهٔ اواخر قرن بنجم و اوایل قرن ششم بوده است چه شبخ او یفوی مذکور چنانکه در فوق گفته شد در سنهٔ ۱۰ ه یا ۱۱ ^ه وقات یافته پس خود او نیز بالطبع درههای حدودیکه گفتیم میزیسته است، و دیکر آنکه وی از تلامذة معيى السنة بغوى و از رواة بلاواسطة تصانيف او بودداست و جماعتي ازعلماء ايران مانتد ارشد الدين نبريزي وإمام الدين عمر بيضاوي وقتبه صالن الدين حدين صاحب التاريخ مشايخ فارس والبوالكرم منور بن العبر انبه هاشميةازسي تصافيف بغوى مزيور را همه از او قراكرت الفء ـ

١ - رجوع شود بنمرة ١٤٥ از تراجم ١ - ٧ - رجوع شود بنمرة ٢٦٧ از تراجم ١

۳ ـ خبراز نامه س ۱۴۱ وفات او رفادرحة ۲۲۴ نگاندیه .

\$ ـ يعشي مصحةً كه اميرمفراب الدين ايوالمقاخر مسعود بن يدر وزير ناتابك ابوبكرين حمدين زنكي درشيراز بنا كرده بودهاست(وجوع شود بشيرازنامه س ۹ ه ، و بس ۲ ۸۹ حاشية ٤ از كتاب حاضر) ٠ ـ

٢١٣ ـ الشيخ بانجير ابن عبدالله الخوزي

كان في بده الأمر تاجراً اميناً مندينا (ورق ١٣٠) لم بكن له بضاعة كثيرة لكن كان ذايمن وبركة وذكرواله قصة عجيبة سمعتها عن كثير من الرجال وهي الله سافر موة الى بعض البحار في جمع من التجار فلما تو سطوا البحر وقفت السفينة كأنها اخذتها جاءمة فقال اهل السفينة من انتم فقالوا نحن قوم من الحق جنداكم لطلب الزيت فهل فيكم من كان معه زيت فأشاروا الى بانجيراً و فالوا الله

۱ ما چنین است. این کلمه صریحا واضعاً در ق (بعتی **بانجی**ر اینا، مولکده و الف و اون و جیم ویاه مثلاً تحنانیه و در آخر راه مهمله) . ب م د الشجیع و بیمان ضبط مذکور ولی حرف اؤل بی نقطه و بعدف الف ۱۰ در سخهٔ - بعلاوه بر سم بسیاری از نشاخ ایرانی نقاط جیم و یاء بعد از آخرا باهم مرکب کرده و سه نقطهٔ مجتمعه زیر جیم گذارد. و در نتیجهٔ همین مساهله این کلمه به - بیخبر » [= بی خبر ۰ بعنی بی اطّلاع و بی آکاهی] نسخیف شده و درحاشیهٔ م یکی از قرّاه بخطی العاقی جدید درمقابل این عنوان نوشته : «مزار مشهور بشیخ بیخبر» - و درجاب مقیم ترجمة فالرسى كتاب حلضر بقلم يسو مؤلفكه درسنة ١٣٢٠ شمسى درشيراز بطبع رسيمه نهز در شرح احوال صاحب ترجمه س ۱۲ همین تصحیف بیروی شده و نام او ۱۱ ه شیخ پرخیر ، جاب کرده اند د . . در شیراز نامه س ۱۳۸ نام صاحب ترجمه استطراداً بسناسبت مدرسه او ریاطنی که درشيرانز بناكرده يوده ومؤأف كتاب حاضر نبز بدان اشاؤه كرده دومرنيه يرده شده است واتفاقأ درهو بدومرتبه مصون از تصحبف و با املای صحبح درست جاب شده ، در ترجمهٔ احوال شرف الدین بن بهراوزکی (صاحب ترجمهٔ آتی الذکر بلافاطله بعد)گوید د دونهر مبارکش در **مدرسهٔ بنج**هر خوزى بصقة جنوب افتاذه و إمام عالم أحوة الأفاضل المتورعين أصبلالدين ابوعبدالله جعفرين إمام نصير الدين محمد معروف إساحب لوحكه از اكابر زمان و مشاهير فضلاء عصر بود و از جملة اللامدة آن بزرك^ه هم درجوار **او برباط بنجير** مدفون است ۱۰ اين كامه چنانكه درجواشي آخر کتاب ان شاء الله مشر وحاً بینان خواهیم کرد از اعلام دیانمه است از جنس وشمکیرو کور کیرو شیرگیر و مرکب است از «نصر اول یان آیا «این» بهمنی نمیر معلوم و از «گیر» صفت فاعلی الز قمل گرفتن بعنی گیرنده ، ودر کتب توازیخ ورجال بأسامی پسیازی از اشخاس مشاهیر که اغتب الزاديالمة يودهاند برميخورهم كه همه موسوم يهمين اسه بودولانه بصوره خناغة بالمجير وينجبر وينكبن باکاف [قارسی] بجای جیم ودر تاریخ السلجوفیهٔ عماد کائب اصفهاینی و کشاب التصوین راضی و ممجم البلدان ياقوت وامعجم الأدباء همان مؤلف وتاريخ ابنالاتير واوساف بسيار مكرر اسامي ايشان آمده احت وان شاء الله درحواشي اواخر كتاب عين عيارات آنها ننان خواهد شد . ۲ ـ چنین است در ق سریحاً واضعاء ب م، فنجیر ،

ساحب زيت فقالوا أداوه الينا فأدلوه اليهم ولم يكن لهم بدّ من ادلاله واصحبوه إنه واثانه فرفع الجن وذهبوا به الى جزيرة بين البحار وكان فيها رجال من الجن فغالوا اله بعزيتك منافقال الوالزيت في ايديكم فقالوا نفابل الزيت بالدّر وزنا بوزن بكل بكيل فقال النم اعلم فوزنوا زيته واعطوه في ازائها الدّر الشين فقال لوكنت اعلم فوللو كنانه الله في بلدى زبتا كثيراً فقالوا لوكنا نعلم انك فول هذا الهدر الاشتريت في بلدى زبتا كثيراً فقالوا لوكنا نعلم انك فول هذا لما آنيناك الينا ثم فال سيدهم اخرجوه من بينكم فرفعوه واتوا به الى ما حل البحر وكان معه من تلك الدر (و دق ١٤٠٠) فلما رجع الى وطنه ابتنى من الك المال مدرسة و اشترى عقاراً وضياعاً كثيرة ووقفها عليها و تاريخ ذاك سنة نتين وسبعين و خسمائة، وفيل كان له غلامان ذكبيان قد ادبهما فحرضهما على اليلم فقوماً فرقوة الشرف فعمارا من العلماء الأعلام وجمل الله في نسلهما الفضاة والحكام، العلم فقوماً فرقوة الشرف فصاحب اليالم عنوشهما الفضاة والحكام، العلم من تلك المواجب اليالم مقال الاتُدوّة الشرف فصاحب اليالم عنوقات فقا الملهم من خلف المواجب المواجب المواجب المواجم من خلف المواجب المواجب المواجم المنات في المواجب المواجم من خلف المواجب المواجم المواجب المواجم من المواجب المواجم من خلف المواجب المواجم من خلف المواجب المواجم المواجب المواجم المواجب المواجم من خلف المواجب المواجم المواجب المواجم المواجم المواجب المواجم المواجم المواجب المواجم المواجم المواجب المواجم المواجم

٢١٤ _ مولانا شرف الدين عمر بن الزكي البوشكاني

استاذ العاماء ومرجع الفضلاء وملجاً الأكابر في عهده وجامع افسام العلوم من المعقول و المعلوم للم يترك فضاً من الفنون الادرسه ولاعلماً من العلوم الاعارسه وكان مع ذلك احدالعباد العر تاضين يصلّى كلّ يوم ولياة صاوات كثيرة

المنظمة قبل، درم موجود نبست ، ۲- بطنتم ماه وقتح راه جمع قباسي خُرَفة بطنتم وسكون است بعضي بديختي وحرمان و عوالخرقة بالشم الحرمان و هواسم من قولت رجل معارف بغنجاراه أن منقوس الحظ لايندو له مال ، (لسان العرب) ، ۲ - جنين است عنوان در هرسه تسخه ، المعلوم ، الى م ذركي، دارد يدون ال ، ٤ - در ق در متن ، دائمتقول، ١ و در حاشيه ، المعلوم ،

و يجتهد فسى امن وضوفه وطهارانه الجتهاداً بليفاً ولم يخط فسط خطوة الا في رضاء الله تمالى ولم يتكلم بكلمة هجر مدة عمره وكانت له سدة يجلس علها متى درس تعظيماً لمكانة العلم وكان اكابر العلماء يتلمدونه "منهم الشيخ ظهير الدين عبدالرّحن بن على بن بُزُ عُش و "مولا با قطب الدّين عمود بن مصلح الشيرازي اورق 171) فرأ عليه الكذيات واثنى عليه في ديباجة شرحه لذلك الكتاب قتال هو علاّمة وقته و شيخ الكلّ في الكلّ المكلّ و الفاضي ناصو الدّين عبدالله ابن عمر البيضاوي قدتادب به وتخرّج لديه وكان عين تلامدته ويقال الله اصول تصافيف الناصلي كلّها كانت في اجزاء مسوّداته فدتصرّف فيها الفاضي ونقاها الى البياض وله كرامات كثيرة وعبارات بليفة توفّى في سنة نهائين وستمائة "ودفن في السّفة وله كرامات كثيرة وعبارات بليفة توفّى في سنة نهائين وستمائة "ودفن في السّفة

١٠ ـ م : طهارته ١

الله على ق م مدودة ، ب درضا (مقسورة) ، وكالاهما صحيحان قال في الله ان و رضيت عند رضي مقسورة مهدر محض والاسم الرضاء مدود عن الالخفش . .

۳ ـ كذا في النسخ التلاث ، والصواب إتلبة ون له او يتنافوين عنده (انظار معيار اللغة في ل م د) ٤ ـ از سناره تا ابناما فقط در ق موجود است ، ... د ـ رجوع شود بس ١٩١ حاشية ١٠٠١

يرمآ غذ آزجا علاور شود : تاريخ كريده ٨٠٩ . و مقتاح السعاده ١٩٤١.

۱ عين عبارت قطب الدين شيرازي در دبياچة شرح كليات قانون ابن حينا كه مؤلف اين دوسه كلمه را از آنجا افتياس نموده از قرار ذيل است ه فقشرعت في للبات الفانون عند على سلطان الحكماء مقتدى الفنيلاء كمال الدين ابن الخير بن المصنح الكاذروني ، ثم على الأمام المحقق و العبر المدفق شمس المألة والدين محمه بن احمدالحكيم الكيشي ، ثم على علامة وفته و هو شيئ الكل في الكل شرف الدين [بن] زكي [كفا بدون الى البوشكاني فأنهم كانوا مشهودين بتعذيب على المفاهد و كذب مددلاته صفى الله تراهم وجعل الهام مثواهم » (نقل از نسخة خطى آفاى آفا مرتضى نجم آبادى) »

۷ ـ چنین است در ق بنصحیح الحانی روی منین اصلی ۱ ـ ب م و اصل ق ۱ محتد (فاهط فاحش)^۱ ۸ ـ کفا فی م ۱ در ب ق جای ۱ تمانین ۱ سفید است ۱ در شیراز نامه س ۱۳۸س۱۳۲ شرح ^{ما} محتصری از صاحب ترجه بعنوان شرف الدین بن بهرام زکیمه کوراست و وفات اورا در آنجا ۱ سنهٔ ۱۲۷ نگاشته ۱ و درس ۲۳۷ از گتاب حاضر نیز نام او استطراداً آمده است ۱

الجنوبية من تلك المدرسة أو رثاه القامني ناصر الدّين بقصيدة طويلة وكانت مكتوبة على مرفده فمحاها يدالاً نام وبدّل الصندوق بمرور الأيّام، وفي تلك البقعة الشريفة كثير من العلماء والعبّاد والقانتين والقانتات رحمة الله عليهم اجمعين.

٢١٥ ـ الشيخ سراج الدين محمود بن خليفة بن عبدالسلام بن احمد بن ساليه ٢

قدوة ارباب العرفان واسوة اصحاب البيان كان واحداً مشاراً اليه في كثف الحقائق و نكات التوحيد و كان له مجلس في زاويته يتكلم على الكرسي بلسان شاف وبيان كاف وله تصانيف معتبرة في التصوف وغيره ولبس عنه خلق كثير ، وشجرة خرفته من الشيخ المرشد ابي اسحق أفريبة (و دق ١٣١١) و اكثر

 ۱۰ یعنی در مدرسهٔ که بانجیر بن عبدالله خوزی مد کور بلافاصله قبل ازین تسرجه در شیراز بنا کرده بود ۰ درشیراز لله، س ۱۳۸ در شرح احوال صاحب ترجهٔ حاضر کوید ۱ . و قبر مبارکش درمدرسهٔ پنجیر خوزی بسقهٔ جنوب افتاده ۱۰ م

۲ حنین است عنوان در ق ب ۰ م دفقط تا « غلیفه » دارد و آین کلمه را نیز ۱ الغلیفه » نوشته
 ان م این شخص از اعقاب شیخ الشهوخ ابوالحسین احمد بن محمد بن جعفر بیشاوی معروف
 بان سأله است که درس ۴ م حاشیهٔ ۱ اشاره اجمالی باو شد » ودر غسوس تحقیق دراسل کلمهٔ شمالیهه
 دجوع شود بس ۱۸۰ حاشیهٔ ۱ ۱ م شرح اصوال چند آن از اعشاء این تحانسدان بنی سالیه وا
 ان خاه الله تعالی در حواشی آخر کتاب ف کر خواهیم نمود »

ا کندهٔ دای است به فقط در م موجود است مهاد شیخ ایراستی ابراهیم بن شهر بار از ان معروف بشیخ مرشد متوفی درسنهٔ ۱ تا ۱ است ، رجوع شود بس ۶ عاشیهٔ ۲ م سلسلهٔ برقهٔ صاحب ترجه تا شیخ مرشد متوفی درسنهٔ ۱ تا ۱ است ، رجوع شود بس ۶ عاشیهٔ ۲ م سلسلهٔ برقهٔ صاحب ترجه تا شیخ مرشد که مؤلف بدان اشاره میکند در مجمل فسیح خوافی در حوادث سنهٔ ۲۰۱ در ضمن ذکر سلسلهٔ خرقهٔ شیخ دوزیهان به نمی مذکور است از آفرار ذیسل ۱ دواو ایسی شیخ دوزیهان به نمی معمود بن خلیفه بود و خرقهٔ تصوف از دست از برشیده و او از دست خطیب ابوالفاسم معمود بن از برشیده و او از دست خطیب ابوالفاسم معمود بن امید الکازدونی و او از دست شیخ مرشد ابوآلسی ابراهیم بن شهر بازالکازدونی ۱ و از اینجا احد الکازدونی و او از دست شیخ مرشد ابوآلسی امتداد داده که چون معل خاجت ما نبود ذکر مسلما خرقه و ا نیز همین سلسلهٔ خرقه و ا نکردیم ا ودر کتاب تعقدالدونان نی ذکر سیدالاً نظاب دوزیهان ورق ۱ تیز همین سلسلهٔ خرقه و ا انداد اختلافی یا مجمل قسیح خوافی ذکر کرده است ۱ سا

متنبّعی اهذه الشّجرة ينتهون اليه منهم الشّيخ روز بهسان البقلّی رحمة الله عليه وغيره و توقي في سنة اثنتين و سنّين و خيسهائة و دفن في بقعته بسكّة البرامكة رحمة الله عليهم .

٢١٦ _ السيد بهاء الدين حيدر بن السيد عربشاه الحسيني

كان من زهاد السّادة و عبّاد البلدة له رواية في الحديث والتّفسير و غيره وفد صنّف في التصوّف تصنيفين احدهما كتاب المصباح الاهل الصلاح والآخر المفتاح الاولى النجاح سلك فيهما طريقة الأمام الغزّ الى رحمة الله عليه عنادب بخاله السيّد اصيل الدّين عبد الله "و روى كتاب المفانيح وجميع تصانيفه عنه وكان يذكّر النّاس اخلاصاً و حسبة الا بخالطه رباء والاسمعة تاركاً للتكلّف غير مبال بأنبال الدّنيا و ادبارها ، وممّا نقلت من خطّه الشريف:

عَدُوْكَ مِنْ صَدِيقِكَ مُسْتَفَادٌ فَلَا تَسْتَكُثِرَنَّ مِنَ ٱلْشِحَابِ فَانَ ٱلدَّاء ٱكْثَرَ مَا تَرَاهُ يَكُونُ مِن ٱلطَّمَامِ آوِ ٱلشَّرَابِ

١ ـ كمَّا في النسخ ؛ و لعلَّ الأقرب التي الصُّولِبِ ﴿ مَثْبِعِي ﴾ من بأب الاقتمال ؛

۲ - جنبن است عنوان در هرسه نسخه ، ولی م ۱۰ الحسنی ، دارد بجای ۱۰ الحسینی ۱۰ و آن نده فاحش است چه این خاندان از بنی اعدام خاندان حبد عنیخان مهروف شارح صمدیه و صاحب انوازالربیم وسلافة المصر و سلوة الفریباست ، و این خاندان بنصریح خود سید علیخان مذکرد درسلوه الفریب و در شرح صحیفهٔ سجادیه (بنقل، و آف فارسنامهٔ فاصری که خود از اعقاب همین سه علیخان است ، علیخان است ، علی بن اییطالب علیهم السلام است ، علیخان است ج ۲س ۸۰) از اعقاب زیدبن علی بن الحسین بن علی بن اییطالب علیهم السلام است ، ۲ حرجوع شود بنمرة ۲۲۱ از تراجم ، و مراد بکناب المفاتیح کناب د مفاتیح الهدی ۱۰ است ، و تراد بکناب المفاتیح کناب د مفاتیح الهدی ۱۰ است ؛ و تابع المها موادی شام معروف نسبت داده است از تراجوع شود بکناب مزبور طبع مصر سنهٔ ۲۳۲۱ س باین الرومی شاعر معروف نسبت داده است (رجوع شود بکناب مزبور طبع مصر سنهٔ ۲۳۲۱ س ۱۰۳۲) ،

وَفَى فَى سنة . . . و سبعمائة أو دفن فى بقعته الشريفة بسكة البرامكة رحة الله عليهم .

٢١٧ _ الامير تاج الدين محمد بن حيدر

ولده الفاصل الحسيب ونجله الكامل الأريب كان (ورق ١٣٢) مشاراً اليه ني طريقة المذكير عارفاً بمقتضيات المقام و انتقالات الكلام و اجتلاب قلوب الخواص والعوام ذا منصب عال وجاه شامخ حلو الكلام فسيح البيان حافظا كناب الله تعالى راوياً لأحاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخلو في ساعات الليل والنهار عن تلاوة و ذكر و تسبيح و صلوة واستغفار وعظ النّاس ستّبن سنة بالشفة والرأفة والله فف والتواضع مع الصّغير والكبيرو الغني والفقيروكان عليه اللهايا الداً غاصاً بالخواص يزوره العاماء والملوك والسّلاطين و يرسلون اليه الهدايا الجزيلة و هو ام يتخر قط درهما ولا دبناراً و ما اشترى صياعاً ولا عقاراً و كان بعنه البذل والسّخاوة ما حرم احداً و ان كان خسيساً عن انعامه ، و ما بخل على دينا و ان كان نفيساً مدّة ايامه ، و نلت من بركة حضوره و انفاسه خيراً كثيراً وماً عندى بخطه الشريف:

ا - جای آ حاد و عشرات در ب م سفید است ، و در ق جای اصل تاریخ بتمامه سفید است ، در غیراز نامه س۰ ۱ در در سه استطراداً ذکری غیراز نامه س۰ ۱ در در سه استطراداً ذکری از خود صاحب ترجمه نیز نمود مهارات ذیل ۱ و از طرف دیگر سرتشی سمید مغفور بهاه الدین شرین عربشاه بن علی آبن عربشاه [بن امیرانیه] که بکمال زیادت علم وعلو سم تبت و سمو منقبت از امثال داران اسب السبق ربوده بود ۱۰ و چنانکه از بن عبارت واضع میشود این بهاه اندین حبدر در وقت داران اسب شرود بوده بود ۱۰ و چنانکه از بن عبارت و جوین تالیف کتاب مزبور در حدود ۱ ۱۵ است بس معلوم میشود که تاریخ و ادات صاحب ترجمه ایل از حدود سنهٔ مزبوره بوده است ، اس معلوم میشود که تاریخ و ادات ساحب ترجمه ایل از حدود سنهٔ مزبوره بوده است ،

إِذَا أَرْ تَحَلَّ ٱلْكِرَامُ اللَّكَ بَوْمَا لِللَّهِ عَلَى اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ ال فَأَنَّ جِمَا لَمْنَا خُطُلْتُ لِتَرْضَى بِحَ أَيْخُنَا اللَّهِ فِي فِنَالِكَ بَا اللَّهِ فِي الْمُنَا لِللَّهِ فَي الْمُنَا لِللَّهِ فَي اللَّهِ فَي الْمُنْا لِللَّهِ فَي الْمُنْا لِللَّهِ فَي الْمُنْا لِللَّهِ فَي اللَّهِ فَي اللَّهُ فَي اللَّهِ فَي اللَّهُ فَي اللَّهُ فَي اللَّهُ فَي اللَّهُ فَي اللَّهُ فَي اللَّهُ اللَّهُ فَي اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ فَي اللَّهُ فَي اللَّهُ فَي اللَّهُ فَي اللَّهُ الْمُنْ اللَّهُ الْمُنْ الْمُنْ اللَّهُ الْمُنْ الْمُنْ الْمُنْ الْمُنْ الْمُنْ الْمُنْ اللَّهُ الْمُنْ اللَّهُ الْمُنْ اللَّهُ الْمُنْ اللَّهُ الْمُنْ اللَّهُ الْمُنْ اللَّهُ اللَّهُ الْمُنْ اللَّهُ الْمُنْ الْمُنْ

لِيَلْمُتُمِدُوكَ خَالًا بَعْدَ خَالِ بِحَلْمِكَ أَعَن خُلُولٍ وَٱرْتِحَالِ بِحَلْمِكَ مُعَرَّضِينَ بِلَا ٱعْتِلَالِ اللهِ اللَّيْكُ مُعَرَّضِينَ بِلَا ٱعْتِلَالِ اللهِ اللَّي تُدْبِيرِ مَا يَا ذَا ٱلْمَعَالِي

(ورق۱۳۲) توقی فی سنة اربع و ستّین و سبعمائة ٔ و دفن بجنب ابیه رحمة الله تعالی علیهم .

٢١٨ - الامير جلال الدين يحيى بن محمد بن حيدر الحسيني،

خلفه الذي قام مقامه وناب منابه فذكر النّاس وكشف الالتباس وكان عاللًا فعاصلًا مظلماً على التّواريخ ماهراً في اللّغات مستحضراً للنّوادر والأمثال قرأ الحديث على الشّيخ شمس الدّين الزّرندي وغيره وروى عنه مصنّفاته كلّها وله مؤلّفات جليلة و رسالات جيلة منها كتاب الاعجوبة ، وكتاب دلائل الحجي لا ورسالة الشيخ والشاب الى غير ذلك في كلّ باب وكان راسخاً في دعوى الحقّ فاظاراً اليه في الرّبق والفتق، يذكّر النّاس في بقعته الوسيعة ، ويطأ رقاب المتمرّدين من غلاة "السّيمة ويطأ رقاب المتمرّدين من غلاة "السّيمة ويشاً رقاب المتمرّدين من غلاة "اليه الصدور والأكابر

۱ جنین است درهی سه نبخه ، و مین شکی ندارم که بعامات ، نصحیف ، بعیکمت » است ؛
 کاف ، به وضمیر مؤنث «انرطی» درمصر اع ازل راجع است بجمال وفعل رضی در اینجا بعضی قناعت کردن بچیزی و اکتفا کردن بچیزی یابکسی است و متنصن معنی استفناه است یعنی «ان جمالنا خطه بفتائك انتقاع اولنكتفی بحکمك مستقابة بذلك عن الحلول و الارتحال» ،

٣ _ كذا أني م ، ب ، اتحنا ، ق ، الحنا ، ٢ _ كذافي ب ، ق م ، اعتدال ،

٤ ـ چنین است تاریخ وفات صاحب ترجمه در ب ۱ در ق م جای آحاد و عشرات سفید است ۱

ه _ چنین است عنوان در م ، ب ق کنمات بعداز عمحتم، را نشارند ، ق «بعبی» را نیزنشارد [.]

٧ ـــ رجوع شود بشرة ١٨٥ الاتراجم ١ - ٧ ــ الجيئي بكسر حاء مهمله وقتح جيم و دوآخ

الف مقصورة مكتوبه بصورت ياء بمعنى هفل و زيركي و قطانت احث (كنب الحث) •

٨ ـ كذا تى ق ، ب ، علاء ، م ، طريق ، . . ٩ ـ م ، يقدم ،

راعبين وطائمين ، وممّا اورد في رسالة الشّيخ والشّاب (ورق ١٣٣):

دُونَ ٱلشَّيْوِجِ تَرَى فِي نَظْمِهَا ۗ ٱلْغَلَلَا وَ لِلْشُيْوِجِ ٱ نَاةً تَدَدُّ فَمِعُ ٱلرَّلَا إِنْ ٱلْأُمُورَ إِذَا ٱلْأَحْدَاثُ دَبِّرَهَا إِذْ ٱلشَّبِنَابَ لَهُمْ فِي ٱلْأَمْرِ بَـادِرَةُ * وَمَمَّاكَتُ لِي يَخَطِّهُ:

تُوَجِيهِ تُدُركُ جَمِيعَ البُمْغَى لَأُوْفَى عَلَى الأَسْدِ أَوْمَ الوَتْحَى لَأُوْفَى عَلَى الأَسْدِ أَوْمَ الوَتْحَى نَـُوكُلُ عَلَى اللهِ فِي كُلِّي مَا نَاوُ اَنُّ خَشْفَا اَنَهُوْى بِـهِ

نُومَى في سنة . . . وسبعمائة أودفن عند والد، وجدَّه رحمة الله عليهم .

٢١٩ _ الشيخ ابو عبدالله احمد بن على المقرئ الحريصي

كان زاهداً ورعاً حسن المشاهدة نظيف الجملة دخل شيراز و انام بها بعد ماسافر الحجازا وسمع ابا عبدالرّحن السّلَمي وابا ظاهر الزّياد آباذي مو غيرهما وردى و افرأ توقى في صفر سنة سبع و سنّين و اربعمائــة و دفن برباطه المبنى

۱- گذا نی م، ب ق ، بعضها ، ۲ - البغی بشتم باء موشده و قتح غین معجمه و در آخر الف شعوره بصورت باه جمع قباسی تثبة است بانطة بمعنی حاجت و مطابوب و مقسود بقال ای فی شی الان بغیة ای حاجه ه - ۲ - از ستاره تا ابنجا فقط در ق موجود است ،

۱ - جای آحاد و عشرات در هر سه اسخه سفید است ، والی چون پدر صاحب از جمه آاج الدین معمد بن حیدر جنانکه درتر به پلاقاصله قبل گذشت درستهٔ ۱۹۲۷ وقات یافت و چون مؤلف الصریح کرده که صاحب ترجمهٔ حاضر نایب مناب و جائشین پدر کردید پس واضح است که وفات وی بنجو اندر منبقی بعد از ۱۹۲۲ بوده است .

* - جنین است عنوان در هرسه نسخه ۱ و حریصی بعاه و ۱۶ مهمائین و یاه مثناه تعتانه و صاد عمله ودر آخریاه نسبتاست ۱ - شرخ احوال این شخص در شهراز نابه س ۱۹۱ – ۱۹۳ نیزمهٔ کور است ۱ – در م این ترجمه بعد از ترجمهٔ نعرهٔ ۲۲۰ مسطور است ۱

أ - رجوع شود يس ٥٠ حاشبة ٧ ، ٧ .. وجوع شود يس ٤١ خاشبة ٢ ،

۱۵ ساطّلاعمی در خصوص این شخص ننوانستیم بدست آوریم ۱۰ و زیاد آیداد نام دو فریسه است درفاؤس : یکی دربلوک ارسنجان و دیگر دربلوك بیشاه (رجوع شود بفارستایهٔ ناصری ج ۲ س ۱۷۱ و ۱۸۱) ۱۰ - ۱۰ در شیراز نامه س ۱۱۲ وفات او دا درسنهٔ ۱۰ اربع و اربعمائهٔ ۱۰ گاشته و بدون شك عقد عشرات ناریخ از قلم ناسخ افتاده است ۱

بمحلّه دزك ارحمة الله عليهم.

۲۲۰ _ الشيخ تاج الدين احمد بن محمد النعماني المعروف بحري،

كان اماماً بارعاً في الحديث والتفسير حافظاً لكتاب الله صابطاً للقراآت السبع أناصحاً لعبادالله قامعاً للبدعة و والده وجده ابضاً كانا من العلماء بنتهي نسبه الى الأمام ابي حنيفة رضى الله عنه ، روى ابن الفيّاد في سيرته الله جده الأمام شهر الدّبن محمداً النّعمانيي "كان يدرّس في مدرسة الساطان محمد شاه ببلدة الرّي " مدّة مديدة فلمّا توقى الساطان و اختلف النّاس وجمع الى بغداد و انّا

۱ ــ جنین است در ن م پدال مهمله وزاه معجمه و کاف ، ب ه درك (بدال مهمله) ،

۳ .. چنین است عنوان در بی ب . م کامهٔ «النعمانی» را ندارد ۱ کامهٔ اخیر بحا مهمهٔ مضمومه او راه مشاده است ۱ م د بالعدر (با الف و لام) ۱

٣ يـ تسجيع قباسي تعلمي ٢ يـ در هن سه تسعه د السيعة ٠

٤ ـ چنین است و اضعادر ب درسطر اخیر ورق ۱۳۴ الف (بقاف و نون و الف و دال مهمله).
 و در اینجا این العناه ، ق ۱ این الفاد ، م ، این الفناد ،

ه ـ در هبیج مأخذ دیگری اطّلاعی ازاحوال این شغص نئوانستیم بنست بیاوریم ،

ائِهَا الــًا كُنُونَ بِلللهُ رَيِّ مِنْ هِذَا شِي ا

بدون غلث بعثت ضرورت غمر است ٠

ابنه الأمام نجم الـدّين محموداً ' قدم اصبهان لرسالة يؤدّيهما من قبل الخليفة " (ورق٢٣٣ب) فلمّا رآه الملك دولتشاه استأنس باطائف محاوراته ثم تبرّك برواتب عباداته فسألمه ان يقيم عنده فو اعده على العود البه فلما رجم الي بغداد استجاز الخليفة في ذاك فأعطاه فياده واولاه مراده فانتقل مع اهله الى اصبهان ووالى الملك عليه رواتب الأحسان، ثمَّ انَّه كان يتضرُّ ع الى الله تعالى ان برزفه ولداً صالحاً روى عنه انَّمه قال بتَّ ليلة من النِّيالي بالدَّعاء والبكاء رافعاً يديُّ الى السَّماء انول ربُّ هب لي من الدفك ذريَّة طبِّبة انَّك سميع الدُّعا، فهتف هاتف عند السَّحو بعد مقاساة السهر قدكشفناءنك ضراً واعطيناك ولدأحراً فلما اصبحت جاءتني البشارة بولادة ولمدو وافي غلام من حربم الملك عند طلوع الشّمس ببراءة و تشريف ومنشور لتدريس اصبهان فعلمت الله وللدمبارك فسميته احمدو لقبته حراء قال وكان لو الدته غلام قدابق منهم مدّة فرجع ومعه افمشة كثيرة و غلمان و جرادٍ فَسُئِلُ عِن شَأَنِهِ فَمَالَ رأَ بِثِ فِي المِنامِ * كَأَنَّ سلطانًا ناهراً اشخصني اليه فاحضرني لديه (و رق ١٣٤) فأمر بضرب رقعتي فبكيت وتشفّعت وقلت ما ذنبي فقسال انت الَّذِي ابِقَتَّ عن مولاكُ فعاهدتالله تعالى في المنام؛ أن ارجع اليِّكم قبال فاعتقته والدته شكراً لموهبةالله ابَّاها لذاك " الولد، ثمَّ انَّ الشَّيخ تاج الدِّين لمَّا ترعرع

۱ دار احوال این شخص نیز درهیچ جا اطلاعی بدست نیافردیم .
 ۲ در مه سطر بعد هیچ اسم این خدیفه را نمبیرد حدس این حکایات یکایی اختراعی و قصه سرائی است و اشخاص آن همه خیالی بیشتر قوت میگیرد .

بعدی العدراسی را الله الله دوانشاه که اگر قی الواقع وجود خارجی داشته قاعدة آلابه از رجال ۳ـ هیچ ندانستیم که این ملك دوانشاه که اگر قی الواقع وجود خارجی داشته قاعدة آلابه از رجال اواخر قرن ششه بوده ویزعم این الفاد مؤلف این سیره در اصفهان ساطنت با حکومت مبکر ده که بوده است ۱۰۰۰ ما دار سنساره تا اینجا از ق سافط است ۱

۱ - تمجيح قياسي - نسخ ، بذاك ،

تعلُّم القرآن فحفظه في افلَ مدَّة ثمَّ اقبل على الحديث والتَّفسير حتَّى برع فيهما وحفظ اثنيءشر الف حديث من الصحاح و الحسان و ثلاثة آلاف من الموصوعات ومن مشايخه الأمام ابوالفتوح العجلي والشيخ شهاب الدّين السهرورديّ ومن في طبقتهما ، وله كتاب في الحديث سمّاه سبعة ابحر عن مؤلفات الحر ، ثم صاد اليه خطابة اصبهان و تذكير المحافل وكان يقرأ كلّ يوم سُبِّعاً من الفرآن المظيم وكلُّ ليلة سُبْعًا منه ويقضي صلوة يوم وليلة في كلُّ سحر ؛ ولمَّا انتقل الي شيراز وتلقُّوه ۚ بالأكرام والأعزاز كان يذكُّر النَّاسِ * في الجامع العتيق كلُّ سبت و في الجامع السنقري كرتل جمعة وأفي الجامع الجديدا يام رمضان ويسلك طريق السلف الصَّالِح في [نُبِس] ثياب " البذلة وحمل السَّلِعة و اشتغال المهنة (و رق١٣٤ب) ، قال ابن القنّاد"كنت عند الشّيخ نجيب المدّين على بن بُزْ عُش " افرأ عليه الحديث فبلغت يوماً حديث مماذ " رضي الله عنه عن النّبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّ الله تعالى يحب الأقياء الأخفياء الذبن اذاغابوالم بتفقدوا أواذاحضروالم يعرفوا اولثك مصابيح الهدي، فجرى في معنى الحديث ذكر اولياء الرّجال من ١١ الأو تادو النّقبا،

ا سمتوفی درسته ششصد هجری ، رجوع شود پس ۲۴ ساشیه ۸ ، ۲ سمتوفی درستهٔ ۱۳۲۰ رجوع شود پس ۲۹ ساشیهٔ ۵ ، ویرای مآخد شرح احوال او رجوع شود په ۱ محدوحین سعدی ، ۱۳۲۰ رجوع شود پس ۲۹ ساشیهٔ ۵ ، ویرای مآخد شرح احوال او رجوع شود په ۱ محدوحین سعدی ، ۱۳۸۰ ، ۲ سمتوی به النباب مازآبس ویستهی ه سمتوی قبداسی قعلمی ، هرسه نسخه ، النباب ، ۱ الیدانهٔ والیندانهٔ من النباب مازآبس ویستهی ولایسان ، ولایسان ، (ساس البلاغهٔ) ، پس چنانکه ملاحظه ولایسان ، (ساس البلاغهٔ) ، پس چنانکه ملاحظه میشود بذالهٔ صفت نبست تا بتوان النباب البدانهٔ کفت بانکه اسم است بعمنی جامهٔ مستعمل هر روز ، و در نتیجه باید تباب البدانه گفت باشانهٔ تباب بیدانهٔ مانند تباب الخدمة و ثباب البحرب و نحو ذلك ، ۲ - گذافی النسخ ، ولمن الشواب « الاشتغال بالبهنة » ، ۷ - گذافی ب ، و د این الفتاد ، م ، این الفتاد ، ۸ - متوفی درستهٔ ۲۲۸ ، رجوع شود بنمرهٔ ۲۲۸ از راجم ، - ق ، برغس ، ق ، امر بخن ب م ، ق ، امر بغندوا ، . ، ۱ - گذافی ب م ، ق ، امر بغندوا ، . ، ۱ - گذافی ب م ، ق ، امر بغندوا ، . ، ۱ - گذافی ب م ، ق ، امر بغندوا ، . ، ۱ - گذافی ب م ، ق ، امر بغندوا ، . ، امر امر و را بجای د من ،) ،

والأبدال فقلت في نفسي باليتني عرفت احداً منهم وابن اولئك في هذا الرّمان فعضيت الدي بيني متفتّك وا و احسيت ليئتي متحسّراً فلما فرغت من الأوراد قضيت الدي بيني متفتّك وا و احسيت ليئتي متحسّراً فلما فرغت من الأوراد قضيت صاوة بوم و لينة و كان ذلك دا بي منذ سنين ثم نمت فراً بت في منامي كا تي عزمت الي والمرة الشيخ الكبير ابي عبدالله محمّد بن خنيف واذا على الباب غلام تركي مسن الوجه فقصدت الدخول فمنعني و قال اليوم نوبة الأبدال والأوتاد فكان الشيخ سمع صوته فقال ايذن لمه فدخلت فراً بته مستنداً الدي المحراب فسلمت عليه واردت ان اقبل بدبه قفال اجنس هناك فجاء الغلام وقال التحراب فسلمت عليه واردت ان اقبل بدبه قفال اجنس هناك فجاء الغلام وقال وجلس مناك فجاء الغلام وقال وجلس مناك في المناهر وردي المسئمة والدن له فدخل وسلم المناهر والله والله الله والله الله فدخل والمنه وجلس مناك المناهر والله المناهر والمناه المناه المنا

١ ـ كذا في م ، ق ب دعن ، ٢ ـ كذافي م ، ق ب ، و فضيت ،

۴ ــ گذافی النسخ الثلاث - ــ تعدیعترم بالی بجای علیدرکتب افت منداوله نباسه والی در ناموس دزی باشواهد آن از ابن بطوطه وغیره مذکور است ۰

٤ _ تصحیح قیاسیقطعی از روی ترجه حال خود او مکرّر؛ ومطّرداً درنمر تا اوّل از تر اجم د اینجا در هرسه نسخه ؛ الغفيف ١ ـ م افزود، قدس الله روحه ١ . . كذا في ب ق ١ م ١ ز كيُّ . ٦ - وجوع شود پس ۲۰۱ حاشیهٔ ۲۰۰ ۱ ۱ از این سناره نا د و جاس در سطر ازل از س يعد الزاق ساقط است - ـ ونيز ازهمين ستاره نا . وجنس . درسطر ۴ از س بعد از ب سافط است . له به جزر در ومثاف وشیراز نامه ذکری از این شخص دره پچهك از مآخذ دیگر که اینجا درطهران بدان دسترسی دارم نیانتم، وخلامهٔ عبارت وشاف راجع باو با حذف حشو و زواید ازقرار فیل است (مل ۱۵۸ ـ ۹۵۹) ، درشرح سنطنت اتابات ابوبکرین سمدین زنگی (۱۲۳ ـ ۱۵۸)کوید : ه انبابك باران انعام واصطناع برزمًا: وعبَّان وصععاً ومنصوَّفه فابض داشتي وجانب إيشائرا بر اثمه وعلما وافاضل مرتجع دانستني وجون بخاعبة حسن اعتقاد خريدار مثاع زهد و تقشف بود متسلسان ومتزهدانخود را در زی" زهادت جنوم کری میکردند و بایادی و ا سامات او معطوط میشدند و از باب بلاهت واصحاب نقوس ساذجهوا كفتني لواباء خداي أمالي اند ولقوس ملكني دارند والزشابية شعوذه واحتبال خالىء وعلى ضد هذا العال ازخداوندان ذكاء وفطنت واهل نطق وفضيدت مستشعر بودى والبشائرا بيجريزه وفضول نسبت دادى لاجرم يبتد افراد ازنائمة نامداز وعداء بزركوار را يواسطة نسبت علم حكمت ازعاج كرد و قهراً وجيراً از شيراز الخراج • از آن جله أهام صدرالدين محمود الاشنهي الواعظ بودكه استحضار واستبصار او در انتماء بكأني عنوم عقلي و نقلي يتيه در صفحهٔ يدد

وسلّم و جلس ، ثم جاء فقال ان تاج الدّين روزيهان ا بستأذن فقال ايذن له فدخل و سلّم و جلس ، ثم جاء فقال ان تاج الدّين الحرّ يستأذن فقال ايذن له فدخل وسلّم و جلس ، ثم جاء فقال ان تاج الدّين البيضاوي ، ثم تجيب الدّين [بن] وسلّم و جلس ، ثم جاء فقال شهاب الدّين البيضاوي ، ثم تجيب الدّين [بن] بُرْغُش ، ثم اصيل الدّين عبد الله ، كلّهم يستأذنون فيدخاون فيد لمون و يجلسون ، فرأ بت سبعة انفس قد لبس كلّهم البيض ، والعمامة والقلنوة والرداء كلّها

ينيه از سنسة لين

جون بیاش نهار از افافت بینت استفنا داشت و در شبوهٔ وعظ خودرا این الفری [صح ۱ این الفریئة]
عهد بل قریع دهر می انگاشت جداعت فضلا که در مجنس تفکیر او حاصر شده اند نفر بر کردند
که کلیات و جزفیات علوم و اناحتی مستجفر بود که اگر سالفی ازعویصات و مشکلات قدمی از
انسام هنوم اصول وفروع و الهیات وطبیعیات و هندسه و هیشت و حداب و طب و نفسیر و وجوه قر اآت
واحادیث و ادبیات از افت و معانی و بیان و نحو و صرف و عروش سؤال کردی علی الارتجال جواب
مسئله دا بر و جهی ایراد نمودی که موجب دهشت اولی الا آباب کشتی ۱ سالی درمیان حالج بموضع
عرفات و هظ میگفت و شیخ حقانی شهاب الندین عمر الشهر و ردی دو زمان آخر عمر بود و جشم
طاهر بوشیده شده او را در محقهٔ نشانده بمجنس او حضر آوردند سخنان او را نبك پسندیده
فرمود و نحسینها فرود ۱ واین ده برسی اوراست برحسب حال خود و اتابك :

و از صحبت تو کنون فراق اولیتر بر درگه تو زرق و نقداق اولیتر جون پردهٔ راستی نخالف کردی مارا پس اذبن رام عراق اولیتر ه

انتهی ، ودر شیراز نامه س ۱۷ نیز خلاصهٔ بسیار مختصر همان مسطورات و مآنف را نقل کرده پدورزد کرمآخد ، **و انشتههی** در نسبت صاحب ترجمه بطاً همزه و سکون شین معجمه و طائر تون و سیس ها، قبل اذ یاه نسبت منسوب است باشنه شهر معروف آذربایجان نزدیان اورمیه که آنر ا اشعو و اشتویه نیز نوشته اند (رجوع شود بانساب سیمانی و معجم البندان) ،

۱ - یعنی صدرالدین روزیهان ثانی متوقی درسنهٔ ۱۸۵ نوادهٔ شیخ روزیهان بتلی کبیر ۱ - رجوع خود بندرهٔ ۱۲۳ از تراجم ۱ خود بندرهٔ ۱۲۳ از تراجم ۱ متوقی درسنهٔ ۱۲۳ سرجوع خود بندرهٔ ۲۳۱ از تراجم ۱ ۳ - متوقی در سنهٔ ۱۲۳۸ سرجوع خود بندرهٔ ۲۳۸ از تراجم ۱

ا قافا قالوا رأيت تلانة انفس و الربعة انفس فأكروا وكذلك جميع العدد . (المان العرب) . - 3 مكذا في النسخ ، والا حسن ، 3 قد لوسواكاتهم» قان الفظة كالرائمضانة الوبائضيرلانستحمل غالباً ولا تأكيمة او مرفوعة والابتداء حكما تفرّز في كنب النجو ، بيض و مع كرّ واحد منهم رفعة بياض يضعها عند الشيخ و هو يرفعها و ينظر فيها ثم يكتب فيهاشيناً ، يم رفعوا رفاعهم و خرجوا فسمعت قول المؤذّن قد قامت الصّافوة وانتبهت من الدّوم فلما غدوت انيت الشيخ نجيب الدّين ولم يبق من اولئك السّبعة الأهو والأمير اصيل الدّين فاخير ته عن منامى فقال يا احمدا هذا من جلة اسرارالله لاينبغى لك ان تفشيه ، فعاهدت ان لا اظهر هذه القصّة فى حيو نهما فها نكلّمت بها حتى توفياً ، وبقى الشيخ تاج الدّين ثمانياً وثمانين سنة ولما نوفى الشيخ تاج الدّين ثمانياً وثمانين سنة المجلس يا اخوانسى اغتنموا تصيحتى وصحبتى (ودق ١٤٣٠) فأنّها بقائى فيكم وقيامى بينكم الى بوم الخميس ثم بكى بكاء شديداً وانشد ابياناً وهى هذه : فيامى بينكم الى بوم الخميس ثم بكى بكاء شديداً وانشد ابياناً وهى هذه : فيامى بينكم الى بوم الخميس ثم بكى بكاء شديداً وانشد ابياناً وهى هذه : فيامى بينكم الى بوم الخميس ثم بكى بكاء شديداً وانشد ابياناً وهى هذه :

۱ - ابن الفناد راوی این حکایت میگوید که در آن موقع که من این خواب را دیدم وصبح برای حبیب الدین بن بزغش آنرا حکایت کردم از آن هفت نفر که آنها را در خواب دیده بودم فقط امیراصیل الدین عبدالله و خود نجیب الدین بن بزغش در حیفت بودند و سایر بن همه و فات بافته بوده اند مطل کو ثیم و فات اصبل الدین عبدالله و صدر الدین و و زیهان فانی هر دو جنانکه مؤلف در سال ۱۷۸ بعنی آنها تصریح کرده در سال ۱۷۸ بعنی هفت سال قبل از و فات روز بهان فانی و اصبل الدین عبدالله بیسیج کو نه تمکن است که نجیب الدین بن بزغش مذکور بعد از و فات آن هر دو باز در حیات بوده و این الفناد با او در خصوص این خواب صحیت کرده بوده است تا این هم باز یافتناه شاریخی دیگر که صحت محکیات این این الفناد افساله سال و این میزازل میسازد هم باز یافتناه افساله الدین میکر که صحت محکیات این این الفناد افساله سال و ایکی میزازل میسازد ه

شبابي كالشراب بتداو ولئي

الِّي مَن يُرْجِعُ المُعلُوكُ الَّا

وَشَيْبِي قَـدُ تَأْذُنَ بِارْتِحَالِي '

إلَى مُولَاهُ يَا مُولِيهِ

۲ معلوم میشود اسماین الفتاد اعمد بوده است چه نوست که این خواب را دیده بوده یا ساخته بوده و اعظمین آنرا اکتون حکایت میکند .
 ۳ مشایل آنرا اکتون حکایت میکند .
 ۳ مشایل الندین عبدالله و نجیب الدین علی بن بزغش .
 ۴ مشوقی درسنهٔ ۱۷۵ و رجوع شود بندر ۲۱۴ از تراجم .
 ۲ مشوقی درسنهٔ ۱۷۵ و رجوع شود بندر ۲۱۴ از تراجم .

ظُمّا كان غداة الخميس اخذته حمّى و رعدة حتّى أدِّن للعصر فدعا بوصود و توضّاً وصلّى وسلّم ودعائم سلّم روحه ' ، روى الفسّال الله رأى على كفنه خر ، عصفور قال فأخذ بيدي و وضعها عليه حتى غسلته رحمة الله عليهم .

۲۲۱ ـ الشيخ عزالدين مودودبن محمدبن محمود الذهبي المشتهر بزركوب ،

كان جدّه معين الدين محمود من اهل اصبهان سافر الى البطائح وصحب سيّدى احدالكبير وكانسيّدى احدالكبير وكانسيّدى احديد بعبه فقال بوماً في بعض عاوراته كا في ارى من صلب اخى معين الدين ولها صالحاً يتبع أثرى و يكون خليفتى في العجم وكان كما قال اخى معين الدين ولها صالحاً يتبع أثرى و يكون خليفتى في العجم وكان كما قال ثم أن الشيخ روز بهان البقلى تكفّله وارشده واحره بالتّروج (ودق ١٣٦١) وكان مصاحباً له ثلاثين سنة تم سافر العجاز وصحب الشيخ او حد الدّين الكرماني مصاحباً له ثلاثين سنة تم سافر العجاز وصحب الشيخ او حد الدّين الكرماني

المحمد المحالية مالاحظة أميشود وقابات صاحب الرجمة حاض بعنى شبخ الج الدين احمدين معمود بن محمود بن محمود بن محمود الله معروف صاحب نظام التواريخ وافسير مشهور روى داده بوده است ، وجون وفات قاضى الهام الدين مد كور بتصريح مؤلف در الرجمة او (ص ٢٩٠) در ربيع الأؤل سنة ١٧٥ بوده يس وفات صاحب الرجمة ابز بالضرورة در همان سال وقوع يافته بوده است ، وجون باز بتصريح مؤلف در جدد سطر قبل سن او در وقت وفات هشاد و هشت سال بوده يس بالشبجة تولد او در حدود سنة ١٨٥ بوده است ، وجون باز بتصريح مؤلف در بدر ماه بوده است ، الله بن او در وقت وفات هشاد و هشت سال بوده يس بالشبحة تولد او در حدود سنة الرجمة عز الدين مودود معزوف يزر كوب جد بدر بعين العابن احد بن ابن الخبر مؤلف شيراز نامة است وشرح احوال او در كتاب مربور س ١١٧ ـ ١٢٠ من كوراست، رجوع شود نيزيس ١٥٠ ماه ساحت وشرح احوال او در كتاب مربور س ١١٧ ـ ١٢٠ من كوراست، رجوع شود نيزيس ١٥٠ ماه ماه المربور بهان كتاب، ودر كتاب مربور س ١١٧ ـ ١٢٠ من كوراست، رجوع شود نيزيس ١٥٠ ماه ماه در اجمع باو وشبخ دوزيهان بقدى مسطوراس ١١٠ ـ ١٠ موخ خود بسابق س ١٢٥ حاشية ١٠ ماه بن بنيم بناء وشبخ دوزيهان بقدى مسطورات ، المربوغ خود بسابق س ١٢٥ حاشية ١٠ ماه بن بنيم الفخر كرماني از مشاهير عرفا ومشايخ اواخر قرن ششم و اوابل قرن هفتم ومتوفي بدر منوج بو منعقه بعد حاصه بن ابن الفخر كرماني از مشاهير عرفا ومشايخ اواخر قرن ششم و اوابل قرن هفتم ومتوفي بعد من ابن الفخر كرماني از مشاهير عرفا ومشايخ اواخر قرن ششم و اوابل قرن هذم ومتوفي بعد منعقه بعد حاصة بن ابن الفخر كرماني از مشاهير عرفا ومشايخ اواخر قرن ششم و اوابل قرن هفتم ومتوفي بعد منعقه بعد حاصة بن ابن المناه من من مناه ومتوفع بعد مناه بعد مناه بعد من ابن المناه من ابن المناه مناه به مناه ومناه بعد من ابن مناه مناه مناه بروع مناه بعد الم

والشيخ ركن الدّين السّجاسي أثم لفي الشيخ شهاب الدّين السّهر وردي بعد ماوجع

وطية از سفحة قبل

در سنة ۱۹۳۵ وی ازمریدان شیخ رکنالدین سجاسی آنی الله کر بلا فاصله بعد بوده و بصحبت شیخ محلبی الدین بن الدیسی معروف نیز رسیده و این اخیر ناه او را محکور در مؤلفات خود برده و از او حکایاتی نقل گرده است ، از جماه در یاب هشتم از فتوحات مگبه حکایتی که خود اوشفاها از شیخ او مه الدین استماع نموده بوده روایت گرده و عین متن عربی آن حکایت در طرایق الدخایق ۲ م ۲ ۸ و رجمهٔ فارسی آن در نفحات الا نس من ۱۹۵ در ترجمهٔ او حدالدین منفول است ، و همچنین در نفحات در ترجمهٔ خواجه بوسف همدانی (من ۲۸ ه م ۲۸ و ۲۸ ه) حکایتی از یکی از مؤلفات محبی اشین بن المربی عفل کرده که محبی الدین آن حکایت را در سنه ۲ م ترکزاین در منزل خود در شهر قوایه از اوحد الدتین شنباه بوده است ، در کتاب آنار البلاد تألیف ر منزل خود در شهر قوایه از اوحد الدتین شنباه بوده است ، در کتاب آنار البلاد تألیف ر منزل خود در بینب الی کرمان الشیخ ر کراین معلمی معمود قرویش متوفی درسنهٔ ۲ م ۱ شرح حال مختصری از صاحب ترجمه کرمان الشیخ ر بی حده احد آن الله بین عبارت (در فیل ۶ کرمان الشیخ این صاحب آریل معتقداً فیه دکان صاحب آریل معتقداً فیه دکان صاحب خواه و می مناه و الدین المغید کور مان ماحب آریل معتقداً فیه دکان صاحب آریل معتقداً فیه و بی عنده مانه تو ترکن صاحب آریل معتقداً فیه و بی عنده مانه تو ترکن صاحب آریل معتقداً فیه و بی عنده مانه تو ترکن صاحب آریل معتقداً فیه و بی عنده مانه تو ترکن صاحب آریل معتقداً فیه و به عنده مانه تو ترکن صاحب آریل معتقداً فیه و بی عنده مانه تو ترکن صاحب آریل معتقداً فیه و بی عنده مانه تو ترکن صاحب آریل معتقداً فیه

با دلگفتیم خدمت شاهی کم گیر دلگفت مرا ازین سخن کمتر کو کم گیر دلگفت مرا ازین سخن کمتر کو

مات سنة خمسي و ندنين و ستمانية ببغداد » النهبي · و مراد ًابز - ساحب اربل - بدون هيج شبهه مظفر الدين كو كيوري احت كه ازحنة ٨٦ هـ. ٦٣٠ حكمران اربال و شهر زور بوده است (ايس غالکان ۲ : ۵ ـ ۹)، و کلمهٔ داندیادت در بیت اوّل صحیح قیاسی مغذون است و دراصل متن جایی انهادله، مرقوم است که وزن با آن فاسد است ، و دکردی، در مصرفاع اخیر بطهٔ کاف است و اگرچه ځاندان کو کېوري مزېور ترکیان پوده اند وایي ظاهراً شیخ اوحد اندین او را پیتامیت آنكه اكتربت حكنة اربل و آن نواحي كرد ميهاشند كرد خوانده است در كتابالعوانثالجامعة ابن الغوطي متوفي در سنة ۲۲۳ در حوادث سنة ۲۴۲ گويد (س ۲۴) د ح و فيها رُثب الأوحد الكرماني الصوفي شبخا للصوقية يرباط المرزبانية وأمام علبه والأغطى بغلة وانفذ معه خادم المي هناك وهو شيعغ حسن السؤت متكالم إنسان اهل الحقيقة و الرياب العاريقة قدم بفداد و الزل بجامع ابن العطاب وكان الناس بقصدونه و يعضرون عنده من الفقراء والصوفية فاشتهر فركره = النهى ا ﴿ بِرَانَ مَرْبِنَهُ لَاصَّلَاعَ لَوْ شُرِحَ أَحُوالَ صَاحَبُ لَرَجُهُ رَحُوجٌ شُودَ بِمَا تَخَذَّآتِهِ وَفَتُوحَانَ مَكَّبُهُ بِالْهِشْتُم بنقل تقحات وطرابق العقابق از آن - آثار البلاد ١٤٤٥ - ١٦٠ ، حوادث العبامعة ٧٣ -تاريخ كربد، ٧٨٨ ، مجمل فصير خورفي در حوزدت سنة ٢٠٥٠ ، مفجات الأنس ٢٨١ ـ ٢٩ ـ ١٨١ ـ ١٨٨٠. عبربائسير جزو ا او جنام ۴ س۹۷ ، هفت اقليم در ذيل ڪرمان ، سفينة الأولينه ۹۷۹ ، وياش العارقين ٢٦ ـ ٢٨ - خزينة الأصفياء ٢ : ٢٦٥ ـ ٢٦٦ ، مجمع الفصحاء ١ ، ٨٩ . طرابق العقابق ٢ : ٢٨١ ـ ٢٨١) ١ _

۱ سان ۱ السخاسي ۱ م ۱ السنجاسي ۱ ب ۱ السبخاسی ۱ شبرازنامه ۱۱۹ مستجانی ۱ سخهٔ این صور مصحف ومحرف است وصواب در این کامه درمورد ما نحن قیه که از روی مآخذ آنیه تصحیح بدیه درصفحهٔ بد

وفيل ان الشيخ شهاب الدِّين اتاه في منزله ببغداد اكر اماً لقدومــه ثمَّ رجع الي

يليه اؤ سفحة تبل

شده **سنجاسی** است (پسین مهمله و جیم و الف و باز سین مهمله و در آخر باه نسبت منسوب بسجاس که قصبهایست از محال زنجان و واقع است درحهود شش فرصغی جنوب مایل بشرق زنجان و چهار قرسخی مغرب ملطانیه و یك قرسخی شمال سهرورد، و كوه سجاس بواسطهٔ اینكه قبر ارتحبون خان بن ایانا بن هولاکو در آن کوه بوده در ناریخ شهرای دارد) • ـ متصود شیخ ابوالفنایم ركن|لشين سجاسي از مشايخ عرفاني قرن هفته استكه جمي از اكابر مشايخ آن عصر سأنته شیخ اوحدالدین کرمانی و شمس تهریزی معروف و شیخ شهاب اندین معمود اهری و تحیرهم از مریدان و تربیت شدگان وی بوده اند والی از خود او جون کویا ماننه بسیاری از صبوات بگمنامی و ناشناسی و فرار از شهرت میکوشیده اطّالاع چندانی یدست نیست و ناریخ وفات وی انهن ممدوم نه وقفط درانذكر مها درضمن الراجم بمضيمر يدان اوجسته جسته بمضيمه ومأت مختصرى راجع بدو ديده مېشود که ما حتیالاً مکان آنچه از آنها توانسته ايم از مآخذ څخنفه جمع نعود. و بمقتضای مالایدرك كله لایترك كله ذیلاً خلاصة آنها را مبشكاریم ا مرحدوم حاج زین آلفایدین شیروانی در کتاب پستان السیاحه در ذیل عنوان « سجاس؛ کوید (چاپ دؤم س۲۰۷)، « سجاس قريه إيست مسر"ت احاس درة مهمالا "يّام شهر كوجكي بوده ودرقترت مغول خراب شده وازمضافات آذربایجان است و یفولی از مضافات عراق است **شیخ رکن الدینی** از مشایخ سندلهٔ شیخ صفی الدین اردبیایی از آنجا برده ، انتهی . و همان مؤلّف در همان کتاب س ۱۹ و ۲ و ۲ و در كتاب ديگر خود موسوم برياض|المباحة ص ١٠١هـ١١ و اين اين|اليزاز مؤالف كتاب صفوةالطة| ص ٥٠ ومرجوم حاجي نا بـــ الصّامر درطرالق|احقالق ٢ : ١٤٩١٩٩٩ و٤٤ سلسلة مشابخ شبع صفى الدين اردبيلي وأجنبن ضبط كرده الده ﴿ شبخ صفيَّ الدين استعق اردبيلي ﴿ ﴿ أَوْ شَبْحَ تَاجِ الدِّين ابراهیم کیلانی معروف بشیخ زاهد . از حید جالااندین تهریزی . از شیخ شهاب الدین محمود امرى تبريزى الذشيخ أبوالغنايم ركن الدين سجاسي ، ازعيخ أماب الدين ايمرى ا از ابوالنجيب عبدالتاهرسيمروردي ، ازاحمد غزالي طوسي الخ ؛ [و ازايتما بيعد سلسلة سند احمد غز الی مشهور و در انجاب کاب مسطور است و حاجتی بنقل آن نیست) ، _ دربالاگفته شدکه عدّة از مشاهیرعرفای فرن هفتم مرید و تربیت شدهٔ شیخ رکن الدّین سجاسی صاحب ترجمه بودهاند ، يكي ازين سريدان كه نام او درضين سلسلة مشايخ شبخ صفي الدين ارديبلي نبز ملاحظه شد شبخ شهاپ الدين محمود اهري نير يزي است ترجية احوال او در كتاب د دانشمندان آذر بايجان. س ۲۰۲۰-۲۱ از نواد فیل مسطورات و شیخ شهابالدین محمود اهری ازمشایخ كبار آذربایجان و ازارادت كبتان ركن الدين سجاسي احت درمدوسه سرخاب تبريز سه چنه ریاضت کشیده و بعد از آن در **سنجاس** خدمت شیخ رکن اندین رفته ومنظور نظر وی شدهاست یس ازعقدنکاح دختر وی غدیجه ازطرفآن بزرگوار [یعنی ازطرف شبخ رکن الدین سجاسی] بقصبة اهر زفته وتا آخر عمر بهدايت و الرشاد مردم مشغول شدم بدرحية قطب نابل گرديد. و در همان قصبه مردم مرقد وی زیار نگاه است > انتهی ، رجوع شود نیز بصفونه ااستفا س ۱ و و ۲ ۳ که دو حکایت راجع باین شهاب الدین اهری و بعرقه او در اهر ذکر کرده است - ـ و دو نفر يتبه در ستجه يدد

شيراز واتخذ الزاوية واطعم الفقراء والمساكين وتزوج بابئة الشيخ روزبهان

بتيه از سفحه تبل

ويكراز كباره ويدان شبخ ركن الدين حجاسي ساحب ترجمه جنانكه درقوق نيزاشاره يدان كرديم ان دوعارف مشهورديل بودهاند، يكي شيخ اوحدالدين كرهاني متوفى درسنه ه ١٠٠ كه در ساشیة قبل اشارهٔ اجمالیها حوال اونمودیم ، و دیگر شمس الدین محدّد بن علیّ بن ملکداد تبریزی معروف بشهيس تبريز مندوح مشهورمولاناجلال الدين رومي ومفتول بروايت صاحب نغحات درسنة ١٤٥ (وابي يروايت معتبر تر شمس تبريق درسنة مذكوره ازمايين مردم بكآبيمفقود الأ تركرديد جنانکه دیگر میچکس(زونشانی ندادنه اینکه کشته شد) · بازی الاو میر تصریح عموم تذکر مهای شعر ا و عرفة مكرِّراً و مفصَّلاً باينكه دو شبيخ مذكور يعني اوحد الدين كرماني و شمس تبريزي هر دو از مریدان شبخ رکن الدین سجاسی بودهاند یك سند پسیار معتبر قدیمتری از همهٔ این ندكره ها برای انبات این مطلب بدست هست و آن عبارت است از ترجمهٔ احدوال شبیخ ناخ الدین علی بن عبدالله بن-سین اردبیای تیریزی شافعی ماوقی درستهٔ ۹ تا ۷ یقدم خود او که در گذاب منتخب المختار که ذیل تاریخ بفداد اینالنّجار است تألیف این رافع حورانی مسری متونی درستهٔ ۲۷۶ مندرج أست ، تاج العابين مزابور در اين ترجمهٔ احوال خود ازجمله كويد (ص٤٧ ١ـ٨٤ ١ ازطبع بغداد): * والبسني غرقة التصوف والمُننىالذكر الشبخ الأماء السالك الرَّبأنسي تاج الدين ابراهيمالتجور بالبلاد بالشبخ الزاهد [يعني به الشبخ الزاهد الكبلاني المشهور شيخ خرقة الشيخ صفي الدين الارديبان] عن شمس الدين محمد التبريزي عن دكن الدين السحاسي [-ح: السنجاسي [عن قطب الدين الأبهري عن ابي النجيب المهروردي عن احدد الغزّ الي اغي معدّ الفرَّالي (إلى آخر والدامة) ، قال وأدركت الشيخ كالبالدين أحمه بن عربشاء الأوحدي باردبيل دعائي والتننى الفكر عن الشيخ اوحد الدين الكرماني عن ركن الدين السحاسي (= السجاسي) بسنده ، انتهى • - رجوع شود نيز براي مدين نقره بخصوصها يعني نسبت ازادت شبخ اوحدالندين كرماني و شمس تبريزي بشبخ ركنالدين سجاسي بمآخذ قابل و نفجات الآنس ۳۱ ه ، ۱۸۰ ، تذكرته دونتشاه ۱۹۱ ، هفت اقليم در قابل تبريز . روحة اظهار مشرى ١٩٣٣، حقينة الأوايا ١٧٩٠، رياض العارفين ٢٨ اغزينة الأصفياء ج ٢١٥١٠، ٢٦٨ ، مجمع النصحاء ١٠ ٨٩ ، ٢٨٦ ، طرائق المتاثق ٢ ، ١٤٢ ، ٢٨٦ - ديگو از كمانبكه شيخ ركن الدين سجاسي شبخ خرقه وبير تربيت اوست شيخ اصيل المدين محمد شیر ازی از مشایخ صوفیهٔ اواخر قرن ششم متوفی در سنهٔ ۱۱۸ است، صاحب شیرازنامه ر ۱٤٠ ـ ١٤١ و جامي در نفحات ٢٩١-٢٩٢ مردو در شرح احوال شبخ اوحدالدين عبدالله البانی کازرونی متونی درستهٔ ۱۸۲ یا ۲۷۱سلسانهٔ خرقهٔ اورا چنین روایت کرد:اند که وی خرفه از بدر خود امام الدین مسعود متوفی در سنة ۱۰۵ دارد و وی از شبخ اصیل الدین محمد شیرازی مذکور مدنون در بنبان کازرون و وی از شیخ رکن الدین ابو الغنایم سجاسی و وی از شبخ قطب الندين ابو الرشيد ابهری و وی از شيخ ابوالنجيب سهروردی (الی آخر السلسلة) • واليه در صلحة وعد

التَّاني أوعاش تسمين سنة "ثم تو فَي في سنة ثلاث وستِّين وستمائة و دفن في زاويته

وليه از صفحة ابل

در نقحات نسخهٔ خطی بسیار مصحّح مضبوط آنسای عیاس اقبال مورّخهٔ ۱۰۲۵ و محشی بحواشی عبدالففور لاری از الامدهٔ جسامی کلمهٔ سسجاسی : (که در امردو نسخهٔ جاب هدد نفیعات که در تصرّف راقم سطور است در این مورد بفلط و سنجاسی و بعلاوهٔ نوایی بعد از سین خاب شده) در نسخهٔ خطّی مشار الیها در کسال وضوح علی ما هو الصواب بسین و جبم مهدنه و الف و باز سین و در آخر یا نسبت مرقوم است و باز سین

قنبيه عهم ، ابن شبخ ابو الغنايم ركن الدين سجاسي مانحن قبه راكه از سلسلهٔ سهرورديّه وشبخ خرقة اوحدائدين كرماني وشمس تبريزي وشهاب الدين معمود اهرى واصيل الدين محكد شيرازي یوده است نهاید با سمی او و معاصر او شیخ رکن الدین معمود سنجانی (رسین مهمله و نون و جیم و الف و باز نون و در آخریا، نسبت منسوب پستجان یکی از قرای مشهور خوافخراسان معرَب سنگان که هنوز موجود و بهمین صورت قارسی آن یعنی سنگان خوانده و نوشته میشود) ملقب بشاه ستجلن اشتباءتمود و یکی راجای دیکری گرفت این شبخ رکن الدین معمودسنجانی نیز الزكيار مشايخ عرفاي قرن ششم بوده است ازسلسفة چشجة هر اشواز خواس مريدان خواجه مودود چشتی و در سنهٔ ۲۷ ه یا ۹۳ ه با ۹۹ ه در سنجان وقات یافته و در همانجاه دخون است و شرح احوال او در نحالب كتب تراجم صوفيته وتذكره هاى شعرا كه اساسي آنها يعد از اين مذكور دواهد شد مسطور احت ، و عصر او فقاهر آ اندكي مقدّم برعصر شيخ ركن الدين سجاسي مانحن فيه بوده باين معني که وفات رکن الدین شاه سنجان قبل از وفات رکن الدین سجاسی روی داده بوده است چه وفات شاه سنجان جنانكه گفتيم درسنهٔ ۴ ۴ ه يا ۹ ۹ و ويغولي ضعيف در ۹ ۹ ه بوده وسال وقات: كن الدين سجاسی گرچه معلوم نیست و ای وی بنجو قدر منبقن درسنهٔ ۲۰۹ بعنی بعد افل نه سال یا سیزده سال بعد الز وقات شاه ستجنن هنوز در حيات بوده است بدايل اينكه صاحب شيراز نامه س ١١٩ نسريج کرده که بعد از وفات شیخ روزیهان بقلی عز الدین مودود زر کوب برای ازاین مر تبه پسفر حجاز رفت ودر آن حفر او را بخدمت شبخ الشبوخ اوحدالدين كرماني وشبخ ركن الدين سجاسي (نسخهٔ چایبی ه سنجانی آ مرافقت و مواخاتی،فظیم دست داد وچون وفات شیخ روزیهان بقلی پدون خلاف در محراتم ٦٠٦ بوده بس والضرورة شبخ ركن الدين سجاسي در ابن سنه هنوز در قيد حيات يوده است، و ای ازین تاریخ بیمد هیچ معلوم نیست چه مقدار زیسته است . (برای ترجمهٔ احوال این شیخ ركن الدين ملقب بشاء سنجلن رجوع شود بمآخذ ذيل ا تاريخ كريده ۲۹۴ ، حرهة القانوب ۱۹۹ مجمل قصيح خوافي درحوادث سنة ١٠٥٠ ، نفعات الأنس استطراداً درضمن ترجمة خواجه مودود يهشقي ٢٧٤ . حبيب العبر جزو ٣ از علد ٢ ص ٥ ٧ ،هفت إذبهم درذيل خواف ، مقبلة الآواباه ۱۹۲ - ۹۲ ، آتشکند، در فیل خواف · ریاض السارقین ۹۲ ، خزینهٔ الاصنیاه ۲ ، ۲ ، ۲ ، ۲ طرالق العقائق ٢ ، ١٢) ٠ -

۱ - رجوع شود ابتمرهٔ ۱۷۴ از تراجم کتاب خاشر ۱۰ – ۲۰ در شیراز نامه س ۱۲۰ کوید سنّ عزالدین مودود بصد ویک سال رسید ۱۰ ویتون ولادت او را در س ۱۱۸ درسته اندتین وسانین بلیه در ملحهٔ بعد المبنيَّة بجو ارالمشهدالحريصيُّ ﴿ وللفقيه صائن الدِّين حسين بن محمَّد بن سلمان " مرثية انشدها في فراته وختم بها مشبخته منها هذه الأبيات:

عَنِ ٱلسَّبْحِ ٱلَّذِي فِيهِ ٱسْتِنَادِي سوى دُوبِ الْجَوَانِجِ وَالْفُوْادِ رُجُوْتُ الْإِلْتِقَاء مُسَعُ ٱلْمُرَادِ فَصِرْتُ بِـلَا مَلَادِ وَٱعْتِمَادِ وَلَا يُسْلُو الْفُوَّادُ إِلَى الْمُمَادِ مُصَاحَبَةُ السِّينِينَ عَلَى الَّـوِدَادِ إأى يَوْمِ الْقِيَامَـةِ وَالنَّفَادِ

سَيْمُتُ مِنَ ٱلْحَيْوةِ عَلَى ٱنْفِرادِي وَمَا لِي بَعْدَ فُقْدانِ الْحَدِيبِ فَيَالَبُّتُ الْمَنُونَ أَنِّي وَ إِنِّي نَأْتِي مِنْ كَانَ لِي كُهْفَا مُنِيعًا آذُوبُ بِفَقْدِهِ مُدَدَ اللَّيَالِي وَكَيْفَ سُكُونُ قَلْبِي بَعْدَ فَقْدِي وَ بَعْدَ إِيَاسِنَا مِنْ ۚ أَنْ نَسْرَاهُ وحة الله عليهم (ورق٢٦١٠).

و خسماتة شبط كرده و وقات او را نبق بعبنه مانندكتاب حاضر درسنة تلات وستين و ستمائة يس ا بن مبشود درست صد ویك سال عمر او بروایت مؤالف شبر از نامه ۱۰ وچون صاحب ترجمه اجذ یدر صاحب شيرةز نامه بوده بس بعدهاى اهل البيت ادرى بما في البيت بدون شك قول او در اين خصوص مقدم است پر تول مؤاف گتاب حاضر ۲۔

۱ .. یعنی مزار ابوعبدالله احمد بن علی مقری" حریصی سابق الـذکر (نسر۱۹ ۲۱ از تراجم کتاب حاضر) ، ۲ ـ رجوع شود بنمرة ۱۲۲ از تراجم ،

٣ ـ جنانكه ملاحظه مبشود قائل ابن ابيات براىاقامة وزن حرف اطلاقي بر آخر «الحبيب» انزود، وحال آنکه الحاق حروف إطلاق در آخر مصاريح اؤل در صورتيکه کامهٔ اخير اسم محلَّى بأل يا فعل باشد جز درابیات مصرّعه جایز نیست و ازعیوب بزرک شعر محسوب مشیود مانند این بیت ایونواس ،

اقلني قد ندمت من الذنوب و بالأقرار عدت من الجعود و بیت مصرّ ع بیتی است که عردو مصراع آن مقفی باشد یعنی آخرین جزء صدر بیت و عجز آن داراي بك وزن ويك رويٍّ و يك اعراب بأشند جنانكه درمطالـم قصايد معمول است مانند قول متبَّتي والعبِّ مامنع الكلام الألسنا والذُّ شكوى عاشق ما اعانناً وكاء نبر درغير مطالع شاعر تصریم تماید مانند قول امری القیس دراثناه معاقمهٔ خود ،

وان كنت قه ازمعت صرمي فاجلي إقاطم مهلآ بعض هذا التدلل ٤ ـ تصعیح قیاسي قطعي ، ـ هرسه نسخه ، عن ،

۲۲۲ ـ الشيخ عز الدين محمو د بن الشيخ شهاب الدين ابي الفضل المين ابي الفضل ا

العالم الربّاني الواجد الصمداني تناسي بطريقة القوم في البذل والأينار والترك و عدم الادخار والمؤاساة مع الصغار والمكبار ذكر الناس سنبن و قصع لله المسلمين و جلس كل ابّامه لقضاء الحوائج وقام جلّ لياليه لأداء النّوافيل وكان يؤاكل كلّ مسكين و بجالس كلّ مستكين لم يشتغل قطّ بزينة الدّنيا ولم ينحوف عن الطّريقة المثلي و اختار لنفسه الفقر و لبس لبوس الرّضا والصبر كنت احضر عن الطريقة المثلي و اختار لنفسه الفقر و لبس لبوس الرّضا والصبر كنت احضر عبالسه و خلواته و النقط من دروالفاظه و منشآته وله كلمات عالية و اشعار فائقة تشهد على صحة حاليه و استقامة افعاله ، تو قي في سنة . . . و سبعمائة أو دفن في بقعنه العامرة ، ومثا انشدنيه لبعضهم :

يَا طَوِيلِ الرُّفَادِ وَٱلْغَفَلَاتِ كَثَرَّهُ ٱلنَّوْمِ ثُورِتُ ٱلْخَسَراتِ اللهُ فِي ٱلْفَهْرِ الْ تَوَلَّمَ بِدِهِ لَرُفَاداً يَطُولُ بَعْدَ مَمَاتِ اللهُ فِي ٱلْفَهْرِ الْ تَوَلِّمَ بِيهِ لَهُ فَاداً يَطُولُ بَعْدَ مَمَاتِ وَ مِهَاداً مُمْهُداً لَكَ فِيهِ فِيهِ بِدُنُوبٍ عَوِلْمَتَ آوْ خَسَنَاتِ وَ مِهَاداً مُمْهُداً لَكَ فِيهِ فِيهِ بِدُنُوبٍ عَولَمَتْ آوْ خَسَنَاتِ آلْمَاتُ آلْمَا مُمْهُداً لَكَ فَيْهِ بِينَاتِ وَكُمْ مَالَتَ آلِينَا بِبَيَاتِ رَحَةَاللهُ عَلِيهِم (ورق ١٣٧).

الله مكلمات البن البن الغضل الرا تعارد الدارن شخص الصراح مؤاف درنمرة بعد برادر معين الدين احمد بن ابن الخير مؤلف شيرازنامه إست ،

٢ - كذا في ب (بالجيم) ، ق : الواحد (بالتحاه المهلة) ، م ، العارف ،

۲ د م ، لیاس ه 💎 که د جای آخاد وعشر ان در هرسه نسخه سفید است ه

٢٢٣ _ مولانا معين الدين احمد بن ابي الخير ١

اخوه العالم الفاصل المتفنّن الكامل كان بدر س في المدرسة المسعوديّة و بذكّر في المسعدالبغداديّ وله منصب وعظ في المحافل قد اخذالطّر يفة من آباته الكرام وعن الشيخ صدر الدّين عبد اللّطيف "بن كهف السدّين اسمعيل بن عمر النسري وعن الشيخ قطب الله ين النّامقي الجامي" و لبس الخرفة عن الشيخ فغرالدّين ابن اخت سيّدي احدالكبير وعن خالمه الشيخ الحاج ركن الدّين

اد این شخص خود مؤلف شیرازنامه و برادر صاحب ترجمهٔ بلافاصله قبل است و نام و نسب کلمل او زار روی مقایسهٔ مجموع مواضعی که در شیرازنامه بنام خود و نام آباء و اجداد خود اشارتی کرده بایک یک و تبر با مواضعی در گتاب حاضر که در آن اشارهٔ بیمضی از نفراد این خاندان زر کوب شده) از قرار ذیل است و نیوالعباس معین الدین احمدین شهاب الدین ایم الخیر حمز قبن ایم الفضل محمد بن عز الدین مودود ذهبی مشنهر بزر کوب بن ایم الفضل محمد بن معین الدین محمود استهانی شیرازی - _

ا _ با فحص بانهغ ما نتوانستیم هیچگونه اطلاعی درخصوس این شخص بدست بیاوریم ا و کهف الدين اسمعيل بن عمر قصري يدر وي قطعاً غير اسمعيل قصري شبخ خرقة نجم الدين كبرى است که ترجمهٔ احوال او در نفیعات و غیره مسطور احت زیراکه تاریخ وفات این احمعیل قصری شیخ خرقهٔ تجم الدین کیری درستهٔ ۸۹ ه بوده (خربتةالا صفیاء ج ۲ س ۱۴) در صورتبکه تاریخ وفات صاحب ترجمه معين الدين احمد بن ابي الخير دخه از يسركهف الدين احمعول بن عمر قصری مذکور درمتن اخذ طریقت ندوده بوده سنهٔ ۷۸۹ است یعنی بقاصلهٔ دویست سال بعد از وفات استعیل قصری شبخ خرقهٔ نحمالدین کبری . بس تقریباً از محالات عادی است که صاحب الرجاء باكسي بتواند مصاصر باشد هكه يدر آنكس دويست سال قبل از وقات وي وقات يافته بوده احث : " " - از أحيث « نامتي جامي " واضح احث كه ابن شخص ازاعقاب شيخ ولا حلام أحمد بن ابني الحديث نامقي جامي معروف منقب بزنده يبل متومي درسنة ٢٦٥ بوده است ٠ واي ما نتوانستهم مابين سلسلة مشايخ جام يزاهتاب شبخ الأسلام مزبوركه مسند رياست وخانتاء ونغوذ وتسكّن ايشان درناحية جام از عهد خود شبخ جام تا اواخر قرن نهم باقى بودم واسامى بسيارىالز آلمان دريعضي ازكتب توازيخ ءانند مجمل فصبخ خواني وحييب السير مذكوراست كسي را ببلبيم لَهُ مَلَقُبِ بِعَطْدَ الدِّينَ وعَصَرَ أَوْ نَبْلُ بِأَ عَصَ صَاحَبَ تَرْجِيةً خَاصَرَ وَفَقَ دَهَدَ * ﴿ ﴿ وَكَ أَطَّلَاعَ ازماً خَذْ ترجمهٔ احوال سندى احماد كبير بعنى سندى احماد وفاعي رجوع شود بسابق ١٣٦٠ ٢ ١ حاشية العم وليي بواسطة فقدان وسائل درطهران وعدم دسترسي بكتب قرقة رفاعيه الحصيل معلوماتي وتيه ور سقمة بدد

منصور البيطة وله اجازات واسانيد وتصانيف ورسالات واجازني بجميعها المومن اشعاره:

إِلنَّامُ مُ هَلَّكُم وَ آهُلُ الفَقْمِلِ نُمَّاتُ مُ طُوبَى لِمَنْ فِي دُرَى آهُلِ النَّهَى عَاشُوا مَنْ عَاشَ فِي كَنْفِ الجُهّالِ مُبْتَسِماً فَيَّالَهُ مِنْ عَوِيلٍ بَعْدَ مَا طَاشُوا توقى في ذي الحجّة سنة تسع و ثمانين و سبعمائة و دفن في بقعته الشريفة خلف تربة اخيه وابيه وفي تلك البغمة جمع كثير من العلماء الرّبّانين والعرفاء الصادفين والصالحات العابدات والدّاكرين لله كثيرا والدّاكرات منهم السّدت الكريمة "سبط" الحافظ الجليل قوام السّنة اسعميل (ورق 15٧٤) تزوّجها * الشيخ

يائية از صلحه البر

داجع بترجهٔ احوال ابن شبخ فخرالدین برای مامسکن نشد ، لکن این نکته را پادآور میشویم که شبخ فخرالدین دربور که مؤلف گوید خواهر زادهٔ سیسی احمد رفاعی بود، بدون هیچ شک وشیه مقصوداوخواهر زادهٔ پلاواسطهٔ اوتبود، چه وفات سیسی احمد رفاعی چنانکه سابق گذشت در سنهٔ ۲۸۹، بودهاست و وفات صاحب ترجههٔ حاضر معین الدین احمد درستهٔ ۲۸۹، ومابین ابن دو تاریخ دوبست و پلاده سال فاصله است پس بدیهی است که مراد مؤلف آنست که شبخ فخراندین مزبور یکی ازاعقاب خواهر زادگان سیسی احمد رفاعی بوده است زیرا چنانکه درس ۱۲ اشاره بدان کردیم چون از سیسی احمدی مزبور اولاد ذکوری بعد از او باغی نبانده بود ریاست فرقهٔ بعد از او بدست خواهر زادگان او علی پن عشان و عبدالر حیم من عثمان و اولاد ایشان منتقل شده ...

شهاب الدرين ابن الشيخ وهي ام جدري لأبي رحمة الله عليهم . ٢٢٤ _ الامير عز الدين اسحق بن ضياء الدين على بن عربشاه الحسيني

من جملة السّادة الكبار والمبّاد الأبر اركان دائم الذكر مكثر التّلاوة تاركاً للتكلّف صابراً على البلاء شاكراً لله ضمى سائر الأحوال يذكر النّاس و ينصح المسلمين و يدعو في المحافل بعد ختم الفرآن و صنّف كتاباً في النّصوف سمّاه مصباح المدجى، وكان شيخنا صدر الملّة والدّين المظفّر عنول الله السّبدعز الدّين ممّن جمع بين الزّهد والعلم وله اسناد في الحديث وكانت بينهما مصادقة وموافقة و تحابُ في الله و بالله ، توفّى في سنة سبع عشرة و سبعمائية " و دفن بيقعته العامرة رحة الله عليهم .

ا کنا ای بق م بعای جملهٔ از ستاره تا اینجا جنین دارد = تروّجها بعنی اولاد انشیخ و هوالشیخ شهاب الدین مروف متوایی در سنهٔ ۱۰ ۱۰ است و مراد از حشیخ شهاب الدین این انشیخ = یسر او شیخ ۲ ساکه در م او جود است ، و کلمهٔ «الحسینی» بعثیق ب م است که صواب نقط همان است لا قبر ، ف الحسینی = الحدی بن علی بن عربتاه بشازده و اسطه زید بن علی بن این طالب علیهم السلام می پیوندد ، و نسب سید علی خان مروف ساحب انواد الربیع و سلافة الدسر و سلوة الغربی و شارح صدی یوندد ، و نسب سید علی خان مد کورمی پیوندد ، و سوق نسب تمام این سلسله عربی شیرازی نیز بسه و اسطه بسید علی خان مد کورمی پیوندد ، و سوق نسب تمام این سلسله خان در فارسنامهٔ ناصری حاجی میروا حسن حسینی شیرازی نیز بسه و اسطه بسید علی خان مد کورمی پیوندد ، و سوق نسب تمام این سلسله خان در فارسنامهٔ ناصری حاجی میروا حس علی علی بن افعدین با ترابع غالب مشاهیرافراد این سلسله کاملاً در فارسنامهٔ ناصری ح ۲ س ۱۰ م علی این المده کاملاً در فارسنامهٔ ناصری ح ۲ س ۱۰ م م فی الآلاه ؛

٤ - رجوع شود بنمرهٔ ۱۳۵ از نراجم ۱ - و جنین است در پ م ونیز درفارسنامهٔ ناصری است در پ م ونیز درفارسنامهٔ ناصری ۲ - ۸۲ از نراجم فادسی ۱۳ - ۸۲ از نراجمهٔ فادسی کتاب حاضر س ۱۹ -

٢٢٥ ـ الامير روح الدين بن اسحق ا [بن على بن عربشاه]

كان واعظاً عالماً جامعاً لأقاويل المفسرين ناشراً لأحاديث سيدالمرسابل له من الزّهد قسم وافر ومن المعرفة نصيب كامل وله كتاب في التّرسل و "تعليقات كثيرة وعدوعات و امالي "انتفع بها البعيد والقريب و المخالف و الموالي، " * تو أي في صفر سنة ادبغ و ثلاثين وسبعمائة " و دفن عند و الده رحمة الله عليهم (و دق ١٣٨).

٢٢٦ _ الامير صدر الدين محمد بن اسحق بن على بن عربشاها

اخوه الفاصل كان من وجوه السّادات و اكابر القوم متواصماً رحيماً
 مشفقاً كريماً متخلّفاً كثير التّفقد والتّعقد لأوليائه و احبّائه له م يضن قط بشهود
 جنازةٍ ولا عيادة مريض ولا اعانة مضطر طيّب المحاورة كثير الفكاهة يعطى بشر

۱- چنین است عنوان در ب ق ۱ م ۱ الآمیر روح الدین محدد ۱ - این شخص بقرینهٔ اسم پدراز است قرینهٔ عبارت و دون مند والد ۱ در آخر تر جههٔ او پدون هیچ توخیدی دیگر که بعادت مؤلف این نوع عبارت را درتر اجم اینا مذکور بلافاصله بعداز تر اجم آباه ذکرمیکند بدون هیچ شك وشیهه پسر صاحب تر جههٔ بلافاصله قبل است و بهمین جهت ۱۰ کلمات و بن علی بن عربشاه دا با آنکه از قبیل توضیح واضحات است باز محض مزید صراحت بین دوقلاب در مین علاو ۱۰ کر دیم ۱- کلمات « کتاب الترسل و ۱۰ در م موجود نیست ۱۰

" - الأما لى بتشديد اللام جمع الأملاء مصدر الثاني عليه الكتاب قال له فكنب عنه (انظرة بل اقرب الموادد من ١٩ ه ولا تفتر بقول صاحب معدما المعدما اللها جمع الثلية كأحاجي و أحجية فأن خطأ محض لم يقل به احد من علماء اللغة) *
 * خطأ محض لم يقل به احد من علماء اللغة) *

این تاریخ وفات ازستاره تا اینجا فقط درم موجود است؛ در ق ب جای تازیخ وفات بگای سفیه است؛ در ق ب جای تازیخ وفات بگای سفیه است؛ در قارسناه تا ناصری تبافتم و سفیه است؛ در خارسناه ناصری تبافتم و در ب ق در ب ق سفیات « بن علی بن عربشا» و فقط در م موجود است آنهم بخط الحافی و در ب ق موجود نیست؛ ولی بودنش با اینکه توضیح واضحات است مصنی مزید روشنی مفصود و دقیم هرگونه اجمال وایهامی بسرانب بهتر از نبودن آنات » ــ

٧ - مثن مطابق ب ق است ، م بجای جذف از ستارة دؤم تا اینجا چنین دارد : « المرتشی المجنین الأمام الفاضل الكامل كان من اعبان النقباء و وجره الشادات واكابر القوم متصاباً فی السین المنبذ مهدداً للمردة والمعتدین » « ۸ - گذافی م « ب « النفقة » « التفقة»

وجهه ومعروفه كلَّ احدوكان في أيّام شبابه قدسافر العراق واذربيجان ولقى كبار السّادة والمشايخ، ومن جملة آثاره المدرسة العالية على مرقد آبائه، توقى في سنة اربع وستّبن وسبعمائة و دفن عندهم "رحة الله عليهم.

۲۲۷ _ الامير شرف الدين ابراهيم بن صدر الدين محمد بن اسحق بن على بن عربشاه ا

كان سيداً فاصلا حسن الكلام كامل العفل ذا جاه رفيع و منصب عالياسه قدم في الفقر والتّصوّ ف قد سافر مع والده ورأى المشابخ وقرأ عليهم منهم الشيخ صدرالدّين أبو المجامع "قرأ عليه مشارق الأنوار" والشيخ علا، الدّولة السّمناني"

۴ ـ گذا نیم، باق، آذربایجان، ۱ ـ رجوع شود پس ۵۰ حاشبة ۲۷ ٢ - م ، البقعة ، ٤ - كذا في ب ، م : سبع وستين وسبعمائة ، ق : في سنة سبممائة (كذا) ، ٦ - چئېن است عنوان در م ٠ ولى از ١ پن صدر الدين ه _ م ه و دقن عندهم ه را ندارد . معتمد ء تا آخر عنوان بخطُّ العالمي احد الـ رجوع شود بس كذشته عاشية ٦٠ ب ق ١ الأمج شرف العبن ابراهيم بن معنَّد ٠ - ٧ - مقصود شبخ صدر الدين ابو العجماعيم ابراهيم بن سمد الدين معلَّد بن العؤبَّد بن ابي بكر بن معلَّد بن حدَّية جويشي يسر شبخ سمدالدين حاَّوي معروف است كه ترجمة العوال او درنةجات الأنس وغيره مذكور است ، صاحب ترجمه در سنة ٦٤٤ در آمل طبرستان متوآد شد ونزد اکتر علماء عصر خود ثلثة ندود و در طلب عام وحدیث بعراق وشام و حجاز و تبريز و فزوين و حله و كربلا و نجف و بيث البقائس مساقرت كرد وكويته نزد بيشتر ازهزار شبخ سماع احاديث نموده درسنة ٦٧١ بكيازدختران هلاءالدين عطا فلك جويني برادر شمس الدين جويني وزير هولاكو واباقا را درحبالة نكاح دوآورد بصداق ينج هزار دینار زرسرخ ، و در اوایسل شعبان سنهٔ ۱۹۴ غازان خان بن ارفون خان بین هولاکو بمساهدت والحريض امير الوروز يدست وى اسلام آورد ويتبعثت اواتعام امرا والشكريان مغول فريب مبد هزاز نفر تقلد دین اسلام تمودند ، صاحب ترجمه درسال هفتصد وبیست ز در وقات یافت ودر بحر آباد از قرای جوین مدفون شد، ـ **بحر آباد** که مـفطالر اس اینخاندان آلحدویه بودماست

ولها ووصلطة بمد

بنية حواشي الإسلامة تبل

۸ - مشارق الا نوار کتابی است در حدیث مشنمل بر دوهزار و دویست و جهل و شش مدیت از احادیث صحاح تألیف رضی المدّین حسن بن معلد صفانی نحوی انوی نقیه معمدت متونی درستهٔ ۵۰۰ (رجوع عود بكشف الظنون درياب ميم ١٠ و يراي ترجمة الحوال خود صفاني رجوع شود بمآخذ ذيل الممجم الأحياء معاصر الرياقوت ٢١٨-٢١٨- حوادث الجامعه ٢٦٤-٢١٤، فوات الوقيات ٢٠٠١. جواهر المضيئة ١ ٢٠٢٠٢٠١ ، بغية الوعاة ٢٣٧ . شفرات الذهب ٥ : - ٥ ٦ ، روضات الجنّات ٩ ـ يعني شيخ ركن الدين ابوالمكارم احمدين معمدين احمد سمناني ببابالكي ملقب بعلام الدُّوله از مشاهيرمشايخ متسؤَّنةً الزاخرةران هفتم و الزايل هشتم ، وي يدر منك شرف والمدّين سمناني است كه از او ايل ذي الحجّه سنة ١٩٤ الى او ايل ذي القدم ١٩٥ يمنصب وزارت غازان خمان منصوب بود (تاریخ میارك غازانی س ۹۹ و ۱۰۵ و تاریخ گزیده س ۲۹۳ ـ ٧٩٤)، صلحب ترجيه درستة ٩٩١ متوآد كردود ودر اوايل جواسيدرعهد ارغون خان درخدمت دیوانی بسر می برد ۱ و درستهٔ ۱۸۳ که وی در آلوانت ۲۰ ساله برد درموانم جنگ ازغون خان با عليناق سردار معروف سلطان احمد تكودار وي درجزو ازدوي ارغون خان حاشر بوده است (قابل فهرست نسخ قارسیموزهٔ بریطانیه از ویو ینقل از کتاب العروة صاحب ترجمه) ، وای برودی دوسنة ١٨٠ از مشاغل دواني تايب كشنه بطلب هام و سناع حديث وساموك طريقت وخدمت مشايخ روي آورد تا بالا غراء خود افن ارشاد بافت وبتر ببت مريدان وتطليك طالبان مثغول كشت و درشهور سنهٔ ۲۲۷ در موقعی که امیر چوپان سردار معروف مغول باسلطان ایرسمید مخالفت ورزید و از خرامان بالشكرى فظيم يتصد جنك بالسلطان مهبور بطرف سقطانيه حركت كردجون بسمنان رسید از شیخ علام الدّوله التماس نمود که از جانب او بغدمت سلطان ابوسمید رود و مابین او د سلطان واسطة عنه صلح كردد. شبخ بدان سفارت تن در داد ولىوساطت او مقبول نبغتاد وعاقبت امیر چویان پتقصیلی که در کتب تواریخ مسطور است سر درسر آن کار نهاد ۱ به شیخ علاه الناوله مردی پسیار با تروت و منمول و در مین حال پسیار غیر و نیکو کار بودم و جمیع عایدات هنگفت إملاك خود را صرف إعمال بر" وافعال خبر و دستگیری نفر ا وصوفیته می نموده ، جلمی درنفجات وليه جر سلطة بعد

وغيرها و نال من المراتب مالم يناه احد في اعثيرته وعظ النّاس خمين سنة في المدرسة الرّضوية والجامع العتيق وغير ذلك وكان ذا اخلاق نبوية واوصاف مرتضوية وكلمات مستطابة و دعوات مستجابة (ودق ١٢٨٠) خرجنا معه مرة للاستسقاء فأم النّاس وهم بالدّعاء وافبل علينا في ذالك الولاء وقال بالخوان الصفاء ويا خلاف الوفاء دعوا الظّلم والجفاء و انتدوا بسيرة المصطفى فانها حقيقة بالانتداء والافتفاء و فروا الدّنيا على قفا فاندكم منها على شفا والله فدا تر ذلك في نلوب الجمع واسال عن عيونهم ينابيع الدّمع وتم مدّ يديه وارسل عينيه فساعدناه بالدّعاء والاستنفار والبكاء والاعتذار وما برحنا الني الدّارحتي جاءتنا الأمطار ودفن في بقمته العامرة وحفظت يوماً من لفظه ينشد على المنبر:

ولية الزسلمة ليل]

گوید وی بعقدار بانسد مزار دینار املاك بر صوایه وقف نموده بدود ، ورویرا تألیضات بسیار بوده كه عده از آنها منوز بافی است ، این حجر در درر الكامنة گوید از قرار مذكور تألیفات او از سبعد متجاوز بوده است ، ساحب نرجه در ماه رجب سنة ۲۳۱ در موفی آ باد سمنان وقات بافت و در همانجا مدنون شد و هنوز مترار او در آن فریه بافی است ، صوفی آ باد منان مذكور واقع است در بیست گیلو متری جنوب هایل بقرب سمنان ، و بیا بانات كه مسقط الرأس شبح مزبور بوده واقع است در نه كیلو متری جنوب غربی صوفی آ باد (برای مزید اطلاع از سح مزبور بوده واقع است در نه كیلو متری جنوب غربی صوفی آ باد (برای مزید اطلاع از سح ۲۹۲ ساحب شرجه رجوع شود بداخذ ذیل ، تاریخ گزیده که مؤلف آن معاصر او بوده سر ۲۹۲ ساحب شرحه الدختار این رافع ۲۹۲ ، ذیل جامع التواریخ از حافظ ایرو ۲۹۱ ساحب درر الكامنة ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، تذكرة دوانشاه ۲ ، ۲ ، ۲ ، حبیبالسیر جزو اذل از جامه الماراین العارفین جنوب العرب العربی العارفین العارفین

١ ـ م ، من ١ - ٢ ـ م افزود، ، و روضة الشيخ الكبير ١ - ب ق ا البنا ،

ع م د في قفا ، ه ـ ازستاره تا ابنجا ققعة در م موجود است ،

٦ _ گذا في ب م ، ق ؛ سنة تمانين وسبعمائة ،

زُرْمَنْ هُوِ اِسْتَوَرِالْ شَطَّمَتْ بِكَ الْدَّارُ ۚ وَ حَالَ مِنْ دُونِهِ خُجْبُ وَ اَسْتَارُ ۗ لَا تَشْرُ كُنَّ عَلَى بُعْدٍ زِبَارَتُهُ ۚ إِنَّ ٱلْمُحِبُّ لِمَنْ يَهْوَاهُ زَوَارُ ۗ رحمة الله عليهم اجمعين.

٢٢٨ _ الشيخ ابو سعد محمد بن الهيشم ا

من اولياء الله الصديقين له مزار مشهور يعرف بعلم دار في علم القدّادين الدّهيي المشادين الدّهيم المنات المرافغ الفراة في سبيل الله و نقل عن الشيخ شهاب الدّين الدّهيم السّه فال مزار محمد بن الهيثم لا يخلو ابداً عن اولياء الله (ورق ١٣٩) ومن لم براع حرمة ذاك المزار حرم عن البركات وابتلي بالماهات ، ومن جملة اشعاره ما رأيت بخط الشيخ زين الدّين طاهر أ :

١ _ چنين احد عنوان در ب ق ٠ م ١ الشيخ ابو الهيشم (قنط) ، ۲ ما چنایان احت این کلمه صريحاً در در نسينةً في م (يقاف و تاء مثنياة فوقانيه [مشائر، در م] و الف و دال مهدله) ، ب ه ۱ النقادين ۱ يهمين منبط ولي حرف دوم نون بجاي ناء ۱ .. و پدون هيچ شبهه نقط تي م در البنجا صحيح است بعني قادين با تاء مثناة فوقانيه مشاده كه بمعنى بالان كران وبالان سازان است وصيفة تفريباً فياسي حِرَف "وصناعات است كه معمولاً آنها را ير وزن فعّال صبغة مهالغه ميسازند مانزد حدًّاد و نجَّار و بقَالُ و فصَّابِ و بعثال زائك زير اكه در شيرياز نامه ص ١٥٨ در شرح احوال همين صاحب ترجمه در عين فقرة معادلة عبارت كتاب حاضره له عز المشهور يعرف بعلمدار في محلة القتادين بدشتك » جنين دارد ، « و مزار او بمحلت بالانكران دشتك بعلمدار رسوق مشهور است » مدوغني الناد كه كلمه فقاد مزيود بوزن صيفة ميالغه اشتفاق قياسيخود ايرانيان است ازقتديفتحتين بمعنى جوب يالان (منتهىالارب)، ودركتب الهت متعاولة عربی اصلا بنظر ترسید. ۲- مراد از این شخص بدون هرج شان و شبهه شیخ شهابالدین ابوالخبر حمزة زاركوب يدر صاحب خبرازنامه است بقرينة عبارت معادلة همين فقره در شيراز نامه ٨ ه ١ ، واين ضعيف از پدرخود شبخالاً حلام شهاب الدين حمزة زر كوب قدس مراً، شنيدم . . . كه اولياء وقابدال در شيراز از روضة شبح معالدين الهيتم غايب الابكردك [الدعة خطى حديد الابتياع كتابخانة ملى طهران موراغة سنة ٨٣٣ ، _ درمش جاليي غلطاً ، غايب كر ديديد] بايد كه در آن مز ارمبارك بأدب تعم نهند كه مقام ارباب حضورات » · وكلمهٔ « فعيني » جنانكه مكرّر درحواشي ا بن کتاب گفته اید در اصطلاح مؤالف کتاب حاضر شمریب از ز کوب است . \$ - رجوخ شود بنمرة ۱۳۲ از تراجم كتاب حاضر ٠ ـ

يَا غَافِلًا تَائِماً فَمْ فَأَذْكُو اللَّاهَا وَكُنْ مُنِيبًا لَدَى الْأَسْحَارِ اَوْاهَا الْحَدُرُ دُعَاءَكَ وَآثُلُ الله فِي مَهَلِ وَالدَّمْعُ مُنْسَكِبٌ يَاسِينَ آوْطَاهَا الله الله وَالدَّمْعُ مُنْسَكِبٌ يَاسِينَ آوْطَاهَا الله وَ الدَّمْعُ مُنْسَكِبٌ يَاسِينَ آوْطَاهَا الله وَ الدَّمْعُ مُنْسَكِبٌ يَاسِينَ آوْطَاهَا الله وَ وَالدَّمْعُ مُنْسَكِبٌ يَاسِينَ آوْطَاهَا الله وَاللّمُ عَلَيْنَ الله وَاللَّهُ عَلَيْ الله وَاللَّهُ عَلَيْ الله وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ مِنْ الله وَاللّهُ وَاللّهُ مِنْ اللهُ وَاللّهُ مِنْ اللهُ وَاللّهُ وَاللّهُ مِنْ اللهُ وَاللّهُ مِنْ اللّهُ وَاللّهُ مِنْ اللهُ وَاللّهُ مِنْ اللهُ وَاللّهُ مِنْ اللهُ وَاللّهُ مِنْ اللّهُ وَاللّهُ مِنْ اللّهُ وَاللّهُ مِنْ اللهُ وَاللّهُ مِنْ اللهُ وَاللّهُ مِنْ اللهُ وَاللّهُ مِنْ اللهُ وَاللّهُ مِنْ اللّهُ وَاللّهُ مُنْ اللّهُ وَاللّهُ مِنْ اللّهُ فَاللّهُ اللهُ مَنْ اللّهُ وَاللّهُ مِنْ اللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ مِنْ اللّهُ وَاللّهُ مِنْ اللّهُ وَاللّهُ مِنْ اللّهُ وَاللّهُ مِنْ اللللّهُ مِنْ الللّهُ وَاللّهُ اللّهُ وَاللّهُ مِنْ اللللّهُ وَاللّهُ مِنْ اللّهُ وَاللّهُ مِنْ الللهُ وَاللّهُ مِنْ اللّهُ وَاللّهُ مُنْ الللّهُ وَاللّهُ مُنْ اللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ مِنْ اللللّهُ وَاللّهُ مِنْ اللللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ مُنْ اللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ مُنْ مُنْ مُنْ اللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ مُنْ مُنْ اللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ اللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ مُنْ مُنْ مُنْ اللللّهُ اللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ مُنْ مُنْ اللّهُ وَاللّهُ اللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ مُنْ مُنْ اللّ

كان اماء كان اماء فاصلاً بارء متورع فدجم الحديث واسمع وروى مسمع كتاب البخاري على الشيخ علاء الدين الخجندي بسماعه عن ابي الوقت علاء الدين الخجندي

۱ سامید این بیت را مدارد ۱ د باسین او طاها ۲ مغمول به ۱ اتل، است والی تر کرپ نجوی دانله، درمصراع اوِّل معلوم نشد جيست (٢) ٠ ٢ ـ يجنين است عنوان در ب ق ١ ۾ ١ الا ميراميان الرّبين عبدالله العاوى (فقط) . ـ درمجمل قصيح خوافي درخوادث سنة ١٩٠٠ نوشته ، ١٠٠٠ تسمين وستهائة ، وقات امير عبدالله شيرازي إزفرزندان امام مجدّد حنفته مدفوناً بشيراز * ، واين شخص بدون هبچ شات و شبهه همین صاحب ترجمهٔ کتاب حاضر احت با پذیر سال تفاوت بین تاریخ وفات او در آنجا ودرگتاب حاضر ۱۰ وینا براین منصود از نسبت «مجلَّدی، درعلوان صاحب ترجمه واضح مبشود ايعني از انتقاب محمَّد بن العنقبه الكي از يحران عشرور حضرت امهر الدؤمنين. و عون مادر معلمه متأكور خولة بنت جعفرابن قبس از قببلة بثبي حنيفه بوده الهشا معلمه مزبور المحكم بن الحنفيَّة (ودر فارسي معلم حنفيه باطنافة نام او بنام مادرش وحففكامه دابن، برسم زبان فارسي) مشهور شده بوده احد و درحة إقت جنانكه از عمدة الطأالب درفصل راجع باعقاب معلد بن العنانيه س ۲۱۹ ـ ۳۲۴ واضح مبشود اين شعبه از اولاد حضرت امم العؤملين از يسرش محاله حنفيه معروف به محمد به بوده احد و در عنوان غذاب ابدأن نسبت محالدی علاوه میشده است بعبته مانند نسبت حسني و حسيني كه در عنوان اولاد ديكر حضرت لعهر از امام حسن يا امام حسين عميهما الكلام معمولاً العماق ميشود ما شرح احوال صاحب ترحمه در شهراز الغه ص ٦ هـ ١ بهز مه ألور است - ٢ مـ يعلى عاله الدَّين ابوسفه البت بن احمد بن محله بن اليهبكر الخعبندي متوقى درسنة ٦٣٧ . ذهبي در طبقات العقاظ ١١٤ - ٢ كريد : ﴿ وَفِيهَا [أَيْ فَيَسَانَةُ ٦٣٧] توفي الدُّلامة علام انشرن ابوصعد ثابت بن إحمد ن معلَّما الحَجندي الأصبيماني عن تسع و تمانین سنة ، حضر السَّحبِع علی اللَّ الوقت و به غدم حدیثه . ، و در شدرات الدَّهبِ ٥ ١ ١٨٣ در جزو وقيات همان سنه كويدًا ﴿ وقبها [توني] الصَّدرعان الدَّين ابوسعد ثابت بن [احمدبن] معمَّدين البي يكر الصيندي . . . نم للأسبها بي سمم الصّحيح حضوراً في الرّايعة من ابني الوقت و بقي ألى هذا الوقت بشرال - رجوع شود نبز ينجوم الرّاهرة در حوادث همال حال ۱۳۷ - ـ

بعنی ابو الوقت عبدالا ول بن عبسی بن شعبب بن ابراهیم بن اسحق السجزی انهروی الصوفی الزاهد ، منواد در سنة ۸ ه ۶ وستوقی ببغداد در سنة ۳ ه ه در سن نود و بنج سالکی ، شهرت بدر سنة ۱۰ در سن نود و بنج سالکی ، شهرت بدر سنة بدر سنة بدر سنة بدر سنة بدر سنة بدر سنة بدر سند بدر منهجة بدر سند ب

صحبح مسلم على الشيخ عبد الرّ حن ابن عبد اللّطيف بن اسمعيل بن [ابعي]

يقيه ال سفحة قبل

ابين ابو الوقت سجزي مابين محدَّثين عصر خود وقرون بلاقاصله بعد مخصوصاً بواسطه ابن بود. که در روایت صحیح بخاری در اواخر عمر او کسی بعلق استاد او یعنی بگمی وسایدها مابین او و بخاری نبود. است چه مابین او ویغاری متوتی درسنهٔ ۲۰۲ فقط سه واسطه بود. است که اسامی Tنها در ابن خاکمان در شرح احوال صاحب ترجمه مذکوراست ؛ وعلق اسناد چنانکه معلوم است از مزایای بسیار مطلوب محدّث بوده است و رواهٔ حدیث هموازه با تهمایت حرص و ولسم سعی داشته اند که خدیث را از کسی روایت کنند که ساسلهٔ رواهٔ بین او ومروی عنه اصلی یعنی حضرت وسول بابكي ازصعابه يا تابعين يابكني ازائية مشهور حديث هرجه ممكن استكوتاه تر وعده وسايط کمتر باشد (برای مزید اطملاع از احوال صاحب ترجمه ابو الوقت سجزی رجوع شود بمآخمة ذیل ؛ انساب سمعانی معاصر او در نسبت «سجستانی» ورق ۲۹۱ ب، منتظم اینالجوزی، ۱۰ ١١٨٢ وابن الأثير ٢٠١١، هردو درحوادث سنة ٥٠٣، ابن خلكان ٢٠١١، طبقات الحقاظ ٤٠٦٠، دول!لا سلام وياقعي و نجوم الزّ اهرة وشقرات اللُّعب عرجهاردر سوادت سنة ٥٠٠). - و سجزي درنسبت صاحب ترجمه بسين مهملة مكسوره وجيم وزاه معجمه معرب سكزي است يعني سيستاني ١ - با فحص بليخ اطَّلاعي از احوال خود اين شخس يعني عبدال َّحمن بن عبد اللَّعابف بن سعد النبسابوري درجالي نتوانستهم بدحت بباوريم ولي اذاحوال يدراوعبداللطيف وجدا او اسمعيل يعضي اطلاعات از مأخذ متفرقه بدست آورده ايم كه خلاصة آنهارا ذيلاً مينكاريم؛ جدّ صاحب ترجمه شيخ صدر الد من ابو البركات اسمعيل بن ابي سعد احمد بن معمَّد بن دوست نبشا بوري الأصل بندادي العسكن شبخ الشبوخ بغداد بوده است ودرستة ٤١ ه درسن ٢٦ سالكي دربغداد وفات يافته ودر همانجا معاون شده است ۱ ابن الا تبر درحوادت سال ۱۶۵ کوید ، ، وقیها توقی شیخ الشبوخ صدر الدّین اسمیل بن این سمد الصّوقی مأت بینداد و دفن بظاهر راباط الزّوزای بباب البصرة ومولف سنة اربع وستين و اربعالة وقام ني منصبه ولده عبدالرُّ حيمٌ ؛ ﴿ وَ دَرْمَجُمَلَ نَصْبُحُ خُولُهُمُ نبق در حوادث همان سال گوید : «وقات شیخ صدرالدّین شیخ الشیوخ بقداد اسمعیل (بن) ابوسمه السُّوقي دنن بظاهر رباط الزوزني بباب البصرة و يسر اوشيخ صدرالدَّين عبدالرَّحيم فايم مقام او شبخ الشبوخ بغداد شد » ٢ ـ و در تاريخ يأفعي ونجوم الزّاهرة وشفرات النّاهب هرسه درحوادث همان سال ۴ ٪ ه چنین نکاشته اند (عبارات این هرسه مأخذ را آبایکدیکر تلفیق نموده ایم) ۱ ه و فیها توقی ابو البرکات اسمعیل بن الشیخ اپسی سعد احمدین معبله بن دوست النیسابوری تُمُّ الْبِغْدَادِيُّ الصَّوْقَىشِيخُ الشَّبُوخُ في جِمَادِي الآخرة وله ست وسبَّون سنة روى عن ابي القاسم بن البسري و طائنة وكان مهيباً جليلاً وقوراً مصوناً ٥٠ ـ و درمنتظم ابن الجوزي ج ١٠ س ١٠١ كويد : ﴿ اسمعيل بن احمد بن محمود [كة ا ـ ظ : محمد] بن دوست ابو البركات بن إبي سعد الصوفي ولد سنة خمس وستين وسمع الحديث من ابي القاسم الأنماطي وابي نصرالز" ينهي وطراد و ابن معبَّد النَّميمين وغيرهم و حدَّث و توفّي في جمادي الأولى وعُمل له عرس كما تقول الصُّوفية في وقية جو حوقيمه يعار

سمدا النّيسابوري عن الفياطمي "عن الفراوي"، و سمع جامع الدّارمي أعنه "

يقيه از سفحة ابل

عاشر جمادی الآخرة و اجتمع مشایخ الرابط و ارباب الدولة و العلماء فاغترموا علی ما قبل علی الما کول و المشروب و الحلوی الشائه دینار التنهی المواها بسراو عبد اللطیف (که پدرعبد الراحمن مذکور درمین حاضر باشد) در جلد نهم از جامع المختصر علی بن اندب بغدادی متونی درسنه ۱۳۵۴ که باهتمام دوست فاضل ما آفای مصطفی جواد بغدادی اطفال به بغدادی متونی درسنه ۱۳۰۳ دربغداد بطبع رسیده است م۱۳۰۳ دربغداد باشیم و در جمله و نبات سنه ۱۳۰۱ و کوید د شیخ الشیوخ ابوالحد به عبد المطیف بن شیخ الشیوخ ابی البر کات اسمعیل بن احمد بن محمد النبسایوری الاصل البغدادی الموالد والدار من بیت معروف بالتصری و المتفاد با استمع الحدیث فی صغره من جماعة وقد روی شیئا، تولی رباط و در مشیخه و نفر آفی و افزاز می المدار من مناه من و خرج حافیا فحج و عدل من مناه الی مصر و صار منها الی الشام فتوفی پدمشق فی وابع عشر ذی المعید من سنه ستوت مین المد کورد و دفن فی العمی المدار المتوفیة هناك و کان مولده فی ذی العمید من سنه تاکن عشرة و خمسالة د انهی او دفن فی مناه می شده من و خمسالة د انهی المدار به مناه و دفر به به ۱۳۲۷ می دو می شده این مولده و دفترات الناه به ۱۳۲۷ میاب ۱۳۲۷ و دفترات الناه به ۱۳۲۷ می ۱۳۲۷ میلید و دفترات الناه به ۱۳۲۷ میلید و دفترات الناه به ۱۳۲۷ میلید و دفترات الناه به ۱۳۲۷ و دفترات الناه به ۱۳۲۷ میلید و دفترات الناه کورد و دفترات الناه به ۱۳۲۷ میلید و دفترات الناه به در دفترات الناه به ۱۳۲۷ میلید و دفترات الناه به در دفترات الناه به ۱۳۲۵ میلید و دفترات الناه به در دفترات الناه به

ر بری کامه درهرسه اسخه مسعد. تنها بدون آبی؟ مرفوم است و آن سهوانـاخ با اشتباه خود ۱ ـ این کلمه درهرسه اسخه مسعد. تنها بدون آبی؟ مرفوم است و آن سهوانـاخ با اشتباه خود مؤلف است وصواب چنانکه در عموم مآخذ مذکور د ملاحظه شد . ابی سعد ۱۰ است ۱

٢ - از احوال ابن شغس هيچ اطالاعي نتوانستيم ياست بيارريم ا

٣ - يعنى ابوعبدالله مجندين الفضلين احدين مجندالفراوي الأصل النبسابوري" الموالد والمسكن ار الكابر عليها و محدَّث بن شافعتِه و إز تلامفة البواسحق شيرازي و إمام الحرمين جويشي و قشيري معروف ساحب رسالة مشهور در تصوّف وغيرهم ، و از خِلة تلامقة او سمعاني ساحب انساب وابن عساکل صاحب تاریخ دمشق و این مگذنهٔ و مؤلید طوسی بوده الجد، وی در عصر خود متفرّد بوده در رواایت صحیح مسلم وعلق استاد (نظیر ابوالوقت سجزی سابقالذاکر راجع بصحیح بخاری) ۰ تولد وی در حدود ۴۶۱ بوده بذیشابور و در ۳۰ درهمان شهی وقات بافت درسن نود طالکی و در همانجا مدفون شد اگویند وی در مدت عمر خود بیش از هزار مجلس املاء حدیث نموده بوده اضت و بهمین مناصبت در حق او میگفته اند ۱ د انفر اوی الف راوی ۲۰۰ و فر اوی منسوب الست بفرانوه نفتح بالميضلم فاء باختلاف اقوال و راء مهمله والنف و واو والمه مربوطه و آن شهركي بوده است از اعمال نسا بین دهستان و خوارزم (بر ای منهبه اطّلاع از ترجمهٔ احوال فراوی رجوع شود بمآخذ ذیل: تیبین کذب المفتری از ابن عما کر دمشنی معاصر او و از تلامذهٔ او س ۳۲۲-۳۲۰، منتظم ابن الجوزي ١٠ ٥ ٥ - ٦٦ - معجم البندان ٢ - ٨٦٦ ، ابن الأثير ١١ - ١٨ ، ابن علكان ٢ : ١٢ ـ ١٣ ـ ١٢ - دول الأحلام ٢ : ٢٧ - يافسي ٣ : ١٨ ه ١ ـ ١٩ هـ ١ منبكي ٤ : ١٩ ـ ١٩ منفرات الدَّعب ٤ - ١٦) ١ - ٤ - يعنى البرمجيَّة عبدالله بن عبدالله عن الفضل بن بهرام السَّمر فندى الشيمي الدارمي متوقى درسم قند درسية ه ه ٢ صاحب جالمع الضعيع درحديث معروف يستن دارمي و مسند دارمی که یکی از صحاح سیعهٔ اهل سأت و جماعت است «کتاب مزیور در سنهٔ ۱۲۹۳ در کانپور (هندوستان) بطبع رسیده است ۱ سارجوع شود بکشفالطنون در ۱ مسند الدّارمی ۲ بربية ورساحة إدا

عن ابى الوقت أن وسمع سنن الترمذي عنه عن ابى حفص عمر الدّبنورى أن ومن جملة مشايخه الشيخ شهاب الدّبن فضل الله التوربشتي أن والشيخ شمس الدّبن عمد أبن الصّفي الكرماني، والشيخ معبن الدّبن ابو ذرّ الكثكي ، وله منتفاة من كلّ جامع من السّنن واحداً بعد واحد و رسالات كثيرة في مهمّات الددّين وصدّف كتاباً سمّاه مفاتيح الهدى وهو كتاب شامل للأحكام والعديث، ولم

بالها از صفحة قبل

و معجم المطبوعات العربيّة در « النّازمي »، وبراي ترجمهٔ دارمي بمآخذ ذيل ، تاريخ بنداد ، ١ ، ٩ ، ٣٠٦ ، انساب سعاني ورق ١٠٩ ، ٩ طبقات العقاظ ٢٠ ه ١٠٩ - ١ ، ١ ، ١ ، اين الا ثير ودول الأسلام و يأنمي و تجوم الزّاهرة و شفرات النّاهب هريتج در حوادث سنة ه ٢٠ ، و دائرة العمارف اسلام در • دارمي ») ، • • • د ضمير «هنه» ظاهر آ بل فطماً راجع است بعبد الرّخون بن عبد اللطبف بن اسعيل مذكور در سابق .

١ ـ كذا في ب ق ١ م ١ ٣و دن ابهالوقت، بعلاوة واو عاطلة ، و آن غلط فاحش است چه صاحب ترجمه متوقی در ۱۸۵ معال استکه عصر ابوالوقت متوقی در ۴۵۰و؛ درك كرد. باشد . ـ ٣ - يعني ابوعيسي معنَّك بن عيسي بن سورة بن موسى بن الضعَّاك الترمذي معدِّث ممروف فرن سؤم متوقی در سنة ۲۷۹ ساحب سنن مشهور باسم او هستن ترمذی و دخدیث که سؤمین کتاب الزصحاح سنَّه با سبعة اهل سنَّت وجماعت است (رجوع شود بابن خلَّكان ۲ ، ۹ ، ، و طبقات العقاظ ٢ • ١٨٧ - ١٨٩ ، وكشف الظنون ١ • ٣٧٠ درعنوان ﴿ جامع السَّعيع، وغير ذلك ازما نبذًا) . ٣ ـ ضعير ﴿ عَنْهُ ۚ بَازَ رَاجِعُ احْتُ بِدُونَ شُكَ بِهِمَانَ عَبِدَالرَّ عَنْ مَذَكُورُورُورَحَاشِيةً ۗ ٥ ازصافحةً كذشته، عنی ابوحفس صرین کربمین ابی الحسن دیشوری بقدادی محدث معروف عصر خود و متوانی درسنة ششصدوبيست ونه ، ذهبي درطبقات المقاط ج ٤ س ١٩٩ در جزو اشخاس متوقي در سنة ١٢٩ كويك : ٥ و[فيها توقي] مُسْلِدالوقت ابوحفس عمرين كرمين ابيالحسين [ظ * ابيالعسن] الدينوري البغدادي الحنبلي العمامي وله تسمون سئة ٢٠ وتقريباً عين همين عبارت را در نجوم الزَّاهرة ۲ : ۲۲۹ تکرار کرد. است ، و در شدرات الذّهب ج . ص ۱۳۲ نیز در جزو وقبات همان سال كويك ، « وفيها [توفي] عمر بن كرم بن البي الحسن ابوحفس الدَّينوري ثمَّ البقه الذي الحمامي ولد سنة السبع والنلاتين والخسمانة واسمع من جدّم لائه عبدالوهّاب الطّابوني والصرائعكبري وابي الوقت و إجاز له الكروخي وعمرين احدالصقار الفقيه وطائفة إنفرد عن ابهالوقت باجزاء وكان صالحاً توقي فيرجب " النتهى " ونبر نام او استطراداً دربسياري الإصفحات مفتخب المختاراين وافع آمده است " ه کذا قبی ب ، م تی ، التوریشتی (بها، قارسی ، _ در ق نقطه تا، را ندارد) . رجوع شود بس ۱۹۰ حاشیة ۱۹۰ تا د وجوع شود بنمرة ۲۷۰ از تراجم کتاب حاضر ۰ ٧-كفا في ب ق بناء متأنه، م ، الكتكي (بناء مثناة فوقائيه) ارجوع شود بنمرة ٩ ازتر اجم ٠بسافر قط الما وأى مصاحته في الأقامة (ورق ١٣٩ ب) وكان بذكر الناس في الجامع المتبق حسبة لله تعالى بعبارة فريبة من الأفهام مفيدة للخواص والموام بعيدة عن التقمير والتقمير والترطانية والتفهق لاينظر الى قلّة الناس وكثرتهم ولا ببالى بأعراضهم ورغبتهم بل يبلغ احاديث رسول الله صلّى الله عليه وسلّم الى كلّ طالب صائم ويجاهد في سبيل الله ولا يخاف لومة لاثم ولمّا فشافي شير ازكتب اهل الاعتزال شدّ الرّحال وعزم على الارتحال و فال انا لا اسكن بلدة يفشو فيها كلمات المعتزلة وخز عبلات المبطلة فبلغ خبره الى الا تابك فمنعه عن ذاك كلمات المعتزلة وخز عبلات المبطلة فبلغ خبره الى الا تابك فمنعه عن ذاك وامر النّاس بعدارسة كتب اهل السّنة و عائبة الضّلال والبدعة وله كر امات كثيرة و تأدّب به خلق كثير توفّى في سنة خس و ثمانين و ستمائة وحمة الله عليهم .

۲۳۰ الامير ناصر الدين يحيى بن عبدالله العلوى ولده العالم الفاضل الجامع بين المعقول والمنقول ولى نضاه شيراز بالنّيابة

1 _ كلمة فقطه در ب ق موجود نيست ، ٢ ـ كفا في ق ، ب م ، التقسيم ؛

٣ _ گذار تن ب ب ن ، النصيهن (بدون نقاط سه حرف اؤل) ، م ، النهدن ، - أ نفيةن أن الكالام
 و تنقيق ای توسّم قیه و تشطّم قال الفرزدن ،

تفهق بالعراق ابو المثنى وعلمفونه اكل الخبيس» (اسان العرب) ،

عزم الأمر وعليه غرماً آهنگ نمود و دل نهاد و كوشش كرد (منتهى الأدب) ٠

آ - گدام (تابت ؟ ساحب ترجمه که درسنهٔ ه ۲۰وفات یافته با تمام (تابکان فارس از اتابت ابوبکر بن سعدین زنگی تا آخرین ایشان ایش خانون معاصر بوده ، ولی ظاهراً مقصود همان انتبات ابوبکر بوده چه اوست چنانکه در س ۴۰۷ حاشیهٔ ۸ طرقی از آن گذشت که خودر اهتصاب ومتشدد در امور دینی قلم میداده ۱ - در ق ب جای امور دینی قلم میداده ۱ - در ق ب جای آحاد و مشراب این تاریخ خالی است در م ونیز در شیراز نامه س ۲ - ۱ - در ق ب جای

مدة فنشر العدل والرَّأَفة وسدَّ على الخلق ابواب الظلم والآفة ، وصنّف في الفقه وغيره كتباً جمّة وانتفع بعلمه وخلقه كبار الأمّة، وسنمت مولانا فوام الدّبن عبدالله كثيراً ما يذكر فضله و ذكاء و (ورق ١٩٤٠) و ينشر ابين الطّلبة مدّحه و ثناءه توفّي في سنة ... و سبعمائة أو دفن عنداً والده رحمة الله عليهم .

۲۳۱ _ الشيخ شماب الدين ابوبكر محمد بن عبدالرحمن المصالحي البيضاوي؛

و هنو سبط "المصالحي الدنى مرّ ذكره كان شيخناً رفيع الشّان فسيح الحال "له اسناد في الحديث روى عنه جمع كثير من الأثمّة والأعيان بني خاتفاها

۱ ـ م ۱ و تکتر ۱ ۲ ـ جای آحاد وعشر إن درهرسه نسخه خالی است ، ۴ د م د بجنب ، ۵ د چنین است عنوان در ق ب ، ۲ الشبخ شهاب الدين محمد المصالحي البيضاوي ، ﴿ ﴿ ﴿ ﴿ اللَّهُ عَالِمُ وَا إِنْجَا تُوادَهُ يُسْرِي است نه نوادهٔ دختری که معمولاً ازین کلمه ازاده میشود ، و مراد از مصالحی که مؤلف گوید ذکر ه کفشتهاست جدّ مناحب تر جه یعنی بدر بدر او شیخ شهاب الدین محقدین احدمصالحی بیشاوی است که شرح احوال او در س ۱۹۰ - ۱۹۱ دراحت نمره ۸۰ از تراجه کناشت و همچنین شرح احوال ياحر ابين اخير نجمالدين عبدالرُّ هن (نبرة ٨١ از تراجم)كه بدر صاحب ترجية حاضر باشد ونبار شرح احوال شبخ موفقالدِّين [محمّد]بن عبدالرّ حن (نعرة ٨٢)كه يرادر صاحب ترجمة حاضرباشد هردو در ص ۴ ۱ ۱ ۳ ۱ ۲ گذشت ، و بدلاوه ما فهرست کاملی از اسامی هشت نفر از اعضاء این خاندان مصالحی بیشاوی که مؤلف تراجم آنهارا منفرانه در تشاعیف کتاب حاضر ذکر کرده برای اینکه اسامیهمهٔ آنها و وجه قرابت آنها با یکدیگر همه دریکجا جمع باشد درس ۱۴۰ حاشیهٔ ۲ بدست داده ايم ، رجوع بدانجا شود ، ودرآن فهرست ساحب ترجمة حاضر عدد جهارم است از اعضاء این خاندان ، ۱ در اینجا در م جملهٔ طویل فیل را علاوه دارد ، د عالماً محققًا صالكًا متبحّرًا حصَّل العلوم الدينيّة و رأى شبوخاً كثيرة و جسم خصالاً اثيرة ساقر الى خراسان وماً وراء النَّهر ورجع الى شيراز نم سافر إلى مصرو إنشأم وجاور مُكَّانَة مدَّة نم وجم ، فال_الفقيُّه وكان ملجاً الطُّدِّيقين وموثل ارباب الحق والبقين • ولمَّا دنا أجنه جهَّز لنفسه ورثب ما يحتاج البُّ من الكفن والعنوط وغيره وحفر القبر في بيته والوقى - ويقول الغنير [ظ : الغنيه] في مرانيه ا the ac mine he daily

بجوار المسجد الجامع المتيق فأرشد النّاس الى الطّريق وذكّرهم بأيّام الله 'وكتب على بابه عظةً له ولغيره:

يَا أَيُّهَا العَالِمُ المَّرْضِيُّ سِيرَتُهُ أَبْسِر فَأَنْتَ بِغَيْرِ المَّاءِ رَبَّانُ وَيَا أَيُّهَا العَالِمُ المَّرْضِيُّ سِيرَتُهُ فَأَنْتَ مَا بَيْنَهَا لَا شَكَ طَلْمَا لَ لَا تَحْسَبَنَ سُرُوراً دَائِها أَبُداً مَنْ سَرَّهُ زَمَنُ سَاءَتُهُ أَزْمَانُ اللهِ لَا تَحْسَبَنَ سُرُوراً دَائِها أَبُداً مَنْ سَرَّهُ زَمَنُ سَاءَتُهُ أَزْمَانُ ا

توقّي في سنة تسع "وازبعين وستّمائة و دفن بها^ع رحمة الله عليهم.

يعيه از سفة قبل

نشقت شملی بسا حبیبی و موالمی بغندان من قبد کان المدّین ناصر آ ادور بلا حس" و افرف دسمتی الاهل ادی فی النوم مجمع ذکره ایشفینی منا علی" من البکا سقیتریة (کذا) ضبّت اماماً مکراماً

و فطع اعتبانسی و فؤت نائلسی و مرشد کل السائکین و سائل و غیب مأمولی و فات وسائلی و منظره العبدون من قدیر حائل ویسلینی من کل داء وهالل(کذا) وایتی ذماماً صدقه غیر زائل(کذا)

له اسناد نی الحدیث الح » وجون نه در دو نسخهٔ معتبر ق ب ونه در ترجههٔ فارسی کتاب حاضر بتوشط پسر مؤلف اتری از این جمله واز این اشعار سست ضعیف رکیات قتیه صائن الدین حسین که تخطیس مخصوصی در سرودن اشعار فوق العاده سخیف رکیات مغلوط دارد نیست لهذا محتمل است باحثمال بسیار قوی که این جمله بکالی الحاقی باشد ه

و مسان پشهر موق م دین و به برخی در م موجود نیست ، ۲ د این سه بیت از قصیدهٔ نواتهٔ ۱ د از اینجا تا آخر سه بیت تونیه در م موجود نیست ،

مشهور ابوالفتح بستی است که مطلع آن اینست ا زیادة النمر• فسی دنیاه نقصان

وربعه غير معض الغيز خسران

٢٣٢ _ الشيخ ركن الدين عبدالله ا

خلفه الصدق قام مقامه بالحقّ و كان عالما عارفاً يذكر النّاس في الجامع الجديد بلفظ فصيح وبيان طبّب له تأثير قام في النّفوس و وقع عظيم في القلوب يحضر مجلسه آلاف رجال من الصّالحين تو قي سنة اربع وسبعين وستّمانة و دفن عند و الده مرحمة الله عليهم.

٢٣٣ _ الشيخ شمس الدين؛ عبد الصمد

ابنه العارف العاشق (ورق٠٤١) قد تأسّى بطريقة آباك و وعظ النّاس سنين في مجامعهم و نوبانهم و تال مقامات رفيعة و حالات معنوبّة و يقال كان في جبينه نور متى اظهر[ه] مُنشِي على كثير من الحاصرين ، توقى في سنة ثمان وعشرين وسبعمائة و دفن بخالقاهه بجنب والده وحمة الله عليهم .

٢٢٤ _ الشيخ نجم الدين احد "بن عبد الصمد

كان شيخاً عارفاً مو حداً بذكر النّاس بالهيبة و بمشى الوفاروالسّكينة و يقال كان شيخاً عارفاً مو حداً بذكر النّاس بالهيبة و بمثل العضار عيالًا وله في كان في سبّابته اليمنى نور يظهره احبالناً فيراه اكثر العضار عيالًا وله في الشطحيّات معارضات طويلة توفّى في سنة ارجم و

۱۱ ـ رجوع شود این ۱۶۰ حاشیهٔ ۲ د عدد پذیجیم از آعضهٔ این غاندان مصالحی بیشاوی ا

٣ ـ كذا في النسخ الثلاث • والصواب «وجل، بالافراد •

۳ دونن عنده ، ف م « شمن الدین » را ندارد ، . رجوع شود بس ۱۹۰ حاشیة ۲ مدد شخص ازاعضاه این خاندان به ه م کذا فی ب ق ، م ، فقیر ، ۱۵ کذا فی ب ق ، م ، فقیر ، ۱۵ کذا فی ب ، ق ه مشی ، م ، اغشی ، ۲ م ، احمد ، را ندارد ، . این شخص بسر صاحب ترجمهٔ مذ کور بلا قاصله ، فیل است ، درجوع شود بس ۱۹۰ حاشیهٔ ۲ عبد هفتیم از ایمضاه این خاندین ،

الأسام و الشعلج و

اربعين وسبعمالة ودفن عند قدم والدو بخالفاه والشريف رحمة الله عليهم.

٢٣٥ _ الشيخ عبدالرحيم بن احد"

كان صوفياً واعظاً بهتى المنظر زكتى المخبر ذا اخلاق ملكية وآداب نبوية ملك زمام العقل والنقل وسلك سبيل الأيثار والبذل شهدت عباسه الغاص وكان مزدحما بالأذكياء والخواص فشاهدت انوار المعرفة لانحة من سيماه و براهين الصدق واضحة في دعواه توقى في سنة . . . وسبعمائة ارحمة الله عليهم (ورق ١٤١).

٢٣٦ _ القاضي برهان الدين محمود بن شجاع الحنفي؛

امام المذهب النّعماني و مظهر اللّطف الرّبّاني "كان فاصياً عبادلًا فاصلًا منخلّقاً باخلاق نبوية و اوصاف روحانية متواضعاً في نفسه حمولًا عن ابناء جنسه تولي احكام الخلق سنين فاحتاط في امور الدّين واظهر الشّفقة على جميع المسلمين حتى توقّاه رب العالمين في سنة ائنتين و تمانين و سبعمانة ، و في تلك البقعة جميع كثير من المشابخ و الصالحين رحمة الله عليهم اجمين.

۱ «بخانثاهه الشریف» قتط در م موجود است ، ملاحظه شود تذکیرصفت «خانثاه» ورجوع شود بخانثاه» آن به این شخص پسر صاحب ترجیهٔ مذکور بلا فاصله تمیل است ،
 ۲ جوع شود یس ۱۹۰ حاشیهٔ ۲ مادد هشقیم از اعضاء این خاندان ۱

آحاد وعشرات در هرسه نسخه بباض است .
 القاضي برهان الدّبن الدّعاني (فقط) .
 اذ اؤل ابن سطر تا اینجا در م نیست .

۲۳۷ _ الشاه الكرماني ا

يقال انه اخوالشّاه شجاع الكرماني "ولم اقف على تاريخه ونسبه ولاريب انه من الصّالحين ومزاره في سكّة المعرّفين "قرب الجامع وفي حذاته مقبرة جمع من السّادة وفيها شعرة من شعور رسول الله صلّى الله عليه وسلّم وبارك.

٢٢٨ _ الشيخ نجيب الدين على بن بزغش

العالم العارف المحقّ المحقّق منبع الحفائق والمعارف و مجمع الشّواهـــد واللّطائف كان ابود من امناه التّجار والأغنياء الكبار قدم شير از من الشّأم فتوطّن

۲ - از حاشبهٔ قبل واضع شدکه این سخن بکائی باطال وبی اساس است وشجاع (نه شاه شجاع)
 نام یعیر صاحب ترجمه بوهماست نه نام برادر او و شاه نام خود او ،

ت كذا في النسخ الثلاث ،

وتروّج به بابنة القاصى شرف الدّين محمّد الحسنى الحسيني وسكن ورأى ليلة في منامه (ورق 1944) ان امير المؤمنين علباً رضى الله عنه وكرّم وجهه جاء وبطعام فواكله ويشره بأن الله سيرزفه ولداً نجيباً صالحاً فقضاه الله وقدره ذلك فسماه بالسمه ولفيه بذلك ولم بنزل الشيخ من مبدأ حاله يحبّ الفقراء و بحالسهم وكان أبوه يربيه بأنواع التّنعمات و يُحسيه الأثواب الفاخرة وهو يقيها و يكتسي بالنباء أبوه يربيه بأنواع التّنعمات و يُحسيه الأثواب الفاخرة وهو يقيها و يكتسي بالنباء أبول السوة بالرّجال حتى اشتدت به داعية الطلب و كان يخلو في بيت منفصل ولي اسوة بالرّجال حتى اشتدت به داعية الطلب و كان يخلو في بيت منفصل عن اهله ورأى ليلة في منامه ان شيخاً خرج من روضة الشيخ الكبير و تبعه ستة اشباخ أخر بمثون على سمت واحد و نهج مستقيم فلما رآة تدسم في وجهه شم اخذ بيده و وضعها في يد الشيخ الأخير من اولئك الأشياخ و قبال هذه و ديمة من الله عندك ، فلما استيقظ قص رؤياه على والده فقال هذه رؤيا الإيمبرها الا

ا ما از سناره آنا اینجا فقط در استخه فی است آنهم در هامش بخطی ظاهر آ الحاقی وای قدیمی استرجه آبن قاشی شرف الدین محکد بن اسحق در تعدد نمرهٔ ۲۱ از تراجم گذشت ولی در آنجا در نسبت او فقط احسینی مرقوم بود و اینجا احسی، هم علاوه شده است ا و درحقیقت چنانکه سرح عدد الطالب س ۱۹ ا وشیر از نامه س ۱۹ است این قاشی شرف الدین محکد بن اسحق از سادات حسنی بوده است از اعقاب حسن منتی وعنوان احسینی در نسبت او و خاندان او بناسبت اینست که ایشان از اولاد حسینین و بدالاً سودین ایر اهیم بن محکد بن الفاسم الرسی بن ایر اهیم طاقها بن اسعمیل الدیباج بن ایر اهیم القدر بن العجن الدینی بن الحدن بن علی بن ایم طالب علیه الدیبات و نسبت قاشی مدا الدین محکد بن الحدن بن علی بن ابی طالب و شیراز نام الدیبات القاشی شرف الدین محکد بن اسحق بن جعفر بن الحسین بن محکد این زید الاً سود مربور از وی عده الطالب این زید بن از مدید بن الدیبات الموارد) و والی در سایر کتب ادب محتیره مانند صحاح و اساس انبلاغه و اسان العرب و قاموس و تاخ العروس باب در سایر کتب ادب محتیره مانند صحاح و اساس انبلاغه و اسان العرب و قاموس و تاخ العروس باب در سایر کتب ادب محتیره مانند صحاح و اساس انبلاغه و اسان العرب و قاموس و تاخ العروس باب در سایر کتب ادب محتیره مانند صحاح و اساس انبلاغه و اسان العرب و قاموس و تاخ العروس باب در سایر کتب ادب محتیره مانند صحاح و اساس انبلاغه و اسان العرب و قاموس و تاخ العروس باب در سایر کتب ادب محتیره مانند صحاح و اساس انبلاغه و اسان العرب و تاموس و تاخ العروس باب

النّسيخ ابر اهيم أو كان هومن عانين العقلاء (ورق ١٤٢) فأرسل اليه من بسأله عنها فقال هذه رؤيا على بن بزغش الشيخ الأول هو الشيخ الكبير ابوعبدالله والأشياخ الأنحر من الحذوا طريقته والشيخ الاخير هو ينبغى ان يكون حيّا قداحال امره عليه فليطلُبُ ذاك الشيخ يبلغ مقصده ، فاستأذن اباه و سافر اللى الحجاز افال فلما وصلت الى الشيخ شهاب الدّين السّهر وردي عرفته بالصّورة الّني رأيتها في المنام وكان الشيخ مطلعاً على حالى فجرى على لسامه المبارك باذن الله مضمون ماراً يته وذكر لى ساسلة اسناده الى الشيخ الكبير وكان هوالسابع فعلمت الله هوالذي أرشدت اليه فلازمته سنين ولبست الخرفة عنه وسممت عليه مصنفانه وغيرها من الكتب ولما رجع بأذن الشيخ تزوّج وابتنى الخانقاد و ارشد الخلق وغيرها من الكتب ولما المسلمين واشتهرت كراماته بين النّاس وله رسالات فالله وكلمات راثمة بشقي منها تقس الشيخ شهاب الدّين ، قال الشيخ نجيب الدّين جرى بيني وبين الشيخ بحال الدّين الأيذجي مناظرة فقال لي كيف ترى حالى

بدون شبهه مقصود شبخ جمال الدین لوری (یعنی لر) است که شرح حال او در نفعات س۳ ه ه
 د ی د وز قول همین شبخ نجیب الدین علی بن بزقش صاحب ترجه حاضر منقول است و هردو
 با هم معاصر بوده اند و آنجا نبز شبخ نجیب الدین در فتوانی که برای نجات او از فتل نوشته بوده
 او را «مجذوب مغلوب » خوانده است جنان که اینجا نبز اورا «مجذوب ایتر » میخواند» و ایش بی
 منسوب است فایل چ که نام قدیم بای نخت لر بزرگ یعنی بغنیاری و کوه کبلویه قعلی بوده است
 دردفائر
 دبعدها فیمال اعیر ممروف شده و هنوز هم درزبان عاقهٔ ناس به دین اسم معروف است ولی دردفائر
 دولتی تام آنرا بصورت آیادی ادادی فارسی ایدج می توید ته و آن واقع است در فوزده فرسخی
 مشرق مایل بجنوب شوشتر وقعیهٔ می کزی به نیاری حالیه است «

وحالك (و رق ١٤٢١) قلت ارى كأنّنا في مسجدين انا في مسجد قد امتلاكله المنى بحبث النصق اطرافي بجدرانه الأربعة و انت كذلك فقال لي اصبت في الرّؤية و احسنت في البيان فقل الآن ايّنا ارفع منزلة قلت انا لأنّك وقفت في مسجد له سقف و انا في مسجد مكشوف فأنا اجد طريقاً الى التّرقي و انت لا تجد و فاقطع وعلم التي غلبته و كان كذلك قد بقي هو في حاله ماجاوز عنهاوكان عندوبا ابتر وارتقبت مصاعد و توقي في شعبان سنة ثمان وسبعين وستّمائة ورثاء القاصي السيّد عبني العثماني بقصيدة منها هذه التا

وَ قَدْ كَانَ فِي الأِسْلَامِ فُطْباً مُعَظّماً وَآعْلَمُهُمْ مَا عَاشَ فِيهِمْ وَأُعْدِمَا لَأَجْرَبْتُمْ مِن كُلِّ آعْبُنِكُمْ دَمَا لَا هَنِينًا وَلَا هَذِي الْحَبَاةَ مُتَعَمًا اللّهَ عَبْرًا مَنْ بِهِ خَرْكَ الْقَمَا اللّهُ الللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ مَنْ مَنْ مُنْعُنَا شَيْحُ الشَّيُونِ إِلَّا سُرِهِمْ الشَّيُونِ إِلَّا سُرِهِمْ الشَّيُونِ إِلَّا عَضْرِهِ اللهِ إِنِ اللهِ الْفَعْلَ عَضْرِهِ فَأَنْ تَعْلَمُوا يَا قَوْمُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمُ فَأَنْ مَاتَ مِنْكُمُ وَهَا آنَا بَاقَ لَا ازْقَى الْمَنْفَى بَعْدَهُ وَأَنْشَدُ هُذَا الْبَيْتِ فَى كُنَّ لَحْظَةِ وَأَنْشَدُ هُذَا الْبَيْتِ فَى كُنَّ لَحْظَةً

١ - ب ق ا كلها (كذا) ، ٢ - تصحيح قياسى ، - هرسه نسخه ا بجدرانها (كذا) ،
 ٢ - م ا فصار ، ٤ - جنين است تاريخ وفات صاحب ترجمه در م ونيز در جميع مآخذا تيه بدون خلاف ، ب ا تمان وسيع وسيعنائة (كذا) ، ق ا شعبان و سيعنائة ، (كذا) - (براى مزيد اطلاع از شرح احوال شيخ نجب الدين بن بُرْقُش رجوع شود بمآخذ ذيل ، وساف ١٩٣٠ ، خبراز نامه ٢١٠١ تقحال الأنس ٢١٠ ، بحل قصيح خوافي درحوادث سنة ١١٨٥ نقحال الأنس ٢١٠ ، كا ٥ كه له ١٠٠٠ تفريباً ترجمة نحت اللفظي عين هدين المحاورات شد الازاراست بدون ذكر مأخذ الله سفينة الأولياء تفريباً ترجمة نحت اللفظي عين هدين المحاورات شد الازاراست بدون ذكر مأخذ الله سفينة الأولياء الدين ابيات بغايت سنت وركبك وبعلاوه ملحون است ا
 ١ اين ابيات بغايت سنت وركبك وبعلاوه ملحون است ا

٧ كذا بادخال لام درجواب ران ، ونعينوان اين لام را لام جواب قسم مقلاري فرض نمود چه در صورت تقدير قسم قبل از حزف شرط فعل جدلة شرطه وجوياً بايد بصيفة ماضي باشد لفظاً يا معنى مثل ران الايتني (با) ان لم تأثني لا ضربتك ، ٨ - كذا بتذكيره منتماً واقع بره حياة » (١) ،
 ١ - كذا في ق ، ب ، الفعا ، م ، كشف الفها ، _ مرجع ضميره به كلمة البيت است درمصواح اؤل ،

 «فَمَا كَانَ نَيْسٌ هُلْكُهُ هُلُكُ وَاحِدٍ وَلَكِنَّهُ بُنْيَانُ فَوْمٍ تُهدَّمَا اللهِ

٢٣٩ _ الشيخ ظهير الدين عبد الرحمن بن على

(ورق ١٩٤٣) خلفه الصّدق وخليفته بالحقّ من قد تولّى الله رعايته فربّاه في حجر العناية ولمّا حملت والدته به ارسل الشيخ شهاب الدّين رقعة من خرقته العباركة له فلمّا وُلد البسوها في كانت أوّل خرقية لبسها في الدّنيا و فتح الله عليه ابواب المعارف وخصه بفنون العوارف وخدم والده احسن خدمة ولازمه بطيب القلب و وفور الرّغبة حتّى نال ببركته مانال و حاز اصناف الكرامة أوالأفضال ولمّا حج بيت الله الحرام في حياة والده رأى ليلة عرفة في المنامكاته دخل روضة النّبي عليه الصّاوة والسّلام فسلّم على الرّوضة الشريفة النّبويّة فهتف به هاتف من وراء الحجرة وعليك السلام با اباالنّجاشي فأطلع والدّه على تلك الحال فشكر الله تعالى و اخبر اهله عن تلك الرّوبا وبشرهم أنّه حصل المراد وكفّاه سيّد العباد ، ثم تعالى و اخبر اهله عن تلك الرّوبا وبشرهم أنّه حصل المراد وكفّاه سيّد العباد ، ثم تعالى و اخبر اهله عن تلك الرّوبا وبشرهم أنّه حصل المراد وكفّاه سيّد العباد ، ثم تعالى و اخبر اهله عن تلك الرّوبا وبشرهم أنّه حصل المراد وكفّاه سيّد العباد ، ثم تعالى و اخبر اهله عن تلك الرّوبا وبشرهم أنّه حصل المراد وكفّاه سيّد العباد ، ثم تعالى و اخبر اهله عن تلك الرّوبا وبشرهم أنّه حصل المراد وكفّاه سيّد العباد ، ثم تعالى و السّبة عن تلك الرّوبا وبشرهم أنّه حصل المراد وكفّاه سيّد العباد ، ثم تعالى و اخبر اهله عن تلك الرّوبا وبشرهم أنّه حصل المراد وكفّاه سيّد العباد ، ثم تعالى و المّد و كفّاه سيّد العباد ، ثم تعالى و المّد و كفّاه سيّد العباد ، ثم تعالى المرّوبا و بشرة و علي المّد و كفيت الله و المرّوبا و بشرة و علي عليه المرّوبا و بشرة و المرّوبا و بشرة و عليه و المرّوبا و بشرة و علي المرابق و المرّوبا و بشرة و عليه و بشرة و عليه و المرّوبا و بشرة و المرّوبا و بشرة و المرّوبا و بشرة و عليه و المرّوبا و بشرة و المرّوبا و المرّوبا و بشرة و المرّوبا و بشرة و المرّوبا و بشرة و ا

 ۱ - این بهت اخیر که قابل اشعار متن آنرا تضعین نموده از جلهٔ ایبات سه گانهٔ مشهوری است از عبده بن الطبیب (بلفظ طبیب سعنی معروف مفرد اطباء) نمیمی شاعر مضفر م معروف که در سدود سنهٔ ۱۹ وفات یافته در مرایهٔ قیس بسن عاصم منفری و کویند بهترین سهایه ایست که عرب گفته و ایبات مشار البها اینهاست ،

عقبات سلام ُالله قبدى من مناصم و رحمته ماشا، ابن يترسّما تحبّه مَسنَ آواًبّ منك نعمة اذا زار عن سُخْفِرْ بلاذك سُلّما قما كان قبس هلكه هلك واحد والكنّه بذبان قوم تهدما

انه درس وحدّث وصنّف و روى واسمع ، ومن تصانيفه كتاب ترجمة العوادف ا وفيها تحقيقات صدرت عن الكشوف والألهامات ، وتأسّى به خلق كثير ، وروى عنه وليس عنه جم غفير ، وصعد المقامات الرّفيعة (ورق ١٤٣٣) واشتهر عنه الكرامات الأثيرة ، وكان كثيراً ما ينشد من شعر شيخه السّهروردى :

وَقَدْ كُنْتُ لَا أَرْضَى مِنَ الْوَصْلِ بِالرِّضَا وَ آخَدُ مَا فَوْقَ الرِّضَا مُتَبَرِّمَا عَلَمَا تَفَرَّقُنَا وَشَطَّ مَا أَلْمَا قَنِعْتُ بِطَيْفٍ مِنْكَ يَأْتِي مُسَلِّمًا لَا فَيْعْتُ بِطَيْفٍ مِنْكَ يَأْتِي مُسَلِّمًا لَا فَيْعْتُ بِطَيْفٍ مِنْكَ يَأْتِي مُسَلِّمًا لَا مَا فَى فَي رمضان سنة ستّ عشرة وسبعمائة "ودفن بجنب والده وفي تلك البقعة من الصّالحين خلق كشير وحمة الله عليهم ".

. ۲۶ _ الشيخ صدر الدين جنيد بن فضل الله بن عبد الرحمن من ٢٤ . الشيخ صدر الدين جنيد بن فضل الله بن عبد الرحمن من شيخ الأسلام في عهده وقدوة الأنام في عصره كان مرشداً كاملًا مكملًا

ا يعنى كتاب مشهور عوارف المعارف تأليف شيخ شهاب الدين عمر سهروردى ، ٣ ـ اين دوبيت در نفحات الا تس س ٤٥ ه نيز درشرج احوال صاحب ترجية مانحن فيه مذكوراست ، ۳ ـ چنین است ناریخ وفات صاحب ترجمه در هرسه نسخه و نیز در نفحات . وایی در شیرازنامیهٔ خطبي مورَخة سنةً ٣ ٢ لدوفات اودرسنة هفتصدو جهارده مرقوم استاودرجاب طهران س ٤ ٤ درسنة ٤ ٧٧ ، وإين الخبر قطماً مهونـــاخ است ، ٤٠ جدلة « ونبي تلك البقعة » تا ابنجا در م موجود نيست ، ه ـ رجوع کنبد نیز برای شرح احوال صاحب ترجمه بمآخذ ذیل : شیرازنامه س٤٤٤ (مؤلف شعرازنامه از تلامدة صاحب ترجمه بوده وبعضي ازكتاب هوارف المعارف را نزد او خوانده و از ار اجازه حــاصل كــرده بوده) ، نفحات الأنس ٤٨ ه ، كه تقريبًا ترجمة تحت اللفظى متن در هرسه نسخه ، .. بفرينة اينكمه نام جيدً صاحب ترجمه عبدالرُّحمين احت و شرح احوال أو نين لاناصاء بعد ازشرح احوال شبح ظهيرالدين عبدالرحمن ويدرش شبخ نجبب الدين على بن بُرْغَش ذكر شده ودر آخر اين ترجمه نيز مؤلفكويد «ودفن عند آبائه واجداده»كه معمولاً ايتكونه عبارت را درموردی ذکر میکند که تراجم آبا، واجداد سنحب ترجیهٔ مقروش یلا فاصله قبل گذشته بأشد از مجموع ابن فرائن جنان استنباط ميشودكه صاحب ترجمة حاضر شيئغ صدرالدين جنيدبن أشليانةً بن عبدالرهن تقر يبابنحو قطم ويقين نوادة شبخ ظهير الدين عبدالرَّ حمن بن شبخ نجيب العيان عَلَيْ بِنَ بُرُّ غُشَ بِاللهِ بِاشْدِ ،

فاصلًا جامعًا "بين علم الظّاهر وعلم الباطن وافقاً على رموز القوم واشارات اولسي العرفان و دقائق الطّريقة و نكات اسرار الحقيقة ، قد لازم الشيخ جبريل "ببغداد مدّة مديدة وجلس في الخلوة بأمره وكاشفه الله باحوال شريفة وزار الكعبة المعقّلة وجاور حداءها وسافر الى بلاد الشّام ولفي علماءها و سمع وفرأ الكتب المعقّلة وجاور حداءها وسافر الى بلاد الشّام الشيخ جمال الدّين ابراهيم بن ابي المحتبرة كثيراً ، ومن جملة شيوخه مُسْنِد السَّام الشيخ جمال الدّين ابراهيم بن ابي البركات الحربائي البدلي " والشيخ صلاح الدّين خليل بن كيكلدي " العلائي

۱ ـ ب ق ۱ جمع ۱ ـ ۲ ـ کفا فی ق ۱ ب ۱ جبر ثبل - مراد بدون شك شبخ جبری گردی مذكور در س ۱۱۱ س ۴ و حاشیهٔ ۴ است که آنجا جون هنوز بشرجهٔ حالی ازو درهیچ مأخفی بر نخورده بودیم مختصری راجع باو استنباطاً از تاریخ یافهی نگاشتیم ۱ ولی مدها كتاب منتخباتی است بتوسط تفی الدین فاسی از كتاب المختار المدیل به علی منتخباتی است بتوسط تفی الدین فاسی از كتاب المختار المدیل به علی قاریخ ابن المجار تنالیف معالد بن واقع سلامی كه چنانگه اسم آن حیاگی است ذیلی است بر تاریخ بفداد تألیف این النجاز) بسست ما افتاد و در آن كتاب در س ۱۷ از شیم بنداد ترجه مختصری از بن شیخ جبریل كردی مصلور است که بدن عبارت ذید از قبل میشود ۱ حبریل گردی مصلور است که بدن عبارت ذید از قبل میشود ۱ حبریل الكردی ابوالامانهٔ اللگی ذاكرای الله كان بصفح علی الكردی ابوالامانهٔ اللگی ذاكرای الله كان بصفح علی الشیخ معیی الدین و نبدا بنداد بعد اخذها بسیم سنین واله بمگه تلات و خصون سنهٔ ۱ توفی سنهٔ ۲۲۴ [د تلات و عشرین و سیمانهٔ] ۱

آد یعنی جمال السامین ابر اهیم بن ابی البر کات بن ابی الفضل البعنبکی العنبلی العمروف باین الفرشیة از نفها، معروف شام ویکی از اکابر صوفیهٔ قادریه، وی در سنة ۱۹۸۸ متولید شد و در رجب سنة ۱۹۵۰ در سن نود و دو سافکی در دمشق وفات بافت (رجوع شود بدر المائة ۲۰۱۹ و دول الأسلام ۲۰۱۳ و شدرات انفها ۱۳۵۰ ا ۱۳۵۰ در ابن مأخذ اخیر لئب او بجنی جال الدین ، نجم الدین ا مرفوم است و نام پدر او نیز بجنی ابولابر کات دیر کات ») .
 ع رجنین است این کلمه در م و نیز در صوم مآخذ آئیه بعنی بدو کاف که بین آنها باه مثناه تعنایه ایست و سپس لام و دال مهدنه و در آخر باز باه مثناه تعنایه ، ب ق ۱۰ کیلکدی اتحد نیم بین میداشه العلامی الدست و در شوم معرام سنة ۱۹۲۱ در بین الدهنم وی در کیکلدی بن عبدالله العلامی الدست و در سؤم معرام سنة ۱۹۹۱ در بین الدهنم و دات بافت واورا کیکلدی بن عبدالدی است که اسامی آنها در مقوم معرام سنة ۱۹۲۱ در بین الدهنم و دات بافت واورا تألیفات باباری است که اسامی آنها در مقوم معرام سنة ۱۹۲۱ در بین الدهنم و دات بافت واورا تألیفات باباری است که اسامی آنها در مقیم در داش سومای سن ۱۹۳۱ و در افزات بافت و از شیمان الذهب ۱۳۹۱ و طبقات سابکی الده داد به ۱۹۱۹ و طبقات سابکی الده در در در الفتات باباری است که در در الکامنة ۱۹۳۲ و در مشورات الذهب ۱۳۹۱ و در در الفتات سابکی الده در در الفتات در در الفتات باباری الده در در الفتات در در الفتات باباری الده در در الفتات باباری در الفتات در در الفت

(ورق ١٩٤٩) والشيخ عالاء المدين على بن أبوب المقدسي والشيخة المعمرة زينب بنت احمد بن عبد الرّحيم المقدسية وسمعته يقول قرأت موطاً الأمام والك رحمة الله عليه في سنّة عالس و سمعت الجامع الصحيح للبخاري في ثلاثمة عشر يوما و سمع واسمع وقرأ واقرأ وصنّف الكتب و درسها ومن تصانيفه نفاوة الاخبار من الثقلة الاخبار في شرح احاديث النبي المختار وكتاب ذيل المعادف في ترجمة العوادف وكان اسن شيوخ شيراز و اقدمهم و افضلهم في عهدنا هذا قد تشبّت بأهداب آدابه الأبعدون والأدنون و تمسّك بأذيال احواله علائم لأيحصون عد الله عليهم و العلائم و دفن عند آبائه

٢٤١ _ الشيخ عروة بن عوف المعروف بالاسود

الله من كبار القدما، ويقال الله من التّابعين ولم الله على تاريخه ، ولنريارته اثر عظيم و قد وجدته رحمة الله عليهم .

استه علام الدین ابوالعدن علی بن از بوب بن منصور بن الزبیر (او و و و ر م کا فی الشدوات)
 استه می الشافهی از معاریف فقها و محد این شام در قرن هشتم ، در حدود سنه ۱۹۱ متواد شد و در رمضان ۱۹۹۸ در بیت المقدس و قات بافت (رجوع شود بدروانکامنهٔ ۳ م ۱۹۰۰ و هشرات دانمه مد ت ۱۹۹۰ و مشرات دانمه مد آم به ۱۹۱۱ و مشرات دانمه مد شد معد الرجوع بن عبد الواحد بن احمد مد شد از بعنی از اهالی بیت المقدس) معروف بینت الکمال معدد ته بسیار معروف شام که در عمر طویل خود مرکز شوهر اختیار نکرد و طالب حدیث از افطار بلاد برای سماع حدیث همواره در مجلس او از دحام می نمودید ، درسن آنود و جهار سالکی از در حوادث بافت (رجوع شود بدول الاسلام و تاریخ بافعی هردو در حوادث سنهٔ ۱۹۶۰ و در در الکامنة و قات بافت (و جوع شود بدول الاسلام و تاریخ بافعی هردو در حوادث سنهٔ ۱۹۶۰ و در در الکامنة و تاریخ بافعی هردو در حوادث سنهٔ ۱۹۶۰ و در در الکامنة در ۲۰۰۱ و شفر ات الفه با ۱۹۲۱) ،

تا چنین است تاریخ وقات صاحب ترجه در هرسه سخه ،

٤ ـ در م ابنجا جانة ديل را علاوه دارد ، وأي ثانك البقة من المالحين والمالحات خاق كنيم ، ـ

ه به گذا فی ب ن یعنی عوف با ناه ۱ م : عون (با نون) ،

٢٤٣ _ الملك جمال الدين ابر اهيم الطيبي

ملك امور شيراز من قِبَل " السلاطين بأردوية " مدّة سنين فعدل بين النّاس و اخـــذ على ايدى الطَّامة و السس قو اعـــد الخير * و رحم الصَّمفاء (ورق ١٤٤٠ب) والمساكين يسمع بنفسه ويحكم بلامداهنة وكان يحيي نصف الليالي بالتلاوه والنُّوافل فاذا صلَّى الصَّبح اشتغل بالأذكار والدُّعوات فاذا طلبت الشَّمس أدِّنَ بفتح الباب و دخول النّاس عليه ؛ وروى انّ القاصلي ناصر الدّين البيضاويّ " قص<mark>ده</mark> يوماً لبعض اشغاله حين تَقَلَّدِه لأعماله فأراد ان يلقاه بخلوة فصلَّى الصبح في اوَّلْ الوقت ثمُّ ركب الى بابه و استأذن عليه ' فقيل له اجلس فجلس وانتظر حتَّى طلعت الشمس فأذن له فلما دخل اكرمه وحيّاه ثمّ قال يا مولانا صلّيت الصبح فال نعم وكيف لااصلى فقال يامولانا اذا صليت فانبعها بأذكار ودعوات وفرغ قلبك اوّل النّهار من افكار المخلوق " و اشتغل بالخالق " حتّى اذا فضيت ما و جب عليك من عبادة الخالق توصّل الى الأسباب بأذنه وامره والافاذا شوّ شت ونتك و فَوْ تُ عليك بعض اورادك ثمُّ انبت باب مخلوق مثلك لاجرم لم يُفْتَح عليك ولـم يُوْ ذَنَّ

۱ - رجوع شود بحاشیة ۱ از س ۳ (۵ س ۳ - بیل بکسر قاف و نتح با موشده است بعنی ازجانب واز طرف ، ویسر مؤلف عیسی بن جنبه ابن کلمه را بنتج قاف و سکون موشده خوانده و این عبارت را چنین ترجمه کرده ، هما کم شیراز بود پیش از سلاطین اردویه ، و آن سهو واضح مضحکی است ، ۳ - اردویه هیئت عربی کلمهٔ ترکی « اردو » است بعنی اشکر گاه و خیمه کاه اشکر و اقامتگاه مغصوس قبینهٔ از قبایل اثر الله یا مقول و نحو ذلك ، و در عهد مقول مغصوس بعنی اقامتگاه یادشاه با اشکر و دربار و اقساعاً بعنی یای تخت استعمال میشده است ، بعنی اقامتگاه یادشاه با اشکر و دربار و اقساعاً بعنی یای تخت استعمال میشده است ، بعنی اقامتگاه یادشاه با اشکر و دربار و اقساعاً بعنی یای تخت استعمال میشده است ، بعنی اقامتگاه یادشاه با اشکر و دربار و اقساعاً بعنی یای تخت استعمال میشده است ، بعنی اقامتگاه یادشاه با الدخول علیه ۱
 ۲ - م * الدین ۱ - ۱ - م • بخدمة الخالق ؛

لك ' ، قال القاضى فعلمت ال ذاك الكلام من الحق (ورق ١٤٥) ، وروى ال فرساً له عتيقاً ثيبناً اخذته علّة فجاءه السائس واخبره عن ذاك فحل تكته ثم اخرجها عن حُجونه وقال اللهم ان كنت تعلم الله فلا شدتها على رضاك فلم افتحها الافيما احللت هب لهذا الفرس شفاء ثم قال اذهب واربطها عليه فلمّا ربطها عليه شفي باذن الله تعالى و تلك التّكة بافية في اولاده يستشفون بها للمراكب فيجدوب ائرها سريعاً ، و قصة غناه و تموّله بسلاكلفة تعب من الفرائب التي يُقفى منها العجب ، وله حكايات في السّخاه أنه تُنبّر في وجوه البرامكة ، توقى في سنة العجب ، وله حكايات في السّخاه أنه تنبير في وجوه البرامكة ، توقى في سنة وستّمائة "ورئاه الشيخ صدر الدّين ابو المعالى" بقضيدة منها:

١ - كذا في النسخ الثلاث ، والظاهر الا يفتح عليك ولا يؤذن لك ، لأن كلمة لاجرم تستعمل غائباً في معنى النسم ولذلك يجاب عنها باللام كما يجاب بها عن القسم تقول لاجرم لا تبلك ولاجرم لا تعلن كذا و لاجرم لقد استند ولا يجوز نفى العضارع بلم ولن في جواب القسم بل يتعنن لفيه بلا او ما أوران (انظر لمان العرب في جرم و شرح الرضى على الكافيه في مبحث واوالقسم) ، على مدينا (د) ، ٢- تصحيح فياسى، وحجزة بالغثر وزاء معجمه بمعنى ازار بستنكاء ازميان وتبغة شلوار است ، (منتهى الأرب) ق ب ، حجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من حجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من حجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من حجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من حجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من حجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من حجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من حجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من حجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من حجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من حجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من حجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من حجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من حجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من مهدله ، ثم اخرج به برا ندارد ، المحجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من معجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من معجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من معجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من معجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من معجرته (براء مهدله) ، م كامات ، ثم اخرجها من معجرته (براء مهدله) ، ثم كامات ، ثم اخرجها من المحجرته (بمانه معجرته) ، ثم كامات ، ثم كامات ، ثم الحديد المحجرته (براء مهدله) ، ثم كامات ، ثم المحجرته (براء مهدله) ، ثم كامات ، ثم الحديد المحديد المحديد

ه _ چنین است در هرسه نسخه، و جای آحاد وعشر استبر درهر به نسخه سفیداست و بهر حال کلمهٔ سشانه . غافظ فاحش است چه و فات مذك اسلام جمال الدین ابراهیم باجماع مور خین از قبل معاصر و هشهری او صاحب تاریخ و ستاف س ۲۰۰ ، و شیر از نامه س ۲۰۰ ، و در را انگامنهٔ این حجر عسقلانی ج ۱ س ۲۰ ، و بحدل فصیح خوافی در حوادث سیهٔ ۲۰۰ ، و مشدرات الفعی ج ۱ س ۱۳ ، و فارسنامهٔ امری ج ۱ می ۸۵ در سال ۲۰۱ مقتصد و مشی هجری بوده است و فقط در ماه و روز آن اندك اختلانی بین ایشان هست و بقول صاحب و صاف كه فاهر ا اصح و روایات است و فات او در شب یکشنیه بیست و یکم جمادی الا والی سنهٔ سنه كوره بوده ، و بقول مجمل قصیح خوافسی در ۲۱ در سالا این میباندی و بقول مجمل قصیح خوافسی در ۲۱ در سیم التانی و بقول شیر از نامه در ماه ریبم الا ول بدون نمین روز آن ۱ مواین غلط یعنی استمانه به بایدی صحیح نداشه و آن و افعه را قبل از سنه ۱ که سال و فات شیخ صدر الدین ابوالمهالی است میدانسته ، ۲ میان او در نمت نمیز میدا الدین ابوالمهالی مؤلف کتاب که شرح احوال او در نمت نمیز ۱ ۱ سابق گذشت ۱ مواین فقره بعنی ابوالمهالی مؤلف کتاب که شرح احوال او در نمت نمیز ۱ ۱ سابق گذشت ۱ مواین فقره بعنی اینکه ایبات به بایل از شیخ آصدر الدین ابوالمهالی مزبود باشد در مرشیهٔ ملك اسلام جمال الشین ابوالمهام طبی به درسخه و به برسخه و به به درسخه و به درسخه و به به درسخه و به درسخه و به به درسخه و به به درسخه و به درسخه و به به درسخه و به درسخه و به درسخه ب

فَهَالَيْتَ لَم اللهِ فِي قَاالرَّمَانِ فَمَوَا لَـوْعَتَا مِنْ اللهِمِ الْفِرَاقِ رَجَوْتُ النَّلافِينِ بَعْدَ السِّنِينِ فَهَ السِّنِينِ فَهَا حَبْدًا يَوْمُنَا بِالْمِرَاقِ وَيَا حَبْدًا وَصُلْنَا بِاللَّمَوَى وَيَا حَبْدًا وَصُلْنَا بِاللَّمَوى وَيَهْدُ مَضَى وَعَهْدُ مَضَى وَعَهْدُ مَضَى اللهُ وَيَاللّهُ وَاللّهُ عَلَيْهِا وَصَلْنَا بِاللَّمَوى وَعَهْدُ مَضَى وَعَهْدُ مَضَى اللهُ وَيَاللهُ وَعَهْدُ مَضَى اللهُ وَيَاللهُ وَعَهْدُ مَضَى اللهُ وَيَاللهُ وَعَهْدُ مَضَى اللهُ وَيَاللهُ وَعَهْدُ مَضَى اللهُ وَعَهْدُ مَضَى اللهُ وَيَاللهُ وَعَهْدُ مَضَى اللهُ وَيَاللهُ وَعَهْدُ مَضَى اللهُ وَيَعْمِينَا وَعَهْدُ مَضَى اللهُ وَعَهْدُ مَضَى اللهُ وَيَاللهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ اللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ اللّهُ وَاللّهُ وَلّهُ اللّهُ وَاللّهُ وَلّهُ وَلّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَلَا اللّهُ وَلّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَاللّهُ وَلّهُ وَاللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَاللّهُ وَلّهُ وَلّهُ وَلّهُ وَلّهُ وَلّهُ وَلَا اللّهُ وَلّهُ وَلّهُ وَلّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلّهُ وَلَا اللّهُ وَلِمُ اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَاللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلّهُ وَلّهُ وَلّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلّهُ وَلَا اللّهُ وَلّهُ وَلّهُ وَلّهُ وَلَا اللّهُ وَلّهُ وَلَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَلّهُ الللّهُ وَلَا اللّهُ وَلّهُ وَلّهُ وَلّهُ وَلّهُ وَلّهُ وَلّهُ وَ

وَلَمْ الْقَ آيُّامَ هِمْجُرَائِهِ وَ وَاشِدُقَا خَرِ نِيرَائِهِ وَ مُؤْفَتُ مُرَارَةً فَقْدَائِهِ وَ يَا خَبُدَا آهُلُ اَوْطَائِهِ اللهِ وَ يَا خَبُدَا آهُلُ اَوْطَائِهِ اللهِ وَ يَا خَبُدَا أَهُلُ الْمُعَلَّالِيهِ وَ قَدْ كُنْتُ آغُلُهُ الْمُعَلِّيةِ سُجَالَ خَبُدًا فُرْبُ مُحَلَّانِهِ سُجَالَ خَبُدًا فَوْرَا لِمُعْلَقِهِ مِقْهَانِيهِ مِنْوَلِهِ وَ رَوْجٍ وَ رَبْحَانِهِ مِنْوَلِهِ وَ رَوْجٍ وَ رَبْحَانِهِ وَ يَفْوَ عَنْهُ بِغُفْرَائِهِ

(ورق ١٤٦٠) قيل لزيارته اثرعظيم في نيل المال و الجاه سمعتها عن كشير من العلما،

وقيه از صفحة لبل

از معالات و ممتنعات است چه وفات شبخ صدرالة بن بنصریح خود مؤلف درس ۱۹۵ ما ۱۹۹ در مضان سنهٔ ۱۹۸ بودهاست (وبروایت صاحب شیراز نامه س۱۴۴ درسنهٔ ۱۸۱) و وفات جال الدین ابراهیم طبیی باجهاع مورخین چنانکه در حاشیهٔ قبل گفتیم در سنهٔ ۲۰۱ هجری بوده است پس چکونه ممکن است شیخ صدرالدین مر بهٔ کسی راگفته باشد که مجده با بیست و بنج سال بعد از او وفات یافته است بنابرین بدیهی است که یا این اشعار از کسی دیگر است فنیم شبخ صدرالدین ابوالمعالی مذکور یا از اوست در موتبهٔ کسی دیگر غیر ملك اسلام جمال الدین طبیم، و چنانکه ابوالمعالی مذکور یا از اوست در موتبهٔ کسی دیگر غیر ملك اسلام جمال الدین طبیم، و چنانکه مشاهده میشود در تمام این ایبات ده کانه مطافا و اصلا ادنی اشارهٔ باسم یا اقب یا نسبت آنکسی مشاهد در مرتبه او گفته شده موجود نبست نه جمال الدین طبیمی و نه غیراوه ـ

۱ - این بیت با دو بیت بعد نفط در م موجود است و در ق ب اثری از آنها نبست .

٢ - كذا في ق ب بالعبن المهملة (١) ٠ م ، الفلا (بالفاء مكان العبن) ،

ج - تصحیح نیساسی، - م ، ان ندار که ، ق ب ، ان یندار که ، و وزن بطبق این دو نسخهٔ اخیر یکلی قاسد است ، - د ارک با ندارک از باب نضاعل در معنی مراد در اینجا یعنی رسیدن کسی بهجنزی یا بکسی و کسی را دستگیری کردن و رفع احتیاجات کسی را نمودن تقریباً مترادف است یقال د از که شدار که اذا آحقه و تدارکه الله برحته ای احقه (صمیار اللغة و محیط الدحیط ، رجوع شود نیز بقاموس د زی)، -

٢٤٣ _ الملك شمس الدين محمد بن ابر اهيم

كان واليا عالما عادلًا صارفاً عمره بالعدل بين الخلق تم بعدارسة العلوم الشرعية ولمه سؤالات غريبة و اشكالات عجيبة ولمه ديوان منظوم مشتمل على نصائد غرومقطعات تزرى على الدر وجرى بين مولانا السميد بحدالدين اسمعيل بن ابراهيم أوظ: اسمعيل ابي ابراهيم أو بينه مشاعرات لطيفة و مسامرات شريفة قد جمعها المولى الديد في كتاب، ومن اشعاره:

آوْ فَهُوا الرَّكْبَ نَسَأَكِ الْأَخْبَارَا وَ نُعَيُّ الرُّسُومَ وَالْآَثَارَا

 ۱ برای مزید اطلاع از شرح احوال ملك اسلام جمال اللّین ایراهیم طیبی و اولاد او که فریس
 سی وینج سال از او اخر قرن هفتم و او ایل قرن هشتم حکومت برّ ویحر قارس با آنها بود. است دجوع شود بعواش او اخر کتاب ان شاء یک تعالی ،

To چنین است عنوان در ق ب ۱ م بن ابراهیم آرا ندارد ۱ ماین دلک شمر الدین دست پسر دلک اسلام جدال الدین ابراهیم طیبی صاحب ترجمهٔ پلافاصله مفکور قبل است و ملقب است بدلک اعلم ۱ ۳ کفار قی ب ق (یعنی استعبل بن ابراهیم) ۲ م کلدات بن ابراهیم رو تدارد ۱ میا قصص بنیخ هیچ اطلاعی درخموس کسی با این نام ولقب یعنی مجدالدین اسمعیل بن ابراهیم که نا صاحب ترجمهٔ حاضر نیز معاصر باشد در هیچ جا نیافتیم ۱ و من هیچ شک وشیعهٔ ندازم آگه بن نا صاحب در دو نسخهٔ ب ف تصحیف ۱ این ابراهیم ۱ است و مراد بنحو قطع و یقین قباشی مجد الدین ابو ابراهیم اسمعیل بن فیکروز معاصر نام نام به نام ۱ این ابراهیم مجد الدین اسمعیل بن فیکروز فالی سیرافی متولد در سنهٔ ۲۰۷ و متوفی در سال ۲ م ۱ است و مشار الیه از اشهر مشاهیر قضاه فالی شیراز و معاصر شاه شیخ ابراسیمی بوده است و حسافظ در قطعهٔ معروف خود ۱ بعهد مناطنت شاه شیخ ابواسیمی بوده آنجاک گفته ۱

كَانَ عِشْرِينَ حِجَّةً نِي جَارَا نَشْأَلَ الْحَى وَالْحِمَى وَالَدِيَارَا لَـمَ يَزِدْ بِالْفِرَاقِ اللَّا ادِكَارَا خَانَ عَهْدِى وَ حَالَ عَنْهُ وَ دَارَا عَهْدَ كِشْرَى وَكَيْقُبَاذَ وَ دَارَا كَيْفَ لَا أَسَأَلُ الرَّكَايِْبَ عَمَّنَ يَا خَلِيلَيَّ عَرِّجَايِسَ خَتَّى وَارْحَمَا مُدْنَفَا خَلِيفَ شُجُونٍ كُلُ خِلِي خَسِبْنُهُ لِي وَفِيْلً اُفِ لِللَّهُ هُو إِلَيْهُ غَيْرٌ وَافِ! اُفِ لِللَّهُ هُو إِلَيْهُ غَيْرٌ وَافِ!

توقَّى في سنة . . . أو دفن بجنب والده الكريم رحمة الله عليهم .

٢٤٤ _ السيد مجد الدين محمد بن عماد الدين محمو د النقيب

كان سيّد سادات شيراز في زمانه (ورق ١٤٦) و ملجاً ذوى الحاجات في اوانه بهابه الملوك والسلاطين و يحتف به اكابر المسلمين قد احكم امور العامّة واصلح احوالهم ورفق بالجموع ورتب اشغالهم له اوراد كثيرة من تلاوة وصلوة و واصلح احوالهم ورفق بالجموع ورتب اشغالهم له اوراد كثيرة من تلاوة وصلوة و ذكر و تسبيح ما احدث قطّ في يوم ولاليلة الاتوضا بعده و كان مبارك القدم ميمون النقيبة فيل رأى في مبدأ امره رؤيا كان يستحيى ان يسأل إعن العبيرها في معمون النقيبة فيل رأى في مبدأ امره رؤيا كان يستحيى ان يسأل إعن العبيرها فذهب الى الفقيه جمال الدّين حسين المعبّر فسأل عن شأنه فلم يقدر السيّد ان يحكيها فعلم بالفراسة فقال انّك رأ يت كذا وكذا قال نعم قال فاجعل لى نذراً لا بين يحكيها فعلم بالفراسة فقال انّك رأ يت كذا وكذا قال نعم قال فاجعل لى نذراً لا بين

۱ ستعمال مشهور درین کلمه د و فی بالمهده ۱ است ولنی گاه نیز و کی متمدی بنفس در فریب
باین معنی آمده است بقال و کی نذر و و کی و کنده و و کی ما علیه و و کی د اینا (افریدالدوارد و
د رزی) * ۴ د تاریخ و قات صاحب ترجمه بنصریح مجمل فصیح خوافی سنهٔ هفتصد و سی و پدهار
بوده است و گوید بقولی دیگر در سنهٔ هفتصد و سی و پنج بوده ، _

۳ - جنین است عنوان در ق ب ، ولی ب کلمهٔ «محمود» را ندارد ، م ، الستید مجد المدین است عنوان در ق ب ، ولی ب کلمهٔ «محمود» را ندارد ، م ، الستید مجد المدین است المرها (درهامش ب ، تدبیرها ، مانند ق) ،
 ۲ - رجوع شود بنمرهٔ ۱۸۱ از تراجم کتاب حاضر ،

الكثيرة ببركة امرأة من اهل بيتك فعالبت ان جاء الشّيخ جمال الدّين الطّيبي المتنووج ابنته وفتح الله عليه من ذاك ابواب المسرّة ، توفّى في سنة . . . " وستّعالة ودفن في بقعته خلف دار السيادة رحمة الله عليهم .

ه ۲۶ _ الشيخ امين الدين عطاءالله بن محمد بن خداداد الخوزي الجعفري"

كان قدوة الحقاظ صدوفاً ذا فهم ديّناً ذاكراً ملازماً للمسجد والمحراب (ورق١٤٦ ب) بكّاة من خشية الله تعالى ، ومن شيوخه الأمام ابوالفتوح العِجليّ والشيخ رضي الدّين الطّالفاني مدرّس النّظاميّة ببغداد والأمام النّاصر لدين الله "

١ - يعنى مالت السلام طبيبي سابق الـ كرصاحب ترجمهٔ نعره٢٤٠٠ ٢ - جاي آحاد وعشرات در هرمه نسخه مقيد است ١٠ - ٣ - چنين است عنوان در ق ب ٠ م د الشيخ امين الدين عطاء إلله الخوزي الجعفري (فقط) ، _ الخوزي بغاء وزاء معجمتين است بطبق ب م ، في ، الخوري (برا؛ مهمله) ، ... ٤ .. متوقی درسنهٔ ششصد هجری ، رجوع شود یس ۲۴۰ حاشیهٔ ۸ ، .. ٣ ـ يعني رضيَّ السَّاين ابوالخبراحمة بنؤسمعبل بن يوسف بن محمَّه بن العبَّاس القزويشي الطَّالغاني الفقيه الواعظ الشافعي متولد در ١٣٥ و متولميي در ١٣ محرَّم ٥٩٠ در سن ٧٨ سالكي ٠ وي مئاتي قبل از سنة ٨٠ ه مدر"س مدرسة نظاميه بوده است در بقداد و دراين سال بقزوين مواجعت تبود و تما آخر عمر درهمانجا بود و درهمانجا نبز وقات نمود ، ـ صاحب ترجمه سنَّى بِسيار متعمَّب عنود گرانجانی بسوده است و مانند غزآائی لعن بزیند را جایز نسیدانسته و او را « امام مجتهد » میدانسته است (۱) و در آزار و اینده شبعه تا آنجاکه ازدست او برمیآمده هیچکوتاهی نمیکرد. است ، در نجوم الزاهر، ۱ ۴۱ در حوادث سنة ۹۰ کويد ، ۶ فيها توقسي احمدين اسعميل ابن يوسف الشيخ الأماء ابوالخير القزويني الشاقعي كان اماماً عالماً بالتفسير والفقه وكان متعبداً يختم الغرآن في كل يوم و لينة وموالده ينزوين في سنة اثنتني عشرة وخسمائة و قدم بغداد و وعظ ومال اأي الا شعري فوقعت الفتن وجاس يوم عاشوراء في النظامية فقيل له العن يزيد بن معاوية فغال ذاك امام مجتهد فجاء الرَّجم حتى كان يقتل وسقط عن الحنبر فأدخل الى بيت في النظامية والحقت فتاوى اتفقهاء يتعزيره قفال بمشهم يضربءشرين سوطأ قبل له منؤين لك هذا فقال عن عمرين عبدالعزيز بلية در سنحة يعد

اميرالمؤمنين؛ وقد اثبت له بخطّه رواية جميع ما اثبته في مشيخته و ساثر ما جمعه رحمة الله عليهم .

۲۶٦ ـ الخواجه امين الدين ابو الحسن بن ابي الخير بنجير الكازروني ا

استوزره الأتابك مظفر المدين تكلمه بن زنكي أوكان وزيراً عالماً عادلًا

ولية از سنحة ابل

صمح قائلاً یقول امیرالمؤمنین یزیدین معاویه فضریه عشرین سوطهٔ ثنم خلص انتزوینی بعد ذانك و اخرج من بقداد الی قزوین * انتهی * در کرتا بن محلد بن محمود قزوینی صاحب آ آزاالیلاد در می ۱۳۹۳ از کتاب مزبور در تحت عنوان طالقان در شرح احوال همین رضی آلدین طالقانی گرید ۱ و حکی آن الشیخ کثیرهٔ ما کان یتم ش انشیمهٔ و کان علی باب داره شجرهٔ عظیمهٔ ملتفهٔ الاعمان نقاد المی بعض الله باب داره شجرهٔ عظیمهٔ ملتفهٔ الاعمان نقاد المی بعض الله باب داره شجرهٔ عظیمهٔ الشیمهٔ قانوا ان هفتا جاء التم آن الشیخ قهرسالر جل وقال الشیخ است اقیم قزوین بعد هذا و خرج من المدینه و قرح بغروجه کل اعلی المی من اعبان الشیمهٔ الله بشرط آن تأخید مکواهٔ علیها اسم آبی بکر وعمر وتکوی بها جاء جمع من اعبان الشیمهٔ الله بن عقیمه فقیل منه ذالك و قمل قکان اوائك بأتون والمحالم الی اعبنهم حتی لایری الناس الکی آنتهی (برای مزید اطلاع از احوال این شخص وجوع شود نیز بمآخذ ذیل : تصوین رافعی در مستین باشد • معجم البلدان ۲ - ۲۹ و ۱۳۱۱رالبلاد تروینی ۲ - ۲۹ و ۱۳ المان المحت المحت المحت المحت معجم البلدان ۲ - ۲۹ و ۱۳ المانکی و عروینی ۲ - ۲۹ و ۱۳ المحت ال

۱- چنین است عنوان در ق ب ، م برای الغیر، را ندارد ، . ضیط کامهٔ بنجیر چنانگه درس ۲۹ میدا.
 ماشیهٔ ۱ مشروحاً گفشت بیا، موخه، و نون و جیم و با مثناه تعنایه و در آخر را مهدا، است ، و در مورد ما نعن فیه این کلمه در م بدون نقطهٔ حرف اؤل و سؤم مرقوم است ، و در ق ب بدون هیچ نقطه ، و این اسم چنانگه در همان موضع ذکر کردیم از اعلام دیانمه است ، ـ شرح احوال مستقلی از صاحب ترجمه با فعص بلیخ در هیچ مأخذی دیگر چنز همین کتاب حاصر بنظر نرسید ، فقط بدشی اظارات نختصری راجم باو در بعشی کتب نخشه تواریخ مشاهده شد که تکمیلاً نرسید ، فقط بدشی اشارات نختصری راجم باو در بعشی کتب نخشه تواریخ مشاهده شد که تکمیلاً انفائدة عین آنها را فیلا فرعم و و یکنیم ، قدیمترین مأخذی که ذکری از صاحب ترجمه کرده خاهراً تاریخ سلجوفیهٔ عماد کانب اصفهانی است که در حدود سنهٔ ۲۹ ه تألیف شده است کرده خاهراً تاریخ سلجوفیهٔ عماد کانب اصفهانی است که در حدود سنهٔ ۲۹ ه تألیف شده است و در کتاب سزود در شرح ۱-وال وزیر سلطان مسمود بن محمد بن ملکشاه سلجوفی تاج قاه بن

وقهه در مشمة يحد

بقيه از سفحة قبل

ابن دارست که صاحب ترجمهٔ حاضر نایب و پیشکار او بود ۱۰ست کوید بعین عبارت (چاپ ابدن س ۲۱ ام) : ذكر وزارة تاج الدين بن دارست عكان ابندارات وزير بوزابه صاحب فارس فرابه [بوزابه] في وزارة السَّنطان المدر الأمور على مراده و بورد على وفق ايراده و قائبه اهين الدين ابو الحسن الكاذروني ذوالدين المتين والحكم الرزين والاستهتار باعمال البروالاشتهار بافعال الخير » انتهى باختمار، وقاضى بيضاوى درنظام التواريخ دراسل سلطنت تكه بن ذنكي گوید . و خواجه امین الدین کازرونی که حاتم وقت وصاحب کر امات بود وزیر او بود واز آثار او قريب مسجد جامع عنيق شبراز مدرسه و رياطي ساختهاست النتهيء وانريباً عين همين عبارشرا ر هيدالدين در جامع النواريخ قست سلغريان درسلطنت همان يادشاء تكرار كرده است ١ - ودر شيرازنامة خطى متملق بكتابخانة مرحوم شماع شيرازي موراخة سنة ٨٢٣ درفصل سلطنت همان یادشاه کوید ده ذکر سلطنت اتنابك تکله بن زنگی، چون اتابك زنگی ازدار فنا پدار بقا رحلت کرد جگر گوشهٔ او انتاباك نكاه وارث تاج و نخت گشت وامين الدين كازروني [را] كه وزيري كامل راي رةبع هشت عالى قدر صاحب شهامت بود يمنصب وزارت اختصاص داد و در مملكت فارس صاحب حار و عندگردانید وقریب مسجد عتبق شیراز مدرسهٔ بساخت ورباطی معتبر بنا فرمود واین زمان بمدرحة اميني اشتهار دارد و هنوز در حال عمارت است وامين الدّبن درصةًة شمالي مدرحه مدفون است وقات او درتار بخ سنة سيم وستُبنوخسمائة بوده انتهى ، نسخة مطبوعة شيرازنامه تاريخ وقات او را اندارد. و مسطورات سایر کتب توانریخ متأخره از قبیش روضةالصفا. و حبیب السیر ولت والتو اربخ راجع بصاحب ترجمه همه عين ياخلاصة همين سه مأخذ اخبراست بدون هيج شي (اتمدى ۲ _ جنوس اتابك تكامين زنگي بروايت اكترمور خين مانند جامع التواريخ و وسأف و شيراز نامه و رومة الطِّنا و حبيب السَّير ولسِّ النواريخ و نيز استنباطاً از ناريخ سلجوةيةً كرمان اللَّبف محمَّدين ابر اهيم (كنه مؤسّس است بر قاريخ بعائم الأزمان في وقائع كرمان تأليف افضل الدين ابوحامد احمد بن حامد کرمیانی معاصر زنگی و پسرش تکله) در شهور سال پانصه و هفتاد و پائ بوده است و وفات او درستهٔ بانصدو اود ویك ، و فقط در مجمل قصیح خوافی جلوس او را در سنهٔ ۷ ه د خاط کرده که بدون شبهه سهو واشع است از مؤلف مزبور و اینکونه اشتباهات قاحش در کتاب او فوق اتماده فر اوان است . وهمچنین در تاریخ کویده جاب عکسی ص۵۰ م تاریخ وفات زنگی بدر تکنه و درنتیجه جلوس خود نکله درستهٔ سئین [وخمسمالة] مرفوم است و آن نیز بدون هبيج شبهه سهو ناسخ دوستين عاوتحريف سبدين است، وهمچنين در كامل ابن الاتير باوجود اينكه مؤلُّف مزيور غود معاصر زنكي و دو يسرش تكله و سند بوده معدَّلك كوبا بواسطه بعد مسافت و قلت روابط مایین منر" او جزیرهٔ ابن عمرو موصل و بین مملکت قارس درخصوس تاریخ جلوس و ونات این سدسله ملوك اشتباهات بسیار فاحشی اورا دست داد. است از جمله آنک، در حوادث سنة ٤٥٥ و ٥٥٥ از دكلا (= تكله) صاحب فارس ؛ صحبتي ميكند و حال آنكه جلوس تكله جنانکه مکر"رگفته ایم در ۷۱ه پعنی مقده سال بعد از تاریخ مزبور بوده است ونیزدرحوادث ستهٔ ۱ ه ه از ۱ زنگی بن دکلا صاحب بلاد فارس ، ذکری میکند یعنی خیال میکرده که زنگی بسر نکته است و حال آنکه زنگی پدر تکته بوده است » بسر او. ـ وتیزدرخوادث سنوات۲۰ ۲. ۱۱۲ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ همه جا مطَّرواً و مكرّراً الز سعدين زنكي به دسعد بن دكلا» تعبير نمود. است یعنی خیال میکرد. که سعد پسر تکاه بوده و حال آنکه برادر او بود. است ۰ ـ

متورّعاً مربّيا الأولى العلم معننياً في شأن الصلحاء كانت خيراته كثيرة و حسناته جزيلة وانعاماته متواصلة وكراماته شاملة قدمدحه القاصلي او حدالد بن ابو البدرا بن الرّبيع جمد قضاة فارس الفاليّين "رحمة الله عليهم بمدائسح كثيرة وهو ممّن لا يتلو تلو الشّعراء في المبالغة والأطراء و يُرْضِي "نفسه بالدّون والأزراء ، منها هذه:

آبًا الْحَسَنِ التَّكْرِيمِ آخَا الْمَعَالِي فَتُونَ التَّخَفِ مَرْضِي السَّجَايَا تَعَوَّدَ بَسَطَةً كَفَّاهُ حَتَّى يَرَى قَبْضَ الأَكْفِ مِنَ الْخَطَابَا فَمَا سُحْبُ تَسَدُومُ إِلَا ٱلْقِضَاءِ هَوَاطِلَ فِي الغَدَايَا وَالْمَشَايَا فَمَا سُحْبُ تَسَدُومُ إِلَا ٱلْقِضَاءِ هَوَاطِلَ فِي الغَدَايَا وَالْمَشَايَا فَمَا سُحْبُ تَسَدُومُ عَبْنَا هِوَاطِلَ فِي الغَدَايَا وَالْمَشَايَا فِمَا سُحُبُ تَسَدُومُ عَبْنَا هِمَا الْفَرَايَا وَالْمَشَايَا فَا الْمُحَلِّقُ عَلَايًا أَنْ اللّهُ وَالْمَالَا اللّهُ وَالْمَعْلَى الْمُحَلِّقُ عَلَايًا لَا اللّهُ لَا اللّهُ الللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ الللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ الللّهُ اللّهُ اللللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللللّهُ الللّهُ اللّهُ الللللّهُ الللللّهُ اللّهُ اللللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللللّهُ الللّهُ اللّهُ الللللّهُ الللّهُ اللّهُ الللللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ الللللّهُ الللّهُ الللللّهُ الللللّه

۱ - چنین است تام و نسب این شخص در هر به نسخه ، و ما تتوانستیم در هیچ مآخیدی اطلاعی از شرح احوال او پدست بیاوریم ، و مقصود از قشاه فارس فالیین ظاهراً بلکه بنجو قطع و یقین بقرینه نام دالرییم باید خاندان قاضی مجدالدین اسمعیل بن نیکروز بن فضل الله بن الربیم صاحب ترجمهٔ نمرهٔ ۲۹ تواولاد واحفاد او باشد که تر اجم احوال بیاری از ایشان جمد از این در تحت نمرات ۲۹۲ - ۲۹ مد کورخواهد شد ، و بتصریح صاحب شیراز نامه تا زمان اویدنی تا او اسط قرن هشتم قریب صد و پنجاه سال بوده که نصب شرعبات و فضاء معلکت فارس تعلق بآن خاندان داشته است ، و ظاهراً « اوحد الشین آبوائیدر » مذکور درمنی بایدلیب و گنبه همان فضل الله بن الربیم جن قاضی مجدالدین اسمیل مذبور باشد »
 ۲ - این کلمه را در می ندارد »

٣ - يَرَامَنَى عَطَفَ است بر يَتْلُو نَهُ بَرِ لَايَتْلُو بِمِنْي ﴿ لَا يُرَضَى نَفْسَهُ بِالدُّونَ و الأَزْرا• ٠٠ ،

\$ ـ تصحيح قياسي ، ـ ق م ، « يعاوم» بها، مثناة تحتائيه ، ب يعاون نقطه ،

تُحييرُ ألاِرْ يَقَاء إلى الْمَعَالِي فَلِيلُ ٱلاِشْيَكَاء لَدَى الرَّزَايَا نَوْفَى فَى سنة ثمان و اربعين و خسمائة أو دفن بمدرسته العامرة التي بناها بجوار الجامع العتبق وسمعت المعتبرين من العلماء والمشايخ أنّ من زار قبره في حاجة نضيت باذن الله تعالى وزرت قبره فوجدت الخبر حقّاً رحمة الله عليهم.

٢٤٧ _ مولانا عمادالدين احمد الدواني

الشيخ النّاسك السّالك المتخصّع المتورّع من العبّاد السّالكين و رجال الله السّالكين و رجال الله السّالحين كان طبّب الرّيّا كثير الرّقيا قد رأى رسول الله صلّى الله عليه و سلّم مرّات كثيرة وله مجاهدات وريامنات ثم ذوقيّات و كشفيّات قد لفيته لاتحاً عليه انوار الطّاعية مودعاً في سيماه آثار العمرفة ، توقى في سنة . . . و سبعمائة "رحمة الله عليهم .

۱ - چنین است در هر سه ندخه بدون اختلاف ۱ این ناریخ وفات ظاهر آ غلط و است چه بتصریح عموم مور خین که عین عبارت آنها را در حواشی صفحهٔ ۴ ۶ ۳ نقل کردیم و نبز بتصریح حود مؤلف در اوّل این فصل خواجه امین الدین کازرونی صاحب تر جههٔ حماضر وزیر انابات تکاه بوده است وجلوس تکله چنانکه درهمان موضع گذشت بروایت اکثریّت نامهٔ مورخین درستهٔ ۲ ۷ ه بوده بس چگونه وزیر اوردرستهٔ ۵ ۶ ه یعنی بیست وسه سال قبل از جلوس مخدوم خود وفات نموده است ۱ و مهجنین نبز روایت شیراز نامه نسخهٔ خطی مرحوم شما عشیر ازی که وفات صاحب نرجه در جنانه که جنوس او درستهٔ ۲ ۷ ه خود است ۲ بنا براین نفریها بنجو قطع و یفین این مردو تاریخ نامهٔ در یکی از منوات وفات برای صاحب نرجه غلط در یکی از منوات برای صاحب نرجه غلط صرف واشتهاه محض باید باشد و وفات از باید در یکی از منوات مطالب شرجه علی به مین و شهه ۱

۲ م بجای احمد ، محمود ،
 ۳ مراً با مهمانه وتشدید یا مثناه فوقانیه و در آخر الف مقصوره بمعنی بوی خوش احت ، آو بقال للمراة اللها لطبیة الرابا اذا کانت قطرة الجرم و ربا کل شی طبب رائعته ومنه قوله ، نسیم الصبا جانت بربا القرنفل ، وقوله ،

الا يا حَبِّدًا نفحات نجه 💎 و ريًّا روضه غبُّ الفطار 🗠

(السان العرب فی روی و ع ز ر) ، ﴿ ﴿ كَانَا فَی م ، ق ب ؛ انواز ،

جای آخاد وعشر ان در هوسه نسخه سفید است .

٢٤٨ _ الخواجه امام الدين داو دبن محمدبن روزبهان الفريدا

من اشياخ المملكة و عظماء البلدة له قدم راسخ في المعرفة وقدر شامخ في الولاية سمع الحديث واسند وروى وله طبقات في سماع الأحاديث (ورق 146 ب) وتلقّن الذكر وطويقة الأرشاد والدّعوة عن الشّيخ نجم الدّين ابي الجنّاب والشّيخ تاج الدّين الإشنهي ، و غير هما ولبس الخرفة عن والده ، و هو لبسها عن الشّيخ تاج الدّين الأشنهي ،

۱ – در ق ب بجای امام الدین - عزآ الذین - دارد - م - الشیخ امام الدین داود (فقط) - م فاهر یقی بدون شهه لف مناحب ترجمه امام الدین بوده است بطبق م و نیز بنصریع شیراز نامه س ۱۹۳۵ ته عزآ الدین با وعزآ الدین بنصریح خود مؤلف کتاب حاض در شرح احوال پدر صاحب ترجمه در تبحد نامره ۲۵ و نیز بنصریح مکرآر شیراز نامه س ۱۳۲۳ و ۳۵ الف بهرصاحب ترجمه بوده است که سهراً من النشاخ در موضع حاض در ق ب برخود صاحب ترجمه اطلاق شده است.

٣ ـ كذا في ق ، م ب : وتلقين ، ٢ ـ رجوع شود بس ١٨ حاشية ٤ ٠

٤ ــ اطَّلاع فرست روشتني ال احوال ابن شغص درجانبي بدحت اباورديم واليكمان مبكنهم بظنُّ بسبار قوى كه ابن شبخ تأج الدين اشنهي بايد يدر شبح صدرالدين محمود اشتهي سابق الفكردر س ۴۰۷ حاشیهٔ ۸ باشدکه بنقل از وسّاف شتهٔ از احوال او را در آنجا ذکر نمودیم ، درکتاب - تنحقة العرفان في ذكر سيمالاً" قطاب روزيهان - درفعال مشايخيكه معاصر با شيخ روزيهان بقلي [منوفی در سنة ۲۰۱] بودماند ولی با او ملانات نکرده بودماند حکایتی معتم راجمع بیکی ال ايشلن موسوم بشبخالا سلام تلج الدين معمود اشتهي نقل مبكند بروايت از يسراو شبخ صدرالذين محمد اشتهیکه بواسطهٔ طول حکایت از نقل آن صرف نظار کردید . این شیخ تاج الدین محمود الشنهي مفاكور در تجفة العرفان باحتمال بسيار قوى بمناسبت اتحاد نقب ونسبت وانوافق عصر بار-حمين شبخ تاج الدين الشنهبي مذكور در متن حاضرما باشد ويسرش شبخ صدرالذين محمدالشنهي نهز بظل بسيار توی بايد همان شيخ صدرالدين محمود اشنهي مذكور سابقاً در ص٧٠ = حاشي<mark>ة،</mark> باشد بنقل از وطأف منتهى در وطأف نام اورا معمودنكاشته ودرتحفة المرقان معله ولايد يكن ازین دو تحریف دیکری باید باشد . ـ در مجمل قصیح خوانسی در حوادث سنهٔ ۱۴۱ در ترجمهٔ احوال شبخ سبف الدين باخرزي متوقى در سنة ٢٠١ كويدكه اوي خرفة نبر"ك اؤ دست شبخ تاج الدين محمود بن حداد الأشنهي بوشيد، است كه باز بولسطة توافق عصر والثب و نسبت بأظهر وجوء بايد اين شبخ تاج المدين معمود اشتهي مذكور در مجمل تصبح خواتسي هدين شبخ تاج اندین اشتهی مذکور درمنن حاضر باشد . - ه ـ م : ایبه ۱ ـ یعنی شبح عز الدین محمه بن فریدالدین روزبهان متوثی در ستهٔ ۲۲۹ که شرح احوال او در نحت نمرهٔ ۲۹۹ خواهد آمد و در شیرازنامه ۱۲۲ ۱۲۳ نیز ترجهٔ احوال او مذکور است ،

شهاب الدّين السّهر وردى و تلك الخرقة بافية في ايدى اولاده الآن، وكر امانيه كثيرة شائعة في السن النّاس تو في في سنة . . . أو دفن في بقعته بسوق الأساكفة رحمة الله عليهم .

٢٤٩ _ الشيخ فريد الدين عبد الودود ١بن داود

العالم العابد الخاشع العتواصع المشفق على خلق الله المتخلق بأخلاق الله وعظ النّاس متين سنة في الجامع السنّقري أوغيره وكان له مناصب عالية ومرااب شاغة أبعظمه العلوك ويها به القضاة ويقدّمه المشايخ ويتوسّل اليه الأكابر فد جمع بين خلوة الباطن وجلوة الظاهر وحلاوة الكلام وجز القالمعني والجواب المرتجل عند سؤال كلّ سائل في كلّ معنى لا يبالي عنن محضر اوغاب ولا بمن مدح اوعاب مفوضاً امره الي الله عنساما عنده في سبيل الله له الشريف مراراً كثيرة الظاهرة و الكرامات البالغة قد حضرت (ورق ١٤٨٨) عباسة الشريف مراراً كثيرة وكان خالي من جهة ابي فأجلسني على بعض درجات منبره العالى بمحضر من المشايخ والموالي و قال الله دريقيم من اصداف الأشراف و خلف كريم لأولئك المشايخ والموالي و قال الله دريقيم من اصداف الأشراف و خلف كريم لأولئك الأسلاف يربد ان يشتغل بوظائف آبائه في ابلاغ كلام الله وخبر انبيائه فسا عدوه بالدّعاء والهمة واستونّوا لـه من صلحاء الأمة فنات من ميامن تربيته وتقويته ما بالدّعاء والهمة واستونّوا لـه من صلحاء الأمة فنات من ميامن تربيته وتقويته ما

۱ در ب نی جای تعاریخ حفید احت ۱ د م ۱ فی سنة . . . و سیمانة ۱ در خیرازنامهٔ جایسی
 ۱ و همچنین در نسخهٔ خطی کتاب مزبور مورخهٔ ۱۳۳ تاریخ و نمات صاحب ترجمه را سنهٔ احدی و سیمین و سئمانهٔ نکاشته و ظاهرهٔ بقرینهٔ این که شیخ او در ارشاد شیخ تجهااندین کیری متوفی در سنهٔ ۱۱۸ بوده همین باید صواب باشد .

٣ ــ اين شخص پسر صاحب ترجمهٔ بلافاصله قبل يعني امام الدَّبن داود است ،

آ = ق : اأستقرى : ٤ - م : سامية ، ه = كفا في النسخ ، والضواب ، يمن ،

أ حاين ينج كلمه را از منازه نا اينجا در م ندارد .

آرجو بركته في الدّارين ، تو فّي في سنة . . . وسبعمائة " *ودفن في بقعته عندابيه وممّاكتب لي بخطّه :

فَلَيْسَ يُغْنِى آبُ وَجَدُّ إِنْ كَانَ يُكْدِيئَ عَلَيْكَ جَدُّ بِا لُجِدِ يَمْلُو الْفَتَى وَ اللهِ وَ لَيْسَ يُجِدِى عَلَيْكَ كَدُّ رحمة الله عليهم.

٢٥٠ _ القاضي جمال الدين ابو بكر بن يوسف المصرى

مفتي زمانه ووحيد اوانه ولي امور شرعيات المسلمين بنيابة السيدالقاضي

۱ - جای آحاد وعشرات درهرسه نسخه خالی است - درشیراز نامه س ۱۳۰ وهمیونین درنسخه خطی هدان کتاب مور خهٔ ۸۳۴ در اراغر شرح حال پدر صاحب ترجه امام الدین داود کوید ، خلف نامدارشیخ الا سلام انصح الدیکشین فر پدالهملة و الدین عبدالودود خلیفه عهد و قایم منام آن اثبه کیار واسلاف بزر گوار است واکنون منتدای قوم و شبخ الا سلام شیراز است متم الله المسلمین بطول حیاته » انتهی ، و چون تألیف شیرازنامه در حدود سنه و ۲ بوده پس و واضع است که صاحب ترجمهٔ خاص بنجو قدر متبقی تا حدود سنهٔ مزبوره در حیات بوده است ، و تغییه ، نزاین ستاره یعنی از کلمهٔ و دفن » تا کلمهٔ الغزاریده ادر سطل ۸ از س ۲۱۲ از نخیه قدر سحافی از نشخه قدر سحافی از انداده است ، واین سقط سهوناسخ نیست بلکه در ورق تعام از ادراق ق در سحافی از نشخه به انتاده است ، واین سقط سهوناسخ نیست بلکه در ورق تعام از ادراق ق در سحافی از نشخه به انتاده است ، و این سقط سهوناسخ نیست بلکه در ورق تعام از ادراق ق در سحافی از نشخه به انتاده است »

۲ چنین است عنوان در به م ، - شرح احوال مستقلی از صاحب ترجمه جز در همین کتاب حاضر و جز در شیرازنامه در همیج جای دیگر نباقتم و فقط بعضی اشارات تختصری راجع باو در نظام التواریخ قاضی بیشاری و وساف و مجمل نصیح خواقی بنظر رسید که تکمیلاً للفائدة مین عبارت آنها ذیلاً مذکور خواهد شد و بغیر این چند مأخذ مذکور در هیچیك از کنب تواریخ و رجال چه عربی و چه فارسی مطلقا و اصلا از او ذکری و نشانی نبافتم ، - در نظام التواریخ جاب ایران سه ۸ در فصل سلطنت اتابات ابویکر بن سه بین زنگی گوید ، د و فضاه ممالك فارس در عهد اتابات ابویکر بن سه بین زنگی گوید ، د و فضاه ممالك فارس در عهد اتابات ابویکر بفاضی سمید جال الدین ابی کرمسری رحمة الله عنبه و او لاد فاضی النشاذ اعظم ولی شهید امام الدین ابوبالگر الدین محد (پمنی پدرخود قاضی عبدالله بیشاوی صاحب نظام التواریخ رحوع شود بشر ذ ۲ ۲ ۲ از تر اجم کتاب حاضر) مفؤش بود ، در تاریخ و مثاف س ۱ ۱۵ در نصل سلطنت همان قابل ابوباکر کوید ، و در عهد او قاضی علامه جمال الدین ابوباکر المصری رحمة الله علیه که جامع ادبی النفس و الدرس و ناصب و اینی علامه جمال الدین ابوباکر المصری به در منعه بد و منعه در منعه بد منعه بد منعه در منعه بد منعه بد

عزّ الدّ بن اسحق ابن القاصلي شرف الدّ بن محمّد الحسيني فتفصى عن عهدتها وادّى حقّ امانتها وراقب الله سرّاً وجهاراً و داوم على تحرّى مرطاته اليلاونهاراً الله ونيل لمّا قدم شير از بقى مدّة خامل الدّ كر خاوى الوفاض حتّى طاق به ذرعاً (ودق ١٤٨٠) فصنع قميصاً [من القرطاس] تم لبسها اليوماً ومشى الى مدرسة

وشياه الإحاضحاء ليل

آمد و اورا منصب قاضی الفضائی داد و آیات اجتهاد آن امام یکانه ومفندای زمانه در ترشیح طبقهٔ متعلمان و تشریح انواع علوم و تشهیر درس وفتوی و اعلان زهد و تقوی برورق صحیفهٔ آفتاب جهان کرد مسطور است و بعضی اهل عصر راست از قسیدهٔ در مدح او ه

بضاعتي المُرْجَاة مولاي فالبلن فالت عزيز العدر بل اوحد العمر و اوق الثاكيل العناية مُنْعَلِلاً يردُ الثاريبِ علمة العام والقدر -

انتهی باختصار ۱۰ در شیرازنامه س ۱۱ و ۱۲۱ م ۱۲۷ دو مرتبه ترجبهٔ مختصری از احوال او مذکور احد که هیچ چیز زاشدی برمسطورات و ساف ندارد جز این فقره ۱ از تصانیف او که در افطار جهان اشتهار یافته یکی شرح مقامات حریری و یکی شرح مصابیح احت ۱۰ در در مجمل قصیح خوافی در حوادث سنهٔ ششصه و بنجاه و سه گوید ۱ وفعات قاشی القضاة شیراز جمال زادین المصری داسته بایویکر بن پوسف بن ایمی نمیم المصری نشر العلوم وصاف قیها آذیا و تخلق بأخلاق الا و ایا و و ایا اتهای می شیرشؤال و دفن بشیراز ۱ تهای ۱ در خرا احوال این قاضی عز الدین استحق حسینی سابق درس ۲۹۳ م ۱۹۶ در تحت شر ۱۹۲ تا از از اجم گذشت و در آنچا و قاف گفت ۱ و ایا اسانید فی العدیت در واها کثیر من العلماه منهم الفانتی جمال الدین الدسری و کان یقیشی بین المخلق بنیایته ۱ در ا

۲ - ترجه احوال این قاضی شرف اسین نیز حابق در س ۲۹۳-۲۹۳ در تحت نمره ۲۱۰ از تراجم گذشت و در آنجا نیز مثل ایاجا در نسبت او حسینی مرفوم است وای در س ۱۳۳-سطر اول در نسبت همین شخص «الحسنی الحسینی» هردو با هم دیده میشود و در حاشیه ۱ از هدان سفحه بیان کردیم که اصل این خاندان همه از حادات حسنی اند از اولاد حسین منتی وقعی نسبت حسینی نیز که برعنوان آمها افزوده میشود زیرا که ایشان از اولاد حسین بین فریدالاسی د که یکی از اعتاب حسن مثنی است میباشند (برای تفصیل یهشتر رجوع شود بموضع مذکور)»
 ۲ - تصحیح قیاسی ، ب م ۱ مرضاه » - فراضی با الف مقصور میاین معنی یعنی رضا و مرضاه و خشتودی در کتب انت متعاواه بنظر نرسیده ... عاداین ستاره اکامهٔ الاشان در حطر یالادهم از صفحهٔ بعد فقط در نسخهٔ ب موجود احت و در دو نسخهٔ دیگر ندارد»

 ۱ این دو کامه که بین دو قلاب در ج کردمایم بنجو قطع و یتین اینجا از قلم ناسخ افتاده است ملاحظه شود در دوسطر بعد ، اذ رأی رجلاً قد لیس الفرطاس ، وجهارسطر بعد ، ان المظانوم اذا ایس من النصر لیس الفرطاس ونادی فی الناس ، ، ، وجه تأذیت ضمیر راجع یقهیس بدیه در صوبهٔ بعد المولى الصّاحب عميد الدّين ابي نصر ' وكان مولانا مهما فرغ عن درسه جلس على دكة في الدّهليز لرفع حاجات النّاس فبينما هو في قضاء مهمّات الخلق اذ رأى رجلًا قد لبس الفرطاس داخلًا في خار النّاس فمجب منه و ادناه البه وسألمه عن حاله فقال هكذا الرّسم في ببلاد مصر أنّ المظلوم اذا ايس من النّصر لبس القرطاس ونادى في النّاس وانا رجل عالم قصدت بلدكم لأصلاح الحال ونيل الجاه والمال فما تفقد تموني حالًا ولا انلتموني منالًا حتى ذهبت الأثواب و صاعت الكتب وصافت على الأرض بما رحبت:

قَبَقِيتُ بَيْنَ عَزِيمَتَيْنِ كِللاهُمَّا وَسُرَى وَ الرَّهَ فُ مِن شَبَاةِ سِنَانِ هَمَّ يُشَوِ قُنِي عَنِ الأَوْطَانِ هَمَ يُشِلِ الْعُلَى وَسُرَى فَقَرِ قُنِي عَنِ الأَوْطَانِ فَاعتذر اليه الصّاحب و جاء به الى الأتابك و اجرى عليه فصته ثم فوض اليه الأعمال ورتب له الأشغال و من مصنّفاته كتاب المحصل في شرح المفصل و كتاب المناهج و غيره و وله روايات عالية و اسانيد و فيمة و كما لات فائقة و حالات و اثقة ،

يليه از سنحة ليل

آنست که فعیس کام مؤتناً نبل استحال میشود ، در منتهی الا رب گوید ، ا فعیس کامیر بیرهن و قد یؤنث » ، ...

۱ سیعنی عدید الدین ابونصر اسعد بن نصر ابزری (افزری) وزیر معروف انابات سعد بن زنگی مفتول در احدی الجمادین سنهٔ ۱۲۰ رجوع شود برای شرح احوال او بنجو اجمال بس ۲۰ مطفیهٔ ۲۰ و مجدداً در حواشی آخر گذاب ان شاءالله تصالی ترجمهٔ احوال او بنجو تنصیل در جخواهد شد ۱ سامه ۲۰ سامه و بفتح و خنارهم و فنارهم ای فی خواهد شد ۱ سامه کثرتهم ۱ سامه العرب) ۱ سامه العرب ۱ سامه و کثرتهم ۱ سامه ۱ سامه و کثرتهم ۱ سامه العرب) ۱ سامه العرب العر

٤ - تصحیح قیاسی ، - ب قضیت ، ه - تصحیح قیاسی مظنون ، ب ، ری ، - سری غالباً مؤنث استحمال میشود ،
 ۴ - تصحیح قیاسی ، - ب ، قضیة ، - ۲ - م ، سامة ،

ومن جملة شيوخه الأمام مُسيد خراسان (ورق ١٤٩٩) رضى الدين ابو الحسن المؤيد الطوسى والأمام قطب الدين المصرى وغيرها من الأكابر، ومن خيراته المدرسة الشريفة المؤسسة على التقوى التي مرفده هناك، توفي في شوال سنة علات و خسين و ستمائة و رثاه الفقيه صائن الدين حسين بن عمد بن سلمان بأبيات منها هذه:

١ - هو رشيّ الدين ابوالحدن الدوّايد بن معند بن عليّ بن الحدن الطّوسيّ الأصل النبـــابوريّ" النَّالِ أَوْ مَشَاهِمِ مَجَدُّ تَهِنْ وَمَثَرَ تَهِنْ أَوَاخِرَ أَرِنَ شَشَمَ وَأَوَائِلَ قَرِنَ هَفتم - تَوَلَّدُ وَي دَرَ سَنَةً ٢٤هُ بوده ودر بیستم شؤال سنهٔ ششمید وهفده در نیشابور وفات بافت در سن نود و دو سالگی و در همانجا مدةون شد (برای اطّلاع از شرح احوال وی رجوع شود بمآلندنذ ذیل ، ابن خُلَّکان ۲ ، . ٢٧ ـ ٢٧١ ، تاريخ ابوالقدا ٢ ، ١٢٥ ، دول الأسلام ٢ : ١١ ، يافعي ٤ ، ٢٩ ، نجوم المرة ١ ، ٢٠١، شفرات المذهب ١ ، ٨ هرجهار در حوادث سنة ٢٠١، طبقات القرّاء جزری ۲ ، ۲ ۲ و ۲۵ دو ترجمهٔ مکرار) ، _ نام صاحب ترجمه در جمیع مآخید میدکور دو نوق العؤيَّد با ال مرقوم است و درنسخ متن حاضر «مؤيِّد» بدون ال ۱ از روى مآخذ فوق ٢ . يعنى قطب البدين ابو الحارث ابر اهيم بن على بن معتد السَّلمي a with property المغربي الجكيم المعروف بالقطب المصرى ، اصل وي از إلاد مغرب بود، واز آنجا بمصر آمد، ومئاتي درآنجا الفامت گزيده وسيس از آنجا بتخراسان وهرات مهاجرت كرده ونزد امام فخررازي مدتهای مدید ناند نموده تا از اجل تلاملهٔ او گردید. و در بالاد خراسان شهرت عظیم یافته و بالأخراء درسنة ششصد وهجداء در نيشابور در فتنة خروج مغول بدست آن طبايغه مابين هزارهما کشتگان دیگر یفنل رسید. است . از جمله تألیفات وی شرح کاتبات قانون این-بناست . این ابی اصبيعة كويند وي در اين كتاب إ ابوسهل] مسيعي وامام فخر رازي را بر ابن سينا ترجيح ميدهد وكويد عبارات مسبحي واضح تر وروشناتر است از عبارات ابيزسينا وغرض ابن سينا دركتبخود تمقید کملام و تکشف در فصاحت تعبد است بدون هیج قائدة (برای مزید اطلاع از شرح احوال فطب مصری رجوع شود بمآخذ ذیل ۱ طبقاتالاً طبّاء این ابی اصبیعة ۲۰۰۲، تفخیص معجم الا لفاب ابن الفوطني نسخهٔ عكسيكنابخانهٔ ظاهريّة دمشق در قصل القاب مبدوّة بقاف ، طبقات سبكي ١٥ ۱۹۸ کشف انظنون ۲۹۹۰ در عنوان فانون فی الطب . در مختصر الدّول این العبری ص ه ف ع نبر استطراداً ذكري از او شده است) . .

 آ - یعنی صاحب ترجه نمرهٔ ۱۲۲ از کتباب حاضر ۱ - چنانکه در حواشی ص ۴۳۱ گفتیم این شخص با آنکه عربیتش بسیار ضعیف و ذوقش از آن نیز ضعیف تر ۱-ت اصرار عجیبی دارد در ماختن اشعار بسیار سخیف ر کیك ملحون ۱ _ تَقَمَّسُوا عَنْهَا كُلُّ فَاضِ أَوْ فَالِنِجِ أَ عَنِ ٱللَّهِ بِنِ دَعُوى كُلِّ نَعْبُ وَجَائِعٍ أَ وَ تَرْجِيبُ أَرْدَالِ وَ تَبْجِيلِ صَالِعٍ مُ وَ جَازَاهُ عَنْ إِحْسَانِهِ ٱلْمُقَصَالِعِ أَ

آفَدُ فَاقَ آرْبَابُ الْمُلُومِ بِسِيْرِةِ وَصَنَّفُ آنُواعَ ٱلْمُلُومِ مُثَافِعاً وَعِلْمٍ وَحِلْمٍ وَاصْطِبَارٍ عَلَى ٱلْأَذَى عَلَيْهِ سَلَامُ ٱللهِ حَيْثًا وَمَيْتًا رحمة الله عليهم.

۲۰۱ ما القاضى ابوطاهر محمد بن عبدالله بن الحسين بن عبدالله الفزارى ١٠

قامني قضاة فارس كان صاحب علم و ورع و زهد و حلم و فتوة قد سافر ال الحجاز والعراق برى القوم المشار اليهم من غيراشهار ولا اظهار الو تكلّم في سائر

۱ - گفا فی م ، ب ، یشمبر ، گذا نی م ، ب ، فاس (بصاد مهمله) ،

 آخذا في ب م م م م ميخ معلوم نشد مقصود اين نقيه اذبن دو كلمه واز تعادل بين آنها چه بوده است وچه ميخواسته بكو بد م ه ع الهنافعة المدائمة وفي العديث ان جبريل مع حسّان ما نائع على اى دائع (السان العرب) م ه م خبّ بفتح خام و تشديد باء مرد قريبنده و كريز (منتهى الأرب) م ح تصحيح قياسي مظنون م جانح بهمزه بعد از الف اسم قاعل است از جاح يجوح موحاً يعنى مبل كرد از دام داست (منتهى الأرب) م م م جانح (با تون بعد از الف) .

٧ _ كَذَائِقَى الأصل (؟) ، و لما الصواب ، ترهيب " تقعيل فيأسي" من رهب ،

۸ = ترتیب ایبات درنسخ بهدین نحواست ولی نقاه را جای اصلی این بیت قبل از بیت سابق بود.
 ۱- بازینهٔ عطف وعلم وحلم اللخ بر اسیمة ا دربیت اوال .

العلوم وعرض الأدّمة في عبلسه المذاهب المختلفة وكان هو الدّافد لها، ولي القضاء في صِباه و حكم بين الخلق خمسين سنة ماقام خصمان من عبلسه الإبالرّضا و هذا ممّا عجز عنه السّلف، ما خالفه احد من سائر الطّبقات [و كان] مقبو لاعند الغاص والعمام والعمام والولاة والسلاطين (ودق ١٤٩٩)، سمع الحديث وروى، ما كان يخلو وقتاً من مطالمة سير المشايخ المتقبّد مين مثل الشّيخ الكبير ابي عبدالله عمد بن خفيف، قال المقاريضي سمعت القاصي عالى " بكر مان يقول سمعت الأمام [ابا]

٣٠ بدون شك مراد ازين مفاريضي ابوشجاع معبَّد بن سعدان ا سم : الغواس والموام مقاريضي منوقي در سنة ٩٠٠ استكه صاحب تأليقي بوده معروف «بيشبخة مقاريضي» دراترناجم احوال مشایخ قارس ولاین کتاب یکی از مآخذ عمدة مؤأف کتاب حاضر بوده است (رجوع شود بنمرة ٤٤ از تراجم كتاب) 🔻 🔻 تقريباً بنحو فطم و يقين مراد ازبن قاضي عالى ابوالعلام عالى بن ابي القاسم على بن ابي منصور محله بن عبدالجبّار سمعاني يسرعم" يشر ابوسعه سمعاني معروف مؤلف كتاب انساب استكه او يعني فاضهرعاي مزبور ويدر او وايين شعبه از خاندان صعانيان در کرمان توطّن داشتهاند ، وتفصیل این اجمال ازفراری که خود سمانی درانساب ورق۲۰۷-۳۰ شرح داده از قرار ذیل است ، ابو منصورمجه بن عبدالجبارمتوفني درحدود ، ٤٤ جدّ اعلاي سمعاني صاحب انساب دو يسر داشته يكيكه بزركتر بوده موسوم بوده بابوالقاسم عليّ بن محله بن عبدالجبّار (پدراین قاضی عالی مانحن فیه) ووی از مرو محل اصلی اقامت خاندان سمعانیان بکرمان مهاجرت نموده ودر آنجا توطّن اختبار كرده بوده وبا وزير آنجا وصلت نموده و او را اولاد متعدّد يديم آمده بودهاند ، وبسر دوام که کوچکتربوده موسوم بوده بابوالمظفرمنسوربن محله بن عبدالجالز متوقی در سنهٔ ۱۸۹ ووی جدًا إدنای صحائی صاحب انساب پعنی یدر پدر اوست - و چون این ابوالمظفر منصور در سنة ٦٣ ٪ از طريقة حنفي ڪه نا آنوات مذهب عمومي اين خاندان بود. بطريفة شافعي انتقال جست برادرش ابوالقاسم عليٌّ مذكور از ابن عمل او بضابت رنجيد [از کرمان] باو نوشت که از مذهب بدرمان دست برداشتی و از آن اعراض خودی ۱۰ ابوالمظفر در جواب نوشت که از مذهب یدرم دست برنداشتم بلکه از مذهب فدرته دست برداشتم یه اهل مرو در اصول عقاید خود برای اهل قدر متمایل شدهاند وسیس گنایی در بیست جزو در رد" برقدریمه تألبف نموده آذرا بكرمان نزد براتوش ابوالقاسم عفيّ مزبور فرستاد ، برادوش پس از مطالعةً كناب ازو بكنى راضى وخوشدل كرديد ويسرخود ابو العلاء عالى بي على السمعاني ساحب ترجمهٔ ما نحن قبه را از کرمان برای آموختن فقه وحدیث بدرو نزد برادرش ابوالمظفر فرستاد، ابوالملاء عالى مقاني مديد نزد عمرٌ خود مانده ازو علم قنه فراكرفت و حديث را نيز بريكي از معدَّثبين معروف آنجاً محمَّد بن موسى صفّار سماع نمود و سيس از مرو بكرمان مراجعت كرد يقيه جرمشجة يند

العظفر السمعاني يقول كل ما اردت من الله نعالى رُز قته الاواحداً التقات الى مذهب الشافعي وليست المرقعة وسافرت الحجاز وتمنيّت ان القي فاضى فضاة فارس لما بباغني من محامنه و منافيه فلم أرزق بعد ، توقى سنة اثنتين و تسعين و اربعمائة و دفن بقبّته العالية في مدرسته العامرة "التي بناها بصدق النيّة رحمة الله عليهم.

ولبه فرستمة ارق

و پس از وفات پهرش جميع مشاعل و وظايفي که اين اخير در گرمان داشت از مدرسه و شيره باو مفؤن گرديد و او را در گرمان اولاد متعاد به په آمدند و سمعاني در انساب گويد تا اين زمان (بعني تا حدود ۵ ه ۵ که تاريخ تأليف إنساب است) اور ا در گرمان و نواحي آن اولاد فشلاه علماه باقي ميباشند م تاريخ وقات اين ابوالعلام عالي را سمعاني در انساب به ست نداده است وقي چون انتقال عم واستاد او ابوالمظفر مذ کور از منصب حنفي بمذهب شافمي چنانکه در قوق مذکورشه در سه ۱۳ که بوده و سيس مهاجمت او بکرمان هغه اين امورمان تما بعد از تاريخ مزبوريمتي ۲۳ که روي داده بوده پس وقشح است که ابوالعلام عالي صاحب ترجمه در نبعه دوم اران پنجم مبزيدته و باحتمال قوي مذاتي از نبعه او ال قرن ششم را ليز دوك کرده يوده است ۱۰

۱ مسجوح قباسی قطعی در برم د العظفر در چون درخاندان حدمانیان که جدیم افراد معروف آلها را سدمانی صاحب (نساب در صفحات ۲۰۷ ب تا ۲۰۹ الف از گذاب مزیور در تحت عشوان السمانی حدم کرده است هیچ کری بنام مظفر موجود نبست و بعلاوه سدمانی جنانکه درخاشیهٔ قبل بنفسیل گذشت تصریح کرده که ابو الدهظافر سدهافی از مقدب حنفی بدفیم شاخی انتقال ندود و عین همین مطاب را مؤاف گناب حاضر بهوندا و مستهافی است داده از قول خود او پس بدیهی است که الدهفافر در متن حاضر سهو نشاخ دست بجای ایا الدهفافر د.

۲ ـ رجوع شود بس ٥٠ حاشبة ٧٠

٣ ـ جنين است اپن تاريخ وفات در ب م وئيز در شير از نامهٔ چاپي س ١٠٨٠ ـ ـ

3 - ب العلبة - م ایستی مدرسة قراریة معروف شیراز که در کتب تواریخ و رجال ذکر بسیار آمده است ، در خسوس بانی این مدرسه ماین کتاب حاضریعنی شنالاً ذار و شیرازالمه و و متاف اختلاف عظیمی موجود است از اینفرار ، هؤاف کتاب حاضریعنی شنالاً ذار و شیرازالمه میشد بن میدود بانی مدرسة فراری موجود است از اینفرار ، هؤاف کتاب حاضر جنانکه درمین ملاحظه میشد بن عبدالله بن عبدالله فراری متوفی درسنهٔ ۹۳ میداند ، و دین قول افرب افوال بحقیقت وموافق ترین آنها با عرف و عادت بنظر میآید جه صاحب ترجمه پنجاه مثال تمام بو فایدهٔ قانمی انتخابی فارس افزال داشته و درهمان شهرشیراز وفات بافته و درهمانجا نیز بقول مؤاف درمدوسهٔ که خود بناکرده بوده مدفون شده و حال و فات او و هیجنین سایر سوانح احوال او نیز معین و مضبوط که خود بناکرده بوده مدفون شده و حال و فات او و هیجنین سایر سوانح احوال او نیز معین و مضبوط به در منحه بدا.

٢٥٢ ـ القاضي بهاء الدين ابو المحاسن عثمان بن على ا

مفتى المذاهب الأربعة وفقيه مَنْ تحتّ سبعة ارفعة البحر الخضم والطّود

[بدرة الإستجة قبل]

است . . در شير از دامة جا يي س ه ٣ بناءاين مدرسه دايقاضي[ابو]محله عبدالله بن احمدين سنمان (با سلبمان) قزاری که معاصر خلیفه راضی بالله (۲۲۲-۲۲۲) وعشدالدولهٔ دیلسی (۲۲۲-۲۲۸) بوده نسبت میدهد ، ولی از بن مطلب در شیرازنامهٔ خطری مورخهٔ ۸۳۴ اثری نیست ، وهمچنین در فارستامهٔ ابن البانغیکه در حدود ۲۰۰۰ ما ۱۱ البق شده با وجود اینکه مفطلاً درس۱۱۷. ۱۱۹ شرح احوال قاشی مزبور را بدست میدهد اصلا وابدآ وبوجهمن الوجوء ذکری از اینکه وی بانی مدرسهٔ در شیراز بوده چه فزاریه و چه غیر آن نمیکند . این سکوت این البلغی از اشاره باین نقره وموجود نبودن این مطلب در شیرازنامهٔ خطی ودر هیچ مأخدی دیگر تا آنجا که ما اطلاح داريم بالملاحظة كذرت الخلاط والمعريفات وزوايها ونوافس ابن طبيع حقيم شيراذنامه بالطبع از اعتماد باین چاپ کتاب مزیور بکانی میکاهد . ـ در قاریخ و صاف س ۱۸ ۲ ۸ ۲ ۲ بانی مدرسهٔ الزاربَّةُ شمراز را الخاشي كرمان ابومحنَّه قزاري اكه معاصر قاورد اوَّالين بادشاه از السلمة اللاجقة كرمان (٤٤٠هـ) بوده ميداند وعين عبارت اوايات ، ودر آن فهد [يعني درعهه قاورد] قاضی کرمان ابو محدد فزاری بودکه در نفس شیراز مدرسهٔ بناکرده وشیاع وعفار بسیار برآنجا وقف النتهيء الزامبير مبهم وطاف از ابن قاضي كرمان نقط بلغظ ابومحمد قزاري بادون هبیج توضیحی دیگر و بدون هبیج ذکری از نام و اسب او مثل این میماند که مؤاف مزبور اذ هوتیت این قاشی کویا هیچ اطلاع درستی نداشته و بهمین مناسبت نیز جندان اطمینانسی بصحت الله او امیتوان کرد ۰ ـ

الأشم الذي لا يُدرك شأوه ولا ينتهى غايته ، ولى قضاء فارس و حواليها مدة سنين فحكم بالحق بين المسلمين يهاب منه الملوك و يَنْجَاب عن امره الشكوك و كان له في كلّ ساعة ليلا ونهاراً و رد يقوم به سرّاً وجهاراً ، يدرّس بالمدرسة المضدية فاذا رجع اشتغل بتصنيف الكتب الدينية و في اثناء ذلك يفصل الخصومات (ورق ١٥٥) و يجيب عن الواقيات و يحلّ المشكلات و المعضلات الخصومات (المنتقل وعيادة المرضى وتفقد احوال الأصدقاء و تعهد التلامذة والخدّام في الشدة والرّخاء وكان له مع كلّ واحد من المتردّدة عليه و المحمّلة لديه نظر خاص و عبلس غاص ، سمعته يقول قدمتُ الفزاريّة المشيراز و كنت في الديه نظر خاص و عبلس غاص ، سمعته يقول قدمتُ الفزاريّة المشيراز و كنت في

يقيه الإستحدة المبل

مظفر بن محمد اکه در فقرهٔ متقول در فوق از همان کتاب غلط چیاب شده است] - در تاریخ آل مظفر بن محمد اکه در اواخر تاریخ گریده جاپ عکسی اوقاف کیب جاب شده نیز فکری ازاین قاضی بهاه الدین کوه کیلوئی شده است ، مؤلف مزبور در ضمن حوادت سنهٔ ۲۹۷ پس از فتح شیراز بتوشعهٔ شاه شیاع از دست برادرش شاه محمود گوید (س۲۰۲۰۷۰) ، دو نویت پس از فتح شیراز بتوشعهٔ شاه شیاع از دست برادرش شاه محمود گوید (س۳۰۲۰۷۰) ، دو نویت دیگرسر پرسلطنت فارس بذات شریف شاه شیاع مزین گشت و بنفس مهارای متوجه مجاس علماه کر ایم و فضلاه انام شد و بدرس و لا ا فواه الدین [عبد اللهین] فقیه نجم حاضر میشد ... و مسند فضارا بمکانت شافعی الزمان سفطان الفقها، فی الدوران مولانا بهاه الدین عثمان کوه گیلوئی تربین فرمود انتها می از کرفتاری امید ماندی به خار افرای تاریخی حافظ ایرو سریحاً برمیآید که یس از کرفتاری امید میزاز الدین محمد بن مظفر بدست پسر انش شاه شیاع و شاه محمود درسنهٔ ۱۹ م ۲۱ و کود کردن ایشان اوره و محبوس کردن و برا درفاههٔ طیراک اصفهان وسیس درفامهٔ سفید قانسی بهاه الدین عنمان کوه گیلویهٔ صاحب ترجمهٔ حاضر بوده است ، ب

١ - وانجابت السحابة منكشف كرديد وكذلك انجابت الظَّامة (منتهى الأوب) ٠ -

۲ - ۹ : عنه ۱۰ - ۳ - ب این و او عاطفه را ندارد ۱۰ - ۵ - اینجاست انتهای جیلهٔ
 بزرگت ساقطه از ق و ایندای آن از کامهٔ ۱۰ و دفن است در سطر ازل از س ۲۰ ۱ - و مراد از ۱۰ افزاریّه ۱۳۰۰ کنشت می افزاریّه معروف شیرازاست که شرحی از آن در حاشیهٔ ۱۰ از س ۲۶۰ کنشت می

سن ثماني عشرة سنة فلازمت مولانا لسان الدّين احتى اخذت الفقه عنه ثمّ سافرت الى تبرين ولازمت مولانا علاء الدّين الطّاوسي ومولانا فخر الدّين الجاربردي ومولانا شمس الدّين الخطيبي "ثمّ دارت بي الأدوار

۱ بتسریح این حجر در درر الکامنة ۴۰۲ کا که عین عبارت اورا در حاشیة ۱ از صفحهٔ گذشته نثل کردیم مقصود از این شخص احان الدین نوح بن محلد سمنانی احت که ترجیهٔ احوال او در هدین کتاب خاشر در نحت نمرهٔ ۲۷۰ خواهد آمد ۰ د.

۲ ـ بافحس بالبخ التوانستيم اطَّلاعي درخصوص ابن شخس بدست بياوريم ، ۳ - یعنی فخرالدین احمد بن الحسن بن پوسف جازبردی ساکن تبریز ومتوفی در همان شهی در سنة ٧٤٦ شارح ممروف شافية ابن الجاحب درعام صرف كه بعد ازشرح رضي برهمان متن يكي از بهترین شروح رسالهٔ مزبور است و مکرّر درایران و استانبول بطبع رسیده است ، جازبردی صاحب ترجمه یکی از تلامدهٔ فانسی ناصر الدین بیشاوی صاحب تنسیر معروف بوده و او را ویسراو ابراهیم بن احمد جاربردی را با فاضی عشدالدین عبدالر همن ایجی معروف معارشانی و منافشانی است طولانی که متن آنها در طبقات الشافعیة سُنِکی ج ٦ ص ١٠١١-١٢٣ در تبر جمهٔ قامنی عظم مزبور مسطور است ، ﴿ برای مزید اطّلاع ﴿ از احوال صاحب ترجمه رجوع شود بِمَأْخَذُ ذَيْلَ ا المنخوص معجم الألقاب ابن القوطي در القاب مبدؤة بقاء و فضر الدين، بالقدي ؛ ٢٠٧٠ مسيكي ١٦٩٠٠ يغية الوداة ١٣١ - مفتاح السماد، ١ - ١١٨ - ١١٨ - حبيب السير جزو ١ الرجاد ٣ ص ١٣١ ـ ١٣٢٠ شدرات الدَّه ب ١٤٨٠٦ ، روطات الجنات ٩٢) ، _ يا وسايل محدودة موجود، درطهر ان باقعس شدید ما نئوانستیم مدنوم کئیم که جاربردی، نسبت بکجا و بچوست ، درتلخیس معجم[لاً لغاب ابن الغوطي اين كفء هجار برتيء بناء منتال فوقائيه قبل از يا- نسبت بجاي دال مرقوم است و از ايسن املاً و این هیئت کلمه شاید پتوان احتمال داد که جاربرت یا جاربرد نام یکی از قری یا قصیات ارمنستان و آسیای صغیر بوده (یاهنو زهمه ست؛) و کلمه کلمهٔ ارمنی باشد نظیر خر تیرت و بابرت ۱۰ دو كشف الظنون جاب استامهول سنة ١٣١١ قبري ج ٣ س٤٤ درعنوان ا الشافية في النصريف -این کلمه مکرار او مطرد ا حجار **پردی** با جیم قارحی و باه فارحی چاپ شده است وشاید این الهلاء نز ديكتر باصل تلفظ ابن كلمه بودماست • -

و اختلفت بي الأحوال والأطوار حتى بلغت المني واخترت السكني٬ و وقَّه الله تعمالي للخيرات وحبّج بيت الله تعمالي ثلاث مرّات وله مصنّفات عمالية منها بيان الفتاوي في شرح الحاوي ، وشرح الشامل الصغير لابن المفسر " ، و شرح المنظومة في الفرائض و الرسالة البالغة في الاجتهاد، و ايجاز المختصر لابن الحاجب؛ وشرع في شرح ينابيع الاحكام ومضى على ذلك اعوام فما آل ذاك الأمر الى الأتمام (ورق،١٥٠) وله اسانيد عالية جمها في مشيخته قد ناولنيها و اجازلي

بجميمها، وسمعته قبل وفانه بشهر ينشد:

وَ قَدْ عَمَرَتْ ۚ بِالْفَاضِ ابْنَ ٱلْمَحَافِلُ وَلَـمْ يَبْقَ مِنْ يَلْكَ الْأَفَاضِلِ فَاضِلُ

وَكُنْتُ وَحِيدَ الدُّهُو إِذْ أَنَا يَافِعُ فَكَيْفُ وَقَدْ شَابَ ۖ ٱلرَّمَانُ هَبِيبَتِي

كشرح المصابيح واشرح المختصر واشرح المقتاح واشرحالتلغيس وله تصنيف في المنطق ذكره الشبخ جالالدين [الأسنوي] فيالطبقات ومات سنة ه ٧٤ تغريبًا ؛ (الدرر الكامنة ٤ ، ٢٠٠ ، انظر ايضاً بنية الوعاة ١٠٦ • وشفرات الذهب ٢ : ١٤٤ ـ ١٤٥) • ..

۱ ـ درطبقات الفراء جزري ۲ ، ۲ ه ۶ ترجمهٔ احوال کسي معروف بابڻالمفسّر مذکوراست که از تاریخ وفات،ماصرین او وامنح است که وی ازرجالفرن سوم بودهاست ونفته ، د عبدالله بن معمد بن عبدالله بن النَّاسِج ابواحيد الدمشتي الشاني المعروف بابن المفسر نز بل مسر شبخ مشهور تقبه روى الحروف عن احمد بن انس عنهشام [بن عمار المتوفى سنة ه ٢٤ ، انظر ج ٢ ، ٢ ه ٣] وروى عنهالجروف عمرين حفص الأمام [العتوني في حدود ٢٤٠ ، انظر ج ١ : ٩١ ه] و ابوالطيب بن غالبون الاابنة ابوالحسن؛ انتهى، وچنانكه ملاحظه مبشود جزرى كنابي باسم الشامل الصغير باو نسبت ندادهاست ، و براي ما معلوم نشد مراد ازاين المغلّر مذكور درمتن همين شخص امت با غیر او .

٣ ــ بصيغة معلوم ، يا غُيرت بصيغة مجهول ، هردو صحيح است چه قمل نُمَارَ غَمْ متعدِّياً بدمني آباد كردن وهم لازماً بمعنى آباد شدن وآباد بودن استعمال شده است منل البيت المعمور و خزاناً

٣ ـ كفا في النسخ الثلاث • و آن ظاهراً غلط است چه شاب " بمعني سپيدشدن موي و پير شدن لازم است وهپچوفت متعدًا يا استعمال نشده ، ودر معنى سبيد كردن موى و پيرگردانبدن يا بايد وطية دو حينظة يعد

توقّى في سنة [ائنتين و ثمانين] وسيعمائة ودفن بمدرسته المباركة الّتي استحدثها بسوق الصّفّارين رحمة الله عليهم .

عليه از صفحة كبل

إشاب كنت از إب إقمال جنانكه صنتان عبدى كفته ،

آشاب الشغیر و اقنی الکیبر سسسسر کر الفداد و مز العشی با شباب از باب نفیل چنانکه در حدیث نبوی است که دشبینتی سوره هود د . . است جای آخادو مشرات این تاریخ درهر سه نسخه سفیداست ، ولی بتصریح این مجر در در دالکامنة ۲۰۱۳ تقل کردیم و نیز بتصریح حافظ در قطمهٔ صروف خود ،

> بها، الحق والدين طاب مثواه جوميرة تنازجهان اين پيتمبكفت بطاعت قرب ايزد ميتوان بافت بدين دستور أيتأريخ وقباتش

امــام مــنت و شبخ جمــاعــث بر اهل فضل و ازباب پراعت قدم درنه اگرهست استطاعت برون آر از حروف:قرب طاعت

YAY

تاریخ وضات او سنهٔ هفتصد و هشناد و دو بوده است و از روی همین دو مآخذ ما بیساش را بین درنلاک در مثن تکمیل کردیم اس

النوبة السابعة

لمقابر المصلّى وما يقرب اليه

۲۵۴ ـ السيد الامام على بن حمزة بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على المرتضى رضو ان الله على المرتضى رضو ان الله عليهم اجمعين ا

روى الله لها قُتل ابراهيم و عمد ابنا زيد بس الحسن و هم بنو العبّاس باستئصال العلويّة في البلاد * التي السيّد علّى بن حمزة بن موسى في نفر من افار به

۱ _ چنین است عنوان در ب ق ، ولی در ق بجای موسی، «موسیرمنا» (گذا) ، م ، الا میرالسید علی بن حمزة بن الا مام موسی الکاظم (فقط) ، و در حاشیه یخط العافی ، یقعهٔ شاه امیر علی حمزه ، شرح احوال صاحب ترجمه در شیرازنامه س ۱۹۲ ـ ۱۹۳ مسطور است و همچنین نیز در عمدةالطالب س ۲۰۲ درضمن تعداد اولاد حمزة بن موسی الکاظم ، و عبن عبارت ابن مأخة اغیر از قرار ذیل است ، و والعقب من حمزة بن موسی الکاظم و یکنی ابا القاسم و هو لات ولید و کان گوفها وعقبه کثیر بیلادالعجم من رجلین الفاسم و حمزة و کان له عنی بن حمزة مضی دارجهٔ و هوالمدفون شیراز از خارج باب اصطخراه مشهد بزار » انتهی ، _

۲ - چنین است در هر سه نسخه و این باز یکی از آن اشتباهات بزرگ مؤلف و یکی از افلاط فاحش تاریخی فوست که دراین کتاب امثال آن بسیار از و سرزده است و باجماع موز خین و علماه انساب بدون هیچ خلانی بین ایشان محمد ملقب بنفس زکیه و برادرش ایراهیم که هردو در سال صدو چهل و یتج هجری یکی بعد از دیکری برمنسور خلیفه عباسی خروج کردند و هردو در همان سال کشته شدنده بسران عبدالله بن العدن المشتی بن العدن بن علی بن ابی طالب علیهم الثلام بودهاند نه بسران زید بن الحدن علی بی ایی طالب و این واقعه از اشهر وقدایم خلافت منصور است و از هر کونه توضیحی و اطالهٔ کلامی مدندی است و -

ت از مناره تا اینجا چنبن است در م . ب ق ، فاتی السیم حمزة (كفا) . .

في سنة عشر إن و ماثتين ^ا الى شير از متنتكر بن فأفامو ا في كمهف من جبالها وهي المقارة التي أتخذها ابن باكويه "بعدهم لانزواله وخلوته وكانوا يجمعون العطب-في ايّام ثمّ يبيمونه في يوم على درب اصطخر فيتعيّشون بـه و انفذت ً العبّاسيّة في آثارهم جواسيس لاستطلاع اخبارهم ولمّا قدّرالله أتماليله الشهادة هبط بوماً من الجبل و على ظهره المبارك حزمة حطب (ورق ١٥١) فامتدعين بعض اعوان الظَّلمة اليه فعرفه وانهى خبره الى خصيَّ كان مأذوناً من تبلهم فركب الخصيَّ في فرسانه حتّى وقف على رأسه وكان له شامة على جبينه فلمّا رآه الخصيّ قوي ظنّه نقال له ما اسمك فقال على قال ابن من فال حمزة فال ابن من قال موسى فنول الظالم عن فرسه وصرب عقه ومرّ فبلغنا فيما يقال انّ السّيد قام واخذ رأسه بيده ومضي أبي موضع تربته الطّيبة فسقط على جنبه وبقي ايّاماً يسمعون منه لا اله الّاالله ثمَّ دفنوه و فيل ارسلو ارأسه الي دمشق و دفنت جنَّته هناك ، ثمَّ أنَّ الملك عضد الدَّواة لمًّا ولى امورهذه الأطراف وكان موالياً لأهل بيت رسول الله صلَّى الله عليه وسلَّم بني علي تربته حظيرة ثم زوّج ابنته " من السيّد الشّريف زيد المعروف بالأسو د"

 ¹ حکفا فی ق (ولی بدون نقاط)، و هدین طرز ادلا در این کلمه صواب است لا غیر ، رجوعشود
 بشرح رضی برشاقیه در فصل خط واسان الدرب ج ۲۰ س ۰۳ س با ماتین ، _

ع ـ رجوع شود بنمرة ۲۱۱ از تراجم كتاب حاضر ، ۳ ـ تصحيح قياسى ، ـ م ، انقدت ،
 ب ق ، انفرت ، ٤ ـ كذا فى النسخ الثلاث ، والأظهر ، و لذا كان قدر الله ،

ه حكفًا في النسخ والأظهر و نامتدَّت . ٦ كذا في م ، ب في ، بابنته . _

۷ - نسب این زید الا مود که از اعقاب حسن مثنی است تا حسن بن علی بن ابی طالب عابه مالله ادر س ۲۰۰ کنشت ، رجوع شود بشیرازنامه س۲۰۱ و عمدة الطالب س ۱۰۸ ، این مأخذ اخیر بس از سوق نسب او کوید ، د استدعاه عضد القولة بن بویه من بیت المقدس و کان شد انقطع به و زرجه باخته قلبًا توقیت زوجه بابنته شاهان دخت و ولده عدد کثیر بشیراز ایم و جاهة و ریاسة متهم غیاه شیراز و قضاتها ی ۰ -

من اولاد الحسن بن على يريد اكتساب الشرف بذلك ولمّا توفّى زيد دفن فى عتبة تلك العظيرة ودفنت ابنة عضد الدّولة قبالته ثمّ دفنت في جواره اكابر السّادة والأشراف من جميع الجوانب والأطراف وهو مزار متبرّك (ورق ١٥٠١) يرجى فيه انزال الرّحة و اجابة الدّعا، رحمة الله عليهم،

٢٥٤ _ الشيخ معاذ

هو من المشايخ المتقدّمين و مزاره متبرّك لقضاء الحواثيج والعامّة تزعم الله من اصحاب رسول الله صلّى الله عليه وسلّم ولا شكّ في انّ معاذ بن جبل رضى الله عنه توقى بالشّام من الطّاءون في عهد عمر رضى الله عنه و لعلّ هذا الشّيخ تابعي لم اطلّم على تاريخه ونسبه رحمة الله عليهم.

ه ٢٥٠ _ الست ام محمد و الدة الشيخ الحبير

كانت من العابدات الفائنات "سافرت" العجاز مع ابنه من طريق البحر" ولها مكاشفات و مشاهدات ر وى الله الشيخ فام ليلة من رمضان في العشر الأخير ليدرك قدرها فجعل يصلّى على سطح المدّار وكانت والدته في البيت متوجّهة اليدرك قدرها فجعل يصلّى على سطح المدّار وكانت والدته في البيت متوجّهة الى الله تمالى فكوشفت بأنوار القدر فنادته با محمّد يا ولدى ههنا ما تطلبه فنزل الشيخ عن الدّطح فرآها في تلك الأنوار فوقع في قدمها حتّى اخذ منها بنصيب الشيخ عن الدّطح فرآها في تلك الأنوار فوقع في قدمها حتّى اخذ منها بنصيب

۱ ـ یعثی طاعون معروف بطاعون عمواس که در سنهٔ هجده هجری در عهد عمر درشام ظاهر شد
 وجمع کثیری از اصحاب بینمبردر آن بظاعون در گذشتند و از جملهٔ ایشان معاذبن جبل بود (اسمالهٔ ابناً
 ۴۲۱ ـ ۴۲۱ ـ ۴۲۱ و این الأثیر درحوادت سنهٔ ۱۸ ج ۲۱۲۱) . . .

۲ ــ رجوع شود بس ۵۰ حاشیهٔ ۲ ، ۳ــانز ستاره تا اینجا در م موجود نیست ،

و كان الشّويخ بعد ذلك يقول الآن عرفت قدر الوالدة ، * أو عن الشّيخ قال لمّا فرغت عن كتابة الحديث عن ابن سعدان " و رجعت من فسا السي شير از كانت

۱ - از این ستاره تا کامات : نصیبی فیاکات ۶ در ۷ سطریده در ۱ موجود نیست ۱

* کفا نی ب د ق : عن این حصان د ـ ترجهٔ احوال این ابن حصان را درجالی بدحت نیاوردایم همین قدر از سیاق مجارت متن چنانکه ملاحظه میشود واضح است که وی از محالاین بوده و در فهما اقامت دالمته و شبخ كرير ابرعبدالله بن خفيف در آن شهر الزاوي كتابت حديث نموده بوده احت ، و در حقیقت جنانکه صریحاً از دوندره حکایتی که جامی در نفحات درخرح احوال ابو محات حذَّاق وهشام بن عبدان از قول همين شبخ كبير نقل كرده معلوم مبشود ابن ابن سعدان از محدثين معروف عصر خود بوده درقارس وباشبخ كبير معاصر بوده ومردم درمشكلات خود راجع بروايت حدیث باو مراجعه میکرده انه و ما تکمیلاً القالفان خلاصهٔ آن دو حکایت را فیلاً نقل میکنیم ا حكايت اول درار جمة إو معلد حقاق احت (وحقاق در شيراز المه خطأ يموز خفا ٨٣ همه جا مطردا ومكرارا بحاه مهملة ودو قاف مكنوب احت وابن كلمه بابن الملا وتشديد قاف درانت بمعنى عقدكر و حقه ساز است و حقه بدم قسنف إظرابي است از چوب و جز آن كه در وي مرواريد و جراهر و مماجین وقعیر آن نگاه دارند . و چنانکه از سیاق عبارت شیرازنامه در حق او ۱ ۶ زگر از در یا حالج بشر آید پس حقه های جواهر از برای شما بنا خود بینورد ؛ استنباط مبدود فااهراً صواب دراین کلمه همین املا و همین معنی پعنی دئه سازمنصود بودماست ، والی در نفجات این کلمه همه جا خناف بخاه ممجمه ودوقاء چاپ شده است بعنی موزه قروش و آن ظاهر ا تصحیف است) ، باری خلاصهٔ أن حكايت از قر ارذيل إصت : الشيخ كبيركة، احت كه ايومحنه حقاق بالمشايخ شيراز يكجا نشمته بودند حخن در مشاهده معرفت هي کس إقدر حال خريش حخني گفتنند ابومجيد حألق گدند حقيقت مشاهده آنست که حجاب منکشف شود و و بر از بعنی ندای تعالی را آعبان برخی، و بر اگفتند تو اینر ا از کجا میکوانی واین ترا چون معلوم شده است اگفت در بادیهٔ تیو ک بودم و فاقه ومشقت بسیار يمن رسيده درمنالبات بودم الكاه حجاب منكشف شد وويرا ديده يرعرشخود نشسته سجده كردم وگفتم مولای ماهدا مکانی وموضعی منان ۹ چون قوم این سخن شنیدند هده خاموش شدند مؤکل مِمَّاسِ دَمَّتِ وَبِرِدَكُرَفَتِ وَ بِخَالِمَةُ **ابْنِ سِعِلْمَانِ مِيجِلَّانِ** بَرِ آمَدِنَمَهُ وَ سَلَامِكُفَتُنَهُ ابنِ سَعِمَانِ حظیم و ترحیب ایشان کرد مؤمّل گفت ایها الشیح تر یه ان تروی لنا الحدیث الحروی عن الحامی سنعم الدفال الأللشيطان عرشاً بين الشهاء والأرض اذااراد معبد نشئة كشف له عنه ، أور سعدان كفت حدَّثني فلان عن قلان واسند إنَّ النِّبي صالعه قال لمنَّ الشَّيطان عرضاً بين السماء والأرض الذَّا اراد بعيد فناة كذنب له عنه . چون ابوه مئه اين حديث بشنبه كفت بكبار ديكر اعاده كن اعاده كرد كريان شدار برغاست و بيرون رقت و جند روز وبرا نديديم بعد از آن آمد كفتم در ايام نمبیت کجا بودی کفت نماز هائسی را که از آن وقت گزارده بودم فضا میکردم زیراک شیطان را پرستیمه بودم وجاره نبود جزآانکه بهمان موضع که او را دیدههم وسجده کردمام باز کردم و ویرا امنت كنم ، انتهى (نفطات چاپكلكته س ٢٧٧-٢٧٧) . و عبن همين حكابت با إنعال الخالاقي ونهه ورسلجة والد

لوالدتي دعوة حضر فيها المشايخ والصّوفيّة (ورق ١٥٢) فلمّا جلسوا على الطّعبام فعال ابوالحسن بن هندا ضموا من هذا الطعمام نصيباً لأبسي عبدالله فقالوا ابن

رفيه از مقعله البل

در عبارت درشیرازنامهٔ خطی مور خهٔ ۸۳۳ درضون ترجمهٔ مؤمّل جمّاس مذکور است ، ولی در شیرازنامیهٔ جایی تمام فصل مذکور بکلی سافط است ، ...

و حکایت دوم در نرجهٔ هشام بن میدان است از قرار ذیل و د شیخ ایوعبدالله خفیف کوید که وقتی هشام را دهشتی وحبرتی برسید که یک ال از نماز باز ایستاد و مردم اور ا تکفیرمیکر دند وقعیّهٔ وی بستایخ مسجد جامع [شیراز - فنا] رسید روزی همه بر وی در آمدند و این سعدان همات با ایشان بود کفت مرا میشناسی کفت آری توابن سعدانی گفت چرا نماز شرکز اری هشام کفت مرا عارضی چند روی مسی نماید و مانع میشود از نماز «کفت مثل جسه» خانموش کشت و هبج جواب ندادا از شبخ ابوعبدائة خفيف يرسيدنىدكه سبب يجه بودك هشام ندازاهيكردكفت پیوسنه مطالعهٔ غیب میکرد امور غیبی بروی غالب آمد در مقام حیرت افتاد و از اصال فشاهری باز ماند ، روزی مشایخ مسجد جامع جمع شدند وهشام را حاضر کردند که شنیده ایم تو بمشاهد. قائلی وهر که بدین فائل است ویرا آو به می باید داد یا ادب می باید کرد . هشام گفت مرا انفقین توبه كتبه الغبن كردنه نوبه كرد روز ديكر بامداد آمه وهزير ابرمشايخ بايستاه وكفت كواه باشبه که من از توبهٔ دیروز توبه کردم ، مشایخ برخاستند ویای وی بگرفتند ومی کشیدند تا ازمسجدش بیرون کردند » انتهی (نفجان س ۲۹۸ ـ ۲۹۹) ، .. تنبیخه ، این این سعدان میدان ظاهر آ نحیر این این سمدان (ایوبکر احمد بن محمد بن این سعدان) بغدادی است که از اجلهٔ مشایخ صوفیه و از اصحاب جنهد و ایوالحسن نوری بوده واو نیز باشیخ کبیر معاصر آبوده و این اخمیر در بفداد با وي مصاحبت و معاشرت داشته وترجعهٔ احوال او درحلية الا وليا. ۲۰۷ و انجات ۲۰۷ ۲۰۸ و شعرانی ۲۰۱۱ و طرائق العقائق ۲۰۱۱-۲۱۱ مذکوراست (درشعرانی ناه جدًا ابن شخص ﴿ سعدان ﴾ مرقوم است بجای ابی سعدان ﴾ ، ــ

۱ - چنین است در ب ق و نیز درشیرازنامهٔ خطی مورخهٔ ۸۳۳ یعنی « ابوالعسن » و ولسی در عموم مآخذ دیگرمانند حفیهٔ الا ولیا ۱ - ۱ - ۱ - ۱ - ۱ - ۱ و نفخان الا نس ۲ ۶ و شعرانی ۱ - ۱ - ۲ کنیهٔ از « ابوالعسین » مصغراً مسطور است ، و همچنین نام او در عموم مآخذ مذ کوره علی بن هند افترشی الفارسی مرفوم است ولی درشیرازنامهٔ خطی مزبور « عبدالله بن احمد بن عبدالله بن عون الفرشی یمرف باین هند ، واین دوایت آخیرفاهر اً سهو و تخلیطاست از مؤلف شیرازنامه سیون الفرشی و ساحب ترجمه یعنی علی بن هند فرشی فارسی از کیار مشایخ قارسی است و با جنید و عمرو بن و ساحب ترجمه یعنی علی بن هند فرشی فارسی از کیار مشایخ قارسی ادر ایمراز او عین عملی صحبت داشت و باشیخ کبیر نیز معاصر بوده و جامی در نفحان در آشرا او و حاضر نبودن عمین حکایت متن کتاب حاضر دا داوه کبیر نیز معاصر بوده و جامی در دعوتی درشیراز و حاضر نبودن شیخ کبیر و گفتن ساحب ترجمه که نصیب اورهٔ کنار گفاریدالخ تفل کرده است ، ودرشیراز نامه کوید شیخ کبیر و گفتن ساخه از او دا ذکر کرده است ، ودر کتاب اللم عنایف ایونصر سراج می ۱۳۳۰ نقسلی از فواند منفوله از او دا ذکر کرده است (نمام نقرات راجم بصاحب ترجمه که از شیرازنامه نقسلی از فواند منفوله از او دا ذکر کرده است (نمام نقرات راجم بصاحب ترجمه که از شیرازنامه نقسلی از فواند منفوله از او دا ذکر کرده است و از چاب طهران باکمی ساقط است) ، د

وصوف هذا فقال على كلّ حال منعوالة شبئاً فبينهاهم في ذلك اذ دخلت انها منات السّلام عليكم فتو اجدابو الحسن وقام عن مجلسه وجعل بدور و يقول ماكذب بهي فط ثم احضروا لي نصيبي فأكلت ، تو قيت قبل الشّيخ بسنين و دفنت عند الفنطرة العليا بدرب اصطخر في حظيرتها "رحمة الله عليهم.

٢٥٦ _ الشيخ ركن الدين عبدالله بن عثمان القزو بني ا

كان سالكا ذا بصيرة وآداب ملكية و اخلاق سيّو حيّة له جذبات من المحضرة الفدّوسيّة و مكاشفات من انوار الرّبوبيّة اخذ الطريقة عن الشيخ قطب الدّين مبارك الكميني وكان ينتهج بطريقته وخدم الفقراء والمساكين على الدّوام حسبة لله نعالى وكان بينه و بين الشيخ مدالدّين محمّد مؤاخاء في الله

١ ـ جدلة ا شعوا من هذا الطُّعام - درسطرحالِق لما اينجا از ب حافظ احث -

ا ب احظیرتهما د

<sup>آخریات در بین عثمان را ندارد ،
آخرین است این نسبت در مرسه نسخه یعنی آمینی گلیشی و میم و یاه مثنان تعنایه و در آخر نون قبل از یاه ناست ،
آخری است از سردسیات قارس مابین شال و مشرق شیمان بهمافت هفته فرسخ از آن شار از همة الغلوب می ۱۳۱۹ ، ۱۳۱۹ ، ۱۳۱۹ ، و قارمناههٔ ناصری ۲ ، ۲۰۱۰ و آثار العجم می ۱۳۲۷) ، واسم فدیم این بغوات گههی بوده است بضم کاف عربی و گسرمیم وسکون ماه و در آخر راه مهماه و گویند کمهر در اصل گوه مهر بوده است (آثار العجم س ۲۶۱) ،
و در حقیقت در این ناحیه گوهی است که آخرا گوه رحمت می نامند که تقریبا ترجمهٔ تحت اللفظی او مهم سرحورات ، ودرس ۱۲۹ وس ۲۰۱۰ درشرح احوال همیان گنارات گیشی در شیمان قزویشی ماندین فیمان قزویشی ماندین میارات در بحیات و درهرسه مورد دانما و مکرگرآ او نام قدیم این ناحیه را استعمال کرده و صاحب شدالاً زارتام مستحدت آذرا ، دونات شیخ قطب الثانین میارات درست شدند آذرا ، دونات شیخ قطب الثانین میارات درسته شدیم این ناحیه را استعمال کرده و صاحب شدالاً زارتام مستحدت آذرا ، دونات شیخ قطب الثانین میارات درسته شدیم این ناحیه را استعمال کرده و صاحب شدالاً زارتام مستحدت آذرا ، دونات شیخ قطب الثانین میارات درست و درخوسه مورد دانمان در نام میارات درست و درخوست و زیارتاکاه مردم الثانین میارات درستهٔ ششهد و هفت بوده است و قبرش در کمیم (کمین) است و زیارتاکاه مردم الثانین میارات درسته ششهد و هفت بوده است و قبرش در کمیم (کمین) است و زیارتاکاه مردم التناست و ساحب آثار العجم س ۲:۵ گریت فقیر آثر دیشه ام در است و درخوست آثار العجم س ۲:۵ گریت فقیر آثر دیشه ام در است و درخوست آثار العجم س ۲:۵ گریت فقیر آثر دیشه ام در کمین) است و زیارتاکاه مردم الدیست و درخوست از در ساحت و میادی آثر دیشه ام در کمین) است و زیارتاکاه مردم الدیست و درخوست آثار الدیست از درخوست آثار الدیست و درخوست آثار در شده است و درخوست امان است و درخوست اماندی از درخوست امان از درخوست است و درخوست اماندی از درخوست اماندی است و درخوست اماندی از درخوست اماندی از درخوست اماندی این از درخوست اماندی از درخوست اماندی از درخوست اماندی در درخوست اماندی این از درخوست اماندی از درخوست اماندی از درخوست اماندی در درخوست اماندی از درخوست</sup>

ه - ق د بطریقه ، ۱ - با بعنی شیخ سعدالدین محمد بن مظفر بن روز بهان عمری قانوی جه به اعلای مؤلف کتاب حاضر ، رجوع شود بشرة ۱۱۳ از نراجم کتاب حاضر ، س ۲۳۰۰ ۱۳۳ ،

و مصافاة له ، بني خانقاها على طريق المصلّى و اطعم فيها المدّة سنين و كان له السراف على احوال الأضياف و دخل اجنبي افي زي المسلمين عليه فعر فه بالفرات فأسلم على يديه ، اوقيل الله الإنابك سعداً ارسل الى بعض مشايخ الباد بأكيار ذهب ثم استردها منهم يريد امتحانهم بذاك فردها بعضهم بالتمام (ورق١٥٦ب فهم و بعضهم مع نقصان فلمّا ذهبوا اليه انزلهم ثم ذبح خيولهم واتخذها طعاماً للفقرا، فلمّا فرغوا عن الأكل اخبرهم بذاك تسم شدّدهم و هدّدهم فرجموا عنه نادميز فلمّا فرغوا عن الأكل اخبرهم بذاك تسم شدّدهم و هدّدهم فرجموا عنه نادميز خانيين ، توقى في سنة ثمان و خمسين وستّمانة و دفن في خانقاه ه رحمة الله عليهم ،

۲۵۷ ـ الفقیه ارشد الدین ابو الحسن علی بن محمد بن علی النیریزی

العالم المحقق الوحيد جامع العلوم الشرعيّة كان امام المسجد الجامع العتيق و خطيبه ، افتى النّاس سبعين سنة ووعظهم بأباغ المواعظ ، ذا اخلاق حيد، واوصاف مرضيّة مشفقاً على الخلائق كنّهم قد سافر "الحجاز والمواق و ادرك

١ ـ شديرمؤنث راجع است بخانقاه ، رجوع شود يص ٢٣١ حاشية ١٠٤ . ١ ٢ ١ ١ ١ ارمني ،

٣ ـ كَمَا مَى النَّسخ ، ولعلُ الأَضْهِي : شدَّد عليهم ،

کے بے از ستارہ در بنج سطر قبل تا اپنجا در م موجود نیست ، م د در شیراز نامه س ۱۳۹ انیز عبتاً همین تاریخ وفات را برای صاحب ترجمه ذکر کرده است ، _

۲ - چنین احت عنوآن در ق ب ، م ، الفقیه ارشدالد بن محمد بن علی النیریزی ، حکامهٔ اخیریسی نیریزی در هرسه نسخهٔ منن و همچنین درشیر از نامه س ۱۲۵ بنون و یاه مثناه تعتانیه و راه مهمه وبازیاه مثناه تعتانیه و در آخر زاه معجمه قبل از یاه نسبت مکتوب احت و آن منسوب احت به نیریز شهر مشهور آذریایجان مشتبه شهر مدروف قارس ، و این کلمه بآسانی به تیریزی منسوب به نیریز شهر مشهور آذریایجان مشتبه میشود چنانکه در تعقالمرفان و شیراز نامهٔ خطی مور خهٔ ۱۲۳ نسبت ساحب ترجه بهمین املای میشود چنانکه در تعقالمرفان و شیراز نامهٔ خطی مور خهٔ ۱۲۰۳ نسبت ساحب ترجه بهمین املای فاحد نوشته شده و آن سهونشاخ است ، - شرح احوال صاحب ترجه در شیراز نامه می ۱۲۰۳ بر محلور است ، و قارستامهٔ ناصری چ ۲ می ۲ ۳ تیز مسطور است ، و قارستامهٔ ناصری چ ۲ می ۲ ۳ تیز مسطور است ، و جو ع شود بس ۲ ۶ حاشیهٔ ۷ .

كباراً من المشايخ منهم الشيخ الكبير توران والزّاهد ابو منصور "والشيخ العالم بوالوفاء" ومن العلماء عماد الدّين ابو مقاتل مَنَاوَر بن فرّ كوه الدّيلمي ، ومن الامذته

١ ـ از احوال اين شبخ نوران ڪير درهيج جا اطّلاعي نئو انستيم بعست پياوريم ، فقط ازسياق منن حاضر و نهل از آنچه مؤلف سابقاً در ص ۲۰ درتر جمهٔ شیخ توران بن عبداللهالتر کی گفت که ا وهوغيرالثبخ توران الكبيرالذي صحب ابا النجيب السهروردي، معلوم ميشودكه ابن شبخ توزان كبير از بزركان مشايخ صوفية اواسط قرن ششم بوده و با شبخ ابو النجيب عبدالقاهر بن عبدالله سهروردي (س ه ۷ حاشیهٔ ۳) متوقی درسنهٔ ۹۳ ه صحبت داشته و صاحب ترجههٔ منن یعنی شیخ الرشداللة بن نبريزي نبز عصر اورا دريافته بوده است و زياده براين چيزي از احوال او معلوم نشده ـــ ٣ ـ از احوال این شخص نیز چون مؤلف بنام و نسب او هیچ اشارهٔ اکرده است نئوان-تیم ٣ - على التحقيق معلوم نشد مراد از اين شبخ ابوالوفاء كه بوده است اطلاعي بدست آوريم ا ولي محتمل است باحتمال قوى كه مراد شيخ إبوالوفاء احمد بن ابراهيم فيروز آ بادي ساكن بقداد از مشابخ متسؤفه و محدَّثين اواخر قرن ينجم واوايل فرن ششم و متونى درسنة ٢٨ ، باشد ، ترجمهٔ الحوال او درتاریخ منتظم این الجوزی و نجوم الزاهرة این نفری بردی هر دو در حوادث سنة مذكورہ مسطور است وخلاصة عبارت مأخذ اؤل الاقرارذيل است ؛ ﴿ ج ١٠ ص٦ ٣-٣٧) ﴿ ذَكُر من تواني في هذه السنة [اي حنة ٢٨ ه] من الأكابر . احمد بن ابر اهيم ابو الوفياء الفيروز آبادي ، وفيروز آباد احد بلاد فارس سمع الحديث من ابي طاهر الباقلاوي وابي الحسن الهكاري وخدم المشابخ المتصوفين و سكن رباط الزوزني المفايل لجامع المتصور وكانت اخلافه الطبغة وكلامه مستحلى كان يحلظ من سيرالصالحين واخبارهم واشعارهماالكذير وكان على طرالتهم من الغد بجامع المتصور خلق كثير منهم ارباب الناولة وقاضي القضاة ودفن على باب الرباط وعمل غي يوم السبت تألَّث عشر [ظ مسادس عشر]صفر دهوة عظيمة الأنفق قبهما مال بين جامع المنصور والرَّياط على عادة الصَّوقية إذًا مات الهم مبِّت فاجتمع فيها من المتصوَّقة والجند والعوامُ خَلَق كَتْمِ ؛ انتهى • -تنبیه ، ممکن نیست که مراد از ابوالوفاً مذکور در متن شیخ ابوالوفا، عمارف مشهور گردکه يروايتي قائل عبارت مشهور المسبت كرديا واصبحت عربباء أوست باشد جهوقات ابن ابوالوفاء كرد بتصريح صاحب قلائد الجواهر في مناقب الشيخ عبدالفاهر س ٨٢ درسنة پائصد و يك بوده و وقات صاحب ترجمهٔ مثن ارشدالدین ثبریزی در سنهٔ ششصد وجهار ، پس از کالات عادی است كه ارشدالدين بالغاً رشيداً چنانكه مقتضاي تعبير مؤلف = و ادرك كباراً من المشايخ منهم الخبخ العالم ابوالوقاء ؛ است عصراو را درك كرده باشد . ـ

عالی جایز، است نام ونسب این شخص در هرسه نسخه ، در شیر از نامهٔ خطی موز کهٔ ۱۳۳ ۸ روی ۱۰ م وروی و او مناور فنجهٔ و روی راه فی گذارد.
 و او مناو کرفاجهٔ گذارد.
 و در م نیز روی و او مناور فنجهٔ و روی راه فی گوم تشدیدی گذارد.
 و در مناوی جنانکه از نسبت داندیامی، استتباط میشود بدون شبهه از اعلام دیانمه باید باشد.
 در س ۴ ۹ میلی از شرح احوال او گذشت و اینجاعلاوه میکنیم که در طبقات الشافعیه میکی ش ۴ ۹ س ۱ ۳۰ میده بد.

القاضى سراج المدّين مكرم بن العلاء أو مولانها عميد الدّين الأبوريّ الفالسي الماسيخ روز بهان البقلي أنه و الشيخ زين المدّين مظفّر بن روز بهان بن طهاه العمري أن فكتب الأحاديث وروى وسمع و اسمع وحدّث و املى و صمّف كتاب

[وقيه الرسامية قبل]

نیز ترجهٔ نختصری از این شخص مذکور است از قرار ذیل و م**ناور** بن نز کوه [سح و فر^۳ کوم] ابومقائل الدّیلمی النردی [سح و البزدی] یفتب عماد الدین ذکر ابوحامد محمود الترکی آنه کان فقیها و ادبیاً شاعرا و آنه من ازهد اهل عصره و اعلمهم تفقه علی البقوی و هومن گیار تلامدته مان سنهٔ سنّ و اربعین و خصمانه به ازی_{هی و} _

۱ ـ ب ق ۱ ابن العلام ، مكامأت بن العلام و العارد . .. در تشاعیف كتاب عاشر هشت یا نه مرتبه نام این شخص یمنی فاضی حراج السدین مکرم بن الدلاء آمده است و در همهٔ این موارد بدون استثناء نام يدر صاحب ترجمه درنسخه م العلاء تنها بدون - ابو - مرقوماست مكردومورد حاضر که اصلا نام پدر او در آن اسخه مسطور نیست ۱ و در ق ب ندام این څخس سه مرتبه بصورت . ابوالعلاء - مكتوباست يزيادني - ابو - (ضرات ١٦١ - ٢٥٨ - ٢٧٨) - و يقع مرتبه ديگر المالانة تنها مانند م (نسرات ١٩٤٤ ، ٢٠٣٠ ، ٢٠٣٠ ، ٢٠٤) ، يـ ودرتوجمُ احوال÷ودقاضي سراج الدين مكرَّم بن العلاء مستقلا (تبرة T · T) وترجعة برادر زادماش ابومسلم بن على بن العلا· (تمرغ ٢٠٤) هرسه نسخه بدون اغتلاف نام شخص مذكور را « العلام : تكاشتهاند بدون «ايو» . وبشرح ایشاً در مجمل نصبح خوانی در حوادث سنة ۱۳۱ ودرطبقات النا اه جزری ، ج ۲ س ۴۴۷ که استطاراداً ذکری از قاضی سراج الدین مزبور در آنجا بدیان آمد. در هردو مأخذ مذکور نام به را وی **التعلا**ء مرقوم است بدون . ابو ۲۰ وای در شیرازنامهٔ من ۱۳۷ در ترجمهٔ قاشی مشار البه نمام يقر او مأنند ب في در سه مورد سابق الله كر ابوالعلاء مدهاور است ، ل يس جنانكه ملاحظه میشود دراکثریت عظیمهٔ موارد و مآخله نام این شخص معتل بعد ما **العلا**ء مرتوم است و قنط دردو سه مورد معدود د ابوالعلام ، بشابراین مینوبان گفت که بظن بسیارفوی نام این شخس العلاء بوده احت 4 فبوالعلام و ابوالعلام ظاهراً حهو نشاخ احت ڪه من حيث لايشعر بواسطة كثرت تعاول نام ابوالعلاء وتدوت وجود نام للعلاء سهوا الزقام ايشان جارى شدةلمات علم ٣ ـ كذا في ق بنقديم الزاء المعجمة على الراء المهملة ، ب ، د الأبرزي : بنقديم المهملة على المعجمة . م ، ه الأقرزي ؛ بالفاء مكان الباء الموصَّدة و يتقديم المهملة على المعجمة ، ـ رجوع شود برای شرح احوال آین شخص بنجو انجال وضیط نسبت او بس ۱۹ ۲ طاشیهٔ ۲ م وان شاهایهٔ تعالی شرح احوال مفصّل او درحواشي آخركتاب مذكور خواهد شد ، ـ

٣ - رجوع خود بنمرة ١٧١ از تراجم ٠

مجمع البحرين (ورق ۱۵۳) في التفسير والتأويل عشر مجلّدات * وكتاب تنويو المصابيح في شرح المصابيح في الحديث ' وكذا صنّف في الخطب والأمثال والأدبيّات كتباً كثيرة منها كتاب باكورة الطلب لاهل الادب وكان صاحب فراسة و ذوق و بكاء وشوق وله اشعار بليغة فالها في وجده منها هذه:

مَا لِقَلْمِي طُولَ آبَامِسَى بَشْنَ طَارُفُهُ آزُعَجَ قَلْمِي الْمُطْلَمَثِينَ طَارُفُهُ آزُعَجَ قَلْمِي الْمُطْلَمَثِينَ آفَتَاكُمُ مُ مُدَّنَّهَامُ قَلْمُ المُطَلَمَثِينَ قَالَ لَاوَصْلَ وَإِنْ مِتْ وَإِنْ نُدْمَائِمِي عَلِّلُونِي وَانْظُرُوا قَدد تَصَدِّى لِي بِنَجْدٍ شَادِنُ سَلَبَ الْمَقْلُ وَ وَلـي قَمائِملًا إِنْ نَصِلُ الْحَيَا ۚ وَ إِلْى تَصْوِمُ الْمُتُ

روى ان الشيخ شمس الدين عمر التركتي " اتاه في مرضه فلما رآه الفقيه آن فقال الشيخ يا فقيه آنك دعوت الخلق الى الله سنين و تأسيت بسنن سيد المرساين فما هذا " التأوه و الأنين فغال لى ثلاثة افكار حملتني على ذلك افتكر في كتبي كيف

۱ _ از ستاره در سطر قبل تا ابنجا نقط در پ موجود است ۱ ـ

أفرق وفي زوجتي ما تصير حالها وفي اولادي كيف يعيشون، فقي ال الشيخ امّيا الكتب وان تداولتها الأيدي فستقع لا محالة في يدعيالم ينتفع بها و امّا الرّوجة (ورق ١٥٤) فانّها كانت مركباً لك في حيانك ويُركب الله عليها من يشاء و امّا الأولاد فأن كانوا اتقياء فينصرهم الله تعيالي واللافلا هنا هم الله ، فقال الفقيه خلصت خلّصك الله قال هل بقي شي من الفكر قال لاقال فتوجه الى الله وانتظر رسل ربك فقال الا تن امضى بقلب فارغ نم تشهد و قبض روحه في شعبان سنة اربع وستّمائة أو دفن في رباطه بقرب المصلّى رحمة الله عليهم.

۲۵۸ _ الشيخ محمد بن على بن محمد بن على ا

خانه الصدق حصل العلوم و وعظ النّاس سنين و سافر ألمراق والعجاز مراراً كشيرة وكان بكّاء قال الفقيه حسين ما رأتي باك مثله في عهده وكانت لم خلوات مقدّسة ولما دنا اجله جاس في الخلوة لأربعين موسى عليه السّلام فقال في آخر اربعينه الهي ارجو ان تُقطِر صومي بلقياك و تخرجني من و حشة الدّنيا الى انس العقبي فاستجاب الله تعالى دعاءه و توقي في آخر يوم عرفة و الجمعة من سنة سمت عشرة وستّمائة و دفن بجنب والده رحمة الله عليهم.

البوالإنلان

٣ = چنین است نیز تاریخ و قات ساحب ترجه درشیراز نامه سی ۱۳۳ و در کیل قصیح خوافی در حوادث همین سال ۱۰۰ و در این دوماخذ تاریخ و وز و قات او را نیز ممین کرده ند که عبارت یاشد از دوز چهارشنیه بیست و سیزم شمیان ۱۰۰ شیخ است عنوان درق و هو السواب لاغیر چه این شخص بنصریح مؤلف بر صاحب ترجمهٔ قبل است ۱ ب الشیخ معمد بن علی بن علی بن علی ۱۳ مردو غلط قاحش است ۱ یا درجموع شود بس ۱۰ ماشیخ معمد بن محمد بن عمد بن علی ۱ و هردو غلط قاحش است ۱ یا درجموع شود بس ۱۰ ماشیخ است ۱ درجموع شود بس ۱۰ ماشیخ است ۱ درجموع شود بنمرهٔ ۱۳۳ از تراجم کتاب ۱ در کنو قبی تی ب ۱ م ۱ یا کیا ۱۰ در درجموع شود بنمرهٔ ۱۳۳ در تراجم کتاب ۱ در کنو قبی تی ب ۱ م ۱ یا کیا ۱۰ در درجموع شود بنمرهٔ ۱۳۳ در تراجم کتاب ۱ در کنو قبی تی ب ۱ م ۱ یا کیا ۱۰ در در تراجم کتاب ۱ در کنو قبی تی ب ۱ م ۱ یا کیا ۱۰ در در تراجم کتاب ۱ در در تراجم کتاب در تراجم کتاب در در تر تراجم کتاب در ترادم کتاب در ترادم کتاب در تر ترادم کتاب در ترادم کتاب در ت

٢٥٩ _ الشيخ رستم بن عبدالله الخراساني

كان من المتصوِّفة المجاورة ببقعة الشيخ الكبير ابي عبدالله (ورق ١٥٤) ذا وجد و ذوق عظيم في السّماع بتعبّدالله العالي و يخدم الفقراء ولا يــأكـل من سفرة الرباط بل يخرج كلّ ليلة اوليالي الي السوق فيدور الي بعض الدّ كاكين مُدُخِلًا يديه في الخرفة لا يقبل الا الطِّمام فمن اعطاه شيئًا فتح فاه حتَّى يضعه في مه فاذا رزقه الله تعالى ما يسدُّ به الرَّمق و يسكن الجوعة رجم الـي خاوته و اقبل على عبادة ربَّه وكان لا يستنكف عن الأجابة في كلِّ خدمة امروه بها. سمعت ممن اثق به ان اهل الرّباط ارادوا ان يكنسوا مجري الحمّام الّذي كان في جوار البقعة فتكلَّموا فيها وقالوا لابدً من اجرة و دوابٌ تنقل حشَّها فضال الشيخ رستم على ذاك ثمّ دخل اتّون الحمّام فملًا ذيك من الرّماد فجاء به و ذرّه على الحشّ و مكذا الى ان استولى الرَّماد على الحشُّ ثمُّ اخذ يملُّاذيله من ذاك الحثُّنَّ وينفل حتى فرغ عنه بنفسه ولم يستعن في ذلك باحد فتعجب النّاس من جدّه في الخدمة وعن بعضهم فال ربِّما رأيت عند الشيخ رستم في اللِّيالي صوعاً وتورأ من بعيد فلمّا اربت منه ما رأيت اثر سراج ولافتياة ، وافلم في آخر عمره على طريق جعفر اباد وورق۴ه۱ب) يأوي اليه المساكين وصارفاك الموضع معمور أبيركته وجاوره النّاس تبركا به وعمنم الأمير ببرحسين "باشارته غديراً كبيراً يشرب منهالسّابلة ويصل

۱ ـ مد يسيدالله ۲ ـ ۲ ـ اين کلمه را درب في ندارد ٠ ـ

منصود امیر پیرحسین بن امیر محمود بن امیرچویان معروف است که از اوایل یا اواسط سنهٔ
 ۱۷ و جانب پسر ماش امیرشیخ حسن کوچائیسر تیمور تاش بن امیرچویان «مروف که در تیریز مقیم بدی

اليه النَّواب في العاجلة والآجلة ، توقّي في سنة احدى و اربعين و سبعمائة و دفن في حظيرته رحمة الله عليهم .

٢٦٠ _ • و لانا صدر ألدين محمد بن حسن الجوهري

المالم البارع المتورّع كان جامعاً لأفسام العلوم يدرّس كلّ فن من المنقولات والمعقولات، تأدّب اولًا بمولانيا نجم المدّين الفقيه " ثـم" بمولانا عضد المدّين

ينيه از صاحة ليل

بود بحکومت شیراز منصوب شد و در ۲۸ شوان بحدود شیراز رسید و امیرمسمود شاه بر ادرشیم ابواسحق که در آن اوان حاکم شیراز بود از مقابل او منهزم شده بارستان رفت و او بشیراز دة غال شها و مدت بيات ونه روز در آنجا حكومت كرد و در ۱۸ مردشان اميرشمس الدين معمد برادر دیگر شیخ ابواسحق را بههانهٔ بقتل آورد لهذا شیرازیلن برپیرحسین شوریدند و اشکر _{او} هزيبت كرقت وخود بالجند سوارمهدود الأشيرال فرال نمود وبار ديكر اميرمسعود شاه يسرعملكن آمه و دیگریار پیرحسین اشکری جمع کرد و سال دیگر یعنی منهٔ ۲۶۱ مجدّداً پشیراز آمد، امبرمسمود شاه دیکر باز کناره کرفت و چفرف ارسان بیرون دفت و پیرحسین در ۲ تا ربیم:اثنانی حموشيران نزول نمود هيرازيئن درمقابل بيرحسين مقاومت سغب تمودند و مدات ينجام روز مهان الشكر ويرحدين وشيرازيان محاربات متواتر ومتوالي روى سيداد تا بالأخراء بين غريتين درشانزده. جبادىالآخرة انفاق صلح افتاد واليمرحسين درحكومت شيران مستقر كرديد ومدت إكسال وهشت ماه در آنجا حکومت کرد و در اوایل محرم سنهٔ ۷۶۳ چون آوازهٔ وصول بسرعتش ملك اشرف ابن تبدورتاش بن اميرجوبان را ازتبريز درمصاحبت شاه شبخ ابواسحق بطرف اصفهان شنيد از شبراز بالبيست هزار نفر بقصد مقانله بإ ماك . اشرف بدانصوب شنافات وجون بدو منزالي اصفهان رسيد فأكساء درخب يكشنيه سلنخصفر قسمت عمدة اشكراو بعلك الشرف بيبوستند بيرحسين بيعناك شده بذبرين نزد پسر عا خود امير شبخ حسن كوچك رفت اميرشيخ هسن اورايكرفت و اورا غبر کردگه بزهر بانیغ هر کدام که او اختیار کند اوراهلاك کنند او زهر اختیاز کرد وبدان هلاك شد دور بع رشیدی در شهور سنهٔ ۷۴۲ و (پر ای منهد اطلاع از سوانح احوال پیر حسین مذکور رجون شود بشیرازنامه۷۷ـ۰۸ . و ذیل جامعالئواریخ از سافظ ایرو (فهرست اعلام) ، ومجمل قسیج خوانی وروضةالصفا و حبیبالسیر وفارسنامهٔ ناصری در حوادث سنوان ۴۶۳٫۷۶۰) ۰ ـ الدين عن ب بدون الف ولام ، م كلمات «بن حسن» را ندارد، ٢٠ خاله ر آمر ادامو لا تانجم الدين محود فقيه يدرقو امالدين عبدائلة عالممعروف شيراز واحتاد حافظ باشدكه نام اواستطرادا درس ٥٠ س ا در شمن ترجمهٔ احوال يسرش قوام الدين عبدالله مذكور برده شده است . نه ، فقيه نجم

يتبه درصتمة بعد

عبدالر حن الأيجى ومولاما نصير الدين العلى تحين قدم شير از فنزل في المدرسة العضديّة وسافر الى تبريز و لازم مولانها فخرالدّين الجار بردى و مولانا غرف الدّين الجار المردى و مولانا غرف الدّين الطبيق وسمعت الله اباه كان من امناه التّجار اولي الأموال الكثيرة وكانت الم كذلك ذات ثروة ومكنة فصر فها كلّهاء لى طلب العلم وانتساخ الكتب و تَهْينَة اسباب الدّرس والأملاء حتى بلغ منتهى همّته وقصوى أمنيّته وكان يدرّس في المدرسة الحسن كياريّة وكذافي القواميّة بخلجان (ودق ١٥٠٠) حتى اجتمع بها

بعية از سنحة عبل

الدین محمود معلم قرآن و کانب مساحف (نسرة ۱۰۵ از تراجم) و به «ققیه نجم الدین محمود بن الباس از اطباء معروف شیراز (نسرة ۲۰۱ از تراجم) ، بقرینهٔ آنکه مؤلف درهر دوجا یعنی هم درس ه ۸ وهم درمورد مانحن قبه بر او نعت امولانا که در آن اعسار از القاب تحصوصه رمین در طبقهٔ عدا و فضلا بوده و گویا اصل کلمهٔ املان ی فرون اخیره است اطلاق کرده و درهر دوجهٔ گذام که قلان و قلان نزد او ادبیات تحصیل نمودند که از آن معاوم میشود که وی متبخر درفنون ادب بوده و درصورتبکه در حق آن دو نجم الدین فقیه دیگر نه این نعت امولانا و نه این خصوصیت تبخر درادبیان هیچکدام را ذکر نکرده است سی ۱ درجوع شود بس ۲۷ حاشیهٔ ۲ م

۴ ـ رجوع شود بص ۲۷۳ سطر ۱۳ از حاشیه و نیز بس ۴۷۶ سطر ۱ ۰

ع د وجوخ شود پس ۱۳ تحاشیهٔ ۲ م س

ه _ رجوع شود بس ۲۱۴ داشیهٔ ۲۰۰ _ ۲ _ ۰ ماحب ۱

۷ - ب ق ، فصر فهما ۱۰ - ۱۸ - حسن کیا یکی از سادات آزوین بوده که در شیراز سکنی اختیار تموده ببوده و در همانجدا و نات یافته و در جنب قبر شیخ ابویکره الآف بدروازهٔ اصطغر مدفون شده (نبرهٔ ۲۹ از تراجم و شیراز نامه س ۱۹۳ و قار سنامهٔ ناصری ۲۰۲ (۱۹۹ و مدرسهٔ حسن کیائیه لاید مدرسهٔ بوده که یکی از مدتقدین او برسر بقعه او بنا نهاده بوده و باحث ال قوی همان منائی بوده که حاجی قوام الدین معروف و زیر شیخ ابواسعتی و مهدوح حافظ برسر مزاد او ساخته بوده و در شیراز نامه س ۱۹۳ وصف آنرا نموده است ۰ -

أدا في ب (١) بغاء معجمة و لام و جيم و الف و نون ۱ م ق ١ بغلجان (بهمان املاء ولى مدون نقطة جيم) ، و در ترجمة كتاب بغارسي بقام عيدي بن جنيد بن ١٣١ عيدارت معاداة متن جنيد است ١ وجنان شد كه درس در حسن كيا و در مدرسة قواميه كه در قفجان بود ميكفت (قلجان بهمان شيط مزيور در ب ولي بقاف در اؤل بجاي خاء معجمه) ، د اذسياق عبارت متن و نرجمه چنان مستفاد ميشودكه خلجان با قلجان ظاهرا نام موضعي يا محلة در شيراز با در حومية آن بوده ولي با فحص بابخ در قارسنامة ابن البلخي وقارسنامة ناصري و آثار العجم وغيرها بچنين نامي بر نخوريم ٠ -

افاصل الطلبة لم يشتفل قط بتكلف و زينة ولم ينحرف عن جادة السنة المبينة الأبجيز احداً بُعِينُهُ في المروضونة وصلوته بل ينزح الماء بنفسه للوضوء وكثيراً ما يخرج بنفسه لشي يحتاج الى بيعه و شراه خاشماً خاصا متواصعاً براً كريماً باذلا رحيماً مواظباً على درس كتاب الله تعالى لم يخل ساعات ليه و نهاره عن كتابة او فراءة اوصلوة او تحرير حاشية او حل اشكال وله مصنفات في كل فن وشروح وتعليقات كثيرة ما قلها الى البياض فتفرقت اجزاء مسوداتها بعده اذ لهم بكن في قومه رجل يموف قدرها ومما حفظت من لفظه:

مُخَدِّرَاتُ بِأَنَّ ٱلْقَوْمَ قَدْ رُحَلُوا وَلَمْ يَطِبْ بَعْدَهُمْ سَهْلُ وَلَاجَبَلُ بَنْدَا سَحَابُ فِرَاقِ صَوْبُهُ هَطِلُ وَالْوَجْدُ مُتَصِّلٌ وَالصَّبْرُ مُوْ تَحِلُ

هِنَى الْأَرَاكِمَةُ وَالْبَيْدَا لِهِ وَالطَّلَلُ اللَّهِمُ الْأَرَاكِمَةُ وَالْبَيْدَا لِهِ وَالطَّلَلُ اللَّهُمُ اللَّهِ وَالْمَنْ اللَّهُمُ اللَّهُ اللَّلِمُ اللْمُولِمُ اللَّهُ اللْمُنْ الْمُنْ الْمُنْ الْمُنْ الْمُلِمُ اللَّهُ الْمُنْ الْمُنْمُ الْمُنْ الْمُنْ الْمُنْ الْمُنْ الْمُنْمُ الْمُنْ الْمُنْ الْمُنْ الْمُنْ الْمُنْم

تونّی فی سنة . . . و سبعین و سبعمائة او دفن بجوارالشیخ رستم ارحة الله علیهم (ورق۵۵۱ب).

٢٦١ _ الشيخ أبو عبدالله محمد بن عبدالله المعروف بباكويه " كان متبحراً في العلوم مستجمعاً للخصائل الحميدة قدلقي الشيخ الكبير

۱ - جای رقم آحاد در هرسه نسخه سفید است ، ۲ - یعنی صاحب ترجمهٔ نمره ۲۰۹ ، ما این عنوان ملفق است از مجموع سه نسخهٔ شرّالاً زار پس از تصحبح آغلط ق ب از روی سایر مآخذ قدیمهٔ معتبره ، عنوان م جنین است ا الشیخ ابوعندالله محبّدال مروف بیا کویه ، و عنوان ب ق الشیخ ابوعبدالله محبّدال این دونسخهٔ اشر غلط ب ق الشیخ ابوعبدالله علی بن معمد بن عبدالله آل مروف بیا کویه (عنوان این دونسخهٔ اشر غلط قاحش است جنانکه بعشها بیان خواهیم نمون) ، عنوان خیراز نامه س ۱۰۲ ابوعبدالله محمد بن عبدالله با المعروف بیا کویه - در تاریخ بغشاد از خطیب بندادی استطرادا در ترجمهٔ مبداه بن منصور حلاج به ۲ س ۱۱۲ ، ۱۲۰ ، و در رسالهٔ قشیری استطرادا و قرق العاد مکر در در تصاعیف کتاب ، و در اسال العیزان ج ه س ۱۲۳ - ۲۳ در هرسه مأخسهٔ فوق العاد مکر در در تصاعیف کتاب ، و در اسال العیزان ج ه س ۱۳۳ - ۲۳ در هرسه مأخسهٔ ورق العاد مکر در در تصاعیف کتاب ، و در اسال العیزان ج ه س ۱۳۳ - ۲۳ در در صفحه بند

يتية حواش ازمينجة ا ل

مزبور از صاحب ترجمه جنين اسم برده انه، ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن عبيدالله بن باكويسه (یا ۱ باکو) الصوقی الشیرازی ، . در انساب سمعانی دو مرتبهٔ ترجمهٔ او مذکور است یکی در نسبت : الباكويي ؛ يعنوان ، ابوعبدالله محمد بن ياكويه الشيرازي الباكويي ، و ديكر درنسبت "الشير ازي ، بعنو ان ، (بوعيدانه محمد بن عبدالله بن باكو به الشير ازي ، _ و در معجم البلدان باقوت در ۱۶ ار "جان» ، محمد بن عبدالله بن باکو به الشیرازی ، ـ و در تدوین رافعی درباب موسومین بمعدَّد و در قاموس در پاوک و در تاج العروس در پاوک و پاک ی در هر سه مأخذ مزبور محمد بن عيدالله بن إحده بن بأكويه الشيرانزي الصوفي، - بس جنانكه ملاحظه ميشود درجمهم اين مآخذ معتبر تدمو توق بهاكه مؤأفين بعضي اؤآنها مانند تاريخ بغداد و رسالة فشيرى معاصر صاحب ترجمه برده إنه همه باتفاق و بدون هبج خلافي بين ايشان نام اورا «معدّم بن عبدالله - تكاشته انه اعفيّ بن معتَّد بن عبدالله " ماننه في ب أزنسخ شدًّالا زاره إيساسلا وابدا جاي شكَّى باني نمي ماند كه منن ابن این دو نسخه درمورد مانحن نبه غلط فاحش واضعی میباشد و هبیج اهمیشی بدان نباید داد ۰ ـ در لمعائداًلاً اس جامی ثیر (بدون هیچ شك بنهم شقالاً زار از روی بكی از دواسخهٔ ق ب با از یكی از السحخ « قامیل» این دو نسخه) نام صاحب ترجمه غلطاً « علیّ بن محلف : کاشته شده است ، و سپس از روی نفعات سایر تذکره های فارسی متأخر مالند سفینهٔ الا وابا و ریاش العارفین و غزينة الأأصفياء وقارسنامة ناصري وآثار العجم وطرنائقالحقايق همه كوركورانه و بدون هبج مراجعه و مقايسةً با ساير مأخذ قديمة معتبره نام صاحب ترجمه ولما على - نكانت اند وبعضي اذ آنها بعنوان ترديد نقل قول "معمد" را نيز نموده انه ١٠ ـ

وازسوق نسب ساحب ترجمه در جمیع مأخذ معتبرة مذكور درفوق بنجو قطع و بقین و اضح شدكه اكویه یا باملای فارسی آن با كو نام جد اعلای صاحب ترجمه بوده است و شهرت او درعموم مأخذ عربی به این باكویه ۲ نیز بهمین مناسبت است و نبی در زبان فارسی بعدها بكثرت استحال كلمهٔ این از اول این كذبه خفف شده و به دباكویه تنها جنانكه صریح شد الأزار و شیماز نامه است مشهور شده بوده است و سیس همین كلمهٔ د باكویه با نسبت صاحب ترجمه د باكویه از همان از منه در زبان عوام شیماز به باباكوهی انجریف شده بوده جنانكه سعدی در بوستان كوید ۱

تدانی که بابای کوهی چه گذت بهردی که ناموس و اشب نخفت مخصوص که ناموس و اشب نخفت مخصوص که نمبیر ه کوهی به مناسبت بسیار نام نمامی با وضع زندگی صاحب ترجه (که پس از مراجعت از سفرهای دور و دراز خود در افطار عالم بالا خرم بشیراز مراجعت کرده و درغاری در همین کوه شمالی شیراز که مزار او آنجا واقع است منزل کریده و تا آخر عمر در همانجا بسر برده و درهمانجا نیز وفات یافته و مدفون شده) داشته است و در خنام این نکته را تاکفته نکدریم سخه مؤاند اسراز التوحید قدی مفادات الشیخ ایس سمید در خصوص کنمه باکو در نسب ساحب ترجیه سخه بتصریح سدمانی در عنوان ه الباکویی » و بتصریح عموم مآخذ در کرد. کرد بد بد بر جیه در مناحق در مناحق بد در مناحق بد

ابا عبدالله محمّد بن خفیف ا فی آیام شبابه آئم سافر و لقی الشیخ ابا سعید بن ابی الخیر المیهنی آبنیسابور و جماور عنده ولقی الشیخ ابا المبّاس النّهاو مدی ^ا

وهية الزاسقحة قبل

۲ ـ بعنی در اثبام شباب خود او بعنی این باکویه ۰

٣ لا يعني شيخ ابوسعيد فضل الله بن ابدي الخبر احمد بن محدّد الهيهني از اشهر مشايخ متصوّفة اواخر قرن جهارم و اوارال قرن پنجم که شهرت عالمکیر او مارا از هرگوشه توضیحی و اطالهٔ كلامي در بارة او مستغنى ساخته است ، توأنه او در غراة معرام سنة سيصد و إنجاه و هفت بوده در فسبهٔ میهنه و وفات او نبر در همان قصبه بوده است در روز پشجشتبه چهارم شعبان سنهٔ جهار صه و جهل در سن هشناد وسه سالگی . . رمیهنه بقتح میم وسکون یام مثناء تعدانیه و فتح ها، و نون و در آخر هاه ک اکنون مهنه جدون یاه نویسند یکی از قدرای معتبر ناحیهٔ خاوران یا خابران سابق بوده است ماابسین سرخس و ابهورد و موقعیت فعلی آن در خاک روسیه است در تو كمنستان بكألى نزديك سرحة ابران قريب سيزده قرسخ درمقرب مايل بشمال سرخس ونريب یانزده فرحج در شمال شرقی مشهد و فریب حه فرحج در مشوق مسایل بشمال فسریهٔ فره تبکان • برای میهنه یا مهنه رجوع شود ازلاً بنتشهٔ مقابل سر۴ ۳۳ از کتاب اواضی خلانت شرایع ا تأثیف السترنج مستشرق معروف انكلبسيء واثانيأ بنقشة بزرك ايسران للز آفاي ميرزا عبدالرزاق خان بقایری چاپ سنهٔ ۱۴۱۱ قمری و نقشه خراسان مقابل ص ۱۸۰ از ج ۲ جفرافی آنما<mark>ی</mark> مسعود کیهان ۱۰ ونقشهٔ مرز ایران وشوروی درمقابل س ۱۰ از کتاب مرزهای ایران - تألیف آذای مهندس محتدعاي مخبر چاپ ۲۲۶ اشمسي ، واقت أ مبسوط تمام اير ان از همان مؤلف جاب همان سال ۱۰ ویرای مزید اطلاع از سوانح احوال خود صاحب ترجمه رجوع خود او لا بدو کتاب پسیار مهتم نغیسی که پتوشط دو نفر از احفاد وی درشرح احوال او تألیف شده، یکی موسوم به «حالات و وقية دو سفحة ومد

بها و جرى بينهما فسى القاريقة سكات وابحاث فاعترف ابوالعبّاس بفضله و سبقه وكمال حاله فكانا مصاحبين مدّة ثمّ رجع الى شير ازوافام بمغارة من الجبال الصّبويّة ا وكان يتردّد اليه المشايخ والعلماء والفقراء بكلّمهم و بطعمهم بالله وفي الله ، توفّى

يقيه از سقحة تبل

مغنان شیخ ابرسنید قضل الله بن ابی افغیر المیهنی اتألیف کمال المدین بن (۱) جمال الدین ابو راؤح علف الله بن ابی سعید بن ابی افغیر المیهنی ابی سعید اتألیف معلد بن ابی شده و در کری . احراز التوحید فی مفامات الشیخ ابی سعید اتألیف معلد بن العنور بن ابی سعید بن ابی الغیر در حدود سنة ۷۰ مده ۵۰ و هر دو کتاب در سنة سعید بن ابی طعرب بن ابی الغیر در حدود سنة ۷۰ مده ۵۰ و هر دو کتاب در سنة سر ادالتوحید بخوا مستشرق مشهور روسی رو کوفسکی در بطرز بوزع بطبع رسید داست، و سر ادالتوحید بخوا دؤ درسنهٔ ۱۳۱۳ شمسی باهنمام فاضل دانشند آفای احمد بهمنبار در طهر ان بز بعنیم رسیده است و و گافیها به آثار المبلاد داخیل ابن حزم ظاهری معاصر صاحب ترجمه بز بعنیم رسیده است و گافیها به آثار المبلاد ۱۳۱۰ کشف المحجوب (فهرست بر بعنیم رسیده است ۱۳۱۰ کشف المحجوب (فهرست بر بعنیم را ۱۳۱۸ می مفاور المبلاد ۱۳۱۹ می ۱۳۱۸ می مفاور المبلاد ۱۳۱۹ می ۱۳۱۹ می مفاور المبلاد ۱۳۱۹ می مفاور و مفاور المبلاد ۱۳۱۹ می مفاور المبلاد ۱۳۱۹ می مفاور المبلاد ۱۳۱۹ می مفاور المبلاد ۱۳۱۹ مفاور المبلاد ۱۳۱۹ می مفاور المبلاد ۱۳ مفاور

والمناس احمد بن محمد بن الفشل النهاوندي از مشايخ متصوّفة قرن جهارم وي الا مريدان جمفرين أعار مالدي متوفي درسنة ٣٤٨ ازمشاه براصحاب جنيد بوده است (نفهات ٢٠٠) و ريدان جمفرين أعار مالدي متوفي درسنة ٣٤٨ (نفحات ١٦٦) و شيخ عمو متوفي درسنة ٤٤١ برده (نفحات ١٦٤) و شيخ عمو متوفي درسنة برده (نفحات ١٦٤) و و با شيخ ابوعبدالله بن باكوبه صاحب ترجمة منن منوئي درسنة ١٢٠ و اند يا ٤٤٢ صحبت داشته (من خاص و شيرازنامه س ١٠٠) ، پس عصر وي تقريباً معلوم شد كه از رجال نيمة دؤم فرن جهارم بوده است ، و صاحب سفينة الأولياه و بنيم او خزينة الأصفياه وفات او را درسنة سيصد و هفتاد نكاشته الله ندانستم از روي چه مأخذي (رجوع شود الأصفياه وفات او را درسنة سيصد و هفتاد نكاشته الله ندانستم از روي چه مأخذي (رجوع شود الاستان شرح احوال وي بمآخذ ذيل ، تذكرة الأولياء ٢١٩١١، تفعات الأنس ١٦٠ براي شرح احوال وي بمآخذ ذيل ، تذكرة الأولياء ٢١٩١، ١٦٢٠ مفرائق الحقائق استطراداً

۱ - یعنی شمالی ، رجوع شود پس ۲۷ حاشیة ٤ ، _

في سنة اثنتين و اربعين و اربعمائة أو دفن هناك رحمة الله عليهم.

اذَا ترحَلْتُ مِن قوم و قد قدروا ان لا تقارفهم قالر ّاحلون مُنَّه

حال كوانهم كه ورودمتنهي بشيران بقصه مدح عضداله اوله بتصريح ابن خاكان در ترجمه ينفشاه مزبور درماه جنادی الا والی سال سیصف و پلنجاه و جهار بوده است یمنی در همان سال آخر عمر متنبی که پس از مرخصی از حضور عشدالدوله درشعبان همان حال و مراجعت او ازشیراز در اثناً، را» مابین بقداد و کوفه در ۴ تا ۲ م یا ۲۵ روشان همان سال ۴۵۴ بدست دزدان عرب بفتل رسید (ابن خَلَكَانَ دَر ترجِمه متنبي) - غرض از ابن تطويل آنست كه ملاقات ابن باكويه با معنمي در شيمان بالضروره داير تر از حنه ؟ ٣٥ نهيتو إنه واشه ، حال آكر حور اور، بأكر و و و دروقت ملافات با مثنبی در شیراز درسنهٔ ۴۰۴ یافل تقدیرات برای آنکه لبافت حضور در مجلس منتبی و ۱نشاد این اخیر اشعار خود را برای وی داشته باشد بر حدود بیست سالگی_ی هم فرش کنیم در آنسورب إنا بر روايت كتاب حاضر كه وقات ويرا درسنة ٢٤ £ضبط كرده سنّ او در وقت وقات قريب صد و هشت سال خواهد بود . و بعوغ باین سن عالی خدارج از معتاد باز اندر نوادر است و در نتیجه بسيار مستبعد خواهد بودكه هيچيك از مؤلفين مأخذ عديدة كه اسامي آمها را در حاشبة ٣ از س ۲۸۰ برشمردیم (ودرحواشی اواخر کتاب هم ان شاء الله تعالی عین عبارت آنهارا نقل خواهب کرد) در ترجمهٔ احوال اومتمر ش ذکر یك چنین امر بسیارنادر غریبی در زندگی او تشده اند -در صورتیکه بنا بر روایت سعمانی که وفات او را مابین سنوان ۲۰ تا ۲۰ شیط کرده سن^۳ او در وقت وقات مایین ۸۴ و ۹۳ سال خواهد بود و این امری است بگایی عادی و طبیعی و جای هیچ استبعادی در آن نیست . .

۲۶۲ ـ الشيخ محب الدين ابو موسى جعفر بن مكى بن جعفر الموصلي ا

بضية الأولياء و استاذ الفرّاء و زين العرضاء و شرف الفقراء كان في علم الفراءة آية بيّنة قد اقرأ ودرس وصنف الكتب في علم الفرآن منها الكتاب الكامل المريد الذي لم يصنف في المتأخرين كتاب اجمع منه ، و اوّل ماجاء شيراز كان في لباس لا يعرفه اهل الظاهر وكان بحضر مجالس المشايخ والعلماء متنكر ألا يتكلّم بسي البيّة (ورق ١٥٦) كأنه علمي جاهل حتى حضر عباس الشيخ نجيب الدّين على أفياء رجل الى الشيخ و سأل عن مشكل في القرآن فقال هذا السّؤال لا يجبب عنه الآذاك الرّجل الجالس في آخر الحلقة فعلم الشيخ عبّ الدّين انّه عرفه بالقراسة فجاء وقبل يده و ظهر امره في شيراز وعرفوا فضله وزاره الأكابر والعلماء والمذه خلائق لا يحصون وكان من الحقائق بمكان رفيع سممت مولانا والعلماء والمذه عبدالله في تحول لما تزوّجت بابنته جرى يوماً على لساني من السيد قوام الدين عبدالله في تحول لما تزوّجت بابنته جرى يوماً على لساني من

ا - چنین است عنوان در ب ق ، م ، الشیخ محب الدین ابوموسی جعفر الموصلی (فقط) ، - در طبقات الفراء جزری ج ۱ س ۱۹۸۸ شرح احوال مختصری از صاحب ترجمه مسطور است که عبن عبارت آن از قرار ذیل است ، ح جعفر بن مکی بن جعفر بن محب الدین ابوموسی الموصلی شیخ شیراز و نزیلها امام فاصل کامل صالح وقفت له علی شرح الشاطبیة و افردالسبعة ایشاً قرأ الفقیه نجم و جماعة کان بعد السبعائة و توفی خمامس عشر ربیمالا خرسنة نلاث عشر قوسیمائة بسینة شیراز و دفن بظاهر دا گذا وجدت علی قبره النهی، ۲ - گذا فی ق ب ، م ؛ الفراء ، بسینة شیراز و دفن بظاهر دا گذا وجدت علی قبره النهی، ۲ - گذا فی ق ب ، م ؛ الفراء ، الفراء ، رجوع شود بنمره ۱۲۸ از تراجم کتاب حاصر ، - ع - گذا فی النسخ النلاث ، والاً ظهر رجوع شود بنمره ۱۲۸ از تراجم کتاب حاصر ، - ع - گذا فی النسخ النلاث ، والاً ظهر شرح احداد من باب النفتل (انظر معبار اللغة فی له و تلمذ) ، - مدن قرام الدین عبدانه بن نجمالی محدود (* قیه نجم) شیرازی متوفی درسنه ۲۷ واستاد مشهور حافظ که شرح احوال او در تحت نمره ۴۳ از تراجم گذشت ، -

كلام الفلاسفة شي مخالف لاعتفاد الحق وعلمت أن من يعتقد ذلك بكون كافرا فندمت عن ذاك فقلت لوالعتى قم بنا الى الشبخ نسأله عن هذا الأمر وكان قبل دخولى بها فلما سلّمنا وجلسنا افبل الى فبل ان اكلّمه فقال باعبدالله تعدّد النّكاح فقلت والله ما جئت الالفلك فجدّدت النّكاح وكان امولانا السّعيد منها اولاد وقلت والله ما جئت الالفلك فجدّدت النّكاح وكان امولانا السّعيد منها اولاد وقي في ربيع الآخر سنة احدى عشرة و سبعمائية أو دفن في ربياط السّاحب المرحوم فخر البدين المشتهر بفخر آور أوكان صاحباً كريها معتقداً للسّاحا، الورحوم فخر البدين المشتهر بفخر آور أوكان صاحباً كريها معتقداً للسّاحا، الورق هذر البدين المشتهر بفخر آور أوكان صاحباً كريها معتقداً للسّاحا،

 ١ - ١ على العدق ١ - ٢ - كذا أي النسخ الثلاث ، وهو غلط واضح والسواب « على ذاك» فائن لنوم بتمالي يعلى والم يُستَمح قط تعاليه جن والم ينقله احدامن مؤلفي كتب اللغة ، و معبي عن بعضي على نحو ومن يبخل فأنما يبخل هن نفحه ولام ابن علكت لاافضائت في حسب على سماعي لايفاس عليه لاستيما في سعة النشر ٠ - ٦ - كذا في النسخ الثلاث ٠ - ولي جزري درطبقات القراء ١٩٨٠ جنانكه در س سابق حاشبة ١ كذشت وفات او رًا در ١٥ رَبِعَ الآخر سنة :الان عشر: و سيدمالة ضبط كرده امنت ، ﴿ ٤ مَا نَتُوانَسَتُهُمْ بِنَعُو قَطْعُ وَبِقَيْنَ مُعْلُومٌ كَنْهُمْ كَهُ ابْنِي صاحب فغراالدين مشتهر بفخر آور كه بوده است . ولي بقرينة ابنكه لقب وي فغرالدين بوده است وقبر يقرينه تعبين مؤلف از او بصاحب كه در فرون وسعلي اين الهر از نعوث خداميّة وزرا بود. و دیکر بقرینهٔ ایشکه بتصریح مؤانب وی رساطی در شبراز ساخته بوده و بتصریح شیرازنامه سی ه ۱ ۴ مسجدی نبز در آنج بنا نهاده بوده و بالأخره بقربنهٔ ابنکه مؤانب در سق او گوید «کار صاحبًا كريمًا معنقدًا للطُّنعاء مرائبًا للعلماء له خيرات كنيرة و ميرًّات انبرة ؛ از مجموع ابن قرايس معلوم میشود او لا که این شخص وزیر بوده است و تانیا اینکه وی مردی خبر و نیکخواه وصاحب خيرات وميرات وباني رباط ومسجد بوده ودرتر بيت علما وقضلا مبكوشيده ، حال كوابهم ابن تعوت والوصاف ببهترين كسيكه مبتواند منطبق باشد بلاشك بامير ابوبكر فخرالدين ابوبكرين ابونصر حوارجی وزیره مروف اتابك ابو بكر بن سعد بن زنگی است كه مودی بنابت نبك فطرت و سخی و خبر وجوانمره بوده ودرتشبيد ابنية خبرته وزياطات و سفايات وحلامات ومساجد واوقاف داره ورقبات اجاريه وصفائات بافيه ودستكيرى ايتام والرامل واترببت اثنه والغايثل وابقل إموال واوقور اتمام و امثال ابين خملال بسنديده قيءالواقع عزيز مصر مروات وكمريم عرصة فتوت بوده است واصاحب ومساف درقضل راجع بسلطانت اتابك ابوبكر مذكور وصف يسيار مؤثري از اين شخص مفطور پر اعمال خیر تموده که انسان از خواندن آن بی اختیار بر روان این وزیر عدیم انتظیر وسایر ااینکونه جوانمردان رحمت میفرسند (رجوع شود پس ۱۹۰ ـ ۱۹۱ از کتاب مزیورک، خلاصهٔ بحيار مغتصري از آنرا ما نيز سايق در س ۲۳۶ حاشيةً ۲ از اکثاب حاضر نقل نموده اينم) .

٢٦٣ _ الشيخ ابو عبدالله المحمد بن ابي يزيد الزنجاني

كان عالماً محقفاً صاحب اخلاق حيدة نشأ في صحبة كبار العلماء واهتدى بسعبة خيار الأصفياء أو قي في سنة سبع واربعين وستمائة ودفن خلف مشهد السادات برب المصلّى قيال الفقيه "حضر جنارته المتبرّكة جميع اهمل البلد من الأخيار والأشرار رحة الله عليهم .

٢٦٤ _ الشيخ خطير الرازي

كان صدّ بقاً عققاً جامعاً سكن شير از خسين سنة بصوم النّهار ويصلّى اللّيل وينعهد الفقراء وبنودد الى الغرباء وينفق على الأرامل والينامي ويجهز الأموات وينووج الأيامي ويعين كلّ ذي حاجة في امره ، قال الفقيه تقب اللّه ارق الى بيت لمه فيه حنطة ولم بكن عند النّقب شي من الحنطة وقد عناق النّقب عن دخول اللّه ارق فاطّنع الشيخ عليه فجعل بملًا ذيله من الحنطة ويأتي بها ويفرغها في النّقب الله خذ السّارق و قال لو لم يكن محتاجاً لها انى في سواد اللّيل الى مثل هذا الموضع ويقي ومضان سنة تمان واربعين وستّمائة (ورق ١٥٥) و دفن على طريق اصطخر بعنب المصلّى رحة الله عليهم .

١ - كذا في ق م ، ب ، ابوعبيدائله ، ٢ - م كامة « الزنجاني» را ندارد ، ..

اً .. يعنى نقبه صائن الدين حسين بن معمه بن سلمان صاحب كتاب تاريخ مشايخ قارس ، رجوع

شود بِسَ ٤ حاشية ٣ أ وبنسرة ١٣٢ از تراجم كتاب حاضر ١ـــ

ة - تصعيح قياسي و - م و و يأتيها و ق ب ع د قيأتيها ،

٢٦٥ _ مولانا سعدالدين احمد الفارسيا

العالم العامل المبتجل البارع الكامل المفضل كان جامعاً بين المشروع والمعقول فائفاً في الفروع والأصول وقد صنف فيهما تصانيف عدة وله من الفوائد نظماً ونثراً مالا بدرك احد حدة وكان مولانا السعيد عدالدين اسماعيل لكرمه اكراما عظيماً و يشاوره فيما يريده تبجيلًا و تمظيماً بدرس في الفقصة العامرة بين الجامع العتيق و يجيب بحسن البيان عن كل غامض و دقيق متبجماً

۱ - م، مولانا سعدالدین محمود القاری ، ۲ - جنانکه مکر ر در حواشی این کتاب اشار، کرده ایم مایین خاند ان قضاه قالی شیراز که قریب صدوینجاه سال درقرن هفتم و هشتم قضاه مبالك قارس دیگین جاتر بادر اد آن خاند ان مفوس بوده در نفر بوده اند که هر دوموسوم بود، اند بمجه الدین اسمعیل دیگی مجه داندین اسمعیل بن تیکروز متوفی در سنه ۱۹۱ (ندره ۲۹۱ از تراجم) در دیگر خوادهٔ او محدالدین اسمعیل مذکور متوفی در سنه ۱۹۹ (ندرهٔ ۲۹۳) ، و در مورد سانجن قبه جون مؤلف تاریخ وقات صاحب ترجما حاضر را ذکر نکرده هریات از آندو محتمل است مراد باشد ولی بنفن غالب مراد دو می است جه مؤلف در نشاعیف این کتباب در مورد صحبت از نانی اغلب از و به د مولانا السعید ، تعید کرده است و درمورد او کی این کتباب در مورد صحبت از نانی اغلب از و به د مولانا السعید ، تعید کرده است و درمورد او کی این کتباب در مورد صحبت از نانی اغلب از و به د مولانا السعید ، تعید

T سجنین است در هرسه نسخه بقاف و قاه وصاد مهمله و در م قتیهٔ نیز روی قاه گذارده است او از مباق کلام فقاهر آ جنان برمیآید که مراد از فقصه در اینجا اطاقی یا حجر ، بوده است که بجای دیوار از هر چهارطرف معاط بوده بچوبها یامینهای فلزی مشاك بتعوی که کسی از بیرون باندرون تیوار از هر چهارطرف معاط بوده بچوبها یامینهای فلزی مشاك بتعوی که کسی از بیرون باندرون ضریح بعضی امامزادهها و وجه تسمیه آن بقضه نیز قطعاً همین مثبك بودن دیوارههای آن بودهاست مانند قفس طبود ۱۰ ولی استعمال کامهٔ «بین» بایدچیزی مانند قفس طبود ۱۰ ه بین او افع دروسط جامع عتبی ، ولی استعمال کامهٔ «بین» بایدچیزی که مؤلف در اینجا استعمال کرده ظاهر آ غلط قاحش باید باشد چه مضاف اله « بین» بایدچیزی باشد که مؤلف در اینجا استعمال کرده ظاهر آ غلط قاحش باید باشد چه مضاف اله « بین» بایدچیزی باشد دو بالا با اسما متماطنه بر یکدیگر مانند امر بین الا مربن واختفی بین الا شجار وقام بین القوم خطیبا و دخلت بین الا شجار وقام بین القوم خطیبا و دخلت بین الا شباد و عمر وه وا کر دو بالا با سما میک باید غلط واضح باشد شدیر مفرد باشد حتما باید کلمهٔ « بین » مکرار شود مثل بینی و بین الله و بینی و بینک و ولی طفر باید و عمر وه وا کر باید وضع که مؤاف آنرا در اینجا استعمال کرده جنانکه گفتیم بدون شک باید غلط واضح باشد باید و مرون گذر نمیتوان گفت صابح بین الیت بعمی قی وسط الین و نظائر آن (رجوع شود به مصباح العدیر و نظائر آن (رجوع شود به مصباح العدیر و نظائر آن (رجوع شود به مصباح العدیر و نظائر آن (رجوع شود به مصباح العدیر و نظائر آن (رجوع شود به مصباح العدیر و نظائر آن (رجوع شود به

بـا آتاه الله من فضله لا يضنط احداً بوَ فَره و نُبْله ' ، سمعت مولانا السعيد قو ام الدّين عِيداللهُ * اللهما كانيا في بعض حظائر المصلّى * في يوم من الأيّام ينتظر ان جنازة بيض الحكَّام قال فجاء بعض القضاة الجائرة الخارجين عن الدَّاثرة المتغلِّبين على المل العلم بمجرَّد الجاه و المال العاملين للدُّنيا الغافلين عن المآل فأقبل في كـوكـية ناتة و جلّبة أعامّة قد ارسل طرّته الى ركبتيه يمشي الوكبلاء والمُحْضِرُ ون° بين يديه (ورق٧ه١ب) حتّى اذا فرش مصلاه العريض الطّويل جلس كما نّه يوحي اله الأنجيل والمعرِّف يطريه بمدائح ليست فيه و اهل الدنيا يتر قبون^ حسن تأنَّته و تلقَّيه ؛ قال وكنان مولانا سمدالدِّين جالساً يقربي ومُلْصِقاً جنبه بجنبي فقال لى لمّا رأى تلك الحال و شاهد فيهم امارات تصوّر المحال با اخي كيف تري هذه العمامة الكبيرة والسَّجادة البسيطة والدّراعة الواسعة واللّحية العريضة الطويلة والبغلة الواقفة وراءالحظيرة وهذه النّوّاب والخدّام والتّجمّلات والغلام ؛ انرضي ان تُمْطَى هذه كَلُّها و يُنْزَع عنك العلوم " الَّتي تعلَّمتها فقلت لا والله لا ارصلي ان ابدّل بمسئلة و احدة مما عُلّمت اضعاف اضعاف هذه ؛ فـال فنصبر و نسلّم ' فالّ

۱ - گذا فی ق ب بالفاه، م ، بوقر، (بالقاف) ، - ونر بفتح واو و سکون قا، بمعنی توانگری و تروث و تموّل است ، و ثبل بضم نون و سکون موحّد، بمعنی تجابت و بزرگی و عطیه است ،

۲ - یعنی صاحب ترجه ندر ۴۳ ، ۳ - یعنی صاحب ترجه ندر ۴۳ ، آن کورستان مدفون (ست ، چو در خاك مصائی یافت منزل الخ .

أ - جَالِة بِجِبِم و لام مفتوحين بمعنى غوغا و اختلاط آوازها و قرياد هاست :

مُحْشِر بِشَم مِيمِوكُسر شادمعجه بِمعنى رسول تأنشى استكه اصحاب دعاوى را نزد قاضى احضار
 مى نمايد و بعبارة اخرى « قرآ اس عدايه » (محيط المحيط ودزى) » ٢ ـ م ، بـط ،

۱۰ .. گذا في ب ۱ م ا فتيصر و تسلّم ۱ ق ، فتيصر و نسلم ۱

ما أعطينا خير ممّا أعطى هؤلاء فتعجبت من حسن كلامه وعلو همّته و فتحاله على من ذلك ابواب المعارف والسّرور، وقعد تشرّفت بتقبيل يديه و افررت عينى بالنّظر اليه وحضرت مع جدّى بوم دفته على شفير فيره وقعد اجتمع القضاة (ورق٨ه) والحكّام والمشايخ والسّادة العظام وكأنّى انظر الى تلك الجموع بذرفون عليه الدّموع و يتذا كرون علمه السّامل و يتذكّرون فضله الكامل واليوم الارى احداً من اولئك الأقوام بل كلّهم رهانن اجدات و رجام ":

مَا نَاخِ مِنْ فَوْقِ الْفُصُونِ خَامُ غُورٍ * وَ آئِنَ أُولِئِكَ الأَّفُوامُ لَمْ أَبْنِقِ فِيهِمْ الْهُجْمَةُ أَثْمُنَامُ * لَمْ أَبْنِقِ فِيهِمْ الْهُجْمَةُ أَثْمُنَامُ * وَ سَفَاكَ فِي اثْمَرِ الغُمَامِ عُمَامُ يًا عَرْضَةَ الْوَادِي عَلَيْكِ سَلَامُ أَيْنَ اللَّذِينَ عَهِدْ أَهُمْ فِي سَادَةٍ عُ أَيْنَ اللَّذِينَ عَهِدْ أَهُمْ فِي سَادَةٍ عُ أَنْفَنَى عَلَيْهِمْ صَرْفُ دَهْرٍ جَائِرٍ خَيَّاكَ يَمَا أَثَوَ اللَّهِ يَارِ سَحَائِبُ رحمة الله عليهم.

١ - ب ن ، شرفت ، - از اينجا ببعد باز مؤلف است كه سخل مبكويد نه قوام البدين عبد الله .

٢ ـ تصحيح قياسي ٠ ـ ق ب : فلابوم ١ م : قلم از البوم احداً ،

٣ - الرَّجْمة [بفتح الراء و ضبها و سكون الجيم] الغبر والجمع رجام [بالكس] والرجام
 حجارة ضخام ربما جمعت على الغبرايدة م (اسان العرب) ،

٤ -كذا في النسخ ، ولعل الأظهر ، مِنْ سادةٍ ،

ه لـ كذا في ب ق ، ولدل الاظهر، غُرُ ، _ م ، غرُ وا (كذا ،) ،

٦ - ابن مصراع تقریباً بعین انفساط مأخوذ است از مصراع دؤم ببت ذیسل ۵ مطلع تصید:
 مشهوری است از ابو نواس :

يَادَارُ مَا فَعَلْتَ بِكِ الاَيَامُ أَمْ تَبَقَ فِيكَ بِشَاشَةَ أَسُنَامُ أَنَّ الْمُ اللهِ وَيَكَ بِشَاشَةَ أَسُنَامُ (رجوع شود بطبقات الشعراء قبن المعنز ص ٦٠) ، _

٢٦٦ _ مولانا روح الدين ابوطاهر بن ابي المعالى ا

الفاضى الكريم العادل العالم الرّحيم الباذل الدى لا يحكم الآبالعق ولا يضن بعلمه على الخلق يحيى اللّمالي بالنّلاوة والأذكار و يتولّى قضاء المسلمين بالنّهارام بداهن في حدّ من حدود الأسلام ولم يلمح لفرض في حدّ من الأحكام لم يسبقه احد بالسّلام عليه و ان جهد ولم يفت عن حدسه ظلامة احد و ان جهد بالسغ في اكرام رسول الله و عترته و سمّى سائر ابنائه الكرام محمّداً بمحبّته بالمغ في اكرام رسول الله و عترته و سمّى سائر ابنائه الكرام محمّداً بمحبّته (درق ١٩٥٨) بجالس الصّوفيّة والفقراء و يُنزل المساءرين من اهل العلم فيحسن لهم القرى، قد شرح كتاب الغاية القصوى، بنيّة منبعثة عن الأخلاص والتّقوى شرحاً وافياً جاماً لم يترك غامنالهن تدبّره ولهم بذر مشكلًا امن تعمّقه، وله نسائد عربية بليغة و مقطمات فارسيّة متينة الم يعضرني [منها] الآن الآبينان فذان فنسائد عربية بليغة و مقطمات فارسيّة متينة الم يعضرني [منها] الآن الآبينان فذان فنسائد عربية بليغة و مقطمات فارسيّة متينة الم يعضرني [منها] الآن الآبينان فذان أنسائد عربية بليغة و مقطمات فارسيّة متينة الم يعضرني [منها] الآن الآبينان فذان أنسائد عربية بليغة و مقطمات فارسيّة متينة الم يعضرني [منها] الآن الآبينان فذان أنسائد عربية بليغة و مقطمات فارسيّة متينة الم يعضرني [منها] الآن الآبينان فذان أنها عن فألق فيه المحربية على بنيه وهما:

۱ ـ چنین است عنوان در ب ق ۰ م ، همولانا روح الدین بن ایوالمعانی معتبد البنجدیالعنوی ۰۰ در کامهٔ اخیر بخط العانی در بالای سطر افزوده شده و روی کامهٔ هابن، بنز خط ترانین کشیفه شده ، عنوان ترجهٔ فارسی کتاب ، فاشی روح الدین ابوائهمالی علوی ببخبری (کذا) ۰ ـ

٣ ـ سـ ١ ولم يلج المرش (كفا) ١ ٣ ـ م ، تعظيم ١

^{العالم الفارد و الفارد الم كتب مند داست واردجا ظاهر آ مراد غارة النصوى درفته شافعیه تألیف قاضی فاصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی مشهور صداحی تفسیر معروف انواز النزویل و نظام النوازیخ است (رجوع شود بكشف الظنون) ، ه م م اعبیته ، در كذا فی م بقاه و ذال معجمه ، ب ق د قدان ، د فئا بنتج فاه و تشدید ذال معجمه بدهنی تنها و یكانه و فرد است و بینان فندان یعنی دو بیت بدون سؤمی ، ۲ میلام و قاف مكسوره و قدام ساكنه متكام وسده ماشی است از انف از باب علم بمعنی دبودن و گرفتن چیزی بشناب و مبکی و منه قوله شالی فافز هی تلفف ما بأه كون فر بعنی ربودم آندو بیت را بسرعت از دهان او وفتی كه برای به رانش قنان منه و فاق بفتح فاه و سكون لام بمعنی شكاف دعان است به ال گامنی من فاق فیه ای شفه و دفته و هفه و میشد حال جرای فوه وفاه و فیه است از احداد سفه ، یعنی دهان او ا}

اقبال چـو مرغبست دريـن کاخ فـراخ

گستاخ بریده هردم از شاخ بشاخ

در کاخ بانبال چه پیایسی دلشاد

كين ا هردو چو قلب شد چه اقبال وچه كاخ ا

يريد انّ الأقبال اذا قُلب كان لابقاء و لفظة كاخ الـذى هو القصر اذا قُلب كان [خاك] بمعنى آ التّراب، وممّاكتب لبعض افربائى:

اَلْقَلْبُ آشَهَدْ فِي وَلَيْسَ بِكَافِيتٍ اَلْمَانِي اَلْمَالِمَ اللهُ بِالرَّوجِ لَكَا يَالُمُونِ الْمَجْرُوجِ لَكَا يَالُمُاهِ لَهُ اللهُ إِللَّهُ إِللَّهُ اللهُ اللهُ اللهُ اللهُ اللهُ اللهُ اللهُ وَلَا اللهُ ال

٢٦٧ _ مولانا نور الدين عبدالقادر المعروف بحكيم

استاذ العلماء المحققين كان وحيداً في الفقه و العربيّة و غيرهما و لمه مشايخ كبار و اثمّـة معتبرون منهم الشيخ شهاب الـدّين عمر السّهرورديّ و القاضي سراج الدّين مكوم بن العلاء " و القاضي مجدالدّ بن اسمعيل بن نيكروز " و الشيخ

۱ - این کلمه در هرسه نسخه بهدین نحو مکتوب است و همچنین در غیالب نسخ قدیمهٔ فارسی دیگر نیز غیر کتاب حاضر بنحو صوم این کلمه دا که اکنون معمولا کاین (= که این) می نویسند سابق د گین، می نوشته ند ، ۲ کدا فی ق ، ب ، چه اقبال چه کاخ ، م ، نه اقبال و نه کاخ ، ۲ - ب ق ، معنی ، ع - ایلة الرغائب شب او لین جمعهٔ ماه رجب است بشرط آنکه پنجشنبه نش نیز در رجب باشد (نزهة انقلوب طبع بمبشی ص ۲۳ و شرح بیست باب ملا مظفر گذابادی ص ۱۲ و ، م د کدا فی ق ب ، م ، حبمین (بجای خمسین) ، م ملا مظفر گذابادی ص ۱۲ الحکیم (باالف ولام) ، ۲ - رجوع شود بس ۱۹ حاشبهٔ ه و سره ۲ حاشبهٔ ه و سره ۲ حاشبهٔ ۱ و بشعرهٔ ۲ م د حاشبهٔ ۱ و بشعرهٔ ۲ م د رجوع شود بس ۱۲ حاشبهٔ ۱ و بشعرهٔ ۲ م د رجوع شود بس ۱۲ حاشبهٔ ۱ و بشعرهٔ ۲ م د رجوع شود بس ۱۲ حاشبهٔ ۱ و بشعرهٔ ۲ م د رجوع شود بس ۱۲ حاشبهٔ ۱ و بشعرهٔ ۲ م د رجوع شود بس ۱۲ حاشبهٔ ۱ و بشعرهٔ ۲ م د رجوع شود بس ۱۲ م د رجوع شود بس ۱۲ حاشبهٔ ۱ و بشعرهٔ ۲ م د رجوع شود بسره ۲ م د رجوع شود بس ۱۲ م د رکنا نی د رسید د شیند د ربید د ربید د د

شمس الدّين عمر القرشي والشيخ شمس الدّين عمر التركي والشيخ نجيب الدين على بن بُوْغُش والفقيه صائن الدّين حسين بن محمّد بن سلمان و درس و افاد و نشر العلم و صحّح النّسخ سنين و نسخته في الكشّاف اصل النّسخ الشير ازبّدة و تُلْمَدَهُ وَ خلق كثير من العلماء الأعلام منهم مو لا ناالعلّامة فطب الدّين عمد الفالي و غيره و كان ذا نفس زكتي و خلق مرضي و ورع كامل و جود شامل و وجدت بخطّ مولانا قوام الدّين عبد الله و كتب انّه نقله من خطّه:

لِمَا خُلِفُوا لَمَا غَفَلُوا وَ ثَـالُمُوا عُيُولُ وَ ثَـالُمُوا عُيُولُ فَلُوبِهِمْ سَالُمُوا وَ هَالُمُوا أ وَ تَوْبِيخٌ وَ آهُوالٌ عِظَامُ وَ صَلُّوا مِنْ مَخَافَتِهِ وَ صَالُمُوا حَاَهُ لِ الْحَهْفِ آيْقَاظُ نِيامٌ أَمَّا وَاللهِ لَوْ عَلِمَ الْأَنَّامُ لَقَدْ عَلِمَ الْأَنَّامُ لَقَدْ عَلِمَ الْأَنَّامُ لَهُ الْفَوْ الْبَصَرَفُهُ خَشَرٌ لَمْ مَّ خَشَرٌ لَمْ مَّ خَشَرٌ لَمْ مَّ خَشَرٌ لِمَا لَيْقُومِ الْخَشَرِ قَدْ عَمِلْتُ رِجَالً وَ نَحْنُ إِذَا أُمِرْنَا أَوْنُهِينَا وَ نَحْنُ إِذَا أُمِرْنَا أَوْنُهِينَا

۱ - یعنی شعبی الدین ابو الدفاخر عمرین الدفافرین روزیهان بن طاهر عمری راجی عَدوی فرشی یکی از معاویف شاندان مؤلف گذاب حاضر که ترجمهٔ احوال او در تحت نمرهٔ ۱۱۶ گذشت و واین خاندان چون نامب خودرا بعمرین الخطاب میرسانند لهذا غالباً براسما خود یکی از احیتهای مذکوررا یاهمکی آنها را می افزایند و برای بیان و جه مناسبت این تحییها یا خاندان ایدان رجوع شود بس ۱۸۲ ما ۱۸۴ حاشیهٔ ۲ ویرای «قرشی» یخصوصه یعی ۲۲۲س ۲ - کلمات « والشیخ شمس الدین عمر الذینی » در م موجود نیست ،

۲ - رجوع شود بندرهٔ ۲۲۷ از تراجم و نیز یس ۱۵۷ ، ۱۵۷ ، ۱۲۷ ، ۳ - ۳ - ۲ مندرهٔ ۲۳۱ از تراجم ، کلمات «والشیخ نجیب الدین علی بن بزغش » فقط در هامش ق موجود است ، ع - ندرهٔ ۱۲۲ از تراجم ، ۵ - کفا فی النسخ ، ولمل الا ظهر « رمن » مکان « نی » ، ۱ - رجوع شود بس ۱۶۱ مکر « ۲۹۸ ، ۲۹۸ » ۲ مندرهٔ ۲۹۱ از تراجم ، ۸ - کذا فی ق ب بند کیر الوسف ، م ، ذانفس زکیه و اخلاق مرضیة ، - «نفس» کرچه غالباً مؤتث ناستمال میشود ولی تذکیر آن نیز جایز نست (رجوع شود بلسان العرب در ن ف س) ، مؤتث ناستمال میشود ولی تذکیر آن نیز جایز نست (رجوع شود بلسان العرب در ن ف س) ، ۹ - نمرهٔ ۱۳ از تراجم ، ۱۰ - سامت الراعیة والماشیة والدیم رعت حیث شاءت فهی سائمهٔ والموم حیث شاء ، و هامت النافة ذهبت علی وجهها لرعی و الهیام جنون یاخذ البعیر حتی پهلك و الهیام المتحیر (اسان العرب) ،

(ورقههاب) تو أى أي رمضان اسنة ثمان و تسعين و ستّمائة و دفن بعظيرتــه رحمة الله عليهم .

٢٦٨ - الشيخ روز بهان المعروف بقريد"

قال الفقيه على عديم المثل في وقته بأخلاقه الحميدة واوقاته الشريفة دائم الفكر في آلاء الله البردد الاالى الروضة الكبيرية لأفادة النّاس والى الجامع العتيق ايضاً للنّذكير ونشر الحديث والتّفسير وعظ بشير از اربعين سنة وما قبل من جندي شيئاً ولا اشرف نفسه على طمع وله كلام حسن و ذكر جيل بين الأنام بضرب به المثل في صدق الكلام وكان عالماً بقر اآت القرآن و غيرها من العلوم الدينية يفيدها و يدرسها من غير توقع وكان صاحب كرامة و فراسة و ذوق وبهجة ، توقى في سنة نمان عشرة وستّمائة ودفن بحظيرته رحمة الله عليهم.

۲٦٩ _ الشيخ عز الدين محمدا بن روزبهان المالم الصّديق كان من اصحاب الشيخ حجّة الدّين الأبهري حصل العاوم

۱ - م این کلمه را ندادد ۱ - ۲ - ۱ اسم ۱ ۲ - جنین است عنوان در ب ق ۱ م ۱ اشیخ دوزیهان فرید ۱ شرح احوال این شخص در شیراز نامه س ۱۲۲ بعنوان د فرید اللدین دوزیهان انفدوی انبر مسطوراست ۱ وشرح احوال بسر ساحب نرجه شیخ عز اللدین محمد بن دور بهان بلافاسله بعد در همین سفحه در تحت نبر ۱۲۲ خواهد آمد ۱ وشرح احوال نوادهٔ ساحب نرجه اعام اللدین داود بن عز اللدین محمد بن دو زیهان در تحت نبر ۱۲۱۸ و شرح احوال نوادهٔ و شرح احوال بسر این اخیر شیخ فرید اللدین عبد الاودود بن داود بن محمد بن دو زیهان در تحت نبر ۱۲۸۶ حاشهٔ ۱۲ در و زیهان در تحت نبر ۱۲۸۶ حاشهٔ ۱۲ در و تو شود این ۱۲۸۲ حاشهٔ ۱۲ در و تعت نبر ۱۲۸۶ حاشهٔ ۱۲ در و تعت نبر ۱۲۸۶ حاشهٔ ۱۲ در و تعت نبر ۱۲۸۶ حاشهٔ ۱۲ در و تعت نبر ۱۲ در تعت نبر ۱۲ در الله الآلاله،

۱۲۳-۱۲۳ منوان در هنرسه استخانات این شخص بتصریح شیرازنامه س ۱۲۳-۱۲۳ و نین بقرینه آمه بدر و سیاق معهود عبارت مؤاف کتاب حاض و دفن عندایه یم که این کونه تعبیر را همیشه درمورد تراخم اینانا مذکور بلاقاصله بعد از تراجم آیاه ذکر میکند بسر صاحب تسرجه بلاقاصله قبل است ال ۷۰ میشی حجه الدین ابوطالب عبدالمحسن بن ابی العبید شافعی ابهری بلاقاصله قبل است ال

بشيراز ووعظ فيها عشر بن سنة وسافر الحجاز وادرك صحبة الشّيخ شهاب الدّبن السّهر وردى ولبس عنه الخرقة (ورق ١٦٠) و هي بافية في ايدى اولاده ، قبال الفقيه احسين ماراً بت احسن لهجة ولا البن كلاماً منه ، ما شرع فط في التّرهات بل لزم الأحاديث والآبات وكان كثير البكاء عظيم السنّماء جزيل العظاء جميل الوفاء بني رباطاً بجنب بيته يطعم فيه الفقراء والمسافرين توفّى في ذي الفعدة سنة تسع وعشرين وستّمائة ودفن عند ابيه رحمة الله عليهم .

۲۷۰ ـ مولانا لسان الدين نوح بن محمد الطوسي اصلاً السمناني مولداً ع

الفقيه العاليم المحقّق النبيه الفاصل المدقق فاق اهل عهده بدراسة الفقه

بقيه از صفحة قبل

از فقها و مشايخ صوابة اواخر قرن ششم و اوابسال هفتم و متوفى درسنة ١٢٤ - ترجمهٔ احوال وى درطبقات سبكي ع ه ص١٦٠ وشفرات الشعب ج ٥ ص١١٤ ــ ١١ مد كوراست وعين عبارت مأخذ اؤل راجع بوی از قرار ذیل است و د عیدالعجسن بن ابی العمید بن خالد بن عبدالنقار بن اسمعيل الشبيخ حنجة الدين ابوطالب الخفيفي الأبيمري الصوقي ولد في رجب سنة ستزو خمسين وخمسمائة وتفقه بهمذان على ابي الفاسم بن حبدر القزويشي وعلق التعليقه عن فخرالدين النوقاني وسمع باسبهان من ابني موسى المديني وغيره و يبغداد من ابني الفتح بن شأتيل و غيره و بهمذان و دمشق و مصر و مكَّة و غيرها من البلاد و كان كنير الأسقار و العجع " ذاصلاة و نهجِّد و صبام و عبادة عارفًا بكلام المشايخ و إحوال الثوم و حج ٌ وجاور و توفسي في صفر سنة اربع و عشرين و ستماثلهٔ انتهی ، و درشدرات الذهب تیز خلاصهٔ همین فصل را ذکر کرده بدون شی ٔ زاندی ولی بِعَشَى إختلافات قراآت با سبكي دارد از قرار فايل ؛ بجاي نسبت صاحب ترجه ﴿ الخفيفي ؛ باخامهجمه ودو قام آنجا «العقبقي» باحاء مهمله و دو قاف دارد « وبجاي «التوقاني» بادو نون «البوقاني» بياء موحده در اول . و بجاي ابي موسى العديني آنجا «الترك» دارد(كذا ؛) «در شیراز نامه س ۱۳۲ در ترجمهٔ احوال قاشی امام الدین عمر بیشاوی پدر قاشی بیشاوی معروف صاحب:نسير مشهور ونظامالتواريخ كويدكه «خرقة تصوف ازشيخ حجةالدين ابهري سنده» • ـ ۲ - رجوع شود بس ۳۸۷ حاشیهٔ ۳۰ ١ - رجوع شود يس ٥ ه حاشية ٧ ١

 و بيانه و امتاز من بني جلدته بنقاء لفظه و ذلاقة لسانه فد فرأ الحاوى على مولانا جلال المدّين عمد ابن المصنّف وكان مستحضراً جامعاً لا يسبقه الحد فبله ولا يلحقه احد بعده وكان في المعرفة والكرامة آية توقّي في سنة . . . وسبعمائة ودفن بحظيرته رحمة الله عليهم .

٢٧١ _ ، و لانا اختيار الدين لقمان بن نوح السمناني و ولده العالم الكامل ، النبيه الفاصل ، العالل لأزمّة البيان والفتيا التّارك لتكلفات اهل الدّنيا تفقّه على والده واخذ من العلوم النّقليّة والعقليّة بنصيب وافر

بعثی جلال الدین محمله بن نجم الدین عبدالففار فرویشی متوفی در سنهٔ هفتصد و نه ، پدرش نجم الدین عبدالففار صاحب کتاب معروف * العاری الصفیر » است در فقه شافت که در س ۲۱ حاشیهٔ ه نیزاشارهٔ بدان کردیم (برای شرح احوال صاحب ترجمه رجوع شود بطیفات سیکی چ ه س ۲۶۱ ، و دررالکامنهٔ ابن حجر چ ۶ س ۱۹) ،

٢ ـ كذا في ق م ٠ ب ١ إبوالنصنف (فلط فاحش) ٠

٣ .. كذا في النسخ ، و لعل الا خلهر ، لم يسبقه ،

الله على آحاد وعشرات در هر سه نسخه سفید است، وعدد مثات در ب م ح سنمانده است ولی در قد سبعیانة به بعنی بهمان نحو یه در متن چاپ کرددایم ، و ظاهر آ همین نسینه فی افر به بهمواب باشد چه یکی از تلامدهٔ صاحب ترجمه چنانکه در س ۲ ۱ و ۲ ۱ گذشت فاضی بهاه الدین عنمان بن علی کوه کبلویهٔ متوفی در سنه هفتصد و هشتاد و دو بوده است پس اگر فرش کنیم عنمان بن علی کوه کبلویهٔ متوفی در سنه هفتصد و هشتاد و دو بوده است پس اگر فرش کنیم شصد و نود و به وفات باکنر تقدیرات در آخرین سالی که بکلمهٔ مستمانه به شروع میشده یعنی دوسال شمسه و نود و به وفات بافته بوده لازمهٔ ضروری آن این میشود که قاضی بهاه الدین مزبور بعد افل سد سال عمر کرده باشد چه بتصریح خود قاضی بهاه الدین مذکور (س۲۱۲ سطراخیر) ابتدا، نافل سد سال عمر کرده باشد چه بتصریح خود قاضی بهاه الدین مذکور (س۲۱۲ سطراخیر) منوبل صد ساله را نافذ وی نزد صاحب ترجمه درسن هجه سالگی او بوده است و اینکونه عمرهای طویل صد ساله را که عاده آبیان منها رسیده اند که عاده آبیان میشونه و حال آنکه اصلا و ایدا نه در کتاب حاضر و نه در درز الکامنه ذکری متورف نشده است .

ه - م کلمهٔ د السمنانی د را ندارد : ۱ - این کلمه فقط در م موجود است ،

وسافو البلدان (ورق ١٦٠٠) ثم رجع وكان يدرس في المدرسة الفزارية "يقرأ عليه اكثر الكتب الأدبية والعلوم المتداولة و صارت اليه فتاوى البلد كلها وله وسالات فائفة و قصائد رائفة ولطائف يعجز البيان عنها ورفائق مفطر ماءالملاحة سها وكان على السفها، والحهال اشد من سيف فاطمع يبتكنهم في المباحث و ستحتهم في المجامع وله ديوان يزيد على الوف كا تها على آذان ابكار المعاني شنوف، ومن جملة منظومانه:

اِنِّي اِقَا اَفْتَغَمَرَ الْجَهُولُ بِجَاهِهِ وَ بِمَا حَوَى مِنْ مَالِـهِ وَ مَمَالِـهِ وَ مَمَالِهِ وَ مَالِهِ فَعَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ وَ آلِـهِ مَلِّى اللهُ عَلِيهِ وَ سَلَّم تَوَقَى فَى سنة . . . و سبعمائة "و دفن في العظيرة "عندابيه" رحمة الله عليهم .

۲۷۲ _ الشيخ ابو سعد احمد بن سهل بن ابر اهيم النهر آباذي الاصبهاني^

كان عالماً حافظاً متقنا فنه على صاحب انفاس طاهرة وكر امات ظاهرة جمع الأخبار النّبويّة والآثار المصطفويّة وادرك الأنّمة في الفنون وافاد النّاس في البلاد

1 - رجوع شود پس ۵۰ حائبه ۷ ، ۲ - م بعلی الفزاریة ، الفواهیة ، راجع بعدرسة فزاریة شیراز رجوع شود پس ۶۳۰ حائبة ۱ الی س ۶۳۱ ، ۳ کدا فی ق ب براه مهمله ، بم ، دفائق (بدئل مهمله) ، ٤ - م ، الألوف ، ۵ - جای آخاد و عشرات در ب م سفید است ، ق اصل تاریخ وفات را هیچ ندارد ، ۱ - ب کلمات ، فی العظیرة از اندارد ، ۷ - کذا فی م ، ب ء عند عنه ، ق هیچیك از این دو کلمه را ندارد ، ۵ - جنین است عنوان در ق ب ، وای ب دو کلمه بینسهل از اندارد ، م ، الشیخ ابوسعد احمد بن سهل الأصبهانی ، د فهرآ باد که صاحب ترجمه بدان منسوب است بقرینه نسبت « الأصبهانی » معل الأصبهانی ، د فهرآ باد که صاحب ترجمه بدان منسوب است بقرینه نسبت « الأصبهانی » فاهرآ باید نام موضعی از توابع اصفهان باشد ولی در کتب جفرانیای قدیم و جددید در محال اصفهان بهینین نامی بر نخوردیم ، - ۱ - م منفیا ،

و شيوخه بين الحقاظ مشهورة وسيرته في النّاس مــذكورة قال الفقية إ قدم علينا بشيراز ففر حنا بلقائه وعجبنا من اتفانه في كلّ العلوم (ورق ١٦١)و تو في في شعبان سنة احمدي و اربعين و ستّمائة " و دفن في حظيرة الشيخ على الكوباني" و وعظتُ النّاس فيه " بأبيات منها:

من الغُدُوانِ وَالهِمَمِ النَّقَالِ * وَلا يُحْمُونَ يَوْمَ الْإِنْفِقَالِ * وَلا يُحْمُونَ يَوْمَ الْإِنْفِقَالِ * يِئَانُ الغُخَلَدُ مِنْ بَابِ المُحَالِ فِي المُحَالِ مِنْ اللَّهُمِّ المُحَالِ

تَفَكُوْ فِي الدَّوْرَى فَيِما عَلَيْهِمْ يُوَجِّى النَّالَسُ يَوْماً بَعْدَ يَوْمٍ وَ فِي نَنْقُلِ النَّيْمِي لَنْاقَالِيلُ وَكُمْ مِنْ بَدَارِعٍ خَازَالْمَمَالِي

۱ سایعتی فقیه صائن الدین حسین متوفی در سنة ۱۹۶ که مکر"ر نام أو ذر این کتاب بر در شده .
 دجوع شود بس ۵ و نعرهٔ ۱۲۲ از تراجم کتاب حاضر ،

۲ ـ چنین است این تأریخ والمان در هرسه نسخه ،

^{*} کفا آی ق ب صریحاً واضحاً بگاف و واو و با موخده و الف و نون و در آخر یا نصبت ام الکرمانی است در اواخر خبرهٔ آنبه ۲۷۴ باز اسم این شخص مجدداً برده شده است ودر آنجا نبر بعینه مثل همین جا در ب ق «الکوبانی» دارد و در م «الکرمانی» د باقحص بایخ تتو انستیم اطلاعی درباب این شخص بدست بیاوریم و کوبان نام مواضع متعدده است که نبیدانیم این شبخ علی کوبانی بکدام یك از آنها منسوب است بی از جمله قریهٔ بزر کی بوده است از محال اصفهان از ناحیهٔ خان لنجان، و نبز نام قریهٔ بوده است از توابع مرو و این قریهٔ اخیر را جوبان باجیم بجای کاف نیز میگذاه در انساب سمانی در «جوبان» و معجم البلدان در کوبان و جوبان) ، مناف نیز میگذاه در انساب سمانی در «جوبان» و معجم البلدان در کوبان و جوبان) ، مناف نیز میگذاه در انساب سمانی در «جوبان» و معجم البلدان در در در سطی قبل است بعبارت عمل این کلام و این اشعار همان فقیه صافی الدین حسین مذکور در در درسطی قبل است که سال « قال الفقیه » نه مؤلف کتاب حاضر چه مؤلف که تا سنه ۱۹۷۱ درادبات بوده محال است که سال و قات صاحب شرجه درا که سنه ۱۹۵۱ بوده درک کرده باشد ،

م م ، العقال (كفا)
 ٦ - كذافي النسّخ بالراء المهملة ، ولعل الأفلهر « بزائبي » بالزاء المعجمة »
 ٢ - بهشر آنست كه « الا نفال» بقطع همزة وصل ثاني خوانده عودير الموضوون شعر ثابين ركن بر وزن مفاعيلن بعني مُفاعلتن معموب باشد كه دربعر وافر مستحسناست ، ته بعدف همزة وصل تا بر وزن مفاعلن معتول باشد چه زماف عقل دربعر وافر قبيح است ،
 ٨ - كذا في م ، ب ق ، على نقل

تَقَضَّى عُمْرُهُ وَمَفَى سَرِيعاً كَشَبْعِ الْمَصْرِ آثْهِ آبْنِ سَهْلِ وَزَارَ عَجَالِسَ العُلْمَاءِ دَأْبِا مَسَانِيدُ الْحَدِيثِ وَمَا يَلِيهَا تَفَاسِيرُ الْكَلَامِ وَكُلُّ عِلْمِ آفَارَاللهُ عُجْمَةُ وَ صَفَى أَ

رحمة الله عليهم .

الني طِلِّ النَّهُ وَ اللَّهُ وَ الْمُوالِيُّ الْمُوالِيُّ اللَّهُ وَالْمُوالِيُّ الْمُقَالِ فِي الْمُقَالِ وَالْمُهُ وَرَوَى الْمُوالِي وَالْمُهُ وَرَوَى الْمُوالِي لِمُحْضَرِهِ كَمَا مُثَالِ السَّلَا لِي لِمُحْضَرِهِ كَمَا مُثَالِ السَّلَا لِي مُرَائِعُ مَا قَلْمِهِ كُمَا السَّلَا لِي مُرَائِعُ مَا السَّلَا لِي قَلْمِهِ كُمَا السَّلَا السَّلَا اللَّهُ الللْهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللْهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللْهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللْهُ اللْهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللْهُ اللْهُ اللَّهُ اللْهُ الْمُؤْلِقُ اللْهُ اللْهُ اللْهُ اللْهُ اللْهُ اللْهُ اللْهُ اللْهُ

۲۷۳ _ الشيخ شهاب الدين ابو نجيح احمد بن محمد الكرماني

حصل العلوم بشير از ثم عزم الى العجاز و توضّن في انقظاميّة بعد بنة السّلام وصادف صحبة الشّيخ شهاب الدّين السّهر وردي والشّيخ حجّة الدّين الأبهري في الله العقبه و كنت رفيقه فلمّا رجع الى بلاد العجم التي المّاس عشرين سنة و تو لي الفضاء ببلدة يزد (ورق ١٦٦١ب) ثم رجع الى شيراز بدرّس ويفتي في العدرسة الكرمانشاهيّة وانفق الأموال الكثيرة العورو ثة على الفقراء وماراً بت من العلماء اكثر تواضعاً منه ولا اقل كلاماً منه وكان دائماً مشتغلًا بالأذ كار و فراءة القرآن

۱ ــ رجوع شود بس ۲۹۶ حاشبهٔ ۷ ،

٨ . رجوع شود بس قبل حاشبة ١٠١

توقّی فی ربیع الآخر سنة ثلاث و ثمانین وستّمائة وقبره حذا، قبر الأمام فریدا والشّیخ علی الکوبانی ۲ رحمة الله علیهم .

۲۷۶ ـ الشيخ صفى الدين ابومحمد عثمان بن عبدالله بن الحسن ً الـكر ماني

العالم المتورّع الجامع المتبحّر سافر ألحجاز والعراق مراراً وصاحب الشيخ شهاب الدّين عمر السّهر وروي وكان من افرانه ولمه مسموعات عالية و روايات رفيعة وصنف في الأحاديث والنصوّف والكلام والأدبيّات وغير ذلك كتباً كثيرة منها الكتاب المسمّى بالكنز الخفي من اختيارات الصفى ، روى عنه انمة الهدى وسمع منه الشّيوخ القِدى ، فال جدّما الشّيخ صدر الدّين المظفّر الماراً بت احداً القي ولا اورع منه وكلّماراً بته فكا نّما رأيت احداً من اصحاب رسول الله صلّى الله عليه و سام و قال الفقيه صائن الدّين حسين ماراً بت ارفق (ورق ١٦٣) و ارحم عليه و سام و قال الفقيه صائن الدّين حسين ماراً بت ارفق (ورق ١٦٣) و ارحم على الخلائق ولا احسن خلقاً منه . عاش مائة و اربع سنين في طاعة الله و طاعة رسوله و خطب في الجامع السّعري * بشيراز خسين سنة يتحرّى فيه رضا الله تعالى وكان و خطب في الجامع السّعري * بشيراز خسين سنة يتحرّى فيه رضا الله تعالى وكان

۱ - چنین است در هرسه نسخه بدون ال ۱ - یعنی امام فریدالدین روزبهان فسوی (نسرهٔ ۲۹۸ افتراجم) ، ۲ - گذا فی ق ب صریحاً واضحاً بگاف و واو وباء موحده والف و نون ودر آخر یا نسبت ودر ق روی گاف ضه نیز گذارده ، م ۱ الگرمانی ۱ - رجوع شود بس ۴۹ ماشبهٔ ۲ ۱ م ۲ ماشد دین الحسن » را تدارد ۱ - شرح احوال این شخص در شیرازنامه س ۴۲۱ نیز مسطور است ۱ - با درجوع شود بس ۱ ۵ حاشبهٔ ۷ ، « - التدوة بالضم وبالكسر مانسئت به و اقتدیت به بقال قلان قدوه یقتدی به والقدی بالكسر والالف المقصورة المكتوبة بصورة الباه جمع قدوة بالكسر (ملخس از لسان العرب و تاج العروس) » - درجوع شود بنمرهٔ ۱۳۵ ماشیهٔ ۱ ،
 ۱ ترجوع شود بس ۱ همشیهٔ ۱ ،
 ۱ ترجوع شود بس ۱ همشیهٔ ۱ ،

صاحب كشف و فراسة أقال وكنت يوم جمعة معه في الجامع و اولاده و تلامذته حاضرون في خدمته فقال الوداع الوداع فنحن نرحل ثم البل على من بينهم فقال تعال او دعك فأنّك لاتفدر على زيارتي بعد اليوم فودّعته وقدر الله تعالى ان حدث لي مانع بعد ذلك فما استطعت زيارته حتى لفي الله تعالى وماسمت بعد ذلك عنه أدين المنظقر انشدني في سنة احدى واربعين وستّمائة أوما سمعت بعد ذاك عنه أ:

سِوَایَ عَلَى الأَرْضِ مِنْ غَابِرٍ فَالَا بُدُدُ لِدَلْغُصْنِ مِنْ كَـاسِرٍ صَوِيدِمْ عَلَى رَاحَدةِ القَـابِرِ قَقَدْتُ لِدَاتِي قَمَا مِنْهُمُ الْفَصَى الْمَدَيَ الْفَصَى الْمَدَيَ الْفُصُنُ آفْضَى الْمَدَيَ الْفُصَى الْمَدَيَ كَالَمُ مَا أَنْنَى مِنْ بَعْدِ هَدَا الْكَكَلَامِ رَحْةَ الله عليهم.

و ۲۷۵ _ الشيخ شمس الدين محمد بن الصفي و خلفه الصدق كان عالماً محققاً مكاشفاً مارتي الامستغرفاً في بحارعظمة الله

۱- ازستاره درسطرقبل تا اینجا در م موجود نیست ، ۳- چنین است این تاریخ درهرسه نسخه ».

اینجا جنانکه ملاحظه میشود مؤلف بروایت از چنا اعلای خود شیخ صدرالذین مظفر تصریح کرده که صاحب ترجمه شیخ صغی الدین عنمان کرمانی درسنه ۱ ۱۵ سه بیت مذکور درمنی را برای او انشاد نمود و بود است که لازمهٔ بدیهی آن این میشود که صاحب ترجمه ناستهٔ مذکوره در حیات بوده است و حال آنکه در شیرازنامه هم در نسخهٔ چاپی س ۱۲۱ و هم در خطی مورخهٔ ۳۸۸ سریحاً واضحاً وفات او را در سنهٔ ششصه وسی و دو منبط کرده است ، پس بدیهی است که یکی سریحاً واضحاً وفات او را در سنهٔ ششصه و اشتباه ناسخ است ، پس بدیهی است که یکی از این دو ناریخ لابد غلط راوی یا سهو و اشتباه ناسخ است » سر ۴ م افزوده ، شیناً » در نصحیح قیاسی ، ب ق ، عابر (بدین مهمله) ، م ، ثابر ، س غابر بغین معجمه بعنی «بافی» در نستی کسی که بعداز گذشتن افران ودوستان خود بافی مانده باشد قس بن ساعده ایادی گوید ،

لنّا رأيت منوارداً للنوت ليس لها مصادر و رأيت قومي نعوها تستى الا كابر والأصاغر لا يبقى من الباقدين غابر ابننت الني لا نخبًا - - - - لة حيث صار القوم صائر

و گاه نیز بیمنی « ماضی » و گذشته نیز آمده است چه آن از لفات اضداد است » ـ » ـ چنین است عنوان در ب ق » م ، الشیخ شمس الدین الصفی (فقط) » ـ شرح احوال این شخص در شیرازنامه ص ۱۲۲-۱۲۲ نیز مسطور است » ـ تعالى و ما فرغ اغلب اوقاته الى ماسواه فدسافر الحجاز والعراق مراراً (ورق٣٦٠) و ادرك تلال انوار بقية المشايخ شهاب الدين عمر وعم الخلائق بخلفه و وافلته و احسانه و سُئل كم مرة رأيت النّبي صلّى الله عليه و سلّم فال لا احصى عددها وما رأيته الا امرنى باتباع السّنة والجماعة وسئل في آخر عمره كم مرّة رأيت الرّب تبارك و تعالى فقال رأيته عشر مرّات وهذه الموة الأخيرة منها انوقى في صفر سنة النتين و اربعين وستمائة ودفن حيال وجه ايه ودفن كثير من الأولياء والعلماء والعبّاد في جوابه من افاريه و اجمائه رحة الله عليهم اجمعين .

٢٧٦ _ الشيخ ا و عيدالله عمر بن ابي النجيب الشيرازي ٥

العالم الصادق الفقير المفسر المحدّث ، قبال الفقيه أكان اسن شيوخ وقته و افعنلهم و اورعهم ما رأيت مثله في طرح السّكلّف و خدمة الخلق بنفسه مع عنمفه و كبر سنّه كان ينترح الماء لساكني وباط اببه بشيراز و يشترى لهم من السّوق ما يحتاجون البه و له روايات عن مناور بن فرّ كبوه الديامي أوعن تاج الفرّاء نصر بن حمزة الكرماني أو غيرهما من المعتبر بن و كنت أا اسمع منه

۱ ـ رجوع شود پس ۵۰ حاشیهٔ ۲ ۰ ۲ ـ گفرا تی م ۰ ب ق این واو عاطفه را ندارند ۰

٣ ـ تصحیح قباسی ٠ هرسه تسخه ، تاثنین ، ٤ ـ درهرسه نسخهٔ شدَّالأزار ونیز درشیرازنامه

هم چاپی س ۱۳۲ و هم خطای مورآخهٔ ۸۲۲ این تاریخ وفات بعبته چنین است بدون اختلاف ۱-

ه د چنین است عنوان در ق ، ب کلهٔ حالی، را تدارد ، م دانشیرازی، را تدارد ،

٦ - رجوع شود يص \$ وينمر\$٢٢ ا ازتراجم • ٧ - م • المحاكين • ٨ - رجوع شود

پس ۲۹۶ حاشیهٔ ۷ و س ۳۷۴ حاشیهٔ تا ۱۰ 💎 د مقصود بدون هیچ شك و شبهه بقرینهٔ

لقب مناج القر"اه ، و بقرينة نام يدرش هجمزه و نسبت او ، الكرماني ، ابوالقاسم محمود بن بنيه در صبحة بند

كتاب المصابيح في دار القاضي (ورق ١٦٣) مع جماعة من القضاة والأئمة وكنت قائده الني المجلس لأنّه عمى في آخر عمره فلمّا ختمنا "الكتاب قال با بني كنت ارجو حياني لأختم هدا الكتاب مرّة اخرى فالآن لا اربد الحياة وارجو ان أنسى اللّيلة في صحبة ابيك وكان ابى قد تو في في قلك الأيام ثم طفق يقول: سَيْمُتُ تَكَالِيفَ الْحَيَاةِ وَ مَنْ نِعِشْ تَمَانِينَ حَوْلًا لاَ آبَا لَكَ إِسَامً مَ

باليه از صفحهٔ قبل

معزة بن نصر الكرماني معروف بناج القراء استكه مؤلف در فينجا در نام و نسب او خلط غريبي ارده و نام جدّ او را يرخود اونهاده ، ولي در او إيل ترجمهٔ ۴۷۸ كه باز مجدّداً علمي از او برده نام و نسب اورا در آنجا بكاني درست و بطبق و اقع ، الأمام برهان الدين معمود بن حمزة بن نصر اكرماني ، ذكر كرده است ، شرح احوال ابن شخص كه ازمشاهير قراه عصر خود بوده درممجم الأدباء باقوت و طبقات القراء جرري و طبقات النصاف سبوطي مذكور ؤست ، عين عبارت معجم الأدباء ج ٧ ص ٤٤١ از قراز فين است ، معمود بن حمزة بن نصر الكرماني النعوى ، هو تاج الذاء واحد الماماه الفتها الثبالا صاحب النصائب والفضل كان عجباً في دقة الفهم و حسن الاستنباط أم يقارق وطنه و لارحل و كان في حدود الغسمائة و توقى بعدها صنف اباب النفسير ، وولاً بجاز في النحو ، النظامي في النحو اختصره من الأمام لابن جني ، الأفادة في النحو ، العنوان قيه ابطأ ، و له في موانم المأرف ،

المبدرقية و تأنيث و نعت الله و جمع المبدرقية و تأنيث و نعت الله و جمع المبدر كيب وعدل المبدرون القعل و الأسباب تسم

۱ - رجوع شود بس ۱۹۲ حاشیهٔ ۲ ۰ - ۲ - ب ق : ختمت ، ۳ م ۱۹ با ۱۹ در آ بالنگ بدون تنوین است ، رجوع شود بعنتی این هشام در مبحث لام مقعمه از افسام لام جارآن ، - واین بحث از معلقهٔ معروف زهیر بن این خلنی است که مطلعش اینست ۱

وتيه ورصعمة بمد

فدخل البيت وتوضّاً وتشهد و مات في شهور سنة عشر وستّمائة رحمة الله عليهم.

٢٧٧ - الشيخ شمس الدين ابو عبدالله عمر بن ابر اهيم التركي ا

نشأ بيغداد وبني رباطاً بواسط وحصل العلوم وافاد النّاس وصنّف في كلّ فنّ وسافر الى الحجاز والشّام مراراً ووعظ النّاس ستّين سنة وكان صاحب ذوق ووجد من غير تكلّف وتصلّف وكان له من اموال الدّنيا نصيب وافر قد اخده بحقّه و وضعه في حقّه و لبس الخرنة من يدالشّيخ ابني القاسم "سبط الشيخ ابني

[يقيله الإستحة البل]

الْمِنْ ٱللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهُ اللَّلَّ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللّهُ اللَّهُ اللَّلَّاللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّلَّاللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّلَّاللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّلْمُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ ا

و از روی همان قصیده در مجموعهٔ معلَفات سهم تصحیح شبه در هرسه نسخهٔ شدّالازار بجنای د تکالیف الحیالی، درمصراع اؤل د من تزمام الحیاف، دارد ۰۰

١ ـ جنين است عنوان در أق ب ، م ، الشيخ شمس الدين عبر التركي (فقط) ،

٢ ـ كذا في م ٠ وهمين صواب است لاغبر ٠ ق ب ، ابوالفتح ٠ و آن غلط فاحش است چنالك بمدها بنان خواهيم كرد دو «سبط درائنجا بمعنى مطلق نوادماست خواه يسري وخواه دختري ه نوادهٔ دختری نقطٔ که استعمال مشهور این کلمه است ، و مراد بدون شك ابوالفاسم طاهر بن سعيدين ابني حعيد فضل الله بن ابني الخبر معروف است كه شنَّهُ از ترجمهٔ جدًّا او ابوحعيد ابوالخبيم در س ۲۸۲ حاشیهٔ ۲ گذشت، و خود صاحب ترجمه یعنی ابوالقاسم طاهر بن سعید شیخ ریاط يسطامي بوده است ببنداد ودرهمان شهر در روز دوشتبه دوازدهم ربيع الأؤلوسنة بانصه وجهل ودو وفات باقت ودر قبر سنانی که قبر جنبه در آن و اقع است مدفون شه ، ترجمهٔ احوال مختصری از او در منتظم این الجوزی که معاصر او بوده در جزو وفیات سنهٔ ۴۲ ه مذکور است از قرار ذيل (ج. ١ ص ١٠ ٪) . • طاهر بن سعيد بن ابي سعيد بن ابي الخير الديهشي [متن چاپي ا الهيتي] ابوالقاسم شبخ رباط البسطامي وكان مقدّماً فيالصّوفته رأيته ظاهرالوقاروالسُّكون والهبيَّة والسُّمت و توقى يوم الاثنين تاني عشر ربيع الأؤل فجاءة و دفن في مقبرة الجنيدو قعدوا للعزاء به قنفذ البهم من الدَّيوان من اقامهم > انتهى • _ و در ابن الأ تبر نيز در حوادث همأن سال كويف ا وفيها غي ربيم الأوال مات ابوالقاسم ظاهرين سميدين ابيسميد بن ابي الخير المبهني شيخ وباط البسطامي بينداد؛ النهبي • ـ واين ايوالناسم طاهر برادر بزركتري نيز داشته موسوم بهمان اسم طاهر ولمي مكني بابوالفتح كه در سنة يالصه و دو يعني چهل سال قبل از وقات ابوالقاسم طأهر مذكور وقات يافته بوده است وشرح احوال او در طبقات سبكي ج ٤ س ٢٣٠_٢٣١ مذكور بنيه درصتحة بعد

سعيد بن ابي الخير ولبس عنه خاق كثير في الآفاق منهم الشيخ زبن الدّين مظفّر بن الوزيهان بن طاهر وله كلمات في الشطح فال الفقيه آما رأيت (ورق ١٦٣ ب) الصوب منه في الطريقة ولا اصوب في معنى الحقيقة ما اشار في شيء الاظهر كما اشار ولا تعرض لأحد الآانهاع عند اجوبته اللّطيفة وهار أو له كر امات ظاهرة و حجج باهرة وسطوة وغلبة واحتراق وجلبة تبعه في واسط وبغداد والشام وفارس جاعات فنالت منه الميامن والبركات وقي في جادي الأولى سنة اثنتين وستمائة و دفن بعظيرته في المصلّى وهي حظيرة المشايخ والأثمّة رحمة الله عليهم.

بليه الإسفحة البل

۲ - رجوع شود بس ف و بنمرة ۱۲۲ از تراجم ، ۲ - چنین است درهرسه نسخه بنکرار کلمهٔ د اصوب ، با این نزدیکی فاصله از یکهیکر ، و گمان میکنیم بکی از بن دو د اصوب » فنط و تحریف کلمهٔ دیکری باشد که نتوانستیم حدس بزنیم چه بوده ، ف م ، الی شی ، م - یا نتا کا السمن انسیاها ذاب [وصدار مائماً] ومنه دانماع کما بنماع الملح فی الماه » (افرب الموارد) ، الموارد) ،

۳۷۸ - الامام فخر الدین ابو عبدالله نصر بن علی بن محمد المعروف بابن ابی مریم الشیر ازی

كان فريد الدّهر و اوحد العصر ماقباً بين العاماء بصدر الألهم روى كتاب التيسير في النفسير عن مصدّفه الأمام برهان الدّين محود أبن هزة بن نصر الكرماني و تَلْمَدُهُ الكابر العاماء و نحارير الفضلاء مثل الفاضي جدالدّين اسمعيل ابن نيكروز والناصي سراج الدّين مكرم بن العلاء و غيرهما من الأعلام و من ابن نيكروز والناصي سراج الدّين مكرم بن العلاء و غيرهما من الأعلام و من مصدّفاته العالمية كتاب الكشف والبيان في تفسير القر آن كتبها في ثماني مجلّدات وكتاب الموضح في علل القراآت ، (ورق ١٦٤) و كتاب المنتقى في الشواذ ، و كتاب الارفاد في شرح الارشاد ، وكتاب عيون التصريف ، ولمّا انم كتاب الافصاح في شرح الايضاح لا لاي على قانتسخه الأشراف و انتشر في الأطراف مدحه الفاصل العلامة صدر الدّين احمد بن محمّد بن علي الغزنوي فقال: اوضَحَ الإيضاح قَغُرُ الدّين أحمد بن محمّد بن علي الغزنوي فقال: اوضَحَ الإيضاح قَغُرُ الدّين في شرّ جده بل حَلْهُ مِنْ مُشْكِلِ

۱ ـ م ، وحید ، ۲ ـ وجوع شود برای شرح احوال او بس ۲۰۲ خاشیهٔ ۹ ،

٣ ـ كذا أبي النسخ الثلاث ، رجوع شود بس ١٨٥ حاشية ١٤

٤ - رجوع شود بس ۲۹۱ از تراجم کتاب حاضر ۱ ه - گذا آبی م ۱ ق ب ۱ ابی العلاه ۱ - درجوع شود بس ۲۷۹ حاشیهٔ ۱ و نسرهٔ ۲۰۳ از تراجم ۱ - ۱ - م دمن العلماء ۱۰ -

۷ ـ ایشاح از کتب معروف نجو است تألیف ابوعلی فارسی حسن بن احد فسوی از انحاهٔ مشهور قرن چهارم و منوفی درستهٔ ۴۷۷ که آفرا برای عضدالد وله دیلمی تألیف نعوده بوده و عضدالد وله دیلمی تألیف نعوده بوده و عضدالد وله همیشه میگفته من تملام ابوعلی فسوی هستم در نجو ۱ رجوع شود بابن خآکان دو یاب حاه و بکشف الظنون درعنوان ۱ الا پضاح فی النحو ۲ که در آنجا از همین شرح صاحب ترجههٔ حاضر تصربن علی معروف بابن ابی مربم شیمازی نیز نام برده است ۱ ـ

۸ ـ نام ونسب ونسبت این شخص درهر سه نسخه بهمین نحواست وما نشوانستیم هیچگونه اطلاعی
 در خصوص او بست آوریم ،

عَلَّـلَ النَّحْوَ وَقَامِـنْ سِحْرِهِ أَنْ أَرَانَـا صِحَّـةً فِي الْهِلَـلِ تَصَرَ الْهِلُـمَ وَ أَعْلَى فَـدْرَهُ مَّبِّعِ الـلَّهُمَ نَصْرَ بْنَ عَلِـي

نُو فَى فَى سنة وستّمائة أو دفن في تلك الحظيرة أرحمة الله عليهم .

۱ ـ جای آجاد و عشرات در هرسه نسخه سفید است ، رکلام مؤلف صریح است در اینکه وفات صاحب ترجمه بعد ازحته ششصه بوده است ولي ازعبارت بانسوت در معجم الأدباء درترجمة احوال الوكه كويه ٪ اين نابي مريم بعد از سنة ۱۵ ه وفات بافته ٪ (وعين عبارت او بلافاصله بعد اقبل خواهد شد) مثل ابن برمياً بد كه وفات او بعقيدة وي چندان دير از سنة مذكوره يعني ١٥٠ه روی تعاده بوده و بنابراین فأاهراً قبل از شنصه بوده ولی چنون از نبز تاریخ وفات او را علی التحقيق تعيدانسته تعيتو انهامر منخزى لزين لوع العبير استنباط نموده حاجي خليفه دركثف الظنون دریاب آناه در عنوان ۱ تفسیر این تایی سریم ۱ وفات او را در خود همان سال مزیور یعنی ه ۹ ه عبطكرده والي بعتفردات حاجي خليقه بواصطة كنرت اشتباهات او اعتماد جنداني نمينوان كرد و باحتمال قوى اوعبارت باقوت را درمعجم الأدباء كه كويد . قرى [خرح|لايضاح] عليه حنة ه ٦ ه والوقي بعدها ٪ را بد فهميده يوده است وخيال كرده كه سال ۱۵ مال وفات او بوده است ۰ ٣ ـ يعني - حظيرة المشايخ - واقع دركورستان مصليكه در ترجيهٔ بلافاصله مذكور قبل بدان الشاره كرده است . ـ شرح احوال صاحب ترجمه در معجم الأدباه باقوت و طبقات القرّاء جزوى وطبقاك النُّجاة سيوطني نبز مذكور است وعين عبارت معجم الأدباء ج ٧ ص ٢١٠ از فرار ذيل است ٢ المصرين علي بن محمّد ابوعبدالله الشيرازي الفارسي الفسوى بعرف يابن ابي مريم النعوي خطب خبراز و عالمها و ادبيها والمرجوع البه فيالأمور الشرعيَّه والمشكلات الادنيَّة اخذ عن معمودين حمزة الكرماني و صنف تفسير الفسر آن و شرح الأ بضاح الفدارسي قري ٌ عفيه سنة ١٥٥ و توفي بعدها» انتهی و عبارت سپوطی در طبقات النجاة س ۴۰۳ نیز مین همین عبارت یافوت است یا الله كي اختصار و ينقل از همو ، و عين عبارت جزري در طبقات القرَّاء ج ٢ س ٣٣٧ از قرار ذيل است : ﴿ نَصَرَ بِنَ عَلَيْ بِنَ مَحَمَّدُ يَمُوفَ بِأَنِينَ ابْنِي مَرَيْمِ فَخُو الدَّفِينَ ابْوعيدَالَّة القارسيُّ استاذ عارف وقفت له على كتاب في القراء آت الثمان سبّاء الموضح ندلُ على تمكّنه في انفنّ جعله بأحرف مرموزة دائة على إسباء الرَّواة و ذكر ناسخه إنّه إستبلاء من لفظه سنة إثنائين و ستمين و خمسائة ، و قرأ فيها احسب علمي تاج القرأ، مجمود بدن حسنوة و روى القراءة عنمه مكرّم بن العملاء بن بصر الغالبي - انتهبي - ـ دو نسخه از كتاب موضع مذ كور تأليف صاحب ترجمه در كتابخانة آستان قدس رضوی در مشهد موجود است (رجوع شود بفهرست کتابخانهٔ مزبور تألیف آقای او کتائی - + (TTT e TTT) + -

٢٧٩ _ الشيخ ابو الفضل بن المظفر ابي الخير النيريزي'

حبّج مراراً بيت الله الحرام وسافر الى الحجاز والشام و ادرك كبار المشايخ ثمّ نزل شيراز وكان يفتى و بدرّس فى المدرسة الرّاهديّة وله اشارات فى الكلام و نلخيص فى الفقه ، تو فى فى رمضان سنة احدى وعشرين و ستّمائة و دفن قبالـة المحراب فى حظيرة المشايخ ارجمة الله عليهم.

٢٨٠ ـ الشيخ ابومسلم عبدالسلام بن احمد الكازروني

كان استاذ الفقهاء والأدباء بشيراز ، قال الفقيه ، [كان] بدرّس بالرّباط الأميني ومنى فرغ من الدّرس خرج الى الصحراء وحده (ورق176ب) وكان دائم الشّوق وله احوال واشعار منها ما قال:

يَا مَن بِوُجُودِهِ فَنَائِي مَا بَالُ هَوَاكَ فِي التَّنَائِي هِجُرَانُكَ وَالْمَمَاتُ عِنْدِى سِبَانِ وَخُرْمَةِ الْمُوَقَاءِ فَلَاءِ فَاللَّهِ وَالْمُمَاتُ عِنْدِى سِبَانِ وَخُرْمَةِ الْمُوَقَاءِ فَلَاءِ فَاللَّهِ وَمَالِيهِ دَوَائِي فَدُامُرَضَنِي وَلَسْتُ ازْجُو اللّهِ بِوضَالِيهِ دَوَائِي

توفّى في ذي الحجّة سنة سنّ وعشر بن وستّمائة و دفن بحظيرة المشايخ "رحمّالله عليهم .

٢٨١ - الشيخ محمد بن احمد الفسوى

كان عالماً متبعراً يدرس العلم في الجامع العتيق ثلاثين سنة ما يخرج الا

۱ = چنین است عنوان در ق ، ب « المظفّر » را ندارد ، م بعد از المظفر کلمهٔ « ابن » علاو.

ارد · ۲ ـ رجوع شود بعاشيهٔ ۲ از صفحهٔ كذشته · ـ . ۲ ـ م « ابومسلم » را ندارد ·

ع - رجوع شود یس ٤ وینسرهٔ ۱۲۲ از تراجم ۱ - ه - رجوع شود یس قبل احاشیهٔ ۲۰

٦ _ كذا في ق ب م ١ احمد بن محمد ١٠ 💎 ٧ _ م ١ العلوم ١ _

المهم عظيم ولا يرغب في الاختلاط مع النّاس فد ادرك صعبة المشايخ بالحجاز والشّام والعراق وسمع الأحاديت وكان دائم الفكر والذّكر وقراءة الفرآن والاعتكاف، توفّى في جمادي الآخرة اسنة عشر بن وستّمائة ودفن بتلك الحظيرة رحمة الله عليهم.

۲۸۲ - الشيخ ابو بكر عبدالله بن احمد الإقليدي الخالدي التحالدي التحالدي التحالدي التحالدي التحال الت

٣٨٣ - الشيخ إابو الفتوح عبدالو احد بن احمد كان صاحب علوم دينية من كسبية ولدنية وكوشف باحوال وامور يقينية ماذكر عنده النبي صلى الله عنيه وسلم الااقشعر جلده و بكى شوقاً اليه و تعظيماً له صلى الله عليه و سقم ، تو قى فى رجب " سنة سبع عشرة و ستمائة و دفن فى الحظيرة عندهم رحمة الله عليهم .

٢٨٤ - الرجال السبعة ١

ماوقفتعلى اسمائهم وانسابهم واخبارهم سوى ماروى ان رجلًا صالحاً كان

۱ برم : جمادی الأولى : ۲ برم «الخالدی» را ندارد : ۳ برن کتب لفت وحدیث و غیرها تعدی « روایة » و مشتقات آن بان است نه بین .

[؛] ل كذا في ق م » ب ؛ ابوالنتج » « ـ م « رجب » را تعارد » ـ

١ در حاشية م بخطّى جديد در مقابل ابن عنوان چنين مرقوم است: « وقى بؤمنا هذا مشهورة بغيرة هذت تنان واقعه تحت جبل الرحمة صبوي [شيراز] و مدينة شيراز قبلتها ١٢٥٣ » . ..

بغسل الموتي بدرب اصطخر ويقال انَّه من الأولياء قال بينها أنا في بيتي ليلة من اللَّيالي وقدمضي ثلث اللَّيل اذ قرع الباب احد فقلت من ذا فقال * رجل نريد ان تغسله في هذا الوقت فخرجت فرأيت شابّاً صوفيّاً على وجهه اثر العبادة ونور الولاية فسلَّمت عليه وفات ليس عندي من ير افقني على ذاك ولايدٌ من مدد فقال نعال انت فهناك من يساعدك في امرك فقلت أمض باسم ً الله فمشي و مشيت خلفه حتى اتينا الى درب اصطخر فوضع يده على الباب فانفتح فخر جنا ثم شككت و قلت في نفسي الله لم يكن مغلفاً (**و رق٦٥ اب**) فرجعت * و وضعت يدي على الباب^{*} فوجدته منغلقاً فنعجبت ومشيت معه حتى وصلنا الي محوّ طبة ؛ عندالمصلّي وهي الآن مشهورة بصندل فقال لي تو أفُّ ساعة فاذا سمعت صو نبي اقول الله فادخل فال فوففت ساعة فاذا هو يقول الله فدخلت فرأيت ذاك الشاب ميتماً متوجّها الي القبلة وقد وصنع خدّه الأيمن على نصف لَبِنَةٍ فتحيّر ت في امرى فاذا سنّة تفر قد حضروا فيالوقت معهم الكفن والحنوط فساعدوني على غسله حتى اتممت الأمر ثم لففته في الكفن فاحتملوه و خرجوا من المحوِّ طبة وما وقبع لي ان اخرج معهم فتطهّرت ولبست النّياب وخرجت * ولم يكن ثمٌّ جدار ولا حامّل بلّ كانت كلّها فعناءً فام ارائرهم فأفعت هناك° و صلّيت ورّدي وبتّ فلمّنا كان الصّباح رأي<mark>ت</mark>

ه ـ م بجائ جملة ازستاره درسطرقبل تا اینجا فقط چنین دارد؛ ولم یکن هناك حجب وعمارات ا

في هذا المحلّ فبراً جديداً رسّ عليه الماء طريّا فظننت انّه قبر ذاك الرّجل، قبل ثم بمد مدّة رأّ واعند ذاك قبراً جديداً آخر رسّ عليه الماء و هكذا الى ان بلغت سبعة قبور، يقال انّهم هم الأو تاد السّبعة الدّين بهم النّاس يُمطَرون (ورق٢٦٦) و يحابّون و يدفع عنهم البلاء بسببهم رحمة الله عليهم.

۲۸۵ _ مولانا شمس الدين محمد بن يوسف بن الحسن؛ الزرندي الانصاري °

المحدث بحرم رسول الله "صلى الله عليه وسلّم ذو الأسانيد العالية والرّوايات

۱ ـ در عموم مآخفتی که از تقسیم طبقات اولیاء بقطب و غوت و ارتاد و ابرار و افراد و ابسال و نجباً ﴿ وَ نَقِبًا ۚ وَ اخْبَارُ اللَّحِ سَخَنَ وَاللَّهِ اللَّهِ مَاللَّهُ كَشَفَ المُعجَّوبِ هجو إرى و قتوحــات مكبه (بنقل طرائق الحقائق از آن) و اصطلاحات صوفیهٔ عبدالرژاق کاشی و نعریفات سید جرجانسی و تفحات الا نس جاملي و شرح ديسوان منسوب يحضرك امير از مبيدي در اراخر فاتعة سادسه و طرائق الحقائق در اواغر جلم اؤل جميع اين مآخة بدون استثناء اوتاد را چهار تفر شهر دواند که در جهات اربعهٔ عالم منزل دارند و تدبیر هریك از آن جهان جهارگانه بایکی ازایشان است فه هفت نفو م ١٠٠٠ ت كذا في ق بعاء مهمله وباء موعده از حبّ ، م نقطة باه موعده را ندارد ، ب بجابون (بجيم و موحـد.) ۱ - جنين احت در ، و دررالـكامنة ٤ ، ه ٢٩ ، ب ق كلمات ابن يوسف ارا نداوند . ٤ ـ چنين است در ب ق و درو الكامنة ، م ، العسين، ہ ۔ م الاً نصاری درا تدارد ، ـ شرح احوال صاحب ترجمه در دررالکامنة ابن حجرہ۔قلانی ج ک س ۲۹۳-۲۹۵ و در منتخب المختار نقی الدین فاسی مکی (که مختصر تاریخ بغداد ابن رافسم است موسوم بالمنتخب المعتار المقائل به على ناريخ ابن النجاركه خود ابن تاريخ اخير نيز ذيل تاريخ بنداد از خطیب بندادی است) س ۲۱۰-۲۱ تیز مذکور است. وهین عبارت دررالکامنة از قرار ذیل است، ه محمد بن یوسف بن العسن بن معمّد بن معمود بن العسن الزرندي المدني العنفي شمس الدين اخو نور الدبن على قرآت في مشبخة الجنبد البليائي تغريخ الحافظ شمس الدين الجزري الدمشقي نزيل شيراز انه كان عالماً و ارَّخ موله- سنة ١٩٣ و وقاتمه بشيراز سنة بضم وخمسين وسبعمائة واذكرات ستف دروالشمطين في مثانب الشبطين ويغيةالمرثاح جمع فيها اربعين حديثًا بأسائيدها وخرجها ؛ قال وخرِّج له البرزالي مشبخة عن مائة شبخ ؛ قلت ماتالبرزالي قبله يقيه وراصفحة بعد

الدّامية والمسموعات الواقرة المعتبرة والقرآت الثابتة المكرّرة قدم شيراز في سنة خدين وسبعائة فدر س وافاد ونشر الحديث واسمع الكتب وا تفع بهجماعات من العلماء والمشايخ والفضلاء وعم بركته سائر البلدة و نواحيها فأجاز لهم و ارشدهم ورفق بالملوك والرّعايا ونصحهم وله تصانيف جليلة مبسوطة منها كتاب بغية المرتاح الدى طلب الأرباح ، و مولود النبي صلّى الله عليه و سلّم ، وكتاب نظم درر السّمطين في فضائل المصطفى والمرتضى والبتول والسّبطين، وكتاب معارج الوصول الى معرفة آل الرسول وراها عليه وسمعهامنه جم غفير من الأكابر معارج الوصول الى معرفة آل الرسول واوصاف ملكيّة تو في في سنة ... وسبعمائة والأعيان، وكان عجمع اخلاق نبويّة واوصاف ملكيّة تو في في سنة ... وسبعمائة

رفيه الإحتاجة وبل

باکثر من تلاتین حنه ، و رأس بعد ایه بالمدینة وستف کنبا عدیدة و درس فی انفته والعدیث تذرحل الی شیراز فوالی الفضاء پها حتی مات سنة سبع او تمان و اربعین [و سبعائمة] ذکره این فرحون ۱ انتهی ، ـ و شرح احوال بعدر صاحب ترجمه ابوالمظفر عزاللمین پوسف بن العسن انصاری زرندی متوفی در سنه هفتصد و دوازده در همان کناب بعثی در الکامنة ج ٤ س ۱ ه ٤ و شرح احوال برادر صاحب ترجمه ابوالعسن نورالدین علیّین عزالدین یوسف انصاری زرندی و شرح احوال برادر صاحب ترجمه ابوالعسن نورالدین علیّین عزالدین یوسف انصاری زرندی حنفی متوفی در سنه هفتصد و هفتاد و دو نیز درهمان کتاب ج ۲ س ۲۵ مذکور است به و شرح احوال پسر این شخص اخیرابوالفتح محالد بن عنی بن بوسف زرندی حنفی نیز درشفرات القعب ع ۲ ش ۲۸۲ مرفوم است طالب اطلاع بر تراجم آنها باید بمآخذ مزبوره رجوع نماید ، ۲ س ۲۸۲ مرفوم است طالب اطلاع بر تراجم آنها باید بمآخذ مزبوره رجوع نماید ، ۲ س مدینهٔ طنبه ، ـ

۱ - از سناره تا اینجا در ب موجود نیست ، - ویجای نام کناب دؤم م چنین دارد ، ت کناب الا علام بسیرة النبی سنی افله علیه وسلم ؛ ۲ - م ، والبنول ، را ندارد ، ۳ - م ، معراج الوصول الی معرفهٔ فضل آل الر سول ، ۴ - بسای آجاد و عشرات در ب ق سنید است ، م ، سنا شمع و تسعین و سیمانه ، - این ناریخ نسخهٔ م تقریباً بنحو قطع و یقین باید غلط فاحش باشد چه بندریح قبن حجر در در دالکامنهٔ جنانکه گفشت بنقل از جزری وقات او درستهٔ هفتصد و بنجاه واند بوده است و بنقل از ابن فرحون درستهٔ هفتصد و جهل و هشت ، و و اند بوده است و بنقل از ابن فرحون درستهٔ هفتصد و جهل و هشت ، و انکهی آخرین ناریخی که در کناب حاضر بعنی شد الارد دیده میشود سنهٔ هفتصد و نود و یک است که سه جهار مرتبه در تضاعیف این کناب مکر در شده است و هنج جا در سواسر کتاب مؤخر تر است که سه جهار مرتبه در تضاعیف این کناب مکر در شده است و هنج جا در سواسر کتاب مؤخر تر سندهٔ بعد

ودفن في حظيرة الصاحب الكبير بتمال الدّبن غريبشاه أبن الحسن الذي كان من اعوان اهل الحقّ واعيان اولى الصدق فار ثالكتاب الله تعالى راو بالأحاد بترسول الله صلّى الله عليه وسلّم (ورق ١٦٦٠) مشفقاً على الفقراء والمساكين معتقداً للملهاء والصالحين ما قدم شير از عالم او حافظ او شريف الااحله دار الكرامة ووالى عليه فرله وانعامه وهو الذي اخرج المحمل الى الحجاز فحيّج ببركته خلائق كثيرة من شير از عن خطّه المغتور في كتابه المذكور:

فَ الْمُمْرُ يَنْفُدُ وَالنَّعِيمُ إِنُّولُ فَاعْلَمُ بِأَنْكَ بَعْدَهَا مَسْوُلُ فَاعْلَمُ بِأَنْكَ بَعْدَهَا مَحْمُولُ وَ لَعْلَمُ بِأَنْكَ بَعْدَهَا مَحْمُولُ وَ لَعْلَمُ مِنْ أَنْكَ بَعْدَهَا مَحْمُولُ يُمَا صَاحِبِي لَا تُغَنَّرِرُ بِتَنَمَّمٍ وَ إِذَا وَلِيتَ أُمُورَ قَوْمٍ لَيْلَـةً وَ إِذَا حَمَلَمْتَ إِلَى الْقُبُورِ جِنَازَةً يَاصَاحِبُ الْقَبْرِ الْمُنْقَدْسِ سَطْحُهُ

بايه از سنسه تبل

از آن نازیخی دیده نشده حال وجود این تاریخ ۹ ۷ که درنسخهٔ جدید م مشاهده میشود مشافهٔ با نخالفت آن با صریح نقل این حجر از جزدی و این فرحون و عده وجود آن در دونسخهٔ قدیم تر و معتبر تر دیگر بگلی از اعتماد بصحت و اصالت آن میکاهد و علاوه بر همهٔ اینها بنصریح این حجر ولادت صاحب ترجعه در سنهٔ شخصدو نود و سه بوده است و اگر وقات او بطبق م در سنهٔ ۱۹۹۹ بوده لازمهٔ آن این میشود که وی صد و شنی سال عمر کرده باشد و بنوغ باین سن خارج از معناد گرچه ممکن است ولی بغایت فلیل الوقوغ وازاندر نوادر و در نتیجه دواعی بس نقل آن مئرفر است و بنایر این بحیار عجیب است که نه جزری و نه این فرحون و نه مؤلف کتاب حاصر میچکدام منعرش ذکر این امر عجیب است که نه جزری و نه این فرحون و نه مؤلف کتاب حاصر و من گفان میکنم که کامهٔ منسمین ۵ در نسخهٔ و صاف و ساده تعریف اخسین ۱۳ است از ناسخ و من گفان میکنم که کامهٔ منسمین ۵ در نسخهٔ و صاف و ساده تعریف اخسین ۱۳ است از ناسخ و بنا بر این تاریخ ۹ ۵ ۲ بر ای وقات صاحب ترجمه تفریباً درست مطابق با دوایت جزری ۱۳ هفتصد و دینا بر این تاریخ ۹ ۵ ۲ بر ای وقات صاحب ترجمه تفریباً درست مطابق با دوایت جزری ۱۳ هفتصد و به باید و واند ۲۰ خواهد شد ۱۰۰۰

السخین است واضعاً در ق (بقین منجه وراه مهمله بهمان املای «غریب» صفت از غربت بعلاوهٔ
 اکلمهٔ «شاه») « ب نفطهٔ باه موخده را ندارد » م « عربشا» (بعین و راه مهملتین و باه مرخده وسیس شا») » در ترجمهٔ فارسی این کتاب س ۲ ۵ ۵ عربشا» (بعنی مثل م و ای منفصلاً در کتابت) بافعی بایخ اطلاعی در خصوس این شخص نتوانستیم بدست بهاوریم » ۲ – م این بیت را ندارده بیجای مسؤل « معمول (بعنی نامخ ب سهواً این مصراع را بعینه مانند مصراع دوم بیت بعد نوشته است) » تا م م قامله »

وَ عَلَيْكَ مِنْ إِقْلِ الْمَدَابِ كُبُوالْ

مَا يَنْفَعنُكَ أَنْ يَكُونَ مُنَقَّشًا

٢٨٦ _ مولانا زين الدين عبدالام النايني ا

كيف برخصتى حقوق الصّحبة القديمة ان امر به فلا ازوره و ان اجاوزه فلا اذكره عمان عالما فاصلا ورعاً عافلا ذاكد شديد وخلق حميد صوف عمره في الاستفادة والأفادة و راعى جانبى العلم والعبادة قنوعاً بما آناه الله من فضله رحيماً بأقاربه واهله صاحبته مدة طويلة في حلق درس مولانا السّميد (ورق١٦٧) سعد الدّين محمّد القزويني الحالل أفراً انا وهو يسمع ويقرأ هو وانا اسمع قرأ عليه كتاب الحامي تمامّه في شهر و احد قراءة تيقن و امان و تيقفظ و انقان مستكشفاً عن عويصانه متفحصاً عن اسرار مشكلاته وكذافي عبلس مولانا السّميد فو ام الدّين ابى البقاء " يقرأ الكشاف و ابنا اسمع و افرأ الهفتاح " و المفصل " وهو يسمع و وسما الدّين انشدني يوماً لمعضهم:

۱ = چنبن است علوان در ق ، ب ، عبدالسلام » را ندارد ، م « الناینی ۱ را ندارد ، ۱ - کلمهٔ اخیر در ب ، « النادتی» بدون تغطهٔ یا ، ، ق ، ، النانشی ا بتون والف و نون و همز ه و سپس یا ، نسبت (کدا) ، ... ۲ د. ق ب ، و کان ، ... نسبت (کدا) » ...

وَمَا عَبُّرَ الْإِنْسَانُ عَنْ فَضَلِ نَفْسِهِ وَبِانَّ اَنْحَسَّ النَّقْصِ اَنْ يَرْفَعَ الْفَتَى لَقَدْ زَادَيْسِي خُبَّا لِنَفْسِنَى اَنْبِي وَ اَيْنِى شَقِيًّى بِاللِّثَامِ وَلَا تَرَى الْفَيْ فرحمة الله عليهم.

بِمِثْلِ اعْتِقَادِ الْقَصْلِ فِي كُلِّ فَاضِلِ قَدَى النَّفْسِ عَنْهُ بِالْنِقَاصِ الأَفَاضِلِ بَغِيضٌ الْي كُلِّ الْمَرِيُّ غَيْرِ طَالْمِلِ شَقِينًا بِهِمْ اللَّكَرِيمَ الشَّمَاثِلِ

٢٨٧ _ مولانا فخر الدين احمد بن محمد الشاشي"

كان عالماً محققاً متبحراً صاحب طريقة و حتيفة بدرس في الرّباط العالى الشيخ الكبير أقد سافر "العجاز و العراق و ادرك صحبة شيخ الشيوخ شهاب الدّبن عمر السّهر وردي وليس الخرقة عنه ولمّارجه انزوى في بيته سبع عشرة سنة له يخرج الالصاوة الجمعة حتى توفّى في ربيع الآخر (ورق ١٦٧) سنة احدى واربعين وستّمائة ودفن بالمصلّى رحمة الله عليهم.

۱ - این کلمه از روی دیوان طرفاح و حماحه و اغانی تصحیح شد ، در هر سه نسخهٔ شد الازار بجای آن الااری دارد ، رجوع شود بخاشهٔ بعد ، ب ۳ - این دوبیت اخیر ازین ابیات جهار کانه از جملهٔ ابیانی است بسیار معروف از طرفاح بن حکیم طائی شاعر مشهور قرن اول هجری از فرفهٔ خوارج و قائل دو بیت اول که معنوم نشد کیست آنهازا بنجو اضمین در اشعار خدود بکار برده است ، و ابیات طرفاح تا آنجاکه من اطلاع داره دوازده بیت است که تمام آنها دردیوان شاعر مزبور که در سنهٔ ۱۹۲۸ میلادی باهتمام اوقاف گیب بانشمام دیوان طفیل نختوی در شهر لبدن از بلاد هلاند بطیع رسیده در من ۱۹۲۸ میطور است ، و بعضی دیگر از آنها منفر قه در حامهٔ ابوتهام علی دیگر از آنها منفر قه در حامهٔ ابوتهام علی دیگر از آنها منفر قه در حامهٔ ابوتهام و بلاد ملاحد بطیع دیگر از آنها منفر قه در حامهٔ ابوتهام علی دیگر از آنها منفر قه در حامهٔ ابوتهام بعد از دو بیت مذکور در قوق این دوبیت مشهور میآید ا

اذًا ما رآني قطع الطَّرف بينه و بيني فعَلَ العارف المتجاهِل ما أدا ما رآني قطع الطرف المتجاهِل ما العابق في عينيه كنّة حابل ما العابق في عينيه كنّة حابل

ا به م اسبت الشاشي ارا تدارد . ٤ م افزوده ؛ ابيعبدالله قدَّ صدرَّه ، ٥ من ٥ مناشبة ٧٠

۲۸۸ _ مولانا نظام الدين ابوعبدالله السمعيل بن محمد بن الحاكم البندهي الخراساني

الأمام العلامة كان عالماً متبحراً مناظراً نول في المدرسة الفخرية بشيراز و في المدرسة الفخرية بشيراز و في البدريس المدارس فلم يقبلها بعل اختار صحبة الفقراء ، قسال الشيخ صدرالدين مظفّراً مناراً بت اتفى منه وله شيوخ كثيرة منهم مُسْفِد خراسان رصبي الدين الطّوسي ، وابو العلاء الهمذاني وغيرهما ، قال الفقيه ما رأى فقيراً

۱ - م بجای «ابوعبدالله اسمعیل دارد» ابواسعیل بر بر کامات «بن الحاکم البندهی» را محارد ، ب و کامهٔ اخیر در ب « البندمی » و در ق « النبدهی » مرافوم است » و « البندهی » شدهبدج قباسی قریب بقطای است از خود ما و «نسوب است به پنجدیه (- پنج ده) که ناحیهٔ معروفی بوده است درخراسان از تواحی شهر مروالزود (+ بالا مرغاب المروزی) و در نسبت بآن بتجدیهی و فتجدیهی و بندهی (= پندهی = پنجدهی) همهٔ این صور استعمال شده است (« محیم البلدان) و و اکنون نیز نام قریهٔ پنج ده در نقشه های میسوط برلب رود سرغاب در خاك روب بكانی نزدیك سرحت شمالی افغانستان انه کی درشمال غربی قصیهٔ « بالامرغاب » دید « میشود» - روب یکانی نزدیك سرحت شمالی افغانستان انه کی درشمال غربی قصیهٔ « بالامرغاب » دید « میشود» - روب یکانی نزدیك سرحت شمالی افغانستان انه کی درشمال غربی قصیهٔ « بالامرغاب » دید « میشود» - کلمهٔ « مظفر » فقط در م موجود است »

بعنی ابو العلاء حسی بن احما بن حسن بن احمایی محمایی محمایی سهل همدانی معروف بعطار از اشهر مشاهر معدان بن و مقاظ و مغرایی قرن شدم و مقبم همدان که درعسر او از اقطار بلاد اسلامی طالاب علوم برای استفاده از معضر وی بهدان شد وحال می نمودهاند و چنانکه معلوم است عمدان در آن عصر یکی از اشهات بلاد ایران و یکی از پای تختهای ملوك با اواخر سلجوفیه و مدن علم و فضل و ادب و اثروت و خصب و نعمت بوده است صاحب ترجه در انواع علوم از حدیث و قرآآت و ادب و رجال اسانیف عدیده است از جمله زادالحمافر در انواع علوم از حدیث و قرآآت و ادب و رجال اسانیف عدیده است از جمله زادالحمافر در الدان و الانتصار فی معرف قرآا الدان و الانتصار و کتاب القایة در قرآآت عشر ، و کتاب الوقف والابتداه ، و کتاب الفاآت و کتاب القایت القرآه موسوم بکتاب الانتصار فی معرف او در کتاب القایت القرآه جزری و سایرمآخذی که اسامی آنها بعد از بن مذکود کتاب طبقات العرف ادر مدید الدان الدان در معجمالاً دباء کوید خلیفه عباسی مقتفی لا مراثه (۱۳۰۵ ۵ ۵ ۵) ماحب ترجه را بعضور خود طلبید شیخ اجابت نبود و وقتیکه بعضور وی رفت ملازمان خلیفه صاحب ترجه را بعضور خود طلبید شیخ اجابت نبود و وقتیکه بعضور وی رفت ملازمان خلیفه ماحب ترجه را بعضور خود طلبید شیخ اجابت نبود و وقتیکه بعضور وی رفت ملازمان خلیفه بعد و مفعه بعه بعد و مفعه بعد و مفعه

بقيه از مفعة قبل

اورا الزام نمودندک علی الرسم چندین جای زمین را باید ببوسد او مطاغا از این عمل امتناع نمود وگفت سجود جز برای خدای نعائی برای هبچ مغلوقی روا نیست وهرچه ایشان براصرار فزودنه او مر انكار افزود تا مالاً خره دست ازو مرداشنته و چون درمقابسل خليفه رسيد خليفه یای خاست و اور؛ بنشاند و ساهتی با او بمغارضه مشغول گشت و از وی طلب دعا نمود و سیس او را اجازهٔ مراجعت داد و قبل از وقت برای او خلعت وصله حاضر کرد. بودند او بکأی از قبول آن سرماز زد و بلافاصله از ترس فتنهٔ دنیا و آفات آن از بنداد بهرون رفت ، ونیز کوید وقتی المطان معمَّد [بن محمود بن ملكشاء سلجوقي] بقصه ملاقات اوبمئزل وي رفت شبخ سلطان را وعظت تمود و ایند داد و سلطان روبروی او نشسته بانمام حواس" بسخنان او کوش مبداد وجون خواست مراجعت کند شیخ بداو دستور داد که متابعت سنّت را ازّل پدای راست را پیش نهد و در عرض وإم هميشه الزطرف واست شارع حركت نمايد م يه وتبزكو بند وقتبكه سلطان معمد مزبور ا غلبه مثنفی بنای مخالفت گذارد و مطرف بنداد حرکت نمود و آن شهر را در حصارگرفت سیخ ابوالعلاء در آن او نات در همدان صحیح بخاری را بر عبد الا ُول [ابوالوقت سجزی سابق الله كر س ۳۲۵] قراءت مي نبود و عبوم اهالي شهر ازامرا و فقها و علماً وصوفيّه و عوام نبز سه روزه برای سماع کتاب مزبور حاضر میشدند وقنیکه اخبارمعاصرهٔ یغداد منتشر شد شیخ بر منبر زفت و درحالته رکه بر مالای مشر بریای استاده بود علی رؤس الاشهاد صریحاً فتوی داد كه سلطان و جميع سياهبان و اتباع و اشباع او اززمرة خروج كنندگان برخليفهٔ وقت وازجماهٔ مارقین از دین انه وسیس گفت اگر یکی از افراد لشکر امیرالمؤمنین نیری بیکی از انباع سلطان بهنکند و کسی از غیر آن دوگروه متخاصمین بیاید و آن تیر را از جراحت او بیرون کشد آن شخص نیز از زمرة خارجین برامام وقت وازاهل بغی معسوب میشود و چندین مرتبه این سخن را تكرار نمود ، ـ ولادت صاحب ترجمه در روز شنبه چهاردهم ذى البدئيه سنة جهارصه و هشناه و هشت بوده بهمدان ۱ و وقات وي درشب يتجشنيه نوزدهم جماديالا ولرسنة بانصاد و شامت و نه برده نبز درهمان شهر همدان بتصريح صاحب تاريخ كزيده در سن هشتاد و يك سالكي و بمحألة درب شیر مدفون شد . و ساحب شفرات الذهب و فات اور ا در بغداد نکاشته و آن سهو و اضع احت از او ۱ ساخافانی در منظومهٔ تجله العراقين خودكه عبارت است از سفرنامهٔ حيج او در حدود سنهٔ بالصه و پنجاء و پنج و وصف منازل عرض راه ومدایح اکابر و علما و مشاهیر بلادی کـه از آن عبور نموده بوده ابیان ڈیل را درفصل راجع پھمدان در مدح حافظ ابوالعلاء عطار صاحب ترجمه سروده است ه

> پیرایهٔ شرع امام حافظ دین را ز درش بلند شامیست در مدرسش از یسی بیانس

تلقین ده اصمعی و جاحظ از حافظ بوالملا تسامیست بسو صروکمینه مشر خوانسی

بنيه در سنحة بعد

الااستفرق بمشاهدته و صحبته مع وفورعلمه و كمال رتبته . توقّی في ربيع الأوّل سنة اثنتين وستّمائة او دفن بالمصلّی وله مراتية انشدها افيه قال الشيخ صدر الدّين

بقيه از صفحة قبل

بسر حافظ حفظ کرده قرآن طفقی متعالم است جبریسل حدوران ز سر نهاز گفتند بیریاست خزانه دار قرآن شهر همدان قبرار کاهش مدروس بود صدارس دین جبریدل امین بادوح ایسان بیشش ز بسرای درس تنزیدل ایسن قطه بندلند بساز کفتند کابن حافظ کیست گفتدرضوان بالای جنبان مندار جاهش هرجاکه نه اوست حارس دبن

الى آخر الابيات ١٠ براى مزيد اطلاع از شرح احوال صاحب ترجمه رجوع شود بمآخذ ذيل ا منتظم ابن الجوزى معاصر او ج١١ ص ١٠٥٥ معجم الا دياء ياقوت ج٣ص ٢٠٦٦ ابيست صفحا نمام ، معجم البلدان همو ٤ ، ١٠٣ - ٢٠٦٥ استطراداً اسمى از او بسرده و حكايت عنمى از او نقل نموده ، ابن الا نير ودول الا سلام ذهبى و ناريخ يافعى و نجوم الزاهرة و شدرات الدهب هر پنج در حوادث سنة ٢١٥ ، تاريخ كزيده ٢٨٧ ، نزهة القلوب ٢١ ، طبقات المتقاط ذهبى ٤ ، ينج در حوادث سنة ٢١٥ ، تاريخ كزيده ٢٨٧ ، نزهة القلوب ٢١ ، طبقات المتقاط ذهبى ٤ ، ١١١١ - ١١١ (كه اشتباه بسبار غريبي درخصوص اسم او دراين طبع منحوس حيدر آباد روى داد و بجاى حسن بن احمد نام او ٥ محمد بن سهل ٥ كه نام جد سوّم اوست جاب شده است و نام او و آباء او نا اين جدّ همه از بين افتاده است) ، طبقات القراء جزرى ١ ، ٤ - ٢ - ٢ ، عليقات النجاة سيوطي ٢١٥ ، ووضات الجنّات ٢٢٢ على النجائية القراء جزرى ٢ ، ٢٢٢ با اغلاط كثير، د در نام و كنيه وسال وقات او ١ اعلام زركلي ٢٢٢ ، -

۱ - عنین است این تاریخ و ان درهرسه نسخهٔ شدالا زار و این منافات سریح دارد با حکایتی که درشیرازنامه س۰۱۰ درضمن ترجمهٔ احوال ر کنالدین عبدالله بن عنمان فزوینی راجع بساحب ترجمهٔ حاضر یعنی ابوعبدالله اسمعیل [بن] حاکم خراسانی ذکر کرده که از آن بطبق نسخهٔ چایی شیرازنامه صریحاً معلوم میشود که وی تا سنهٔ ششصه و بیست درحیات بوده و ولی در نسخهٔ خطّی شیرازنامه مور تخهٔ ۲۳۱ بحای سنهٔ ششصه و بست سنهٔ ششصه و بازده دارد و بس علی ای خطّی خطّی شیرازنامه مور تخهٔ ۲۳۱ بحای سنهٔ ششصه و بازده دارد و بس علی ای خطبی بطبق شیراز نامه چه خطّی و چه چایی صاحب ترجمهٔ حاضر درسنهٔ ۲۱۱ یا در سنهٔ ۲۲۰ در حیات بطبق شیراز نامه چه خطّی و چه چایی صاحب ترجمهٔ حاضر درسنهٔ ۲۱۱ یا در سنهٔ ۲۲۰ در حیات بوده است بسی کونه تاریخ کتاب بوده است و یا دو تاریخ شیرازنامه یعنی ۲۱۱ یا ۲۲۰ و من کمان میکنم حاضر یعنی شدالازار غلط است و یا دو تاریخ شیرازنامه یعنی ۲۱۱ یا ۲۲۰ و من کمان میکنم بخلق بسیار قوی که در عبارت مین حاضر مابین دو کله آ اندین و سیمان عیدی ۲۱۰ و من کمان میکنم بخلق بسیار قوی که در عبارت مین حاضر مابین دو کله آ اندین و سیمان عیدی در عبارت مین حاضر مابین دو کله آ اندین و سیمان عیدی در عبارت مین در عبارت مین حاضر مابین دو کله آ اندین و سیمان عیدی در در در عبارت مین حاضر مابین دو کله آ اندین و سیمان عیدی در در عبارت مین در عبارت مین در عبارت مین حاضر مابین دو کله آ اندین و سیمان عیدی در در عبارت مین حاضر مابین دو کله آ اندین و سیمان عیدی در عبارت مین حاضر مابین دو کله آ اندین و سیمان و در در عبارت مین حاضر مابین دو کله آ اندین و سیمان از در عبارت مین حاضر مابین دو کله آ اندین و سیمان در در عبارت مین در عبارت مین حاضر مابین دو کله آ اندین و سیمان در عبارت مین در عبارت مین حاضر مابین دو کله آ اندین و در در در در عبارت مین حاضر در در عبارت مین در عبارت در عبارت مین در عبارت در در عبارت در

وله مصنّفات في هذا الشّأن و ممّا انشدني لنفسه:

الم تَرْنِي نَعَلَيْتُ نَفْسِي وَ شَأْنَهَا وَلا آشَتَكِي الدُّنْيَا وَلا حَدَّنَانَهَا لَهُ اللهُ عليهم.

٢٨٩ _ الشيخ محمد بن احمد السمر قندي

كان عالماً محققاً من اصحاب الشيخ شهاب الدين عمر ولمه وفقات بعرفة وبحاورات في الحرمين ، قال الفقيه المارأيت ارحم على الخلائق منه (ورق ١٦٨) ما طعم خمسة عشر يوماً في مدينة النبيّ صلّى الله عليه و سلّم وما اظهر حاله المحد تعقفاً و استغناء ، توقى في سنة ستّ و ثلاثين و ستّمائية و دفن بالمصلّى وحمة الله عايهم .

. ۲۹ ـ الشيخ ابو محمد ثابت بن[احمد بن] محمد بن ابى بكر الخجندى

آخر من روى عن ابي الوقت كتاب البخاري و قرأ عليه خلق كشير و نفع الله

يفية حراشي الإسامة آبل

زیراک علاوه بردوناریخ مذکور درشیرازنامه مضمون حکایت مزیور در کمال وضوح صریحات که صاحب ترجمه تا عهد سلطنت انابات ابویکر بن سعد بن زنگی در حیات بودهاست، وجلوس انابات ابویکر درستهٔ ششصه و بیست و سه بوده پس اگر آن حکایت مذکور درشیرازنامه صحیح باشد (وهبیج دلیلی پرعدم صحّت آن بدست نداریم) نتیجهٔ ضروری آن این میشود که وفات صاحب نرجمهٔ حاضر قبل ازستهٔ ۱۲۳ بیست نوی داده باشد،

۲ _ ضدير بجرور «له ﴿ وضدير قاعل ﴿ أنشه ﴾ هردو راجع است بغقیه مذكور در دو سطر قبل
 ر يعنى صاحب ترجمهٔ ندرهٔ ۱۲۲) ﴾

١ - رجوع شود بص ٤ حاشية ٢ وبنمرة ١٢٢ از تراجم ٠ -

۲ ـ این ترجمه بکانی از م سافط است ، وعنوان متن مطابق ق است ، ب ؛ الشیخ ابو محمد بن بنیه در سنمهٔ بند به الجمّاء الغفير روى عنه القاصي مجدال قاين أو غيره ، توقّى سنة سبعو ثلاثين وستّمائة بشيراز ودفن في مقابر المصلّى رحمة الله عليهم اجمعين .

۲۹۱ ـ القاضي مجدالدين اسمعيل بن نيكروز بن فضل الله بن الربيع السيرافي

امام الائمة و قدوة الأمّة بحر لا يُرَى سواحله " و حبر لا بروى من يساجله فمناقبه لاتمد و فضائله لاتحصى و مآثره المرضية و مساعبه المشكورة اربت على اعداد الحَصَى قد استغرق عمره بالدّرس والفتوى ليلاو نهاراً و احكم امره بالزّهد والتّقوى سرّاً و جهاراً ولم يزل عظيم القدر رفيع الهمّة تُقيّ الجيب عن الأدناس حتى ولى شرعبّات فارس كلّها فعدل بين المسلمين و عمّت بوكاته سائر بلاد المؤمنين و تأسى بسير إلسلف في ترك انزينة والتّكلّف لم يحتشد

ولميه از سقجة آول

ابی بکر الخجندی ، مقصود علاماللدین ابوسعد قابت بن احمد بن همده بنایی بکر خجندی است که اجمالی از ترجهٔ احوال او سابق در س ۴۲۵ حائبهٔ ۴ بنقل از طبقات الحقاظ ذهبی و تجوم النزاهرة و شفرات الفهب گذشت ، و کنبهٔ او چنانکه ملاحظه میشود بطبق هردو نسخهٔ ق ب از کتاب حاضر «ابو محده است ولی در هرسه مأخذ مذکور در سطر قبل دابوسعد» است وظاهر اهین روایت اخیر افرب بصواب باعد ».

۱ مقصود بدون شك قاضى مجدالة بن اسمعيل بن نيكروز آتى الذكر بالاقاصلة بعد است نه نواده وسمى او مجدالدين اسمعيل بن بحبي بن اسمعيل مذكور (نمرة ۲۹۳ از تراجم) چه اين اخيركه در سنة ۲۹۳ وقات يافته عصر صاحب ترجمة حاضريعني علاء الدين خجندي متوقى درسنة ۲۳۷ وا واضح است كه بهيچوجه درك نكرده است ، ۲ - چنين است عنوان در ق ب ، م ، و مولانا مجدالدين اسمعيل بن نيكروز عن [= بن] الفضل ، ، ودر حاشيه در مقابل اين عنوان د مولانا مجدالدين اسمعيل بن نيكروز عن [= بن] الفضل ، ، ودر حاشيه در مقابل اين عنوان بغطى الحاقي علاوه كرده اند ، «وقبل نيكروز بن زياد بن بهار السيراقي» ،
 ۲ - م ، ساحله ، ق - كذا في م ، ب ق ، رقبع القدر رقبع الهنة (بنكرار رقبع) ،

الجنود اذا ركب ولم يعقد البنود اذا غضب (ورق ١٦٨) قيل اقتنع بدرّاعة وعماءة مدّة خسين سنة لا يجاوزها و يقول لولا تعظيم الشرّع و تزيين الأمل في نظر العوام مالبستهما وكانت معيشته تأتيه من سيراف من ملكه الحلاللا يأكل من بيت المال ولا يتصرّف في الأوقاف على كلّ حال ، تُلْمَدُه اساتذة العلماء وافتخر به نحارير الفضلاء ففاق العلماء الأعلام و فضلاء الأسلام تقوى و ورعاً ونزاهة و ادبا و علوما فشب للعلم خادماً وللعلى مخدوماً ، وكان ممّا يتمثّل به كشراً :

ولم ابْتَذِلْ فِي خِدْمَةِ الْهِلْمِ مُهْجَتِي لِأَخْدِمَ مَنْ لَا قَيْتُ لَيْكُنْ لِأُخْدَمَا وَلَمْ ابْتَهُمُ وَمَا الْمُدَّمِينَ وَلَا كُلُّ مَنْ فِي الْأَرْضِ ارْضَاهُ مُنْهِمَا وَمَا تُعْدِمُ اللَّهُ اللَّهُ وَ وَهُن بِحَظِيرِتِهِ الْمُجَارِكَة رَحَة الله عليهم.

۱ ـ م : قنع ، ۲ ـ ب ق : طلك ، ۴ ـ رجوع شود بس ه ۲۸ حاشية ٤ .

٤ ـ كذا في ق و هامش ب ، م و مثن ب ، علماً ، ه ـ م ، للورى ،

۲ ـ در حاشیهٔ ق در مقابل این سطر کسی بعطی العاقی نوشته و شعر الفاضی الجرجانی و و در حقیقت دوبیت مفکور درمتن از جملهٔ ابیانی است مشهور از قاضی ابوالحسن علی بن عبد العزیز جرجانی منوفی در سنهٔ سیصه و نود و دو صاحب کتاب الوساطة بین المنتبی و خصومه و مطلع آن ابیات اینست :

۲۹۲ ـ مولانا ركن الدين يحيى بن اسمعيلا

العالم الربّاني و العارف الحقّاني " احيا " مآثر الخلفاء و ابّداركان الشريعة الغرّاء تصدّى لأمرالفضاء والأمامة في ابّان طراوته فأدّى حقّ الأسلام والشريعة بحسن ابالته و كفايته فشاع صيت عدله في الأقطار (ودق ١٦٩) و اشرق انوا علمه وعبادته على طوائف الأخيار والأشرار صرف جلّ اوقاته في العلوم والعبادات معرضا عن سائر المشتهيات و الندّات مقرّراً للحقّ في مركزه متحرّ با رضا المنتفى تعالى فيما يعنفي معطباً ما ينبغي لهن ينبغي متوكّلاً على الله معتصماً بحباه المتين وله كلمات فدسيّة منها:

اَلَا اِنَّ لِللَّرْحُمُٰنِ جَلَّ جَلَالُهُ خَفِيْنَا مِنَ الأَلْطَافِ فِي كُلِّ مَا يُقْضِى وَ رُبِّ فَضَاهُ كَانَ بَكْرَهُهُ الفَتْى إِذَا جَاء يَومُنَا جَاء بِالْقَدَرِ المَرْضِى آفُولُ لِنَفْسِى لاَ تَرْعَكِ مُلِمَّةً فَلا عُسْرَ اللَّ بَعْدَهُ أَيْسَوُ الْغَفْضِ

توقّي في جمادي الأولى " سنة سبع و سبعمائة " و دفن عند والده رحمة الله عليهم .

 ۱ ساین شخص پسر صاحب ترجمهٔ مذکوربلاقاصله قبل است ، واین قاضی رکن الدین بعیبی معاصر سعدی و صاحب وساف بوده و نیام او میکر "ر در وساف آمده است ، و سعدی را در مدح او غزلی است در بدایح که مطلح آن اینست ؛

با نفس خردمندان که در بند هوا ماند درآنصورت که عشق آید خردمندی کجا ماند رجوع شود بر سالهٔ « محدوحین سعدی » تألیف راقم این سطور محمدین عبدالوهّاب قزوینی طبع طهران سنهٔ ۱۳۱۷ شمسی س ۲۰-۲ » ۰ - ۲ - م « الصدانی»

۳ - تصخیح قباسی رسم الخطی - در هرسه نسخه این کلمه + احبی + مکنوب است ، رجون شود پس ۴۷ حاشیهٔ ۴ ، _ * و رضیت ٔ عنك رضاه (مدوداً) ، _ * و رضیت ٔ عنك رضی ٔ مقصور مصدر محض والاسم الراضاء ممدود عن الا خفش > (المان العرب) ، _

۹ - م « جمادی الا و آبی » را ندارد ، و در شیراز نامهٔ خطی و چاپی ، الرابع و المشر بن من رمضان » ،
 ۱ - چنین است تاریخ و قات صاحب ترجمه در هرسه نسخهٔ شدالا زار و شیراز نامهٔ خطی مور "خهٔ سنه ۱۸۳۳ من ۷۷ ب و شیراز نامهٔ خطی موزه بریتانیه بعلامت «ضعیم» ه ۱۸۱۸ و ورق ۱۵۰ ب.
 ولی در شیراز نامهٔ چاپی کلمهٔ «سبع از قلم افتاده است و آن غلط فاحش است ،

٢٩٣ _ مولانا مجدالدين اسمعيل بن يحيى ا

قاضي قضاة الأسلام و سلطان العلماء الأعلام و قدوة صناديد النّحارير و ارام الأثمّة المشاهير ذو الفضائل النّفسيّة و الكمالات الأنسيّة و الآداب الفاخرة والعلوم القدسية والممارف الألهية قد بلغ فيعلّوشأنه ورفعة مكانه وغزارة علمه و ناهة فضاله و كمال تقواه و ورعه ما يُحصُّرُ النَّسان عن بيانه و لا يتفصى عن عهدة امكانه فأي عام لم يدرسه و أي فضل لم يحزه و أي مرتبة لم ينلها و أي منزلة لهم يبلغها ؛ قد احياً " معالم العلَّة الحنيفيَّة " وساس بالأنصاف الرَّاعي و الرُّعيَّة ا ورق ١٦٩ ب) لم بوجد من بساويه ولا من يدانيه فيالدّرس و الفتوي والعلم والتَّمْوي درس العلوم سنين و قضى بالحقّ في العالمين و انصف العظلومين عمن الطَّالِمِينَ لَم يَخُلُّ فَطَّ عَنِ الوَصَوْءِ وَالطَّهَارَةِ وَلَم يَشُرُ عَ فَي قَضَايَاهُ كُلِّ يُومُ الْابِعِد الاستخارة صارفاً ساعات ليله و نهاره في قضاء ° حوائج المسلمين و دراسة علوم الدّين له فراسة كفراسة إياس و ذكاء كنّاته يطالع احوال سائر النّاس وانعام وافر يشمل اللخواص والعوام واكرام متواتر يسع اللَّثام فكيف بالكرام وله مقامات

۲ تصحیح قباسی ، - در هرسه نسخه ، احبی ، - رجوع شود پس ۲۷۵ حاشیهٔ ۲ و ص ۲۲۶ حاشیهٔ ۲ و ص ۲۲۶ حاشیهٔ ۲ ماشیهٔ ۲ ماشیهٔ ۲ ما در ق این کلمه خوانا نیست ، ب ، الحنفیهٔ (و آن غلط است چه صاحب ترجمه از معاریف شافعیه بوده است و شرح احوال او مفتلاً در طبقات الشافعیهٔ سبکی ۲ ما ۸۶ مه کور است) ، -

٤ ــ م ، للمظلومين ، ه ـ كذا في م ، ب ق ، بقضاء ،

علبة و كرامات ظاهرة جلية حكاياتها مثبتة في الدّفاتر و رواياتها سائرة في السنة الأوائل والأواخر وله تصانيف معتبرة و رسائل محبّرة و مساع مشكورة و مآثر مأتورة فمنها شرح المختصر في الاصول لابن الحاجب، و منها الفقه الكبير، ومنها الزيدة في القصوف، ومنها كتاب الركنية ، جلست مراراً بين يديه وسمعت منها الزيدة في القصوف، ومنها كتاب الركنية ، جلست مراراً بين يديه وسمعت بعضها عليه و أول ماشرعت في التذكير محتثلاً وصيّة جدّى الكبير ذهب بي خالو الله وعرض جلية حالي عليه فأ جازني احسن اجازة و اختصني بكرامة و عَزَازة و فال عليك بملازمة السنة وقعع البدعة (ورق ١٧٠) الله ثمّ البسني على ذلك خلعة أن فال عليك بملازمة السنة وقعع البدعة (ورق ١٧٠) الله ثمّ البسني على ذلك خلعة أن مامر عظيم و يَتَقَوِّى به عند كلّ خطب جسيم و قصة مجادلته اهل الصّلالة و ثباته امر عظيم و يَتَقَوِّى به عند كلّ خطب جسيم و قصة مجادلته اهل الصّلالة و ثباته على اوضح الدّلالة والجواب عن استفتائهم المدلّس والرّد على كتابهم الملبّس ثم حسم ايّاه عندالسّباع الضّارية والكلاب العاوية أن والسّلامة عن اذى انبابهم وحسم ايّاه عندالسّباع الضّارية والكلاب العاوية أن والسّلامة عن اذى انبابهم وحسم ايّاه عندالسّباع الضّارية والكلاب العاوية أن والسّلامة عن اذى انبابهم وحسم ايّاه عندالسّباع الضّارية والكلاب العاوية أن والسّلامة عن اذى انبابهم وحسم ايّاه عندالسّباع الضّارية والكلاب العاوية أن والسّلامة عن اذى انبابهم وحسم ايّاه عندالسّباع الضّارية والكلاب العاوية أن والسّلامة عن اذى انبابهم و

١ - كذا في م بالعاء المهملة ، ب ق : نخبرة (بالغاء المعجمة) ،

۲ ـ از ستاره تا اینجا در م موجود نیست ،

۴ - اشاره است بافسانهٔ راجع باین قاضی مجدالدین اسمعیل فالی که این بطوطه در سفرنامهٔ خود
 ۶ اس ۱۲۹ - ۱۲۹ مفسالا وسیکی درطبقات الشافیه ج ۱ س ۸۶ بنجو اجال ذکر کر دراند، و خلاصهٔ آن اینست که سلطان اولجایتو محمد خدابنده پس از آنکه در سال ۲۰۹ هفتصد و نه هجری مذهب شیعه را اختیار نمود بشمام ولایات خود احکام فرستاد که اسامی خلفاه تلانموا ازخطیه بیفکنند و برنام حضرت امیراامؤمنین و حسن و حسین علیهم الشلام اقتصار نمایند و درسگه اسامی حضرت رسول و اثبة اثنا عشروا نفش نمایند و در اذان حی علی خیرااممل بیفزایند و غیرذلك از میزات و خصوصیات مذهب تشیع و در تمامت ایران زمین فرمان او اجرا شد مگر در شیراز و بغداد وفزوین که سردم احکام سلطانی را نبذیرفنند اولجایتو فرمان داد تا قضاة سه شهر مزبوروز در قراباغ که بیلان سلطان بود احضار نمایند واؤل کسی را که آوردند همین قاضی مجدالد ین بود در قراباغ که بیلان سلطان فرمان داد که اورا درمیدان مخصوص حیوانات درنده بیفکنند ، و آن چنان بود که از شیمار بید رسان در نده بیفکنند ، و آن چنان بود که در فیمارین فرمان داد که اورا درمیدان مخصوص حیوانات درنده بیفکنند ، و آن چنان بود که مخصوص حیوانات درنده بیفکنند ، و آن چنان بود که در میمان و بین مناسد و سپس شیرها و سکهای درندقرا که برای دریدن مفشرین تربیت مفشرین تربیت بیشه و بند رها میکرده اند و سپس شیرها و سکهای درنده را که برای دریدن مفشرین تربیت بینه در صفحه به در صفحه بعد در صفحه به در صفحه بعد در شفت بعد در صفحه بعد در صفحه بعد در شفت بعد در صفحه بعد در سفحه بعد در شفت بعد در صفحه بعد در صفحه بعد در صفحه بعد بعد در

ترحيب اهل الرّحبة " آيّاه و الجواب عن كتابهم ممّا شاع ذكرها مع الرّكبان في الآفاق و أثبِتَ بيانها في الصّحائف والأوراق ، و خطبه و رسالاته و فصائده و مقطّعاته اربت على الآلاف و توقّرت على نقلها دواعي فضلاء الأطراف منها:

ينيه از سفحة ابل

کر ده بودماند زنجیر از گردن آنها برداشته آنهارا نبز در آن میدان رها میکردماند وآن حبوانات بالتطبع بمقصّر حمله كرده و وى ازترس جان از مقابل آنها بهرطرف ميكريخته و چون هيج مفرسي نداشته بالانخرء درندكان اوراكرفته و اعضاء اورا ازهم دريده كوشت اورا مبخورده اند وسلطان و حصار از این منظر فجیع نفریح میکرده اند . باری چون قاضی مجدالدین را در آن میدان افکنده اند شیرها و سکهای درنده اورا بو ثبده و دمهای خودرا حرکت داده ولی بهیچو ۴۰ متعر من او نشدهانده حلطان ازین معنی بغابت متعجب شده و پای بر هنه بجانب او دویده و برقدمهای او افتاده ويايهاي اورا بوسيده وهرجه جامه برانن داشته كنده وبوي خلمت داده واورة نزاد زنهاي خود برده و ایشان را فرموده تا همه اورا تعظیم و تکریم نمایند و از اوتبراک جویند وسیس اورا ماعطامای واقره و انعامات متکاتره و اعزاز و اکرام تمام بصوب شیراز مراجعت داده و صد باره ده ازفرای ناحبة جمكان قارس باو بخشيد داست ، انتهى كلام اين بطوط» - **راقيم سطور ك**ويد بانعس بلبغ در جبع كتب تواريخ منداوله مانند تاريخ ومثاف وتاريخ كزيده كه مؤلفين آن هردو كتاب معاصر سلطان مزبوريودهانه وذيل جاسم التواريخ ازحافظ ابرو ومجمل فصبح خوافي واندكرة دولتشاه وروشة الصفا و حبيب السير مطلقاً و اصلاً ذكري واثري ازين افسانهٔ مجمول واهي كذب صريع نيافتم و من اصلا و ابدأ شك ندارم كه مريدهاى ابن قاضي تروتمند با نفوذ شيراز اين اقسانهرا از روى عين همين کرنه اقسانهٔ که درحق" قدماء عیسویان و قباصرهٔ روم درفرون اؤل مسیعیت مابین تصاری از قدیم الا پام تا کنون معروف است و نبز از روی حکایت زینب که آبه و امام علی بن موسی الرَّمنا فرستگ آثار وضع و جعل صریح وقیح بروجنسان آن لایج است از روی دو حکایت مذکور برداشته انه ، و هم اکنون در عصر ماکمتر کسی است که سینمای میننی برقصهٔ دکوو وادیس» راکه جمیم جزئیان مین همین واقعهٔ اقکندن عیسویان را در عهد نرون قیصر روم در ویش سیاع ضاریه و یوانیدن آنها ایشانر؛ و تمر"ض نرساندن بایشان الخ که در کمال دأت با حیل و ندابیر معروفة عكاسيجزئيات آغرا در روي صعنه بعردم نشان ميدهند برأىالعين نديده باشد . ـ وحكايت زينب كفاابه وامام على بن موسىالرَّضا عليه السُّلام نيز دركشف الغبُّهُ على ّبن عيسي اربلي وازروى آن در جلد دوازدهم بعارالا نوار مرحوم مجلسي كه هردو كتاب مزيور يطيع رسيد. ودر دسترس عموم ناس است مذكوراست ،

۲ - رآخیهٔ بفتح را و سکون حاء مهملتین و با و موشده و در آخر تا مربوطه بدمنی زمین قراخ بسیار روباننده گیاهست که در وی مردم بسیار قرود آیده (منتهی الأرب) و مقصود اینجا همان میدان وسیمی است که از قرار افسانهٔ مذکور در قوق برای افکندن مقطرین در آنجا در پیش حیوانات درنده مهیا کرده بوده اند ،

عَلَى الْمَحَيَّةِ قَلْبُ الصِّبِ فَدْ وَقَفًا فَمَا حَدَا أَغَيْرَ مَنْ يَهُوَى وَمَنْ عَرَفَا كَيْفَ اصْطِبَارِى وَصَوْفُ الدَّهُ وَصَوْفَى عَنِ الْمُوادِ وصَفُو الدَّيْفِ قَدْ تَلِنَا صَلَمَى مُنَاكَى وَمَقْصُودِى وَمُعْتَصَمِى إِنْ طَالَ هِجْرَاأَهَا عَبِي فَوَا السَّاكَ عَلَمُ مُنَاكَى وَمَقْصُودِى وَمُعْتَصَمِى إِنْ طَالَ هِجْرَاأَهَا عَبِي فَوَا السَّاكَ عَلَمُ مُنَاكَى وَمَقْصُودِى وَمُعْتَصِمِى إِنْ طَالَ هِجْرَاأَهَا عَبِي فَوَا السَّاكَ عَلَمُ مُنَاكًى مَكْنُونِهِ وَكَفَا اللَّهُ مَا كُنُهُ الْقَلْبَ عَنْ صَحْبِي وَيُظْهِرُهُ قَدْمُ عَلَمُ اللَّهُ عَلَى مَكْنُونِهِ وَكَفَا اللَّهُ وَلَا اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَا اللَّهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَا عَلَالَ عَلَيْهُ وَلَا اللَّهُ عَلَيْهُ وَلَا اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَا اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَا اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَا اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَا عَلَيْهِ وَلَا اللَّهُ عَلَى عَلَيْهُ وَلَا اللَّالَةِ عَلَيْهِ وَاللَّهُ عَلَيْهِ وَلَا عَلَيْهُ وَلَا عَلَيْهُ وَلَا عَلَيْهِ وَلَالَا عَلَيْهِ وَلَا عَلَاهُ عَلَيْهِ وَلَا عَلَيْهُ وَلَا عَلَاهُ وَلَا عَلَيْهُ وَلَا عَلَاهُ عَلَيْهِ وَلَا عَلَى عَلَاهُ وَلَا عَلَاهُ عَلَيْهُ وَلَا عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَيْهُ وَلَا عَلَاهُ عَلَيْهُ وَلَا عَلَاهُ عَلَيْهُ وَلَا عَلَاهُ عَلَيْهُ عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَيْهُ وَلَا عَلَاهُ عَلَيْهُ وَلَا عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَاهُ وَلَا عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَا عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَا عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَا عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَا عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَا عَلَا عَلَاهُ عَلَا عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَا عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَا عَلَا عَلَا عَلَاهُ عَلَاهُ عَلَا عَلَا عَلَا عَلَاهُ ع

۲۹۶ _ مولانا سراج الدين مكرم بن يحيي،

(ورق١٧٠ب) كان قاضياً صادقاً عققاً عظيم الهيبة شديد العسلابية بشاد

۱ _ گذا في م ، ق ، حدى ، ب ، درى، _ «حدا الشي يعدوه أحداً وأ تبده ولا افعله ماحدا اللبل النهار اى ماتيمه » (ليان العرب) ، ت _ كذا في ق ب ، م ، صاف [= صافي] ، _ *
 ٣ _ كذا في ق ب ، م ، وكفى ، _ و كف البيت و كفاً بالفتح چكيد سقف خانه وو كفت السّعاني بالدهر وو كفت السّعاني الله و كفف البيت و كفاً بالفتح چكيد سقف خانه وو كفت السّعاني بالدهر وو كفت العرب بالتّامع كذلك (منتهى الأرب)،

له الحكام و يطيعه الداوك في الأحكام بدرس في المدرسة العبيدية أو يحكم بها ومه العالمات كثيرة على سائر الطلبة و اولى الاستحاق وصيت و شهرة بين فضاة البلاد و علماء الآفاق توفي في سنة اثنتين و ثلاثين و سبعمائة أو دفن في حظيرته و هة الله عليهم.

ه ۲۹ _ مولانا روح الدين احتي بن يحيي "

شرّ فنى مراراً بحسن تفقده و يمن تعقده وساعدنى الجدّ السّعيد عندتر دده و نودده و كان قاضياً عاقلاً والياً عادلاً جمع بين الشرع والسّياسة والطّاعة والرياسة داهمة عالية و رحمة متوالية و عزة سامية و نعمة دائمة ينفق على جميع الأفارب و الأجانب و يتصدّق على اولى الرّغائب من كلّ دانٍ و عازب و له معرفة تامّة و حذق عظيم في العكمة المنزليّة من اجراء الفنوات و تأسيس العمارات و تشييد

1 مارسة عميدية خيراز مندوب است بياني آن عبد الدين ابونسر اسعد افزرى وزير مروف انابك سعد بن زنكى كه بجملى از ترجمهٔ احوال او در س ٢١٥ حائبهٔ ٢ گذشت، و در س ه ١٥٠ در شرح احوال فاضى جال الدين مصرى نيز مؤلف اشارة بهدين مدرسه او نموده و گفته ، و فصنع قبيصاً [من الفرطاس] و عشى الى مارسة المولى الصاحب تميد اللدين أبى قصر و كان مولانا مهما فرغ عن درسه جلس على ذكة فى المعليز الرفع عاجات الناس الخ ٥ و در شيرازنامة خطى مور تغة سنة ٢٩٨ ص ٢٣٠ مين ايز در قصل تاريخ ملطنت انابك سعد بن زنكى مذكور تصريح كرده كه عبدالدين مزبور مدرسة در شيراز در معالمة در شيراز در فعيدة دري اصطغر [= دروازة اصفهان امروزى] بناكرده بوده و عين عبارت او اينست ، بعد از ذكر قصيدة صيديدة عبد الدين مزبور كويد ١ و وهمچنين از جلة ميرات مرضية اومدرسه ايست كه بعدرسة صيد شيرة است در معارت اسطخر بناكرده واز جلة مدارس معتبره است در شيرازه انتهى ، و اين عبارت بتمامها از نسخة جايى شيرازنامه افتاده است ٠

۲ چنین است تاریخ وفات این شخص در هرسه نسخه بدون اختلاف و همچنین در مجمل قصیح خوانی در حوادث همین سال ۷۳۲ ، _

آیان شخص برادر دیگر قاضی مجدالدین اسمعیل بن یعیی صاحب ترجمهٔ نمرة ۲۹۴ است ۰ -

المساجد والمدارس والقناطر والرّ باطات وانّ آثاره تدّل عليه، تو قَي في سنة ستّ و خسين و سبعمائة 1 و دفن عند ابيه و اخو به رحمة الله عليهم.

٢٩٦ _ مولانا محب الدين محمد بن مكرم بن يحيبي "

القاصلي المتدبّن العادل الباذل المشفق على خلق الله ما رأيت في الفضاة بحسن خلقه و وفور شفقته على خلقه (ورق 1۷۱) و جزالة جوده وسخارته وكال عفّته وطهارته وكان ممّن بطعمون الطّعام على حبّه " مواظبًا على اوراد حسنة جزيلة من وظائف طاعات ربّه وصلت الى خدمته كشيراً وحصلت من بركانه اجراً كيراً وممّا نقلت من خطّه الشريف:

راشني اليؤ بمايي عنايي فما اليؤ بغال بالقصار الصفر ال في السفر الطوال بالقصار الصفر ال في السفر الطوال ليس بالمغبوب شرعا من شرى عيزاً بمال والفتى من جمل الأنسسوال المباب المعالي بالنها بد تحر المعالي النها بد تحر المعالي الرجدال

توقّى فى سنة . . . و سبعمائة [؛] و دفن فى الصّفّة المقابلة لحظيرة ابيه و اخوي^{، ؛} رحمة الله عليهم .

الإفية جرا ستحلة يده

۱ = چنین است تاریخ وفات این شخص در هر سه نسخه بدون اختلاف و همچنین در تر چهٔ قارسی
کتاب حاصر بقلم پسر مؤلف عیسی بن جنید س۱ ۱ ، بنا بر این معلوم میشود که هردو براند
یعنی قاضی مجدالدین اسمعیل بن بحیی سابق الذکر (نمرهٔ ۲۹۳) و ساحب تر چهٔ حاصر هردو دد
یکال وفات یافته بودهاند ، ۲ - این شخص پسر صاحب تر چهٔ نمرهٔ ۲۹۶ یعنی سراج الدین
مکرام بن بحیی است ا س ۳ - م افزوده ، مسکیناً و بتیماً و اسیراً ،
 ۵ حرای آحاد و عشرات در هرسه نسخه سفید است ، ۵ د گذا فی م یعنی بیا، مثناه تحدانیه

٢٩٧ _ مولانا علاء الدين محمد بن اسحق ا

القاضى الفقيه الفاصل العالم العاقل الكامل نال من العلوم بعظ وافر و من العاه والعال بنصيب متكاثر تقديمسك بذيل مولانا و استاذنا العلامة قوام الدّين ابي البقاء ، وكان ذا طبع و قاد و ذهن نقاد فَجَدّ جِدْه ، في طلب المرام و طال وَ تَدْه ، و كَدْه في تحقيق المسائل والأحكام حتّى بلغ رتبة يقصر عنها فضلاء الزّمان و لم تباغها الأمثال والأقران من شيوخ العشيرة والشّبّان مع ما يكثر له من موانع الاستحضار والتّحقيق من الاشتغال بشرعيّات المناصب و دينيّات المراتب، وممّا سمحت به فريحته (ورق ١٧١ ب):

وَ مَا المُجْدُ اللَّا بِاعْتِنَائِكَ وَاثِنَىٰ وَ مَا النُّورُ اللَّا مِنْ جَبِينِكَ صَادِقُ

لِمَانُ المُمَالِي بِالْعَيْلَالِكَ تَاطِئُ زَمَا الجُودُ الْامَا عَلَيْكَ مَدَارُهُ

وابه از مشحة ابل

فهل از ها مضیر ، ق ب نقطهٔ یا و ا ندارد ، به ضیر مجرور در «اخویه» ظاهراً راجع است به البه دیمنی درحظیرهٔ بدرش سراج الدین مکرام بن یعیی ودو برادر بدرش بجدالدین اسمعیل بن بعیی و روح الدین اسحق بن بعیی ، نه دو برادر خود ساحب ترجه که اصلا ذکری از آنها (اکرفیالواقع دوبرادری داشته) در کتاب حاضر نشده نه قبل ازین و نه بعد ازین ، الم نتجه الد در مرادر ترجه بعدازتر حمهٔ آنه ندشته شده ، براین شخص طبراً سیارتری بلکه نشره ما بنجه

 ۱ در م این ترجمه بعداز ترجمهٔ آتبه نوشته شده ، _ این شخص بظن بسیارفوی بلکه تقریباً بنجو نطح و یقین یسر صاحب ترجمهٔ شمارهٔ ۲۹۵ یعنی روح الدین اسحق بن یعیبی است ، _

أ - ق ب بجای «متكاثر» وافر كامل ، - " - رجوع شود بنمرة ٣٣ از تراجم كتاب حاضر» - الله في اساس البلاغة « جد في الأمر وا جد [اجتهد] و من المجاز جد به الأمر وجد جده» [اى بفتح العيم في الغمل و بكسر ها و ضم الدال في جدا كما هو مشكول في طبعة دار الكنب العصريّة] ، - ه - يفال و كد فلان امراً يُكِدُهُ و أَدْداً { بالفتح] اذا مارسه وفسد و مازال ذلك و كدى بضم الدواو اى فعلى و دأيسى و دارسي و لسان العرب] ، الاسم افزوده ، العالية ، -

توقَّى في سنة و سبعمائة ' رحمة الله عليهم .

۲۹۸ _ مولانا صفى الدين ابوالخير مسعودبن محمدبن ابي الخير "

استاذ العلماء و مرجع الفضلاء و معدن النرهد والكرامة والولاية وينبوع

۱ د چنین است این تاریخ وفات در م یعنی جای آحاد و عشرات آن سفید است ، و بهمین نحر بوده است نیز در ترجمهٔ کتاب فارسی کتباب حاضر بقلم پسر مؤانف در نسخهٔ که وی از روی آل ترجمه ندوده بوده چه او این عبارت را انتظار ترجمه کرده د و متوفی شد در سال هفتصه ر چیزی از هجرت ۲۰۰۰ واسمی در ق ب تاریخ وقات صاحب ترجمه ۱۰ سنه ستَّ و خمسین و صبعمالة ۱۱ مرقوم است، وماكمان ميكنيم حجته اين تاريخ ق ب باحتمال قرى بايد سهونــــاخ باشد چه اكر صاحب ترج، در سنة ۲۵۲ وفات يانته بود، لازمة آن ابن ميشود که صاحب ترجم، و پشرش روح المد" بن اسعيق (ترجمهٔ شمياره ۲۹۵) و عنش مجدالمة بن استعبل (ترجمهٔ شميارهٔ ۲۹۳) هر سه دریك سال وفات یافته بوده اند ، و این تصادف واضح است که فی نفسه هیج استبعادی تدارد ولی عدم نمرش مؤاف بفاکر این تصادف نسبهٔ نادر بعثی وفات پدر و بسر و عم هرسه در بك سال آنهم سه نفري كه مؤلف بتصريح خود او با هرسهٔ آنها معاصر و معاشر و دوست بسود، مضافاً بعدم وجود این تاریخ وفات نه در م و نه در ترجمهٔ فارسی کتاب بقلم پسر خبود مؤلف می اختبار احتمال غلط بودن دو نسخهٔ ق ب را در ذهن خواننده توابته وبلکه جد"اً تأبید می نماید. و اگر فیالواقع این حدس ما صعبح باشد علت آن ظاهراً این خواهــد بودکه چونکات نسته دو مرتبهٔ مکرار قبل از در ترجمهٔ حاضر کنمات ۱ سنة ستّ و خمین و سیمنانه ۱ و ا در تاریخ وقان دو نفر از اعضاء همین خانوادهٔ قضاهٔ فالبین نوشته بوده (بعنی هم در نمره ۲۹۳ و هم در نمرهٔ ه ۲۹ از تراجم) لهذا این رقم در ذهن او من حبث لایشمر منتقش و مرتکز شده بوده و با<mark>ز در</mark> مرتبهٔ سؤم در این ترجمهٔ حاضر هین این رقم از قلمش جاری شده بوده است ، و نظایر اینکو^ن اشتباهات من حيث لايشمر ناسخ ناشي از تكرار متعادكامة برحس وي مكرار ديده شده است ا ٣ ـ چنيناست اين عنوان در ق ب ٠ م ، مولانا صفي الدين ابوالخبر مسمود بن محمَّله بن عليَّ ٠ -در عنوان این ترجمه در هرسه نسخهٔ شدالاً زار بظن بسیار فوی بلکه تفریباً بنجو نطح ویفین دو اشتباء بزرگ روی داده است یا ازنتاخ یا بظن قالب ازخود مؤلف ، **اشتباه اول** عبارت است از ایشکه نام پدر مسعود در هرسه تسخه «محمد» نوشته شد. و حال آنکه در جمیم مأخمـذی 🎶 اسمی از صاحب ترجمه برده اند مانند شیرازنامه هم جایی س ۱۶۵ و هم خطی مور گنبهٔ ۴۳۸ س ۱۵ الف. ومجمل قصيح خوافي درجوادث سئوات ۲۱۲ و ۲۵۲، وكشف الظنون درعنوان كشاف ، ج ٢ س ٣١٤ س ٣ ، و از همه بالاتر در ديباجة شرح قصيدة اشكنوانية عميدالدّين يتبة ور ستبجة بعد

ا صفاء والتواضع والسخاوة حقق المانين سنة في الدرس والفتوى والبر والنفوى والبر والنفوى والبر والنفوى و ملابسة الأعمال و الأشغال الجليلة و افاضة النوال و الألطاف الجزيلة وكان وحيداً مشاراً اليه في العربية و سائر العلوم الدينية ، و من مصنفاته العالية كتاب تهذيب الكشاف كتبها اخلاصاً و حسبة و اعاطة للأذى عن طريق اهل السنة ، و مما سمح به خاطره الشريف:

وَلَـمُ نَنَفَكُرُ أَنَّ ذَا الدَّهُوَ دَائِرُ •صُروفُ اللَّيَالِي وَالْجُدُودُالعَوَ اثِرُ • * الله غَرُّنَا خَفْضُ اللَّبَالِي وَطِيبُهَا فَيْثُنَا غَلِيلًا ثُمَّ فَمَرَّقَ بَيْنَنَا

بقيه الإصطبابة قبل

۱ - م ۱ ه تر (بجای حقق) ۱

در شیراز نامهٔ جایی س ه ۱ و خالی ورق ه ۸ نام این کتاب تنقیح کشاف مسطور است ،
 این مصراع که صاحب ترجمه بنجو تضمین آنرا در ایبات خود گنجانیده است از جملهٔ ایباتسی است بسیار مشهر ردر کتبادب و تواریخ از عمر وین الحارث الجره می بامندا شین عمر والجرهمی باختلاف افرال رئیس قبیلهٔ جرهم که سکنهٔ اصلی مگه بوده اند و قبیلهٔ خزاعه آنها را از مگه بیرون کردند به درسندهٔ به درسندهٔ به درسندهٔ به

فَـلَا تَمْتَرِزُ بِالدُّهُو إِنَّ تَعِيمَهَا إِلَى بُـؤْسِهَا إِمَّا تَفَكَّرُتَ سَائِرُ إِذَا نَابَكَ الأُحْزَانُ فَاللهُ قَادِر وَلَا تَبَأْسُن مِن رَوْحٍ رَبُّكَ صَاحِبِي توقّي في سنة تمان و سبعين و ستمائة ' و دفن بحظيرته العالية رحمة الله عليهم. ٢٩٩ _ مولانا قطب الدين محمدبن ابي الخير ٢

ولده العالم الوحيد المشار اليه (ودق ١٧٢) والحبر الفريد المدار عليه

And derive It was

و خود بجای آنها صاحب مگه و آن نواسی شدند ، و مطلع آن ابیات اینست،

انیس و لیم پسیر بنگلهٔ سامیر و الهم يترابع واسطاً فَجَلُوبٌ الى المنعلى من ذي الأراكة حاضلُ صروف الليالي و الجدود العوائر ُ

كأنالم يكن بينالحجنون الرالطفا بلسي نخن كتا الهلهما فأبدادنا

رجوع شود براي بنيَّة ابن ابيات فاثنة بمعجم|البلدان درعنوانالحجون (بنقديم حاء مهملة برجيم) و نیز در عنوان مگه و واسط ، و بعلاوه در غائب کتب ادب و توازیخ و مسالك و مبالك در فصل بناء مكه و غلبة خزاعه برجرهم عدَّة از اين ابيات ذكر شده است ٠ ـ

۱- چنین است این تاریخ وفات در م ، ب ق ، توقی فی سنة ستین وسنمانة ، ولی در ق پیاضی قبل از سنین ۰ دارد ۰ در ترجمهٔ قارسی کتاب بقلم پسر مؤلف س ۱٤۷ ، ۵ متوفی شد در سال ششمه و شعبت » ٠ .. ظاهراً دو نسخهٔ ب ق و ترجمهٔ فارسي كتاب هر سه غلط فاحت است از نگاخ یا ازخود مؤلّف و تذریباً بنجو قطع و یقین صواب همان نسخهٔ م است چه او لا ً خود مؤلّف سابةً) در س ۱۱ در ترجمهٔ روح الدًّا بن عبدالرَّقب بن عبدالله بن الجنبه در ضمن حکایتی تصریح كرده استكه وفات روح الدِّين عبدال ِّقب مذكــور وصفى َّالدِّين ابوالخبر قالي (صاحب ترجمهٔ حاضر) و شبخ نجیبالدین علیّ بن بزغش هرسه درماه شمهان سنهٔ د تمان وسیمینوستهانهٔ « روی داده بوده است . و ثما فيها در شيرازنامه هم نسخهٔ چاپي س ١٤٦ وهم نسخهٔ خطي موراخهٔ ٨٣٢ ص ۵ ۸ ب نیزصریحاً واضعاً وفات صاحب ترجمه را درستهٔ « ثمان و سیمین و ستمانهٔ » ضبط کرد. است یعنی بعبته بطبق م درمورد مانجن فبه وبطبق هرسه نسخهٔ شدّ الا ّزار در س ۲ آگذشته • ـ ٢ - چنين است عنوان درهرسه نسخة شدًا الا′زار ، اين شخص بتصريح مؤلف يسر صاحب ترجماً بلافاصله قبل است ، _ ونخفي نمانادكه در وسَّاف س ٧ ه ١ نام صاحب ترجمه «قطب الدين عمود» چاپ شده است بجای «قطب الدین محمد» و آن غلط فاحش است چه در جمیع مآخذ دیگری که ذکری از صاحب ترجمه کردهاند مانند همین کتاب حاضر درهرسه نسخه و شیرازنامهٔ خطی مورّخهٔ بتيه در سنحة بعد

فاق العلماء في كشف حقائق التنزيل وبيان اسرار التناويل وفاز بالقدح المعلّى والنّصيب الأوفر الأعلى من فروع المذهب واصوله و تمهيد قواعد ابوابه و فصوله و جمع من اقسام العلم والفضل والكمال مالم بجمعه احد في عهده وصرف عمره في نشر العلوم والآداب راسخاً في اعلاء السّنة و الكتاب شرع في درس الكتب وقد ناهز العشرين فأ فاد حتى جاوز السّنين و صنف في الدّين كتبا معتبرة فصر عنها البلغاء و عجز عنها الأذكياء و تخرّج عليه العلماء الأفراد وتأدّب به فضلاء البلاد ومن مصنفاته كتاب التقريب في التفسير ، وتوضيح الحاوي في الفقه ، و شرح التوضيح له ، و شرح اللباب ، و شرح القصيدة العميدية ا ،

وهيه از صفحهٔ قبل

۸۴۳ س ۸۵ و چایی س ۱۶۵ و تجفهٔ العرفان نی ذکیر سند الأقطاب روزبهان نسخهٔ خطی كيابغانة ملك در طهران ورق ١١٩ . و از همه بالاتر در مقدّمة شرح قصيدة اشكتوانيه تأليف خود همين صاحب ترجة حاضر نسخة بسيارقديمي كتابخانة مشهد ونبز نسخة كتابيغانة مجلس درطهران ٠ ومجمل قصيح خواني درحوادث سنة ٣٩٣ ، وكثف الظنون درعنوان • كثاف • وعنوان • لياب في النحو ﴿ قَرْ جَمِيعٌ مَأْخَذُ مَدْ كُورِهُ بِدُونَ اسْتَنَا نَا صَاحِبُ تَرْجَهُ حَاضَرَ قَطَبِ الدَّينَ محبَّد مسطور است نه قطب الدين محمود ، پس جاي هيچ شك وشبهة بانسي نميماندگه نسخة مطبوعة ومثاف در مورد مانجن فميه غلط فاحش است وبايد «محمود» را درعبارت او به «محمّد» تصعيح كرد ٠ -١ _ قصيمة عميدته همان قصيمة اشكنوائية عميدالة بن اسمد ابزري است كه در حواشي ص ٢١٦ اشارهٔ اجمالی بدان نمودیم وانشاء انهٔ باز در حواشی آخر کتاب راجع بهمان صفحه مفطّلاً از آن بحث خواهيم كرد ، و تسمية آن يقصيدة عميديّه يهمان مناسبت ثقب ساحب آن هميدالدين است ولى بعدها ابن قصيده **بقصيدة اشكنو افيه** مشهور شده است بمناسبت ابنكه عميدالله بن اسعد مز بور این قصیده وا در قلعهٔ اشکنوان از قلاع فارس 🖦 وی در آنجا بعکم اتابك ابر بگرین حمدين زنكي محبوس بود و در همانجا نيز در احدى الجماديين سنة ١٢٤ او را يتثل آوردند حاخته است ۱۰ قصیدهٔ مزبور در آخر معلقات سبح چاپ طهران (یا تبریز ۶) در سنهٔ ۱۳۷۴ تعری در سد و ته بیت بطوح رسیده است و نیز در ازوپا در سنهٔ ۱۸۹۴ میلادی در مجلهٔ سامی (– روو سمیتیك) باهنمام مرحوم كامنت هوارن مستشرق فرانسوی در صد و یازده بیت منتشر شده احت - و از این شرح قطباللیّین محمله قالی برقصیدهٔ مزیوره یدك نسخهٔ كامل بسیار قدیمی که درماه صغرستهٔ ۷۲۶ یعنی فقط سیزده سال بعد از وقات شارح کتابت شعد در کتابخانهٔ مشهد موجود است ، ویك نسخهٔ دیكر نیزكه قریب یك ثلث از آخر آن افتاده است دركتابخانهٔ مجلس شوری درطهران محفوظ است (رجوع شود بغهرست کتابغالهٔ مشهدج ۳ س ۱۸۱۰ وقهرست کتب غطى كتابغانة مجلس تأليف اعتصامي س٨٣١) -

و الاغراب في الاعراب، وكان يقول غذيت بلبان العلم و حِنْكُمتُ بثمر ة الفضل واوّل طعام ذقته في الدّنيا كان من حاصل الدّرس * و الفتوى و ذاك انّ ابن خرج يوم ولادتي لترتيب ما يحتاج اليه ولم يكن في يده شيُّ فتحيّر في امره ولا يدري ابن يأخذ وبأيّ سبب من الأسباب بتوصل فرأي خيمة من بعيد فتوجّه اليها فأنا فافلة من التَّجار راجعة من جز الر البحار (ورق ١٧٢ ب) وقد نزلت هناك تقصدهم فاستقبله تاجر فسلّم وقال يا مولانا اللهي واقعة عجيبة فاسمعها ثمّ اشر علي فيها بما تری من علمك فقلت " و ماهي قال ان لي شريكماً و بيني و بينه جارية مشتر كة قداشتر بناهامن مال كان بيفنا و فد ابتليت بعبها و أنّ شريكي لا برصيان تكون⁴ لى كَملاً ولا يبيمني نصيبه منها وانا لااقدر على تركها ؛ فال فقلت انَّ الأمرسهل لو كانت تحبُّك قال هي تحبّني فلت انا اسمع كلامها فأدناني الي الخيمة فسألتما هل تحبّینه ° فقالت هو احبّ الّی من سمعی و بصری قلت اتماهدین ان لا تختاری عليه احداً قالت بلي فأخذت عليها العهد و الميثاق ثمَّ قلت للرَّ جل اعتقها فتعتم الرَّ جل وكره ذلك فقلت اعتقها ففيه ما يسرُّك وأنَّ المتني يسري الي جميعها ثمُّ تَتَوْوُجُها ؛ فاعتفها و تنزوّجها فلم يَنْشَبُ ` أنّ جاء شريكه فقال ابن فلانة فقال كان من امر ناكذا وكذا فصر خ بالتّشنيع و صرّح بالتّسبيع ^٧ فلم بنفعه ذلك ثم الّ التّاجر

ا - چنبن است درهرسه نسخه بنین معجمه ، و در س ه ۸ س ه از کتاب حاضر چنانکه گذشته اسم این کتاب در ق ب بصورت ۱ الأمر اب بعبن مهمله مسطور است . . ۲ - ۱ العلم ۱ . ۴ - ۲ العلم ۱ . ۲ - گذا فی م وهو الفتواب لاغیر ۱ ق ب ۱ هل تعینه ۱ تا - گذا فی م ۱ ق ب ۱ فقم نشب ۱ لاغیر ۱ ق ب ۱ مفتی تقعیل از سیم پسین مهمله و باه موخده و عین مهمله ۱ ق ۱ بالتثبیم (بشین معجمه ۱ ب ب اصل جمله را تدارد ۱ د صواب بدون شبهه همان نسبیم بسین مهمله است بطبق معجمه ۱ ب ب اصل جمله را تدارد ۱ د صواب بدون شبهه همان نسبیم بسین مهمله است بطبق معجمه ۱ به به در صفحه بد

الأول جاءتي بمفط كبير فيه مكر كثير و قرطاس فيه مائة دينار فاعتذر الي و دعالي، قال مولانا فلّها ولدت اطعموني من ذاك السّكر ورتبوا اموري من ذاك السّكر ورتبوا اموري من ذاك المال (ورق ١٧٣) و تعليقاته و فوائده اكثر من ان بحيط بها التّفر بسر او بحصرها الكتابة والتّحرير، ومن منظوماته الفائقة المتبنة ،

نَا قَوْمُ ابْنِي ضَعِيفٌ عَنْ زِيَارَتِكُمْ بَحَقَ مَا بَيْنَنَا مِنْ نَعَلَّمَةٍ زُورُوا مَنْ كَانَ بَتْرُكُ أُسْبُوعِما اَجِبَّقَهُ بِلَا الْيَقَاءِ فَدَعُوى خُبِّهِ زُورُ

توقّي في سنة و سبعمائة أو دفن عند والددر حة الله عليهم .

بليه از صفحه ابن

نسخهٔ م که تفعیل فیاسیاست از کیفه پذیمه مانها از پاب منع ای طعن عنیه وعایه و شنمه (اسان العرب و معجم!لأدیاه ج ۳ س ۳ م ه س ه) واکرچه باب تفعیل از بن مانهٔ بعضی مذکور در کتب لفت نیامده والی چون معنی غالب این باب برای تمکنر است و در مورد مانحن فیه نیز مراد همان معنی تمکنیراست یعنی بسیار دشتام داد اورا وعیب گرفت وطعن براو زد ایها مؤلف برای سجع بانشنیم باب تفعیل آنرا قباساً استعمال کرده است ۱ -

۱ - كذا في م . ق ب ، قرطاساً (كه لابد يتوهم معنى اعطانى است در عامل معطوف عليه
 اى اعطانى سفطاً كبيراً . . . وقرطاساً الخ) ، -

٣٠٠ مولانا كمال الدين ابوالخيربن ابي نصربن ابي غسان ا

الحبر البحر النحرير ذو العلم الفائض الغزير ، جمع كمال الأعراق الى جمال الأخلاق، و شرف الأرومة و الجذم السي شرف المزيّة والعلم و احيا رسوم الآخلاق، و شرف الكتب فجدد آثارهم و اعلى منارهم و صنّف كتاب الزلال من نظم ائمة الغال و لعمرى انّه العذب الزلال و الرّحيق السلسال بل الصفيق الجريال قد هبّ عليها الشمال مشتملاً على نظم كسلك اللا ل و نشر كالسحر العلال فأشعاره المنفى من ماء الغمام اذا شيب به الشهد و اسجاعه اذكى من نفحات فأشعاره المنفى من ماء الغمام اذا شيب به الشهد و اسجاعه اذكى من نفحات

ه - درهبیجیث از کتب لفت متداوله صفیق به منبی که مناسب مقام باشد یافت نشد و من شگی ندارم
 که مؤلف د صفیق ، را در اینجا بستی شرابی که یا آب نمزوج کرده یاشند یا شرابی که از ظرفی بظرفی دیگر نقل کرده باشند ناصاف کردد استعمال کرده است و آنر اینادت خود که بو اسطهٔ ضعف او در عربیت غالباً اشتفافات قیاسی از خود میسازد فعیل بستی مفعول فیاسی ساخته از مشقق الشراب آیصیق مدفقاً از باب ضرب که بستی جا بجا کردن شراب است از خی بخسی دیگر تا صاف کردد یا نمزوج کردن شراب اب نقیبل فال حدان مر نامت از صفحه تصفیفاً از باب نقیبل فال حدان مر نامت از صفحه تصفیفاً از باب نقیبل فال حدان مر نامت ا

يُسْقُونَ مِنْ وَرَدُ الْبِرِيْضُ عَلِيهِم بُرَّدِي يُصَافِقُ بِالرَّحِيقِ السَّلَسَلُ

١ - الجريال والجريالة [بكسر الجيم] التعمر الشديد العمرة (لسان المرب) ، ..

۷ د تصحیح قیاسی ۱ د در هرسه تسخه ۱ د فاشعارها ۱ ما ملاحظه شود در جملهٔ پلاقاصله بعد ۱
 د و اسجاعه ۱ بتذکیر شمیر در هرسه تسخه ۱ د

النسيم فاح على الغزامي والند أفلله دره فما أجمل ترتيبه و ما اكمل تركيبه الشهد البلاغة والفصاحة انه مالك اعتهما و أيقر النظم و النشر انه راقم وشيهما و معلم ارديتهما كأن لسان الفضل نطق بلسانه اوهزة المجد آملت على بنانه ارسراج الهداية أشعل من ضميره (ورق ١٧٣ ب) او قطب الدراية داراً مع تعبيره و فما من كلمة الاوسورة الدرف متاوة فيها و ما من فقرة الاوصورة الطرف مجلوة في مبانيها عداصاب شواكل المراد و طبق مفصل السداد و الخذ بضبع الكلام كيف شاه و اراد عبد ألكتاب ذخيرة لأرباب الأدب و فريعة لهم الى التسلق بأعالى الرقي تب و عمدة الطلاب في محاصراتهم و محاوراتهم و عوراتهم و معاصراتهم و محاوراتهم و معاصراتهم و محافراتهم و معاصراتهم و معاصراتهم و المؤلف المؤلف المؤلف المثل المثل هذا فليد يو الأسلاف للأخلاف و الأوائل للأواخر و الشباق لسافة الرقاق " و من قصيدته الفريدة التي سماها و الأوائل للأواخر و الشباق لسافة الرقاق " و من قصيدته الفريدة التي سماها والأوائل للأواخر و الشباق لسافة الرقاق " و من قصيدته الفريدة التي سماها

۱ سعیج قیاسی مظنون ، ق ب ، السند ، م ، السند » به نظیمت اون وتشدید دال اوعی از بوی خوش که در آتش ریزند و بدان بخور کنند یا بیمنی عنبراست (کتب لفت) ، و احتمال اوی بیز میرود که این صور نحتفنهٔ متن تصحیف ، راشه باشد بفتح را ، مهمله و سکون نون که نوعی از درخت خوش بوی بادیه است ، و شاید این معنی مناسب از با مقام باشد بقرینهٔ معادله با خوامی که هردو از نباتات خوش بویند نه از بخورات ، قال این الدنینه ،

أَ أَنَّ مَتَقَتَ وَرَقَاءً فَى رُونَقَ الضَّعَى عَلَى غَلَى غَلَى غَلَى النَّبَاتَ مِنَ السَّرَّسُدِ

مِكُنِتَ كَمِنَا بِيكِي الْعَرْبِينُ صَابِابِيةً وَذَابِتَ مِنِ الشَّوقِ المِبرُّحِ والصَّةُ

۲ - المحجج قياسى ، رجوع شود بس ا ه ؛ س ا ۱ - ق ، وشيمهما ، م ، وشمتهما ، ب ، وشمتهما ، وشمتهما ، وشمتهما ، الله مثل ابن ميماند كه مؤلف درست معنى قطب را نميدانسته كه نسبت دوران بآن داده است و كويا آنرا با محيط المشاد نمود، است والا يديهي است كه قطب دايره هيجونت حركت نميكت وسكون لازمة اصل تعريف آنست ، ع له طأفة يضم طاء وسكون راء مهمانين شكفت ونادر از هر چيزى طرف جم ، ه له تنقيط قياسى ، نسخ با تنقيط ناقس يا قاسد ، للضم بفتح الضبح بفتح المضد كانها وقبل ثلايط تقول اخذ بضبعه وجنب بشبعه واخفت بضبعه اذا نعشته ونؤهت باسمه (اسان واساس) ،

 آ تنظیط این سه کامه قباسی است ، تسخ با تنقیط ناقس یا قاسد ، سبان بضم سبن و تشدید موحدة جسم سابق است یعنی بیش قدمان وییش روان ، یعنی این کتابرا پیش روان قافله برای کسانی که برسافه قافله میباشند یعنی منقدمین برای مناخرین باید ذخیره نمایشد ، مفتاح الآمال تفاؤلاً بالنّجع في المال: وَدُو فِطْنَةٍ لَيْسَتْ تُغَالِيخٍ صَدْرَهُ أَنْحُو الزّمَاتِ لَا يُقَلِّقِلُ خِمَاتُهُ النّحُو الزّمَاتِ لَا يُقَلِّقِلُ خِمَاتُهُ لَـهُ عَزَمَماتُ فَاطَعَاتُ كُمَا نَهَا وَ آثُو الدُّرَادُ رَأْي فِي النَّحُطُوبِ كَمَا نَهَا وَ آثُو الدُّرَادُ رَأْي فِي النّحُطُوبِ كَمَا نَهَا

مُدَدُ خُنُكَ مِمَا لَقُولَ النَّقَيِّ اِذَا غَدَا وَ خَشْهِي فَخُراً اَنَّيْنِي قَدْ جَلَوْتُدَهُ قَوْفِرْ عَلَى مِقْدَدَارَكَفَيْكَ ' مَهْرَهَا

زُلَالًا وَ مَمَا فِيهِ قَمَدَىٰ وَ شَوَائِبُ عَرُوسًا وَ الْمَتَ الْيَوْمُ مُولَاتَى خَاطِبُ قَحُاءَتُكَ بِتَكُراً وَهْمَى خَسْنَاء كَاعِبُ

أَمْ يَاللُّهُ مِن أَقُوَ الْ الظُّمُونِ الْكُو ادِّيبُ

صُرُوفُ اللَّيَالِي وَاللَّهُمُومُ العَوْ ارْبُ ا

صُدُورٌ رِمَاجٍ أَشُوعَتْ أَوْ قَوَاضِبُ

شُمُوسٌ أَنَارَتُ آوٌ نُجُومٌ ثُوَاقِبُ

(فررق ۱۷۴) توقمي صي محرّم سنة تمان و اربمين و سبعمائية و دفن في حظيرته رحمة الله عليهم .

٣٠١ مولانا عماد الدين عبدالكريم بن عبداللطيف بن مذكور بن حامد بن اسحق الفالي

الملامة الجليل الفدوة؛ الفهامة النّبيل الأسوة؛ فاق متأتّعري زمانه بالعنوم العربيّة والفقه و غيرهما ذا ادب ملكيّي و خلق مرحتيّ و زهد كامل و ورع بالمنغ

۱ - ۱ : القوارب ، معموم عوازب بعنى اندوههائي كه بواحظة طول زمان و بعد عهد از نظر دور شده وافقط دربعضي احیان واحوال وتحصوصاً درشب بشخس هجوم می آورند ، قال النابغة ، و صدر اراح اللبل عازب عله العن عنه العنون من كل جانب اراح ای رد بقال اراح كلان علی قلان حقه ای رد علیه وازاح الر اعی آلا بل والغنم ای رد ها الی الدراح (اقرب الموارد) ،
 ۱ الی الدراح (اقرب الموارد) ،

۳ ـ گفتا فی ق ب ، م ، گفك ، ۳ ـ چنین است عنوان در ق ب ، م كامات این!سحق الفالی از اندارد . ـ

فه حصل في غرّة شبامه على بعض علماء عشيرته و اصحابه ثمّ على مولانا السّعيد نه ام الدّين ابي البقاء ' فأتقن الأدبيّات كلّها عنده و جمع الأصول و الفروع واحكمهاثم سافر الى بعض الأطراف وحج بيت الله الحرام و دخل بعض بلاد الشّام وسمع الحديث و روى و لمّا انتهت اليه رياسة اهل العلم و فُوِّض اليه تدريس المدارس المعتبرة والأمور العظام حسرعن ساعد الجهد وشمرعن ساق البجد في اعلا، سنّة رسول الله صلّى الله عليه وسلّم و تَشْرِ دينه المتين " و ياسماع احاديثه المالية فصحح التسخ كلها وقابل امهات الكتب في الفنون واستنسخ المطوّلات والمختصرات؛ كثيراً و صححها حسبة لله تعالى فوقفها على المملمين و صنّف كتبا كثيرة أمنها حواشي الصحيحين وبعض الكتب السبعة "، وحواشي الكثف ، و رسالة الدعوة و الترغيب الى اجل ما يرغب اليه الاديب أ ، (ورق ١٧٤ ب) و رائة التسلية ، و رسالة الجمعة ، وتلخيص الأذكار، و تلخيص سلاح المؤمن ، و مقدمة في الاعراب و غيرها ؛ و كانت جلّ اوقائه بل كلّ ساعاته مصروفة بتهيئة اسباب سفر الاخرة لاينتف الي مال ولا الي جاه وعرضوا عليه القضاء مراراً فلم يقبلها ؛ صاحبته في بعض الأسفار فراقبته باللَّيل والنَّهار مع ما استمرَّت [بيننا] نواعد المحبّة واستحكمت مراثر الألفة وتَأْخَذَتُ اسباب الاعتقاد والأخلاص في صحبة مولانا السميد" وعجلسه الفاصّ فكان رحمة الله عليه سرّه وعلانيته مُقَارِبَين

١ ــ وجوع شود بنمرة ٢٣ الزتراجم ، ٢ ــ بناء متناة فوقانيه در هرسه نسخه ،

۳ - از ستاره تا اینجا در ب موجود نیست ۱ - ب ه کنیر ۱ - ۱ - برای بیان مقصود

از کتب سیمه رجوع شود یس ۸ ه حاشیهٔ ۱۳ - ۱۳ - ق ب د ادیب (بدون ال) ۲

٧ _ تُأخَذُ الشيء [من باب التغلُّل] الرام يعف بعضاً (افربالحوارد ٣ ، ٤٠٠) ،

٨ ــ يعني قوام الدّين عبدالله مذكور در صحاضر سطر ٢ ،

و فعله و قوله مُقارِنَيْن لا يعيل المي تكلّف و رباء ولا ينريغ عن جادّته المستقيمة الى بدعة و هوى يبكى على نفسه في اللّيالي و ينظم في الزّهد و المواعظ ابياتياً كاللّا لي منها ما قال في آخر قصيدة :

عُبِيدُ الْتَكْوِيمِ الْمُسْتَكِينُ قَمَاءَةً خَيْرُ ضَعِيفُ ذُو قُصُورٍ بِكُرَةٍ الْعَرِيقُ خَيَاءَ خَجْلَةً مِنْ ذُنُوبِهِ فَلَيْسَ بُوَّ دِى شُكْرَ شَمَّةٍ نِعْمَةِ عَرِيقُ خَيَاءَ خَجْلَةً مِنْ ذُنُوبِهِ لَغَدُامٍ لِخَدَامٍ لِمُأْنَفُ إِنْ مُنَا أَنْ اللهِ اللهَ اللهِ اللهُ ال

(ورق ۱۷۵) اجاب الله دعاءه فمضى بالأيمان والنّوبة و الشّهادة و ختم له الأمر بالخير و السّعادة ان شاءالله فمي سنة . . . و سبعمأته ° و دفن بدعض حظائرهم رحمة الله عليهم .

٢٠٠٢ مو لانا امام الدين عبد الرحمن بن عبد اللطيف بن مذكور المحدد اللطيف بن مذكور المحدد الخوه كان من محققة علماء الدهر ومدققة فضلاء العصر قدادي حبّعة الأسلام وسافر الى الشّام و حصّل الأسانيد العالية و وقع له مسموعات شريفة فدرّس في

١ - كذا في النسخ الثلاث ، ولم نفهم المقصود من هذا التعبير،
 ٢ - ١٠ تأنيث ضمير راجع بغرب بدون شك بمناسبت ازادة معنى عنرية است يعنى فبر،
 ٤ نصب فعل بمناسبت وقوع آنست بعد از شرط و جزاء كه مشابه وقوع آنست بعد از نفي وعليه حلى قوله تعالى ان يشأ يسكن الرابح فيظللن رواكه على ظهره . . . و يعلنم الذبن بجادلون في آياتنا مالهم من مجيس على قراءة النصب في يعلم (انظر شرح الرضى على الكافية في باب تواصب الفعل) .
 ه ـ جاى آحاد وعشرات درهرسه نسخه سفيد است ،

جنین است عنوان در ق ب ولی ب ابن آبل از ملاکور را ندازد ، م این مدکور ، را ندازد ، م این مدکور ، را ندازد ، د این شخص بتصریح مؤلف برادر صاحب ترجهٔ آبل است ،

المدارس المعتبرة وكشف عن المسائل المعضلة واجتمع عليه اعيان الفضلاء واعوان الملة الفرّاء وكان في الرّهد والمعرفة في زمانه فائقاً وفي المواعظ والنّصائح على الراسه سابقاً و من تصانيفه كتاب مفتاح الامال في اصلاح الاعمال ، و رسالة التحفة الحسنية في الفوائد السنية ، و كتاب اضاءة الشمس في النهبي عن اضاعة الصلوات الخمس ، و منظومة الكافية في النحو "، وله رسالات مرغوبة و قصائد السنة في مدح رسول الله صلّى الله عليه وسلّم والزّهديّات وغيرها ، منها ما قال في الخرقصيدة :

(ورق ۱۷۵ پ)

فَيِنْ سُكُو الْبَهُويَ نَفْسِي آفِيقِي وَخَافِي مِنْ مُقَاسَاةِ النَّكَالِ وَنُومِي وَ اعْمَلِي فِياللهُ عِداً وَجَهْداً مَااسْتَظَفْتِ بِالْامْلالِ وَتُومِي وَ اعْمَلِي فِياللهُ عِداً وَخَهْداً مَااسْتَظَفْتِ بِالْاَتِحَالِ فَأَنَّامُ الشَّبَابِ لَقَدْ أَوْلَتْ وَضَيْفُ الْمُمْرِ آذَنَ بِالْرَبْحَالِ فَأَنَّامُ الشَّبَابِ لَقَدْ أَوْلَتْ وَضَيْفُ الْمُمْرِ آذَنَ بِالْرَبْحَالِ فَأَنَّامُ السَّرَوبِ بِلَا الرَّبِيَابِ إِذَا بَلَغَ النَّهَالُ اللهِ النَّوالِ النَّوالِ النَّاوَةُ اللهُ النَّهَالُ اللهُ النَّوالِ النَّهُالُ فَي جَلَيِي وَاللهِ النَّيْسِ وَمُوراً مِنْكَ فِي جَلَيِي وَ بَالِي النَّالِي النَّهُالِي وَاللهِ اللهِ اللهِ الْمُعَلِي وَاللهِ النَّهُالُ اللهُ الل

۱ ـ ب ق ، النسبحة ، ۲ ـ در ق بعد از این کلمه بعقدار دوسه کلمه بیاض است ، ـ
 ۲ - م ، الذاب ، ٤ ـ این مصراع مأخوذ است از بیتی از متنبی که شاعر بنجو تضمین در

اشمار خود گنجانیده است. وقبله ا

رمانی الدهر بالارزاء حتّی قصرت اذا اصابتنی سهام ع م د و اعملی شه د

فنؤادی قنی فشاء من نیال تـکشرت النصال علی النّصال

وَ مَقْفِرةً وَ مَرْحَمَةً وَ عَفْدواً وَآصَلِيْحِ رَبِّ فِي السَّذَارَ بُنِ حَالِيٍ توقّي في سنة . . . وسبعمائة أودفن في حظيرته رحمة الله تعالى عليهم .

> ۳۰۴_ القاضي سراج الدين ابوالعز مكرم م بن العلاء م بن نصر بن سهل م

استاذ العلماء ومرجع العرفاء والأولياء قدم شير ازلاً فادة الدين فنقلد القضاء سنبن و نشر العلم و ادى حق العمل قال الفقيه "هو شبيخ الأثمة والصدية بين كان افضل اهل زمانه ما تكلف فط في افعاله ولافي احواله لافي اللباس ولا في الحكم بين النّاس مع ما كان له من كمال جاهه و نباهة فدره و و فور علمه و فعنله و كانت

٣ - حتين است اين كلمه درهرسه نسخه يدون اختلاف - ـ رجوع شود يس ٢٧٤ حاشية ٩ - ـ

عنین است عنوان در ق م دین سهل را ندارد ، ب نصرین سهل را ندارد .

ه ـ رجوع شود بشمارهٔ ۱۲۲ از تراجم کتاب حاضر 🗓

عِنَّ او فاته مستغرقة بالأفادة و الدَّرس وكلَّما خلامجلسه عن الملَّا اشتغل بالذَّكر الجلّي والآكان دائم الذَّكر الخفي وكثيراً ما ينشد من شمره (قارق ١٧٦):

وَ تَعْتَادُ غَدْراً فِي عُهُودِ الْمُواثِقِ " وَ مَخْبَرُ هَا مُسْتَوْبَلُ غَيْرُ رَائِسِ وَإِنْ عَطَفَتْ فَالْمَطْفُ لَيْسِ بِصَادِقِ تَمَجَلَ بِالْمَعْرُوفِ قَبْلَ الْمُواثِيقِ الذِهِ سَبِيلٌ غَيْرُ فَطْيعِ الْمَلَائِيقِ و دفن بأعالى المصلى رحة الله عليهم. هَى الدَّارُ تَدرُّمِي آهَلَهَا بَالبَوَ الِيقِ فَسَنْظُرُ هَا مَاشِئْتَ خُسْنَا وَ بَهْجَةً إِدَابَطَشَتُ فَالْبَطْشُ لَيْسَ بِكَادَبٍ وَمَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا وَوَشْكَ اتَقْضَائِهَا وَمَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا وَوَشْكَ اتَقْضَائِهَا وَمَنْ يَبْنَغِي مِنْهَا خَلاصًا فَمَالِهُ وَمَنْ يَبْنَغِي مِنْهَا خَلاصًا فَمَالِهُ

١ - تصحيح قباسي مشكوات ، _ ق بدون نقطة قاء ، ب ، قحر نهم ، م تبزيهمين صورت ولي بدون هيچ نقطه ، _ _ و كثيرا ما ترد الفاحشة بمعنى الزنا ويسمى الزنا قاحشة وقال إلله تعالى الا ان بأتين بفاحشة مبيئة » (لمان العرب) .

أو الله عن المعلى الله عنه المسلم الم

٣٠٤ _ القاضي صدر الدين ابو مسلم بن على بن العلاء ١

جمع العلوم الدينيّة وافتى وسافر "الحجاز مراراً ولقى الشّبخ شهاب الدّين عمر السّهر وردى ولبس الخرفة من بده ونشر العلوم بالتدّر بس و تو لّى نيابة القضاء و تصدّى لتربية العلماء و الصّلحاء و كتم المكاره و صبر في بلاء الله، فاجأه "الحمام في ربيع الآخر سنة ثلاث وستّين وستّمائة ودفن عند عمّه السّميد رحمة الله عليهم.

ه ٣٠٠ مولانا مظهر ؛ الدين ابوعلى الحسن ، بن محمود الزيداني ،

العالم المحقِّق المتقن " المفتى لا حكام الدّين المتين " المفسّر لكلام ربّ العالمين

 ١ - اين شخص بفرينة سريحة سباق عبارت مؤأف درآخر ترجه = ودنن عند عنه الأحيده مضافاً بقرينة اتحاد نام جدًا او با نام پدر صاحب ترجمة قبل برادر زادة صاحب ترجمة بلافاصله قبل است ٢ - رحوع شود بس ٥٠ خاشبة ٢٠٠

(ورق ۱۷۹ ب) الشارح لأحاديت سيد المرسلين درّس الكتب و شرحها و صنّف في كلّ فن بأكمل بيان و اوضح عبارة و افاد النّاس سنين مع انّه كان اكمه ، تُلّمذَ لمو لانا امام الدّين البيضاوي وكان له فائد يقوده الى حلقة درس مرلانا قطب الدّين فيكثر عليه السّؤال و لتصانيفه يمن و بركة تشهد على حسن بنه و اخلاصه توفّي في محرّم سنة اثنتين و ستّين و ستّيانة و دفن بأعالى منابر المصلّى رحة الله عليه.

٣٠٦ الشيخ ابوالفتح النيريزي.

المالم العقيه المدرس الر اهد قدم شير از فاعتقده الأتابك و فوض اليه

بف از صفحة قبل

مورد صاحب ترجمهٔ حاضر آنام یکی از پسران شبخ سیف الدین باخرزی معروف بتصریح مجمل اسبح خواقی در حوادث سنهٔ ۱۹۱۱ (نسخهٔ آقای نخجوانی) **مظاهر اللّـ بن مطاه**ر ابودهاست . ودر س ۱۲۲ س م از کتاب حاضر نیز بسان اشاره شده است .

جنین است در هر سه نسخه و لی در کشف الظنون در موضع مذکور در حاشیهٔ ۲ شام او حسین مسطر راست و ۱۰۰۰ جنین است واضعاً در ق بزا معجمه و یاه مثناهٔ تجنانیه و دال مهمله والف و نون وسیس یاه نسبت و نیز چنین است در کشف الظنون در موضع مذکور در حاشیهٔ ۲ در هردوچاپ و در شیرازنامهٔ خطی مو ترخهٔ ۸۳۳ این کشه پدون نقطه است ولی در شیرازنامهٔ خطی مو ترخهٔ ۱۳۳ این کشه پدون نقطه است ولی در شیرازنامهٔ چاپی س ۱۳۹ این نسبت و رملانی ۲ جاپ شده است واین بدون شات تصحیف همان کلمهٔ زادانی است و

🗴 - حرف دؤه الين كلمه درهرسه تسبخه تاء مثناة توفائية است نه باء موشده كما يسكنان ينوهم .

۱ . متوقی درسنهٔ ۲۱۷ ، رجوع شود بشمارهٔ ۲۱۲ از تراجم ، .

٣ - تفريباً بنحو قطع ويقين مراد صاحب ترجمهٔ شمارهٔ ٢٩٩ أست ،

أخذا بدون ال أي النسخ باضافة المحرّم الى السنة .

نا ما چنین ناست این آثاریخ وقات درهر سه نسخه ، ولی در کشف الظنون چاپ جدید استامبول ۲ ، ۱۹۹۹ در تمان عنوان » مصابیحالمیته ، ۱ تاریخ وقات او در سنهٔ ۲۴۷ چاپ شده و ظاهر آ باید غلط باشد بخدوس که در چاپ قدیم اصلا تاریخ وقات او مذکور نیست ، .

يتبه درسقعة بعد

المدارس فلم يقبلها فبالغ معه حتى قبل مدرسة فدرّس فيها سنين كثيرة يقوم اللّبل و يصوم النّهار ولم يتناول من اموالهم شيئاً ولم ينا كل من افوات شيراز بل كان ينقل اليه الخبر من بلده لأفطاره و يقول لست ممّن يترك الحلال الموروث و يفطر بطعام لا يُدرّى من اين أخِذ و فني اتى شيء صوف ، و كان الشيخ ابو الحسن كردويه أ يتردّد اليه في كلّ اسبوع مرة فيجرى بينهما اسرار في المعرفة ، تو أو في سنة اربسع عشرة و ستّمائة و دفن بأعالى المصلّى ، و قال الفقيه صائن الله بن حمّد بن سلمان في مرتبتهما (ورق ١٧٧):

سَمْقَى اللهُ أَبَّمَامُ الْحِمَى وَ سَمَّاكُمَا فَهَا أَنَارَ اضِ أَنْ أَرَى مَنْ رَآكُمُا فَطُوبِنَى لِنَمْسِ أَنْ تَكُونَ فِيدَاكُمَا فَطُوبِنَى لِنَمْسِ أَنْ تَكُونَ فِيدَاكُمَا غطيلَى مَأْبَى الدَّهْرُ أَيِّي آرَاكُمَا وَقَدْكُنْتُ لَا أَرْصَنَى بِدُونِ لِقَائِكُمْ فَدَيْنُكُمَا نَفْسِى إِرْصَا لَا تَكَلَّفاً رحة الله عليه ,

بنيه ازمنتجهٔ تبل

ولی در ورق ۲۱ بناه مثناه فوقانیه و با مؤحده مرقوم است ، ب م اصلا این نسبت را ندارند ،
 ولی در ورق ۲۱ بناه مثناه فوقانیه و با مؤحده مرقوم است ، ب م اصلا این نسبت را ندارند ،
 معلوم نیست مهاد کدام اتاباک است ولی از ملاحظهٔ تاریخ وفات صاحب ترجمه کده در سه علوم نیست مهاد خلن فالب مراد اتاباک سعدین زنگی (۹۱ ه - ۹۲۳) با باحثمال ضعیف برادر او تکلهین زنگی (۹۱ ه - ۹۲۳) با باحثمال ضعیف برادر او تکلهین زنگی (۹۱ ه - ۹۲۳) با باحثمال ضعیف برادر او تکلهین زنگی (۹۱ ه - ۹۲۱) با باحثمال ضعیف برادر او تکلهین زنگی (۹۱ ه - ۹۲۱) با باحثمال ضعیف برادر او تکلهین زنگی (۹۱ ه - ۹۱ ه) باشد ،

۱ ـ شمار ۱۹ ازتراجم، ۲ ـ شمارة ۱۲۲ ازتراجم، ۲ ـ «نفسی» وا باید منصوب
بنز ع خانش فرش کرد ای قدینکما بنفسی چه فَدی بَفیی هیچوقت دو مقمول بالا واسطه نمیکیره
بلکه فقط یك مفعول بلاواسطه ویك مفعول بواسطه میگیرد یفال قدیت بدالی ویتفسی فال الله تمالی
و قدیناه بذیح عظیم (لسان باختصار) »

[ترجمة اخرى له بهامش نسخة ق ١]

هو المولى الشيخ جمال الدين ابو الفتح محمد بن الطاهر النير بنرى ابن من تلامذة الحافظ ابني موسى المديني و روى كتاب لباب التفسير عن ابن ابني مريم عن مصنفه ابني مريم عن مصنفه ابني مريم عن مصنفه المن مريم عن مصنفه الشيخ الأمام فخر الدين ابني عبدالله الشهير بابن ابني مريم موكان مدرسا للمدرسة اللالابكية و فقل عنه ولده المالية والجماعة فقلت لمه اتأمرنا باعتقاد علد وفاته فل للفقهاء عليكم باعتقاد اهل السنة و الجماعة فقلت لمه اتأمرنا باعتقاد السنة والجماعة فقلت لمه اتأمرنا باعتقاد السنة الشيخ الأشعري المال السنة السنة والجماعة فقلت لمه اتأمرنا باعتقاد السنة السنة السنة والجماعة فقلت لمه اتأمرنا باعتقاد السنة السنة والجماعة فقلت لمه اتأمرنا باعتقاد السنة ال

۱۰ د شمایر مجرور «عنه» و « واده » راجع احت بصاحب ترجمه جمال الدین ابوالفتح محمّد بن الطّاهر النبربزی - -

۲۰۷ ـ الشيخ صفي الدين محمود الخبري ا

كان عالماً فقيها محققاً كاملاً ذا احوال شريفة حميدة ما اطلع احدعلى اوراده و كوشف في آخر عمره بأحوال الآخرة فبكى كثيراً و ما طعم و لا ذاق حتى فارق الدّنيا في جمادي الأولى من سنة تمان واربعين و ستّمائة ومدفنه في جوار شيخه ابى الفتيح وحة الله عليهم.

٣٠٨_الشيخ زكى الدين الكازروني

كان زاهداً زكياً عالماً مرضيًا ذا اخلاق ملكية وآداب نبوية بلغ مبلغ اهل الولاية ولاحت له اعلام العناية وكان مولانا فطب الدين محمّد " بن ابي الخبر بعتقدة اعتقاداً تامّا و بنزروه مراراً في كلّ اسبوع تبجيلاً واحتراماً فاتبعه في ذاك ذريّته و سرى " ذالك الاعتقاد الى افاضل عشيرته و روى في سببه انّه كان يقوا سورة الانعام في بعض الاسحار فلمّا اتى على ذكر الانبياء صلوات الله عليهم راه

۱ - ب نسبت الخبرى را تدارد - . الخبرى فناهراً بسكون با موحده است منسوب بخبر كه تلفظ مستحدث آن خفر است وآن بلوكي است معروف درفارس درهجده فرسخى جنوب شرقى شيرازا رجوع شود بس ۱۶ حاشبه ۲ صائبه ۲ ماشبه ۲ ماشبه ۲ ماشبه ۲ ماشبه ۱۱ ماشبال ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبال ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبال ۱۱ ماشبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماسبه ۱۱ ماشبه ۱۱ ماشبه

به به وقال يارب بحقُّ هُؤُلا الَّذِين ذكر آهم فيكتابك (ورق ١٧٧ ب) وامرت حيبك محمداً باتباع هداهم وطريقهم ارنى ولياً من اوليالك فلما نام قيل له في منامه اذهب الآن التي الجامع المتيق فاصعد منظر يحيي * فان فيه احداً من اولياءالله فانتبه وذهب سريعا الي المسجد و صعدالمنظر فاذا الشيخ زكتي الدين طأل بده و فرح بما وجده فجعل بتردد اليه و بجلس متواضعاً بين يديه و مدحه مرة بقصيدة مائة "ببت فأنشدها عليه فاثما ثم احضر فرطاساً فيه مائية دينار فوضعها عنده وقال هذه جائزة القصيدة ثم دعاه الي بيته فأركبه ومشيفير كابه وانتفاه الموالي، وكان مولانا السّعيد عدالدُ بن عروره و يعتقده و قدمدحه ايضاً بأبيات ، وكان له اطعام عام وانعام تام ان نول عليه صيف واحد احصر طعام جماعة وأن نزل عليه مائة رجل جاء بطعام ثلاثمائة و اكثر حتى أن الحكمام يتحبّرون في شأنه الله من اين ينفق و كان صاحب كر امات شائمة في الألسنة ومن جملة اشعاره : در راه خدا جان ده و فرياد مكن ورجان ندهي طريقه بنياد مكن یا خانه در بن محلّه آباد مکن يادرره دينهمچو زكىره روباش دفن في بعض حظائر الموالي فيسنة . وسبعمائة ° (ورق ۱۷۸).

ا سب م بجای این سه کلمه ۱ با آباعهم ۱ ۲ - گذا فی النسخ ائتلات ۱ - ۳ - ب م ۱ من ما الله ۱
 ا خااهر آ بقرینه نمت ۱ الشعید ۱ یعنی مرحوم باسطلاح امروزه مراد قاشی بجد الدین اسمعیل دو مصاحب ترجه ۱ ۲ ۹ ۲ (رجو عشود بس ۲۸۸ مطابق ۲۸۸ مطابق ۲ مصاحب ترجه ۱ ۲ ۹ ۲ (رجو عشود بس ۲۸۸ مطابق ۲) ۱ - ۱ م - جای آجاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ۰

٣٠٩ ـ مولانا شمس الدين محد الاملي

من جهابذة العلماء واساتذة الفضلاء كان جامعاً لأقسام النقليّات والعفليّات قدم شيراز في عهد سلطنة الشيخ ابني اسحق فتلقّي قدومه بأوفر احترام و رأب الموره بأبلغ اهتمام و جمله مدرّساً في مدرسة ابيه واحتف به كلّ فاضل نبيه و آن فبل ذلك مدرّساً في المدرسة الفازانيّة بتبرير و له مصنّفات كثيرة متناً و شرعاً ومن جلتها كتاب نفائس الفنون و عرافس العيون جعرفيها من كل فن من الفروع والا صول والمتقول والمعقول رسالة جامعة شاملة لمقاصده حاوية لا صوله وقواعده و قد نلت شرف عالسته و مكالمته مراراً كثيرة و كان مفتخراً بموالاة اهل بيت رسول الله عليه و سلّم معاديا المن عاداهم و من اشعاره المتكلّفة آ:

وَكُمْ بَيْنُ فَلْمِي وَالْأَمَانِي بِخَائِلْ وَ أَيْدِي بِخَاجَاتِي وَ لَسْتُ بِنَائِلٍ وَ آيْدِي بِخَاجَاتِي وَ لَسْتُ بِنَائِلٍ وَلَمْ أَوْ فِي الْحِرْمَاكِ مِثْلِي بِعَائِلِ ا ِ الْمَى كُمُ أُزَجِي بِالتَّمْنِي مُدَّارِياً اللَّى كُمُ أَزَى الْجُهَّالَ أَرْبَابَ أَرْوَة وَلَمْ أَرَ فِي الآفَاق غَيْرِي بِفَائِقٍ *

۱ جنبناست عنوان در م ، ق ، مولانا شمس اندین الاملی، ب ، مولانه شمس اندین محمدالالهی،
 ۲ جنبن است در هر سه نسخه یعنی و عرائس العیون با واو عاطفه ولی در کشف الطنین وخودمنن جایی نفائس الفنون که در سنة ۲۰۰۹ میری و باز مجد دا در ۲۳۱۳ میری در طهران جاپ شدد ا نی عرائس انعیون دارد (با نی بجای واو) . .

وَلَمْ الْتَنْهِعْ بَوْمَا بِتَلْكَ السُّسَائِلِ أَوَاخِرَ عُمْرِى مُلْحِقًا " بِالأَّوَائِلِ بَجْمُعِ الْمُعَالِي وَاكْتِنَالِ الْفَضَائِلِ وَلَازِلْتُ مِنْ اشْكَالِ عُدْمِي بِسَائِلِ

وَكُمْ مِنْ رِسَالَاتٍ وَقَمْتُ بِوَشْيِهَا اللّهِ وَقَمْتُ بِوَشْيِهَا اللّهِ وَقَمْتُ بِوَشْيِهَا اللّهِ مَا كُنْتُ الرُّبْجِي وَاللّهِ مَا كُنْتُ الرُّبْجِي قَمْ اللّهِ اللّهِ عَمْمٍ صَرَّفَتُهُ قَالَا اللّهُ اللّهُ اللّهُ عَمْمٍ صَرَّفَتُهُ فَاللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ عَمْمٍ عَمْمٍ صَرَّفَتُهُ فَاللّهُ اللّهُ الللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ الللّهُ اللّهُ اللّهُ اللّهُ الللّهُ اللّهُ اللّهُ الل

(قادق ۱۷۸ ب) تو فَى فى سنة . . . و خماين و سدمهائة ^عودفن بيعض تلك الحظائر رحمة الله عليهم .

. ٣١ ـ مولانا شرف الدين ايوب°

كان فاصنياً عالماً فاصلاً فقيها حنفي المذهب ولاه السلطان مبارزالدبن مند وغيرها مند وغيره شرعيات المسلمين فقضى بالنيّابة سنين و درّس في الفزاريّة وغيرها مدّة مديدة فنشر العلم و نشر جو اهر الكلم و راعى حقوق العباد و رتّب زاد سفر المعاد في في سنة . . . و ستّين و سبعمائة أو دفن * في المقابر الجنوبيّه أو ممّا استفدت من دكاته :

١ ــ باز باه ٠ بوشيها، زائده است شدوداً در مقعول به مثل لايقرأن بالسّور ٠ ــ

۲ بعنی مدرسة قزاریة شیراز ، رجوع شود بس ۲۵۰ حاشیة ه ، ۸ کفا تی ق بعنی جای آحاد آن بیاض است باواو عاطفة قبل از عشرات ، ب م ، فی سنة سنین و سیمیانة (بدون بیاض و بدون واو عاطفه) ، ۹ ب به بیمش نشك العظائر ،

فَقَدْ عَزْ فِي الدَّارَيْنِ وَاسْتَوْجَبُ النَّاا عَلَى سَمْيِهِ فَضْلٌ سِوَى الْكَدِّ وَالمَّاا وَمَمْنُتُوشُهُ الْمَرْدُودُ لَا يَقْتَضِى الْمُفَى إِذَا السِّرُّوَ الْإِنَّا عُلَانُ فِي الْمُوْمِنِ اسْتَوَى الْمُوْمِنِ اسْتَوَى الْمُوَ مِنِ اسْتَوَى الْمُو وَ إِلَى خَالَفَ الْإِنَّالِيَا اللَّهِ مِنَا لَهُ كَمَا خَالِصُ اللَّهِ مِنَادٍ فِي السُّوقِ فَافِقِ رحمة الله عليهم .

٣١١ _ مولانا عماد الدين محمود " القزويني

العالم الخاشع الكامل الهنواضع قدافى علما، الجهابذة أو لازم كبار الأساندة و اخذ اصناف العلوم و جمع اشتات الفنون ذا حظ تام من العبادات و الطاعات و اوراد كثيرة في سائر الاوقات و له خط حسن رائق لا نمحوه بدالاً دوار عن صحائف الليل والنهار وممّا نمّقه بيده (ورق١٧٩):

نَسِيمُ الصَّبَا" إِنْ زُرُبِ الرَّضَ آحِبَّتِي بِسِقْطِ اللِّوِيَ حُوشِيتِ طُرْقَ الْمَهَالِكِ بِحَيْثُ قُلُوبُ الْمَاشِقِينَ تَزَاحَمَتُ فَضَاقَتُ عَلَى الْمَادِينَ تَهُمُ الْمُسَالِكِ

۱ - المقام یفتضی ، استویا ، ۲ - کفا فی ق (۶) ، ب م ، الدنا ، - ثمیر کنگ ر کیات نا مفهومی است ، ۳ - ق جای « معمود را سفید گذارده است ، ۶ - گذا فی النسخ ، والصّواب ، جهابدة المنسام ، او العلمام الجهابدة ، ه - سبا بمعنی باد معروف موزنت است (محیط المعیمط وافرب الموارد) ، و انسیم « کشب آنایت از مضاف البه تموده وباین جهت است که ضمایر خطاب بدان را در زرت و حوضت وهنافت و قاطلیه همه را مؤنت آورده است جنانک شاهر دیگر نیز در فین ایبات :

اإِمَا جَالِي نَفْمَانَ بِمَاللَّهُ خَلَيْهُ النَّهِ الصَّبَا يَعْلَمُنَ النَّ نَسِبُهَا الحِد بردها او تشف منى سَبَايةً على كيد الم يبق اللَّا صميتُها

ضعایر غایب راجع بشان را در نسیمها و بردها و تشف همه را مؤنث آورده است. ۱ به نهیج بفتح نون وسکون هاه بمعنی راه روشن وگشاده است و شاعر دراینجا قمل مستد باآنرا یعنی اضافت: ازا بتوقیهمعنی ۱ طریق۲ که هممؤنث استعمال،میشود وهم مذکر مؤنث آوردماست مَّى شَاطِئَى الْوَادِي بِمُنْمَرَجَ اللَّوِي اللَّوِي الصَّمَتُ فُوَّادِي فَاطْلُبِيهِ مُّمَّالِكِ توفي في سنة خس وتمانين و سبعمائة أو دفن بطرف المصلّى رحمة الله عليهم.

٣١٢ ـ الشيخ قطب الدين محمدبن عبدالله بن محمد الفسير جاني الايجي

العالم العارف الكشير الخير الدائم الذكر ذو القلب السليم والطريق المستقيم والصدر الواسع والبدن الخاشع كان عباً للفقراء عبباً في الصلحاء له اعتقاد عظيم في شأن المتصوّفة ورغبة تأمّة في عبالسة اهل المعرفة لم يتجاوز عن افوال الفقهاء المجتهدين ولم يتعدّ عنها بأفوال الظاهرية المتزمّدين الالم يدع في البحث زمام التمالك و التّحمل ولم يُشبُ تقليد الشّافعي بالتّمالك و التّحنبل و كان طريقته

١ - چنين احت اين تاريخ وفات درهرحه نسخه بدون اختلاف٠

ا ما جنين است عنوان در ق - م ، الشيخ فطبالدين محمدالفسيرجاني الأبجى ، ب ، الشيخ فطب الدين محمدالغسر حالي اللابجيء _ تسبت الفسيرجالي دركمال ومنوح در هر دونسخة ق م يهمأن املاء اله جاب كردها برم مرقوم است يعنى بفاء وسين مهمله وياء مثناة انعثانيه وراء مهمله و جهم والف ومون وسيسيءاه نسبت وواز مسيت باليجيء كه بلافاصله بعداز فسيرجانيء درعنوان متن ذكر شده والزسياق حكايت آنميالذكركه در حاشية ١ س ٥ ه ٤ ينقل از ترجمة فارسىكتاب حاضريقلم يسر وؤلف در شرح الحوال صاحب ترجمه ذكرخواهيم كرد ميتوان استنباط نمودك فسيرجاني يظفن بسار فوی بلکه تقریباً بنحوقطم ویقین ناحبة یاقصبه بوده احت الاتوایم ایسج ، وایج یا ایک در غرون وسطى شهر معرواي بودهاست ازباوك امروزي اصطهبانات قارس ومدّث چندين فرن ياي تخت منوك شبانكاره بوده است واكتون نهز باقني است و قريه ايست واقنع بنسأفت بيمهار قرسخ درجنوب خرفي تصبة اصطهبانات وقعمية اصطهبانات وافع است دربيست و عشت فرسخي جنوب شرقي شيراز (فارسنامهٔ ناصری ج ۲ س۵۷۵ ، ۱۷۸ ، ۲۲۶) ، ـ در فارسنامهٔ این البنخی و انساب سمعانی ومعجم البلدان ياقون ونزهة القلوب حمدالله مستوقى وشيرازاله وتماريخ آل مظفر ازمحموه كبني و فارسنامة ناصري وآنارعجم وكتب وانقشههاي جغراقباي جديد و اسامي دهات كشور : طبح اداره کار آماز و نبت احوال سنهٔ ۱۳۲۴ شمسی و قصرحت اسامی نقشههای ارکان حرب ایران طبع وزارت جنگ سنهٔ ۱۳۲۱شمسی اصلا وابداً ذکری از فسیرجان ینظر نرسید و تغریباً قطعی است که دیگر امروز موضعی یا ناحبهٔ باین اسم در خاك فارس وجود تدارد - -

آر ستاره تا اینجا در ق موجود نبست ، _ و تمالك و تعنیل دومصدر جعلی است بمعنی مالكی
 مدید دو صدیقه بعد

السّكوت و ملازمة البيوت و ذكر الحق الذي لا يموت فد حج مراراً بيت الله الحرام و سافر بحسن النيّة الى بعض بلادالسّام و نسخ الكتب السّامية للعلماء المتأخرين فأتى بها ونشرها بين المسلمين ' وله رسالات في مهمّات الدّين و منروريّات السّرع المتين لا كتبها حسبة لله تعالى و سمعت بعض الصّالحين من من شير از وكان دفيقه في سفر الحجاز ال الشيخ غسل خميصة الله بماء زمزم تبر كا فألقاها على بعض الجدران فجاء بعض المتلقصة (ودق ١٧٩ ب) فهدهامن وراء الجدار ليذهب بها فتفات عليه فجمل الشيخ يرفعها بعصا ويدليها اليه حتى فهب بها وقال ان اموالنا وارواحنا كلّها في سبيل الله اراح في شهر عبان سقض خمس وتمانين وسبعمائة وممّا كتب لى بخطه السّريف وهوللاً مام الياقمي:

يليه از ستمحة مخبن

شدن و حنیلی شدن که دو مذهب مشهور از مذاهب اربعهٔ اهل سنت است .

إِذَا أَكْرَمُ الرَّحْمَٰنُ عَبْدًا يَعِزَهِ وَمَنْ كَانَ مَوْلَاهُ الْمَنْرِيزُ آهَانَهُ رحة الله عليهم " ،

فَلَنْ إِفْدِرَ الْمَغْلُوقُ يَوْمَا يَسِينُهُ فَلَا آخَدُ بِالْعِزْ يَوْمَا يُعِينُهُ

(Jak berry die)

ما می عیسی بن جنبد که در حاشبهٔ ۳ از س ۸ ه کی نفل خواهد شد واضح میشود که این دو شبص به هم برادر بوده الله و آنكه النبش فطبالدين بوده فطعًا هدين صاحب نرجمهٔ مانجن فيه احت و ما الكميلا الفائدة عين عبارت أن دو ارجمة احوال وال فيلا فكر ميكتيم : عحمل بين عبدالله بن محمد بن عبدالله الحسيني المكر الي الايلي [ننه بدل الأبكي -الا يجي]سمع من عليٌّ بن مبار كشاه بشعراز و اجاز اللجنيد البلباني لهُ كُره اين الجزري في مشيخة العنبه والفراقية نورالدين وفال مأت في شعبان عنه ٧٩٦ م. محمد بن عبدالله قطب الدين عمر آگیر من الدی قبله فر کرم این آجزری ایصا وفال مان منفر ۱۸۸ انتهمی ، ـ وجنانکه ملاحظه ميشوه تاريخ وقات اين قطب الدين مجمد بن عبدائة كه همان ساحب ترجحه متن حاضر است بنقل البه حجر الزابن الجزرى ساحب طبقات القرآة (٢٠ سانهاى دواز در شيراز اقاستداشته ودر همانجا نهز هز حال ١٣٣ وقات وانته وعم نجأ مدتون شده الت) درستة ٧٨٦ بوده السن يعني تقط بك حال ا او بحرقات مذکور در شائرالاً زارگه -نهٔ د ۲۸ باشد تغاویته دارد ، ـ در قارستامهٔ ناصری ج ۲ ٣. ١ ١ تا ابز ارحمه تخالصوى ازاحوال صاحب ارحمه دراجت عنوان - شبح قطب العابين محلمه ايجين · القاران الرات شيراز يعني ترجمة فارسي آلب حاضر يقلم يسرمؤاك عبسيمن جنيد فركر دواستام ه دور ترجیهٔ کتاب خابشر بقارسی بقلم رس مؤالف س ۱۹۹ در آخر خرج احتوال صلحب الرسمة متن يعنى فطب الدين محمد فسيرجاني حكايت ذيل را كه در هيجيك از نسخ مه كانة من عربي شدًا لأزار كه در اصراف طحت موجود نيست علاوه داردكه تكميلاً للفائدة ذيلاً بعين مارت نفل میکنیم : ۱ منافری حکایت کرد که در راهی میرفنم بطرف آیج و در راه از حهت قضاء حاجت بنشستم وبا من كبء أقجة بود بنهادموجون برخاستهم فراموش كردم ويرفتهفريب الرقرحج ، بعداز آن در وفت نباز در افرج - با ياد آمد ك، كيسة آفجه در قلان موضع رها أرهه بس خواستم آنه نماز را قطع كنم وبطلب كبه روم در ابن فكر بودم تاكاه ديدجشخصي ظاهر شه و آن کب را بسن داد و گفت یکبر گیسهٔ خود را و ساؤ را فطع مکن - بعداؤ جنه زوز که بعد فیرجان 📗 فسحجان 🛘 رسیدم 🕽 همان 🕽 شخص وا دیده پرسیده که این مرد کیست كمتيها شبخ فطب الدين محلد السند، در خال شيخ قرمود آنجه ديسي ظاهر مكن انتهيء ه الرَّ صَيَاقَ ابن حَكَيتُ نَيْلُ تَقْرِيبًا بِالشِّرِ احتََّمُعلُوم مِشُودٌ كَهُ فَرَيَّهُ بِالقَصِيمُ فَسَير جَانَ بِعُنونَ هَبِجِ شَهِهُ الزاوابع الجهوفة است وأكسى كه بأنزفريه مبغواسته برود بايسني ابتدا بابج يكفرد وسيساز آنجا بطوف فسيرجان حركت كنده

٣١٣ ـ السلطان جلال الدين ابو الفو ارس شاه شجاع بن محمدبن المظفر بن منصور ا

كان سلطانا عالماً فاصلاً كاملاً صادق النيّة الطهر العقيدة سنّى المذهب معترفاً بالجراثم متحرّجاً عن المآتم مقوّداً امره الى الله المتعال متوّكلاً عليه في جميع الأحوال ملك بلاد فارس وكرمان واصبهان والأهواز والجبال والسواحل والقاد له ملوك الأطراف و دخل بلاد آذر بيجان فأخذه ها عنوة و وضع فيها السرير ونال في سعة الملك و بسطة الافتدار واحتشاد الجنود وامتداد الحكم و فالا السرير ونال في سعة الملك و بسطة الافتدار واحتشاد الجنود وامتداد الحكم و فالا أحسن تربية واعتنى بشأنهم كل عناية فعمر في عهده المدارس وغمر بفضله المجالس احسن تربية واعتنى بشأنهم كل عناية فعمر في عهده المدارس وغمر بفضله المجالس فأحيا معالم العربية احياء جسيما و فالل الكتب الأدبية في زمانه رواضاً عظيما (ورق 140) و كان يحضر مجالس العلماء بلانجشم و يقضى حوائج الفقر ا بلاتهرم لم يخل مجلسه قط عن عالم اديب وفاصل اربب الله لولا و نهازاً و سفراً وحضراً الم يخل مجلسه قط عن عالم اديب وفاصل اربب الله و المائه الي اثناء التّذ كبر

^{1 -} این متصور قفط در ق موجود است ، ۲ - از متاره تا اینجا در ب موجود ایست ، ۳ - از متاره تا اینجا در ب موجود ایست ، ۳ - ب م ، آذربایجان ، گ - گذا فی ب ، وهوالعبولب لاغیر ، ق ، نسمة وعشرین ، واین تاریخ فلط قاهش است هم افضل که بایستی سما بگوید بجای نسمة ، و هم تاریخا به جنوس شاه شجاع باخلاف افوال یا در شوال ۱۳۸۰ بوده است یا در شوال ۱۳۵۱ و وفات او یا نفاق خور خون ایران در شمبان ۲۸۷ روی داده بوده و یقول این حجر در دروالکامنة وصلمب شمه فرات الدهم در سنة ۲۸۷ پس مدات ساطنت او یا بیست و ینج سال و فریب ده ما بایست و شمه سال وهمان کسر یا علی الا کس بیست و هفت سال وهمان کسر خواهد بود و بهیج قولی و بهیج شمن سال وهمان کسر یا علی الا کس بیست و هفت سال وهمان کسر خواهد بود و بهیج قولی و بهیج قباسی و سمالخطی ، در هر سه نسخه ، مسای مسکن نیست بیست و نه سال باشد ، ه ما تصحیح فیاسی و سمالخطی ، در هر سه نسخه ، قاهیی تاریخ شود بس ۱۳۵ حاشیه ۲۰ ما کشا فی ق و هامش م ، ب و مین می جساماً ، ۲۰ ما بین چهار کلمه قفط در ق موجود است ،

ومذاكرة الما يجرى من لطائف البيان ونكات التفسير و انعاماته الهتواترة التى اكانت] تأتينى بلا كلفة طلب و احساناته الهتظاهرة التى [كانت] تنتابنى بلائقس ا و تعب و للعلماء كتب كثيرة في اقسام العلوم قد وشحوها باسمه العالمي فأخذوا عليها الجوائز و الخلع الفاخرة على التوالي و له سؤالات موجهة و ايرادات مسلمة و اجوبة شافية و ادلّة فويّة كافية و آثار خيراته تكون بافية الى القضاء الدهور (*) وانوار كرامته لا تغطفي بمرور الأعوام والشهور الهوائز وله رسالة عربية بليفة في فضيلة العلم وشرف العلماء فد شرحها الأفاضل والأذكياء كوشف بموته قبل ذاك بأيام فأخذ يجهز نفسه عن عض الاستسلام و وصى بوصايا كوشف بموته قبل ذاك بأيام فأخذ يجهز نفسه عن عض الاستسلام و وصى بوصايا الدين عقد التم لقضاء الله تعالى في نلك الوافعة و امران يدفن في جوار الشبيخ قطب الدين عقد " تبر كا بصحبته و تصديفاً لوعده بمصاحبته فدفن هناك العيمية الدين عقد مناك التم في عبان

سنة سنّ و تمانين وسبعمائة ، و من ه بو انه المنظوم المشتمل على العربيّات الغرّار اللّطيفة و الفارسيّات الزّهراء الطّريفة أهذان البيتان وقدام بكتابتهما على باب رباطه الّذي بناه لنفسه بمكّة الشّريفة :

المن هُوَ أَصْفَى فِي الْوِ دَادِمِنَ الْقَطْرِ

بِهِ إِلَّهُ أَنْ يُنْتُ أَلَّمُ بِهِ الصَّفَا

ولولا الزاسقته عبل

رحلت کرد و بموجب و صبت در پای کوه چل مقام نئیر از مدفون شد» و میدند ماحب جامع التواریخ حسنی که در ه مه تائیف شده کوید (س ۴۳۱ از تازیخ عصر حافظ) ، از شاه شجاع] پس از فراغت از وسینها در ۲۲ شعبان ۴۵۲ رحدت کرد و همان شهیم و جب و صبت اورا در پای کوه چهل مقام دفین کردفله » بس چنانکه ملاحظه میشود این سه مور"خ که دونفراز آنها مناسر با شاه شجاع واز بستگان او بودهاند و سود می بسیار قربیا المسر با او بوده هر سه صریحا واضعا کفتهاند که شاه شجاع را به وجب و سبت خود او در حوالی شیراز دفین کردند ، و اصلا و باید آشاره و ایمانی باینکه او و صبت کرده بوده که جسد اورا به دینه نقل کنند و در آنجا دفن نمایند نکردهاند، پس بنایرین آنچه حافظ ایرو برای او این باز د کر کرده د سبس بتیم او صاحب روضه الصفا و حیبالیت بین اشارهٔ بنان کردهاند که شاه شجاع و صبت کرده بود که جسد او را به دینه انتقال دهند ظاهر ا باید بی اساس باشد و شاید انسانهٔ بوده که جانتینان آل مظفر در فارس بعنی او لاد واحفاد امید نیمور غدومین حافظ ایرو برای منصر ف کرده بوده اند ، برای از زبارت فیر بادشاه عبوب خود و مشکوان ساختن مدفن قملی او منشر ف کرده بوده اند ، ب

۱ در ترجهٔ فارسی کتاب حاض بفلم بسر مؤاف در آخر شرح احدوال شیخ قطباندین معتد فیرجانی ساحب ترجهٔ بلا فاصله قبل عبارت غرب قبل را علاوهدارد (س۱۰۱) ، وایننگهشیخ نورالده بن ایجی برادر شیخ قطب الدین مانع بود که شاه شجاع را در بهلموی برادرش دفن کنند در حاشیهٔ کتاب نوشته بود واز اصل کتاب نیست وهمارت آنجا را زبن المابدین بعداز وفات دی کرد انتهی و واز عبارت مذکور دومطب استنباط میشود ، فکی آنکه شیخ سوزالدین محمد ایجی که شرح حال مختصری از او در س ۱۰۵ حاشیهٔ آ از دروالکامنه نقل کسردیم بعد از وفات شاه شجاع مانم خده بوده که بادشاه مزبوروهٔ درجنب برادرش شیخ فطبالدین محمد مد کور دفن نمایند ولی بعدها یا بر شابت او با شاید بدون رضایت او برحسب وصیت شاه شجاع بینانکه گذشت او را در جنب شیخ قطبالدین دفع کرده اید ، شرفگر آسکه سلطان زین العابدین بینانکه گذشت او را در جنب شیخ قطبالدین دفن وی در جنب مزار شیخ قطبالدین محمد عمارتی برسر فبر شاه شجاع بینا نهاده بدوده که چون قبر وی میلاسق فبر شیخ قطبالدین بدوده بالطبع عمارت مزبور برسر هردو مرقد ساخته شده بوده است ،

ا ، ب م ، الظريفة (بظاء معجمة) ،

وَلَيْسَى بِصَبٍّ مَنْ تَمَسَّكَ بِالْعُدْرِ

يَعِدُهُ الْأَعْدَارُ لِلْمُلَكِ وَالْمِدَى رَحَةَ اللهُ عَلَيْهِم .

٣١٤ مولانا بها الدين عبدالصمد بن عثمان البحر اباذي الاسفراييني ا

من عَصَبَاتٌ ۚ النَّبِيخِ الأجلُّ سمدالدِّين محمَّد العمُّوبِي ۗ كان احد العلماء

۱ ـ جنین است عنوان در ق ، ب م ، مولانا بها، المدین عبدالصعد البحر آبادی ، ـ برای بحر آلد که صاحب ترج، واکلیهٔ خانسدان آل حمزیه منسوب بسدانجا هستند رجوع شود یس ۴۴۱ حاشية ٧ . ـ ٢ ـ فيشبة مجرَّ كة پسران و خويشان نرينه از جانب پدر (منتهى الأرب) . ومقصود اینجا فناهراً مطلق اعتاب واحقاد فاکرواست ۱ - ۳ - بعنی خبخ سعدالدّین معتد بس الدؤائِد بن ابن بكدر عيدائِلُه بن ابن العدن على بدن معلَّد بن حموَّيه الجويني معروف يعموني سله مهملة مفتوحه و مهم مشادة مضمومه و واو ساكنه و باء مثقاة تحتالية مكسوره و سيس باء السبت منسو بداست بجائا اعلاي الإشان حدة به بتشديد مهم بر وزن مُنبُوبِه الله يسر اين حنوبه ابوعبدالله محمد بن حقوبة جويني از كبار مشابخ طريقت برده و در سنة يانصد و سي درنيشابور وقات ياقت و دربعر آباد جوین مدفون شد (منتظم ابن!الجوزی و این!لاً ثیر هردو درحوادث همین سال) ، و شبخ سمدالدين صاحب ترحمه از اشهير مشاهير صوفية عصر خود و لزاجلة لصحاب شيخ نجمالدين ^کبری بوده است ودرسال ششصد ویشجاه بروایت مشهور یا ۱۹۹۹ ویا ۱۹۹۸ وفات یافت و قبر وی نیز در بعر آباد جوین است ، این شیخ سعد الدین پدر شیخ صدر السدین ایوالمجامع الراهيم استكه غازان خان پسرارفون بن اباناين هولاكوين توالي بن جنگيز خان درسنهٔ ۱۹۶ با فریب صد هزار نفر مغول پدست وی اسلام آوردند و مجملی از احوال او در ص ۳۲۱ حماشیهٔ ٣ مندكور شد (براي مزيد اطَّلاع از ترجمة احوال شبخ سعد الدين حدُّويي رجوع شود بمأخذ ديل ، ناريخ كريد. ٧٠٠ - ٢٠١ · نزهة القلوب . ١٠٤ · يافعي ٢١٤ · مجمل فصيح خوافعي درحوادت سنة ١٤٩٠ ، اللحات؟ لأنس ٤٩٢ ـ ٤٩٤ ، الله كرة دولتشاء سمرقندي ٣٣٢ . هفت اللبيم در ذيل جوين ، مجالس المؤمنين ٢٧٤ ــ ٢٧٥ ، سفيتة الأولياء ١٠٥٠ شفرات الدعب ه ١ ٠ ١ ٥ ٢ - ٢ ه ١ و وضات الجنّات استطراداً دو او اخر ترجه مسرش شبخ صدر الدين ابراهيم سابق الذكر ٥١ ، وياش العارفين ٨٦ ، مجمع القصعاء ٢٤٤ ، طرائق الجنائليق ۲ : ۲ ه ۱ – ۲ ه ۱ . مفاشعهٔ جلد اوال جهانگشای جویشی از رافع این سطور محمه بن عبدالوهاب ازویشی ص سیج) ۱ _

الرّ اسخين الجامعين بين علمى المعاش والمعاد الفائرين بقيد حيى الرّفيب والمعلّى من العلم والسّداد صاحبته سنين في حلق درس الأسائدة الفحول نتنسم من رياض العضائيل نسائم اللّطف و الفيول و نشيم بروق الآ عال من وراء اطواد الانزوا، والخمول وكان مُجِداً في سبط فواعد العلوم سالكنا سبيل البرّ والأحسان ملاطفا مع حاثر الأحباب والأخوان يتكلّم بما يعجز البيان عن اطافتها وابتلي بملازمة السّلطان فسلم ببركة العلم عن آفتها و وُلّى عظائم الأمور من تعريس المدارس والسّصة را في المجالس واطفاء النّوائر بين الأشراف و حمل الرّسالات اللي سلاطين الأطراف و له تصانيف عدة و تحرير على الدكتب لا يعرف احد حده منها كتاب مكادم الشريعة ، و شرح العقائد (ورق ١٨٠٠ ب) لمولانا عضد الدّين منها كتاب مكادم الشريعة ، و شرح العقائد (ورق ١٨٠ ب) لمولانا عضد الدّين عبدالرّحن ، والقوانين في المنطق وغيرها وفاتت أمنيّته فأتت منيّته في سنة ست عبدالرّحن ، والقوانين في المنطق وغيرها وفات أمنيّته فأتت منيّته في سنة ست

۱ ـ ب م د طود ۱ . ۲ ـ تسجيح قياسي درهر سه نسعه ، الكسدير ۱

۳ - ب م ، و حمل رسالات السلاطين الى الأطراف ، ق م يعنى فاضى عند الدين أرجى مدروف صاحب موافف ، رجوع شود بص ۱۷ حاشية م ، ه ... كذا فى ق ، ب م ، فى ستا مدروف صاحب موافف ، رجوع شود بص ۱۷ حاشية م ، ه ... كذا فى ق ، ب م ، فى ستا مدروف صاحب آثارعجم كه عين عبارت اواند كى بعد نقل خواهد شد شاه شجاع است ك بروايت اكتر مور خين جنانكه گفشت مانند محمود كيثى ، ومؤلفين جامع التو اربخ حتى ، و روطة الصفا ١٦٣٠، و حبب الدير جز ، م از جلد ۳ س ۳ ، و آثار عجم س ۲۷ هـ ۲۸ بوجب وصيت خود اووبرا در باى كو ، جهل مقام شبراز دفن كردند ، در آثار عجم س ۲۷ كو پده و تصنيفائي دارد از جله كتاب درباى كو ، جهل مقام شبراز دفن كردند ، در آثار عجم س ۲۷ كو پده و تصنيفائي دارد از جله كتاب دبلماء نوشته اند بها الدين عبدالصد نامى كه از علماه راسخ بوده و تصنيفائي دارد از جله كتاب مكارم الشريمة وقوانين در منطق و او نيز در سنة مذكوره [۲۸۱] وقات كرده برابر فير شاه مكارم الشريمة وقوانين در منطق و او نيز در سنة مذكوره [۲۸۱] وقات كرده برابر فير شاه خجاع قرب بكوه دفن است أيس فقهر قطعة از سنگ او را يافتم كه در صحوا خجاع قرب بكوه دفن است أيس فقهر قطعة از سنگ او را يافتم كه در صحوا افتاده بهد » دانتهى دانته دانت

ه ۳۱ _ الشيخ مشرف الدين مصلح بن عبدالله السعدى الشير ازى ا

كان من افاضل الصوفيَّة المجاورين في بقعة الشَّيخ الكبير ابسيعبدالله * رحمة الله عنيه ذاحظ تاتم من العلوم ونصيب وافر من الآداب مرتاضاً مجاهداً للنَّفس ند فتحالله تعالى عليه ابواب المعرفة من بداية امره فكان يتكلُّم في الأحوال المختلفة والأوصاف المتفرقة واكثر اشعاره فيواقعات الطريق وآفات السالك ولكلامه ظاهر يحتظي بمه العوام و باطن بدركه اولو الفطن و الأفهمام موزون بميزان اهل الطّويقة مكنونة فيه اسرار الحفيقة فدسافر " البلاد و جال في الأقاليم وحج بيتالله تعالى موارآ ماشيا « وطاف حواليه حاسراً حافياً * و وقعت له وقائم ودخل بيت الأصنام بسومنات فكسر الصنم الأكبر بها ورأى الشيوخ الكبار و ادرك اولياءالله كثيراً * وصحب الشيخ شهاب الدين عمر السهروردي وكان معه في السَّفينة " وقبل كان يسفى الماء ببيت المقدس وبلادالشَّام مدَّة مديدة حتَّى رأى الخضر عليه السلام فأرواه من زلال الأفضال والأنعام و لما رجع الى شيراذ استقامت احواله و اعماله و ادرك من البكر امة مالا يدركه امثاله و نال جاهاً رفيعاً وعزاً منيعاً واتَّخذ خانقاها يطعم فيه الفقراء والمساكين ويقصده طوائف المسلمين

۱ = ۱ الشرازی فقط در ق موجود است . ۴ ـ شمارهٔ یك از تراجم كتاب حاضر .

٣ ــ رجوع شود بص ٥٠ حاشية ٧٠ ٤ ــ از سناره تما اينجا در ق موجود نبست ٠

ه ـ از حنارهٔ دوّم تا اینجا فقط در ق موجود است . ۲ ـ از حنارهٔ حوّم تا اینجا نیز فقط

در ق موجود است .

ينال رواتب احسانه الخواص والموام و يصيب من سماط انعامه الطّبر والوحش والأنعام، وجرى بينه و بين الأمير اصيل الدّ بن عبدالله الشيء فرأى الأمير في منامه انّ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم يعاتبه على ذلك فلمّا انتبه جاء الى الشّيخ فاعتذر اليه و استرضاه، و له كر امات جرت به الأنسنة وملئت منها الأمكية توفّى في سنة احدى و تسعين وستّمائة أو دفن في صُفّة فخانقاهه العالية فلم ومن جملة ابياته السّائرة الّتي الاحظ فيها حالى و كنانه ينطق بها عن لسان عجنوى و ابتهالى:

رهی نمی برم و چارهٔ نمی دانم بجز شبت مردان مستقیم احوال

١ - رجوع شود بشمارة ٢٣٩ از تراجم كتاب حاضر ٠

۲ - تصحیح قیاسی - مرسه نسخه ملائت و آن غلط رسم الخطئی است چه ملاً از باب منع
یمنع متعلقی است بسعتی پر کردن و واکر بخواهند ازین ماد"ه بسعتی لازمی یعنی معنی پرشدن
که فقط آن مناسب مقام است استعمال کنند یا ید درمورد ما نمین قیه یا : مُنشت ته بسیغهٔ مجهول
آورند یا د خیشت ته یفتح میم و کسرلام ازباب علم یعلم و در دردو و و و باید این کلده وا بهیشت
د میشت ته یعنی همزه را بسورت یاه نویسند چنانکه ما تصحیح کرده زیم نه ملاًت ته بسورت
الف - - ۳ - چنین است این تاریخ و فات در هرسه نسخه بدون اختلاف ه

قد ازاین کلمهٔ دسفه ما آخر کناب در م موجود نیست زیراگه ورن اخیراین نسخه افتاده است سعقه پشم ساد مهمله و تشدید قاء بسمنی پیش دالان است (منتهی الاارب) و در السان العرب کوید ، د و صفة البلیان شبه البهو الواسع انطوریل السمك » انتهی ، ولی منتخرین کنمهٔ صفة را غالباً بسمنی « سگو » بعنی تختکاه و بلندیی که بر دوطرف در خانه از بیرون و میان باغها و پای درختان بزرگ سایه دار برای نشستن بر آن سازته (برهان) و بعریی آنرا مصطبه و مسطبه درختان بزرگ سایه دار برای نشستن بر آن سازته (برهان) و بعریی آنرا مصطبه و مسطبه کوینه درخیط الدحیط کوید : د والصفة عنه المولدین مصطبه مرافعه دبینه ۱۱ و درمتن حاضر معلوم نیست مؤلف این کلمه را در کدام یك ازین دومه نی استعمال کرده است د.

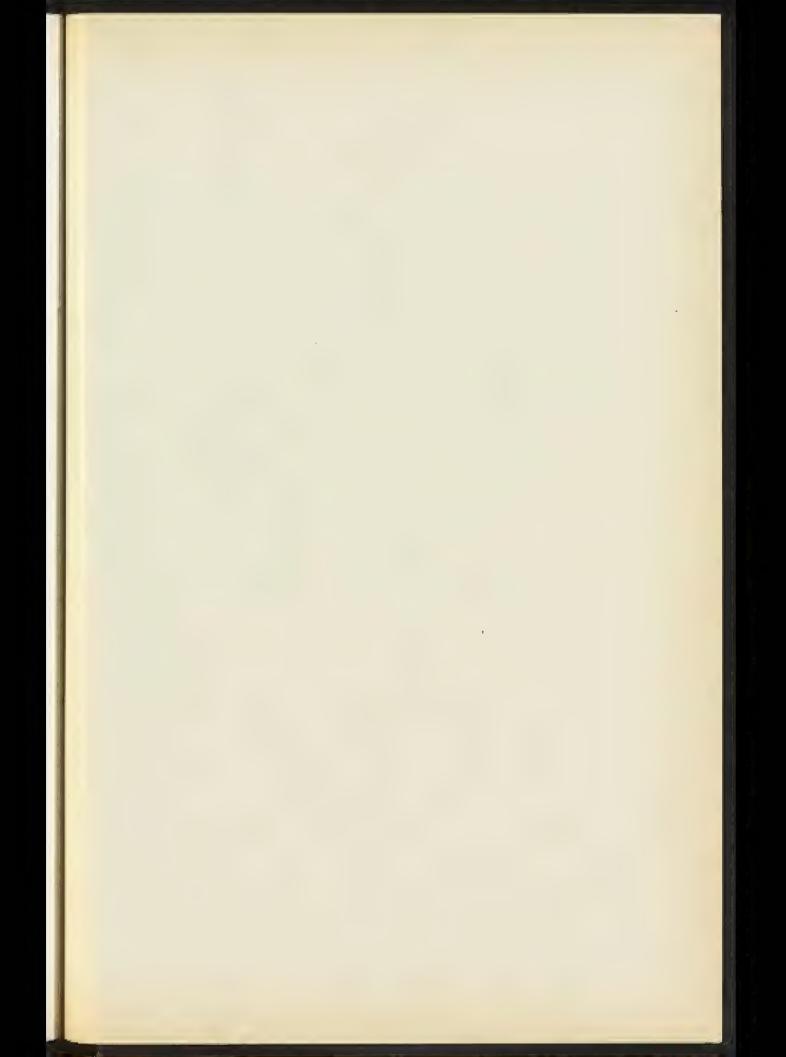
و حروع شود یس ۲۳۱ حاشیة ۱۰۵ ما ۵ کلمة د اسان ۱ وا در ب ندارد.

مگرکه صدر نشینان بارگاه نبول نظر کشد به بیچارگان صف نعال ا فرحهٔ الله علیهم اجمعین و صلّی علی خیر خلقه محمّد و آله اجمعین الطیبین الطاهر بن و الحمد لله رب العالمین.

بایان رسید طبع ایر کتاب در روز شنبه هفدهم رجب سنهٔ هزار وسیصد و شصت وشش هجری نمری مطابق ۱۲۲ خر دادسنهٔ ۲۲۲ هجری شمسی در مطبعهٔ علس ، طهران .

۱ - این دوبیت از یکی از تصاید صروف حمدی احت در بند و موعظه که مطلع آن اینحث ،
 تو انکری نه بدال احت بپش اهل کمان که مال تا لب کور احت و بعداز آن اعمال من آنچه شرط بلاعمت با او میکوید تو خواه از حقنم بند کمیر و خواه ملال

۲ مرحمة الله غايهم الجدين والجديدة وب العالمين وسائي الله على حيدنا وشفيع ذنوبنا محمد وآله و فرحمة الله غايهم الجدين والجديدة وب العالمين وسائي الله على حيدنا وشفيع ذنوبنا محمد وآله و عنرانه الطاهرين وصحابته الا كرمين والبيهم باحسان الى يوم الذين والحديث وبالعائمين اولاً و آخراً النهى و تعام شد اصحبح و العشبة ابن كتاب بثلم كانب ابن حضور محمد بن عبدالوهاب بن عبدالدى فزوينى در روز جهمه حوم جهادى الا خرة منه هزاروسيصد وشحصتوشس عبدالوهاب بن عبدالم اردى بهشت منه هزار وسيصد وبيت وشتى هجرى شمسى درباده شهران مفتري الا من والا مان درمنزل خود در كوجة جم خبابان حشمة الدوله الزمحالات شمال غربي طهران حقت بالا من والا مان درمنزل خود در كوجة جم خبابان حشمة الدوله الزمحالات شمال غربي طهران مسموري الا من والا من درمنزل خود در كوجة جم خبابان حشمة الدوله الزمحالات شمال غربي طهران مهدري معالية من والدوله الزمحالات شمال غربي طهران مهدري المهدري الدولة الرمحالات شمال غربي طهران مهدري الدولة الرمحالات شمال عربي منهدري الدولة الرمحالات شمال عربية منه ما مهدري الدولة الرمحالات شمال عربية مهدري الدولة الرمحالات شمال عربية منه الدولة الرمحالات شمال عربية مهدري الدولة الرمحالات شمال عربية الهدرة الدولة الرمحالات شمال عربية المهدران الدولة الرمحالات شمال عربية الدولة الرمحالات المهدري المهدري المهدرية المهدران المه



حواشى واضافات

بقلم محمدبن عبدالوهاب قزويني

ص ۵ س ۱ ۰ - چنانکه از متن ابن صفحه و حاشیهٔ رقم ۱ و اضح میشود نام کتاب حاضر بطبق در نسخهٔ قدیمی ق ب شدالازار فی حطالاوزاد عن زواد المزاد بوده است و بطبق نسخهٔ جدید تر م فقط المزارات یا کتاب المزادات و بهمین جهت است کسه در کتب متأخرین مانند فارسنامهٔ ناصری و آنار عجم و طرائق الحقائق و غیرها که مطالبی از این کتاب نقل کرده اندگاه آنرا باسم کتاب المزارات با کتاب مزارات شیراز نام برده اند و گاه باسم شدّالازار ،

ص 10 حائبة ٤ سام ابن البجلا ، در ابن حائبة ما بتبع صاحب قاموس كلمة البجلاء ، نام پدر صاحب ترجمه راكه بلام مشدده والف محدوده است ما بلام مشدده والف مخدوده است ما بلام مشدده والف مغصوره ضبط كرده ايم و عين عبارت صاحب تاج العروس را نيز درين خصوص نقل نموده ايم ، ولى بعدها درنتيجة تتبع بيشترى برما بنحو قطع ويغين محقق وواضح خيان شدكه ضبط صاحب قاموس بكلّى غلط فاحش و اشنباه محض يا بعبارة اصح خيان قلم است ازاو و صواب درضبط اين كلمه « الجلاء » بجيم مفتوحه ولام مشدده والف مدوده است بصيغة مبالغه از جلا يجلو يجلاء كه بمعنى جلا دادن آينه و شمشير و زدودن زنك آنها و صبقل دادن آنهاست ، و جلاء بضبط مذكور جنائكه گفتيم صيغة مبالغة ، حرف و صنايع است از آن ماده بمعنى كسى كه حرفة او جلا دادن شمشير و آينه و امران آنهاست ، قال الزخشرى في اساس البلاغة «وجلا الصيفل الشيف شمشير و آينه و امران آنهاست ، قال الزخشرى في اساس البلاغة «وجلا الصيفل الشيف والمرآة بجلاء و مرآه مجلوة و سيفي عند الجلاء ال باللام المشددة والالف الممدودة بهنط الفلم] ، و قال في اقرب الموارد « والجلاء [بالضبط المذكور بالفلم] مبالغة بضبط الفلم] ، و قال في اقرب الموارد « والجلاء [بالضبط المذكور بالفلم] مبالغة بمنبط الفلم] ، و قال في اقرب الموارد « والجلاء [بالضبط المذكور بالفلم] مبالغة

الجالي اي الذي يكشف الصَّدأُ * * ر قال السَّمعاني فــيالانـــاب(١) ورق ١٤٦ الف : * الجالاً ؛ بفتح الجيم و تشديد اللاّم الف [و في آخرها الهمزة] هذا اسم لمن بجلو الاشياء الحديدية(٢) كالمرآة والسّبف و غيرهما ، و اشتهر بهذه النّسبة [ابو] عبداله احمد بن يحيى الجملاً، البغدادي نزيل الشَّام كان ممَّن سكن الرَّملة صحب ذا التُّون المصري و ابا تراب النّخشبي و اباه يحيي الجمالاً، وكان أبوعمرو بن نجيد يقول انّ في الدّبن ثلاثة من ائتة الصّوفية لا رابع لهم أبوعثمان [الحيري] بنيسابور والجنيد ببغداد ر ابوعبدالله بن الجلاَّء بالسَّام و مات في رجب سنةستَّ و تلاتمائسة ١ ـــ و ابو. بحيى الجلاء صاحب بشرين الحارث [الحافي] و حكى عنه و كان عبداً صالحاً وروي عنه أحمد بن مسروق قال الدُّ قي(٣) قلت لابن البجلاَّء لم سمّى ابوك البجلاَّء فقال ماجلاً ابي سيفاً قط و ما كان له صنعة كان يتكلُّم على النَّاس فيجلو القلوبَ فسمَّى الجلاَّء ، انتهى او قال ابونصر السرّاج الطّوسي في كتاب اللّمع ص ١٨١ : ٤ سمعت الدّ في ﴿ ١٠ بقول قيل لابي عبدالله بن الجلاَّء رحمه الله تعالى لم سمَّى ابوك الجلاَّء فقــال ما كان بجلاً ع يجلو الحديد و لكن كان اذا تكلُّم على القلوب جملاً ها من صدأ الذنوب ٢٠٠ وقال ايضاً في ص٣٧٣ : ٩ سنَّل ابن الجالاً علم سمَّى ابوك البحالاً ، فقالها كان بجالاً ، الحديد ولكن كان اذا تكلُّم على القلوب جلاها من صدأ الـذَّنوب * انتهى ' و قــال الخطيب في تاريخ بغداد ج ١٤ ص٢٠٤ في ترجمة بحيى الجلاء ابي صاحب الترجمة الحاضرة: * بلغني عن محمّد بن مأمون البلخي قال سمعت اباعبدالله الرّازي بقول سمعت الرّقي(°) بقول قلت لابن الجلاَّء لم سمَّى ابوك الجلاَّء فقال ماجلاً ابي قطَّ شيئًا وماكان له صنعة قط وكان يتكلُّم على النَّاس فيجلو القلوب فسمَّى الجلاَّء * انتهى *

۱ - این قصل منفول از انساب سمعانی جاپ عکسی اوقیاف گیپ باکثاب الأمم و حلیة الا و لیاه و ثاریخ بقداد مقابله شده و انحلاط و تصحیفات نسخهٔ هکسی باستمانت دو مأخیف مزبور تصحیح گردیده است ، ۲ - تصحیح قیاسی ، وقی الا صل، الحدیدة،

٣ - كذا في كتاب اللمح ص ١٨١ بالدال المهملة ، وفي تاريخ بنداد ج ١٤ ص ٢٠٤ دالر قي ،
 الر ١٠ المهملة ، و في الا صل اعنى الانساب المطبوعة ، فطنى الدقني ، (كذا ٢) ، .

انظر الحاشبة السابقة • • د انظر الحاشبة رقم ١ • د

و قال ابن عساكر في تاريخ دمشق ج ٢ س ١١٧ : " و قبل للجلاء [صح : لابن الجلاء] اكان ابوك يجلو المرابا و الشيوف حتى سُمّى الجلاء قال لا ولكن كان اذا تكلّم على قلوب المؤمنين جلاها و في لفظ ماجلا أبي شيئاً قط و لكنّه كان يعظ النّاس فيقع الوعظ في قلوبهم فسمّى جلاء القلوب " انتهى "

وچنانکه ملاحظه میشود جمیع این تصوس متقدّمهٔ منقوله از ثقات لغو ثبن و مورخین مانند ابونصرسرًاج و زمخشري و سمعاني و خطیب بغدادي و این عماکر در نهایت وضوح صریح است در اینکه جالاً، بمعنی کسی بوده که شغل او وحرقهٔ او جلا دادن اشباء فلزّی از قبیل شمشیر و آبنه^(۱) و امثال آن و زدودن زنگ آنها ر صيقل زدن آنها بوده است منتهي در مورد لقب پدر صاحب ترجمه اين كلمه بمعني تحازي آن يعني بمعنى جالا دهندة قلوب و زدايندة زنك كناه از دلها استعمال شده است و بابن معنی بعشی جالا دهندهٔ فازان از مادّهٔ جالا بجلو جالاء باستقراء کست لغت هيچ صفتي نيامده است جز جلاَّء بر وزن فقال مشتدة العين بصغة مبالغة بحرَّف و صفايع كما تقمدتم عن اساس البلاغة و اقرب الموارد ؛ و از طرف ديكر از اوضح واضحات است كه صبغة صبالغه بروزن فقال از افعمال ناقص بالضّروره بالف تمدوده است مانند بنّاء و سفّاء و حدّاء و مشّاء و شوّاء و وآشاء و فرّاء و امنال ذلك و محال است كه هر كز بالف مقصوره باشد يعني مانند جلاً بضبط صاحب قاموس چه درآنصورت وزن آن ُفقل خواهد بود بفتح فاء و فتح عبن مشدّده بر وزن ُبقّم و این وزن اصلا و مطلقا در كملام عرب تيامده است نه در اسماء و نه در صفات و از اوزان مخصوصة كلمات اعجميّه است مانند بقم و أشلم با اسماء منقوله از فعل مانند أشمّر و بذر و عشر و خصّم اعلاما چنانکه در کتب نحو مشروحا بیان شده است^(۲) و نمیشوان فرين نمود كه شايد جلاً بالف مقصوره (بعني آن نحو كه صاحب قاموس ضبط نموده) بر وزن ٌفعلی باشد مانند ر ننو کی و سکر ی و دُعوکی نه بر وزن ٌفعّــل مانند بُقّم و تُشرّ النّزير اكه در آنسورت وانسحاست كه اشتقاق جلاًّ با جُلِّي از مادّة جِل ل مضاعف

۱ ـ بعنی آینهٔ قارشی که در قدیم از آهن صبقل زده می ساخته اند ۰

۲ ـ رجوع شود از جمله بشرح رضی برکاقیه در باب غیرمتصرف درمیعث وزن قعل ،

خواهد بود بمعنی جلالت و بزرگی نه از مادّهٔ جلا بجلو ناقص و این خلاف صربح جمیع نصوص متقدّمهٔ مو رخین خواهد بودکه همهٔ آنها بلااستثنا چنانکه ملاحظه شد لفب جلاً و را درمورد پدر صاحب ترجه از جلا یجلو بمعنی صیقل زدن و جلا دادن تفسیر کردهاند نه از جلالت بمعنی بزرگی وعظمت قدر و مطافاً باینکه ازماده جلال نیز درهیچیك از کتب لغت مطلقا و اصلا مشتقی بصورت آجلاً با جلی بفتح جیم والف مقصوره نیامده است بوجه من الوجود و

وعلاوه برنصوص صریحهٔ مؤلفین مذکور در فوق خود هبئت کتابت این کلمه بعنی جلاً بهمزه بعدازالف دراکثریت مآخذیکه بنجوی از انحاه ذکری از صاحب نرجمه کرده اندمانند حلیهٔ الاولیاء ورسالهٔ قشبری و تاریخ بغداد خطیب بغدادی و منتظم ابن الجوزی و تاریخ بافعی و رومن الزیاحین همو و نقحات الانس جامی و طبقات شعر انی و شدرات الذهب و رومنات الجنّات خوانساری (۱) که در جمیع این مآخذ مذکوره بدون استثناه دائماً و مطرداً آفرا الجلاً بالف عدوده (۲) نوشته اند قرینهٔ صریحهٔ بدون

۱ – حواله بمجلد و صفحهٔ هریك ازین كنب بعد ازین در ضمن تعداد اسامی میآخذ و اجسم بشرح احوال صاحب ترجمه مذكور خواهد شد ٠ ـ - ٢ ـ وارتكه در يعضي از مآخد مانند تهذيب الماريخ دمشق از ابن عماكر كلمة الجلاء در لقب يدر صاحب ترجمه على السّواء كام بالف مممود. ر كاه بالف مقصوره چاپ شده و در بعضي ديگر مانند انساب حماني و كشف المعجوب و تذكرة الأولياء وسفيتة الاولياء وخزينة الاصفياء دائماً بالف مقصوره از آن باب است كه رسم الخط يعضي از نسخ قديمه چه عربي و چه فارسي آن بوده كه الفات ممدوده راكاه احباناً و كماه مطرداً (برحسب تفاوت نحخ و سليقة نــًا خ) بصورت الف مقصوره مي نوشته اند باين معني كــه علامت نحصوصة همزه واكه معمولا بعد ازالف محدوده مي نويسند ما يعني چيزي مانند سرعين بي دائره (٥) که شاوح رضی درشوح شافیه آثرا عین بتراه می نامد یعنی عین دم بریده ـ بکأی حقف میکردداند مثلا مي نوشته انه ماورا النهر وابو العلاالمعر أي وجمفر العناً ابجاي ماورا. النهر وابو العلا المعر ي و جعفر الجندَّاء بخصوص درطلي عبارات قارسي كه هما كنون نيز درغير مورداشاقه عموما القات معموده را بدون علامت همزه مي نويسند مانند وزرا وفضلا وشمرا وحكما وسودا وصفرا وزهرا وعلنوا وچشم شهلا و کنبه خضرا وغزال رعنا الخ ، و لهذا در کنبی که از روی آن نوع نسخ چاپ شدهاست طایمین على العمباء متابعت همان نسخ واكرده اند يعني برحسب رسمالخط نسخ منقول عنها الفات ممدوده را یا علیالـــواءگاه ممدوده و کاهمةصوره درعین همان کتاب واحد چاپ کردهاند یابطور کایی تمام الغات محدوده را مطرداً بصورت الف متصوره تكاشته إند ، _

قاطعهٔ دیگری است بر اینکه الف الجالاً عدرلقب پدر صاحب ترجمه الف ممدوده است اله الف مقصوره ،

یس بناء علی هذه المقدّمات دیگر اصلا و ابدا جای ادنی شکّی و تردیدی باقى نمى ماندكه قول صاحب قاموس(١)كه كلمهٔ الجلاء را در مورد لقب يدر صاحب نرجمه بلام مشدّده والق مقصوره ضبط كرده است بنحو قطع و يقين وحتم غلط فاحش و اشتباه واضح است از او یا بعبارة اصح (چون بغایت مستبعد است که مثل صاحب قاموس عالم منبخری مرتکب غلطی باین بزرگی و باین وضوح کردد) طغیان قلمی استکه از او سرزده باین معنی که باحتمال بسیار فوی فصد داشته ۴ بالف ممدوده ۴ بنويسد از قلمش در رفشه و ﴿ بالف مقصوره ﴿ توشقه است ﴿ و ابشكونه اشتباهات ناشي از طغیان قلم که برخلاف ارادهٔ شخص از قلم او جاري میشود چنانکه هر کس ال خود ملاحظه كرده است بسيار قرارات دست ميدهد ا بخصوص در مورد كلمات أنبداد مانند مشرق و مغرب يا شمال و جنوب يا راست وچپ يا مثل مثال موردبجت ما مفسور وتمدود که شخص گاه یکی از شدین را من غیر اراده بجای شدّ دیگر درگذایت با در تكلّم استعمال ميكند چه علقهٔ تضاد بين شيئن متضادين بهمان اندازه قوى است که علفهٔ مماثلت بین متماثلین و بلکه بمراتب قوی تر بنحوی کــه هر وقت انسان تعوّر بکی از ضدّبن را می نماید در همان آن آن ضدّ دیگردر ذهن او متمثّل معشود ر على هذا كاه ميشود كه در نتيجه اندك غفلتي آن ضدّ ديگركه يكلّي خلاف مقسود شخص است بی اختیار از زبان او یا از قلم او جماری میشود ، و جهمین مناسبت است كه ابن نوع اشتباهات را اكر در كتابت باشد " طغيان قلم " يا " سهوالقلم "كويند ر اكر در تكلّم باشد " سهو اللّمان " " بعني چون اينكونه اغـالاط بر خلاف ارادهٔ شخص ازقلم او یا از زبان او بیرون میجهد پس مثل اینست که قلم نویسنده بازبان منكلّم مرتكب آن خطا شده است نه دماغ او وشعور او ٬ و نيز بهمين علّت استكه

ا - وهمچنین نول در شارح قاموس بعنی تاجالمروس و منتهی الا رب و لی جون ضبط این در مأخذ مجر "دمنایات علی العمیاء قول صاحب قاموس است بدون هیچ تشم و شعقیق شخصی از خودشان لهذا و تشمع است که اینها سندهای مستفلی محسوب نمیشوند و از ایطال قول صاحب قاموس بالطبع قول آنها نیز باطل میشود .

در آداب کتابت نوصیه شده است که نویسنده پس از اتسام نوشتهٔ خود حتماً بابد یك مراجعهٔ دقیق تانوی در آن بعمل آورد و بهمان فوران اوّل اكتفا نكند تا ازبن نوع خبطها و لغزشها مصون بماند ا _

فهرست مداك _ اسامي مؤلفاتي كه متضمن شرح احوال ابن الجالاء صاحب ترجمه میباشند یا بنجوی از انجاء اسمی از و بردهاند یافواید ولطایقی از و نقلکردهاند تا آنجاكه مااطّلاع داريم ازقرارذيل است : كتاب اللّمع ابونسرسرّاج طوسي (رجوع شود يفهرست اعلام آن) ٠ ـ حلية الاولياء ابو نعيم اصبهاني ج ١٠ ص١٣٤-٣١٥ ٠ ـ رسالهٔ قشیری س ۲۰ و بسیاری ازموانم دیگر درتشاعیف آن کتاب ۲۰ تاریخ بغد<mark>اد</mark> ان خطیب بغدادیج ٥ ص ٢١٣س٢١٣ (ترجمهٔ خود ابن الجالاء) ، و ج ١٤ ص ٢٠٤_ ٧٠٥ (ترجمهٔ يدرار بحيي الجلاً) ٢ - كثف المحجوب هجويري چاپ ژو كوفسكي ص ٤٣ و ١٦٩ ا ــ انساب سمعاني ورق ١٤٦ الف الـ تهذيب تاريخ دمشق از ابر عساكر بقلم عبدالقادر بن بدران ج ٢ ص ١١١ ــ ١١٥ - منتظم ابن الجوزي ج ١ ص ۱۶۸ ـ ۱۶۹ ، ـ تذكرة الاولياء شيخ عطار ج ٢ ص ٦٣ ـ ١٤٤ و نيز در بسياري از مواضع دیگر آن کتاب در تضاعیف هر دو جلد (رجوع بفهرست اعلام آن) ا-دول الاسلام ذهبي در حوادث سنة ٣٠٦ ، ــ نــاريخ يافعي ج ٢ س ٢٤٩ ' ــ رومني الرّياحين همو ص ۱۳۷ ، ــ شدّالازار^(۱) س ۱۰ سـ قــاموس و تاج العروس <mark>ر</mark> منتهي الارب هر سه در مادّة ج ل و ٠ ـ نجوم الرّاهرة ابن تغري بردي ج ٣س٠٤ ١٩٠٠-تفحات الانس ص ١٧٣ ـ ١٧٤ ، _ طبقات شعراني ج ١ ص ٧٥ ، _ سفينة الاوليــــه دارا شکوه س ۱٤۱ ، ـ شذرات الذهب ابن العماد حنبلي ج ۲ س ۲٤۸ ـ ۲٤٩ ، ـ خزينة الاصفياء تأليف غلام ُسرُور لاهوري ج ٢ ص ١٧٨ ــ روضات الجنّات ص ٦٠ استطراداً در ضمن ترجمهٔ احوال ابوعلی رودباری آتی الذّکر بالافاصله بعد ا ولی ناه يدر او را سهواً محمّد الجلاَّ، نكاشته بجاي يحيى الجلاَّ، عموم مآخذ ' ــ

ص۱۹ س ۸ ـ ۹ ۱ الشیخ ابوعلی الرودباری ، مقصود شیخ ابوعلی محتمدین

۱ ـ نسخهٔ ب ، این الجلاء (یالف ممدوده) ، نسخهٔ م ، این الجلا (یالف مقصوره) نسخهٔ ق پدیختانه فعلاً دسترسیبدان ندارم و بصاحبش مسترد شده که اکنون در سفراست.

احمد بن القاسم رودبار است از مشاهیر مشایخ عرفاه اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم معروف دراسم اوهمین است که ما فکرکردیم یعنی محمّد بن احمد و مطابق است با تاریخ بغداد خطیب بغدادی و انساب سمعانی و منتظم ابن الجوزی و معجم البلدان یاقوت و کامل ابن الاتیر و تاریخ گزیده و لی در بعضی مآخذ دیگر از قبیل حلیة الاولیاء و رسالهٔ قشیری و آثار البلاد و نفحات الانس و طبقات شعرانی وروضات البنتات و ریاس العارفین و طرائق الحقایق نام او ویدر اورا معکوسا احمد بن محمّد و بعضی دیگر نیز حسن بن همام ذکر کرده اند و و در نسبت او یعنی و رودباری و بیزخلاف است کسه یکدام رودبار منسوب است چه رودبار کسه در اسل لغت بمعنی اخبه ایست که رودخانه های بسیار از آنجا بگذرد نام مواضع متعددهٔ بوده و هست در ایران وغیر ایران که درکتب مسالگ و تمالک قدیم و جغرافیای جدید اسامی بسیاری از آنها ذکر شده است و صاحب بستان الشیاحه از رودبار اصفهان از آنها ذکر شده البلدان بنقل از ابوموسی حافظ مدینی اصبهانی گوید: رودبار که ریافوت در معجم البلدان بنقل از ابوموسی حافظ مدینی اصبهانی گوید: رودبار که ابر بافریاری و بالقیم خودابوعلی رودباری آ و بالقیم خودابوعلی رودبار آ

۱ ـ وجوع شود بعواشي جله سوام جهانكشاي جويني س ۲۴ پيمه ٠ ـ

رودباری نیز کما صرّح به یاقوت] بدانجا منسوب اند نام قریهٔ از قرای بغداد بوده است و یاقوت این قول را برسابر اقوال درین خصوس ترجیح میدهد و کوید عقیدهٔ خطیب بغدادی نیز همین است چه صریحاً گفته است هو بغدادی از اقم سطور گوید صریح عبارت قشیری در رساله و سمعانی در انساب (۱) و جامی در نفحات ر شعرانی در طبقات نیز همین است و هر چهار گفته اند که وی بغدادی بوده ولی در مصر اقامت گزیده بوده است و هر چهار گفته اند که وی بغدادی بوده ولی در مصر اعامت گزیده بوده است و معتبر بخصوص خطیب بغدادی که خود اهل بغداد بوده چنی این همه مؤلفین نقه و معتبر بخصوص خطیب بغدادی که خود اهل بغداد بوده چنی تردید درین خصوص برای کسی باقی نمیگذارد و بازی صاحب ترجه از اجلا اصحاب جنید و ویرا در تصوّف تصانیف بوده است و با این الجالا عسابق الذکیر و ابوالحسین نوری و طبقهٔ ایشان از مشایخ صحبت داشته و حافظ حدیث و عالم و فقیسه و ادبب بوده و طبقهٔ ایشان از مشایخ صحبت داشته و حافظ حدیث و عالم و فقیسه و ادبب بوده است و خود میگفته استاد من در تصوّف جنید است و در فقه ایراهیم حربی و در نحو ابوالعبان احمد بن بحیی نعلب و وفات صاحب ترجمه با شهر اقوال در سنهٔ سیصد و بیست و دو بوده بمصر و بعضی در سنهٔ ۱۳۳۷ با ۳۲۳ نیز نوشته اند و در قرافهٔ مصر بیست و دو بوده بمصر و بعضی در سنهٔ ۱۳۲۹ با ۳۲۳ نیز نوشته اند و در قرافهٔ مصر بیست و دو بوده بمصر و بعضی در سنهٔ ۱۳۲۷ با ۳۲۳ نیز نوشته اند و در قرافهٔ مصر بیست و دو بوده بمصر و بعضی در سنهٔ ۱۳۲۷ با ۳۲۳ نیز نوشته اند و در قرافهٔ مصر بیست و دو بوده بمصر و بعضی در سنهٔ ۱۳۲۱ با ۳۲۳ نیز نوشته اند و در قرافهٔ مصر

هدارك: _ براي مزيد اظلاع از شرح احوال صاحب ترجمه رجوع شود بمآخذ

۱ سیانوت در معجم البلدان دردیل «رودبار» گوید که سیمانی درانساب گفته که ابوعلی رودباری از رودبار طایران طوس است ، رافع سطور گوید این فقره سهو راضح است از یافوت چه سیمانی در انساب (ورق ۲۶۱ ب سطر ۱۴ بآخر مانده) صریحاً واضحاً گفته است که ابوعلی رود باری بغدادی است ولی در مصر افامت گریده بود ، و آنکس را که سیمانی گوید از رودبار طوس است بوعلی حسین بن محبّد رودباری طوسی محدّث منوفی در سنة ۲۰۱ است نه صاحب ترجه ولی بعون سیمانی بلافاصله بعد از ترجمهٔ این ابوعلی رودباری محدّث بشرح احوال ابوعلی رودباری صوفی ساحب ترجمه برداخت یافوت بشون آنکه نمام ترجمهٔ این اخیر را بغواند و صریحهٔ بیبند که سیمانی در حق آوگفته که ، « وهوپشدادی و کان من ایناه الر وسام و الوزراه و الکتبهٔ از که سیمانی در حق آوگفته که ، « وهوپشدادی و کان من ایناه الر وسام و الوزراه و الکتبهٔ از ترجهٔ ابوعلی رودباری محد تن خیال کرده است که سیمانی الجنید و صحبه و صار احد اثمهٔ الزمان واقام بیمس و صارشیخالصوفیهٔ ورئیسهم بها » فقط از ذکر ترجهٔ ابوعلی رودباری محد تن خیال کرده است که سیمانی باوعلی رودباری محد تن خیال کرده است که سیمانی باوعلی رودباری محد تن خیال کرده است که سیمانی باوعلی رودباری محد تن خیال کرده است که سیمانی باوعلی رودباری محد تن خیال کرده است که سیمانی باوعلی رودباری مونی را نیز در نسیش عطف بر ودباری محد تن خیال کرده است که سیمانی باوعلی رودباری مونی را نیز در نسیش عطف بر ودباری محد تن خیال کرده است که سیمانی باوعلی رودباری مد تن خیال کرده است که سیمانی

قبل: كتاب اللّمع ابونصر سرّاج طوسى (فهرست اعلام آن) . . حلبة الاولياء ١٠: ٩٥٩ - ٩٥٩ - ١ - ١ الساب سمعانى ودق ٩٩١ - ٣٧٩ - ١ - ١ الساب سمعانى ودق ٩٩١ ب - ١ منتظم ابن الجوزى ٦: ٢٧٢ - ٢٧٣ - ١٠ تذكرة الاولياء ٢: - ٢٨٥ (كه از صاحب ترجه همه جا بلفظ على رودبارى "تعبير كرده بجاى " ابوعلى رودبارى " عبير كرده بجاى " ابوعلى رودبارى " معجم البلدان ٢: ١٩٨١ رردبارى " وروبار " الله الله ١٠٠ معجم البلدان ٢: ١٩٨١ در عنوان ۴ رودبار " الله الله الله وروبار " الله الله ١٠٠ - آثار البلاد ١٠٠ معجم البلدان ٢: ١٩٨١ ناريخ كزيده ٢٥٨ الله ١٠٠ - حول الاسلام ذهبي و تساريخ يافعي و تجوم الزّاهرة هرسه در حوادث سنة ٢٢٣ الله ١٠٠ - شعراني ١: ٩١ - سفينة الاولياء عرادث سنة ٢٣٨ معجم البلدان ١٠٠ - سفينة الاولياء على المارفين ١٠٠ - خزيئة الاصفياء ٢: ٣٠ - روضات الجنّات ٥٠ - ١٠ - طرائق المتقائق ٢: ٣٠٠ - خريئة الاصفياء ٢: ٣٠ - روضات الجنّات ٥٠ - ٢٠ - طرائق المتقائق ٢: ٣٠٠ - ٢٠٠ - طرائق

ص ۱۹ س؛ بآخر مانده الشیخ نجم الدین الاصبهانی امقصود شیخ نجم الدین معتمد بن محمد بن علی اصفهانی است از اکابر عرف ای اواخر قرن هفتم و اوالیل هشتم وی شاکرد شیخ ابوالعبّاس امراسی(۱) است و شیخ ابوالعبّاس مرسی

1 - یعنی شیخ آبوالعباس احمد بن عدر شرّسی انصاری اسکندری از مشاهیر مشایخ عرفای آرن هفتم و رئیس اصحاب شیخ آبوالعسن شافلی آنیالله کر و خفیفه و جانشین وی ۱ اصل وی از شهر مسبقرانه ۱ ولی در دیار مصریّه و نحصوصاً دراسکندریّه مسکن گزیده بود و تا آخر عمریمنی قریب میوشش سال در آن شهر افاحت داشت و در سال شخصه و هشناد و شش در همانجا و قات یافت و قبر وی اکنون در اسکندریّه یکی از مشاهیر مزارات آن شهراست و واقع است در محوطهٔ مسجد جامع بیار بخلل مفتوی که مرحوم ملک فؤاد او آن یادشاه مصر آن مسجد را که سابق نین وجود داشته منهدم نمود و بحد دا که مابق نین وجود داشته منهدم نمود و بحد دا در زیار اندازه دو مفایل مساحت اصلی آن توسعه داد بنجویکه اکنون مساحت آن برامی می از باند و بخویکه اکنون مساحت آن نوسعه داد بنجویکه اکنون مساحت آن باید جنوب شرفی اندلس است و نراسی در نمید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجه رجوع شود باید بخوی از بلاد جنوب شرفی اندلس است و نراسی در نمید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجه رجوع شود بخوم از بلاد جنوب شرفی اندلس است و نراسی در نمید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجه رجوع شود بخوم از بلاد جنوب شرفی اندلس است و نراسی در نمید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجه رجوع شود بخوم از بلاد جنوب شرفی اندلس است و نراسی در نمید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجه رجوع شود بخوم از بلاد جنوب شرفی اندلس است و نراسی در نمید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجه رجوع شود بخوم از بلاد جنوب شرفی اندلس است و نراسی در نمید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجه رجوع شود بخوم از بلاد جنوب شرفی اندلس است و نراسی در نمید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجه رجوع شود بخبوم الز المصر و الفاهرة تألیف سیوطی ج ۱ س ۲۱ م ۱۰ وطیفات شعر انی تر ۱ م ۱ م ۱ ۱ م ۱ م ۱ ۱ م ۱ ۱ م ۱ ۱ م ۱ ۱ م ۱ م ۱ ۱ م ۱ ۱ م ۱ ۱ م ۱ ۱ م ۱ ۱ م ۱ ۱ م ۱ ۱ م ۱ ۱ م ۱ م ۱ م ۱ م ۱ م ۱ م ۱ م ۱ م ۱ م ۱ م ۱ م ۱

شاگرد شیخ ابوالحسن شاذلی (۱) بود ، تولد شیخ نجم الدین در سنة ۱۹۳ بود ویس از شخصیل فقه و اصول و تصوّف بدیار مصر سفر نمود و بخدمت شیخ ابوالعبّاس مرسی مذکور رسید و ملازمت اواختیار نمود و نا آخر عمر او درمصاحبت وی میبود و بعدال و فات شیخ خود بمکه رفت و نا آخر عمر خود بعنی بیست و اند سال تمام در آنجا مجاورت اختیار نمود و در این مدت طویل با وجود قرب جوار هرگز بزیارت قبر حضرت رسول بمدینه نرفت و بعضی از بزرگان در این باب بر اوطعن زده اند ، بافعی گوید من در سفر اول حج خود [در سنة ۲۹۲ _ ج ۲ : ۲۵۲] و در سفر حج دوم خود من در سفر اول حج خود [در سنة ۲۹۲ _ ج ۲ : ۲۵۲] و در سفر حج دوم خود طویل و در سند منظری جیل و لحب طویل و هیبتی عظیم داشت از و برسیدند هرگز زن خواسته گفت هرگز زنی تزویج طویل و هیبتی عظیم داشت از و برسیدند هرگز زن خواسته گفت هرگز زنی تزویج

١ ـ يعني ابوالعسن عليّ بن عبدالله بن عبدالجبّار مغربي شاذلي ازاشهر مشابخ عرفا ومنصوّقه در قرن هفتم هجری ومؤسّس طریقهٔ شاذابه منتشر در مصر و شام و مفرب و یمن ۰ اصل وی از ب<mark>لاد</mark> مغرب بوده ودر قرية غماره از قراى شمال افريقا نزديك شهر معروف سيئه واقع برساحل جنوبي مديترانه محاذي جبل طارق که برساحل شمالي انکهٔ معروف يهدين اسم است در حدود سنهٔ ۹۴ ه متولد شده و پس از تکمیل علوم شرعیه در قریهٔ شاذله (بذال معجمه علی المشهور یابدال مهمله بقول بعضی) از محال تونس بنعبُه و ارشاد برداخت و پسراز آن باسکندریه منتقل کر دید ودر آنجا توطّن اختبار نمود و تا آخرعمر در شمانجا ساکن بود و مکرار بعج رفت و در آخرین مغر خود بصوب مکه در صعرای عبداب در صعبه مصر در جانب غربی بعراحدر در موضع موسوم بحمیشرا وقات ياقت دراواخر ذي القمدم سنة ششصه ويتجاء وشش باجماع عموم مآخة عربيء ولي درنفجات وقات او را درستهٔ ۲۰۶ نگاشته است وظاهمراً اشتباء است و در همانجا مدنون کر دید وقبر او زیارتگاه عمومی است و یکمی از سلاطین تمالیك مصر بر مزار از گنبدی عالی بنا نهاده است واین بطوطه در سال ۲۲٦ قبر او را درهمان حسترا زيارت كرده است و وصف تختصر جمالهي از آن مینماید ٬ ـ (برای مزید اطّلاع از سوانح احوال او رجوع شود بمآخذ ذیل ، دول[لا سلام ۲ ، ۱۲۳ . يانمي ۱ د ۱۶۰ . رحلهٔ اين بطوطه چاپ مصر ۲۰۱ و ۲۰ وچاپ يارپس ۱ ۵۰۰ و ٠١٠٩ قاموس نيروز آ بادي درماد"ة شريل بدال مهمله ٠ نجوم الز اهرة ٦٩٠٦٨١٧، نقعات ٩ ه ٩ ١٦٦٢ حسن المصافرة ٢٤٨١١، شعراني ٢٤١٢، سفيتة الأوتباء ١٨٠٠، شفرات المذهبية ۲۷۹_۲۷۸ ، تاج العروس در شردل بدال مهمله (ترجمه بسیار مفید تسبة مفطلی است) ، منتهی الأرب نيز در شول بدال مهمله ، خزينة الأصفياء ٢ : ٢٧٢ ـ ٢٧٢ ، دائرة المعارف اسلام ج ۱ س ۲۵۱ـ۹۵۱ دو مقاله ، یکی تحت عنوان «شاذلی» ، ودیگر تحت عنوان « شاذلیه » ، ا بين مقالةً دؤم بقلم مرحوم مركليون مستشرق معروف است وبسيار مقالةً مفيد مهمَّى است • سـ كرده ام و هرگز طعامی هم نخورده ام كه آ نرا زنی پخته باشد ا صاحب نرجمه در ماه جمادی الآ خرة سنة هفتصد و بیست و بك درمگه و قات بافت و همانجا در نزدیكی مزار فضیل بن عیان مدفون كردید ا ر برای مزید اقلاع از شرح احوال وی رجوع شود بمآخذ ذبل: تاریخ یافعی ۱۲۹۵ - ۲۹۱ - دررالكامنة ۲:۳۰۳ - نفحات الانس ۱۹۹۹ - ۱۹۷۱ - سفینة الاولیا ۱۸۳۳ - شذران الدّهب ۲: ۵۰ - خزینة الاصفیا ۲: ۲۰۰۹ - طرائق الحقائق ۲: ۳۰۰ - ۴۰۰۱) ا

على ١٩٩٣ من اخير از متن ، حثوالجنة ، حشو در اين تعبير بهمان كونه كه ما درحاشية ذيل صفحه احتمال داديم بمعنى طبقة عباقه است ازمردم در مقابل طبقة خاسه بعنى علماء وفقها، و محدّين و ادباء و قرّاء وصوفيه و مرابطين و از عبارت ذيل كه در كتاب الفرق بين الفرق تأليف ابومنصور عبدالفخر بغدادى چاپ مصر موجه مسطوراست چنان معلوم ميشودكه اين تعبيراصطلاحي از اصطلاحات صوفيه بوده است ، در كتاب مزبور در فصل مخصوص ببيان أصناف هشت كانة فرقة ناجبه إزعم او] از اهل سنّن و جماعت پس از نعداد هفت صنف اوّل از ايشان كه درفوق اشاره بدان كرديم كويد: و والقنف النّامن منهم علقة البلدان الذي غلب فيها شعائر الشاف من العاقة علقة البلدان الذي غلب فيها شعائر الشنف من العاقة علقة البلدان النه و انتما اردنا بهذا الشنف من العاقة علقة البهم في معالم دينهم و قلدوهم في فروع الحلال والحرام والوعد والوعيد ورجعوا البهم في معالم دينهم و قلدوهم في فروع الحلال والحرام ولم يعتقدوا شيئاً من بدع الاهواء الفالة و هؤلاءهم الذين سقتهم الضوفية حشو المجنة ولم المناف اهل الشقة والجماعة وجموعهم اصحاب الدّين سقتهم الضوفية حشو المجنة فهؤلاء اصناف اهل الشقة والجماعة وجموعهم اصحاب الدّين سقتهم والصّراط المستقيم المتحتم المناف اهل الشقة والجماعة وجموعهم اصحاب الدّين سقتهم والصّراط المستقيم المناف اهل الشقة والجماعة وجموعهم اصحاب الدّين سقتهم الصّوراط المستقيم المناف اهل الشقة والجماعة وجموعهم اصحاب الدّين سقتهم والصّراط المستقيم المعادي المناف المن الشيال المناف المن الشقة والجماعة وجموعهم اصحاب الدّين المؤون المناف المن الشين المناف المن الشية و الجماعة وجموعهم اصحاب الدّين المقوية والمناف المن الشين المناف المن المناف المن المناف المن المناف المن المناف المن المناف المن المناف المناف المناف المن المناف المن

ص ۲۳ س ۲ الو اسحق الادمى الرجوع شود بس ۱۳۱ حاشية ۳ الص ها س ۲۵ س ۱ از حاشية ۱ المورس الاخبارا نام كامل ابن كتاب فردوس الاخبار الماثور الخطاب المخرج على تتاب الشهاب است تأليف ابوشجاع شيرويه ابن شهرداربن شيرويه بن فناخسروهمداني دبلمي متوفي درسنة ۱۹۰۵ و يك نسخه از آن در كتابخانة ملّى مصر موجود است (رجوع شود بفهرست كتابخانة مزبور طبع جديد جديد على ۱۳۵) ا

ص ۴۹ حاشیهٔ ۲ اے بر مآخذ ترجمهٔ احوال ابوعبدالله بن خفیف بعداز انساب سمعانی علاوه شود : ۱ تبیین کذب المفتری از ابرے عساکر ص ۱۹۰ ـ ۱۹۲ م و بر رقم صفحات سفر نامهٔ ابن بطوطه علاوه شود : ۱ ج ۲ ص ۱۳۷ ۱۰ ـ

ص ۱۵ س اخبرازمتن وحاشیهٔ ۳۰ _ جاون ، دراین حادیه گفتیم که بقرینهٔ سیاق عبارت متن و نیز بقر بنهٔ ترجهٔ کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف ص ۳۹ که در آنجا بجای جاون * هاون * مرقوم است احتمال میرود که این کلمه بعنی ۴ جاون ، لهجه های اشراز بوده بجای «هاون» و بعبار فاخری همان کلمه هاون است که در آن لهجه های ایجیم بدل شده است ، بعد ها که از چند نفر از اهالی مظلع شیراز جدا جدا سؤال کردم که هاون را بلهجهٔ شیرازی چه میگویند و همه بدرن تأمل و بدون اختلاف کردم که هاون را بلهجهٔ شیرازی چه میگویند و همه بدرن تأمل و بدون اختلاف در فرهنگ نظام تألیف آقای سید محمد علی داعی الاسلام ج ۲ س ۱۹ فد دیدم که صریحا واضحا جوغن را بهمان ضبط ولی با غین بجای قاف به ۴ هاون سنگی و چویی ضریحا واضحا جوغن را بهمان ضبط ولی با غین بجای قاف به ۴ هاون سنگی و چویی مذکور در متن شدّالازار همان کلمهٔ جوغن با جوقن امروزی لهجهٔ شیرازیان بوده مذکور در متن شدّالازار همان کلمهٔ جوغن با جوقن امروزی لهجهٔ شیرازیان بوده است منتهی اینکه جاون فاهو را تلفظ صحیح کتابتی این کلمه بوده و جوغن باجوقن امروزی بهجهٔ شیرازیان بوده است منتهی اینکه جاون فاهو را تلفظ صحیح کتابتی این کلمه بوده و جوغن باجوقن که هنوز مستعمل است هیئن محاورهٔ و عامیانهٔ آن ،

ص ۱۴ س ٤ شیخ الشیوخ ابو الحسین ا مقصود شیخ الشیوخ ابو الحسین احمد بن محمد بن محمد بین معروف باین سالبه (سال به است که بکی از اعاظم مشایخ متصرفهٔ فارس بوده در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم و بکی از معاصر بن نبخ مرشد ابو اسحق ابر اهیم بن شهریار کازرونی و ابو حیّان توحیدی و آن طبقه از رجال بوده است و مقر وی در بیضاء فارس بوده و مدفن وی نیزهمانجاست در زدیکی نل بیضاء که حالیه قصبهٔ بلوك بیضاء است و آنارقبر او هنوز آنجا باقی است و رسالبه که درسوق نسب او و اعقاب اودیده میشود ظاهر آنام بالقب یکی از اجداد اعالی صاحب توجمه بوده است و کلمهٔ سالبه (= سال به ا) کلمهٔ فارسی است مر گب از سال و به توجمه بوده است و کلمهٔ سالبه (= سال به ا

بعنی کسی که هرسال او ازسال گذشتهٔ او بهتر است با بهتر خواهد بود تفاؤلاً^(۱) از جنس روز به وروز بهان و بهروز بعنی کسی که هرروز اواز روز گذشتهٔ او بهتراست یا بهتر خواهد بود تفاؤلاً (رجوع شوو بص ۱۸۰ حاشیهٔ ۱ از کتاب حاضر) ^۱

چون درنسین تنبع برای جمع اظلاعات در خصوص شرح احوال صاحب ترجه
بعنی معلومات دیگری نیز راجع بدوسه آن از اعقاب وی بدست آوردیم و ازطرف
دیگر چون در کتب تواریخ ورجال و طبقات بندرت ذکری از اعضاء این خاندان
درمیان آمده لهذا بی مناسبت ندانستیم که تکمیلاً للفائدة مجموع اظلاعاتی را که
در خصوص بعنی از افراد این خاندان بدست آورده ایم ذیلاً درج نمالیم:

۱ سهمین صاحب ترجمه شیخ التبوخ ابوالحسین احمد بن محمد بسن جعفی بیناوی معروف بابن سالیه متوفی درسنهٔ ۱۵ که اشارهٔ باحوال او درفوق نمودیم افرجمهٔ بسیار مختصری ازو در کشف المحجوب علی بن عثمان هجو بری فر نوی متوقی در حدود ۲۷۰ که ظاهر آ او اخر عصر صاحب ترجمه را درك كرده بوده مسطور است از فرار ذیل (ص ۲۱۰) : ۹ باب فی ذكر رجال الصوفیة من المتا خرین علی الاختصار ... امّا از اهل فارس شیخ الشیوخ ابوالحسین (۲) سالیه افسح اللسان بود اندر تصوف و اوضح البیات اندر توحید و ویرا کلمات معروف است و شیخ ابوالحسین (۱ بدر را خلفی نیکو و اومیدوارست ۱ و در ص ۱۳۰ گوید : ۹ شیخ ابوالحسین (۱ بالیه رحمه الله کفتی مربد را در حکم گربهٔ بودن بهتر از آنج اندر حکم خود از برای پروردن هوا بوده ا

۱ - این نام سالبه در فرون و سطی در اسامی اهالی نارس مکر "ردیده میشود از جمله سالبه بین ابر اهیم ابن ملک منو فی در سنة ۲۲ و مدفون بشیراز که خانفاهی در آن شهر داشته (نمر ۱۲۸۵ از تراجم کتاب حاضر س ۱۸۰ - ۱۸۱ و و و دیگر ابوعبدالله محمد بن سالبه بین علی"بین حمویه الشیرازی الدفری از رجال قرن پنجم (طبقات القر"۱ - جزری ۲۰ ۱۶۱) مساله بین علی"بین حمویه الشیرازی الدفری از رجال قرن پنجم (طبقات القر"۱ - جزری ۲۰ ۱۶۱) مسال مدرمتن ابوالحدین چاپ شده است و نی در حاشیه بطور ندیجه بدل ۳ دابوالحدین، که فقط همان صواب است لاغیر ۱۰

٣ ما در متن ٧ ابوالعسن ٢ جاب شده احت و صواب چنانكه كفتيم ١ ابوالحسين، احت ٠

و در شیراز نامهٔ خطّی (۱) مو رخهٔ سنهٔ ۱۳۳۸ در ضمن تعداد معاصرین شیخ مرشد ابواسحق ابراهیم بن شهر باز کازرونی کوید (س۲۲ الف): ومنهم القیخ الاماء العالم کهف الاولیاء سند الابدال والاصفیاء ابوالحسین بن (۲) احمد بن سالبه یعرف بشیخ الشیوخ بیضاء از جلهٔ کبار ز هاد و مشایخ قارس بوده و درعلوم تصوّف و اسراز فقر نظیر نداشت چهار نوبت زیارت حج بیتالهٔ دریافته از جلهٔ تلامذهٔ شیخ (۲) قدّس سرّه بود خرقهٔ تصوّف از دست شیخ ابوالحسین سیروانی (۹) پوشیده نقل است که شبی حضرت مصطفی علیه الصّلوة والشلام [را] بخواب دید گفت بوسهٔ برسینهٔ من داد قال مند ذلك الوقت اری من خلفی کما اری من قدّامی گفت از آن وقت ملكون زمین و آسمان برمن پوشیده نماند عمیختین فرمودکه باشیخ خود درطریق مسافرت اثفاق سفرشام افتاد درساحل دریای شام آب شیرین باز گیخت در رکوه آبشیرین نماند رکوه باشیخ ابوالحسین (۹) بازگفتم فرمود که بدین صورت اعتماد مکن شاید که آب نیل باشیخ ابوالحسین (۹) بازگفتم فرمود که بدین صورت اعتماد مکن شاید که آب نیل در آن طرف دریاغالب شده باشد و زیر دست نوبر آمد شبخ ابوالحسین (۱) دررمضان در آن طرف دریاغالب شده باشد و زیر دست نوبر آمد شبخ ابوالحسین (۱) دررمضان سنهٔ خس عشرة واربعمائه بجوارحق رسیده و دربیضا، بمزارمعروف بنآل بیضا، مدفون سنه ۱ انتهی ۴ س

درقارسنامهٔ ناصری ۲ : ۱۸۶ درضمن قربهٔ خفریان از قرای بلوك بیضاء گوید:

۱ دوشیرازنامهٔ جایی س ۱۰۰ نبزشرح احوال صاحب ترجمه مسطور است ولی جون این چاپ شیرازنامه بسیار مغلوط و علاوه بر آن باشیرازنامهٔ خطی در ارتیب ایواب و نصول متفاوت است ما ترجیح دادیم که این ترجمه را از روی نسخهٔ خطی اقل نمانیم .

۲ ساکلمهٔ ۱۰ این ۱۰ بخلن ۱۰ غلط و زیادی است ۱ سامی ظاهراً شیخ مرشد ابواسعتی ابر اهیم بن شهر بارکازرونی سابق الذکر ۱ ۱۵ سامیح قیاسی قطعی ۱ منن ابوالحسن ۱۰ دوابو الحسین سیروانی مابین صوفیه معروف بودهاند ۱ بکی ابوالحسین سیروانی کبیر (نفحان س ۱۳۰۹) و وجون و دیگر ابوالحسین سیروانی صغیر شاکرد ابوالحسین سیروانی کبیر (نفحان س ۱۳۰۹) و وجون تاریخ وفات هیچکدام ظاهراً معلوم نیست نمیدانیم کدام یك ازین دو اینجا مقصود است .

تصحیح قیاسی قطعی، در نسخه د ابو العسن، مقصود شیخ ابو العسین سیروانی سابق الذ کر است،
 تصحیح قیاسی قطعی، و فی الاصل ، ابو العسی ، مقصود شیخ الشیوخ ابو العمین بیشاوی است.

دخفریان فرسخی شمالی تل بیضاست و فیرعارف مشهور حسین بن (۱) احمد بیضاوی که از بزرگان مشایخ است در اینجاست و یادشاه زمان امیر عضدالد وله دبلمی (۲) او راگرامی میداشت و اغلب بخدمتش میرسد وطلب وعظ و نصیحت از و میفرمود ۱۰ در آثار عجم ص ۳۳۷ درضمن وصف بلوك بیضاه و ذکر بعضی از معاریف آنجا گوید : ۱۰ ابوالحسن سالبه بن احمد [صح : ابوالحسین احمد برخ سالبه] معروف بنیخ القیوخ جماعتی کثیره از معتقدین وی بودهاند وفاتش در سنهٔ چهارصد و یانز ده مجری است دربیضاء مدفون است دربیشهٔ زمینی که بنتی بیضا معروف است و فقیر قبر وی را دیدم ۱۰ دربیشهٔ دربیش که بنتی بیضا معروف است و فقیر قبر وی را دیدم ۱۰ دربیشهٔ دربیش که بنتی بیضا معروف است و فقیر قبر وی را دیدم ۱۰ دربیشهٔ دربیشهٔ دربیش که بنتی بیضا معروف است و فقیر قبر وی را دیدم ۱۰ دربیشهٔ دربیشهٔ دربیش که بنتی بیضا معروف است و فقیر قبر وی را دیدم ۱۰ دربیشهٔ دربیشهٔ

٧ ـ يسر شيخ النتبوخ مذكور ابوالفتح عبدالسلام بن احمد بن محمد بن جعفر معروف نيز بابن ساليه و متو قي در سنة ٤٧٣ ، عين عبارت هجويري را دركشف المحجوب س ٢١٥ راجع بوي كه در نرجة بدرش درحقوي گفته: و شيخ ابوالفتح بن ساليه مريدر را خلفي نيكو و اوميدوارست سابق نقل كرديم ، واز اينكه هجويري درهما نجا پس از تعداد جاعتي از متا خرين مشايخ فارس كويد : * و ازين جله من شخ الشيوخ [ابوالحسين] وشيخ ابواسحق [كازروني] را ندبدم * معلوم ميشود كه ري سايرين را كه از جله همن ابوالفتح بن ساليه ما نحن فيه باشد ديده بوده است - ابن الجوزي در ناريخ منتظم ج ٨ ص ٣٣٨ در ضمن تعداد متو قاهاي سنة ٣٧٤ گويد : * و عبد السلام بن احمد بن محمد بن جعفر ابوالفتح الشوفي و يعرف بابن ساليه من اهل قارس سافر الكثير وجال في البلاد و سمع بها الحديث و ورد بغداد في ساليه من اهل قارس سافر الكثير وجال في البلاد و سمع بها الحديث و ورد بغداد في سنة خس وعشرين واربعمائة فسمع بها من ابي الفاسم بن بشران وابي علي بن شافان و بعصر من ابي عبدالله بن نظيف و باطبهان من ابي بكرين ريذة اسمع منه بحيي بن عبدالو هاب بن منده و تو قي ببيضاء فارس في جمادي الاولي من هذه السنة [٢٧٣] المدالة قال بن منده و تو قي ببيضاء فارس في جمادي الاولي من هذه السنة [٢٧٣] الهدالو هاب بن منده و تو قي ببيضاء فارس في جمادي الاولي من هذه السنة [٢٧٣] الهدالو هاب بن منده و تو قي ببيضاء فارس في جمادي الاولي من هذه السنة [٢٧٣] الهدالو هاب بن منده و تو قي ببيضاء فارس في جمادي الاولي من هذه السنة [٢٠٠٤] الشهدالو هاب بن منده و تو قي ببيضاء فارس في جمادي الاولي من هذه السنة [٢٠٠٤] المدين المديدة المدين المد

۱ کامهٔ ۱ ابن ۳ بظن تفالب غلط وزیادی است ۱ و چنانکه ملاحظه میشود او آف بجای ابر العسین ۱ از او بعسین تعبیر کرده بعدف کلمهٔ ابو از او آل کنبه که در بعضی نواحی ایسران معمول بوده ۱ دجوع شود برای نظایر آن بس ۶۸ حاشیهٔ ۳ ۱۰ است از مؤاف فارسنامهٔ المسری ۱ چه بتصریح شیراز نامه س ۱۰ آن پادشاهی که معتقد اوبوده دبیوسته بخدمتش میرسیده بها دله توله خسرو فیروزین عضه اله و ده نه خودعضه اله آوله ۱

ابن الاثیر نیز در حوادث عمیان سال ۲۷% در حق او گوید: "و فیها تو تقی عبدالسّالام بن احمد بن محمّد بن جعفر ابوالفتح الصّوفی من اهل فارس سافرالکشر و سمع الحدیث بالعراق والشّام و مصو و اصبهان وغیرها و کانت وفانه بقارس " در شیراز نامهٔ خطّی مور خهٔ سنهٔ ۲۳۳ بلا فاصله بعد از شرح حال پدرش شیح الشّیوخ احمد بن سالبه سابق الذّکر شرح احوال همین صاحب ترجمه را از قرار ذبیل نگاشته(۱): "و منهم الامام ابوالفتح عبد السّلام بن شیخ الشّیوخ ابی الحسین بن (۱) احمد بن سالبه " در فنون علوم سعی فرموده جامع میان علم و عمل گشته مدّنی در صحبت شیخ مرشد (۱) قدس سرّه بسر برده در شهور سنهٔ اننتین وسیعین وار بعمائه (۱) و فات صحبت شیخ مرشد (۱) قدس سرّه بسر برده در شهور سنهٔ اننتین وسیعین وار بعمائه (۱) و فات بافت و بجوار پدر یزر کوار در تلّ بیخا مدفون است " نقسل است از شیخ ابوالفتح عبدالسّلام که از فرمودکه روزی شیخ ابی الحسین پدرخود را دیدم اورا و جد و استغر از روی نموده چوبکی بردست داشت و بر زمین میزد و این دو بیت انشا(۱) می فرمود و میگر دست :

لها في طرفها لحظات سحر أنميت بها و أتحبي ما تربد و تسبي العالمين بمقلنيها كأن العالمين لهما عبيد ا

۳ - شیخ القیوخ سراج الدبن محمود بن خلیفة بن عبدالتلام بن احمد بن محمود بن جعفر معروف بابن سالیه نوادهٔ عبدالتلام مذکور بلافاصله قبل وی شیخ خرفهٔ شیخ روز بهان بقلی کبیر بوده و درستهٔ ۵۹۳ در شیراز وفات بافته و در کوی برامکه در آن شهر مدفون شده است شرح احوال وی در شیراز نامهٔ خطی و چاپی (۱)

۱ - این ترجهٔ احوال ایواندنج عبدانسلام بن شیخ النیوخ ابی الحدیث بن سالیه بکنی و بتمامها از شیخ از نامهٔ چابی سافط است .
 ۲ - کلمهٔ «ابن» جنانکه مکرر درعین همین مورد مانیمن فیه گذشت بظن تقالب زیادی و سهو نشاخ است .
 ۳ - یعنی شیخ ابواسیحق ابراهیم بن شهریاد کازرونی که درجمیع کتب و درجال همیشه بهمین القب شیخ مرشد . از و تعبیر کرده اندینعوی که معلوم میشود و شیخ مرشد .
 به معلوم میشود «شیخ مرشد» لفب محصوص او بوده است. . به دینانکه ملاحظه میشود این تاریخ و قانی که این الجوزی و این الا نیر چنانکه گذشت برای صاحب ترجه ذکر کرده اند به بخی سنهٔ ۲۲ فقط یك سال اختلاف دارد . . . کدا فی الاصل . و شاید صواب در اینجا باشد . و چابی س ۱۱۳ می ۱۱۵ در ۱۱۵ الف ، و چابی س ۱۱۳ ۱۱۵ ۱۱۵ الف .

هر دومذكوراست از قرار ذيل :

• ومنهم الشبخ المحقّق و الفردالمد قق شبخ الشيوخ سراج الدّين محمود بن شبخ الشّبوخ خليفة بن عبداللّلام بن شبخ الشّبوخ احمد بن سالبه رحمه الله ، مقتدای جهان واسوهٔ عرفا و مشابخ دوران بود دركشف حقابق و نكات توحيد زبانی شافی و بيانی عجيب داشت و صفدرار باب عرفان شبخ روز بهان قدّس الله روحه باوجود رفعت مقامات و كمال حال خرقه طريقت از دست او پوشيد بود و رحيق تحقيق از منبع تقريد و مكاشفات او نوشيده بود و رحيق تحقيق از منبع تقريد و اختصاص داشت و در تاريخ سنه اثنتين و ستّين و خسمائة بجوار حضرت حق پيوست و خلف نامدار او شبخ الشّبوخ قطب الدّين احمد قايم مقام او كشت و مد در شدّالازار سرح احوال او مسطور است (نمره ۱۹۵ از نراجم) و در در جمد شبخ خرقه وی بوده است اسم او برده شده است و بنو مساحب ابنكه صاحب توجه شبخ خرقه وی بوده است اسم او برده شده است و

٤ شيخ القيوخ قطب الدين احمد پسر شخص مـذكــور بالافاصله قبلكـه چنانكه درفوق ملاحظه شد صاحب شيرازنامه در ترجمهٔ احوال پدرش اسمى ازو برده است بدون هيچ توضيح دبكرى "

ص ۱۹ س ۱۸ م توفی فی سنة اربع عشرة وادبعمائة م جنین است تاریخ وفات ابوحیّان توحیدی درهرسه ندخهٔ شدّالازار (ق ب م) ولی در شیراز نامهٔ خطّی قدیمی مو رّخهٔ سنهٔ ۱۹۳۸ ورق ۲۹ ب وفات ابوحیّان را صریحاً واضحاً درسنهٔ احدی و اربعمائة نگاشته است با نسخه بدل الحاقی «اربع و اربعمائة » وظاهر آتاریخ احدی و اربعمائة بسیار نزدیك بصواب باید باشد چه ذهبی در میز ان الاعتدال ۱۳۵۰ در حقّ اوگوید بینی الی سنه اربعمائه » نه و تاریخ و لادت اوظاهر آمایین سنوات ۱۳۰۰ ۱۳۰۰ بوده چه وی در نامهٔ که بیكی از دوستان خود نوشته و تاریخ آن رمضان سنهٔ چهارصد است و عین آن نامه را یاقوت در معجم الادباء ۲ تا ۱۳۸۰ ۱۳۹۳ نقل كرده كوید: «و بعد فقد اصبحت عامهٔ الیوم اوغد فا آنی فی عشر النسین و هل لی بعد الكبرة و العجز امل فی حیاه لذیادهٔ

اورجاه لحال جدیدة الخ . . . * واین عبارت چنانکه ملاحظه میشود صریح است که وی درماه رمضان سنة ۱۰۰ درده فود یعنی ماین هشتاد و نودسالگی بوده پس بالضرورة تولد او محصور میشود بین حدود ۱۳۰۰ ۳۲۰ و ابوحیّان توحیدی را تصانیف بسیار بوده است ر با وجود ایشکه بنصریح بسا قوت وی کتابهای خود را در اواخر عمر سوزانیده بوده معذلك یاقوت در معجم الادباء ۱ : ۳۸۰ ببعد اسامی هفده عدد از تألیفات او را بینفسیل فکر کرده است ، بعضی از بن کتب مانند کتاب المقابسات و کتاب الصّداقة والصّدیق و کتاب الامتاع والمؤانسة بطبع رسیده است ، و بعضی دیگر مانند الاشارات الالهیّة و فیم الوزیر بن هنوز بحال نسخه خطی باقی است (از اوّل خلاصهٔ مانند الاشارات الالهیّة و فیم الوزیر بن هنوز بحال نسخه خطی باقی است (از اوّل خلاصهٔ در بر لین و از نانی ظاهر آ تمام آن در استانبول) ، و از بسیاری دیگر از مؤقفات او که از میان در کتب خود نقل کرده اند ،

ایس نکته را نیز تاگفته نگذریم که ابوحیّان توحیدی با همه فضایل و مقام شامخ او درعلم وادب و نحو ولغت و تاریخ و فلسفه از و شاعین معروف بوده و درجعل اخیار و احادیث و حکایات و درج آنها درتمانیف خود بعنوان اخیار و احادیث و حکایات و درج آنها درتمانیف خود بعنوان اخیار و احادیث و حکایات واقعی تاریخی ید طولائی داشته است و بسیاری از علما مانند ابن الجوزی و یافوت واین ایی الحدید و ذهبی واین حجر باین فقره تصریح کرده اند ومردم را از افتادن بدام مرویّات و محکیّات او شدیداً تحذیر نمودهاند از اکمئلاً حکایت طویل

۱ سبكى در طبغات ج٤ س ٢-٣ از قول ذهبى چنين نقل ميكند ، دفال الذهبى كان عدو "الله خبيناً سبى" الاعتقاد ثم نقل قول اين قارس فى كتاب الغريدة والغريدة كان ابو حيان كذا "ابا قليل الدّين والمورع عن القذف والمجاهرة بالبهتان ثمر "ض لامور جسام من القدح فى الشريعة و الغول بالنمطيل و لقد وقف المدّامت كافى الكفاة على بعض ماكان يدخله و بغفيه من سوء الاعتقاد قطلبه ليقتله فهرب والنجأ الى اعدائه ونقق عليهم بزخرته و اقكه ثم عثروا منه على قبيع دخلنه و سوء ليقتله فهرب والنجأ الى اعدائه ونقق عليهم بزخرته و اقكه ثم عثروا منه على قبيع دخلنه و سوء عبدته و ما بيطنه من الالحاد و يرومه فى الأسلام من القساد و ما يلصقه بأعلام الدّيجابة من القبائح عظليه الوزير المهلّى قاسترمته و مأت فى الاستثار ولم يؤثر منه الامثلية أو تحزية و قال ابوالفرخ فطلبه الوزير المهلّى قاسترمته و مأت فى الاستار ولم يؤثر منه الامثلية أو تحزية و قال ابوالفرخ أبن الجوزى فى تاريخه زنادقة الأسلام تلاته ابن الرّاوندى و ابو حيّان التوحيدى و ابو العلام قال و استرتح » المناه على الأسلام ابوحيّان لانه مجمع و لم يصر "ح » المناه على الأسلام ابوحيّان لانه مجمع و لم يصر "ح » المناه على الأسلام ابوحيّان لانه مجمع و لم يصر "ح » المناه ال

بيغام فرستادن ابوبكر و عمر بحضرت امير بتوسط ابوعبيدة بن الجرّاح و جوابآن حضرت بدأن بيغام كه أبن أبي الحديد درشرح تهج البلاغة ٢ : ٥٩٧ ــ ٥٩٧ و محمى الدَّبن ابن العربي در محاضرة الابرار و مسامرة الاخيار ٢ : ١٠٢ ــ ١١٠٠ و فلقشندي درصبح الاعشى في صناعة الانشا ٢٣٧٠١-٣٤٧ ازاد (ظاهراً از كتاب البصائر ار) نقل کرده اند بکلّی و سرایا مصنوعی است و آثار وضع بر وجنات آن حکایت برای هر کسی که اد نی انسی باوضاع ورسوم ومکالمات آن عصر داشته باشد در کمال ونموح آشکار و هوید است وابن ابی الحدید نیز همین گونه حدس زده است و ذهبی درميزان الاعتدال كويد كه خود ابوحيّان اقراركر دمكه وي عالماً عامداً ابن حكايت را برای ردّ روافش جعل کــرده بوده است ۲ــ و همچنین رصیّت نامهٔ مجعول عبّاس عمّ حضرت رسول درمرض موت خود خطاب بحضرت اميركه ابن ابي الحديد ٣ : ٢٨٢ ـ ٣٨٣ آنرا از كتاب تقريظ الجاخط او نقل كرده بدون هيج شك بكلَّي ساختگي خود ابوحتِّان است وهمان طرز وشيوة خيالات وعبارات وأنشاء خود اوست بعبتها ٠ــ ركذلك فصليكه ابوحيّان توحيدي بزعم خود ازقول ثابت بن قرّة صابي راجع بعقيدة ابن اخیر درحق عمربن الخطّاب وحسن بصری و جاحظ روایت نموده و آن فصل را بافرت درمعجم الادباء ٦ : ٦٩ _ ٧١ باز از همان كتاب تقريظ الجاحظ او نقل كرده بدرن هیچ شك جعل خود ابو حيّان است كه بدهان صابي گذارده است ، ــ وبشرح ابننا حكايت بسيار دلكش ممتمع ابن ثوابه و تصميم اوبتحصيل علم هندسه كه ياقوت درمعجم الادباء ٢ : ٤٤ ــ ٥١ از كتاب تلب الوزيرين أو نقل كرده بمدون كفتكو چنانکه خود یافوت نیزحدس زده بکلی مصنوعی واز مجعولات خود ارست برای مخریّه و استهزاء بابن توابه ر صاحب بن عبّاد٬ ـ

هدارك _ براى مزيد اظلاع از شرح احوال ابوحيّان توحيدى بافوايد وفصولى كه ازو دربعنى مؤلّفات منقول است رجوع شود بمآخذ ذيل : ذيل تجارب الامم از ابوشجاع وزير ص ٧٥ - ٧٧ - معجم الادباء ج ١ : ١٥ ' ١٧٤ _ ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٤٨ ' ١٤٥ - ١٢٥ ' ١٤٨ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٤٨ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٤٨ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٤٨ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٤٥ - ١٢٥ ' ١٤٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٤٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٠ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥ - ١٢٥ ' ١٢٥

ج : ۲۰۲٬۱۵۷ - ۲۸۲ ، ۲۰۹ - ۲۲۸ ، ۲۸۰ - ۲۰۸ (شرح احوال او) ، ج T : ۲۹. ٧٣ ' ١٥٠ ' ٢٨٢ ' ج ٧ : ١٦٢ _ ١٦٣ ' _ محاضرة الابرار و مسامرة الانجيار محبي الدِّين بن العربي ٢ : ١٠٢_ ١١٠ ، ـ شرح نهج البلاغة ابن ابي الحديدج ٢ : ٣٧٤ ۹۹۰ _ ۹۹۰ ' ج ۲ : ۲۸۲ _ ۲۸۳ ، ۳۲۱ ' - آغطی ۲۸ _ ۸۸ ، ۲۸۳ ' _ ابن خلکان درشرح احوال ابوالفضل محمّد بن العميد ج٢: ١٧٠-١٧٣ ، ـ مختصر الدّول ١٣٠٨ _ ميزان الاعتدال ج ٣ : ٣٥٥ ، _ طبقات النّافعيّة سبكي ج ٤ : ٢ _ ٣ ، _ شيراز نامه جاپ طهران ۱۰۸ سبحالاعشی ج ۱ : ۲۳۷-۲۴۷ سلن الميزان ج ۲ : ۲۹۹. ٣٧٣ ، _بغيةالوعاة ٣٤٨_٣٤٩ ، _ روضات الجنّات ص ٧٤٤ (كه حاوي غلط بزركي است (١) در خصوص تاريخ وفيات صاحب ترجمه)٠٠ دائرة المعارف اسلام ج ١ س ٩٠ ـ ٩١ بقلم مرخوم مركليوت مستشرق معروف انكليسي ، ـ مقدّمة الحوال الصَّفاء طبع جديد مصر باهتمام خير الدِّين زركلي ، دالاعلام همان مؤلَّف ٦٨٩-١٦٠ اـ مقدّمة مقابسات ابوحيّان توحيديطبع جديد مصر باهتمام حسن سندوبيص١-١١٤٤ـ رسالةً ﴿ شرح حال ابوسليمان منطقي سجستاني ، تأليف رافسم ابن سطور محمّد بن عبدالو هاب قزوینی که درستهٔ ۱۳۱۳ شمسی در جزو ۴ بیست مقالسه ، جلد دوّم در طهران باهتمام فاضل دانشمند آقای عبّاس اقبال بطبع رسیده است ٬ در ایرز رسال بمناست اينكه ابوحيّان ازاخص تلامذه ابوسليمان منطقي بوده شرح احوال مفتلي ازصاحب ترجمه مندرج است ،

ص ۲۱ س ۱۰ ۱ معیدالدین محمد بن مسعود بلیانی مشرح احوال مختصری از این شخص در درر الکامنهٔ ابن حجر عسقلانی ج ۶ س ۲۰۰ ۲۰۰ نیز مذکور است از

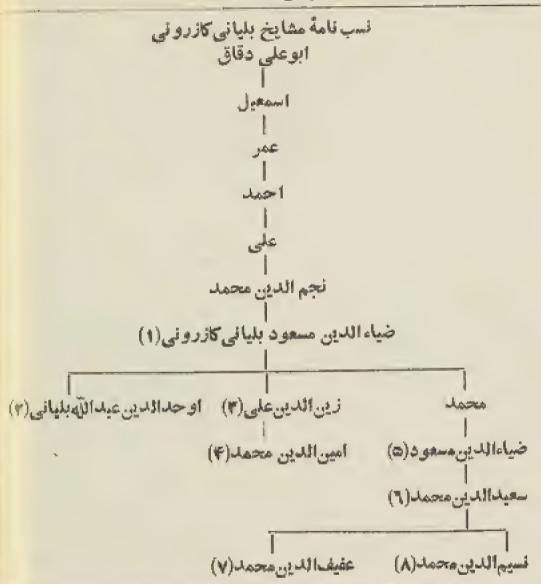
۱ - زیراکه وی ابتدا بتیم سیوطی در بغیة الوعاد تاریخ وفات او را در حدود سنهٔ سیصد و هشتاد نکاشته و سیس بنقل از یکی از ۵ تواریخ معتبرهٔ شیراز ۶ (یعنی نسخهٔ مغلوطی از شیراز نامه که چاپ طهران نیزازروی همان نسخه مغلوط بعمل آمده) وفات او را درسنهٔ سیصد و شعت منبط کرده است و حال آنکه بتصریح خود ابو حیان در کتاب السیداقی والسیدیق وی دزرجب سنهٔ جهاد صد هنوز در حیات بوده و کتاب مزبور را در آن سنه تألیف نموده است ۱ وسایق نیزگفتیم که تاریخ نامهٔ که او بیکی از دوستان خوداوشته بوده رمضان همان سنهٔ چهارسد بوده است.

فرار ذیال: المحد بن عصر بن اسمعیل بن الشیخ ایسی علی الد قاق البلیانی الکازرونی علی بن احمد بن عصر بن اسمعیل بن الشیخ ایسی علی الد قاق البلیانی الکازرونی [سعیدالدین] و کره این الجزری فی مشیخة الجنیدالبلیانی (۱)قال کان سعیدالدین محد تا فاضلا سمعالکثیر واجاز له المرزی و بنت الکمال و جماعة و خرج المسلسل والف المولدالنبوی فأجاد ومات فی اواخر جمادی الا خرة سنة نمان و خمین وسیعمائة و مردو این محمد بن مسعود بلیانی دو پسر داشته که هردو موسوم بوده اند بمحمد و مردو از علما و فضلا بوده اند بسر بزر گترابوالمحامد عفیف الد بن محمد بلیانی در مالکی و همانجا مدفون شد و پسر کوچکتر ابوعبدالله نسیم الدین محمد بلیانی در و او نیز اتفاقاً در راه حج در شوال سنه ۸۰۸ در لار وفات یافت در سن شعت و پنج مالکی و همانجا مدفون شد و پسر کوچکتر ابوعبدالله نسیم الدین محمد بلیانی مالکی و شرح احوال این هردو برادر در ضوءاللاً مع سخاری ج ۱۰ ص ۲۲-۲۲ مالکی و شرح احوال این هردو برادر در ضوءاللاً مع سخاری ج ۱۰ ص ۲۲-۲۲

و بمناسبت ذکر بمکی دو تن ازین مشایخ بلیانی (۲) کازرونی در شد الازار و حواشی آن بی مناسبت ندانستیم که فهرستی اجمالی از اسامی و شجرهٔ نسب عدهٔ ازین مشایخ تاشیخ ابوعلی د قانی تا آنجا که ما توانسته ایم از روی شیراز نامه و شد الازار و در الکامنه و نفحات الانس و ضوء اللا مع و سفینه الاولیاء و ریاض العارفین و مجمع الفصحاء و نارسنامهٔ ناصری و آثار عجم جمع آوری نمائیم با تساریخ و فیات متأخرین ایشان و حواله بمآخذی که تراجم احوال ایشان در آن مآخذ مسطور است ذیالاً بدست دهیم :

۱ - اینجا در دروالکات حدیث مطوال میلسلی در خصوص مصافحه دارد که چون ربط یی بشرخ احوال صاحب ترجمه نداشت از درج آن صرف نظر شد ،

ا بلیان قریه ایست از قرای کازرون درطرف جنوب آن بسافت یک فرسنگ تقریباً وجند خانه
 در آنجاست با بقعهٔ کوچکی که مدفن شیخ اوحداله" بن عبدالله بلیانی است (آنارعجم ص ۲۲۱) .



۱ متوقی درسته ۱۹۰۰ - شرح احوال او در شیرازنامه باسم امامالداین مسعود س ۱۹۱۰ الاین مسعود س ۱۹۱۰ الدین مسطوراست ، ونام وی استطراداً در نقطات س ۲۹۲ و ۲۹۲ برده شده است باسم ضیام الداین مسعود ولی در موضع اؤل جامی گوید کهاو را امامالداین مسعود نیز گفته اند ،

ص ۸۰ سطراخیرازمتن: « تو فی فی سنة ۲۰۰۰ و ثمانین واربعمائة » : در هرسه نسخهٔ شدّالازار بدون اختلاف تاریخوفات شبخ ابو بکرهبهٔ اللهٔ بن الحسن العلاق بهمین نحو مرقوم است بعنی نمانین واربعمائه با بیانسی در مرتبهٔ آحاد بعنی سنهٔ چهارصد و هستاد واند ، و همچنین است نیز در شیرازنامه هم چاپی س۲۱۷ و هم خطّی مو رُخهٔ سنهٔ محتله ورق ۲۸ ب با این فرق که در شیرازنامه و فات او را درست درسنهٔ ثمانین و اربعمائه نکاشته بدون بیان در مرتبه آحاد ، سه واز طرف دیگر در ضمن ترجهٔ ابو بکر علاق در هر دوماخذ مزبور بعنی شیرازنامه (ولی خطّی نهچایی) و شدّالازار هر دومؤلّف تصریح کرده اند که شیخ کبیرا بوعیدانهٔ محمّد بن خفیف (صاحب ترجههٔ شمارهٔ باک از کتاب حاضر) و سبّت نموده بوده که بعداز و فات او شیخ ابو بکر علاق باید براو نماز بگزارد و او نیز بموجب و صبّت عمل نموده بعد از و فات او بر وی نماز گزارد ا عین عبارت نیرازنامهٔ خطّی (۱۰ دراین خصوص از قرار ذیل است : « درسیرهٔ شیخ کبیر قدّس سرّه مسطور است که شیخ ابو بکر علاق از جلهٔ معاصران شیخ بوده و شیخ قدّس سرّه مسطور است که شیخ ابو بکر علاق از جلهٔ معاصران شیخ بوده و شیخ قدّس سرّه

ينه از منعهٔ نبل

مجمع الفسحاء ٢ - ٣٣٨ ، _ قارسنامة ناصري ٢ - ٢٤٩ ، _ آثار عجم ٢ ٣٢ ، _ ٣ ـ در سنة ٢٩٣ وقات پافت ويكافرون مدفون شد ، شرح احوقل او درشير ازنامه ١٤٣ ـ ١٤٣ ، و وآثار عجم ٣٣٧ مسطور است ، ٤ ـ اين همان شيخ امين الدّين است كه حافظ در قطعة مشهور خود در حق" او گفته ،

توان او صبحت المدين على الله . 1 _ ساعب ترجمة متن حاضر شد الا زار س ١٦ ـ ٦٤ ومتونحي درسنة ٢٥٨ · شرح احوال او علاوه برمتن حاضر در دررالكامنة ٤ .١٠٥٠-٢٥٦ نيز مسطور است ١

۷ _ متوقعی درستهٔ ۱۸۰۱ م ۱۸۰۱ رجوع شودبضو اللاَمع ۲۱، ۲۱، ۸ ۸ _ متوقعی در ستهٔ ۱۸۱، وجوع شود بهمان ما خد س ۲۲، –

۱ ــ ورق ۱۸ ب ، ولی درشیراز نامهٔ جاین س ۱۱۲ این فقرهٔ وصیّت شیخ کبیر را اصلا ندارد ،

وصیت فرموده که شیخ آبوبکر علاف می باید که برمن نماز گزارد * بعد از آنک شیخ وفات کود بتاریخ ثالث وعشرین رمضان سنهٔ احدی وسیمین و تلثمائهٔ شیخ العازفین که شامریدین آبوبکر علاف برو نماز گزارد * آنهی * و عین عبارت شدّالازار نیز از قرار ذیل است : (ص ۸۰) * وقیل آن القیخ الکبیر و سی اصحابه اذامات آن یصلی علیه القیخ آبوبکر و کان نقیب العلویّهٔ فی علیه القیخ آبوبکر و کان نقیب العلویّهٔ فی ذلك الزّمان آبا اسحق فلم یقتد به وصلی علیه نوبه اخری * انتهی *

پساز تمهیداین مقدّمه کوئیم که این تاریخ ۸۰۰ یا ۸۰۰ واند که درشیراز نامه و در كتاب حاضر براي و فات شيخ ابو بكر علا ف مسطور است بنحو قطع و يقين رحتم و بدون حيج ترديدو تأملي غلط بسيار فاحش بزركك واضحى استكه از نشاخ شيراز نامه بااز تشاخ مأخذي كه شيراز نامهاز آن نقل كرده سر زده است ومؤ ألف كتاب حاضر نيزعلي العمياء متابعت شيراز نامه رانموده وبكلى ازمحالات وممتنعات عادى است كدابو بكوعلا فتاسنة ٤٨٠درحيات بوده باشد زيراكه **اولا**رفات شيخ كبير باكثر تتانز ديكبا تفاق مورخين درسنهٔ ۳۷۱ بوده است (رجوع شود بص ٤٦ از کتاب حاضرمتن و حاشیهٔ ۱) ، پس اگر فرمن کنیم که سن شیخ ابوبکر علاّف در وقتی که در ۲۳ رمضان سنهٔ ۳۷۱ بر جنازة شيخ كبير نماز ميكز ارده باقل تقديرات ممكنه درامثال ابن موارد بيست سال هم بوده در آ نصورت چگو ته ممکن خواهد بود که وی باز تا سنهٔ ۴۸۰ بعنی تا صد و نه سال دینگر در حیات بوده و در نتیجه صد و بیست و نه سال عمر کرده باشد ا و این فرس بیست سالگی برای ابو بکر علاًف برای مجرّد تقریب بذهن است را لا چنانکه دردلیل دوّم بیان خواهیم کرد ما از خارج بنحو قطع ربقین میدانیم که سنّ وی درسال وقات شبخ کبیر یعنی در سنهٔ ۳۷۱ مبلغی از شمت هم متجماوز بوده است و در این صورت اگر او بطبق شیرازنامه وشدّالازار درسنهٔ ۴۸۰ یا ۴۸۰ واند وفات یافته باشد بحدّ اقلّ صدوشصت ونه سال عمر كرده خواهد بود!!

و ثانياً _ سمعاني در انساب در نسبت * الازركاني * بتقديم زاء معجمه بر راء مهمله س٢٨ ب در شرح احوال عبدالله بن جعفراز ركاني كويد : * ابو [عبدالرحمن] عبدالله بن جعفر الازركاني ذكره ابوعبدالله محتدبن [عبد] العزيز الدّبرازي الحافظ

فی تاریخ فارس و قال بروی عن شاذان و الزیاد آباذی روی عنه جماعة من احل شیراز ابوبکربن اسحق وابو عبدالله بن خفیف و ابوبکر العالاف واحمد بن جعفرالسّوفی و احمد بن عبدان الحافظ و نو فی لسیع لیال خلت مرن ذی الحجّه سنة احدی عشرة و النمائة و انتهی (۱)، پس چنانکه ملاحظه میشود ابوبکر علاف بتصریح سمعانی از کسی روایت میکندکه درسنهٔ ۲۱۹ وفات یافته بوده بعنی از عبدالله بن جعفر از رکانی و بس بالشّرورة خود ابوبکر علاف مدّنی قبل از ۳۱۱ لابد متولّد شده بوده و بنابراین اگر باز تا سنهٔ ۴۸۰ بعنی تا ۱۲۹ سال دیگر در حیات بوده است عمر او متجاوز از اگر باز تا سنهٔ ۴۸۰ بعنی تا ۱۲۹ سال دیگر در حیات بوده است عمر او متجاوز از

و قائمًا خود مؤلف کتاب حاضر در س ۱۱۹ در ترجهٔ همین عبداللهٔ بن جعفر ازرکانی (که ری بصورت عبداللهٔ بن جعفر برایت سمعانی درسنهٔ ۴۵۰ نگاشته گوید: ور رُو ی عندالقیخ ابی بکر العلاف الله قال برایت سمعانی درسنهٔ ۴۵۰ نگاشته گوید: ور رُو ی عندالقیخ ابی بکر العلاف الله قال مارأیت اور عمنه قال وسألته یوما آن یُغر جالی قراآت ابی حاتم الشجستانی فقال تر کنها لائی لم ارها من سلاح الاخره ... تو قی فی سنه اربعین و ثلثما فه الخ ۴ و بس چنانکه مناهده میشود ابویکر علاف بتصریح خودمؤلف شدّالازار باکسی معاصر و محشور بوده (یعنی با ازرقانی مزبور) که در سنهٔ ۴۵۰ و قات یافته بوده بس اگر سن وی درسال و قات ازرقانی باقل نقدیرات در حدود بیست سالگی هم بوده و آگر قبول کنیم بطبق شیرازنامه و شدّالازار که وی درسنهٔ ۴۸۰ یا ۸۰ و اند و قات نموده بوده لازمهٔ منروری این دو فقره این میشود که ابو بکر علاق بایستی یحدّ اقل صد و شعت سال عمر کرده باشد!

از مجموع سه دلیل مذکور در فوق بحد بداهت واضح و آشکار شدکه تاریخ ده برای وفات ابوبکرعلاف ازمحالات وممتنعات وغلط صرف واشتباه محضاست ر بهیچوجه من الوجوه قابل هیچگونه توجیه و تأویلی تیست و بنحو قطع و حتم و بقین ناریخ مزبور از روی حساب و مقایسه باسایس وقایع حیات ابو بکو علاف و

۱ ـ تمنام این فصل منتول(از انساب سمعانی سایق درس ۱۱۰ حاشیهٔ ۳ نیزنفل شد. بود وای اینجا نیز برای اینکه رشتهٔ مطلب از هم نگسلد باز آنرا تکرارکردیم ۰

معاصر بنش قریب صدسال مؤ خرتر از عصری است که وفات ابو بکر علاف در آن عصر ممکن است روی داده باشد ، بنابرین قهراً این راه حل بذهن متبادر میشود که بطن بسیار قوی بلکه تقریباً بنجو قطع و بقین کلمه ، ادبعمائه ، در تاریخ وفان ابو بکر علاف که در شیراز نامه و شدالازار مرقوم است بعنی « نمانین و اربعمائه ، ساف وساده سهو یکی از نشاخ نسخ قدیمهٔ شیراز نامه بوده ساف وساده سهو یکی از نشاخ نسخ قدیمهٔ شیراز نامه بوده است و بعدها علی السیام است که بجای « ثلثمائه ، اربعمائه از قلم او در رفته بوده است و بعدها علی السیام ابن غلط درسایر نسخ مثا خره کتاب مزبور و از روی آن در کتاب حاضر یعنی شدالازار تکوار شده است ، و بدین طریق جمیع اشکالات و تناقبات مذکور در فوق خود بخود میشود و دیگر هیچ جای اعتراضی و ایرادی در بین باقی نمیماند ، و یکی از قرائنی که مابرای صحت ایر بر حدس خود گمان میکنیم بدست آورده ایم ففرهٔ قرائنی که مابرای صحت ایر بر حدس خود گمان میکنیم بدست آورده ایم ففرهٔ ذبل است :

 امارات وقرائن مذكوره درفوق مؤید صفحت آنسن) نفاوت بین در ناریخ و فات یعنی سنهٔ ۳۷۷ مذكور در معجم الادباء و سنهٔ ۳۸۰ مذكور در شبراز نامه و شدّالازار بعداز اصلاح مدغ یه ۳۰۰ فقط سه سال خواهد بود و این مقدار قلبل اختلاف در ناریخ سوانح احوال اشخاص از قبیل ولادت و و فات و مسافرت و مهاجرت و امنال ذلك امری است بنایت عادی و کنیرالوقوع و کنب نواریخ و و جال مشحون بدان است عبارت معجم الادباء از قرار ذیل است (ج ۷ س ۲۵۰ – ۲۵۱):

«هبةالله بن الحسين ابو بكر بن العلاف الشير الذي اكان من افراد الزمان في عسره في انواع العلوم نحويًا اماما شاعراً فاضلاً بارعاً ورد خراسات و ماوراء النّهو و سمع حمّاد بن مدرك و غيره و سمع منه الحافظ ابوعبدالله(۱) الحاكم و ذكره في تاريخ نيسابور و اثنى عليه مات بشيراز سنة ۳۷۷ و قدنينف على النّسمين و لم تبيض له شعرة وقال في ذلك:

الام و فيم بظلمنى شبابى و بلبس لتتى حلك الغراب و آمل شعرة بيضاء نبدو بدؤ البدر فى خلل الشحاب و أد عى القبخ عملناً شباباً كدى ظمأ بعلل بالشراب فيا مللى هنالك من مشيبى و يا خجلى هنالك من شبابى*

رعين ابن ترجمة احوالدا تقريباً بدون هيج تصرّفي سيوطى نيزدر بغية الوعاة ص ٤٠٧ از معجم الادباء تقل كرده است بدون تصريح بمأخذ '

ص ۸۷ حاشیة ۲۱ مه برای وصف بسیار مفصّل مشروح دوات بمعنی قرون وسطی یعنی قلمدان و اجزاء آن از مر گبدان و قلم و قلمتراش و قطازن و غیرها و نیز برای وصف مشروح محبره یعنی دوات بمعنی امروزی رجوع شود بکتاب صبح الاعشی فی صناعة الانشا تألیف ابوالعبّاس احمد فلقشندی طبع مصر ج۲ ص ۶۳۰ - ۶۳۳ و ص ۶۰۵ و ص ۶۰۵ و ص ۶۰۵ - ۶۷۲ ،

 ١ - در معجم الادباء چاپ اروپا اینجا ما بین ابوعبدائه والحاکم کلیهٔ « ابن » علاوه دارد و آن قلط قاحش است از نتااخ یا از طابع چه « حاکم » لئب خود حافظ ابوعبسدائه محمد بن عبدالله بوده است نه لقب پدر او، ولی بغیة الوعاة سیوطی از این غلط مصون است ، -

ص ١١٠ : مولانا شمس الدين محمدين احمدالحكيم الكيشي، _ جنانك

درحواشی ذیل صفحات بیان نمودیم کیشی بکاف مکسوره وسکون یا، مثنّاة تحتائیة و شین معجمه و در آخر یا، نسبت منسوب است بجزیرهٔ کیش که از جزایر معروف خلیج فارس است ، شرح احوال این شمس الدین کیشی را مستقّلاً جز درکتاب حاض و جز در فارسنامهٔ ناسری ج ۲ س ۳۱۷ (که او نیز قطعاً از روی همین کتاب حاض برداشته بدون تسمیهٔ مدرك) در هیچ مأخذ دیگری نیافتم و ولی در بعضی مؤلفات برداشته بدون تسمیهٔ مدرك) در هیچ مأخذ دیگری نیافتم ولی در بعضی مؤلفات دیگر که اسامی آنها بعد از بن مذکور خواهد شد متفرقه راستطراداً بعضی اظلاعات دیگر که اسامی آنها بعد از بن مذکور خواهد شد متفرقه راستطراداً بعضی اظلاعات راجع بصاحب ترجه واساتید او و تلامنهٔ او و تنقلات او و تاریخ و فات او بدست آوردیم داخر محض تکمیل فائده بتر تیب زمانی بنقل آنها مبادرت مینمائیم:

۱- فطبالدّین محمودین مسعود شرازی معروف بعلاّمهٔ شیرازی متو قی درسنهٔ ۱۰ ۱۷هجری درشرح خود بر کلّیّات قانون ابن سینا درضمن تعداد اسانید خود از جله شمس الدّین کیشی صاحب ترجمه را شمر ده بعبارت ذیل: * فشرعت فی کلّیّات القانون عندعتی سلطان الحکما، و مقتدی الفضلاء کمال الدّین ابی الخیرین المصلح الکازرویی نمّ علی الامام المحقق و الحیر المد قق شمس الملّه و الدّین محمّد بن احمد الحکیم الکیشی تمّ علی علاّمة و قته و هو شیخ الکلّ فی الکلّ شرف الدّین [بن] الزّ کی البوشکانی (۱) قالهم کانوا مشهورین بتدریس هذا الکتاب و تعییز قشره من اللّباب و متعیّنین لحلّ مشکلانه و کشف معضلاته سفی اللهٔ نر اهم و جعل الجنّة مثواهم ۱۰

۲ - علاّ مه حلّی جمال الدّین حسن بن یوسف بن علّی بن المطهّر متو قبی در ۲۱ محرّم سنهٔ ۲۷۷ در اجازهٔ مطوّل خود موّرخهٔ ۲۵ شعبان سنهٔ ۲۷۳ برای علاء الدّین علی بن ابراهیم بمکی از بنی زهرهٔ علو یّبن حلبیّبن که عین آن اجازه را مرحوم مجلسی در جلد ۲۵ بحار الانوار ص۲۱-۲۸ نقل کرده است درضمن تعداد اسانید خود و مؤلّفات جلد ۲۵ بحار الانوار ص۲۱-۲۸ نقل کرده است درضمن تعداد اسانید خود و مؤلّفات آنها از جمله صاحب ترجه را می شمرد بعبارت ذیل (ص ۲۲ از جلد مذکور بحار الانوار) : ۴ و من ذلك جمیع ماصنّفه الشّیخ المعظم شمس الد یون محمّد بن احمد

۱ - یعنی صاحب ترجمهٔ شمارهٔ ۲۱۱ از تراجم کتاب حاصر ص ۲۹۷ _ ۲۹۹ ، _

الكيشى (۱) فى العلوم العقليّة والتقليّة و ما قرأه و رواه وأجيز ً له روايته عنّى رعنه '
رهذا الشّيخ كان من افضل علماء الشّافعيّة وكان من انصف النّاس فى البحث كنت اقرأ
عليه وأورد عليه اعتراضات فى بعض الاوقات فيفكر ثمّ يجيب نارة وتارة اخرى بقول
حتّى نفكر فى هذا عاردنى هذا النّوّال فاعاوده بوماً ويومين و ثلاثة فتارة يجيب وتارة
بفول هذا عجزت عن جوابه ''

س در كتاب حوادث الجامعة تأليف ابن الفوطي متو في درسنة ٢٧٥درحوادث سال شتصد وشعت وينج كو بد (ص٨٣٥): و فيها وصل شمس الدّين محمّد بن الكيشي (٢) الى بغداد و عين مدرّساً بالمدرسة النّظاميّة وحضر در سه الحكّام والعلماء فلم يزلعلى ذلك الى ان خطر له التوجّه الى بهاء الدّبن (٢) بن القاحب شمس الدّبن الجويني فسار اليه عانتهي و باز ثانياً در حوادث سنة ششعد و نود و چهار كوبد (ص٨٩٤): و فيها نو في شمس ال لكيشي (٤) بها [اى بشيراز] عو و چون ابن نسخة مطبوعة حوادث الجامعه بواسطة مغلوط بودن اصل نسخة يكانة آن خالي از اغلاط نيست عوادث الجامعه بواسطة مغلوط بودن اصل نسخة يكانة آن خالي از اغلاط نيست شهة تيست كه شمس ال الكيشي عصقف شمس الدّبن الكيشي عاست المنهن الكيشي الست المنهة تيست كه شمس ال الكيشي عصقف شمس الدّبن الكيشي الست المنهة تيست كه شمس ال الكيشي عصقف شمس الدّبن الكيشي المست المنهة تيست كه شمس ال الكيشي عصقف المناس الدّبن الكيشي الست المنهة تيست كه المنه ا

۱ – از روی سایر مآخذ تصحیح شد ، در متن بحار الانوار این کلمه دالکشی ، بدون یا مثناة نشانیه چاپ شده است ، – واین نکته را نیزناگفته نگذاریم که در مجالس الدؤمنین قاضی نورانه شوشتری نیزدرتر جهٔ احوال علا مهٔ حلی کی از اسانید اورا همین شمس الذین کیشی مانحن فیه شمرده ولی علاوه کرده که وی خواهرزادهٔ قطب الدین علا مهٔ شیرازی بوده است ، واین فقره ظاهرا بل تغریباً بنحوقطع ویفین اشتباه معنی و فلط واضع است چه از لا همچیك از مآخذ یازده گانه که ذکری از شمس الدین کیشی کرده اند و اسامی آنها متدر جه از لا همچیك از مآخذ یازده گانه که ذکری از تکرده اند و تانیا خود قطب الدین شیرازی نیز در مقد مهٔ سابق الذکر خود بر شرح کلیات تکرده اند و تانیا خود قطب الدین شیرازی نیز در مقد مهٔ سابق الذکر خود بر شرح کلیات نائون این سینا کمترین اشارهٔ و ایمانی باین نفره نکرده با وجود اینکه در مورد استاد دیکر خود کمال الد"ین ابو الخبر چنانکه ملاحظه شد تصریح کرده که وی عم او بوده است » .

۲ و ۱ به تصحیح فیاسی(ست ازروی سایر مآخذ ، ودراسل درهر دوموضع ، الکیشی(بیا، مو"حدة) ، ۲ به یمنی بها، الداین معتبد پسر خواجه شمس الداین جو پنی که درعهد اباقا حاکم اصفهان ومعظم عراق عجم بود ودرسنة ششصد و هفتاد و هشت درحیات بدرش وفات یافت (رجوع شود بوصاف س ۲۶-۱۲ ، و بعقدامهٔ جهانگشای جوینی ج ۱ ص سنر) . . ٤ - در كتاب تجارب السلف تأليف هندوشاه بن سنجر صاحبي كيراني كه در سال ٢٠٤ تأليف شده درشوح احوال حسين بن منصور حلاّج گويد (س ٢٠٠ از طبع آقاى اقبال): " وابن حال [يعني قتل حلاّج] درسنة تسع و ثلثمائة بود و گور او بيغداد است بر جانب غربي نز ديك مشهد معروف كرخي و مولانا الشعبد افضل المتأخرين شمس الحق والملّة والدّبن محمد بن [احمد] الكيشي قدس الله روحه كه از سرآمدان روز كار و از استادان اين ضعيف [بود] رسالتي بهارسي ساخته است مرشرح دعاي [حلاّج] :

اقتلونی با نفانی ان فی قتلی حیاتی فعماتی فی حیاتی فی ممانی

۵ - کمال الدین عبدالرزاق کاشی معروف متو قی درسنهٔ هفتمد وسی وشش (۱) در مکتوبی که بشیخ رکن الدین علاء التولهٔ سمنانی درخصوص دفاع از طریقهٔ قائلین بوحدت وجود نگاشته وجامی در نفحات الانس در ترجهٔ احوال کمال الدین مذکور عین آن مکتوب را نقل کرده اشارهٔ اجمالی باحوال شمس الدین کیشی نموده از قرار ذیل (نفحات چاپ کلکته س ۹۹۳) : ۴ و بعداز آن بصحبت مولانا شمس الدین کیشی دیل رسیدم چون از مولانا نورالدین شنیده بودم که درین عصر مثل او در طریق معرفت نیست و این رباعی سخن اوست :

هر نقش که بس تختهٔ هستی پیداست ان سورت آنکس است کان نقش آراست. دربای کهن چو بسر زند موجی نو موجش خوانند و در حقیقت درباست و همین معنی [بعنی وحدت وجود] در توحید بیان میکرد ومیگفت که مرا بعداز چندین اربعین این معنی کشف شد و آنوقت در شیراز هیچکس نبود که با اواین معنی درمیان نوان نهاد و شیخ ضیاه الدین ابوالحسن را این معنی نبود و من از آن در حیرت

۱ - رچوع شود پسجمل قصیح خوانی در حوادث همین سال ۲۳۲ . _

بودم نا فصوص اینجا رسید^(۱)چون مطالعه کردم آن معنی را باز بافتم وشکو کردم که این معنی طریق موجود است و بزرگان بآن رسیده اند و آنرا یافته اند ^{و ۱}

۲ در کتاب مونس الاحرار فی دقابق الاشعار تألیف محمدبن بدر جاجرمی شاعر معروف که مجموعه ایست از منتخبات مفصل و مبسوط از اشعار قریب در بست نفر از شعراء فارسی زبان و درستهٔ ۷٤۱ تألیف شده ویك نسخهٔ عکسی از آن که ظاهر اً بخط خود مؤلف است در کتابخانهٔ ملی طهران موجود است در ص ۳۹۷ - ۳۹۸ از کتاب مزبور دو غزل بشمس الدین کیشی نسبت داده بکی بعطلع:

ای باد صبحگاهی جانم همی فزائی با مانگوئی آخر تاخود تو از کجائی

ر درَّم بمطلع:

کلش تا خط زنگاری بر آورد عقیقشسر بخونخواری بر آورد

رجون این هر دوغزل را در مجلّهٔ یادگار ۴ شمارهٔ دوّم از سال دوّم ص ۱۳ - ۱۴ در شرح احوال همین صاحب ترجمه بطبع رسانیده ایم از درج آن در اینجا صرف نظر نمودیم ٔ ۷ - در بختگی خطی متعلّق بکتابخانهٔ مجلس در طهران مو رخهٔ جادی الاولی سنهٔ ۲۰۰ (فهرست اعتصامی شمارهٔ ۱۳۳۳) قطعهٔ نفیس ذیل بصاحب ترجمه نسبت داده خده است (ورق ۲۰ الف):

الملك الائمة والحكماء شمس الدين الكيشي طاب مثواه

ناسزاگفت دراین هفته بهرجاکه نشست دفع آن فله فریضه است بهرچاره که هست که ز بیهودهٔ دونان دل برمایمه نخست نکستهٔ بشنو و میسدار بخاطر پیوست توبت پنجم خود بر نهمین چرخ آزدست چرخ گوید به ازین نثر بنتوان بیوست دی مراگفت رفیقی که قالان در حق تو زجر آن ابله دون کر نکنی جابز نیست گفتم ای دوست بدینها دل خود خسته مدار بگذار ابرن همه راگر بتکلف شنوی نهسوار دل من آنکه بتأبیسد خرد نظم ازین سان و چو نثر سخن آغاز کند

۱ - یعنی تا قصوص الحکم محبیالد"ین بن عربی که همین کمال(الد"ین هیدالر"و"انکاشی شرحی بر آن نگاشته باینجا رسید بعنی ببلاد ایران رحید از دمشق شام که ظاهراً در آنجا تألیف شده

درسي از علم حقايق چو كمند او املا أبرأدش روح ملك تحفهصفت دست بدسن جان نعمان و محتد^(۱)شود از بادش مسن قلم فتوی شرعی چــو بگیرد بینــات میشکی خورخو دسگ صفت دیو برسن کی کند گوشهٔ خاطر سوی بهتان عوام عامه ديوند بمعنى و بصورت مسردم جز بلا حول يقين از كفشان نتوان رست جاهلان درحق بـزدان پسر و زن گفتند دختروصورت گاواين همدرقر آن هيزا انبيارا بكهانت(٢) همه نسبتكردند حق تعالی چو زبانهای عوام از یی خود

مسطفى نيز ازيشات بسلامت بشرست وأنيا هبجنبسته استزمن خواهدست؟ ۸ مه برحسب نرتیب زمانی همین کتاب حاضر یعنی شدالازار که در حدود سنهٔ ٧٩١ تأليف شده و اولين مأخذي است ظاهراً كه ترجمهٔ مستقلّي ازشمس الدّبين كسني

منعقد ساخته است

۹ ـ در ُجنگيديگر خطّي متعلّق بكتابخانة مجلسدرطهران (فهرست اعتصامي شمارهٔ ۲۱۱) که درسنهٔ ۱۰۹۷ کتابت شده وحاوی ده رساله است از مؤلّفین مختلف در مواضيع مختلفة حكمت وكلام ، از جمله رسالة سوّم آن تأليف خواجه نصير الدّبن طوسي است درتفسير قول علماء * فينفس الامر * ، ورسالة چهارمآن موسوم يروضة المناظرة تأليف عمين شمس الدين كيشي صاحب ترجمه است در شرح رسالة مزيورا خواجه نصيرالدّين طوسي وآنوا بنام خواجه بهاء الدّين محمّدين خواجه شمس الدّين محمّد جويني تأليف نموده است

ا ــ تعمان يعشى ابوحاية، ومحلد يعشى شاقمى -

٢ - يسر و زن و دختر اشاره است بآية شريغة فاستفتهم الرئبك البنات ولهمالبنون. و آية وقائوا اتَّخَهُ الرَّاحِمن ولهُ أ لقدجتُم شيأ ادَّا آنكاد السُّموات بتفطّرن منه و تنشقُ الأرض و تخرُّ الجبال هذأ آنُ دعوا للرَّ حمن ولدا وماينبشي المرَّحن ان يتنفذ ولدا ، و آيةً وجملوا لله شركاء الجنَّ و خرفوا له بنین و بنات بغیر هلم سبحانه و تمالی عنّا یصفون ، و سایر آیات بهمین مضامین ، ـ و امّا صورت كاو اشاره آست بآية واأنتذ قوم موسى من بعده من حائبهم عجلاً جمداً له خوار الم يروا ا﴾ لا يكتأسهم ولا يهديهم سبيلاً ، و آية فكنفلك الفي الشامريُّ فاغرج لهم عجلاله خوار فقالوا هذا الهكم وآله موسى ، و نظاير ابن آيات ،

٣ ـ اشاره است بنآية شريفة و ما هو يقول شاعر فلبلا ماتؤمنون ولا بقول كاهن قلبلا ما تذكّرون وآية فَفَكَّر قَمَا انت بِنعِمة رَبُّك بِكَاهِن وِلا مجتون :

١٠ _ در ُجنگي ديگر خطبي متعلّق بکتابخانـهٔ آقاي حاج حسين آقا ملك درطهران که حاوی عدّة از رسائل منفرقه است و تاریخ کنابت آن معلوم نبست ازجمله محتویات جنگ مزبور دو مکتوبی است که ماین شمس الدّین کیشی که آنوفت در اصفهان بوده و ماین خواجه تصرالدّین طوسی مبادله شده است ، شمر الدّین کیشی درمكتوب خود خواستار توضيعاني درخصوص سه مسئله از مسائل منطق وحكمت از خواجه تصرالدُّبن طوسي شده بوده و خواجه تصر فيز درمكتوب خود جواب هر سفسؤ البادرا مر قومدائشه است عنوان مكتوب شمس الدين كيشي ابنست : "مكتوب كتبه مولانا شمس الدِّين الكيشي رحمه الله من اصفهان الي العلاُّمة الطُّوسي ، وعنوان مكتوب جوابيَّةً خواجمه نصر باو با عبارت ابتداي آن از قرار ذبيل است ، ع جواب هذهالمسائل لنصر الملَّة والدِّين طاب أراه " ـ نا ذكر منافب وفضايل ذات شريف و نفس نفيس خداوند ملك البحكماء والعلماء سيِّد الأكابر والفضلاء قدوة المبرِّز بون والمحصلين كاشف اسرار المتقدّمين والمتأخرين شمس الملّة والذّبن افضل ومفخر ايران ادامالله ميامن افباله و حصّل جوامع مرامه بمسامع دعاكوي فنلص او محمّدالطّوسي وسيده است موعد صادق بل محب وعاشق شده است وشوق نبل سعادت لخدمت ووح افزا وطلعت دلگنای او ادام الله افغناله بحدی بوده که هبیج و هم بکنه آن نرسد و عميشه برطلب فرصتني مؤدي بنوعي التصال بآن منبام فضل وافطال مواظبت ميءموده تا كنون كه إسفتناي عادت يستديدة خود درسبق خبرات وتقديم درحسنات افتتاح لتاب الفرموده كه فاتحة معادات وفانح ابواب كراماتست از استفادة آن آثار حدير و از استفاضهٔ آن نعم چندان ابتهاج ومسرّت بدل و جان رسید که شرح آن مؤدّی بنطويل باشد خداي تعالى آن خصالل حميده و خلال مرضيّه پاينده داراد و دست صروف روزگار از آن شخص وحريم بزرگوار مصروفكناه بمنَّه ولطفه * • واز اينجا خواجه نصرالدين شروع ميكند بجواب سؤالهاي سه كانهٔ شمس الدّين كيشي " . ۱۱ ـ در فارسنامهٔ ناصری ج ۲ س ۳۱۷ در فصل راجع بجزایر خلیج فارس از

١ - كذافي الأصل ، و هايدكتاب اصعبف اكتابت ، باشد (١) .

جمله جزیسرهٔ قبس (= کبش) رامی شمرد و در تحت ایس عنوان شرح مختصری از شمس الدین کیشی نگاشته که خلاصهٔ عین همین فصل شدالازار است بدون نسمیهٔ مأخذ و بدون هیچ مطلب تازهٔ ولی سهو عظیمی در تاریخ و فات صاحب ترجه نموده و بجای سنهٔ ۱۹۸۶ چنانکه گذشت و فات او را درسنهٔ شخصدو شعت نگاشته و حال آنگه علاوه بر تصریح حاحب حوادث الجامعه بتاریخ صحیح و فات او بتصریح همان مؤلف چنانکه گذشت وی درسال ۱۹۵۰ بیغداد آمد و بتدریس مدیسهٔ نظامیّه منصوب کردید و پس گذشت وی درسال ۱۹۵۰ بیغداد آمد و بتدریس مدیسهٔ نظامیّه منصوب کردید و پس از چندی باسفهان بنزد بهنادالدین بن صاحب دیوان رفت پس رانسح است عدون مدیت طویلی معد از ۱۹۰۰ که مقول صاحب فارستامه ناسری تاریخ و فات اوست باز در حیات بوده است باز در است باز در حیات بوده است باز در میات بوده است باز در است باز در در است باز در است است باز در بین باز باز در است باز در باز در است باز در است باز در است باز در باز در باز در است باز در باز در باز در باز در است باز در در باز در باز در باز در باز در باز در در باز در در باز در در باز در باز در در باز در در باز در در باز در باز در باز در در باز در در باز

ص ۱۲۱ – س ۲ بآخر ازحواشی: راجع بشیخ برهان الدین احمد پسر میانه شیخ سیف الدین باخرزی معد از کلمات ۴ سکنی اختیار نمود ۴ علاوه شود: ۴ ودر حمدود سنهٔ ۱۸۳ یا یکی دو سه سالی بعد در اوایسل جلوس سلطان جلال الذین سیوغشمش (۱۸۸ –۱۹۹۱) از ملوك فر اختائیان کرمان یادشاه مزبورشیخ برهان الذین احمد را بسمت شیخی رباط بنا کردهٔ خویش در کرمان نصب فرمود ۴ ا

ص ۱۲۴ س ۲ – ۳ الشیخ برهان الدین الصاغر جی اساغرجی منسوب است بصاغرج بساغرجی منسوب است بصاغرج بساد مهمله و الف و فتح غیز معجمه وسکون راه مهمله و در آخر جیم که قربهٔ بزرگی بوده بسیار خوش هوا از قرای سفد سمرقند و اقع در پشج فرسخی آن شهر و بسیاری از علما و فضلا از آنجا برخاسته اند و این قربه را سنفرج باسین نیز نویسند (رجوع شود بانساب سمعانی در نسبت صاغر جی ۳۶۷ سه وساغر جی ۲۶۸۰) نیز نویسند (رجوع شود بانساب سمعانی در نسبت صاغر جی ۳۶۷ سه وساغر جی ۲۶۸۰) ترجمه احوال این شیخ برهان الدّین صاغر جسی را در هیچ جا بنست نیاوردیم چز

۱ - فاصل مشهور آقای سعید نفیسی در شعارهٔ ۱ از حال بانزدهم مجلهٔ ۱ ارمغان ۱ منطبعهٔ طهران مور آخهٔ شهریور ۱۳۱۲ شرح حال میسوطی از صاحب ترجمه تکاخته و مایین مآخذ مذکوره در فوق از شعارههای ۱و و ۱۳۱۶ شرح حال میسوطی از صاحب ترجمه تکاخته و مایین مآخذ مدریور کویا دست رسی تعاشته فوق از شعاره ای ۱۳۹۶ تبدیل به منطبعهٔ اید کار منطبعهٔ مقدران مور آخهٔ مهرماه ۱۳۱۶ شدی طبع نبوده ایم ۰

اشارهٔ مختسری بوی استطراداً درهمین کتاب حاضر در همین موضع ما تحن قیه و جنر بعضی اطلاعات نفیس راجع بهارهٔ از سوانح احوال او که در مفرنامهٔ ابن بطوطه مندرج است با فعص بلیغ در هیچیك از کتب تواریخ ورجال و طبقات وغیره هیچ معلومات دیگری راجع بوی مطلقا و اصلا تتوانستیم بدست بیاوریم و آنچه در کتاب حاضر راجع بوی مذکور است همین است که شیخ برهان الدین صاغرجی که ملوك قدوم او را آ بفارس آ با تعظیم و تجلیل تلقی صودند قبل از حر کت از شیراز صاحب ترجهٔ متن شیخ ناصر الله بن عمرین محتمد بن عمرین احمدالکبری را اجازهٔ وعظ و تذکیر و املاغ کلام و ارشاد المنه در آن بلد اعطا نمود و باو منبر و سریر موهبت فرمود و افزاینجا واندح میشود که شیخ برهان الد بن صاغرجی یکی از مشاهیر مشایخ قرن و افزاینجا واندح میشود که شیخ برهان الد بن صاغرجی باز بخی و او تقریبی برای این اجازه میبرای میداده است و رای این اجازه میبرای مین جو در تضاغیف سفر نامهٔ این بطوطه متفر فه واجع بشیخ و افزا الدین صاغر جی بافری با خروج او از آن علکت بدست نداده است و اتنا انگلاعات نفیسی که در تضاغیف سفر نامهٔ این بطوطه متفر فه واجع بشیخ برهان الدین صاغر جی بافت میشود خلاصهٔ آنها از قرار ذبال است (این سفر نامهٔ این بطوطه متفر فه واجع بشیخ سفر نامهٔ این بطوطه متفر فه واجع بشیخ سفر نامهٔ این بطوطه متفر فه واجع بشیخ برهان الدین صاغر جی بافت میشود خلاصهٔ آنها از قرار ذبال است (این سفر نامهٔ این بطوطه متفر فه واجع بشیخ برهان الدین صاغر جی بافت میشود خلاصهٔ آنها از قرار ذبال است (این سفر نامهٔ این بطوطه متفر فه واجع بشیخ

بطوطه که ما از آن مطالب فیلیرا نقل میکنیم عبارت از طبع مصراست در مطبعهٔ از هر ته در سنهٔ ۱۳۶۱-۱۳۶۷ دو جلد دریات مجلد) :

درج٢ س ١٤ درندمن وصف احوال وافعال سلطان محمد شاه بن أغياث الدّبن

 ۱ مسلطان ایواندجاهد محلمد شاه بن غیات الدین تطفشاه معروف بجود (غواه نام او قبل از سلطنت او بود وبعد از ارتفاه بنخت سلطات خود را بابوالمجاهد سلطان محلم سائی نمود) که شیخ آذری در اشارهٔ بدوگفته و

من ترآن هند و جیفهٔ چیپال گفته ام باد بروت جوانه بیك جو سیخری از سند ۲۰۲۰ ۲۰ ۲ درهندوستان سلطنت نمود. دربخشند كی وجود و سخای مقرط ودرعین حال در فتل بافراط و خوار بزیهای ببرحمانه مفرب المال بوده است ، این بطوطه گوید كه عباد شاه مذ كبور اسخی اسخیاه جهان بود و مبالغ عظیم یاور نكردنی بهر كس از علما وفضلا و محد این و اشراف و ه كس كه بغیب انتجاع از اطراف معالت از ابران و بلاد عرب و تركدان و شام و مصر بنزد او [یقه درسافیهٔ مد] و چون جلوس محقد شاه مزبور در سنة ۷۲۵ بوده ایس واضح است که این ففره بعنی فرسنادن سلطان مزبورچهل هزار دیناررا برای برهان الدّین صاغر جی مقدم بر ۷۲۵ نمینواند باشد ا واز طرف دینگر چون این بطوطه برهان الدّین ساغر جی وا چنادگه خواهد آمد در حدود سنة ۷۵۱ در یکن ملاقات کرده بوده یس واقعهٔ مزبوره بدیهی است که مؤ خر از ناریخ مزبور یعنی ۷۵۱ نیز نمیتواند باشد.

[بقية از سفحه قبل]

می آمد می بخشید و صبح حکایات بسیار عجیب خارج از معناد درین خصوص که خود بر آی العین دیده بوده نقل میکند و کندلک از سیاست شدید ظالمانه آن جیار قسی القب و خونر بزیهای بافراط او حکایاتی که موی براندام انسان راست میشوده به این بطوطه فریب شه سال از سنه ۲۴۴ الی سفر حکایاتی که موی براندام انسان بهنصب قضاء دارالحلک دهلی منصوب شده بوده و بالا خره درماه صغر سنه هفتصد و چهل و سه پادشاه مزیور ایس بطورطه را مأمور سفارتی از جانب خود بدریار پادشاه چین منصوب شده بوده این بصوطه از همته بیرون آمده بچین و بکن رفته بوده است ، ـ

۱ - این تاریخ جاوس سلطان معمد شاه بن تغلقشاه بطبق روایت تساریخ فرشته است که از مآخید معتبرهٔ توازیخ سلاطین هند است ومطابق است نیز با روایت مورخیل ارویائی از قبیل استانای لین یول در در تاریخ در طبقات سلاطین اسلام » س ۲۰۰ ، و دائرة الدارف اسلام ج ۳ س ۲۰۰ ، ولی در تاریخ وگاف س ۲۰۰ بیلوس او را باسم الغ خان که لقب قبل از سلطات سلطان متربور بوده در سنه ۲۷۴ بیکنت و همچنین بنیم او در بجمل فصیح خواقی ، و آن طاهر ا سهر است .

سپس این بطوطه در ج۲ س ۱۶۹ درخمن شرح ملاقاتی که درحدود سنهٔ ۵۷۰ ایکی از کبار اولیا، موسوم بشیخ جلال الدین تبریزی آکه ساکن غاری بوده در جبل کامور آ یعنی آسام امروزی در سرحدّات شمال شرقی هند در جنوب تبت] بوده گوید : ۱ این شیخ صاحب کسرامات شهیره و مآثر عظیمه بود و اقاین روزی کدمایین من و او ملاقات دست داد دیدم که شیخ مزبور فرجیّهٔ آ (بعنی خرقهٔ) از کرك(۱۰) برتن دارد ۱ آن فرجیّه مرا بسیار خوش آمد و دردل خود آرزو کردم که کان شیخ آنرا بعن دادی در وفت و داع شیخ بیگوشهٔ غاز رفت و فرجیّه را از تن

۱- دراینجه بعنی در ص ۱ ۱ ۱ از ج ۲ این بطوطه نسبت این شیخ جلال آلدین را در همه جابهای اس بطوطه آندریزی و نوشته امد ولی در س ۱ ۱ ۱ نسبت او در همهٔ جابها شیرازی مراوی است و معلوم نشه کشام باشازین دوسورت تسعیف دیگری است . ۲ - این تحیهٔ تامروک در نواحی خال جان جان کشام باشان بند و اقدح است امروزه در صوم عقه های مرزی هد بامالای تامیروپ نال جان اسام و منتوب تبت و اقدح است امروزه در صوم عقه های مرزی هد بامالای تامیروپ آلیس مستر گیب KAMRUß مرقوم است . (وجوع شود بکتنب منتخبات از سفر نامهٔ این بطوطه بالگیسی آلیب مستر گیب این مستر گیب الله مستر گیب با ۱ مستر گیب با ۱ مستر گیب با ۱ مستر گیب بخرای الدین نامهٔ ماز کورپولو متخسس در مسر گیب بغرای ناریخی چین و خطأ و هند و خطأ سید مار کورپولو و و این بطوطه نقل میکند که بدون هیچ شان بغرای الدین مد کور را ملاقات سوده تدیهٔ سیده در این بخرای الدین مد کور را ملاقات سوده تدیهٔ سیده و انتخال است و منتوز این ترام است و منتوز این ترام است و منتوز این آل این موسوم بهمین اسم و مزو اینات آسام است و را در آن شهر موجود و زیارتگاه عنومی و معل احترام و تجلیل عامهٔ مسمین نشانی است (وجوع شود نیز باطنس بزر که هاشت عشه شازه ۱ تا ۱ ها و بسوم نقشه های مفیدان هام و بنادوس جغراقی شود نیز باطنس بزر که هاشت عشه شازه ۱ تا ۱ همه های مفیدان هام و بنادوس جغراقی شود نیز باطنس در به مدی در تحت عنوان SALLHET) . .

آس کلمه که مابخر ته ترجه کرده ایم دراصل منن عربی سفر جیه عاست و فرجیه بقتح فا وقتح را به به وجیم مکسوره ویا آخر حروف مشه د و در آخر نام نگذشته نوعی چه بوده است پشمین و وسیم د با آستینهای قراح و بسیاز دراز که از سرانگشنان میگذشته ولی منتهی البه آستینها مسدود بوده بنی شکاف نداشته و دستها از آن بیرون نمی آمده (ذیل قوامیس عرب از دری) .

ه م کندهٔ که مایکران ترجمه کروه ایم در اصل متن عربی - مرعز - است یکسر مهم و سکون راه خدله و کسر عینمهمنه و در آخر نزاه معجدهٔ مشداده و آن عیارت است از پشم بسیار نرم که از مورهای ادرهٔ بن پشم بز تهیه کنند و بفارسی کران گویند بضم کاف عربی و سکون راه مهمله ودر آخر نیز کاف عربی (کب انت عربی در امرعز - و فرهنگهای فارسی در کران) ،

بيدون آورد و آنرا بمن پوشانيد و طاقية ا خود را نيز برسو من نهاد ا فقراء (بعني المحاب شيخ مذكور) بمن كفتندكه رسم شيخ ابن نبودكه ابن نوع خرقه (فرجيه بپوشد و فقط بمناسبت ورود تو آنرا پوشیده و بایشان گفته کنه این فرجیّه را سیّا-مغربی [بعنی ابن بطوطه] ازمن خواهد خواست و پادشاه کافری آنر ا از او خواهد کرفت و بیرادر ما شیخ برهن الدّبرن صاغرجي که اين فرجيّه بفصد او تهيّه شد. خواهد رسانید ٬ من بابشان گفتم بنقد بر کت شبخ کسه این لباس نن خود را بر من پوشانید شامل احوال من کردید ومن با این فرجیّه برهیچ سلطانی وارد نخواهم شد نه كافر و نه مسلمان و از خدمت شيخ مر خص شدم . يس از مدَّني طويل چنان اندو افتاد که من بهملکت چین سفر کردم و بشهر خنساء " رسیدم و مابین من و همراهن من بعلَّت الشرت ازدحام مردم در شوارع تفرقه افتاد و آن قرجبِّه بوتن من بود ا در بلكي از معابر آن شهر وزبر آن مملكت بالمو اثب عظيمي عبور مباهره نا كاه چت او برمن افتاه مرا طلبید و دست مرا کرفت و از احوال من ر ورود من در آن شهر ساؤ الات نمود وهمچنان با هم همراه بوديم نا بخانة سلطان أيعني حا ثم چين جنون ده چند، ۸۱ درسفحهٔ ۱۹۷ خواهد گفت شخصی بوده موسوم بامیر فرطای ارسیا ، خواستم ازوجدا شوم مانع شد و مرا با خود برساطانداخل نمود سلطان از احموال سلاطین اسلام از من سؤالانی کرد و من بدان سؤالات جواب میدادم درانتا، محب

۱ ما قیة [طاهر البنتسید یا مثناه العنانیه] دراصطلاح مؤافین ایرانی عبارت بوده است از وی کناه بلند تحروطی الشکل [ظاهر ا ازنوع همین کلاه معمولی درویشان] که اکنون نیز منساول و دربره مؤافین عرب الواع و اشکال دیگر نیزداشته است که شرح آن دردیل فوامیس عرب از دری مذکره است .
 ۱ موافی شود نیز بفرهنگهای قارسی در نحت دفاقی ...

۲ . یعنی بندر مدروف هانگ چنو HANG - TCHEOU امروزه که واقع است در حامیر دریای چین بسافت قریب دویست گیلو متر درجنوب شرقی شانگهای و حابیق در عهد دار گویوای وابین بطوطه این شهررا گینگت شو KING SHEU میگفته اند و درصفر نامهٔ مار گویواو باملای گینسی QUINSAY مرفوم است ، ومعمولاً درنزد مؤافیل اسلامیاطلا خنسه (یعنی بههان اطلا و تلفظ خنسه خنسه خنسه همروف عرب (می نوشته اند ، و درجامع التواریخ رشیداله آین فضل الله طبع بلوت سر ۱۸۵۹ خینگهای مگاوب است (رجوع شود جدائرة العمارف اسلام ج ا س ۱۸۵۹ و ج ۳ س ع ۱۸۵۰ . و ج ۳ س

چشم او برفرجیّه افتاد و او را از آن بسیار خوش آمد ا وزبربمن گفت خرقه را از تن يرون آرا مرا مخالفت او در آن حال نمكن نبود فرجيته را ازنن بيرون آوردم و امير آنرا كرفت ومرا ده خلعت با اسبى تمام براق ومقداري نقدينه عطا قرمود ومن ازمفارقت افرجيّه بسيار وتجيده خاطرشده ا درآ نوقت مرا سخن شيخ جلال الدّبن بياد آمدكه النمنه بود سلطان كافرى آن فرجيمرا ازار خواهد كرفت وازبن پيش كوئي بسياردر الكافت ماندم ا و درسال بعد أ كه من بخان بالق [بعشى يكن] ياي تنخت چېن سقر كرد و بزاويهٔ شيخ برعان الدّين صاغر جي در آن شهر ورود نمودم ديسدم مشغول خواندن است و همان فرجیّه بعینهه برانن ارست بسیار متعجّب شدم بادست خود آنرا اربر و روی کرده بدگت در آن نگریستم شبخ بمن گفت چرا با دست خود آ نوا زبر وروی میکشی آیا آدرا میشناسی ٬ گفتم آری این فرجیّه را ساطان خنساه از مسن كرفته المت اشبخ برهان الدّين كفت اين فرجيّه را برادر من شيخ جلال السدين محسوسا بقصد من تهيَّه نموده بودهاست ربمن نوشته كنه اين فرجيَّه بتوسط قلاني " المست توخواهد رسيد و سپس مكتوب شيخ حلال الدّين را پيدا كرده بمن ارائه داد ر من آنرا خواندم و از راست آمدن پیش کوئی وی در شکفت ماندم و نمام قصّه را ر ابتدا تا انتها براي شيخ برهان الدّبين تقل نموه شيخ كفت شأن شيخ جلال الدبين اربن کونه چیزها بالاتر است و او در عالم اکوان متمنزف است و اکتون مدتمی است له برحمت خدا وأصل شده است م القهيي ا

ر باز درس ۱۹۹۱–۱۹۹ در شمن وصف شهر خنساه سابق الذّاكر گوید: ۱۰ این نهر بزرگترین شهری است درروی زمین که من هر گز دیده ام وطول آن سه شبانه برز راه است که مسافر در انشاه آن همواره حركت میكند و فرودمی آید و وخاساه

ا _ يعنى درسال هفتصه وچهل وشش هجرى (ظ). _

۲ - على به قلان - را يعني ابن بطوطه با امير قرطاي حكو ان خنساء . هر دو وحه معشل است .

ا چون ملاقات ابن بطوطه باشبخ جلال الدين مذ كور چنانكه كذشت درحدود سنة ١٤٤ بوده و ملاقات اوباشيخ برهان الدين صافر چي درحدود ٢٤٦ بسرونشح است كه وفات شيخ جلال الدين منهبور

عاین این دوالریخ بعنی درحدود ۴ کا ۲-۹ ۲ روی داده بوده احث ،

عمارت از شتل شهراست که گرد هریك از آنها دیواری كشیده شده و كسرد مجموع آنها نيز ديواري است كه محيط برهمة آنهاست شهراؤل مسكن پاسبانان والعبرايشان است و ما یك شب در آن ماندیم و شهر دوّم مسكن بهود و نماري و انزاك آفنان برست است و درین شهر نیز مایك شب هاندیم [،] و روز سؤم بشهر سؤم داخس شد<mark>ب</mark> و ابن شهر مسکن مسلمین است و ما یانزده شب در این شهر ماندیم و هرشبی و هر روزی در دعونی دیگر بودیم از مسلمین که با کمال تأتیق و تنتوع در تهیّهٔ اغذیت و اطعمه مارا مبيذير فتند وهرروز مارا بتماشاي مواضم مختلفة شهر مي يردندا وسيم داخل شهر چهاره شدند که دار الحکومه است و امتر کنبر قرطای درانن شهر مند دارد٬ و چون از دروازهٔ این شهر داخل شدیم بملّت کثرت ازدحام در معابس مایع من و همراهانم تفرقه افتاد و از یکدیگر جدا ماندیم و وزیمر مملکت مرا دید و مر مهمراه خود منزد امر کمر فرطای برد و حکایت گرفتن او از مین فرجتهٔ را که ولی خدا شيخ جلال الدّين شرازي المن عطاكسرده بود سابقا نقل كرده ام" ، و امر قرطایکه امرالاً مراء چین است ما را در خانهٔ خود دعوت نمود و مهمانی بسیار مفقّل مجلَّلي كه اكابر و اعبان شهر همه در آن حضور بافتند از ما بعمل آورد و ايس نو: دعوت را باسطالاج ایشان طوی گویند و طباخان مسلمان را آوردند تا برای ما نب و طبيخ نمودند و اين الدير باوجود مقام شامخ خود بماطعام ميداد و كسوشت را يست خود می برید و ما ایشجنان سه روز نماه در ضافت او بسر بردیم و پسر خود را بهسرا ما مخليج فرستاد و ما سوار يك كشتي شديم و يسرامبر بالمطربان و خواتنا كان: اهلهموسيقيي سوار كشتي ديكرواين خوانتد كان هم بجيتي آوازميخواندند وهميس و هم بقارسی ا و پسر امبر مخصوصا بغثا، فارسی دلبستگی عجمبی داشت ا خواندگان آوازي فارسي خواندند يسرامبرامركردتاآن آوازوا چندين مرتبه يي دريي تكوار كردة

۱ ـ دراینجا که س ۱۹۷ از ج ۲ این بطوطه است درهمه چاپهای حفر نامه نسبت اینشیح حلالتعین شیرازی - مرفوع است ولسی درس ۱۹۹ - تیریزی ۱ . رجوع شود بس ۲۰۱ از همین آنند حاشیهٔ ۲ . ـ

٣ - رجوع شود يس ٤٨ - ١٠٠ از ج ٢ مفرنانة ابن بظوطه . وبس ٨٥ از اوراق حاضره ١-

و بدین تحو من آنرا از دهان ایشان از کثرت تکرار از بر کسرد، و آن آواز وزن سیار خوشی داشت و ازبحر رجز بود و آنشعر اینست :

تا دل بمحنت دادیم در بحر فکر افتادیم جن (چون) در نماز استادیم قوی بمحراب اندری (اندریم) ا

باری ما دراین شهر چهارم سه شب در ضیافت امیر قرطای ماندیم و شب بعد را داخل شهرینجم شدیم که شهری بسیار بزرگ و مسکن عامهٔ ناس و مرکز مصنوعات فریفه و بازار های بحلل است و باک شب در این شهرمانده روز بعد داخل شهر شم شدیم که مسکن ملاحان و تعمیر کنند گان کشتی و نجاران و سیاهیان بیاده و سواره است و در این شهریاک شب در ضیافت حاکم آن ماندیم و این شهر برساحل نهراعظم و افع است و امیر قرطای برای سفرها از این شهر دستور داد تابات کشتی با جمیع لوازه آن از زاد و توشه و غیره برای ما تهیه کردند و جمعی را از کسات خود نیز برای مهانداری ما در مصاحبث مافرستاد و ها از این شهر که آخرین نقطهٔ از فلمرو خاله چین است مهمانداری ما در مصاحبث مافرستاد و ما از این شهر که آخرین نقطهٔ از فلمرو خاله چین است در کت کرده داخل بلاد خطا (بکسر خاه معجمه و طامهمله ۲) ندیم و مملکت خطا بکی در بدین و ما از بین نهر همه جامنتظم و بیک بکره تصل است و ما در بلکی از آن قری و قصبات بعنوان ضیافت منزل میکردیم و پس از هر شب در بلکی از آن قری و قصبات بعنوان ضیافت منزل میکردیم و پس از

ته ولیا بمهرت داده ام دربحرفیکر افتادهام جون درنماز استاده ام دونی بهجرات دمدری وجنانکه ملاحظه میشود اینغزل همان طور که این بطوطه حس کرده بوده از بحر رجزمنسن سالهاست

بروزن هشت مستقطن و ـ

٣ ـ اين ضبط از خود اين بطوطه احد نه از ما ،

۱ - چون ابن بطوطه فارسی نمیدانسته یا بسیار کم میدانسته این بیت را (که خیال میکرده دوبیت است) بغایت معر فی و مغلوط چنانکه مشاهده میشود غل گرده است و درهمهٔ چایهای مصر وهمچنین درجاب یاریس بعینه بهمین تعویی کم و زیاد باقوسهاو بین افقوستاه چاپ شده است وما بحیدالله موفق شدیم که اصل آفراکشف کنیم د این بیت از غزایی است از بداییم سعدی بعظیم :
آخر نگاهی باز کن وقتی که برما بگذری یا کیر متحت میکند کر دوستان باد آوری

شعت و چهار روز مسافرت از خنساه بشهر خان بالق ا [= پیکن] رسیدیم و خان بالق پای تخت قاآن است و قاآن یادشاه بزرگ ایشان است که چین و خطا هردو جزو قلمرو اوست و چون بخان بالق رسیدیم [در حدود سنة ۲۶۲ ـ ظ] در ده میلی آن برسم معمول آ نجا لنگر انداختیم و خبر ما را بامراه بحری نوشتند و ایشان بما اجازه دادند که بلنگر گاه خان بالق داخل شویم و سپس از آ نجا بخود شهر خان بالق داخل شدیم و خان بالق به برهان الدین صاغر جی و خان بالق به برهان الدین صاغر جی و رود نمودم و در منزل او منزل کردم و رسیخ برهان الدین صاغر جی است و در در منزل او منزل کردم و رسیخ برهان الدین صاغر جی همان کسی است که یادشاه هند [سلطان محمد بن غباث الدین تغلق شاه] چهل هزار دینار زرسرخ برای او فرستاد و از او خواهش نمود که بهندوستان بنزد او رود او دنا نبر را گرفته و قروض خود را از آن اها کرد و از رفتن بنز دوی سرباز زد و بچین رفت و قا آن او را برجیح مسلمین علکت خود ریاست داد و او را بصدر جهان ملقب نمود (این بطوطه برجیح مسلمین علکت خود ریاست داد و او را بصدر جهان ملقب نمود (این بطوطه برجیح مسلمین علکت خود ریاست داد و او را بصدر جهان ملقب نمود (این بطوطه برجیح مسلمین علیم باختصار) ا

وبعد درس ۱۷۰ ــ ۱۷۱ گوید: * و چون بیای تخت یعنی خانبالق رسیدیم دانستیم که فاآن در آن شهر نبست و بطرف فرافورم وبیش بالغ برای جنگ بایسر عمّ خود که بر او یاغی شده بود حر کت کرده است و پس از چند روزی از ورود ما بخانبالق خبر مغلوب شدن فاآن از پسرعتش و کشته شدن او بیای تخت رسید ۱۰

۱ - خان بالق بعنی شهر خان (۱ خان ۱ بعنی مستمیل آن عصر دراصطلاح اثر ال و مغول بعنی ۱ پادشاه ۱)
 و مراد از آن یکن بوده است چه در تمام عهد سلطنت مغول درچین یای تخت آن سلسله یکن بوده
 است ، - رجوع شود بدائرة المعاوف اسلام ج ۲ س ۹۵۱ . _

۳ د مترجم صغر نامهٔ این بطوطه بافکلیسی مستر کب سابق الفکر دراین مورد گویدگه صحت این خبربکلی مشکوك است زیرا بادشاهی از سلسهٔ مغول که در وقت ورود این بطوطه بیکن یعنی در حدود ۲۶۱ هجری سلطات میکرده است طوغون تیمور بوده است که بقول مورخین چینی الرسهٔ ۱۳۲۱ تا ۱۳۷۱ میلادی [۱۳۳۰ - ۷۷۱ معجری] سلطات نموده است . پس اگر قول مورخین چینی صحیح باشد طوغون تیمور بیست و پنج سال دیگر بعد از درود این بطوطه بیکن و خروج او از آن شهر (در شهور ۲۶۱) باز زنده و باز بادشاه بوده است پس جگونه در حدود ۲۶۱ بنتر بر این بطوطه در جنگ بایسر عمش کشته شده و نعش او را بیکن آورده بوده اند ۲ مستر کب گوید قطعاً تشریقان عجیمی بایسر عمش کشته شده و نعش او را بیکن آورده بوده اند ۲ مستر کب گوید قطعاً تشریقان عجیمی

وپس از قریب یك ماه دیگر نعش خود قاآن و نعشهای قریب صدنفراز مقتولین دیگر از بنی اعمام او وخواص او را بخان بالق آورده و با تشریفات بسیار عجیبی كه ابر ن بطوطه مفصّلاً شرح میدهد در دخه های معد برای همین كار فاآن و تمام مقتولین را دفن كردند ؟ (ص ۱۷۰ ـ ۱۷۱ باختصار) ا ـ

و سپس در ص ۱۷۱ کوید: * و چون خلاف بین رؤسا ظاهر کشت و ملکت منظرب کردید و نوایرفتن دراطراف بلاد شعله ورشد شیخ برهان الدین [صاغر جی] وسایرین بمن نصیحت کردند که صلاح در آنست که قبل از آنکه فتنه متمکن شود راهها و روابط بین بلاد منقطع گردد بچین [جنوبی] مراجعت نمایم و بنزد تمایندهٔ سلطان فاتح در خان بالق رفته واسباب حر کت مرا فراهم آوردند * نمایندهٔ مزبورسه نفر از کسان خود را همراه من فرستاد وامر جمهمانداری من درهمه جا درعرش راهداد را از همان راه که آمده بودیم در تهر بطرف خنساه مراجعت نمودیم ا و از آنجابطرف

[بقيه الرصفحة قبل]

له ابن بطوطه راجع بدنن قاآن چین بحثیدهٔ خود دیده بوده ومشروحاً وصف میکند راجع بهکیاز امراه عنول بوده است نه بخود یادشاه چین طوغون نیمور . . ونیز گوید اینکه ابن بطوطه گویدگه اسم قاآن معاصر ورود اوبچین « پاشای ا بوده است بلاشك این کلمه تحریف کشهٔ فارسی « پادشاه بوده است که ابن بطوطه از دهان ایر انیان منیمچین (که آکثریت مسلمین چینزا در آن عهد تشکیل میداده اند] شنیده بوده است به اسم حقیقی پادشاه چین که جنانکه گفتیم طوغون تیموز بوده است را این بود حاصل تقریر از مستر کیب درس ۲۲۳ از کنان ا منتخبات از سفر نامهٔ این بطوطه ا در حواشی شمارهٔ ۲۲ ، ۳۵ ، والههاده فی کن ذلك علیه) . .

۱ – وجون مفارقت ابن بطوطه از شیخ برهان الدین صاغر جی و حرکت او از پکن بطرف غنساء و زیتون بقصد خروج از چین در اواخر سنهٔ ۷۶۹ بوده است پس واضح است که شیخ برهان الدین صاغر جی بنجو قطع ویقین تا تاریخ مزبور درخیات بوده است و رئیس کل بلاد جین و ملقب بصدر جهان بوده است و رئیس کل بلاد جین و ملقب بصدر جهان بوده است و رئیس کا بلاد جین و ملقب بصدر مهان بوده است و از این تاریخ بیدد دیگر هیچ اطلاعی از احوال او بنست نباده.

زیتون احرکت کردیم وجولب باین شهر اخیر رسیدیم دیدیم که چندین کشتی برجناح حرکت بطرف هند میباشندکه از جملهٔ آنهاکشتینی بود از ملك الظاهر یادشا. جاره که بحریهٔ آن همه مسلمان بودند من نیز همین کشتی را گرفته برا، افتادیم ا (س ۱۷۱ باختصار) ا

ابن بطوطه از روز حركت از زيتون پس از قريب چهار ماه بحر پيمائسي در اواسط سنة ٧٤٧ بجزيرة سومطرا رسيده است و دوماه تمام بتصريح خود در جزيرة سومطرا السومطرا بطرف هندوستان حركت كرده ويس از چهال روزسفر دريا در رمضان سنة مذكوره به يندر كولم " درجنوب هندوستان رسيده و نماز عبد فطررا در مسجد جامع آن شهر درك نموده و سپس از كولم بطرف قاليقوط "

۱ دربتون (پیمان لفظ مبود معروف) درنزد مؤاهبان عرب وابرانی درقرون وسطی نامشهر امروزی جانگ چنو TCHANG - TCHÉOU بودهاست که بنصری است در چین شرقی بر ساحل دربای جین درمقابل جزیرهٔ فودموز و تقریباً بخط مستقیم بانسه کیلومتر در شرق مایل بشمال گانتون و جزو ایالت فوکین درمقابل جزیرهٔ فودموز و تقریباً بخط مستقیم بانسه کیلومتر در شرق مایل بشمال گانتون و جزو ایالت فوکین از در افزان الله الله تجارت خارجی چین و رفت و آمدکشتیهای بزرگ تجارتی و مسافری مایین چینوهند و جنوب ایران و بلاد عرب یکی از مراکز عمدهٔ چین بوده است ، و این بطوطه و قتی که از هده بچین آمده بوده اولین نقطه از خیال چین که وی در آنجا پیاده شده بوده هین شهر زبتون بوده است ، و در مراجعت از چین بهده نیز باز از هین بندر زبتون گذشی گرفته بوده است ، در هیا مغول نام این شهر باملای سایتون شهر باملای سایتون شهر باملای سایتون کناه آن بسیار نزدیك بکامهٔ زبتون عربی شنیده میشده است ، و در سفر نامهٔ مارکویوئو نام این شهر باملای سایتون بکامهٔ زبتون عربی شنیده میشده است ، و در سفر نامهٔ مارکویوئو نام این شهر باملای سایتون بکامهٔ زبتون عربی شنیده میشده است ، و در سفر نامهٔ مارکویوئو نام این شهر باملای سایتون بخوش بر جنم النوازیخ س ۲۹ و و توز بس ۲۹ از ذیل عمان حواشی، و یکناب امنتخبات از سفر نامهٔ باین بطوطه ، بانگلیسی تألیف مسترکیب س ۲۹ تاز ذیل عمان حواشی، و یکناب امنتخبات از سفر نامهٔ باین بطوطه ، بانگلیسی تألیف مسترکیب س ۲۹ تا خاشیهٔ ۸ . . .

۲ - کولم بندی است درساجل غربی شبه جزیرهٔ هندوستان بکلی نزدیك رأس مثلثی که شبه جزیرهٔ مدکور را تشکیل میدمد برساحل دریای عمان ، ومؤاهین عرب آنرهٔ بهدین املای کوام می نوشنداند رمار کو پولودرسفر نامهٔ خودیاملای کویلوم Coîlum نوشنه، ولی اکنون درعموم نقشه هاوکتب جفرانی اردیائی نام این بندر را با ملای کیلون Quiion می نوستد .

۳ ـ فالیفوط Calicul بندر معروفی است در همان ساحل غربی شبه جزیرهٔ هندوستان درشمال بندر کولم سایق الذکر و بسیافت بعیدی درجنوب بعبشی و در ۱۹۰۱مبلادی ۲۷۰۰۰ نفر سکنه داشته ک

ابنيه در سفعه سد

حرکت کرده وپس از اندکی اقامت در آن شهر یکسر برای ظفار کشتی گرفته و سی از بیست و هشت روز بحربیمائی بتصریح خود در محرم سنهٔ ۷۶۸ به بندرظفار امذکور در جنوب جزیرة العرب ورود نموده و سپس بتر نیب ذکری از ظفار بمه فط و عرموز ولار و شیراز واصفهان و شوشتر و بصره و نجف و بغداد و شام و مصر رفته و از مصر از راه صعید بمگه مشرف شده و در ۲۲ شعبان ۷۶۸ بآنجا رسیده و از مگه باز بمصر مراجعت نموده و در صفر سنه و ۷۲ از مصر بطرف و طن خود بلاد مغرب و فاس و طنجه ما از آس خود حرکت کرده و در او اخر شعبان سنهٔ مذکوره پس از بیست و پنج مفر الرأس خود حرکت کرده و در او اخر شعبان سنهٔ مذکوره پس از بیست و پنج منظم الرأس خود بفاس رسیده است او از اینجا بیعد دیکرچون سفرهای سدی این بطوطه ادنی ربطی بموضوع صحبت ماکه سفر او بیمین و ملاقات او باشیخ بر هان الدین صاغر جی بود ندارد فهذا و شنهٔ کلام را بهمین جافظع کرده و طالب

[ينه ازسنعا نبل]

جهاز درصدآن مسلمان بودماند و دارای چهاز «سجد است و درفرون وسعانی این شهر بندر معنبری بوده ویکی از مراکل مهم تجارت بحری هندوستان با خارج بوده است (رجوع شود بدایره المعارف اسلام به ادس ۱۹۵۷ و نشاموس جارافیانسی ویوین دوسن مارتن ج ادس ۱۹۵۵ و بعموم نقشه های هندوستان) . ـ

است و این بعثوطه هم در رفتن بهند وهم درمر اجعت از هند در آن نقطه بهاده شده بوده و وصف است و این بعثوطه هم در رفتن بهند وهم درمر اجعت از هند در آن نقطه بهاده شده بوده و وصف خیروحی در مفر نامهٔ خود از آن گرده است نام بنعری بوده است در فرون و صعلی واقع درجنوب شرقی عزیر قالمرب بر ساخر در بای هند درمشری نامیهٔ هند موجود و باجهٔ ههره بوده است که هم آگون نیز این نامه بهمین با مهمین بر معروف است و درهموی نشته های جدید نامومو قدیت آن واضعاً نشان داده شده است، و دیمیر بعد یافوت از طفار تا مر باط پنج قرسع مسافت بوده است و مر باط هنوز نیز بهدین نام موجود است و بلدر کوچکی است و اقد بر ساخل در بای هند و آن نیز جزو ناحیهٔ مهرهٔ سایق الله کر است و دارای حید نیز سخت نیز سخت است و درهموی نشته های جدید اروپائی نام وموقعیت مر باط واضحاً تعین شده است و درهموی نشته های جدید اروپائی نام وموقعیت مر باط واضحاً تعین شده است درمشری مر باط بوده با انسازف اسلام به به ص ۲۰ تا ۱۳۵ (دجوع شود بعلاوه معجه البندان و مر اصد الاطلاع و تا جانم وس مواند نودس مارتن المارف اسلام به به ص ۲۰ تا ۱۳۵ (دجوع شود بعلاوه معجه البندان و مر اصد الاطلاع و تا با نموس مارتن دوسن مارتن المارف اسلام به به ص ۲۰ تا ۱۳۵ (دجوع شود بعلاوه معجه البندان و مر اصد الاطلاع و تا بانم دوسن مارتن در مربع در به المرب) ، وقاموس جغر اقبائی و برین دوسن مارتن در سام ۲۰ و بعموم نشته های جدید اروپائی جر بره العرب) ،

التملاع أزيفيّة سوالع احوال ابن بطوطه را بخود سفرنامة اوكه مكرّر درمصر و ارويا بطبع رسيده حواله ميدهيم ، ــ

ص ۱۳۴ س ۱ از حواشی علی بن سهل اصفهافی و در کتاب تحففالعرفان فی ذکرستدالاً قطاب روزبهان تألیف شرف الدین ابراهیم نوادهٔ پسر شیخ روز بهان بقلی حکابتی داجم بملاقات حسین بن منصور حلاّ ج با علی بن سهل مسطور است که چون در جای دیگر بنظر نرسیده ذب لاً محض تکمیل فاقده بنقل آن می پردازیم بعن عبارت (نسخهٔ کتابخانهٔ حاج حسین آقا ملك ورق ٤٤): و شطح شیخ حسین بن منصور [حلاج] قلس سره شیخ ابوعبدالله بن خفیف قد سرالهٔ روحه روایت کندکه حسین بن بنسفهان رسید علی سهل صوفی در حلقه انسته بود حسین منصور در برابرش بنسست گفت ای بازاری سخن درمعرفت میگوئی ومن زنده ام ومیان صحو و اسطلام احتف درجه است و تو نشاختهٔ و تو بوی آن نشنیده و علی سهل گفت شهری که مسلمانان در آنجا باشند نشایدگه تو آنجابگاه باشی و سخن بیارسی رفت حسین منصور ندانست که او چه میگوید بریای خاست مردم در فقای او افتاد تد تاخانهٔ او بینند و مسلمانان در آنجا باشند نشایدگه تو آنجابگاه باشی و شخرییش از آنکه ترابکنند سیس ندانست که او چه میگوید بریای خاست مردم در فقای او افتاد تد تاخانهٔ او بینند و میکند بردن شو تافرا آمد چنان بود که بآفربایجان رفت و بروایشی دسگرشیده ای کفتند بردن شو تافرا آکد چنان بود که بآفربایجان رفت و بروایشی دسگرشتیده ای کفتند بردن شو تافرا آکد به انتهی و به به بادر فلان موضع رو تافرا نبینند گفت الاعتصام منالهٔ گفتند بردن شو تافرا آنشی و اید و انتها و بینند گفت الاعتصام منالهٔ به بازه شان فی الله و انتهی و ا

ص ۱۵۹ س ٤ ، امسیت کردیا و اصبحت عربیا ، پسر مؤلف عیسی بن جنید در ترجمهٔ کتاب حاضر ص ٧٦ بلافاسله بعد از عنوان صاحب ترجمه کوید: وی [بعنی شبخ ابو عبدالله مشتهر ببابویی] . آنکس است که امسیت کردیا و اصبحت عربیا گفت و همین حکایت نقل میکنند از چند کس ، انتهی ، و درحقیقت این قصه و این عبارت مدّنها قبل از نالیف کتاب حاضر در افواه مشهور بوده است و بچندین نفر دیگرنیز غیراز شیخ ابوعبدالله بابویی صاحب ترجمهٔ مثن نسبت داده شده است :

١ حالاً منظلام موالوله النالب على القلب و هو قريب من الهيمان (اصطلاحات الصوفية عبدالر "زاق كاشاني) ،

از جمله مولانای روم دردیباچهٔ دفتر ازّل مثنوی تصریح کرده که قائل این حِلْةُ الْمُسْبِدَ كُرُدُ بِأَ وَالْسِبِحِدُ عَرِيبًا جِدَاعِلاي چلبي حسامِ الدِّينِ حسن بن محمّد بن حسن ارموی الا مسل معروف بابن اخی ترك الله و ده است و این چلبی حسام الدّبین حسن از خواص مريدان بسيارمةرب محبوب مولانا بوده ومولانا مثنوي را بخواهش ونفاضای او بنظم آورده است و نام او بسیار مکرّر در تضاعیف هر دفتر مثنوی آمده است ، ـ ولي مولوي اسم اين جدّ اعلاي چلبي حسام الدّبن مذكور را كه بعقيدة او فائل عبارت المسبت كرديّاً واصبحت عربيّاً بوده هيج نبرده است وعين عبارت او راجع البن موضوع در ديباچة دفتر اول مثنوي از قرار ذيل است: ﴿ يقول العبدالضعيف المحتاج الي رحمة الله تعالى محمد بن محمد بن الحسين البلخي اجتهدت في تطويل المنظوم المنتوى المشتمل على الغرائب والتوادر وغرر المقالات ودرر الدّلالات وطريقة الإهاد وحديقة العيّاد قصيرة المباني كثيرة المعاني لاستدعاء سيّدي و سندي و معتمدي و مكان الرّوح من جمدي و ذخيرة يومي و غدي وهوالشّيخ فدوة العارفين امام الهدي و البقين منبت الورى امين الفلوب والتهيي وديمة الله في خليقته وصفوته في بريته ابو الفضائل حام الحق والدّين حسن بن محمد بن حسن المعروف بابن اخي ترك ابو يزيد الوقت جنيد الزمان المديق ابن المديق رضيالله عنه و عنهم الارموي الاصل المنتسب السي النَّيخ المكرَّم بما فان أن المسيت كودتِما واصبحت عربياً قدَّس الله روحه فنعم الخلف و نعم السُّلف؛ له نسب الفت السِّمس عليه رداءها وحبب ارخت النَّجوم عليه اضواءها لم بزل فناؤهم فبلة الاقبال يتوجحه اليها بنو الولاة وكعبة الآمال يطوف بها وفود العفاة رلا زال كذلك ماظلم نجم و كُرْ شارق النهي '

۲ _ بعنی بیری وشبخی که انکر بیم شده از جانب خداوند باینکه گفت امسیت کردیاً واصبحت در بیآ ، _

وچنانکه ملاحظه میشود مولوی تصریح کرد، اولا که قاتل این قول بعنی امسیت کردیا الخ از اجداد چلبی حسام الدین حسن معروف بابن اخی ترك بودهاست منهی مولوی نام ابن جد اعلای حسام الدین چلبی را با بواسطهٔ فرط شهرت آن مایین عامه با بر عکس بملت اینکه شایسد خود او یعنی مولسوی هم علی التعیین نام او را نمیدانسته نبرده است و ثانیا که این خاندان ارموی الاصل یعنی از اهالی ارمیه شهر معروف آ فربایجان بودهاند و ثانیا آنکه این خاندان تا زمان او یعنی تازمان مولوی باقی و در قونیه و آن نواحی باین سمت یعنی بسمت اینکه آنها از اولاد فائل امسیت کردیا الخ بوده اند مایین مردم مشهور و معروف و محل توجه و ارادت فائل امسیت کردیا و اصبحت عربا اگیر و اشراف بوده اند و دایعا از خود این جملهٔ امسیت کردیا و اصبحت عربا بالشراحة برمیآبدکه قاتل آن کرد بوده و بنابر این خاندان حسام الدین چلبی معروف باین اخی ترک نیز بالضروره همه در اصل کرد باید بوده باشند . ..

حال اكر اين عبارت منقول ازديباچة دفتر اوّل مثنوى را مقايسه كنيم با اين عبارت عبد الرّشيد بن سالح بن نورى باكوئي دركتات تلخيص الاثار في عجائب الاقطار الكه در تحت عنوان " أرميه الكويد (بنقل مرحوم محد على تربيت از

۱ ستخیص الا نار فاموسی است جغر اقبائی نظیر معجم البلدان یاقوت ولی بسیار مختصر اراز آن و نسخ آن نسخ آن نسخ آن نسخ آن نسخ آن استفاده است ومن مکر آر از آن استفاده کرده ای فار نسخ در است ومن مکر آر از آن استفاده کرده ای ولی آکنون در طهر آن باجهد شدید نتوانستم بنسخهٔ از آن دسترسی بیدا کیم ، صاحببروضات الجنات ومرحوم محمد علی تربیت مؤلف ، وانشهتمان آذر بایجان ، هردو در کتب خود فصولی از آن نظر کرد اند ، تاریخ تألیف کتاب علی التحقیق معقوم نیست ولی مؤلف آن عبدائر شید بن صالح بین نوری با و ای در تحت عنوان ا با کویه ، یعنی با کوشهر معروف معمن نقط بر ساهل در بای عزو که مستقط الر اس وی بوده نصریح کر ده که بدر او صالحین نوری در سنهٔ هشتمد و شش و قات باقند است مستشری ای و همچنین مرحوم بازنله مستشری معروف دوسی در دائرة البعاری از بازن دوسلان می ۴۹۳) ، و همچنین مرحوم بازنله مستشری معروف دوسی در دائرة البعاری اسلام در ذبل عنوان ، باکو میکرد آ مطالبی از این مستشری معروف دوسی در دائرة البعاری اسلام در ذبل عنوان ، باکو میکرد آ مطالبی از این مستشری معرف دوستشری موثق جای شکی بازدهم میلادی (نهم هجری) بوده است ، میتابر این شهادت این هردو مستشری موثق جای شکی بازدهم میلادی (نهم هجری) بوده است ، میتابر این شهادت این هردو مستشری موثق جای شکی بازدهم میلادی (نهم هجری) بوده است ، میتابر این شهادت این هردو مستشری موثق جای شکی درسعت ناریخ هشتمد و شش برای وفات بعرمؤلف بافی نیکذارد ، ولیمرحوم تربیت در دانشمندان درسعت ناریخ هشتمد و شش برای وفات بعرمؤلف بافی نیکذارد ، ولیمرحوم تربیت در دانشمندان

ابقية درصاعدة بعد

آلکناب در کتاب م دانشمندان آذربایجان م ص ٤٠١) بعین عبارت: م وینسبالیها آلی الی ار میبه آلیا الشیخ العارف الرّاهد الحسین بن علی بن یزدانین و هو القائل اسبت کردیا واسبحت عربیّا توفی سنة ثلاث و ثلاثین و ثلاثمائة و دفن بها م انتهی و ملاحظه کثیم که این دو روایت بعنی یکی روایت مولوی که قائل این عبارت به اعلای ابن اخی ترك بوده و دیگر روایت تلخیص الا تارکه قائل ابن عبارت حسین بن علی یزدانیار بوده هر دو کاملاً باهم متفق اند در اینکه آن قائل مذکور ارموی می بوده است که قائل من کور مربور می بوده است فائل نسبه قوی حاصل میشود که حسین بن علی بن یزدانیار ارموی در تلخیص آلا تار با کوئی (رنیز در سایر مآخذی که بعدها بدان اشاره رموی در تلخیص آلا تار با کوئی (رنیز در سایر مآخذی که بعدها بدان اشاره خواهیم کرد) عیناً همان جد اعلای چلبی حسام الدین حسن معروف باین اخی ترك خواهیم کرد) عیناً بدون شك و شبهه .

إبقيه الإصفحة قبل]

آذربایجان - س ۴۵۰ در عین همان مورد مذکور بعنی در ذیل عنوان - باکویه - بنتل از خود مؤالف وفات بشرش را درسنهٔ هفتصد و شتی نکاشته بجای هشتصد و ششی، و ظاهرهٔ و بدون شك این تازیخ غلط مطبعیاست و ۸۰۱ بسه ۷۰۱ میدل شده چه مرحوم تربیت این تازیخ وقات را بارقام هندسی (۷۰۱) چابکرده ته باعداد صربحه ،

۱ - این عبارت را صاحب روضات الجنان نیز در س ۷۰۰ در ضمن ترجمهٔ محمودین ایمی بکرارموی ساحب کتاب مطالع درمنطق از تلخیس الا آثار نقل کرده است ولی باحدف چند کلمه وضم ، ۱ ذکره [ای محمودین ایم بکر المذکور] صاحب تلخیس الا آثار فی ذیل تر فه ارمیه من بلاد آذربیجان فقال رنسبالیها الشیخ العارف الراهه حسین بن عنی [بن بزدانباز] وهو القائل اصیت کردیا واصبحت عربیاً رفی سنة ۳۳۳ [و دفن بها] ۱ انتهی ۱ -

۴ - این نکنه وانیز تاگفته نگذاریم که علاوه بر تلخیض الا آثار که واضحاً تصریح کرده که این پزدانیار از اهاای ارمیه بوده و بهمین مناسبت نیز اوره در تحت عثوان دارمیه داز کتاب خود ذکر کرده است دقیر اونیز بتصریح صو درارمیه بوده است جامی نیز در نقحات الانس او را ایمویکر یز دانیار ارجوی عنوان کرده و بعد نام و نسب او را حدیث بن علی [یزدانیار] نگاشته است ، ولی در رسالهٔ نشیری س ۲۲ و طبقات شعرانی یم ۱ ص ۹۷ کلمه ارمی در نتیجهٔ سهر نساخ به دارمینیه ده نصحیف شده است .

و دیرسستگر ابوالوفاء ناج العارفین از مشایدخ اکبراد عراق از قبیلهٔ برجس ایا اسم وی کاکیس تا بوده و در قریهٔ قلمینیا تا از قرأی مضافات بغداد ساکن بود و در همان قریه در بیستم ربیح الاؤل سنهٔ یانصد و بائد در سن مشجاوز از هشتاد سالگی وقات بافت تاج العارفین در ابتدای امر از قطاع الطربق بوده و سپس

۱ = گذا فی بهجة الا سرار می ۱۶۳ بیاء موشده و راه مهمانه وجیم و سین مهمانه ، = وای درفلاند
 الجواهر می ۸۱ ه ترجی چینون بجای باه موحده . =

۲ - صاحب بهجه الاسرار س ۱۶۴ و سفینه الاولیاء س ۱۷۰ تصریح کرده اند که اسم او کا گیس بوده است بدو کاف بینهما الالف وسیسیا، مثناه تحقانیه ودر آخر سین مهمله بضبط قلم در بهجه الاسراد وشین معجمه در سفینه الاولیاء ، ولی در الاثما الجواهر س ۱۸-۸۰ نام او را محمدین زید تگاشه نسب نامهٔ ظاهر ایجمولی برای او تا حضرت امام زین العابدین نقل کرده است ،

بناف ولام ومهم وياء مثناة تحتان ونون وباز ياء مثناة تحتانه ودر آخر الف (بضبط فلم دربهجة الاسرار ۱۴۲ وقلائد الجواهر ۸۹) ...

منفسیلی که در کتاب بهجه الأسرار شطنوفی وقلاندالجواهر محمد بن بحیی حنبلی حلبی مسطور است از آنعمل بدست شیخ محمد شنبکی توبه نمود و بسلوك و ریاضت منفولکر دید و بالا خره یکی از مشاهیر مشایخ صوفیّهٔ عراق کر دید. ساحب بهجه الا سرار سر ۱۶۴ و قلائد الجواهر ص۸۱ هر دو تصریح کرده اند که قائل عبارت ۱ امسیت عجمیّا و اصبحت عربیّا ۱ و بوده است ۱ ۱

و دا مردم ابران بسیار و دافواه مردم ابران بسیار مشهور است ولي در هيج جاي موثوق بهي آشرا مدوّن نديسده ام و فقط در ديباچهٔ ديوان منسوب باباطاهرعريان عمدائي كه درسنهٔ ١٣٠٠ و ١٣١١ شمسي در باز درطهران بتوسط مرحوم وحيد دستجردي بطبع رسيده ديدم كه اين حكايت را بياباطاهر نسبت داده اند لكن در اقواء مردم نام شخص موضدوع ابن حكابت ابـدأ معيّن نيست بلكه آءرابيكي ازاكراد بدون نعيبن نام ونسب و زمان ومكان ري نسبت ميدهند وخلاصة آن حکایت از قرار ذیل است : گویند وقتی کردی در سرمای سخت زمستان داخل کی از مدارس شد و از مشاهدهٔ دروس و مباحثات طلاب بایکدیگر بسیار متعجّب و مجنوب شده از بكي از آنها يرسيدكه ابن جاعت چه كرده اندكه باين يابه از علم و دانش رسیده اند که هرسؤالی را باین سرعت جواب میدهند. آن طالب علم بقصد حخراته باو گفت اینها که می بینی بابن درجه عالم و قاضل و دانشمند شده اند كهمرسؤالي راباين سرعت جواب ميدهند هركدام نيمه شيي درسرماي سخت زمستان در حوضی که آب آن بکلی بخیسته بوده بنعآنرا شکسته و درآن فرو رفته وغمل نموده اند و در نتیجهٔ این عمل بهمهٔ علوم دانا کرده اند کرد ساده لموح نیز باور معرده شبی بسیار سردبسدق نیت این کار را انجام داد ناکهان ابواب علوماد نی برقلب سادهٔ او کشوده کشت و عالم بعلوم اولین و آخرین کردید و کفت امسیت کسردیّاً و اسبحت عربيًا ا

ا برای مزید اطلاع از ار جمهٔ احوال شیخ ایوالوفا، تأج العار این وجوع شود بکتاب بهجه الا سرار و مسدن الاتوار شطاوقی س ۱۹۲ د ۱۹۶ ، وطبقات شعر انی ج احل ۱۹۱ ، وقلائد الجواهر قیمنافب الشیخ عبدالفادر س ۱۹۱۰ ، وسفینهٔ الاولیاء محمد دا را شکوه ص ۱۷۱-۱۷۱ ، د

تشهة ، قائل ابن جملة مشهور در آفاق هر کس که بوده از ابن بزدانیار با ابوعبدالله بابویی ا باتاح العارفین ابوالوفاه با باباطاهر همدانی با کسی دیگرغیرآنها قصد وی از نفوه بدین عبارت ظاهراً اظهار کرامتی باخارق عادی از قبیل این حکابانی که در خصوص قائل ابن عبارت در افواه شایع است نبوده بلکه گویندهٔ این عبارت چنانکه از سیاق خود همین حکابات معلوم میشود چون در میداً حسال یکی از افراد عادی عاقه بدون هیچ گونه اهمیتی بوده و بعدها در اثر همت بلند و ریاضت و تهذیب نفس و ناسی بسیرهٔ صلحا بدرجات عالیه رسیده و یکی از مشایخ مشهور صوفیته شده بوده است بنابرین لابدوفتی از اوقات بعنوان تحدیث بنعمت باری تعالی و بنحو تمثیل بوده است بنابرین در بدوفتی از اوقات بعنوان تحدیث بنعمت باری تعالی و بنحو تمثیل و کنابه بدین جمله تکلم تعوده بوده و مقصود از این بوده که من مردی کسرد بعنی مردی عامی و جاهل و نادان و خشن وعاری از هر فضیلتی بودم و بعدها در اثر تربیت مردی عامی و جاهل و نادان و خشن وعاری از هر فضیلتی بودم و بعدها در اثر تربیت مشایخ و سبر وسلوك و ریاضت مردی عربی یعنی جامع فضایل و آداب و سنین قومی که مشایخ و سبر وسلوك و ریاضت مردی عربی یعنی جامع فضایل و آداب و سنین قومی که بخش مضمون این اثبات مولوی افغیل افوام روی زمین بوده اند شدم ' تقریباً از نفطهٔ نظر مسلمین اشرف و انجب و افغیل افوام روی زمین بوده اند شدم ' تقریباً از بخش مضمون این ایبات مولوی *

کر زنام رحرف خواهی بگذری همچو آهن زاهنی بی رنگ شو خویش راصافی کن از اوصاف خویش بینی استر دل علموم انبیا بسی سحیحین و احمادیث و رواه سر امسیت لکردتیا بندان سر امسیت لکردتیا بندان

یاك كن خود را زخود هان یكسری از رسانست آینهٔ بسی زنگ شو تا ببینی ذات پاک مساف خویش بسی كتباب ر بسی معبد و اوستا بلکه انسدر مشرب آب حباه راز اصبحت عبراییاً بخوان مسی رسانید جانب راه خیدا

وسیس بعدها بمرور زمان مردم عوام بمادت خود این عبارت راک مقصود از آن چنانکه گفتیم امری تمنیلی و کنایهٔ رمزی بوده آنرا بمعنی مادًی تحت اللّفظنی

۱ - یعنی صاحب ترجه متن حاضر شداً الاگزار ص ۱۹ - ۱۹ ، و نفعان ۱۲ نس ۲۹۳-۳۹۳ ... ۲ - منتوی جاب فلاه الدوله س ۱۹ .

آن حمل کرده واز آن ابن حکایات عجیب وغریب متنوّع را ساخته وباشخاس مختلف نست داده اند اس

ص ۱۹۷ س ۲-۱ ایس سه بیت را بعینه بهمین نحو که در شدّالاً زار هست این خلکان ج ۲ س۰۰ درضمن ترجهٔ احوال طرطوشی صاحب سراج الملوك ابوبکر محمّد بن الولید الفرشی الفهری الاندلسی الطرطوشی ذکر کرده باین عبارت و کان [الظرطوشی] کنبراً ماینشد آن آنه عباداً فطنا الا بیان ۱۰ و از بن تعبیر معلوم نمیشود که این ابیات از خود طرطسوشی بوده یا از غیر او و از بعنوان نمثل آنهارا غالباً مبخوانده و بلکه سباق این نوع تعبیر اظهر در احتمال ثانی است تا دراحتمال اوّل. ۱۰ مبخوانده و بلکه سباق این نوع تعبیر اظهر در احتمال ثانی است تا دراحتمال اوّل. ۱۰

ص ۱۸۵ س ۷ ، فرآیت والدی فی المنام ، نظر خوانند، را باشتباه می که مظن قریب بیقین مؤلف را در اینجا دست داد، وبجای اینکه بگوید ، فرآیت عشی ، گفته ، فرآیت والدی ، و ما آنرا در حائبة ۳ از همین س ۱۸۵ واضحاً بیان کرد، ابم جلب مینمائیم

ص ۲۰۱ حاشیهٔ ۱ ، رجوع شود برای نشتهٔ حکایت تشیّع سلطان اولجایتومحشد خدابنده پسر ارغون خان بن اباقاخان بن هولا کو بن تولی بن چنگیز خان بس ۲۶؛ حاشیهٔ ۳ ، _

ص ۳۱۵ می ۱۹۰ عمیدالدین ابونصر الابزری، در حواشی ذیبل همین صفحهٔ
۱۹۵ ما ترجمهٔ احوال مختصری از این شخص کده وزیر اتابك سعدبن زنگی وصاحب
نسیدهٔ مشهور اشکنوانیه است بنقل و تلخیص از و صاف که مشهور ترین مآخذ شرح
احوال اوست ذکر کردیم و اکنون اینجا بنقل خلاصهٔ چهار مآخذ دیدگر که تاکنون
ناآنجا که ما اطلاع داریم در هیچ جای دیدگر چاپ نشده است و حاوی بعضی اطلاعات
منید تاریخی راجع بصاحب ترجمه است می پردازیم:

اول از آن مآخذ عبارت است از شرح قصیدهٔ اشکنوانیه بقلم قطب الدّین مخد سیرافی قالی ^۱ که نوادهٔ خال ناظم است و در سنهٔ ۷۲۱ یا ۷۱۲ وفات یافته ^۱ در مغذّمهٔ این کتاب شارح شرح جامعی از حبس وقتل صاحب ترجه و کیفیّت بنظم آوردن

۱ - رجوع شود برای ترجمهٔ احوال او بشیرازنامه س ۱۹۵، وشد الآزار ص ۶۳۳ نمرهٔ ۲۹۹ از تراجم کتاب و مجمل نصبح خوافی درحوادث سنهٔ ۷۱۲، _

وی این قسیده را در حبس بابسیاری از مطالب تاریخی که در هیچ مآخذ دیگر بدست نمیشوان آورد ذکر کرده است ، از این شرح یك ندخهٔ بسیار قدیمی که در سنهٔ ۴۳۶ کتابت شده در کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی در مشهد موجود است ، و یك تخط بی تاریخ دیگری نیز از آن که قریب ثلث آن از طرف آخر افتاده در کتابخانهٔ مجلس در طهران ، وما ذیلاً خلاسهٔ این مقدمه را بدون حذف چیزی از اصل مطالب ذیلاً از روی هردر نسخهٔ مذکوره نقل خواهیم کرد ، شارح در مقدمهٔ کتاب بعد ال تحمید و نصلیه گوید:

الذي كان جنابه مربع الفضائل و مربع الافاضل يفزع السي فنائه المتبحرون من كل صوب و بنحدرالي بابه المحققون من كل اوب عميدالحق والدين اسعد بن نصر الفارسي صوب و بنحدرالي بابه المحققون من كل اوب عميدالحق والدين اسعد بن نصر الفارسي الا نصاري سقى الله مثواء و نضر محيّاه و رضى عنه وارضاه كان في زمن الملك المؤيد المظفّر الكامل مولى ملوك العالمين مظفّر الدّنيا والدين سعد بن زنكى انارائله برهانه و المكنه جنانه واعلى شانه وزبراً بدور رحى الثداير بصائب آرائه و تنتظم مصالح الجماهر في سلك غنائه ومضائه بقوم بنافذ حكمه اقطار الممالك و بجلو بانوار عدله ظلام الطلم الحالك و بعتضد بنعزّز مكانه اكتاف فارس وارجاؤها و يعتمد على رفعة شانه ارباب الفضائل و ابناؤها فلكه در القائل:

ام الموزارة ام جمّة الولمد لكن بمثلث لم تحبل ولم تك فلمة بهانزاد الله الماك العادل العادالة برهائمه في فلمة بهانزاد الم

۱ - رجوع شود بفهرست کتابخانهٔ مزبور تألیف آقای او کتائی نیرهٔ مسلسل ۱۸۱ ونیرهٔ خصوسی ۲۷۰ - قاضل دانشند آقای سیدمحمدتقی مدر آس رضوی مد خله العالی بخواهش را قم معلور در مسافر نی که درستهٔ ۱۳۲۲ شمسی بعشهد نمودند سوادی از تنام مقد آمهٔ این شرح را از روی همین نسخه برای اینجانب برداشنند ، موقع را مفتتم دانسته از لطف ایشان کمال تشکر را اظهار میدارم ، ۲ - یعنی قتابات سعد بن زنگی

٣ سينين مكتوب است بعيته نام اين قلمه يعنى **بيها تزان** بياء موحده وها، و الف وناء مثناة فوذب و زاء معجبه والف و درآخر دالمهمنه درهر در نسخه شرح قصيدة اشكنوان يعنىهم درنسخه مشهه وهم درنسخه كايخانه مجلس درطهران ، نام اين قلمه را درهبچبك از كتب مسالك ومبالك وجنرانهاى وهم درنسخه كايخانه مجلس درطهران ، نام اين قلمه را درهبچبك از كتب مسالك ومبالك وجنرانهاى

نینة الاربعاء الثانیة عشرة من فی القعدة لسنة ثلاث و عشر من وستمائة جری علی الصاحب السعید ماشاع فی العالمین خبره و کان ماکان مقا لستاذ کره و انتهی امد و لایته و سیاسته و قسر فضاء الله جناح زعامته و ریاسته فقیض علیه فی بوم الاحد غزة ذی الحجة لسنة ثلاث و عشرین وستمائة و فر هب به الی قلعة اشکنوان من فارس بعد شهر مع ابنه الصاحب الشعید ناج الدّین محمد تغمده الله بعفرانه و استشهد و حده هناك قدّس الشروحه فی احدی الجماد بین من منده اربع و عشر من وستمائة و کان رضی الشاعند الفراء فی القلعة و لم یکن عنده دواة و لا قلم بل املاها علی اینه ناج الدّین [محمد] و کان بحفظها قلما النزل مقر التّاویل مقر التّاویل مقر التّاویل مقر التّاویل مقر التّاویل و الدی و امامی امام المسلمین حجّة الله علی بر بّته اجعین مفتر التّنویل مقر التّاویل استاذ اکابر المتبحر بن صفی الحق و الدّین این الخیر مسعود ا بن محمود بن این الفتح

[بنبه از صفعة قبل]

تسهم وجديد ازفييل اصطخرى وابن حوقل ومقدسي وابن الفقيه وابن خرداذبه و قدامةبن جعفر وابن رمته والمبن واضح يعقوني والتنبيه والاأشراف محمودي وتارسنامة ابن البلخي ومعجم البندان باقوت وانتويج البلدان ابوالفداء وانزهة القلوب حمدالة مستوفي وقارسنامة ناصري وأثار عجم وليزدره بجبك از کتب ونقشه عای جغرافی جدید نباقتم ، ولی درابن الا نیم درحوادث سنهٔ چهار صدو پنجاه و نه نام قمهٔ را در فارس می برد باسم بیهنز ای بها موحد، وها و نون وزا معجمه والف و دال مهمله که بدون خالتو شبهه باید همین قلمهٔ بهانزاد مانحن قبه باشد ولاید یکی ازین دو املاء باید تصحبف دیگری باشد واظهر آنستکه املای ابن الأتبر تصحیف املای شرح قصیدة اشکنوانیه باشد نهبر عکس چه این الملاء اخبر در دونسخهٔ غطی که یکی از آنها بسیار نسیسی است مرفوم است درسورتیکه املای این الاُ تَبِر فَقَعَا وَرَبِكُ مَأْخَذَاصِتُ وَ آنَهُمِ جَالِي جِدِيد، بَارَيْءَيْنَ عَبَارِتَ البِنَ الاُ تَبِر ور ج ١٠ س ١٩ـ١٩ فتر حوادث سنة ٩٩ £ در حدكايت فنح فارس بدست الب ارسلان از قرار ذيل است . ٥ تــم سار [ااب ارسلان] منها [اي من كرمان] الى قارس أوصل الى اصطخر وقتح قلمتها و استنزل والبها نصلاليه الوالي هداياعظيمة جليلة المقدار من جملتها قدح فيروزج فيه منون [؛] من المملك مكتوب عامه اسم جمشيد الملك و اطاعه جميم حصون قارس وبقى فلمة يقال لها بهنزاد فسار نظام البلك اليها و حسرها تحت جبلها واعطىكل من رمي جهم و اصاب قبضة من الد"تالير ومن رمي حجراً توبا نفيداً فتنح الظمة فياليوم السادس عشرمن نزول و وصل السفطان [الب ارسلان] اليه بعد الفنح فعظم معل نظام الملك عاهم فاعلى متزلته وزاد في تعكيمه ١٠ انتهى . _

 ۱ - رجوع شود برای ترجمهٔ احوال او بهسین کتاب حاضر س ۴۴۰ شمارهٔ ۲۹۸ ازتراجم و نحصوساً بعاشیهٔ ۲ از س ۴۴۰ ، وشیراز نامه س ۱۹۶ ، السيرافي قدّس الله روحه ووالى فتوحه وكان والدى بردالله مضجعه ابن خال الصّاحب السعيد عميدالدين رضي الله عنهما قرتب ابياتها واغتنم نقلها وانبائها فانشرت وضاعت في الا فاق و تنافلها فضلاء خراسان والعراق بل قد اخبر نسى من انق بسه من الأله الواردين من بلادالثام ان هذه القصيدة بدرسها اكابرهم و بحفظها اصاغرهم و لعمرى انها عند تأمل الناقد البصر جديرة بسانواع الاحترام والتوقير لما فيها من اللطائف الغزيرة والفوائد الكثيرة والذكت اللّطيفة والرّموز الشريفة فاقترح على جاعبة من أكابرالر فقاءواجلة الاخلاءان اشرح لهم هذه القصيدة شرحاً بكشف الفناع عن مضمونه و بحسر اللّنام عن مكتونها فاستخرت الله تعالى مستعيناً في ذلك بهدايته متو كلاً على حسن عناية وهو حسبنا و نعم الوكيل وقال رضي الله عنه:

مَن يُبِلِغَنَ حَامَاتُ بِيطِحَاءِ مُعَمِّعَاتُ بِسِلْمَالُو و خَضُواهِ

الحمام عندالعرب فوات الأطواق من نحوالفواخت والفماري الخ ؟ و ازاينجا شروع ميكند بشرح قصيده تا آخر آن ؟ و در آخر نسخة مشهدكاتب نسخه عبارت فيال را تكاشته : * تم شرح القصيدة بفضل الله و كرمه في تاريخ بوم الجمعه السادس والعشرين من شهر صفر ختمهالله بالخبر والظّفر سنة اربع و ثلاثين وسيعمائة والحمنة ومصلّبا (كذا)كتبه بخطه العبدالضّعيف الحقير على بن عبدالعزيز الشيرازي * * -

واین فصل منقول ازمقدّمهٔ شرح اشکنوانیّه علاوه براقلاعات مهم راجع بخود ناظمتاریخ حقیقی و فات اتابك سعدین زنگی را که درهیچیك ازکتب تواریخ منداوله مطلقا واصلا و بدون استثنا و حقّی و ساف که حاوی بهترین و مبسوط ترین ناریخ سلسلهٔ سلفریان فارس است بنجو تحقیق و سواب ذکر نکردهاند است و این مقدّمه صریحاً

۱ - تاریخ گریده واب القواریخ وجهان آرا وفات انابات سعدین رنگی را درسال شخصه و بیست و هشت نوشته انه و این قلط بسیار فاحش بزرگی است و ا نیز سابها درمنده المحجم فی معایج اشعر المحجم بینابت ایشان همین قول را نقل کرده بودیم و بعدها درنتیجه تنیج بیشتری منتقت ایسن سهر فاحش آنها شدیم ، و درجامع التواریخ و وصاف و روضة الصفا و حبیب السیر آن واقعه را دراحتی المجمادیین سنه شخصه و بیست وسه ضبط کردهاند (رجوع شود برسالهٔ به محموحین سعدی به تألیف راقم این سطور محمدین همدالوهای فروینی س ۲-۷) ، ح

وانسجاً با تعیین روز وماه وسال بعنی شنب چهارشنبه دوازدهم ذی الفعده سنهٔ شنصدو بیست وسه شبطکرده است وعلاوه براین محلّ وفات پادشاه مزرور راکه قلعهٔ بهانزاد مایق الذکر باشد نیز تعیین نموده است ا

دوم ازمآخذكتاب تلخيص مجمع الالقاب است تأليف ابوالقضل عبدالززاق بن احد بغدادى معروف بابن الفوطى منوفى در سنة هفتصد و بيست و سه (مؤلف كتاب منهور الحوادث الجامعة و التجارب النافعة في المائة السّابعة) ابن كتاب قاموسى است در زاجم مناهير رجال ولى مرتب بالقاب ايشان نه باسامي آنها ازبن كتاب ثا آنجا كه معلوم است فقط بك نسخه از جلد چهارم آن در كتابخانة ظاهر يّة دمشق موجود است درباب عين از كتاب مزبور ترجمة احوال مختصرى از ساحب ترجمه در نحت عنوان عميدالملك مذكور است از قرار ذبل:

« عمید الملك ، ابوغانم ابوالمظفر ، اسمد بن نصر بن ابی غانم جهشیار بن ابی شعری بن ابی غانم جهشیار بن ابی شجاع بن الحسین بن فرخان الانصاری الفالی (۴) و زیر ف رس ، و زرلمظفر الدّبن الانابك ، بشیراز و نواحیها و نكبه ، و اعتقله بقلعة اشكنوان بفارس و هو صاحب

ا - گذافی الاصل ، لکن در جمیع مآخذ دیگرگه اسامی آنها در آخر این فصل مذکور خواهد شد
نقب صاحب ترجه «عمیدائدین» مرقوم است نه عمید الدئت ، ولی ممکن است که وی هردو الحب را
داشته بوده یعنی لقب معمولیش عمیدالدین بوده و لقب دولتینی عمیدالملك ، و تظایر آن در ناریخ
بسیار است ، ۲ - گذا یعینه فی الاصل بشددگیه و پدون اقتحام واو عاطفه بیت آندو ، در
عموم مآخذ دیگرگیهٔ او را ۱ ابونصر ۱ نگاشته اند نه ابوغانم و نه ابوالمظفر ،

۲ – قال یکی از باو کان معروف گرمسیرات قارس/است و واقع است بکای در جنوب شیر از نردین حظیج قارس. و اکنون باوک قال را گله دار گویند. و بلوان آفرر یا ابزر که صاحب ترجه معمولاً منسوب به انجاست و درهموم مأخف او را بعنوان عمیمالندین آفزری یا ابزری نیگاشته اند بکلی نز دیك بلوان قال و در شال شرقی این بلوان آخیراست ، و فظاهر آ یا بواسطهٔ قریب جوار این دو بلوان بیکه برگر و مشهور تر بودن بلوان قال یا باحشال یا باحشال یا باده قوی بواسطه اینکه وسعت بلول قال در سایش بیش از وسعت بلوان گله داود حالیه بوده و شامل بلوان قفر د نیز میشمه این انبوانی نسبت صاحب تر جه را بجای افزری یا ابزری د فالی د عنوان کرده است ، هما سنی آنایت صحفین ؤنگی ،

الراری به ابرای حاصی حدومی تورد باشت . ه ـ ظاهر این عبارت موهم اینست که همان اتابات شیراز که عبیدالدان وزیر او بوده او را محبوس وسیس مفتول نبوده وحال آنکه باجاع مورخین آنکس که ساحب ترجه وزیراو بوده اتابات سعنین زنگی است و آنکس که او را معبوس ومقتول نبوده چنانکه مکر آرا گذشت پسر بادشاه مزبود اتابات امویکرین سعدین زنگی بوده است -

القصيدة المعروفة التي اوّلها:

من أبلغن علمات ببطحاء عشمات بسلسال و خضراء وكان في مبدأ تحصيله يسكن رباط دشت بفال فلمّا استدعى الى الوزارة كتب على بابالرّ باط:

علیك ملام الله یا خیر منزل رحلن و خلّفناك غیر ذمیم فلازلت معموراً ولازلت آهلاً و نژلك الرحمن كـ تـ كربم

و حبس العميد في ذي الفعدة أسنة ثلاث و عشربر و ستمائة و استشهد في شهر ربيع الآخر أسنة اربع وعشرين وستمائة عن ــ

سوم از مآخذ کتاب قحفه العرفان فی کر سید الاقطاب روزیهان است که وصف آنرا مگرد در حواشی شدالازار کرده ایم و در حدود سنهٔ هفتصد هجری بفلم یکی از نوادگان شیخ روزیهان تألیف شده است و در کتاب مزبور حکایت محتم ذیل را راجع بصاحب ترجمه و شیخ روزیهان بفلی ذکر کرده که بعین عبارت نقل میشود (ورق ۲۳ ب از نسخهٔ کنایخانهٔ حاجی حسین آف ملك): • حکایت نقل است از معتبران که امام الا ثمه فخر الدین رازی رحمة الله علیه از صادر و وارد مستخبر احوال شیخ روزیهان بودی رحمة الله علیه وگاه گاه گفتی که در خطهٔ فارس قلم زنی وقدمزنی شیخ روزیهان و قلم زن و قدمزن رقدمزن کیست قرمود که قدم زن شیخ روزیهان و قلم زن خواجه عمید وزیر و و وفات شیخ کیست قرمود که قدم زن شیخ روزیهان و قلم زن خواجه عمید وزیر و وفات شیخ روزیهان یا راز آن رامام فخر الدین در سال ست رستمائه بود . انتهی و .

چهارم ازمآخذمکتوبی استکه خود صاحب ترجمه عمیدالدین اسعد از حیس قلعهٔ اشکتوان بدوستان خود از اکابر و اعیان دولت انابك ابوبکرین سعدبن زنگی نگاشته است و نسخهٔ ازین مکتوب درجنگی خطّی بسیار قدیمی بخط نسخ درشت

۱۶۱ - فطبالله بن معمد فالی شارح قصیدهٔ اشکنوانیه که نوادهٔ خالصاحب ترجمه بوده و بنابرین بعکم اهل البیت ادری بعافی البیت قطعاً بهتر از سوانج احوال صاحب ترجمه باخیر بوده است صریحاً واضحاً ناریخ توقیف اورا چنانکه گذشت درغرهٔ ذی العجه ۱۲۳ و ناریخ فتل او ره در احدی الجادیین ۱۲۹ ضبط کرده است پس این هردو ناریخ که این الفوطی ذکر کرده مشکوك است . متعلق بآقای حسین باستانی راد مقیم طهر آن محفوظ است که ما باجازهٔ ابشان و با تشکر قلبی از بن رخصت ذبلاً درج مینمائیم ، ابن جنگ تاریخ کتابت ندارد ولی از و ندح کاغذ و خط و املاهای قدیمی کلمات و اضح است که قطعاً مؤخر از قرن هفتم نوشته ننده است ، و آن مکتوب اینست :

ه نسخة كه وزير عميدالدين اسعد بن نصر الفارسي نوشته است از حبس قلعة اشكنوان

ز ندگانی اولیاء نعم صدور و اکابر عالم در توانر نعمت و ترادف دوات درازباد و حقّ جلّ و علادر كلّ احوال حافظ و معين ٬ 💎 معلوم راى اكابر وصدور باشدكه الغريق بتعلَق بكلّ شيٌّ و العاشق بطوف على كلّ حيّ كسي كسه در غرقاب عالله و كرداب قائل افتاد مادام تأنيم جاني درمضيق قالب ارهبجان ميكند ازغابت حب حبات دوطلبخلاص وتجائدست ويابي مي زند وبهر وجه كه تمكن كردد دست آويزيمي جويد واكرچه فلاحي ونجاحي روي تنمايد بر فدر استطاعت سباحتي المي كند وهرشجرة نابت و راسخ که برساحل مشاهده می کند بمجاهدهٔ کلّی خوبشتن را بجسالب آلب مي افكند تا باشدكه بالمول متين وفروع و نبق او تعلَّمي ساؤد و بعد ماكه در منصب میبود که و هو القاهر قوق عباده تا امروز که بدین صحیفه " کی عبرت اوالل و اواخرست مبتلا اكشت وبدبن الكبت كه تذكره والنبيه عقلاء عالم است درماند ودرقعر چاه ظلمانی زنده بگورشد و هر مردهٔ را کفتی باشد و بالیت که دربن کور ظلمانی الفني بودي تاسرماء ابن چاه نمثاك ازين تن غمناك بازداشتي وشب و روز درقمر چاه از نور خرشید و ماه بی بهره می باشم نه روز از شب بازمی دانم و نه شب از روز باز میشناسم کوئی سمع جذرا ستم ندست که هر کز آوازی بوی نمی رسد کوئی بصر مقلقًا كمه شدستكه هيچ لون وا ادراك نمي كند هيچ نميدانم تا ابنجان آهنين اين قالب سنكبن مرا چراوداع نمي كندهيج معلوم نيست كه اين روز كار بدخو اير_

۱ د سیاحت بیا. موجده یعنی شناوری ه

٢ _ كذافي الاصل(؟) . _ و معتمل است باحتمال قوىكه تصحيف . قجيمه مفرد قجايع باشه .

أخالي الأصل ، ته مبتلى ،

ابن عمر سنیزه روی را چه سبب درانقراس زوال نمی کشد شعر

الاموت يباع فاشتريه فهذا العيش ما لاخير فيه الا رحم المهممن روح عبد تصدّق بالممات على اخيه ا

دربيه وشراعظيم بشنافتمي كرهيج اجل رابيها يافتمي

از ترو خشك جهان وظيفة بسامداد و شبانكاه يك تاي نان خشكست واز عبن

جبحون راتبهٔ شربت وطهارت یك كوزه آب شعر

افيضوا علينا من الماء فيضا فا أنا عطاش و انتم ورود ٢

واگرخادم مخلص شرح هر نکبتی و حکایت هر شدّنی و محنتی گوید طبع مخدو مان و ا عز نصرهم ملال افزاید و چون امروز مخدو مان و خداو ندان در مسند مراد و منکاء اقبال و انواع سعادت که همیشه چنین باد بمداوات و نجود و معالجت مهجود کمتر التفات نمایند امّا تو قع ذاتی و عواطف جبلی آنست که فرمان صاحب شریعت علیه التحیّه و الصّلوة مر آت کلّ او قات خود سازند که استماع کلام الملهوف صدقة در این قرین بلاء دهر و همنشین عناه تعصر دا بعنایتی دست گیرند این خادم در بسیط کاینات مستغاث آلای

۱ - ازجمله چهار بیتی است از حسن بن محمد مهابی وزیر معز الدولهٔ دیلمی که ابن خلکان ج آ ص ۵ ۵ ایری نسبت داده است و بیت تانی در آ نجا این گونه است ، الا رحم المهیس نفس حر آ تصدق بالوقات در معیم علی اخبه .
 ۲ - از جمله چهار بیتی است از خلف بن احمد قیروانی شاهر که پافوت در معیم الا دیا ج ٤ ص ۱۷۸ باونسبت داده و ایبات اینست ؛

طل الدهر يوما بليلي يجود و ايا منا بالأوى ستمود عهود تفلّت و عيش مضى ينفسى ولله تلك المهود الاقل لدكان وادى العمى عليناً لكم في الجناز الغلود البغود غلبنا من الماء فيضاً فتحن عطاش و انتم ورود

۳ ما از اینجا بعنی از کلیهٔ عصر عال آخر این مکنوب چون حوادی که من خودم از روی نسخهٔ اصل آفای باحثانی را دیرداشته بودم مفقود شده بسود و بنسخهٔ اصل دیگر دست رسی نداشتم لهذا این یقیه را از روی حوادی که ازهمین نامه یکی از دوستان آفای اقبال برداشته بود حواد برداشته به این یقیه را از روی آصل خوادی باحثانی را د و بنابراین از اینجا بعد صرحا کشافی الاصل میگویم مفصودم از ناصل حواد مشاراته است نبه اصل نسخهٔ مدیمی جنگ ، این مطلب را نباید از نظر دور داشت .

وحمت وعاطفت وبانبي روزكار مي كذائب ودراحداث آيام واضغاث أحلام روزي بشب وشبى بروز مى آورد وبحكم مناعدة انفاقات حسنه برمراقيهم بني آدم ترقى ميتمود ويهر خلاصة الماني كه المثال خادم را بود بأمداد لطف ربائي ميرسيد ويمتصب و صرتبة که اهلیت آن داشت با نداشت بخت موافقت می نمود ولله فی کل قوم بو م و درظل دوات يادشاه روى زمين مخدوم ملوك وسلاطين عالم اعزالة انصاره وضاعف اقتداره حملة اقبال بدست آورد وبالوار دولت او سنگ امیدم باقوت احمر کشت و هر تخمی کسه علست مراد درجمن سعادت باشيدم شجرة مفاخرومعالي ومحطأمراتب ومآثر كشت أمًا خادم دولت مست كثت وظن بودكه اعتدال هوا، ربيعي از سرسرخزان ايمنشدم ماند ویاصبح اعمار را شب آ جال درپیش نیست و یا مگر صاف لذات را دُرد بلیّات در عقب نخواهد بود وخبر تداشتكه ان الله يمهل ولايهمل وبيخبر ازبن خبركهساحب شرع عليه الصَّلُوة والسَّلام فرموداتُقوادعوة المظلوم فا تَهالا تُردُّ و كُمان بردكه ابن نكات وعيدو كلمات تهديدكه درمضمون مصحف مجيدست منسوخ ومتروك كشتهاست ولانحسبن الله غافلاءتا يعمل الظالمون وبهبج وقتبردن وخاطرتمي كذشتكهوسيعلم الذبن ظلموا اي منقلب بنقلبون وبيراهن كاغذين شكل كه بحيلة خواجكي وتكلف بشري ازعوارمل مشتي درويش ساخته بود ودرميان جماعتي اوباش خود را درآن جلوه کری کرده و بدستاری که مفتعه برآن فضل داشت مغرور مانده و میبنداشت که باران حوادث جهان و طوفان نوائب زمان را دقع تواند کرد یا تبری که مظلومان در وقت سحر بركمان بيجاركي وتفترع نهند ويرهدف آه امّن يجيب المضطراذا دعاه اندازند بواسطة ييزاهن دفع تواند نمود والبُّنه اين آيت نسيخواندكه انَّ اخذه اليم شديد، وإمراعات إابن كلمه شما مخدومان بسبب نكاء داشت جاه وسدقة درات خدار ندجهان واجب دانندا كه]:

وادًّ زكوة الجاه واعلم با تها كمثل زكوة المال لابد واجب وبدين بيچاركي وتغنييع عمرواطفال خرد ودين ودنياكه خسارت كرده است

١ - كذا في الاصل ، معلوم نبست كه فعل ، وانته ، بصيغة جمع غايب چكوت قاعل آن ضجر
 شما ، درسطر قبل بصيغة جمع محاطب آمده است (١) ،

مناهلتي فرمايند مادام كه قدرت دارند قرياد رسي واجب شمرند حقوق صحبت و ممالحت از مواجب است و مجروحان را مرهم نهادن از لوازم درمانده شدم و نج دستم كريد خلاسة آرزو از خدمت مخدومان وكربمان افتراح كوده ميشودكه چونے در مشیق حبسم خواهند داشت و این بندیلا ازین یای مبتلا ا بر نخواهند کرفت و بجرمی که نکرددام حدّی خواهند زد آنچه ملندس است از انعام دربیم ندارند واین قصّه که از غصّهٔ روز گار نوشه است برخوانند و برای نجات را شفاعتی طلبند تا " يمستحفظ قلعه تفدّمي فرمايند تا خادم را ازين قعرچاه مظلم كــه منزل شب وروزدائم است بموضعي ديگر تقل كتند بدان قدرموضعي كه خشتي هم از زمين مبشر کردد و آن قدر که وظیفهٔ افطارست یك تای نان دیگر درافز ایند و کوزهٔ آب که راتب طهارت و شربت است با دو کوژه فیرمایند که بلک کوژه خوردن و طهارت ساختن را متعذّرست واين جاعت عيالكان وطفلكان كه ستم زدكان اند بشفقت ورأف خويش مخصوص كردانند وخطاب رأباني كه فاتبا البثيم فلانفهر كار بندند وجون كريمان رعایت حقوق بتیمان از فرایض روز کار و مواجب ایام سیادت شمر ند و بجر م کنید کاران بی گذاهان را ازعاطفت و شفقت محروم نگردانند که روز کار مر کبی توسن است در زبر لجام هیچ رابض نرم نشود و دولت معشوقی بی وفاست روزی چند بیش با عائقان آرام تکیرد و از روز کار آدم علیهالتلام الی پومتا هذا هر که خبری کرد واحساني نمودانش آن ازتخته ادوار ليل وتهارمجو نكشت وهركه ستتي مدتهادمماوي تبعات آن از خواطر و اوهام فراموش نئد قوله تعالى من عمل سالحاً فلنفيه و من اساء فعليها ابزد تعالى روز كاراولياء تعم ودولت را ازامثال ابن حال كه خادم را افثاد مصون ومحروس دارد بمنَّه وسعة فضله ، انتهى.

و درختام این تکته را نیز تاکفته نگذریم که در شاعر معروف رفیع الدین انبانی اصفهانی و کمال الدّین اسمعیل اصفهانی را درحق صاحب ترجمه مدایح غرّاست که در دواوین آنان مثبت است .

ا ـ كذا في الاصل ، نه مبتلي ،

٣ ـ كذا فيالاصل بنا- مثناة فوقانيه ، وشايد صواب « با » بمثناة تعتانيه باشد (:) .

فهرست مدارك رراجع بترجهٔ احوال صاحب ترجمه: _ نظام التواريخ قاضى بيضاوى چاپ طهران س ۸۸ و چاپ حيدر آباد دكن س٧٧، و صاف س ١٥٠-١٥٦ مقدمهٔ شرح قصيدهٔ اشكنوانيه از قطب الدين محمد قالى نسخهٔ كتابخانهٔ مدهد و كتابخانهٔ مجلس در طهران ، تحفه العرفان في ذكر سيّد الأقطاب روز بهان نسخهٔ كتابخانهٔ مجلس در طهران ، تحفه العرفان في ذكر سيّد الأقطاب روز بهان نسخه كتابخانهٔ ظاهريهٔ دمشق در بساب عين در عنوان ، عميدالملك ، ابن الفوطى نسخه كتابخانهٔ ظاهريهٔ دمشق در بساب عين در عنوان ، عميدالملك ، نيراز نامه س ١٥٥٠، ١٥٥، شد الأزار در اثناء تراجم شمارهٔ ٢١، ١٥٥، ١٥٥، ١٥٥، دمنورالوزراء ص ٢٩٨ ، ١٥٥، ١٥٥، مبيب السير جزر ٤ ازجلد ٢ س ١٢٩، فارسنامهٔ ناصرى ج ١ س ٣٣٠ م، وج ٢ : س١٧٥، ١٧٥٠ ميشرق فرانسوى ج ١ من ٣٣٠ م، وج ٢ : س١٧٩، متشرق فرانسوى ج ١ من ٣٣٠ م، وج ٢ : س١٧٩، متشرق فرانسوى ج ١ من ٢٠٠ الفلاط و اشتباهات بسيار ا

ص ۲۴۰ می اخیر ازمتن و الم اطلع علمی قاریخه و نسبه و از کتاب تحقه العرفان (ورق ۱۱ الف) معلوم میشود که نام پدراین خداش منصور بوده است ونصه : و اشیخ روزیهان یقلی درشیراز بناه رساط میاز کن فرمود دریاب خداش بن منصور رشی الله عنه درسنهٔ ستین و خسمانه و انتهی اس

ص ۳۵۳ حاشیهٔ ۱۰ وفات ابن عز الدبن مسعود را در مجمل قصیح خوافی در سنهٔ هفتصد و پنجاه نگاشه وفقه : "سنهٔ خسین وسیمهائه وفات امامعزالدین مسعود ابن [ابراهیمین روزیهان الثانی بسن احمد بن] شیخ روزیهان البقلی بشیراز " " - و چنانکه ملاحظه میشود خوافی این عزالدین مسعود را که نوادهٔنوادهٔ (بشکرار نوادهٔ) شیخ روزیهان بقلی مذ کورنسبت داده شیخ روزیهان بقلی مذ کورنسبت داده بحد فی اسامی سه پدرازین " و نسبت بجد چنانکه معلوم است در کتب نواریخ ورجال بسیارشایماست مانند ابنسبنا واین هشام واین مالك واین حزم واینزولاق وغیرهم " سیارشایماست مانند ابنسبنا واین هشام واین مالك واین حزم واینزولاق وغیرهم " حاشیهٔ دیل صفحات ما نوشته ایم که هیچ اظالاعی در خصوص این شخص تنوانستیم

بنست بياوريم ، وليبعدها وقتيكه شيراز نامة خطي مور خة سنة ٨٣٣ متعلق بمرحوم

شعاع الملك شيرازي بدست ما افتاد معلوم شدكه بسياري از تراجم اشخاسي كه در ابن نسخهٔ خطّي شيرازنامه موجود است از نسخهٔ شيرازنامهٔ چاپ طهران بكلّي افتاده و مفقود است از جملهٔ آنها يكي ترجمهٔ احوال همين شيخ علي كواري است كه در س ٦٥ ب از نسخهٔ خطّي شيرازنامهٔ مشاراليها مسطور است از قرار ذبل:

* ومن القبوخ الدین ادر کوا عصره آی عصر الشیخ المرشد ابی اسحق ابراهیم ابن شهریار الکازرونی آ الشیخ الأمام سند الزهاد و اسوة العبّاد ابو الحسین علی به الکواری بزر گوار جهان و شیخ و مقتدای زمان بود صحبت شیخ کبیر قدّس سرّه دربافته بود و در محبت ابی احمد کبیر روز گاری بسربرده و درمافرت حجاز بمشابح آن عصر رسیده بود و بعد از مدّتی چون مراجعت فرمود درناحیهٔ کوار بر باط فاروق افامت کرد چهل سال در آن بقعه بطاعت و اوراد مشهول شد که در آن مدّت بغیر از در نوبت از آن بقعه بدرنیامد و درشهورسنهٔ نبّف وعشرین و اربعمائه و فات بافت و در نوبت از آن بقعه بدرنیامد و درشهورسنهٔ نبّف وعشرین و اربعمائه و فات بافت و در نوبت از آن بقعه بدرنیامد و درشهورسنهٔ نبّف وعشرین و اربعمائه و فات بافت و در شمان و باط مدفون است ، انتهی ،

ص ۱۹۴۳ س ۷ بآخر ۱ الشیخ ابوبکر بن عمر بن محمد المعروف بیر کر م درحواشی ذبل این صفحه ۱ سطربآخر مانده مانوشته ایم که درنسخ معمولهٔ شیراز نامه از خطّی و چاپی گوبا اصلا و ابدا هیچ نامی از ابوبکر معروف بیر کر برده نشده ۱ والی بعدها چنانکه در حاشیهٔ قبل گفتیم پس از آنکه نسخهٔ خطّی شیراز نامه مور خده ولی بعدها چنانکه در حاشیهٔ قبل گفتیم پس از آنکه نسخهٔ خطّی شیراز نامه مور خده احوال همین ابوبکر برکر وا نیز در آنحا یافتیم و ایس ترجه نیز بتمامها از نسخهٔ شیرازنامه چاپ طهران ساقط است و هی هذه :

و منهم [اي من نبوخ الطّبقة الثالثة] الشّيخ الرّاهد اسوة العبّاد سندالعرفاء الرّهاد الشيخ البوهكر بن عصر بن محمد يعرف ببرغر ت فهرست شمايل و فضايل و ديباچة مناقب ومآثر بود حريم ضمير منيرش آفتاب صغت مقر "انوار ومستودع اسرار آيات حق كشته بود و انفاس قدس آثارش سحاب آسا هشيم و حطام جهالت طالبان

١ - كذا قى الاحل ، ولى درشه الازار س ٢٦٣ ، ابوالحسن . ولعله اظهر ،

۲ ـ کوار نام یلوکی است درفارس بمساقت ده قرسخ تقریباً درجنوب شیراز ، ـ

٣ ـ كذا بالنين المعجمة ، ولي درشه"الازار من ٢٦٤ ، « بركر » بكاف بجاي غين مرقوم است ،

را تضارت و نمؤ استعداد و استدراك بخشود، شبخ العارفين روز بهان قدّس الله سرّه در مادى حال بخدمتش متردّد بودى و از نتائف السائفاس و اطائف مقاكهات آن يكانه استطراف مى نمودى ابتاريخ سنة از بعين و خسمائة وفات بافته و در درب خديش بمزار معروف ببرغر مدفون است ۱۰ انتهى

ص ۲۹۹ س ۲-۱ این دویدت را با انداد اختلافی با ابنجا ابواسحق شیرازی در طبقات الفقها، س ۱۰۱ و صاحب آتار البلاد در نحت عنوان شیراز می ۱۶۱ ما و ضاحب آتار البلاد در نحت عنوان شیراز می ۱۶۱ ما و ضاحب قیراز معاصر عندالدوله نسبت داده اند و خلاصهٔ میارت آن هر دو مؤلف ملفقاً از قرار ذیل است: و بنسب البها [ای الی شیراز] ابو نصرین ابی عبدالله المحنّاط آ کاف فقیها اصولیاً ادیباً منتظراً شاعراً هات بفید فی طریق ملکة اخذ الفقه عن ابیه وله مصنّفات کثیره فی الفقه و اصول الفقه و عنه اخذ فی عنه اخذ نیها شیراز الفقه و هوالذی یقول فی کتاب المزنی آ رحمه الله تعالی :

عذا الذي لم ازل اطوى وانشره حتى بلغت به ما كنت آمله قد م عليه و جايب من بخالفه فالعلم انفسشي انت حامله "

ص ۲۸۳-۳۸۴ نظر خوانندگان را باغلاط و ارهام و اشتیاهات بسیار عجیبی که مؤلّف را در این دوسفحه روی داده است و ما در حواشی ذیل صفحات اجمالاً بآنها اشاره کرده ایم بنحو خصوسی جلب می نمائیم است

ص ۲۹۹ س ۱ ، الشیخ با نجیر بن عبدالله الخوزی اکلمهٔ بانجیر در نسخهٔ قدیمی مثفن مضبوط ق صریحاً واضحاً بیا، مو حده و الف و جیم و یا، مثناه تحثانیه و در آخر را، مهمله مرقوم است و بنجیر بهمان ضبط ولی بدون الف هیئت دیگری از همین کلمه است که در کنب تواریخ و رجال بیشتر باین هیئت اخیر برمیخوریم و

ا ـ كذا في الاصل. ننفه بضم نون و سكون تا جمع آن ننف كمر د بسعني آنچه بانكشت از كياه
 و جز آن برجيناند مبياشد و من المجاز اعطاء ننفة من الطعام اى شيئا منه (منتهى الأرب و اساس)
 ولى تناشف كه فياساً جمع نتافه بايد باشد بهمان معنى ننفة دركتب انت بمعنى مجازى ننفه بافت نشه ،
 ٣ ـ كذا في طبقات الفقهاء بعنى الماداط بعاء مهمانه ونون بعنى كنام فروش ، ـ ولى درآثار البلاد
 الغياط ، بغاء معجمه وباء متناذ تعنائه موقوم است ، ـ

٣ ـ رجوع شود بكشف الظنول درعنوان « نختصر النزني في قروع الشافعية > ،

در دو نسخهٔ ب م نیز درمورد صاحب ترجمهٔ مانحن فیه بهمینصورت مرقوم است ملتهی با تنقیط ناقص (رجوع شود بحاشیهٔ ۱ از س ۲۹٦) و در همان حاشیه گفتیم که این كلمه تقريباً بنحو قطع ويقين از إعلام ديالمه است از جنس و شمكير وكوركير و شبر گیر که در قرون رسطی در دورهٔ استیلای دیالمه و مدّنها نیز بعد از آن در اقطار ابران این نوع اسامی دیلمی از قبیل همین کلمهٔ بنجیر و بانجیر و بنکیر ومرداویج و اسفار و دیلمسفار وشیراسفار و پلسوار (= پیلسوار) و پاکالیجار و شیرزیل و چستان و وهسوذان و شومزن و فرّ كوه و مناور وفيلسار و خواشاده وغيره وغيره بسيار شابه بوده است ولی درقرون متأخره اینکونه اعلام متدرُّ جاً مهجور شده و بکلی از میان رفته است و امروز ففط دركتب تواريغ و رجال بابنكو نه اسامي برميخوريم لاغير ا ومابين أيتكونه اسامي بعضي ازآنهاكه نادر الاستعمالةر وغير مأنوسةر ازسايراعلام ازهمان ماشأ بوده و صورت ظاهري آن نيز مركب ازحروف متشابهه ومراكز متعدّد، بوده مثل همين كلمةً بنجير مثالاً تصحيفات بسيار عجيب و غريب در آنهما راه بافثه و تلفُّظ اصلی آنها برای اغلب اشخاص بکلی در پردهٔ خفا مانده است ' مثلاً در حاشیهٔ نسخة م در مقابل عنوان ساحب ترجمة حاضر بعني شبخ بنجير خوزي بخطي الحافي كسى نوشته : ١ مزار مشهور بشيخ ببخبر ٧ (بباء مو حده و باء مثنّاة تحتانيّه و خاه معجمه و باه موحدًه و در آخر واه مهمله !) او همچنین در چاپ سقیم ترجهٔ فارسی كتاب حاض بقلم پسر مؤلّف عيسي بن جنيد س ١٢ نيز عين همين تصحيف روي داده ونام او را شیخ بیخبر بعبی همان املای مستخف مذکور بلاقاصلهٔ قبل چاپ کرده اند. و بشرح أبضاً در فارسنامة ناصري ج ٢ ص ٢٥٠ در شرح أحوال خواجه أمين الدّين ابوالحسن بن بنجير کازروني (نمرهٔ ۴\$۲ از تراجم کتاب حاض) نام او را ٥ خواجه امين الدِّين ابو الحسن بن بي خبر كازروني * عنو ان كرده است بعين همان الملاي مسخّف مذكور منتهي با انفسال دركتابت بين " بي" و "خبر " " وباز يكي ديگر ازموسومين بهمين اسم ديلمي بشجير بعني بدر (عزّ الدين بن بشجير شاعر معاصر سلغريان) نام او در و صاف چنانکه خواهیم گفت به " پنجره ؟ تصحیف شده است ! ــ باری ذیلاً ما اسامي بعضي موسومين باين اسم عجيب مهجوررا از روي بعضي مآخذ معتبرة رجال با

کتب تواریخ که این کلمه در آن آخذ اغلب صریحاً و اضحاً بضیط قلم و بدون هیچ تصحیف و تصریفی بهمان هیشت بشجیر با باء مو حده و نون و چیم و یاء مثمّات تحتاییه و را معهمله یا بخیر بزیادتی الفی بعد از حرف اوّل مثل متن حاضر بابنکیر با کاف بجای چیم نوشته شده علی میکنیم تا خواننده اوّلاً از ضبط و املای صحیح این کلمه اظمیمان بیدا کند و نائیا مملوم اوشود که این اسم در قرون و صطبی از اسامی نسبه متداول بوده است در ایران عملوم اوشود که این اسم در قرون و صطبی از اسامی نسبه متداول بوده است در ایران عملام اسم در کتاب القدوین فیی ذکر اخبار قروبر نی تألیف امام الدین محمّد بن بیدالکریم رافعی متو قی در سنه ۱۲۳ نسخه عکمی اسکندر به در باب باء موخده می بیدالکریم رافعی متو قی در سنه ۱۲۳ نسخه عکمی اسکندر به در باب باء موخده بین بینول فیما املیسنه رسم بن بنجیر ۱ الراهد الفروینی سمع الامام احمد بن اسمعیل یقول فیما املیسنه رأمن رئین و خسمائه انبانا زاهر ۱۰۰۰ عن این عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله رئین و خسمائه انبانا زاهر ۱۰۰۰ عن این عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله رئین و خسمائه انبانا زاهر ۱۰۰۰ عن این عباس در کری این کلمه در کتاب تدوین مین ۱ بلال ۱ از بلام و دارین مین ۱ بندار ۱ از طرف دیدگر و اضح میشود اوّلاً که حرف اوّل آن باه موحده است که است درباب باه موحده بین ۱ بلال ۱ از بلام و تاه و بات و بات و باه مثناه تحتانیه و به حرف دیدگر و اضح میشود اوّلاً که حرف اوّل آن باه موحده است المورف مرکزدار مانند باه و تاه) ۱ -

وباز درهمان کتاب درباب میم در اوّل فصل محمّدین که اسامی آباء ایشان بهاه موخده بعدها النّون شروع میشود قبل از کبانی که اسامی آباء ایشان و بندار واست ترجمهٔ احوال دو نفر ذبل را که اسم پدرشان بنجیر است ناکر کرده است بعینعبارت: محمدین بنجیر آ الهمذائی سمع بهزوین المّوفی شیخ ابراهیم النّجادی سنه سبع وعشرین و خسمائه جزءاً من حدیث ابی بکر النفاش ... عن عبداللهٔ بنزممه اخبرها آنه سمع رسول الله صلعم بهول فی خطبه فی ذاکر النّاقه الّتی عقرها قوم صالح فقال اذا ابعث النقاع الها رجل عزیز منبع فی رهطه مثل ابن زمعه ابوزمعه عتم الزبیرین المقوام الله محمدین بنجیر آ بن الحسن المّوفی القصیری شیخ بگاه خاشع تالر لکتاب الله بدوم محمدین بنجیر آ بن الحسن المّوفی القصیری شیخ بگاه خاشع تالر لکتاب الله بدوم

١ ـ نقطة جهم را دو هر دو موضع درنسخهٔ اصل ندارد . ـ

٣ ـ بدون هيچ نقطه . ٣ ـ بدون هيچ نقطه .

فی بعض المساجد بقزوین سمع اکثر اسباب النزول المواحدی سنة احدی و سبمی و خسمانة عن عطاه النمین علی بروایته عن ابی نصر الأرغیائی عن المصنف انتهی باختصار کلمهٔ بنجیر در هر درعنوان بی نقطه است ولی از تر تبب ذکری آن در ابتداء فصل یا مو حده بعدها النون در اسماء آباء محمد بن واضح میشود که حرف اول آن باء مو حده است و حرف دوم آن نون بالمشروره و حرف سوم و چهارم آن نیز حملاً بر نظایر آن تقریباً بنحو قطع و یقین جیم و یا مثناه تحتانیه است چه بغیراین دو حرف هیچ اسم دیگری بنحو قطع و یقین جیم و یا مثناه تحتانیه است چه بغیراین دو حرف هیچ اسم دیگری که مبدؤ بیا مو حده و نون و جایش قبل از ۴ بندار ۴ باشد دیده و شنیده نشده است ت که مبدؤ بیا مو حده و نون و جایش قبل از ۴ بندار ۴ باشد دیده و شنیده نشده است ن که مبدؤ بیا مو در معجم البلدان ج ۱ ص ۷۸۱ در عنوان بیجائین گوید: ۴ بیجاین بالفتح تم التکون و جیم و الف و تون مفتوحة و باه ساکته و تون اخری من فری بالفتح تم التکون و جیم و الف و تون مفتوحة و باه ساکته و تون اخری من فری

۲ بافوت درمعجم البلدان ج ۱ ص ۷۸۱ درعنوان بیجائین کوید: "بیجائین بالفتح ثم السّکون و جیم و الف و نون مفتوحة و باه ساکتة و نون اخری من فری نهاو ند منها ابوالعلا، عیسی بن محقد بن منصور الشوفی الهمذائی البیجا نینی سکر بیجاین فنسب البها وسمع الحدث من ابی ثابت بنجیر الشوفی الهمذائی ذکره فی التحییر ، انتهی ا درین فصل کنمهٔ بنجیر صریحاً واضحاً بعیشه بهمان ضبط مذکور در فوق (یعنی بیا، موحده و نون وجیم ویا، مثلّاة تحقائیه و راه مهمله) چاپ شده است و مقصود یا قوت از تحییر بکی از مؤلّفات سمعانی است موسوم به التحییر فی المعجد و مقصود یا قوت از تحییر بکی از مؤلّفات سمعانی است موسوم به التحییر فی المعجد الکییر (رجوع شود بشمارهٔ ۱۱ از فهرست مؤلّفات او در دیباچهٔ ناشر کتاب الأنساب او ی و رسمانی هین مطلب را در کتاب الأنساب در تحت همان عنوان الله البیجانینی و وق ۸۸ الف نگر از کرده است از قرار ذبیل:

١ _ بدون نفطهٔ حرف او ّل وجيم ،

لاسمعه فقال ما يحضرني الساعة واملى على حكاية عجيبة من حفظه بالاسناد انكرتها في نفسي غاية الانكار غير اتني كتبتها نم وجدت الحكاية والاسناد واللفظ الذي املاه على في كتاب آداب الفقراء لابي محمّد جعفر بن محمّدين الحسن الابهري وهو [يمني اليجانيني منظ] وفارقته في المحرّم اليجانيني منظ] وفارقته في المحرّم منه عنه الابهري منظاً وفارقته في المحرّم منه التهي التهي منه التهي التهي منه التهي ال

۳ - ایضاً باقوت در کتاب دیگر خود معجم الأدباء ج ٥ س ۴۳۵ در ضمن سلسلهٔ رواة حکایشی نام شخصی را برده بنام ابو نابت بنجیر از قرار ذیل : * قرأت بخط ابی سعد انبانا ابونس بحیی بن خلف الخلفانی انبانا ابو تابت بنجیر بن علی انبانا ابونسربن ماکولا السخ ، کلمهٔ بنجیر بعین همان ضبط مذکور در فوق (یعنی بیا، موقده و نون و جیم و یا، مثناه تحتانیه و راه مهمله) مرقوم است صریحاً واضحاً ، د غنصر تاریخ السلجوقیهٔ عماد کانب طبع لیدن ص ٥٦ در شرح احوال غ ـ در مختصر تاریخ السلجوقیهٔ عماد کانب طبع لیدن ص ٥٦ در شرح احوال فی میندا امسری فی

نقام الملك طوسى معروف كويد از قول خود او : * قالكت في مبتدأ امسرى في خدمة الأمير بيجبر اسفهسلار خراسان * (با نسخه بدل بنجبر بهمان نسبط مذكوردر فوق ولى بدون تقطة حرف اول) * و اين كلمه در همين حكايت درابن الأثير هم چاپ اروپا و هم چاپ مصر در حوادث ٨٥٥ سه مرتبه آهده و هرسه مرتبه به "تاجر * اسم فاعل از تجارت تصحيف شده است ا و همچنهن نيز در مختصر اللول اين العبرى س٣٣٣ كه آنجا نيز نام اين امر به * تاجر * تصحيف شده است * -

۵ مریکی از شعراء قرن ششم معاصر انایك نکله بن زنگی (۵۹۱–۵۹۱) و انایك
سعد بن زنگی (۹۹۱–۹۲۳) از سلسلهٔ سافریان فارس موسوم بودماست بعز الدین رشید
این بنجیرین محمود بن احمد شیر آزی و ترجهٔ احوال مختصری از و در تلخیص مجمع الاً لقاب
این الفوطی در باب عین مذکور است از قرار ذیل :

* عرَّ اللَّذِينَ أَبُو رَشَادُ رَشِيدُ بِنَ بِنْجِيرٌ ۚ بِنَ مَحْمُودُ الشِّيرَازِي الأَّدْيِبِ ا ذكرٍ ه

١ - بدون نقطة حه حروف اوال .

۲ - کامهٔ بنجیر بضیط قلم بدینه بهمان ضبط مذکرو در اوق است و بدااوه روی حرف اوال آن یعنی
 به مولفده واضحاً ضدهٔ گذارد. شده است ،

لى الشيخ العالم عرّالدين ابراهيم بن ابي على الشيرازي قال كان ادبياً فصيحاً له دبوان موجود وهو بين الفضلاء معدود وانشدني بالرّحد السنة تسع و ستّين [وستمائة] قال انشدني عرّالدين رشيد لنفسه :

وافتك خسون با مغرور فاغتلمن ادراكك الفائت الفائي من العمر بالحق تعلمه و الخبر عمله بقدر ما تفتضيه قوّة البشر عماك تحظى بلذّات النّميم غداً اولا فتنجو بها من الجنالسقر ،

در تاریخ و ساف س ۱۵۰ در فصل راجع بسلطنت تکله بن زنگی (۱۵۰ ـ ۵۹۱) چندین بیت از قصیدهٔ از بن شاعر در مدح او نقل کرده ولی اسم پدر او بنجیر در نتیجهٔ جهل تاخ به "بنجره" شحیف شده است" عین عبارت او چنین است: "وعز الدین ابن بنجره [صح: بنجیر] را در مدایح آن یادشاه قصاید غز است ابن دو سه بیت از قصیده نیت کرده شد:

هوالملك " عام الفرقدين دعائمه هوالملك " عام الخافقين مكارمه على الله الفرقدين دعائمه في المنافقين مكارمه على الأفياق تكافي المنافقين المكافقين ال

الابيات ؟ " - وباز در س ١٥٣ در ذكر وقايع عهد سعدين زنكي كويد: " در شهور سنة ستمائة اتابك ازبك بن پهلوان باكلجه [ظ :ككجه] قاصد شيراز آمدو غارت شعواء و فتكات شنعاء فرهود عزّ الدين بنحره ألله إصح : بنجير] راست درين حال:
الاهات السلاف ولا تشجّه فقد رج " الأسى في القلب رجّه الأبيات الثمانية ؟ " -

٦ ـ همين ينجير (يا بانجير) بن عبدالله خوزي ڪه ترجمهٔ احوال وي در

۱ - یعنی رصدی که خواجه تصبرالدین طوسی درسنهٔ ۱۹۷ بحکم هولاکو در مراغه بسته بود و ابن انفوطی مؤلف کتاب نفیص مجسم الا لفاب مدت ده سال کتابدار کتابخانهٔ این رصد بوده است از جنت خواجه نصیر ، ۳ - یعنی بهمان املای پنجره معروف منتهی بیاه عربی و بدون نفطهٔ جبم ، - در نسخ خطی و جایی شیراز نامه هم در همین مورد نام پدر این شاعر بسور مفلوط عجیبی تصحیف شده است که فایدة در نفل آنها نبست ،

۳ د ملك اول بضم میم است بمعنی یادشاهی وملك دوم بفتح مهم است بمعنی بادشاد . .. ۶ د یعنی عین صان تصحیف مذکور درجند سطر قبل . .

شدّالازار ص٢٥١ - ٢٥٧ مسطور است واين حاشية مفصّل براى توضيح ضبط واملاى السم او تعليق شده است اين شخص چناه كه سريح شدّالازار است در شيراز معرسة فاهاده بوده وضياع وعقار والعلاك بسيارى برآن وقف نموده بوده است نام اين شخص ونام مدرسة اودر شيراز نامه نيز س١٣٨ در ترجة شرف الدّين بن بهرام زكى استطراداً درم تبه آمده والفاقاً باآنكه ابن چاپ شيراز نامه بسيار مغلوط است بحكم ان الكذوب فد بصدق در هر دو مرتبه اين كلمه در نهايت سراحت ووضوح بهمان ضبط صحيح مذكور درفوق (بعني بياه مو حده ونون وجيم وياء مناة تحتاية ورائه مهان خيب مصادف نشده جون طابع كويا هيچوقت در عمر خود باين كلمه عجيب با اين فيافة غريب مصادف نشده بوده درهر دوموضع بعداز اين كلمه علامت استفهامي كذارده است وعين عبارت شيراز نامه از فراد ذيل است : ٩ بنارين من مده ماه وسبعين و ستمانة إشرف الدّين بن بهرام زكى إوله المناه و قبر مباركش هده دوموسة بنجير خوزي سنة جنوب افتاده و امام عالم السل الدّين ابوعيد الله جعفر بن صبرالدّين محد مدروف بصاحب لوح كه از جلة تلامدة أن يزرك بود هم درجوار او بر باط بنجير مدفون است ه .

۷ - یمکی دیگر از موسومین باین اسم بدر خواجه امین الدیر ابوالنحسن کازدونی وزیر خیر عادل معروف انابات نکله بن زنگی (۵۹۱-۵۹۱) است که ترجمهٔ احوال او در کتاب حاضرص ۳۶۸ - ۳۵۱ (شمارهٔ ۴۶۲ از تراجم) بعنوان ۴ خواجه امین الدین ابوالنحسن بن ابیالخیر بنجیرالکازدونی ۴ مسطور است ۴ رجوع بدانجا شود ۴ مین ابوالنحسن بن ابیالخیر بنجیرالکازدونی ۴ مسطور است ۴ رجوع بدانجا شود ۴ ماین سنوات ۴۶۰ - ۶۰ بسیارمگرر آمده شخصی است موسوم بهزار اسب بن بنکیر ابن کلمهٔ اخیر یعنی بنکیر باحتمال بسیار قوی هیئتی دیگر از همان کلمهٔ بنجیر است منهی بجای جیم کاف ظاهراً فارسی است ۴ وما ذیالاً چند جله از موارد ذکر او را در ابن الاً نیر نفل میکنیم تا فی الجمله و ضعیت او و نفشی را که این شخص در او اخر در ابن الاً نیر نفل میکنیم تا فی الجمله و ضعیت او و نفشی را که این شخص در او اخر در ابن الاً نیر نفل میکنیم تا فی الجمله و شعیت آید ۴ مؤلف مز بور در حوادث سنهٔ ۴۶۳ کوید: ۴ ثم تا ان الامیر ابا منصور صاحب فارس و هز ارسب بن بنکیر و منصور بن الحسین الا سدی و منصور بن الحسین الا سدی و منصور بن الحسین الا سدی و من معهما من الذبلم و الانو ال ساروا من ارجان بطابون نستر فسیقهم [الدائم] الرحیم من معهما من الذبلم و الانو الا ساروا من ارجان بطابون نستر فسیقهم [الدائم] الرحیم

اليها وحال بينهم وبينهما " " ...

وباز در حوادث همان سال كوبد " في هذه السنة سيّرالملك الرّحيم أخاه الامبر اباسعد في جيش المبي بالاد فارس وكان سبب ذلك ان المقيم فسي قلعة اسطخر وهو ابوتصر بن خسرو كان له اخوان قبضعليهما هزارسب بن بنكير بام الامير ابي منصور فكتب الى الملك الرّحيم ببذل لمه الطّاعة والمساعدة و يطلب أن يسيّر اليه أخاه ليملكه بلاد فارس فستر اليه ابا سعد في جيش ، ، .. و در حوادث سنة ١٤٥ كويد. ه في هذه السنة في جادي الاولى استولى الملك الرِّحيم على مدينة ارجان و اطاعه من كان بها من الجند و كانب المقدّم عليهم فولاذ بن خسرو الدّيلمي و خياف هزارس بن ينكر من ذلك لا ته كانت مبايناً للملك الرّحيم على ما ذكر ناه فارسل يتضرّع ويتقرّب ويسأل التقدّم الي فولاذ باحسان مجاورته فاجيب الي ذلك ٢٠٠ ـ و ﴿ در حوادث همان سال ٤٤٥ كويد : في هذه الشَّمَة وصل السَّلطان طغرلبك الي اصبهان مريضاً وقوى الارجاف عليه بالموت ثمّ عوفي و وصل اليه الامير ابوعلي بن الملك أبي كاليجاز الذي كانت صاحب البصرة ووصل اليه أيضا هزارسب بن بنكير صاحب أيذج فاتنه كان قدخاف الملك الرّحيم لمّا استولى على البصرة وارجان فاكرمهما طغرلبك واحسن سبافتهما ووعدهما التّصرة والمعونة ٢٠ ـ انتهى موضع الحاجة من كلام ابن الأثير؛ وباز درغير اين موارد نبز ذكري از او آمده ولسي محض احتراز از تطويل از نقل آن سرف نظر نموديم .

و درختام این نکته را ناگفته نگذریم که در فارسنامهٔ ناصری ج ۳ س ۲۵۷ در عنوان بلوك کربال واقع در مشرق شیراز بمسافت ده فرسنج یکی از قررای آن بلوك را بشجیر می شمرد بعین همان ضبط و املای مذ کور درفوق و بعلاوه بضبط فلم ضقهٔ نیز روی باه موحده گذارده (مانند مجمع الألقاب این الفوظی که چنانکه گذشت او نیز بضبط قلم ضقه روی باه بنجیر پدر عزّالدّین شاعر گذارده بود) و وشکّی نیست که ظاهراً بنجیر در نام این قربه مانند بسیاری از قری وقصیات دیدگر فارس وغیر فاری مأخوذ از نام اشخاصی است که مالك یابانی آن قربه با یکی از مشاهیر اهالی آنجا بوده اند و بعدها خود قریسه نیز باسم او معروف شده بوده است ۴ مثلاً بلغان نام بوده اند و بعدها خود قریسه نیز باسم او معروف شده بوده است ۴ مثلاً بلغان نام

یکی از قرای همین بلوك است و بتصریح مؤلف نام این قریه مأخوذ ازنام امیربلغون یكی از امراه مغول بوده كه این قریه از مآلراوست و نیز قریهٔ بالنگری كه نام فصیهٔ بلوك كام فیروز است و مأخوذ از نام یكی از امراه سلیجوقیه است و نظایر ایس فقره قراوان است و مؤلف مزبور در همین قصل شرح بلوك كربال كوید كه سلسلهٔ سادات بنجیری كربالی از سادات عالی درجات این بلوك است و دراینجا نیز واضحاً بشبط قلم ضمّه روی باه موحدهٔ بنجیر كذارده است و از این دوسه مورد ضبط این كلمه بقلم در بجمه الا لقاب و فارسنامه واضح میشود كه نافظ متعارفی این كلمه بضمّ حرف اول بوده است و هیئت بانجیر بالف كه درعنوان صاحب نرجهٔ ما نحن فیه در شدالاز او بطبق نسخهٔ قی مرقوم است لابد هیئی دیگر از همین كلمه بوده كه نادر الاستعمال تر بطبق نسخهٔ م این كلمه بصورت بنجیر بدون الف مكنوب است و همچنین درجیع امثله كه درین فصل از موسومین باین اسم از مآخد غتلفه نقل كردیم همهٔ آنها (فقط باستثناء درین فصل از موسومین باین اسم از مآخد غتلفه نقل كردیم همهٔ آنها (فقط باستثناء شدالاً زار است م

ص ٣٠٣ س ١-٤ ا إبن چهار بيت را با اندك اختلافي با اينجا ابونس سرّاج طوسي در كتاب اللّمع ص٣٤٦ بنى النّون مصرى نسبت داده است از قرار ذيل:

احكى عن يوسف بن الحدين اتّه قال سمعت بعض الثقات بحكى عن ذى النّون المصرى رحمالله اتّه قال :

ليلتمسوك حالاً بعد حالو بحكمك عن حلول وارتحالو

اذا ارتحل الكرامُ اليك بوماً قانُ رحالَنا تُحطّتُ رضاءً

۱ – ولسى در شبارة شن ازبن امنه بعنى امير بنجير سيهسالار خراسان و غدوم خواجه نظام الملك طوسى كه درابن الائير ومغتصر الدول ابن الديرى جنانكه گذشت بامير « تاجر » تصحيف شده است معتمل است قوياً كه درماً خذ منقول عنه دو مؤلف مزبور نيز اين كلمه بصورت « بانجير » با الف مكتوب بوده است كه نساخ بسى اطلاع آنرا بأمير » تاجر » تصحيف كرده اند و الا بنجير بدون الف ظاهراً بعيد است كه به « تاجر » تصحيف شود . -

أنخنا في فناء كا يسا الهي اليك مفوّر ضين بلا اعتلال فسسنا كيف شئت ولا تكلنا الى تدبيرنا يا ذا المعالى »

ص ۲۱۴ س ۸ از حراشی ، شیخ رکنالدین محمود سنجانی معروف بشاه سنجاك بسين مهمله ونون وجيم و الف و نون از مشاهير عرفاي قرن ششم ومتو في در سنهٔ ۵۹۳ یا ۵۹۷ - شرح احوال مختصری از او در حواشی ذیل ص ۳۱۶ در تحت عنوان " تنبيه مهمّ " ذكركرديم ومدارك حاوى ترجمة احوال او را نيز درآ نجابيست دادیم ' چون مؤلَّفین اغلب تذکره های شعرا و طبقات صوفیّه تصریح کرده اندکه وی از اهالی قصبهٔ سنجان من **توابع خوان** بوده و درهمانجا مدفون شده وازط<mark>رف</mark> دیکس مزار شاه سنجان امروز در خراسان. در نزدیکهای تربت حیدریه (نه <mark>در</mark> نزدیکهای خواف) مشهور و زیارتگاه عمومی است رمن چون خود بآن سفحات سفر نکرده ام نمیدانستم این تناقض ظاهری را برچه حمل کنم · و بملاوه چون انفاقاً در نقشه های کنونی ایران هم در نزدیکیهای قصبهٔ امروزی خواف قریه ایست موسوم بسنگان (سنگان یائین) و هم در نزدیکیهای تربت حیدریه نیز قریه دیکری است موسوم بهمان اسم سنگان (سنگان بالا) . این فقره پردهٔ ابهام نصّور مرا از مرقد شا<mark>ه</mark> سنجان ضخيم تركرده بود لهذا براي روشن كردن حقيقت امر بمدوست فاضل و دانشمند خود آقای محمود فرّخ رئیس دفتر ومعاون اداری تولیت آسٹان رضوی مدّ ظله العالى متو سلشدم ومكتوبي بايشان دربن خصوص بمشهد مقدس نوشتم وعقيدة ایشان را دراین باب استفسار نمودم ایشان نیز بفاضل دانشمند آقای عبدالحمید مولوی رثیس ادارهٔ املاك آستان قدس مدّ ظلّه العالي كه از وضعیت قبري و قصبات خبر اسان استحضار کامل دارند مراجعه فرمودند ٬ و آقسای عبدالحمید مولـوی لطف و مرحت خود را از حدّ انتظارما گذرانیده برای تحقیق این امر سفری بخرج خسود مخصوص بآن حدود نمودند و نتيجة تحقيقات خود را بانضمام سه قطعه عكس از مـرقــد شا. سنجان برای اینجانب ارسال فرمودند که در ۲۳ بهمن۱۳۲۵شمسی بدست من رسید وها نيزعين مكتوب ابشانوا باسه عكس مزبورتكميلاً للفائدة درج ميتماليم وازين زحمتي كه ايشان در راه كشفاين مسئله بخود راه دادهاند ازصميم قلب نهايت تشكّر وامتنان خود را خدمت ايشان اظهار مي نمائيم :

مکتوب آقای عبدالحمید مولوی براقم این سطور راجع بمرقد شاه سنجان

واجع بمقبرة شاء محمود معروف بشاه سنجان توضيحات و الثلاعات ذيل والمعروض ميدارد :

در خراسان دو جا بنام سنگان مشهور است اول قریهٔ سنگان که در نزدیکی قسهٔ دهه حاکم نتین خواف واقع است و هم در نریت حیدریّه بلوکی است باسم سنگان که مرکز آن بلوك نیز سنگان نامیده میشود و دهات بلوك سنگان نریت حیدریسه وصل بدهات خواف است و باحثمال قوی قبل از واقعهٔ مغول وقتی که خواف آباد نر از حالا بوده نریت حیدریّه و محال آن جزو خواف محسوب میشده و مردو سنگان دریك بلوك واقع بوده و بشهادت استاد و وقف نامه هائی که درآستان قدس رضوی مضبوط و در حدود چهار قرن بیش ننظیم شده محل وقوع محمّدآ باد و واحدا باد موقوفات آستان قدس در بلوك سنگان خواف نمین گردیده در صورتیکه واحدا باد موقوفات آستان قدس در بلوك سنگان خواف نمین گردیده در صورتیکه واحدا باد و قبر شاه محمود

۱ - این حدس آقای مواوی یعنی اینکه تر بت حیدر به در مابق جز و خواف محسوب میشده بغایت صاف وبكلي قطعي ويقيني است ، صاحب مجمل قصيح خوافر كه خودش اهل خواف و درنتيجه از وضعيت قری و قصبات آن نواحی بهتر از هر کس دیگر مطلح بوده در حوادث سنهٔ ۹۳° از کتاب مزبور كويد . ﴿ سَنَةَ تَلَاثُ وَ تَسْعِينَ وَخَمْسِمَاتُهُ ، وَفَاتَ شَيْخُ الْأَسْلَامِ قَطْبِ الْأَتَامِ وَكُنِ الشين معمود سلطان منجان که کرویند بعضی اقطاب او را خواجث سنجان و شیخ سنجان و شاه سنجان و سلطان سنجان خوانه، انه في استاد هو دان نيز معاصر او بوده درستجان زاوة خواف في هذمالسنة او قريباً من هذه السنة ، حفظان سنجان را رباعي بسبار است ، و چنانكه ملاحظه ميشور قصيع خواني وفات شاه سنجان را درسنجان زاوهٔ خواف قبه کرده نه درسنجان خواف مطلق مثل سایر تذکرهها برای ابنكه معلوم كندكه متصودش سنكان تربت حبدرته است نه سنكان تزديك قصبة خواف چه از خارج سنوم استكه تربت حيدريه را سابقا**راق،** ميناميدمانه ويسازآنكه شبخ قطبالدين حيدر ازمشاهير عرفه اواخر قرن ششم و اوائل هفتم متوانی در سنهٔ ۱۱۸ در آنجا مدنونشد بمرور زمان آن شهر إسمتريت حيدريا مشهور كرديد، ومعذلك قصيح غوافي زاومرابغواف المنافه كرده وكفته «درستجان زارهٔ خواف؛ که سر پجاست که زاره ومعال آندر آنعصر جزوخواف معموب می شده است ، ب و یکی ازدلائل قطعيك تربت حبدرية كنوني همان زاوة متقدمين است اين عبارت اين بطوطه است درسفر نامة خود ج أ من ٢٥٢ ازطب مصر ، ﴿ ثُمُّ سَافَرُ نَا مِنْهَا [اي من مدينة سرخس] الي مدينة زاوه وهي مدينة الشبخ الصالح قطب الدُّ بن حيدر و البه تنسب طائفة الحيدرية من الفقراء وهم الذين يجعلون حلق التحديد في ايديهم واعتافهم و آذانهم ويجعلونها ايضاً في . . . حتى لايتأثي لهم النكاح؛ . ..

سنجانی در همین سنگان مرکز بلوك سنگان است و این سنگان در هفت فرسخی جنوب شرقی تریت حیدر تداست و راهی که از آن از تریت بخواف میروند از وسط آ بادی سنگان می گذرد . قبر شاه سنجان باقلعه و آ بادی فعلی سنگان قریب پانصد متر فاصله دارد واز وضعیت محل و خرابه ها و آجر پاره ها و پستی و بلندی اراضی اطراف مزار شاهسنجان معلوم میشود که قبلاً قبر مذکور در وسط قلعهٔ قدیم سنگان بوده و موقعی که آ بادی سابق از بین رفته قلعهٔ جدید سنگان را باقدری فاصله از قلعهٔ قدیمی ساخته اند به

قبر شاه سنجان در سنگان و دهات اطراف آن مشهور و غالب اوقات مخصوصاً جمعه عدّة زیادی بزیارت آنجا میروند و گاهی اهالی در آنجا اطعام می نماینده آنجا از بناهای مقبره باقی مانده چهار دیواری است مربع بعرض و طول هفت فرع و ارتفاع کنونی دیوارها قریب ده فرع و سقف آن در سابق خراب گردیده و انبوهی از آجر در روی فیر شاه سنجان که در وسط بقعه است از زمان خرابی تاکنون بافی مانده و باین جهت معلوم نیست سنگ مرقد شاه سنجان در زیر توده های آجر محفوظ مانده یا در سالهای گذشته از بین رفته است اسل بنای بقعه و از چینه (کل رسیده اساخته اند وسقف و نمای خارج مقبره آجری بوده و در داخل مقبره آثار رومالی کی سفید در دیوارها دیده میشود و کتیبه و تزیین دیدگری ندارد ا

در ضلع شمالی مقبره اطاقی مخروبه است که با در گاهی مقبره مربوط و مدخل مقبره از آنجا بوده است و در مشرق چهار دبوار خرابه هائی است که معروف به آشپزخانه میباشد و متصل بآشپزخانه بنای مسقفی بوده که عیناً باسلوب مفیره ساخته شده و مشهور بسیجد است و در سالهای اخیر سقف این مسجد را مردم سنگان بزخمن خراب کرده و آنچه آجر درست سالم از آنجا بدست آمده در مسجد قریه فعلی سنگان آجرفرش نموده اند ، عکسی از داخل مقبره از بقایای سقف و عکس دیگری از نمای جنوبی و عکس دیگری از نمای جنوبی و عکس دیگری از نمای جنوبی و عکسی دیگر از نمام بنای مقبره و خرابه آشپزخانه و مسجد از طرف شما تهیه شده که بضمیمه نقدیم کردید.

در اطراف مقبرة شاه سنجان بفواصلی سه قبر دبکر بنام استاد مردان ا وشیخ المامقلی وغیاث الدین مشهور است که قبر شیخ المامقلی دارای بقعهٔ کوچك آجری است و دو قبر دبگر را باطاقی از خشت خام مسقف نموده اند ا

۱۶ بهمن ماه ۱۳۲۵ عبدالحميد مولوي



 ۱ منظرهٔ عمومی مقیرهٔ شاه سنجان ، بنای طرف راست باقی ماندهٔ مقیره ، وبنای طرف چپ مسجد غروبه ، وقاصله بین آندو حیاط آشیز غانه است که خراب گردیده است ، و دراطراف مقیره بناهای دیگری بوده که توده های خرابهٔ آن درعکس دیده میشود .

۱ – رجوع شود بعبارت منقوله از مجمل قصیح خوانی در ذیل س ۴۳۹ آز همین کتاب و تبر رجوع شود بنقطات الا نس س ۴۱۸ در ترجهٔ احوال خواجه احده آچشتی که آدر آشس آن کوید ، استاد مردان رحمة الله علیه از قصیهٔ سنجان خواف از مریدان خواجه است و سالها آب و شوی ویرا مهیا میداشت و روزی که او وا بس اجعت وطن امر کردند بگریست و گفت که من طاقت مقارفت شداکتها دارم خواجه کرم نمود و گفت آمروقت که آثر اج آرزوی دیدارمافیاشد حجابهای جسمانی و مسافتهای مکانی مرتقع کردد و مارد از همانجا بینی و همچنان آبود آواداندا استاد آمی کفتی که من از سنجان چشت رامی بینم ۳ –



۲ به پافی ماندهٔ سقف مزار شاه سنجان که با آجر ساخته شده و مختصری از گرور کنید سفف در آن دیده میشود ،



 ۲ ما عکس دیوار جنوبی مقبرة شاه سنجان که راه خواف از کنار آن می گذرد . دیوارطرف راست عکس مربوط بآب انباری است که از سابق در کنار راه بوده ، وخرا به مسجد در آخر عکس دیده میشود و قاصلهٔ بین مسجد ومقبره محل" آشیز خانه ومضیف بوده است .

ص۳۱۷مانی اسمعیل بن عبداللطیف بن کهفالدین اسمعیل بن عمر القصری، در کتاب تجاربالیاف طبع آ قای عباس اقبال ص ۱۹۵ مؤلف نام کسی را برده است که بطن بسیار قوی نفریباً بنحو قطع و بقین باید همین شخص مذکور در شد الازار باشد که گوید یکی از اساتید معین الدین احمد بن ابی الخیر (صاحب شیر از نامه) بوده است وعین عبارت تجارب السلف اینست : "و مخدوم مولانا المعظم سلطان المحققین سدر الحق و المدی و الدین شیخ السوری علیم الهدی عبداللطیف القصری مد الله فلاله علی الاسلام والمسلمین در بعضی روایات چنین بافت که دعبل بن علی الخزاعی قصد عبدالله بن طاهر والی خر اسان کرد . . . " الی آخر الحکایة " و اگیر ابن حدس ما عبدالله بن طاهر والی خر اسان کرد . . . " الی آخر الحکایة " و اگیر ابن حدس ما عبدالله بن طاهر والی خر اسان کرد . . . " الی آخر الحکایة " و اگیر ابن حدس ما عبدالله بن معلوم میشود که این صدر الدین عبدالله بف قصری بنحو قدر متیقن نا

ص۳۳۴ ـ س ۵ بآخر مانده ۱ از حواشی کلمات ۴ نسخهٔ خطی جدید الابنیاع کتابخانهٔ ملی طهران ۱ باید حذف شود چه آن معامله با کتابخانهٔ ملی سرنگرفت و آن نسخهٔ خطی شیراز نامه مورخهٔ سنهٔ ۸۳۳ که سابقاً متعلق بسرحوم میرزا محمد حسین شعاع الملك شیرازی بود اکنون متعلق است بجناب آقای علی اصغر حکمت و زیر اسبق فرهنگ که فعالاً با کمال لطف وسعهٔ صدر آزا در اختیار کامل راقم این سطور گذارده اند ا

ص ۳۳۴ دراین سفحه در حواشی بعضی اغتشاشات روی داده است که باید حتماً بتفصیل ذیل تصحیح شود :

درسطر اوّل از حواشی قبل از کلمات * نام و نسب کامل * باید رادّهٔ ۲ حواشی افزوده شود چه از اینجاببعدا بن حاشیه راجع بشاه شجاع الکرمانی است نه بشاه الکرمانی . در همین سطر اوّل از حواشی کلمات * صاحب ترجمه * باید بکلمان * ایر شخص * تصحیح شود .

سطر سوّم و دوّم مانده بآخر صفحه از حواشی ا این دوسطر باید بکلی حذف شود با رقم ۲ در ابندای آنها .

ص ۱۴۵ ماشیة ۱ ، ملك اسلام جمال الدین ابر اهیم طیبی و خاندان او ،

چون ترجمهٔ احوالی که مؤلف کتاب حاضر از ملك اسلام جمال الدّین ابر اهیم طبیعی تموده فقط مشتمل برفضایل و مناقب او و عبادت و عدالت او و سایر اعمال و صفات حسنهٔ اوست و از امور تاریخی حیات او واولاد او که قریب سی و پنج سال حاکم وصاحب اختیار مطلق کلّ مملکت فارس و بعضی قسمتهای عراق عرب بوده اند بکلّی خالی وعاری است لهذا ما مناسب دانستیم که تکمیلاً للفائدة بعضی معلومات تاریخی راجع بدو و بخاندان او راکه از کثب مختلفهٔ تواریخ التفاط نموده ایم ذیلاً بعنوان ضمیمه و تکملهٔ شرح احوال او درج نمائیم:

نام و نسب والقاب كامل صاحب نرجه ملك اسلام جمال الدّين ابراهيم بن محقد طيبي منهور بابن الـوا ملى است ، واو و اولاد او جنانكه گفتيم قريب سي و پنج سال از سنه شدهد و نود و در الى سنه هفتصد و بيست و پنج بنفاريق از جانب سلاطين مغول ايران كيخانو و بايدو و غازان و اولجايتو و ابوسعيد حكمران جميع اصفاع فارس بوده اند برّاً و بحراً يعني هم در خشكي و هم در جزائر خليج فارس و كاه نيز عراق عرب و واسط و بصره نيز علاوة قلمرو حكومت ايشان ميشده است ، وطيبي بكسر طاء مهمله وسكون ياء مثنّاة تحتائيه و سپس باه مو حده و در آخر ياء نسبت منسوب است بورن سيب كه شهركي بوده است مايين واسط و خوزستان المسافت است مايين واسط و خوزستان المسافت

ا ملیب واقع بوده بسافت اندکی در بنوب شرقی (قلعة بیات) یا خرابه های شهر قدیم بیات که نام آن وموقعیت آن در نقشهٔ بزرگ ایران از آقای سر ثیب عبدالرزان خان بغایری در نواحی جنوبی بیشتکوه یکلی نزدیك سرحه ایران وعراق قعلی در شان جبل حسرین شبت است ، در همان نقشه اندکی در جنوب قلمهٔ مزبور قریب دوازده فرسخ در شمال عماره از نواحی عراق قعلی وقریب بیست و دوفر سخ بخط مستقیم در مغرب د ذفول وقریب بنج یا شش فرسخ در شمال شرقی ا امام علی الشرقی » در خاك عراق ودخانهٔ دیده میشود باسم رود نیب (سطیب) که شهرك طیب (یاتیب) ماشر فی ه امام و در کتاب د مرز های ایران » تألیف آقای مهندس محمد علی نخیر س ۲۸ و ۱۲۲ در هردو مأخذ و نیز در جلد دوم از سبخ بخیل س ۲۸ و ۱۲۲ در هردو مأخذ و نیز در جلد دوم از سبخ بخیل ایران شده است و خود شهرك طیب که اکنون وجود ندارد در نقت مزبور در فصل سرحه ات غربی ایران شده است و خود شهرك طیب که اکنون وجود ندارد در نقت دوم (سنشهٔ عراق کتاب نیز وصف آن و موقعیت آن شده است و نیز در س ۸۲ و ۲۱۱ و ۲۶۲ باز دوم استطراد آذکری از آن شده است ، دو اما رود ثیب از رودخانه های سرحه ی ایران و عراق است و اما در در این در در زیل سفحه بعد این میران و عراق است و نیز در س ۸۲ و ۲۱۱ و ۲۶۲ باز استطراد آذکری از آن شده است ، دو اما رود ثیب از رودخانه های سرحه ی ایران و عراق است و سند در ذیل سفحه بعد این میرود در ذیل سفحه بعد این سرحه می ایران و عراق است

مجده فرسخ از هريك از آن دو موضع (معجم البلدان) ؛ _ وسواملي منسوب است سوامل جمع سوملة بفتح سين مهملةكه بمعنى نوعي فنجانكوچك است وشايد بكي ز اجداد صاحب ترجمه سازنده یا فروشندهٔ این توع فنجانهای کوچك بوده است . اؤلین کسی که از این خاندان شیوخ طیبی عرب یا مستعرب مشهور شد همین عِمَالَ الدِّينَ ابراهيم طبيبي بوده است كه در سنة شمصد ر نود و دو از جانب كبخاتو بحكومت فارس منتصب وبلقب ملك اسلام ملقب كرديد (و ساف س٢٦٨) ، واز آن پس تا سال هفتمد وششگاه بشغل حکومت مشغول وگاه مستعفی بود تا آنکه درشب بكشفيه بيست و يكم جمادي الاولى سنة هفتصدوشش درشيراز وفات يافت و درهمانجا مدفون شد (و ساف س ٥٠٧) . ملك اسلام از مشاهير متموّلين عصر خود بوده است و نام او و صبت ثروت هنگفت باور نکردنی او و املاك وسبع او و کشتیهای او که عمواره مابين ايران وهندوچين درآمد وشد بودهاند درشرق وغرب مشهور و برالسنه و افواه جهور مذكور بوده است احافظ ابروكويد او را صدكتتي بزرك بودكه دائماً در دربا ها درسفر بودند الفاصيل احوال صاحب ترجمه مشروحاً در تضاعيف وأصاف مذكور است و ترجمهٔ مختصري نيز از او در دررالكامنة ج ١ ص٥٩-٢٠ مندرج است كه بعين عبارت ذيالاً نقل ميشود : ﴿ أَبِرَاهِيم بِنَ مَحْمَدُ بِنَ سَعْدَى الطَّيْبِي السَّفَّار الشهير بابن السُّواملي والسُّوامل ارعية من خزف كان جدَّه من بلدة الطبب فانتقل الي راسط تمّ تحوّل ابنه محمّد الى بغداد زمن النّاصر فتعلّم جمال الدّبن [ابراهيم] تقب اللَّوْلُوْ وَجِمْعُ دَرَاهُمُ وَ دَخُلُ فَي تَبْعَارُهُ الَّيَّ الصِّينَ فَتُو عَلَى وَ تَمْوَلُ ثُمَّ تَمْبِل بِلاداً بِالعراق فكان يترآفق بالرعتية ويؤدي ماعليه وكان ينطوي على دين وكرم وبز واعتفادفي اهل الخبرحتي الله كان يحمل للعزّ الفاروتي في كلّ عام الف مثقال تمّ ان " التتار حطواعليه في اخذ امواله الي ان تضعضع حاله وحات سنة ستّ وسبعمائة ولمستوسبعون سنة التهيئ. و در شدرات الدّهب ج ٦ ص ١٣ در حوادث همان سال ٢٠٦ ترجمة مختصري از صاحب ترجمه مذكور است از قراردُيل : * وفيها [اي في سنة ٧٠٦] مات رئيس النَّجّار الصّدر جمال الدِّين ابراهيم بن محمّد السّواملي ـ و السّوامل كالطّاسات ـ العراقسي كان يتقب اللؤلؤ فصمد الفي درهم ثتم اتمجر وسارالي الشين فتمؤل وعظم وضمن العراق مزالقان

ورفق بالرّعيّة وصارله اولادمثل الملوك تمّ سودر واخذ منه اموال فخمة ومات فجاء، بشهرازعن ستّ وسبعين سنة ، انتهى ، __

ملك اسلام را اولاد متعدد بوده است و ما اسامی هشت نن از پسران او را که از کنب مختلفهٔ تواریخ النقاط کرده ایم ذیالاً ذکر می نمائیم : یکی از آنها ملك فخر الدین احمد بن ابراهیم است که درسنهٔ شصد و نبود و هفت از جانب غازان بسفارت در دربار تیمور قاآن بن چیم کیم بن قوبیلای قاآن بن تولی بن چنگیز خان (۱۹۹۶ – ۲۰۹) در چین مأمور گردید و با انواع تحف و نفایس هدایای ثمین که لایق چنان بار گاهی بود بدان صوب حر کت نمود و پس از طی مسافات و معافاة اخطار و عنافات بالاً خره در نزدیکیهای خانبالغ (= پکن) باردوی نیمور قاآن رسید، نیمور قاآن مسید، نیمور قاآن مسید، نیمور قاآن مقدم او را بغایت اعزاز تلقی نمود و بدست خود اوراکاسهٔ شراب داد که علامت نهایت اگرام واحترام بوده است در دربار مغول، درمر اجعت از بن سفی دور و در از که قریب هفت سال طول کشید در نزدیکیهای معبر (یعنی قسمت جنوبی ساحل شرفی شبه جزیرهٔ هندوستان که اکنون بنام ساحل کروماندل ا معروف است) ملك فخر الدین را وفات در رسید درسنهٔ هفتندو چهار و وادرا در معبر در جنب مرقد عتش برادرملك اسلام ملك اعظیم مرزبان الهند تقی الدین عبدالر حمی بن محمد طبی که وزیرومشیر و نایب پادشاه معبر بود و در دوسال قبل درسنهٔ هفتصد و در وفات بافته بود دفن نمودند (و ساف ۲۰۰۳ س ۲۰۰۳ و ۲۰۰۰) ا

یسر دیگر ملك اسلام ملك معظم سراج الدین بن ابر اهیم است که در معبر درنزد عبّس نقی الدین عبدالرحمن مزبور توقلن اختیار نموده بود و پس ازوفان این اخیر پادشاه معبر قصد کرد که اموال و مخلفات تقی الدین را نصر ف نماید سراج الدین مبلغ دوبست هزاردبنار زر بیادشاه مزبور تقدیم نمود تا از آن عزم منصر ف شد و مناصب عبّس را بر سراج الدین مقرر داشت و در سنه هفتصد و یانزده که عسا کر سلطان علاء الدین خلجی معروف یادشاه دهلی ولایت معبر را نسخیر نمودند نسبت باهالی آنجا از قتل نفوس و نهب اموال چیزی فرو گذار نکردند از جمله جیم اموال و املاك و نروت گزاف ملك سراج الدین نیز در آن فتنه بیاد غارت رفت عملك اموال و املاك و نروت گزاف ملك سراج الدین نیز در آن فتنه بیاد غارت رفت عملك

سراج الدّين ازين تغاين بسمّ خود را هلاك نمود در حدود سنهٔ هفتصد و پانرده و بعد از فوت او پسرش ملك نظام الدين بن ملك سراج الدين بنزد سلطان علاءالدّين خلجي مذّكور رفته ازسوء حال ونهب اموال خود بنزد اوشكايت برد سلطان بواسطه روابط دوستيكه از قديم الأيّام با جدّش ملك اسلام جمال الدّبن داشت مقدم او را اعزاز نبوده برد قسمني از اموال او وتفويض مناصب سابق اوبدو قرمان داد (و صاف٥٠٥٠ نبوده برد قسمني از اموال او وتفويض مناصب سابق اوبدو قرمان داد (و صاف٥٠٥٠ ما ١٤٠٠) ا

پسردبگرملك اسلام ملك اعدل عز الدين عبد العزيز است كه پس از فوت پدر در غالب مناصب وى جانشين او كرديد و پس از سوانج عديده كه براى او روى داد بالأخره در آخر ذى الفعده هفتصدو بيست و پنج در تبريز بسعايت دهشق خواجه پسر امبر چوپان بفرمان سلطان ابوسعيد بفتل رسيد و جنازه او را بديراز برده در جنب مرقد پدر دفن كردند و بموت او دوات خاندان شيوخ طيبى در فارس منفرض كرديد (شيراز نامه مي ۷۵ و فارسنامة ناصرى ۱ : ۵۸) -

پسر دیگرملك اسلام علك اعلم شمس الدین محمد است که شرح احوال او درمتن شدّالازار بلافاسله بعداز شرح احوال پدرش مذكور است ، او نیز دربعضی مشاغل پدر جانشین او گردیده بود و پس از فوت ملك عزّائدین عبدالعزیز مذكور مدّنی دراردو برای بدست آوردن مناصب از دست رفتهٔ آن خاندان نكاپوی نمود ولی هیچ مفید نیفتاد ، وفات او درسنهٔ هفتصدو سی و چهار باسی و پنج بوده است (شیراز نامه ۱۷۵ و مجمل فصیح خوافی درحوادث سنهٔ ۷۳۶) -

بسران دیگر ملك اسلام عبارتند از ملك جسلال الدّین عبدالکریم و ملك قوام الدّین عبدالله و ملك بدر الدّین فضل الله و ملك ركن الدّین محمود كه هر مكی باستقلال و الی و متصرّف ركنی از اركان مملكت بودند چه از برّ و چه از بحر تا بطرف واسط و بصره و كیش و هر موز (دیرازنامه ۷۵ و فارسنامه ۱ : ۶۸) ا

جال الدّین ملك اسلام دختری نیز داشته که زوجهٔ هلك، بدالسلام بود ر حکومت بعضی از بلاد فارس از اردو باو مفوّش شده بسود ؛ پس از وفات ملك اسلام پسرش ملك عزّالدّین عبدالعزیز سابق الذّکر عبدالـّــلام را بدست خواهر خود زهر خورانید واوهالاك شد ا و بعد از آن درحدود سنهٔ هفتصدو سبزده یا اندكی بعد از آن زین الدین علی بن عبدالسلام را از اردو بحكومت فارس فرستادند و مدّت دو سال حكومت فارس بعهدهٔ او بود (جغرافی تاریخی حافظ ابرو ص ۱۷۰).

مدارك ، براى مزيد اظلاع ازسوانح احوال ملك اسلام جال الدّين ابر اهيمين عدد طيبي وخاندان او رجوع شود بمدارك ذيل : جاهم الثواريخ قسمت غازان طبع مد طيبي وخاندان او رجوع شود بمدارك ذيل : جاهم الثواريخ قسمت غازان طبع ليدن سنة ١٩٤٠ مبلادي ص ١٠٦ اسمطالعلي للحضرة العلبا نسخة عكسي كتابخانة ملي طهرات ورق ٩٠ ب و ١٣٠٠ ب حوادث الجامعة ١٩٤٤ ، ٨٩٤ و صاف ٢٦٨ و ماف ٢٦٨ و ماف ٢٦٨ و ماف ٢١٨ و ماف ٢١٨ و ماف ٢١٨ و ١٣٤٠ ١٨٤ و ماف ١٣٠٠ و ١٨٤ و ١٣٠٠ ١٨٤ و ماف ١٨٦٠ و ١٨٤ و ماف ١٨٦٨ و ماف ١٨٦٠ و ماف ١٨٠٠ و ماف ١٨٦٠ و ماف ١٨٠٠ و ماف المنامة ناصري ١٠ ماف ١٨٠ و ماف ١٨٠٠ و ماف ١٨٠ و ماف ١

ص ۴۹۳ س ۲ ، فخر الدين الجار بردى ، شارح معروف شافية ابن الحاجب ومتوقى در نبر بز درسنة ۲۶۳ ، مآخذ ترجمة احوال ابن شخص را درحاشية ۳ از همين سفحة ۳۹۳ بدست داده ايم ، بر ابن مآخذ بايد علاوه شود بمد از سبكى ا ۴ در رالكامنة ج ۱ ص ۱۲۳ – ۱۲۶ ، ۲ -

عین عبارت او در مورد دو م یعنی سنة ۲۲۰ اینست ، سنة خمس وعشرین وسیمانه ... قتل ملك فخراله آین خاصم شیراز در تبریز ... فخراله آین در بسن عبارت بنجو قطع و پنین نصحیف عواله آین « است یعنی ملك قصل عز اله آین عبدالعزیز بن ملك اسلام جال اند آین ابر اهیم طبیع که بتصریح شیراز نامه و فاز سنامه در این سال ۲۳۰ جنانکه در فوق مذکور شد در تبریز بسعایت دمشق خواجه یسر امیر چویان بقتل رسید ، و فغراله آین احمد یسر دیگر ملك اسلام است که و فانش چنانکه نیز در فوق مذکور در هندوستان روی داد ، - و جنانکه نیز در فوق مذکور داشتیم در سنة ۲۰۰ در نزدیکیهای معبر در هندوستان روی داد ، - و عبارت فصیح خوافی در مورد سو م یعنی سنة ۲۰۰ در نزدیکیهای معبر در هندوستان روی داد ، - و فات ملك شیراز بر اور ملك عز الهین و عبدالعزیز وقب منت خس و ثلاثین و سیمانة ، ، و کیشی باین مناسبت گذه که این منك عز الهین عبدالعزیز وقبل منة خس و ثلاثین و سیمانة ، ، و کیشی باین مناسبت گذه که این منك عز الهین عبدالعزیز وقبل منة خس و ثلاثین و سیمانة ، ، و کیشی باین مناسبت گذه که این منك عز الهین عبدالعزیز وقبل منة خس و ثلاثین و سیمانة ، ، و کیشی باین مناسبت گذه که این منك عز الهین عبدالعزیز وقبل منة خس و ثلاثین و سیمانة ، ، و کیشی باین مناسبت گذه که این منك عز الهین عبدالعزیز وقبل منه خس و ثلاثین و سیمانة ، ، و کیشی باین مناسبت گذه که این مناه عز الهین عبدالعزیز وقبل منه خس و ثلاثین و میمانه ، . و کیشی باین مناسبت گذه که این مناه عز الهین عز الهین عبدالعزیز وقبل منه جریره کیش بوده است ، ...

در خصوص نسبت * جاربردی * ما درهمان حاشیه توشته ایم که با فحص شدید نتوانستیم معلوم کنیم که جاربردی نسبت بکجا و بچیست * ولی بعد ها یکی از درستان جلب نظر ما را باین فقره نمود که ظاهراً نام قلعهٔ جاربرد بکی دو مرتبه در کناب معروف * سیرة السّلطان جلال الدّین منگیرنی * تألیف محمّد بن احمد نسوی منشی یادشاه مزیور برده شده است و از آنجا سربحاً معلوم میشود که قلعهٔ جاربرد از مخافات از آن بوده است یعنی ناحیهٔ رسیع و اقع درشمال رود ارس وشمال آذربایجان و محصور بین رود ارس از جنوب ورود کر از شمال که از دورهٔ مغول ببعد فسمت شرقی آن ناحیه موسوم بقراباغ کردید و از شهرهای مشهور آن ولایت گنجه و بسردع و میکور و نخجوان بوده است * مؤلف مزبور درص ۲۳۰ از کتاب مذکور گوید بعین عبارت : * ف کرحبس السلطان شرف الملك ۱ بقلمة جاربیرد آ و قتله بعد شهر او اکثر * کان السلطان لمّا قارب قلعة جاربیرد آ و هی عین مضافات اران وقد عزم ان بحبس شرف الملك بها رکب الیها لینظرفی حالها وعلم ان شرف الملك لایتخلف عنه فلمّا معدالفلمة صعدمه شرف الملك من النزول . . . [نمّ بعد حبسه بایّام] وجه صحبة ابر ادا تزل منع شرف الملك من النزول . . . [نمّ بعد حبسه بایّام] وجه صحبة ابر ا

۱ یمنی فخراله آین عنی بن ابوالقاسم جندی منف بشرف المنك وزیرسلطان چلال الدین منگیرنی که در حدود سنهٔ ششصدو هجده بوزارت او منتصب شد و در شهور اواسط سنهٔ ششصه و بیست و هشت پس از آنکه بر سلطان عاصی شده بدود و درفلعهٔ جیران (۵۰ گیران) از قلاع ار آان تحمین جسنه و سلطان او را بلطایف الحیل بدست آورده بعکم سلطان در قلعهٔ جاربرد محل گفتگوی ما بغیل رسید واین واقعه فقط چند ماهی قبل از قبل خود سلطان جلال الد ین بدست آگراد در حوالی مادین درزید شوان های مان سال ۱۳۸۸ روی داد .

۳ ـ چنین است بعینه درمتن چایی بجیم و الف ورا. مهمله و باه مثناه تجنانیه و باه مو آمده و را ه ودال مهملتین (ولی مشهور در تنفظاین کلمه در نسبت جار بر دی فاخل مشهور بدون با مثناه تحتانیه است) وطابع خوداینگونه تصحیح کر ده است وظاهر آ بکلی حق با او بوده است . ولی در اصل نسخهٔ خطی بتصریح طابع این کلمه حاربیرد بعاه مهمله و تقدیم یا موشده بریاه مثناه تحتانیه مرفوم است .

۳ ـ چاین است درمتن جایی یعنی پهمان املای سعفر قبل ، و از اینکه هیچ نمیکویت دراصل خطی جگونه بود. شاید بتوان استنباط کردکه در آنجهٔ نیز بعینه بهمین نحو مرقوم بود. است ولسی یغین نمینوان کرد .

الوالي خسة من القلاحدارية فأهلكوه واهلكوا بهلاكه الكرم الخ ، انتهى _ وقبل ازبن درس ١٥٦ نيزبازذكرى ازبن قلعة جاربرد آهده است منتهى آنجا باننقيط فاسد چاپ شده است ، عبن عبارت اواينست : اذكر فتح شرف الملك المربيجان واران والسلطان بالعراق ، كان شرف الملك لمّا تخلّف عن السلطان و اقام باذربيجان صرف همّنه الى افتتاح القلاع العاصية فاستمال قلوب من بدزمارمن المقدّمين والأجناد بالوعد والنّفد الى ان اجابوه الى تسليمها و قبض على ناصر الدّين محمّد و الزم تسليم قلعة كهرام ، ثمّ نعى اليه سبف المدّبن قشقرا الانابكي و كان واليا بكنجه من قبل السلطان فنهض اليها و تسلّم من نائبه شمس الدّبن كرشاسف قلعتي هزل و جاربزد السلطان فنهض اليها و تسلّم من نائبه شمس الدّبن كرشاسف قلعتي هزل و جاربزد المناطان فنهض اليها و تسلّم من نائبه شمس الدّبن كرشاسف قلعتي هزل و جاربزد المناطان فنهض اليها و تسلّم من نائبه شمس الدّبن كرشاسف قلعتي هزل و جاربزد المناطان فنهض اليها و تسلّم من نائبه شمس الدّبن كرشاسف قلعتي هزل و جاربزد المناطان فنهض اليها و تسلّم من نائبه شمس الدّبن كرشاسف قلعتي هزل و جاربزد المناطان فنهض النها و النه ، انتهى باختصار ، الله ، النه ، النه ، النه ، المناطان فنهض النه ، النه ، النه ، النه من نائبه شمس الدّبن كرشاسف قلعتي هزل و جاربزد المناس المنال الرّان النه ، النه ، انتهى باختصار ، المناب الرّان النه ، انتهى باختصار ، المناب الرّان النه ، انتهى باختصار ، المناب الرّان النه ، انتهى باختصار ، المناب المناب المناب الرّان النه ، انتها المناب المنا

ص ۴۸۰ س ۲ بآخر مانده الشیخ ابوعبدالله محمد بن عبدالله المعروف بها کویه در اواخر حائیة ۳ از بن صفحه که ناس ۳۸۲ دنبالهاش متداست نوشته ایم که در حواشی آخر کتاب ماعین عبارات جمیع مآخذ حاوی شرح احوال صاحب ترجه مشارالیه را نقل خواهیم کرد ولی حالا که باینجا رسیده وبا دقت بیشتری بآن مآخذ مراجعه میکنیم می بینیم که بسیاری از بن مآخذ ماننده نمانالانس جامی و سفینه الاولیاء مراجعه میکنیم می بینیم که بسیاری از بن مآخذ ماننده نماندی و آنار عجم وطرائق و رباس العارفین و خزینه الاصفها و مجمع الفصحاء و فارستامه ناصری و آنار عجم وطرائق الحقائق مکر رات صرف است و همه اینها عین باخلاصه نفحات را نکر از کرده اند بدون الحقائق مکر رات صرف است و همه اینها مین باخلاصه نقل عبن عبارات این مآخذ که همه در الحقائق می بیش نیست و اسلاله دا بدیهی است که فقط بنقل مآخذی که مستقل از یکدیگر عمل لغوی بیش نیست الهذا مصم شدیم که فقط بنقل مآخذی که مستقل از یکدیگر باشند اکتفا نمائیم ولی در آخر فصل بعادت خود فهرست عموم مدار کی را که حاوی باشند اکتفا نمائیم ولی در آخر فصل بعادت خود فهرست عموم مدار کی را که حاوی شرح احوال صاحب ترجه یا بنحوی از انجاه متضم د کری از و باشند بهست دهیم شرح احوال صاحب ترجه یا بنحوی از انجاه متضم د کری از و باشند بهست دهیم و مقدّمة کوئیم که آنچه راجع باسم و نسب صاحب ترجه است و اشتباه اغلب و مقدّمة کوئیم که آنچه راجع باسم و نسب صاحب ترجه است و اشتباه اغلب

۱ حواین است با تنفیط فاسد درمتن مطبوع ، و دراصل نسخهٔ خطی بتصریح طابع ، حاربرد ، ۲ ح نام صاحب ترجمه یعنی فخر الد"بن الجاربردی باز مجد"دا درس ۲۷۹ س ۱۲ از شدالا زار برده شده است ، -

تذكره هاى متأخرين درين خصوص و آنچه راجع باختلاف در تاريخ وفات اوست و آنچه راجع بشهرت او ببابا كوهى استكه بدون هيچ شك تحريف عاميانة مهاكويى، با ق باكويد و اشتباه عجب صاحب اسرار التوحيد در خصوص باكو نام جد اعلاى صاحب قرجه كمه خيال كرده مراد از آن شهر معروف باكو بر ساحل غربى بحر خزر است جميع ابن مطالب را در حواشي ذبل صفحات ٣٨٤-٣٨٤ بنحو بسط و اشباع تحقيق كرده ايم و بيش محتاج باعادة آن مباحث در اينجا نيستيم و ابنك شروع ميكنيم بنقل ضوص مختلفه راجع بشرح احوال صاحب ترجمه:

۱ ـ اوّلِن مأخذى از مآخذ موجوده كه از صاحب ترجه ابوعبدالله محمّدبن عبدالله بن عبيدالله باكوبه اسمى برده است تا آنجا كه مادر ظهران بدان دست رسى داريم تاريخ بغداد است تأليف ابوبكر احدبن على بن ثابت معروف بخطيب بغدادى متو قى درسته ۴۶۳ مركتاب مزبور ترجه احوالى از او ظاهراً حذكور نيست ولى درشرح احوال حسين بن منصور حلاً ج ج ۸ ص ۱۱۲ ـ ۱۲۹ بسيار مكرر حكابات بسيار ممتّع مفيدى راجع بسوانح احوال حلاً ج كه صاحب ترجمه بلا و اسطه از پسر حلاً ج احدين حسين بن منصور با از بعضى دبكر از معاصرين حلاً ج شنيده بوده خطيب بغدادى حسين بن منصور با از بعضى دبكر از معاصرين حلاً ج شنيده بوده خطيب بغدادى بيك و اسطه از صاحب نرجمه حاضرابن باكوبه روايت ميكند ،

قشیری از این باکویه مستقیماً و بلاواسطه در سرتاس کتاب روایت نموده در یکجا جمع نماید مجموعهٔ بسیار نفیس ممتمی فراهم خواهد آورد و در ضمن قطعاً اتقالاعان بسیاری از اوضاع و احوال خود این باکویه ومشایخ او و رواهٔ او و تنقلات او دوبلاد کثیرهٔ که در آنجاها سفر وسیاحت کرده بدست خواهد آورد ' ــ

س انساب سمعافی و دراین کتاب سمعانی در دوجا ذکری از صاحب نرجها کرده است: یکی در عنوان و الباکویی و رق ۱۲ الف از قرار ذبل: و الباکوی بفتح الباه المنفوطة بواحدة وضم الکاف و فی آخرها باءان منفوطنان باتنتین من تحتها هذه النسبة الی باکو و هی احدی بلاد دربند خزران عند شروان والمشهور بالنب البها و ابوعبدالله محمد بن باکویه القیرازی الباکوی منسوب الی جده کات من الشوفیة العلماء المکثرین من الحدیث و جمع حکایات الشوفیة رأی اباعیدالله بن خفیف الدیرازی و جماعة روی عنبه ابو سعد بن ابی صادق الحیری والاستاد الأما ابو [القاسم] القدیری و ابنه ابوسعید و ابوسالح احد بن عبدالملك المؤذن و جماعا مدین و اردهماله و انتهی و بعد سنا عدر بن واردهماله و انتهی و ابوسالح احد بن عبدالملك المؤذن و جماعا عدر بن واردهماله و انتهی و مد سنا و انتها المؤذن و باعا

و دي حبين عبارت اولر قرارذيل است : * الشيراذي بكسرالشين المعجمة والياء التاكنه آخر الحروف والرا المفتوحة بعدها الالف و في آخرها الراء هذه النسبة الي شيراز و هي قصبة فساري ودارالملك بها خرج منها جماعة كثيرة من اهل العلم والتّصوف [نمّ عدّ منهم جماعة الر ان قال] و ابو عبدالله محمّد بن عبدالله بن باكويه القيرازي المقوفي ادرك ابن خفية بشيراز نمّ رحل و دخل اكثر بلاد الاسلام في طلب الحكايات و جمع منها مالم يجعه غيره و روى الحديث عن ابي عبدالله بن خفيف وغيره ، روى عنده ابو القدنسم الفشيرة

۱ - تصحیح قباسی قطعی، دراصل بدون هیچ نقطه ، ذهبی در مشنبه می ۱۳۳ گورد ، و من حینا نیسابور ، . . ابوسعد عدی بن عبدانهٔ بن ابی صادق العبری روی عن ابن باکویهٔ ، .

٢ ما كذافي الأصل بالشين المعجمة والباء المثناة التحتانية والراء المهملة والواو وفي آخره باه النمية انظر ترجته في انساب السّماني تحت نفس هذا العنوان ورق ١٤٥٠ ب . _

و اولاده ابو سعد و ابو سعيد و ابو منصور و ابويكر احمد بن الحسين البيهقي و جاعة رآخر من روى عنه ابو سعدين عبدالله الحبري التم بعده ابوبكر عبدالغفارين محمد الشَّيروي ۚ و ختم بمونه حديثه و تو ُّفي في سنة نتَّف و عشرين و اربعمائة ٩ انتهي ١ ٤ _ اسر ادالة وحيد في مقامات الشيخ اليسعيد تأليف بكي از اعقاب الوسعيد ابوالخبر موسوم بمحمّد بن منوّر در حدود سنة ۷۰۰ ـ ۵۸۰ ابن كتاب سابقاً در سنهٔ ۱۸۹۸ میلادی در پطرزبورنج بطبع رسیده است و سپس درستهٔ ۱۳۱۳ شمسی در طهران باهتمام فاضل دانشمند آقاي احمد بهمنيار تجديد طبعي از آن بعمل آمده ، در ابن كستاب در دو موضع مختلف مجموعاً ينج حكابت راجع بروابط و مفاوضات بين ابن با کویه صاحب ترجه وابوسعید ابوالخبر مندوج است : هوضع اول در س٧٠٠ ٦٩ است از چاپ طهر ان و حاوي سه حكايت است كه عين آن سه حكايت و ا جامي در تفحات الأنس ينقل از همين اسرار التوحيد ولي بدونت تسمية مأخذ در شرح احوال ابن باکویه گنجانیده است (نفحات طبع کلکته ص ۳۶۳ _ ۳۹۵) و درابو نے سه حكابت روايت نفحات بامتن چاپي اسرار النوحيد دربعضي جاها تفاوت فاحش دارد ولي همه جا روايت نفحات اقرب بصواب بنظر ميآيد ، وهوضع دوم در س ١٧٠ ــ ۱۷۱ است و عبارت است فقط از دوحكابت و چون اسرار النّوحيد دومرتبه چاپ شده است و نفحات چندین مرتبه و نسخ آن هر در کتاب بسیار قراوان است لهذا در نقل محتويات اين پنج حكايت درابنجا ضرورتي نديديم ،

م تلبیس ابلیس که اسم دیگر آن نقد العظم و العظماء است تألیف ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی حنبلی متو فی در سنة ۱۹۹۷ موضوع ابن کتاب چنانکه اسم آن حاکی است انتقاد ازعلم وعلماء و تحذیر ایشان از وقوع در دامهای مکاید شیطان است . کتاب مزبور دارای سیزده باب است و در سنة ۱۳۴۰ در مصر در ۱۶۰ سفحه بطبع رسیده است و باب عاشر این کتاب که مهم ترین و مفید ترین وطویل ترین ابواب کتاب و شاغل ۱۳۲۶ سفحه از مجموع ۱۶۰ صفحه است (از ص ۱۷۱ آلی ص ۱۵۰)

١ ـ تصعیح قباسي قطعي ، دراصل بدون نقطه ، ـ رجوع شود بعاشبة ١ در صفحة قبل .

٢ ـ دراصل بدون يا حرف دو"م ـ رجوع شود بعاشبة ٢ درصفعهٔ قبل ،

تمامأ ومنحصراً وقف انتقاد صوفته وانتقاد عقابد واعمال واقوال وعادات ورسوم إبشان است ، دراین قسمت از کتاب مؤلّف بسیار مکرّر از ساحب ترجمه بیعند و اسطه روایاتی و حکایاتی راجم باحوال و اوضاع صوفیّه نقل نموده است ٬ ودراکثریّت موارد از او بلفظ ابن باكويه وكاه نيز بلفظ ابوعبدالله بن باكويه يا ابوعبدالله الشيرازي يا فقط الشيرازي تعبيرهيكند ، ومجموع اين روابات وحكابات كه من بنحو اجمال شمرده ودبر يشت كتاب مزبور صفحات راجع بآنها را قيد نمودمام (فقط در اين قسمت از كتاب بعنبي باب عاشر آن)متجاوز ازچهل روايت است ، ــ واکرکسي خواسته باشد نمونهٔ از روایات و حکایات راجع بصوفیّه راکه ابن باکویه نمام عمر خود را صرف فراهم آوردن وجمع و الثقاط آنها از افواء رجال و مشايخ صوفيّه در اكثر اقطار بلاد اسلام نموده است بدست آورد بابد عجالةً تمام رسالةً قشيرته را چنانكه سابق نيز بدان اشاره كرديم وتمام فصل طويل راجع بترجمة بحمين بن منصورحلاً ج را درجلد هشتم تاريخ بغداد خطيب بغدادي را و سيس باب عاشر هبن كتاب نقيد العلم و العلما، ابن الجوزي را وبلكه نمام ابواب آنكتاب را نيز نتبع نام كامل نموده وجميع رواياني راکه مؤلفین کتب ثلاثهٔ مزبوره از صاحب ترجمه نقل نموده اند در یکجا جمع آورده و سپسترجهٔاحوال اوراکه رافعی آنی الذّکر درکتاب النّدوین ذکر نمود موحاوی بکی دوسهروايت ديكرازاوست ئبز برآن علاوه تمايدويدين طريق تمونة بسيار ممتع مفيدي از نوع روایات و قصص راجع بصوفیّه که این با کویه در قسمت اعظم از عمر خود <mark>در</mark> سیاحتها و مسافر تهای دور و دراز خود دراغلب بلاد اسلامی بافعالیّت خستگی،تایذیر خود جمع نموده بوده است فراهم آورده خواهد بود ٠ _

۲_ کتاب الثدوین فی ذکر اخبار قروین تألیف امام الدّبن ابو الفاسم عبد الکریم ابن محمّد بن عبد الکریم رافعی قروینی متو فی در ذی الفعده سنه ۱۲۳ در ۱۲۳۰ -۱۲۶ از این کتاب نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ ملّی طهر آن از روی نسخهٔ کتابخانهٔ اسکندر به ترجهٔ اجوالی از ابن با کویه مسطور است که ذیلاً بعین عبارت نقل میشود:

عمد بن عبدالله بن احمد بن اباكويه القيرازي ابوعبد الله السوفي وقد يسمّى احمد شيخ معروف من السوفية الجوّالين المكترين من كـالام المشايخ
 ١ ـ كذا ني الاصل.

و حكاباتهم و سمع الحديث الكثير و ورد قروين و سمع بها "قرأت على ام العلاه عاتكة بنت الحافظ ابسى العلاه العظار رحهما الله انبأنا عبد الأول عيسى بن شعيب انبأنا ابومنصور عبدالو هاب بن احمد التقفى الشوفى سنة سبعين واربعمالة انبانا ابوعبدالله محتمد بن عبدالله بن احمد التقفى الموقى سنة سبعين واربعمالة انبانا ابوعبدالله محتمد بن عبدالله بن احمد ابن الموجد حدّننى ابوبكر احمد بن محتمد بن المحتى الدينورى المائني أخبر نى ابوالعبّاس بن قتيبه آ انبانا ابراهيم بن مزاحم بن يوسف بن ساكنان يحيى الكتابي أ انبانا ابى عن جدّى يوسف انبأنا عياض بن ابى قرصافة أقال قال ابو قرصافة أقال وسول الله يا عايشة لا تتكلّفي للشيف فتملّيه و لكن اطعميه مثا تأكلين و انبانا والدى رحمالله و آخرون عن جامع الشفاء انبانا الشيخ ابو على الفضل الفارمدى نتاشيخ الطريقة الجوّال في الآفاء وعبدالله محتمد بنابكر بن بود الشيرازى الملاء انبانا ابواسحق ابراهيمين احمد القرويني أبها سمعت ابابكر بن برد الأبهرى قال مخلت على ابي بكرين طاهر "صاحب الجنيد ورأيته كواليه وله ايام لم بتكلم ولم يتناول شيئا فقلت ليه با سيّدى لو تفضّلت و زوّد تني بشي انقوى بيه في حذه الشغرة بنائول شيئا فقلت ليه با سيّدى لو تفضّلت و زوّد تني بشي أنقوى بيه في حذه الشغرة فانشأ مقول:

واسعف بنافي الذّكر ذكر لسان واسعف بنافي الذّكر ذكر لسان فكدت بلا موت اموت صبابة و هام البك القلب بالطّبرات و لمّا رآئي الوجد اكن حاضرى و اكنك موجود بكلّ مكان فخاطبت موجوداً بغير عبان عوضات مشهوداً بغير عبان عوضوداً بغير عبان عبان عوضوداً بغير عبان عبان عوضوداً بغير عبان عبان عوضوداً بغير عبان عبان عوضوداً بغير عبان عوضود عبان عوضود عبان عوضوداً بغير عبان عوضوداً بغير عبان عوضود عبان عوضود عبان عوضود عرضود عبان عوضود عبان عوض

٧ _ معجم البلدان باقوت ج ١ص١٩٥ درعنوان ارجان درسمن تعدادمشاهير

١ كذا في الأصل

عضم السين المهملة و كسر النون المشاده وفي آخره باد النسبة كذا هو مضبوط بالقلم في المشتبه
 للاهمي من ٢٧٨ من طبعة ابدن .

٣ ـ تنفيط فياسي مشكوك ، و دراصل بدون هيچ نقطه .

٤ ـ تنفيط مشكول . دراصل حرف درام نقطه ندارد .

۱ بو قرصانة بكــر الناف والمئادالهملة جندرة بن خبشته الشاميّ صحابيّ له حديث وعنه يعبى بن
 حسان (خلاصة تذهب الكمال س ٥٦ و ٤٠٤ . و منتهى الأرب) ،

۱ ـ تصحیح قیاسی مظنون . ـ دراصل ، الغزیونی

٧ _ حليةالأ ولباء ج ١٠ ص ٢٥١_٣٥٢، رسالة فشبرى ٣٧. نقحات ٢٠٧،

آن شهر كويد: • وابوعبدالله محمّدين الحسن الآرجاني حدّث عن ابيخليفه الفضلين الحباب الجمحي " حدّث عنه " محمّدين عبداللهبن باكويه الشيرازي " • _

٨ ــ سعدى قرمايد درباب ينجم أزبوستان :

بمودی که ناموس را شب نخفت که نتوانی از خلق بربست هیچ هنوز از تونفش برون دیدهاند که زیر قب دارد اندام پیس که بازت رود چادر از روی زشت ندانی که بابای کوهی چه گفت برو جانب بابا در اخلاص پیچ کمانی که فعلت پسندید. اند چه قدر آورد بندهٔ حور دیس نشاید بدستان شدن دربهشت

۹ ـ قاریخ گزیده حدالله مستوفی ص۹۷۰: * شیخ بابا کوهی بشیراز کویند برادر پیرحسین شروانان [شروانی " _ ظ] بود [و] مربد شیخ ابوعبدالله خفیف " .
 ۱۰ ـ کتاب المشتبه فی اسماعالر جال للدّهبی س ۲۲: " بالویه جاعة " و بکاف [با کویه] محتد بن عبدالله بن احمد بن با کویه الشیرازی الشوفی روی عنه ابویکر ابن خلف " .

۱۹ شیر افزاعه تألیف معبن الدین ابو العباس احمد بن شهاب الذین ابو الخبر بن ابو الفتر بن ابو الفتر بن عز السدین مودود ذهبی شیر ازی مشتهر بزر کوب متؤفی در سنهٔ ۲۸۹ تألیف کتاب در حدود سنهٔ ۲۶۵ بوده است در سلطنت شاه شیخ ابو اسحق اینجو. شرح احوال ابن با کویه در این کتاب چاپ ظهر ان در ص ۱۰۳ مسطور است ولی چون ابن نسخهٔ چاپی بغابت سقیم و مغلوط است و خصوصاً در این فصل مورد احتیاج ما دارای بنائ غلط تاریخی بسیار بزر کی است لهذا ما ترجهٔ ابن با کویه را فیلاً از سخهٔ خطی بسیار قدیمی ابن کتاب مور خهٔ ۲۳۵ که مکرر در حواشی کتاب حاضر از آن گفتگو بسیار قدیمی ابن کتاب مور خهٔ ۲۳۵ که مکرر در حواشی کتاب حاضر از آن گفتگو بسیار قدیمی ابن کتاب مور تربی ۱۳ س سیار الله این با کویه را فیلاً از سخه کوده ایم نقل میکنیم (ورق ۲۱ س سیار الله):

١ ــ متوقى درسنة ٢٠٥٠ . ــ معجم الا'دباء ج ٦ س١٣٤ ،

٣ - اي عن معمدين الحسن الأرجاني . _

۳ - شیخ پبرحسین شروانی ، وفائش درستهٔ سیع وستین و اربسائهٔ بود پمهد قائم خلیفه در شروان بولایت از ان مدفون است (تاریخ کمتریده بلافاصله قبل از ترجهٔ بایا کوهی).

 و منهم [اي من منابخ الطّبقة الاولى] الشّبخ الامام العالم صاحب الحالات الغريبة والمكاشفات العجيبة ابوعبدالله محمدين عبدالله بن عبيدالله معروف بباكويه در قنون علوم منبخر بود و بكمالات فضل متحلّى و باستجماع خصال حميد، متخصّص در ربعان شباب و عنفوان عمر الله بحضرت شيخ كبير رسيده بود ر ازحضرت او روايت کردهکه روزی شرح مسافریخود میفرمود گفت در اوایل حال آ بشهر بصره بخدمت شیخ ابیالحسن اشعری رسیدم ً و در مجلس درس او بمشافهه بحت کرده و سخنان و تحقيقات من درموقع أرتشا وتحسين أفناد ودر تيشابور بصحبت أبوسعيدين أبي النخير رسیده بود و باخدمشن ا نفاق محاورات افتاده ، وشیخ الوقت ابوالعبّاس نهاوندی را که از جملهٔ خانفاء ابی عبدالله بن خفیف بوده بنهاوند دریافته و میالب ایشان در طریقت نكتها رفته ومناقشها درصحبت باهم نموده اندآخرالأمر بوفورفضل وكمال او اعتراف فرموده اندا و بعضي برآنندكه از معناصران شيخ كبير قدّس سرّم بوده و آخر عهدا او[را] دریافته بچند وقت طریق مسافرت اختیار فرموده بعد از مدّنی باشیراز مراجعت كرده و دركوهي كه صبوي شهر است اقامت كرده وهم درآ نجا وقات بافت ومدفن او مزاری معتبر است و بیاباکوهی اشتهار دارد ا وفات کهف العارفین ابوسعیدبر ابي الخيربتاريخسنة اربعين واربعمائة بوده و وفات شبخ ابوعبدالله محمّد باكويه بتاريخ سنة اثنتين و اربعين واربعمائة واقع شده رحمهما الله والله اعلم بالصَّواب * انتهى .

۱۲ مکتاب حماضر بعنی شجالازاد که نام صاحب ترجمه در دو نسخهٔ ق ب از آن کتاب بغلط علی بن محتد بن عبدالله ۴ نوشته شده است بجای ۴ محتدبن عبدالله

۱ - تصعیح قباسی قطعی ، دراصل ابوعبیدالله ،

۲ - از سناره در سعار بیش تااینجا از شیرازنامهٔ چابی افتاده است و این غلط بسیار بزرگسی است
 به لازمهٔ آن این خواهد بود که این با کویه با شیخ ایوالحسن اشعری معاصر بوده و در بصره با او مباحثات کرده باشد واین از حیث عصر و زمان از محالات عادی است چه وفات ایوالحسن اشعری در سنهٔ ۱۳۳ بوده است (آبین گذب المفتری من ۱۹۲۷) و وفات این با کویه باختلاف اقوال درسنهٔ ۱۳۳ بوده با در سنهٔ ۱۳۵ بنا بر این این با کویه بنجو فدر متیقن ۹۱ پا ۱۱۸ مال بعد از رفات اشعری هنوز در حیات بوده است پس درجه سنی اشعری را در بصره ملاقات کر ده و با او مباحثات موده بوده است ؟ : ۳ - شیرازنامهٔ چابی رسیده

که در اغلب مآخذ مذکوره در فوق مرقوم است و صواب نیزهمان است لاغیر ۰ و در نسخهٔ م از نسخ شد الازار نیز چنانکه در موقع خود در ص ۳۸۰ متعرّبل شده ایم سام صاحب ترجمه على ماهوالقواب ﴿ محمّد ؟ مرفوم است نمعلي ﴿ و سيس ابن غلط از بكياز بن دو نسخهٔ ق ب شد الازار بابكي از نسخ منقوله از آنها بعموم نذكره هاي فارسي منآخرازآن امانند تفحات الاسجامي وسفينة الاولياء ورباض العارفين وخزينة الاصفياء و مجمع القصحاء و فارسنامة ناصري و آثبار عجم وطرائق الحقائق سرايت كرده و همه آنها بکی بعد از دیگری ایرز غلط را نکرار کردهاندگرچه بعضی از آنها مانند ریاض العارفین و فارسنامهٔ ناصری و آثار عجم قول صواب راکه نام او د محمّد ۴ بود. تيز بالرديد نقل كردءاند سوظاهرا سايرنذكرههاغير ازنفحاتهمه بنقلاز نفحات ابن غلط وامرتكب شدماند نهبنقل از شدالازاركه نسخ آن هميشه ناهربودمودر محلَّ دستري همه کس نبود. است و ما از خارج میدانیم که جامی شدّالاز از را بدست داشته و شرح احوال بعضي از مشايخ فارس را تقريباً بعين عبارت منتهي بعد از نرجمهٔ بفارسي از آن كتاب در نفحات نقل كرده است و اغلب بدولت تسمية مأخذ ولي كاه نيزنام مأخذ خود را برده است مثلاً درشرح احوال شبخ زين الدِّين ابوبكر تابيادي حكايتي راجع باو از ^و کتابی که شیخ عالم مفسر معین المدّین جنبد شبرازی در شوح مزارت شیراز تصنيف كرده و نقل نموده است" .

الله و ۱۳ و ۱۳ و ۱۳ و متابع عمد بن بعقوب فیروز آبادی متو قی درسنهٔ ۱۳ میا کویه یا ۱۸۱۷ در مادهٔ ب وال کوید: و وبا کویه د و محمد بن عبدالله بن احمد آ بن با کویه المیرازی و و در تاج العروس که شرح قاموس است تألیف سبّد محمد مرتضی بن محمد بن عبدالرز آق حسینی بلکرامی زبیدی متوفی درسنهٔ ۱۲۰۵ در مادهٔ ب ك ی کوید: و وبا کویه جدّ محمد بن عبدالله بن احمد آلتیرازی السّوفی روی عنه ب

۱ باستثناء هفت اقلیم که اصلاً نام او را ذکر نکرده و از او فقط بلفظ ۵ شیخ ابرعیدالله باکو،
تعبیر کرده است.
 ۲ بینی حکایتی که در س ۱۱۹ - ۱۲۰ شد الازار مسطور است.
 ۴ بینانکه از اینجا و از ما نقد م معلوم میشود در تدوین راقمی و درمشتبه ذهبی و قاموس و تاج العروس نام جد آین باکویه را ۱ احید، نوشته اند بجای ۵ عیبدالله ۵ که در اکثر مآخذ مسطور است.

ابویکرین خلف و ابوالقاسم القشیری * ۱ و در مادّهٔ ب وك نیز تقریباً عین همین عبارت را تكراركرده است * ــ

14 ـ المان الميزان تأليف ابن حجر عسقلاني متو قي در سنة ١٥٠ ع ٥ من ١٣٠ ـ ٢٣٠ عين عبارت او از قرار ذيل است: المحمّد بن عبدالله بن عبيدالله بن باكوبه الشيرازي الميوفي فكره عبد الغافر في السّباق فقال شيخ الصّوقيّة في وقته العالم بطريقهم الجامع لحكاباتهم وسيرهم الي ان قال وسمع الحديث و روي الا ان النقات تو قفوا في سماعاته و ذكروا ان خيرما بروي عنه الحكابات و يحكي عنه الماه درك المتنبي بشيراز اسمع منه جدّى واخواني وابي والله اعلم بذاك مان سنة نمان وانتين ال كذا ١٤٤ واربعمائة وقع لنا جزء من حديثه وقد حدّث عن عمد بن خفيف وابي بكر القطيعي وابي احمد بن عدى وعلى بن عبدالرحن الكتاني وابي بكر بن المقرى وغيرهم وري عنه ابوالفاسم القشيري واولاده وابوبكر بن خالد و آخرون وقال ابوعبدالله المؤدّن نظرت في اجزاء الي عبدالله بن باكوبه فلم ارعليها آثار السّماع و ذكر نحو ما نقدتم عن عبدالغافر التهيء التهيء التهيء الله بن باكوبه فلم ارعليها آثار السّماع و ذكر نحو ما نقدتم عن عبدالغافر التهيء التهيء التهيء التهيء الله بن باكوبه فلم ارعليها آثار السّماع و ذكر نحو ما نقدتم عن عبدالغافر التهيء التهيء الله بن باكوبه فلم ارعليها آثار السّماع و ذكر نحو ما نقدتم عن عبدالغافر التهيء التهيء الله بن باكوبه فلم ارعليها آثار السّماع و ذكر نحو ما نقدتم عن عبدالغافر التهيء التهيء الله بن باكوبه فلم ارعليها آثار السّماع و ذكر نحو ما نقدتم عن عبدالغافر التهيء التهيء الله التهدية التهدية التهيه التها التها التهرية التهرية التهدية ا

مه _ نفحات الأفس كه مابين سنوات ۸۸۸ مابيف شده است ، آنچه جامي دراين كتاب درخصوص شرح احوال ابن باكويه آورده عبارت است اولاً ازعين فصل حاضر شدّالازار منتهى بفارسي و ثانياً سه حكايت راجع بابن باكويه و ابوسعيد ابوالخير منقول از اسرار النوحيد كه در ص ۵۵۳ سابقاً بدال اشاره كرده ايم رجوع بدانجا شود ، وچون نفحات الاً نس بسيار مكرو بطبع رسيده است ونسخ آن بفايت فراوان است لهذا از نفل ترجمهٔ ابن باكويه از آن كتاب دراين حواشي صرف نظر نموديم هر كه خواهد بخود آن مأخذ رجوع نمايد.

۱۹ _ هفت اقلیم تألیف امین احمدرازی در سنهٔ ۱۰۰۲ هزار و دو ٬ مؤلف در تحت عنوان ٬ شیراز ٬ شرح احوال بسیار مختصری از صاحب ترجمه نگاشته از قرار ذیل بمین عبارت : ٬ شیخ ابوعبدالله باکو ، در اکثری ازعلوم متبخر بود، وبعد از

١ ـ انظر ص ٣٨٤ حاشبة رقم ١ و مانقلناه هناك عن رسالة الغشيري فيهذا الموضوع ،

٣ ـ كفا عمينه فيالا مبل وهونماها واضح لم نهتدائمه سيعه ،

سیاحت موقور بشیراز معاودت کرده در مغارهٔ کوهـی بطریق انزوا بسر می برده و از خواجه عبدالله انصاری نقل است که ابوعبدالله سفر بسیار کرده و حکابات بسیاردرد کو داشته آنچه من از وی انتخاب کرده و نوشته ایم سی هزار حکابت و سی هزار حدیث است و انتهی و

۱۷ – ۱۳ – عبارت است ازهنت نذ کرهٔ فارسی مناخر ازهنت اقلیم پعنی سفیدة .
الاولیاء چاپ لکهنو ص ۱۹۳ ، و ریباض العارفین ص ۱۹۷۷ – ۱۲۸ ، و خزینهٔ الا صفیاء ج ۲ ص ۲۲۹ – ۲۳۰ و تحریفهٔ الا صفیاء ج ۲ ص ۲۲۹ – ۲۳۰ و قارسنامهٔ ناصری ج ۲ ص ۲۲۹ – ۲۳۰ و تحریف الفصحاء ج ۱ ص ۲۸۶ – ۱۸۵ و قارسنامهٔ ناصری ج ۲ درسه موضع : ص ۱۵۰ و ۱۵۰ و ۱۵۷ و آثار عجم ص ۶۸۶ و طرائق الحقائق ج ۲ ص ۲۲۲ که هر کدام کما بیش خلاصهٔ مسطورات نفحات الا نس را درشرح احوال صاحب نرجه ذکر کرده اند و همه حاوی همان غلط سایق الذکر درباب اسماو میباشند سخیم اسم او را علی بیجای ۴ محمد ۴ نگاشته اند گرچه بعضی روایت صحیح را نیز نفل کرده اند و بعلاوه بعضی از آنها مانند ریاض العارفین و بنقل از آن قارسنامهٔ نقل کرده اند و بعلاوه بعضی از آنها مانند ریاض العارفین و بنقل از آن قارسنامهٔ ناصری وطرائق الحقائق متضمن پارهٔ افسانه های بکلی بیاصل بی اساس واهی میباشند که درهیچیک از مآخذ متقدّمهٔ سابق بر آنها عطلفارا صلاو بوجو من الوجوه اثری و نشانی که درهیچیک از مآخذ متقدّمهٔ سابق بر آنها عطلفارا صلاو بوجو من الوجوه اثری و نشانی

۱ - چذبن احد در نفخان نسخهٔ چاپ کایک ص ۲۸۳ ، ولی درنسخهٔ خطی آقای اقبال ، حه دهنر از حدیث ، دارد _

از آنها دیده وشنیده نشده ومعلوم نیست منشأ این اکاذیب و مجعولات از کی و از کجا بوده است و لهذا از نقل عبارات آنها که جز اغراء بجهل و اضلال خواننده و نخلید کذب در بطون کتب متضمّن هیچ فایدهٔ دیگر نیست بکلی صرف نظر کردیم .

ديوان منسوب بباباكوهي

و درختام این فقر ، را ناگفته نگذریم که درسنهٔ ۱۳۶۷ قمری در شیراز دیوانی منسوب بصاحب ترجه باسم دیوان بابا کوهی بطبع رسیده است حساوی ۲۶۰ غزل از غزلهای عرفانی خشك بی روح بی فوق بی حلاوت از جنس غزلهای شیربن مغربی ولی بیرانب از آن پائین تر و پست تر با نخلس * کوهی * و گاه نیز با تخلس * انسان * روم راعی ویسکی دوسه قطعه و یك ترجیع بندگه مجموعاً قریب دوهزار بیت میشود این دیوان درهمان وهلهٔ اوّل و بمجرد افکندن یك نظر سطحی و خواندن یك صفحه از آن کسی که کمترین انسی باشعار فارسی و تحوّلات آن در طی قرون متطاوله داشته باشد بأیمان مغلظه سو گند خواهد خورد که حتّی یك مصراع از نمام آلب دیوان از این با کویهٔ صاحب ترجمه یعنی از کسی کسه معاصر فردوسی ر عنصری و فرّخی ر مسجدی و آن طبقه از شعرا بوده نیست :

زیراکه اولا این اشعار از حیت اسلوب و انشاه و طرز تعبیر و تألیف کلمات رحمل فوق العاده مستحدث وجدید است و بنجو قطع و یقین و حتم محال و مختم است که مقدم برقرن نهم با دهم باشد و وچکونه میتواند این اشعار از یکی از اهالی قرن چهارم و پنجم باشد در صورتیکه قائل این اشعار صریحاً واضحاً بسیاری از غزلهای حافظ یامنسوب بحافظ را بهمان وزن و قافیه یا بهمان وزن و ردیف ولی باهزار درجه نفاوت در فصاحت و بلاغت وحسن و ملاحت استقبال نموده و مثلاً این غزل حافظ را:

گربکشم زهی شرب وربکشد زهی شرف وه که دراین خیال کج عمر عزیز شد تلف یاردمش دراز باد این حیوان خوش علف مست ریاست محتسب باده بده ولا تخف بدرقیهٔ رهت شود همت شحنه النجف فالع اگر مدد كنددامنش آورم بكف از خسم ابروی نوام هیچ كشایشی نشد صوفی شهریین كهچون لقمهٔ شبهه میخورد بی خبرند زاهدان نقش بخوان ولا تقل حافظ اگر قدم زنی درره خاندان بصدق بعين همان وزن وهمان قوافي استقبال نموده و كفته :

دوش بخوابدیده ام حضرت شحنة النجف شمع صغت بسوختی شب همه شب برای حق هست غذای بروح تو ذکر خدا میان جان ایمن اگر شود دلت از سک نفس بدسیر

کفت بدان تونفس خود تابرسی بمن عرف بهر چه کسردهٔ بکو عمر عزیز را تلف چون حیوانچه میدوی در پی خوردن علق لطف خدا بگویدت بیش بیسا ولا تخد

ونیز این غزلحافظ را دردوغزل از خود استقبال نموده و تمام قوافی غزلخواجه را چنانکه دردیل مشاهده میشود عیناً بکاربرده است : حافظ کو ید

> ای سباکر بگذری برساحل رود ارس منزل سلمیکه بادش هردم از ماسد سلام عمل جانان ببوس آنگه بزاری عرضه دار من که قول ناسحانر اخواندمی قول رباب عشرت شبگیر کن می نوش کاندر راه عشق عشقبازی کار بازی نیست ایدل سربساز دل برغیت می سیارد جان بچشم مست بار طوطیان در شکرستان کامرانی میکنند نام حافظ گریر آید برزبان کلك دوست

> تا شدم از آه دل در عشق او آنش نفس آمد ازامکان و واجب کاروان سالارغیب و و چسر استاینکه در شهر دل ماروزوشب کردم از دزد و عسس فریاد پیش خال او نیست جزذات خدا پیدا و پنهان هیچکس کوهیابر چرخ چارم رفت چون عیسی بدم کل شی هالك الا و جهه تفسیر چیست

بوسه زن بر خان آن وادی و مشکین کن نفی بر صدای ساربافان بینی و بانک چری کزفرافت سوختم ای مهربان فریادری گوشمالی دیدم از هجران که اینم پشدیی شیرواندرا آشنائیهاست با میر عسی زانکه گوی عشق نثوان زدیچوگان هوی گرچه هشیاران ندادند اختیار خودبکی وزنحسردست برسرمیزند مسکین مگر از جناب حضرتشاهم بس است ابن ملتمس

شد روان از دیدهٔ من بحر عمّان و ارس نالسهٔ اشیا بود در کاروان بانک جرس زلف او دزدآمد وچشم سیه کارش عـس لعل او خندان شد و گفتا منم فریاد رس حقشناسان دوعالم را همه یك حرف بس دل که یکذنت از خیال شهوت و حرص و هوس بعنی (1) جز او نیست باقی در دو عالم هیچکس

١ - كذا يه (غلط عروضي وزني) .

کنتمش چشمه چو همرم نیست برروی شما کرد حلوای لب لعلت چرا یژد مکس فاد کرونی گفت اول باد کرد آخر ز ما بیش از بن مارااز آن حضرت نباشده لشمس و همچنین این غزلهای حافظ بامنسوب بحافظ راکه ذیلاً فقط بمطالع آنها و

مطالع غزلهای کوهی اشاره خواهد شد استقبال نموده است :

ای فروغ حسن هاه از روی رخشان شما آبسروی خوبی از چاه زنخدان شما (حافظ)

كوهي ابن غزل را فقط در وزن و رديف "شما" استقبال نموده نه در قوافي :

رختم پروانه سان از شمع رخسار شما باز کشتم زنسده از لعل شکر بارشها (کوهی)

کلبهٔ احزان شود روزی کلستان نم مخور (حافظ)

بوسف كمكشته بازآيد بكثمان فمنخور

وصلخواهیدبدزودازدردهجرانغمتغور (کوهی)

اي دل ديو المه از الدوء جانان غم خور

هجر ما را نیست پایان الغیاث (حافظ) داد خواهانیم سلطان الغیاث (کوهی) واسران برگ ونوا خرش نالههای زار داشت (حافظ)

درد ما را نیست درمان الغیاث درد جان داریم درمان الغیات بلبلی برک کلی خوش دنگ درمتقارداشت

تا ابسد هم دل تمثّای رخ دلدار داشت (کوهی)

جانماز مبح اجل چون ديدمبر ديدار داشت

از رقیبت دلسم نیافت خلاص زانکه القاس لابحت القاس (منسوب بحافظ)
مگرسز از بلا مجوی خلاص حق چو فسرمود لات حین مناس (کوهی)
کرد عذار یار من تا بنوشت حسن خط ماه زحسن روی او راست فتاده در غلط
(منسوب بحافظ)

بروخ تست ریدمام مردو جهان چو خال و خط (کوهی)

جملهتوئي ومنانيم نيست درين ميان غلط

باهدادان که ز خلونکه کاخ ابداع شمع خاور فکند بر همه اطراف شعاع (حافظ)

صبح چون شعلهٔ خورشید بر آورد شعاع کشتروشن کهجهانسترختراافطاع (کوهی)

وبغیر اینها غزلهای دیگری نیز از خواجه را استقبال نموده که محض احتراز از نطویل از اشارد بدانها صرف نظر نمودیم ^۱

و تانیا اغلب اشعار این شاعر ۴ کوهی ۴ تخلص بی نهایت عامیانه وبسپارسست و رکیك وبازاری است که در بازارهاو معار و رکیك وبازاری است که در بازارهاو معار معمولاً اینگونه اشعار صوفیانه با مشتمل بر مفاقب اثبته علیهمال الام را بآواز بلند میخوانند و کسبه و عابر بان هر کدام چیزی بآنها میدهند ۴ و خود قائل اشعار این دیوان نیزظاهراً یکی از همین قبیل در اویش عامی اتبی بوده که بعضی اصطلاحات و تعبیرات عرفانی خشك عاری از هر جنبهٔ شعری و فوقی را طوطی وار نوام بابعضی از آبات و اخبار مربوطه (بزعم ایشان) بدان در حفظ داشته و در هر موقع بمناسبت یا بی مناسبت آن اصطلاحات را ملفق با آن آبات و اخبار در ضمن اشعار عامیانهٔ مشحون از اغلاط لغوی و فحوی و صرفی وعروشی و اغلب نیز نامفهوم تکرار میکرده است از قبیل این اشعار عامیالاً

آه آه از شاهد بکتا میرس همچونی بنواز و از سونا میرس

چتر درویش بود موسم باران کینك موي شد بريدن آدم گربان کينك قل هوالله احد وسف خداست بارسرنالی و جان سرنای اوست واین اشعار :

حلقهٔ حور بود فصل بهاران کینك آدم ازجنت فردرس چوبرخاك افتاد

ألى آخرابيات هجده كانه باهجده رديف «كيتك»! وابن اشعار باغلط املائي قسم: که نداریم در دو کون قراط ا فارغ از سبزه ایم واز جغراط ^۲ فه بمقراض و سوزن و خیاط در خطر ها فند ازین خطواط کوهیا بسی قلم شدی خطاط

از اضاف ان کسوده ایم اسفاط در جهان ساختم بنان جوی جامهٔ روح را بسدوخت خدا هر کسه او رفت در پسی شیطان بسکه بستی خیال خال و خطش

که چنانکه ملاحظه میشود در بیت چهارم بجای خطوات بمعنی قدمها جمع خطوة بمعنی قدم خطواط استعال کرده است با طاء مؤلفهٔ مهمله و آنسرا باخیاط و خطاط وفراط قافیه بسته است!

و الله درهیچیك ازمآخذ سابق الذكر كه عین عبارت اغلب آنها را پیش از بن علی كر دمایم چنانكه ملاحظه شد مطلقا واصلا احدى ازمؤ لفین قبل از رباض العارفین بهیچ وجه من الوجود ادنی اشارهٔ باینكه ابن با كویه در مدّة العمر خودیك بیت شعر كفته بوده نكرده اند و الولین تذكره كه عدّه از اشعار این دیسوان را از شاعری كمنام متخلص بكوهی نقل كسرده و آنها را بغلط بصاحب ترجهٔ عمل گفتگوی ما بعنی ابن با كویه معروف ببابا كوهی نسبت داده تا آنجاكه راقم سطور اظلاع دارد رباض العارفین مرحوم رضا قلیخان هدا بت است كه در حدود ۱۲۲۰ یعنی در اواخر قرن سیزدهم تألیف شده است آ واز دونسخهٔ این دیوان كه چاپ شیراز از روی آن بعنل آمده چنانكه در مقدّمهٔ آن چاپ مرقوم است یكی از آنها مورّخ است بسنهٔ بعنل آمده چنانكه در مقدّمهٔ آن چاپ مرقوم است یكی از آنها مورّخ است بسنهٔ بعنل آمده چنانكه در مقدّمهٔ آن چاپ مرقوم است بعنی در اواخر قرن بازدهم است مای قدیم تراست و تاریخ كفایش در سنهٔ ۱۲۸۸ یعنی در اواخر قرن بازدهم است مای قدیم تراست و تاریخ كفایش موجود است ۱۰

پس چنانکه ملاحظه میشود عدم اشارهٔ احدی از مؤلّفین قبل از ریاض العارفین باینکه این باکویه هیچوقت در شمر خود شعری گفته و با شعر و شاعری سر و کاری

ا - یعنی فیراط ، ۲ - یعنی جغران که بترکی بمعنی مالت معروف است

۲ - وسیس خود او درمجمع الفصحاً ۱ ، ۲۸۷ نیز مین متدرجان ریاض العارفین را خلاصه کرده است.
 و بعد ها صاحبان فارسنامهٔ ناصری ۲ ، ۱۹۰ ، و آثار عجم ۱۸۱ ، و طرائق الحفائق ۲ ، ۲۲۲ همه علی العمیاء بمثابت مرحوم هدایت این غلط را در کتب خود تکرارکرده اند .

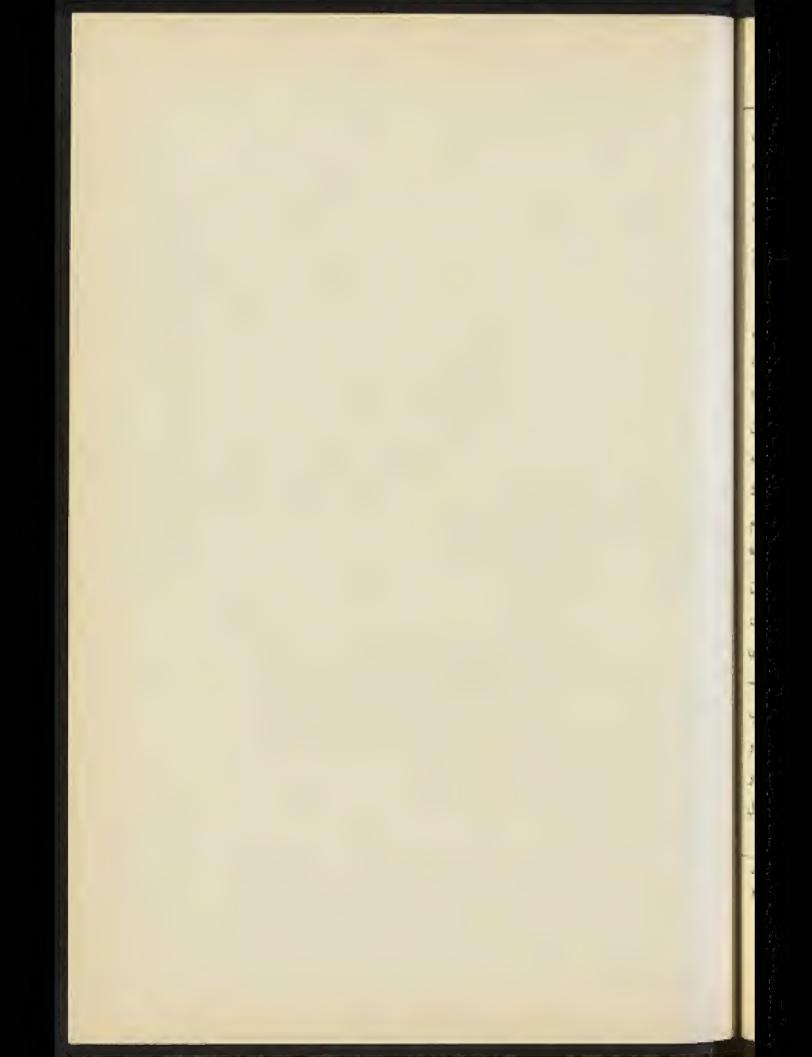
٢ ـ رجوع شود بذيل فهرست تسخ قارسي موجوده در كتأبخانة موز ثهر يطانبه تأليف يوص ١٧٨ــ١٧٩.

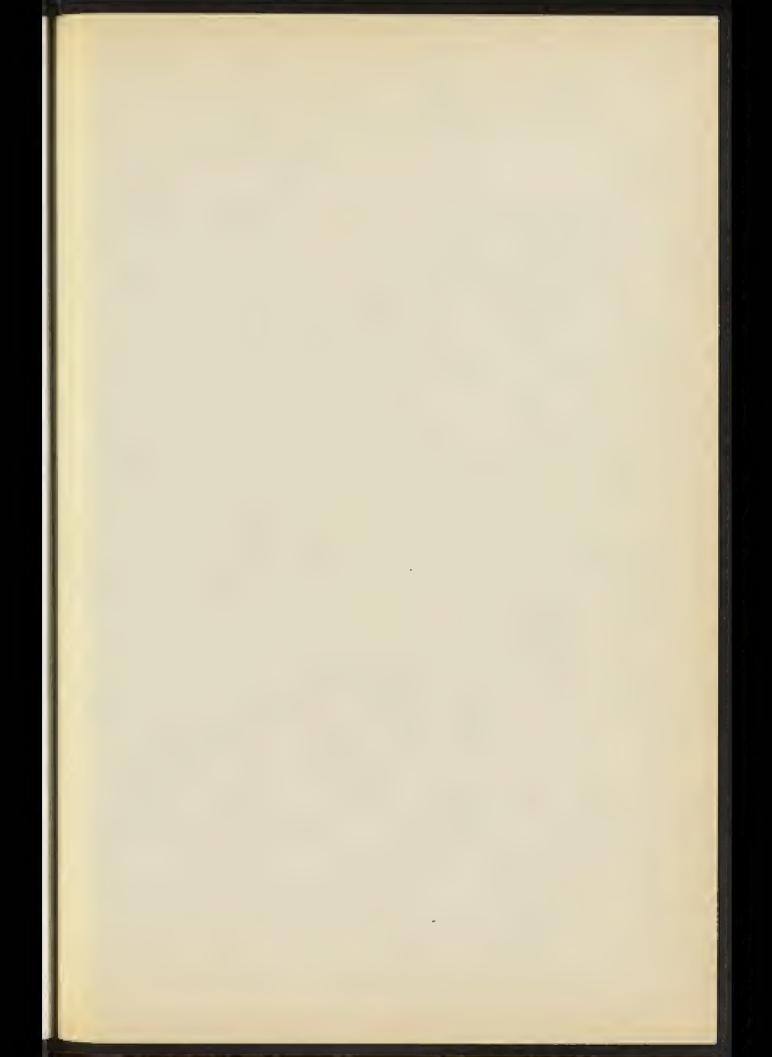
داشته ونهايت جدّت تاريخ كتابت سهنسخة موجوده ازديوان منسوب غلطأ ببابا كرمي كه قديمترين آنها دراواخر قرن بازدهم (سنة ١٠٨٨) يعني متجاوز ازششمد وينجاه سال بعداز باباكوهي كتابت شده ٬ وصبغة فوقالعاده جديد سبك و اسلوب اين اشعار نميت باشعار شعراء قرن چهارم و ينجم و اشتمال اين ديوان چنمانكه سابق منظلاً درآن باب بحث کردیم برعدهٔ کشیری از غزلهائی که شاعر در آنها صریحاً وانجاً باستقبال غز لهای حافظ رفته و اشارهٔ شاعر بکتّاف ا [زمخشری | و * خط تعلیق ا و علاوه برهمة اينها سخافت خارج از حدّ تصوّر غـالب اشعار اين ديوان ، مجموع ابن قرائن و امارات جای کمتر بن شاف و تردیدی برای احدی که مأنوس بشمر و ادبتان فارسی باشد باقی نمسکذارد که نسبت دادن این اشعار بیکی از فحول فضلاء و علماه ومشايخ تسؤف اواسط قرن چهارم واوايل قرن ينجم بعني ابوعبدالله محمّد بن عبدالله بن باکویهٔ آشیرازی از محالات و ممتنغات است و واضح است که چیزی که باعث اشتبار بعضي ازجهّال ابرانيان كرديده وابن ديوان وانسبت بباباكوهي دادءاند فقطاشتراك لفظی • کوهی • است که تخلص این شاعر مجهول گمنام از اهالی فرن نهم یا دهم بوده با بایا کوهی معروف که ازاهالی قرن چهارم و پنجمبوده است و «**بابا کو هی»** نیز چنانکه سابق گفتیم تحریف عامیانهٔ ۱ با کویی ۱ است که نسبت صاحب تر جه مااهن قبه بوده بجد اعلای خودبا کو به وبعدها درزمان عوامشیراز بمناسبت سکنی کزیدن ری در اواخر عمر بعید از مراجعت از سفرهای دور و دراز خود در کوء معروف شمالی شبراز ووفات وي ودفن وي درهمانكوه كلمهٔ باكولي بباباكوهي تحريف شدهاست ا بيايان رسيد حواشي او اخركتاب شدّالازار بقلم عبد ضعيف محدّدبن عبدالو هاب بن عبدالعلى فزوبني كليزوري عفي عنه در چهارم جاديالا خرة سنة هزار وسيسدر شصت وهفت هجري قمري مطابق بيست وينجم فروردين سنة هزار وسيصد وييستار هفت هجری شمسی در منزل خود در کوچهٔ دانش خبابان فروردین از محلاّت شمال غربي طهران حامداً و مصلّياً بـ

۱ ـ زیجشم او بیاموزند خود علم نظر بازی که از هرغمزهٔ شوخش دوصدکشاف می آبه (این با کویه درستهٔ ۴ تا تا وفات یافته و زمخشری صاحبکشاف در سنهٔ ۲۷ تا متولد شده یعنی ۴۵ سال بعد از وفات این یاکویه) ،

تا دلم شد بعشق دوست رفيق .

٢ ـ عَطُّ رخدارُ يار شه تعليق





١ - فهرست اسامي اشيخاص

الف OF THEST آذری (شیخ) ۱۹۹ EATITY 1. 14 outil ابراهيم (شيخ) ۲۰۰ ابراهيمين ابيالبركاتالعثيلي (جمالالدين ابن القرشية). و ١٤ ٢ ابر اهیمین ایرعلی شیرازی، ۴۴ ه أبراهيم أعميهاريردي. ١٢٠٠ ابراهبمبن اخدفزويني (ابواسعق) . ٥ ٥ ه ابراهبم بن داود (ابواسحق) ۳۰ ه ۲۰۱ ه ۱ م ابر اهيمين صدرالدين روزيهان التانيء ********** ابر اهيم بن زياده ٢ ٦٦ ابر اهيمين شهر بار كازروني، ٩ ٩٠٠ ه.٠ ٩ 1271: EVA: EVA: Y11. Y11. YT. OYA. EA. ابر اهیمین شیرویه، ۱۸۹،۱۸۲ و ۱۸۹ ابراهبهبن عبدالله بنمسلم (ابومسلمالكشي) ابر اهيم بن على بن محمد السلمى المغربي (قطب الدين النصري)، ۲۰۷۲ ابر الهبعين على البورياتي، ١٦٨٠ ابر الميمين عبرين ابراهيمالجميري، ۲۴۱ ابراهيمين محمدين ابيالشبوخ (ابواسحق الأدمى)، ٢٦،٢٢، ١٤٠٠ع المير لغيم بن محمد بن استعلى (شر ف الدين)، ١٩ ٣ ابراهيمين معدالتدين محمدحموية جويتي

(ابوالمعامم)،۲۲۱،۴۶۶

ابراهبهبن محمدفزاری کوفی (ابواسحق) ابراهبمين مزاحمين يوسف الكتاني، ٠٠٠ ابراهيمين محدود اربلي، ٢٤١ ابراهيمين مكرمين ابراهيمالنالي. ٢٠٤٢ الراهيم حريق ٢٢٠ شيخ ابراهيم خنجي، ١٣٩ ابراهیم (شیخ) زاهدگیلانی،۲۱۳،۳۱ ابراهيم السجادي، ٢١٠ ابراهيم سأقاء ٢٤٢٠ ابر اهم الطبيي (جال الدين ملك اسلام) T & V. T & O. T & E. T & T. T & T * 14.0 20,0 21, 2 27 شيخ ابراهيمالكرجي،٧٩٠ ٢٠٥٠ ابراهيم كبلاني. ٢١٢،٣١٢ ابراهيم مجذوب (شيخ)، ٢٢٦ الدر خاتون ۲۲۹ و ۱۹۹۸ ۲۰۱۶ خاتون ۲۲۹ و ۱۹۹۸ و ۱ ابن الأنباري، ٩٢ ابن ابي اصبحة ٧٠٠ ٢ ابن ابي العديد، ٣٠،٥٥، ٨٢، ١٨٢. ٨٢ ابن ابي الدنياء ١٦ ابن ابی سمندان (رجوع به احمدبن محمدبن ابی سمدان) ابن ابیمریم الشیرازی (رجوع به نصرین على بن عومة) ابن مايكەرە 717,778,1 # £,1 £ 7,1 7 7

£A - , £ ¥ 1 , £ 2 £ , T £ 1 , T Y T

0 TY : 0 T 7 . + T 0 . 0 TY . + 1 1

المن دارست شبرازی (رجو ع ماتا جالدین) اين أدر شده ف اين القمينة، ٢٠١٤ ابرازافم حوراني مصرى ٢٢٨،٢١٣٠ ا بن الراولادي ، ١٨٤ البرارسته به ۱ ۰ ابن الرفاهي (رجوعيه احمدين على بن احمد) ابن الرومين ١٠٠٠ ابن ماليه (رجوعيه احمدين عمدين جعفر بيضاوي) البرسيدان عدن، ۲۹۹، ۲۷۱ المرجع كنناء لالإلا المراسمون (رجوع به محمدين احمدين اسمعيل و اعظا) این السواملی (رجوع به ابراهیم الطبیی) T Thomas mark ابن سينا (رجوع به ابوعلي سينا) ابن الصباغ المالكي، ٨٠ ابن عباس سعابي (عبدالله)، ۲۱،۲۹ ه المراليري، ۲۲،۵۴۳ ه 1777777779, 8 A. E . , 5 Lugar £77.£71.£7 - . £74 ابن العادحتيلي، ٤٧٠ البرز المستقراع البن تأرس، ۲۸٪ ا بن الغارض • ۲۷۰ أجزار حون ١٤٤٤ ١٤٤ البن الفندية ﴿ ﴿ مَا ابن الفوطي ٢١٦،٤٩٣،٤٩٠٠ م * 17.011.044.044 البن قامني شهية ٣٠١ ٢٠١ این قنیددینوری، ۸ ۲۰۲ م ۹۰۹ ۲۱۹ م ۹۰۹

المن القرية . ٨٠٠ ٣

البن الفناء (احمد) ع ٠ ج. ج ٠ ج. ج ٠ ج. ج ٠ ج. ج

ابن الأنبي جزري (مجدالدين ابو السادات)، ابن باكويه (رجوع به محمدين هيدانته) -ابن البراز، ۲۹۲،۲٤٤ £99.277.676.870.276 0 - 0.0 - 7.0 - 7.0 - 7.0 - -01-10-10-10-10-4-0-7 این البلخی، د ۲ ، ۲ ، ۲ ، ۲ ، ۲ ، ۲ ، ۲ و ا ابنة الشبخ شهاب الدين السهروردي، ١٧٩ ابن تغرى بردى، ۲۷۲.۲۲۱،۱۴۴۰۲ ابن تواندا ۱۸ ابن الجزري، ١٦، ٥٥، ١٥، ١٨٠ ابن الجلاء (رجوع به احمدین بصبی) المون جنهو ٦٠ ٤ ابن الجوزي - ۱۰، ۱۰، ۲۰۸ یا ۲۰۹ ·マンマ・アイス・アイヤ・アイマ・サイス・ . 6 74. 6 71. 6 7 - 1 6 7 1. 6 7 1 o o 1 . o o T : EAT , th. اين العاجب، ۲ ۹ ۸ ۳ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۶ ۶ ۶ ۶ ابن حجرعة للزني ١٨٤٠١ كا ٨٤٠١ م ٢١٤ アスロックスケックとアッケイアッグメン えのと,とりか,とりか,とりり,かんと # 0 41 E A E 1 E A Y 1 E 0 7 1 E P P ابن حزم فناهري، ٨ ه ٠٠٠٠ ابن حزم فناه ر ابن حوقل، ١٩٠٠ ابن غر داذبه ۱۹ ه ابندارست (رجوع به مرزبان بنخسرو نيروز)

ابوبكرين ابوتصر حوائجي، ٤٨٩،٢٣٤ ابوبكر بن اسحق، ١١١٥ ٨٤ ابوبكر بنبردالأبهري، ٥٥٥ الوبكرين ثابت (خطيبېغدادي) رجوع به الحمدين على بن تابث ا بو بكر بن حسن (شبخ)، ۱۹۷ ابوبكرين العسين، ١١٥ ابوبكرين خالد، ٩ ٥ ٥ ابوبکر بنخلف، ۲ ه ۹،۰ ۰ ۰ الومكرين ويقعه ٤٧٩ ابويكرين سعدين زنكي ٢١٦٠١٩١،١٥٢ . Y 75. Y 0 0. Y P 2 'Y 1 7. Y 1 A . . T 1. ETT. E 1 1. T . E. TY 1 ابويكر بنطاهر العافظ والا ابوبكرينطاهر صاحبالجنيده ه ٠ ابوبكر بن عبدالة القارسي، ٧٢ ابوبكربن علىبن ابىبكرالتركى، ٢٣٦ ابوبكرين، عبدبركر، ٢٦٢١٢١٢ * YA, Y 7 7 ابوبكر بن محمايا كالنجار، ١ ٨ ابوبكرين محدبن روزيهان.٢٣٩ البويكرين مصلح ١٣٠ ابو بيكر بن المغرى ٩٠٩٠ ابوبكرين يوسف المصري (جمال الدين)، ابو بكر تايادي (طاياني) زين الدين، ١١٩ 00 A. 17 . ابوپیکرخوافی (زینالدین) ۱۲۰،۱۱۹ ابوبكرزاهد (رجوع به احمدینالعسین) ابوبكرالزاهد، ١٩٢٠ ابويكر معانى، ٢٠ ابو بكر الملاف (هية الله بن العدن)، ١٠٨٠٠ TY1.117.110

ابن التبيالجوزيه ١٢٠ ا بن ماجه و ۱ ۱ ا اېن مسر د (صعابي)، ۲۰۰۵ ابن معیده ۲۲۰۱۲ ابن المفسر (رجوع بعدالله بن محمد بن عبدالله) ابن مهران، ۲۰۱ ابن النجار ٢١٦٠٠ ١١١٠ ابن واضح بعقوبي، ١٩٠٠ المراجعة المستحدة المستحدة ابن بردانیار ۱۹۰۰ ابراحد بنعدي، ۹۰۰ الواحدالجِماض،٤٠٤ الواحدة الصغير (رجوع به حسن بن على الشير ازى) ابواحمدالكبير (رجوع به فضلبن محمد) شيخ ابوالا زهر (جوع به عبدالواحدين عمد بن حیان بیشاوی) ابواسعق، ۱۸۸۸ د ابواسعقالأدمي (رجوع بهابر اهيم بن محمد بن الإراكوع) ابواحدة اينجو (رجوع به شيخ ابواحدق) ابواريدق شيرازي (شيخ)، ٤٠٤، ٢٢٧، ١٠٤٠ ابوا-حقالغزاری (رجوع به ابراهیمین معدد فزاری) ابواسعق کازرونی (رجوع به ابراهیمبن شهر باز) ا بواسعته (امير)، ۲ ۳ ه ابوالبدرين ربيع (اوحدالدين)، ٠ ٠٠ ايويكر(خلينه). ٨٠٧٥. ٨٠٤ ٢٢٠١٠ البوبكر(حاج) ١٩٤ ابویکرالآجری (دجوع به معمد بن الحسین (K = 3) ابوبكر الاستاذ، ١٠ ابوبكر الاسمعلى العرجاني (رجوع به احمدين ابراهيم بن اسميلين العاس

أبو الخيرين أبي نصر بن ابي فسأن ١٠ ٣٤ ابوالخيربن مصلحالكازروني،٤٩٢،٢٩٨ 1 testes 1 امو المرداه ٢٠٠١ ابوالذبيح العضرمي (رجوع به اسعاعيل بن محمدين اسميل حضرمي) ا پوڅر سعابي، ۹ ه البوذرالكنكي (رجوع به عبدالله بن الجنبد) ابوزرعةاردبيني (رجوع به عبدالوهاب بن محمدين ابوب) ابوز بداللنوي، ٦٦ البوالدأنسين امعق الشامي، ٥ ١٠ م. ١٠ ٠ OFT war pil ابرسعتين ابي سادن الحبري، ۴ ه ه. ۴ ه ه أبو سعدين العسن، * 11 ابوسعة سنعاني ٩ ه ٢٠٠٣ ٣ البوالسعودين اجرالمشائر باذش بهتام ابو السودين الشيل البغداذي، ٢٥، ١٣٦، ١ ابوسيدنة ١٢ ابوسعيد آخرين ابلغان مغول،٣٢٢،٦٧، O I VIO E E ابوسميدا بو الخبر ، ١٢٤٠ م ١٠٠١ م ٢٨٠٠١ , 0 0 V . 0 0 F . 2 . 0 . E - E . TAY ابوسىبدالغراز (رجوع به احمدبن عبسي الغراز) ابوسمدساوجي (شيخ). ١٦٤ ابوسمبدسكري،۲۰۲ ابو معيد الغشيري ۴ ه ۲ ، ۵ ه ه ا بو مثبان د دائي مجسداني، ١ ه

ابوسهل سيحي ٧١ ه ٣

ابوبكي قطيمي ، ٩ ٥ ٥ ابويكر النقاش، ٢ ۴ ه ابوتر ابنتشي ١٩٠١م ١٦٠١ ٤ ابوتمام طائي ١٠ ٥ م ٨ ٠ ٢ ابو ماتم الحسناني ١٦٠١١٨٨ ابوطامله كرماني (رجوع ماحمد برحامد) أبوالعسن الأشعري ٤٤٧،٣٤٧،٢٢٥ ابوالحدرين ابي الخير بنجير (امين الدس كازروني) ١٠٤٠،٢٤٩،٢٤٨، البوالحسن بيهقي ١٣٢٠ أبو الحسن خر قاني ١٨١٠ ابوالعسنديانمي (رجوع به علي ..) ابوالحسن شاذلي (رجوع باعلىبن فيدانه بن صدالجيار) ابوالعسن كردويه (رجوع به على بن عداب) ابوالعسن الكواري (4) ، ۲۲،۲٦٤،۲ ۲۲، ا بو الحسن نوري. ۲۲۰ ابو الحسن الهكاري. ٣٧٣ ابوالعسين بن سمون (رجوع به محمدبن احدين اسميل واعظ) ابو الحسين من النقور، ٥٠٠ أبوالعسين سيرواني صغير، ٧٨٠ ابوالعسين سيرواني كبير، ٤٧٨ ابوالحمين نوري (رجو ع به احمدس محمدتوری) ابو حقس حداد، ۲۲۴ ابوحنيفه (امام)، ٤٠١٠ . ٢ . ٣ . ٣ . ابوحیان التوحیدی (علی بن محمدین العیاس) 1 ± A 1 . E Y 7 . 1 + ± , + + , + + ± , + + ENEREATIENT ابوحبان نحوى ۴ ۰ ۴

ابوعيدالة الخطيسة ٢٨٢ ابوعبدالله الرازى، ٢٦ ٤ ابرعيدالله الشراءة ٢ ابوعبدالله طافي سجستاني، ٦٠ ه ابرعبدالله علم دار ۲۲۰ ابوعيدالله القرطبي (رجوع به محمدين الحمدين اليربكرين قرج). ا بوعيدالله القفصي ١٠٠٠ ابوعيدالله البؤذن ، ٩ ه ه ابوعيدبسري. ٢٢٤ ابوعبيده بعسري (رجوع بهعبدالواحدين وبديسري) ايوعييدة بن الجراح ١٨٣٠ ابوعثمان حيرى 1775 12 الوالملاة الحنير من القفسي، ٢٢٢ ، ٢٠٢١ ابوالملاء معرى ٤٨٢٠ ابوالعلاء الهمةاني (رجوع به حسنبن احدين دن) ا بوعلى بنشاذان ١٠٧٤ ابوغلى بن كالبجار، ٢٠٥٥ البوعلى بصير (رجوع به فضل بنجمقر ا بوعلم دفاق (رجوع به حسن بن على بن المحمدين اسعاق) ابوعلیرودباری (رجوع به حسینبن محمدین رودباری) ابوعلی رودباری (رجوع به معمدبن احددين القاسم رود باري) ابوعلى سبناه ٢٥٢١٨ ٢٠٢١ ابوعلی قارسی (رجوع به حسن بن احمد) ا بوعلى الفضل القارمذي، ٥ ٥ ٥ ابوعثى مسكوية ٢٠٥٣ - ١٠٤٤ ابوعمر وبن نجيه ١٦٠٤ ا بو الغنائم بن مأمون، ٥ - ٤ ابو الفيث بن جميل اليمني، ٢٢ ابوالغتج بستىء ٢٣١

البوشجاعدلممي (رجوع به شيرويه بنشهر دار دلمی) ابوشجاع مقاریضی (رجوع به محمدین سمادان) ابوشجاع وزير ٢٠٨٢ ، ١ ابرسالج ٢ ابوطأهر ابوسباي، ٢٨١،٢٨٠ ابوطاهر الباقلاوي، ٣ ٢٣ ابوطاهر بن ابي الدمالي، ٢٩١٠ (زوح الدين) ابوطاهرز بادآ بادى، ٣٠٠ ابوطلعه (سعايي)، ١ ابوالطب بن الجنبد، ٣ ه ابوالباس احتد، ٢٠٤٠١ م ابوالعباس اسمعيل (امير)، ٨٠ ابو المباسين عطاه (رجوع به احمدين محمدين سهل بن عطاء الاكمي) البو الماس بن تنبية، ٥٥٥ ا بوالماس تعلب (رجوع به احدین بحبی) ابوالعباس كرجي (رجوع به احمدين مجمعات والما ابوالعباسالكرخيء الخ ابوالماسعرسي (رجوع به احمدينعمر) ابوالعباس نهاوندي (رجوع به احمدين محمد بن القضال) ابوعيدالرحينالسلمي (رجوع به محمدين العسين بن معدد بن موسى) ابوهبدالله (رجوع به شیخ کبیر محمدین ابرميدالله بايرثى، ٩ ٥ ٠ ، ٠ ١ ٥ ، ٠ ١ ه ابوعبدالله بن باكويه (رجوع به معمدبن صدائلة باكوبه) ابوعيدالله بن نظيف، ٤٧٩ ابوعبدالله البيطاد (رجوع بهحسين بن احمد) ابوعبدالله خبرى، ٣٤٤،٢٤٣ ابوعبدالله الخداش (شبخ) ۲۷،۲٤۰۰ و

ابومعمدالجريري، ١٠٠٦ (احمدور مجمدور الحسور) ابوم منه الحريري (الجريري) ۲۵۲ أبومعمه حقاقء الاتا ابرمحمد قزاري، ٣٦٦ البومدين (رجوع به شعبت بن العسن الانساري) البوهر تدالقتوى، ٢٠ ابوحلم بن على بن العلامة ٧٤٠٤ ١٤ ابومسلم القسوى (رجوع به قارس بن غالب الغارسي) البومسلمالكشي (رجوع به ابراهيمين عبدالله براسليم) ابوالمكارمالليان، ٦ ه أيومنسورخازني ١٨٨ أبومتصور زاهد، ٣٧٣ ابو منصور صاحب فارس، ۲۹،۵۴۵ م أبومنصور القزاز، ١ ابومنصورالتشيري، ۴ ه ه أبوهوسه إشعرى ٢٤٤٠ ابوموسي حاقظ ٢٢٣ ابوموسى المديني (رجوع به معمدين صربن احبدالبديني) ابوانبجيدد کريني، ۷ ه ۲ ایوالنجیب-مهروردی (رجوع به عبدالقاهر بن اعدالله) ابو تصر الارقبائي ٢٠٠٥ الوتصرين أبوعيدالله الناط ، ٢٩ هـ ابو تصرین خسرو، ۲۵ ه ابونصرين عز العوله يختيار، ١٠ ابونصرين، مأكولا، ٣٣ ه ابو نصر الزينبي، ٢٢٦ ابونصرسراج طوسي، ٢٠٤٩، ٤٧،٢٩ 0 1 6 . E Y + . E TY . E TT : TY +

ابوالغتجين ماليه (رجوع به صدالملامين ابوالفتحين شائيل، ١٩٩٥ ابوالفنجين محدين عبدالرحن ٩٠٠ ابوالفنجالنيربزي أرجوع به مصمدين الطامر) ابوالفتر -رازی، ۲۷۵ ابو الفتوح الطالي ٠٠٠٠ ابوالقنوح المجلي، ٢٠٦، ٢٢ ٦، ٢٢ ٦، ٢٢ البوالفتيان الرواسي هاء ابوالقداء ١٩،٨٢٠ ه ابوالقضلين العميد (رجوع به ابن العميد) ابوالقاسم الانتماطي ٢٢٦ ابوالقاسم بن البسري، ٢٢٦ ابوالقاسيين بشران، ٢٩٠ ابوالقاسين الحسن، ١١٥ ا بوالقاسمين حيدر القزويتي، ٥ ٩ ٣ ابوالقاسم بنشعب بنبلويه المكراني ١٠٨٠ ابوالقاسمالسروستاني (رجوع به عبدالرحيم بن محمد السروستاني) ابوالقاسم العلبراني (رجوع به سليمان بن احمدطيراني) ابوالقاسم القشيري (رجوع به عبدالكر يعبن هوازن نشيري} أبوالقاسم الهاشمي، ٥٤ ابوقرصاقة (رجوع به جندرةبنخبشنه) ابونلابةالجرمي (رجوع به عبدالله بن زيدالجرمي) ابوالكرمالشهر زوري،۲۱۷ ابو اللبث السمر قندي، ٢٦٦، ٢ ابو المبارك الأوى، ٢٢٧ ابو المثنى، ٣٢٩ ليرمحمدا لتبيعي والالالا

الممدين اسمعيل بن يعيى (اقضل الدين)، احمدين أسمعيل بن يوسف بن محمد الفزويني (رضى الدين طالقاني) ٢ ٤ ٨، ٣ ٤ ٢٠ احبادين انس ١٦٤٠ احبدين جعفر العسيني (سيدهز الدين). ١٧٠ احبدين جغرالموقى، ١١٩،١١٥ احمدين حامد كرماني (ابوحامد)، ۴ ٤٩ احمدين العميناين يوسف جاربردي ٢٦٢٠ 00 - , 0 £ A, F Y 4 احمدين العسين (ابويكرزاهد). ١٦٢.٢٠ 125.12.12.12.12.12.12 احيدين العسين البصرى ٢٠١٠ احمدين حديث بزعلي كانب يزدى ٢٩٢٠ احمدين حسيتهين منصوره الاهاه احمدين عنبل (امام) ١٢٦١٣ ١٢٦٠٣١ احمدين روزيهان (فغرالدين)،٢٤٨ احمدين سهلين ابراهيم نهر آبادي(ابوسمه) احتصبن عبدان الحافظ، ١٠١٥ ه إحمدبن عبدالرحمن بن احمدبن موسى الشيرازي احدين هبدالرزاق مقدسي، ٢٠٨٠ المدين شس الدين عبدالصمد (تجم الدين) PTY.32 . احمدين عبدالكريم،٢٩٩ احمدين عبدالله (شيخ)، ١٤٤٠١٤٢

احبدين عبدالله سا ٢٧١،٢٦٩٠

احمدين عطاء رودباري، ٢ ١٠١١

احمدين عربشاء اوحدي (تاجالدين)، ٢ ١٣

احمدین علی بن احمد (ابن الرقاعی) ۲۹۰ ۲۱۸۰۲۱۲،۲۱۰۰۱۲۲

احمدين على بن ثابت (ابوبكر خطيب بغدادي

احمدين هيداليلك مؤذن،٢٥٥٥

ابوتعبم اصفهائي (الحافظ)، ١٠٢٨،١٤ .EY1.EY .. 1 £ 1.1 TT. EY ابوتواس، ۱۹۰۰،۴۹۰ ابوالوفاء تاج العارفين (رجوع به كاكبس) ابوالوقاعارف كردى٢٢٢ البوالوقاء القارسي الماكا ابوالوقت سجري (رجوع به عيدالاولين ابرهاني الكباني، ٥ ٢ التوهرين ومعاهما الما ابوالهشم الالا الويزيادية الاه ا بويعقوب السوسي (رجوع به پوسف بن حبدان سوسي) YAMOUNT Y 4 - , 44 احمد (برهان الدين بن سبف الدين ١٢١٠ احمه (تاجالدين)،۲۹۷ احمد (رجوع به عمادالدين) احمدبازارو (فخرالدين) ٢٧٢٠١٢٠ احمدين ابراهيمين اسميلين العباس الاسمعيلي الجرجاني: • ٤ احمدین ابراهیم فیروز آبادی (ابوالوفاء) احمدين ابراهيم (ملكفخرالدين). ٤٠٠ ه احمدين ابهالحسين جامي نامتي (زانده 117. (J. احمدين ابى الغير ٢٠٠٠ احمدون ابى الفتح النيريزي (فغر الدين) احمدين البي غدان ١٦٠ ٤ احمدين احمدين سالبه (قطب الدين)، ٤٨١

احمدين على المقرى العربسي (ايوعيدالله). ۲۰۱۰ - ۲۰۱۲

احمدین علیالمغریالهمدانی (ابوالفرج) ۲۶۲

احمدین عمر مرسی انصاری (ایوالمیاس). ۲۲،۱۷۴ و

احمدین عیسی|اغراز (ابوسمید)،۱۸ احمدین غزال،۲۵۲ احمار معدد داد ۱۸۰۰

احمدین محمدین این سمدان (ابویکر). ۳۷۰

احمدين محمدين احمد سلقه اسقهاني سلقي ٢٤٣

احمدین معمدین احمدستانی (علادائدوله سبنائی)، ۲۲۲۲۲۲۱ و ع

احمدین معمدین اسعق دینوری (ابو پکر) ۱۵ ه ه

احمدین محمدین جعفربیشاوی (این سالبه ، شیخ الشیوخ)، ۲ ۲،۱۸۰،۰۱۹ ۲،۱۸۹ ۲۹ ۲۸ ۲،۱۲۹ ۲۸،۱۲ ۲۸،۱۲ ۲۹،۱۲۹ ۲۸ ۲

احمدين معمدين حكيم الحكيمي (ابوالحسن ٤٠

> احددين محمدين سهل بي عطاء الأدمى احددين محدين سهل بي عطاء الأدمى البغدادى . ۲ ، ۲ ، ۲ ،

احمدین محمدین علی الفزنوی, ۱ ۰ ۶ احمدین محمدین الفضل النهاو ندی (ابو العباس) ۷٫۳۸۳,۳۸۲ ۰ ۰

احداین محمد مسکویه (رجوع به ابوعلی)
احمدین محمد مسکویه (رجوع به ابوعلی)
احمدین محمد خاصه ۲۰۰۹
احمدین محمدالشاشی ۱۱۶
احمدین محمدالسارق (فخر الدین) ۱۱۰۹
احمدین محمد کرمانی (ابونجیح) ۲۰۹۹
احمدین محمداوری (ابوالحسین ۱۸۸)

احمدين معمودين خليقةين ساليه (قطماللدين) 8.13

احدون معمودون مصدنماني (تاجالدين حر)وه ۲۰۹، ۲۰۹، ۲۰۹، ۳۰۹،

احمدین مصودالثیرازی (العشر م)، ه و ا احمدین مسروق، ۲۱ احمدین موسیانکاطم، ۲،۲۹،۲۹۹،۲۹۹ ۱۳۹۲،۲۹۹،۲۹۹

احمدین بحبی (ایرالیاس)، ۲۹، ۲۰،۹ ۱۳۷۸ ۱۳۸

احمدین یعیی (ایوالمراس نماب). ۲۲ ع احمدین یعیی الجلاء (ایوعیدالله) . ۵ و . ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲

احداین یوسف بن الباس، ۳۷۹،۲۷۸ احداد بهمنبار، ۳۳۸۳،۲۰۹ احداد تکودار، ۳۲۲،۹۹۰ احداد چشتنی، ۲۶۰

احمدروانی (عبارالدین)، ه ۲۹ احمد ذهبی (معین اندین زر کوب مؤانب شیرازنامه ۲۹۲، ۲۰۱، ۲۰۲، ۳۱۲،

احدد سهایی ۱۹۱۰ ۱۹۱۰ ۱۹۱۰ ه احدد سهایی ۱۹۱۰ احدد عبدالوهایی ۱۹۹۱ احددغزالی طوسی ۲۱۲،۳۱۲ احدد الفارسی (سمدالدین) ۲۸۸ احدد فلقشندی ۱۹۱ ا اسمعيل بن ابي سعد احدنيشا بوري (ابو البر كات) السبيلين احدخوانا الار (عز الدين) ٢٦٧ اسمارين فلي الغنجي ٢١٤،٣١٣ الصمعيل بن محمله بن السميل حضرهي يعلى احميل بن معمد بن العماكم البندهس 211-213 السعيل بن مظفر بن معدد ٢٠١٠١٨ اسمعيل بن نيكروز (قاضي مجدالدين) ١٩١٠ 16 - 7, 737, 744, 70 - , 777 \$ £ 9. £ 8 . اسعمل بن يعيى (فاشى مجدالدين) ٢٩٢، . 2 r o . E r E . 2 r r . 2 r - . P A A 20 - 24 4 . 24 4 . 24 4 . 24 7 اسمعول بن يوسف بن عبدائه الواعظ (امير) السميل يسرشيخ ابرمني دناق ٦٠ اسمبل الحيري ٢٥٠٠ اسمعيل قصري ۲۹۲ اختال آلبانی ۱۹۱ السطخري ١٩٩ 214,114.17 same اصبل الدين فيدالله (رجوع به عبد الله بن على إن ابي المعاسن الديوي) النبال (رجوع به عباس البال) الى ارسلان مەم، ۱۹،۲۸۲،۲۸۱،۲۰ اللجو (المير) ۲۹۰ الم خان ٠٠٠ العامالجرمين جويني ٢٣٧ امام الدين بيضاوي (رجوع به عمر بن محمد ا بن علی)۔

امامغای (شیخ) ۱۹۵

امري النبس ١١٥

احمد معبوبي بغاري (جمال الدين) ۱۲۱ اخفش اوسط (رجوغ باسعيد بن مسعده) المغش صغير ١٦ اخفش كير (عبدالعميد بن عبدالمجيد) ٩٦ (الخي فرج وُنجأني ۲۸۲ الدين زيسين كهلان ۱۹ الرسلان غانون ٥ ٢٠ ارشدااسن النبريزي (رجو ع به عني بن محد المن التريزي) ונפנט פורורי אידודורים ביינים از مك بين يهدو ان ٢٦٠ 170 5 051 1 tr tolal الماد مردان ۲۲ ه المناسي ارب ورال ۲۰۰۰ احتل بن ابراهبه طوسي ۱۶۲ أسبعق بن على بن عريشاه (هر الدين) ٢١٦ احيدتي بن عجمه الحسيني ٥٥٦ اسحق بن محمد (عز الدين) ۲۹۴،۲۹۴ استعش من يحيي ٢١ ١٤ ٢٩ د ٢٠ ٢ احجق کو کبی ۱۹۲۰۱۹۱ اسر البارين عبد السلام الغنجي (عفيف الدين) TYPITTAL 1 A .. المسيد من مظفر من محمد ١١١ ١١ ١١ ١١ ١١ ١١ السعدين فصر ابزري (عبيه النه بن ابو اصر اسمه) . 1 FF. 2 T 1 . 2 F - , 1 F V. T 0 7 . Y 1 0 . orr. or1, or . , o 1 A , o 1 Y استعبل (رجوع به كمال الدين) المدميل (العافظ عبو القاصم اسميل بن محمد 10.T7.TY, 10.11 (Lilgien) استعبل بلبانيء ٦٨٤

استعبل بن ابي ابر اهيم (مجدالة بن) ٣٤٥

| الباهلي (رجوع به الشيخ الباهلي) The water 126 330 اعتری ۲۲۴ اخارى (معمدين اسمعيل صاحب صحيح) ١٨٠١ TELLTY LY بدرالدين شوشتري ١١٤ بدل (رجوع به ابویکر بن صدالله الفارسی) براد بنزرس نفسى ۲۰۷ براق ماجب ۱۲۲۲۲ البرزالي ١١١ برهان الدين احمد (رجوع به احمد) برهان الدين الجميري (شيخ) (رجوع به الراهيم بن عمر بن ابراهيم) برهان الدون الصاغر جي ٩٨٠١ ٢٢ د ٩٩٠٤ . برهان الدين العبري (رجوع به عبيدالله بن ميريك الأشيال ر ساؤ (سجاي) ه وسعق اطعه ١١٨ بشارين فالب ٦٠٠ بشرين الحارث العاني ١٦٤ بشربن العسين (قاضي ابوسعد) ١٠٢،١٠٢ بشرين متصور سليمي الث 844 b1 to بكرين عبدالله المزني ١٧ بلغون (امير) ۴۷ ه بلوشه ۲۰۰ بنت الكبال ١٨٥ ينجع اسفهالار غراسان ٣٢ ه ٢٠٠ بنجور بن رستم بن بنجير ۱۹۹۰ بنجيرين على (ابونابت) ۲۳ ه بتجبرين منصور الصوقي الهمداني ابوثأبت **** * **

امناطي (رجوع به عماد الدين الأمناطي) ام عبدالله العسنية (دختر ان) ۱۹۳ ام العلام (رجوع به عالكه) اه كالثوم بنت سبد استعق الكوكبي ١٦١. TIM ALBORIT ومر افتار ه ٧ のまれ、のまな、サイヤ、サイデ、サイモンリング اصر المؤمنين (رجوع به علم بن ابر طالب) امين احمد رازي ۹ ه ه امين الدين الجائل ١٤ ٤ امین الدین کازرونی (رجوع به اموالحسن بن ابيالغير) امین الدین کازرونی (رجوع به محمد بست زين الدين على بن محمود كاز دو أبي بلياني) اوحه الدين ڪرماني (رجوع به حامدين ابي الفخر) 44+ 231 او کتائی ۸۸۸ 10 1 V. 2 7 2 . Y. 1 2 . Y + 1 . 1 1 2 . Fr 1 or اويس بن شاء شجاع ١١٤ اويس بن عبدالله الخنجي ٢٧٢ الوب (وجوع به شرف الديري) ايوب (نبي) ۱۹۸ باباطاهر هربان ۱۹۵۰،۹۵ بنا كوهن ٢٨٦ ، ١٢ ٥ ، ١٢ ٥ ، ١٩ ه ، باوتيه ١١٠٠ باكالتجار (يا باكالبجار) ٨٢،٨١ PPAITAL 4,56 بانجيرين عبدالله الخوزي (بنجير) ٢٩٦.

0 7 E. 0 7 4. 7 4 5

توران بن مبدالله النركي (شيخ) ۲۷۲،۷۰ توران كبير (شيخ) ۲۷۳،۷۰ تبدور ناش بن امير چوپان ۲۷۷ تبدور قاآن ٤٤٠ تبدور كوركان (امير) ۱۲۱

تابت بن احمدین محمد الخدیدی (علا-الدین) ۲۰۰۵ - ۲۰۰۵ تابت بن قرق صابی ۴۸۲ تعالی ۲۰۰۲ - ۲۰۲۲

جابر (صحابی) ۸ جاحظ ۸۳،۵۱۷ ک جاربر دی(رجو څابه افته بن الهدن بن بوسف) جامع السفاء ۵۵۵ جامع (عبدالرحمن شاعر معروف) ۸۴،۲۵،

جبرالفساب ۱۴ جرجانی (میرسید شریف) ۱۱۱ حزری (شیسالدین محمد) ۲۲،۸۷،۸۵، ۲۲۹،۲۱۱،۲۶۲،۲۸۱،۲۲۹،۲۲۹،۲۷۴ ۲۲۱،۴۱۲،۴۱۲،۴۱۲

جير تبل الكردي (شيخ) ۴٤٠،١١١

جمفر بن احمد (سید تاج الدین) ۱۷۱ جمفر بن محمد (مجدالسین) ۱۷۰ جمفر بن مکی بن جمفر الموصنی (محب الدین) ۲۸۰۲۶۲۰۸۵

جعفر بن نصيرالدين، محمد (ابوعبدائة صاحب الوح) ۴۹،۲۹۳ • بندارین العسین ۲۲۱،۲۲۰ برازی العسین ۲۲۱،۲۲۰ بروزایه یا برایه (امیر افایات) ۲۴۱،۲۸۳ بروغیر و (مقری) ۲۹۱ بروغیر و (مقری) ۲۹۱ بروغیر و (مقری) ۲۹۱ بروغیر و (مقری) بهادالدونه (رجوع به خسر و فیروز) بهادالدین محمد (رجوع به محمد) بهادی (شیخ) ۲۳۱ بیار (ملک انشیرا ۱ ۲۸ ۲ بیار (ملک انشیرا ۱ ۲۸ ۲ بیار افرادی (افرادی) ۲۸۱ بیشاری (افرادی) ۲۱،۵ بیشاری (افرادی) ۲۱۰ بیشاری (افرادی) ۲۱۰ بیشاری (افرادی) ۲۱۰ بیشاری (افرادی) ۲۰ بیاری (افرادی) ۲۰ بیشاری (افرادی) ۲۰ بیاری (افرادی) ۲۰ بیشاری (افرادی) ۲۰ بیشاری (افرادی) ۲۰ بیاری (افرادی) ۲۰ بیش

پ پاتنگری (امیر) ۴۷، پیرخسپن بن امیر محمود (امیر .)۴۷۸،۴۷۷ پیرخسپن شروانی ۴۰۰ ت عجالدین الأشنهی ۴۰۲

عجالدین الأشنهی ۴۰۳ تاجالدین بن دارست ۴۴۹،۳۴۸ تاجالدین بن معبه ۱۳۹ تاجالدین زاهد (رجوع به ایراهیم زاهد) تاشی غانون (رجوع به ملکه غانون) ترکان غانون (زوجهٔ اتابت سعدین اییبکر) ترکان غانون (زوجهٔ اتابت سعدین اییبکر) ترکان غانون (زوجهٔ ملکشاء) ۲۱۷ ترکان غانون (زوجهٔ ملکشاء) ۲۱۸

تربیت (رجوع به محبد طلی) ترمذی (محدث معروف) ۲۱،۹،۸،۰ تقیالدین قاسی ۲۱،۳۴۰ و ۲۰۱۲ و تکله بن زنگی ۲۰۱۲،۳۴۸ و ۲۰۱۲ و ۲۰۱۲ و

حافظ سنفی (رجوع به احمد بن محمد بن اجمد) حامد بن ابنی الفخر کرمانی (افوحد الدین) ۲۱۴،۳۱۳،۳۱۲،۳۱۱،۳۱۰

حامد بن العجمي ٢٦ حيب العجمي ٢٦ حجاج بن بوسف ثقفي ٢٢ حفايته (صحابي) ١٤٢ حسان بن ثابت (رجوع به حسن بن گف) حسان بن ثابت ١٠٠ ٢٠٢٠ ٤ حسن بصرى ١٠٠ ٤ حسن بصرى ٢٨٤

۱۱۷ حسن بن احبد الفارسي (ابوعلي) ۴۰۳. ۲۰۷،۶۰۲

حسن بن حسن (حسن مثنی) ۲۲۰۲۸ (۲۲۰۱۳، ۲۵۷.۶۵۰

حسن بن حسن بن حسن (حسن مشت) ۲۸ حسن بن حسين بن عمر بن خشنام (ابو محمه) ۱۱۵۱۱۶

حسنينزيدين حسن ۱۹۱ حسن بن عبدالله تنگکي ۱۹۹،۱ جعفر الحدّاد (شيخ) . ٢٠٢٢، ٢٠٠٢ م. ٢ ٢٧، ٢٢. ٢٠. ٢٠. ٢٠. ٢٠. ٢

جمفر بن محمد بن حسن ابهر ی ۳۳ ه جمفر بن محمد بن نصیر خلفای (ایو شد) ۳۹ . ۳۸۴

جلال الدین بنسیف الدین بوسف (امیر) ۱۲۹ جلال الدین تبریزی ۴۰۵۰۱ م جلال الدین رومی (مولانا محمد بلخی معروف بدولوی) ۴۰۲۰۲ تا ۲۰۲۰ ۱۱،۴۱۲،۴۱۰

جلال الدين سيورغنش ٤٩٨.٢٨٣ جلال الدين الطباز ٢٩٦ جلال الدين منكبرن (سلطان)٤٥٢.٥٥٦ جلال الدين منكبرن (سلطان)٤٥٢.٥٥٦

جال الدین (رجوع به درویش جمال) جال الدین ابواسعق (رجوع به شیخ ابواسعق) جمال الدین استوی ۲۹۳ جمال الدین ایدجی لری ۲۳۳ جمال الدین تیریزی (سید) ۲۱۳ جمال الدین تحید ۲۰۱ جمال الدین محید ۲۰۱ جمال الدین مصری (قاضی) ۲۰۲۹ ۶ جمید ۲۰۱۹ ه جندره بن خبشته (ابو قرصافه) ۲۰۵

جنگی دوست ۱۲۰ جنبدالبلیانی ۱۲۰،۵۰۱، ۱۸۵ جنبداین قشلانهٔ بن عبدالرحمن (صدرالدین)

جنید بن محمد بن جنید (ابو القاسم زاهدو صوفی معروف) ۲۰،۱۰۲۱، ۱۳۲۱، ۲۰۶۱، ۲۷۰،۲۰۲۰، ۲۲۰، ۱۳۲۱، ۲۸۴ جنید شیر ازی (ابو القاسم معین الدین مؤلف

جبت سیداری ر بیور مسلم مدین اسان مورد گتاب حاضر) ۴۹۰ ۵۸،۱۸۴،۲ جودی استیمان ۴۹۰

جهانگیرینشاه شجاع ۱۱۶

حسن بن على (امام) ۲۰۱۰، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۲۲۳. ۲۲۱، ۳۲۸

حسن بن علی بن محمد بن اسعق نیشا بوری (ابوعلی دقاق) ۴۸،۰۹۲ (ابوعلی دقاق

حسن بن على الشيرازي ابو احمدالصغير ٧٤. ٨ ٩.٤٨

حسن بن محمد (المام الدين ابو المطقر) ٢٠٥ حسن بي محمد بن حسن (حسام الدين جلبي) ١٩١٥ ، ٢٠٥١ ه

حسن بن محمد بن عبدائد الطبيبي (شرف الدين) ۲۷۹,۲۹۳

حسين بن معمله مهاجي ٢٠٠

حسن بن محمد صفائی تعموی (وضی الدین) ۴۲۲

حسن بن محود الزيداني (مطهر الدين ابوعلي) ١٤٤٤

حسن بین منصور اوز جندی (قاضی شان) ۲ م حسم منام تران میشد (ایاد ال کرد مید

حسن بن نصرة الدين على (امام الدين) ه ه ج حسن بن همام ٤٧١

حسن بن بوسف العالى (علامة على) ٤١. ٩ ٢ . ٢ . ٢ . ٩ ٢ . ٢ ٤ ع

حسن الجوالتي ٧٠

حسن حسبنی شیرازی (حاج میرزا) ۲۱۹

حدن الديلمي الفدوى ١٦٧

(شبخ) حسن کوچك ۲۷۷

حسن کیا (شیخ) ۲۷۹،۸۱

حسين آقاملك (حاج) ١٠٠٠ ١٠٠٠ ١٠٠٠

حين باستاني راد ۲۳ ه ، ۲۶ ه

حسین بن اییبکر البوشکانی (جمال الدین) ۱۹۱

حديث بن أحمد بن حسون ١٦٢

حسين بن احمد معروف به ابوعبدالله البيطار ١٠٤٠ ، ١٠٤٠ ، ١٠٢٠ ، ١٠٤٠ ، ١٠٤٠

حسین بن بلویه انضر بر ۴۶۳ حسین بن زیدالأسود ۴۳۰، ۱۳۵ حسین تبدالکریم الراغری(جمل اندین) ۱۳۹

حديث بن عبدالله المقارية ي ١٠١ حديث بن على (المام) ١٠٢، ١٠٢ ٩،١٤، ٢٠٨، ٢٠ حديث بن على (المام) ٢٠٢، ٢٠١، ٢٠٨، ٢٠

حسين بن على بن پر دانبار ١٤،٥١٣ ه حسين بن محمد اکار (ابوعلی) ٩٠،٥٠٠ ه حسين بن محمد بن منمان (فثبه صالين ألدين)

\$. 401.104.121.701.54.2

. * Y T. Y E E . T T A . T T A . 1 Y 5

. 474, 707, 771. 710, 740

. T t A . T t t . T t t . T A Y

, 6 + 5 , 6 + 7 , 6 + 7 , 6 + + , 7 1 1

287,287,214,217,214

حسين بن محمدرودباري (ابوعلي) ۲۲ إ

حسينابن محمود (عمادالدين) ۹ ۹ ۹

حسين مسمود الفراء اليفوى (محبى السنه) ٣٧٤،٢٩٥، ٢٩٤، ٢١١، ١٩٢

tit

حسين بن منصور (ابو شجاع) ي ٢ ، ٥ ٢

حديث بن منصور الحلاج ٢٤ . ٣٤ . ٥ ٤٧.

** 1.373.45.400,300

حسين بن موسى بن جعفر الصادق ٠ ٢ ٢ ، ٢ ٢

حسين خان طبيب ظل السلطان (ميرزا) ٢١٦

حديث المعير (جال الدين) ٢٤ ١٠٢٥ ع

حمين نوري (حاج ميرزا) ۲۴

حبدالله مستوفي ۲۲ . ۸۱ . ۲۲ ع . ۱ م .

007

حادین سلمهٔ بن دینار بصری (ابوسلمه) ۹۷ حمادین مدرک ۹۹ داود (نبی) ۱۹۸ داود (بینری بات) ۱۹۸ داود (بینری بات) ۲۵۰ دانو به ۲۲۰ دانو به دا

ذوالنون ۲۰۱۰ ۲۰۱۹ ۲۰۱۹ ۳۲۰، ۲۲۰، ۲۲۰ ۱۰۰ دهبی (صاحب دول الاسلام) ۲۲، ۱۰۰ تا ۱۰۰ میری (صاحب دول الاسلام) ۲۲، ۱۰۰ تا ۲۰۰۰ ۲۲۰ تا ۲۰۰۰ ۲۰۰۰ تا ۲۰۰ تا ۲۰ تا ۲۰

2

رابعة العدوية ٣٦ راضى بالله ٣٦٢،٣٠٨ (اضى بالله ٣٨١،٣٠١، ١٢٩، ١٢٩، ١٢٩، ١٢٩، ٤٠٠، ١٥٠ راهبة ٣٤ ربحى بن حراش ١٧ ربيم ١٩ ربيم ١٩ رنين (رجوع به ساهول) رزمان بن زريزاد ٤٢

رستم بن عبدالله الغراساني (هبيخ) ٢٧٧.

رشیدین!بیالقاسم ۲۹۲ رشید (هرون) ۲۹۲۷ العكيمي (رجوع به احمدين محمد بن حكيم) احمزة بن موسى الكاظم ٢٦٧.٣٦٦ مرة زركوب (شهاب الدين ذهبي ابو الخير) حمويه ٢٠٢٢ و ٤٥ عليد و بهاء الدين احبد و بشاه الحسيني (بهاء الدين) حيد و المرتضوي الجويمي (شيخ) ١٠٠ خاصه ٢٠٠ غاصه ٢٠٠

خاصه ۲۰۱ خدیجه (ارسلان خانون) ۲۰۰ خدیجه (دختر رکن الدین سجاسی) ۲۱۲ خدیجه (زوجهٔ بینیر اکرم) ۲۷۱ خسر و نیروز (پها الدوله) ۲۷۱ خشر (نبی) ۲۲۸ خطیب ندادی (رجوع به احمدی عنی بن آبات) خطیم الرازی (شیخ) ۲۸۰ خلیل بن احمد قیروانی ۲۲۰ خلیل بن احمد تیروانی ۲۲۰ خلیل بن احمد ۲۱۲۱ خلیل بن احمد ۲۱۲۱ خلیل بن کیکلدی (صلاح الدین ابوسعید) ۲۰۰ خنساه ۲۰۰

حيساء ٢٠٠٠ خواجوى كرماني ١٢ خواجه نصير (نصيرالداين محمد بن محمدين الحسن الطوسي) ٢٠٤ ١ ١٠٢٠ ١ ١ ٢٠٤ خولة بنتجه فرين قيس ٢٢٠٠

خولة بتتجمر بن آيس ۲۲۰ خوانداري (صاحب روضات) ۲۸۸ خيام ۱۸۳

۵

داراشکوه (رجوع به محمد) الداعی ۱۶۰ داودین علی بن خلف اصفهانی ۲۰۲،۱۰۲ داودین محمدین روزیهان ۲۰۲،۲۰۲

رشيد بن ينجير (عز الدين) ٣٤ . ٣٤ ه . | زبيرين الدوام ٢٩ ه ز کریاین محمد فزویشی ۱۹، ۱۹، رشيه الدين فضاراته ﴿ رَجُوعُ مِعْنَصُلُواتُهُ ﴾ . و کر نامز مسلو ۲۳۲ رضا فليغنن مدالت ١٩٠,٩٩ ر كي الدين كاذروني ٨٤٤ ، ١٤٤ وضي الدين طبالغاني ﴿ وجبوع به احمد س زمغشري (معمود بن عبر) ۱۹، ۹۶ السمعيل ﴾ 477. ETY. ETP رضى الدين الطبري ١٩٩ زنكي ين مودود (اللك) ۲۲۲ ، ۲۲۲ رقيم الدين للباني ٢٦ ٥ 277 ... 173 زهير بن اع سلمي ۴ - ٤ ركن الدين ابوالنجيب زاهه ٨٨ زیاد آبادی ۱۱۰ ، ۸۹ و ركن الدين غواجه جوق ١٥٥٠ زيدان بن عثمان ۱۳۰ ، ۱۳۱ وكيرالدس المغار ١٤ زيدالا سود ٢٦٧ ، ٢٦٨ ركن الدين السجاسي ٢١٢٠٢١٢،٢١١. فرياسين حسن بن الرطال ١٦١ زيدس على سرالحسين ٢١٠٠٠٠ ٢٢ ركن الدين الغالي (رجوع به يعيي بن اسمعيل) زين العبايدين بن شاه شجاع (مقطبان) روح الدين بن اسعق ٢٢٠ 1 . A . Y A . . YY4 روح الدين بن ناج الدين ٢٢٠ ازيح المأنشين شاهي غان ۲۸۰ روح العينين جلال الدين ۲۹۱ زين العابعاين شيرواني (حاج) ۴۴۴ روزيهان بن احمدالتاني (صدر الدين) ۴ ۴۸ زينب بنت احده بن عبدالرحيم ٢١١ TITITION A.TIA وشب كفايه ١٠٤٤ روز بهان بن عبدالة المكي (شهاب الدين) ٢٠٨ روزيهان البقلي (شيخ) ٨٠٢٤،٣ (٢٠٠١ ا EV- . TAT . EVE 17 2 Y. 7 2 4. 7 6 7 . 7 7 7 . 1 A . . * · 4. * · £. * · * · * * . * £ A .ケ・ル.ケ・・. とうた、とうだ、どうと .EA+, TYE, TOY, TIE, TI-سألبه بن ابر اهيم بن الشالمنع ١٨١،١٨٠ 0 7 4. 4 7 Y . 4 7 Y . 4 1 - . E & 1 روز بهان الثالث (صدرالدس) ۲۵۹ سألم بن وابعة الأسدى ٢٠ ورزيهان فريد ۲۹۴ ۴۰۰ و ساهول بن مهاديوبن جگديو - ٣٣ رويم (ابو محمد) ٢ ٤ ٣ ٠٤٠ • ٢٠٠ • ١٠٠ ١ سایکس (سریرسی) ۲۷۹ ميطالخياط (ابوعمه) ٢٦٧ 0 10. TA . 3:3 161. 177. 71.08.67 . 67 . 5-

FF4.8-4 . 144 . 14 . 12 . 12 F

EFF.EFF. E.E. TYP.TIT

モスヤ、モナコ

ر زاهده خاتون ۲۸۹ ، ۲۸۲ زاهر ۳۹ه

مليمان بن احمد علير انهي ٢٠٠ صيمان (النقي) ۲۵۲ حايمان أبهر ٢٢٧ سمعاني (ابوسعيدعبدالكريبرهاحب اساب) .117,113,110,41, 04,17 . PA1. FYV. HTF. 1 (A. 174 . 6 TY. £ TY. & TT. & 5 T. T. E . £ 7 7. £ 7 4 . £ 7 4 . £ 7 + . £ 7 A DOT , OTT . EAS. EAA منجر (منطان) ۱۹۷۹ م ستقر بن مودود ۲۰۱۲ و ۲۸۱۲ کا ۱۸۸ سهل بن عبدالله تستري ۱۰۱۸ ۲۸۰ تا ۲۸۰ ۲۸۰ سيبريه (عمروين عثمان) ١٥٠.٩٦.٩٧. 33.34 سدى احدالكير (رجوعه احداين على اللاز الحماد)

بن احمه) سیرافی (ابوسمید) ۱۳ سیرین ۲۳۸ سیف الدین باخرزی ۴-۹۸۰ (۱۹۸۹ ق سیور نمنش (سلطان جلال(الدین) ۹۸۸ سیوطنی ۴-۲۰۲۴ (۱۹۸۹ ق

داذان ۱۹۰۱،۱۰ (رجوع به قاسم بن فیره) شاهنمی (رجوع به قاسم بن فیره) شاهان دخت ۳۹۲ شاه بن شیماع گرمانی ۳۳۴ شاه به شیماع گرمانی ۳۳۶ شاه به الله بن (دهاب الله بن (دهاب الله بن) شاه سنجان (رجوع به محمود سنجاسی) شاه شیماع ۲۰۲۲ ۳۴،۱۱۲،۸۷ ه گ

> ۳۰۶۵۰۰(۵۸،۴۵۷) شېلی ۲۲۵،۲۲۵،۱۰ شېلی پسر شاه شجاع ۱۱۴ شرف الدین ایرب ۲۰۹

معدین این و قاس ۴۸ معدین و تکی (۱۳۱۸ - ۱۹۵۸ - ۱۹۵۸ - ۱۹۵۸ - ۱۳۹۹ - ۱۹۵۸ - ۱۹۵۸ - ۱۹۹۸ - ۱۹۸

دهدی ۲۲۲،۴۳٤،۱۹۱،۱۸۲،۴۰ ۱۹۳۰،۴۲۱،۴۲۲،۳۸۱،۲۸۹ ۱۹۵۰،۵۰۰

سعید بن جبیر ۱۲ سعید بن مسعده (رجوع به اختش او معظ) سعید بن مسعده (رجوع به اختش او معظ) سعید بن السبب ۱۰ سعیان بن عبینه ۲۷ سقیان بن عبینه ۲۷ سقیان الثوری ۲۷ سکینه دختر سین بن ۵۱ه ۲۸ سلجو قشاه بن سفورشان ۲۸۳

منجوفشاه بن سدخورشان ۲۹۰،۲۷۳ ملغ بخانون ۲۷۳،۳۴۵ ملغ بن عبدالله الصوفي (شبعغ) ۱۳۲،۳ مندان فارسی (صحابی) ۲۲،۱۰ م مایدان بن ابر اهیم بن محمد ۲۲،۲۰ ملیدان بن ابر اهیم بن محمد ۲۲۰

شعورابن شهرواو دبلي ١٥٠ ٣٠٢ ع ١٧٤ EAT. EAT. ITT. OT steer year has سأحب الزنج ٢٨٦ صاحبالوج (رجوع بهجعقر بي نصير الفين) سالم ۱۲۰ صالحين مؤيدا الكازروني (زين الدين ابوسعد) صفارا الدين ابوالمجامع أرجوع به ابراهيمين معرف الدرين) صفراللين ابوالمالي (رجوخ بمظفرين كد ابن مفاقر) صدر الدين القونوي (زجوع به محديرا الحق) صفى القبين ابو الغير الفالي (رجوع بعصمود) صفى العابن الزديبلي (شبخ) ٤ ٢ ١ ، ٢ ١ ٣ . حلاجالدين أبولي ١٨٤ مائن عبدي ١٦٠ صيحام الدواد ٨٨ صهبب ١٤٢ ض 17 2/2 صباءالدين ابوالحسن ١٩٤ طاش خانون ۲۹۹ (رجوغ» اشخانون) طاشكوي زاده ١٩٠

عبده مربز عد)

دیاسی ۱۹۹ هاش خانون ۱۹۹ (رجوع ۱ اش خانون)

داش خانون ۱۹۹ (رجوع ۱ اش خانون)

د ۱۹۰ م ۱۹۰ ها ۱۹۰ م ۱

غرف الدين ميناني (طلك) ۲۲۲ شرف الدين طبيي (رجوغ به مسن بن كد) خرف الدين العرى ٦٩ شرف الدين الهذبالي (رجوع به يعقوب بن محمد) خرف الملك ١١٠ شطارني ١٩٢٧ه عماع الملك شيرازي ۲۸۲ ، ۲۰۱، ۲۰۱ 0 8 T. 0 T A شعرانی (صاحب طبقات) ۲۲۱،۶۹،۳۴. * \$ * , * } T . £ Y Y . £ \ Y . \ Y Y شميدين العمن الأعماري المغربي (ايومدين) 1 FALTEY, 1 FT. 1 F .. شمرالانه تردري ۱۲۱ شمس نبریزی (زجو غیه محمدین علی من مذکه اد) شمس الدين بن شبح جال الدين ١٨٠٠ خمس الدون بن الصفى (رجو عبد عمد) شمس الدين جويني ١ ٣٠ شمس الدين (رسوغ په محصين بوسف) شمس الفين صاحب ديوان أرجوع به محدين محد الجويني) شهاب الدين الذهبي (رجوع بمحتز يزركوب) عمس الدين الكيشي (رجوعيد محدين احد) شهاب الدين زعجاني ٢٠٦ شهاب الدين السهر ور دي (رجوع به عدر بن محد) عهر دار بن حديث بن عبدانة الديلمي ١٦٩ شيران مسر ۲۶ شبخ ابو اصحق اينجو (شأه) ۲۰۸،۹۷،۹۲ . TYA. TEO. YTY. YTT. YT.

۹، ۱، ۱۹۷ شریخ الاسلامهامی (رجوع به احدین العسین شریخ الاسلامهامی (رجوع به احدین الیسین اشیخ الشیوخ اموالحسین (رجوع به احمدین محد بین جمفر) الشیخ الکیر (رجوع به محدین خفیف) شریخ سرشد (رجوع به ایر اهیمین خفیف) عبدالرحمن بن على (ظهير الدين) ۲۴،۷۳،۷۶ ۲۳۸،۲۹۸،۲۷۰،۱۲۲،۸۰،۷۶

عبدالرحمن بن محسين احدد المصالحي البيضاوي (لجم الدين ابو محمد) ١٤١٠ - ١٤١٠

هبدالرحمن بن خدین سعد الا قابدی ۱۹۳ عبدالرحمن بن محمد بن علی الاسبهانی ۲۶۱ عبدالرحمن بن خدهذین (میشاعظم نای الدین)

۱۳ هما الرحمان فشيرى (ابومنسود) ۱۳ عبدالرحمان فشيرى (ابومنسود) ۲۳ مبدالرحيم بن اسمعيل ۱۳۲ عبدالرحيم بن طاهر (ابواستاق) ۱۸۷ عبدالرحيم بن طاهر (ابواستاق) ۱۸۷ عبدالرحيم بن عثمان ۱۳۵ م ۲۱ ما ۲۰ مبن) عبدالرحيم بن محمد السروستاني (عبدالرحمان)

عبدالرَّحبَم بنموسي الاصطغري (ابوعمرو) م ۲۰۵۰ م ۱۳۶۰

عیدالرحیدین نجمالتهان احمد ۲۳۳،۱۶۰ عبدالرحید فشیری (ایراسر) ۲۳ عبدالرزان بفایری ۴۵۳،۲۵۳

عبدالہ زاق بن احمد بقدادی (رجوع ب^{دا}بن الفوطی)

عبدالرزان كاشي ۱۱ فا ۱۹ فا ۱۹

عبدالسلام بن احمدالگذروس ۱۰۸ عبدالسلامین احمدین محمد (ابوالفتحین ساله) ۱۹۰۴ ۲۹۰۴ ۶۰۰۸ ۶

عبدالسلامين الشيخ أبي عبدالله الكبير ١٩٠٤ . عبدالسلامين كدين عدائر حمن (ابوسية) ٩٠٩ طوندون تیمور ۲۰۲،۵۰۱ خان السلطان ۲۱۲ مارطوشی ۲۵۲ طغرل بك ۲۰۲۵،۲۰۰ خان

الطافر بأحرش ٢٤٣

ع مان داد

I'V more

عالى بن ابى القاسم عنى سمانى (فاشى عالى) ۲۹۰،۴۰۹

مينون بن السامت ۱۱

هېات افرال ۲۰۰۸ د ۱۹۹۸ و ۱

عباس بيرعلي بين نورالدين مكمي حسوس ٢٣١

عباس (عبریختیر) ۸۴ ع عباس والی ری ۲۵۷

عبدالا وزيزعيسي (ابوالوقت) د ٢٢٦، ٣٢٠

£11.217.77A.77Y

عبدة بن الطبيب ٣٣٨ عند الحميدين عبدالمجبد(رجوعيه الخفش كبير)

عبدالحبد مواوى ۲۸ ۱-۱۵

عبدائر حمن بن این بکر ۴

عبدالر حمن بن احمد ارجى(فاضي،عشدالمين)

£3-. TY3. TYA. T3T. 3Y

عبدالرحماين خلف الضبي ۲۰۰ عبدالرحماين الفايرات ۲۰۲

عبدالرحس برعبداللطيف النبد ودي ٢٣٦

FTA.TTY

عبدة لرحمن بن عبدال عليف الفالي (إمامالمون)

84 -

عبدالرحمن بن العلامين العجاج ٢٠١

عبدالعلام غنجي ٢٧٢ عبداليلام (ملك _) ٧٤٠ عبدالسلام النائيني (زين العبرز) ١٩٤٤ عبدالصمد بن ركن الدين (شمس البدين) ***. 1 % . £ A 1. E A A

عبدالصمه بن عثمان بعر آبادي (بهذالدين) £7 -- £ = 9

عبد العزيز بي ابر اهيم (عز الدين) ٧ ٤ ٥ ٨ ٨ ٤ ٥ عبداأمز بزبن جعفر سراعد ٢٧٠

عبدالمزيز بن حسين الرائم ي(روح الصين (١٧٠ عبدالعزيزين عبدالسلام المعشقي ٢٠ و و و عبدالعز تربن مرداس ١٦٦

عبدالعزيز بن عمدين منصور الادمي ١٣٦٠ Y 17:121.178

عيدالفاقر صاحب سياقي ١٨٤٨٤ ه غبدالغفار فرويني (نجدالدين) ۲۱،۷۱،

عبدالقفارين محمدين الحسين الشيروي (ابويكر)

عبدالففوولاري ٢٩٤،٢٨

عبدالقادر الجبلي (كبلاني) ١٢٤. ١٧٠.

010,101.174.177.173

عدالقادر (نورالدين حكيم) ٥٠.٥٩٠.

عالمالناهر غدادی (ابومنسور) ۵۷۵

عواد الفاهر بن عبد المدُّ بن محمون عمو مه (المو الشجيب

. FIY. FET. ITE. YF (533) 4-

عبدة لكريم بن ابر اهيم (جلال الدين) ٧ ي ه عيدالكريم بن عبد اللطيف انقالي (معند الدين)

عبدالكريد بن محمد (رجوع بعراقسيقزويني) عيدالكر يدين بسعود (عضمالدين) ١١٠

عبدالكريمين هواؤن قشيري ٦٢،٤٤،١٦ 123A. 2 . 0 . TA 2, TT 1 . TYY عبدالله بن جعفر الازرفاني (شبخ) ١١٥،٣.

عبدالله انصاري (خواجه) ۲۰۰۱۳۳ عبدانة بلباني كازروني(اوحدالدين) ٢١٣. 213.240

عبدالله بن ابر اهیم جزری ۱۸۴ عبدائة بن ابر اهيم (ملك قواء الدين) ٧٤٠ ه عبدالله بن احمدالاقليدي (امو ،كر) ٩ م ٤ عبدالله بن احمدالخرغي ٧٣٧ عبدالله الله من احمد الواعظ (ركن الدين) ١٢٨

عبدالله بن احمد بن صمان قراري (البوعمد)

عيدالة بن الجنيد بن روزيه الكنكي الصوقي (معين الدين الوذر) ٧٥، ٩ ٥، ٠ ٦٠

> عيقاللة بن حسن المنتي ٦٦٦ عبداغة مرااجسين ٢٩ فبدالله بن زسه ۲۱ ه

عبدالله بن زيد الجرمي (ابو تلابه) ٢٦.١٤ عبدالله بن شهاب الدين محمد (ر كن الدين)

> عبدالله بي داخر ٢٤٥ عبدالله حسيف برعام برزين كريز ١٨٤ م عبدالمين عبدالرحس ١٨١

عبدالله بن عبد الرحس الدارمي (ابو عدد) ٢ ٢ ٣ عبدالله برعنمان فرورنی (رکن انسین) ۲۷۲

عبدالله بن على بن ابي المعاسن العلوى (اصبل of County

عبدالللك (نظاماتدین) ۲۹۶ عبدالدسرفشیری (ابوالدفلفر) ۲۳ میدالمهیسیین عبدالله بن الجنید (شرف الدین) ۲۰

عبدالواحدين احمد (ابوالفتوح) ٤٠٩ عبدالواحدين استعبل روياني (ابوالمحاسن) ٢١

عبدالو احدین زیدبصری (ابوعیهم) ۳ ۲ عبدالو احدین محمدین حیان بیشاوی (شیخ ابو الا ازهر) ۲۰۲

عبدالو احدفشیری (ابوسعه) ۱۳ عبدالوهاسین احمدالتقفی ۵۵۵ هبدالودوین داود(فریدالدین) ۳۰۰۵۵۵ ۲۰

عبدالوهاب سكينه (ضيا الدين) ٨٠ عبدالوهاب شخص ايوب الاردبيلي (ابوزرعه) ٢٢٨،٢٢٤ : ٢٢٨،٢٢

عبدالوهات بن مختلفر بن محمد ۲۰۲۰ ۱۸۱۱ عبدالوهاب سابونی ۳۳۸ عبدالثابین کندهاشمی (برهان الدین العبری): ۲۱۴۰۲۴

غیبدانهٔ نشیری(ابوالفتح) ۱۲ عشان بن هیدانهٔ بن اوس ۱۱ عشان بن عیدانهٔ الکرمانی (صفیاندین) ۸۸ ۲۰۱۰ ۲۰۸۹

عندان بن على (فاضى ابواللحاسن) ۲۸۸،۱۳۱۰ عندان بن على (فاضى ابواللحاسن) ۲۹۱۰

عرندس كلابي ۲۰۵ هروذبن الاأسود ۳۵۱۲۲۷ عزالدين الاأسبهالي ۲۸۰ عزالدين برزينجير ۳۳۰ عزالدين برزينجير ۳۳۰ عبدالله بن على بن حسيف المكي (فطب الحين الموتحمد) ۱۲۷۰۱۲۶ عبدالله بن على بن عبدالله الطامدي ۱۳۷ عبدالله بن عمر ۳۱

عبدانة من عمر بيضاوي (قاضي ناصر الدين) ١١٧ . ٢١٦. ٢١٢ . ٢١٢ . ٢١٢ .

. Y 1 A. Y 1 E. Y 1 Y 1 Y 1 Y 1 Y 1 Y 1

\$06.754.75Y.740.743

だちゃ、でもも、だちゃ

ميدا تُبِيَ الفَشل ١٠٠ ميداهُ بِنَ البِاداء ١٧

عبدالله بن محمد بن عبدالله (ابنُ المفسر) ۳۹۶ عبدالله بن محمد بن عمر (تحمالله بن اصفهائی) ۱۹ ۲۵،۶۷۳،۱۹

عبدائة بن محمد بن فيكال ۱۹۹۱ عبدائة بن محمد الوارد بين بحبي ۲۴،۹۲۴

عبدائة بن محمو دين حسن الشيرازي (فو ادالدين)

. A A , A Y . A 3 . A 0 . A E . Y A . Y F

187 - 883-130-184-1-3

·ኮለጓ፡ ኮለቀ፡ ኮሃላ፡ ኮቪዮ ፡ ኮኖ ፡

275, 275, 212, 757, 774

عبدالله (دوستخدا) ۱۸۳

عيداله فالمدوى المحمدي (اصبار الدين) ١٢٨

۱۹۲۰۳۲۵،۳۰۹،۳۰۸،۳۰۰,۲۰۰ عبدانهٔ قشیری(ابوسمد) ۲۲

م مالکلالي د ۲

عبداللطيف بن اسمعيل ٢ ٢ ٢ ٢ ٢ ٣ ٢ ٣ ٠ د عاللطيف بن اسمعيل بن عمر القصر ي ١٧ ٣٠

* 2.7

النزاللنزولي فغامهغة عريزه بلت الفاضي شمس العين محمضين ابهربكر

عليجشي ۲۱ ه

المترة (زجوعية احسبين محمود) عدمةالدين فتمغ (رجوع په راکانځانون) عسدالدوكاورنسي ٢٠١٠ ١ ١٠ ٢ ٢٠١٢ ٢٠

EVALERE, E. A. TAR. TAY

Trate diam

عصاداته برعني ۲۲۰

عطاه المثنين محمدين خداداد (امين الدين) ۴ ٤ ٪ iverytiin (Egs) sies

عطاطلك جو سي (علاء الدين) ١٨٨. ١٩٥٠

عقبف الدين كازروني ١٣١

علامين فيسانة بن عباد حضر مهر المرم المام ١٠٠٠.

علا-الدواه فاجار ۲ م

هلا الدواء سدائي (رجو عبدا محدين محمدين المسين لعمدل

علاطام بن الابجي ١٦

علاءالد والعندي (وجو عبدنابت إحمدن

علامالدين خلجي ٢ ٤ ه ٧ ٤ ٥ ه

للادالدين طأوسي ١٦٢

علافالمرين العضر ١١١

علامه على (رجو ځپه حسن بن بوروخت)

على المغر حكيت ١٤٠

عبيريز الراهيم (علاءالدين) ۴۹۲

عدرين البريكرين عبداللة بض ٣٦،٧٣

على بن ابي طالب (امام) ۲۰۹۱ ۲۲۰۲۸

12 Y E . TT 0 . T P 0 . T A A . T T 1

2 AT

على بناي الفاسم جندي (فخر المو-) ٩ ٩ ٥ ٠

عنى بن احمد بنياس ١٠٨٤ على بن احد (نصرة الدين) ٢٧٣

عنى بن الجب بغدادي ابن الماعي ٢٢٧.٢٣ على بن اورب المقدسي (علا -الدون) ٢٤٦

على بن بزغش (نجيب الدين) ٢ ٦،٧ ٢،١ ٧

.401.100.108.128. AT 177 E. 7 + 1, 7 - A. 7 + 3 , 3 Y 1

.FST. TAA. TTS. FTV. FTS

عنى بن جعفر الحسني الريدي (انصر ذا الدين).

عنى بن العسين (زين العابدين) ١٤٠٣ ه. ١٤٥ على بن عمزة بن موسى بن جعفر ١٦ ٣٠١٣ ٣ على بن خواجةً كرماني(ابوالعسن) ١٨٦ على بيزروز إيهان بين محمد غنجي ۲۹۲ عنى بن سلار عادل ٢٤٦

على بن سليمان (رجو عبه الخفش صفير) على بن مهل بن محمد (ابوالحسن) ٢ ٣ ٤٠١ ٢ ٢

على بن عبد الرحمن الكتاني ٩ ٥ ٥ على بن عبد السلام (زين العبن) ٨٤٥ عسی بن عبدا امز بز جر جانی (قاضی) ۲۱۱ عنى بن عبدالفزيز الشيرازي ۲۰۰ ه

على بن عبداله (ابوالحسن گردويه) ١٠٠٠

. 10 A. 10 E. 10 T. 10 F. 10 .

117,401,417,417,171

عنى بن عبدالله بن حسينه الردبياني تسريز ي ۲۱۳ عمى من عبدائم من عبد الجباد خاذالي (ابو الحسن) EVELEVT.

على بن عبدالة الرومي (ابوالعسن) ١٠٧ عنى بن عبد المناث بن على (قوة الدين ابو معد)

منی بن عثمان ۲۰ ۱،۸۰۱ ۲

عبادالدين احيد ١١٤ عماد الدرج الأسشاطي ١٢٢ 0 TT. TEA. Y 17. TO A. TOY - 1836 عبران الشيء ١٨٠ عمر بن ابي النجيب الشيرازي (ابو عبدالله) عبرين احداثه فارالفته ٢٢٨ عبر من السعبال بنياني ١٨٦ عمر بن بهر البوشكاني (شرف الدين بن الركير) - 1 17 . F 1 A . F 1 Y . F 1 7 . F F Y اعمر برزقفر ۲۹۲ عمر بن عبدالر حمن قز وبني (سر اج الدين) ٨٦ عبرين عبد العزيز (خليفه) ٢٧١١٢٢٧٠٢٩ عمرين علم النامس قزوياني (حراج الدين) Mor. rot عمر بن کر مِدينوري شادي(ابوخاس) ۲۲۸ عبر من المبارز ٢٠٤ عمر بن محمضين على البيضانوي (قاصل إماء الدين) . T 90 : TO E . T + . T - 4 . + 4 & عمر بن محمد السهروردي (شهاب الدين) ٩٠٧. .1 ry. 171, Y3, Y0, Y . , 14 . TT4. FT3. 174. 173. 18A · アラア・アラス・ア・ス・ア・マ・ヤ・ス · 5 % Y . T o F . T T 1 . T F A . F T 1 . 2 1 0 . 2 . 7. 2 171.121.211 عبرين محمد بن عمر بن احددالكبرا ١٣١٠. عبر مرمظفر بروزيهان(شمسالدين الفرشي)

サイナ, アアス, アテカ

على برعشان هجويري ١٨٠٠ ٢٠١٨٠ ١٤ EVALEYY.EZ. على من عربشاه بن الميرانية ١٠٠١ عني بن عرسي ارجي ۲۰ غ عدر مرمبار كشاه ٥٠٤ على بن محمد ماؤردي (ابوالحسن) ۲۱ على بن محمد بن المباس التوحيدي (رجوع به الوطنان توحيدي). على بن محمد بن عبد الحبار ٩ ٥ ٣٦٠٠ ٣٦ على بن محمد شريزى (فقيه ارشدالد.) ۲۵، .TYT. TYP. Y90. Y 2 8. 10 Y على بن سمود بالباني (زين العين) ٨٦ ١ عني بن مسعود بن العظفر ١٠٠ علم بين موسى الحداد ١٦ على بن هند فر شي فارسي ۲۷۹،۳۷۰ على بن يوسف بن حسن الزوندي (نور الدين) على (ثاج الفاين أبو الكارم) ٢٠٠٠ والمراج و المراج و ال على الدياسي (ابو الحسن) ١ ٠ ١ ٠ ٥ ٠ ١ ٠ ١ ٢ AVVIATA على الديواني الواسطي ٢٤١٠٢٠٤ على الرضا (امام) ٢٠٠١م عنى السراج (شبخ) ٢٠٤٠٤ ه ٢ عنى الشهد (شيخ ۲۷۱) غاير النصار ٢٧٠ على العبوي الغازي (منطان نور الدين) ۴٠ على كلاه (زين الدين) ١٣١ على الكواري (رجوع بهابوالحسن). على الكو بأني (الشيخ) ٢٨ ٢٠٠٤ عام لالاي غزنوي (رشم الدس) ۲۴۱ عنى البيان (زين الدين) ٩٢ على غاني ٢٢٦ عبأو الموله على ديلتي ١٦٦

هارسيع غالب الفدوي (ايومسم الفدوي) فاظمه بالو دختر شيخ ابوعلى دقاق ٦٢ The Great my rich FF1. 11F. YA (, ing me) All I to TTV Ship فغرالدين إيراخت سيدني احمالكيير ١١٨ فغر الماين جار مردي (رجو عبد الميدار الحدير) فغرالفين فغرآ ورحوالجي ٢٨٦ فغر الدين (ملك) وحو غشوه باحمه بن ابر اهيم الغر الدين نوفاني ه ٦٩ نغررازی (ادام) ۲۴۰،۲۱۵،۲۱۵،۲۲۰،۲۲۰ 18 5,66 فر4 (نصري) ۲۱ فرخي ۱۱۵ فردوسي ١٦٥ فرؤدن ٢٢٩ * Y 7. 1 T 0. 1 1. Y 8 == 3 تصبح خواثي و ١٠٠ ١ ١٠٠ و ١٠٠ و ٢٠٠ و ٢٠٠ «የ ET. የተግ. የተባ. የተካ. የተቀ . 1 10. 1 1T. 1 7 0. 2 TT. TV E . 3 E 1. 8 T V. 0 1 V. 0 + + . 1 4 E الحضل بن جعفر (ابوعمر بصبر) ۱۰۱ وَصَالِ بِن حِبَابِ الحمجي (ابو غليفه) ٦ ٥ ٥ فشارين محمد (ابو احمد الكبير) ٢ ٩٠٤ ٧٠٤ ١ انضل بن بعيل الخبري (الوالمباس) ١١٥

غَمْالِ لَلَّهُ مِنْ الرَّاهِ بِهِ (مَلَكُ بِشَرَالُهُ مِنْ الْرَاهِ عِنْ ٢ \$ ٥ -

قشاز الله برابي الغيرابو القنجين ابي طاهرين

ابي معيداليهني الموقي ١٠٠

قضاراته النوريشني (عهاب الدين) ٩٠٠.

المناراتة بن الربيم ١٥٠٠

节长点

عمر ورمظه و مرمجه به ۱۹۰، ۱۹۰، ۱۹۰، غیمت الدین محمدوز بر ۲۷ عمر الزكي (خمس الدين) ٢٠١١ ٨٠١ م とうのにもっといてうていたびゅいとだひ - 14 - 1 AT - 1 - A : TY : Y (4 - 1 - 1) - a -ミスティアスティアスス、ディア、ドアド 1 1 1 (je. 2) , a عور الشهدي (شمر الدين) ۲۲۱ عمروبن العارث الجرهمي المعتق 18 agreement عمروبن الماس (صحابي) ٢٠٨٤ ا القمر ومِن عالمان (رجو عاصيبو به) عدر و بن عشان مكي (ايوعبدائله) ۴۲ ۰۰۶ ۴ عمروبي البت ١٨٨٢٨٢ عمروبي TAT (Fig.) see عميد الدين استدايزوي (رجوع به فسعدين تعمر) هامر ی شاعر ۱۳۵ شانيد الرؤسانه هده عبدى يى حنبه ١٠٤٧ م ١٠٤١ م ١٠٤٢ م ١٠٠٠ م. ** 37. 1 At. 1 Y .. 1 * 1 . 1 . 2 . t r A. T r t, r t r. r A r . r r l 04 - . 24 - . 200 عبرين شمي (عبدالارز) هه ه عبسي بزعم النعوى ١٦ عبسي بن عمله بن منصور (ابو العلام) ۴۲ ه. عبسی (نبی) ۱۹۱۰،۱۵۱ غازان شان ۲ ۲ ۲۰۰۰ ۲۰۰۰ د ۲۰۰۰ د ۱۵ د ۱۵ د ۲۰۰۰ غازى بن عبدالله ۲۷۱ تقريشاء (رجو عهجه) الدين) ۴ ١٤ STEAST - STOTET LEGIE Aliga ቸዚ∀. የጎኛ/ም · · Stronger Vages 3 غباث الدين ٤١٩ قبان الدين من محمد خوازر مشام ٤٥٤

قبسون تعلیه ۲۹ قبسوین ماصد منقری ۲۲۸ قبس اینی ۲۷۰

2

كاكيس (ابوالوقاء تاج العارفين) ١٤٥. ١٩٠٥، ١٥

کاوس بن عبداغه (شبخ) ۱۲٤ کنیرهزه ۲۷۰

کردوجین (خانون) ۲۸۳۰۲۸۳ کرشاسفیمین عمرشلکو (بها،العین) ۹۴۸.

> کرشاسف (شمسرالندین) ۵۰۰ کروشی ۴۲۸

کر پمخان(ته ۱۸۳ کر په خانون ۲۱۸

كبلتي ١٩٧٠٩٧٠٩

كبال العين احمعيل ١٣٦

کلایادی ۱۹۶

گمل|الدينين جملالدين ابوروح لعقدالله ۴۸۴

> كون[الدين (مولاة) 171 كوواديس ۲۶

-50

کب ۱۲۰۵۰،۱۰۵،۱۰۵،۲۷۵ کیمانو یا ۱۲۰۵،۵۵۵ م

j

لسترنج ۱۹۹۰،۳۸۰ و ۱۹۹۰ القان بن نوح السنائي (اغتراز الدين) ۲۹۹

٩

مار گویولو ۴۰۸،۵۰۳،۵۰۱ ماسینیون (لوالی) ۴۴۵ مالک (ادام) ۴۴۹،۲۳۶,۱۳۷۸

ئىشىرانلە (رىشېماللەيىن وزاير) ۲۹،۵،۱۸،۱۷ | قېسىيىن تىلىيە 9.5 قىسىيىن ماھىم مىق

غاشېلېزېزغياش ۵۷ ل

نقیه صائن الدین (رحوع به جسین بین عمد بین سمان)

فؤاد اول (ملك) ۲۲۴

غولاد بن خسرو دیسی ۳۹ ه غیروز آبادی دین

فبروزه بات المظفر ٢٠٩

ق

النائي بأمهالية وهمرروه

0 6 7,0 - 4.0 - 7 0 1.

فاسهبن حنزقين وسي ١٦٦.

فاسهبن عبدالبسري (ابومحمد) ۱۲۷

فاسهبن قبره الدالسي (شاطبي) ۲۴۱،۲۰۴

قاسم تمانی (دگار) ۱۹۳۰، ۱۹۹۰، ۱۹۹۰، ۱۹۹۰، ۱۹۹۰ قاطنی خان (رجو ۱۹۰۰سازین منصور)

Fil appli

فسد اسرشير از ۲۹۰

فننفث (خاتون) ۱۱۶

فدامة برزجعفر ١٩٥٥

فرضای (امیر) ۲۰۰۰ م

فزاجه (رجو عهابهر اميزيطوب)

فزويني (صاحب الفرالبلاد) ٢٠٤

وسي بن سرعدة ١٠٠١ ع

YA Jo Mari

انشقر الأنابكي (سيف الدين) ٠ ٥٥

قطباله بن ابهرى ۲۱۲،۴۱۲

فعنب العين عبسر ٢٠٥

فطب الدين النامقي الجامي ٢٩٧

قطبالدین مصری (رجوع بدایراهیمینعلی این محمد)

14 3000

والمتنادي ٢٨٤

فوزاء الدين عاجهي ٢٧٩٠٨١

کمه بن ابی الفاسم الراهه (مقدم الدین) ۲۹۱ کمه بن ابی نصر حمیدی ۲۹۰۹ کمه بن ابی صر الشرازی (ابوطاهر) ۲۹۷ کمه بن اجه بن زیجانی (ابوعید الله) ۲۸۷ کمه بن احمد بن ابی یکربن قرح الا صاری الفرطبی (ابوعید تکه شمس الدین) ۲۲ کمه بن احمد بن اسمول واعظ (ابن سمون)

کیدین احیدین جمیع الفسائی ۱۵ کستین احیدین عندان بن ایلاز فعبی ۲۹۹ کستین احیدین الفاسم (ابوعتی رودیوی) ۲۰۱۹ تا ۲۰۱۹ تا ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۹ تا ۲۰ تا ۲۰

محمدین احمدالسمر فیدی ۱۹۶ محمدین احمدالفسوی ۲۰۱۱ محمدین احمدالحدی (شهات الدین) ۱۹۶۰ ۱۲۰۰ ما ۱۹۳۰

محُدین احده مقدسی بشاری (۱، وعبدالله) ۲۷۵ ۱۹۹۵ محمدین احدمد مدار (مؤیدالدین) ۸۴

محدان احمداندوي ٥٥٩،٢٥٥

گرداین اسیعق بن علی بن عل بشانه (صحر العیمن) ۱۹۱۹ -

محمدين استعق الحساني (فاضي خرف الدين) ۱۳۲۵، ۱۹۳، ۲۹۲، ۲۹۷، ۱۳۵

محمدين المعنق (علامالدين) ۲۹

محمدین اصعف دو نوی (شیخ میدر المدین) ۱۸۴ محمدین اصعفالاً بزری (تاج الدین) ۲۹۹ ۱۹۵

محمدين اسمدين مظفر (بهاء الدين ابو المباذات) ١٠ - ٣ - ٢ - ٢ - ٢ - ٢ - ٢ حالث بن دینار ۲۰۰۲ مانث بن و بره ۲ مانون (خبیفه) ۲۸۹ ماوردی ۱۸۷ مبارات بن عدالمدی (خبیخ) ۲۱۰ مبارات الکمیسی (فطب المدین) ۳۷۱ مشهر بن احتمال ۳۱ مشهرین توریره ۴ مشهرین الفضائی (القیضی السیم) ۴۳۷

خبیبی مینوی ۲۱۱ مجدالدین بفدادی ۱۶ مجدسی ۲۱،۴۲۵ محدون ۲۷۰

محب آلدین الطبری (امام) ۱۹۹ محمدالآمای (شمس الدین) ۱۹۶ محمدالبارحلان ۲۵۵

محمدين ايراهيم (صاحب، ريخ کرمان) ۸۳ ۱۹۹۹

محمدین ایراهیم طبیعی (ملك شمس الدین) ه و ۷۰۳ و ۵

محمنين ابن يكربن با الذيجار (جمال الدين) ۱۸۳

محمدین این بکرین محمدالمقری الکسائی ۱۹۷ ۱۳۹،۱۱۵

معمدین این کر البنه ی (روح الفرین) ۱۹۹ محمدین این کر العکمی ۲۳ محمدین این یکر الغار اللی (صفر العین) ۱۵

محمد بن ابن بنگر الکسائی (ز من الدین) ۲۹۹ محمد بن ابن العسن بن روز به ۲۹۷

معمدين إلى الجدر العالي (قطب العين) ٥٨٠. ١٤٣٢، ١٢٢، ٢٩٢، ٢٩٩، ١٨٨

ه ۲۲،۵۹۷،۶۶۸،۶۶۵ محمدین ابی نافو ارس بن علی (عمویة بقال) ۱۳۰۷ - ۲۰ محمد بن بدو جاجرهی ۹۹ محمد بن بنجیر بن حسن الصوقمی ۳۱ ه محمد بن بنجیرهمداسی ۳۱ ه محمد بن حمفر بن محمد تعیمی تحوی (ابن اللجار)

محمد بن حسن الرجاني (ابوعبدالله) ۲۵۵ محمد بن حسن الحوهري (سندراندين) ۲۷۸ محمد بن الحسين بن هيدالله الأجرى ۲۹ محمد بن الحسين بن هيدالله الأجرى ۲۹۰ محمد بن بن محمد (جمال الدين سرده) ۹۳۰ ۲۵۲۰۱۵

محمد بن حسين بن محمد النيسابوري (ابوعهد الرحمن سمي) ۲۹۳، ۱۳۳، ۲۸۳، ۲۸۳

محمدین الحدیث العرضی بن احد ۱۳۹ محمدین الحدیث (قدم مشالحین) ۱۸۵ م ۱۸۵ محمدین الحدیث نعیم (قوام الدین) ۱۹۳ محمدین الحدیث النسابوری ۲۹۲

محمد بن حبدر (تاج الدين) ٢٠٣،٢٠١ محمدين خفيف بن اسكفت د(شيخ كبير ابوعبدالله)

. 2 3. 2 0. 2 2. 2 . . T 1. T A. 2. T . 0 2. 0 Y. 0 3. 0 . . 2 1. 2 A. 2 V . A 1. A - . 3 Y. 3 2. 3 1. 3 - . 0 Y . 3 - 2. 3 - Y. 1 - 5. 3 1. 4 0. 1 - . . 3 T T . 3 3 3 . 3 1 0 . 4 - 1. 1 0

.137.107.174.177.177 .770.772.777.777.137

. * * 1. * * 0. * 11. * * 7 1 . * 7 1

. ተሃላ. የሃ - , የኋላ, ኮጌል, ኮኦዲ

, £ 1 t , £ + 5 , T & t , T & t , T Y Y

7 Y 3 . Y A 3 . A A 5 . P A 5 . • 1 6 .

170, 700, 700, 700, 600

محمدين جبيل التبرازي ٢٢٩

محدثین داود اسبهائی (ابویکر) ۲۰۳ محمدینرافع السلامی ۲۶۰ محمدیا وفیمان(شمانیالدین)، ۲۳۰،۸۶

محمد بن روز بهان (شهاب الدين) ۱، ۴ ۴ ۸، ۳ ۴ ، د

محمدبینزگریای رازی ۴۷۷ محمدبینزیدبن حسن ۱۹،۳۹۹،۱۹۱۱ محمد بن سال به بن عمی بن حمویده الشیرازی (ابوعبدالله) ۴۷۶

محمد بن سعدان مفاریشی (ابو شیعاع) ۱۹۱۶. ۱۹۵۰ - ۲۰۱۹ - ۲۰۱۹ - ۲۰۱۹ ه ۳ محمد بن سعد بن الهربکر (اللبث عضد الدین)

۲۷٤،۲۷۴،۲۴٤،۲۱۸،۲۱۷ مخمصين سعندالدين محمود الفارسي (علاء العين). 1 ± 1

محمدبن-مبدين،مطهرباخرزي (جلال الدين) ۱۳۱

محمدین سلامة بن جعفر فضاعی (فاضی ابو عبدانه) ۱۷۶٬۱۷۵

مجملين المعلقي (شمس الدين) ۲۰۰۷ ، ۲۰۹۰. ۱۹۹۱ ، ۲۰۲۵ ، ۲۰۲۲ ، ۲۰۹۶

محمد بن الطاهر التريزي (الشبح (بو الله و ح) * ۲۰۶۴ ۲۰۹۶ ۶

مخدين العباس ١٦

محمدين براجها الجبار (ابومنصور) ۹۵۹

معمدین عبدالرحسنالسالحی (شهاب عابن بیشاری) ۲۴۰،۳۰۸

معمدين عبدالرحمن المقاريضي (أبوعبدالله) ١٠٢،١٠١٩ (١٠٩٠

محمدین عبدانعزیزین استعبل الأسکندری ۴ ه ۱ محمدین عبدالکر بدراضی (امامالدین) ۴ ۹ ه محمدین عبدالله (ایوعیدالله ین اگو یه) ۴ ۹ .

011

ا محمدین عبدالله بن حسینین عبدالله فزاری (قاضی)بوظاهر) ۳۲۰۰۳۵ محمدین عبدالله بن سلیمان العضر می مطین و ی

111 (- de-) 35 mar ! معمهان عيدالة بزمعمه القدم جائر الابحي محدر مفلقر (سعدالدس) ٢٦٩ (قطى الدر) ٢٥٢، ٤٥٤، و٥٤، مخدين الكشاه سلجوني ١٠٤ \$ 0 A . \$ 0 Y OPT John : NOF معمد بن نبدالله بن بحدي (ابوال کات) ۲۰ محلمان موسى (مبلد _) ۲۹۲ محمدين عبدالله العديني المكراني (نورة الدين) كمشيزموس ينجعف الالا Lon. Loo. tot محملاين موسى صفار ٢٠٩ مجمدين عبدالمُذَاهُو سي ٩٥٩ محمد من النجاز ٢٦ AYA (confelled (confeller) AYA معمدين عبدالمعسين الدوالس ٢٥٢ الكسير التعملان ه محمدين واسم ٦٢ محمدين عبدالواحدين عني ٨٠ عمدين يعقوب فعروز آبادي (مجدالمين) ۲۶۰ محمدين عبدالوهات قرويتي فاعداد ١٠٠٥. ** A. F * F. Y A 073.120.13T معملين عثمان العراطاني (فوزائدين) ٧٨٠ محمدين وسف القفي ٢٢ * + 1. 4 & Y. A + . Y A محمدين يوسف الناه ٢٣٢ المحملين عند [العزام الشير الري (البوعيدالله) محودبن ابي بكر ارموي ۱۲ ه 8 A A. 1 1 5 محودين حسن بن احمد كازروني خصيب معدمت بن علي بدياني (اميث الدين) ٨ ٨ ٨ ٨ ٨ ٢٠ عُودِينِ عَرَدُ كُرِمَانِي (ثانج القراء) ٧٠٤، محمد بن عمی بن عطبه (ابوطالب) ۱۰۰ محمد على بن على ١٧٦ محود شاء (المائلة فط اللاس) ٢ ٢٢ محمدين على من مسمو دبن محمد كلار وني بدأني 071 - 125 E EARLY (Malloy) بخدودين النضل ٢٣٢،٢٣٢ محمد على امام جمعة شيراز ٨٦ - F 21. 4 Y E . 1 9 1 . 1 1 2 . 1 7 7 . 1 7 7 . محمدعالي مغبر (مهندس) ۲۸۲ まちゃ.まつい.まって.まかて محديد عمر بن اج بكر الرفاهي (شمس الدين) محمودين محمد سير آنسي ١٨٥ 464,484 محمودين سمودين صلحشيرازي ١١١ مجمدين غالب الماء مع محمودالوزاق ۲۲ 417 July 2 48 290. EAT. 174.177 J. Sylvery - 11. عملين فاسهبن عملين العكم ٧٢ عمر السنة الوكسحسين بريامه مود فراديفوي محمقزوين خلال (سمنةالدين ـ) ١٤١٤ 中国中,中国委 AA - Tail at مر شدالدين عبدالر حن مؤرد ٢١ مخفير محمد ومصالر حمر المصني ١٣٧ عمدس محدشوي ١٤٥ 1 1 0 Sill عمد تحويس محدير ملكشاه ٧ - ١٧٠٣ على مسروق ١٠ عجدمر تضي بالكرامي الدهاه مسعود شاهير ادرشيخ البواحداق ٢٢٨٠٦٢

محمد بن صحود ببائل ۱۸۹

محمون مساحة الواسطى مع

مسعودين محمدين منكشاء (سلطان م) ۷ * ۲:

YATIKAA

\$ 1 V . 2 1 7 . 422-مكرين اعتبردعي الاا سنك إعدال عز التسرعيم الحرين ٧١ ٥ هـ ٨ ١٥ ه سأشاء ضر تقي الدين ٢١٥ ه منك اعدم شمير الدين محمد ٧٤٠ ملك سراالسن فشاراته ٧٤٠ منت جلال العين عيد الكريم ٧٤٠ مناك و كين الدين كمود ٧ ١ ٥ roy spot mailin منك الشعر أ- بهار ١٨٦ سك شبي المرين ١٤٥ OLV - Mulliage the منك فعر التربع البالا ه الملكافي المالدين عندالله لا ي ع مدلك معظم من اجالدين الالامان ع معت نظاء الدين بن سراج الدين ٧٤٠ منجماله يركمو دبن خاف بن احمد ٢٢٥ منفرين قبس ٢٣٨٠٢٠ منكو تيمورخان هولاكو ٣٨٣،٣٧٣ منگوقاآن ۱۲۱ المنصور بدر ابن خداش ۲۲ ه منسورين حمين اسدى ه ؟ ه منصورين كاسه أالها حنصورين محمدين يوحف بن الباس ۲۲۸ منوزين أمير ألبه ٤٩٤ موسی (حف ت) ۲۲۲ 1 Et mail in حوفق العبن محمدان عبدالرحمن ٣٣٠ موسى بن جعفر كافئير (النام.) ٢٩٧٠١٤٦ مؤمل بن محدق الجصاص ١٦٢ ، ١٤٠١ ٢٠٠ العواملة المصرر (شبط ــ) ۲۶۴

المهندي للله ١٨٥

مهدى خليفه ٧٧

مهجي وزير ۲۸۶

مسمودي ۱۹۰۲۸۹ مسلم صاحب صحيح ٥٨٠٥ أد١١ مسلم الصوغي ٢ مصطفى جواد ٢٢ مهليون عيدالمُصدوي شيرازي (مشرف الدين) 274,234 مندس بن عمر وجر هدي ٢٦١ حصهر من صداعة الازروني ٤ \$ \$ مظفر بيزروز بهنن الربعي (زين السين) + + ١٠ -Y 19.10 4.10 Y 1 A T. A Just ye has مظهر الدين ابوهم المصن بن محمود الزياداني مغير الدين عني ٢٢ ١٠٩١٠ TAO. TAE Jus 1 1/2 - 4 200-YAR.YAP.YAL Adias معروف كرغني الاالة معز الدولة دينسي ٢٤٥ معمر القرشي ٦٥ معين المدر الخدين البرائغير ٢١٧/٢١١ O ET.TIA معيب المرن احمد ٢٦٤ حمين الدين احمد المبدي ع مورني الدرن الهيدوك ٧٧ حمين المدين السندني + ٢٦٠ معين الدين محبود ١٠٠٠ ممنالدين هيةالله بنحسينابن محمد السمائي 146 حمين العين يزدي ٦٩ مفريضي ١٧٧ مقتدر خبيله ١٨٠ مقده الدين محمدين ابي القاسم الزاهد ١٦٦٠ مقرب العدرج الوالمفأخر مسمود للتدائده الاتارة مقرب الدين محمودين بدر ١٨١٠٠٠ ٢ مقريزي ٢٦١

.23

تأصر الدين عبدالر حيد بن طاهر (امحل) ۱۸۷ نامبر الدين عبدالله بن عمر بيضاوي (قاضي،) ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۱، ۱۱۸، ۱۱۷

. 4 4 1 . 4 4 1 . 4 4 2 . 4 0 4 . 4 1 1

T37. T48. T83. F74. F4.

ناصر الدين عمرين محمدالكبر**ي ۱۹۹** ناصر الدين كد ۱۹۰۰

ناصر الدين محود بن منحود (ابو حامد) ٧

الناصر الدين الله ۱۹۳۷ تاب الصدر (حاحي-) ۲۹۳

البحواحدين فتوال ۲۵۳ النجواحدين فتوال ۲۵۳

تجماله بن احمد بن عبدالصمد ۲۳۲،۱۶۰ تجماله بن احمد بن عبر خبوقي كبر ا(ابو الحناب)

.F . F . F . F . V . 1 F 1 . V 1 . Z A

804

نجم الدين اسفهاني ١٩

تعم المين الغباز ١٨٠٦

نجمالدين عبدالرحن ۱۰۱۰ تا ۲۳ ۰۰۱ تجمالد ۲۳ ۰۰۱ تجمالدين تجمالدين عبدالنفار قروبني ۲۰ ۱۸۷،۷۱

T 1.7

نجم الدين عبد الله بن محمد العقهاني ۲۳ ٪.

\$ Y \$

انجم الدس محدود بن ابر اهيم بن على كالذواني الحوالدين محدود بن ابر اهيم بن على كالذواني

4 = 1

نجماندين محمودين العمدين محمود ۳۰۹ م نجمالدين محمودين الباس طبيب ۳۲۹،۳۲۲ نجمالدين محمود افايه يدر قواء الدين عبدالله ۵۸،۸۷۰۸

نجم الدين گود (فقيام) ۱۹۰۸،۹۰ عجم الدين گود بنځمدا بن اسمد (ابو الفتوح) ۲۰۹۰،۱۸۹

نجمالدین محمودین محمد سردوز ۲۹۳ نجمالدین محمودمار قر آن ۳۷۹

تجبب الدين جعفره وعملي ٨٥

نجيب الدين على بن بزغش ٢٦٠٧٢٠٦٩، ٢٠٨٠٢٠١، ١٥٤، ٨٣، ٢٦٩، ٢٦٩، ٣٢٩، ٣٣٩، ٣٣٩، ٣٣٩، ٣٣٩، ٣٣٩، ٣

معجوانی (آفای حاج محمد آف) ۱۹۹۹ خشبی(ابواتراپ) ۱۹۹۹ ۲۰۱۹ سوی منشی (محمد بن احمد) ۲۹،۲۰۹۹ سیمزاند ن محمد بنیانی (ابوتیت الله) ۲۹،۲۰۹۹

EAL

عسر بن همزی کرمانی ۲۰۱۳ نصر المحکوری ۲۲۸ نصر قالدین علی بن احمد (سید.) ۱۲۴ عصر قالدین علی بن جعفر حسنی زیدی ۱۶۹ نصر ۲۹

> نسیراندین العدی ۲۷۹ نصیراندین:طوسی (خواجه) ۴۴ ه ندیم ۴۱

نظأه الدين اصمعيل بن محمد الحاكم بتدعى (ابرهبدالله) ١١٦

غام الدين عبدالدك ۲۱۲ غام الدك طوسي ۴۲۰،۰۲۰،۰

نورالدین الغفری ۱۹۸ نورالدین تبدالقادر حکیم ۳۹۴-۳۹۲-۳۹۹ نورالدین علی الطوی الفازی (منطان) ۹۳ نورالدین عمد خراطانی ۲۸،۷۸۰-۱۹۲۰

4 - 3

نورالدين تخد بن عبدالله البكراني الايكي. ٥ ٥ ١.٤ ٥ ٤

> نووی (امام محبی الدین) ۴٤٠،۲۰۰ تیکوالسن ۴۷۰

> > Alex

هبة الله بن العسن العلاف (ابو بكر) ۱۹۵۰ همبة الله بن حسين شير ازى علاف ۲۰ ۱۰۹۹ همبة الله بن حسين بن محمد السماني ۱۲۸ همبة الله بن بعبى الشير ازى ۱۳۲ هجویری ۲۰۰،۲۰۳ و ۲۰۰،۲۰۳ هزاراسیسینیکیر ۲۰،۲۰۳ ه هشامهن عمار ۲۰۰ هشام بن عمار ۲۰۰ ه هشام بن عمار ۲۰۰ هشام بن عمار ۲۰۰ ه هندوشاه بن سنجر ۲۰۰ هورو ویتن ۲۳۱ هورو ویتن ۲۳۱ مولا کوخان ۲۳۱،۲۹۰، ۱۹۵،۲۳۱.

> و راحدی ۱۳۲ه وجید دستجردی ۱۹۵ وساف ۲۱۲

. EAT. EAT. EAT. EVY. EVY بعبى التقفي ١٨٤ يعي الجلاء 1731 ١٧٤ يحيي بتحسان هده يعيى بن خالم برمكني ٧ و يحيى بن شف الخنقاني (ابو نصر) ٣٣٥ وحبى برزوه ١٧٤ يعبى بن صاره ٧٧ يعبى بزعبدا أوهاب بزمنده ٢٩ يعنى بن محود ١٤٩ يحبى بن منصور بن مظفر (ركن الدين) ٢٠٨ إهةوب يإفعين الدارا يعقوب بزحفيان ١١٦ معتوبين ليت سفاري ٢٨١٠ ٢٨١ بحري برامية الم ٢٦٧ ورسف الجورس + ١٣٠ يوسف بن حسن الساري (عز الدين) ١٠٠ ووسماوز العسين ٢٦٥

رو سرون عليب نجومي ١٧٠٩٦

٢ = فيرست أسامي بالاد

الأف

TELLEN TO ALERT SERVICE . P & 4 . 3 | P. 0 | . . 2 2 4 . T X Y 4 - 1 - - T The gradual TYY. 199 Gial Pri Jal TTY . P. . ! MAY Jogal 07 1 36 T 201 1 A & - 331 اران ۱۹ د . . ه د ، ۲ د ه 411 117 ASSIST LOTS, TALLY to High ارديا ۲۱۲ ارس (رود) ۲۱۰۰۱ ه T.T. DY Seeing ارض الروء ٥٠ الرجاحتين ١٦٣ ונפט דרי אדד. ברי ברי ברי ברי ازر الان (ازرادی) ۱۱۰ ELARLERTTSTITITT Jo. 1-1

احيالي ٢٢٤ Later tyt. tyt. tyt a just-TYY Ames 179 (is) sty . 179. 179. 170 The The The The STT.OFF

الفنه (اشنو الشنوية) ١٠٠٨ 077.011.772 Air اصطهالك ٦٥٤

28 30, 8 + E. Y - 1, 302, 324 .t . Y. Y & F. YYN, YY . YYF 4 T + 7 . T + 0 , T & + , Y A Y . Y & Y a 下きが、行きの、サヤム、アスヤ、ディ・ . EA . , EYS. EVS. E . 7. T . A . 6 5 -1 0 - 5, 2 5 A. ETY. EST

E N E 2 / / افر (ادر) ۲۱۰،۲۱۰ (۱۱۱) 117-14 + 19-2 1881 الماء على الشرقي ٤٤٥ 1 7 0 (6. 1) 34..0 4 ENT. FRY LIES Priva & Gal 19 pc 23

#17 A £ = 7. 4 A + 1 + E 3 gal 100,20T,74 (CC) 31

٠ ١ ٣. ٥ ١ ٣. ٦ ٠ ٨ ١٠٠٠ ١

اید چ ۱۳۳۰ ج خوا 1. 15 A \$. Y A . Y 1 . \$ & 1 . C F 1 . 3 A L .

. Y V 4. T Y 0. T T 7. Y - 1, 141 . PTT. TO E. TF1. TS0. TA. - 2 Y 4 . 2 Y 4 . 2 0 7 . 2 9 7 . 4 A F . PT1. 0 50. 0 - A. £44. £40 010,011

سراستنو ۲۲،۹۲۰ ۸۲. ۸۲. ۲۲،۲۲۱ ETYLES - PYS. TYS. TEV THE E MANUAL

والسالفدة في ٢٤٦٥،٢٤٦ و ١٠٠٥ م باب الخلج (حوق) ٩٠٠٠ البرالرمع ٢٧٦ السمنفر ١٣٤ الأستامدار علم 141.14 - 3,5% 1 . V (E. ..) & L ما ف قتم - ۲۹ 444 Man & W ياغنو (محلة) الباغ المبديد ١٨٣ ـ ١٦٦. + Y1, + 24, + 1A 007,201,017, TAT , L \$ 12 Jie - No. EDALTY'S SOT PER 276 pm בית בנו דאד. דו מור מם MERCH - A DON'T TYP, ITT. ITT lyle مختبري ٢٣٦ 064 430 444 3753.5 1 A 1 Mam . 1 A O. 1 T 7. 1 F P. 1 Y. 1 F V. 1 E , o £ 1. 0 + 7. 0 - 7. PFT. 1 7 A BOY, DIY A to making شداد (مديناليلام) ٢٦٠٢٩،٢٦،١٤٠ .1 PE. 1 - T. 14, VO. 01. 0 A. 0 V . 4 - 7. 4 - 1, 1 4 0 . 1 4 1 . 1 7 7 . Y F 7. T F Y. Y F 0. T F F. F 1 . .TAS. FAE, YTV. YOV. FOT . TIY. TIS. T. P. P. E. YAS . TY .. TEY. TE .. TTY. TT7

يججر البان

Y. 7 34

· E · E. TAR. TRO, TAE. TYP . 271. 277. 272. 217.2 . . . EAA. EAE. EAT. EVA.EYT 0 6 0 . 0 1 5 . 0 . 5 بِتَمَاتُشَامِيرِ اللَّهِ (العملون موسى) ٢٩٠٠٢٨٠ TVT. YAT. YAT بالعاشيج كيير (الرومنة الكبر م) ٢٨٠٢٧. .TTP. 43.AA.A . Y . . 70. 71 E . S. P. S. E. FYY وأسعر ه بلاد العدل ٢٥١ والاد مغرب ٢٠٠٥ بلغان (قرمه) ۲۹۵ EARLEHOLT IT Golde a - A. T & L day 0 5 7 (i. j.) notice بنمر (فله _) ۱۹۷۶ و ۲۷۹ و ۲۷۹ يو شکان (پشکان) ١٩٤٤ 102 4191 071,019.011.717 Street PPI latitude YES black + 7 0 . 7 Y 2 35 de tet Cities ورث (فيمة) ع ٥ ٥ ست البقلاس ٢٢١ ، ٢٤١ ، ٢٤١ ، ٢٦٧ . 171 ATT Children ay per-1 the 1 . 8 2324 اليش المالم ١٠٠٥ ・とソス・ア・ア・トラ で・イ・ア・ラン・ウミ しかい

1 A + . 2 8 A . 2 8 A

بارسی ۱۲،۵۰۵،۲۲۵ و ۱۲،۵۰۵ يالنگري ۲۷ ه

يشتكره اعه

ومرز وورة ٢٨٢ مه

يكن ٠٠٠.٥٠٠ .٥٠٠ يكن

TT & which

و ۱۲ (معجنو) وعجنو

TVO Sties

98 - 18 9 4 36.16

0 - 1 In

WIEL PIPE YOR ITTO A SEE

. TYY: TIF: TY1: TIY: TIY

. 20 - . 277. 779. 774. 777

0 1 1, 0 1 V

779 Post

تريت حيلويه ١٦٥٨م ٢٥٠٠ ١٥

تر کستان ۱۹۹

تركمتسنان ۲۸۲

نستر و ۲ ه

نسو تو نك ٨٠٥

111 34

نقرش (طبوس) ۲۲۴

ال بيشاء ٢٦٦ ١٨٧٤ ١٨٧٤ ٨٠٤

السيان ۲۲۲

18175

أودان بشت ١٩١

أوريثت ١٩١

EYE mg

توب (زود) عجم

جاريرد ١٦٠ ٢٠٠٤ هـ ، ه ه

* 1 7 de

جامع ابن المطلب ٢١١

الجامم البندادي ٢١٧،١٢٨

العيامير الجديد ٢٢٢

العامم المنقري ٨٩ ، ٩٠ ، ٢٤٨٠ ، ٢٥٠

TY . . 1 T 4 . 1 T V . 1 T + 31 man + 4

الجامد المثيق ٣٧ ، ١٥ ، ٨ ٩ ، ٥ و ١ ، ٩ ٩ و و

. TET. 174. 174. 17A. 17T

.TTT. TS -. YAY, TAT. TEA

EEA, E.A. TAE, TAA

الجامع المسعودي ١٢٨٠٧٣

جامع المنصور ٢٧٣

e - A soly

جدارال عه به مع

جيز طارق ٢٤٤

7 1 8 16 7

جرجان وي

BAYITE . A MAINA O. TYY JIJAC

جزيرةابنعم ١٩٤٩

جزيرةالغرب بالده

7 & 1 July

جمغر آباد ۲۷۷

140 OK8

جنديسانور ۲۸۹

جوبان ۴۹۸

جوزجانان ١٧٤

7 1 0 . 1 · · pipt

ERRITT'S SESS

جيحون ٢٨٠

جيران (گيران) ـ قاماً ١٩٥

جانكة جنو ٨٠٠

۱۳۰۵،۵۲۹،۵۳۸،۵۳۴ م.۲۰۵۰،۵۰۰ میزبان ۲۲۹،۵۷۸ خفربان ۲۲۹ (قلجان) ۲۲۹ خلیج از س ۲۹،۵۰۱،۵۰۱ (۲۹،۵۲۱ م.۵۰۱،۵۰۱)

خبل ۲۴۱،۲۰۶ خنج ۲۲۹،۲۱۰ خنیا (خبنگیای)۲۰۰۲،۰۰۰ خوارزم ۲۲۲،۱۲۱،۲۹۲۸ خواف ۲۶۲،۵۳۹،۵۳۸،۲۱۶،۱۲۰

خوزستان ۱۹۸۸ ۱۹۸۸ ۲۰۱۹ ۴۰

٥

دارائساده ۲۴۷ دربالأجر ٢٩ درجاليشا ١١٤ درب شير (علا) ۲۰ عام درېند خزران ۲ ه ه دروازة استهان ٤٢٧ دوازهٔ دولت شیراز ۲۷۲،۲۷۱ دروازة سنم ٢٧٥ دروازهٔ طونچی ۱۲۴ دروازة كازرون ١١٩،١١٨ دروازة كوار ۲۷۰ دروازة مهنس ۲۷۵ دریای چین ۲ ۰ ۸،۵ ۰ ۰ دریای عبان ۸۰۰ در بای فارس ۲۹۰ دریای مدیترانه ۲۲ دریای ۲۷ دریان در پای مند ۹ - ه دزاول ۲۸۱،۶۹۹

وزاك ۲۰۳

عند ۱۹۰۳، ۲۰۰۰، ۱۹۰۰، ۱۸۰۰، ۱۹۰۰، ۱۹۰۳، ۱۹۰۳، ۱۹۰۳، ۱۹۰۳، ۱۹۰۹، ۱

الحجون ۲۲۷ حضرموت ۲۰۹۰۱ ۰ حظیرةالنشایخ ۲۰۸۰۵ ۰ حنب ۲۶۱ حد ۲۲۱ حد ۲۲۱ حد ۲۰۲۱ ۲۰۰

0 7 4 + ol3 رزنان ۱۱۳،۱۱۰ 44 × 45 TATIYE plais 7 - F 31. T 36 3 فيتون ۲۰۰۸،۰۰ ازير كان ۱۱۷،۱۱۰ زير

AV oplan سايتون ٨٠٥ 4 V 4 4 حيدان ١٧ MIKINA John YAO Wines 18 - 182.184 (La) 4 jika سرخي ۲۸۲۸۲ه YAV. 19 A. 101 T. 1. T. + + () All La حبكة السجالين ٢٨٠ سكة المعرفين ٢٢٤ TIPOTATO TIVOTAL YA COME てしていてとと

> سعر قناد ۱۹۸۰۲۷۵ TYTITYY MAN 77. (5-) die حنجان (منكان) ۲۱ تا ۲۸ م ستجان زارة خواف ۲۹ ۱٫۰۴ و ۵ OTA VIL VIEW منكان بائين ١٠٤٨ منكان سنكلن زديك قصيترود ٢٩ه A 500 4 NA 444 سوق الاساكفة ٢٥٣

> > سوق الصفارين ٢٦٥

دعنك ع٢٢ دشتن (باوك) ١٦٤ 0 4 1. 2 10. 4 10. 4 1 V. 4 2 .

وهيائل ٢ ٣٠٠ دهلي ۲ ع ه ray pins

ŝ

ذي الإراكة ٢٣٤

رباط ابي زرعه ۲۴۸ وباط المبنى ٨ - ٤ رباط بسطامي فعه ونافذ بنجير ٢٩٦ م٢٥ راط دشت ۲۲۵ رباط الروزني ٢٧٣،٢٢٦

رباط الشيخ الكبر ٨ ٥،٦٣٠، ١٥، ١٤ ولأط مياجب ٣٨٦

> رياط فاروق ٢٨٥ وباط مهزبانيه ۲۱۱ وباطعقاريضي ٢٠٢٠١ TYA GATO MY

TENTS £ 77. 20 day رود (نسبة) ۲۹ه

ورديار ديلم ٤٧١ رودبار طابران ۲۲۴ رودبار أزرين الاغ رودار كلان ۲۷۱ رود مرقاب ۲۱۱

ETS.TAY 4-99 0 11 .1 A E +33

CONTRACTORION, TOLES

. PYA. PYE. PPP. PEV. PIL سومطرا (جزيزه) ١١٥ه . FFA. FFY, FFF, FF., FFY سومنات ۱۱ ل TIY. Ye sys je--براف ۲۱ ع سيرجان ١٩٩ حيدتان ١٨٠٠ 0+1 ----حين (قر ٤) ٢٣٦ EYE WHILE 170.07.07.0+, 10.18, A da 1154.116. 154. 152. 151 . T . . . T & T. T & T. T Y. T . . 4万まで1万万支。万万十、万分な、ティリ . E - A. E . O. E . E. T.A. TEI 1271,202. 12 .. ET4, E . 4 . \$ A - . E Y A . E Y & . E Y 1 . £ 11 07-, 0-4.294. 290 0 . 4 . cla Tills شانکاری ۲۷ شبکور ۹ ۽ ٥ شروان ۲،۲۸۲ ه ۱،۰۰۰ ه ۰ شوشتر ۲۳۳۱،۰۰۰ T11 - 5,5 ,6-

> 10 A. 0 7. 0 8. 0 . . 20. 2 . , P. T . j . x . YA. YY. YE. YY. IA. IY. I. .1.0.1.1.24.44.47.47.41.45 1117177 111. 1 - 4. 1 - 7 .174.177. 117. 117. 110 11 20,1 21, 12 1, 170, 172 .102.101.101.10., 129 .111.117. 174. 111. 101 ATTAINA TAGETATE TAL .r - 1.r - - , 1 44. 1 46. 141 21 · Julio 1 . 710, 711, 71 · , 7 · A, 7 · E

. # \$ % T. F & \$. F & 1 . F E + , F F 4 . Y TY. FT . . YOV. FOT. FOO . TYO, TYE, TYT. TYT. TYT . Y A E . T A F . T A F . T Y 9" T Y Z . + 41. + 4 · . + 44. + AY. + AO . + 47. + 40. + 48. + 48. + 4+ .T # 1. F . T. T. T. T. F. T. + 44 ・アミリ・アアミ・アア・・ アドラ・アドゥ · アロミノアミカ, かミカ, アミロ, ヤミャ . T 17, T 14. T 71. T 1 -. T 0 0 · TVA. TVA. TV · . TA4. TAY TAP. FAS. FAT. TAI. TYA . The . The . TAA. TAY, TAY ↓ € • T↓ € • • ↓ ♥ ₹ ₹ ↓ ♥ ₹ Å , ♥ ₹ ♡ . 21 T. 25 T. 29 1. 2 + A. 2 . Y . LTY. EYA. EYE. EY .. ELT . \$ £ A. £ £ 7, £ £ 0. £ £ T. £ £ Y · £00, £0 €. £0 P. £0 1, £0 . 12 Y 7 1 2 7 4 . £ 7 + . £ 0 A . £ 0 Y - E 1 - E A 1 . E A 1 . E A - . E Y Y .0 - 4, 6 44, 646, 647, 641 . 2 7 3. 2 7 A. 2 7 Y. 2 7 1. 2 4 . 10 17.010, 077. 070, 0FE ,00 Y,00 %, 00 Y. 0 EA. 0 EY 477,070,021,020,004

> 9 صاغرج (ساغرج) ۸۹۸ مبالحان ١٣٩٠

صيفهم ١٠٤٧٤٠٥

Ety limit

شعر کوم ۱۹۱

1 4 th Chia

6 4 3 July 3 9 --TTT stall som سيدا حج

Ŀ

طاران ۲۷۶ خرستان ۲۲۱ 5 2 x 3 - 5on the continue EXTIPAGES STORES

-F3F-FF4. F13. 111. A3 il ain A TY. EP .. EFT. TAT. TAY . 1 1A. 19V. 197. 190. 1AE . * Y A. P T. . 1 V. . 10, . 1 Y 077.007.002.007.004

> حنب ععه 18- -

ظ فلفار (بندر) ۴۰۹ T1 - 111 346

.1 ro.1 . r.1 . r.0 v. o . , 1 . jl . .133,10 · .174 .177 .14Y . YO 1, YET , TES . YYA , YYY TYITIF TALL YYE. YOU . ミ・・・サイン、アンド、ヤッス・ケッス . + 1 E. E. A - . E 1 5 . E - 9 . E - 7 00 - . 04 - . 040

> عراق عجم ١٩٣٤ عراق عرب ١٤٥،٥٤٥ 1 V 1 50 Tre (sije) same عباره ١٤٥ 41+ 542 F34 of page EYE Which

غياره ١٧٤ ع

11 - - . 9 A . 9 V . 7 Y . 0 Y . 0 E . 2 9 1 . A. 1 . E. 1 . T. 1 . T. 1 . 1 . 1 2 2 . 3 T Y . 3 T Y . 3 1 7 . 1 1 £ .1 A -. 1 72. 10V. 101. 101 - P 10. 1 1 A. 1 11. 1 1 1. 1 A. . የተህ. የተባ. የተተ. የነለ. የነገ . TTY, TOY, TOO, TES, TYA . T A Y. T A 1 . Y A . . Y Y 2 . Y Y T «የደΦ, የ«ዮ» የኢዲ, የኢጌ, የኢው ·下飞··下の人、下のま、下の・、下まち «የ V t . T V 1 . T V - . T ጊ 1 . T ጊ t . ET 0. ET +. E + 0. TAA. TYT . \$ 0 T. 20 1. 28 A. 2 TT. ETT . E V V . ± V 7, 2 0 A, 2 0 7, 2 0 £ 10 1 A. 299. 2 A . . EY9. 2 YA . O P A. O F P. O F P. O F 9 . 4 E 9, 5 E E, 0 T 7, 0 T 0, 0 T T 00A. 00Y. 0 & A. 0 & Y

0 + 9 , 1-13 1 4 4. 1 4 1 1 Lazi افتاك براي 411 W 3 TYV agt & 17 6 7 . 8 7 A . 8 8 7 . 3 3 2 . 3 + A L. 3

YVOITY & JAME

TV .. Fla فسيرجأن ٢٥٤ انشأ- القاضي ١٢٤ المستأول الألاا نورموز (جزيرة) ١٠٠٨ نو کین (ایالت) ۸ - ه

نيروز آباد ٢٧٢

ق

ق أرقو عد الراء ه أبر استأدمردان الله قرشيه امامقني الده أم قيات الدين 13 ه 0 64. EYE / LI j قراقة مسر ٤٧٤ ن انوره ۲۰۰۵ قر افوش ۵۷ 7 4 0 Di ji TAY OF LA

PVA. TEV. TTI. Y. I. Al .002.0TY, 0T1, £Y1, £Y1

TYV oldai أزينا اصطنعر غدا Tlyal- ini فلجنيا عاوه 127 75 OLY. TILLIAE Gigi أهندز ٢٧٦ فهادز مرو ۲۷۵ الهنامز تبشأبور ٢٧٠ rrr espi فيدار ه٧ فيرجان ددي

23

.11 A.1 . 0.74.71. 0 . . 14 39356 .EAR.EAO. EES. TST. 13E \$ A.V. كاحروب ١٠٥

ory Jack of

كالثون ٨٠٠ FYY Diet 0 y 5:5 0 65 (cos) S كريال ۲۱ ۲۷۰۹۰ FY1.1YEX.5 كرج ابودائب ١٤ 114 - 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 S .TVT. TOA. TET. TYA. 199 TOS. TSS. TSS. TAS. TAT . • 1 ጚ · 2 ጚ ለ, 2 ፡ 3 , የ ጊ ነ , የ ጊ · كرماندل مع ١٠١٠ ه E & 31 5 ra. mis TY1 35 TY1 Jus 0 1 T Shaif 00.00 SELL LATING کوبان ۲۹۸ THEN YEAR S.S. كولم (كويتوميا كيمون) ٨٠٥ Eline & A pila horas TV1 Carpent كرد سجاس ۲۱۲

TF7. T + 4. V1 4 915 295 741 See age 177 كيش - ۲۱ - ۲۰۱۵ ، ۲۰۱۹ ، ۲۰۱۹ ه BEA

کابس (رجوع به غشاه) کینٹ سو ۲۰۰

عی 19 5.15 5 Street Street

کنجه ۴۹ه.۰۰۰ کوتا ۲۲۸.۳۷۷.۱۹۱ کورستان عباد ۱۳۷ کیلان ۲۲۱

.

لار ۱۹۰۹ لارستان ۲۷ ارستان ۲۷۸،۲۹۰،۲۷۳ النکاه ۲۰ الکنهو ۲۰ الدی ۲۷۷،۲۱۲ الموی ۲۶۲،۲۰۸،۲۲۲،۴۹۰

P

ماوراه النهر ه ۱۹۱۹ ، ۱۳۳ ، ۲۸۵ ، ۳۳ ، ۳۳ . ۲۹۱

Tra modellas * + 4 sty 1 des مهرسة المالكه ٧٤٤ مدرسة المبنى ٣٤٩ مدرسة بنجيرخوزي ۲۹۸،۲۹۹ ۲۰۰ مدرسة عيين كيائيه ٣٧٩ المسرحة الرشوع ٢٢٣ مفوسة زاورة الاحها مدرسة سرخاب ٢١٢ معرسة شاهر ٢٨٣ مدوسة عضيته ٢٧٩٠٢٧٤ و٢٦٢٠ منت مدرمة عمده ٢٧٤ مدرسة فنزابه دادع مدرسة فخريه ١٦١ع مدرسة قزاره ١٠٤٠ ٢٠٢٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ مدرسة تواميه ٢٧٩ مدرحة كرمانشاهه ١٩٩

EEV exylV in see

مدرسة عمداه ۲۰۲ المدرسة المسمودية ۲۱۷ مدرسة مقرب ۲۹۰،۳۹۰ مدرسة مقرب ۲۹،۳۹۰ مدرسة مقرب ۲۹۰،۳۹۰ مدرسة مقرب ۲۹۰،۳۴۹ ۹،۳۴۷ و ۲۲۳، ۲۲۳، ۱۴۹، ۱۳۳۰ مدرسة نظامیة ۲۳۳، ۲۲۳، ۱۴۹، ۱۳۳۰ و ۲۲۳، ۲۲۳، ۱۴۹، ۱۳۴۶

مسجدالجنازة ۱۳۹،۱۳۷،۱۳۹ مسجدالفخری ۲۸۳ مسجد نارك ۲۰۱

مسقط ۱۰۹

ቀደ-ሃ፣ ፕለሃ፣ ሃሃሃ፣ ሃደደ፣ ለጌ መ_መቷ። ቀፑል፣ቀየ •፣ቀየል፣ደዋዮ

مشهدا- كالوم ۲۷،۵۸

مشهد حریسی ۲۱۵ مشهدالماندات ۲۸۷

مشهد دمروف كرخي 191

. Y £ Y . T Ł E . Y £ T. 1 1 1, 1 A Ł . T Y Y . T 11 . Y Y E . Y 1 7 . Y = Y

. T T E. T . Y. T . T . T . o . T T .

. E Y 9. E Y E. E Y T. E Y F. T 5 *

** * * * * * * * *

8 & V. £ 8 %

* 14.027.1 * * * **

تهرآياد ۲۹۷

Year Lyb

نهاوند ۲۲ ه ۲۰ م م

الرجيز ٢٧٦

* 7 + , 0 P Y, £ 7 7 . £ 9 4 . F A Y

9

وادي الحمي ٢٠٠

. 0 & 0 . 0 E & . & TT . T . E . 1 T = lz ... 1 g

a 4 V

وهران ۱۲۷

A

مير ۱۹

17 /24

T 4 Y 11 %

0 1 V 10 + 9 . 1 A 0 3 go a

هزل ۱۵۰

ELBITYYIER ADDA

ETALETY, ETT, TTO, TAT Glas

هندوجين ٥٤٥

. 433. 474. 474. 474. 444

10 - 7, 0 - 1, 0 - 1, Etg. Ptv

0 EA. 0 ET. 0 - 4. 0 - A

5

PARITA - MYELLALIS

EYELLAND . ALTTIFYTITE OU

مغرب ٤٧٤

مقابر المعملي (كورستان)۲۹،۳۹،۳۹،۱۰

£ 1 0

مقبرة إاب اصطخر ٤٠

مفير قانفتو به ٧٠

المتبرد الباهنيه ۲۷ - ۱۹۰۹، ۹۶، ۹۸،۹۶۰ و ۱۰

. 4 4 7

ATYLL . . . TY per & pie

متمرة شأه سنجان ٠ ١ ه ١ ، ١ ٢ ه ٠ ٢ ع ٥

مقيرة متذريع قسى ٢٩٩

مقبرة هفت تنان ٩٠١

147 abis

1 8 1 . ET . Y 9 . Y Y . 1 7 . 7 3 . 1 3 1.

, የ± +, የዮ - , የየγ. የ ለሕ. የዮ ጓ

.をヤキ,とソミンミアド, アミキ, アカル

084.0.5

1 - 1 31 5 m

FERILAR juga

6-9-6-60

مهندر ۲۷۰

مياناريون ٥٥٠م، ٩٥٥

TAT Ligar

ن

EARITT Ago

ابنت ۲۱ ۲۰۱۰ م

الخجوان ٩٤٠

FFY 🗀

۶ - فورست اسامی کتب

الق

اربعین نواوی ۴۴۰،۱۱۱ الارشاد (روزبهان البقنی) ۴۶۶ ارشاد شیخ مفید ۲۸ الارفاد فی شرح الارشاد ۲۰۶ اساس البلاغة ۴۳۰، ۲۳۰ ۲۷۰۵ ۱۰۲۵.

اسامی دهات کشور ۴۰۳ فسامی الستایج ۴۳ فسباب فالازول الوقاعد ی ۴۳۰ الاستدراج والاندراج ۴۶ الاستدکار ۴۶ اسدالنابهٔ ۲۰۱

اسرار التوحيد في مقامات الشيخ ابي سعيد ١٩٠٥ - ١٠٢٨ - ١٠٢٨ - ١٠٤٥ - ١٠٤٥

اسرار النكاح ۲۷۷ الاشارات الالهيه ۴ « ٤٨٣،٥ م اشارات في الكلام (لابي الفضل التبريزي) ۲۰۸

اشارات الواصلين ۷۰ اصطلاحات صوفيه (از عبدالرزاق كاشي) ۱۰۰۱۱ه

اشانة الشمس ٤٤١ الاطراف نياشراف الاطراف ٣٠٥ الاعجوبة ٣٠٢ الاعلاء بسيمة النبي ٣١٤ الاغانة ٣٤ الاغاني ١٩٥ الاغاني ٢٩٥ الاغراب في الاهراب ٢٣٧٤

مهامراب مي المعرب محمدة من الافارة في النحو ٣٠٤ الانساح في شرح الابضاع ٢٠٤ الافتصاد ٢٤

افرب الموارد - ۲۰۶۵ ما ۲۷۰ تا ۲۵۰ تا ۲۵۰ تا ۲۵۰ تا ۲۵۰

الامناع والمؤانسة ٢٠٥٣ ع الانتمار في معرفة قراء المان والابعبار ٢٠٤ الاساب (المسماني) ١٦٠ - ٤ - ٤ - ١٠٤ ع. و ٩ - ١٠٧ - ١٩٠ م ١٠١ - ١٠٩ - ١٠٩ و١٠

. . TT. EA1. EAA. EYZ. 1YF

007

انوازالريم ١٠٠٠٠٠٠٠٠٠ انبس القنوب ١٩٣ الابجاز فيالنجو ٢٠٤ The particultings ! الاجاز والاعجاز (الشالع) ٢١٤ الايضاع (لابي على القارسي) ٢٠١،٤٠٠

يا أورة العاب لاهل الايب ه ٢٧ ERFLERFLERPORTIFA PARTE Y1 Jack يعرالعاوي ۲۱ بخاشح الازمان فيوقاته كرمان ٢٤٩ بدائد سدی ه ، ه البرخان في معاني منشابة انفر آن ٣٠٠٤ يرهان فاطع ١٩٢ 417 30-A بستان الساحة ٤٧١.٣١٢ 87, 2,24

EAT. OT Shall بفية المرتاح ٢١٠٤١١ بغية الوهاة في طبقات الثجاة ٣ ٥ م ١ م ١ - ١

141.1A1.12Y.1 Y. البيغة في تاريخ المة اللغة ٤٠ بلوى الانبياء ٢ \$ eelitat dimy 1-44 1777 177 T 340,010.011.11Y mel

ببان التساوي في شرح العاوي ٢٦٤

it = 160.147.08.08.10 1.03 4. . 1 11. 1 10. TT 0, TT 1. TOT 00 A, EV . שניאן דנ משב צאורדו בציוידי ESY. FOR. EYE

تتربح ابن خلکان ۲۲۹ تاريخ اصبهان ١٣٢٠٤١ تاريخ الاسلام ١٠٤ تاريخ بغداد خطيب بغدادي ٢٠٢٨.١٦. £ 1 1 . T A 1 . T A + . T 0 T . T F F . 1 A ٤٧١, ٤٧٠, ٤٦٨, ٤٦٦

تاريخ بغداد اين النجار ٢١٣٠٠٠ ٤١١،٣٤٠ تاريخ جديد بزو ۲۹۲ تربخ جهان آرا ۲۰ ه تاريخ حافظ ابرو ١١٤ الربخ دمشق ۲۲۳۲۲ ف تاريخ السلجوقية الماد الكائب ٢٩٩٠، ٢٩٠.

تاريخ سنجوقية كرمان عمدين ابراهيم ٢٨٠

تاريخ سيسال ٢٨٦ تاريح عسى حافظ ٨٠٢٩٩١ مع بازيخ قارس (المحمدس عبدالعزيز الشيرازي) EARITO

> تاریخ قرشته ۲۸۰ م.ه أاربخ أرن هشتم ١٢

تاريخ كرياس ١٦٠ ٦٨٠ ١٩٠ ١٠٢٠ ١٠٠٠ . £ 1 Y. PT. P. PES. PYE. P+ 1 0 + 7. 0 Y +, £ Y 1, £ Y 0

تأريخ مشايخ فارس الأفقيه صائب الدين ٧ ه ٠٠. . YYE. YYA. 173, 17Y, 1Y1 FAY.YAG

الربخ شارج نارس ١٤١٤ ١ تاریخ نیسابور (لاییعیدانهالعاکم) ۹۹۶ تأريخ وصاف ۲۲،۲۹،۲۰۱،۲۲۲،۲۲۲ . * - V. * 4 7 - FAT - FT E - FT 5 .TO E. TO F. TEA. TET. T.A . ६ ዮዮ. ዮሊፕ. ዮጌነ. ዮጌ ፣ . ዮ० ፣

, t TT. ETT. ETT. ETT. ETT. المذكرة المحدثين ١٩٢ . o r . , o r . , o ; v. o . + . E r 7 * \$: . * T E ترجيه طنةات المبوقية ١٣٢ . الريخ علال الصابي ٢) ترجه الموازف ٢٣٦ الربح بالعبي ٢٦ - ١٦ ، ١٨ ، ٢٦ ، ٢٩٠ . ترجيع قول الشافعي بالعاليل ٢٤٤ الدربع ٢٧٢ تبصر ذالموام ٨٥٢ التمرف ليشمب لغل التصوف ١٤٥ البصر الدواك والملاطبين ١٩٢٠١٩٢ أمريقات (المجرجاني) ١١١ عيين كدت النفري ٢٨ . . ٠ ، ١٤٨٠ . ١٤٨٠ تنسيرا بوالفتوح رازي ه٢٠ 00 Y. 1 Y 3. T Y 0

البان ٢٢٦ انبة صوان العكمة ٢٣١ AT family again : جارب الأمم ٢ : ٢ : ٢ - ٢ : ١ ؛ ١ ؛ ١ بجارب السالب ١٨٤٠ ١٤٠٤ ٥ ١٣٠٤ ٥ اجريد احماء المحالة ٢٤٢ النجي في البناءات ١٣٠٤ ت النجويد (لابرانهلا الهمداني) ١٦٤ orracillation of 198 18 - Ni sisci النعفة العسنيم في إلفو الغالسنيه ١٤٤ تحفة العنة أبه الى حشرة الخلفاء ١٨٥ تحقة الد الاجل ١٧ ع

المعلقة المرقان فرف كر الشبخ روزيهان الغالم . TEA. TEA. TEV. TIZ. TEO . Tot. Pt .. Ptq. Pot. Fo. > TY. > TY. + 1 + 1 TT. TYT

تعفة الكرام في بحر الاسم ١٩٢ المعطة المعدرات معالا تجفة الناسرة ٢٠ التدوين في الحارقزوين ١٨١٠٢٩٦٠٢٠ 401.00 2 0 7 1 . ET A. PTE. TYE. EA - UNIS S &

الله كراء دوانشاه ٢٠١٢ كا

تذكرةالفراءة والدعاء والاستغفار ٢٠ ت کرد عفت اقلیم ۱٬۵۵۱ ه ۲۰۱۵ ه تفسير بيشاوي ۲۹۳، ۱۱۲، ۲۲۳، ۲۶۴، T40.541.725.74 .

تقسير الفرآن (لابن ايي سريم) ٤٠٧ النفريب في النفور ١٣٣٠٨٥ تغريط الجاحظ ١٨٤ القوامها المدان ١٩٠٩

تابيس ابيس ٨٥١٤٠٩،٩٥٥ مه الخيص الأنار في عمال الانطار ١٢ ٥ ٢٠٥٠ ٥ .

> تفخيس البيان في تختيس الإبدان ٣٣٦ تنغوس سلاح المؤمن ٢٦٤ للغيس في الاذكار ٢٩١ التخرس في الفقه ١٠٠ ع شخيس التواعد ٧٧

للغيس معجم الالفاب ٢٦٣ ، ٢٩٥ ، ٢٣٥. 0 TY. 0 T 7. 0 T &

النلويح فيشرح المسابيع ١٩٢ تواللالها تواللالا أأغليه والاشراف ١٩٥ تنقيع العبارات في توضيح الاغارات ٢٧ تنوير النصابح فيغر النصابح د٢٧ اوضيح العاوي(ايهرام بن يعقوب) ٧٧ توضيح الحباوى فيالفته لقطب الدين كمد والقالي عاوي

۱۹۱ جهانگشای جویش ۱۹۱۸،۱۲۱،۰۱۸

7

-الات وسخنان شبخ ابو-عبد ۲۸۲،۲۸۲. العاوی الصفیر ۲۹،۰۰۱ ۸۷۰، ۲۰۰۰

حاوی الفتاوی ۲۰۰۰ اتحاوی فیعلم التداوی ۲۷۸٬۲۷۷ الحاوی الکبیر ۱۹٬۳۷۷٬۱۸۷٬۷۱۱ حبیسالسیر ۲۶۹٬۲۱۲٬۵۷۲٬۲۲۲۶۲،

07 .. 27 .. 2 + A. 27 0

العجة (كتاب) ١١ حوز الاماني ٢٤١،٣٠٤ حقابق الاخبار ٢٤٤ عليةالافاضل وزينة المعافل ١٩٣

000,018.641.64.

العمامه (لابي تمام) ۲ ه.۸ ۲.۵ ، ۲ ،۷۰۲ م. ۱۵ ه

العوادثالجامة ٢١،٤٩٨،٤٩٣،٢١٥ عواشي المحرجين وبعضي الكنب المبعة ٣٩٤ عواشي الكثف ٣٩٤ حياة العبوان ٣٤١

خ

توضيع السبيل في الجرح والتعديق ١٩٣ توطيع كشاف ٢٣٥ توضيع منهاج الاصول ٢٧ تهذيب تاريخ دمشق ٢٨٠٠٤٦٨ تهذيب النهذيب ٨٦ تهذيب الكشاف با تنتيع الكشاف لعدني... الدين ابي الخبر ٣٦٠

التهذيب تنفراه البغوى ٢٩٤ البيمير في النفسير المعمود الكرماني ٢٠٤

تنب الوزيرين ٢ ٤٨٣،٤٨٢٠٠

ىب العربين نىردالعرنة قىشجرةالغرفة ٢٣٨.١٩٣

 $\overline{\subseteq}$

جامع الارشاد ۲۳ جامع الاصول ۲۰۴،۱۸۶ جامع التوازريخ ۲۸،۲۹،۲۰۲،۲۰۲،

> حامع التوازيخ حسني ٢٠٠٤٥ جامع المحجع دارمي ٣٢٧ الجامع المخمص ٣٢٧٠٢٣

جامع المناسك ٦٣ حفر افياي تاريخي حافظ ايرو ٩٤٨.٣٦٢ ه جغر افياي آفلي مسمود كيهان ٢٩٤٠٤٥ ه التصم بين الصحيحين ٩٠٥٨ د ٢٩٤ الجسم والتفرفة ٢٤ والجمهرة في الغة ٩٨

جنگ کتابخانهٔ نجنس (شنارهٔ ۱۳۳) (۹۰ جنگ کتابخانهٔ ملک ۹۷: حنگ منطق بآنای باسانی ۳۲،۰۲۳ م جنگ منطق کتابخانهٔ مجلس(شنارهٔ ۲۹۱)

817

جوامع انقطالف في تخارات الطوالف ٢٧٠ جواهم الكلام ٦٧ انجوع وترك الشهوات ٤٢

4

دارة العارف اسلام ١٨٤٠٠٠٠١٥ دار السلاء في مماز الاسلام (الارسمين)

الداعي الي ودا فالدنيا ٢٠٠١ ٢ دانشىندان ﴿ دَرِبابِجان ٢٠٣١٢ ٥٠١٥٠٠ درة التاج ١١١

وازال والانفيان مناف المصاب ١١٠٤١١ المور الكامنة ١٨٤ ، ١٢١٤ ١٥١، ٢٢٢، . £ = 7, £ = 2. £ 1 Y. £ 11. T 47 . . 1 . . 1 A Y. E A . . E A . . E O A

المرؤ المنتورم في السنين المأثوره ١٠٥ T.Y STEEL LLYS دول الأسلام ٢٦٠٠٢3 ديوان بايطاه هاه ديوان حافظ (طبدوزارت، منگ) ۸۸ ديوان حسان ٢٠٢

دروان حضرت امير ۲۹.۲۸ ديوان رهيد بن بنجير ۽ ٣٥ وبواز شاهشجاع ٨٥٤ ديوان شمس تبريزي ۲۰۳ ديوان طرماح داد ديوان طفيل غنوي ١١٥ دروان السارف ١٤٠ ديوان منسوب بيايا كوهي ١٦،٥٦١ ٥ دروان منسوب بعضرت تدبر ۲۰۹،۱۲۲

ذغيرة الماد ليوم المعاد ٦ ه ذعل تجاوب الامير ٨٢ لأمل جامع التوازيخ ١٤٤، ١٤٤ ذیل جهانگذای جرینی ۲۰۱ فبل والرة المعارف اسلام ۲۴۰ دِّيل المعارف في أز جمة الموارف ٢٤١

قبل نهر ستنسخ فارسي موزة بريطانيه ١٥ ف

رجال الوعلي ١٠ وجال احتر ابادي د ٤ وعلة الربطوطة ٢٣ ١٤٤٤ ١٤٢٩ و ١٤٩٨ ع

044.01 -. 0 - 7.0 - 2

الرد على ابن رزمان ٢٠ الردهلي الورسالم ٢ ٤ Er Ellis Y3

رسالة الاندر في روح القدس ١٤٥ الرسالة البالغة في الاجتهاد ٢٦٤ رسالة النسبة ٢٩٤ الرحالة التلجيه ٢٧٧ وسالة السيمة ١٩٦١

رسالة الفعوة والترغيب ٤٣٩ وسالة الشبخ والغاب ٢٠٣٠٢٠٢ رسالة في قضية العلم والعلماء ٧٥ \$ الزحالة في معتبر القول ٢٩٣ وسألة القدس وعاوره الا

· TA· TTE. TTV. E E. TA CO. STERLEY . £ 71. £ 7 - . £ 7 A . T A & . T A 4 . * 0 £ , 0 0 1 . 0 1 £ , 0 1 T . £ Y T 009.000

بالرسالة المنظومة فيماجل وابحرم ٣١٣ وشف الحالج الإيانية في أشف الفضالج B. S. William

الرشيدة ٢٧٧ الرعابة العقوق الله ٣ ٤ (كاب) الروح ١٠١٢ (روح الأحباب وروح الالباب ٢٧٦

روضات الجنات ۲۰۱۴ و ۲۰۱۴ ۱۸۴۰، ۱۸۴۰ ******* EY+, £74, *F7

روش الرباحين ۲۲، ۱۸، ۲۲، ۴۴، ۴۴، £Y -, 13 7 A. T 0

روضه الرائض في علم الفرائض ٦٢ روضة الصنة ٢٠٠،٤٦٠ روضة المناظر، ٢٦٠ الروضة (المناوى) ٢٠٠ رياض السارة و ٢١٢ رياض السارة و ٢١٢، ٢١٠ ، ٢٨١، ١٣١، ١٣٨٠

> ز ادالهافر (لابیالعلاءالهاهانی) ۲۹۹ زیمنالاحناف ۴۴۰ زیمنالادراک نیمینهٔ الاقلاک ۲۳۹ زیمنالتوحید ۱۹۳ زیمنالتوحید ۱۹۳ افزیدهٔ نیاطادیت سیدالمرطان ۵۰ افزیدهٔ نیالتسوف ۲۳۵ زیمره ۲۰۳ زیم سنجری ۸۳

السامی فی الأسامی الا السامی فی الأسامی فی الأسامی الا ۱۹۹۵ سامی (عراقه ۱۹۳۱) ۲۹۲۹ می سیر الفرافیح فی الا حاجی ۲۰۹ سیر الفرافیح فی الا حاجی ۲۰۹ سراج لفتوب ۲۰۷ سراج السوك (المطرطوشی) ۲۷ ه سراج السوك (المطرطوشی) ۲۷ ه سفر نامهٔ توزای ۲۷۹ سفر نامهٔ مربرسی سنزیکس ۲۷۹ سفر نامهٔ ماز كوپولو ۲۰۵، ۲۲۱ مه ۲۸۱ مه سفر نامهٔ ماز كوپولو ۲۰۵، ۲۲۱ مه ۲۸۱ مه ۱۸۵ مه سفر نامهٔ ماز كوپولو ۲۰۸، ۲۲۱ مه ۲۸۱ مه ۱۸۵ مه

صلملة الذهب (ازجامي) ٤٠٠ حبوة الباشقين + ٢٤ سود القرب ١٠٠٠ و٢١٩ سبوة القلوب ه ١٠٠ صعط العن التحشرة بالشباء \$ 1 1 1 1 1 1 سترو الرواما جهالم ه سنن ای داود ۸ ه استن ابي مستم الكشي ٢٢٣ منن زمنی ۲۲۸،۴۸ سنن دارمي (الجامع الصحيح) ٨ ١٤ ٣٠٢ سنين ندائي ٨٥ سياق (درتاريخ نيشابور) ١٩٠٤٨٥٠ rea registra YEY BALL سيرة ابن القناد ٤ - ٣ - ٥ - ٣ سبرة دقطان جلال الدين منكبرني ١٠١٠ سيرة شيخ كير ١٠٥١ ١٢٨٠٠ Marilo Y we will I thank السيرة الكبرى ١٥٧ ، ٢٢٠، ٢٢٨، ٢٢٠

00 A. 00 Y. 00 .. 0 % Y

£

شرع أكليات فانون ابن ميثا (انتطب الحابين الشيرازي) ۱۱ (۲۲،۲۹۸،۲۴۷،۱۱ شرح كليات فانون ابن حينا (للفطب العصري) شرح الباب ١٠٤٠ ١٠ شرح المختصر لابن الحاجب(لابن الخلخالي) شرح تختصرلابن العاجب (للابجي) ١٧ شرح المغتصر لابن العاجب (المجه الدين 178 (w. 71.00) 173 شرح العماليج (لابن الخنفائي) ٢٦٤ شرح العماريم (اجمال الدين المصرى) ٥٥٠ خرح المعباح ٢١١ شرح المطالم ١٧ شرح البقنصد العنفير ٦٧ شرح المقااح ٧٧ شرح المقتاح (لابن|الخنفالي) ٢٦٤ شرح مقامات حريري (اجمال الدين المصري) شرح العلمعة البرحانيه ١٧٨ شرح المنظومة في القرائض ٢٦٤ شرح المنهاج (لعلي بنزوزيهان الخنجي) شرح النتهاج (المعبد بن تصراله الدامغالي) شرح المواقف ٧٧ شرح نهج البلاغه (لاين ابي الحديد) ٢٠٠. 2 44.00 الشرع بالهيم الاحكام ١٢ شرف الفقرا المتعققين عبى الاغتباء المنققين شمل الايمان ٢١ الشعراء (لابن نشيه) ١٠٥

شذاء المدور ٦٢

عقرات القعب ٢٦ ، ١٨٤، ٢٦ ، ٢٢٥. IETV. ETT. TTO, TET. TTA * { * . £ V * . £ 7 Å . £ * 7 , £ * . شرح آوات البحث ١٢ عرج الإيشاع (لايناييمريم) ٢٠٠ شرح النابغيس (لابن الغلغالي) ٢٦٤ شرع التوضيع (لفطب العين عمد الغالي) ٣٣٤ شرح جواهر الكلاء ٧٤ شرح حال ابوسيمان منطقه مجسناني ٤ ه ت ج العجب والاستار ١٤٥ شرح الخلاصة ١٥٢ م غرح ديوان منسوب بعضرت امير (ازميرهي) عرج السنة ١٩٥,٢٩٤ عر شرح الشاطبية (لدعب الدين حمار الموصلي) عرح شاني (للرضي) ۲۲۵،۲۹۲ ۲۷۰،۳۱۲ شرح القامل لابن المقسر ٢٩٤ شرع سيميغة سجاديه (السيدهنيخان) ۴۰۰ خر جالمبون ۲۲ شرح المطواسين ١٤٠٠ شرح الطوالم ٧٧ هر ح المقالد (لبندالصدين عثمان البحر آبادي) شرح القصول ٢٧٧ خرح القشائل ٢٤ خرح الغوالدالفيانيه ٢٧ خرج قدملاني بريعالاي ٧٠ شرح قصيده اشكنوا البه (شرح القصياء فالحميديه) . * 1 %. * 1 Å. * 1 Y. ETT. ET * شرح القسيدة العيسية ١١٧

شرح تو اعدالجنائق ۲۷

عرع|الكانيه (الرشي) ٤٤٠

التكواد عني الكانيه ٢١٠ الشهاب في العكم والارآب ١٧٦.١٧٥ ** A, EY, E 7, E & , E - , T A, E will 31, A 2, . 77. 7 - , 07. 0 2 , 0 7 , 0 0 , 2 9 AA.AI.A .. VE. VT. YT. Y. . 1 - 7 . 1 - 4 . 1 - 7 . 1 - 1 . 4 4 . 4 7 . 1 8 5 . 1 1 A. 1 1 0 . 1 1 E. 1 1 1 11 F 1. 1 FV. 1 F 1. 1 F 4. 1 F -1120, 127, 127, 121, 12 -.101.10 .. 121.114. 127 . 171. 10A. 10V. 107. 10Y . 4 4 . . 4 A D . 4 V 4 . 1 Tr. 1 Tr .Y17. Y . . . 1 14. 1 17. 1 11 . Pry. Pro. Tre, Trr, Fix . Y 3 F. Y 3 Y. Y 3 3 , Y & Y. Y F 3 . Y 17, Y1 .. TA1, YY+, YTE (* 4 A. * 4 L. * 4 a. * 4 t. * 4 * T - A. T - Y. T - T. T - 1. Y 5 5 .T1 0. T1 E. T1T. T11, T1 . .Tre. FYE. Fr .. TIV. FIL · ナルマ、てもち、からか、アアカ、ヤヤコ Teo. Tet. Tor Ter. Tol . T 1 1 . T 1 1 . T 1 . T 2 . T 0 A . # Y & . # Y # . # Y F . # Y F . # Y . TAR TAE TAY TAY TY . E - Y. E - 1, E - -, T 4 s, T 4 E ETT.ETT. ETT. ETT. ETA. ETA LETT. ETT. ET -. ETV. ETT . £ £ 7. £ £ *. £ £ £, £ £ T. £ T T . EAS. EA .. EYA. EVA. EOT · £ A A . £ A V . £ A T . £ A = . £ A £ . o T Y. o 1 1. o 1 Y. 11 .. E A 7 17 - 2.1 E 0. 1 TV. A V. O A 1 1 1 1 1 1 2 1 2 . TV

> • ¼ % , a o 1, a a V. a o 1 ص

10 EV. 0 ET. 0 TO. 0 T 1. 0 Y A

صبح الأعدى د٨٤٠١ ١٠٤ صحاح (ليجرهري) ۲۲۵ صحيح بعارى (الجامم الصحيح) ٢٧. ٢٣. . Y & P. Y & . . 1 9 7 7 . . A. YA . 2 5 V. T & 1. T + Y. T + 7. T + 0 TY7. 198. ON. Fr. O min my man Hereit ellering 448.843 مبغجات الالواح لنفجأت الارواح ١٦٦ سقوة السفاع ع ٢٠٢٠ عفوة مشارب العشق ٥ ١٠٠ FIRST + + Column صنوان الرواية و قنوان الفراء ٦٠٠ النو اللامم ٢ ٢ ٢ ٢ ٢ ٤٤ ٥ ٨ ٤ ٢ ٢ ٢ 10 منتان الأولاء ٧١ حليقات استوى ٢٦٤ . Et h. Tr t. Tro. The Black Mile طبقات ملاهين الملاء ٠٠ ٥ طفان الثاني م ع د ا ع . 1 ع د . 1 ع د . 1 ع د . ا THE PYT. TYT. FTS. SA-EAT. ETT. ETE. ETT. E.E طبقات الصوفية صدى (تاريخالصوفيه) ١١٨ طبقات الضوفية شعراني ٩٣٧،١٣٦،٣٢ .271 & Y . . 2 TA. PY . . TT & 0 10,01 F. 6 YY طفات القههاء ٤٠٠ م

.TYE. TTE. FTT. FEF. FEF

. £ \$ 7. £ - Y. £ - F. T A 7. T A 0

£YV, Eo . E & Y

علمات الدالكين وع٢ قارسنامةُ ابن المخي ٢٨٠٢٥ ٨٠٢٧٥. 011.8 . T. TYS قار سنامهٔ ناصری ۲۱ ۲۰ ۲۲، ۲۷۷، ۸۲، ۸۲، . 17 1. 17 . . 110. 11 TYA. TYA. TYY. TYP. 14A .ዮ y t , ዮ £ t , ዮ t · . ዮ ኒ ኒ . ዮ · · . 1 . T. £ £ £ . FA £ . TA 3 . FY 3 . 1 A . . E Y 1. E Y A. 1 7 0. 100 , or +, + 14, £4A, £4Y, £4Y . * * A. * * * . * EY. * TY. * FT + 7 + 1 + 7 + اقتاري قاضي خان ١٦ انتوحات مکه ۲۱۱،۳۱۱،۱۲۷،۱۲۱ المرائض ٢٣٦ فردوس الاخبار بمأثور الخطاب المخرج على كتاب الشهاب ۲۰،۲۰ خ القرق وباللفرق ٢٠٠ فرهنگ انجمن آرای ناصری ۸۲ الر منك الظام ٢٧٦ الفريضه والخريشه ٢٨٤ قصوس الحكم ٢١،١٢١ ، ١٩٥ الغصول فيالاصول ٢ ي قصول المهمة ٢٩,٢٨ تضائل الملوات ٢٠١ فضل التصوف ٢ ٢ فضل الساجد وشرف المساجد ٦٠ الفقه الكبير (لمجدالدين اسمعيل بن بحيي)

الفكوك فيرفع الشكوك ٢١٣

104

فهرست اسلمي نقشه هاى اركان حرب ايران

طَبِقَاتِ الصِدانِينِ (تاريخ همدان) ٢٥ طرائق العقائق ٢١٢٧،١٢١ ٢١٢٢،٣١١. . £ 7 0 . £ 1 1 . T A & . T A 1 . T V . (كتاب) الطوامين ١٤٥ طوالم ١١٤ الظرائف و اللطائف (لشائبي) ۲۰۸ الظرائف واللطائف (للبقدسي) ٢٥٨ عيهر الماشقان ه ١٤ ٢ عرائس البان في حفائم الفرآن ٤٤٠ العرقان في غلق الانسان ٢٤٠ العزيز على كتاب الوجيز ٢٠٠٠ TEE Wiedl مقدالجرامر ١٩٢ هنسلة الراب التصالد ٢٤١ الملق . . . صدة السائل في دقم الصائل ٢١٤،٢١٣ عمدة العالب ١٢٤. ١٢١. ١٦١، ٢٦١، FIR.FF0 العنوان في النعوع ١٤٠٠ عوارف المعارف ٢٣٦،١٧٨،٧٥،٦٩،٩ عبون الاخار ۲۹،۲۰،۲۸ عبون النصريف ٢٠١ عبون التفاصر ١١٥ عبون الجواه ١٧ النالة في القرا آت ٢٦٥ غابة الايجاز في بيان العقيقة والحجاز ١٩٢

> غاية القصوى (للبيضاوى) ٣٩٩،٣١٤ غررالتكات في شزح المقابات ٢٩١

نهرست کتابخانهٔ مجلس ۲۷۹ نهرست کتابخانهٔ مشهد ۲۷۷

قاموس دزی (دُیل قوامیس العرب) ۲۰۲۰ ۲۰۲۰۵۱

فانون (لاین سینه) ۴۹۳، ۱۹۳، ۱۹۳، ۱۹۳۰ قلالمالجو اهر ۴۹۳، ۱۹۰۱ ۱۹۳۰ التناعه ۲۹

> فواعد الجفائق ٧٧ فواعدالشريعة ٤٠٤ القواعد في النجو ٢١٣

الغوانين في المنطق (لعبدالصمدالبحر ابادي) ١٦٠

قوت القلوب ١٥٥

الكاشف في التفسير ٦٦

كامل التواريخ ٢٨ ، ٢٦ ، ٢٧٤ ، ٢٩٦٠، ٢٩٦٠، ٥٣٢٠، ٥٣٢٠، ٥٣٢٠، ٥٣٢٠، ٥٣٢٠،

الكامل الغريد (لمعبالدين جنفر الموصلي) ۳۸۵

كتابالاربعين رواية الصالحات عن الصالحين ٢٠٩

> کتاب الرکنیه ۲۱ کتاب الرکنیه ۲۱

كتاب الزلال من نظم اثنة الفال ٢٦٦ كتاب المحمدين ٦٣

الكشاف من مقالق التنزيل ١٠٨١،٦٥٩، ٢٦٢،٨٦،٩

کشف الاسراد الایدانیه و هنان الاستار الحطامیه ۲۹

كشف الاسرارومكاسفات الانوار • ٢٤ كشف الطنون ٤١، ٩٦، ٤١، ٢٤٨٠ ٤٣٢،٤٢٠، ٤٠٧، ٢٦٣، ٢٧٧

£0+.114.110.111.170

کشت الله ۲۰۱۱ کشت الکشاف ۸۲

كشف المحجوب ٤٠٠٥،١٨٠، ٢٣٤،٢٠٢،

173 KYYEV 1. ETALETT

الكشف والبيان فيتفسيرالقرآن ٢٠٠ كشكول ٢٣١ كفاية مجاهديه ٢٨٠،٢٧٩ كنزالانحار ٧٣

الكترالخفي ١١٤٠٠٠٤

γ.

گی

کاستان ۲۴۶ .

ن الباب الشامير ٤٤٧

لباب النفسير ££24،5 لباب في النحو ££40.5

السأن العيران ۴۸۴،۲۲۰،۲۲۰،۲۸۴،

لب النواريخ ٢٠،٣٤٩٠٨٢ . لبس المرقعات ٤٢

لسان العرب ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۳، ۱۹۳،

£77,£+£,£££7,77+,77+

اطائف الببان في تفسير القرآن ٢٤٤

الطائف النفسير ٧٩ اللمة (النطرس) ٨ (٢٠٤ ٢٠٤ ٢٠٤ ٢٠٤ ٠

اللمع (للطوسي) ۲۰۲۰ ۹۰ ۲۷،۲۹۱ ۲۰۲۰ ۲۰ ۲۷،۰۲۰ ۲۵،۲۷۰ ۱۵،۲۷۰

جمل نصيح خواني ۲۸۳، ۲۰۰۰ ، ۲۸۳، ۲۳۸، ۲۳۰ ، ۲۸۳، ۲۳۸، ۲۳۰ ، ۲۳۰ ، ۲۳۰ ، ۲۳۰ ، ۲۳۰ ، ۲۳۰ ، ۲۳۰ ، ۲۳۰ ، ۲۳۰ ، ۲۳۰ ، ۲۴۰ ،

عوامنرة الابراد ومسامرة الاخبار ١٨٤٤ المحصل في شرح المفصل (لممرين المظفر) ٢٣٦

البعصل في شرح المغصل لجمال الدين العصرى ٢ ه ٩

البعصل في علم الكلام ٢٩٣ البعصول في اصول الفقه ٢٩٣ محيط المعبط ٢٥،٤٠٤ المغتار في ذكر الغملط والاثار ١٧٦

المختار المدين بعطى تفريخ ابن التجار ۱۹۹۰ المختار من كتب الاخبار ۱۹۹۰ غضير تازيح السلجونيه ۳۳۰ غضير الدول ۳۲۰ ۵۳ ه غضير الدول ۳۲۰ ۵۳ ه غضير الدول ۳۲۰ ۵۳ ه غضير الدول ۱۹۳ ۵ ه غضير الدول ۱۹۳ ۵ ه غضير الدول ۱۹۳ ۵ ه الدارك في المنتطق ۲۳ ۵ مرزهاي ابر ان ۲۳ ۵ ۳ ۵ مرزهاي ابر ان ۲۳ ۵ ۳ ۵ مروج الدهب ۲۳ ۱ مروج الدهب ۲۳ ۱ مراوات شيراز (نرجمهٔ كتاب حاطر) ۱۳۰۰ میاز الخلاف الدخیر جمه من كتب الاشراف

مانل هلي بن سهل ٢٤ مالك التوحد ٢٤٠ المسلسلات ٦٣ مثارق الانوار ٢٢٠٣٢٦ البشنب ١٤١٤ • ٨٠٩٠٥ مشرب الارواح ٢٤٠ مشبخة الجنبد البلياني ٤١١

مشبخة قارس (از ايوالحسن ديلمي) ١٠٤٥، ٢٥٠٠

مشيخة مقاريضي ١٠١،٥٠،٤ المصابيح ٧٠ (مصابيحاتسته) ٢١١،١٩٢، علا معاديح ٢٩٤، ٢٩٤، ٤٠٤،

110

النصباح لاهل الصلاح ۴۰۰ مصباح (لعبدالله بن عمر البيضاوي) ۲۱ ۴۰۲ مصباح الدجي ۳۱۹ مصباح نوى الالباب ۷۲ مطالع الانواز في شرح مشاوق الانواز ۲۴ مطالع في المنطق (المحمودين ابي يكر الازموى

5 1 F

معازج الوصول الي معرفة آل الرسول ١٣١٠ المعارف (لابن قنبية) ١٣١٠٩٩١٩٢ معالم النازيل ٢٩٤

المعتبر في شرح المنفتص ٢١٢

المنتدالكير والسغير ع

معجم الأدباء ٢٠ ١٨٠ ، ١٩١١ ، ١٩٠١ . ١٠ ع.

. £ A 1. £ £ Y . £ 7 1 . £ . Y

. OFE, EAS. EAS. EAT. EAT

0 FT

معجم البدان ۲۸ ،۸۲،۷۰،۷۲،٤٦،۲۸،۷۸،

. 1 47. 177. 110. 1 - 7. 1 - -

1717, FFT. 1AEI 147-175

.E.T.EEA. ETT. TAS. TTT

. 0 4 7 . 0 1 7 . 0 1 7 . 2 7 7 . 2 7 1

000,050

المعجم في معايير اشعار المجم ٢٠٠ م معجم المطبوعات المربية ٢٦٦

السراج ٣٤

معر فقالز وال ۴ ٤

معرفة الصعابة ٤٤١

معلقات سيم ٢١٦ع ، ٢٠٢٤

المعلى لذ كرمن معيومن فيلي ٩ ٥

معيار اللغة ١٠٠٠ ع ٢

مغنى اللبب ٢٠٩٧ - ٢٠١٩ ١٤ ٢٠٤ ع م ٥٠٠

مفاتيح الهدى ٢٢٨.٢٠٠

مغتاح الامان ١٠٦٨

مقتاح الامال في اصلاح الاعمال (العبدالرحمن

ابن عبداللطيف) ٤ ٤ ٤

مفتاح العمالق ٧٧

مفتاح الرواياتومصياح العكايات وو

مغتاح السماده ٢٥،٤٨١٠٠ ١٩

مقتاح العلوم (للسكاكم) ١٤٨٨. ٢٥

المفتاح لأولى التجاح ٣٠٠ المفتاح لأولى التجاح ٣٠٠ المفردات ٢٤ المفصل (للزنخشرى) ٤١٤ مقايس السماع ٣٤٠ مقاير بفداد ٣٠،٢٢ المفاهد المزورة ٣٣ المفاير المشهورة والمشاهد المزورة ٣٣ المفتصر في شرح المغتصر المنتصر في شرح المغتصر المنتصر المنتصر

مقدمة في الاعراب ٢٩ مكارم الشريمه ٢٠٠ المكشوف في التفسير ٦٦ مكنون العديث ٤٤٤ مغلون العديث ٢٤٤

٢٢.٢٠٦.٢١٧ رهد نام ١٨٢

مثالح المناى و فصالح المشبهي ٦٩ المثاهج ٢٤٥

المناهج (الجمال الدين المصرى) ٢٥٦ مناهج السنة ١٩٢

منتخبات سفر الله ابن بطوطه (بانگلیسی از مستر کهب) ۰۰ ۲۰۵۰

منتخب الغرر في النقاط المعرر ١٩٢

منتخب المختار ١٢ ١٣٠٨ ١٦٠ عم ١١٠٤

المنتظم(لابن الجوزي) ١٦ ٠٠١ ٨٠٥ ٨٠٥.

£71.777. 773. 777. 177

£74.E71.E7 - . £7.A

منتقدالاغبار ومعتندالاخبار ١٩٢

المنتقى فيالشواذ ٢٠٠

متهى الأرب ٥٩، ٢٥١،٤٦٢. ١٩،٤٦٤. • ٢٩،٤٢٠ • ٥٠، ٥٠٠

منتهى المطالب في معرفة اميرالمؤمنين على

ابن ابن طالب ۱۹۳ منطق الاسراد ۲۶۰

المنظومة في المقطق ١٨٨

منظومه الكاتية في النعو ٤٤١ المنقطعين ٤٢

منهاج الاوب في الاحتياج الى الطبيد ٢٢٦

منهاج السويدين ۴۹۴ منهاج الوصولاليعلمالاصول ۴۹۶،۲۷ منهج السالكين ۴۶۰ المنهج في الفته ۳۶ الموافف ۲۰،۲۷

مواهب الهي (الربخ آل مظفر) ٢٩ الموشح في الدفاهب الاربعة ٢٤٤ الموضح في عمل الفرا آت ٢٠٤٠ - ٢٠٤٤ الموطأ ٢٤٦

مولودالنبی (نشمی الدین از رندی) ۲۳ مولودالنبی (امعمدین مصودالبلیانی) ۲۳. ۵۸ ه

مونس الاحباب ۱۹۳ مونس الاحرار أي دقائق الاشتار ۱۹۶ الموهبة الربانية والمكرمة السيحانية ۲۶ ميز ان الاعتدال ۲۸۲،۵۸۱

ن (كتاب) النجاة ۲۳ النجم في الاصول ۱۹۷ النجوم الزاهرة ۲۲،۲۲،۳۲،۳۲،۳۲۰ ۱۲۰،۲۷۳، ۳٤۷، ۴۲۱، ۴۲۸

نزهة الجنيس ۳۳۱ نزهة القنوب ۳۳،۲۲،۲۲۲،۲۲۲ و... ۳۱۵

نزهة الكراء أي محن الاياء ١٩٣،١٩٢ نظام التواريخ ٢٧ ، ٢١٦، ١٩٧٠ ، ٢٤٩، ٣١٠، ٢٩٤، ٢٨٩، ٢٨٧ ٢٩٠،٢٩١،٢٩٤

النظامی فی النجو ۲۰۰ نظم السلوك (النائبة الكبری) ۲۷۰ نفائس الفئون ۱۰۰۰ نفحات الائس ۲۰۲۵،۱۱۸ تفحات الائس ۲۰۲۵،۱۱۸ تفحات ال

نفس الرحمن في قطائل سمان ٩٣ نقاوة الاخبيار في الفقة الاخبيار في شرح احاديث النبي المغتار ٢٤٦ نهاية ابن الاثير ٣٢ النهاية في شرح الفاية ٣١٣ نور الهدى في شرح مطابلح الدجي ٢١٢

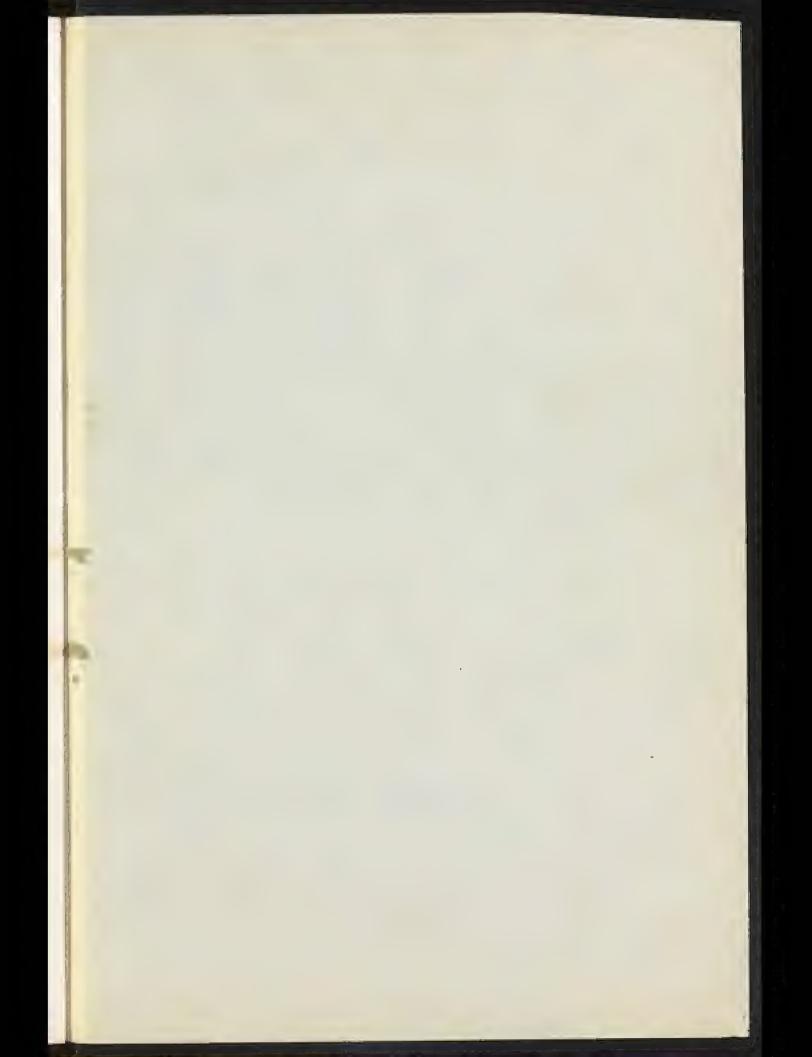
و

الوجين (للغزالي) ۴۶۸ الوسائللنبل(الفشائل ۳۰ الوساطة بينالمتنبي وخصومه ۳۲۱ الوقف والابنداء ۴۱۲

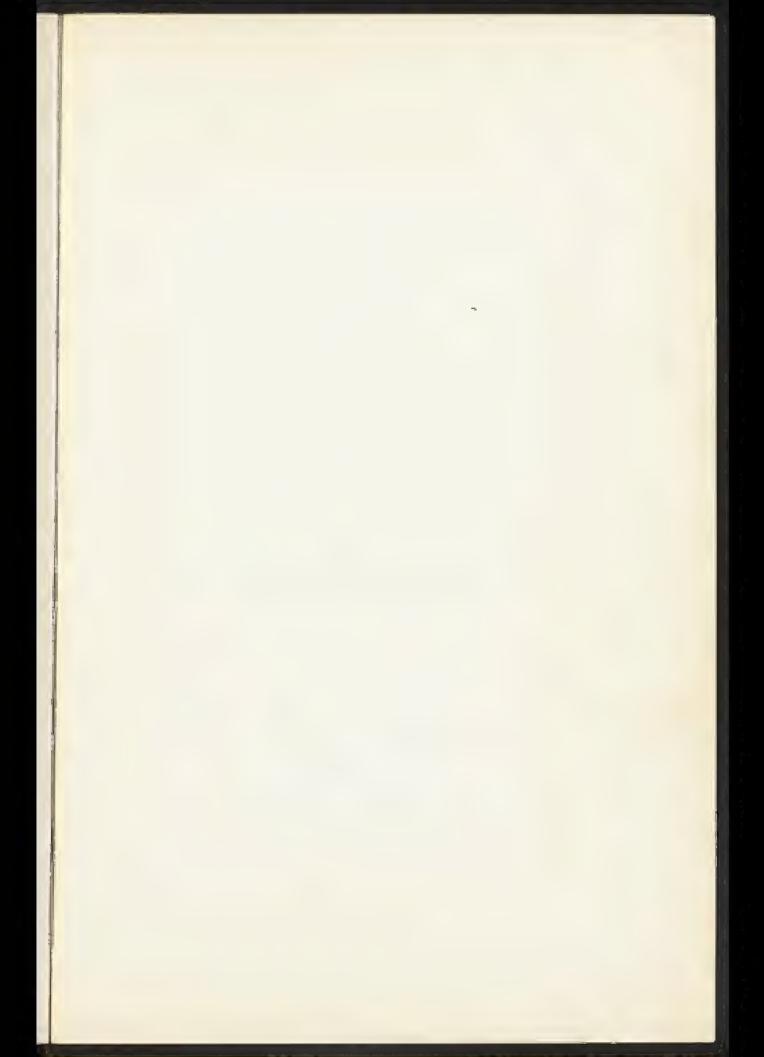
۵

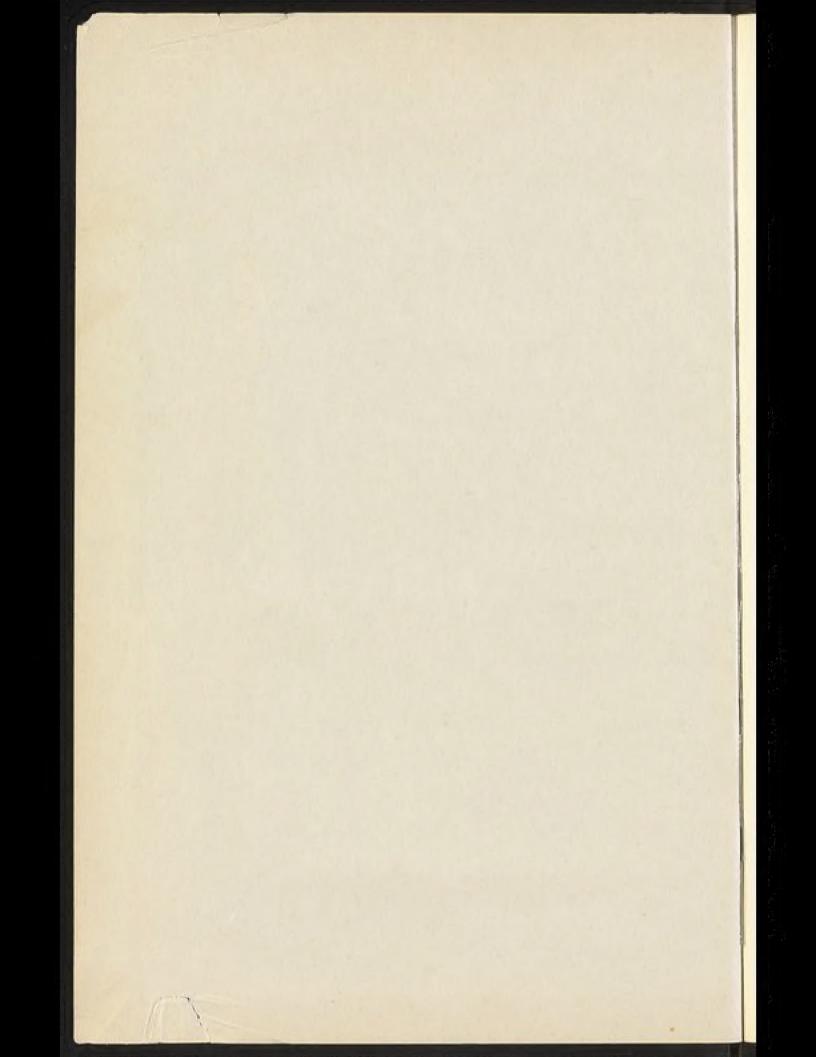
الهادى في النحو ١٦١ الهدايه ٢٣٦ الهدايه في شرعفاية ابن مهران ٣٠٠

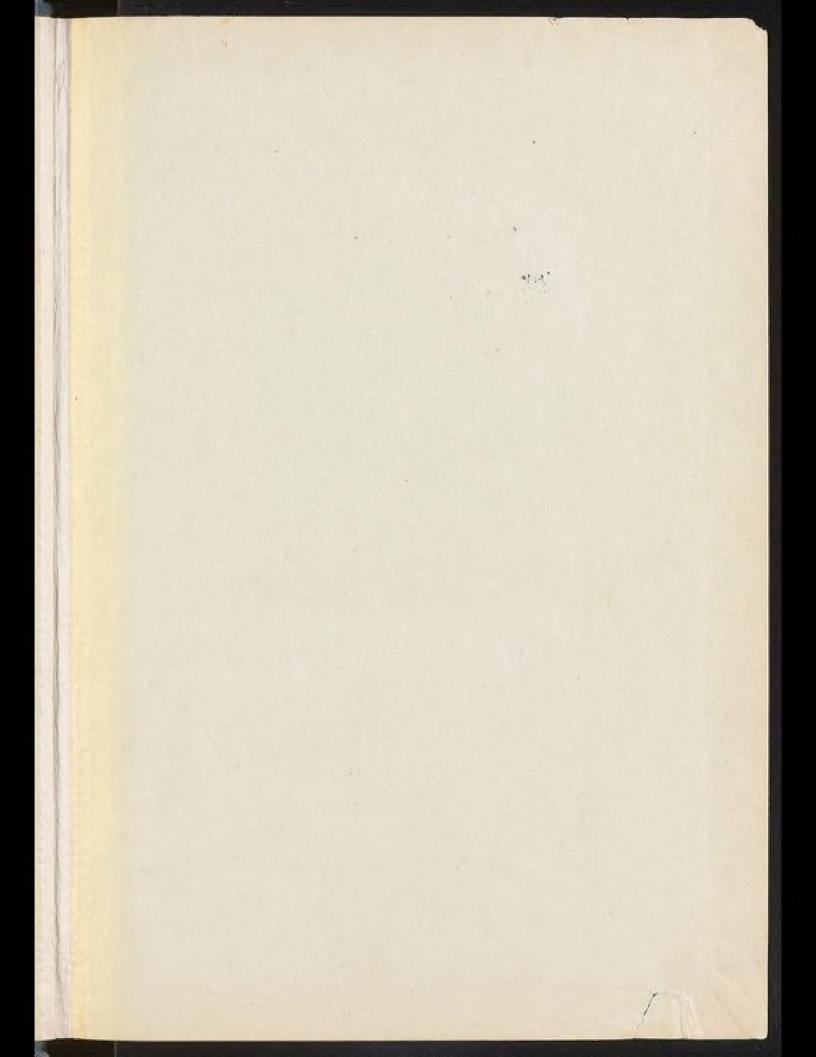
> کی بنابیع الا محکام ۳۶۴ بنابیع الا محکام ۳۶۴ بنیمهٔ العمر ۲۳۱ البرانیت ۲۵۸













955Sh65

D8142309

